# فرهنگ جامع واژگان مترادف و متضاد زبان فارسی

۱۵۰۰۰ مدخل

۲۷۴۰۰ حوزه معنایی

۱۳۵۰۰۰ واژه

فرج الله خداپرستی



دانشنامه فارس

فرج‌الله خداپرستی. (۱۳۷۶). فرهنگ جامع واژگان مترادف و متضاد زبان فارسی. شیراز: دانشنامهٔ فارس.

# پیش‌گفتار

قبل از طرح مباحث مورد نظر، ضروری می‌نماید ضمن ارائه تعاریف موجود راجع به کلمات «مترادف» و «متضاد» مفهوم کلی این دو اصطلاح زبان شناختی/منطقی روشن شود و به اختصار و ایجاز[1] ویژگی‌های آنها نیز تبیین گردد.

## ۱- تعاریف

### ۱-۱ کلمات مترادف

قدما، لفظ‌های متعدد برای موضوع‌له واحد را کلمات مترادف نامیده‌اند. در واقع، در باور آنان واژه‌هایی که از نظر صورت متفاوت و از نظر معنا متشابه و همانند باشند کلمات مترادف محسوب می‌شوند. براساس این نگرش، مترادف به کلماتی اطلاق می‌شود که معنایی واحد را به ذهن متبادر سازند. هر چند این تعریف تقریباً مقبولیت عام یافته است، ولی احساس می‌شود جامع و مانع نباشد؛ به‌ویژه آنکه در واقعیت امر، وجود و حضور معنای «مشابه» و «واحد» در دو واژه مختلف بسیار نادر و در واقع بعید و محال به‌نظر می‌رسد. به‌منظور درک بهتر موضوع، دو

---

۱- این مقدمه تلخیصی است از رساله‌ای نسبتاً مبسوط با نام «واژگان مترادف و متضاد زبان فارسی

مجموعه واژه «انسان و بشر» و «زن، همسر، خانم، عیال و زوجه» را در نظر می‌گیریم. در بادی امر ممکن است تصوری که از هر یک از دو گروه واژه در ذهن ما حاصل می‌شود، مشابه به‌نظر برسد. ولی با امعان‌نظر و تعمق بیشتر، درخواهیم یافت که علی‌رغم تشابه و همگونگی غیرقابل انکارشان، وجوه افتراق و تمایز معنایی بین آنها نیز بارز و چشمگیر است: «بشر» خاکی است و «انسان» افلاکی، «بشر» زمینی‌تر است و انسان ملکوتی‌تر. در لفظ بشر مختصه‌ای از حقارت وجود دارد و در انسان، مؤلفه‌ای از تعالی و عظمت. در مورد مجموعهٔ دوم نیز باید خاطرنشان ساخت اشخاصی که در گفتگو از شریک زندگی خود، آنها را خانم، همسر، زوجه یا عیال می‌نامند، از نظر سن، سواد، بینش و شغل یکسان نیستند و به طبقات اجتماعی مختلف تعلق دارند؛ به دیگر عبارت، هرچند این واژه‌ها بر موضوع‌له واحدی دلالت دارند، سیاق کلامی آنها مشابه و واحد نیست. ولی قدر مسلم آنکه هر یک از دو گروه واژه‌های یادشده به «حوزه معنایی» واحدی تعلق دارند و با توجه به همسانی مقوله دستوری‌شان، آنها را مترادف می‌دانیم. به‌همین‌سبب در تصحیح و تکمیل تعریف بالا گفته شده است، اگر دو یا چند واژه هم‌مقوله جزو «حوزه و شبکه معنایی» واحد و مشابه باشند، آن واژه‌ها مترادف خواهند بود. این نکته را باید همواره در نظر داشت که وجود «تشابه معنایی» بین دو لفظ، پدیده‌ای تصادفی نیست، بلکه حاصل منطقی حضور مختصه‌هایی مشترک در ساختار معنایی آن صور کلامی است. این مختصه‌های مشترک را منطقیون «جنس قریب و فصل مشترک» نامیده‌اند که معادل تقریبی آنها - با کمی تساهل - در اصطلاح زبان‌شناسان تعبیر رساتر «مؤلفه‌های معنایی» است. از این دیدگاه، معنا را نباید به عنوان عنصری مفرد، مستقل و غیرقابل تجزیه تلقی کرد؛ معنا ساختاری است منسجم و تجزیه‌پذیر، متشکل از مجموعه اجزای سازندهٔ مفهوم یعنی «مؤلفه‌های معنایی». همایش و جمع و تلفیق این مؤلفه‌ها به منظور شکل‌دهی معنا و تشکیل حوزه‌ها و شبکه‌های معنایی متمایز، براساس معیارهایی نظام‌مند صورت می‌گیرد. درست به‌همان‌گونه که در ساختار آوایی واژه، نظم

و نظامی حاکم است و حضور و عدم حضور واجهای مختلف در زنجیرهٔ گفتار، منجر به ظهور واژه‌هایی متفاوت می‌شود، در عرصه معناشناسی نیز تغییر مؤلفه‌ها، معنا و شبکه‌های معنایی را دگرگون می‌سازد و مفاهیمی گونه‌گون و متمایز پدید می‌آورد. علت آنکه دو واژه مطلقاً مترادف در هیچ زبانی وجود ندارد، عدم انطباق و تشابه کامل اجزای تشکیل‌دهندهٔ معنا یعنی مؤلفه‌های معنایی است. با بهره‌جویی از مضامین فوق و به استناد مختصات ذکرشده، برخی از صاحب‌نظران، قضیه را از منظر «مؤلفه‌های معنایی» مورد مداقه قرار داده قائل به این اصل شده‌اند که در شکل‌پذیری کلمات مترادف علاوه بر مؤلفه‌های معنایی، سبک و سیاق و دیگر عوامل نظیر تدرج، تنوع و گونه‌گونی نیز تأثیرگذار است، بدین معنا که نباید همه حالات واقع را تبدیل به واحد کرد. از دیدگاه آنها، در مبحث مترادفات سخن از پدیده‌ای مفرد و واحد نیست، بلکه شاهد مجموعه پدیده‌ها و حالاتی هستیم که شمار آن به دوازده می‌رسد. این مقوله‌های تقابلی دوازده‌گانه عبارتند از مقولات: سبکی/معنایی، مجازی/حقیقی، نحوی/نقشی، تام/تقریبی، مطلق/کامل، و عاطفی/تبیینی. و هر یک از این مقوله‌ها زیر مجموعه‌هایی دارند که براساس معیارهایی مشخص، از شاخه اصلی منشعب می‌شوند.

## ۱ـ۱ـ۱ منشأ و ساختار

گفته شد که در اندرون حوزه‌های معنایی مفروض، بعضی از عناصر روابطی خاص با دیگر عناصر دارند. ممکن است این پرسش مطرح شود که نحوه شکل‌پذیری این روابط خاص چیست و چگونه حوزه‌های معنایی جدید و یا واژه‌های هم‌معنا پدیدار شده‌اند؟ می‌دانیم که کلمات معدود نخستین در اصل مصادیقی ملموس و مابازایی در طبیعت و خارج از ذهن گویشوران هر زبان داشته‌اند. به عبارت ساده‌تر، در اصل همه کلمات دلالت به اشیا، ماهیات و افعالی داشته‌اند ملموس و رؤیت‌پذیر. قرن‌ها می‌گذرد تا بشر توانایی آن را می‌یابد که از اقلیم ملموس به مرز

محسوس گام نهد و پس از درنوردیدن آن به حوزه معقول برسد. بدیهی است که گذر از مرحله «ملموس» به عالم «محسوس» و «معقول»، فعالیت و عملیات ذهنی ویژه‌ای طلب می‌کند. از جملهٔ این کنش‌ها، عمل تجرید است و نخستین پیامد انتزاع نیز، ظهور مفاهیم جدید، ایجاد شبکه معنایی نو و گسترش دامنهٔ حوزه‌های معنایی و احیاناً پیدایش کلمات هم‌معناست. به‌تدریج که کلمات جدید به منظور نمودن و نامیدن ماهیات، حالات و کیفیات وضع شده است، مشمول آن قاعده کلی شده و اصل فوق در مورد آنها نیز تسری یافته است.

به منظور تبیین بهتر قضیه به ذکر دو مثال متوسل می‌شویم و دو واژه «رفتن» و «خشک» را در نظر می‌گیریم: «رفتن» کنشی است ملموس، برای نشان دادن همین مفهوم ساده و ملموس، ـ با کمی تغییر در مختصات و توسیع معنائی ـ به‌تدریج کلمات دیگری هم خلق شده‌اند. براساس مفهوم هر کدام از آنها نیز دوباره کلمات دیگری زاده شده‌اند. این روند تداوم یافته و در نهایت مجموعه تعبیرهای «جابه‌جا شدن، حرکت کردن، عزیمت کردن، از نقطه‌ای دور شدن، به راه افتادن، کوچ کردن، ترک کردن، مردن، شبیه بودن، شروع کردن و...» حاصل شده است.

توسیع مفاهیم موجود در هر یک از تعابیر فوق، ناشی از ایجاد روابط و «عمده‌سازی» بعضی از روابط و مؤلفه‌هاست. جالب توجه آنکه، خلق هر واژه در واقع جهش از حوزه‌ای به حوزه معنائی دیگر است و ناشی از «عمده‌سازی»های آگاهانه بعضی از مؤلفه‌هاست.

از سوی دیگر، از واژه «رفتن» واژه‌هایی چند مشتق شده‌اند. در این مرحله برخلاف مورد قبل، تکواژهای دستوری نقش عمده و بیشتری را ایفا کرده‌اند و ریشه واژه ـ با رعایت اصول آواشناختی ـ ثابت مانده است: کلمات حاصل عبارتند از: رفتار، روش، روال، روند، راه، روان، روانه و... ملاحظه می‌شود که مفهوم ملموس «رفتن» منشأ خلق مفاهیم مجرد و انتزاعی در واژه‌های بالا بوده است. پدیده مهم‌تر آنکه مؤلفه‌های معنایی این کلمات، در مراحل مختلف با مؤلفه‌های معنایی واژه‌هایی نظیر سیر - سلوک، طریق - طریقه، نحو ـ نحوه، طرز ـ شیوه ـ اسلوب، قسم ـ

گونه، سبک ـ طرز، قاعده ـ قانون، نمط ـ صورت و... همانندی یافته و در نهایت مجموع مترادف‌های رفتار، سیر، سلوک ـ شیوه، روش، روال، نحوه، نمط، راه، طریق، طریقه... ـ قسم، گونه و... ـ سبک، طرز و... به‌وجود آمده است. در شکل‌پذیری این مجموعه‌ها، نقش پدیده جهش، در ایجاد حوزه‌های معنایی جدید، به خوبی نمایان است.

کلمه «خشک» نیز در مقابل لفظ «تر» وضع شده است و مابازاء مصادیق آن در طبیعت، بسیار دیده می‌شود. در پی عمده شدن یکی از مؤلفه‌ها و مسلط شدن آن، مفاهیم و کلمات «سرد»، «بی‌روح» به وجود آمده‌اند. ملاحظه می‌شود که این مفاهیم، انتزاعی‌تر از مفاهیم و کلمه اولیه «خشک» می‌باشد. در ادامه این روند، شاهد ظهور کلمه و مفهوم «متعصب» در حیطهٔ حوزه معنایی این کلمه هستیم. «متعصب» دلالت بر حالتی تقریباً ملموس دارد و یکی از مختصات بارز آن خشکی، جمود و تغییرناپذیری است. این حوزه معنایی با قلمرو معنایی دیگری که مبین مفاهیم «غیرقابل انعطاف» و «انعطاف‌ناپذیر» است، پیوند می‌خورد. در نتیجه، واژه از نظر مفهوم تجریدی‌تر و مصداق «انعطاف‌ناپذیری» می‌شود. به این طریق، حوزه معنایی جدیدی برای کلمه «خشک» بوجود می‌آید. این حوزه باید به شبکه‌ای تعلق داشته باشد و یا خود موجد شبکه معنایی جدیدی شود. نقطه جهش نیز از همین جا شکل می‌گیرد. هرچند این مفهوم پیوندهایی با مفهوم اولیه «خشک» دارد، ولی از نظر انتزاعی بودن، دیگر هم‌سنگ مفهوم نخستین نیست؛ چه در واقع منحصراً به ملموسات دلالت نمی‌کند، به مرز معنایی دیگری منتقل شده تا پس از آن هم ـ در صورت لزوم و امکان ـ در اقلیمی دیگر حضور یابد. در واقع این واژه توسیع معنایی یافته و از دنیای «ملموس» به عالم «محسوس» و قلمرو «معقول» رسیده است. باید گفت که در پرتو این‌گونه روال انتقال و گسترش مفاهیم است که مفهوم حقیقی می‌تواند به مفهومی مجازی تبدیل شود.

ایجاد روابط خاص، حوزه معنایی نو و شبکه‌های معنایی جدید، تنها براساس روال فوق

صورت نمی‌گیرد. در این فرآیند، عوامل بسیار دیگر نیز نقش‌پردازند، که به ذکر اشارتی گذرا بسنده می‌شود. نخستین مورد مسألهٔ گونه‌های مختلف زبانی است: «گریختن» و «فرار کردن» در گونه زبانی عامیانه با صور کلامی «در رفتن، جیم شدن و فلنگ بستن» بیان می‌شود. بدین نحو بین دو گونه متفاوت زبانی رابطه‌ای خاص ایجاد می‌شود، تا در پرتو آن مجموعه‌ای مترادف حاصل آید. از جمله دیگر موارد مهم و قابل ذکر اطلاق خاص به عام، تخصیص معنایی، اطلاق ظرف به مظروف، تغییر و تحول درزمانی واژگان و کاربرد استعاره و کنایه می‌باشد. مثال‌های زیر مبین این حالات است:

«حله» جامه‌ای است فاخر، در نهایت معادل «جامه» مطلق می‌شود.

«رطل: جامی ست بزرگ، که به هر نوع «جام» اطلاق می‌شود.

«کوثر» چشمه‌ای در بهشت، مطلق «چشمه» می‌شود.

«ازل» کا در اصل آغاز آفرینش است، در روند تعمیم معنایی مصداق هر آغاز می‌شود. و... بدین‌طریق حله مترادف جامه، رطل مترادف جام، کوثر مترادف چشمه و ازل مترادف اغاز می‌شود.

گذر زمان نیز کار خود را می‌کند: «حیف» که روزی معادل «ستم» بود «افسوس» و «دریغ» می‌شود، و به‌همین‌نحو «شوخی» که زمانی «نهوره بوده امروز مطایبه و ریشخند و مسخره شده است! رخش، رستم، افراسیاب، قطامه و... از جمله مقولات این نوع نوزایی مفاهیم‌اند که دیگر نه دلالت بر آن اسب معروف دارد و نه آن اشخاص مشهور، و... درپرتو این روند واژه مترادف واژهٔ دیگر پدید می‌آید.

علاوه بر روندی که از طریق آن واژه‌های هم‌معنا پدید آمده‌اند عامل دیگری نیز در این میان نقش‌پرداز است. به ذکر موردی از آنها بسنده می‌شود:

کلماتی که از طریق زبان عربی وارد زبان فارسی شده‌اند، در غنی‌سازی گنجینه واژه‌های

هم‌معنای زبان، نقش بسیار مهمی داشته‌اند. در واقع منبع بسیاری از مترادف‌های زبان پارسی، لغات دخیل عربی است. روند غنی‌سازی از طرق مختلف انجام گرفته است که به ذکر پاره‌ای از آنها می‌پردازیم:

۱ـ بسیاری از کلمات عربی که وارد زبان فارسی شده‌اند، خود فی‌نفسه مترادف یا شبه مترادف‌هایی داشته‌اند و یا در نهایت جزو حوزه‌های معنائی تقریباً مشابه بوده‌اند. در بسیاری از موارد نیز، تفاوت‌های معنایی که در زبان عربی عامل تمایز مفاهیم دو کلمه می‌شده است، برای فارسی‌زبانان چندان مطرح نبوده در نتیجه دربی خنثی‌شدگی بعضی از مؤلفه‌های متمایز، این‌گونه کلمات به صورت واژه‌هایی هم‌معنا ظاهر شده‌اند. مثال‌های زیر مصادیق گویای این‌گونه کلمات می‌باشند:

غنا = ثروت = تمول

غم = حزن = کرب

طریق = سلک = صراط = طریقه = شارع = نهج = منهاج

۲ـ بیشتر کلمات عربی که در بابهای متعدد آن زبان، صرف شده‌اند و برای عرب‌زبانان ـ علی‌رغم هم‌ریشه و هم‌حوزه بودنشان ـ مفاهیمی نه‌چندان مشابه داشته و هریک در بافتاری خاص و به منظور القای مفهوم و با مفاهیم متفاوت مستعمل بوده‌اند، در زبان فارسی به عنوان هم‌معنا شناخته شده و کم‌کم تداول عام یافته‌اند. همان‌گونه که قبلاً ذکر شد، بیشتر این‌گونه کلمات هم‌ریشه‌اند و به حوزه معنایی واحد تعلق دارند. مثال:

نفع = منفعت

عالم = علیم

مشتاق = شایق

منحوس = نحس

اعاشه = معیشت = معاش

حال = احوال

نکاح = مناکحت

تزویج = مزاوجت

تسامح = مسامحه

تطابق = مطابقت

مستحق = محق

۳ـ بسیاری از کلمات دخیل که از زبان عربی به فارسی راه یافته‌اند، هم‌معناهایی در زبان فارسی دارند، بنابراین مجموعه مترادف‌هایی متشکل از کلمات فارسی و عربی به‌دست آمده است. شمار این‌گونه مترادف‌ها در زبان فارسی قابل ملاحظه است.

مثال:

علم، دانش

مشکل، دشوار

سهل، ساده

فلاح، کشاورز

حرص، آز

اذیت، آزار

نار، آتش

کاتب، نویسنده

مقروض، وامی، وامدار

متنفع، بهره‌ور، بهره‌مند

۴ـ در روند واژه‌سازی زبان‌فارسی که به نحوی از انحاء کلمات عربی نقشی به عهده دارند ـ آگاهانه یا ناآگاهانه ـ واژه‌هایی هم‌معنا پدید می‌آیند. ساختار واژه‌های حاصل به گونه‌ای است که می‌توان آنها را به گروه‌های زیر تقسیم‌بندی کرد:

الف: ریشه‌های مشابه (عربی) و پسوندهای متفاوت (فارسی). بدیهی است در این‌گونه کلمات پسوند نقش هم‌معناسازی را به عهده خواهد داشت.

ـ غم + گین، غم + ناک

ـ حزن + آلود، حزن + آمیز

ب: ریشه‌های متفاوت (عربی) و پسوندهای مشابه (فارسی) ـ در این‌گونه ساختارها، بالطبع ریشه‌ها خود کلماتی مترادف‌اند. مثال:

ـ وحشت + ناک، هول + ناک، وهم + ناک

ـ غم + آلود، حزن + آلود

ج: بهره‌جویی از کلمات هم‌خانواده واژه عربی و سازوکار پسوند و پیشوند فارسی. مثال:

منتقم = انتقام‌جو

موقر = باوقار

عمیق = عمق‌دار

مصروع = صرعی

مخدوش = خدشه‌دار

نافع = پرنفع

مقروض = قرض‌دار

مستعد = بااستعداد

متمکن = تمکن‌دار

د. تعمیم شیوه و قواعد واژه‌سازی در زبان عربی و جعل کلمه. مثال:

- جدیت

بشریت

صدیقیت

- خجالت > خجل

خجول > خجل

فلاکت > مفلاک

ضمانت > ضمان

۵. مترادف‌سازی از جفت‌واژه‌های متضاد فارسی و عربی یا عربی ـ عربی با استفاده از پیشوندهای فارسی

آباد # خراب        ناآباد # خراب

آشنا # غریب        ناآشنا # غریب

۶. فارسی‌سازی کلمات عربی از طریق حذف عناصر صرفی ثقیل و ناهمگون ـ بدیهی است که این‌گونه کلمات، یا در زبان فارسی یا در زبان عربی، مترادف(هایی) دارند:

- منطقیه > منطقی

عقلانیه > عقلانی

- واحده > واحد

منقوطه > منقوط

مذمومه > مذموم

مرجوعه > مرجوعی

کلیه > کلی

- اتفاقاً > اتفاق

  عمداً > عمدی

  بعضاً > بعضی

- نوادر > نادره‌ها

  مکاتیب > مکتب‌ها

  علماء > عالمان

  امکنه > مکان‌ها

- سهل‌الوصول > سهل‌وصول

  بدیع‌المنظر > بدیع‌منظر

  کریه‌المنظر > کریه‌منظر

### ۲-۱ متضاد

متضاد را عکس مترادف دانسته‌اند و تعاریف زیر را برای تبیین آن ارائه کرده‌اند:

۱ـ کلمات متضاد به کلمات متقابلی اطلاق می‌شود که معانی مخالف داشته باشند.

۲ـ متضاد هر کلمه، واژه‌ای است که معنایی مخالف را به ذهن القا کند.

۳ـ کلمه‌ای که از نظر معنی با کلمه دیگر مخالف باشد، متضاد است.

تعاریف فوق نادرست نیستند، ولی رگه‌هایی از ساده‌اندیشی در این تعاریف به چشم می‌خورد و درنتیجه در بررسی روابط موجود بین کلمات نمی‌توان بدانها استناد کرد. تعریف جامع‌تر و قابل اعتمادتر کلمات متضاد، به گونه زیر ارائه شده است:

«دو کلمه که به مقوله دستوری مشابه تعلق داشته باشند و پاره‌ای از مؤلفه‌های معنایی آنها مشترک باشد، چنانچه یکی از روابط:

الف: تلازم

ب: تتمیم

ج: تضاد

بین آنها برقرار باشد، متضاد نامیده می‌شوند.

رابطه تلازم وقتی بین دو واژه وجود خواهد داشت که حضور یکی از آنها منوط و موقوف به وجود دیگری باشد؛ بدین‌معنا که امکان وجود انحصاری یکی از آنها نامعقول و غیرمنطقی است. مجموعهٔ کلمات «فروختن # خریدن، شوهر # زن و بدهکار # طلبکار» جفت‌واژه‌های ملازم هم‌اند؛ چه بدون فروش، خریدی در کار نخواهد بود و بدون بدهکار طلبکاری.

در رابطه تتمیم و تکامل، تأیید هر کدام از دو واژه متضمن نفی دیگری خواهد بود. این رابطه، رابطه‌ای است دو قطبی و متقابل. مصداق بارز تتمیم و مکمل‌سازی دو واژه «مرده و زنده» است.

در رابطه تضاد، تأیید هریک از عناصر، نفی دیگری را در پی خواهد داشت ولی عکس آن ضرورتاً صادق نخواهد بود. بنابراین و به عبارت ساده‌تر، می‌توان گفت که تلازم تقابل اثباتی، تتمیم و مکمل‌سازی تقابل سلبی و تضاد تقابل سلبی ایجابی است.[1]

---

۱- در نمادنویسی زبان‌شناسی رایانه‌ای روابط سه‌گانه ۱ـ تلازم ۲ـ تتمیم و مکمل‌سازی ۳ـ تضاد، به صورت زیر ارائه می‌شود:

1. a<>b / ((a<>0) and (b<>0))

2. a<>b / (((a<>0) and (b<>1)) or ((a<>1) and (b<>0)))

3. a<>b / (((a<>0) and ((b<>0) or b<>1)) or

در روابط فوق a و b نمایانگر دو عضو مجموعه متضادها هستند. علامت «<>» بین تضاد و نفی است، 0 عدم حضور و 1 حضور را می‌رساند. and و or عملگرهای منطقی هستند و ترتیب معادل «و» و «یا»ی فارسی.

در بررسی متضادها، لحاظ نکات زیر ضروری است:

- فقط واژه‌های تک‌معنا می‌توانند متضاد تام و مطلق داشته باشند. در مورد چندمعنایی‌ها، هر واژهٔ متضاد در تقابل با یکی از معانی آن کلمه قرار می‌گیرد. بنابراین واژهٔ چندمعنا، بالقوه می‌تواند چند متضاد داشته باشد به عنوان مثال کلمهٔ آزاد می‌تواند در تقابل با زندانی، اسیر، برده، درگیر و مشغول قرار گیرد.
- مفاهیم حقیقی و مجازی هر واژه، متضادهایی کاملاً متفاوت خواهند داشت. نکته مهم آنکه متضاد مفهومی مجازی، می‌تواند مفهومی حقیقی باشد و بالعکس.
- در تضادها «تدرج» نقش‌پرداز است. مثلاً اگر در یک سوی زنجیره تضاد، لفظ سوزان داشته باشیم در دیگری سوی آن واژهٔ یخ‌زده می‌تواند قرار گیرد و بین آنها چندین کلمه دیگر نظیر جوشان، داغ، گرم، ولرم، خنک، سرد و...

## ۱ـ۲ـ۱ ساختار

اهل فن بر این اصل معتقد و متفق بر این قول‌اند که باید بین دو نوع عمده کلمات متضاد یعنی ۱ـ متضادهای دستوری و ۲ـ متضادهای قاموسی (واژگانی) امتیاز قایل شد. شواهد این تمایز در ساختار عناصر متضاد، به خوبی مشهود است. متضادهای نوع اول یعنی متضادهای دستوری به آن دسته از متضادهایی اطلاق می‌شود که حداقل در ساختار یکی از اعضای آنها، جزء پیشوندی غیرقاموسی حضور داشته باشد. در واقع، مهم‌ترین مختصه این طبقه، حضور پیشوند در ساختار آنها و بالنتیجه مرکب بودن آنها ـ به مفهوم عام و فراگیر کلمه ـ است. پیشوندهایی که در این گونه ساختارها ظاهر می‌شوند، پیشوندهای نفی‌کننده‌اند و عبارتند از:

«بی»، «غیر»، «لا» و «نا». چون شیوه شکل‌پذیری این قبیل متضادها، از طریق فرایندی دستوری صورت می‌گیرد، واجد مختصاتی می‌شوند که با بعضی از مجموعه خصوصیات متضادهای قاموسی هم‌خوانی ندارند. باید اذعان داشت که متضاد دستوری بیشتر تکیه و تأکید به ساختار صوری دارد، یعنی موضوع از طریق فرم و صورت متحقق می‌شود، در حالی که در تضاد قاموسی، مؤلفه‌های معنایی در تحقق امر ذی‌مدخل‌اند.

در زبان فارسی متضادهای دستوری به دو گروه تقسیم می‌شوند:

الف: گروه متضادهای متشکل از دو کلمه مرکب

ب: گروه متضادهای متشکل از یک کلمه مرکب و یک واژه بسیط

در ساختار گروه اول، معمولاً واحد قاموسی در هر دو عضو متضاد مشترک است و یا دو کلمه هم‌خانواده‌اند که از ریشه‌ای واحد نشأت گرفته‌اند. متضادهای گروه الف یعنی متضادهای متشکل از دو واژه مرکب نیز به نوبه خود و برحسب حضور یا عدم حضور میانوند در دو زیرمجموعه توزیع می‌شوند: اگر در ساختار کلمات، «میانوند» وجود نداشته باشد، یکی از عناصر متضاد پیشونددار و آن پیشوند هم دستوری و طبق معمول «بی»، «غیر»، «لا»، و یا «نا» خواهد بود؛ مثال:

ناامید ≠ امیدوار

بی‌ارزش ≠ ارزشمند

بی‌سواد ≠ سواددار

با عنایت به این واقعیت که واحد قاموسی در هر دو عنصر مشابه و مشترک است، در این زیرمجموعه مختصات معناشناختی پیشوند و پسوند، عامل تقابل‌دهنده خواهند بود.

در ساختار زیرمجموعهٔ دوم، میانوند وجود دارد و نقش تقابل‌زایی را ایفاء می‌کند، مثال:

تجزیه‌پذیر ≠ تجزیه‌ناپذیر

کتمان‌پذیر ≠ کتمان‌ناپذیر

تلقین‌پذیر ≠ تلقین‌ناپذیر

ولی باید توجه داشت که عناصر این زیرمجموعه، از نظر شمار و تعداد چندان درخور ملاحظه نیستند.

در ساختار گروه دوم ـ که عناصر تضاد از یک واژه مرکب و یک کلمه بسیط تشکیل شده است ـ منحصراً یکی از آنها پیشونددار خواهد بود. توزیع زیر مجموعه‌های دوگانه این گروه نیز براساس اشتراک و عدم‌اشتراک واحد قاموسی متضادها صورت می‌گیرد. هر چند که در نهایت و در اکثر موارد ریشه‌های واحد واژگانی، مشترک می‌باشد.

در نخستین زیرمجموعه این گروه، عنصر قاموسی کلمات متضاد، مشترک است. بنابراین «تقابل‌زایی» منحصراً از طریق پیشوند منفی‌ساز اعمال و حاصل می‌شود.

مثال:

شاد ≠ ناشاد

مستدل ≠ غیرمستدل

مقبول ≠ نامقبول

معتبر ≠ غیرمعتبر، نامعتبر

آگاه ≠ ناآگاه

نکته قابل ذکر در این زمینه این است که هر کلمهٔ متشکل از واحد قاموسی و جزء پیشوندی، نمی‌تواند از نظر معنایی در تقابل با عنصر متناظر خود ـ که طبعاً فاقد پیشوند خواهد بود ـ قرار گیرد. مثال:

مروت، لامروت/بی‌مروت

کمال، بی‌کمال

مراد، نامراد

هیچ کدام از مجموعه‌های فوق‌الذکر متضاد نیستند. دلیل امر هم به خوبی روشن است: در زبان فارسی ـ برخلاف بسیاری از دیگر زبان‌ها ـ نفس افزودن پیشوند به کلمه می‌تواند منجر به تغییر مقوله دستوری کلمه گردد و به تبع این موضوع، آن کلمه از حیطه شمول تضادهای ممکن خارج می‌شود. به عنوان مثال، مقوله دستوری کلمات مروت، کمال و مراد «اسم» است. با افزودن پیشوندهای نفی‌ساز مقوله گرامری آنها تغییر می‌کند و به صفت تبدیل می‌شود. بدیهی است شرط اصلی متضاد بودن دو کلمه تعلق آنها به مقوله دستوری واحد است.

در دومین زیرمجموعه این گروه، عنصر قاموسی غیرمشترک وجود دارد؛ منتها معمولاً ریشهٔ عناصر، مشترک است و از نظر صرفی، به باب‌های مختلف زبان عربی تعلق دارد؛ مثال:

معتبر ≠ بی‌اعتبار

واقف ≠ بی‌وقوف

لایق ≠ بی‌لیاقت، نالایق

متقی ≠ بی‌تقوا

موثوق ≠ ناموثق

دومین نوع متضادها، متضادهای قاموسی نامیده می‌شوند. در ساختار عناصر متضاد قاموسی، نقش محتوا و مفهوم بیش از فرم و صورت است. در اینجا نیز پیشوند حضور دارد ولی این‌گونه پیشوندها، قاموسی‌اند نه دستوری؛ یعنی کلماتی که به تنهایی نیز در عرصه کلام، حضوری مستقل دارند و خود فی‌نفسه دارای بار معنایی‌اند. به همین سبب و با استناد به مضامین یادشده، پاره‌ای از زبان‌شناسان اطلاق لفظ «پیشوند» به عناصر مورد نظر را مناسب نمی‌دانند و آنها را «تکواژ» می‌نامند؛ تکواژهایی قاموسی که همانند هر واژه دیگر، در ترکیب‌های مختلف می‌توانند حضور داشته باشند. بهرحال، مسأله نامگذاری در ماهیت امر تغییر ایجاد

نمی‌کند. به ویژه آنکه مراد ما از کلمات مرکب، واژه‌های ترکیبی نیز هست. مهم‌ترین تکواژهایی که در ساختار عناصر متضاد قاموسی در زبان فارسی ظاهر می‌شوند عبارتند از: «بد، پاک، پر، پس، پست، بیش، تر، تند، تهی، خرد، خشک، خوب، خوش، درست، درشت، دور، دیر، راست، زود، سبک، سپید، سخت، سست، سفید، سنگین، سیاه، سیه، غلط، کم، گران»

نگاهی گذرا به واژه‌های بالا نشان می‌دهد که اولاً اکثر آنها صفات و قیودی هستند متداول و بسیار پربسامد، ثانیاً همهٔ آنها جزو واژگان پایه زبان فارسی محسوب می‌شوند، ثالثاً جفت‌های متقابل هر یک نیز در لیست وجود دارد.

برحسب ساختار، متضادهای قاموسی را می‌توان به سه گروه متمایز تقسیم کرد:

الف: واژه‌های متضاد قاموسی مرکب

ب: واژه‌های متضاد قاموسی بسیط و مرکب

ج: واژه‌های متضاد قاموسی بسیط

گروه الف، به سه زیرمجموعه اصلی

۱ـ پیشونددار

۲ـ پسونددار

۳ـ ترکیبی

تقسیم می‌شود.

پیشونددارها نیز خود به دو زیرمجموعه فرعی ۱ـ همگون هسته ۲ـ ناهمگون هسته منقسم می‌شوند. مراد از هسته، واحد واژگانی موجود در ترکیب متضاد قاموسی است.

مصادیق واژه‌های متضاد قاموسی مرکب پیشونددار و «همگون هسته» عبارتند از:

پردوام ≠ کم‌دوام

خوش‌سلیقه ≠ بدسلیقه

کم‌مایه ≠ پرمایه

نیک‌اندیش ≠ کج‌اندیش

نیک‌نهاد ≠ بدنهاد

در این زیرمجموعه، پیشوند نقش تقابل‌زایی را ایفا می‌کند. نمونه واژه‌های متضاد قاموسی، مرکب، پیشونددار «ناهمگون هسته»، عبارت است از:

خوش‌نما ≠ بدمنظر

سخت‌عهد ≠ سست‌پیمان

نیک‌رأی ≠ بداندیش

متضادهای قاموسی مرکب پسونددار نیز برحسب نوع پسوندشان، زیرمجموعه‌هایی دارند: پسوند یا مشابه است یا نامشابه ـ در صورتی که پسوندها نامشابه باشد، زیرمجموعه‌ها برحسب تشابه و عدم تشابه هسته واژگانی متضادها حاصل می‌شود. نکته قابل ذکر آنکه در ساختار متضادهای قاموسی به‌طور عام و در ترکیب متضادهای قاموسی مرکب پسونددار به‌طور خاص، حضور ریشه‌های فعلی به‌ویژه ریشه مضارع افعال به‌نحوی چشمگیر مشهود است، و این ویژگی را می‌توان به عنوان صفت ممیزه این گروه دانست.

نمونه‌های متضاد قاموسی پسونددار با پسوند متشابه عبارتند از:

غم‌زده ≠ شوق‌زده

ملال‌انگیز ≠ شورانگیز

بلواطلب ≠ آرامش‌طلب

مجموعه متضادهای ترکیبی:

غم‌افزا ≠ غم‌زدا

باج‌ده ≠ باج‌گیر

دشمن‌نواز ≠ دشمن‌گداز

دشمن‌ستیز ≠ دشمن‌نواز

عاشق‌نواز ≠ عاشق‌کش

شبهه‌زا ≠ شبهه‌زدا

تنش‌زا ≠ تنش‌زدا

از جمله مصادیق متضادهای قاموسی مرکب همگون هسته‌اند، و در ساختار آنها پسوندهایی نامشابه و در واقع متضاد حضور دارد. بالطبع در این گروه، هسته واژگانی ترکیب، مشابه‌اند؛ بنابراین پسوندهای نامتشابه -که معمولاً ریشه فعلی دارند- در تقابل با یکدیگر قرار می‌گیرند.

نمونه مثال‌های متضادهای قاموسی مرکب، ناهمگون هسته این دسته عبارت است از:

۱ـ فرح‌بخش ≠ غم‌افزا　　　　روح‌انگیز ≠ جانگداز

۲ـ ستیزه‌گر ≠ صلح‌جو　　　　شادمان ≠ غمناک

سومین زیرمجموعه اصلی واژه‌های متضاد قاموسی مرکب را ترکیبی می‌نامیم. در این زیرمجموعه متضادهای مرکبی قرار می‌گیرند که از ترکیب دو کلمه مستقل کم‌بسامد و کم‌تداول حاصل شده‌اند و معمولاً ریشه فعلی ندارند؛ مثال:

گدامسلک ≠ آقامنش

سهل‌الوصول ≠ صعب‌الحصول

دومین گروه واژه‌های متضاد قاموسی، واژه‌های متضادی‌اند که یک عضو آنها، کلمه‌ای بسیط و دیگر عضو واژه‌ای مرکب است. باید اذعان داشت که بیشتر کلمه‌های بسیط این گروه را کلمات دخیل عربی تشکیل می‌دهند ولی واژه مرکب، ساختاری فارسی دارد، مثال:

مستبد ≠ دموکرات‌منش

فاسق ≠ درست‌کردار

مفرح ≠ غم‌افزا

مفلوک ≠ اقبالمند

جاهل ≠ دانشمند

غنی ≠ تهی‌دست

فقیر ≠ پولدار

و بالاخره آخرین گروه متضادهای قاموسی، از مجموعه واژه‌هایی بسیط نظیر:

صالح ≠ طالح

زشت ≠ زیبا

سرد ≠ گرم

زن ≠ مرد

خندان ≠ گریان

کم ≠ زیاد

ازل ≠ ابد

تشکیل شده‌اند. از نظر معناشناختی، این‌گونه متضادهای قاموسی بیانگر یکی از مصادیق مقولات زیر می‌باشند:

| | | |
|---|---|---|
| الف: کیفیات: | زیبایی ≠ زشتی | خوب ≠ بد |
| ب: کمیات: | اقلیت ≠ اکثریت | کم ≠ زیاد |
| ج: نگرش و داوری: | راستی ≠ دروغ | درست ≠ غلط |
| د: احساسات و عواطف: | عشق ≠ نفرت | محبت ≠ دشمنی |
| ه: اعمال و حرکات: | رفتن ≠ آمدن | ایاب ≠ ذهاب |

و: تغییرات و تطورات: پویایی ≠ ایستایی رکود ≠ رونق

ز: نسبت‌ها و روابط:

(۱)- مکانی ورود ≠ خروج بالا ≠ پایین

(۲)- زمانی قبل ≠ بعد دیر ≠ زود

نمودار زیر تقسیم‌بندی کلی متضادها را نشان می‌دهد:



۲ـ واژه‌های (بسیط ـ مرکب) ۱ـ پیشونددار
۲ـ پسونددار

۳ـ واژه‌های بسیط

## ۲ـ شیوه کار

تدوین فرهنگ مترادفات و متضادها، رسم و آیین و ادب، و آداب خاص خود دارد. معیارهایی که در روند فرهنگ‌نگاری عادی اصل است و تخطی از آنها ناروا و نقص کار، در اینجا یا مطرح نخواهند شد یا کمتر محمل منطقی خواهند داشت. انتخاب مدخل و شیوهٔ ارائه آن و عناصر وابسته بدان نیز مشمول همین حکم است. رعایت اصول ریشه‌شناسی که در مدخل‌گزینی فرهنگ حجت است و معمول، در اینجا الزامی نیست. بطور کلی می‌توان گفت که در بسیاری از موارد، باید علاوه بر لحاظ و اعمال روش‌های معمول، اصل سازش و انطباق شیوه‌های موجود با ویژگی‌های زبان مورد مطالعه، ملاک قرار گیرد تا حاصل کار روشمندتر و عقلایی‌تر باشد. این اختلاف و اختصاص در سیاق کار و شیوه و روش‌شناسی، ناشی از تفاوت ماهوی دو نوع فرهنگ مورد بحث است. بنابراین باید تدابیری می‌اندیشیدیم که از طریق آنها نحوهٔ گزینش نوع مدخل، روال ارائه اطلاعات و عناصر وابسته به مدخل، معیار تقدم و تأخر و نیز حوزه‌های معنایی هر مدخل و بالاخره شیوه دستیابی به عناصر موردنظر (مترادفات و متضادها) تبیین و مشخص بشود. پس از بررسی‌های مبسوط و همه‌جانبه و تجزیه و تحلیل دقیق مسایل به نتایجی دست یافتیم که براساس آن مبنا و معیار عمل به شرح زیر مشخص شد:

۱ـ در زمینه گزینش مدخل‌ها، در اولین وهله و به عنوان فتح باب ۱۲۰۰ واژهٔ واژگان پایه زبان فارسی ملاک عمل قرار گرفت. منبع، نتایج حاصله از طرح تحقیقاتی واژگان و ساختار پایه زبان فارسی مصوب دانشگاه شیراز بوده است که در سال ۶۵ انجام داده بودیم. در مراحل بعدی،

بسامد واژه‌ها را، معیار قرار دادیم؛ بدین معنا که کل واژه‌هایی که در مرحله نخست جزو عناصر هم‌معنا و متضاد آمده بودند، بسامدسنجی شد، و هر واژه‌ای که بیش از سه بار در پیکره حضور داشت، به عنوان مدخل جدید برگزیدیم. پس از اتمام کار این مرحله، از طریق بسامدسنجی مجدد، مدخل‌های جدید به دست آمد. در این مرحله کلیه واژه‌ها، بجز آنهایی که بسامدشان کمتر از «۳» بوده است به عنوان مدخل برگزیده شدند.

۲- در مورد نحوهٔ ارائه عناصر مترادف مدخل‌ها براساس نظر و رأی اجماعی اهل فن، سه شیوهٔ متمایز وجود دارد و ارائه مجموعه مترادف‌ها معمولاً براساس یکی از سه عامل

الف: نزدیکی و ارجحیت معنایی عناصر

ب: بسامدسنجی

ج: تقدم الفبایی

صورت می‌گیرد. هر کدام از این سه شق، مزیت‌های خاص خود را دارند. ذکر هریک از موارد و دلایل مربوط - با عنایت به تخصصی بودن موضوع و اطاله کلام - در این مختصر نمی‌گنجد و فرصت و مجالی دیگر می‌طلبد. با توجه به اینکه در حال حاضر شیوه الفبایی متداول‌تر است و از چند نقطه‌نظر منطقی‌تر، این شق را بر دیگر شقوق ترجیح داده‌ایم.

۳- در مورد مدخل‌های چندمعنایی، ملاک‌های تقدم و تأخر حوزه‌های معنایی متعدد، مقوله دستوری، تداول و بسامد منظور شده است.

۴- شیوه ارجاع را - که در گذشته مرسوم بود و اخیراً کمتر متداول است - رها کرده‌ایم؛ چه به تجربه ثابت شده است که جز اتلاف وقت، دلزدگی و خستگی حاصلی نخواهد داشت. تحقیقات اخیر نشان می‌دهد که ارجاع، مانع از پویایی و تداوم حرکت ذهن می‌شود. وانگهی در عصر رایانه و انفجار اطلاعات، به حکم عقل باید برای خواننده حرمتی بیشتر قایل شدن و به وقت و سرمایه ذهنی وی بهایی بیشتر داد.

شـ و سخن آخر در باب روال انتخاب عناصر هم‌معنا و متضاد و شیوه کار است که بالطبع تفصیل بیشتری می‌طلبد: نخست آنکه در تدوین فرهنگ جامع[۱] مترادفات و متضادهای زبان فارسی، همواره سعی شده است که اساس کار «نقد» باشد و نه «نقل». چه با اعتقاد به این واقعیت که اهلیت و مجاهدت‌ها و پایمردی‌های درخور تقدیر بزرگواران پاکباز و پیش‌کسوتان فرهیخته که در عرصه واژه‌نگاری و فرهنگ‌نویسی زبان فارسی، نقد عمر و عیش خود را بر سر سودای عشق به این زبان نازنین باخته‌اند، وصف‌ناشدنی است، ولی این حقیقت را نیز نمی‌توان کتمان کرد که در آن روزگاران، طی این وادی بلاخیز، تنها به مدد هنر «ذوق» و پایمردی «عشق» میسر شده است. دگر آنکه با عنایت به اسباب و ابزار جادویی زمانه، و نتایج چشگیر پژوهش‌های زبان‌شناختی و معناشناختی، به دور از عقل سلیم و واقعیت‌گرایی و همت است که چاشنی فن و تکنیک عصر، و بهره‌جویی از جدیدترین و معقول‌ترین دستاوردهای علمی ـ آن هم حتی‌المقدور ـ منظور نگردد. هر چند که این نیز ـ به نوبه خود ـ حلقه دام بلایی دگر بوده است و باز هم می‌تواند باشد، به چند و چندین دلیل: از آن جمله تنوع مکاتیب و نظرات ـ بعضاً متضاد ـ و تشتت آزاردهندهٔ آرا... و به راستی که چاره امر جز گزینش رأی اشهر و اصلح و تلفیق آرا چیست؟ از این رهگذر، در انتخاب مترادف‌ها و متضادها، حداقل یکی از اصول شش‌گانه زیر ذی‌مدخل بوده است.

● اصل عام و حاکم بر سزوکار واژه‌های مترادف

---

۱- بدیهی است مراد از لفظ جامع، مفهوم نسبی آن است نه مصداق مطلق این تعبیر ـ که در عمل دست‌نیافتنی است ـ آن هم برای زبان پارسی یعنی دُر یتیم دری ـ که هنوز ناشناخته مانده است و توانمندی‌هایش نامکشوف. به علاوه در این مجلد، به تعمد و حتی‌المقدور، از ذکر لغات مهجور و متروک اجتناب شده است.

- اصل جایگزینی
- شم زبانی
- اصل مقابله و مقایسه
- اصل احراز هم‌معنایی از طریق سنجش تضاد و تقابل
- بهره‌جویی از شیوه شبکه ـ گره

در موارد شبهه‌ناک، طبیعتاً وسواس بیشتر اعمال شده است و در نهایت شیوه «شبکه ـ گره» قاطع و حاکم. چه کارآیی و دقت قابل‌اعتماد این شیوه در تعیین مترادفات و حوزه‌های معنایی واژه‌های چندمعنا غیرقابل انکار است. مبانی نظری شیوهٔ «شبکه ـ گره» بر اصولی چند استوار است که به منظور آشنایی مقدماتی با آنها، اشاره‌وار به تبیین آن می‌پردازیم:

□ هر مجموعه واژه‌های مترادف، به شبکه معنایی خاص خود تعلق دارد.

□ کلیه عناصر موجود در شبکه، دارای مؤلفه‌های معنایی پایه (مفاهیم هسته‌ای شبکه) مشترک هستند.

□ عنصر غالب و مسلط شبکه، هسته شبکه محسوب می‌شود.

□ هسته، آغازگر شبکه است و یک یا چند عضو اقماری دارد.

□ اعضای اقماری، از طریق یکی از نخستین پنج اصل اولیه فوق‌الذکر، تعیین و مشخص می‌شوند.

□ هر عضو اقماری ـ به نوبه خود ـ می‌تواند یک یا چند عضو اقماری دیگر داشته باشد، مشروط به این که با هیچ یک از عناصر متقدم خود تشابه صوری نداشته باشد. در چنین صورتی، با لحاظ مورد عضو تبدیل به گره می‌شود، گره ۱، گره ۲، گره ۳ و...

□ گره، پیوندگر هسته و دیگر عناصر موجود در شبکه است؛ عنصر ماقبل هر گره هسته آن گره و عنصر ما بعد هر گره عضو اقماری آن گره محسوب می‌شود.

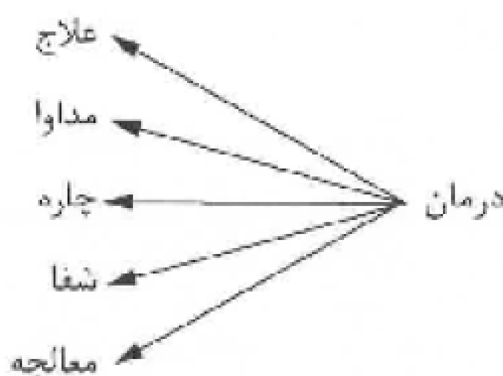
□ در صورت تشابه عضو با عناصر متقدم، گره انتهایی محسوب و شبکه در همان نقطه مسدود و به اصطلاح «کور» خواهد شد.

□ مترادف‌های آن شبکه عبارتند از هسته و عناصری که بین هسته و گره انتهایی شبکه قرار گرفته‌اند.

□ ممکن است در هر شبکه حوزه(های) معنایی متمایز وجود داشته باشد. عامل بازشناسی حوزه معنایی جدید و متمایز نیز نخستین گره‌ای است که فاقد عضو تکراری هسته‌های ماقبل خود باشد.

پس از ذکر مجمل این بحث مفصل، با استفاده از دو مثال شیوه عمل را تشریح می‌کنیم:

مثال ۱: می‌خواهیم واژه‌های مترادف «درمان» را پیدا کنیم. لفظ درمان هسته و آغازگر شبکه خواهد بود. با استفاده از اصول پنجگانه، اعضای اقماری این واژه را تعیین می‌کنیم، واژه‌های اقماری موردنظر عبارتند از: درمان، مداوا، چاره، معالجه، لفظ «چاره» همخوانی لازم و کامل با دیگر واژه‌ها ندارد، حاصل نوعی توسیع معنایی است، معهذا آن را هم منظور می‌کنیم، بنابراین خواهیم داشت:




هر یک از واژه‌های این لایه، خود دارای عضوهای اقماری‌اند: «علاج» سه عضو، «مداوا» یک عضو و «چاره و معالجه» هر کدام دو عضو دارند. بنابراین همه آنها تبدیل به گره می‌شوند و باید به شیوه قبلی عضوهای اقماری آنها را بیابیم: عضوهای اقماری «علاج» عبارتند از «درمان،

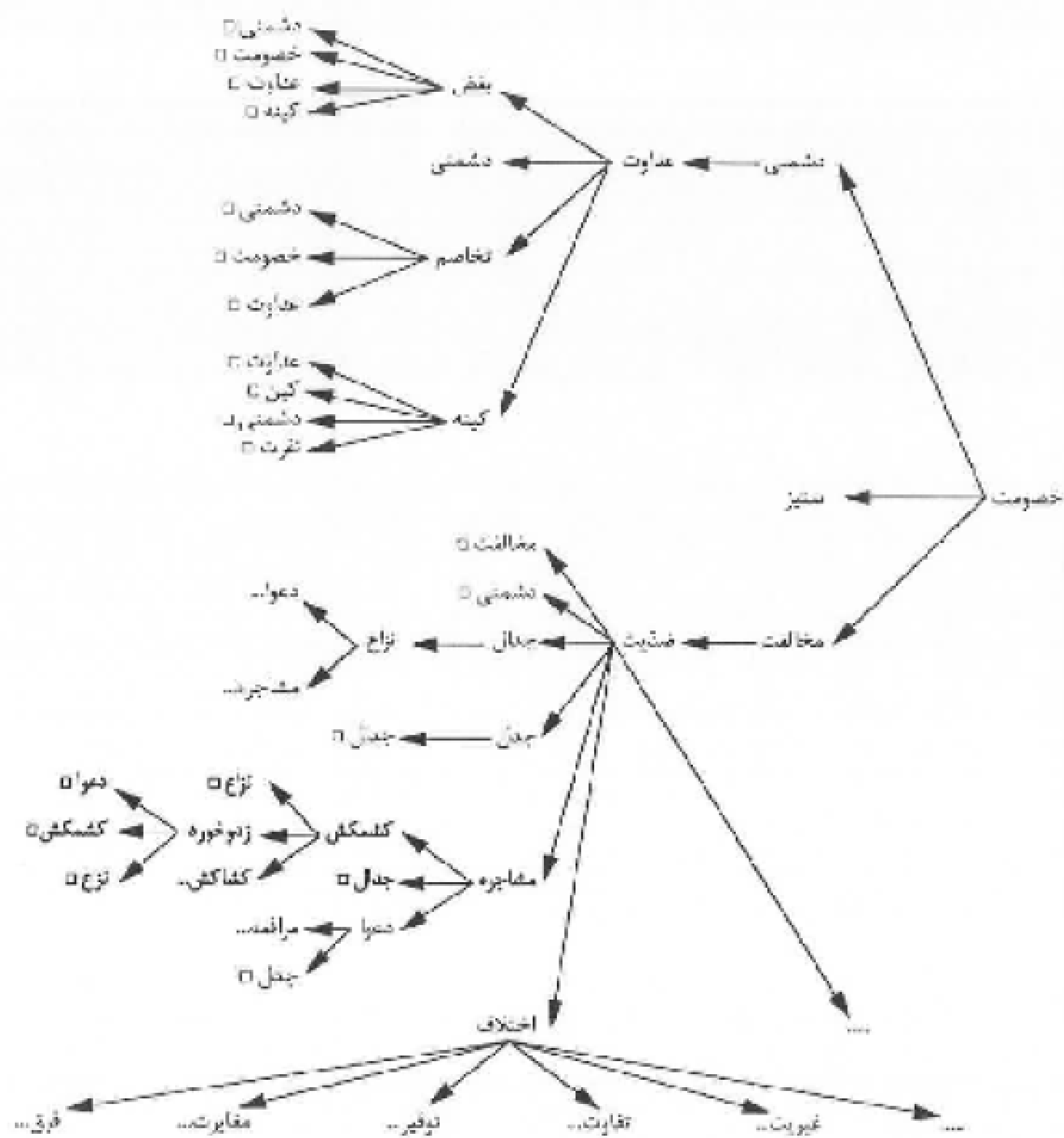
معالجه، مداوا». و چون این کلمات در لایه ماقبل آمده‌اند، بالطبع گره «علاج» کور و انتهایی می‌شود. عضو اقماری «مداوا»، معالجه است که در لایه قبلی حضور دارد. عضوهای اقماری چاره و معالجه نیز «درمان و علاج» خواهند بود. همه این واژه‌ها قبلاً در شبکه وجود داشته‌اند بنابراین کلیه گره‌ها کور و انتهایی خواهند شد. شبکه موردنظر که شبکه‌ای بسته محسوب می‌شود، به صورت زیر درمی‌آید:




بنابراین واژه‌های مترادف موردنظر عبارتند از: چاره، درمان، علاج، مداوا، معالجه.

تکرر وقوع عناصر موجود در این شبکه نیز معنادار است و از این طریق می‌توان لفظ متداول‌تر، سیاق و گونه و... را نیز مشخص کرد.

مثال ۲: در این مثال نمونه شبکه باز نمایانده می‌شود ؛ ولی به منظور اجتناب از تطویل کلام، از ذکر جزئیات خودداری می‌شود:



خصومت
دشمنی
ستیز
مخالفت
عداوت
بغض
دشمنی
خصومت
عداوت
کینه
دشمنی
تخاصم
دشمنی
خصومت
عداوت
کینه
عداوت
کین
دشمنی
نفرت
ضدّیت
مخالفت
دشمنی
جدال
نزاع
دعوا...
مشاجره...
جدل
جدال
مشاجره
کشمکش
نزاع
زدوخورد
دعوا
کشمکش
نزاع
کشاکش...
جدال
دعوا
مرافعه...
جدل
اختلاف
فرق...
مغایرت...
توفیر...
تفاوت...
غیریت...
...

«شبکه مثال ۲» دارای چند حوزه معنایی است. در حوزه معنایی نخستین واژه‌هایی نظیر [تخاصم، خصومت، دشمنی، ستیز، ضدیت، کینه، مخالفت و...] حضور دارند. واژه‌های مترادف حوزه معنایی دوم عبارتند از:

[جدال، جدل، دعوا، زد و خورد، کشمکش، نزاع]. و بالاخره در سومین حوزه معنایی واژه‌های [اختلاف، تفاوت، توفیر، فرق، مغایرت و...] خواهیم داشت که از طریق «ضدیت» پدید آمده‌اند.

قابل ذکر آنکه در حوزه معنایی سوم «ضدیت» می‌تواند به دو حوزه معنایی تقریباً متمایز تعلق داشته باشد و به سهولت نمی‌توان مرز واقعی آن را تعیین کرد. در واقع نقطه جهشی است برای ایجاد حوزه معنایی جدید. اقمار آن نیز به نوبه خود، موجد دیگر حوزه‌های معنایی متفاوت و با مختصه‌های معناشناختی متمایز خواهند بود. این وضع منحصر به فرد نیست؛ پدیده‌ای است آشنا و رایج و در بسیاری از موارد، شاهد وقوع آن هستیم.

و بدین طریق، نخستین فرهنگ جامع مترادفات و متضادهای زبان فارسی متشکل از ۲۰۰۰۰ مدخل ۲۹۴۰۰ حوزه معنایی و ۱۹۵۰۰۰ واژه تدوین شده است. با همه این تفاصیل، باید صمیمانه اقرار کرد که این خود آغاز راهی است بس دراز به منظور نیل به کمال نسبی. خاضعانه معترفیم که همچون همه کارهای آغازگر، این اثر خالی از نقص و اشتباه نمی‌تواند باشد. به کاستی‌های آن وقوف کامل داریم. نقاط ضعف اثر را به خوبی می‌شناسیم و راه چاره هم نیز... بدان امید که دعای خیر و همتی بدرقه راهمان گردد و مجالی... تا این نهال بارور گردد و در سایه آن رهروی به تأمل و تفکر نشیند که علمه البیان...

دانشگاه شیراز - خداپرستی

# فرهنگ جامع واژگان مترادف و متضاد زبان فارسی - نسخهٔ رقومی

[فرج‌الله خداپرستی. (۱۳۷۶). فرهنگ جامع واژگان مترادف و متضاد زبان فارسی .شیراز: دانشنامهٔ فارس.]

- - -

**آب: ۱ ماء ۲ مایع ۳ شیره، عرق، عصاره، عصیر ۴ حل، محلول ۵ ذوب ۶ خوی ۷ بزاق، آب‌دهان ۸ منی ۹ بحر، دریا، یم ۱۰ زهاب، ۱۱ آبرو، حیثیت، شرف، عزت ۲۱ تری، تازگی، طراوت**

**آباء: اجداد، اسلاف، پدران، پیشینیان، نیاکان & اخلاف**

**آباجی: آبجی، اخت، باجی، خواهر، دده، شاباجی، همشیره & داداش**

**آباد: ۱ برپا، دایر، معمور ۲ پررونق ۳ پیشرفته، توسعه‌یافته، مترقی ۴ تندرست، سالم ۵ بسامان، منظم ۶ غنی، مرفه & ۱ خراب، متروک، ویران ۲ بی‌رونق ۴ عقب‌مانده**

**آبادان: ۱ آباد، برپا، پررونق، دایر، معمور & خراب**

**آبادانی: ۱ آبادی، عمارت، عمران ۲ ترقی، توسعه، رونق ۳ آسایش، ترفیه، رفاه & خرابی**

**آبادی: ۱ آبادانی، عمارت، عمران ۲ ده، دهات، دهکده، روستا، شهر، واحه، ولایت**

**آبان: ۱ آبان‌ماه، عقرب ۲ آب‌بان**

**آب‌انبار: ۱ برکه ۲ آبدان، آبگیر، برم، تالاب**

**آب‌باز: ۱ آب‌ورز، سباح، شناگر، شناور ۲ غواص**

**آب‌بازی: ۱ غوص ۲ آب‌ورزی، سباحت، شناگری**

**آب‌بند: بند، سد، ورغ**

**آبجو: فقاع، فوگان، ماءالشعیر**

**آبجی: آباجی، اخت، باجی، خواهر، دده، شاباجی، همشیره & داداش، برادر**

آبخورد: ۱ تقدیر، سرنوشت، قسمت ۲ بهره، روزی، نصیب ۳ آبشخور، مشرب، منهل

آبخوری: ۱ تنگ، سبو، کوزه، مشربه ۲ آبخور، آبشخور

آبخیز: آب‌دار، آبزا، کوهه، موج، موج کوهه

آبدار: ۱ آبکی، باطراوت، پرآب، رقیق، شاداب، مایع ۲ آبدارچی، ایاغچی، ساقی، شربتدار، قهوه‌چی ۳ آبدیده، برنده، تیز ۴ سخت ۵ تند، زننده، نیشدار ۵ آبخیز، آبزا ۶ رسا، روان، فصیح، گویا & بی‌آب، خشک

آبدان: آب‌انبار، آبگیر، برکه، برم، تالاب، غدیر

آب‌دهان: بزاق، تف، خدو، خیو، کفک

آب‌دهن: بزاق، تف، خدو، خیو

آب‌ریز: میزاب، ناو، ناودان

آبدیده: ۱ تر، خیس، مرطوب، نم، نمدار ۲ آبداده، بران، برا، تیز

آبراه: آبراهه، ترعه، جدول، جو، کانال، مجرا، مسیل، نهر

آبراهه: آبراه، آب‌گذر، ترعه، جدول، جو، کانال، مسیل

آبرو: احترام، اعتبار، جاه، حرمت، حیثیت، شرف، عرض، عرق، عزت، قدر، منزلت، ناموس

آبرومند: ۱ آبرودار، باآبرو، برومند، شریف، محترم، معتبر ۲ عفیف

آبریز: ۱ آبریزگاه، توالت، دستشویی، کابینه، مبال، مستراح ۲ دلو ۳ آبدستان، آفتابه، ابریق، مطهره

آبریزگاه: آبریز، توالت، دستشویی، کابینه، مبال، مستراح

آبستن: ۱ آبسته، باردار، پابماه، حامله ۲ دچار، دستخوش ۳ پنهان، مخفی، نهان & ۱ سترون، عقیم

آبستنی: بارداری، حاملگی & سترونی، عقیمی

آبشخور: ۱ آبخور، آبشخورد، آبشخوار، سرچشمه، منهل ۲ روزی، قسمت، نصیب ۳ تقدیر، سرنوشت ۴ مشرب ۵ مقام، منزل، موطن

آبکش: ۱ سقا ۲ عطش‌زا ۳ ترشی‌پالا، چلوصافی، صافی

آبکند: ۱ سیل‌گاه، مسیل ۲ گودال، گود، مغاک ۳ آبگیر، تالاب، غدیر

آب‌کوهه: خیزاب، موج، موج‌خیز

آبکی: آبدار، آبگین، تنک، روان، مایع & جامد

آب‌گذر: آبراهه، جدول، جو، کانال، نهر

آبگونه: آبکی، آبگون، آبگین، مایع

آبگیر: ۱ برکه، برم، تالاب، غدیر ۲ استخر، حوض ۳ مرداب

آبگینه: ۱ آبگین، آینه، آیینه، زجاج، مرآت ۲ شیشه ۳ بلور ۴ تیغ ۵ الماس

آبله: ۱ تاول ۲ تبخال، تبخاله

آبله‌رو: آبله‌دار، آبله‌ناک، مجدر

آبله‌کوبی: تلقیح، مایه‌کوبی، واکسیناسیون

آب‌وتاب: بزک، جلا، رونق، ساخت‌وپرداخت، طول‌وتفصیل

آب‌ونان‌دار: پرسود، سودآور، منفعت‌دار

آبونمان: اشتراک

آبونه: مشترک

آبی: ۱ ارزق، کبود، لاجورد، نیلگون ۲ بحری، دریایی ۳ آبزی ۴ خالو، دایی ۱ & دیمی، دیم ۲ خشکی ۳ هوازی

آبیار: آب‌بان، آب‌پا، میراب

آپارتمان: ۱ خانه، مسکن، منزل ۲ ساختمان

آتش: ۱ آذر، اخگر، شرار، شرر، شعله، نار ۲ جهنم، دوزخ، هاویه & ۱ آب ۲ بهشت

آتش‌بس: آشتی، ترک‌مخاصمه، صلح، متارکه‌جنگ

آتشپاره: ۱ جلد، چابک، زرنگ، فرز ۲ بدجنس، حیله‌گر، موذی ۳ شرور، شریر ۴ اخگر

آتش‌پرست: ۱ آذرپرست، زرتشتی، گبر، مجوس، مغ ۲ کافر، ملحد

آتش‌رنگ: آتشین، آتش‌فام، آذرگون، آذرین، سرخ، سرخ‌فام، قرمز، لاله‌گون

آتش‌زنه: آتش‌افروز، آتشگیره، چخماق، فروزینه، گیرا، محرقه، مرو

آتش‌سوزی: حریق

آتش‌فام: آتش‌رنگ، آتشگون، آذرفام، آذرگون، سرخ‌فام، سرخگون

آتشدان: ۱ مجمر، مجمره ۲ اجاق، منقل ۳ تنوره، تنور ۴ کوره

آتش گرفتن: اشتعال، حریق، سوختن، شعله‌ورشدن

آتش‌مزاج: بدخلق، تندخو، عصبی

آتشپاره: ۱ شیطان، ناقلا ۲ فتنه‌جو، فتنه گر

آتشک: سیفلیس، کوفت

آتشکده: آتشخانه، آتشگاه، آذرکده، آذرگاه، عبادتخانه، معبد

آتشگاه: آتشکده، آذرگاه، اجاق، پرستشگاه، معبد

آتشگیره: آتش‌زنه، چخماق، فروزینه، محرقه، مرو

آتشناک: آتشی، آتشین، آذرین، سوزان

آتشی‌مزاج: بدخو، تندخو، عصبی & ملایم

آتشین: آتشناک، آتشی، آذرگون، آذرین، داغ، سوزان، مشتعل

آتلیه: کارگاه، نگارخانه، نگارستان

آتمسفر: ۱ جو، فضا ۲ هوا ۳ محیط ۴ شرایط، وضعیت

آتو: ۱ ورق‌برنده ۲ بهانه، دستاویز، مستمسک

آتی: آتیه، آجل، آینده، بعدی، مستقبل

آتیه: آتی، آجل، آینده، مستقبل & گذشته، ماضی

آثار: ۱ رد، رگه، نشانه‌ها ۲ کارها ۳ تالیفات، نوشته‌ها ۴ پیامدها، تبعات

آجل: ۱ آتیه، آینده، مستقبل ۲ آخرت & گذشته

آجیل: تنقلات، خشکبار، شب‌چره

آخال: آشغال، خاشاک، خاکروبه، زباله

آختن: ۱ برکشیدن، کشیدن ۲ بالابردن، برافراشتن ۳ کوک‌کردن، نواختن

آخته: ۱ برافراشته، برکشیده، کشیده ۲ کوک، نواخته ۳ اخته

آخر: اختتام، انتها، پایان، پسین، ته، خاتمه، سرانجام، عاقبت، فرجام، منتها، نهایت، واپسین & ابتدا

آخرالامر: آخرکار، بالمال، سرانجام، عاقبت

آخرالزمان: آخرت، بعث، رستخیز، رستاخیز، قیامت، نشور

آخربین: عاقبت‌اندیش، عاقبت‌نگر، مال‌اندیش

آخرت: آخرالزمان، اخری، رستاخیز، عقبا، عقبی، قیامت، نشور & دنیا

آخرک: آخره، ترقوه، چنبره

آخری: ۱ اخیر ۲ آخرین، انتهایی، واپسین & اولی

آخرین: آخری، اخیر، انتهایی، بازپسین، نهایی، واپسین & آغازین

آخشیج: ۱ آخشیگ، اسطقس، اصل، عنصر ۲ ضد، مخالف ۳ هیولی

آخور: آغل، اصطبل، باره‌بند، ستورگاه، طویله

آخوند: ۱ روحانی، روضه‌خوان، شیخ، عالم، فقیه، ملا ۲ مدرس، معلم

آداب: تشریفات، رسم، رسوم، سنت، سنن، شعایر، عادات، قواعد، مراسم، مناسک

آداب‌دان: آداب‌شناس، بافرهنگ، فرهیخته، مودب، مبادی‌آداب، متادب

آداب‌دانی: آداب‌شناسی، ادب، فرهنگ، فرهیختگی، نزاکت

آدامس: سقز

آدرس: عنوان، نشانی

آدم: ۱ انسان، بشر، مردم، ناس، ۲ کس، نفر ۳ ابوالبشر & ۱ جانور، حیوان، دد ۳ دیو

آدم‌کش: ۱ قاتل ۲ سلاخ، قصاب

آدم‌کشی، آدمکشی: ترور، جنایت، قتل، کشتار

آدمی: آدمیت، آدمیزاد، انسان، بشر & دیو

آدمیت: آدمی، انسانیت، بشریت، مردمی & حیوانیت

آدمیرال: امیرالبحر، دریابیگی، دریاسالار

آدمیزاد: آدمی، آدمیزاده، انسان، بشر، مردم & دیو، دیوزاد

آدینه: جمعه

آذر: ۱ آتش، اخگر، نار ۲ آذرروز، قوس

آذرخش: برق، درخش، صاعقه & رعد

آذرگون: آتش‌رنگ، آتش‌فام، آتشگون، آتشین، آذرین

آذرین: آتش‌رنگ، آتشی، آتشین، گداخته

آذوقه: ارزاق، توشه، جیره، خواربار، خوراک، سوروسات، قوت

آذین: ۱ آرایش، آیین‌بندی، چراغانی، زیب، زینت، زیور ۲ آیین، رسم، قاعده، قانون

آذین‌بندی: آیین، آیینه‌بندان، آیینه‌بندی، جشن، چراغانی، شهرآرایی

آراستگی: اتساق، ترتیب، تزیین، نسق، نظام، نظم

آراستن: ۱ آرایش‌کردن، بزک‌کردن ۲ آذین‌بستن، تزیین‌کردن ۳ برپاکردن، منعقدکردن ۴ آماده‌کردن، حاضرکردن، مهیاکردن ۵ سامان‌بخشیدن، سامان‌دادن، مرتب‌کردن، منظم‌کردن & پیراستن

آراسته: آماده، بانظم، بسامان، جمیل، متحلی، مرتب، مزین، منتظم، منظم، نیکو

آرام: ۱ خاموش، خلوت، دنج، ساکت ۲ آرامش، استراحت، صبر، قرار ۳ ثبات، سکون ۴ بردبار، رزین، صبور، معتدل، ملایم، موقر ۵ بی‌جنبش، بی‌حرکت، ساکن ۶ آسوده، راحت، فارغ‌بال ۷ آهسته، یاتانی، یواش ۸ امان، امن ۹ طمانینه & ۱ پرسروصدا، شلوغ ۲ بی‌قرار

آرام‌آرام: آهسته‌آهسته، باطمانینه، بتدریج، تدریجاً، شمرده‌شمرده، کم‌کم، یواش‌یواش

آرام‌بخش: آرامش‌بخش، تسکین‌دهنده، تسلابخش، قراربخش، مسکن

آرامش: ۱ آسایش، آسودگی، استراحت، راحت، راحتی، فراغ‌بال، فراغت ۲ آشتی، صلح، صلحجویی، مسالمت ۳ آرام، تسکین، سکون، قرار ۴ امان، امنیت، ایمنی ۵ سکینه، طمانینه & آشوب، بلوا

آرامش‌طلب: آرامش‌جو، آرامش‌خواه، سازشکار، سازشگر، صلح‌جو، صلحدوست & ستیزه‌جو، عربده‌جو

آرامگاه: تربت، خاک، خاکجا، ضریح، قبر، گور، لحد، مثوی، مدفن، مرقد، مزار، مقبره

آرایش: ۱ بزک، توالت ۲ حلیه، زیب، زینت، زیور ۳ آذین، تزیین ۴ پیرایه، چهره‌آرایی، گریم & پیرایش

آرایشگاه: پیرایشگاه، حلاق، سلمانی

آرایشگر: ۱ آراینده ۲ چهره‌آرا، مشاطه ۳ پیرایشگر، حلاق، سرتراش، سلمانی

آرتیست: آکتور، بازیگر، ستاره، هنرپیشه، هنرمند

آرزو: آرمان، اشتیاق، امل، امید، انتظار، بویه، تمایل، تمنا، چشمداشت، خواست، خواهش، رجا، رغبت، شوق، غبطه، کام، گرایش، مراد، مطمع، مقصود، منیه، میل، وایه، هوی

آرزومند: امیدوار، خواستار، راجی، راغب، شایق، عاشق، متمنی، متوقع، مسئلت، مشتاق، منتظر، هواخواه

آرزومندانه: امیدوارانه، بارغبت، عاشقانه، مشتاقانه

آرزومندی: ۱ اشتیاق، رغبت، شوق، میل ۲ تعشق، شیفتگی، عاشقی، هواداری ۳ تحسر، حسرت

آرشیو: بایگانی، پرونده، ضبط، مرکزاسناد

آرم: علامت، مدال، نشان

آرمان: ۱ ایده، ایده‌آل، شعار، مرام، هدف ۲ نصب‌العین ۳ آرزو، امید ۴ اندوه، حسرت، غم

آرمش: آمیزش، آمیغ، جماع، مخالطت

آرمیدن: ۱ مقاربت ۲ آرامیدن، آسودن، خفتن، غنودن

آرمیده: آسوده، خفته، غنوده

آرنج: آرنگ، مرفق، وارن، وارنگ

آرواره: فک

آروین: آزمایش، آزمون، امتحان، تجربه

آره: آری، بلی، بله، نعم، ها & خیر، نه

آری: آره، بله، بلی، لبیک، نعم & خیر، نه

آز: ۱ افزون‌طلبی، حرص، زیاده‌خواهی، شره، طمع، ولع ۲ احتیاج، حاجت، نیاز & قناعت

آزاد: آزاده، حر، خلاص، رها، سبکبار، فارغ، مخیر، مختار، مرخص، مستقل، مستخلص، وارسته، ول & اسیر، برده، بنده، غیرمستقل، گرفتار

آزادانه: ۱ مستقلاً ۲ مختارانه ۳ حروار

آزادراه: اتوبان، بزرگراه، شاهراه

آزادگی: آزادمنشی، اختیار، اصالت، جوانمردی، حریت، وارستگی & اسارت، بندگی

آزادمنشی: آزادگی، حریت، وارستگی

آزاده: آزاد، حر، رها، شریف، فارغ، فتا، مختار، وارسته & بنده، عبد

آزادی: ۱ استخلاص، استقلال، خلاص، خلاصی، رهایش، رهایی، نجات ۳ اختیار ۴ حریت ۵ فراغت & اسارت، بندگی، رقیت

آزار: ۱ آسیب، بلا، صدمه، گزند ۲ تعدی، جفا، جور، ستم، ظلم ۳ اذیت، تعذیب، زجر، شکنجه، عذاب ۴ تعب، سختی، محنت، مرارت، مشقت ۵ تاذی، مزاحمت ۶ رنج، رنجه، عنا

آزارنده: ۱ آزاررسان، موذی ۲ الیم، دردناک

آزپیشگی: آزمندی، حرص، طمع & قناعت

آزپیشه: آزمند، آزور، حریص، طماع، طمع‌کار & قانع

آزخ: بالو، زگیل

آزردگی: افسردگی، رنجش، رنجیدگی، ملال، ملالت، نژندی

آزردن: آزاردادن، اذیت‌کردن، افسردن، خستن، رنجاندن & نواختن

آزرده: افسرده، اندوهگین، دلتنگ، دلگیر، رنجیده، غمگین، غمناک، مجروح، مکدر، ملول، نژند & شاد

آزرده‌خاطر: دلخور، دلگیر، رنجیده، مکدر، ملول، نژند & راضی، شادمان

آزرده‌دل: حزین، دل‌آزرده، دلتنگ، دلگیر، غمگین، ملول & پرنشاط، زنده‌دل

آزرم: ۱ انفعال، حجب، حیا، خجالت، خجلت، شرم، عار ۲ ملایمت، ملاطفت، مهربانی، مهر، نرمی ۳ تقوا، عفت، فضیلت

آزرمگین: ۱ باحیا، پرآزرم، خجل، شرم‌رو، شرمسار، شرمگین، محجوب ۲ باتقوا، عفیف & بی‌حیا

آزگار: تمام، طولانی، کامل

آزمایش: ۱ آروین، آزمون، امتحان، تجربه، تمرین، مانور، محک، مسابقه، مشق ۲ محنت ۳ فتنه

آزمایشگاه: لابراتوار

آزمایشگر: ۱ مجرب ۲ آزماینده، آزمونگر، ممتحن

آزماینده: آزمایشگر، ممتحن

آزمند: آزناک، آزور، حریص، طماع، طمعکار، مولع & قانع

آزمندی: آزپیشگی، حرص، طماعی، طمع، طمعکاری، ولع & قناعت

آزموده: ۱ باتجربه، پخته، حاذق، خبره، کاردان، کارکشته، کرده‌کار، ماهر، مجرب، ورزیده ۲ تجربه‌شده، سنجیده & بی‌تجربه

آزمون: ۱ آزمایش، امتحان، سنجش ۲ تجربه، محک ۳ تست، کنکور، مسابقه ۴ عبرت

آزور: آزپیشه، آزمند، حریص، طماع، طمع‌کار، مولع & قانع

آژان: ۱ پاسبان، پلیس ۲ نماینده ۳ عامل، کارگزار

آژانس: ۱ شعبه، نمایندگی ۲ عامل، کارگزاری ۲ خبرگزاری

آژخ: آزخ، زگیل

آژنگ: چروک، چین، شکنج، گره، ماز

آژیر: ۱ اعلام‌خطر، بانگ، زنگ‌خطر، هشدار ۲ آگاه، دانا ۳ پرتوان، زورمند، قوی ۴ محتاط، محترز

آس: ۱ آسک، آسیا ۲ تک ۳ مورد

آسان: ۱ ساده، سهل ۲ میسر ۳ بی‌رنج، راحت & بغرنج، دشوار، سخت، شاق، غامض، متعسر، مشکل

آسایش: آرامش، آسودگی، استراحت، ترفیه، تن‌آسانی، تنعم، راحت، راحتی، رفاه، سکون، شادکامی، فراغ، فراغت & دغدغه، سختی، مشقت، ناآرامی

آسایش‌جو: آسایش‌خواه، آسایش‌طلب، تن‌آسان، راحت‌طلب، عافیت‌طلب & عافیت‌سوز، مخاطره‌جو

آسایش‌طلب: آسایش‌جو، راحت‌طلب، عافیت‌خواه، عافیت‌طلب & مخاطره‌جو

آسایشگاه: آسایشگه، استراحتگاه

آستان: آستانه، پیشگاه، جناب، حضرت، حضور، درگاه، عتبه، محضر

آستانه: ۱ آستان، بارگاه، پیشگاه، جناب، حضرت، درگاه، عتبه، محضر، وصید ۲ آغاز، مقدمه

آسم: عسرالنفس، نفس‌تنگی

آسمان: ۱ سپهر، سما، طارم، عرش، فلک، کرسی، گردون ۲ فضا، هوا & زمین

آسمان‌جل: آواره، بیچاره، بی‌خانمان، بی‌مکنت، خانه‌بدوش

آسمان‌غره: آسمان‌غرنبه، تندر، رعد، غرش، کنور

آسمانی: ۱ هوایی ۲ فلکی ۳ عرشی، قدسی، ملکوتی ۴ آبی‌رنگ & ارضی، خاکی، زمینی

آسودگی: آرامش، آسایش، استراحت، راحت، فراغبالی، فراغت & اضطراب، تشویش، دغدغه

آسودن: ۱ آسایش کردن، استراحت کردن ۲ آرمیدن، خفتن، خوابیدن ۳ آرام شدن، تسکین‌یافتن

آسوده: ۱ آرام، راحت ۲ خاطرجمع، فارغ ۳ بی‌خیال، فارغ‌البال، فارغ‌بال ۴ مرفه ۵ خلاص، سبکبار ۶ بی‌حرکت، ساکن ۷ آرمیده ۸ مرده ۹ مدفون

آسوده‌خاطر: آسوده‌دل، بی‌تشویش، تامین، خاطرجمع، دل‌آسوده، فارغ‌البال، مطمئن & مشوش، مضطرب

آسوده‌دل: آسوده‌خاطر، خاطرجمع، فارغ‌البال، مطمئن & دلواپس، مضطرب

آسوری: آشوری

آسه: ۱ پایه، محور ۲ آسک، آس، دستاس ۳ سنگ‌آسیا

آسیا: ۱ آسیاب، آسک، آس، چرخاب ۲ طاحنه، کرسی &

آسیب: ۱ آفت، بلا ۲ آزار، خدشه، زخم، صدمه، ضرب، گزند، لطمه ۳ عیب، نقص ۴ خسارت، خسران، زیان، ضرر

آسیب‌پذیر: خدشه‌پذیر، خلل‌پذیر، صدمه‌پذیر، گزندپذیر & آسیب‌ناپذیر

آسیب‌دیده: عیبناک، مخدوش، مصدوم، معیوب، ناقص & بی‌عیب، سالم، صحیح

آسیستان: دستیار، کمک، معاون

آسیمه: ۱ آسیون، پریشان، پریشان‌خاطر ۲ حیران، حیرت‌زده، ژولیده، شگفت‌زده ۳ شوریده، متحیر، مشوش، نابسامان، وحشتزده، هراسان

آسیمه‌سر: آسیمه‌سار، آسیون، پریشان، حیران، دستپاچه، سرگردان، سرگشته، گیج، متحیر، متزلزل، مشوش، مضطرب، نوان

آش: با، سکبا، شوربا، وا

آشامیدن: خوردن، گساردن، نوش کردن، نوشیدن & تناول کردن، خوردن

آشامیدنی: شربت، مشروب، نوشابه، نوشیدنی & خوردنی

آشپز: پزنده، خوالگیر، خوراک‌پز، خورشگر، دیگ‌پز، طباخ

آشپزخانه: آشخانه، تنورخانه، طباخ‌خانه، مطبخ، مطعم

آشپزی: پخت‌وپز، طباخی، طبخ

آشتی: اصلاح، توافق، سازش، صلح، مسالمت، مسالمت‌جویی، مصالحه & جدال، ستیز، قهر

آشتی‌خواه: آشتی‌پذیر، آشتی‌جو، آشتی‌طلب، سازشگر، صلحجو، صلح‌طلب، مصلح & جنگ‌طلب، ستیزه‌جو

آشغال: ۱ آخال، خاشاک، خاکروبه، زباله، سقط، کثافت، مزبله ۲ بدردنخور، بنجل ۳ فاسد، منحرف

آشغالدان: خاکروبه‌دان، زباله‌دان، مزبله، مزبله‌دان

آشفتگی: ۱ بی‌نظمی، پاشیدگی، پراکندگی، پریشانی ۲ اختلال، نابسامانی، هرج‌ومرج ۳ آشوب، اغتشاش، بحران، تلاطم ۴ شوریدگی، شیفتگی

آشفتن: آشوب‌به‌پاکردن، برآشفتن، به‌هیجان‌آمدن، پریشان‌شدن، خشمگین‌شدن، شوریدن، متلاطم‌شدن، مشوش‌شدن، ناراحت‌شدن

آشفته: ۱ بی‌سامان، بی‌نظم، پراکنده، درهم، درهم‌برهم، ژولیده، متفرق، متلاطم، مختل، مغشوش، نابسامان، ناجور، نامرتب، نامنظم ۲ آتشی، پریشان، پریشان‌حال، پریشان‌خاطر، خشمگین، ۳ رنجیده، ۴ سراسیمه، شوریده، مشوش، مضطرب، ناراحت، نگران & آرام، بسامان، مرتب

آشفته‌خاطر: آسیمه‌دل، آشفته‌حال، پریش، پریشان، پریشان‌حال، پریشان‌خاطر، دلواپس، شوریده‌خاطر، مضطرب & آسوده‌خاطر، آسوده‌خاطری

آشکار: برملا، بی‌پرده، بین، پدیدار، پیدا، پیدا، جلوه‌گر، جلوه‌گر، جلی، جهر، ذایع، رک، روبرو، روشن، صریح، ظاهر، علنی، عیان، فاحش، فاش، مبرهن، محرز، محسوس، مرئی، مشخص، مشهود، معلوم، معین، منجلی، نامستور، نمایان، نمودار، واضح، هویدا & پوشیده، درخفا، غیب، مخفی،

آشکارا: آشکار، افشا، بی‌پرده، بین، پدیدار، پیدا، جلوت، جهراً، صریح، ظاهر، علانیه، علنا، علنی، علی‌الظاهر، فاش، مرئی، مشهود، معلوم، مکشوف، واضح، هویدا & پوشیده، درخفا، مخفی، مستور، ناآشکارا، نهانی، نهفته

آشکارایی: آشکاری، بداهت، روشنی، صراحت، وضوح، هویدایی & پوشیدگی، نهانی، نهفتگی

آشکوب: ۱ اشکوبه، اشکوب، طبقه، مرتبه ۲ آسمانه، سقف

آشنا: ۱ انیس، خودی، خویش، دوست، شناخت، مالوف، مانوس، مونس، یار ۲ شناسا، شناسنده، عارف ۳ اخت، خودمانی ۴ آگاه، بلد، مسبوق، وارد & ۱ بیگانه ۲ بیگانه، جاهل ۳ بیگانه، غیر

آشنایان: اقوام، دوستان، رفقا، محارم & بیگانگان، غریبه‌ها

آشنایی: ۱ دوستی، موانست، مودت ۲ خویشاوندی، قرابت ۳ آگاهی، شناخت، شناسایی، معارفه & بیگانگی، غربت

آشوب: اضطراب، اغتشاش، بلوا، بی‌نظمی، تشویش، جنگ، دعوا، شر، شغب، شورش، شوروغوغا، غوغا، فتنه، فساد، مجادله، ناامنی، نزاع، هرج، هرج‌ومرج، هلالوش، هیاهو & آرامش

آشوب‌طلب: آشوبگر، آنارشیست، اخلالگر، بلواچی، بلواگر، شورشگر، شورشی، غوغاطلب، غوغایی، فتنه‌انگیز، فتنه‌جو، هرج‌ومرج‌طلب & آرامش‌طلب، سلیم

آشوبگر: ۱ آشوب‌طلب، اخلالگر، بلواطلب، شورشگر، فتنه‌جو، مخل، ۲ مفتن، مفسده‌جو، هلالوش‌جو ۳ دلبر، دلفریب، فتان، فتنه‌انگیز & آشتی‌طلب، سازشگر، مصلح

آشوبگری: شورشگری، فتانی، فتنه‌انگیزی، فتنه‌جویی & سلامت‌جویی

آشیان: ۱ آشیانه، لانه ۲ کلبه، کومه ۳ خانه، ماوا، مسکن ۴ آموت

آشیانه: ۱ آشیان، کاشانه، لانه، نشیم، نشیمنگاه ۲ ایستگاه، جایگاه

آغا: ۱ خادم ۲ خصی، خواجه ۳ بی‌بی، بیگم، خاتون ۴ زن، زوجه & آقا، ارباب

آغاز: ابتدا، اوان، اوایل، اول، بدایت، بدو، سرآغاز، شروع، عنفوان، فاتحه، مبدا، مطلع، مقدمه، نخست & پایان

آغازین: ابتدایی، ازلی، اولین، اولیه، بدوی، مقدماتی، نخستین & انتهایی

آغشتن: آلودن، آمیختن، اختلاط، خیساندن، قاطی کردن، مخلوطکردن، نم کردن

آغشته: ۱ آمیخته، قاطی ۲ مشوب ۳ آلوده، ملوث ۴ خیسانده، نم کرده

آغل: آخور، اصطبل، باره‌بند، ستورگاه، طویله

آغوش: ۱ بر، بغل، پهلو، صدر، کنار ۲ بنده، غلام، کنیز ۳ قوش

آفاق: ۱ جهان، دنیا، عالم، گیتی ۲ افق‌ها، کرانه‌ها & انفس

آفت: آسیب، بلا، بیماری، زیان، صدمه، فتنه، مصیبت

آفتاب: خور، خورشید، شمس، مهر، هور & ماهتاب، مهتاب

آفتاب‌پرست: ۱ حربا، سوسمار ۲ کافر، مشرک ۳ گبر، مجوس ۴ آذرگون، آذریون ۵ آفتاب‌گردان

آفتاب‌گردان: ۱ چتر، سایبان ۲ آفتاب‌پرست، آفتاب‌گردک

آفتابه: ابریق، لولهنگ، مطهره

آفریدگار: آفریننده، الله، ایزد، پروردگار، خالق، خدا، دادار، رب، کردگار، موجد، یزدان & مخلوق

آفریدن: ابداع، ایجاد، خلق، ساختن

آفریده: خلق، ساخته، مخلوق، مصنوع & آفریدگار، آفریننده

آفرین: ۱ دعا، نیایش ۲ تحسین، تعریف، تمجید، درود، ستایش، مدح ۳ احسنت، به‌به، حبذا، خوشا، خه‌خه، زه، زهی، مرحبا، مریزاد، وه ۴ خوشی، خیر، سعادت & لعن، نفرین

آفرینش: ۱ ابداع، انشا، تکوین، خلق، خلقت، سرشت، صنع، طبیعت، فطرت، کون، نهاد ۲ عالم، مخلوقات، هستی

آفرینشگر: خالق، خلاق، صانع، مبدع & ویرانگر

آفریننده: آفرینشگر، جان‌آفرین، خالق، بادی، سازنده، صانع، مبدع

آقا: ۱ ارباب، افندی، خداوندگار، خواجه، سرور، سید، صاحب، کارفرما، مالک، مخدوم ۲ بابا، پدر ۳ شوهر، همسر & مخدوم

آقازاده: پسر، پدر، فرزند & بنده‌زاده

آقایی: ۱ خواجگی، ریاست، سروری، مهتری، نقابت ۲ بزرگواری & بندگی

آکادمیک: دانشگاهی، فرهنگستانی

آک: ۱ آسیب، آفت، آهو، عیب، وصمت ۲ بد، شرور، شریر

آکله: ۱ ابرص، جذام، خوره ۲ خورنده

آکندگی: ۱ امتلاء، انباشتگی، پری ۲ جمعیت ۳ پرگوشتی & پراکندگی، خلاء

آکندن: ۱ انباشتن، پرکردن، لبریزکردن ۲ تدفین، خاک‌سپاری & تخلیه

آکنده: ۱ انباشته، پر، سرشار، لبالب، لبریز، مالامال، مشحون، ممتلی، مملو ۲ آخور، اصطبل، طویله ۳ سمین، فربه & خالی

آکنه: ۱ آگین، حشو، زائده ۲ آستر، لایی

آگاه: آشنا، باخبر، بیدار، خبردار، خبره، خبیر، دانا، روشن‌ضمیر، شناسا، عارف، متنبه، متوجه، مخبر، مسبوق، مستحضر، مطلع، ملتفت، نبیه، وارد، واقف، هوشیار & ناآگاه

آگاه‌کردن: ۱ آگاهاندن، آگاهانیدن، آگهی‌دادن، خبردادن، خبردارکردن، مستحضر ساختن، مطلع ساختن ۲ باخبرکردن، بیدارکردن، واقف‌کردن، هوشیار ساختن & غافل‌کردن

آگاهانیدن: آگاه‌کردن، اخبار، اطلاع‌دادن، اعلام & بی‌خبرگذاشتن

آگاهی: ۱ آگهی، اطلاع، خبر، وقوف ۲ بینش، شناخت، علم، معرفت ۳ دانایی، روشن‌ضمیری، هوشیاری ۴ تامینات & جهالت، غفلت

آگهی: ۱ اطلاعیه، اعلامیه، اعلان، تبلیغ ۲ استحضار، اطلاع

آل: ۱ اولاد، تبار، خاندان، دودمان، سلاله، سلسله، طایفه، عترت، قبیله، نسل ۲ احمر، سرخ، قرمز ۳ پری، جن، زائوترسان ۴ سراب

آلات: ابزار، ادوات، اسباب، افزار، وسایل

آلاچیق: سایبان، کپر، کومه

آلاخون‌والاخون: آواره، بی‌خانمان، بی‌سروسامان، خانه‌بدوش، دربدر

آلاله: شقایق، لاله

آلامد: رایج، متداول، مد، مرسوم & دمده

آلایش: ۱ ذمیمه، فجور، فسق، ناپاکی ۲ آلودگی، آمیختگی، غل‌وغش

آلبوم: کلکسیون، مجموعه

آلت: ۱ ابزار، اسباب، افزار، دستگاه، مایه، وسیله ۲ اندام، عضو

آلت‌دست: بازیچه، ملعبه

آلغونه: روژ، سرخاب، گلگونه

آلودگی: ۱ پلیدی، کثافت، ناپاکی ۲ فجور، فسق، گناه ۳ آغشتگی، آلوده‌شدن، درگیری ۴ دین، قرض، وامداری ۶ به‌انحطاط‌کشیده‌شدن، منحطشدن & تمیزی، عصمت

آلودن: ۱ آغشتن، آلوده‌کردن، کثیف‌کردن، ملوث‌کردن & پالودن

آلوده: پلید، جنب، چرکین، چرک‌آلود، چرک، کثیف، ملوث، ناپاک، ناشسته، نجس & پاک، پاکدامن، تمیز، مبرا

آلوده‌دامن: بدکار، بدنام، بی‌عفاف، تردامن، فاسق، گناهکار & پاکدامن، عفیف

آلونک: بیغوله، جان‌پناه، زاغه، کلبه، کومه

آله: ۱ شاهین، عقاب ۲ سنبل‌الطیب

آماتور: دوستدار، غیرحرفه‌ای & حرفه‌ای

آماج: ۱ آماجگاه، تیر، تیررس، مقصد، نشان، نشانه، هدف ۲ پرتاب، تیررس

آماجگاه: آماج، نشانه، هدف

آمادگی: ۱ بسیج، تدارک، تمهید، تهیه ۲ استعداد، توان، توانمندی، قابلیت

آماده: ۱ آراسته، بسیجیده، پرداخته، تامین، تهیه، حاضر، روبراه، ساخته، فراهم، مجهز، مرتب، مهیا ۲ چالاک، سازمند، مستعد & نامهیا

آماده‌سازی: بسیجیدن، تجهیز، تعبیه، تمهید، مهیاسازی

آمار: ۱ احصا، احصائیه، حساب، شمار ۲ استقصا، پی‌جویی، تتبع

آماربرداری: آماردن، احصائیه، سرشماری

آماردن: ۱ به‌شمارآوردن، شمردن، محسوب کردن ۲ اهمیت‌دادن

آمارگر: شمارشگر، محاسب، محصی

آمارگیری: احصائیه، سرشماری

آماس: آماه، باد، برآمدگی، پف، پیله، تاول، تورم، دمل، نفخ، ورم

آماه: آماس، باد، برآمدگی، پف، نفخ، ورم

آمبولانس: بیمارکش، نعش‌کش

آمپول: سوزن

آمدوشد: ایاب‌وذهاب، تردد، رفت‌وآمد، مراوده

آمر: امرکننده، حاکم، فرمانده، کارفرما & مامور

آمرانه: باتحکم، تحکم‌آمیز، رئیس‌مابانه، قلدرانه

آمرزش: آمرزگاری، بخشایش، بخشش، غفران، مغفرت

آمرزگار: آمرزشکار، آمرزنده، بخشاینده، غفار، غفور

آمرزیدگی: آمرزش، بخشایش، غفران، مغفرت

آمرزیده: بخشوده، شادروان، مرحوم، مغفور

آموت: آشیان، لانه

آموزش: پرورش، تحصیل، تدریس، تعلم، تعلیمی، تعلیمات، درس، فراگیری، یادگیری

آموزش‌وپرورش: فرهنگ، معارف

آموزشگاه: دبستان، دبیرستان، مدرسه، مکتب

آموزشگر: آموزشیار، آموزگار، آموزنده، مدرس، مربی، معلم & شاگرد، متعلم

آموزشی: تحصیلی، تعلیم، تعلیماتی، فراگیری، یادگیری

آموزگار: اتابک، استاد، لله، مدرس، مربی، معلم، هیربد & تلمیذ، دانش‌آموز، محصل

آموزنده: آموزشگر، اتابک، استاد، لله، مدرس، مربی، معلم، هیربد & تلمیذ، دانش‌آموز، شاگرد، طلبه، محصل

آمیختگی: ۱ آلایش، شایبه ۲ اختلاط، امتزاج ۳ آمیزش، خلط، معاشرت

آمیختن: ۱ آغشتن، امتزاج، مخلوط‌کردن، مزج ۲ اختلاط، موانست، معاشرت ۳ آرمش، خفت‌وخیز

آمیخته: درهم، عجین، قاطی، مختلط، مخلوط، مرکب، معجون، ممزوج، ناسره & سره

آمیزش: ۱ آمیغ، مباشرت، مجامعت، مقاربت، نزدیکی ۲ الفت، امتزاج، انس، تردد، مجالست، مخالطت، مراوده، معاشرت ۳ اختلاط، تلفیق، خلط

آمیزشکار: آمیزگار، خوش‌معاشرت، خوش‌منش، معاشرتی & مردم‌گریز

آمیزشی: مقاربتی

آمیزگار: آمیزشکار، آمیزنده، خوش‌سلوک، خوش‌معاشرت، معاشر، معاشرتی & مردم‌گریز

آمیزه: ۱ سرشت ۲ آمیخته، مخلوط، ممزوج

آمیغ: ۱ آرمش، مباشرت، مجامعت ۲ آمیزش، خلط

آن: ۱ ثانیه، حین، دم، طرفه‌العین، لحظه، لمحه، نفس، وقت ۲ حسن، نزاکت ۳ مال، متعلق

آنارشی: آشوب، بلوا، بی‌قانونی، بی‌نظمی، هرج‌ومرج، هردمبیل

آنتریک: تحریک، تهییج، وادار

آنتیک: ۱ باارزش، قیمتی، نفیس ۲ دیرینه، عتیقه، کهنه ۳ بد، زشت، کریه & نو

آنفلوآنزا: چایش، ریزش، زکام، سرماخوردگی

آنقدر: به‌حدی، تاآنجا، چندانکه

آنگاه: آنجا، آن‌زمان، آنک، آنوقت، آن‌هنگام، بعد، پس‌ازآن، سپس، سرانجام & اینک

آنی: ۱ بلافاصله، دردم، فوراً، فوری، فی‌الفور ۲ زودگذر، موقتی ۳ موقت & دیرپا

آوا: ۱ آواز، بانگ، صدا، صلا، صوت، لحن، ندا، نغمه، نوا ۲ آوازه، شهرت، صیت

آوار: ۱ خرابه، دیوار، گردوخاک ۲ خراب، ویران ۳ آواره، دربدر ۴ چپاول، غارت ۵ بی‌نظمی، تباهی، هرج‌ومرج ۶ غبار، گردوخاک ۷ آزار، رنج، گزند

آوارگی: ۱ بی‌خانمانی، خانه‌به‌دوشی، دربه‌دری ۲ آواری، پریشانی، سرگردانی ۳ تبعید، تبعیدی

آواره: ۱ آسمان‌جل، آلاخون‌والاخون، بی‌خانمان، خانه‌بدوش، دربدر، سرگردان، ویلان ۲ پراکنده، پریشان، متفرق ۳ تبعید ۴ بی‌سامان، سرگردان، سرگشته

آواز: ۱ آوا، بانگ، صدا، صلا، صوت، ندا ۲ آهنگ، ترانه، ترنم، چهچهه، سرود، سماع، نشید، نغمه

آوازخوان: خنیاگر، خواننده، رامشگر، مغنی

آوازه: ۱ اشتهار، شهرت، صیت، معروفیت، نام ۲ آواز، آوا، صوت ۳ اطلاع، خبر، شایعه، غوغا ۴ ترانه، نغمه، نوا

آوخ: آوه، افسوس، دریغ، دریغا، واه، هیهات

آوردگاه: رزمگاه، عرصه‌نبرد، مصاف، معرکه، میدان جنگ، نبردگاه

آوردن: ۱ اتیان، با خود حمل کردن، رساندن ۲ زادن، زاییدن ۳ حکایت کردن، روایت کردن، نقل‌کردن & بردن

آوند: ۱، ظرف، کوزه ۲ رگ، وعاء ۳ قید ۴ برهان، حجت، دلیل

آونگ: آویخته، آویز، پاندول، معلق

آویختگی: آویزش، تعلیق

آویختن: ۱ آویزان کردن، تعلیق، معلق کردن ۲ دارزدن، مصلوب کردن ۳ چنگ‌زدن، متشبث‌شدن، متوسل‌شدن ۴ جنگیدن ۵ حمایل کردن & چسباندن، نصب کردن

آویخته: آونگ، آویزان، پادرهوا، سرازیر، معلق & نصب

آویز: ۱ آونگ، گوشوار ۲ آویخته، آویزان، معلق ۳ آرزم، پیکار، جنگ، رزم، نبرد

آویزان: آویخته، آویز، معلق

آویزش: ۱ تشبث، تعلیق، توسل ۲ تعلق، دلبستگی، علاقه ۳ آرزم، جنگ، رزم، نبرد

آویزه: گوشوار، گوشواره

آه: ۱ آوخ، افسوس، حیف، دریغا، وای ۲ دم، نفس ۳ مویه، ناله

آهار: پرداخت، جلا

آهسته: آرام، بتدریج، بطیء، تانی، درنگ، کند، ملایم، نرم، نرم‌نرمک، یواش & تند، سریع

آهسته‌آهسته: آرام‌آرام، بتدریج، پاورچین‌پاورچین، پاورچین، متدرجاً، نرم‌نرم، نرم‌نرمک & به‌سرعت، تندتند، سریع، سریعاً

آهمند: ۱ مختل، معیوب، ناقص ۲ عاصی، گناهکار، مجرم، مقصر ۳ بیمار، مریض، ناخوش & سالم، صحیح

آهن: ۱ پولاد، چدن، حدید ۲ زنجیر، سلاح

آهن‌خشک: خنجر، روهنی، شابرقان، کارد & نرم‌آهن

آهنگ: ۱ اراده، خواست، داعیه، عزم، عزیمت، قصد، میل، نیت ۲ سرود، لحن، مقام، ملودی، نشید، نغمه، نوا ۳ فحوا، مفاد ۴ اسلوب، راه، روش، طرز

آهنگر: چلنگر، حداد

آهنگین: آهنگ‌دار، ریتم‌دار، موزون، نوادار

آهو: ۱ جیران، ظبی، غزال، گوزن ۲ آک، عیب، وصمت ۳ بیماری، مرض، ناخوشی ۴ بد، ناپسند، نامقبول

آهیختن: ۱ کشیدن ۲ برکشیدن ۳ برافراشتن، بلند کردن

آیت: ۱ آیه، علامت، نشان، نشانه ۲ اعجوبه، نادره ۳ عبرت ۴ اعجاز، معجزه ۴ برهان، حجت، دلیل

آیس: دلسرد، مایوس، ناامید، نومید، وازده

آینده: ۱ آتی، آتیه، آجل، بعدی، مستقبل ۲ واردشونده & ۱ گذشته، ۲ رونده

آینه: آبگینه، آیینه، زجاج، مرآت

آیه: ۱ آیت ۲ علامت، مارک، نشان، نشانه

آیین: ۱ رسم، روال، روش، شیوه، عادت، منوال ۲ دین، شرع، شریعت، طریقت، کیش، مذهب ۳ طریقه، مسلک، مشرب، نحله ۲ سنت، قاعده، قانون، مراسم، مقررات، نظم، هنجار ۳ آذین‌بندی، جشن، زیب، زینت، شهرآرایی ۴ آداب‌دانی، اتیکت، ادب، تشریفات، نزاکت ۵ سر

آیین‌نامه: اساسنامه، مقررات، نظام‌نامه

آیینه: ۱ آبگینه، آبگین، آینه، مرآت ۲ آیین، روال، روش، طریق، منوال

ائتلاف: اتحاد، اتفاق، پیوستگی، موافقت، همبستگی & اختلاف، پراکندگی

اب: ابو، باب، بابا، پدر، والد & ابن، ام

ابا: ۱ امتناع، انکار، حاشا ۲ احتراز، خودداری ۳ سرپیچی، سرکشی، نافرمانی ۳ تکبر، نخوت

ابابیل: پرستو، چلچله

اباحت: جایز شمردن، جواز، حلال کردن، روایی، مباح دانستن & تحریم

اباطیل: اراجیف، اکاذیب، بیهوده‌ها، ترهات، مزخرفات، موهومات

ابتدا: آغاز، اوان، اوایل، اول، بدو، شروع، عنفوان، مطلع، نخست & انتها

ابتدایی: آغازین، اولی، بدوی، مقدماتی، نخستین & انتهایی

ابتذال: بی‌ارزشی، بی‌قدری، پستی، پیش‌پاافتادگی

ابتر: ۱ بلاعقب، بلاعقبه، بی‌اولاد، مقطوع‌النسل ۲ ناتمام، ناقص ۳ دم‌بریده

ابتکار: ۱ ابداع، اختراع، بدعت، نوآوری ۲ ذوق، قریحه ۳ پگاه‌خیزی، سحرخیزی

ابتکاری: ابداعی، بدیع، تازه، نو

ابتلاء: ۱ گرفتاری، مصیبت ۲ دچار، گرفتار ۳ آزمایش، آزمون، امتحان

ابتهاج: خوشحالی، خوشی، سرور، شادمانی، شادی، فرح، مسرت

ابتیاع: بیع، خرید، سودا، شراء، فروش، معامله

ابد: ازلی، دایم، قدیم، همیشه & ازل

ابدابداع: ابتکار، اختراع، انشا، ایجاد، خلق، خلقت، نوآوری، نوپردازی & اقتباس

ابداعی: ابتکاری، اختراعی

ابدال: ابرار، اخیار، اوتاد، اولیاءالله، صلحا

ابدی: ازلی، باقی، پایا، پاینده، جاودانه، جاویدان، دایمی، سرمد، فناناپذیر، همیشگی

ابدیت: بقا، جاودانگی، خلود، دوام، دیرندگی، سرمدیت، همیشگی & ازلیت

ابر: ۱ ابل، رباب، سحاب، غمامه، میغ ۲ اسفنج

ابراز: ۱ افشا، برملا، بروز، فاش ۲ اشعار، اظهار، اعتراف، اعلام، اقرار، بیان، تقریر، عرض ۳ آشکار ساختن، ظاهر کردن & کتمان

ابرام: ۱ اصرار، پافشاری، تاکید، مداومت ۲ پیله، لجاجت ۳ استوارسازی، ایستادگی، پایداری، مقاومت & نقض

ابرص: ۱ پیس، جذام، خوره ۳ قرص‌ماه، قمر، ماه

ابریشم: ۱ بریشم، پرند، پرنیان، پیله، حریر ۲ تاره، زه، ساز ۳ بریشم‌نواز، دستان‌ساز، نوازنده ۴ درخت‌ابریشم، شب‌خسب

ابریق: ۱ آفتابه، لولهنگ ۲ کوزه، مشربه

ابزار: آلت، اثاث، ادات، ادوات، اسباب، افزار، دستگاه، سامان، ماشین، مایه، وسایل، وسیله

ابصار: ۱ دید، دیدن، رویت، نظر ۲ ادراک، فهم

ابطال: ۱ اقاله، الغا، باطل، باطل‌سازی، بطلان، رد، فسخ، لغو، نسخ، نقض ۲ دروغ‌گفتن، هزل‌گویی

ابلق: ۱ دورنگ، دومایه، سفیدوسیاه ۲ روزگار، زمانه ۲ خلنگ

ابله: احمق، بی‌شعور، بی‌عرضه، بی‌عقل، پخمه، خل، رعنا، ساده، سفیه، کالیوه، کانا، کم‌عقل، کم‌هوش، کودن، گاوریش، گول، نادان، هزاک

ابلهانه: احمقانه، حماقت‌آمیز، سفیهانه، کودن‌وار، نابخردانه & عاقلانه

ابلهی: احمقی، بلاهت، حماقت، سفاهت، کم‌عقلی، نادانی & عاقلی

ابلیس: اهریمن، دیو، شیطان

ابن: پسر، پور، ولد & اب

ابواب: ۱ باب‌ها، بخش‌ها، فصل‌ها ۲ درها، مدخل‌ها

ابواب‌جمعی: پرسنل، جزو، جمعی، عضو، کادر

ابوی: اب، بابا، پدر، والد & والده

ابهام: آمیختگی، پیچش، پیچیدگی، تاریکی، تعقید، تیرگی، شبهه، عدم‌صراحت & آشکاری، وضوح

ابهام‌آمیز: پوشیده، پیچیده، تیره، مبهم، مرموز، مشکل، مغلق & روشن، صریح، واضح

ابهت: اهمیت، بزرگی، جبروت، جلال، سطوت، شکوه، صولت، عظمت، فره، وقار

ابیض: سپید، سپیدرنگ، سفید، سفیدپوست & اسود، سیاه

اپیدمی: بیماری‌شایع، شیوع، عالمگیر، مسری، همه‌جاگیر

اتابک: ۱ آموزگار، اتالیق، لله، مودب، مربی، معلم ۲ اتابیک، پدربزرگ، ۳ وزیراعظم

اتاق: بیت، حجره، خانه، سرا، منزل

اتاقک: کابین، کلبه

اتباع: ۱ پیروان، وابستگان ۲ تابعین، شهروند & بیگانگان

اتحاد: ائتلاف، اتصال، اتفاق، پیوستگی، پیوند، توافق، وحدت، همبستگی، هم‌دستی، همدلی، همراهی، یکدلی، یگانگی، & اختلاف

اتحادیه: انجمن، سندیکا

اتر: اثیر، سیاله، ماده سیال

اتراق: اسکان، اقامت، بیتوته، توقف، جایدهی، جایگیری

اتساع: ۱ بسط، سعه، فراخی، گسترش، گشادگی، وسع ۲ ثروت، مکنت & انقباض

اتصال: التصاق، الحاق، پیوستگی، پیوستن، پیوند، چسبیدگی، رسیدن، وصل & انفصال

اتفاق: ۱ ائتلاف، اتحاد، وحدت، هم‌آوازی، هم‌دستی، همدلی، همزبانی، هم‌سخنی، یکدلی ۲ پیشامد، تصادف، تصادم، حادثه، رخداد، رویداد، سانحه، سرگذشت، عارضه، واقعه، وقوع ۳ اجماع ۴ تراضی، سازواری، & ۱ اختلاف، نفاق

اتفاقاتفاقی: ۱ تصادفاً، تصادفی، غیرمترقب، غیرمنتظر، ناگهانی ۲ حادثی

اتقا: پارسایی، پرهیز، پرهیزکاری، تقوا، خویشتنداری، عفت، کف‌نفس، ورع

اتکا: اتکال، اعتماد، پشتگرمی، تکیه، تکیه‌گاه، توکل، متکی

اتلاف: افنا، تابودی، تباهی، تبذیر، تلف، ولخرجی، هدر

اتمام: ۱ تتمیم، تکمیل ۲ اختتام، پایان، ختم & آغاز

اتوبان: آزادراه، جاده، شاهراه

اتوماتیک: اتومات، خودکار

اتومبیل: خودرو، سواری، ماشین، موتور

اتهام: افترا، بهتان، تهمت، فریه

اتیکت: ۱ برچسب ۲ آداب‌دانی، تشریفات، دیسیپلین

اثاث: ابزار، اثاثیه، اسباب، رخت، سامان، عقار، کالا، لوازم، متاع

اثاثه: اثاثیه، اسباب، رخت، کالا، لوازم، متاع

اثاثیه: اثاث، اثاثه، اسباب، بساط، لوازم

اثبات: ۱ تایید، ثبوت ۲ ثابت، محرز، مدلل & نفی

اثباتی: ایجابی، موجبه & سلبی

اثر: ۱ ایز، پی، جای‌پا، ردپا، رد، نشان، نشانه ۲ تاثیر، خاصیت، فایده، واکنش، ۳ تالیف، تصنیف، نوشته، ۴ پی، رد، رگه، نشان، نشانه، ۵ فعل، نقش، ۶ حاصل، نتیجه ۷ معلول

اثربخش: اثردار، کارگر، کاری، موثر، مفید & بی‌اثر

اثرپذیر: تاثیرپذیر، کنش‌پذیر، متاثر، منفعل & فاعل

اثم: بزه، جرم، خطا، خطیئه، ذنب، سیئه، گناه، معصیت، منکر، ناشایست

اثنا: بین، حین، خلال، ضمن، طی، هنگام

اثیر: اتر، ماده‌سیال

اثیم: بزهکار، تبهکار، خاطی، خطاکار، عاصی، عصیانگر، گناهکار، مجرم، مذنب، مقصر

اجابت: ۱ استجابت، برآوردن، پذیرش، پسند، تصویب، قبول، مستجاب، مقبول ۲ تخلیه، دفع، قضای‌حاجت

اجاره: ۱ استجاره، دربست، کرایه ۲ ربح، سود، منفعت

اجاره‌نشین: اجاره‌دار، کرایه‌نشین، مستاجر & موجر

اجازت: اجازه، اذن، دستور، رخصت

اجازه: ۱ اجازت، اذن، تجویز، دستور، رخصت ۲ پروانه، تصدیق، جواز، مجوز، منشور ۳ فتوا

اجاق: ۱ آتشگاه، تنور، دم، منقل ۲ آل، خاندان، دوده، دودمان

اجامر: اراذل، الواط، اوباش، غوغاطلبان، ولگردان

اجانب: اغیار، بیگانگان، غریبه‌ها، ناآشنایان، نامحرمان & آشنایان، یاران

اجبار: اضطرار، اکراه، الزام، جبر، زور، قسر، کره & اختیار

اجباری: ۱ اضطراری، الزامی، جبری، زورکی، زوری، قسری، قهری ۲ اجباراً، جبراً، قهراً & اختیاری

اجتماع: ۱ جامعه ۲ ازدحام، تجمع، گردهمایی ۳ دسته، گروه ۴ محاق، & تفرق، تفرقه

اجتماعی: ۱ مدنی ۲ جمعی، همگانی ۳ معاشرتی & انفرادی

اجتناب: احتراز، استنکاف، امتناع، امساک، پرهیز، تحاشی، تحرز، حذر، خودداری، دوری، کناره‌گیری

اجتهاد: ۱ فقاهت، مجتهدی، مرجعیت ۲ استنباط ۳ استادی ۴ جهد، کوشش

اجحاف: تجاوز، تخطی، تعدی، درازدستی، دست‌اندازی، ستم، ظلم، عدول

اجداد: آباء، اسلاف، نیاکان

اجر: اجرت، پاداش، ثواب، جایزه، حق‌الزحمه، دستمزد، عطیه، کارمزد، مزد

اجرا: ۱ ادا، ارتکاب، اعمال، انجام، ایفا ۲ به‌جریان‌انداختن، به‌کاربستن

اجرت: اجر، پاداش، پایمزد، حق‌العمل، حق‌القدم، دسترنج، دستمزد، کرایه، مزد

اجل: ۱ مرگ، موت ۲ گاه، موعد، مهلت، وقت، هنگام

اجلاس: اجلاسیه، انجمن، جلسه، کنفرانس، گردهم‌آیی، مجمع، میتینگ، نشست

اجمال: اختصار، ایجاز، تلخیص، خلاصه & تفصیل

اجمالا: بالاجمال، مختصر

اجناس: ۱ اقمشه، امتعه، کالا ۲ اقسام، انواع، گونه‌ها

اجنبی: ۱ بیگانه، خارجی ۲ غریب، غریبه، غیر & آشنا، خودی

اجنبی‌پرست: اجنبی‌پرور، بیگانه‌پرست، بیگانه‌پرور، مزدور، وطن‌فروش

اجوف: ۱ پوک، توخالی، کاواک، مجوف، میان‌تهی ۲ بی‌معنی، بیهوده، پوچ ۳ عله‌دار

اجیر: ۱ جیره‌خوار، خودفروخته، مزدبگیر، مزدور ۲ اسیر، گرفتار

احاطه: ۱ تبحر، تسلط، مهارت، وقوف ۲ محاصره

احاله: ۱ ارجاع، انتقال، محول، واگذار ۲ چاره‌سازی، حیله

احتراز: ابا، اجتناب، امساک، پرهیز، تحاشی، تحرز، تحفظ، حذر، حزم، خویشتنداری، دوری، کناره‌جویی، گریز

احتراس: حراست، محافظت، مراقبت، نگهداری

احتراق: آتش گرفتن، اشتعال، سوختن، سوختن، سوزانیدن

احترام: آبرو، اعتبار، اعزاز، اکرام، بزرگداشت، پاس، تجلیل، تعظیم، تکریم، توقیر، حرمت، رعایت، عز، عزت، کرنش & احتقار، خوارداشت

احتساب: ۱ شمارش، محاسبه ۲ لحاظ

احتشام: بزرگی، جلال، حشمت، شکوه، شوکت، فره، مجد

احتضار: ۱ جان کندن، نزع ۲ حضور ۳ شهرنشینی

احتقان: خفگی

احتماء: پرهیز، رژیم

احتمال: ۱ حدس، ظن، گمان ۲ تردید، شک

احتمالا: احیانا

احتیاج: ۱ حاجت، نیاز ۲ بی‌نوایی، حاجتمندی، فقر، نیازمندی، وسن ۲ اقتضا، ضرورت، لزوم، نیاز، وجوب

احتیاط: پروا، حذر، حزم، دوراندیشی، عاقبت‌اندیشی، مال‌اندیشی، مبالات، ملاحظه، هشیاری & بی‌پروایی

احتیاطکار: بااحتیاط، باحزم، دوراندیش، محتاط & بی‌پروا

احد: ۱ یکتا، یگانه ۲ واحد، یک

احداث: ایجاد، پیدایش، تاسیس، خلق، ساخت، ساختن

احراز: ۱ دستیابی، کسب ۲ پناه‌دهی ۳ تصرف

احساس: ۱ عاطفه ۲ حس، درک، دریافتن

احساساتی: پراحساس، پرهیجان، حساس، رقیق‌القلب، سریع‌التاثر، عاطفی، هیجانزده

احسان: انعام، بخشش، خوبی، دهش، عطا، محاسن، مرحمت، منت، نواخت، نوال، نوع‌پروری، نوع‌دوستی، نیکخواهی، نیکوکاری، نیکویی، نیکی

احسنت: آفرین، اینت، زه، مرحبا

احشام: ۱ رمه، گله ۲ خدام، خدمتگزاران، نوکران

احصا: آمار، آمارگیری، تعدید، حساب، سرشماری

احصائیه: آمار، سرشماری، شمار

احضار: جلب، دعوت، طلبیدن، فراخوانی

احضاریه: جلب، دعوت، فراخوان

احفاد: اخلاف، اولاد، اولادزادگان، نبیرگان، نوادگان

احلام: ۱ اوهام، خواب، رویا، شوریده‌خواب‌ها ۲ بردباران، شکیبایان، صابران، صابرین

احمر: سرخ، قرمز، لاله‌فام، لاله‌گون، لاله‌گون، سرخ‌فام

احمق: ابله، الاغ، بی‌شعور، بیهوش، خر، دنگل، دیوانه‌وش، رعنا، زودباور، ساده‌لوح، کم‌خرد، کم‌عقل، کم‌عقل، کندفهم، کودن، گاوریش، گول، گول، نادان، نادان، ناقص‌عقل، نفهم، & دانا

احمقانه: ابلهانه، بی‌خردانه، سفاهت‌آمیز، سفیهانه، نابخردانه & عاقلانه، عالمانه

احمقی: ابلهی، بلاهت، بله، جهالت، حماقت، سفاهت، نادانی & دانایی

احوال: ۱ حال ۲ اعمال، حالات ۳ اوضاع ۴ سرگذشت

احول: دوبین، کاچ، کاج، کاژ، کج‌بین، کژبین، لوچ

احیا: ۱ زنده‌سازی ۲ تهجد، شب‌زنده‌داری، مساهرت

اخاذ: باج‌ستان، باجگیر، رشوه‌ستان، رشوه‌گیر

اخاذی: باج‌ستانی، باجگیری، تلکه، رشوه‌ستانی

اخبار: ۱ اعلام، خبر، رویدادها، مخابره، وقایع ۲ احادیث، داستان‌ها، روایات

اخت: ۱ آشنا، آمخته، مالوف، مانوس، معتاد ۲ خواهر ۳ شبیه، قرین، مانند، مثل ۳ هماهنگ

اختتام: آخر، انتها، پایان، تمام، ختم، فرجام، نهایت، نهایت & آغاز، ابتدا

اختر: ۱ ستاره، سها، کوکب، نجم ۲ اقبال، بخت، شانس، طالع

اختراع: ۱ آفرینش، ابتکار، ابداع، نوآوری ۲ دروغ‌پردازی، شایعه‌سازی

اخترشمار: اخترشناس، رصاد، رصدبند، رصدنشین، منجم

اخترشناس: احکامی، اخترشمار، اختری، رصدبند، رصدنشین، ستاره‌شناس، منجم، نجومی

اخترشناسی: تنجیم، رصدبندی، رصدنشینی، ستاره‌شناسی، نجوم

اختصار: ۱ اجمال، ایجاز، تلخیص، خلاصه، کوتاهی ۲ اکتفا، بسنده & تفصیل

اختصاراختصاری: ۱ مخفف ۲ اجمالی

اختصاص: ۱ خاص، مختص، مختصه، ویژه ۲ تعلق

اختصاصاختصاصی: خصوصی، مخصوص، ویژه & عام

اختفا: اخفا، استتار، پنهانی، غیبت، ناپیدایی، نهان‌سازی

اختلاج: پریدن، تشنج، تیک، جستن، جنبش، جهش

اختلاس: حیف‌ومیل، دزدی، دزدیدن، دزدی کردن، ربایش، ربودن، سرقت

اختلاس‌کننده: دزد، رباینده، مختلس

اختلاط: ۱ آمیزش، معاشرت ۲ آغشتن، امتزاج، ترکیب ۳ صحبت، گپ، گفتگو

اختلاف: ۱ افتراق، تباین، تضاد، تفارق، تفاوت، تمایز، توفیر، فرق، مغایرت، ۲ تشت، دعوا، ضدیت، کشمکش، مخالفت، مشاجره، نزاع، نفاق

اختلال: ۱ اخلال، اغتشاش، بی‌نظمی، هرج‌ومرج، ۲ آشفتگی، پریشانی، پریشی، نابسامانی

اختناق: خفقان، خفگی، سرکوب

اخته: آغا، بی‌خایه، خصی، خواجه، مقطوع‌النفس، مقطوع‌النسل

اختیار: ۱ انتخاب، برگزینی، گزینش، ۲ آزادگی، آزادی، ۲ تفویض ۳ اجازه ۴ تصرف، غلبه، قدرت & اجبار

اخذ: دریافت، ستاندن، قبض، گرفتن

اخراج: ۱ تبعید، دفع، طرد، ۲ انفصال، پاک‌سازی، خلع، عزل، منفصل ۳ تخلیه & ادخال

اخروی: آن‌جهانی، عقبایی & دنیوی

اخری: ۱ آخرت، رستاخیز، عقبا، عقبی، قیامت، ۲ بعدی، پسین، دومین، دیگر، ۱ & دنیا ۲ اولی

اخضر: ۱ سبز، ۲ آبی، کبود، نیلگون

اخطار: ۱ آگهی، اخطاریه، هشدار، ۲ ابلاغ، یادآوری

اخطاریه: اخطار، اخطارنامه

اخفا: اختفا، استتار، پرده‌پوشی، پنهان‌سازی، پوشاندن، پوشاندن، پوشیدن، نهفتن

اخگر: آتش، بارقه، جرقه، شراره، شرار، شرر

اخلاص: ارادت، خلوص، صدق & ریا، سالوس، ظاهرنمایی

اخلاف: احفاد، اعقاب، اولاد، بازماندگان، جانشینان & اسلاف

اخلاق: خصلت، خلق، خوی، داب، عادت، منش

اخلال: اختلال، بی‌نظمی، تخریب، خرابکاری، کارشکنی

اخلالگر: ۱ کارشکن، مخل، ۲ تروریست، خرابکار ۳ آشوبگر، انقلابی، شورشی، فتنه‌جو، مخرب

اخم: آژنگ، بدخویی، ترشرویی، عبس

اخم‌آلود: اخم‌رو، اخمو، ترشرو، عبوس & گشاده‌رو

اخمناز: عشوه، کرشمه، ناز

اخمو: بداخلاق، بداخم، بدخو، ترشرو، عبوس

اخوت: برادری، مواخات

اخوی: برادر، داداش، کاکا

اخیر: آخری، آخرین، بازپسین، پسین، تازه، جدید & آغازین، اول

اخیرادا: ۱ اطوار، تقلید، دهن‌کجی، شکلک، ۲ تظاهر، حرکت‌لغو ۳ اشاره، رمز ۴ ادلال، عشوه، قر، ناز ۵ اجرا، انجام، عمل ۶ بجاآوردن، پرداخت، تادیه، گزاردن ۷ اظهار، تقریر، تلفظ

ادات: ۱ آلت، ابزار، دست‌افزار، لوازم، ۲ حرف

اداره: ۱ دائره، دایره، سازمان، موسسه، ۲ تمشیت، تنسیق، رتق‌وفتق

اداری: ۱ حقوق‌بگیر، کارمند، مستخدم، ۲ سازمانی

ادامه: ۱ امتداد، بقیه، دنباله، ۲ استمرار، بقا، دوام

ادب: ۱ تادیب، تنبیه، ۲ ادبیات، فرهنگ ۳ پاس، رعایت، متانت، نزاکت ۴ آیین، رسم، روش، نهاد

ادبار: ۱ بدبختی، سیه‌روزی، شوربختی، فلاکت، مفلوکی، نکبت، نگون‌بختی، واپسی، ۲ بداقبال، بی‌اقبال، سیه‌روز، مدبر، نگون‌بخت

ادبیات: ادب، داستان، رمان، شعر، فرهنگ

ادخال: ۱ دخول، ورود، ۲ داخل کردن، فرو کردن & اخراج

ادرار: ۱ بول، پیشاب، جیش، شاش، گمیز، ۲ راتب، راتبه، شهریه، مستمری، مشاهره، مواجب، وظیفه

ادرارآور: ادرارزا، پیشاب‌زا، مدر

ادراک: درایت، درک، دریافت، شعور، فهم، فهمیدن، وقوف، هوش، هوشمندی

ادراکمند: باشعور، خردمند، ذکی، عاقل، فهمیده، فهیم، لبیب، هوشیار & بی‌ادراک

ادعا: تقاضا، توقع، خواست، داعیه، دعوی، مدعا، مطالبه

ادلال: ادا، اطوار، دلال، غنج، ناز

ادوات: آلات، ابزار، ادات، افزار، وسایل

ادهم: ۱ اسب، فرس، ۲ بند، قید ۳ تیره، سیاه

ادیب: ادب‌شناس، بافرهنگ، دبیر، سخندان، سخن‌سنج، سخن‌شناس، سخن‌فهم، شاعر، فرهنگ‌پرور، فرهیخته، نویسنده

ادیم: ۱ خوان، سفره، سماط، نطع، ۲ چرم

اذعان: اعتراف، اقرار، تایید، تصدیق، گواهی، معترف

اذن: ۱ اجازه، تجویز، جواز، رخصت، ۲ دستور

اذهان: افکار، خاطره‌ها، ذهن‌ها

اذیت: آزار، آزردن، ایذاء، ایذاء، تاذی، تصدیع، تعب، تعذیب، جفا، رنج، رنجه، زجر، زحمت، ستوهی، شکنجه، عذاب، عنا، محنت، مزاحمت

ار: ۱ اگر، چنانچه، گر، ۲ خواه، یا ۳ وقتی‌که، هرگاه

ارائه: ۱ عرضه، نمایش، ۲ نشان‌دادن، نمودن

ارابه: درشکه، دلیجان، کالسکه، گاری، گردونه

اراجیف: بیهوده، ترهات، شایعات، مهملات، هرزه‌گویی، یاوه

ارادت: ۱ اخلاص، خلت، دوستی، سرسپردگی، صمیمیت، ۲ آهنگ، خواست، قصد، مشیت، میل

ارادت‌کیش: اخلاصمند، ارادت‌شعار، ارادت‌پیشه، ارادتمند، مخلص

ارادتمند: اخلاصمند، ارادت‌پیشه، ارادت‌شعار، ارادت‌کیش، مخلص & بی‌ارادت

اراده: آهنگ، پشتکار، تصمیم، خواست، عزم، غرض، قصد، مشیت، میل

اراذل: اجامر، اوباش، سفلگان، فرومایگان، ناکسان

ارباب: ۱ آقا، خواجه، سرور، صاحب، کارفرما، مخدوم، مولا ۲ فئودال، مالک، ملاک، & نوکر

ارتباط: بستگی، پیوستگی، پیوند، تماس، دلبستگی، رابطه، ربط، سروکار، علایق، مراوده، مناسبت، وابستگی، وفاق

ارتجاع: تحجر، کهنه‌گرایی، محافظه‌کاری، نوستیزی، واپسگرایی & تجدد، نوگرایی

ارتجاعی: کهنه‌گرا، متحجر، محافظه‌کار، نوستیز، واپسگرا & متجدد، نوگرا

ارتجال: بداهت، بدیهه‌گویی

ارتجالاً: بالبداهه، بالبدیهه، بی‌درنگ، مرتجلاً

ارتحال: جابجایی، درگذشت، رحلت، کوچ، کوچیدن، مرگ، وفات

ارتخا: رخوت، سستی، لسی، وهن

ارتداد: الحاد، بیدینی، رفض، کفر، مرتدشدن

ارتزاق: اعاشه، امرارمعاش، روزی‌ستانی، کسب‌روزی، معیشت

ارتش: جند، جیش، خیل، سپاه، فوج، قشون، گند، لشکر، نظام

ارتشا: باج، باجگیری، رشوت، رشوه، رشوه‌خوری، رشوه‌ستانی، رشوه‌گیری

ارتشی: سپاهی، سرباز، لشکری، نظامی

ارتضا: ۱ پسندیدن، خشنودی، رضادادن، ۲ اختیار، گزینش

ارتعاش: تزلزل، رعشه، لرز، لرزش، لرزه، نوسان

ارتفاع: ۱ اوج، بالا، بلندی، رفعت، فراز، ۲ حاصل، خراج

ارتقا: برکشی، پیشرفت، ترفیع، ترقی، صعود & تنزل

ارتکاب: اجرا، انجام، عمل، مبادرت، ورزیدن

ارث: ارثیه، ترکه، متروکات، مرده‌ریگ، میراث

ارج: ۱ ارزش، ارز، بها، مقدار، نرخ ۲ اعتبار، پایگاه، پایه، حشمت، شان، قدر، مرتبت، مکانت

ارجاع: احاله، انتقال، حواله، محول، واگذار

ارجح: افضل، اقدم، اولی، برتر، راجح، مرجح، مقدم، بزرگ مرتبه، بزرگوار، بلندرتبه، بلندمرتبه، سرور، شایسته، شخیص، شریف، عالی‌شان، عالی‌قدر، عزتمند، عزیز، فخیم، گرامی، گران‌پایه، گرانمایه، لایق، ماجد، محترم، معتبر، معز، معزز، معظم، مفخم، مکرم، والامقام، ۲ ارزشمند، باارزش، پربها، ثمین، گرانبها، نفیس، & بی‌ارج، خوار، کم‌بها

ارجمندی: اصالت، بزرگواری، عزت، فخامت، نجابت، & ذلت

ارحام: ۱ اقوام، خویشان، فامیل، منسوبان، وابستگان ۲ زهدان‌ها

اردنانس: تدارک، تدارکات، تهیه

اردنگ: پاسار، پشت‌پا، تیپا، لگد

اردو: ۱ اردوگاه، لشکرگاه ۲ سپاه، قشون، لشکر ۳ زبان‌اردو ۴ پیک‌نیک، گردش‌دسته‌جمعی، گردش‌علمی

اردوگاه: ۱ اردو، لشکرگاه ۲ اتراقگاه، منزلگاه

ارز: ۱ پول، پول‌بیگانه، سعر ۲ ارج، ارزش، بها، قیمت ۳ رتبه، قدر، مرتبه، مقام ۴ ارژن، بخورک & بی‌ارز

ارزاق: آذوقه، توشه، خواربار، خوراکی، سورسات

ارزان: رخیص، کم‌ارزش، کم‌بها، کم‌قیمت، مفت، مناسب، نازل & گران

ارزش: ۱ بها، ثمن، قیمت، مظنه، نرخ ۲ ارج، اهمیت ۳ اعتبار، سندیت ۴ استحقاق، شایستگی، قابلیت، لیاقت، منزلت

ارزشمند: ۱ پرارزش، ثمین، قیمتی، گران، گرانبها، معتبر، نفیس ۲ مغتنم & بی‌ارزش، رخیص، کم‌بها

ارزق: آبی، کبود، نیلگون

ارزنده: ۱ ارزشمند، بهادار، پربها، گرانبها، نفیس ۲ شایسته، لایق، معتبر & رخیص، کم‌بها

ارزیاب: کارشناس، مقوم، ممیز

ارزیابی: برآورد، تخمین، تقویم، سنجش، قیمت‌گزاری، محاسبه

ارسال: ۱ ایفاد، فرستادن ۲ اعزام، روانه، گسیل

ارشاد: تربیت، دلالت، راهنمایی، رهنمونی، هدایت & اضلال

ارشد: ۱ بزرگ، کاپیتان، مبصر ۲ بزرگ‌تر، مسن‌تر & کهتر

ارض: ۱ بر، خاک، زمین ۲ سرزمین، قلمرو، کشور، ملک، ناحیه & ۱ بحر، سما

ارضا: اقناع، ترضیه، خشنود، خشنودی، راضی، قانع

ارعاب: تخویف، ترساندن، تهدید، هراساندن

ارغنون: ارغون، ارگ، ساز

ارفاق: ۱ ملایمت، نرمی ۲ بهره‌رسانی، سودرسانی

ارقه: ارغه، دریده، رند، زرنگ، غرشمال، قرشمال، کلاش، نابکار، نادرست

ارکان: ۱ اولیا، بزرگان، کارگزاران ۲ اساس، پایه‌ها، رکن‌ها

ارگ: حصن، دژ، صرح، قصر، قلعه، کاخ، کلات

ارگان: ۱ نشریه ۲ اعضا، پرسنل

ارگانیسم: اعضا، اندام، پیکره

ارم: بهشت، پردیس، جنان، جنت، فردوس، مینو، نعیم & دوزخ

ارمغان: پیشکش، تحفه، رهاورد، سوغات، کادو، هدیه

اروپایی‌ماب: غرب‌زده، فرنگی‌ماب

اروند: ۱ حیله، دوال، فریب، مکر، نیرنگ ۲ جادو، چشم‌بندی، سحر ۳ حسرت، غبطه ۴ تند، جلد، چالاک، فرز ۵ جاه، حشمت، شکوه، شوکت

اریب: کژ، محرف، معوج، منحرف، مورب & راست

اریب: بخرد، خردمند، دانا، عاقل، فاضل، فرزانه & نادان

اریکه: اورنگ، تخت، سریر، عرش، کرسی

ازار: ۱ قطیفه، لنگ ۲ پیجامه، تنبان، زیرجامه، زیرشلواری ۳ دستار، مندیل ۴ پایاب

ازاله: پاک‌سازی، تراشیدن، زایل، زدایش، زدودن، محو، نابود، نیست

ازاین‌گذشته: بعلاوه، علاوه‌براین، وانگهی

ازباب: ازجهت، ازحیث، ازنظر، بابت، راجع، من‌باب

ازبر کردن: به‌خاطرسپردن، حفظ، حفظ کردن، نگهداری

ازپاافتاده: ۱ ازکارافتاده، زمینگیر ۲ خسته، درمانده، ضعیف، فرسوده، ناتوان، وامانده

ازجهت: ازبابت، ازحیث، ازنظر

ازخودراضی: پرافاده، خودپسند، خودخواه، متکبر، معجب، مغرور، نخوت‌دار

ازخودگذشتگی: ازجان‌گذشتگی، ایثار، جانبازی، جان‌نثاری، فداکاری، قربانی

ازخودگذشته: ازجان‌گذشته، برخی، جانباز، جان‌نثار، فداکار، فدایی

ازدحام: ۱ اجتماع، جمعیت، جنجال، شلوغ، شلوغی، نفوس ۲ شورش، غوغا، هجوم، هنگامه & خلوت

ازدست‌رفته: ۱ فقید، مرحوم، مرده ۲ گمشده، مفقود، هدر ۳ بی‌اختیار، شیفته، مدهوش

ازدنبال: ازعقب، پشت‌سر، درپی، درقفا

ازدواج: پیوند، تزویج، زناشویی، عروسی، مزاوجت، مواصلت، نکاح، وصلت & طلاق

ازدیاد: اضافه، افزایش، افزودن، تزاید، تکثیر & کاهش، نقصان

ازگیل: آزخ، آژخ

ازل: ۱ بی‌آغاز ۲ سرمدی، همیشگی & ابد

ازلی: ابدی، جاودانه، دیرین، دیرینه، قدیم & ابدی

ازنو: دوباره، مجدد، مجدداً، مکرر

ازهم‌پاشیدگی: اضمحلال، انحلال، تلاشی، گسیختگی، متلاشی & انسجام

اژدها: اژدر، افعی، ثعبان، دیومار، مار

اسارت: ۱ اسیری، اقتناص، حبس، زندانی، قید، گرفتاری ۲ بردگی & رهایی

اساس: اصل، بن، بنیان، بنیاد، پایه، پی، زمینه، شالوده، قاعده، کنه، ماخذ، مبنا، محور، مناط، نهاد

اساساً: ازاصل، ازبن، ازبیخ، ازپایه، اصلاً، بطورکلی، قطعاً، کلاً، هرگز

اساسی: بنیادی، بنیادین، بنیانی، رادیکال، ریشه‌ای

اسب: ادهم، ارغون، باره، توسن، دابه، سمند، فرس، مرکب

اسباب: آلات، آلت، ابزار، اثاث، برگ، بساط، تجهیزات، جمعیت، دستگاه، رخت، سامان، شرایط، علل، لوازم، وسایل، وسیله

اسباب‌چینی: ۱ تبانی، توطئه، دسیسه، ساخت‌وپاخت ۲ تمهیدمقدمه، مقدمه‌چینی

اسباط: احفاد، اولاد، فرزندان، نبیرگان، نوادگان

اسپرز: سپرز، طحال

اسپرم: اسپرماتوزوئید، منی، نطفه

اسپرماتوزوئید: اسپرم، منی، نطفه

استاد: ۱ آموزگار، مدرس، مربی، معلم، هیربد، ۲ خبره، زبردست، کاردان، ماهر، متبحر ۳ کارفرما، ۴ صنعتگر، ۵ دانا، عالم، ۶ رئیس، سرکرده، مهتر & شاگرد، ناشی

استادانه: بامهارت، زیرکانه، ماهرانه، مدبرانه & ناشیانه

استادی: ۱ آموزگاری، معلمی ۲ تبحر، حذاقت، خبرگی، مهارت ۳ تردستی، چیره‌دستی، زیرکی & شاگردی، ناشیگری

استاندار: حاکم، حکمران، والی

استاندارد: مدل، معیار، مقیاس، میزان، نمونه & غیراستاندارد

استانداری: دارالحکومه

استبداد: خودرایی، خودسری، خودکامگی، دیکتاتوری، یک‌دندگی

استتار: اختفا، پنهان‌سازی، پوشش، مستورسازی، نهان‌سازی

استثمار: بهره‌جویی، بهره‌کشی، بهره‌گیری، سلطه‌جویی، سلطه‌گری

استثنا: مستثنا، جدا

استجابت: اجابت، برآوری، پذیرش، قبول

استجاره: ۱ اجاره، استیجار، کرایه ۲ پناه‌جویی، زنهارخواهی

استحاله: ۱ تبدل، تبدیل، تحول، تطور، تغییر، دگرسانی، دگرگونی، مستحیل ۲ مسخ

استحصال: استخراج، حصول، دستیابی، کسب

استحفاظ: حفظ، محافظت، مراقبت، نگهبانی

استحقار: تحقیر، تصغیر، خواری، کوچک‌شماری

استحقاق: سزاواری، شایستگی، لیاقت

استحکام: استقامت، استواری، تحکیم، تقویت، ثبات، حصانت، محکمی

استحکامات: بارو، برج، حصار، دژ، قلعه، کوت

استحمام: تطهیر، تغسیل، شستشو، غسل، گرمابه‌رفتن

استخبار: استطلاع، استعلام، کسب‌خبر

استخر: آبگیر، برکه، برم، تالاب، حوض، حوضچه، حوضه

استخراج: ۱ استحصال، برگیری ۲ درک

استخفاف: ۱ اهانت، تحقیر، خفت، هتک ۲ خواری، سبکی

استخلاص: آزادی، خلاصی، رهایی، نجات & اسارت

استخوان: ۱ استه، عظم ۲ اصل، پایه ۳ نژاد، نسل

استخوان‌بندی: ۱ اسکلت ۲ پیکره‌بندی، ساختار

استدعا: التماس، تقاضا، تمنا، خواهش، درخواست

استدلال: برهان، حجت، دلیل، محاجه

استر: اسب‌بارکش، قاطر، یابو

استراحت: آرامش، آرمیدن، آسایش، آسودن، تمدداعصاب، خوشی، راحت، فراغ، فراغت

استراحتگاه: آسایشگاه

استراق: دزدی، دستبرد، سرقت

استرداد: ۱ بازستانی، پس‌دهی، تحویل‌دهی، تسلیم، رد، عودت، واپس، واستانی ۲ بازگرفتن، فرازگرفتن، واستدن

استشمام: استنشاق، بو کردن، بویش، بوییدن

استشهاد: تاییدیه، شهادت‌نامه، صورت‌مجلس، گواهی

استصواب: درست‌انگاری، صلاحدید، صوابدید

استطاعت: ۱ تمول، توانگری، وسع ۲ استعداد، قابلیت ۳ اقتدار، توان، توانایی، قدرت

استطلاع: استخبار، استعلام، استفسار، اقتراح، پرسش، سئوال

استظهار: اطمینان، اعتماد، پشتگرمی، دلگرمی، قوی‌پشتی

استعاره: اشاره، ایما، تعریض، تلمیح، تمثیل، تمثل، رمز، کنایه

استعاری: رمزی، سمبلیک، کنایی، مجازی

استعانت: کمک، مدد، مددطلبی، معاضدت، یاری، یاری‌خواهی

استعداد: آماد گی، استطاعت، توان، ذوق، شایستگی، قابلیت، قریحه، نبوغ

استعفا: برکناری‌خواهی، بی کاری، کناره گیری

استعلاج: چاره‌جویی، درمان‌جویی، درمان‌خواهی، شفاخواهی

استعلام: استخبار، استفسار، پرسش، پرسیدن، خبرجویی، سوال

استعمار: استثمار، توسعه‌طلبی، سلطه‌جویی

استعمارطلب: استثمارگر، امپریالیست، مستعمره‌چی

استعمارطلبی: استعمارگرایی، امپریالیسم، توسعه‌طلبی

استعمال: استفاده، کاربرد، مصرف

استغاثه: ۱ التماس، الحاح، تضرع، زاری، فزع، گریه، لابه، مویه، ناله، ندبه ۲ دادخواهی، فریادخواهی، مددطلبی

استغفار: آمرزش‌خواهی، انفعال، پوزش، توبه، مغفرت‌جویی، مغفرت‌طلبی

استغنا: ۱ بی‌نیازی، توانگری، خودکفایی ۲ علوطبع، کمال ۳ ناز & ۱ نیازمندی ۲ نیاز

استفاده: ۱ استعمال، کاربرد ۲ بهره‌جویی، بهره‌گیری، بهره‌وری، تمتع، سود، فایده‌ستانی & زیان، ضرر

استفراغ: تهوع، دل‌آشوب، دل‌بهم‌خوردگی، شکوفه، قی

استفسار: استخبار، استطلاع، استفهام، اقتراح، بازجست، بازجویی، پرسش، تحقیق، تفحص، جستار، جستجو، رسیدگی، سوال

استفهام: استطلاع، استفسار، پرسش، سوال

استقامت: استحکام، استواری، ایستادگی، پایداری، پشتکار، ثبات

استقبال: ۱ پذیرایی، پیشواز، خوش‌آمد ۲ پذیره ۳ ابرازعلاقه، التفات، توجه & بدرقه

استقرا: ۱ استنتاج، تتبع ۲ تفحص، جستجو، کنجکاوی & قیاس

استقرار: استواری، اسکان، ایستادگی، تثبیت، تحکیم، ثبات، ثبوت، جایگیری، قرار

استقراض: بدهی، قرض، قرضه، وام، وام‌خواهی

استقصا: پی‌جویی، تتبع، تفحص، جستار

استقلال: آزادی، خودمختاری & وابستگی

استکبار: ۱ جهانخواری، طغیان، گردن‌کشی ۲ امپریالیسم & استضعاف

استکثار: افزایش، افزون‌خواهی، افزون‌طلبی، زیادت‌طلبی

استماع: اصغا، شنودن، شنیدن، گوش‌دادن

استمالت: دلجویی، مهربانی، نوازش

استمداد: کمک‌خواهی، مددخواهی، مددطلبی، یاری‌جویی

استمرار: ادامه، بقا، تداوم، دوام، مداومت، همیشگی

استملاک: تسخیر، تصرف، تملک

استمنا: جلق، خودارضایی

استمهال: فرجه، مهلت، مهلت‌خواهی

استناد: اتکا، پشت‌دادن

استنباط: برداشت، درک، دریافت، فهم

استنتاج: استقراء، برداشت، نتیجه‌گیری

استنساخ: رونویسی، کتابت، نسخه‌برداری

استنشاق: استشمام، تنفس، دم‌وبازدم، نفس‌کشیدن

استنطاق: بازپرسی، بازجویی، تحقیق، سین‌جیم

استنکاف: ابا، اجتناب، اعراض، امتناع، تحاشی، خودداری، سرپیچی، نکول

استوار: امین، برقرار، پابرجا، پایدار، ثابت‌قدم، ثابت، خلل‌ناپذیر، دایم، درستکار، درست، راسخ، رزین، سخت، سفت، قائم، قایم، قرص، قویم، متقن، متین، محکم، مدام، مستحکم، مستقر، معتمد، مقاوم، منیع، وثیق، & بی‌دوام، سست، نااستوار

استواری: استحکام، استقامت، استقرار، پایداری، تایید، تثبیت، تحکیم، ثبات، ثبوت، حصانت، محکمی، مقاومت، وثاقت & سستی، نااستواری

استوانه: ۱ ستون، عماد ۲ سیلندر

استهزا: ۱ تمسخر، ریشخند، سخریه، مسخره، مضحکه ۲ شوخی، طنز، فسوس، لودگی، هزل

استیصال: اضطرار، پریشانی، تهیدستی، درماندگی، عجز، فقر، فلاکت، لاعلاجی، ناچاری

استیضاح: ۱ بازخواست، کاوش، واپرسی ۲ ژرف‌نگری ۳ توضیح‌خواهی

استیل: ۱ سبک ۲ پولاد، فولاد

استیلا: برتری، تسخیر، تسلط، تفوق، چیرگی، سلطه، سیطره، غلبه، قدرت

استیناف: ۱ ازسرگیری، پژوهش، تجدیدمحاکمه ۲ تجدیدتکبیر

اسد: ۱ حیدر، شیر، ضرغام، ضیغم، لیث، ناهد، نبراس، هژبر ۲ زخرف، زر، طلا ۳ مردادماه

اسرارآمیز: پررازورمز، رازآلود، رازناک، سرآمیز، مرموز

اسراف: اتلاف، تبذیر، تفریط، گشاده‌بازی، ولخرجی & اقتصاد

اسراف‌کار: اسراف‌کننده، بادبدست، متلف، مسرف & مقتصد

اسطقس: اساس، اصل، پایه، رکن، عنصر، مایه

اسطوره: افسانه، داستان، قصه & تاریخ

اسف: افسوس، اندوه، پشیمانی، تاسف، حسرت، دریغ

اسفل: ۱ بن، ته، زیرین، زیرتر، فرودتر & اعلی

اسفل‌السافلین: ۱ جهنم، درک، دوزخ ۲ ضلالت، گمراهی

اسفنج: ابر، اسفنجه

اسفند: ۱ اسپند، حرمل، حرمله، سپند ۲ اسفندماه، حوت

اسقاط: ازکارافتاده، خراب، داغان، فرسوده، کهنه، مندرس & نو

اسقف: کشیش، مطران

اسکان: استقرار، تخت‌قاپو، جایدهی، سکونت

اسکلت: استخوان‌بندی، ساختار

اسکله: بارانداز، بندر، بندرگاه، لنگرگاه

اسکناس: پول، وجه

اسلاف: آباء، اجداد، پیشینیان، نیاکان & اخلاف

اسلحه: تجهیزات، تسلیحات، تفنگ، جنگ‌افزار، حربه، مهمات

اسلحه‌خانه: انبارمهمات، زرادخانه، قورخانه

اسلوب: راه، روش، رویه، سبک، سیاق، شیوه، طرز، طریق، طریقه، گونه، متد، نحو، نمط، نهج، وضع

اسم: ۱ عنوان، کنیه، لقب، نام ۲ آوازه، شهرت، صیت

اسمر: سبزه، گندم‌گون

اسمی: بنام، شهره، شهیر، مشتهر، مشهور، معروف، نامدار، نامور، نامی & بی‌نام، گمنام

اسود: تیره، سیاه، سیاه‌چرده، قره، کبود & ابیض، بیضا، سپید، سفید

اسوه: ۱ الگو، سرمشق، نمونه ۲ پیشوا، مقتدا

اسهال: شکم‌روش، لینت‌مزاج & قبض

اسیر: ۱ بازداشت، بندی، دربند، دستگیر، زندانی، محبوس ۲ برده، بنده ۳ پابند، مقید ۴ دستخوش ۵ گرفتار، مبتلا & آزاد، رها

اسیری: ۱ اسارت، گرفتاری ۲ آزادی، ابتلا & رهایی

اشاره: ۱ استعاره، اشارت، ایما، تلویح، رمز ۲ کنایه، گوشه ۳ علامت ۴ رای، نظر ۵ امر، حکم، دستور، فرمان

اشاره‌وار: اشارت‌گونه، تلویحاً، کنایه‌آمیز

اشاعه: اشاعت، انتشار، پاشیدن، پراکندن، تبلیغ، تداول، ترویج، سرایت، شیوع، گستردن، نشر

اشباع: ۱ پری، سیری ۲ سیر، سیراب ۳ فراوانی، وفور

اشتباه: خبط، خطا، خطیئه، ریب، سهو، غلط، لغزش، مغلوط، نادرست، ناصواب & صواب

اشتر: ابل، جمل، شتر، لوک، ناقه

اشتراک: ۱ آبونه ۲ انبازی، شریک، شریک‌شدن

اشتراکی: ۱ شریکی، عمومی، همگانی ۲ کمونیستی

اشتعال: برافروختگی، برافروختن، درخشیدن، زبانه‌کشیدن، شعله‌وری، فروزش

اشتغال: ۱ حرفه‌کار، شغل، کسب، مشغله ۲ سرگرمی، گرفتاری، مشغولیت

اشتهاآور: اشتهازا، مشهی

اشتهار: آوازه، سرشناسی، شهرت، صیت، معروفیت، نامبرداری، ناموری

اشتیاق: آرزومندی، تعشق، رغبت، شوق، عطش، علاقه، میل، وجد، هوس

اشخاص: افراد، کسان، نفوس

اشراف: اعیان، اغنیا، بزرگان، بزرگزادگان، بلندپایگان، نجبا

اشراق: ۱ مکاشفه ۲ تابش، تابیدن

اشعار: ۱ ابراز، اظهار، اعلام، بیان ۲ آگاهانیدن، آموختن

اشغال: تسخیر، تصرف

اشغالگر: متصرف، مهاجم

اشکال: ۱ پیچیدگی، تعقید، تکلف، دشواری، سختی، سوسه، صعوبت، غموض، محظور ۲ شبهه، شک ۳ ایراد، خرده‌گیری، عیب

اشکال: اطوار، اقسام، انحا، انواع، صور، گونه‌ها

اشکال‌تراشی: انتقاد، ایرادگیری، بهانه‌تراشی، خرده‌گیری، سوسه، کارشکنی

اشک: دمع، سرشک

اشک‌ریز: اشکبار، سرشکبار، گریان

اشک‌فشان: اشکبار، اشک‌ریز، گریان

اشکبار: اشک‌ریز، اشک‌فشان، سرشکبار، گریان، گهربار

اشکوب: اشکوبه، طبقه

اشکوبه: اشکوب، طبقه

اشل: ۱ مقیاس، میزان ۲ پایه، رتبه

اشمئزاز: اکراه، انزجار، بیزاری، تنفر، دلزدگی، ضجرت، نفرت

اصابت: برخورد، به‌هدف‌خوردن، تلاقی

اصالت: ۱ آزادگی، پاک‌نژادی، ریشه‌داری، نجابت، نژاده، وارستگی ۲ صحت

اصحاب: ۱ دمخوران، دمسازان، همراهان، همنشینان، یاران ۲ پیروان، تابعین

اصدار: ۱ صادر کردن، صدور ۲ روانه کردن، گسیل‌داشتن

اصرار: ابرام، الحاح، انهماک، پافشاری، پیله، تاکید، سماجت، مداومت

اصطبل: آخور، ستورخانه، ستورگاه، طویله

اصطکاک: ۱ سایش، مالش ۲ برخورد، تلاقی

اصطلاح: ۱ تعبیر، زبان، کلمه، واژه ۲ سازش، صلح

اصغا: استماع، شنود، شنیدن، گوش‌فرادادن

اصل: اساس، بن، بنیاد، بیخ، پایه، جوهر، ذات، ریشه، سرشت، شالوده، طبیعت، عین، فطرت، کنه، گوهر، لب، مایه، مبدا، منبع، منشا، نژاد، نسب

اصلاً: ابداً، اساساً، مطلقاً، هرگز، هیچ، هیچگاه، هیچوقت

اصلاح: ۱ آشتی، سازش، صلح ۲ تصحیح، تنقیح، غلطگیری ۳ تعمیر، مرمت ۴ تادیب، تزکیه، تهذیب ۵ دستکاری، رتوش

اصلی: ۱ حقیقی، واقعی ۲ اساسی، عمده، مهم، & غیرواقعی، مجازی، ۲ فرعی

اصم: کر، گنگ، لال، ناشنوا & شنوا

اصول: ۱ شرعیات، علوم‌شرعی ۲ کلیات، مبادی ۳ بنیادها & فروع

اصیل: ۱ پاک‌نژاد، شرافتمند، شریف، نجیب، نژاده ۲ مستند ۳ اصلی

اضافه: افزون، افزایش، جمع، علاوه

اضافی: ۱ زاید، زیادی، مازاد ۲ یدکی

اضرار: خسارت، خسران، زیان، ضرر

اضطراب: آشوب، التهاب، اندوه، بی‌تابی، بیقراری، بیم، پریشانی، تپش‌دل، ترس، تشویش، توهم، خوف، دغدغه، دل‌واپسی، دلهره، رنج، سراسیمگی، قلق، ناراحتی، واهمه، هیجان

اضطرار: اجبار، استیصال، بیچارگی، درماندگی، عجز، فروماندگی

اضطراری: اجباری، الزامی، ضروری، ناچاری

اضمحلال: امحا، انحطاط، انهدام، خرابی، زوال، فروپاشی، فنا، محو، نابودی، نیستی، ویرانی

اطاعت: امتثال، انقیاد، بندگی، پیروی، تابعیت، تمکین، خدمتکاری، طاعت، فرمانبرداری، فرمانبری، متابعت، مطاوعت & نافرمانی

اطاق: ۱ بیت، خانه ۲ حجره ۳ دکه ۴ دفتر

اطاقک: اتاقک، دکه، کابین

اطاله: اطناب، بسط، تطویل، تفصیل، درازی، مد & اختصار، ایجاز

اطراف: ۱ اکناف، پیرامون، جوانب، حواشی، حوالی، دوروبر، کران‌ها، گرداگرد، محیط، نواحی ۲ توابع، حومه

اطعام: تغذیه، خورانیدن، طعام‌دادن، غذادادن

اطفا: خاموش کردن، خاموشی، فروکشی، فرونشاندن، فرونشانی

اطفال: بچه‌ها، خردسالان، کودکان، نوباوگان

اطلاع: آگاهی، بینایی، خبر، سررشته، شناسایی، علم، معرفت، وقوف، یقین

اطلاعات: داده‌ها، دانسته‌ها، معلومات، مفروضات & مجهولات

اطلاعیه: آگهی، اعلامیه، اعلان، گزارش

اطلاق: ۱ انتساب ۲ آزادی، رهایی

اطلس: ۱ نقشه ۲ پرنیان، حریر، دیبا

اطمینان: استظهار، اعتماد، ایقان، ایمان، ایمنی، تکیه، ثقه، خاطرجمعی، وثوق، یقین

اطناب: ۱ اطاله، تفصیل ۲ پرگویی & اختصار، اقتصار

اطوار: ۱ ادا، ژست ۲ قر، ناز ۳ اشکال، انحا

اظهار: ۱ ابراز، ادا، اشعار، اعلام، بیان، تبیین، تقریر ۲ اعتراف، اقرار & انکار

اعاده: بازگردانی، بازگشت، تکرار، جبران، عودت، واپس

اعاشه: ارتزاق، گذران، معاش، معیشت

اعانت: اعانه، کمک، مدد، یاری

اعتبار: ۱ ارج، ارزش، پشتوانه، ۲ آبرو، حیثیت، شرف، عرض، قدر، منزلت، نام، ۳، پند گیری، عبرت، ۴، پشتوانه، سندیت، وجهه، ۵، تاثیر، نفوذ، ۶، تنخواه، سرمایه، مایه، ۷، اطمینان، اعتماد

اعتدال: ۱ تعادل ۲ مدارا، ملایمت ۳ راستی، میانه‌روی ۴ بینابینی & افراط، تفریط

اعتذار: ۱ بهانه‌طلبی، پوزش، پوزش‌خواهی، عذرخواهی، معذرت

اعتراض: انتقاد، ایراد، بازخواست، تعرض، خرده گیری، مواخذه، نکته گیری، واخواهی

اعتراف: ابراز، اذعان، اظهار، افشا، اقرار، بیان، تصدیق، خستو، مقر & انکار

اعتزال: اعتکاف، انزوا، تنهایی، خلوت، دوری گزینی، گوشه گیری

اعتصام: تمسک، توسل، چنگ‌زدن، چنگ‌زنی

اعتقاد: ایقان، ایمان، باور، عقیده، گروش، وثوق، یقین

اعتکاف: اعتزال، خلوت، زاویه‌نشینی، عزلت، عزلت گزینی، گوشه گیری، گوشه‌نشینی

اعتلا: برتری، پیشرفت، ترفیع، ترقی، تعالی، توسعه

اعتماد: اتکا، استظهار، استواری، اطمینان، پشتگرمی، تکیه، توکل، ثقه، دلگرمی، وثوق

اعتنا: التفات، پروا، توجه، حرمت، رعایت، عنایت، محل، ملاحظه، نگرش، وقع

اعتیاد: خوگیری، عادت

اعجاب: ۱ تحسین، تعجب، حیرت، شگفتی ۲ خودبینی، خودپسندی

اعجاز: ۱ خرق‌عادت، معجزه ۲ عجز، ناتوانی

اعجوبه: ۱ شگفت‌آور، شگفت‌انگیز، ۲ طرفه، نادره & عادی، معمولی

اعراض: ۱ انصراف، پشت کردن، رویگردانی، ضدیت، مخالفت ۲ ترس، هول ۳ کراهت، نفرت & اقبال

اعراف: برزخ

اعزاز: احترام، اکرام، بزرگداشت، پاس، حرمت، گرامی‌داشت & استخفاف

اعزام: ارسال، روانه، سوق، فرستادن، گسیل & احضار

اعسار: افلاس، نیازمندی، ورشکستگی

اعضا: ۱ اندام، جوارح ۲ پرسنل، کارمندان

اعظام: اکرام، بزرگداشت، تبجیل، تجلیل، تکریم & خوارداشت

اعقاب: بازماندگان، خانواده، خویشان، دودمان، سلاله، طایفه، قبیله، قوم

اعلا: برتر، برجسته، عالی، ممتاز، نفیس & ادنی

اعلام: آگاهانیدن، اخبار، اظهار، خاطرنشان، خبردادن، مخابره، مطلع ساختن

اعلام‌خطر: آژیر، هشدار

اعلامیه: آگهی، اطلاعیه، بیانیه

اعمال: اجرا، انجام

اعمی: بی‌چشم، روشندل، کور، نابینا & بینا

اعوج: ۱ کج، کژ، ناراست ۲ بداخلاق، بدخلق، بدخو & راست

اعوجاج: انحنا، پیچیدگی، کجی، کژی، نادرستی، ناراستی

اعیان: ۱ اغنیا، ثروتمندان، دولتمندان ۲ اشراف، معاریف، نجبا، نخبگان ۳ اموال‌غیرمنقول، زمین

اغبر: ۱ خاک‌آلود، غبارآلود، گردآلود ۲ خاکی‌رنگ، سیاه، نیلگون

اغتشاش: ۱ آشوب، انقلاب، بلوا، تنش، شورش، قیام، نهضت ۲ بلبشو، هرج‌ومرج ۳ جنجال، سروصدا، همهمه ۴ اختلال، پریشانی & آرامش

اغراق: افراط، غلو، گزافه، مبالغه & واقع

اغراق‌آمیز: غلوآمیز، گزافه، گزافه‌گویی، مبالغه‌آمیز & واقعی

اغفال: ۱ غافل کردن، فریفتن ۲ اغوا، فریب، گول

اغفالگر: اغواگر، فریبنده، مخادع

اغلب: اکثر، اکثراً، غالباً، وافراً & به‌ندرت، ندرتاً

اغما: بیهوشی، غش، کما

اغماض: بخشایش، چشم‌پوشی، عفو، گذشت

اغوا: اغفال، تحریض، تحریک، تشجیع، تشویق، فریب، وسوسه

اغواگر: فریبنده، محرک، مخادع، وسوسه گر

اغیار: ۱ غریبه‌ها، ناآشنایان، نامحرمان ۲ اجانب، بیگانگان & آشنا

افاده: ۱ باد، پز، تبختر، تفرعن، تکبر، خودبینی، فیس، منی، نخوت ۲ بهره‌دهی، سودرسانی

افاقه: اثر، بهبود، تاثیر، گشایش

افت: ۱ سقوط، کاستی، کاهش، کمبود، نزول، نقصان ۲ خفت، کسرشان & افزایش

افتادگی: تواضع، شکسته‌نفسی، فروتنی & تکبر، غرور

افتاده: ۱ محذوف ۲ خاشع، خاضع، خاکسار، فروتن، متواضع & متکبر، مغرور

افتتاح: باز کردن، بازگشایی، گشادن، گشایش، وا کردن، واگشایی & انسداد

افتخار: سرافرازی، سربلندی، فخر، فخر کردن، مباهات، نازش، نازیدن

افترا: بهتان، تهمت، دروغ، غیبت، فریه، کذب

افتراق: ۱ پراکندگی، پریشانی، تشتت، تفرق ۲ تباین، تفاوت، جدایی

افتضاح: بدنامی، بی‌آبرویی، تفضیح، رسوایی، فضاحت

افراخته: افراشته، اهتزاز، بلند

افراز: تفکیک، جداسازی

افراشته: اهتزاز، بلند، مرتفع & نگون

افراط: اغراق، تفریط، زیاده‌روی، گزافه، مبالغه & تفریط

افروختن: برافروختن، روشن کردن، شعله‌ور کردن، گرا، مشتعل کردن & اطفا

افروخته: شعله‌ور، محترق، مشتعل & خاموش، منطفی

افزار: آلت، ابزار، مایه، وسیله

افزایش: ازدیاد، استکثار، اضافه، افزونی، تزاید، تکثیر، فزونی & کاهش

افزون: اضافه، بسیار، بیش، زیاد، علاوه، متجاوز

افزونی: بیشی، زیادت، فراوانی، فزونی

افساد: بداصلی، تباهی، تبهکاری، فساد، مفسده

افسار: دهنه، زمام، عنان، لجام، لگام، مهار

افسارگسیخته: رها، لجام‌گسیخته، ول & مهار

افسانه: اسطوره، حکایت، داستان، سرگذشت، سمر، قصه

افسانه‌پرداز: داستانسرا، قصه‌سرا، قصه‌گو

افسانه‌گو: حکایتگر، قصه‌سرا، قصه‌گو

افسر: ۱ صاحب‌منصب ۲ تاج، دیهیم، کلیل

افسردگی: بی‌رغبتی، بی‌شوقی، پژمردگی، دلسردی، دلمردگی، گرفتگی

افسرده: آزرده، اندوهناک، اندوهگین، بیحال، پریشان‌حال، پژمان، پژمرده، خمود، دلتنگ، دلمرده، رنجیده، غمگین، غمناک، گرفته، متاثر، محزون، ملول، نژند

افسوس: آوخ، آه، اسف، تاسف، تحسر، تلهف، حسرت، حیف، دریغ، واویلا، واحسرتا، هیهات

افسون: ۱ جادو، سحر، طلسم، عزیمت، فسون ۲ تزویر، حیله، دوال، شعبده، مکر، نیرنگ ۳ عشوه، قر، کرشمه

افسونگر: ۱ جادوگر، ساحر، معزم ۲ دلفریب، طناز، عشوه‌گر، فتان، فریبنده

افسونگری: ۱ جادو، ساحری، سحر، فسون ۲ طنازی، عشوه‌گری

افشا: آشکار، ابراز، اعتراف، برملا، علنی، فاش، لو & اخفا

افشاگری: برملاسازی، پرده‌دری، رسواسازی، رسوایی، شوخ‌چشمی & اختفا، پنهان‌سازی

افشان: پراکندگی، نثار

افشاندن: پخش کردن، پراکندن، ریختن، نثار کردن

افشره: شیره، عصاره، عصیر

افضل: ۱ برتر، بهتر ۲ فاضل‌تر

افعی: اژدر، اژدها، ثعبان، مار

افغان: ۱ زاری، فغان، ناله، ندبه ۲ افغانی ۳ پشتو

افق: ۱ کرانه، کران ۲ چشم‌انداز، دورنما

افکار: اذهان، اندیشه‌ها، فکرها

افگار: خسته، دل‌آزرده، رنجه، فگار، مجروح

افلاس: اعسار، بی‌چیزی، بی‌نوایی، تنگدستی، تهیدستی، عسرت، فاقه، فقر، مسکنت، مفلسی، نداری، نیازمندی، ورشکستگی & یسر

افلیج: زمینگیر، شل، فلج، معلول

افندی: آقا، ارباب، بزرگ، بزرگوار، سرور

افول: ۱ غروب ۲ انحطاط، زوال، نابودی & طلوع

افیون: تریاک، روانگردان، مخدر

افیونی: تریاکی، معتاد، وافوری

اقارب: اقوام، بستگان، خویشاوندان، فامیل، نزدیکان، وابستگان & بیگانگان

اقاله: ۱ الغا، رد، شکستن، فسخ، نسخ، نقض ۲ اغماض، بخشیدن، گذشت

اقامت: اتراق، توقف، سکنا، سکونت، ماندن

اقامتگاه: ۱ اتراقگاه، توقفگاه ۲ منزلگاه، مسکن، موطن

اقبال: اختر، بخت، بهروزی، دولت، شانس، طالع، نوبت، نیکبختی

اقتباس: ۱ اخذ، گرفتن ۲ آموختن، فراگیری، یادگیری

اقتدا: اقتفا، پیروی، تبعیت، تقلید، متابعت

اقتدار: استطاعت، توانایی، سلطه، قدرت، وسع & ضعف

اقتراح: استفسار، پرسش، پرسیدن، سوال، همه‌پرسی

اقتصاد: صرفه‌جویی، قناعت، میانه‌روی & اسراف

اقتضا: احتیاج، بیجا، حاجت، ضرورت، لزوم، نیاز، وجوب

اقتفا: اقتدا، پیروی، تبعیت، متابعت

اقدام: رفتار، عمل، مبادرت

اقرار: ابراز، اذعان، اظهار، اعتراف، تقریر، خستویی & انکار

اقران: نزدیکان، همالان، هم‌قطاران، همگنان & اغیار

اقرب: نزدیک‌تر & اقصا

اقربا: اقوام، بستگان، خویشان، قومان، نزدیکان، وابستگان & بیگانگان

اقسام: ۱ انواع ۲ وجوه ۳ انحا ۴ سوگندها

اقصا: اقطار، دوردستها، نقاط

اقطار: ۱ آفاق، اقصا، اکناف ۲ اطراف، کران‌ها، کرانه‌ها ۳ چکه‌ها، قطره‌ها

اقل: اندک، کم، کمتر، کمینه، ناچیز & اکثر

اقلاً: حداقل، دست‌کم، لااقل & اکثراً

اقلیت: کمترین‌ها & اکثریت

اقلیم: ۱ هوا ۲ بوم‌وبر، حوزه، زمین، سرزمین، کشور، مرزوبوم، مملکت، ولایت

اقناع: ارضا، خرسند، خشنودی، رضایت، قانع، قناعت

اقوام: ارحام، اقربا، بستگان، خویشان، وابستگان & اغیار، بیگانگان

اقیانوس: بحر، دریا، قلزم، یم & بر، خشکی

اکابر: ۱ اعاظم، بزرگان، شرفا، مهان، مهتران ۲ سالمندان، معمرین & کهان، کهتران

اکتساب: اندوختن، حصول، دستیابی، کسب

اکتفا: بس، بسندگی، بسنده، کفاف، کفایت

اکثر: اغلب، بسیار، بیشتر

اکثریت: بیشترین‌ها & اقلیت

اکرام: احترام، احسان، اعزاز، اعظام، بزرگداشت، تکریم، گرامی‌داشت، مرحمت & تحقیر

اکراه: اجبار، انزجار، بی‌میلی، کراهت، ناخواسته، نفرت & رغبت

اکسید: اکسیده، زنگ، هواسوز

اکسیر: ۱ کیمیا ۲ کمیاب، نادر

اکمال: اتمام، تتمیم، تکمیل، رسایی

اکناف: اطراف، پیرامون، حوالی، دوروبر، گوشه‌وکناره‌ها

اکنون: الحال، این‌دم، اینک، حالا، عجالتاً، فعلاً، کنون

اکول: بسیارخوار، پرخور، رژد، شکم‌پرست، شکمباره

اکید: جدی، سخت، شدید، قطعی، موکد، محکم

اکیداً: جداً، شدیداً، موکدا

اگر: ار، چنانچه، درصورتی‌که، گر، ولو، یا

اگرچه: ارچه، باآنکه، هرچند

اگزما: جرب، حکه، سودا، گری

الاغ: ۱ حمار، خر، درازگوش ۲ احمق

الان: اکنون، الحال، اینک، حال، حالا، حالیا

الباقی: باقی‌مانده، تتمه، مانده

البته: حتماً، حکماً، مسلماً، یقیناً

التباس: پوشیدگی، شبهه، نهفتگی

التحام: ۱ اتصال، پیوستن ۲ جوش‌خوردن، چسبیدن

**التذاذ:** حظ، کیف، لذت

**التصاق:** پیوستن، چسبیدن، دوسیدن

**التفات:** اعتنا، پروا، تفقد، توجه، عنایت، لطف، مرحمت، مهربانی، میل، وقع

**التقا:** برخورد، تلاقی

**التماس:** استدعا، الحاح، تضرع، تقاضا، تمنا، خواهش، درخواست، فزع، لابه

**التهاب:** ۱ برافروختگی، سوز، سوزش ۲ اضطراب

**التیام:** بهبود، بهبودی، تسکین، تشفی، شفا

**الحاح:** ابرام، اصرار، التماس، پافشاری

**الحاد:** ارتداد، بت‌پرستی، بدآیینی، بددینی، بدکیشی، بدمذهبی، رجز، رفض، زندقه، شرک، کفر

**الحاق:** اتصال، انضمام، پیوستگی، پیوستن، ضمیمه، وصل

**الحاقیه:** پیوست، متمم، منضمات

**الحال:** اکنون، الان، این‌زمان، اینک، حال، حالیا

**الزام:** اجبار، گردنگیر، ناچار، ناگزیر، وادار

**الزامی:** اجباری، ضروری، لازم

**الغا:** ابطال، اقاله، حذف، فسخ، لغو

الف: ۱ هزاره، هزار ۲ انس ۳ الفت گرفتن، خو گرفتن، دوست‌شدن

الفت: آمیزش، انس، خو، خو گیری، موالفت، موانست

القا: آموختن، تلقین

القاح: آبستن کردن، باردار کردن، بارور ساختن، تلقیح

القصه: خلاصه

الک: آردبیز، صافی، غربال، غربیل

الکتریسیته: برق، کهربا

الکتریک: برق، کهربا

الکن: ابکم، بکم، بی‌زبان، کندزبان، گنگ، لال

الکی: بی‌جهت، بی‌خود، بی‌سبب، بیهوده، دروغکی

الگو: انموذج، سرمشق، طرح، مثل، مدل، نقشه، نمونه

الله: آفریدگار، ایزد، پروردگار، خدا، دادار، رب، یزدان

الم: ۱ داء، دردمندی، درد ۲ تعب، رنج

الم‌شنگه: دادوبیداد، سروصدا، شلوغی، غلغله، غوغا، قشقرق، کولی‌بازی، همهمه، هنگامه، هیاهو

المبار: الیم، دردآور، دردانگیز، دردناک، مولم، وجیع

الناک: المبار، دردآگین، دردناک، مولم، وجیع

النگو: دست‌برنجن، دستبند، دستیاره

الواط: اوباش، لات، هرزه

الواطی: خوش‌گذرانی، عیاشی، فسق‌وفجور، هرزگی

الوان: ۱ رنگ‌ها ۲ رنگارنگ، رنگین، ملون، نگارین ۳ اقسام، انواع، گوناگون

الوف: ۱ هزاران، هزارها ۲ هزارگان

الوهیت: الهی، خدایی، ربانیت، ربوبیت، صمدیت

اله‌بختکی: تصادفی، شانسی، کشکی

الهام: ۱ مکاشفه ۲ وحی ۳ القا

الهه: اله، بت، رب‌النوع، صنم

الهی: ایزدی، خدایی، ربانی، یزدانی

الیم: دردانگیز، دردناک، مولم

ام: ۱ مادر، مام، والده ۲ اصل، مایه & اب، پدر

اما: لیک، منتها، ولی، ولیک، ولیکن

امارت: امیری، حکمرانی، حکومت، سلطنت، فرماندهی، فرمانروایی، ملکت، ولایت

اماکن: امکنه، جاها، سرزمین‌ها، مقام‌ها، مکان‌ها

اماله: تزریق، تنقیه، حقنه، روبش

امام: ۱ معصوم ۲ ولی ۴ پیشرو، پیشوا، راهبر، راهنما، رهبر، شیخ، قاید، قدوه، قطب ۴ پیش‌نماز & ماموم

امامت: ۱ ولایت ۲ پیشوایی، رهبری، زعامت ۳ پیش‌نمازی & پس‌نمازی، مامومی

امان: ۱ پناه، حمایت، زنهار، کنف، مهلت، نگهداری ۲ تامین، فرجه ۳ امن، ایمن، مصون

امانت: ۱ بسته، سپرده، ودیعه ۲ درستکاری، راستی ۳ زنهار & خیانت

امانت‌دار: امانت‌نگهدار، امین، درستکار، مصیب & امانت‌خوار، صحیح‌العمل

امپراتور: امپراطور، امیر، پادشاه، خدیو، خسرو، سلطان، شاه، شاهنشاه، ملک

امپراتوری: پادشاهی، خلافت، شاهنشاهی

امپریالیست: استعمارطلب، توسعه‌طلب، سرمایه‌دار

امپریالیسم: استعمارطلبی، توسعه‌طلبی، سرمایه‌داری

امت: پیرو، خلق، طایفه، گروه، ملت

امتثال: اطاعت، پیروی، فرمانبرداری، فرمانبری

امتحان: ۱ آزمایش، آزمون، تجربه، تست، کنکور، مسابقه ۲ بررسی، معاینه، وارسی

امتداد: ادامه، درازی، دنباله، راستا، طول، کشش

امتداددار: طولانی، کشیده، ممتد

امتزاج: آمیختگی، آمیختن، آمیزش، اختلاط، ترکیب، مزج

امتلا: ۱ بدهضمی، رودل، ناگوار ۲ انباشته‌شدن، پرشدن، مملوشدن

امتناع: ابا، اجتناب، استنکاف، تحاشی، تحرز، تماشی، خودداری، رد، سرباززدن، سرپیچی

امتنان: تشکر، تقدیر، سپاس، سپاسداری، شکر، منت، منت‌پذیری

امتیاز: ۱ تشخیص، تمییز، فرق ۲ برتری، تفوق، مزیت ۳ آوانس ۴ نمره ۵ پروانه، جواز

امحا: اضمحلال، انهدام، زدایش، محو، نابودی

امداد: اعانت، غوث، کمک، کمک‌رسانی، مددرسانی، مظاهرت، یاری

امر: ۱ قضا ۲ کار ۳ جریان، حادثه، قضیه، مسئله ۴ تحکم، حکم، دستور، فرمان، فرمایش ۵ فقره

امرار: ۱ اکتساب، تحصیل، کسب، گذران ۲ وقت‌کشی، وقت‌گذرانی

امرارمعاش: ارتزاق، تحصیل‌معاش، روزی‌طلبی، کسب‌روزی، کسب‌معاش، گذران، معاش‌جویی

امرد: بدکاره، بی‌ریش، پشت‌پایی، ساده، ساده‌روی، مخنث، مفعول، نامرد، هیز

امردباز: بچه‌باز، غلام‌باز، غلام‌باره

امردپرستی: بچه‌بازی، شاهدبازی، غلامبارگی

امرود: گلابی، مرو، مرود

امروزی: ۱ امروزین ۲ آلامد، باب، مد ۳ تازه، جدید، متجدد، نوپرست، نوگرا

امریه: توقیع، دستخط، فرمان، منشور

امساک: اجتناب، احتراز، بخل، پرهیز، تجنب، تحرز، تنگ‌نظری، حذر، خست، خودداری، دوری، زفتی، صرفه‌جویی، قناعت، لئامت، نان‌کوری، نظرتنگی

امضا: ۱ توشیح، توقیع، دستینه، صحه ۲ تایید، تصویب، جایزشماری، صحه‌گذاری

امعان: بررسی، تدقیق، دقت، مداقه، معاینه، ملاحظه

امعان‌نظر: تدقیق، تعمق، توجه، دقت، ژرف‌نگری، غور

امکان: ۱ توانایی، قدرت، وسع ۲ فرصت، مجال ۳ احتمال

امکان‌پذیر: مقدور، ممکن، میسر، میسور & امکان‌ناپذیر

امل: آرزو، امید، رجا & یاس

املا: درست‌نویسی، دیکته

املاک: باغ، زمین، ضیاع، عقار، علاقه

امن: ۱ امان، امنیت، ایمن ۲ راحت، مطمئن & ناامن

امنیت: آرامش، امن، ایمنی، صلح & بلوا، ناامنی

امنیه: ژاندارم، قراسوران

اموال: دارایی، ضیاع، مایملک

امی: ۱ بی‌سواد، درس‌ناخوانده ۲ مادری & باسواد، تحصیلکرده

امید: آرزو، امل، امیدواری، انتظار، توقع، چشم‌داشت، رجا & نومیدی، یاس

امیدوار: آرزومند، چشم‌به‌راه، متوقع، مرجو، منتظر & مایوس، نومید

امیدواری: امید، توقع، رجا & نومیدی، یاس

امیر: پادشاه، حاکم، حکمران، خان، خدیو، رئیس، ژنرال، سرلشکر، سلطان، شاه، شیخ، فرمانده، ملک

امیرالبحر: آدمیرال، دریابیگ، دریاسالار

امیرالجیش: امیرتومان، باشلیق، سپهبد، سپهسالار، سردار

امیرزاده: شاهپور، شاهزاده، ملکزاده، میرزاده

امیری: ۱ امارت، تسلط، حکومت، سلطنت، کیایی ۲ پادشاهی، سالاری، سرداری

امین: استوار، امانت‌دار، ثقه، درستکار، درست، درست کردار، صالح، موتمن، معتمد، معتمد، موثق

انابت: انابه، پشیمانی، توبه

انابه: انابت، پشیمانی، توبه

اناث: ۱ بانوان، زنان، نسوان ۲ مادینگان ۱ & رجال، مردان ۲ نرینه‌ها

انار: ۱ رمان، نار ۲ اناربن، نارون

انانیت: انیت، منی، منیت

انبار: خزانه، سیلو، مخزن

انباره: پیل، قوه

انباز: ۱ حصه‌دار، سهیم، شریک‌المال، شریک، هم‌بخش ۲ مانند، مثل، همتا

انبازی: شراکت، شرکت، شریکی، مشارکت، همدستی، همکاری

انباشتگی: آکندگی، امتلا، پری

انباشتن: آکندن، امتلا، پر کردن & تخلیه، خالی کردن

انباشته: آکنده، انبوه، پر، سرشار، لبالب، مالامال، متراکم، مشحون، ممتلی، مملو & تهی، خالی

انبان: انبانه، خیک، مشک

انبانه: خیک، مشک، مشک

انبساط: ۱ بسط، گسترش، گستردگی ۲ سرور، شادی، فرح، نشاط & انقباض

انبوه: ۱ پرپشت، مجعد ۲ بسیار، فراوان، کثرت، متراکم، متعدد ۳ توده & تنک

انتباه: ۱ آگاهی، بیداری، نبل ۲ توجه، دقت & غفلت

انتحار: خودکشی، قتل‌نفس، نفس‌کشی

انتخاب: ۱ تعیین، گزینش، گلچین ۲ برگزیدن، گزیدن & انتصاب

انتزاع: ۱ تجرید ۲ تجزیه، تفکیک، جداسازی & تعمیم

انتزاعی: ۱ تجریدی، مجرد ۲ ذهنی ۳ معنی & عینی

انتساب: ارتباط، انتما، پیوند، خویشاوندی، رابطه، علاقه، نسبت، نسبت‌دهی، وابستگی

انتشار: ۱ منتشر، نشر ۲ اشاعه، ترویج، شیوع ۳ پراکندن، گستردن ۴ سرایت

انتصاب: ۱ برگماری، تعیین، نصب ۲ گماردن، گماشتن & انتخاب

انتظار: ۱ آرزو، امید، توقع، چشمداشت ۲ شکیب، شکیبایی، صبر ۳ نگرش

انتظام: آراستگی، ترتیب، تنسیق، تنظیم، دیسیپلین، سامان، سامان‌دهی، نظام، نظم

انتفاخ: آماس، باد، تورم، نفخ، ورم

انتفاع: ۱ بهره‌بردن، سودبردن، نفع‌بردن ۲ بهره‌گیری، بهره‌وری ۳ سود، فایده، نفع & اضرار

انتقاد: اعتراض، ایراد، ایرادگیری، تنقید، خرده‌گیری، عیب‌جویی، نکته‌گیری & تمجید

انتقال: ۱ جابجایی، نقل ۲ سرایت ۳ احاله، واگذاری

انتقام: تقاص، تلافی، خونخواهی، کیفر، کین‌جویی، کین‌خواهی، کین‌کشی، کینه‌توزی، مقابله‌بمثل & اغماض، عفو

انتقام‌جو: تلافی‌جو، کینه‌توز، کینه‌کش، کینه‌ور، منتقم & معفو

انتقام‌جویی: تلافی‌جویی، کینه‌توزی، کینه‌کشی، نقمات

انتها: ۱ آخر، اختتام، انجام، پایان، ختم، سرانجام، عاقبت، فرجام، منتهاالیه، منتها، نوک، نهایت ۲ بن، ته، راس & آغاز، ابتدا

انتهایی: آخری، آخرین، پایانی، نهایی

انتیم: جانی، جانجانی، خودمانی، صمیمی، کوک، محرم، ندار، یکرنگ

انثی: زن، ماده، مادینه، مونث & ذکر

انجام: ۱ اجرا، ادا، ارتکاب، اعمال ۲ آخر، انتها، پایان، خاتمه، عاقبت، فرجام

انجذاب: جذب، کشش

انجم: اختران، ستارگان، سها، کوکب‌ها

انجماد: انعقاد، بستن، جامدشدن، یخزدگی

انجمن: باشگاه، جماعت، جمعیت، حلقه، دایره، کانون، کمیته، کمیسیون، گروه، مجتمع، مجلس، مجمع، محفل، معشر، ملاء، ندوه، نشست

انجیر: ۱ تین ۲ انجیربن ۳ سوراخ

انجین: موتور

انحا: اشکال، راه‌ها، روش‌ها، صور، طرق

انحراف: ۱ اعوجاج، خمیدگی، کجی، کژی ۲ اعتساف، ضلال، ضلالت، کج‌روی، گمراهی ۳ گرایش، میل & راستی

انحصار: ۱ اختصاص، تحدید، تخصیص، منحصر ۲ انفراد، محدودیت

انحطاط: ۱ انخفاض، انقراض، انهزام، زوال، شکست، نابودی ۲ پستی

انحلال: ازهم‌پاشیدگی، تعطیل، زوال، متلاشی، نابودی

انحنا: اعوجاج، پیچ، خم، خمیدگی، قوس، کجی، گوژی

انحنادار: قوسدار، مقوس، منحنی

انخراق: دریدگی، فرسودگی، کهنگی

انخفاض: انحطاط، پستی، زوال، سقوط، شکست

اندازه: ۱ پیمانه، تعداد، حد، شمار، کیل، معیار، مقدار، مقیاس، میزان، وزن ۲ پایگاه، پایه، قدر، مرتبه، مکانت، منزلت ۳ قطع ۴ معادل

اندازه‌گیری: پیمایش، ذرع، سنجش

اندام: ۱ بدنه، پیکر، تن، تنه، جثه، جسم، قامت، قد، کالبد، هیکل ۲ آلت، جوارح، عضو ۳ ارگانیسم

اندر: تو، داخل، در، درون

اندرز: پند، تذکیر، توصیه، سفارش، عبرت، موعظه، نصیحت، وصیت، وعظ

اندرزگو: پندآموز، پندگو، ناصح، نصیحت‌گو، واعظ

اندرزگویی: پنددهی، پندگویی، نصح، نصیحت

اندروا: آویخته، آویزان، معلق

اندرون: ۱ حرمسرا ۲ باطن، درون، ضمیر ۳ تو، داخل، در ۴ لا، مابین، ۱ & بیرونی ۲ برون، ظاهر، ۳، بیرون، خارج

اندرونی: ۱ حرمسرا، حرم ۲ تویی، داخلی & بیرونی

اندک: اقل، انگشت‌شمار، پشیز، جزئی، حقیر، شمه، قلت، قلیل، قلیل، کم، کم، لخت، مزجات، معدود، ناچیز & افزون

اندک‌اندک: خردخردک، خوش‌خوش، رفته‌رفته، کم‌کم، متدرجاً، نغزنغزک، نم‌نم، نم‌نمک

اندک‌بین: ۱ بخیل، تنگ‌چشم، تنگ‌نظر، ممسک ۲ خرده‌بین، خرده‌گیر، & ۱ سخی، کریم

اندک‌سال: بچه، خردسال، طفل، کودک، نوباوه

اندک‌مایه: ۱ بی‌بضاعت، فقیر، کم‌سرمایه ۲ بی‌سواد، بی‌مایه، عامی، کم‌سواد

اندکی: پشیزی، قدری، قلیلی، کمی

اندوختن: پس‌انداز کردن، جمع کردن، ذخیره کردن

اندوخته: پس‌انداز، تدارک، توشه، تهیه، ذخیره

اندودن: ۱ مالیدن ۲ پوشاندن

اندوه: اسف، اضطراب، بی‌آرامی، بی‌قراری، تاسف، تالم، تحسر، تنگدلی، تیمار، حزن، حسرت، داغ، دریغ، رنج، غصه، غم، کرب، محنت، ملال، ملالت، هم، & سرور، شادی

اندوه‌آور: اندوهبار، اندوه‌زا، تاثرآور، تاثرانگیز، ملال‌آور & شادی‌بخش، طرب‌انگیز، طرب‌زا

اندوه‌کش: اندوه‌گسار، حزین، غمگسار، محزون، مغموم، ملول

اندوهبار: اندوه‌آور، تاثرآور، غمبار، مصیبت‌بار، ملال‌آور، ملال‌انگیز، ملالت‌بار & سرورانگیز، مسرت‌بخش

اندوهگین: آزرده، افسرده، اندوهناک، حزین، دلتنگ، غصه‌دار، غمزده، غمگین، غمناک، غمین، متاثر، متالم، متلهف، محزون، مغموم، ملول، ناشاد، نامسرور & مسرور

اندوهگینی: اندوه، حزن، غم، غمناکی، ملال، ملالت

اندوهمند: افسرده، اندوهناک، حزین، دلتنگ، غمزده، غمگین، غمین، مغموم، ملول & شاد

اندوهناک: افسرده، اندوهگین، اندوهمند، هزین، دلتنگ، غمزده، غمگین، غمناک، غمین، گرفته، مغموم، ملول، ناشاد & شاد، مسرور

اندیشمند: اندیشناک، اندیشه‌ور، بخرد، دانا، فکور، متفکر

اندیشناک: ۱ بیمناک، ترسان، متوحش، هراسان ۲ اندیشمند، فکور، متفکر ۳ متوهم

اندیشه: ۱ پندار، تامل، تفکر، خیال، رای، سگال، ضمیر، فکر ۲ سودا ۳ احتیاط، صرافت، محابا، ملاحظه ۴ قصد، نیت ۵ اضطراب، بیم، پروا، ترس

انذار: آگاهانیدن، بیم‌دادن، ترساندن، تهدید کردن

انرژی: ۱ توان، کارمایه ۲ حال، قدرت

انرژی‌زا: پرقوت، کالری‌دار، مغذی، مقوی

انزجار: اشمئزاز، اکراه، بیزاری، تنافر، تنفر، نفرت، وازدگی

انزجارآور: بیزاری‌زا، تنفرزا، زننده، متهوع، مشمئزکننده، نفرت‌انگیز، نفرت‌بار، نفرت‌زا

انزوا: اعتزال، اعتکاف، تجرد، تنهایی، عزلت، گوشه‌گیری، گوشه‌نشینی

انس: ۱ خو، عادت ۲ آمیزش، الفت، حشر، رابطه، موالفت، موانست، معاشرت ۳ دوستی، محبت، وابستگی

انسان: آدم، آدمیزاد، آدمی، انس، بشر، مردم، ناس & جن، دد، دیو

انسانیت: آدمیت، بشریت، مردمی، مروت & حیوانیت

انسداد: بند، بندش، سد، گرفتگی، گیر & انفتاح

انسیکلوپدی: دائرةالمعارف، دانشنامه، فرهنگنامه

انشا: ۱ تحریر، ترقیم ۲ آفرینش، ابداع، ایجاد، خلق

انشعاب: افتراق، پاشیدگی، پراکندگی، تفرقه، تقسیم، جدایی، شاخه، شعبه

انشقاق: انقطاع، بریدگی، ترک‌خوردگی، شکافتگی

انصاف: داد، رحم، عدالت، عدل، مروت، نصفت & بیداد

انصافدار: حق‌جو، دادور، عادل، منصف

انصراف: اعراض، پشیمانی، تغییرعقیده، عدول

انضباط: ۱ ترتیب، دیسیپلین، نظام، نظم ۲ ادب، نزاکت

انضمام: الحاق، پیوست، پیوستگی، ضمیمه

انطباق: برابری، وفق، یکسانی

انعام: ۱ احسان، بخشش، پاداش، جایزه، خلعت، دهش، صله، عطا، عطیه، هبه، هدیه ۲ شاگردانگی ۳ شتل، شتلی

انعام: چهارپایان، دواب، ستوران

انعطاف: ۱ تساهل، نرمش، نرمی ۲ خمیدگی

انعقاد: ۱ تشکیل ۲ انجماد، بسته‌شدن، دلمه‌شدن ۳ بستن

انعکاس: ۱ بازتاب، پژواک، طنین، عکس‌العمل ۲ واژگونی

انفجار: ۱ ترکیدن، جوشش، غلیان، فوران ۲ شکافتن

انفراد: انحصار، تنهایی، تنهایی، فردی، ویژگی & عموم

انفرادی: تکی، تنهایی، فرادا، فردی & جمعی

انفصال: ۱ انفکاک، تجزیه، جدایی، فصل، گسستگی ۲ مفارقت ۳ برکناری، خلع، عزل ۴ انقطاع، گسیختگی & اتصال

انفعال: ۱ خجالت، خجلت، خفت، شرمساری، شرمندگی ۲ انابت، پشیمانی، لهف، ندامت ۳ استغفار، تاثر ۴ آزرم، شرم

انفکاک: انفصال، پراکندگی، تفکیک، جدایی، فک، گسستگی، گسیختگی

انفیه: مخدر، ناس

انقباض: ۱ فشردگی، گرفتگی ۲ دل‌گرفتگی، دلگیری & انبساط

انقراض: ۱ سرنگونی، واژگونی ۲ انهدام، زوال، نابودی ۳ انحطاط، تلاشی، ضعف

انقضا: اتمام، اختتام، پایان، خاتمه، سپری، سرآمدن

انقطاع: ۱ انفصال، جدایی ۲ بریدگی، پارگی، گسستگی، گسیختگی ۳ انشقاق، قطع ۴ فروکش & اتصال، پیوستگی، وصل

انقلاب: اغتشاش، تحول، تنش، شورش، قیام، ناآرامی، نهضت

انقلابی: ۱ چریک، مبارز ۲ اخلالگر، شورشگر، شورشی

انقیاد: اطاعت، پیروی، تابعیت، تبعیت، تسلیم، تمکین، طاعت، فرمانبرداری

انکار: ابا، امتناع، تحاشی، تکذیب، تکذیب، جحد، حاشا، رد، نفی، نکول

انکسار: ۱ شکستگی، شکست ۲ فروتنی

انگ: ۱ برچسب، علامت، مارک، نشان ۲ شیره، عصاره ۳ زنبور

انگار: ۱ پنداشت، پندار، تخیل، تصور، خیال، فرض، فکر ۲ پنداری، گویا، گویی

انگاره: ۱ حد، طرح ۲ فرضیه ۳ خیال، فرض، گمان، وهم

انگاشت: پندار، پنداشت، توهم، خیال، گمان

انگبین: شهد، شیرینی، عسل & شرنگ

انگشت: ۱ اصبع، کلیک ۲ انقوزه، صمغ

انگشت‌شمار: اندک، قلیل، کم، معدود & بسیار، کثیر

انگشت‌نما: ۱ رسوا، مفتضح ۲ پرآوازه، زبانزد، مشهور، معروف

انگشتر: انگشتری، حلقه، خاتم

انگشتری: انگشتر، حلقه، خاتم

انگل: ۱ پارازیت، میکرب، ویروس ۲ طفیلی، گدا، مفتخوار، مفت‌خور

انگم: رزین، سقز، صمغ

انگور: تاک، رز، رزبن، مو

انگیزش: اغوا، تحریض، تحریک، ترغیب، تشجیع، تشویق، تهییج، وسوسه

انگیزه: باعث، جهت، داعیه، دلیل، سبب، علت، محرک، موجب

انموذج: الگو، مختصر، نمونه

انواع: اشکال، اطوار، اقسام، انحا

انهدام: اضمحلال، امحا، انقراض، تخریب، تلاشی، خرابی، زوال، فروریزی، فنا، نابودی، ویرانی، هدم

انهزام: انحطاط، شکست، فرار، گریختن، گریز، هزیمت

انهماک: اصرار، پافشاری، جد، کوشش

انیت: انانیت، خودی

انیس: آشنا، دلارام، دمخور، دمساز، رفیق، مونس، همدم، همنشین

اوان: آغاز، ابتدا، اوایل، اول، بدو، عنفوان، نخست & پایان

اوایل: آغاز، ابتدا، اوایل، اوان، اول، بدو، شروع، عنفوان & اواخر

اوباش: ۱ اجامر، اراذل، الواط ۲ بی‌سروپا، لات

اوج: ارتفاع، بالا، بحبوحه، بلندی، بلندی، رفعت، صعود، فراز، قله، منتها، نوک & حضیض، نشیب

اوج گیری: بلندپروازی، پرواز، تصعید، صعود

اوراد: ۱ عزایم ۲ ادعیه، اذکار

اورنگ: ۱ پات، تاج، تخت، دیهیم، سریر، مسند ۲ خدعه، فریب، مکر، نیرنگ ۳ جلال، شان، شکوه، فر

اوقات: ۱ دوران، روزگار، عهد ۲ احوال، حال، خلق

اوقات‌تلخ: ۱ بدخلق، ترشرو، خشمگین، عبوس، عصبانی، عصبی ۲ اندوهناک، غمناک، مهموم & تردماغ

اول: آغاز، ابتدا، ازل، اوان، اوایل، بدو، عنفوان، غره، نخست، یکم & آخر، انتها

اولاد: آل، احفاد، اخلاف، اسباط، ذریه، زادگان، زاده، فرزندان، نتیجه، نسب، ولد

اولویت: برتری، ترجیح، تفوق، تقدم، رجحان، مزیت

اولی: ارجح، برتر، سزاوارتر، مقدم

اولین: آغازین، نخستین، یکمین

اوهام: احلام، پندارها، خرافات، خیالات، وهم

اهالی: اهل، ساکنان، شهروندان، کسان، مردمان

اهانت: استخفاف، بی‌حرمتی، تحقیر، توهین، خوارداشت، وهن، هتک‌حرمت & احترام

اهانت‌آمیز: ۱ اهانت‌بار، خفت‌بار، موهن، وهن‌آمیز ۲ نیشدار & احترام‌آمیز

اهانت‌بار: اهانت‌آمیز، خفت‌آمیز، موهن، وهن‌آمیز

اهتزاز: ۱ افراخته، افراشته ۲ جنبش، حرکت، نوسان

اهتمام: ۱ تقلا، تکاپو، تلاش، جدیت، جهد، سعی، کوشش، مجاهدت، مساعی ۲ تیمارداری، دلبستگی، غمخواری، همت‌گماری

اهدا: پیشکش، تقدیم، نثار، وقف، هدیه

اهریمن: ۱ ابلیس، اهرمن، دیو، شیطان، عفریت ۲ پلید، خبیث، نابکار & اهورا

اهل: ۱ سزا، صلاحیت‌دار، مطلع، وارد ۲ رام، سزاوار، صالح ۳ اهالی، بومی، تبعه، ساکن & نااهل

اهل‌اله: بدیل، سالک، عارف

اهل‌بیت: خاندان، دوده، سلاله، فامیل

اهلی: ۱ آمخته، دست‌آموز، رام ۲ محلی، ولایتی & وحشی

اهلیت: خبرگی، سزاواری، شایستگی، لیاقت

اهمال: تسامح، تعلل، تغافل، تکاهل، تنبلی، تهاون، سستی، طفره، غفلت، فرویش، کاهلی، کوتاهی، مسامحه، مماشات، مماطله

اهمیت: ۱ ابهت، ارج، ارزش، شکوه، قدر ۲ تاثیر ۳ بایستگی

اهورامزدا: آفریدگار، ایزد، پروردگار، خدا، یزدان & اهریمن

اهورایی: ایزدی، خدایی، ربانی، یزدانی & اهریمنی، شیطانی

ای: ایا، هان، های، هلا

ای‌دریغ: افسوس، وای، هیهات

ایا: ای، هلا

ایادی: دستیاران، شرکا، همدستان، همکاران، همگنان

ایاغچی: ۱ آبدار، ساقی، شربتدار ۲ آشپز، سفره‌چی

ایام: ۱ روزها ۲ ادوار، دوران، دهر، روزگار، زمانه، عهد & لیالی

ایثار: ۱ جانبازی، فداکاری، قربانی ۲ گذشت

ایجابی: اثباتی & سلبی

ایجاد: ابداع، احداث، پیدایش، تاسیس، تشکیل، تکوین، تولید، خلق، خلقت، کون، وضع

ایجاز: اجمال، اختصار، تلخیص، خلاصه، کوتاه & اطناب

ایده: آرمان، اندیشه، زعم، عقیده، فکر

ایذاء: آزار، اذیت، تعذیب، شکنجه

ایراد: اعتراض، انتقاد، بازخواست، بهانه‌گیری، خرده‌گیری، عیب‌جویی، مواخذه

ایرادگیر: بهانه‌جو، بهانه‌گیر، خرده‌گیر، رخصه‌جو، عیب‌جو، معترض، منتقد، ناقد

ایرادگیری: انتقاد، بهانه‌گیری، عیب‌جویی، نقد

ایرانی: آریایی، عجم، فارسی & انیران

ایز: اثر، رد، نشانه

ایزد: آفریدگار، الله، پروردگار، جان‌آفرین، خدا، فرشته، یزدان

ایزدی: الهی، خدایی، ربانی، یزدانی

ایست: توقف، درنگ، سکته، مکث، وقفه

ایستا: بی‌حرکت، راکد، ساکن، متوقف

ایستادگی: ۱ ابرام، استقامت، استقرار، پایداری، ثبات، دوام، مقاومت ۲ قیام & قعود

ایستادن: قیام & جلوس، نشستن

ایستاده: ۱ برپا، قایم ۲ راکد & نشسته

ایستایی: توقف، رکود، سکون & پویایی

ایستگاه: ۱ توقفگاه، موقف، یام ۲ رله

ایضاً: بازهم، علاوه‌براین، نیز، هم، همچنین

ایضاح: تشریح، توضیح، روشنگری، وضوح

ایفا: ۱ اجرا، اعمال، انجام ۲ ادا، وفای‌به‌عهد

ایفاد: ارسال، فرستادن

ایقاع: ۱ ضرب، وزن ۲ تاخت، شب‌تازی، شبیخون

ایقان: اطمینان، اعتقاد، باور، یقین

ایکاش: کاش، کاشکی

ایل: ۱ تیره، طایفه، عشیره، قبیله ۲ همراه، یار ۳ رام، مطیع

ایلچی: پیغام‌آور، پیک، رسول، سفیر، فرستاده، قاصد، قنسول، کنسول

ایلغار: چپاول، حمله، شبیخون، غارت، لاش، نهب، هجوم

ایما: استعاره، اشاره، تعریض، رمز، کنایه، گوشه

ایمان: اطمینان، اعتقاد، باور، باورداشت، عقیده، گرویدن

ایمن: امان، بزینهار، بی‌ترس، درامان، سالم، مامون، مصون، مطمئن

ایمنی: اطمینان، امنیت، سلامت، مصونیت & خطر

این‌دم: اکنون، الان، این‌لحظه، حال

اینت: آفرین، احسنت، خه‌خه، زهی، قس

اینجا: ایدون، این‌مکان، این‌موضع & آنجا

اینک: اکنون، این‌زمان، حال، حالا

اینگونه: این‌چنین، این‌طور، چنین

ایوان: ۱ درگاه، رواق، صفه ۲ بارگاه، صرح، قصر، کاخ

ایهام: ۱ پندار، پنداشت، گمان، ۲ شبهه‌پردازی

بئر : چاه، چاه آب

باآبرو : آبرودار، آبرومند، باحیثیت، محترم، معتبر & بی‌آبرو

باآب‌وتاب : به‌تفصیل، مفصل، مشروح، مشروح

باآب‌ورنگ : ۱ گلگون ۲ باطراوت، پرطراوت & بی‌طراوت ۳ زیبا، قشنگ، ملیح، وجیه

باابهت : باشکوه، باعظمت، شکوهمند، عظیم، مجلل & بی‌ابهت، محقر، بی‌شکوه

بااحتیاط : ۱ احتیاطکار، محتاط، دوراندیش، ملاحظه کار & بی‌احتیاط، بی‌پروا، نامحتاط ۲ محتاطانه، دوراندیشانه، مصلحت‌اندیشانه

بااحساس : پرحرارت، پرشور، گرم & بی‌احساس

باادب : آداب‌دان، فرهیخته، مودب، مبادی آداب، متادب، متمدن & بی‌ادب، گستاخ، نافرهیخته

باارزش : ۱ ارجمند، بااعتبار، بااهمیت ۲ قیمتی، نفیس، ارزشمند، گرانبها & بی‌ارزش ۲ مغتنم، مهم

بااصل: اصالت‌دار، اصیل، بااصالت، شریف، نجیب، نژاده، نسیب & بی‌اصل

بااصل‌ونسب: اصالت‌دار، اصیل، بااصالت، شریف، باباننه‌دار، نجیب، نژاده، نسیب & بی‌اصل

بااعتبار : باارزش، پادار، صاحب‌اعتبار، متمول، محترم، معتبر، معتمد، موثق & بی‌آبرو، بی‌اعتبار، نامعتبر

بالاراده : باقصد، عمداً، ارادی، قصداً، متعمداً & غیرعمد، بی‌اختیار، بی‌اراده

باالتهاب: ملتهب

باانصاف: ۱ انصافدار، منصف ۲ بی‌نظر، حق‌بین، دادگر، عادل & بی‌انصاف

باانضباط : بادیسیپلین، بانظم، مرتب، منضبط، مقرراتی، منظم & بی‌انضباط، شلخته، نامرتب، نظم گریز

بااهمیت : ارجمند، باارزش، مهم & بی‌ارزش، بی‌اهمیت

باایمان : ایمان‌دار، بادیانت، پارسا، پرهیزگار، دیندار، متدین، متقی، مومن، معتقد & بی‌ایمان، کافر

بااین که : هرچند، اگرچه

بابا :اسم ۱ اب، پدر، والد & ام، مادر، مام ۲ شخص، کس ۳ فلانی، مردک ۴ یارو، طرف، فلانی ۵ بزرگ ۶ پیر، پیرمرد & پیرزن، ننه ۷ پیر، مرشد، مراد ۸ خدمتکار ۹ خدمتگزار

بابابزرگ : ۱ پدربزرگ، جد، نیا ۱ & نوه ۲ مادربزرگ

باباشمل: ۱ داش، داش‌مشدی، لوطی & نالوطی ۲ جاهل

بابت : ۱ از باب، به‌خاطر، برای، درخصوص، راجع ۲ به‌حساب، درعوض ۳ جهت، حیث، فقره ۴ سبب، علت

باب :اسم ۱ رایج، رسم، متعارف، متداول، مد، مرسوم، معمول ۲ در، دروازه ۳ بارگاه، سرا & کلبه ۴ دریچه، پنجره ۵ بخش، فصل، مدخل ۶ اب، بابا، پدر & مام، مادر، ام ۷ خاص، مخصوص، ویژه ۸ باره، خصوص، فقره، مورد ۹ بغاز، تنگه ۱۰ درخور،

بابرکت : بافیض، زیاد، فراوان، موفور & بی‌برکت

بابزن : سیخ کباب، سیخ

باب شدن: تداول یافتن، رایج‌شدن، رواج یافتن، متداول شدن، مد شدن، معمول‌شدن & منسوخ شدن، دمده شدن، ازمد افتادن

باب کردن : متداول کردن، رایج کردن، رواج دادن & منسوخ کردن

بابل : باختر، مغرب، غرب & خاور، شرق، مشرق

**بابونه :** اقحوان، اکحوان، بابونج، بابونق، بابونک

**با :**حرف ۱ به‌وسیله، توسط ۲ به ۳ مع ۴ همراه & بی ۳ آش

**باتجربه :** آزموده، حاذق، خبره، کارآزموده، کاردان، کهنه کار، مجرب & بی‌تجربه، تازه کار

**باتدبیر :**اسم مدبر، کاردان

**باتری :** ۱ پیل، قوه ۲ آکومولاتور، انباره

**باتقوا :** بافضیلت، پرهیزکار، پارسا، پاکدامن، خویشتن‌دار، دیندار، زاهد، صالح، عفیف، متقی، متورع & بی‌تقوا

**باتلاق :** باطلاق، گنداب، مرداب، منجلاب & دریاچه

**باتون :** ۱ چوبدست، عصا ۲ باتوم، باطوم

**باثمر :** بارور، مثمر، میوه‌دار & بی‌بر، بی‌ثمر، بیهوده

**باج :** ۱ ارتشا، باژ، رشوه ۲ جزیه، خراج، ساو، عوارض، مالیات، نمار ۳ گمرک ۴ سخن، کلمه، واج، واژ

**باج‌بگیر :**اسم ۱ اخاذ، باج‌ستان، باج‌گیر ۲ رشوه‌خوار، رشوه‌ستان، رشوه‌گیر، مرتشی & باج‌ده، راشی

**باجرات :** باشهامت، پرجسارت، پردل، جربزه‌دار، دلاور، دلیر، شجاع، شیردل، صارم، صفدر & بی‌جرات، ترسو

**باجربزه :** باشهامت، باعرضه، جراتمند، قدرتمند، مدیر & بی‌جربزه، بی‌شهامت

**باج‌ستان :**اسم اخاذ، باج‌بگیر، باج‌خواه، باجگیر، رشوه‌خوار، رشوه‌ستان، رشوه‌گیر & باج‌ده، باج‌بده

باج‌ستانی : اخاذی، باجگیری، تلکه، رشوه‌ستانی، رشوه گیری & باج‌دهی

باجگاه : محل اخذ عوارض

باجلال : باشوکت، باعظمت، جلیل، شکوهمند، محتشم، شوکتمند & بی‌عظمت، بی‌شوکت

باجناق : همریش، سلف، هم‌زلف & هوو، وسنی

باجه : ۱ دریچه، باجنگ، پاچنگ، دریچه کوچک ۲ روزنه، گیشه ۳ شعبه، نمایندگی & مرکز

باجی : آبجی، اخت، خواهر، دده، شاباجی، همشیره & برادر، داداش

باحال : ۱ سرزنده، دل‌زنده، شوخ‌طبع، شاداب ۲ جالب توجه، خوش‌آیند، دل‌پذیر

باحجاب : ۱ محجبه، چادری، حجابدار & بی‌حجاب، بدحجاب

باحرارت : ۱ تند، حاد، فعالانه & منفعلانه ۲ پرجنب‌وجوش، جدی، فعال، کوشا & سرد، سست ۳ پرشور

باحزم : احتیاطکار، دوراندیش، محتاط، ملاحظه کار & بی‌ملاحظه

باحشمت : باعظمت، جلیل، شکوهمند، شوکتمند

باحمیت : بامروت، جوانمرد، راد، غیرتمند، غیرتی & بی‌غیرت، بی‌مروت

باحوصله : بردبار، پرشکیب، حمول، شکیبا، صبور & بی‌حوصله، عجول

باحیا : آزرمگین، شرمگین، عفیف، محجوب & بی‌حیا

باحیثیت : آبرودار، آبرومند، باآبرو، باشخصیت، محترم، معتبر & بی‌اعتبار، بی‌حیثیت

باخبر : آگاه، داننده، درجریان، مستحضر، مطلع، ملتفت، وارد، واقف & غافل، بی‌خبر

باخبر بودن: آگاه بودن، بااطلاع بودن، مستحضر بودن، مطلع بودن، واقف‌بودن & بی‌خبر بودن، غافل ماندن

باخبر شدن : آگاه شدن، بااطلاع شدن، مستحضر شدن، مطلع شدن، واقف‌شدن & بی‌خبر ماندن، غافل شدن

باخت : ۱ باختن & برد ۲ شکست & پیروزی

باختر : بابل، غرب، مغرب & خاور، شرق، مشرق

باختن : ۱ ازدست دادن، تلف کردن، هدر دادن & به دست آوردن ۲ شکست‌خوردن، مغلوب شدن & پیروز شدن، بردن، برنده شدن ۳ ورزیدن ۴ بازی کردن ۵ سرگرم شدن، مشغول شدن

باخته : ۱ از دست داده، تلف‌شده & برده ۲ شکست خورده ۳ منهزم

باخدا : پرهیزگار، خداترس، مومن، متقی & خداناترس

باخود : آگاه، بهوش، متوجه، هوشیار & بی‌خود، ناهشیار

بادآورد : بادآورده، مفت

بادآور : ۱ نفاخ، نفخ‌آور، بادزا، نفخ‌زا & بادپران، بادشکن، نفخ‌زا ۲ بادآور، بادآورده

بادافراه : جریمه، جزا، عذاب، عقوبت، مکافات، نقمت & پاداش

بادام‌بن : درخت بادام

بادامه : ۱ پیله، ابریشم ۲ خرقه، مرقع ۳ مهر، نگین انگشتری

بادبادک : بادکنک

بادبان : ۱ شراع ۲ سفینه، کشتی ۳ جیب، گریبان ۴ سرآستین

بادبه‌دست : ۱ اسراف‌کننده، خراج، باددست، متلف، مسرف، ول‌خرج & مقتصد ۲ آس‌وپاس، تهی‌دست، مفلس، هیچ‌کاره & ثروتمند، غنی ۳ بدبخت، بدشانس، بی‌طالع، مفلوک & خوش‌شانس

بادبیز : برگ‌ریزان، پاییز، تیر، خریف، خزان & بهار، ربیع

بادپا : فرز، تندرو، تیزتک، جلد، سریع & بطیء، کند

بادسنج : بادنما

بادفر : فرفره

باد کردن : ۱ متورم شدن، ورم کردن ۲ آماس کردن، پف کردن ۳ نفخ کردن ۴ افاده فروختن، افاده کردن، تبختر کردن، فیس کردن ۵ به فروش نرفتن، روی دست‌ماندن، مصرف نشدن & به فروش رساندن، آب کردن ۶ پرهوا کردن، دمیدن ۷ برانگیختن، تهییج کردن، تی

بادگیر : ۱ بادخن، بادغر ۲ حلقه فلزی و مشبک سر قلیان (غلیان)

بادمجان : باذمجان، بادنجان، بادنگان

بادوام : ۱ پایدار، پاینده، دیرپا، مستدام & بی‌دوام ۲ محکم

باده‌پرست : باده‌پیما، باده گسار، باده‌نوش، خراباتی، دائم‌الخمر، شراب‌خوار، می‌پرست، می‌خوار، می‌گسار، می‌خواره

باده‌پرستی : باده گساری، شرابخواری، می‌پرست، می‌خوارگی

باده‌خوار : باده‌پیما، باده گسار، باده‌نوش، شراب‌خواره، شراب‌خوار، می‌خواره

باده : ساغر، شراب، صهبا، مسکر، مشروب، مل، می، نبیذ، سلاف

باده‌فروش :اسم خراباتی، خمار، می‌فروش

باده گسار : باده‌پیما، باده‌نوش، شراب‌خور، می‌خواره، می گسار

باده گساری : باده‌پیمایی، شراب‌خواری، می‌خواری، میگساری

باده‌نوش : باده‌پیما، پیاله‌پیما، شراب‌خواره، شراب‌خوار، می‌خوار

باده‌نوشی : باده‌پیمایی، باده گساری، شراب‌خواری، می‌خواری، می گساری

باد : ۱ هوا ۲ آماس، آماه، نفخ، ورم ۳ پف، فوت، تیز، ریح ۴ توفان، شمیم، صرصر، نسیم، نفخه ۵ بادا، باشد ۶ افاده، خودبینی، تکبر، خودبزرگ بینی، غرور، فیس، نخوت ۷ ابهت، اهمیت، شکوه ۸ دم، نفس ۹ بارح، برآمد گی، دمل ۱۰ باطل، بیهوده، لغو

بادیانت : دیندار، مومن، متدین، متقی & بی‌دیانت

بادی : ۱ منسوب به باد & آبی، خاکی، ناری ۲ آغازگر & خاتم ۳ آفریننده، خالق & مخلوق ۴ آغاز، ابتدا، اوان، اول، شروع & انتها، پایان ۵ دایم، همیشه

بادیه : ۱ بیابان، تیه، صحرا، فلات، وادی، هامون ۲ ظرف، کاسه & آبادی، شهر

بادیه‌نشین :اسم بادیه گرد، بیابان‌نشین، چادرنشین، صحراگرد، صحرانشین & شهرنشین، آبادی‌نشین

باذکاوت : باهوش، تیزفهم، ذکی، داهی، زیرک، هوشمند، هوشیار & بله، بی‌ذکاوت، کودن

باذل : بخشنده، سخی، بذل‌کننده، بادبدست، فراخ‌دست ۱ & ممسک، خسیس، کنس ۲ کم‌دهش، نابخشنده

باذوق : ۱ خوش‌قریحه، ذوقمند، صاحب‌قریحه، صاحب‌ذوق ۲ خوش‌سلیقه، سلیقه‌دار & بی‌ذوق، کج‌ذوق

بارآور : ۱ بارور، ثمردار، مثمر، میوه‌دار، میوه‌دهنده ۲ آبستن، باردار، حامله & بی‌بر، سترون، عقیم ۳ مفید، سودبخش

باران : بارش، ذهاب، مطر

بارانداز : اسکله، بندر، بندرگاه، لنگرگاه

بارانی :صفت ۱ باشی، مطری ۲ باران‌زا ۳ آمپرمابل، پالتو ۴ مربوط به‌باران

باربر : ۱ بارکش، باری ۲ حمال

باربردار : ۱ بارکش، باری & سواری ۲ باربر، حمال ۳ آبستن، باردار، حامله

بار : ۱ پاس، دفعه، مرتبه، مرحله، مره، نوبت، وعده، وهله ۲ بر، ثمر، ثمره، حاصل، محصول، میوه ۳ بنه، توشه، حمل، محمول، محموله ۴ شرفیابی ۵ رستوران، کاباره، مشروب‌فروشی، میخانه ۶ ثقل، گرانی، وزن ۷ اجازه، رخصت ۸ کود ۹ جنین ۱۰ رنج، مشقت ۱۱

بارخدا : ۱ خدا، خداوند، خدای‌متعال، باری، باری‌تعالی ۲ بلندمرتبه، بلندمقام

بارخدایی : ۱ بزرگی، سروری، مولایی ۲ پادشاهی، سلطنت ۳ الوهیت، خدایی

بار دادن : ۱ بر دادن، ثمردادن، میوه دادن ۲ کود دادن ۳ اجازه شرفیابی‌دادن، اجازه ورود دادن، اذن دخول دادن & باریافتن

باردار : ۱ آبستن، حامله ۲ باثمر، ثمردار، مثمر، میوه‌دار ۳ آمیخته، غش‌دار، مغشوش، ممزوج، نبهره ۴ باره‌دار

باردار شدن : حامله شدن، آبستن شدن

بارداری : آبستنی، حاملگی، حمل

باردان : ۱ خرجین، خرجینه، کوله‌بار ۲ تنگ، صراحی

بارد : ۱ خنک، سرد، یخ ۲ بی‌مزه، لوس، ناخوشایند ۳ بی‌ذوق، بی‌لطف ۴ سردمزاج، عنین، ناتوان & حار

بارز : ۱ آشکار، پیدا، روشن، صریح، مشخص، مشهود، واضح & نامعلوم ۲ برجسته، چشمگیر، مبرز، ممتاز ۳ استثنایی، طراز اول، فوق‌العاده

بارش : ۱ باران، مطر ۲ باریدن

بارغبت : آرزومندانه، رغبت‌مند، طوع

بارقه : ۱ اخگر، جرقه، شرر، شعله، وراغ ۲ تلالو، پرتو، نور & خاکستر

بارک‌الله : آفرین، احسنت، مرحبا

بارکش :صفت ۱ باری ۲ سواری & باربر ۳ غمگین، اندوهمند، اندوهگین

بارگاه : ۱ ایوان، باره، سراپرده، صفه ۲ دربار، درگاه ۳ مقبره، آستانه، بارگه

بارگی : اسب، باره، توسن، سمند، خرس

بارم : معیار، مقیاس

بارندگی : بارش

بارو : باره، برج‌وبارو، برج، حصار، حصن، دژ، دیوار، قلعه، کلات، کوت، کوشک

باروبنه بستن : ۱ کوچ کردن، کوچیدن ۲ حرکت کردن، سفر کردن

بارور : بارآور، برومند، ثمردار، پرثمر، حاصلخیز، مثمر، میوه‌دار & بی‌بر، سترون، عقیم

بارورسازی : القاح، تلقیح، گشن، لقاح، حاصل‌خیزسازی & عقیم‌سازی

باروری : ۱ ثمردهی، حاصلخیزی ۲ زایایی

بارها : به‌دفعات، به‌کرات، مکرر

باره : ۱ اسب، توسن، سمند، فرس، مرکب ۲ برج، دژ، قلعه ۳ بار، دفعه، کرت، مرتبه ۴ بار، حصار، دیوار، جرم ۵ باب، مورد ۶ روش، طرز

باری :صفت قید ۱ به‌هرجهت، به‌هرحال، درهرصورت ۲ بارکش & سواری ۳ باردار ۴ ثقیل، سنگین، گران، وزین & سبک ۵ آفریننده، آفریدگار، باریتعالی، خالق & آفریده، مخلوق ۶ باریک ۷ پهن، ضخیم، عرض

باریدن : ۱ باران آمدن ۲ برف‌آمدن، تگرگ آمدن ۳ سرازیر شدن ۴ ریختن، فرو ریختن & باراندن

باریک‌بین : دقیق، روشندل، کنجکاو، موشکاف، نکته‌بین، نکته‌سنج، هوشیار، باریک‌اندیش

باریک‌بینی : تدقیق، دقت‌فکر، زیرکی، کنجکاوی، موشکافی، نازک‌اندیشی، نکته‌بینی، نکته‌سنجی، هوشمندی، هوشیاری

باریک : ۱ کم‌حجم، کم‌قطر، نازک & ضخیم، ستبر ۲ تنگ، کم‌عرض & پهن ۳ لاغر، نزار & چاق ۴ باریک‌میان، خمیص ۵ رقیق & پرمایه ۶ دقیق ۷ حساس، وخیم، خطرناک

باریکه : ۱ باریک، لاغراندام، ظریف ۲ تکه باریک(کاغذ، پارچه و ) ۳ سطح دراز و کم‌عرض (زمین و ) ۴ باب، بغاز، تنگه ۵ اشعه، پرتو

بازآفرینی : ۱ بازسازی، دوباره‌سازی، آفرینش مجدد ۲ توبه کردن

بازآیی : بازگشت، برگشت، رجعت، مراجعت & عزیمت

بازار : ۱ بازارچه، بازارگاه، بازارگه، تیمچه، راسته، رسته، سوق & میدان ۲ معامله، خریدوفروش ۳ سروکار

بازارچه : بازار، پاساژ، تیمچه، سوق

بازرگان :صفت ۱ ثروتمند، دارا، غنی & فقیر، محتاج، ندار ۲ تاجر، سوداگر، بازرگان & مفلس

بازاری : ۱ تاجر، سوداگر، کاسب ۲ حسابگر ۳ عامی، بی‌نزاکت ۴ عامیانه، بی‌ارزش، پیش‌پاافتاده، مبتذل ۵ نامرغوب

بازبین : ۱ کنترلچی ۲ مفتش، ممیز ۳ منتقد، منقد، نقاد ۴ خرده‌گیر عیب‌جو

بازبینی : ۱ بررسی، رسیدگی، کنترل، معاینه ۲ تفتیش، ممیزی

بازپرس : بازجو، دادیار، قاضی، مستنطق، متهم

بازپرسی : استنطاق، دادرسی، رسیدگی، سیاست، سین‌جیم، مواخذه، محاکمه، یرغو & قضاوت، حکم

بازپروری : ۱ تربیت، پرورش، اصلاح ۲ آماده‌سازی، بازسازی‌جسمی

بازپسین : آخر، آخرین، واپسین & آغازین

بازتاب : ۱ پیامد، عکس‌العمل، واتاب، واکنش ۲ انعکاس، پژواک، طنین ۳ پاسخ غیرارادی ۴ بازگشت

بازجست : ۱ استفسار، پژوهش، تفحص، جستار، کاوش ۲ مطالبه

بازجو : بازپرس، دادیار، قاضی، مستنطق

بازجویی : استفسار، استنطاق، بازپرسی، پرسش، تحقیق

بازخواست : ۱ استیضاح، پرسش، مواخذه، مطالبه ۲ اعتراض، ایراد ۳ سرزنش، عتاب

بازدارنده : جلوگیر، عایق، مانع، محذور، جلوگیری کننده

بازداشت :اسم ۱ اسیر، بندی، توقیف، حبس، دستگیر، زندانی، گرفتار، محبوس & آزاد، رها ۲ منع، جلوگیری، نهی & امر

بازداشت کردن:به‌زندان انداختن، توقیف کردن، حبس کردن، زندانی کردن & آزاد کردن

بازداشتگاه : بند، توقیفگاه، حبس، دستاق‌خانه، زندان، سلول، سیاهچال

باز داشتن : ۱ جلوگیری، ردع، ممانعت، منع، نهی & امر ۲ جلوگیری کردن، مانع شدن، ممانعت کردن، منع کردن، نهی کردن & امر کردن، فرمان دادن، حکم کردن، دستور دادن

بازده : ۱ ثمر، حاصل، محصول، نتیجه ۲ راندمان، کارکرد، میزان تولید

بازدهی : حاصل، راندمان

بازدید : ۱ دیدار، دیدار مجدد، ملاقات، ویزیت ۲ کنترل، معاینه ۳ بررسی، سرکشی

بازرس :اسم ۱ ناظر ۲ کارآگاه، ۳ مفتش

بازرسی : بررسی، پژوهش، تحقیق، رسیدگی، تفتیش، سرکشی، نظارت

بازرگان :صفت ۱ پیشه‌ور، تاجر، سوداگر، کاسب، محترف، معامله‌گر ۲ ثروتمند، دارا & فقیر

بازرگانی : ۱ تجارت ۲ دادوستد، سوداگری، معامله

بازسازی : ترمیم، تعمیر، مرمت، نوسازی & تخریب، ویران سازی، ویرانگری

باز شدن : ۱ گشاده شدن، گشوده شدن، مفتوح شدن، وا شدن & بسته شدن ۲ شکفته شدن، شکوفا شدن، وا شدن & پژمرده‌شدن، خشکیدن

بازشناخت :بازشناسی، شناسایی

باز کردن : ۱ گشادن، وا کردن، گشودن & بستن، مسدود کردن ۲ دایر کردن، تاسیس کردن، ایجاد کردن ۳ جدا کردن ۴ شکافتن، تشریح کردن، شرح دادن ۵ از بین‌بردن )مانع( ۶ مرتفع ساختن ۷ گره‌گشایی کردن & گره زدن

بازگرداندن : ۱ بازگردانیدن، پس دادن، پس فرستادن، عودت‌دادن، واپس فرستادن، مسترد داشتن ۲ رجعت‌دادن & نگه داشتن

بازگشایی : افتتاح، گشایش & تعطیل، تعطیلی

بازگشت : اعاده، برگشت، رجعت، عدول، عطف، عقب‌نشینی، عود، مراجعت، نکس

باز گشتن : ۱ آمدن، بازآمدن، برگشتن، رجعت کردن، مراجعت کردن & عازم شدن، عزیمت کردن ۲ عود کردن ۳ پشیمان شدن، توبه کردن ۴ منصرف شدن & مصمم شدن ۵ مرتبط بودن، ارتباط داشتن

بازگفت : بیان، بیان کرد، تکرارمطلب، دوباره گویی، نقل، واگفت، واگویی

باز گفتن : ۱ بیان کردن ۲ تکرار کردن، دوباره گفتن، واگفتن

بازگو : ۱ راوی، روایتگر، قصه گو، ناقل، واگو ۲ بازگویه، تکرار ۳ روایت، نقل

بازگویی : تکرار، تکریر، روایت، نقل، واگو، بیان

بازماندن : ۱ ازکار ماندن، جداماندن، دنبال افتادن، عقب افتادن، عقب‌ماندن، واپس ماندن ۲ ایستادن، توقف کردن، متوقف شدن ۳ خسته شدن، کوفته شدن ۴ به‌جا گذاشتن، به جای ماندن، پس ماندن

بازمانده :صفت ۱ به‌جامانده، بقیه، پس‌مانده، مانده ۲ دنبال‌مانده، عقب‌مانده، واپس‌مانده ۳ به هدف نرسیده ۴ خسته، درمانده، کوفته ۵ وارث ۶ خلف، خویش، قوم

بازنده : شکست‌خورده، مغلوب & برنده

بازنشستگی : تقاعد & اشتغال

بازنشسته :اسم بازنشست، متقاعد، وظیفه‌بگیر، وظیفه‌خور & شاغل، موظف

بازنگری : بازبینی، بررسی، وارسی

باز نمودن : ۱ تشریح کردن، توضیح دادن، شرح دادن، نشان‌دادن، بیان کردن، تبیین کردن ۲ شناساندن، نشان دادن ۳ گزارش کردن

باز :قید اسم ۱ نیز، هم، همچنین ۲ گشاده، منبسط، گشوده، مفتوح، وا & بسته ۳ ازنو، دوباره ۴ دایر، برقرار، برپا ۵ سنقر، قوش ۶ قلیا & اسید ۷ باج، باژ، خراج ۸ جدا ۹ روشن ۱۰ جدا، منفصل ۱۱ روباز ۱۲ بی‌مانع، آزاد ۱۳ فاصله‌دار ۱۴ چا

بازو : ۱ بازه، ساعد، عضد مرفق & ران ۲ اهرم ۳ دسته ۴ توانایی، قدرت، قوت، نیرو ۵ یاور

بازوبند : ۱ ساعدبند ۲ تعویذ، دعا

بازیار : ۱ برزگر، دهقان، زارع، کشاورز ۲ شکارچی، صیاد، میرشکار ۲ بازجان، بازدار

بازیافت : ۱ حاصل، یافته ۲ استحصال

باز یافتن : ۱ دوباره پیدا کردن، پیدا کردن، دوباره به دست آوردن، دوباره‌یافتن & گم کردن، از دست دادن ۲ استحصال کردن ۳ بازیابی کردن ۴ درک کردن، فهمیدن

بازیچه : ۱ اسباب‌بازی، عروسک، لعبت، ملعبه ۲ آلت دست، مسخره، مضحکه

بازی دادن : ۱ سرگرم ساختن، غافل نگاه داشتن، مشغول ساختن ۲ فریب دادن، گول زدن، نیرنگ زدن & بازی‌خوردن

بازی‌کن، بازیکن : بازیگر، ورزشکار & تماشاچی

بازیگر :صفت ۱ آرتیست، بازیکن، ستاره، هنرپیشه، هنرمند & تماشاچی، تماشاگر، تماشایی ۲ بازی‌کن ۳ نقش‌پرداز ۴ نیرنگ‌باز، فریب‌کار، حقه‌باز

بازی‌گوش، بازیگوش :بازی‌دوست، سربه‌هوا، تفنن‌جو، شیطان، متفنن & آرام، عاقل، معقول

بازیگوشی : تفنن‌جویی، سربه‌هوایی، شیطنت

بازی : ۱ لعب، ملاعبه، ملعبه ۲ تفریح، تفنن، ۳ قمار، گنجفه ۴ ورزش ۵ فریب، حیله، نیرنگ & جدی ۶ نقش ۷ حادثه، رویداد، پیش‌آمد ۸ شوخی

باژ : ۱ باج، جزیه، خراج، مالیات ۲ نیایش

باژگونه : باژگون، برعکس، سرنگون، معکوس، معلق، وارون، وارونه، واژگون، واژگونه

باستان : دیرین، دیرینه، عتیق، کهن، گذشته، & نو، نوین، جدید

باستان‌شناس : ۱ دیرینه‌شناس ۲ عتیقه شناس

باستان‌شناسی:دیرینه‌شناسی

باستانی : دیرینه، عتیقه، قدیم، قدیمی، کهن، کهنه & جدید، نوین

باسخاوت : بخشنده، بذال، سخاوتمند، سخی، کریم، گشاده‌دست & خسیس

باسعادت : ۱ سعادتمند، سعید، نیکبخت ۲ خجسته، سعد، فرخنده، مبارک، میمون & بی‌سعادت، شقی

باسق : بلند، بلندقد

باسکول : ترازو، ترازوی بزرگ، قپان

باسمه : ۱ چاپ، طبع ۲ تصویرچاپی، کلیشه

باسمه‌چی : چاپچی، مطبعه‌چی & چاپگر

باسن : کفل

باسواد : ۱ تحصیل کرده، سواددار، ملا & بی‌سواد ۲ بامعلومات & بی‌مایه ۳ آگاه، مطلع

باسیل : باکتری

باشخصیت : متشخص، بامنش، فرهیخته، ممتاز، برجسته، محترم & بی‌شخصیت

باشرافت : شرافتمند، شریف، بزرگوار & بی‌شرافت

باشرف : بزرگوار، شرافتمند، شریف، عفیف، نجیب & بی‌شرافت، نانجیب، بی‌شرف

باشعور : بخرد، خردمند، شعورمند، عاقل، فهیم، لبیب، فهمیده & بی‌شعور، کم‌خرد

باشکوه : باشوکت، باعظمت، پرابهت، پرشکوه، پرجلال، شکوهمند، مجلل & بی‌شکوه، بی‌ابهت

باشگاه : ۱ انجمن، کانون، کلوب، مجمع، کلوپ، معهد ۲ زورخانه، ورزشگاه

باشگون : خجسته، خوش‌شگون، شگون‌دار، هماگون، همایون خوش‌یمن، سعد، فرخنده، مبارک، میمون & بی‌شگون، نامیمون، نحس

باشنده : ۱ ساکن، مقیم ۲ اهل، شهروند

باشوکت : باجلال، باشان، باشکوه، بامهابت، شکوهمند، شوکتمند، مجلل & بی‌شکوه

باشهامت : باجرات، دلاور، دلیر، نترس، شجاع، شهامت‌دار، صارم، صفدر & کم‌جرات، بی‌شهامت

باشی : رئیس، سالار، سردار، سردسته، سر گروه، سرور

باصرفه : ۱ سودآور، سودرسان ۲ سوددار، فایده‌دار

باصره : ۱ بینایی، دید، قوه‌دید & سامعه ۲ چشم، دیده، عین & گوش

باصفا : ۱ مصفا، مفرح، خرم، نزیه & بی‌روح، دلگیر، بی‌صفا ۲ صمیمی، صادق، بامحبت

باصلابت: ۱ باسطوت، باصولت، باوقار، باهیبت، صولتمند، موقر، هیبت‌دار & بی‌صلابت، بی‌وقار، ناموقر ۲ محکم، استوار

باطراوت : تازه، تر، خرم، شاداب & بی‌طراوت، پژمرده

باطری : باتری، پیل، قوه

باطلاق : باتلاق، گنداب، مرداب، منجلاب، سیاه‌آب & دریاچه

باطل :اسم ۱ بی‌معنی، ناحق ۲ نادرست، غلط ۳ ناراست، ناصواب & حق، راست، صواب ۴ ابطال، فسخ، لغو، ملغا ۵ بیکاره، عاطل ۶ بی‌فایده، بیهوده، مهمل ۷ ضایع ۸ عبث ۹ دروغ، غیرواقعی & حق، صواب ۱۰ بی‌اعتبار، نامعتبر

باطل‌سازی : ابطال، لغو

باطل شدن : ۱ ابطال شدن، از اعتبار افتادن، فسخ شدن، لغو شدن، نامعتبراعلام شدن ۲ بی‌معنی شدن، بیهوده شدن ۳ ناحق جلوه‌گر شدن، ناراست قلمداد شدن ۴ ضایع شدن ۵ خط خوردن

باطل کردن : ۱ ابطال کردن، فسخ کردن، لغو کردن، ملغا ساختن ۲ بی‌معنی کردن، بیهوده گردانیدن، مهمل گذاشتن ۳ ناحق جلوه دادن، ناراست قلمداد کردن ۴ ضایع گردانیدن ۵ خط زدن، قلم زدن ۶ ازاعتبار انداختن، نامعتبر اعلام کردن ۷ تبطیل

باطل‌کننده : باطل‌ساز، مبطل

باطل‌نما : پارادوکس، متناقض‌نما، نامعتبرنما

باطله : ۱ بی‌اعتبار، نامعتبر، ازاعتبارافتاده ۲ به‌دردنخور ۳ لغو، واهی، پوچ

باطن :اسم ۱ پنهان، ناپدید، نهان & آشکار، آشکارا، عیان، معلوم ۲ اندرون، داخل، درون، دل، ضمیر، طینت، قلب، نیت & برون، ظاهر ۳ اصل، حقیقت، صریح، ظاهر ۴ خلوت & جلوت

باطنباطنی : ۱ خفیه، درونی ۲ خفیه‌گرایی ۳ باطنیه ۴ اسماعیلیه & ظاهری، قشری

باعاطفه : بامحبت، پرمهر، رئوف، عطوف، مشفق، مهربان & بی‌عاطفه

باعث : ۱ انگیزه، سبب، علت، محرک، موجب، مورث، وسیله ۲ بانی، مسبب ۳ برانگیزاننده

باعث‌وبانی : ۱ موسس ۲ سرپرست، حامی

باعرضه : باجربزه، بالیاقت، باهمت، جراتمند، عرضه‌دار، عرضه‌مند، لایق & بی‌عرضه، بی کفایت، نالایق

باعزم : بااراده، پراستقامت، مصمم & سست‌اراده، بی‌اراده

باعظمت : باحشمت، باشکوه، بزرگ، شکوهمند، شگرف، عظیم، مجلل & کوچک، معمولی، بی‌شکوه

باعفاف : باعفت، پاک، پاکجامه، پاکدامن، عفیف، نجیب & نانجیب، بی‌عفت

باعفت : عفیف، پاک‌دامن & بی‌عفت، بی‌عصمت

باغبان : گلکار، بستان‌پیرا، بستانی، بستی، چمن‌پیرا، نگهبان باغ

باغبانی : ۱ گل کاری، گل‌پروری ۲ بستانی، بستان‌پیرایی ۳ چمن‌پیرایی، باغداری

باغ : بستان، بوستان، حدیقه، روضه، فردوس، گلستان، گلشن، لاله‌زار، ملک & راغ

باغچه : باغ کوچک، کاله، کرته

باغستان : باغ، حدیقه، گلزار، گلستان، گلشن & راغ، خارستان

باغیرت : ۱ غیرتمند، غیور & بی‌غیرت ۲ شجاع، باشهامت ۳ ناموس‌پرست، غیرتی ۴ باصفت، بامعرفت

باغی : ۱ سرکش، نافرمان، یاغی، ظالم & رام، فرمانبردار ۲ بستانی، بوستانی & صحرایی، بیابانی

بافایده : سودمند، سودده، مفید، پرمنفعت & بی‌فایده

بافت : ۱ بافتن ۲ لیف، ۳ نسج ۴ بافته، منسوج ۵ سلول، یاخته ۶ ساختار ۷ بافتار

بافت‌شناسی : نسج‌شناسی، سیتولوژی

بافتن : ۱ بافندگی کردن، نساجی کردن ۲ درهم تنیدن، به هم تابیدن، تاروپود درهم زدن ۳ سر هم زدن، حرف بی‌منطق زدن، گزافه‌گویی کردن ۵ از خود درآوردن

بافتنی : ۱ بافته‌شده ۲ دست‌باف ۳ درخور بافتن، مناسب بافتن

بافتوت : جوانمرد، راد، رادمرد & بی‌فتوت، ناجوانمرد

بافته :صفت ۱ پارچه، منسوج، نسیج ۲ تنیده

بافخامت : فخیم، باشکوه، شکوهمند

بافراست : زیرک، فهیم، باهوش، هوشمند، فراستمند

بافرهنگ : آداب‌دان، فرهیخته، مودب، متادب، متمدن & بی‌فرهنگ

بافضیلت : ۱ باتقوا، متقی ۲ باکمال، دانشمند، فاضل ۳ فضیلت‌دار & بی‌فضیلت

بافندگی : پارچه‌بافی، جولاهی، نساجی

بافنده :اسم ۱ پارچه‌باف، نساج ۲ جولاه، جولاهه، شعرباف ۳ قالی‌باف ۴ تریکوباف

بافهم : فهیم، فهمیده، عاقل، دانا، باکمال

باقدرت : توانا، توانمند، قادر، قدرتمند، قدیر، قوتمند، متنفذ & ناتوان، غیرمتنفذ

باقلی : باقلا، کالوسک

باقی :اسم ۱ باقیمانده، بازمانده، مانده، موجود ۲ بقیه، تتمه، مابه‌التفاوت ۳ ابدی، پایا، پایدار، پاینده، دایم، مانا، نامیرا & فانی ۴ حی، زنده & مرده، میت ۵ برقرار، مستدام همیشگی & فانی ۶ دیگر، سایر

باقی‌مانده، باقیمانده :الباقی، بازمانده، باقی، به جای مانده، بقایا، بقیه، پس‌مانده، تتمه، مابقی، مازاد، مانده

باک : ۱ بیم، ترس، جبن، خوف، محابا، وحشت، هراس ۲ پروا، ملاحظه ۳ نگرانی، تشویش، اضطراب ۴ مخزن (سوخت)

باکتری : باسیل، موجود ذره‌بینی، میکرب

باک داشتن : اندیشه داشتن، بیم داشتن، ترسیدن، پروا کردن، واهمه داشتن، هراسیدن & بی پروا بودن، بی‌پروایی کردن

باکره : بتول، بکر، دختر، دوشیزه، عذرا، ناسفته & بیوه، زن

باکفایت : باجربزه، باعرضه، کاردان، باوجود، شایسته، لایق & بی کفایت، نالایق

باکیاست : سیاس، سیاستمدار، زیرک، هوشمند، کاردان، مدبر & بی‌تدبیر، بی کیاست، نامدبر

باگذشت : ایثارگر، جوانمرد، معفو & بی گذشت، منتقم، انتقام‌جو

بالا آمدن : ۱ برآمدن، صعود کردن ۲ افزوده شدن، زیاد شدن (سطح‌آب) ۳ متورم شدن، ورم کردن، آماس کردن ۴ باد کردن، برجسته شدن

بالا آوردن : ۱ قی کردن، استفراغ کردن، شکوفه کردن ۲ دیوار ساختن، عمارت کردن ۳ ایجاد کردن، به وجود آوردن ۴ سبب شدن، باعث شدن

بالا انداختن : ۱ نوشیدن، آشامیدن، سر کشیدن، بالا رفتن ۲ خوردن، بالاکشیدن ۳ به سوی بالا بردن

بالا :اسم ۱ اوج، راس، زبر، سر، صدر، علو، فراز، فوق & پایین، زیر، فرود ۲ مافوق ۳ قامت، قد، هیکل ۴ بلندا، بلندی ۵ عرشه ۶ بلند، رفیع ۷ والا ۸ صدر ۹ زیاد، گران، بیش از حد معمول ۱۰ برین، عالم علیا ۱۱ میزان، مقدار ۱۲ جو، آسمان ۱

بالابان : ۱ تبیره، دهل، طبل، کوس، نقاره ۲ نوعی شیپور ۳ نوعی شاهین

بالابر : آسانسور

بالا بردن : ۱ افزایش دادن، افزودن، اضافه کردن، زیاد کردن & ۱ کاهش‌دادن، پایین آوردن ۲ بالا رفتن ۲ ترقی دادن، رفعت بخشیدن ۳ بزرگ کردن، بزرگ جلوه‌دادن

بالابلند : ۱ بلندقد، بلندقامت، دراز، رشید & کوتاه‌قد، کوتوله ۲ دراز، طولانی، مطول

بالابود : مازاد

بالاپوش : ۱ لحاف ۲ روانداز ۳ ردا، طیلسان، عبا، فوطه ۳ پالتو، شنل & زیرپوش

بالاجبار : ۱ اجباری، اجبار

بالاجمال : اجمالا، به‌اختصار، بالاختصار، مختصر

بالاخره : ۱ آخرالامر، سرانجام، عاقبت، عاقبت‌الامر & نخست، اولا ۲ القصه

بالاخص : مخصوص

بالادار : ۱ طرفدار، حامی ۲ بلندقد، بلند بالا، بلند قامت & کوتاه قامت

بالادست : ۱ بالا، سمت بالا & پایین دست ۲ سرکرده، رئیس، مافوق، برتر

بالار : ۱ بالاگر، تیر اصلی، تیرحمال، شاه تیر ۲ ستون، عمود

بالا رفتن : ۱ افزایش یافتن، افزوده شدن ۲ ترقی کردن ۳ ساخته شدن، برافراشته شدن ۴ سر کشیدن، نوشیدن

بالاستقلال : آزادانه، مستقلاً، منفرداً

بالاشتراک : ۱ شریکی ۲ باهم

بالاصاله : ۱ اصلا، در اصل، اساس

بالاضطرار : اضطراری، اضطرار

بالا کشیدن : ۱ تصاحب کردن، خوردن ۲ بالا دادن ۳ شدت یافتن، شدید شدن ۴ طولانی شدن

بالا گرفتن : ۱ شدت‌یافتن، افزون شدن ۲ اوج گرفتن ۳ ترقی کردن

بالان :صفت ۱ بالانه، دالان، دهلیز، راهرو سرپوشیده ۲ تله، دام ۳ بالنده، رشدیابنده، رشدکننده ۴ مجرب

بالانس : تعادل، توازن، موازنه، هم‌سنگی & بی‌تعادلی، عدم‌تعادل

بالانشین :صفت صدرنشین، مسندنشین، سدره‌نشین

بالایی : زبرین، فرازین، فوقانی & زیرین

بالبداهه : بداهت

بال : ۱ پر، جناح ۲ اندیشه، حال، دل، خاطر ۳ باله، مجلس‌رقص ۴ بالن، وال ۵ نهنگ

بالت : اپرا، باله، رقص

بالذات : اصلا، اساس

بالش : ۱ بالشت، متکا، مخده، مسند، نازبالش ۲ بالین ۳ رشد، رویش، نمو ۴ بالندگی ۵ افتخار کردن، مباهات کردن

بالشت : بالش، متکا، مخده

بالصراحه : آشکارا، به‌وضوح، به‌تصریح، باصراحت، رک، تصریحاً، صراحتاً، صریحاً، واضح & تلویحاً

بالطبع : ۱ طبع

بالعکس : برعکس، به عکس

بالغ : ۱ بزرگ‌سال، جوان، رشید، مکلف، کبیر & نابالغ ۲ رسا، رسیده

بالفرض : به فرض آنکه، فرضاً، ولو

بالفطره : ۱ فطری، ذاتی ۲ فطرت

بالفعل : ۱ درعمل، عملاً & بالقوه ۲ در حال حاضر، اکنون، فعلا، حالا

بالقطع : حتماً، قطعاً، مسلماً، یقیناً

بالقوه : فی‌نفسه & بالفعل

بالکن : ۱ ایوان، مهتابی ۲ لژ، شاه‌نشین

بالمال : آخرالامر، بالاخره، بالنتیجه، درنتیجه، سرانجام، عاقبت

بالندگی : ۱ رشد، ترقی، تعالی ۲ فخر، نازش، مباهات

بالنده : ۱ رشدکننده، نموکننده، رشدیابنده ۲ مفتخر، مباهی

بالنگ : بادرنگ، ترنج

بالیدن :اسم ۱ تفاخر، فخر، مباهات، نازش ۲ رشد، نشو، نمو ۳ رشد کردن، قد کشیدن، نمو کردن، نشوونما کردن ۴ نازیدن ۵ فخر کردن، مباهات کردن، تفاخر کردن ۶ افزایش یافتن، زیاد شدن

بالین : ۱ بستر ۲ بالش، بالشت، متکا

بالینی : کلینیکی

بامبول‌باز : حقه‌باز، نیرنگ‌باز، کلک، حیله‌باز، حیله‌گر، فریبکار، بامبولی

بامبول : حقه، حقه‌بازی، کلک، گول، نیرنگ، دوزوکلک

بامتانت : متین، موقر، باوقار

بامحبت : بامهر، رئوف، شفیق، صمیمی، مشفق، مهربان، مهرپرور & نامهربان، بی‌مهر، کم‌محبت

بامدادان : سپیده‌دم، سحر، شفق، صبحگاه، فجر & شامگاه، شامگاهان

بامداد : باکر، بامدادان، پگاه، سپیده‌دم، شفق، صباح، صبح، فجر، فلق & شام، عشا

بامروت : جوانمرد، راد، غیرتمند، منصف & بی‌مروت، ناجوانمرد

بامزه : ۱ خوش‌طعم، خوشمزه، لذیذ & بی‌مزه ۲ دلچسب، ملیح، نمکین & بی‌نمک، سرد ۳ شیرین & بی‌نمک ۴ خوش‌صحبت، خوش‌محضر، شوخ‌طبع ۵ خنده‌دار، شیرین حرکات & بارد، بی‌مزه، یخ

بام :صفت ۱ سقف & کف‌اطاق ۲ بامدادان، بامداد، بامگاه، پگاه، صبح ۳ روشن & تاریک ۴ بم & زیر

بامعرفت : ۱ باکمال، عالم، فرهیخته ۲ آداب‌دان، جوانمرد & بی‌فضیلت، بی‌معرفت

بامعلومات : باسواد، پر، دانا & بی‌سواد، بی‌مایه، بی‌معلومات

بامهابت : باشوکت، باوقار، باهیبت، پرجذبه، سطوتمند & بی‌جذبه، بی‌مهابت، بی‌هیبت

بامهارت :قید ۱ زبردست، کاردان، ماهر & بی‌مهارت، غیرماهر ۲ استادانه، ماهرانه & ناشیانه

بامهر : بامحبت، رئوف، عطوف، مهربان & بی‌عاطفه، بی‌مهر، سرد

بانجابت : اصیل، پارسا، پاکدامن، شریف، عفیف، نجیب & نانجیب، ناپاکدامن، بی‌نجابت

بانخوت : خودبین، خودپسند، متکبر، معجب، مغرور & افتاده، بی‌ریا، فروتن

بانداژ : نوارپیچی، باندپیچی

باندبازی : زدوبند، پارتی‌بازی

باند : ۱ جماعت، جمعیت، جوخه، حزب، دسته، گروه، هیات ۲ خطسیر، گذرگاه، ۳ فرودگاه، مطار ۴ نوار، رشته، لفافه ۵ موج‌رادیو، طول موج ۶ هر یک از بلندگوهای‌سیستم صوتیتصویری

باندرول : ۱ سرچسب ۲ اتیکت، برچسب

بانزاکت :قید ۱ مودب، باادب، آداب‌دان ۲ مودبانه

بانزهت : ۱ خرم، باصفا ۲ سرسبز، باطراوت

بانشاط : بشاش، خوشحال، خوشدل، سردماغ، سرزنده، شاد، شادمان، مسرور، نشیط & دلمرده، بی‌نشاط، ناخوشدل

بانظم : ۱ منضبط، منظم ۲ آراسته، مرتب ۱ & بی‌نظم ۲ نامرتب

بانفوذ : ۱ متنفذ، قدرتمند ۲ تاثیرگذار

بانک‌دار، بانکدار :اسم ۱ صاحب بانک، سهام‌دار

بانک : ۱ موسسه اقتصادی ۲ فایل، مخزن، جایگاه، (اطلاعات، داده‌ها) ۳ نوعی بازی ورق ۴ داو

بانکی :صفت ۱ مربوط به بانک ۲ کارمند بانک

بانگ : ۱ جار، صدا، صلا، ندا ۲ صوت، آوار، آواز ۳ صیحه، غریو، غلغله، غوغا، فریاد، نعره

بانگ زدن: آواز کردن، صدازدن، صلا در دادن، فریاد زدن

بانمک : ۱ باملاحت، گیرا، تودل‌برو، ملیح، نمکین ۲ نمک‌دار & بی‌نمک، سرد، وارفته، یخ

بانو : ۱ بی‌بی، بیگم، خانم، علیامخدره، مادام ۲ زن، زوجه، عیال، همسر ۳ خانه‌دار، کدبانو ۴ شهربانو، ملکه & آقا

بانی : ۱ بنیان‌گذار، پایه‌گذار، موسس ۲ باعث، مورث، عامل، سازنده

باوجوداین : مع‌الوصف، مع‌ذالک، مع‌هذا

باوجود : باعرضه، باکفایت، کارآ، کاردان، لایق & نالایق

باور : ۱ اعتقاد، ایقان، ایمان، عقیده ۲ باورداشت، برداشت ۳ پذیرش، قبول ۴ زعم، گمان

باورداشت : اعتقاد، ایمان، عقیده

باور کردن : ۱ ایمان‌آوردن، پذیرفتن، راست پنداشتن، قبول کردن & نپذیرفتن ۲ اعتقاد داشتن، ایمان داشتن، باورداشتن، عقیده داشتن

باورکردنی : پذیرفتنی، قبول کردنی، قابل‌قبول، قابل‌پذیرش & باورنکردنی

باورمند : عقیده‌مند، مومن، معتقد & بی‌ایمان، ناباور

باوقار : بامهابت، باهیبت، جاافتاده، رزین، سنگین، متین، موقر، وزین & جلف، سبک، بی‌وقار، ناموقر

باهر : ۱ آشکار، بارز، پیدا، معلوم، نمایان ۲ درخشان، تابان، روشن & ناپیدا

باه : ۱ غریزه جنسی، قوه شهوانی، شهوت، نیروی شهوت ۲ جماع ۳ نکاح

باهم : به‌اتفاق، توام، تواماً، متحداً & به تنهایی، منفرداً

باهمت : ۱ بخشنده، سخاوتمند، سخی، کریم & بی‌همت ۲ بااراده & بی‌اراده

باهنر : ۱ هنرمند، هنرور & بی‌هنر ۲ هنردار

باهوش : تیز، داهی، زرنگ، زیرک، باذکاوت، عاقل، متیقظ، محیل، ناقلا، نکته‌دان، هوشمند، هوشیار & بی‌هوش، کانا

باهیبت : باسطوت، باصولت، باوقار، بامهابت، جذبه‌دار، رزین، سنگین، متین & کم‌جذبه، بی‌وقار

بایا : ضرور، لازم، واجب، بایسته، موردنیاز

بایر :اسم ۱ کویر، لم‌یزرع، موات، نامزروع، هامون ۳ خراب، نامسکون، ویران، ویرانه & آباد، دایر، معمور

بایستن : ۱ ضرور بودن، لازم‌بودن، واجب بودن ۲ شایسته بودن، مناسب‌بودن، درخور بودن

بایسته :tseymb]صفت درخور، ضرور، ضروری، لازم، مستلزم، واجب & غیرضروری، نالازم، غیرلازم، ناواجب ۲ سزاوار، شایسته، مناسب

بایع : ۱ خریدار، سوداگر ۲ مشتری & فروشنده ۳ فروشنده

بایکوت : تحریم، منع

بایگان :صفت ۱ آرشیودار، ضابط ۲ حافظ، نگهبان

بایگانی : ۱ آرشیو، ضبط ۲ طبقه‌بندی (اسناد) ۳ طبقه‌بندی شده

باس : ۱ بیم، ترس، هراس ۲ خشم، هیبت، غضب

ببو : ۱ احمق، نادان، ابله ۲ پپه، بی‌عرضه، دست و پا چلفتی، چلمن

بپا : نگهبان، مراقب

بت : ۱ الهه، شمسه، صنم، طاغوت، فغ، هیکل ۲ محبوب، معشوق

بت‌پرست :صفت کافر، مشرک، ملحد & موحد

بت‌پرستی : الحاد، رجز، شرک، کفر & ایمان

بت‌تراش : ۱ بت‌ساز، بتگر، لعبت‌ساز ۲ تندیسگر، مجسمه‌ساز

بت‌خانه، بتخانه : بتستان، بتکده، صنم‌خانه، فرخار، فغستان، لعبت‌خانه، هیکل & دیر، حرم، کعبه

بتستان :tob]اسم بتخانه، بتکده، صنم‌خانه، فغستان & کعبه

بتکده : بتخانه، بتستان، صنم‌خانه، فرخار، فغستان، هیکل

بتگر : ۱ بت‌تراش، بت‌ساز، لعبت‌ساز ۲ پیکره‌ساز، تندیسگر، مجسمه‌ساز، ۳ مصور، نقاش، نقشگر

بتول : ۱ باکره، بکر، عذرا، ناسفته & بیوه ۲ پارسا، پاکدامن & ناپارسا ۳ از دنیا بریده

بتون‌آرمه : بتون مسلح

بتون : مخلوط شن و ماسه و سیمان‌و آب

بتونیر : دستگاه بتون‌ساز

بتونی :noteb]صفت ساخته شده از بتون

بته : بوته

بتیار : ۱ رنج، محنت، مشقت ۲ زشت، قبیح & زیبا

بث‌الشکوی : درددل، شکایت، شکول، شکوائیه، گلایه

بث : ۱  پراکنده ساختن، منتشر کردن ۲ آشکار ساختن، افشا کردن، فاش ساختن & نهفتن، ۳ حزن، غصه، غم & سرور، شادی

بثور : بثرها، تاولها، جوشها، دانه‌های چرکی

بجا :eb]صفت بمورد، بموقع، درست، صحیح، صواب & بیجا، ناصواب

بچاپ‌بچاپ : غارت، چپاول، یغماگری

بچگانه : ۱ مربوط به‌کودکان ۲ مناسب کودکان، درخور اطفال، نسنجیده، نپخته، ناپخته، نامعقول، غیرعقلایی

بچگی : خردسالی، صباوت، طفولیت، کودکی، نوباوگی & پیری، کهولت

بچه آوردن : ۱ زاییدن ۲ دارای فرزند شدن ۳ تولیدمثل کردن، بچه کردن

بچه انداختن : سقط‌جنین کردن

بچه :اسم ۱ اندک‌سال، خردسال، صغیر، طفل، فرزند، کم‌سال، کم‌سن، کودک، نابالغ، نارسیده، نوباوه، نوزاد ۱ & کبیر ۲ جوان، بالغ ۳ مرد ۴ پیر ۲ همکار، هم‌شاگردی، رفیق ۳ کم‌تجربه، ناپخته ۴ شاخه‌تازه، نهال نورسته ۵ پاجوش

بچه‌باز : غلام‌باره، لواطکار

بچه‌بازی : ۱ رفتارنسنجیده، اعمال نامعقول ۲ کار ناشایست، غلام‌بارگی

بچه پس انداختن: بچه درست کردن، زاییدن، بچه راه انداختن، زادوولد کردن، بچه آوردن

بچه‌خوره : بچه‌خور، بچه‌خوار، پولیپ رحم

بچه‌دان : بون، پوگان، رحم، زهدان

بچه‌زا : زنده‌زا & تخم‌زا

بچه‌سال : خردسال، کم‌سن‌وسال، نابالغ، نوجوان، کم‌سال & کهن‌سال

بچه‌محل : بچه‌محلی، هم‌محل

بچه‌مدرسه : محصل، دانش‌آموز، بچه‌مدرسه‌ای، دبستانی & دبیرستانی، دانشجو

بچه‌ننه : ۱ تنبل ۲ لوس، ننر ۳ نازپرورد، نازپرورده ۴ بی‌کفایت، نالایق ۵ بی‌شهامت، ترسو

بحار : بحرها، بحور، دریاها & صحاری

بحبوحه : ۱ اوج، گرماگرم، گیرودار، حین & آغاز ۲ میان، میانه‌کار، وسط

بحت : تمام عیار، خالص، سره، کامل & ناسره، ناخالص

بحث‌انگیز : بحث‌برانگیز، مجادله‌آمیز

بحث : ۱ جدال، گفتگو، مباحثه، مذاکره، مقال، مناظره، مناقشه ۲ درس ۳ جستار، مبحث

بحث کردن: ۱ جدل کردن، گفتگو کردن، مباحثه کردن، محاوره کردن، مذاکره کردن، مناظره کردن ۲ حفر کردن، کندن

بحر : ۱ اقیانوس، دریا، یم & بر، خشکی، هامون ۲ وزن‌شعر

بحران : ۱ آشفتگی، آشوب، تشنج، تلاطم، تنش، ناآرامی & آرامش ۲ خطر، مخاطره

بحران‌زا : تنش‌زا، تنش‌آفرین، تشنج‌زا، تشنج‌آفرین، آشوب‌برانگیز & بحران‌زدا، تنش‌زدا، تشنج‌زدا

بحران‌زده : آشوب‌زده، بحرانی، تنش‌آلود، متشنج، متلاطم، ناآرام & آرام

بحرانی : آشوب‌زده، بحران‌زده، پرآشوب، تشنج‌آلود، پرتنش، تنش‌آلود، خطرناک، غیرعادی، متشنج، متلاطم، وخیم & آرام

بحری :صفت آبی، دریایی & ارضی، بری، زمینی، سماوی

بحل : ۱ آمرزیده، بخشیده، بخشوده

بحلی : حلال‌بود

بحیره : دریاچه

بخ : آفرین، خوشا، زه

بخار : ۱ تبخیر ۲ دم، دمه ۳ دود ۴ تف

بخار شدن: تبخیر شدن & منجمد شدن

بخاری :صفت ۱ دستگاه‌حرارت‌زا، اجاق‌دیواری، شومینه & پنکه، کولر ۲ مربوط به بخار ۳ بخارایی، منسوب به بخارا

بخت : ۱ اختر، اقبال، دولت، سرنوشت، شانس، طالع، ۲ بهره، نصیب، قسمت ۳ بختک، عبدالجنه، کابوس

بخت‌برگشتگی :بی‌اقبالی، بدبختی، شوربختی

بخت‌برگشته : ادبار، بدبخت، بدطالع، شوربخت، پیشانی‌سیاه، مدبر، مفلوک & اقبالمند، بختور، خوش‌اقبال، ستاره‌دار

بختک : بخت، عبدالجنه، کابوس

بخته : ۱ اخته، خایه‌کشیده، خواجه ۲ پرواری، چاق، فربه

بختیار : خوش‌بخت، بختور، سعادتمند، کامیاب، کامیار، محظوظ، خوش‌اقبال، اقبالمند، ستاره‌دار، نیک‌اختر، نیک‌بخت، همایون & ناکامرول، ستاره‌سوخته، بداختر، بخت‌برگشته، بدبخت

بختیاری : خوش‌بختی، روزبهی، سعادت، نیک‌اختری، نیک‌بختی & بخت‌برگشتگی، شوربختی، ستاره‌سوختگی، ناکامی

بخرد :صفت اندیشمند، خردور، خردورز، اندیشه‌ور، باخرد، باعقل، خردمند، دانا، عاقل، فرزانه، لبیب، متیقظ، هوشمند، هوشیار & بی‌خرد، بیق، بی‌هوش، خل، دیوانه، کانا، کودن، نادان، ابله، احمق

بخردی : خردمندی، عاقلی، هوشمندی، هوشیاری & بی‌خردی، حماقت، ابلهی، نادانی

بخس :صفت ۱ اندک، قلیل، کم، ناقص ۲ کاهش، نقصان ۳ بش، دیم ۴ گداختن ۵ گدازش ۶ اندوه، رنج، غم ۷ پژمرده

بخشایش : ۱ اغماض، چشم‌پوشی، سماحت، گذشت، عفو ۲ آمرزش، بخشودن، رحمت، مغفرت & انتقام

بخشایشگر : بخشاینده، بخشنده، منان، وهاب & منتقم

بخشاینده : آمرزگار، بخشایشگر، بخشنده، رحمان، رحیم & انتقام‌جو، منتقم

بخش‌بخش : پاره‌پاره، تکه‌تکه، جزءجزء، فصل‌فصل، قطعه‌قطعه

بخش : ۱ بهر، بهره، پاره، جزء، حصه، قسمت ۲ قطعه، ناحیه ۳ باب، فصل، مبحث، مقوله ۴ دپارتمان، شعبه ۵ منطقه، ناحیه ۶ تسهیم، تقسیم، سهم، قسمت ۷ بند ۸ حوت، ماهی

بخش‌پذیر : تقسیم‌پذیر، قابل‌تقسیم، قابل‌قسمت & بخش‌ناپذیر

بخشش : ۱ احسان، انعام، بذل، پاداش، تبرع، جوانمردی، جود، داد، دهش، سخاوت، سخا، صله، عطا، عطیه، فضل، فیض، کرامت، کرم، موهبت، نعمت، نیکوکاری، نیکی، وقف، هبه ۲ آمرزش، رحمت، غفران، مغفرت

بخش‌نامه، بخشنامه : حکم، دستور، دستورالعمل، متحدالمال، تصویب‌نامه

بخشندگی : بخشش، بذل، جوانمردی، سخا، سخاوت، کرم & بخل، خست

بخشنده : انفاق‌گر، باسخاوت، بخشایشگر، بذال، جواد، جوانمرد، خیر، دست‌ودل‌باز، رحمتگر، سخاوتمند، سخی، فیاض، فیض‌بخش، کریم، کریم‌النفس، گشاده‌دست، معطی، مکرم، نیکوکار، منان، واهب، وهاب & بخیل، ممسک

بخشودگی : ۱ معافیت ۲ اغماض، عفو، گذشت & انتقام

بخشودن : ۱ بخشیدن ۲ اغماض کردن، عفو کردن، گذشت کردن & انتقام گرفتن، تقاص گرفتن ۳ معاف کردن ۴ رحم کردن

بخشوده : ۱ معاف، معفو ۲ معذور ۳ شادروان، مرحوم، مغفور

بخش‌یاب : مقسوم‌علیه & مقسوم

بخشیدن :اسم ۱ دادن & گرفتن، ستدن ۲ عطا کردن، هبه کردن، ۳ گذشت کردن، بخشودن، عفو کردن ۴ معاف کردن & انتقام گرفتن ۵ کنار رفتن

بخل : ۱ حسد، رشک ۲ امساک، خست، زفتی، لئامت، مال‌پرستی ۳ بخیل بودن & سخاوت، کرم، بخشش ۴ تنگ‌چشمی

بخوبر :اسم ۱ بخوبریده، سرکش، طاغی ۲ دغل، دغا ۳ حیله‌گر، محیل

بخو : پابند، دستبند، زنجیر، کند

بخوربخور : ۱ سوء استفاده، دزدی، اختلاس، بخوروبچاپ، بچاپ‌بچاپ ۲ پرخوری، شکمبارگی

بخور : پرخور، شکمو، پراشتها & کم‌اشتها

بخور : ۱ بخار آب ۲ کندر، عود

بخوردان : بخورسوز، سپندسوز، مجمر

بخوروبخواب : ۱ تن‌آسا، تنبل، تن‌پرور ۲ تن‌آسایی، تنبلی، تن‌پروری

بخورونمیر : غذای‌اندک، قوت‌لایموت

بخیل : ۱ تنگ‌چشم، تنگ‌نظر، خسیس، سیه‌کاسه، لئیم، ممسک، ناخن‌خشک، نظرتنگ ۲ پست، ناکس & سخی، کریم، نظربلند

بخیه : درز، شلال، کوک، دوخت

بخیه زدن: ۱ بخیه کردن، دوختن، درز گرفتن، شلال کردن، کوک زدن ۲ الحام کردن

بدآغاز : بداصل، بدذات، بدسرشت، بدنهاد & نیک‌سرشت، نیک‌نهاد

بدآیین : بددین، بدکیش، گمراه، لامذهب، ملحد & نیک‌آیین، بهدین

بداحوال : بدحال، بیمار، کسل، مریض، ناخوش، ناخوش‌احوال & سالم، سرحال، قبراق

بداختر : ۱ ادبار، بداقبال، بدبخت، بدطالع، بی‌طالع، طالع‌سوخته، بخت‌برگشته، شوربخت & نیک‌اختر، خوش‌طالع ۲ شوم، نامبارک، نامیمون، نحس، نژنداختر & مبارک، خوش‌یمن، مبارک، همایون

بداخلاق : بداغر، بدخلق، بدخو، تندخو، تندمزاج، کج‌خلق، ناخلف & خوش‌اخلاق، خوشخو

بداخلاقی : بدخلقی، بدخویی، تندمزاجی، کج‌خلقی & خوش‌خلقی، خوشخویی

بداخم : اخمو، بداخلاق، بداغر، بدخلق، بدعنق، ترشرو، عبوس & خوشخو، خوشرو

بدادا : بدحرکت، بدرفتار، بدصفت & خوش‌ادا

بداصل : بدآغاز، بدذات، بدطینت، بدگوهر، بدنژاد، مفسد، نانجیب & اصیل، خوش‌ذات، نژاده

بداصلی : بدذاتی، بدطینتی، بدگوهری، بدنژادی & بدگهری، خوش‌ذاتی

بداغر : بدیمن، نحس، بدشگون، نامبارک، نامیمون

بداقبال : ادبار، بداختر، بدبخت، بدشانس، بدطالع، بی‌دولت، تیره‌بخت، تیره‌روز، شوربخت، نگون‌بخت & خوش‌اقبال، خوش‌شانس

بداقبالی : ادباری، بدبختی، بدشانسی، تیره‌بختی، تیره‌روزی، شوربختی، نگون‌بختی & خوش‌شانسی

بدانجام : بدعاقبت، بدفرجام & عاقبت‌بخیر، خوش‌فرجام

بداندیش : ۱ بدخواه، بددل، بدسگال، دژاندیش، کج‌اندیش، بدنیت & نیک‌اندیش، نیکخواه ۲ کینه‌جو، کینه‌وزر ۳ جلاد، دژخیم

بداندیشی : بدخواهی، دژاندیشی، بدسگالی، ردائت، وسوسه & نیک‌اندیشی، نیکخواهی

بداوت : بادیه‌نشینی، صحرانشینی، بیابانگردی & شهرنشینی، تمدن

بداهت : ۱ آیانی، ارتجال، بداهت، بدیهه ۲ بی‌اندیشه گفتن، بی‌تامل سخن گفتن

بداهه‌سرایی :ارتجال گویی، بدیهه گویی، بدیهه‌پردازی، بداهه‌سازی بدیهه‌نوازی، بدیهه‌سازی

بدایت : آغاز، ابتدا، اوان، اول، شروع، مقدمه & نهایت

بدایع : ۱ عجایب، شگفتی‌ها ۲ ابتکارها، ابتکارات، بدیعه‌ها، طرفه‌ها

بدبختانه : متاسفانه، مع‌الاسف، مع‌التاسف & خوشبختانه

بدبخت : بخت‌برگشته، بداختر، بداقبال، بدطالع، بدعاقبت، بی‌طالع، پیشانی‌سیاه، ستاره‌سوخته، سیاه‌بخت، سیاه‌روز، سیه‌روز، شوربخت، فلک‌زده، مدبر، نگون‌بخت، وارون‌بخت مفلوک، شوریده‌بخت، & اقبالمند، خوش‌اقبال، طالع‌دار، خوش‌شانس خوش‌بخت، نیک‌بخت ۲ م

بدبختی : ادبار، بداقبالی، بی‌طالعی، بیچارگی، تیره‌روزی، تیره‌بختی، سیاه‌بختی، سیه‌روزی، شوربختی، شوریده‌بختی، ضراء، فلاکت، نکبت، نگون‌بختی & بداقبالی، خوشبختی، خوش‌شانسی، نیکبختی

بدبدک : ۱ بدبده، بلدرچین، کرک ۲ پوپک، هدهد

بدبده : بدبدک، بلدرچین، کرک

بدبو : بویناک، عفن، گند، گندیده، متعفن، مشام‌آزار & خوشبو، شامه‌نواز، معطر

بدبویی : تعفن، عفن، عفونت، گندیدگی & خوشبویی

بدبیار : بداقبال، بدشانس، بدبخت، پیشانی‌سیاه، بزبیار & اقبالمند، ستاره‌دار، خوش‌شانس

بدبیاری : بدشانسی، بداقبالی

بدبین : شکاک، بدگمان، بددل، ظنین & خوش‌بین، خوش‌گمان

بدبینی : بدگمانی، بددلی، شکاکی & خوش‌بینی، خوش‌گمانی

بدپسند : ۱ مشکل‌پسند ۲ دیرپسند & خوش‌پسند ۳ سختگیر & سهل‌گیر، آسانگیر ۴ ایرادگیر

بدپیشه: ۱ بدعمل، بدفعل، بدکار، بدکردار & نیک‌کردار ۲ فاجر، فاسق & صالح

بدپیله: ۱ سمج، کنه، مصر ۲ انتقام‌جو، بدکینه، کینه‌جو، منتقم & باگذشت

بدپیمان : بدعهد، بدقول، پیمان‌شکن، عهدشکن، عهدگسل & وفادار، خوش‌قول

بدترکیب : بدریخت، بدشکل، بدقیافه، بدقواره، بدگل، بدلقا، بدمنظر، بدنما، بدهیکل، بدهیئت، زشت، کریه، کریه‌المنظر & قشنگ، خوش‌ترکیب

بدجنس : بدذات، بدطینت، بدکار، بدکردار، بدنفس، بدنهاد، پاشنه‌ساییده، شرور، شریر، متقلب، ناتو، ناجوانمرد & خوش‌ذات، نیک‌نهاد، خوش‌جنس

بدجنسی : بدذاتی، بدنهادی، خباثت، خبث، خبث طینت، رذائت، شیطنت & نیک‌نهادی

بدچشم: ۱ چشم‌ناپاک، شهوتناک، هوسباز، هوسناک، هیز & چشم‌پاک ۲ نامحرم & محرم ۳ چشم‌شور، شورچشم، شوم‌چشم، بدنظر ۴ حسود، شکین، شوم، نحس

بدحال : ۱ بداحوال، بیمار، مریض، ناخوش & سالم، سرحال ۲ بدروزگار، ناراحت، ناشاد، غمگین، مغموم، غم‌زده & خوشحال

بدحساب : بدمعامله، کج‌پلاس، بدبده & خوش‌حساب

بدخصال : بدخلق، بدخو، بدعادت، بدخصلت & نیک‌خصال، نیک‌خصلت

بدخلق : ۱ آتش‌مزاج، بداخلاق، بدخو، آتشین‌مزاج، عصبی، بدعنق، تندخلق، تندخو، خشمگین، زشت‌خو، کج‌خلق & خوش‌اخلاق، خوش‌خلق ۲ ناساز، ناموافق، نساز، بی‌مدارا & ملایم، مداراگر

بدخلقی : بداخلاقی، بدخویی، ترش‌رویی، تندخلقی & خوش‌خویی، خوش‌خلقی، خوش‌رویی

بدخو : آتشی‌مزاج، اخمو، بداخلاق، خشن، عصبی، ترش‌رو، بدخلق، تندخو، زشت‌خو، کج‌خلق، کج‌مزاج & خوش‌اخلاق، خوش‌خو، گشاده‌رو

بدخواه : بداندیش، بددل، بدذات، بدکامه، بدسگال، بدطینت، بدنهاد، بدنیت، خبیث، عدو، مغرض، نابکار & نیک‌اندیش، نیکخواه، خوش‌نیت، خوش‌ذات

بدخواهی : ۱ بداندیشی، بدکرداری، ۲ حسدورزی، رشکینی & نیک‌خواهی، خیرخواهی ۳ خباثت، خبث ۴ بدجنسی، بدنهادی ۵ غرض‌ورزی

بدخویی : اخم، تندخویی، زعارت، کج‌خلقی، بداخلاقی، بدخلقی، ترشرویی، عصبانیت & خوشخویی، خوشرویی

بدخیال: بدگمان، بدظن، ظنین & خوش‌قلب

بدخیالی : بدذاتی، بدفطرتی، بدگمانی & خوش‌باطنی

بدخیم : خطرناک، کشنده، مرگ‌آور، مرگ‌زا، مهلک، کشنده & خوش‌خیم

بددل : ۱ بدخواه، شکاک، ظنون، ظنین، بدگمان & خوش‌قلب، خوش‌گمان ۲ ترسو، جبون، بزدل، بیمناک & دلیر، نترس ۳ پروسواس، وسواسی

بددهان : بددهن، بدزبان، سگ‌زبان، بدحرف، فحاش، ناسزاگو، هتاک، بدفحش

بددهانی : ۱ دشنام، سب، سخط، فحش، ناسزا ۲ بددهنی، ناسزاگویی، دشنام‌گویی، فحاشی

بدذات : بداصل، بدجنس، بدخواه، بدسرشت، بدطینت، بدفطرت، بدکردار، بدگهر، بدنفس، بدنهاد، پست‌فطرت، خبیث، شریر، مفسد، ناجوانمرد & خوش‌باطن، خوش‌ذات، نیک‌گوهر

بدذاتی : بداصلی، بدجنسی، بدخواهی، بدخیالی، بدرگی، بدسرشتی، بدطینتی، خبث، بدنفسی، شیطنت، کج‌نهادی & خوش‌ذاتی

بدرام :صفت ۱ خرم، خوش، خوشدل، دلگشا، شاد، مبتهج ۲ بدلگام، چموش، سرکش ۳ اسب، استر، قاطر & درشت، ناپدرام

بدراه: ۱ ضال، فاسد، گمراه، منحرف ۲ بدرو

بدرای : ۱ بداندیشه، بدسگال، بداندیش، بدخواه، بدفکر، وارونه‌رای & نیک‌رای، خوش‌فکر ۲ بدخواه، بداندیش ۳ دشمن، عدو

بد : ۱ ردی، سوء، شر & حسن ۲ شوم، مشئوم، منحوس، میشوم، نحس & میمون، مبارک ۳ مذموم، نارول، نکوهیده ۴ زشت، قبیح، کریه، مستهجن، ناپسند، نفرت‌انگیز & خوب، نیک، متحسن، زیبا ۴ پلشت، پلید ۵ لثه ۶ آتشیره ۷ نامطلوب، نامناسب ۸ بی‌ادب، بی

بدرزق : ۱ تنگ‌روزی، بدروزی & فراخ‌روزی ۲ تنگدست، فقیر، ندار & ثروتمند، دارا، غنی

بدرفتار : ۱ بدروش، بدسلوک ۲ ناسازگار، بدسر، بدعمل، بدکار ۳ سرکش، طاغی، عاصی، عصیانگر ۴ لگدزن & خوش‌رفتار، خوش‌سلوک، نیک‌رفتار، نیک‌روش

بدرفتاری کردن :ناسازگاری کردن، بدسلوکی کردن، بدکردار بودن & خوش‌رفتاری کردن

بدرفتاری : ناسازگاری، بدروشی، بدسلوکی، بدکرداری & خوش‌رفتاری

بدرقه کردن : همراهی کردن، مشایعت کردن & استقبال کردن

بدرقه : ۱ مشایعت، همراهی & استقبال ۲ راهبر، راهنما ۳ رهبری ۴ محافظ، نگهبان

بدرگ : بدذات، بدجنس، بداصل، بدسرشت، بدطینت

بدر : ماه تمام، قرص کامل & هلال

بدرود : ۱ الوداع، تودیع، خداحافظی، وداع & استقبال ۲ ترک ۳ واگذاشتن

بدرود گفتن : ۱ خداحافظی کردن، وداع گفتن، تودیع کردن ۲ بدرود کردن، ترک کردن

بدروزگار : ۱ بدبخت، بدحال، تبه‌روزگار، تیره‌روز، سیه‌روز & بهروز، نیک‌روز ۲ خبیث، شریر

بدروش : بدراه، بدرفتار، بدعمل، بدکردار & نیک‌روش

بدره : صره، کیسه‌زر، همیان

بدریخت : بدترکیب، بدشکل، بدقیافه، بدگل، زشت، زشت‌رو & چشم‌نواز، خوش‌ریخت، خوش‌قیافه، قشنگ

بدزا : سخت‌زا & خوش‌زا

بدزبان : بددهان، بددهن، دشنام‌گو، فحاش، ناسزاگو، هتاک

بدزبانی : ۱ بدگویی، سب، فحش، ناسزا، هتاکی ۲ دشنام‌گویی، فحاشی

بدزهره : بیمناک، ترسو، جبون، کم‌جرات، کم‌دل & نترس، شجاع، بی‌باک

بدست : شبر، وجب

بدسرشت : بدذات، بدسگال، بدنفس، بدنهاد، پست‌فطرت، فرومایه، ناخلف، بدجنس & نیک‌نفس، نیک‌نهاد

بدسرشتی : بداصلی، بدذاتی، خبث، کج‌نهادی & پاک‌طینتی، خوش‌ذاتی

بدسگال : ۱ بداندیش، بدخواه، بدسرشت، بدطینت، بدنفس، بدنهاد ۲ دشمن & نیک‌اندیش، نیکوسگال

بدسگالی : بداندیشی، بدخواهی، بدسرشتی، بدگویی، بدنهادی، دشمنی، بدنفسی & نیک‌نهادی، نیک‌خواهی، نیک‌اندیشی

بدسلوک : بداخلاق، بدعنق، بدلعاب، ناسازگار، بدسر، بدرفتار & خوش‌سلوک، خوش‌رفتار

بدسلوکی : ناسازگاری، بدرفتاری، بداخلاقی، بدسری، بدخویی، بداخلاقی & خوش‌سلوکی

بدسلیقگی : بدذوقی، بی‌ذوقی، کج‌ذوقی & خوش‌سلیقگی، خوش‌ذوقی

بدسلیقه : بدذوق، بدمزاج & خوش‌سلیقه، خوش‌ذوق

بدسیما : بدقیافه، بدشکل، بی‌ریخت، بدگل، زشت‌رو، کریه‌المنظر & خوش‌سیما، خوش‌منظر

بدشانس : بداقبال، بدطالع، پیشانی‌سیاه، سیاه‌پیشانی & اقبالمند، خوش‌شانس، خوش‌طالع

بدشانسی : بدبیاری، بدطالعی، بداقبالی & خوش‌شانسی

بدشکل : ۱ بدترکیب، بدریخت، بی‌ریخت، بدگل، بدترکیب، بدقواره، بی‌قواره، بدسیما، زشت، زشت‌رو، کریه‌المنظر & خوش‌ترکیب، خوشگل، وجیه ۲ بدنما & خوش‌نما

بدشگون : بدآغال، بدیمن، شوم، نامبارک، نحس & خوش‌یمن، خوش‌شگون

بدشلوار : ۱ هرزه، حشری، شهوت‌ران، هیز ۲ ناپاک

بدصفت : بدادا، بدمنش، ناخوش‌منش، بدجنس، بدذات، بدرگ، نیک‌منش & نیکوخصال

بدطالع : بخت‌برگشته، بدبخت، بی‌طالع، شوربخت & خوش‌اقبال، خوش‌شانس

بدطعم : بدمزه & خوش‌طعم، خوش‌مزه

بدطینت : بداصل، بدخواه، بدذات، بدسگال، بدنفس، بدنهاد، خباثت‌پیشه، خبیث & خوش‌طینت، نیک‌سرشت

بدطینتی : بداصلی، بدذاتی، رذالت، کج‌نهادی & خوش‌ذاتی

بدظن : ۱ بدگمان، شکاک، ظنین، ظنون ۲ کژاندیش، کج‌اندیش

بدعاقبت :بدانجام، بدسرانجام، بدبخت، بدفرجام، ناخوش‌عاقبت، نافرجام & خوش‌فرجام، عاقبت‌به‌خیر، خوش‌عاقبت، نیک‌فرجام

بدعت : ۱ ابتکار، نوآوری، رسم‌نو ۲ بدعقیدتی، سنت‌ستیزی & سنت‌گرایی ۳ الحاد، کفر

بدعتگذار : بدعت‌گر، بدعت‌آفرین، مبدع & ارتدوکس

بدعمل : بدپیشه، بدفعال، بدفعل، بدکار، بدکردار، بدکنش، دغل، شریر، گناهکار، نامه‌سیاه & درستکار

بدعملی : افساد، بدرفتاری، بدکرداری، بدکنشی، تبهکاری & نیک‌روشی

بدعنق : اخمو، بداخلاق، بدخلق، بدخو، ترشرو & خلیق، خوش‌اخلاق

بدعهد : بدپیمان، پیمان‌شکن، سست‌پیمان، عهدگسل & سخت‌پیمان، وفادار

بدعهدی : پیمان‌شکنی، پیمان گسلی، سست‌عهدی، سست‌پیمانی، عهدشکنی، بی‌وفایی & خوش‌عهدی

بدغذا : بدخوراک & خوش‌خوراک

بدفرجام : بدانجام، بدعاقبت & عاقبت‌به‌خیر، نیک‌فرجام

بدفطرت : بدذات، بدگهر، بدنهاد، بدنیت، پست‌فطرت & خوش‌ذات، نیک‌نهاد، خوش‌نیت، پاک‌نیت

بدفعال : ۱ بدکردار، بدکنش ۲ بدعمل، بدفعل، بدکار & نیک‌کردار

بدفعل : ۱ بدکردار، بدکنش & نیک‌کردار ۲ بدعمل، بدفعال، بدکار

بدفکر: بدسگال، بدرای، بداندیشه، بدنیت، بداندیش & خوش‌فکر

بدقدم : بدشگون، شوم، نافرخ، نحس & خوش‌قدم، فرخ‌پی، مبارک‌پی

بدقلق : ناسازگار، سرکش، بدرام & خوش‌قلق

بدقول : بدعهد، پیمان‌شکن، سست‌پیمان & خوش‌قول

بدکار : ۱ آلوده‌دامن، بدعمل، بدفعال، بدفعل ۲ بدجنس، بدرفتار، بدروش، بدکردار، بدکنش ۳ تبهکار، خبیث، شرور، شریر، طالح، فاجر & نیک‌کردار، صالح

بدکردار : ۱ بدجنس، بدذات، زشت‌کار، شرور، شریر، ناجنس & نیک‌کردار، صالح ۲ بدعمل، بدفعال، بدفعل، بدکار

بدکنش : بدعمل، بدفعل، بدفعال، بدکردار، بدکار، تبهکار، سیه‌کار، فاسد & صالح، نیک‌کردار

بدکیش : بدآیین، بددین، کافر، مشرک، ملحد & بهدین، خوش‌کیش، مسلمان، نیک‌آیین

بدکیشی : بدآیینی، الحاد، بددینی، بدمذهبی & بهدینی، خوش‌کیشی، مسلمانی

بدکین : بدکینه، کینه‌توز، کین‌خواه، کین‌آزما، انتقام‌جو، کین‌کش & معفو

بدگفتار : زشت‌زبان، بدگو، بدکلام & شیرین‌زبان، خوش‌کلام

بدگل : بدترکیب، بدشکل، بدمنظر، زشت، زشت‌رو، کریه، کریه‌المنظر، نازیبا & خوشگل، خوش‌ترکیب، زیبا

بدگلی : بدترکیبی، بدشکلی، بدلقایی، بدمنظری، زشت‌رویی، زشتی & خوشگلی، وجاهت

بدگمان : شکاک، ظنون، ظنین، کج‌اندیش & خوش‌گمان

بدگمانی : بدبینی، سوءظن & حسن‌ظن

بدگوار : ۲ ثقیل

بدگو : ۱ بدزبان، بددهن ۲ ملامتگر، ناسزاگو، ۳ نمام & ستایشگر، مداح

بدگوهر : ۱ بداصل، بدجوهر، بدسرشت، بدگهر، بدنژاد، ۲ مفسد & اصیل، نیک‌سرشت، نژاده

بدگویی: ۱ بددهانی، بددهنی، زشت‌گویی، بدزبانی، تشنی، ناسزاگویی & ستایشگری ۲ افترا، تهمت، غیبت، نمامی ۳ سرزنش، قدح، مذمت، ملامت، نکوهش & ستایش، مدح

بدل :اسم ۱ بدلی، تقلبی، تقلیدی، ساختگی، قلابی، قلب، مصنوعی & اصل، اصلی ۲ عوض، مبادله، معاوضه ۳ جانشین، عوض & اصلی ۴ ضد، نقیض ۵ بدل‌کار

بدلجام : ۱ بدلگام ۲ چموش، سرکش & رام

بدلعاب : ۱ بداخلاق، بدادا ۲ ناسازگار، سرکش، بدنعل ۳ بدنظر، زشت، بدترکیب

بدلقا : ۱ بدمنظر، زشت، زشت‌رو، کریه، کریه‌المنظر & خوش‌لقا، خوش‌منظر، زیبا ۲ بدترکیب، بدشکل، بدگل & خوش‌نما، خوشگل

بدلگام : ۱ بدلجام، بدرام & خوش‌لگام ۲ چموش، سرکش ۳ نابه‌فرمان، نافرمان & مطی، بفرمان ۴ خیره‌سر، سخت‌سر، گردن‌کش، یاغی & تسلیم، رام

بدلی : تقلبی، جعلی، ساختگی، قلابی، قلب، مصنوعی & اصلی

بدمزگی : dab[ ezam]اسم بدطعمی، ناخوشی & خوش‌مزگی

بدمزه : بدطعم & خوش‌طعم، خوش‌مزه

بدمست: عربده‌جو، عربده‌کش، هرزه گو

بدمستی :dab[ tsam]اسم عربده‌جویی، عربده‌کشی، هرزه‌گویی

بدمعامله : کج‌باز، کج‌پلاس، کج‌معامله & خوش‌معامله

بدمنش : بدسگال، بدنفس، بدنهاد، بدذات، خبیث، کج‌نهاد & نیک‌منش، نیک‌نهاد

بدمنظر : بدترکیب، بدگل، بدنما، بدلقا، زشت، زشت‌رو، کریه & خوش‌منظر، خوش‌لقا، مه‌لقا، خوش‌نما، خوبرو، قشنگ، زیبا، وجیه، وجیه‌منظر

بدمهر : نامهربان، بی‌عاطفه، بی‌محبت & مهرورز، مهربان، عطوف

بدنام : ۱ آلوده‌دامن، بی‌آبرو، رسوا، لجن‌مال، مفتضح، ننگین ۲ بدآوازه & خوشنام

بدنام‌سازی :dab[ mmn zms]اسم لجن‌مالی، رسواسازی

بدنامی :dab[ mmn]اسم افتضاح، بی‌آبرویی، تفضیح، رسوایی، فضیحت & خوشنامی

بدن : ۱ پیکر، تنه، تن، جثه، کالبد ۲ بدنه، جسم ۳ جسد، لاش، لاشه & روح، روان

بدنژاد : بداصل، بدگوهر، نانجیب & نژاده، اصیل، نجیب

بدنسل : ۱ بداصل، بدنژاد & نژاده ۲ حرامزاده، خطا زاده، والدالزنا & حلال‌زاده ۲ بدذات، بدسرشت، بدگوهر، بدنهاد & نیک‌نهاد، نیک‌سرشت

بدنما : بدترکیب، بدشکل، بدمنظر، بدنمود، کریه‌المنظر & خوش‌نما، خوش‌ترکیب، خوش‌منظر

بدنمود : بدترکیب، بدشکل، بدمنظر، بدنما، زشت، کریه & خوش‌ترکیب، خوش‌منظر

بدنهاد : بدذات، بدسرشت، بدنفس، بدطینت، ناپارسا، ناخلف & خوش‌جنس، خوش‌طینت

بدنهادی: بداصلی، بدذاتی، بدسرشتی، بدطینتی، بدگوهری دژنهادی & نیک‌نهادی

بدنه : ۱ پیکر، پیکره، تنه ۲ اندام، هیکل ۳ چارچوب، قاب ۴ عمارت ۵ سطح خارجی

بدنیت : بدخواه، بدفطرت، زشت‌سیرت، سیه‌دل & خوش‌نیت، نیکخواه

بدنی :nadab]اسم جسمی & روحی، فکری

بدو : آغاز، ابتدا، اوان، اول، شروع، عنفوان، مقدمه، نخست & پایان، خاتمه، ختم

بدوبی‌راه، بدوبیراه : ۱ ناسزا، دشنام، فحش ۲ حرفهای نامربوط

بدو : فعال، پرتلاش، تلاشگر، زحمت‌کش & تن‌آسا، تنبل

بدون : بری، بلا، بی، عاری & با

بدوی : آغازی، آغازین، ابتدایی

بدوی : ۱ بادیه‌نشین، صحرانشین، صحراگرد، بیابان‌نشین، بیابان‌گرد & شهرنشین، شهری

بدویت : ۱ بادیه‌نشینی، صحرانشینی، بیابان‌نشینی & مدنیت ۲ جاهلیت ۴ عقب‌ماندگی ۳ توحش & تمدن

بدوی‌خو : ۱ نامتمدن، وحشی & متمدن ۲ نافرهیخته & بافرهنگ، فرهیخته

بدهضم : بدگوار، دیرگوار، دیرهضم & خوشگوار، سهل‌الهضم

بده‌کار، بدهکار : غارم، قرضدار، مدیون، مقروض، وامدار & بستانکار، طلبکار

بده‌وبستان : ۱ دادوستد، خرید و فروش، معامله ۲ تبادل، مبادله ۳ تعامل ۴ روابط پنهانی متقابل

بدهیئت : بدترکیب، بدقواره، بدسیما، بدلقا، کریه‌المنظر & خوش‌ظاهر، خوش‌قواره، خوش‌منظر

بدهی : دین، قرض، وام & بستانکاری، طلب

بدهیکل : بدترکیب، بدشکل، بدمنظر، بی‌قواره، زشت & خوش‌هیکل، خوش‌اندام، جمیل، جمیله

بدی : زشتی، سیئه، شناعت، فساد، قباحت، قبح، معرت & خوبی، نیکی، حسنه

بدیع : ابتکاری، بکر، بی‌سابقه، تازه، خوب، خوش، طرفه، عجیب، نادره، نادیده، نو، نوظهور، نیکو & کهنه

بدیل : ۱ اهل‌اله، سالک، صالح، عارف ۲ جانشین ۳ عوض، جایگزین ۴ انتخاب، گزینه ۵ شق

بدیمن : بدقدم، بدشگون، شوم، شوم‌قدم، ناخجسته، نامبارک، نامیمون، نحس & خوش‌یمن، سپیدپا، هماگون، مبارک، خجسته‌پی

بدیمنی :بدشگونی، بدقدمی‌م، شومی، نحسی، نحوست & خوش‌یمن، میمون

بدین‌سبب : ازاین‌رو، بدین‌لحاظ، بدین‌مناسبت، علی‌هذا

بدین‌طریق : بدین‌سان، بدین‌گونه، بدین‌نحو، بدین‌نمط

بدیهی : ۱ آشکار، روشن، مبرهن، غیرقابل‌انکار، واضح، هویدا ۲ مرتجل & غیربدیهی

بذال : بخشنده، دست‌ودل‌باز، کریم، وهاب & خسیس، کنس

بذرافشان : ۱ ظرفیت کاشت(زمین)، بذرافکن ۲ بذرپاش ۳ دستگاه‌بذرپاش

بذرافشانی : بذرپاشی، تخم‌افشانی، دانه‌افشانی، کاشت، کاشتن & محصول‌برداری، درو، برداشت

بذر : برز، تخم، دانه، هسته & بر، ثمر، میوه

بذل : بخشش، جود، دهش، سخا، عطا، کرم، نواله

بذل کردن : بخشش کردن، کرم کردن، عطا کردن، جود کردن

بذله : ۱ جوک، شوخی، طیبت، لطیفه، مزاح، مطایبه، هزل ۲ لباس کار & جد

بذله‌گو : شوخ، لطیفه‌پرداز، لطیفه‌گو، مزاح، مقلد، هزال & جدی

بذله‌گویی : شوخ‌طبعی، لطیفه‌پردازی، هزل

برآسودن : آرامش یافتن، آسوده گشتن

برآشفتگی : ۱ تغیر، خشم، عصبانیت، غضب & سکینه ۲ پریشانی & آرامش

برآشفتن :اسم ۱ ازکوره‌دررفتن، خشمگین شدن، ۲ خشم گرفتن، غضب کردن، تندی کردن ۳ متغیر شدن ۴ خشم، عصبانیت، تغیر، عصبیت

بر :حرف ۱ آغوش، بغل ۲ پستان، پهلو، سینه ۳ تن ۴ کنار ۵ بار، ثمر، ثمره، محصول، میوه ۶ بلندی، فراز، بالا، برفراز، روی، صدر ۷ در، به، ۸ پهلو، ضلع ۹ سود، فایده، نفع ۰ علیه & له ۱۱ روی ۲۱ بالا & پایین ۳۱ طرف، سوی ۴۱ پیش، جلو ۵۱

برآمدگی : آماس، باد، تورم، نفخ، ورم ۲ برجستگی & فرورفتگی

برآمدن : ۱ بالا آمدن & پایین رفتن ۲ طلوع کردن، آفتاب تابیدن & غروب کردن ۳ پدیدار گشتن، پدید آمدن، ظاهرشدن، نمایان گردیدن، هویدا شدن & ناپدید شدن ۴ ورآمدن ۵ روییدن، رستن ۶ سر زدن ۷ متورم شدن، ورم کردن ۸ به طول انجامیدن، طول کشیدن ۹

برآمده : ۱ برجسته، گوژ ۲ بالاآمده ۳ نامی، معروف، مشهور

برآموده:

برآورد : ۱ ارزیابی، برانداز، تخمین، سنجش، تقویم ۲ ارزش‌گذاری، قیمت‌گذاری ۳ تخمین زدن، تقویم کردن

برآورد کردن :ارزیابی کردن، تخمین زدن، تقویم کردن، تقویم‌نمودن

برآوردن : ۱ اجابت کردن، استجابت کردن، روا کردن، عملی ساختن ۲ پذیرفتن، قبول کردن ۳ بالا بردن، برافراختن، برافراشتن، بلند کردن ۴ پروردن، پرورش دادن ۵ استخراج کردن، بیرون کشیدن ۶ انباشتن، پر کردن، مملو ساختن ۷ اصلاح کردن، تعمیر کردن ۸

برآورده شدن : ۱ تحقق یافتن، عملی شدن، متحقق شدن ۲ مستجاب شدن ۳ روا شدن

برآورده : ۱ متحقق ۲ مستجاب ۳ روا

برآیند : حاصل، منتج، نتیجه

برائت : ۱ بیگناهی، پاکی، تبرئه، معصومیت ۲ بیزاری، تنفر، نفرت ۳ خلاصی، رهایی، نجات ۴ دوری، بری ۵ اجازه، منشور ۶ حماله ۷ تبرئه شدن، رها شدن، مبرا شدن

برائت جستن : ۱ دوری‌جستن ۲ بیزاری جستن، اظهار تنفر کردن

برائت یافتن : بی‌گناه‌شناخته شدن، تبرئه شدن

برا : & کند ۲ جدی، قاطع ۳ کارآ، کارآمد & ناکارآمد

برابر : ۱ جلو، روبه‌رو، رویارو، مقابل، مواجه نزد، ۲ کفو، متساوی، مساوی، مستوی، هم‌پایه، معادل، هم‌ارز، همتا، همسان، همسر، هم‌سنگ، یکسان ۳ علی‌السویه ۴ موافق ۵ طبق & نابرابر

برابرسازی : ۱ تطبیق، مطابقت، معادله ۲ یکسان‌سازی، معادل‌سازی، همگون‌سازی

برابر شدن : ۱ مواجه‌شدن، روبه‌رو شدن، رویارو شدن ۲ مساوی‌شدن، یکسان شدن، مطابق شدن ۳ مطابقت کردن ۴ مساوی شدن، به تساوی دست یافتن، به تساوی رسیدن ۵ همتا شدن، هم‌ردیف شدن، هم‌پایه شدن

برابرنهاد : ۱ برابرنهاده، آنتی‌تز & ۱ تز ۲ ستیز ۲ معادل

برابری : ۱ تساوی، عدالت، مساوات، معادله، همتایی، همسانی، هم‌سنگی، هم‌وزنی ۲ تطابق، مطابقت ۳ تعادل & نابرابری

برابری کردن :مساوی بودن، معادل بودن، هم‌سنگ بودن، هم‌وزن بودن

برات : ۱ سند پرداخت، حواله، حواله پرداخت ۲ بخشش، عطیه

برات شدن : ۱ خطور کردن، ملهم شدن، در دل افتادن ۲ حواله شدن & برات کردن

بر : ۱ احسان، خوبی، نیکوکاری، نیکی، نیکویی & سیئه ۲ صدق، صلاح ۳ طاعت ۴ بخشش، عطیه

برادر : ۱ اخوی، داداش، کاکا & خواهر ۲ دوست

برادرانه : ۱ برادروار & خواهرانه ۲ دوستانه، مودت‌آمیز

برادروار : برادرانه & خواهروار

برادری : ۱ اخوت، مساوات، مصادقت ۲ دوستی، مودت

براز : ۱ بغاز، گاز ۲ پینه، وصله ۳ زینت، آرایش ۴ آراستگی، زیبایی

برازخ : برزخ‌ها، اعراف

براز : ۱ گه، غایط، مدفوع ۲ سرگین ۳ پلیدی، فضولات، نجاست

برازندگی : ۱ شایستگی، آراستگی ۲ زیبندگی ۳ استحقاق، سزاواری

برازنده : درخور، زیبنده، سزاوار، شایان، شایسته، قابل، لایق، متناسب، ورجاوند & نامتناسب، نالایق

برازیدن : ۱ برازنده بودن، زیبندگی داشتن، زیبیدن، زیبا نمودن، زیبنده‌بودن، سزاوار بودن، شایسته بودن، طرازیدن ۲ پینه کردن، وصله کردن

براساس : برپایه، برحسب، برطبق، به‌موجب

براعت :اسم ۱ بزرگواری ۲ برتری، تفوق ۳ فضیلت، کمال ۴ بلاغت، فصاحت، شیوایی ۵ برهمگان تفوق یافتن، به‌کمال رسیدن، فضیلت یافتن، کمال یافتن ۶ غالب آمدن

بر افتادن : ۱ از میان رفتن، نابود شدن، نابود گشتن، نیست شدن، ورافتادن & روآمدن ۲ ملغا، منسوخ گشتن، منسوخ شدن، متروک شدن & متداول شدن، رایج گشتن، باب‌شدن ۳ قلع‌وقمع شدن، منقرض شدن، انقراض‌یافتن ۴ ازمد افتادن، دمده شدن & باب شدن، مد

برافراشتن : ۱ به اهتزازدرآوردن، افراشتن، بالا بردن، بلند کردن ۲ برپا کردن، استوار کردن

برافروختگی : ۱ تغیر، خشم، غضب، قهر ۲ تابش، ۳ سرخی

برافروختن : ۱ روشن کردن، شعله‌ور ساختن، مشتعل ساختن & خاموش کردن ۲ برافروخته شدن، به خشم‌آمدن، خشمگین شدن، غضبناک شدن & آرام‌شدن ۳ سرخ شدن

برافروخته : ۱ مشتعل، شعله‌ور، روشن ۲ خشم‌آلود، خشمگین، غضبناک، متغیر

برافشاندن : ۱ افشاندن، نثار کردن ۲ پراکنده ساختن، پریشان کردن

برافکندن : ۱ بر داشتن، کنار گذاشتن ۲ پوشاندن ۳ از بین بردن، نابود کردن، برانداختن

براق : ۱ اسب‌تیزرو ۲ مرکوب‌حضرت محمد (ص) (در شب معراج) مرکب‌حضرت رسول (ص)

براق : تابان، درخشان، روشن، ساطع، شفاف، متلالی، مشعشع & تار، تیره، کدر، مات

بر : الکن، زبان‌پریش

بران : برا، برنده، تیز & کند

برانداز :صفت ۱ دید زدن، نگریستن ۲ برآورد، تخمین، سنجش ۳ سرنگون‌ساز، کودتاچی، کودتاگر

برانداز کردن : ۱ دید زدن، دیدن، ورانداز کردن ۲ نگاه سطحی کردن، نگاه کردن ۳ برآورد کردن، تخمین زدن، سنجیدن

براندازی : ۱ کودتا ۲ برافکنی، حکومت‌ستیزی ۳ سرنگونی ۴ سرنگون‌سازی ۵ نابودی

برانشی : آب‌شش

برانکار : ۱ تخت حمل‌مریض

برانگیختن : ۱ به هیجان‌آوردن، تحریض کردن، ترغیب کردن، تشویق کردن، تهییج کردن ۲ آنتریک کردن، تحریک کردن ۳ وادار کردن، وا داشتن ۴ مبعوث کردن، زنده کردن ۵ روانه کردن

برانگیخته : ۱ مبعوث ۲ تحریض، تحریک‌شده، واداشته

برانگیزنده :صفت ۱ محرک ۲ مشوق

براهمه : برهمن‌ها

براهین : ادله، برهان‌ها، بینات، حجت‌ها، حجج، دلایل، دلیل‌ها، فرنودها

برایا : آفریدگان، مخلوقات، موجودات

برای : ۱ از بهر، به‌جهت، به‌خاطر، به‌سبب، به‌علت، به‌قصد، به منظور ۲ دربرابر، در عوض ۳ محض ۴ به‌سوی، به‌جانب، به‌طرف

برای این‌که، برای اینکه : ۱ چون، زیرا ۲ به منظور

برایی : ۱ برندگی، تیزی ۲ برش، قاطعیت، کارآیی

برباد دادن : ۱ به باد فنادادن، پایمال کردن، تلف کردن، حیف و میل کردن، ضایع کردن، هدر رفتن ۲ خراب کردن، ویران کردن، منهدم کردن & آباد ساختن، معمور کردن ۳ نابود کردن، نیست کردن، معدوم ساختن & آفریدن، خلق کردن، هست کردن

بر باد رفتن : ۱ به بادفنا رفتن، پایمال شدن، تلف شدن، حیف و میل‌شدن، ضایع شدن، هدر رفتن ۲ خراب شدن، ویران شدن، منهدم شدن & آباد شدن ۳ نابودشدن، نیست شدن، فنا شدن، معدوم شدن

بربادرفته : ۱ پایمال‌شده، تلف‌شده، حیف‌ومیل شده، ضایع‌شده، هدررفته ۲ خراب‌شده، ویران‌شده، منهدم‌شده & آباد شده، معمور ۳ نابودشده، نیست‌شده، فناشده، معدوم‌شده & هستی‌یافته

بربر : بی‌فرهنگ، نافرهیخته، نامتمدن، وحشی & متمدن، فرهیخته

بربریت : بی‌فرهنگی، توحش، نافرهیختگی، وحشیگری

بربط : تنبور، عود

بر : بیابان، خشکی، دشت، زمین، فلات، قاره، هامون & بحر، دریا، یم

برپا : ۱ آباد، آبادان، ایستاده، برقرار ۲ دایر ۳ ایستاده، سرپا، قائم، منعقد & نشسته ۴ معمور

برپا داشتن : ۱ آباد ساختن، آبادان کردن ۲ برافراشتن، نصب کردن ۳ بر پا کردن، برقرار کردن ۴ اقامه کردن، انجام‌دادن ۵ مجلس کردن

برپا کردن : ۱ برقرار کردن، تاسیس کردن، دایر کردن ۲ مستقر کردن ۳ برگزار کردن، برپا داشتن ۴ به پا کردن

برتافتن : ۱ پیچیدن، تاب‌دادن ۲ برگردانیدن، رو گردانیدن ۳ سرپیچیدن، اعراض کردن، روی برتافتن ۴ تمکین ن کردن، سرپیچی کردن، نافرمانی کردن، عصیان ورزیدن ۵ تاب آوردن، تحمل کردن، برخود هموار کردن، طاقت آوردن & برنتافتن

برتر : ۱ اعلی، افضل، اولی، عالی، فایق، بالاتر، مرجح، والا & ادنی ۲ بلندتر، رفیع‌تر

برتری : ۱ استیلا، اولویت، براعت، ترجیح، تفضل، تفوق، تقدم، رجحان، سبق، فضل، فضیلت، مزیت، منت ۲ تفوق، تسلط ۳ سلطه، چیرگی

برتری‌طلب : ۱ برتری‌جو، تفوق‌جو ۲ تعالی‌خواه ۳ استیلاطلب، استیلاجو

برتری‌طلبی : ۱ برتری‌جویی، تفوق‌جویی ۲ تعالی‌خواهی ۳ استیلاجویی، استیلاطلبی

برثن :پنجه، چنگال، چنگ، مخلب

برجا : ۱ ثابت، مستقر & متزلزل ۲ باقی، برقرار، پابرجا، پایا، پایدار & ناپایدار

برج : خرج غیرضروری، هزینه‌های‌غیراساسی & خرج

برجستگی : ۱ برآمدگی، تحدب ۲ بلندی ۳ امتیاز، برتری، تشخص، تمایز ۴ عمدگی، اهمیت

برجستن : ۱ پریدن، ۲ برجهیدن، جستن، جهیدن، ۳ وثوب ۴ تپیدن، جنبیدن ۵ شتافتن

برجسته : ۱ سرآمد، عالی، عمده، فحل، شاخص، مبرز، متشخص، متمایز، مشخص، ممتاز، مهم ۲ چشمگیر، نمایان ۳ برآمده، محدب ۴ پسندیده، خوب ۵ چالاک، چست

برج : ۱ شهر، ماه ۲ بارو، حصار، حصن، دژ، قلعه ۳ کوشک، کاخ، قصر ۴ ساختمان چند طبقه، آسمان‌خراش

برج‌وبارو : بارو، حصار، دژ، قلعه

برجیس : مشتری

برچسب : ۱ اتیکت ۲ انگ، نسبت ناروا

برچیدن : ۱ دانه چیدن ۲ انتخاب کردن، برگزیدن، گزینش کردن ۳ جمع‌آوری کردن، جمع کردن، گرد آوردن ۳ تعطیل کردن، منحل کردن

برچیده : ۱ منحل، تعطیل ۲ جمع‌آوری‌شده

برحسب : براساس، برطبق، مطابق، موافق

برحسب‌ظاهر : ظاهراً، علی‌الظاهر

برحق : ۱ راستین، حقیقی، به‌حق، حقه & ناحق ۲ محق، حق‌دار ۳ فی‌الواقع

برخاستن : ۱ ایستادن، به‌پاخاستن، برپا شدن، بلند شدن ۲ بیدار شدن ۳ بردمیدن، سر زدن ۴ برآمدن، طلوع کردن ۵ شوریدن، شورش کردن، طغیان کردن، عصیان کردن، قیام کردن ۶ متصاعد شدن ۷ پدیدآمدن، آغاز شدن، در گرفتن ۸ پیش آمدن، اتفاق افتادن،

برخ : ۱ پاره، حصه، قسمت، لخت ۲ حظ، نصیب

برخور : برخوردار، بهره‌مند، بهره‌ور، متمتع، منتفع

برخوردار : بهره‌مند، بهره‌ور، رستی‌خوار، کامیاب، متمتع، متنعم، محظوظ، مستفید، مستفیض، منتفع & محروم

برخورداری : استفاده، انتفاع، بهره‌جویی، بهره‌مندی، بهره‌وری، تمتع & محرومیت

برخورد : ۱ تماس، دیدار، ملاقات ۲ رفتار، سلوک، معامله ۳ اصابت، التقا، تلاقی ۴ زدوخورد ۵ مشاجره (لفظی)، درگیری ۶ اصطکاک ۷ تصادم، تصادف ۸ شیوه رفتار

برخورد کردن: ۱ برخوردن، به هم رسیدن، ملاقات کردن ۲ تصادف کردن، تصادم کردن ۳ تلاقی کردن، مصادف‌شدن

بر خوردن : ۱ قاطی شدن، مخلوط شدن ۲ راه یافتن

برخه : ۱ بهره، نصیب ۲ عددکسری، کسر ۳ پاره، جزء، حصه & اعشاری، عدد صحیح

برخی : ۱ بعضی، پاره‌ای، تعدادی، چندی، شماری ۲ جان‌نثار، فدایی، قربانی ۳ نثار، فدا، قربان

بردابرد : آشوب، غوغا، فتنه

بر دادن : ثمر دادن، به ثمرنشستن، به بار آمدن، به بر نشستن

بردار : حامل، خطحامل

بردار : ۱ مثمر، ثمردار، باردار، میوه‌دار ۲ مصلوب

برداشت : ۱ استنباط، استنتاج، بازیافت، تلقی، درک، دریافت ۲ جمع آوری، حاصل، حاصل‌برداری، محصول‌برداری & کاشت، داشت ۳ بهره‌برداری کردن، ضبط ۴ اخذ، بازستانی، دریافت & پرداخت ۵ بردباری، تحمل، صبر & نابرداری، بی‌تابی

بر داشتن : ۱ با خود بردن، همراه بردن ۲ اخذ کردن، گرفتن ۳ برداشت کردن ۴ برطرف کردن، از بین بردن ۵ ازاله کردن، زایل کردن ۶ بلند کردن، دزدیدن، ربودن، کش رفتن ۷ برچیدن، اختیار کردن، انتخاب کردن، حاصل‌برداری کردن، درو کردن، محصول‌برداری کردن

بردبار : آرام، باحوصله، پرشکیب، حلیم، حمول، خویشتن‌دار، رزین، شکیبا، صابر، صبور، متحمل & کم‌صبر، ناشکیبا، نابردبار، کم‌حوصله

بردباری : تاب، تحمل، حلم، حوصله، شکیب، شکیبایی، صبر، صبوری، طاقت & ناشکیبایی، کم‌حوصلگی، ناشکیبی

برد : ۱ برودت، سرما، سوز & حر ۲ پرنیان ۳ حجر، سنگ & کلوخ

برد : ۱ سود، نفع ۲ تیررس ۳ پیروزی، ظفر & باخت ۴ پارچه کتانی

بردگی : ۱ اسارت، ۲ بندگی، زرخریدی، غلامی، کنیزی، & آزادگی

بردمیدن : ۱ دمیدن ۲ سر زدن، طلوع کردن & غروب کردن ۳ رستن، روییدن، سبز شدن & خشکیدن ۴ برخاستن، بلند شدن ۵ بردمیدن، فوت کردن ۶ جوشیدن، فوران کردن

بردن : ۱ جا به جا کردن، حمل کردن، منتقل کردن، حرکت دادن & آوردن ۲ سود بردن، نفع کردن & ضرر کردن، زیان کردن ۳ برد کردن ۴ برنده شدن، پیروز شدن، پیش‌افتادن، شکست دادن & باختن، شکست‌خوردن ۵ بر داشتن، پاک کردن، زدودن، ستردن ۶ مستلزم بودن،

برده : ۱ اسیر، بنده، خادم، زرخرید، عبد، عبید، غلام، کنیز، مملوک & آزاد، حر ۲ مطیع، گوش‌به‌فرمان ۳ هواخواه افراطی

بررسی : امعان، بازدید، بازبینی، تتبع، تجسس، تحقیق، تعمق، تفحص، جستجو، رسیدگی، غور، کاوش، مداقه، مطالعه، ملاحظه، نظارت، وارسی

بررسی کردن : تحقیق کردن، رسیدگی کردن، وارسی کردن، مطالعه کردن، پژوهش کردن

برز : ۱ بالا، قد، قامت ۲ تنه، ساقه ۳ ارتفاع، بلندی، پشته ۴ بزرگی، جلال، شکوه، عظمت ۵ زیبایی

برز : ۱ بذر، تخم، دانه ۲ زراعت، کاشت، کشاورزی، کشت

برزخ :اسم ۱ درهم، دلخور، دمغ، گرفته ۲ بور ۳ ناخرسند، ناخشنود، ناراضی ۴ حایل، حاجز ۵ فاصله ۶ اعراف، عالم بالا، عالم مثال

بر زدن : خیره شدن، مستقیم‌نگاه کردن، زل زدن

بر زدن : قاطی کردن(ورق‌بازی)

برزگر : حارث، دهقان، رعیت، زارع، کشاورز، کشتگر & ارباب

برزن : ۱ کوچه، کوی، محله، ناحیه ۲ شهرداری منطقه

برزنگی : ۱ سیاه زنگی، سیاه‌پوست ۲ کاکا سیاه

بر :صفت ۱ زیاد، بسیار، متعدد ۲ گروه، دسته، عالم

برزیگر : برزکار، برزگر، برزه‌گر، دهقان، زارع، فلاح، کشاورز، کشت‌کار، کشتگر & ارباب

بزور : پرزور، پرتوان، زورمند، قوی & ضعیف، ناتوان

برساخته : جعلی، ساختگی، مصنوعی، غیرواقعی & واقعی، حقیقی

برسو : فوقانی عالی،

برش : ۱ بریدگی، شکاف ۲ بریده، تقطیع، جدایی، فصل، قطع ۳ قاش، قاچ ۴ کارآیی، توان، برایی، قاطعیت ۵ تیزی ۶ بریدن

برشتن: ۱ برشته کردن، بریان کردن ۲ تف دادن، تفت دادن، بو دادن ۳ سوخاری کردن

برشته : بریان، بلال، پخته، تفت‌داده، تفتیده

برشکستن : ۱ شکستن ۲ شکست دادن، مغلوب کردن، مقهور ساختن ۳ پریشان کردن

برشمردن : ۱ شمارش کردن، شماره کردن، شمردن، حساب کردن ۲ بازگو کردن، بیان کردن، ذکر کردن، باز گفتن ۳ به حساب آوردن، قلمداد کردن، محسوب داشتن

برص : پیسی

برطبق : برحسب، بروفق، مطابق، حسب

برطرف : ۱ رفع، منتفی ۲ از میان رفته، ناپدید، معدوم، نابود

برطرف شدن : ۱ ازبین رفتن، از میان رفتن، زایل شدن ۲ نیست‌شدن، نابود شدن ۳ مرتفع شدن ۴ حل شدن، فیصله یافتن ۵ تمام شدن، به پایان رسیدن

برطرف کردن : ۱ مرتفع ساختن، رفع و رجوع کردن ۲ حل کردن، فیصله دادن، حل کردن ۳ از بین بردن، نابود کردن

برعکس : ۱ باژگونه، وارو، وارونه، واژگونه ۲ برخلاف، برضد ۳ بالعکس ۴ به‌رغم ۵ خلاف

برف : ثلج، بشک، فنجا & باران، تگرگ

برفی : ۱ برف‌آلود ۲ پربرف ۳ برف‌زا & تگرگ‌زا، باران‌زا ۴ برف‌روب، برف‌پاروکن

برق :صفت ۱ آذرخش، صاعقه ۲ الکتریسیته، کهربا ۳ بارقه، جرقه ۴ الکتریک ۵ تلالو، جلا ۶ درخشش، درخشندگی ۷ سریع، باسرعت، برق‌آسا

برق‌آسا :صفت به‌سرعت، تند، سریع برقی، & کند، به‌تانی

بر : قاطی، مخلوط

برقرار : ۱ استوار، پابرجا، پایدار، ثابت & ناپایدار، نااستوار ۲ جاوید، مدام & زودگذر ۳ مستقر ۴ معین، مقرر

برقرار شدن : ۱ ایجادشدن ۲ برپا شدن، دایر شدن

برقرار کردن : ۱ ایجاد کردن، به وجود آوردن ۲ برپا کردن، دایر کردن ۳ تعیین کردن، معین کردن

برق زدن : درخشیدن، متلالو شدن، تلالو داشتن

برقع : روبند، روبنده، مقنعه، نقاب

برق کار : الکتریسین، برقی، تعمیرکار برق

برقی :صفت ۱ برقکار، سیم کش ۲ منسوب به برق ۳ شتابان، سریع، برق آسا، شتابنده

برکت : ۱ خیر، رحمت، نعمت، ۲ سعادت، فیض، نیکبختی ۳ خجستگی، یمن ۴ افزایش، افزونی، زیادنی، فروانی، فزونی، نزل، وفور

برکشی : ارتقا، ترقی & تنزل

بر کشیدن :خارج کردن، درآوردن ۲ کشیدن ۳ سر دادن، برآوردن ۴ بالا بردن ۵ ترقی دادن، بلندمرتبه گردانیدن، ارتقا مقام دادن ۶ برگرفتن، کنار زدن ۷ برافراشتن، بلند کردن ۸ رسم کردن، نقاشی کردن ۹ پروردن،

برکنار :صفت ۱ خلع، مخلوع، مرخص، معزول، منفصل & منصوب ۲ دور، بری، مبرا

برکنار شدن : معزول‌شدن، عزل شدن، خلع شدن، منفصل شدن & منصوب شدن

برکنار کردن : معزول کردن، عزل کردن، خلع کردن، منفصل کردن & منصوب کردن، برگماشتن

برکناری : انفصال، خلع، عزل & انتصاب، برگماری

برکندن : ۱ از ته کندن، کندن ۲ از ریشه درآوردن، ریشه کن کردن ۳ جدا کردن، بریدن & نشاندن ۴ نابود کردن، ازبین بردن ۵ دور کردن

برکه : آب‌انبار، آبدان، آبگیر، استخر، برم، تالاب، غدیر

برگچه : برگک، برگ کوچک

برگردان : ۱ ترجیع ۲ عکس، وارو ۳ ترجمه

برگرداندن : ۱ بازگرداندن، برگردانیدن ۲ برگشت دادن، بازگشت‌دادن، پس دادن ۳ وارو کردن ۴ پشت‌ورو کردن ۵ واژگون کردن ۶ تغییر دادن ۷ ترجمه کردن ۸ بالا آوردن، استفراغ کردن، قی کردن ۹ واژگون کردن ۱۰ سرنگون کردن، به زمین‌انداختن ۱

برگرفتن : اخذ کردن، اقتباس کردن، بر داشتن، گرفتن

برگرفته : ماخوذ، مقتبس

برگ‌ریزان، برگریزان : پاییز، خریف، خزان & بهار

برگزار کردن : ۱ برپاداشتن، ترتیب دادن، برپا کردن، منعقد کردن ۲ انجام دادن ۳ ادا کردن، به‌جا آوردن ۴ سپری کردن

برگزاری : ۱ انجام، اجرا ۲ ادا، به جاآوری

برگ زدن : حقه زدن، فریب‌دادن، نیرنگ بکار بستن

برگزیدن : انتخاب کردن، اختیار کردن، پسند کردن، پسندیدن، گزینش کردن

برگزیده :صفت زبده، صفی، گزیده، مبعوث، مختار، مرجح، ممتاز، منتخب، نخبه

برگشت : ۱ بازآیی، بازگشت، رجعت، عود، عودت، مراجعت ۲ عدول، معطوف

برگشتن :اسم ۱ بازآمدن، ۲ رجعت کردن، مراجعت کردن ۳ سرنگون‌شدن، واژگون شدن ۴ منصرف شدن ۵ مرتدشدن ۶ تغییر یافتن، تغییر کردن ۷ ارتداد، انصراف & رفتن، عازم شدن ۸ تغییر جهت‌دادن ۹ عدول کردن ۱۰ نامساعد شدن ۱۱ برگشت خوردن

برگ : ۱ صفحه، فیش، ورق، ورقه ۲ اسباب، دستگاه، ساز، سامان، نوا ۳ آذوقه، توشه ۴ آهنگ، عزم، قصد ۵ تمایل، رغبت، میل ۶ التفات، پروا، توجه ۷ نغمه ۸ تاب، توان، طاقت، یارا

برگماری : انتصاب، نصب & برکناره

برگماشتن : انتصاب کردن، برگماردن، گماشتن، مامور کردن، ماموریت‌دادن، منصوب کردن

برگه : ۱ ورق، ورقه، تکه کاغذ ۲ جواز، تاییدیه ۳ سند، مدرک ۴ فیش ۵ برش‌میوه‌های خشک شده

برلیان :صفت ۱ الماس‌تراش‌خورده، الماس خوش‌تراش، الماس شفاف ۲ براق، درخشان، درخشنده، شفاف

برم : ۱ آبگیر، استخر، برکه، تالاب، غدیر ۲ بند، سد کوچک

برملا : ۱ آشکار، ظاهر، علنی، عیان، فاش ۲ رسوا ۳ افشا ۴ ابراز

برمنش : ۱ خودخواه، خودپسند ۲ مغرور، متکبر، پرافاده، متفرعن

برمنشی : ۱ خودخواهی، خودپسندی ۲ غرور، تکبر، افاده، تفرعن

برمنشی کردن : ۱ خودستایی کردن، خودپسندی کردن ۲ مغرورشدن، تکبر ورزیدن، افاده کردن، تفرعن فروختن

برنا : ۱ جوان، شاب، فتا، نوجوان ۲ خوب، ظریف، نیک & پیر، جاافتاده، زال، سالخورده، شیخ، کلان‌سال، کهنسال، مسن، معمر

برنامه : پروگرام، دستور کار، طرح، نقشه

برنامه‌ریزی : طرح‌ریزی، نقشه‌ریزی

برنایی : جوانی، شباب، نوجوانی & کهولت، پیری

برنج : ۱ آلیاژ مس و روی وسرب ۲ شلتوک ۳ پلو

برنج‌زار، برنجزار : برنجار، شالیزار، برنجستان

برندگی : ۱ برایی، تیزی ۲ برش، قاطعیت، کارآیی & کندی

برنده : ۱ بران، برا، تند، تیز ۲ قاطع & کند ۳ موثر، کاری ۴ زایل کننده

برنده : ۱ پیروز، فاتح، قهرمان ۲ حامل & بازنده

برنز : آلیاژ مس و قلع، مفرغ

برنزه : به رنگ برنز

برنش : نایژه، قصب‌الریه

برنشیت : ورم ریه، ورم نایژه‌ها

بروبر : بادقت، خیره‌خیره، خیره، زل‌زده

بروبرگرد : چون‌وچرا، شک، تردید

بروبوم : بوم و بر، زمین، سرزمین، اقلیم، ملک

بروت : سبلت، سبیل، شارب & ریش، محاسن

بروج : ۱ ابراج ۲ برج‌ها، دژها، قلعه‌ها ۳ ماهها

برودت : ۱ خنکی، سردی، سرما & حرارت ۲ سردی‌مزاج

برودت‌زا : خنک کننده، سرمازا & حرارت‌زا، گرمازا

برودری : زری‌دوزی، قلاب‌دوزی، گلدوزی، ملیله‌دروزی

بروز : ۱ ابراز، پیدایی، پیدایش، تجلی، ظهور، نمایش، نمود ۲ آشکار شدن، پدیدار شدن، نمایان شدن & پنهان شدن، مخفی‌شدن، نهان شدن

بروز دادن : اظهار کردن، ابراز کردن، آشکار ساختن، فاش ساختن، فاش کردن & نهفتن، نگفتن

بروفق : برابر، برحسب، برطبق، مطابق، موافق & به‌رغم

برو : ۱ کاری، زرنگ، چالاک ۲ بادپا ۳ سریع

برومند : ۱ بارور، مثمر، میوه‌دار ۲ قوی، رشید، نیرومند محکم ۳ برخوردار، بهره‌ور، کام‌روا، کامیاب ۴ خرم، شاداب ۵ آبرومند

برون آمدن : ۱ خارج‌شدن & داخل شدن ۲ دمیدن، روییدن، سرزدن، سبز شدن

برون : ۱ بیرون، خارج & درون ۲ ظاهر، برونه & باطن، درونه ۳ مستثنا

برون شهری : بیابانی، جاده‌ای، خارج از شهر & درون‌شهری

برهان آوردن :دلیل‌آوردن، استدلال کردن، حجت آوردن

برهان : بینه، حجت، دلیل، فرنود

برهم : ۱ آمیخته، انباشته، انبوه ۲ پریش، پریشان، درهم، مضطرب ۳ شوریده، مضطرب

برهم زدن : ۱ به هم‌زدن، زیرورو کردن، مخلوط کردن ۲ پراکنده کردن، پراکنده ساختن، آشفته کردن، پریشان کردن ۳ از نظم انداختن، ایجاد اختلال کردن، بی‌نظم کردن، مختل کردن ۴ خراب کردن

برهمن : ۱ پیشوای دینی‌برهمایی، برهمند ۲ برهمایی

برهنگی : عریانی، عوری، لختی & پوشیدگی، مستوری

بره :صفت ۱ نوزاد گوسفند ۲ حمل، برج حمل ۳ آهوبچه ۴ مطیع، تسلیم، بی‌اراده

برهنه : ۱ پتی، عاری، عریان، عور، لاچ، لخت، نامستور & پوشیده، مستور ۲ فقیر، مستمند، بی‌نوا، تنگ‌دست

برهوت : بیابان، صحرا، کویر

برهه : پاره‌ای از وقت، روزگار، مرحله، مرحله‌ای از زمان

بریات : ۱ حسنات ۲ عام‌المنفعه

بری : ارضی، خاکی، زمینی & ۱ بحری ۲ بیابانی

بریان : ۱ برشته، تفته، کباب، مسمن، بلال، تفتیده & آب‌پز ۲ ملتهب، مضطرب، پرسوزوگداز

بریان کردن : برشته کردن، بلال کردن، تف دادن، کباب کردن

بری : ۱ بیزار، منزجر، متنفر ۲ تهی، دور، عاری، محترز، ۳ مصون ۳ بی‌گناه، پاک، مبرا

برید : ۱ پست، چپر، چاپار ۲ پیک، قاصد ۳ پستچی، نامه‌رسان، نامه‌بر

بریدگی : ۱ انشقاق، انقطاع، برش، تقیطع، قطع ۲ جدایی ۳ پارگی، دریدگی ۴ زخم

بریدن :فعل ۱ قطع کردن، قطع & پیوند دادن ۲ گسستن، گسیختن & پیوستن ۳ اره کردن، قیچی کردن، برش دادن، چیدن ۴ دریدن، شکافتن، ۵ برش دادن ۶ جدا شدن، قطع رابطه کردن & پیوستن ۷ جدایی انداختن ۸ عبور کردن، گذشتن، طی کردن ۹ تعیین کردن، مقرر کردن

بریده : ۱ جدا، قطع، گسسته، منقطع ۲ نالمید، وازده & امیدوار

بریزن : ۱ اجاق، بریجن، تابه، تنور، فر ۲ پرویزن، خاک بیز، غربال

بریشم : ابریشم

بریشم‌نواز:صفت چنگ‌نواز، چنگی، ساززن، نوازنده

بریگاد : ۱ جوخه ۲ تیپ

برین :صفت بالایی، اعلی & فرودین

بریه : بیابان، صحرا، وادی

بریه : خلق، مخلوق، مردم، ناس

بزاز : پارچه‌فروش، جامه‌فروش

بزازی : ۱ پارچه‌فروشی، شغل‌پارچه‌فروش ۲ مغازهٔ پارچه‌فروشی

بزاق : آب‌دهان، تف، خدو، خیو

بزدل : آهودل، ترسان، ترسنده، ترسو، جبان، جبون، خایف، کم‌جرات، کم‌دل & شجاع، نترس، شیردل

بزدلی : ترس، ترسویی، جبن، جبونی، مخافت، هراس & شجاعت، شهامت، نترسی

بزرگ : ۱ ارجمند، بابا، خداوند، خواجه، رئیس، سر، سرپرست، سرور، شخیص، عالیقدر، کبیر، کلان، محتشم، معظم، مولا، مهتر & بنده، کهتر ۲ خطیر، عظیم، مهیب ۳ تنومند، جسیم، عظیم‌الجثه، کوه‌پیکر، گنده ۴ عریض، فراخ، گسترده، گشاد، وسیع & کم‌عرض ۵ ارشد

بزرگان : مهان، رجال، سران، اعاظم

بزرگ‌جثه : تناور، تنومند، سمین، عظیم‌الجثه، فربه، گنده

بزرگ‌داشت، بزرگداشت : ۱ اعزاز، اعظام، تبجیل، تجلیل، تعظیم، تکریم، توقیر، گرامی‌داشت، نکوداشت & تحقیر ۲ احترام، حرمت، رعایت

بزرگ داشتن : محترم‌شمردن، گرامی داشتن، نکو داشتن احترام گذاشتن، تکریم کردن، معزز داشتن، عزیز داشتن & کوچک شمردن

بزرگ‌راه، بزرگراه : آزادراه، اتوبان، شاهراه & کوره‌راه

بزرگ‌زاده : ۱ اصیل، شریف، نژاده ۲ نجیب‌زاده، نسیب

بزرگ‌سال، بزرگسال : ۱ بالغ، رشید ۲ پیر، جاافتاده، سال‌خورده، سال‌دیده، سالمند، کلان‌سال، مسن & خردسال

بزرگ‌سالی، بزرگسالی :سال‌دیدگی، سال‌خوردگی، سالمندی، کلان‌سالی، کهولت & خردسالی

بزرگ شدن : ۱ رشد کردن، نمو کردن ۲ بالغ شدن، برومند شدن، رشید شدن ۳ تنومند شدن، جسیم شدن، گنده‌شدن & کوچک شدن ۴ چاق شدن، فربه شدن & لاغر شدن ۵ ستبر شدن، ضخیم شدن، کلفت‌شدن ۶ عظیم شدن، گسترده شدن، وسیع شدن ۷ پرتوان شدن، توانا شدن & نات

بزرگ کردن : ۱ بارآوردن، پرورش دادن، پروراندن ۲ تربیت کردن ۳ تروخشک کردن، مراقبت کردن ۴ آگراندیسمان کردن، مبالغه کردن، مهم جلوه دادن، اغراق کردن

بزرگ‌منشی : ۱ علوطبع، مناعت ۲ بزرگواری

بزرگ‌نمایی : ۱ اغراق، مبالغه ۲ آگراندیسمان & کوچک‌نمایی

بزرگوار : ارجمند، بلندقدر، سرور، شرافتمند، شریف، عالی‌قدر، عظیم‌الشان، فخیم، گرامی، مجید، محترم، معز، معظم، مفخم، مکرم، نبیل، نبیه، والاگهر & بی‌شرف، حقیر، ذلیل، زبون

بزرگوارانه :قید ۱ جوان‌مردانه ۲ توام با بزرگواری ۳ سخاوتمندانه

بزرگواری : ارجمندی، بزرگی، حمیت، عظمت، علو، کبریا، کرامت & حقارت، خردی

بزرگی : ۱ احتشام، بزرگواری، بلندمرتبگی، عظمت، علو، مجد، نبل، نجابت، والایی ۲ بلوغ، رشد ۳ فراخی، کلانی، وسعت & خردی، کوچکی

بزک : ۱ آرایش، پیرایه، توالت، خودآرایی، زینت، سرخاب ۲ آب‌وتاب

بزک : بزغاله، بچه بز، بز کوچک، کهره & بره، قوچ

بزم‌آرا : ۱ مجلس‌آرا، بزم‌افروز، محفل‌آرا & رزم‌آرا ۲ شورآفرین، نشاط‌آفرین ۳ ساقی

بزم : انتعاش، جشن، سور، ضیافت، عیش، مجلس، مجلس عیش‌ونوش، محفل، انس، میهمانی ۱ & رزم ۲ ماتم

بزمگاه: ۱ بزمگه، بزمه، مجلس‌عیش‌ونوش & رزمگاه، رزمگه ۲ عشرتکده، عشرتگاه & ماتمکده، ماتم‌سرا

بزمی :صفت ۱ بزم‌نشین & رزمی ۲ مناسب بزم، مربوط به بزم ۳ عیاش، خوش‌گذران، عشرت‌طلب

بزن : ۱ بهادر، جنگاور، دلاور، دلیر، شجاع، یکه‌بزن & بخور ۲ جنگی، دعوایی، کتک‌کار & کتک‌خور ۳ پرزور، زورمند، قوی، نیرومند & ضعیف، ناتوان

بزن‌بهادر : شجاع، قدرتمند، دعوایی، بزن، پرزور

بزنگاه : ۱ دزدگاه، کمینگاه، کمینگه، لورگاه، مکمن ۲ میعادگاه، وعده‌گاه ۳ لحظه حساس

بزن و بکوب : ۱ بزن‌بزن، دعوا، کتک‌کاری ۲ مجلس رقص وپایکوبی، بزن و برقص

بزه : ۱ اثم، خطا، خطیئه، ذنب، گناه، معصیت & ثواب ۲ تقصیر، جرم، جنایت ۳ حیف، جور، ستم

بزه‌کار، بزهکار :صفت بزومند، تبه‌کار، خاطی، خطاکار، عاصی، عصیانگر، گناه‌کار، مجرم، مذنب، مقصر & بی‌گناه

بژ : قهوه‌ای روشن، نخودی تیره

بژول : کعب، قوزک پا

بسا : ۱ بسیار، چه بسیار ۲ شاید، احتمالا

بساتین : بستان‌ها، پالیزها، جالیزها، باغ‌ها، بوستان‌ها & صحاری، بیابان‌ها

بساز : ۱ خرسند، سازشگر، موافق، سازگار، قانع & ناسازگار ۲ آماده، ساخته، مهیا & نامهیا

بسازوبفروش :بسازوبنداز

بساطت : ۱ بی‌تکلفی، سادگی & پیچیدگی، غموض ۲ خوش‌رویی، گشاده‌رویی ۳ شیرین‌زبانی، لطف‌وگفت، لطیفه‌گویی، ملاطفت ۴ فراخی، گشادی

بساط : ۱ فرش، گستردنی ۲ اثاث، اثاثیه، اسباب، دستگاه، لوازم، متاع ۳ ادیم، خوان، سفره ۴ عرصه، میدان ۵ مجلس، محفل، محضر ۶ پهنه، عرصه، گستره

بس :قید ۱ اکتفا، بسندگی، ۲ بسنده، کافی، مکفی ۳ فقط ۴ بسا، بسیار، زیاد، فراوان، کثیر، متعدد & اندک، پشیز، قلیل، کم، ناچیز

بسامان :eb]صفت ۱ آراسته، آماده ۲ بقاعده ۳ سامان‌یافته، مرتب، منتظم، منظم & نابسامان

بسامد : ۱ تکرار، تناوب، فرکانس، کثرت‌وقوع ۲ تردد

بسان : شبیه، قرین، مانند، مثل، نظیر، همانند، به‌سان

بساوایی : ۱ لامسه ۲ لمس & چشایی، بویایی، بینایی

بساوش : بساوایی، لامسه، لمس

بساویدن : بسودن، لمس کردن & چشیدن، بوییدن

بستان : ۱ بوستان ۲ گلزار، گلستان، باغ ۳ پالیز، جالیز & راغ، صحرا، بیابان، کویر

بستان کار، بستانکار : داین، طلبکار، وامخواه & بدهکار، مدیون، وام‌دار

بستانی :صفت ۱ بوستانی ۲ پالیزبان، جالیزبان، بستانچی ۳ باغبان، گل کار

بست : ۱ باغ، گلزار، میوه‌زار ۲ پشته، زمین ناهموار، گریوه ۳ محور سنگ آسیا ۴ گندم برشته، گندم بریان

بست :اسم ۱ بند، قید، چفت، سد ۲ مسدود ۳ عقده، گره، گیره، گیر ۴ تحصن ۵ تحصنگاه، بستگاه ۶ شش‌نخود تریاک

بستر : ۱ تختخواب، تشک، خوابگاه، دواج، رخت‌خواب، فراش ۲ قشر، لایه ۳ مجرای رودخانه

بسترسازی : زمینه‌سازی، تمهید مقدمه

بستری : بیمار، دردمند، رنجور، علیل، مریض، ناخوش، نقاهت‌زده & سالم، سرحال

بستری شدن: بستری گشتن، بیمار شدن، مریض شدن، ناخوش گردیدن

بستگان : اقربا، اقوام، خویشان، فامیل، کسان، نزدیکان، وابستگان، وابسته‌ها & اغیار، بیگانگان

بستگی : ۱ ارتباط، پیوستگی، پیوند، خویشاوندی، خویشی، رابطه، علقه، قرابت ۲ مشروط، منوط، وابسته

بستگی داشتن : ۱ وابسته بودن، منوط بودن، مشروط بودن ۲ خویشاوند بودن، قرابت داشتن ۳ پیوند داشتن، مرتبط بودن، رابطه داشتن

بست نشستن :تحصن‌جستن، تحصن کردن، متحصن شدن، پناه گرفتن & بست شکستن

بست‌نشین : اعتصابی، متحصن، بستی، بست‌چی

بستن : ۱ فراز کردن، قفل کردن، کلون کردن & باز کردن، وا کردن گشودن، ۲ تعیین کردن، مقرر کردن، منعقد کردن & فسخ کردن ۳ گره زدن ۴ سد کردن، مسدود کردن & آزاد کردن، باز کردن ۵ راه‌بندان کردن، قرق کردن ۶ ورچیدن جمع کردن(بساط و )، تعطیل کرد

بستوه : به‌تنگ‌آمده، درمانده، ذله، ستوه، عاجز، فرومانده، لاعلاج، مستاصل بیچاره، ۲ دل‌تنگ، مغموم، ملول

بسته‌بندی : ۱  عدل‌بندی، جعبه‌بندی ۲ پیچیدن

بسته :اسم ۱ قفل، مقفل & باز ۲ محدود، محصور، مسدود & آزاد، باز، نامحدود ۳ دلمه، لخته، منعقد ۴ منجمد، یخ‌زده ۶ گرفته ۷ مقید ۸ جعبه، محموله، ملفوفه ۹ بند، عدل ۱۰ بستگی، تابع، منوط، وابسته ۱۱ افسون‌شده ۲۱ عنین & باز ۳۱ تعطیل & باز

بسزا : درخور، سزاوار، شایان، شایسته، عمده، مهم

بسط : ۱ اتساع، توسعه، فراخی، گسترش، وسعت ۲ اطاله، تفصیل، توضیح، شرح ۳ انبساط ۴ باز کردن، گشادن، گشودن ۵ گستردن، گسترانیدن & قبض ۶ انتشار، پراکنش، پراکندن

**بسطت :** ۱ توسعه دادن، گستردن بسط دادن، ۲ به تفصیل گفتن، مشروح ساختن ۳ سعت، گشادگی، فسحت ۴ وسعت، گسترش ۵ وفور، فراوانی، کثرت

**بسط دادن :** ۱ گسترش‌دادن، وسعت بخشیدن ۲ شرح دادن، به تفصیل‌بیان کردن

**بس کردن :** ۱ اکتفا کردن، بسنده کردن ۲ کفایت کردن ۳ به پایان رساندن، تمام کردن ۴ باز ماندن، متوقف شدن

**بسمل :** اسم ۱ ذبح، قربانی، نحر ۲ سربریده، سربریدن، ذبح کردن، ۳ بردبار، حلیم

**بسند :** ۱ بسنده، بقدر کفایت، کافی، مکفی ۲ تمام، کامل ۳ سزاوار، شایسته

**بسندگی :** بس، کافی، کفایت، کمال

**بسنده :** اسم ۱ اکتفا، بس، ۲ بند، کافی، مکفی، وافی، کامل ۳ سزاوار، شایسته ۴ قناعت، کفایت

**بسنده‌کار :** قانع، راضی، خشنود

**بسنده‌کاری :** ۱ اکتفا، قناعت ۲ خشنودی، رضایت

**بسنده کردن :** ۱ اکتفا کردن، بس کردن، قناعت کردن، کفایت کردن ۲ خشنود شدن، راضی گشتن، قانع شدن

**بسودن :** ۱ بساویدن، سودن، لمس کردن، مالیدن ۲ آزمودن، امتحان کردن، آزمایش کردن

بسیار : انبوه، بس، بسی، بغایت، بی‌اندازه، بی‌حد، بیش، بی‌شمار، بی‌مر، بی‌نهایت، جزیل، خیلی، زیاد، سخت، شدید، عدیده، فاحش، فراوان، کثیر، کلان، مشبع، متعدد، معتنابه، سرشار، مفرط، وافر، هنگفت & اندک، قلیل، کم

بسیارخوار : اکول، پرخور، پرخوار، شکمو & کم‌خور

بسیاری : تکثر، غزارت، فراوانی، کثرت، وفور & کمی

بسی :صفت بسیار، خیلی، زیاد، فراوان & کم، اندک

بسیج : ۱ ابزار، اسباب، سامان، وسایل ۲ آمادگی، آماده‌سازی، تدارک، تمهید ۳ جنگ‌افزار، سلاح ۴ سازوبرگ ۵ اراده، عزم، قصد، میل

بسیجیدن : آماده ساختن، بسیجی کردن، تدارک دیدن، تمهید کردن، سامان‌دادن، مهیا ساختن ۲ آهنگ کردن، اراده کردن، قصد کردن

بسیجیده : آماده، حاضر، مهیا، بسته میان

بسیط :اسم ۱ بسیطه، ساده، عنصر مفرد & مرکب ۲ بی‌غش، خالص، ناب ۳ فراخ، گسترده، گشاد، گشاده، وسیع ۴ طبیعی، غریزی، فطری، ۵ پهنه، صحنه، عرصه، فراخنا، گستره ۶ احمق، کانا ۷ زودباور، خوش‌باور ۸ سلیم ۹ زمین، ارض، کره زمین

بسیم : خرم، خوشحال، خندان، خوشرو، شادمان، گشاده‌رو، مسرور

بشارت : خبرخوش، مژدگانی، مژده، نوید & انذار

بشارت دادن : خبر خوش‌دادن، مژده دادن

بشاش :ابروگشاده، بانشاط، بسام، خرم، خشنود، خندان، خوش‌خو، خوش‌رو، شاد، شادمان، شنگول، گشاده‌رو، نیک‌رو، هیراد & مغموم، درهم، بق‌کرده، گرفته

بشاشت : ۱ ابتسام، خوش‌رویی ۲ خوشی، شادمانی، نشاط ۳ گشاده‌رویی، تازه‌رویی ۴ خوش‌منشی

بشخصه : شخص

بش :صفت ۱ دیم ۲ بسیم، تازه‌رو، خوش‌برخورد ۳ خوش ۴ خوشمزه، لذیذ ۵ بست، بند ۶ یال، کاکل

بشر : آدم، آدمی، آدمی‌زاد، آدمی‌زاده، انسان، مردم، ناس & حیوان

بشرح :قید ۱ به‌تفصیل، مبسوط، مشبع، مشروح، مفصل، ۲ تفصیلا، مفصلاً

بشردوست: انسان‌دوست، مردم‌گرا، نوع‌پرور، نوع‌دوست

بشردوستانه:انسان‌دوستانه، نوع‌پرورانه، مردم‌گرایانه

بشردوستی :قید نوع‌دوستی، نوع‌پروری، مردم‌گرایی، انسان‌دوستی

بشره : ۱ پوست، جلد ۲ غشا ۳ چهره، رخ، روی، صورت

بشریت : آدمیت، انسانیت، مردمی & حیوانیت

بشقاب : ظرف، غذاخوری، دیس کوچک

بشکاری :

بشک : ۱ مو، کاکل ۲ مجعد، تابدار

بشکوه : باشکوه، باهیبت، شکوهمند، فرمند، مجلل & بی‌شکوه

بشکه : ۱ پیت، چلیک ۲ واحداندازه‌گیری نفت ۳ بسیار چاق، خیکی

بشو : شدنی، ممکن & نشدنی، ناممکن، محال

بشیر : بشارت‌دهنده، مبشر، مژده‌رسان & نذیر

بصارت : ۱ بینایی ۲ بینش، بصیرت، دانایی ۳ خبرگی، دانایی، زیرکی ۴ بینا شدن

بصر : ۱ چشم، دیده، عین ۲ بینایی ۳ بینش، دید، آگاهی

بصل : پیاز

بصیر : آگاه، بینا، خبره، خبیر، دانا، روشن‌بین، مدبر، مطلع & نابینا، ناآگاه

بصیرت : آگاهی، بینایی، بینش، دانایی، روشن‌بینی، زیرکی، عاقبت‌بینی، مال‌اندیشی، نهان‌بینی، هوش‌یاری

بضاعت : ۱ سرمایه، مایه ۲ ثروت، دارایی، مال، مکنت، ملک ۳ کالا، مال‌التجاره، متاع

بطال :صفت ۱ بی‌کار، بی‌کاره & کارآ، کاری ۲ تن‌آسا، تنبل، تن‌پرور، کاهل & زرنگ، فعال، کوشا ۳ یاوه‌گو، مهمل‌گو، دروغ‌گو & حقگو ۴ دلاور، دلیر & جبون

بطالت : ۱ بی‌کارگی، بی‌کاری، تنبلی، تن‌پروری، کاهلی & کارایی، فعالیت ۲ اهمال، لاقیدی ۳ بیهوده‌سرایی، بیهوده‌گویی، یاوه‌گویی ۴ هزل

بطر : ۱ شادی، شادمانی، سرور ۲ سرمستی، نشئه، مستی ۳ غرور، تفرعن، تکبر ۴ طغیان، عصیان، سرکشی ۵ ناسپاسی، کفران

بطری : ظرف شیشه‌ای، بطر

بطش : ۱ سختگیری & آسان‌گیری، تساهل ۲ حمله ۳ باس ۴ سخت گرفتن & آسان گرفتن ۵ خشم، قهر ۶ دوانیدن، دواندن ۷ راندن

بطلان : ۱ ابطال، رد، نفی، نقض & اثبات، تایید ۲ پوچی، هیچ ۳ باطل شدن، ضایع شدن، فاسد شدن ۴ از کار افتادن

بطل : ۱ بهادر، دلاور، دلیر، شجاع ۲ پهلوان، گرد، یل ۳ جنگاور، سلحشور

بط : ۱ مرغابی ۲ شرابدان، صراحی

بطن : ۱ اندرون، شکم، ناف ۲ دل ۳ مرکز، وسط ۴ جوف ۵ رحم، زهدان ۶ مضمون، محتوا

بطون : ۱ بطن‌ها ۲ نهان، پوشیدگی، نهفتگی ۳ نهان شدن & ظهور ۴ شکم‌ها ۵ رحم‌ها، زهدان‌ها

بطی‌الانتقال :بیق، کندذهن، دیرفهم، کندفهم & سریع‌الانتقال

بطیء : ۱ آهسته، یواش & تند، سریع ۲ درنگ‌کار، دیرجنب، کند ۳ کندرو & تندرو، سریع‌السیر

بطو : آهستگی، درنگ، کندی & سرعت

بعث : ۱ حشر، معاد، نشوز ۲ رستاخیز، قیامت ۳ برانگیختگی ۴ برانگیختن ۵ فرستادن ۶ زنده کردن (مردگان)

بعد : ۱ بعد

بعد : ۱ دوری & قرب ۲ فاصله، مسافت ۳ اندازه، وسعت ۴ جنبه، جهت، نظر ۵ منظر، دیدگاه

بعدی : آتی، آینده & سابق، قبلی

بعضبعضی :ضمیر ۱ برخی، پاره‌ای، گروهی & همه ۲ بعض & کل

بعلاوه، به‌علاوه :قید برسی، علاوه‌براین، به‌اضافه، وانگهی

بعید : ۱ پرت، دور، دورافتاده، متباعد & نزدیک، قریب ۲ بیگانه ۳ نامحتمل، غیرمحتمل، مستبعد ۴ باورنکردنی، دورازذهن، دور از انتظار ۵ خلاف، ناروا

بعینه : ۱ عین

بغا :صفت ۱ روسپی & نجیب ۲ مخنث، هیز ۳ بدکار، فاسد

بغاز : باب، تنگه، گذرگاه، معبر

بغاوت : سرکشی، طغیان، عصیان

بغایت : بسیار، بشدت، بی‌اندازه، بی‌نهایت، خیلی

بغ : ۱ ایزد، خدا ۲ بت، صنم، فغ

بغتبغرنج : پیچیده، حاد، دشخوار، دشوار، سخت، شاق، صعب، غامض، مشکل، معضل، معقد، مغلق، وخیم & آسان، ساده، سهل

بغستان : بتخانه، بتستان، بتکده، بیت‌الاصنام، فغستان

بغض : ۱ عقده ۲ حقد، کینه، کین & حب، مهر ۳ دشمنی، عداوت، عناد، غیظ & نشاط، لبخند ٠

بغل : ۱ آغوش، بر، پهلو، جفت، کنار ۲ جانب، سمت، طرف ۳ نزدیک ۴ تنگ

بغل‌خواب : ۱ هم‌بستر ۲ شوهر ۳ همسر ۴ مترس

بغل‌خوابی : هم‌آغوشی، هم‌بستری

بغلی :صفت ۱ بغل‌دستی، پهلویی، کناری ۲ آمخته به بغل شدن ۳ شیشه‌شراب (کوچک و مستطیلی) ۳ نوعی قطع کتاب

بغی : ۱ ضلال، ضلالت، گم‌راهی ۲ بدکاری، تبه‌کاری، فساد ۳ تجاوز، تعدی، سرکشی، نافرمانی ۴ تجاوز کردن، تعدی کردن ۵ ستم کردن، ظلم کردن ۶ ظلم، ستم

بفرمان : ۱ رهوار & بدلجام، سرکس ۲ رام، فرمان‌بردار، مطیع & نافرمان حسب‌الامر، بفرموده

بفرموده : حسب‌الامر

بقا : ۱ ابدیت، ادامه، استمرار، پایندگی، جاودانگی، خلود، دوام ۲ زندگانی، زیست، ۳ زندگی کردن، زیستن ۴ پایدار ماندن، جاوید ماندن، مخلد شدن

بقاع : ۱ امکنه متبرکه، بقعه‌ها، بقع، زیارتگاهها، مزارها، مکان‌های متبرک ۲ امکنه، محل‌ها، جاها، مکانها ۳ تکیه‌ها، خانقاه‌ها، صوامع، صومعه‌ها

بقاعده : ۱ درست، طبق‌قاعده & بی‌قاعده ۲ مرتب، منظم & نامرتب، نامنظم

بقال : خواربار فروش، سقطفروش

بقالی : ۱ خواربارفروشی، سقطفروشی ۲ مغازه، دکان

بقایا : ۱ باقیمانده، بقیه‌ها، ته‌مانده ۲ تفاله، درد، رسوب ۳ نخاله ۴ آثار، رگه‌ها ۵ بازماندگان

بقچه : بغچه، جامه‌دان، دستمال

بقر : سهر، گاو، گوساله

بقعه : ۱ زیارتگاه، مدفن، مزار، بقعت، مکان متبرک ۲ بنا، خانه، سرا، عمارت ۳ جا، جایگاه، مقام، مکان

بقولات : بنشن، حبوبات

بقیه : ۱ بازمانده، باقی‌مانده، باقی، بقایا، بقیت، تتمه ۲ ادامه، دنباله ۳ مابه‌التفاوت، مانده

بکا : ۱ اشک ریختن، گریستن، گریه کردن & خندیدن ۲ گریه

بکارت : ۱ دختری، دوشیزگی، عذرت ۲ تازگی

بکر : ۱ باکره، بتول، دختر، دوشیزه، عذرا & بیوه ۲ دست‌نخورده ۳ بدیع، تازه، طرفه، نو

بکش :قید باجدیت، سخت

بکش‌بکش : ۱ قتل، آدم‌کشی ۲ نسل‌کشی، کشتار

بکش : جاکش، قواد

بکش‌واکش :جدال، درگیری، کشمکش

بک : ۱ غوک، قورباغه، وزغ ۲ گریزگاه ۳ بیشه، جنگل، درخت‌زار

بکمال : ۱ کامل ۲ کاملا & ناقص

بکم :اسم ۱ الکن، گنگ، گنگی ۲ الکن شدن، گنگ شدن & گویا

بکن : سوءاستفاده‌چی، تلکه‌کن، کلاش

بکوب : ۱ بدون توقف، یک‌راست ۲ سریع، باسرعت زیاد ۳ بلادرنگ

بگاه : ۱e بامداد، پگاه، صبحگاهان & شامگاه ۲ بموقع، بهنگام & بی‌موقع، نابهنگام

بگو : پرحرف، پرسخن، وراج & کم‌حرف

بگومگو : بحث، جدل، جروبحث، دعوا، گفتگو، مباحثه، مجادله، مرافعه، مشاجره، نزاع لفظی & صلح‌وصفا

بگووبخند :صفت ۱ شوخی، مزاح ۲ شاد، شوخ، خنده‌رو، شوخ‌طبع

بگیروببند : ۱ حکومت نظامی ۲ توقیف، حبس ۳ قیدوبند، بگیروببند ۴ بازداشت دسته‌جمعی، دستگیری‌بی‌حساب‌وکتاب

بلا :صفت ۱ آزار، آسیب، آشوب، آفت، بلیه، رزیه، رنج، سختی، فاجعه، فتنه، گزند، محنت، مشقت، مصیبت ۲ آزمایش، آزمون، امتحان ۴ زرنگ، ناقلا & پخمه ۵ حیله گر، محیل & ساده‌لوح

بلااثر :قید بی‌اثر، ناموثر، بی‌تاثیر

بلااجر :قید بی‌مزد، بی‌پاداش

بلااختیار :صفت ۱ بی‌اختیار، بی‌اراده ۲ غیرارادی & اختیاری

بلااراده :صفت بی‌اختیار، بی‌اراده & ارادی، تعمد

بلاانقطاع :صفت پیاپی، پی‌درپی، بلاوقفه، بی‌وقفه، پیوسته، لاینقطع، مدام، مستمر

بلا : بدون، بی & با

بلاتردید :صفت ۱ بی‌تردید، بی‌گمان، بی‌شک ۲ قطع

بلاتکلیف :S پادرهوا، معلق، معوق، نامشخص، نامعلوم & مشخص، معلوم

بلاجواب : بی‌پاسخ، بی‌جواب

بلاجهت :صفت قید ۱ بی‌دلیل، بی‌سبب، بی‌خود، بی‌علت ۲ غیرقانونی

بلاخیز : مصیبت‌بار، فتنه‌خیز

بلاد : بلدان، بلدها، دیارها، شهرها، مداین، مدینه‌ها، ولایات، ولایت‌ها، قراء، سرزمین‌ها

بلادرنگ :صفت آنی، بلافاصله، به‌تعجیل، به‌سرعت، بی‌درنگ، سریعاً، فوراً، فوری

بلاده :صفت ۱ بدکار، روسپی، فاحشه ۲ فاسق، نابکار، بدکار ۳ هرزه‌گو ۴ مفتن، مفسد ۴ تبهکار

بلاشبهه :صفت بلاشک، تحقیقاً، حتماً، محققاً، یقین

بلاعوض :صفت بی‌مزد، رایگان، مجانی، مفتی & غیررایگان

بلاغ : ۱ پیام‌رسانی ۲ بلوغ، رشد

بلاغت : ۱ چیره‌زبانی، رسایی، زبان‌آوری، سخنوری، شیواسخنی، شیوایی، فصاحت ۲ بلوغ، رشد

بلافاصله :صفت آنی، بی‌درنگ، دردم، علی‌الفور، فوراً، همان‌دم، فوری، بی‌وقفه

بلافایده :صفت بی‌فایده، بی‌ثمر، مهمل

بلاکش : رنجبر، زجردیده، زجرکشیده، سختی‌کش، متحمل، محنت‌کش

بلاگردان :صفت ۱ صدقه، قربانی ۲ برخی ۳ بلاچین

بلال :اسم ۱ ذرت ۲ برشته، بریان

بلامانع :قید ۱ بی‌مانع، بدون اشکال ۲ بلاقید، آزاد

بلامعارض :قید بلامنازع، بی‌بدیل، بی‌معارض، بی‌رقیب، یکه‌تاز

بلاواسطه :صفت بی‌واسطه، راساً، مستقیماً & باواسطه، مع‌الواسطه

بلاوقفه :صفت پیاپی، پی‌درپی، پیوسته، علی‌الدوام، لاینقطع، مدام، مداوم، مستمر، مستمراً، وقفه‌ناپذیر & ناپیوسته، نامستمر، وقفه‌پذیر

بلاهت : ابلهی، حماقت، حمق، سبک‌مغزی، سفاهت، کم‌خردی، نادانی & حکمت، دانایی

بلایا : مصایب، بلاها، مصیبت‌ها، رنج‌ها، گرفتاری‌ها

بلبشو:صفت خرتوخر، هرج‌ومرج، بی‌نظمی، ناامنی، آشوب

بلبل‌زبانی : ۱ شیرین‌گفتاری، خوش‌سخنی ۲ وراجی، پرحرفی، پرگویی

بلبل : ۱ عندلیب، هزار، هزارآوا، هزاردستان، شب‌خوان، شباهنگ & زاغ، زغن ۲ روان ۳ پرحرف

بل :قید ۱ بلکه، شاید & حتم

بلدان :

بلد بودن : آشنا بودن، واردبودن، مهارت داشتن

بلد :صفت ۱ دلیل راه، دلیل، راهبر، راهنما، هادی ۲ آشنا، مطلع، وارد، واقف ۳ دیار، شهر، مدینه، ولایت ۴ منطقه، ناحیه

بلدرچین :بدبده، کرک

بلدیه : شهرداری

بلع : ۱ بلعیدن، فروبردن، قورت‌دادن ۲ قورت

بلعم : ۱ بسیارخوار، پرخوار، پرخور ۲ تندخوار، تندخور

بلعیدن : بلع کردن، خوردن، قورت دادن، لقمه فرو بردن & استفراغ کردن، قی کردن

بلغم :اسم ۱ بی‌خیال، بی‌قید، تن‌پرور، تن‌آسا & زرنگ، فعال، پویا ۲ چاق، چاقالو، فربه & لاغر، نزار ۳ خلط سینه

بلفضول : ۱ بسیار فضول، چون‌وچرا کن، چون‌وچراگر ۲ بیهوده‌گو، یاوه‌گو، هرزه‌درا

بلکه :حرف ۱ ایضاً، بساکه، بل، شاید، ولی ۲ لاکن، بیک، لیکن، ولیک ۳ لابل ۴ علاوه بر این، به‌علاوه ۵ بالعکس، برخلاف

بلم : جهاز، زورق، قایق، کرجی

بلم‌ران : قایقران، کرجی‌بان

بلندآوازه : ۱ بنام، سرشناس، شهیر، مشتهر، مشهور، معروف، نام‌آور، نامدار، نامور، نامی & گمنام

بلندا : ارتفاع، بلندی & ۱ پهنا ۲ ژرفا

بلنداختر : اقبالمند، بخت‌یار، بلنداقبال، خوش‌اقبال، خوش‌بخت، سعید، نیک‌اختر، خوش‌بخت، نیک‌بخت & بدبخت، بداقبال

بلندبالا : بالابلند، بلندقامت، بلندقد، رشید، سروقامت، قدبلند

بلندپایه : بلندمرتبه، عالی‌مقام، والامقام & دون‌پایه

بلندپرواز : ۱ اوج‌گیر، بلندگرا، بلندی‌گرا ۲ اوج‌طلب، عظمت‌جو، افزون‌خواه، افزون‌طلب، بیشی‌طلب ۳ عظوت‌طلب، جاه‌طلب ۴ نام‌جو

بلندپروازی : اوج‌طلبی، افزون‌خواهی، افزون‌طلبی، بیشی طلبی، جاه‌طلبی، عظمت‌طلبی، عظمت‌جویی

بلند : ۱ دراز، طولانی، طویل & کوتاه، قصیر ۲ رفیع، شاهق، مرتفع & کوتاه ۳ شامخ، عالی، متعالی، منیع، والا & پست ۴ بم & زیر ۵ افراخته، افراشته، کشیده ۶ رسا & نارسا

بلندرتبه : ارجمند، بزرگوار، بلندقدر، مفخم، بلندمرتبه، بلندپایه

بلند شدن : ۱ ایستادن & نشستن ۲ برخاستن، پا شدن & نشستن، فرود آمدن ۲ دراز شدن، قد کشیدن ۳ رشد کردن ۴ برپا شدن ۵ متصاعد شدن ۶ اوج گرفتن، صعود کردن ۷ برافراختن، برافراشتن ۸ بیدار شدن ۹ طولانی شدن

بلندقامت : بالابلند، بلندبالا، دراز، رشید، سروقد، سروقامت، قدبلند & کوتاه‌قد، کوتاه‌قامت

بلند کردن: ۱ بالا بردن، بر داشتن ۲ دزدیدن، ر بودن، کش رفتن ۳ بیدار کردن ۴ کسی را برای مباشرت بردن ۵ شدت‌دادن، رساتر کردن ۶ ایجاد کردن، برپا کردن ۷ برکنار کردن، خلع کردن، عزل کردن، معزول کردن ۸ رشد دادن، طویل کردن

بلندمرتبه : ارجمند، سرافراز، عالی‌رتبه، والامقام

بلندمقام :صاحب‌منصب، عالی‌رتبه، عالی‌مقام، والا

بلندنظر : منیع‌الطبع، بلندهمت، جواد، دست‌ودل‌باز & تنگ‌نظر، کوتاه‌همت، خسیس

بلندنظری : جود، سعه‌صدر، مناعت & تنگ‌نظری

بلندهمت : بلندنظر، والاهمت، بلندطبع

بلندهمتی : بلندنظری، علوطبع، حمیت، سعه‌صدر

بلندی : ۱ ارتفاع، اوج، علو ۲ رفعت ۳ سربالایی، فراز ۴ قدر & پستی، حضیض، سفل، کوتاهی ۵ رسایی، شدت ۶ طول، درازی ۷ ارزش، اعتبار ۸ طولانی بودن

بلوا : ۱ آشوب، ازدحام، اغتشاش، غوغا، ناامنی، فتنه، هرج‌ومرج، هنگامه ۲ سختی، مشقت ۳ گرفتاری ۴ آزمایش، آزمودن & آرامش، امنیت

بلواچی : آشوب‌طلب، آشوبگر، بلواطلب، بلوایی، طغیانگر، ماجراجو، هرج‌ومرج‌طلب، یاغی & آرامش‌طلب

بلوار :چهارباغ، خیابان عریض، خیابان وسیع

بلور : آبگینه، زجاج، شیشه، شیشه‌شفاف، منشور، کریستال

بلورین : ۱ بلوری، بلورینه، شیشه‌ای ۲ از جنس بلور ۳ بلوره، کریستال ۴ متبلور & سفالین

بلوغ : تکلیف، رسایی، رشد، کمال

بلوف : ۱ توپ و تشر، گفتارتهدیدآمیز ۲ چاخان، لاف، گزافه، ادعای‌بی‌اساس

بلوک‌بندی : ۱ قطعه‌بندی ۲ دسته‌بندی

بلوک : ۱ قسمت، منطقه، ناحیه ۲ قطعه ۳ دهستان ۴ جماعت، دسته، گروه ۵ قطعات سنگ یا سیمان، تابوک ۶ ردیف‌ساختمانهای موازی

بله : آره، آری، بلی، نعم، ها & خیر، نه

بله : ابله، ساده‌دل، کانا، کم‌خرد، کم‌هوش، کودن، نادان & عاقل

بلهوس : ۱ هوس‌باز، بوالهوس ۲ شهوت‌پرست، هوس‌ران، هوی‌پرست

بلی : آره، آری، بله، نعم، ها & نه

بلیت : بلیط، پته

بلید : بی‌وقوف، کندذهن، کودن & زکی

بلیط : پته، بلیت

بلیغ : ۱ رسا، شیوا ۲ زبان‌آور، سخن‌آرا، چیره‌زبان، فصیح & الکن، نارسا

بلیه : بلایا، سختی، گرفتاری، مصائب

بمباردمان : بمباران، بمب‌افکنی

بمب : مواد منفجره

بم : ۱ صدای‌خشن، صدای‌کلفت & زیر ۲ صوت کم‌فرکانس & زیر

بمورد : بجا، بموقع، مناسب، وارد & بی‌مورد

بموقع : بجا، بوقت، بهنگام، مناسب & بیگاه

بنابراین : ۱ ازاین‌رو، بدین‌سبب، بدین‌لحاظ، به این دلیل، براین‌اساس، به‌این‌مناسبت ۲ پس، علی‌هذا، لذا ۳ بدان‌سبب، بدان‌جهت

بنا : ۱ بناگر، بنیادگر، پاخیره‌زن، لادگر، گل‌کار، ۲ معمار، والادگر ۳ سازنده

بنات : دختران & ابنا

بناچار : قهر

بنادر : بندرها، لنگرگاهها، شهرهای ساحلی

بنا : ۱ ساختمان، عمارت ۲ ساخت، ساختن ۳ اساس، بنیان، شالوده، بنیاد ۴ قرار

بن : ۱ اصل، بیخ، پی ۲ ریشه، ستاک ۳ انتها، ته، قعر & نوک ۴ اساس، بنیان، بنیاد، پایه ۵ کوپن ۶ قاعده اشکال‌هندسی

بناگاه : بغتت

بناگوش : ۱ شقیقه، صدغ، نرمه‌گوش ۲ نیم‌رخ

بنام : بلندآوازه، سرشناس، شهیر، مشهور، معروف، نام‌آور، نامدار، نامور، نامی & گمنام

بنا نهادن: ۱ ساختن، ساختمان کردن، عمارت کردن & ویران کردن، خراب کردن ۲ بنیاد گذاشتن، بنیان نهادن ۳ تاسیس کردن ۴ اساس قرار دادن، بنا قراردادن ۵ قرار گذاشتن

بن‌بست : بی‌دررو، تنگنا & بن‌باز، دررو

بنت : دخت، دختر، صبیه & ابن

بنجل : به‌دردنخور، بی‌ارزش، بی‌مصرف، ته‌مانده بساط، متاع وازده، کالای‌پست، نامرغوب & لوکس

بنجه : ۱ بنجاق، قباله، سند ۲ پیشانه، ناصیه

بنچاق : سند، قباله

بند آمدن: ۱ راه‌بندان‌شدن ۲ بسته شدن، سد شدن، مسدود شدن & باز شدن ۳ باز ایستادن، قطع شدن، متوقف‌شدن، موقوف شدن ۴ از کار افتادن، از حرکت‌بازماندن، بی‌حرکت شدن

بندباز : آکروبات، رسن‌باز

بندبازی : آکروباسی، رسن‌بازی

بند : ۱ حبل، رسن، رشته، ریسمان، طناب، نخ ۲ ترک، زین ۳ بست، عقد، قید، گره، گیر ۴ پیوند، لولا، مفصلگاه، مفصل ۵ استخوان انگشت ۶ اتصالگاه، پیوندگاه، گره‌گاه ۷ تله، دام ۸ رهن، گرو ۹ گرفتاری، مخمصه ۱۰ آز، طمع ۱۱ یک زوج گاو ۱۲ حیله

بندر : ۱ دریاکنار، دریابار، شهرساحلی ۲ ساحل ۳ بارانداز، بندرگاه، لنگرگاه

بندرگاه : اسکله، بارانداز، بندرگاه، لنگرگاه

بندش : انسداد، سد

بندشی : انسدادی & رهشی

بندقدار : بندقچی، بندقی، تفنگچی، تفنگدار، سلاحدار، مسلح

بندگی : ۱ پرستش، عبودیت ۲ خدمت، خدمتکاری، خدمتگزاری، غلامی، نوکری ۳ اسارت، بردگی ۴ اطاعت، انقیاد & ۱ ربوبیت ۲ آقایی ۳ آزادی، حریت

بندگی کردن : ۱ پرستش کردن، عبادت کردن ۲ اطاعت کردن، انقیاد ورزیدن ۳ خدمت کردن، خدمتگزاری کردن & خیانت کردن ۳ نوکری کردن & آقایی کردن ۴ نوکر بودن & ارباب بودن

بندمویه : حبسیه

بندوبست : ۱ تبانی، ساخت‌و پاخت، زدوبند، زمینه‌سازی ۲ توطئه، توطئه‌چینی، دسیسه

بنده‌پرور : بنده‌نواز، زیردست‌نواز

بنده :اسم ۱ عبد، عبید، مربوب، مملوک & آزاد، آزاده، حر ۲ آفریده، مخلوق ۲ چاکر، خادم، خدمتکار، خدمتگزار، غلام، گماشته، مستخدم، نوکر ۴ اسیر، برده، زرخرید & آزاد، آزاده، حر ۵ مقهور ۶ مطیع، حلقه‌درگوش، فرمان‌بردار ۷ این‌جانب، من بنده‌نواز

بنده‌نوازی : ذره‌نوازی، چاکرنوازی، زیردست‌نوازی، بنده‌پروری

بندی : ۱ اسیر، بازداشت، دربند، زندانی، محبوس & آزاد ۲ دربند

بندیخانه : دوستاق‌خانه، زندان، سیاهچال، محبس

بنزین : تقطیرشده نفت، سوخت & گازوئیل

بنشن : خواربار، حبوبات

بنصر : انگشت چهارم، چلک، کلیک

بنفسه : ۱ فی‌ذاته، بالذاته، ذات

بنفش : بنفشه‌گون، کبود، کبودرنگ

بنک : ۱ جا، محل، مکان ۲ بنگاه ۳ اثر، رد، نقش ۴ پی، ردپا، نقش‌پا

بنکدار : عمده‌فروش & خرده‌فروش

بنگاه : ۱ آژانس، سازمان، موسسه ۲ جا، ماوا، مرکز، مقام ۳ منزل، خانه، کاشانه ۴ دکان

بنگ :صفت ۱ چرس، حشیش، شاهدانه ۲ گیج

بنلاد : ۱ اساس، بنیاد، پایه، پی ۲ طبقه، قشر، لایه ۳ بنا ۴ دیوار ۵ پشتیبان، حامی

بنوت : ۱ پسری ۲ پسرخواندگی ۳ فرزند بودن & ابوت

بنه : ۱ اثاث، اثاثیه، ۲ بار، توشه، زادراه، ۳ مایملک، مال، دارایی، ۴ اصل، بیخ، ریشه ۵ جا، پرد، منزلگاه، مکان ۶ خانه، آشیانه، منزل ۷ وسایل، تدارکات، آذوقه ۸ موخره سپاه، موخرةالجیش

بنه بستن : ۱ کوچ کردن، کوچیدن ۲ حرکت کردن، سفر کردن

بنی‌آدم : ۱ آدمها، انسانها ۲ انسان، بشر

بنیاد : ۱ بن، بیخ، پایه، ته ۲ اصل، ریشه ۳ بنلاد، بنیان، پی، شالده، شالوده ۴ اساس، قاعده، مبنا ۵ سازمان، موسسه

بنیاد کردن : ۱ بنیان‌نهادن، تاسیس کردن، بنا نهادن، بن افکندن ۲ آغازیدن، شروع کردن

بنیادگرا : اصول‌گرا

بنیادگرایی : اصول‌گرایی

بنیادین : اساسی، اصلی، بنیادی، رادیکال، ریشه‌ای & سطحی

بنیان : ۱ اساس، بن، مناط ۲ بنیاد، پایه، پی، شالوده، مبنا ۳ تاسیس

بنیان کردن: ۱ بنا کردن، بنیان نهادن، تاسیس کردن، ساختمان کردن، ساختن & ویران کردن ۲ آغاز کردن، آغازیدن، شروع کردن

بنیان‌کن : ۱ تخریب‌گر، ریشه‌کن، ویرانگر، مخرب، ویران‌ساز & آبادگر ۲ بنیادسوز & بنیان‌گذار

بنیان‌گذار :اسم بانی، پایه‌گذار، موسس & بنیان‌کن

بنیه : ۱ توان، قدرت، قوت، نیرو ۲ استطاعت، توانایی ۳ آفرینش، فطرت، نهاد ۴ ساخت

بوآ : مار عظیم‌الجثه بی‌زهر

بواب : حاجب، دربان، سرایدار، نگهبان

بوادی : بادیه‌ها، بیابان‌ها، صحاری، صحراها & مداین

بوار :اسم ۱ فرسوده، کهنه، مندرس & نو ۲ کساد، کسادی ۳ فنا، نیستی، هلاک & بقا ۴ خرابی، ویرانی & آبادی ۵ بایر، لم یزرع، نامزروع & پررونق

بوارق : بارقه‌ها، درخش‌ها

بواطن : باطن‌ها، درون‌ها، نهان‌ها & ظواهر

بواعث : انگیزه‌ها، باعث‌ها، سبب‌ها

بوالهوس :صفت شهوت‌پرست، هوی‌پرست، هوسباز، هوسران

بوالهوسی : چلچلی، شهوت‌پرستی، هواپرستی، هوس‌رانی

بو بردن : ۱ استنباط کردن، اطلاع حاصل کردن، پی بردن، خبردار شدن، حس کردن، در یافتن، فهمیدن، متوجه شدن، مطلع‌شدن، ملتفت شدن ۲ احساس کردن ۳ استشمام کردن ۴ بو خوردن

بوبین : ۱ قرقره، ۲ کوئل، سیم‌پیچی، پیچک، ماسوره

بوت : پوتین، چکمه، نیم‌چکمه

بوته : ۱ بته، رستنی ۲ نقش گل‌وبته ۳ آماج، نشانه، هدف ۴ بوتقه، ظرف گدازنده طلاونقره

بوته‌زار : بیشه‌زار، مرغزار، مرتع، علفزار

بوتیک : دکان، لوکس‌فروشی، مغازه

بوتیمار : غم، خورک

بوجاری : پاک کردن (غلات)، غربال کردن (غلات و حبوبات)

بو دادن : ۱ برشته کردن ۲ بویناک کردن ۳ بوی بد پراکندن، بویناک بودن، بوی گند دادن، عفن بودن، گندیده بودن، متعفن‌بودن

بودار :صفت ۱ بویناک & بی‌بو ۲ سخن دوپهلو، سخن کنایه‌آمیز، مطلب‌کنایه‌دار ۳ خطرزا، خطرآفرین ۴ معنادار

بودباش : ۱ خانه، منزل، مسکن، اقامتگاه، سکونتگاه ۲ اقامت، سکونت

بودجه : اعتبار، پول، سرمایه، وجه

بود : حیات، وجود، هستی & عدم، نیستی

بودن : ۱ وجود داشتن، هستن & عدم، نبودن ۲ حاضر بودن & غایب بودن ۳ درحیات بودن، زنده بودن & مردن ۴ زندگی کردن، زیستن ۵ اقامت داشتن، سکونت داشتن ۶ وجود، هستی & عدم ۷ فرا رسیدن ۸ شدن

بوران : توفان، کولاک

بو : ۱ رایحه، ریح، شمه، شمیم، عطر، نفحه، نکهت ۲ امید، آرزو ۳ بادل، باشد

بورژوا :صفت ۱ شهرنشین، شهری ۲ سرمایه‌دار، متمول، مرفه & بی‌چیز، ندار

بورس‌بازی : دلال‌بازی، دلالی

بور :صفت ۱ سرخ، قرمزرنگ ۲ برزخ ۳ دماغ‌سوخته ۴ خجل، شرمنده، خجلت‌زده

بورس : ۱ مرکز معاملات اوراق‌بهادار و سهام ۲ تحصیل به هزینه دولت یاموسسات ۳ شهریه، هزینه تحصیل

بور شدن : ۱ خجل شدن، شرمنده شدن، خیط شدن & بور کردن ۲ دل‌خور شدن، ناراحت شدن

بوروکرات :صفت ۱ دیوان‌سالار ۲ اداری، پشت میزنشین، دیوانی

بوروکراسی : ۱ دیوان‌سالاری، قرطاس‌بازی، کاغذبازی ۲ پشت میزنشینی، دیوانی‌گری

بوریاباف : حصیرباف & قالی‌باف

بوریا : حصیر & قالی

بوزینه : بهنانه، عنتر، میمون، نسناس & شامپانزه، گوریل

بوس : بوسه، قبله، ماچ & گاز

بوستان : ۱ بستان ۲ پارک ۳ باغ، حدیقه، روضه، گلستان & کویر

بوسه : بوس، قبله، ماچ & گاز

بوسه دادن : بوسه زدن، بوسیدن، ماچ کردن ۱ & بوسه گرفتن ۲ گازگرفتن

بوسیدن : بوس کردن، بوسه‌زدن، بوسه کردن، تقبیل، ماچ کردن، معانقه

بوطیقا : فن شعر، صنعت شعر

بوف : بوم، جغد، کنگر، کوف، کوکنک

بوق : شیپور، صور، کرنا، نای، نفیر

بوقلمون : ۱ پیل مرغ، خروس هندی ۲ رنگارنگ، متلون ۳ متلون‌الرای ۴ دیبای رومی ۵ حربا

بو کردن : ۱ استشمام کردن، بو کشیدن، بوییدن ۲ بدبو شدن، متعفن شدن ۳ له شدن، فاسد شدن

بوکس‌باز : بوکسور، مشت‌باز، مشت‌زن

بوکس : ۱ مشت‌بازی، مشت‌زنی ۲ پنجه، مشت

بوگان : رحم، زهدان

بو گرفتن : بدبو شدن، بوی‌بد دادن، بویناک شدن، گندیدن، گندیده شدن، متعفن شدن

بول : ادرار، پیشاب، شاش، گمیز، نجاست & غایط

بوم : ۱ بوف، جغد، کنگر، کوف ۲ زمین، سرزمین، قلمرو، ناحیه ۳ زمینه، متن ۴ تابلو ۵ جا، ماوا، مقام، مکان ۶ سرشت، طبیعت، طینت، فطرت، نهاد

بوم‌زاد، بومزاد :صفت بومی، محلی، ولایتی & غیربومی

بوم‌شناس :صفات اکولوژیست

بوم‌شناسی : اکولوژی، محیطزیست

بوم‌وبر : اقلیم، سرزمین، مرزوبوم، ناحیه

بومهن : بومهین، پس‌لرزه، زمین‌لرزه

بومی : ۱ اهل، بومزاد، ۲ محلی، ولایتی ۳ متوطن & غیر بومی

بوی : آرزو، امل

بویا : خوشبو، دماغ‌پرور، شامه‌نواز، عطرآگین، معطر & بدبو، متعفن

بویایی : شامه، مشام & چشایی، ذائقه

بوی‌خوش : رایحه، شمیم، عطر

بویدان : طبله

بوی‌سوز :صفت ۱ آتشدان، بخوردان، عودسوز، مجمر ۲ افسونگر، پریسای

بویش : ۱ استشمام ۲ بوییدن & چشش، چشیدن

بویناک : ۱ بدبو، متعفن ۲ بودار & بی‌بو

بویه : ۱ آرزو، وایه، آرزومندی، امل، امید ۲ گوی شناور

بها : ۱ ارزش، ثمن، قیمت، ارز، ارج، مظنه، نرخ ۲ ارج، قدر، قرب، منزلت ۳ تاوان ۴ جلا، درخشندگی، درخشش، رونق ۵ شکوه، فر ۶ جلال، عظمت ۷ جمال، زیبایی & زشتی ۸ حسن، نیکویی & قبح، زشتی

بهابازار: بورس

بهابرگ : بن

بهادار : ارزشمند، پرقیمت، ثمین، گرانقیمت، گرانبها & کم‌بها

بهادرانه :قید  جسورانه، دلاورانه، دلیرانه، شجاعانه، متهورانه

بهادر : جسور، دلاور، دلیر، شجاع، شیردل، صارم، صفدر & جبون

بهار : ۱ آبسال، آبسالان، بهاران، ربیع، نوبهار & پاییز ۲ شکوفه ۳ بت‌خانه، بتکده

بهاران : بهار هنگام، فصل بهار & خزان، برگ‌ریزان

بهارستان : ۱ شکوفه‌زار، نارنج‌زار ۲ بتخانه، بتستان، بتکده، فغستان ۳ آتشکده

بهار کردن: شکوفه دادن، غنچه کردن & خزان رفتن

بهاره : بهاری، ربیعی & پاییزه

به‌اندام : بقاعده، خوب، متناسب، منظم

بهانه : ۱ اعتذار، ایراد، تمسک، دستاویز، عذر، گزک، مستمسک ۲ مناسبت

بهانه‌تراش :اسم ایرادگیر، ایرادی، بهانه‌جو، بهانه‌طلب، بهانه‌گیر، رخصه‌جو

بهانه‌تراشی : ۱  بهانه‌جویی، بهانه‌سازی، بهانه‌گیری، دستاویزسازی، عذرتراشی ۲ ایرادگیری، اعتراض بی‌جا ۳ اسباب‌تراشی

بهانه‌جو :صفت ایرادگیر، بهانه‌تراش، بهانه‌طلب، بهانه‌گیر، رخصه‌جو

بهانه‌جویی : بهانه‌گیری، ایراد، بهانه‌تراشی، عذرتراشی

بهانه کردن : دستاویز کردن، دستاویز قرار دادن، مستمسک قرار دادن

بهایم : بهیمه‌ها، جانواران، چهارپایان، حیوانات، ستوران & آدمیان

بهایی :صفت ۱ فروشی، فروختنی & رایگان، مجانی ۲ پیرو بهاء ۳ نوعی پارچه

بهبود بخشیدن : ۱ به کردن، بهینه ساختن ۲ شفا دادن، معالجه کردن

بهبودپذیر : به‌شدنی، التیام‌پذیر، درمان‌پذیر، شفاپذیر، قابل درمان، معالجه‌پذیر & بهبودناپذیر

بهبود : ۱ تندرستی، سلامت، صحت، عافیت ۲ التیام ۳ پیشرفت، ترقی، توسعه، رفاه & وخامت

بهبودی : ۱ شفا، مداوا، معالجه & وخامت ۲ خوبی، نکویی

به‌به : آفرین، احسنت، زه، زهازه

به : ۱ به سمت، به سوی، به طرف، به مقصد ۲ برای، به قصد، به منظور ۳ با، بوسیله ۴ سوگند به، قسم به

به پا خاستن: ۱ ایستادن، برخاستن، بلند شدن & نشستن ۲ شورش کردن، شوریدن، طغیان کردن، عصیان ورزیدن & تسلیم‌بودن ۳ انقلاب کردن، قیام کردن، نهضت کردن & تسلیم شدن

بهت‌آمیز :قید ۱ بهت‌آلود ۲ متعجبانه

بهت‌آور :شگفت‌آور، مبهوت کننده، بهت‌زا، حیرت‌آور، تعجب‌آور

بهتان : ۱ افترا، ترفند، تهمت، دروغ، فریه، کذب ۲ افترا زدن، افترا بستن، تهمت بستن، تهمت زدن، دروغ بستن، دروغ زدن

بهت : ۱ تحیر، تعجب، حیرت، خیرگی، خیره، شگفتی، گیجی ۲ مات‌زده ۳ حیرت کردن، خیره شدن، شگفت زده شدن، متحیر ماندن

به‌تدریج : آهسته، آهسته‌آهسته، رفته‌رفته، کم‌کم، نرم‌نرمک & یکباره، یکهو

بهت‌زدگی : حیرت، تحیر، شگفت‌زدگی

بهت‌زده : حیران، حیرت‌زده، گیج، مات، مبهوت، متحیر، هاج‌وواج

به‌تعجیل : به‌سرعت، تعجیلاً، سریعاً & به‌تانی

به‌جا آوردن : ۱ انجام‌دادن، ادا کردن ۲ باز شناختن، شناختن

به‌جان آمدن : ۱ بستوه‌آمدن، به تنگ آمدن، بیزار شدن ۲ خسته شدن

بهجت : ابتهاج، خوشی، سرور، شادمانی، نشاط، شادی، مسرت & اندوه، غم

بهجت‌اثر : شادی‌بخش، نشاطانگیز، شادی‌برانگیز

بهجت‌افزا : سرورانگیز، شادی‌آفرین، نشاطافزا & غم‌افزا

به‌جز : به‌غیر، جز، سوا، غیراز، مگر

به‌خصوص : بالاخص، به‌ویژه، علی‌الخصوص، مخصوص

به : ۱ خوب، نیکو، نیک ۲ بهی، سفرجل & بد

**بهداری** : بیمارستان، دارالشفاء، درمانگاه

**بهداشت** : حفظالصحه، سلامت، صحت

**بهداشتی** : سالم، صحی

**بهدردنخور** :صفت ۱ آشغال، بنجل ۲ ولنگار & بهدردخور، بهدردبخور، مفید

**بهدرستی** : حقیقتاً، درواقع، فیالواقع، واقعاً، یقیناً

**بهدین** : خوش کیش، نیکآیین & بدآیین

**بهراستی** : ۱ حقیقت

**بهرام** : مریخ

**بهر** :حرف ۱ بخش، بهره، حصه، حظ، سهم، قسمت، نصیب ۲ برای، بهجهت، بهخاطر، بهمنظور ۳ پاره، جزء

**بهروز** : خوشبخت، سعادتمند، نیکبخت، نیکروز & سیهروز

**بهروزی** : خوشبختی، سعادت، نیکبختی & سیهبختی، بدبختی

**بهره** : ۱ برخه، بهر، حصه، سهم، قسمت، نصیب ۲ بخش ۳ سود، صرفه، فایده، نتیجه ۴ ربح، سود، مزد، منفعت، نفع ۵ حظ ۶ حاصل، محصول ۷ حاصلقسمت ۸ حقمالک

**بهرهبرداری** : ۱ استحصال، استخراج ۲ استفاده، سود

بهره بردن : ۱ سودبردن، فایده کردن، نفع‌بردن، سود کردن & ضرر کردن، زیان بردن ۲ سهم بردن، سهیم بودن ۳ طرف، بربستن

بهره‌خوار : رباخور، سودخوار، نزول‌خور & نزول‌ده

بهره‌دار :اسم ۱ سوددار، سودمند، مفید، نافع ۲ انباز، حصه‌دار، سهیم، شریک & بی‌بهره

بهره‌کشی : استثمار، بهره‌جویی، بهره‌گیری

بهره‌گیر : ۱ متمتع، مستفیض ۲ بهره‌مند، بهره‌ور & بی‌بهره، محروم

بهره‌مند : برخوردار، بهره‌ور، رستی‌خوار، کامیاب، متمتع، محتظی، محظوظ، مستفید، مستفیض، منتفع & بی‌بهره، محروم

بهره‌مندی : ۱ انتفاع، بهره‌وری، تمتع، کامیابی & بی‌بهرگی ۲ بهره‌برداری

بهره‌ور : برخوردار، کامیاب، متمتع، محظوظ، مستفید، منتفع & محروم

بهره‌وری : استفاده، انتفاع، بهره‌جویی، تمتع & محرومیت

به‌زودی : ۱ عن‌قریب، قریب

به‌زور : ۱ اجبار

به‌سبب : به‌انگیزه، به‌جهت، به‌دلیل، به‌علت، به‌واسطه

بهشت : ارم، پردیس، جنان، جنت، خلد، دارالسلام، رضوان، فردوس، مینو، نعیم & دوزخ

بهشتی :صفت ۱ مربوط به‌بهشت ۲ اهل بهشت، جنت‌مکان، خلدآشیان & دوزخی، دوزخ‌نشین ۳ دل‌پذیر، خوشایند

به‌کرات : بارها، به‌دفعات، کراراً، مداوم، مکرراً

بهمان : بیسار، بیستار، فلان

بهمن : ۱ برف، کولاک ۲ جدی

بهوش : ۱ آگاه، باهوش، هوشیار & بی‌هوش، ناهشیار ۲ متوجه، ملتفت، مواظب

به‌ویژه : بخصوص، خصوصاً، علی‌الخصوص، مخصوصاً

به‌هرجهت :به‌هرحال، درهرحال، درهرصورت

به‌هم‌ریخته : ۱ آشفته، پریشان ۲ بی‌نظم

به‌هم زدن : ۱ آشفته کردن، پریشان کردن، نامرتب کردن & مرتب کردن ۲ مختل کردن ۳ زیرورو کردن، مخلوط کردن ۴ باطل شدن، لغو شدن ۴ خراب شدن، مختل شدن ۵ بی‌سامان شدن، بی‌نظم شدن، نامنظم شدن ۶ از بین رفتن، نابود شدن

به‌هیچ‌وجه : ابداً، اصلاً، هرگز، هیچ

بهیار : پرستار & بیمار، مریض

بهی : ۱ زیبا، جمیل، قشنگ ۲ خوب، نیک، نیکو

بهیمه : جانور، چهارپا، حیوان، ستور & آدم، انسان

بهیمی : جانوری، حیوانی & انسانی

بهین :صفت ۱ بهترین، بهینه، خوب، نیکو ۲ گزیده، منتخب ۳ بهترین، نیکوترین ۴ حلاج، نداف

بهی : ۱ نیکی، خوبی ۲ نیک‌بختی، کامروایی، سعادت & شقاوت، شوربختی، بدبختی ۳ صحت، سلامت، تندرستی ۴ بهبود، شفا، عافیت ۵ بهروزی، خیر ۶ آبی

بهیه : ۱ تابان، روشن ۲ فاخر، شکوهمند

بهی یافتن: بهبود یافتن، شفایافتن، تندرست شدن، به شدن، به گشتن

بی‌آب: ۱ خشک، فاقد آب & آبدار، پرآب ۲ بی‌طراوت & باطراوت ۳ بی‌آبرو، بی‌اعتبار

بی‌آبرو : بدنام، بی‌غیرت، بی‌ناموس، رسوا، فرومایه، مفتضح & آبرومند، آبرودار

بی‌آبرو کردن : بدنام کردن، رسوا کردن، مفتضح ساختن، بی‌اعتبار ساختن

بی‌آبرویی : افتضاح، بدنامی، رسوایی، عار، فضاحت، فضیحت & آبروداری، آبرومندی

بی‌آبرویی کردن :قشقرق راه انداختن، جنجال و هیاهو کردن

بی‌آبی : ۱ بی‌بارانی، خشکسالی & ترسالی ۲ خشکی ۳ بی‌آبرویی ۴ بی‌طراوتی، پژمردگی & تره

بی‌آرام : بی‌قرار، پریشان، ضجر، مشوش، مضطرب، ناآرام، ناشکیب، ناشکیبا، واله & آرام

بی‌آزار : ۱ بی‌خطر ۲ بی‌آسیب، بی‌اذیت ۳ آرام

بی‌آزرم : بی‌حیا، بی‌شرم، پررو، جری، جسور، چشم‌دریده، شوخ، گستاخ & باحیا، آزرمگین، آزرمناک

بی‌آزرمی : بی‌حیایی، بی‌شرمی، گستاخی & حجب، حیا

بی‌آغاز : ازلی، سرمدی، قدیم & ابدی

بی‌آلایش : بی‌پیرایه، بی‌ریا، پاک، ساده، سره، صاف، صفی، صمیم، مبرا

بی‌آمیغ : جید، خالص، ساده، سره، محض، ناب & ناخالص، ناسره

بی‌آن‌که : بدون آن که

بیابان : شوره‌زار، بادیه، بدو، برهوت، تیه، دشت، صحرا، صحرای‌بی‌آب‌وعلف، فلات، قفر، نجد، وادی، هامون & آبادی

بیابان‌گرد :صفت بادیه‌پیما، بادیه‌نشین، بدوی، بیابان‌نورد، چادرنشین، صحراگرد، صحرانشین، بیابان‌پو، بیابان‌نورد ۲ بیابانی، صحرایی، وحشی & شهرنشین، شهری

بیابان‌نشین :اسم بدوی، بیابانی، چادرنشین، صحرانشین & شهرنشین

بیابانی : صحرایی، کویری، ریگ‌زاد ۱ & دشتی ۲ باغی ۳ وحشی، غیراهلی ۴ نامتمدن، بدوی ۵ بیابان‌نشین ۶ راننده برون شهری

بیات :اسم ۱ شب‌مانده ۲ بیتوته ۳ شبیخون & تازه

بی‌اثر : ۱ بی‌تاثیر، ناموثر ۲ خنثا، خاف، عقیم ۳ بیهوده، بی‌نتیجه

بی‌اجر : ۱ بی‌مزد، بی‌پاداش ۲ بی‌جیره‌ومواجب

بی‌احتیاط : بی‌پروا، بی‌قید، بی‌مبالات، بی‌ملاحظه، سربه‌هوا، نامحتاط & محتاط

بی‌احتیاطی : بی‌قیدی، بی‌مبالاتی، بی‌ملاحظگی، سربه‌هوایی & احتیاط

بی‌اختیار : بلااراده، بی‌اراده، ملزم، ناچار، ناگزیر & مختار

بی‌ادبی : ۱ بی‌انضباطی، بی‌تربیتی، بی‌فرهنگی، نافرهیختگی ۲ پررویی، جسارت، دریدگی، گستاخی، وقاحت ۳ نااهلی، ناخلفی ۴ نامردمی & فرهیختگی، آداب‌دانی

بی‌اراده : بی‌اختیار، بی‌حال، سست‌عنصر & بااراده، مصمم

بی‌ارج : بی‌ارزش، بی‌اهمیت، پشیز، ناقابل & ارجمند

بی‌ارزش :ib[ zra] صفت بی‌اعتبار، بی‌اهمیت، بی‌فایده، شهروا، غیرمهم، کم‌بها، کم‌قیمت، مبتذل، ناچیز، نامعتبر & ارزشمند

بی‌اساس : بی‌اصل، بی‌بنیاد، بی‌پایه، بی‌ربط، بی‌سروته، پوچ، سست، سست‌بنیان، مهمل، نامعتبر، واهی & معتبر، اساسمند، محکم

بی‌استعداد : بی‌قوت، نامستعد & مستعد، بااستعداد

بی‌اسم‌ورسم : گمنام، بی‌نام‌ونشان & اسمی، اسم‌ورسم‌دار

بی‌اشتها : ۱ بی‌میل، ۲ کم‌خوراک & اشتهادار، پراشتها

بی‌اصل : ۱ بی‌اساس، دروغ، کذب ۲ بی‌سروپا، بی‌نسب & اصیل

بی‌اصل‌ونسب :بی‌رگ‌وریشه، بی‌فک‌وفامیل، بی‌کس‌وکار، بی‌گوهر

بیاض :اسم ۱ سفیدی، سپیدی & سواد، مسوده ۲ پاکنویس & مسوده، پیش‌نویس، چرک‌نویس ۳ کتاب دعا ۴ جنگ، سفینه، مجموعه ۵ دفترچه

بی‌اطلاع : بی‌خبر، ناآگاه، نادان & مخبر، مطلع

بی‌اطلاعی : بی‌خبری، جهل، ناآگاهی & آگاهی

بی‌اعتبار : بی‌ارزش، بی‌قدر، بی‌منزلت، پست، فرومایه، غیرقابل‌اعتماد، نااستوار، نادرست، ناراست، نامعتبر & معتبر

بی‌اعتباری : ۱ بی‌قدری، فرومایگی ۲ نااستواری، نادرستی، ناراستی

بی‌اعتقاد : بی‌ایمان، بی‌دین، ملحد، منکر، ناباور، نارای، هرهری مسلک & معتقد

بی‌اعتقادی : الحاد، بی‌ایمانی، بی‌دینی، هرهری مسلکی & ایمان، دینداری

بی‌اعتنا : ۱ بی‌تفاوت، خونسرد ۲ بی‌توجه، بی‌فکر، بی‌قید، بی‌مبالات، لاابالی، لاقید & متوجه

بی‌اعتنایی : ۱ بی‌تفاوتی، خونسردی، سردی ۲ بی‌توجهی، بی‌مبالاتی، لاقیدی

بی‌التفاوت : ۲ کم‌لطف، بی‌مهر، نامهربان ۱ بی‌اعتنا، بی‌توجه

بیان : ۱ تاویل، تبیین، تعبیر، توضیح، شرح ۲ ابراز، اشعار، اظهار، تقریر ۳ تلفظ، سخن، کلام، گفتار، نطق ۴ اعتراف ۵ آشکار شدن، پیدا شدن، هویدا گشتن & تحریر، ترقیم، نوشته

بی‌انتها : ۱ بی‌پایان، بی‌حد، حدناپذیر، نهایت‌ناپذیر، بی‌نهایت، لایتناهی، بی‌کرانه ۲ نافرجام، نامتناهی ۳ نامحصور & محدود

بی‌اندازه : بسیار، بی‌حد، بی‌حساب، بی‌شمار، بیمر، بی‌مقیاس، بی‌نهایت، جزیل، خیلی، بسیار، بیش از حد، فراوان زیاد، & معدود

بی‌انصاف : ۱ نامنصف، ناعادل & منصف، باانصاف ۲ بیدادگر، ستم‌کار، ظالم & دادگر، عادل

بی‌انصافی : بیدادگری، ستم‌کاری، ستمگری، ظلم & انصاف

بی‌انضباط : ۱ بی‌ادب، جسور، گستاخ ۲ نامرتب، بی‌نظم، شلخته & منضبط

بیانگر : مبین، بیان‌کننده، تبیین‌گر، بازگوکننده، توضیح‌دهنده

بیان‌نامه : اعلامیه، بیانیه، مانیفست

بیانیه : ۱ بیان‌نامه، مانیفست ۲ اطلاعیه، اعلامیه ۳ گزارش

بی‌اهمیت : ۱ بی‌ارزش، بی‌قدر، غیرمهم & مهم ۲ پیش‌پاافتاده، عادی، مبتذل، معمولی

بی‌ایمان : ۱ بی‌اعتقاد، ناموءمن، نامعتقد ۲ بی‌آیین، بی‌دیانت، بی‌دین & دین‌باور

بی‌ایمانی : ۱ بی‌اعتقادی ۲ بی‌دیانتی، بی‌دینی & دین باوری

بی‌بار : بی‌بر، بی‌ثمر، بی‌حاصل، بی‌میوه، عقیم & بارور، پربار، پرحاصل

بی‌باکانه : تهورآمیز، جسورانه، دلیرانه، گستاخانه، متهورانه، بی‌واهمه، دلیرانه

بی‌باک : بی‌پروا، بی‌هراس، پردل، جسور، دلاور، دلیر، سعتری، شجاع، شیردل، گستاخ، متهور، مترس & ترسو، جبون، هراسناک

بی‌باکی : بی‌پروایی، تهور، جرات، جسارت، دلاوری، زرنگی، شجاعت، شهامت، گستاخی، نترسی & ترس، جبن

بی‌بته : ۱ بی‌اصل‌ونسب، بی‌رگ‌وریشه ۲ چلمن، دست‌وپاچلفتی، بی‌دست و پا، بی‌عرضه، بی‌بخار

بی‌بخار : ۱ بی‌لیاقت، بی‌عرضه، بی‌کفایت & باعرضه ۲ بی‌دست‌وپا، پخمه، دست‌وپاچلفتی،

بی : بدون، بلا & با

بی‌بدیل :بی‌بدل، بی‌تا، بی‌مانند، بی‌مثل، بی‌نظیر، بی‌همتا، بی‌همال، فرد، فرید، یکتا

بی‌بر : بی‌بار، بی‌ثمر، بی‌حاصل، بی‌میوه & بارور، ثمردار

بی‌برکت : ۱ بی‌فیض & پربرکت، بابرکت، فیاض ۲ کم، قلیل & زیاد، کثیر

بی‌برگ : ۱ برگ‌ریخته، خزان‌زده ۲ بی‌چیز، بی‌نوا، فقیر، محتاج، محروم & غنی، متمکن

بی‌برگی : ۱ خزان‌زدگی ۲ بی‌چیزی، بینوایی، فقر، احتیاج، محرومیت & غنا، بی‌نیازی

بی‌بری : ۱ بی‌برگی، بی‌حاصلی، بی‌باری ۲ بی‌پولی، بی‌سرمایگی، بی‌مایگی، بی‌نوایی، تنگ‌دستی، تهی‌دستی، فقر، مسکنت & دولتمندی، تمکن، غنا

بی‌بصیرت : ۱ ناآگاه، بی‌خبر، بی‌وقوف & بابصیرت

بی‌بضاعت : بی‌برگ، بی‌پول، بی‌سرمایه، بی‌مایه، بی‌نوا، تنگدست، تهی‌دست، فقیر، محتاج، مسکین & دولتمند، صاحب‌مکنت، غنی

بی‌بضاعتی : بی‌برگی، بی‌پولی، بی‌سرمایگی، بی‌مایگی، بینوایی، تنگدستی، تهیدستی، فقر، مسکنت & دولتمندی، تمکن، غنا

بی‌بندوبار : بی‌قید، شلخته، لاابالی، لاقید، ولنگار، یالانچی & مرتب، منضبط، منظم

بی‌بندوباری : بی‌خیالی، بی‌قیدی، شلختگی، لاابالیگری، لاقیدی، هرهری‌مسلکی & انضباط

بی‌بنیاد : ۱ بی‌اساس، بی‌پایه، سست & اساسمند ۲ پوچ، نامعتبر، واهی & معتبر، موثق

بی‌بنیان :صفت ۱ بی‌اساس، بی‌پایه & اساسمند ۲ سست، ضعیف، واهی ۳ دروغ، کذب & راست

بی‌بنیگی : ضعف، ناتوانی، بی‌حالی & قوی بنیگی

بی‌بنیه : لاجان، ضعیف، ناتوان، نزار، بی‌حال & قوی‌بنیه

بی‌بهرگی: ۱ بی‌نصیبی، بی‌خطی، محرومیت ۲ بی‌برگی، درویشی، فقر ۳ بی‌سهمی

بی‌بهره : ۱ بی‌نصیب، کم‌بهره، محروم، معرا ۲ بی‌برگ، درویش، فقیر & بهره‌ور

بی‌بی : ۱ بانو، جده، خاتون، خانم، کدبانو & کنیز ۲ ملکه ۳ مادربزرگ & بابابزرگ

بی‌پایاب : ژرف، عمیق & پایاب

بی‌پایان : بی‌انتها، لایتناهی، نامتناهی، بی‌کران، بی‌نهایت، بی‌منتها، نامحدود & متناهی، محدود

بی‌پایه :اسم ۱ بی‌اساس، بی‌ربط، پوچ، سست، واهی & اساسمند، موثق ۲ دروغ، کذب

بی‌پدر : حرام‌زاده، ولدالزنا، ناپاک‌زاده، نامشروع

بی‌پرده :صفت ۱ آشکار، بی‌پروا، بی‌رودربایستی، صریح، باصراحت، بالصراحه ۲ رک،

پوست‌کنده ۳ صراحتبی‌پروا : ۱ بی‌باک، بی‌محابا، بی‌واهمه، جری، جسور، دلاور، دلیر، گستاخ، متهور، نترس ۲ پی‌پرده & ملاحظه‌کار، محافظه‌کار

بی‌پروایی : بی‌باکی، تهور، جسارت، شجاعت، گستاخی، نترسی & ملاحظه‌کاری، محافظه‌کاری

بی‌پناه : ۱ بی‌کس، بی‌مامن، بی‌ملجا ۲ بی‌حفاظ، بی‌ملاذ ۳ بی‌پشت‌وپناه، بی‌حامی

بی‌پناهی : ۱ بی‌کسی، بی‌ملجایی ۲ بی‌حفاظی، بی‌ملاذی

بی‌پول : ۱ بی‌سرمایه، بی‌مایه، بی‌نوا & سرمایه‌دار ۲ تنگ‌دست، تنگ‌عیش، تهی‌دست، مفلس & ثروتمند، دارا ۳ بی‌چیز، فقیر، متعسر & غنی

بی‌پولی : ۱ بی‌سرمایگی، بی‌مایگی، بینوایی، غنا ۲ تنگدستی، تنگ‌عیشی، تهی‌دستی، افلاس & فراخ‌دستی ۳ بی‌چیزی، عسرت & فراخ‌روزی

بی‌پیرایه : بی‌آلایش، بی‌ریا، خاکی، خودمانی، درویش، ساده & تشریفاتی، مقرراتی

بی‌تاب : بی‌صبر، بی‌طاقت، بی‌قرار، سراسیمه، مضطرب، ناآرام، ناشکیب & آرام، شکیبا، صبور

بی‌تابی : بی‌قراری، جزع، زاری، فزع، ناآرامی، ناشکیبایی، ناشکیبی & آرامش، قرار

بیت : ۱ اطاق، خانه، دار، سرا، کاشانه، منزل ۲ دومصراع شعر

بیت‌الاحزان : خانه غم، ماتم‌سرا، غم‌خانه، ماتمکده & عشرتکده

بیت‌المال : خزانه، خزینه

بیت‌اله : خانه خدا، کعبه

بی‌تاثیر : بی‌اثر، ناموثر، غیرموثر & موثر

بی‌تامل :صفت ۱ نااندیشیده، نیندیشیده ۲ آنی، بلادرنگ، بلافاصله، فوراً، فی‌الفور، بی‌درنگ، سر ضرب، فوری، بدون تاخیر

بی‌تجربگی : خامی، ناآزمودگی، ناپختگی، ناشیگری & آزمودگی، خبرگی، کارکشتگی

بی‌تجربه : تازه‌کار، خام، کم‌تجربه، مبتدی، ناآزموده، ناپخته، ناشی، نامجرب & آزموده، آگاه، باتجربه، خبره، کارکشته، کهنه‌کار، مجرب

بی‌تحرک : ایستا، بی‌حرکت، خمود، ساکن & پویا

بی‌تحمل : شتاب‌زده، عجول، معجل، ناشکیب، ناصبور & صبور، شکیبا

بی‌تربیت : بی‌ادب، بی‌پرنسیپ، بی‌دیسیپلین، بی‌فرهنگ، بی‌نزاکت، عامی، گستاخ، نامودب & باتربیت، مودب

بی‌تربیتی : ۱ بی‌ادبی، بی‌نزاکتی & ادب، نزاکت ۲ بی‌فرهنگی، نافرهیختگی & فرهیختگی ۳ گستاخی

بی‌ترتیب : بی‌سامان، بی‌نظم، سامان‌نیافته، نامدون، ناهموار، هردمبیل & مدون، مرتب

بی‌تردید : بدون‌شک، بی‌شک، مسلماً، یقین

بی‌تشخیص : بی‌تمیز، بی‌وقوف، ضعیف‌العقل & شناسا

بی‌تشویش : آرام، آسوده‌خاطر، بی‌دغدغه، مطمئن & مشوش

بی‌تعلق : ۱ آزاد، آزاده، وارسته ۲ بی‌قیدوبند، بی‌وابستگی

بی‌تعلقی : آزادگی، وارستگی

بی‌تفاوت : ۱ بی‌حس، بی‌علاقه، بی‌قید، لاقید & جبهه‌گیر، علاقه‌مند ۲ بی‌احساس، بی‌عاطفه ۳ بی‌اعتنا ۴ علی‌السویه، مساوی، یکسان

بی‌تفاوتی : ۱ بی‌حسی، بی‌علاقگی، بی‌قیدی، لاقیدی & جبهه‌گیری، علاقه‌مندی ۲ بی‌اعتنایی

بی‌تقصیر : بی‌گناه، بی‌جرم & خطارکار

بی‌تقوا : بی‌دیانت، خدا ناترس، ناپارسا، ناپرهیزگار، نا متشرع، نامتقی & با تقوا، پارسا، متقی

بی‌تکبر : افتاده، خاشع، خاضع، خاکسار، فروتن، متواضع & خودپرست، متکبر

بی‌تکلف : ۱ بی‌تعارف، خودمانی، بی‌پیرایه، ساده ۲ رک، صریح & متکلف

بیت گفتن : شعر خواندن

بیت‌لطف : جنده‌خانه، خرابات، قحبه‌خانه، نجیب‌خانه

بی‌تمیز : ۱ بی‌تشخیص، بی‌عقل، ضعیف‌العقل & اهل تمیز ۲ ابله، نادان & دانا، عاقل

بی‌تناسب : ۱ بی‌قواره، بی‌مورد، ناجور، ناهمگن & متناسب ۲ ناسازگار، ناهماهنگ

بی‌توان : ناتوان، ضعیف، سست، نزار، بی‌توش، بی‌حال

بیتوته : ۱ تهجد، شب‌بیداری، شب‌زنده‌داری، مبیت، مساهرت ۲ اتراق، اقامت‌موقت، توقف شبانه

بیتوته کردن : ۱ شب‌زنده‌داری کردن، شب نخفتن & خفتن ۲ شب دور از خانه به سر بردن ۳ بیدار ماندن

بی‌توجه : ۱ بی‌التفات، بی‌مبالات، سربه‌هوا، لاقید & متوجه، ملتفت ۲ بی‌اعتنا، بی‌علاقه

بی‌توجهی: ۱ بی‌التفاتی، بی‌مبالاتی، سربه‌هوایی، لاقیدی ۲ بی‌علاقگی، سردی، مهرسردی

بی‌ثبات : ۱ سست، نااستوار، ضعیف، لرزان، ناپایدار، نامحکم ۲ بی‌دوام ۳ بی‌قرار، متلون، مردد، هردم‌خیالی، هوایی ۴ بی‌دوام، پادرهوا، متغیر، ناپایدار & استوار، باقی ۵ نامتعادل، بی‌تعادل ۶ ناآرام، بحران‌زده، بحرانی & آرام، باثبات

بی‌ثباتی : سستی، نااستواری، ناپایداری & استواری

بی‌ثمر : ۱ بی‌بار، بی‌بر، نامثمر ۲ بی‌حاصل، بی‌فایده، بیهوده، عبث ۳ عقیم، مذبوحانه & مثمر

بی‌ثمری : ۱ بی‌باری، بی‌بری ۲ بی حاصلی، بیهودگی & پرثمری

بی‌جا : ۱ بی‌خود، بی‌فایده، بیهوده ۲ بی‌مناسبت، نابه‌هنگام، بی‌مورد، بی‌موقع، بی‌وقت، بی‌هنگام ۳ نابجا، نادرست، نارول، ناشایست، ناصواب ۴ نامتناسب، نامناسب ۵ ناموجه، ناوارد & بجا، روا ۶ لامکان ۷ بی‌مکان، نامتحیز

بیجار : برنج‌زار، شالی، شالیزار

بی‌جان :اسم ۱ بی‌حال، ضعیف، نزار ۲ مرده ۳ جماد، حجر & جاندار

بی‌جرات : بی‌شهامت، ترسو، بی‌جربزه، بی‌جگر، بزدل، جبون، کم‌دل & باجرات، جراتمند، شهامت‌دار، پردل‌وجرات

بی‌جربزه : ۱ بی‌جگر، بزدل، ترسو، جبون، بی‌جرئت، بی‌شهامت ۲ بی‌عرضه

بی‌جنبش : آرام، بی‌حرکت، راکد، ساکت & متحرک

بی‌جهت : بی‌جا، بی‌خود، بی‌دلیل، بی‌سبب، بی‌علت، بیهوده & بجا

بیچارگی : ۱ بدبختی، بی‌نوایی، فقر & ثروت، غنا ۲ استیصال، درماندگی، لاعلاجی، ناچاری ۳ ادبار، فلاکت & اقبال

بیچاره : ۱ بی‌نوا، تهی‌دست، محتاج، مستمند، مسکین، نیازمند & بی‌نیاز، دارا ۲ درمانده، ذله، عاجز، فرومانده، لاعلاج، مستاصل، ناچار ۳ بدبخت، بی‌سامان، فلک‌زده، نامراد & خوش‌بخت

بی‌چشم : اعمی، کور، نابینا & بینا

بی‌چشم‌ورو : ۱ حق‌ناشناس، حق‌نشناس، کورنمک، نمک‌نشناس & حق‌شناس ۲ بی‌حیا، بی‌شرم، گستاخ، وقیح & باحیا

بی‌چون : بی‌دلیل، بی‌مانند، بی‌مثال، بی‌مثل، بی‌نظیر، بی‌همال، بی‌همانند

بی‌چون‌وچرا : ۱ بی‌حرف، بی‌بروبرگرد، بی‌گفتگو، بدون جروبحث ۲ قاطعانه، محکم ۳ مسلم، بدیهی، حتمی، بی‌شبهه

بی‌چیز : آس‌وپاس، بی‌نوا، تنگ‌دست، تهی‌دست، درویش، فقیر، محتاج، مفلس، مفلوک، ندار، یک‌لاقبا & توانگر، چیزدار، دولتمند، غنی

بی‌چیزی : افلاس، بی‌نوایی، تنگ‌دستی، درویشی، فقر، مسکنت، مفلسی، نداری & توانگری، دولتمندی، غنا

بی‌حاصل : ۱ بی‌بر، بی‌ثمر، بی‌فایده، بی‌نتیجه، بیهوده & پرحاصل، مفید ۲ عبث، هرز، هرزه & مفید، موثر

بی‌حال : ۱ علیل، فرتوت، ناتوان & توانمند ۲ بی‌حس، بی‌رمق، رخو، سست، شل، لش، وارفته ۳ ضعیف، عاجز & توانمند، قوی ۴ تن‌آسا، تنبل، تن‌پرور & کوشا ۵ مدهوش ۶ بی‌ذوق & باذوق، ذوقمند ۷ افسرده، بی‌دماغ، کسل & پرشور ۸ بی‌اراده، بی‌عرضه، چلمن ۹

بی‌حالی : ۱ تن‌آسانی، تن‌پروری، رخوت، سستی، ضعف، فتور، کسالت، وهن & توانمندی ۲ بی‌عرضگی، وارفتگی ۳ بی‌دلی، خمودی & زنده‌دلی

بی‌حد : ۱ بسیار، بی‌حساب، بی‌شمار، بی‌قیاس، بی‌مر، بی‌نهایت، جزیل، فراوان، وافر، بی‌اندازه & کم، قلیل، معدود ۲ بی‌انتها، بی‌کران، نامتناهی، نامحدود & محدود

بی‌حدوحصر : ۱ بی‌حساب، بی‌حدومرز، بی‌نهایت ۲ بسیار، بی‌شمار، فراوان

بی‌حرکت : آرام، ثابت، راکد، ساکن & متحرک

بی‌حرمتی : اهانت، بی‌احترامی، بی‌ادبی، توهین، گستاخی، وهن & تعظیم، تکریم

بی‌حساب : ۱ بسیار، بی‌اندازه، بی‌حد، بی‌شمار، بیمر، نامعدود & حساب‌شده، معدود ۲ ستمگر، ظالم، ظلم‌پیشه، متعدی & دادگر، منصف ۳ غیرعادی، نادرست، ناصواب، نامعقول & معقول

بی‌حس : ۱ بی‌حال، کرخت، وارفته & پرتوان & چالاک، چست ۲ بی‌درد

بی‌حفاظ : ۱ بی‌حصار، نامحفوظ & حفاظدار، محفوظ، مصون ۲ بی‌پناه

بی‌حمیت : بی‌عار، بی‌غیرت، بی‌تعصب، بی‌ناموس، دیوث، لاابالی، نامرد & غیرتمند

بی‌حمیتی : بی‌غیرتی، بی‌ناموسی، دیوثی، نامردی & غیرتمندی

بی‌حواس : ۱ بی‌هوش ۲ بی‌حافظه ۳ کم‌حافظه، کم‌حواس ۴ پریشان‌فکر

بی‌حوصلگی : ۱ بی‌تابی، بی‌صبری، بی‌طاقتی، تنگ‌حوصلگی & پرحوصلگی ۲ ناشکیبائی، بی‌شکیبی، ناصبوری & شکیبایی ۳ شتابزدگی

بی‌حوصله : ۱ تنگ‌حوصله، شتابزده، کم‌حوصله، ناحمول، ناشکیبا، ناصبور بی‌صبر، بی‌طاقت & پرحوصله، باحوصله ۲ افسرده، ملول ۳ بی‌شکیب، ناشکیبا، ناصبور

بی‌حیا : بی‌آزرم، بی‌ادب، بی‌شرم، پررو، جسور، چشم‌دریده، دریده، رسوا، شطاح، شوخ، شوخ‌چشم، گربز، گستاخ، وقیح & آزرمگین، باحیا

بی‌حیایی : بی‌چشم‌ورویی، بی‌شرمی، دریدگی، گستاخی، وقاحت & حجب

بیخ : اصل، بن، بنیاد & سر

بی‌خاصیت : ۱ بی‌خواص، بی‌مصرف ۲ بی‌تاثیر

بی‌خانمان : آسمان‌جل، آواره، بی‌سامان، خاکسترنشین، خانه‌به‌دوش، دربدر & سروسامان‌دار

بی‌خانمانی : آوارگی، بی‌سروسامانی، خانه‌بدوشی، دربدری

بی‌خبر : ۱ بی‌اطلاع، غافل ۲ ناآگاه، ناهشیار & آگاه، مخبر ۳ سرزده، ناخبر، ناگهان ۴ ناآگاهانه

بی‌خبری : ۱ تغافل، جهل، غفلت، ناآگاهی، نادانی، ناهشیاری & آگاهی ۲ ناغافل، ناگهان

بیخ : ۱ بن، ته، ریشه، شالوده ۲ انتها، بون ۳ اساس، اصل، پایه ۴ بنیاد، پی

بیختن : از موبیز رد کردن، الک کردن، غربال کردن

بیخته : ۱ غربالی، غربالی‌شده، الک‌شده ۲ نرم

بیخ‌دار : ۱ ریشه‌دار & بی‌ریشه، سطحی، عادی ۲ عمیق & سطحی ۳ غیرسطحی & سطحی

بی‌خرد : بی‌شعور، بی‌عقل، بی‌فراست، تهی‌مغز، کم‌خرد، مجنون، نادان، نافرزانه، نفهم & بخرد، خردمند، فرزانه

بی‌خردی : ناآگاهی، جهالت، جهل، نادانی & خردمندی، فرزانگی

بی‌خطر : ۱ امن، ایمن & ناامن، ناایمن ۲ خوش‌خیم & بدخیم، خطرناک

بی‌خلل : خلل‌ناپذیر، محکم، استوار، سستی‌ناپذیر & خلل‌پذیر

بی‌خودانه :صفت ۱ بی‌اختیار، ناخواسته ۲ مدهوشانه، مجذوبانه ۳ بی‌دلیل، بی‌سبب

بی‌خود : ۱ بی‌هوش، سرمست، مجذوب، مدهوش، مست & بهوش ۲ بیهوده ۳ باطل، پوچ ۴ بی‌جهت، بی‌سبب، بی‌دلیل ۵ نامطلوب، به‌دردنخور، بد، بی‌مصرف

بی‌خودی : بی‌هوشی، جذبه & هوشیاری، هشیاری

بی‌خیال : بی‌غم، بی‌فکر، بی‌قید، غافل، سهل‌انگار، لاابالی، لاقید

بی‌خیالی : بی‌غمی، بی‌فکری، غفلت، سهل‌انگاری، لاابالیگری، لاقیدی

بیداد : اعتساف، بی‌حسابی، جور، ستم، ستمگری، ظلم & داد، عدل

بیدادگرانه : ستمگرانه، ظالمانه & عادلانه

بیدادگر : جبار، جفاکار، جورپیشه، ستمکار، ستمگر، طاغوت، ظالم & دادگر، عادل

بیدادگری : اعتساف، تعدی، جفا، جور، ستم، ستمگری، ظلم & دادگری، عدل، معدلت

بیداربخت : بختیار، خوش‌اقبال، خوش‌بخت، خوش‌شانس، خوش‌طالع، نیک‌اختر، نیک‌بخت & خفته‌بخت، بداقبال، بدپیشانی

بیداردل : ۱ آگاه، متوجه، واقف & ناآگاه ۲ بیدارمغز، دل‌آگاه ۳ روشن‌ضمیر ۴ هشیار، متنبه & غافل

بیدار شدن : ۱ از خواب‌برخاستن ۲ آگاه شدن، متوجه شدن، واقف شدن، هشیار شدن

بیدار کردن : ۱ ازخواب‌برخیزاندن & خواباندن ۲ آگاه کردن، متنبه ساختن، هشیار ساختن

بیدار : ۱ ناخفته، ساهر ۲ آگاه، متنبه، متوجه، هشیار، هوشیار ۳ متیقظ ۴ عارف، واقف & خفته، غافل

بیداری : ۱ سمر، یقظت، یقظه ۲ آگاهی، انتباه، هوشیاری ۳ رستاخیز، نهضت & غفلت

بی‌دانش : بی‌معرفت، جاهل، جهول، نادان، نافرهیخته & دانشمند، دانا، فرهیخته

بی‌دانشی : ۱ جهل & دانایی ۲ بی‌سوادی ۳ بی‌فرهنگی، نافرهیختگی & فرهیختگی ۴ بی‌علم

بی‌دانه : بی‌هسته

بی‌درایت : ناآگاه، بی‌بینش، بی‌بصیرت & بادرایت

بی‌درد : ۱ لاقید، لاابالی ۲ بی‌غم ۳ بی‌احساس، بی‌سوز

بی‌درمان : بی‌چاره، درمان‌ناپذیر، شفاناپذیر، به‌ناشدنی، علاج‌ناپذیر، غیر قابل‌علاج & درمان‌پذیر، علاج‌پذیر

بی‌درنگ : آن

بی‌دروپیکر : ۱ بی‌حفاظ، بی‌دروبند ۲ بی کنترل

بی‌دریغ : ۱ بی‌پروا ۲ بی‌مضایقه

بیدستان : بیدزار

بی‌دست‌وپا : ۱ بی‌عرضه، بی کفایت، بی‌بخار، دست‌وپا چلفتی ۲ ناتوان، ضعیف

بیدق : ۱ پیاده شطرنج، پیاده & سوار ۲ بیرق ۳ اختر، ستاره، کوکب، نجم & قمر ۴ بلد، بلدچی، راهنما & نابلد

بی‌دقت : بی‌توجه، بی‌مبالات، سربه‌هوا & دقیق

بی‌دقتی : بی‌توجهی، بی‌مبالاتی، سربه‌هوایی & دقت

بی‌دل، بیدل : ۱ دل‌باخته، دل‌داده، شیدا، دل‌رمیده، شیفته، ، رمیده‌دل، مفتون، عاشق & دلدار، دلبر ۲ آزرده ۳ افسرده، دلتنگ & پرنشاط ۴ ترسو، جبون، کم‌دل & دلیر، پردل

بی‌دل‌ودماغ : ۱ افسرده، ملول ۲ دل‌تنگ ۳ بی‌حوصله

بی‌دلی، بیدلی : ۱ دلباختگی، دلدادگی، شیدایی، شیفتگی، عاشقی ۲ آزردگی، دل‌آزردگی & زنده‌دلی ۳ افسردگی، دلتنگی ۴ ترسویی، کم‌دلی & پردلی

بی‌دلیل : بی‌جهت، بی‌خود، بی‌سبب، بدون‌سبب

بی‌دوام : ۱ بی‌ثبات، فانی، گذرا، گذرنده & بادوام، پردوام، جاوید، مانا ۲ سست، ناپایدار

بی‌دولت : ادبار، بداقبال، بی‌اقبال، بی‌طالع، شوربخت، کم‌بخت & دولتمند

بی‌دیانت : ۱ بی‌دین، لامذهب ۲ ناپارسا، ناپرهیزگار، نامتدین، نامتقی & بادیانت، پرهیزگار

بی‌دیسیپلین : ۱ بی‌انضباط، بی‌نظم، قانون شکن، غیرمنضبط، نظم گریز ۲ بی‌ادب، بی‌تربیت، بی‌نزاکت، نافرهیخته & منضبط

بی‌دین : بی‌کیش، خدانشناس، فاسق، کافر، لامذهب، مرتد، مشرک، ملحد & خداشناس، دیندار، مومن

بی‌دینی : ارتداد، الحاد، رفض، کفر، لامذهبی & خداشناسی، دیندار

بی‌ذکاوت : کانا، کم عقل، کم‌فراست، کم‌هوش، ناهوشمند & تیزهوش

بی‌ذوق : بدسلیقه، بی‌استعداد، بی‌حال، بی‌دماغ، بی‌شوروحال، کج‌سلیقه & باذوق، خوش‌ذوق، ذوقمند

بی‌ذوقی : ۱ بدسلیقگی، کج‌سلیقگی & سلیقه‌مندی، خوش‌سلیقگی ۲ بی‌احساسی، بی‌حالی، بی‌دماغی، بی‌شوروحالی،

بی‌راه، بیراه : ۱ چرت، یاوه، نامربوط، بی‌ربط ۲ کج‌رو، منحرف، ضال، گمراه & براه، سربه‌راه ۳ بی‌انصاف ۴ بی‌تناسب، ناهماهنگ

بی‌ربط : ۱ بی‌اساس، بی‌پایه، هردری، نابه‌جا، چرند، چرت، مهمل، نامربوط & موثق، مربوط ۲ بی‌ترتیب، بی‌نظم & منظم، مرتب، بسامان ۳ بی‌اطلاع، بی‌علم، ناآگاه & آگاه ۴ بی‌تناسب، بی‌مناسبت & متناسب، مربوط

بی‌رحمانه : سبعانه، ستمگرانه، سفاکانه، ظالمانه & مهربانانه

بی‌رحم : جفاکار، جورپیشه، سخت دل، سنگ‌دل، خونریز، ستمکار، ستمگر، سفاک، سنگدل، شقی، ظالم، قسی، قسی‌القلب & رحیم، رئوف

بی‌رحمی : ۱ اعتساف، ستمگری، سخت‌دلی، سنگدلی، شقاوت، قساوت ۲ جورپیشگی، ستمگری، ظلم & ترحم

بی‌رسم : بی‌حساب، ظالم، ستمکار، بیدادگر

بی‌رسمی : احجاف، بیدادگری، ظلم، بیداد

بی‌رغبت : بی‌شوق، بی‌میل، وازده & شوقمند، بارغبت، مایل، علاقه‌مند

بیرق : پرچم، درفش، رایت، علم، لوا

بیرق‌دار، بیرقدار :پرچم‌دار، طلایه‌دار، علم‌دار

بی‌رقیب : بی‌همال، یکه‌تاز

بی‌رگ : بی‌تعصب، بی‌حمیت، بی‌درد، بی‌غیرت & باحمیت، دردآشنا

بی‌رمق : ۱ بی‌نا، ناتوان، ضعیف، بی‌تاب‌وتوان، شل، بی‌حال & پرتوان ۲ رقیق، آبکی ۳ ناچیز

بی‌رنگ : ۱ ساده ۲ بدون‌رنگ & رنگی، ملون

بی‌رنگی : ۱ یک‌رنگی، اخلاص، صمیمیت ۲ صداقت ۳ بی‌ریایی، بی‌تزویری ۴ فاقد رنگ، بی‌رنگ ( بودن)

بی‌روح : ۱ خشک، خمود & پرنشاط ۲ سرد، یخ & گرم، باروح، پرحرارت ۳ سردمزاج ۴ خاموش، خموش، ساکت، صامت & پرنشاط ۵ بی‌جنب‌وجوش، بی‌نشاط، دل‌مرده، غیرفعال & بانشاط، فعال ۶ افسرده، افسرده‌دل، روان‌نژند، ملول، نژند ۷ سردمهر، کم‌عاطفه & عطوف، با

بی‌روزی : ۱ بی‌نوا، درویش، فقیر، مسکین & فراخ‌روزی، دارا ۲ محروم، بی‌نصیب

بیرون آمدن : ۱ خارج‌شدن، خارج گشتن، ظاهر شدن ۲ روییدن، سرزدن & خشکیدن ۳ خروج کردن، شورش کردن، شوریدن ۷ سرکشی کردن

بیرون :اسم ۱ برون، خارج & درون ۲ ظاهر & باطن

بی‌رونق : بی‌طراوت، راکد، کاسد، کدر، کساد، متروک، نارایج & پررونق

بیرون کردن : ۱ بیرون‌راندن، دفع کردن ۲ اخراج کردن، طرد کردن ۳ منفصل از خدمت کردن ۴ مستثنا کردن

بیرونی : ۱ برونی، خارجی & درونی، اندرونی ۲ ظاهری & باطنی ۲ بیگانه، خارجی، غریبه & آشنا، خودی

بی‌رویه : ۱ بی‌قاعده، بی‌شیوه & نظام‌مند ۲ بی‌حساب، بی‌حساب و کتاب

بی‌ریا : بی‌آلایش، بی‌دوزوکلک، بی‌شیله‌پیله، خالص، راستین، صادق، صمیمی، یک‌رنگ & ریاکار، دورو، دورودورنگ

بی‌ریایی : بی‌آلایشی، بی‌سالوسی، خلوص، صداقت، یک‌رنگی & ریاکاری، دورویی، نفاق

بی‌ریش : ۱ امرد، پشت‌پایی، مخنث ۲ بی‌مو، کوسه & ریشدار، ریشو

بیزار : بری، بی‌میل، روگردان، دلزده، سیر، ضجور، گریزان، متنفر، مشمئز، منزجر، نافر، نفور، وازده & راغب، علاقه‌مند، مایل

بیزار شدن : ۱ متنفر شدن، مشمئز شدن، وازده شدن & راغب شدن ۲ بی‌میل شدن، دل‌زده شدن

بیزاری : ۱ اشمئزاز، تنافر، تنفر، دلزدگی، رمیدگی، ضجرت، کراهت، ملال، ملالت، نفرت، وازدگی & اشتیاق، رغبت، علاقه‌مندی ۲ ابراء، برائت ۳ طلاق، جدایی، متارکه،

بی‌زبان : ۱ ابکم، اصم، الکن، گنگ، لال ۲ خاموش، ساکت & گویا، زباندار ۳ خجالتی، خجول ۴ بی‌عرضه

بی‌زبانی :ib[ nmbaz‌اسم ۱ الکنی، گنگی، لالی ۲ خموشی، سکوت & گویایی ۳ خجولی، ۴ بی‌عرضگی

بی‌زن : ارمل، بی‌همسر، تنها، عزب، مجرد & متاهل

بی‌زنی : تجرد، عزبی & تاهل

بی‌زوال : همیشگی، جاودان، جاوید، باقی، مانا، پایدار، پاینده، مستدام، دایم & فانی

بی‌زور : بی‌قوت، زپرتی، ضعیف، ناتوان، نحیف، نزار & پرتوان، توانمند، زورمند، قوی

بی‌زیان : ۱ بی‌آزار، بی‌آسیب ۲ بی‌ضرر

بی‌زینهار :قید بی‌امان، بی‌زنهار

بی‌سابقه : ۱ بدیع، بکر، نو ۲ بی‌بدیل ۳ شگفت، طرفه، عجیب، غریب

بیسار : بهمان، فلان

بی‌سامان : ۱ بی‌ترتیب، آشفته، پریشان، بی‌نظم، نامرتب، نامنظم & مرتب، منظم ۲ بی‌برگ، بی‌توشه، فقیر، درمانده، مستمند، بی‌نوا، مسکین & دارا، غنی ۳ آواره، بی‌خانمان، بی‌ماوا، خانه‌به‌دوش، بی‌سرپناه & بسامان ۴ بی‌رونق & پررونق ۵ بی‌سرانجام

بی‌سامانی :

بی‌سبب : به‌ناحق، بیهوده، بی‌جهت، بی‌دلیل، بی‌خود

بی‌سخاوت : ۱ بخیل، تنگ‌نظر، خسیس، کنس، ممسک & باسخاوت، سخی ۲ کم‌دهش، نابخشنده & کریم، بخشنده

بی‌سرانجام : ۱ نافرجام ۲ بدعاقبت & خوش عاقبت

بی‌سرپرست : ۱ تنها، بی‌حامی، بی‌صاحب ۲ یتیم ۳ بیوه

بی‌سروپا : اوباش، پاشنه‌ترکیده، شرتی‌شپکی، پست، رذل، ول، فرومایه، ولگرد، هرزه & آدم حسابی

بی‌سروته : باطل، بی‌معنی، بیهوده، بی‌ربط، نامربوط، پوچ، جفنگ، غیرمنطقی، من‌درآوردی، مهمل & منطقی

بی‌سلیقه : بدپسند، بی‌ذوق & باسلیقه، خوش‌سلیقه

بی‌سواد : ۱ امی، ناخوان، ناملا، مکتب‌ندیده & باسواد، ملا ۲ عامی، عوام، نادان & دانا، فهیم ۳ بی‌مایه، کم‌مایه

بی‌سیرت : ۱ بی‌آبرو، بی‌عرض، بدنام، بی‌ناموس، رسوا، نانجیب & نجیب، آبرومند ۲ فاجر، فاسق

بی‌سیرتی : ۱ بدنامی، بی‌ناموسی، رسوایی، نانجیبی ۲ فسق‌وفجور

بیش : افزون، بسیار، زیاد، غالب، متجاوز & کم

بی‌شایبه : ۱ پاک، خالص ۲ بااخلاص، اخلاص‌آمیز، بی‌ریا

بی‌شبهه : بدون‌تردید، بی‌تردید، بی‌شک، بی‌شبهت، بی‌گمان، حتمی، قطع

بیشتر : ۱ افزون‌تر، زیادتر ۲ اغلب، اکثر ۱ & کمتر ۲ به‌ندرت

بیشترین : ۱ زیادترین، فزون‌ترین & کمترین ۲ غالب ۳ اکثر & اقل

بیشترینه : ۱ بیشترین، اکثر ۲ اغلب

بی‌شرف : ۱ بی‌آبرو، بی‌حیثیت، بی‌عرض، بی‌عزت، بی‌شرافت ۲ بی‌ناموس، نانجیب & شریف ۳ پست، رذل

بی‌شرفی : بی‌آبرویی، بی‌عرضی، بی‌ناموسی، پستی، رذالت، نانجیبی & شرافت

بی‌شرمانه :صفت گستاخانه، وقاحت‌آمیز

بی‌شرم : بی‌آزرم، بی‌حیا، بی‌عار، پررو، بی‌چشم‌ورو، چشم‌دریده، دریده، شوخ‌چشم، گربز، گستاخ، وقیح & باحیا

بی‌شرمی : بی‌آزرمی، بی‌حیایی، پررویی، دریدگی، گستاخی، وقاحت & حجب، حیا

بی‌شعور : ابله، احمق، بی‌ادراک، بی‌خرد، بی‌فراست، خنگ، سفیه، کودن، نادان، نفهم & باشعور، فهیم

بی‌شفقت : بی‌رحم، بی‌محبت، سنگ‌دل، ظالم، نامشفق، نامهربان & شفیق، مهربان

بی‌شک : بدون‌تردید، بی‌تردید، بی‌شبهه، بی‌گمان، حتمی، قطعاً، مسلم

بی‌شکیب : بی‌تاب، بی‌صبر، بی‌طاقت، بی‌قرار، ناحمول، ناشکیب & شکیبا، صبور

بی‌شمار : بسیار، بی‌اندازه، بی‌حد، بی‌حساب، بی‌قیاس، بیمر، بی‌نهایت، جزیل، زیاد، سرسام‌آور، فراوان، نامحدود، نامعدود & معدود

بی‌شو : بی‌شوهر، بیوه، مطلقه & شوهردار

بیشه : ۱ اجم، جنگل، جنگلزار، کنام، نیزار، نیستان ۲ بیدزار، بیدستان

بیشه‌زار : ۱ اجم، بوته‌زار، بیشه‌سار، جنگلزار، درخت‌زار، ۲ نیزار، نیستان ۳ بیدزار، بیدستان & مزرعه

بیشی : افزونی، زیادت، فزونی، کثرت & قلت، کمی، منقصت، نقصان

بی‌شیله‌پیله : ساده، ساده‌لوح، صاف‌وصادق، یکرنگ & تودار

بی‌صبر : بی‌تاب، بی‌تحمل، بی‌طاقت، بی‌قرار، عجول، ناشکیب، ناشکیبا & شکیبا، صبور

بی‌صبری : ۱ بی‌تحملی، بی‌طاقتی، بی‌قراری، ناشکیبایی، ناشکیبی، ناصبوری ۲ بی‌تابی، بی‌طاقتی & شکیبایی، صبوری

بیص : ۱ تنگی، سختی ۲ گرفتاری، گیرودار

بی‌صدا : ۱ بی‌صوت، خاموش، ساکت، صامت & باصدا ۲ آرام & ناآرام ۳ همخوان & واکه

بی‌صرفه : بی‌سود، بی‌فایده، بی‌بهره بی‌نفع & سودمند، پرفایده

بی‌صفت : ۱ بی‌وفا، ناسپاس & وفامند، سپاسدار ۲ بی‌حمیت، بی‌غیرت & باصفت

بی‌صورت : بی‌حیا، بی‌شرم

بیضوی : بیضی‌شکل & مدور، دایره شکل

بیضه : تخم، خایه، خصیه

بیطار : بیطر، دامپزشک، دستورپزشک

بی‌طاقت : بی‌تاب، بی‌صبر، بی‌قرار، کم‌حوصله، ناآرام، ناصبور & حمول، شکیبا، صبور

بی‌طالع : ۱ بدبخت، بدشانس، بدطالع، بی‌اقبال، حرمان‌زده & خوش‌طالع، اقبالمند ۲ بی‌بهره، بی‌نصیب، محروم & بهره‌مند، بهره‌ور

بی‌طراوت : ۱ پژمرده، خشک، زرد، ناخرم & پرطراوت ۲ بی‌رونق & پررونق

بی‌طعم : بدمزه، بی‌مزه & خوشمزه، خوش‌طعم

بی‌ظرافت : خشن، زمخت، نازیبا & ظریف

بیع : ابتیاع، خرید، دادوستد، صفعه، & فروش، شرا

بی‌عار : ۱ تن‌آسا، تن‌پرور، کاهل & کاری، کوشا، زرنگ ۲ تن‌لش، سست‌عنصر ۳ پست، بی‌آزرم، بی‌حمیت، بی‌شرم & باآزرم ۳ بی‌حیا، بی‌غیرت، بی‌رگ، لش & غیرتمند

بی‌عاری : ۱ تن‌آسایی، تنبلی، تن‌پروری، کاهلی ۲ بی‌آزرمی، بی‌حیایی، بی‌شرمی ۳ بی‌حمیتی، بی‌غیرتی، لش‌بازی

بی‌عاطفگی : ۱ بی‌عطوفتی، سردمهری، سردی، نامهربانی & باعاطفگی ۲ بی‌روحی، خشکی

بی‌عاطفه : ۱ بی‌محبت، سنگین‌دل ۲ سردمهر، نامهربان ۳ بی‌روح، خشک، سرد & باعاطفه

بیعانه : پیش‌پرداخت، پیش‌مزد، ربون، سبقانه، مساعده

بیعت : ۱ پیمان، عهد، معاهده، میثاق ۲ پیمان بستن، عهد بستن

بیعت : دیر، کنشت، کنیه، معبد(یهود و نصارا)

بیعت شکستن : پیمان‌شکستن، نقض‌عهد کردن، پیمان‌شکنی کردن

بی‌عدیل : بی‌بدیل، بی‌مانند، بی‌نظیر، بی‌همال، بی‌همتا، بی‌مثل

بی‌عرض : بی‌آبرو، بی‌شرف، بی‌عصمت، بی‌عفاف، بی‌ناموس & آبرودار، باآبرو

بی‌عرضگی : ۱ بی‌کفایتی، ناکارآمدی، بی‌بخاری، بی‌لیاقتی، نالایقی ۲ بیکارگی

بی‌عرضه : ۱ بی‌حال، بی‌صلاحیت، بی‌بخار، بی کفایت، بی‌لیاقت، نالایق & باکفایت، لایق ۲ تنبل، ناکارآمد، لش & کارآ، کارآمد، باعرضه، عرضه‌مند

بی‌عصمت : بی‌ناموس، بی‌عفت، غر، فاحشه، ناپاک، هرجایی & عفیف، عفیفه

بی‌عصمتی : بی‌ناموسی، بی‌عفتی، فاحشگی، ناپاکی، نانجیبی & نجابت

بی‌عفت : بی‌عصمت، بی‌ناموس، ناپاک، نانجیب & عفیف، عفیفه

بی‌عفتی : بی‌عصمتی، فساد، ناپاکی، نانجیبی & پاکدامنی، عفاف

بی‌عقل : ابله، خشک‌مغز، خل، سفیه، کانا، بی‌خرد، کودن، مجنون، نادان، نفهم & خردمند، عاقل، بخرد

بی‌عقلی : بی‌خردی، جهالت، خلی، دیوانگی، کانایی، نادانی & خردمندی

بی‌علاج : بدخیم، بی‌درمان، شفاناپذیر، لاعلاج، درمان‌ناپذیر، علاج‌ناپذیر & درمان‌پذیر، علاج‌پذیر

بی‌علاقگی :ib[ eqmla'اسم ۱ بی‌تفاوتی، بی‌رغبتی، بی‌میلی، دلزدگی، سردی & علاقه‌مندی ۲ بی‌مبالاتی، سپوزه‌کاری، لاابالیگری، لاقیدی ۳ بی‌خیالی، بی‌غمی ۴ تن‌پروری & مجاهدت، پویایی

بی‌علاقه : بی‌تفاوت، بی‌رغبت، بی‌شوق، بی‌میل & علاقه‌مند، مشتاق

بی‌علم : بی‌دانش، جاهل، نادان & باسواد، عالم

بی‌علمی : بی‌دانشی، جهالت، جهل & باسوادی

بی‌عیب : ۱ پاک، مبرا ۲ بی‌نقص، سالم، صحیح، کامل & عیبناک، معیوب

بیغار : بیغاره، سرزنش، سرکوفت، طعنه، عتاب، قدح & ستایش، مدح

بی‌غش : خالص، سارا، سره، ناب & ناسره

بی‌غم : آسمون‌جل، بی‌خیال، بی‌فکر، لاابالی، لاقید & دل‌مشغول

بیغوله : ۱ کنج، بیراهه، گوشه، گوشه‌متروک، ۲ خرابه، ویرانه & آباد ۳ دخمه

بی‌غیرت : ۱ بی‌آبرو، بی‌حمیت، بی‌ناموس، قرمساق، لوده، ناکس & باحمیت، غیرتمند ۳ بی‌عار، تن‌آسا، تنبل، کاهل، لاابالی & زرنگ، کوشا

بی‌فایده : بی‌ارزش، بی‌ثمر، بیجا، بی‌حاصل، بی‌مصرف، بیهوده، عبث، لاطائل، لغو، مذبوحانه، مهمل، هرزه & سودمند، مفید

بی‌فراست : بی‌خرد، بی‌شعور، بی‌وقوف، کم‌هوش، ناهوشمند، ناهوشوار & هوشیار، بافراست

بی‌فروغ : ۱ کم‌نور ۲ تیره‌وتار، تاریک

بی‌فرهنگ : بربر، بی‌ادب، بی‌نزاکت، نافرهیخته، نامتمدن، وحشی & فرهیخته، بافرهنگ، متمدن

بی‌فرهنگی : بربریت، نافرهیختگی & فرهیختگی

بی‌فضیلت : بی‌علم، بی‌فضل، بی‌کمال & بافضیلت

بی‌فکر : بی‌خیال، بی‌غم، لاابالی، لاقید

بی‌فکری : بی‌خیالی، بی‌غمی، لاابالیگری، لاقیدی & دل‌مشغولی

بی‌قابلیت : بی‌صلاحیت، بی‌عرضه، بی‌لیاقت، نالایق & لایق

بی‌قاعدگی : آشفتگی، بی‌ضابطگی، بی‌نظمی، بی‌هنجاری & قاعده‌مندی، قانونمندی

بی‌قاعده : آشفته، بی‌ضابطه، بی‌قانون، بی‌نظم، بی‌هنجار، هردمبیل & قاعده‌مند، قانونمند، باقاعده، ضابطه‌دار

بی‌قانونی : ۱ آنارشی، هرج‌ومرج، بلبشو، شلوغی ۲ بی‌رسمی ۳ بی‌سالاری ۴ بی‌نظمی، بی‌ضابطگی

بی‌قدر : ۱ بی‌ارزش، غیرمهم، کم‌ارزش، کم‌بها ۲ بی‌عزت، پست، حقیر، فرومایه، ناقابل & ارزشمند

بی‌قدرت : بی‌قوه، ضعیف، کم‌زور، ناتوان & توانا، قدرتمند

بی‌قرار : ۱ بی‌تاب، ناشکیب، بی‌صبر، بی‌طاقت، ناشکیبا ۲ حیران، سرگشته، سر به گریبان ۳ شیدا، شوریده ۴ ضجر، ناآرام، ناآسوده، آرام‌ناپذیر & آرام ۵ پریشان، سراسیمه ۶ متغیر، مضطرب ۷ بی‌ثبات

بی‌قراری : ۱ اضطراب، اندوه، بی‌تابی، بی‌ثباتی، بی‌طاقتی، دلواپسی، دلهره، قلق، ناراحتی & آرامش ۲ بی‌صبری، پریشانی، سرآسیمگی، ناشکیبایی & شکیبایی

بی‌قواره : بدریخت، بدمنظر، زشت، ناجور، نامتناسب & خوش‌قواره

بی‌قیاس : بی‌اندازه، بی‌حد، بی‌شمار، بیمر & معدود

بی‌قید : بی‌اعتنا، بی‌بندوبار، بی‌فکر، بی‌مبالات، سبوزکار، لاابالی، لاقید & مسئول، مقید

بی‌کار : ۱ بی‌پیشه، بی‌حرفه، بی‌شغل، بیکاره، غیرشاغل & شاغل ۲ ول، ول‌گرد، ولو ۳ عاطل، لاابالی، معطل ۴ کم‌مشغله & پرمشغله

بی‌کارگی : تن‌آسایی، تن‌پروری، عطلت، کاهلی، لاابالیگری

بی کاره : بی‌مصرف، تنبل، تن‌پرور، کاهل، لش، مفتخوار، مهمل، ول، ولگرد، بیهوده گرد، هرزه گرد، ولو، هنجام، هیچکاره & زرنگ، شاغل

بی کاری : عطلت & اشتغال، مشغله

بی کتاب :صفت ۱ لاکتاب، لاکردار، لعنتی ۲ لامذهب، بی‌دین & مذهبی، دیندار

بی کران : بی‌پایان، بی کرانه، نامحدود & کرانمند

بی کس : ۱ بیچاره، بی‌نوا، بیواره ۲ بی‌یار، تنها، غریب، ۳ یتیم

بی کسی : ۱ بی‌یاری، تنهایی، غریبی ۲ یتیمی ۳ بیچارگی، بینوایی

بی کفایت : بی‌صلاحیت، بی‌عرضه، بی‌لیاقت، ناقابل، نالایق & باعرضه، باکفایت

بی کفایتی : بی‌صلاحیتی، بی‌عرضگی، بی‌لیاقتی، عدم قابلیت & باکفایتی، لیاقت

بی کله : ۱ بی‌پروا، بی‌ملاحظه، بی‌احتیاط & ملاحظه کار، محتاط ۲ سبک عقل، بی‌عقل، سبک‌مغز، دیوانه

بی کم و کاست :قید بی کم و کسر، بی کم‌وزیاد، تمام، کامل

بی کیاست : ۱ بی‌تدبیر، ناکاردان، نامدبر & مدبر ۲ بی‌سیاست & باکیاست

بی کینه : بی‌غرض & کینه‌توز، کینه‌ورز

بیگار : بیگاری، سخره، شاکار، شایگان، کار بی‌مزد & مزدوری

بیگاری : بیگار، سخره، کاربی‌مزد & مزدوری

بیگ : امیر، بزرگ & نوکر، خادم

بیگانگان : ۱ اغیار، غریبه‌ها، نامحرمان ۲ خارجیان، خارجی‌ها & آشنایان

بیگانگی : ۱ غربت، غریبی، ۲ ناآشنایی ۳ نامحرمی ۴ نامانوسی & آشنایی، انس

بیگانه : اجنبی، خارجی، غریب، غریبه، غیر، متنکر، ناآشنا، ناشناس، نامحرم & آشنا، خودی، محرم

بیگانه‌پرست :بیگانه‌پرور، بیگانه‌نواز، اجنبی‌خویش، غریبه‌دوست، غیرخواه، اجنبی پرست، اجنبی‌خواه & بیگانه‌ستیز

بیگانه‌نواز :غریب‌نواز، غریبه‌نواز، بیگانه‌پرور & بیگانه گداز، بیگانه‌ستیز

بی گاه : ۱ بی‌موقع، بی‌وقت، بی‌هنگام ۲ دیروقت، دیرهنگام، دیر، ناوقت & گاه، زود ۳ شبانگاه، غروب‌هنگام & پگاه زود، گاه

بی گزند : ۱ سالم & ناسالم ۲ گزندناپذیر & گزندپذیر ۳ کامل، بی‌عیب‌ونقص

بی گمان : بدون تردید، بدون‌شک، بی‌تردید، بی‌شبهه، بی‌شک، مسلمیقیناً، حتم

بیگم : ۱ بانو، بی‌بی، خاتون، خانم & بیگ ۲ ملکه مادر

بی گناه : بی‌تقصیر، مبرا، بی گنه، معصوم & گناهکار، بزهکار

بی گناهی : ۱ برائت، بی گنهی، معصومیت ۲ مظلومیت & بزه کاری

بیلان : ترازنامه، کارکرد، کارنامه، گزارش

بی‌لطف : ۱ نامهربان، بی‌ملاطفت ۲ ناخوش‌آیند، نامطبوع ۳ زمخت، فاقد ظرافت & ظریف

بی‌لیاقت : بی‌صلاحیت، بی‌عرضه، ناشایسته، ناقابل، نالایق & لایق

بیمار : آهمند، بستری، دردمند، رنجور، سقیم، علیل، علیل‌المزاج، مریض، معلول، منهوک، ناتندرست، ناخوش، ناسالم & سالم

بیمارخیزی : نقاهت

بیمارستان :بهداری، دارالشفاء، درمانگاه، شفاخانه، مریضخانه

بیمارستان روانی : تیمارستان، دارالمجانین، دیوانه‌خانه، دیوانه‌ستان

بیماری : درد، دردمندی، رنجوری، عارضه، علت، علیلی، کسالت، مرض، مریضی، ناخوشی & سلامت، صحت

بیم : اضطراب، پروا، ترس، ترس‌کاری، تشویش، جبن، خارخار، خلجان، خوف، رعب، فزع، محابا، مخافت، نگرانی، واهمه، وحشت، وهم، هراس، هول، هیبت & رجا

بی‌مانند : ۱ بی‌بدیل، بی‌مثال، بی‌چون، بی‌مثل، بی‌نظیر، بی‌همتا، فرد، فرید، یکتا، یگانه ۲ تک، نادر، نادره، یکه & عادی ۳ یتیم

بی‌مایه : ۱ بی‌سرمایه، مفلس، خرمن‌سوخته، بی‌پول، بینوا، بی‌چیز & سرمایه‌دار، پرمایه ۲ بی‌قدر ۳ بی‌هنر، کم‌دانش

بی‌مبالات : بی‌توجه، بی‌دقت، بی‌فکر، بی‌ملاحظه، سهل‌انگار، لاابالی، لاقید & متوجه، محتاط، ملاحظه‌کار

بی‌مبالاتی : ۱ بی‌پروایی، بی‌ملاحظگی ۲ بی‌توجهی، بی‌دقتی، سهل‌انگاری ۳ لاابالیگری، لاقیدی

بی‌مثل : بی‌مانند، بی‌همال، بی‌همتا، فرد، فرید

بی‌محابا : ۱ بی‌باک، بی‌پروا، بی‌ملاحظه & ملاحظه‌کار ۲ بی‌ادب، گستاخ & آداب‌دان ۳ بی‌باکانه، گستاخانه & محتاطانه

بی‌محل : ۱ بی‌ارج، بی‌ارزش، & ارزشمند ۲ بی‌پشتوانه، بی‌اعتبار & معتبر ۳ نابجا، ناروا & روا ۴ بی‌مناسبت

بی‌محلی : بی‌اعتنایی، بی‌التفاتی، عدم توجه & اعتنا، التفات

بی‌مرادی : ۱ بی‌نصیبی، محرومیت، نامرادی ۲ حرمان، یاس & امید، رجا، مرادمندی

بیمر : بسیار، بی‌اندازه، بی‌حد، بی‌حساب، بی‌شمار، خیلی & معدود

بی‌مروت : بی‌حمیت، ناجوانمرد & بامروت

بی‌مزد : بلاعوض، رایگان، مجانی، مفتی & مزدی

بی‌مزگی : ۱ بی‌طعمی ۲ بی‌ذوقی ۳ خنکی

بی‌مزه : ۱ بی‌طعم ۲ بی‌ذوق، خنک، لوس & بامزه، لذیذ

بی‌مصرف : به‌دردنخور، باطله، بی‌استفاده، بی‌فایده، بیهوده، مهمل ۲ بی‌کاره & مفید

بی‌معاملگی : بی‌رواجی، بی‌رونقی، بی‌مشتری، رکود، کسادی & رونق

بی‌معرفت : بی‌تمیز، بی‌دانش، بی‌هنر، جاهل، نادان، نافرهیخته & بامعرفت

بی‌معنی : باطل، بی‌سروته، بیهوده، چرند، لغو، مزخرف، مهمل، یاوه & معنادار

بی‌مقدار : بی‌ارزش، پست، خوار، فرومایه & ارزشمند

بی‌ملاحظگی : ۱ بی‌پروایی، بی‌مبالاتی & توجه، دقت، مبالات ۲ بی‌احتیاطی

بی‌ملاحظه : ۱ بی‌احتیاط، بی‌مبالات، بی‌محابا ۲ نترس، بی‌پروا & ملاحظه کار

بی‌مناسبت : بی‌جا، بی‌ربط، بی گاه، بی‌موقع، بی‌وقت، نامربوط & متناسب، مربوط

بیمناک : ۱ ترسو، ترسیده، متوحش، مرعوب، مستوحش، وحشتزده، هراسان & جسور ۲ ترسناک، ترسو، خوفناک، سهمناک، هولناک ۳ اندیشناک، متوهم

بی‌مورد :ib]صفت ۱ بیجا، نامتناسب، بی‌مناسبت، پرت، نابجا، نامناسب & بجا، متناسب ۲ ناموجه، توجیه‌ناپذیر & موجه، توجیه‌پذیر

بی‌مو : طاس، کچل، کل & مودار، زلف‌دار

بی‌موقع : بی‌جا، بی‌وقت، نابجا، بی‌هنگام، نابهنگام، ناوقت، ناهنگام & بجا، بهنگام

بی‌مویی : طاسی، کچلی، کلی

بی‌مهر : نامهربان، سردمهر، بی‌محبت، کم‌محبت، کم‌عاطفه، سرد & بامهر، عطوف، مهربان

بی‌میل : بی‌دل، بی‌رغبت، بی‌شوق، دل‌مرده، سرد ۲ بیزار، دل‌زده، مشمئز & مایل، علاقه‌مند

بی‌میلی : بی‌رغبتی، دلزدگی، سردی، نفرت & تمایل، علاقه‌مندی

بین : آشکار، بیدار، روشن، مبرهن، واضح، هویدا & بدیهی، جلی، مسلم، معلوم، ناآشکار

بینا : ۱ بصیر، دانا، عالم، مبصر & نادان ۲ بیننده، دیده‌ور ۳ مستبصر & نابینا، کور، اعمی

بینات : براهین، شواهد، ظواهر، مشهودات & مجهولات

بی‌نام : ۱ بی‌اسم ۲ ناشناخته، گمنام & شناخته‌شده، اسمی، نامی، نامور، معروف، نام‌آور

بی‌ناموس : بی‌آبرو، بی‌شرف، بی‌عرض، بی‌عصمت، بی‌عفت، بی‌غیرت، فاسق & عفیف

بی‌ناموسی : ۱ بی‌عصمتی، بی‌عفتی & پاکدامنی، عفت ۲ بی‌آبرویی، بی‌شرافتی، بی‌شرفی ۳ فسق و فجور

بی‌نام‌ونشان :ناشناخته، خمول، گمنام & نام‌آور، نامدار، نامور

بی‌نامی : بی‌نشانی، خمول، گمنامی & ناموری

بینایی : ۱ دید، رویت ۲ باصره ۳ اطلاع، بصیرت، بینش، دانایی & شنوایی

بی‌نتیجه : بی‌فایده، بی‌نفع، بیهوده، عبث، لاطائل، مهمل & سودمند

بی‌نزاکت : بی‌ادب، بی‌تربیت، جلف، گستاخ، وقیح & مودب، بانزاکت

بی‌نزاکتی : بی‌ادبی، بی‌انضباطی، بی‌تربیتی، پررویی، گستاخی & نزاکت، ادب

بی‌نشاط : ۱ افسرده، بی‌شور وشوق، پژمرده، دلمرده ۲ ناخوشحال، ناخوشدل، ناشاد، ناشادمان، نامسرور & بانشاط

بینش : بصیرت، بینایی، خرد، آگاهی، دانش، درک، دید، شعور، شناخت، فرهنگ، فضل، کمال، معلومات، وقوف

بی‌نصیب : بی‌بهره، کم‌بهره، محروم، معرا، نارسیده & بهره‌مند، بهره‌ور حرمان، نالامیدی، نومیدی & بهره‌وری

بی‌نطفه : سترون، عقیم، نابارور & نطفه‌دار

بی‌نظم : بی‌انضباط، بی‌ترتیب، بی‌قاعده، درهم، قاطی‌پاطی، مختل، نامرتب، نامنظم & مرتب، منظم

بی‌نظمی : آنارشی، نابسامانی، هرج‌ومرج & انتظام

بی‌نظیر : ۱ بی‌رقیب، بی‌مانند، بی‌همال، بی‌همتا، بی‌مثل، بی‌مثال، بی‌همانند، عدیم‌النظیر، فرد، فرید ۲ تک ۳ تک‌تاز، رقابت‌ناپذیر

بی‌نقص : بی‌عیب، سالم، صحیح، کامل & عیبناک، ناقص

بی‌نمک : ۱ فاقدنمک ۲ بی‌لطف ۳ بی‌طعم، بی‌مزه ۴ لوس، یخ & ملیح، نمکین

بین : ۱ میان & ابتدا، انتها ۲ مرکز، وسط & آغاز، انتها ۳ اثنا ۴ فاصله

بیننده :اسم ۱ تماشاگر، تماشاچی، ناظر، نظاره‌گر ۲ بینا، مبصر & شنونده، مستمع

بی‌نوا : آس‌وپاس، بیچاره، پریشان‌حال، تهیدست، درمانده، درویش، فقیر، گدا، محتاج، مستمند، مسکین، مفلس، نادار، ندار & دارا

بی‌نوایی :اسم احتیاج، پریشان‌حالی، تنگ‌دستی، تهی‌دستی، فقر، مستمندی، ناداری، نیازمندی & توانگری، غنا

بی‌نور : تار، تاریک، تیره، کدر & روشن، منور

بی‌نهایت :صفت بسیار، بغایت، بی‌اندازه، بی‌حد، بی‌شمار، سرسام‌آور، فراوان، مفرط، نامتناهی، نامحدود & محدود، معدود

بینه : برهان، حجت، دلیل، فرنود، منطق

بی‌نیاز : توانگر، دارا، صمد، غنی، مستغنی & نیازمند

بی‌نیازی : ۱ تنعم، توانگری ۲ خرسندی ۳ استغنا، درویشی، قناعت ۴ صمددیت & نیازمندی

بینی : پوز، خیشوم، دماغ، غنه ۲ مشام

بی‌واک : بی‌صدا، صامت & واکدار

بی‌وفا : ۱ پیمان‌شکن، خائن، عهدگسل، ۲ غدار، جفاجو، جفاگر & وفادار، وفامند

بی‌وفایی : پیمان‌شکنی، خیانت، غدر، جفاجویی & وفاداری

بی‌وقار : ۱ بی‌وقر، جلف، سبک، سبکسر، ناموقر & موقر، باوقار ۲ بی‌مهابت، بی‌هیبت، بی‌جذبه & پرهیبت، پرجذبه، باجذبه

بی‌وقت : ۱ بیگاه، بی‌موقع، بی‌هنگام & بموقع ۲ زود، گاه & دیر

بی‌وقر : بی‌وقار، جلف، سبک & موقر، وزین

بی‌وقوف : ۱ بی‌خبر، غافل، ناآگاه & آگاه، عاقل، مطلع، خبیر، واقف ۲ دیریاب، کندذهن، کندهوش، کودن & هوشمند، زیرک، تیز

بیوگرافی : تذکره، حسب‌حال، زندگی‌نامه، شرح‌حال

بیوگی : ۱ بی‌زنی ۲ بی‌شوهری

بیوه : ۱ ارمله، شومرده، مطلقه ۲ ارمل، زن‌مرده، مطلق

بی‌همتا : بی‌مانند، بی‌همال، بی‌مثل، بی‌نظیر، تنها، فرید، یکتا، یگانه

بی‌هنر : ۱ بی‌مایه، بی‌معرفت، هیچکاره ۲ بی‌عرضه & هنرور

بیهودگی : بی‌ثمری، بی‌فایدگی، پوچی، هرزگی

بیهوده :صفت ۱ اراجیف، دروغ، ژاژ، لاطائل، مزخرف، مهمل، واهی، هذیان، یاوه ۲ باطل، بی‌اثر، بی‌ثمر، بی‌جهت، بی‌حاصل، بی‌خود، بی‌خاصیت، بی‌سبب، بی‌فایده، بی‌معنی، بی‌مصرف، بی‌نتیجه، پوچ، عاطل، عبث، کشکی، لغو، ناسودمند، نامربوط، هجو، هدر، هرزه، هیچ ۳

بیهوده‌گرد : ولگرد، هرزه‌گرد

بیهوده‌گو : پراکنده‌گو، حراف، ژاژخا، مهذار، محمل‌باف، وراج، هرزه‌خای، هرزه‌درای، هرزه‌گوی، هرزه‌لای، یاوه‌سرا & حقگو

بیهوده‌گویی : هرزه‌خایی، هرزه‌گویی، هرزه‌لایی، یاوه‌گویی

بی‌هوش : ۱ بی‌حال، مدهوش ۲ لایعقل، مست ۳ احمق، بی‌استعداد، خرف، خرفت، کم‌حافظه، کندذهن، کودن، منگ ۴ بیخود، دبنگ، گیج & هوشمند

بی‌هوشی : اغما، بی‌حسی، بی‌خودی، غش، کما & هوشیاری

بی‌هیبت : ۱ بی‌سطوت، بی‌شکوه، بی‌صولت، فاقد عظمت & پرهیبت ۲ بی‌جذبه، بی‌نهایت

**بوس** : ۱ خشم، غضب ۲ بیم، ترس، خوف، هراس ۳ سختی، شدت ۴ دلیری، شجاعت، قوت

**پا**: ۱ خطوه، رجل، شلنگ، قدم، گام، لنگ ۲ همبازی ۳ پایین، ته، دامن، ذیل، زیر ۴ تاب، توان، طاقت، قدرت، قوت، یارا ۵ اساس، اصل، بن، بیخ، پایه

**پاافزار**: ارسی، پاچیله، پای‌پوش، کفش، گیوه، ملکی، موزه

**پانداز**: ۱ فرش ۲ جاکش، دلال‌محبت، دلاله، قواد، لحاف‌کش

**پابرجا**: ۱ استوار، برقرار، پایدار، ثابت، ثابت‌قدم، راسخ، قرص، محکم، مستقر ۲ دایم، جاوید، همیشگی & ۱ سست ۲ موقتی

**پابرجایی**: استقامت، استواری، ثبات & سستی

**پابرهنه**: ۱ برهنه‌پا، بی‌کفش، پاپتی ۲ بی‌چیز، بی‌نوا، تهیدست، ندار، یک‌لاقبا ۳ بی‌سروپا، پست

**پابست**: ۱ پای‌بست، پای‌بند، گرفتار، مقید ۲ دلباخته، عاشق، مفتون، هواخواه ۳ بنیان، شالوده

**پابند**: ۱ مقید، وابسته ۲ اسیر، دچار، گرفتار ۳ عیالوار، متاهل، معیل ۴ دلباخته، عاشق، فریفته، مفتون، هواخواه ۴ بند، قید، پاوند

**پابوسی**: پای‌بوسی، تشرف، دیدار، زیارت، شرفیابی

**پاپوش**: ۱ پرونده‌سازی، پرونده، مزاحمت ۲ گرفتاری، مخمصه ۳ ارسی، پاچیله، پای‌افزار، کفش

**پاپی**: ۱ متعرض ۲ پافشاری، اصرار

**پات**: ۱ اورنگ، پاد، تخت، سریر ۲ مات

پاتک: تدافع، دفاع، ضدحمله & تک

پاتوق: پاتوغ، کانون، لنگر، مجمع، محفل، مرکز، میعادگاه، وعده‌گاه

پاتیل: ۱ دیگ ۲ سیاه‌مست

پاچین: ۱ دامن ۲ زیرازار

پاد: ۱ پادزهر، ضد، مخالف ۲ حامی، دارنده، نگهبان ۳ اورنگ، تخت، سریر

پاداش: ۱ اجرت، اجر، انعام، بادافراه، بخشش، ثواب، جایزه، جزا، دسترنج، صله، عطیه، مزد، مکافات، نتیجه ۲ کابین، مهر

پاداشن: اجر، انعام، پاداش، پاداشت، جزا، مزد

پادرمیانی: توسط، شفاعت، مداخله، میانجیگری، وساطت

پادرهوا: ۱ آویخته، بلاتکلیف، بی‌ثبات، معلق، معوق ۲ بی‌اساس، بی‌اصل، بی‌پایه، نامشخص

پادزهر: پاد، پازهر، تریاک، تریاق، ضد، مخالف & زهر

پادشاه: امیر، تاجور، خدیو، سلطان، شاه، شاهنشاه، شهریار، ملک & رعیت

پادشاهانه: خسروانه، شاهانه، ملوکانه

پادشاهی: امارت، امپراتوری، حکومت، سلطنت، شاهنشاهی، فرمانروایی، ملکت

پادگان: ۱ ساخلو، سربازخانه ۲ پیاده‌نظام

پادو: پاکار، پیشخدمت، شاگرد، نوچه، نوکر & کارفرما

پار: ۱ پارسال، پارینه، سال‌گذشته ۲ پاره، دریده، کهنه ۳ تکه، قطعه ۴ پرش، پرواز ۵ چرم

پارابلوم: پیشتاب، تپانچه

پارازیت: ۱ انگل، طفیل، طفیلی، میکرب ۲ خش‌خش، نوفه ۳ حشو، زاید

پارتی: ۱ جمعیت، حزب، دسته، فرقه، گروه ۲ جشن، شب‌نشینی ۳ پشتیبان، حامی، طرفدار، طرفگیر، هواخواه، هوادار ۴ بخش، قسمت ۵ قوم‌پارت &

پارتیزان: ۱ چریک، رزمنده ۲ هواخواه

پارچ: ۱ آبخوری، تنگ ۲ گیلاس، لیوان

پارچه: ۱ قماش، منسوج ۲ پاره، تکه، قطعه ۳ لخت

پارچه‌فروش: بزاز، قماش‌فروش

پارس: ۱ ایران‌زمین، ایران، فارس ۲ عوعو، واق‌واق، هفهف ۳ یوزپلنگ

پارسا: ۱ باتقوا، پاکدامن، پرهیزکار، پرهیزگار، خداترس، دیندار، زاهد، صالح، عفیف، مومن، متدین، متشرع، متقی، متورع، معصوم، وارسته ۲ عارف ۳ پارسی & ناپارسا

پارسال: پار، پارینه، پاپار، سنه‌ماضیه، ، سال‌گذشته & امسال

پارسایی: پاکدامنی، پرهیزگاری، تقوا، خداترسی، زهد، عفت، ورع & بی‌تقوایی، ناپارسایی

پارسی: ۱ ایرانی، عجم، فارسی ۲ زبان‌فارسی ۳ زرتشتی & تازی، ترک

پارک: ۱ باغ، باغ‌ملی، تفرجگاه، گردشگاه ۲ ایستگاه، توقفگاه

پارگی: انخراق، انقطاع، دریدگی، گسیختگی

پارلمان: سنا، مجلس، مجلس‌شورا

پارو: ۱ برف‌افکن، برف‌روب ۲ پاروب

پاره: ۱ برخ، برخه، تکه، جزء، قطعه، لخت ۲ بهر، حصه، قسمت ۳ بخش، فصل ۴ دریده، شرحه، گسسته، گسیخته ۵ ژنده، غاز، فرسوده، مندرس ۶ خرقه، مرقع، وصله ۷ پرش، پرواز، پریدن ۸ باج، خراج، رشوت، رشوه ۹ کود

پاره‌ای: ۱ برخی، بعضی، گروهی ۲ اندکی، بخشی، قدری، کمی، مقداری

پاره‌پاره: بخش‌بخش، تکه‌تکه، چاک‌چاک، شرحه‌شرحه، قسمت‌قسمت، قطعه‌قطعه، لخت‌لخت، مرقع، مندرس

پاره‌پوره: پاره‌پاره، ژنده، فرسوده، مندرس

پاره‌دوز: پینه‌دوز، تعمیرگر، کفشدوز، لاخه‌دوز

پاره کردن: جردادن، دریدن، شکافتن، قطع کردن، گسستن، گسیختن

پارینه: پار، پارسال، سال‌گذشته & امسال

پازهر: پادزهر، تریاق، نوشدارو & زهر

پاس: ۱ بار، دفعه، مرتبه، نوبت ۲ حراست، محافظت، مراقبت، نگاهبانی ۳ احترام، ادب، اعزاز، پاسداری، حرمت، مراعات، ملاحظه ۴ بهر، حصه، قسمت ۵ رد، ردتوپ

پاس‌بخش: پاسیار، کشیک

پاساژ: ۱ بازارچه، تیمچه ۲ راهرو، گذرگاه، معبر

پاسبان: پاسدار، پلیس، چاوش، حارس، شحنه، شرطه، عسس، گزمه، گماشته، نگهبان، محافظ، محتسب، مستحفظ

پاسبانی: پاسداری، حراست، محافظت، نگهبانی، استحفاظ

پاسپورت: پته، پروانه، تذکره، جوازعبور، روادید، گذرنامه، ویزا

پاسخ: ۱ پتواز، جواب ۲ اجابت، استجابت ۳ انعکاس، بازتاب، لبیک ۴ اجر، پاداش، ثواب، جزا، عوض، مکافات ۱ & پرسش، سوال

پاسدار: پاسبان، حارس، حافظ، قراول، کشیک، محافظ، مدافع، مراقب، مستحفظ، نگهبان

پاسداری: پاس، پاسبانی، حراست، محارست، محافظت، مواظبت، نگاهداشت، نگهبانی، نگهداری، وقایت، یتاق ۲ رعایت، ملاحظه ۳ احترام، حرمت

پاسگاه: ۱ پست ۲ برج‌دیده‌بانی، دیده‌بانگاه، قراولگاه

پاسوز: ۱ خاسر، زیانمند ۲ اسیر، گرفتار، درگیر ۲ شیفته، عاشق

پاشیدگی: انحلال، پراکندگی، تفرق، تلاشی، گسیختگی & انسجام

پاشیده: پراکنده، فروریخته، متفرق، متلاشی & منسجم

پافشاری: ابرام، اصرار، ایستادگی، پاپی، تاکید، سماجت، مداومت، مقاومت

پاک: ۱ پاکیزه، تمیز، منزه، نزه، نظیف ۲ زکی، مبرا، مقدس، مهذب، ۳ باعفاف، پاکدامن، عفیف، معصوم، نجیب ۴ سترده، منقح ۵ بی‌غش، خالص، سره، صاف، صافی، محض، ناب ۶ طاهر، طهر، طیب، مطهر ۷ بی‌عیب، منقا، نقی ۸ بی‌آلایش، بی‌ریا، صمیم، مخلص ۹ زلال، صاف، صراح ۱۰ زلال، شفاف ۱۱ بکلی، تماماً، سراسر، کاملاً، کلاً & آلوده، پلید، رجس، ناپاک، نجس

پاکار: ۱ پیشکار، عریف، کارگزار ۲ پادو، خادم، خدمتکار، نوکر & کارفرما

پاک‌جامه: باعفاف، پارسا، پاکدامن، عفیف & ناپاکدامن، تردامن

پاک‌سازی: ۱ اخراج ۲ پالایش، تصفیه ۳ ازاله، تنقیه، زدایش ۴ تخلیه، تطهیر، تنظیف، نظافت ۵ تزکیه

پاک‌طینت: پاک‌سرشت، پاکنهاد، خوب‌سرشت، خوش‌قلب، خوش‌نیت & بدطینت

پاک کردن: پالایش، پالودن، تطهیر، تمیز کردن، تنظیف، روفتن، زدودن، ستردن & آلودن، کثیف کردن

پاک‌منشی: خوش‌فطرتی، خوش‌قلبی، نجابت & بدسگالی

پاک‌نژاد: اصیل، پاک‌گوهر، پاک‌نژاد، پاک‌نسب، حلالزاده، شریف، نجیب، نژاده & حرامزاده

پاک‌نژادی: اصالت، پاک‌گوهری، حلالزادگی، شرافت، نجابت & حرامزادگی

پاکباخته: ۱ پاکباز ۲ لیلاج ۳ پاک‌نظر، نظرپاک

**پاکباز:** پاکباخته، لیلاج ۳ پاک‌چشم، پاک‌نظر، نظرپاک

**پاکدامن:** باتقوا، بانجابت، پارسا، پاک‌جامه، طاهره، طاهر، عفیف، متقی، معصوم، نجیب & بی‌عفاف، ناپاکدامن

**پاکدامنی:** پارسایی، پاکی، پرهیزکاری، طهارت، عصمت، عفاف، عفت، ناموس & آلوده‌دامنی، بی‌ناموسی

**پاکزاد:** اصیل، پاک‌گوهر، پاک‌گهر، پاک‌نژاد، پاک‌نسب، حلالزاده، شریف، نجیب، نژاده & بدگهر

**پاکنویس:** بازنویسی، بیاض، مبیضه & پیش‌نویس، چرکنویس، مسوده

**پاکوب:** ۱ رقاص ۲ پایکوب، دست‌افشان ۳ پای‌خست، لگدکوب، لگدمال

**پاکی:** پاکدامنی، پاکیزگی، تصفیه، تطهیر، تمیزی، خلوص، درستی، صفا، طهارت، طهر، عصمت، عفت، نظافت & پلیدی

**پاکیزگی:** پاکی، تطهیر، تنظیف، صفا، طهارت، طهر، نزهت، نظافت & کثافت

**پاکیزه:** ۱ پاک، تمیز، طاهر، نظیف ۲، مطهر، منزه، مهذب ۳ خالص، صافی & کثیف

**پاگون:** پاگن، سردوشی

**پاگیر:** ۱ پای‌بند، مقید ۲ مانع ۳ مزاحم

**پالار:** دیرک، ستون، شمع، عماد

**پالاهنگ:** پالهنگ، قید، کمند، مقود، یوغ

پالایش: پاک‌سازی، تصفیه، تهذیب & آلایش

پالودن: پاک‌سازی، پاک‌شدن، تطهیر، زدایش،ستردن، صاف کردن & آلودن

پالوده: ۱ خالص، صاف، مروق، مصفا ۲ فالوده ۳ تباه، ضایع ۴ برگزیده، خلاصه & ناپالوده

پالهنگ: پالاهنگ، رسن، عنان، لجام، لگام، مهار

پالیز: باغ، بستان، پالیززار، جالیز، صیفی‌کاری، فالیز، کشتزار، لته، مزرعه

پالیزبان: ۱ باغبان، جالیزبان، دشتبان، دهقان، صیفی‌کار، لته‌کار، ناطور ۲ مغنی

پاندول: آونگ، رقاصک

پانسمان: زخم‌بندی

پاورچین: آرام‌آرام، آهسته‌آهسته، پابرچین، دزدکی، یواشکی

پایا: باقی، پایدار، پاینده، جاودانه، جاودانی، جاوید، مانا، مخلد، مدام، مستدام، مستمر & زودگذر

پاپاپای: ۱ پابه‌پا، تهاتر، تهاتری، مبادله، متبادل ۲ هم‌بر

پایان: آخر، اختتام، انتها، انجام، انقضا، تکمیل، تمام، خاتمه، ختم، عاقبت، عاقبت‌الامر، غایت، فرجام، منتها، نهایت & اول

پایان‌نامه: تز، رساله

پایان‌یافته: ختم، سپری، مختوم

پایانی: آخری، انتهایی، غایی، نهایی & آغازین

پایایی: ۱ جاودانگی، خلود ۲ استمرار & موقتی

پای‌افزار: ارسی، پاچیله، پای‌پوش، کفش، موزه، نعال، نعلین

پای‌بست: ۱ اسیر، پای‌بسته، پای‌بند، گرفتار، مقید ۲ اساس، بنیاد، بن، بیخ، پی ۳ دلباخته، هواخواه & حر، مجرد

پای‌بند: ۱ اسیر، پای‌بست، گرفتار، مقید ۲ اساس، بنیاد، بن، بیخ، پی ۳ دلباخته، هواخواه ۴ خلخال ۵ بخو، زنجیر، کند ۷ بند، دوال & مجرد

پای‌پوش: ارسی، پاچیله، پای‌افزار، کفش، موزه

پایتخت: پاتخت، تختگاه، دارالاماره، دارالسلطنه، دارالملک، شاه‌نشین، عاصمه

پایدار: استوار، بادوام، باقی، برقرار، پابرجا، پایا، ثابت، جاوید، جاویدان، لایزال، ماندنی، محکم، مدام، مستدام، مستقر، مقاوم، نوشه، واثق & ناپایدار، سست

پایداری: استقامت، استواری، پایمردی، تحمل، ثبات، ثبوت، دوام، مدافعه، مداومت، مقاومت & ناپایداری

پایکوب: بالرین، پاکوب، رقاص، رقصنده

پایکوبی: ترقص، دست‌افشانی، رقاصی، رقص، وشت

پایگاه: ۱ رتبه، مرتبت، مقام، مکانت، منزلت، منصب ۲ مرکز، مقر ۳ جایگاه، جا، محل، مقام ۴ پیشگاه، تخت، مسند ۵ اندازه

پایمال: ۱ پای‌خست، لگدکوب، لگدمال ۲ تباه، تلف، خراب، کوفته، نابود، هدر

پایمردی: ۱ حمیت، غیرت ۲ پایداری ۳ میانجیگری، وساطت ۴ پشتیبانی، حمایت

پایمزد: اجرت، حق‌القدم، حق‌العمل، مزد، مزدکار

پایندان: ضامن، کفیل، متعهد

پایندگی: بقا، جاودانگی، خلود، دوام، دیرینگی & فنا

پاینده: ۱ بادوام، باقی، پایا، جاودانه، جاوید، دایم، مستدام ۲ نگهبان & فانی

پایه: ۱ اساس، بنیان، بن، پی، ته، شالوده، قاعده ۲ اصل، ریشه، مبنا ۳ پا، پایین، دامن، دامنه، زیر ۴ ساق، ساقه ۵ پایگاه، جایگاه، درجه، مقام، منصب ۶ اشل، رتبه، رتبه‌اداری ۷ اندازه، حد، مقیاس، میزان ۸ کلاس ۹ کنه ۱۰ ماخذ ۱۱ قایمه، محور & پیکر، نما

پایه‌گذار: ۱ بنیانگزار، موسس ۲ واضع

پاییدن: ۱ حراست، مراقبت، مواظبت ۲ دیدزدن، مراقب‌بودن، مواظب‌بودن ۳ دوام‌داشتن، ماندن ۲ توجه کردن، مترصدبودن

پاییز: برگریزان، خریف، خزان، مهرگان

پایین: پست، تحت، تحتانی، دامنه، دون، زیر، زیر، زیرین، فرود، فرودین، قعر، مادون، نازل & بالا، فراز

پایینی: تحتانی، زیرین، سفلی، فرودین & بالایی، فوقانی

پتک: پک، چکش، مطرقه

پته: ۱ پروانه، جواز ۲ بلیط

پتی: ۱ برهنه، عریان، عور، لخت ۲ آشکار، واضح ۳ تهی، خالی & پوشیده، مستور

پتیاره: ۱ اهریمن‌صفت، دیوخو، دیوسیرت ۲ بدکاره، سلیطه، لکاته، پاردم‌ساییده ۳ زشت، مهیب ۴ آفت، بلا، مصیبت ۵ دشمنی، ضدیت، عداوت، عناد

پچ‌پچ: ۱ درگوشی، زمزمه، نجوا ۲ شایعه

پچل ۱ : کثیف، چرک ۲ پلشت، شلخته، قذر ۳ زشت، قبیح، مستهجن

پخت: آشپزی، طباخی، طبخ

پختگی: ۱ آزمودگی، حذاقت، سنجیدگی، فهمیدگی، کمال ۲ رسایی، نضج ۳ احتیاط، حزم، دوراندیشی & خامی

پخته: ۱ مطبوخ ۲ آزموده، حاذق، کارآمد، مجرب، مدبر ۳ آماده، تمام، رسا، کامل ۴ رسیده، منضوج & خام

پخش: ۱ تقسیم، توزیع، متفرق، منتشر، نشر ۲ پهن، گسترده ۳ پاشیده، پراکنده & جمع

پخمه: ابله، بی‌عرضه، چلمن، خرفت، دنگ، کودن، گول & زرنگ

پدافند: تدافع، دفاع & حمله

پدر: ۱ اب، ابو، باب، بابا، والد ۲ قاید & مادر

پدربزرگ: جد، نیا & جده، مادربزرگ

پدرام: ۱ پاینده، جاوید، مانا ۲ بانشاط، خوش، خوشدل، شادمان، شاد، مسرور ۳ آراسته، مرتب، منظم ۴ درست، صحیح، نیکو ۵ خجسته، سعد، فرخنده، مبارک، همایون ۶ ابتهاج، خوشی، شادی & شوریده، شوم، ناپدرام

پدرسوختگی: بدجنسی، بدذاتی، بدسرشتی، بی‌بتگی، خباثت، خبث، شرارت & پدرآمرزیدگی، پدرداری

پدید: آشکار، آشکار، پدیدار، پیدا، جلی، ظاهر، ظهور، مرئی، مشهود، معلوم، نمایان، هویدا & پنهان، ناپدید، مخفی

پدیدآورنده: خالق، سازنده، مبتکر، مخترع، موجد

پدیدار: آشکار، پدید، پیدا، جلوه‌گر، ظاهر، مرئی، مشهود، معلوم، نمایان، نمودار، هویدا & پنهان، نهان

پدیده: ۱ مظهر، نمود ۲ بود ۳ حادثه، واقعه

پذیرا: ۱ پذیرنده، قابل، متقبل ۲ استقبال، پیشواز ۳ فرمانبردار ۴ محل، منفعل ۵ ماده، هیولی & صورت، فاعل، کنا

پذیرایی: ۱ استقبال، پذیرش، پذیره ۲ ضیافت، میهمانی & بدرقه

پذیرش: اجابت، استجابت، پذیرایی، تقبل، عهده‌گیری، قابلیت، قبول، مطاوعت & رد

پذیرفتن: اجابت کردن، اعتراف کردن، اقرار کردن، تایید کردن، تصدیق کردن، تقبل، قبول کردن، مطاوعت & رد کردن

پذیرفتنی: باورکردنی، پسندیده، قابل‌قبول، مطلوب، مقبول، موردپسند & غیرقابل‌قبول، نپذیرفتنی

پذیرفته: تصویب، متعهد، مستجاب، مقبول، وارد & مردود

پر: ۱ آکنده، انباشته، جعودت، سرشار، لبالب، لبریز، مالامال، مشبع، مشحون، ممتع، ممتلی، مملو ۲ تمام، کامل ۳ چاق، قوی ۴ بس، بسیار، بیش، زیاد ۵ بامعلومات & تهی، خالی، کم

پر: ۱ بال ۲ پره ۳ پرتو، شعاع ۴ کناره، لبه ۵ پهلو، ضلع ۶ پرند، پرنیان

پرآب: ۱ آبدار، شاداب ۲ آبکی، رقیق & کم‌آب

پرآز: آزمند، آزور، حریص، طماع، طمعکار & قانع

پرآزرم: آزرمگین، باحیا، شرمگین، محجوب & بی‌آزرم

پرآژنگ: پرچین، پرشکن & صاف

پرآشوب: آشفته، بحرانزده، بحرانی، پرهرج‌ومرج، متلاطم، ناامن & آرام، امن

پرآوازه: اسم‌ورسم‌دار، اسمی، بنام، شهره، شهیر، مشهور، معروف، نامور & گمنام

پراکندگی: ۱ افتراق، پریشانی، تشتت، تفرق، تفرقه ۲ افشان، نثار ۳ انفکاک ۴ پاچیدگی، پاشیدگی، تلاشی ۵ پریشانی، نابسامانی ۶ انتشار، شیوع، پخش ۷ تواری & جمعیت

پراکندن: ۱ تارومار کردن، متفرق کردن ۲ انتشار، نشر ۳ پخش کردن، شایع کردن ۴ گستردن، منتشر کردن ۵ افشاندن، نثار کردن ۶ به‌هم‌ریختن، & جمع کردن

پراکنده: ۱ پاشیده، پخش، پخش‌وپلا، ولو ۲ پریشان، متشتت، متفرق ۳ نابسامان، نامضبوط، نامنظم ۴ منثور ۵ متواری، تارومار، متلاشی ۶ شایع، منتشر ۷ تنک ۸ جدا، رها، منفک & مجموع

پراکنده‌خاطر: پراکنده‌دل، پریشان، مشوش، ناآرام & آسوده‌خاطر

پراکنده‌سازی: تفرق، تفرقه‌افکنی، تفرقه‌اندازی، متفرق‌سازی

پراکنده‌گو: بیهوده‌گو، پریشان‌گو، لافزن، لیچارباف، مهذار، هذیان‌گو، هذیان‌باف، هرزه‌گوی، هرزه‌لاف، یاوه‌سرا، یاوه‌گو

پرابهت: باعظمت، شکوهمند، مجلل

پراحساس: احساساتی، باعاطفه، مهربان & بی‌احساس، سرد

پرادعا: پرافاده، متکبر، مغرور & بی‌مدعا

پرادویه: ادویه‌دار، تند، تیز

پرارزش: ارزشمند، پربها، ثمین، قیمتی، گرانبها، نفیس & کم‌بها

پرازدحام: پرآمدوشد، پرجمعیت، پررفت‌وآمد، جنجال، شلوغ & خلوت، سوت‌وکور

پراستعداد: باذکاوت، نابغه، نبیل، نبیه & بی‌استعداد

پراستقامت: ۱ پرتوان، قوی ۲ باعزم، مصمم & بی‌پاشنه، سست‌عنصر

پراشتباه: پرغلط، سقیم، مغلوط & درست، صحیح

پراشیده: آشفته، پراکنده، پریشان، متشتت، مغشوش & جمع‌وجور، مجموع

پرافاده: افاده‌دار، بوالفضول، پرادعا، پرمدعا، خودستا، فضول، فیسو، گنده‌دماغ، متکبر، مغرور & بی‌افاده

پرالتهاب: ۱ پرشور، پرهیجان ۲ افروخته، سوزان، ملتهب & بی‌التهاب

پرانتز: قوسین، کمانک، هلالین

پراولاد: عائله‌مند، عیالوار، کثیرالاولاد، معیل & ابتر، بی‌اولاد، کم‌اولاد

پربها: ارزشمند، بهادار، بهاور، پرارزش، پرقیمت، ثمین، قیمتی، گرانبها، گرانقیمت، نفیس & کم‌بها

پرپشت: انبوه، جعودت، فراوان، متراکم، مجعد & کم‌پشت

پرپیچ: پیچاپیچ، پیچ‌درپیچ، خمناک & راست، مستقیم

پرت: ۱ بعید، دنج، دورافتاده، دور ۲ بی‌مورد، ناآگاه، ناوارد ۳ رها، متروک ۴ چپه، واژگون ۵ بی‌معنی، بی‌مورد، کشکی، لاطائل، مزخرف، مهمل & نزدیک، وارد

پرت‌شدن: ۱ افتادن، سقوط ۲ حاشیه‌رفتن، دورافتادن

پرت‌وپلا: پخش‌وپلا، چرندوپرند، دری‌وری، کشکی، لاطائل، مزخرف، هجویات، هذیان

پرتاب: پرچین‌وشکن، پرچین، پرشکن، پرگره، فردار & کم‌تاب

پرتاب: ۱ تیررس ۲ افکندن، افکنش ۳ پرش، سیر

پرتحمل: بردبار، پرشکیب، حمول، شکیبا، صابر، صبور & ناشکیبا

پرتره: تصویر، تمثال، شمایل، صورت، عکس، نقش

پرتگاه: لغزشگاه، مزله، مهلکه، ورطه

پرتلاش: پرکار، ساعی، کوشا، کوشنده، مجد & تن‌آسا، تنبل

پرتو: ۱ اشعه، تاب، تابش، درخشش، روشنایی، روشنی، سو، شعاع، شعشعه، ضیا، فروغ، نور ۲ اثر، نقش

پرتوافکن: درخشان، ساطع، منیر، نورافشان، نوربخش، نورپاش، نورگستر

پرتوافکنی: پرتوزایی، تشعشع، ، نورافشانی، نورافکنی، نورپاشی

پرتوان: ۱ پرزور، پرطاقت، توانمند، زورمند، قادر، قدرتمند، قوی، نیرومند ۲ خستگی‌ناپذیر، نستوه & ناتوان

پرتوشناس: رادیولوژیست، رادیولوگ

پرتوقع: ۱ پرتمنا، متوقع ۲ پرمدعا & بی‌توقع، قانع

پرثمر: ۱ پربار، پرحاصل، پرمحصول ۲ پربهره، پرسود، پرفایده، سودمند & کم‌بهره، کم‌ثمر

پرجگر: بی‌باک، بی‌پروا، جراتمند، جسور، جگردار، دلیر، شجاع، نترس & بی‌دل‌وجراءت، ترسو

پرچانگی: پرحرفی، پرگویی، رودەدرازی، وراجی & کم‌حرفی

پرچانه: پرحرف، پرگو، حراف، رودەدراز، وراج & کم‌حرف

پرچم: ۱ بیرق، درفش، رایت، علم، لوا ۲ زبانه، لهیب ۳ زلف، کاکل، مو

پرچمدار: ۱ پیشاهنگ، پیشتاز، پیشرو، پیشقراول، متقدم ۲ بیرقدار، طلایه‌دار، علمدار

پرچین: حصار، خاربست، خارچین، دیواره

پرچین‌وشکن: پرتاب، شکن‌برشکن، فردار، مجعد & شلال، صاف، لخت

پرحاصل: ۱ پربار، پرثمر ۲ سودآور ۳ پرمحصول، حاصلخیز & بی‌حاصل

پرحجم: بزرگ، حجیم، دست‌وپاگیر، گنده & کم‌حجم

پرحرف: بگو، پرچانه، حراف، رودەدراز، وراج & کم‌حرف

پرحرفی: پرچانگی، حرافی، رودەدرازی، وراجی & کم‌حرفی

پرحوصله: بردبار، پرتحمل، پرشکیب، پرطاقت، حمول، شکیبا، صابر، صبور & کم‌حوصله، ناشکیبا

پرخاش: ۱ تشر، توپ‌وتشر، درشتی، عتاب، معاتبه، واخواهی ۲ پیکار، جنگ، ستیزه، غزا، کارزار، محاربه، نبرد، نزاع & نوازش

پرخاشگر: پرخاشجو، ستیزه‌جو، ستیزه‌طلب، عربده‌جو، غوغاگر، غوغایی، فتنه‌جو، ملامت‌گر، هنگامه‌طلب & نوازشگر

پرخوار: اکول، بسیارخوار، پرخوار، پرخور، شکمباره، شکم‌بنده، شکم‌پرست، شکمخوار، شکمو & کم‌خوراک

پرخواری: پرخوری، شکمبارگی، شکم‌بندگی، شکم‌پرستی & کم‌خواری

پرخور: اکول، بسیارخور، پرخوار، پرخوار، رژد، شکمباره، شکم‌پرست، شکمو & کم‌خوراک

پرخیده: ۱ ایما، رمز ۲ مخالف

پرداخت: ۱ ادا، تادیه، بازدادن، کارسازی، وام‌گذاری ۲ آهار، جلا، صیقل، صیقلی ۳ صافکاری، صاف کردن & دریافت

پرداختن: ۱ ادا کردن، تادیه کردن، کارسازی کردن ۲ دادن، گذاردن، واگذاردن، وام‌گذاردن ۳ جلادادن، صیقل‌زدن ۴ اعتنا کردن، توجه کردن ۴ مشغول‌شدن & دریافت کردن

پرداخته: ۱ اداشده، تادیه‌شده ۲ صاف، صیقلی ۳ فارغ ۴ آراسته، آماده، مزین، منظم، مهیا

پردردسر: پررنج، پرمخمصه، پرمشقت & بی‌دردسر

پردگی: ۱ پرده‌نشین، زن، مستوره ۲ پرده‌دار، حاجب

پردل: باجرات، بی‌باک، جسور، متهور & ترسو، کم‌دل

پرده: ۱ پوشش، حجاب، ستر، غشا، غطاء ۲ لایه ۳ راه، گاه، مقام، نغمه، نوا ۴ صحنه، نقش ۵ تابلو ۶ چادر، خرگاه، خیمه ۷ اندرون، حرم، حرمسرا

پرده‌پوش: رازدار، رازنگهدار، ساتر، سرپوش، سرنگهدار، محرم & افشاگر، پرده‌در، نامحرم

پرده‌پوشی: اختفا، اخفا، پنهان‌سازی، کتمان & پرده‌دری & افشاگری، پرده‌دری

پرده‌دار: حاجب، دربان، پرده‌پوش

پرده‌دری: افشاگری، رسواسازی، رسوایی، شوخ‌چشمی، هتاکی، هتک & پرده‌پوشی

پرده‌نشین: ۱ زن، مخدره، مستور، مستوره ۲ خلوت‌گزین، خلوت‌نشین، خلوتی ۳ فرشته، ملک

پردیس: ارم، بهشت، جنان، جنت، خلد، فردوس، مینو، نعیم & دوزخ

پررنج: تعب‌آلود، رنج‌آمیز، رنج‌بار، رنج‌آور

پررنگ: تند، سیر & رنگ‌ورورفته، کمرنگ

پررو: ۱ بی‌آزرم، بی‌ادب، بی‌حیا، بی‌شرم، چشم‌دریده، گستاخ، وقیح ۲، جسور، مصر & کمرو

پررونق: آباد، آبادان، پررواج، معمور & بی‌رونق، کساد

پررویی: بی‌حیایی، بی‌شرمی، دریدگی، گستاخی، وقاحت & حجب، کمرویی

پرز: ۱ خمول، خواب ۲ لیقه

پرزور: ۱ پرتوان، زورمند، قدرتمند، قوی، نیرومند ۲ شدید & کم‌زور

پرسا: پرسان، پرسشگر، پرسنده، جویا، متفحص

پرستار: ۱ تیماردار ۲ خادم، خادمه، خدمتکار، کنیز ۳ ربیبه

پرستاری: توجه، تیمار، حضانت، خدمت، مراقبت، نگهداری

پرستش: ستایش، طاعت، عبادت، عبودیت، نیایش

پرستشگاه: پرستشکده، عبادتگاه، معبد

پرستشگر: پرستنده، عابد، مترهب، متعبد

پرستو: ابابیل، پرستوک، پرستوک، چلچله، خطاف

پرستوک: پرستو، چلچله، خطاف

پرستیژ: اعتبار، تشخص، حیثیت، شخصیت، نفوذ

پرسخن: بگو، پرچانه، پرحرف، روده‌دراز، وراج & کم‌حرف، کم‌سخن

پرسروصدا: پرازدحام، جنجال، شلوغ & خلوت، دنج

پرسش: استخبار، استطلاع، استعلام، استفسار، استفهام، اقتراح، بازجویی، بازخواست، سوال، سراغ، مواخذه & پاسخ، جواب

پرسنل: اعضا، عضو، کادر، کارمند

پرسود: پرمنفعت، سودآور، سودمند، مفید، نافع & زیان‌بخش

پرسه: ۱ ختم، سوگ، عزاداری، عزا، ماتم، ماتم‌پرسی ۲ بیمارپرسی، تفقد، عیادت & عیش

پرسه: تفرج، راه‌پیمایی، سیر، گردش، گشت

پرسه‌نشین: سوگوار، عزادار، ماتم‌زده & سوری

پرسه‌نشینی: سوگواری، عزاداری، مصیبت‌زدگی

پرش: ۱ جستن، جست، جهش، جهیدن، خیز ۲ پرواز، طیران

پرشک: شکاک، مذبذب

پرشکن: پرآژنگ، پرتاب، پرچین، پرشکنج & صاف

پرشکیب: بردبار، پرتحمل، پرحوصله، شکیبا، صابر، صبور & ناشکیب، کم‌حوصله

پرشگفت: شگفت‌آور، شگفت‌انگیز، طرفه، عجیب، غریب & عادی، معمولی

پرشور: ۱ پرحرارت، پرهیجان ۲ شورآفرین ۳ آتشی، آتشین، داغ

پرشهوت: بوالهوس، پرشبق، شهوت‌پرست، شهوتران، شهوتی، هوسران

پرطمطراق: شکوهمند، شوکتمند، مجلل & ساده

پرفایده: پرمنفعت، سودآور، سودزا، سودمند، مفید، منفعت‌دار، نافع & زیانبار

پرفروغ: تابناک، فروزنده، فروغمند، متلالی، منور، نورانی & کم‌فروغ

پرقدرت: پرقوت، توانا، توانمند، زورمند، قادر، قدرتمند، نیرومند & عاجز

پرقوت: ۱ نیرومند ۲ انرژی‌دار، انرژی‌زا، مغذی، مقوی & بی‌قوت

پرقیمت: ارزشمند، بهادار، ثمین، قیمتی، گران، گرانبها، گرانقیمت & بی‌بها، کم‌بها

پرکار: پرتلاش، پرمشغله، تلاشگر، فعال، کاری & کم‌کار

پر کردن: ۱ آکندن، انباشتن، مشحون کردن، ممتلی کردن، مملو کردن ۲ اشغال کردن، مشغول کردن & تخلیه، خالی کردن

پرکرشمه: افسونگر، طناز، عشوه‌گر، عشوه‌ساز، لوند & سرد، سردمزاج

پرگو: پرچانه، پرحرف، حراف، روده‌دراز، مکثار، وراج & ساکت، کم‌حرف، کم‌سخن

پرگوشت: چاق، سمین، فربه، لحیم & استخوانی، لاغر

پرگویی: پرچانگی، پرحرفی، روده‌درازی، وراجی & کم‌حرفی

پرمایه: ۱ باسواد، بامعلومات، خردمند، دانشمند، عالم ۲ ثروتمند، دارا، غنی، متمول ۳ غلیظ، & کم‌مایه

پرمشغله: پرکار، گرفتار

پرمشقت: پرتعب، پردردسر، پررنج، تحمل‌گداز، توان‌سوز، توان‌فرسا، شاق، طاقت‌فرسا، نفس‌گیر & بی‌دردسر، راحت

پرمنفعت: پرسود، پرمداخل، سودآور، سودبخش، نافع & کم‌فایده

پرناز: ۱ پرغمزه، پرکرشمه، نازآفرین، نازدار، نازو ۲ پرادا، پرنخوت، متکبر، مغرور

پرند: ۱ ابریشم، پرنیان، حریر، دیبا ۲ تیغ، شمشیر

پرندوش: پرند، پرندیش، پریشب

پرنده: طایر، طیر، مرغ

پرندیش: پرندوش، پریشب

پرنقش: پرنگار، رنگارنگ، منقش، نقشدار & بی‌نقش، ساده

پرنیان: ابریشم، پرند، حریر، دیبا

پروا: ۱ باک، بیم، ترس، جبن، خوف، دهشت، رعب، محابا، مهابت، وحشت، هراس، هول ۲ احتیاط، محابا، ملاحظه ۳ اعتنا، التفات، توجه، میل ۴ آهنگ، عزم، قصد ۵ اشتیاق، رغبت، میل، هوا، هوس ۶ تاب، تحمل، توان، طاقت، یارا

پروار: ۱ چاق، سمین، فربه، مسمن ۲ پرورش ۳ پشتیبان، پشتیوان ۴ رف، طاقچه ۵ پرواره، پیسیاره، تفسره، قاروره & لاغر

پرواز: ۱ پاریدن، پار، پرش، پریدن، طیران، مطار ۲ سیر، عروج & ۲ نزول

پروانه: ۱ اجازه، پته، جواز، حکم، فرمان، گواهی، مجوز ۲ پره، ملخ ۳ شب‌پره

پروپاگاند: آگهی، تبلیغ

پروتستان: عیسوی، مسیحی & کاتولیک

پروتکل: پیمان‌نامه، صورت‌مجلس، عهدنامه، قرارداد

پروردگار: آفریدگار، الله، ایزد، جان‌آفرین، خدا، دادار، رب، کردگار، یزدان & بنده، عبد

پرورش: ۱ تادیب، تربیت، تعلیم ۲ آموزش ۳ بارآوردن، پروراندن ۴ خوراک، طعام، غذا ۵ پرواربندی

پرورشگاه: دارالایتام، دارالتربیه، شیرخوارگاه، یتیم‌خانه

پروزن: ثقیل، سنگین، وزین & سبک، کم‌وزن

پروژکتور: نورافکن

پروژه: برنامه، طرح، نقشه

پروگرام: برنامه

پرونده: ۱ دوسیه ۲ پیشینه، سابقه ۳ پاپوش ۴ پوشه

پرونده‌سازی: پاپوش

پرویزن: آردبیز، الک، غربال، غربیل، منخل

پروین: ثریا

پره: ۱ پروانه ۲ چرخ‌دنده، دندانه ۳ چنبر، چنبره، حلقه

پرهیاهو: پرازدحام، پرسروصدا، جنجال، شلوغ & آرام، ساکت

پرهیز: ۱ اتقا، اجتناب، احتراز، تجنب، تحرز، حذر، خویشتن‌داری، دوری، رژیم، کف‌نفس، گریز، ورع ۲ احتما، امساک، رژیم

پرهیزکار: ۱ پارسا، پرهیزگار، خویشتن‌دار، زاهد، صالح، متقی، متورع ۲ محتاط

پرهیزکاری: پارسایی، پاکدامنی، تقوا، خویشتن‌داری، ورع & ناپارسایی

پرهیزگار: پارسا، پرهیزکار، زاهد، صالح، فرهومند، مومن، متدین، متقی & ناپرهیزگار

پرهیزگارانه: پارسایانه، زاهدانه، زاهدوار، عابدانه، متعبدانه، & ناپارسایانه

پرهیزگاری: پارسایی، تقوا، تورع، خویشتن‌داری، زهد، ورع & پارسایی، ناپرهیزگاری

پری: ۱ امتلا، انباشتگی، ملاء ۲ کثرت ۳ اشباع، سیری

پری: ۱ فرشته، ملک ۲ حور، حوری، & عفریت، عفریته

پری‌پیکر: پریسا، پری‌منظر، پری‌وار، پریوش، خوش‌اندام، خوش‌هیکل، ناز & دیومنظر

پری‌رخسار: پریچهر، پریچهره، پریرخ، پریرو، پری‌منظر، جمیل، خوبرو، خوشگل، زهره‌جبین، زیبا، قشنگ، مه‌جبین & زشت‌رو

پری‌زده: جن‌زده، دیوانه، غشی، مجنون، مصروع

پری‌سیما: پریچهر، پری‌رخسار، پریرو، پریرخ، پری‌منظر، جمیل، خوبرو & بدقیافه

پری‌منظر: پری‌پیکر، پری‌رخسار، پریرو، پری‌وار، پریوش & بدشکل، ناخوش‌منظر

پریچهر: پریرو، پری‌سیما، جمیل، خوبرو، زیبا، صبیح، وسیم & بدصورت، زشت، نازیبا

پریرو: پریچهر، پریچهره، پریرخ، پری‌منظر، خوبروی، زهره‌جبین، زیباروی، مه‌جبین & زشت

پریش: ۱ آشفته، پریشان ۲ سرگردان، سرگشته ۳ متشتت، متفرق

پریشان: آشفته، بی‌آرام، بی‌قرار، پراکنده، پراکنده‌خاطر، پریشان‌حال، تنگدست، درهم، دلواپس، ژولیده، سراسیمه، شوریده، متاثر، متشتت، متفرق، مختل، مشوش، مضطر، مضطرب، مغشوش، منگ، ناآرام، نابسامان، نامنظم، نگران & آرام، آسوده

پریشان‌حال: آشفته، آشفته‌خاطر، افسرده، بدبخت، بینوا، پریشان، پریشان‌خاطر، دژم، زار، سراسیمه، شوریده، مشوش، مضطرب & آسوده‌خاطر

پریشان‌حالی: ۱ بی‌نوایی، تنگدستی، تهیدستی ۲ آشفته‌خاطری، دلتنگی، ملالت & رفاه‌زدگی

پریشان‌خاطر: آسیمه، آشفته، آشفته‌حال، آشفته‌خاطر، پریشان‌حال، دل‌نگران، مضطرب، ناراحت & آسوده‌خاطر

پریشان‌گو: بیهوده‌گو، پراکنده‌گو، هذیان‌گو

پریشان‌گویی: بیهوده‌گویی، پراکنده‌گویی، هذیان، یاوه‌سرایی

پریشانی: ۱ تشویش، دغدغه ۲ آشفتگی، بی‌نظمی، ژولیدگی، شوریدگی، نابسامانی ۳ سرگردانی ۴ پراکندگی، تشتت، جدایی ۵ اضطراب، بیقراری & آرامش

پریشب: پرندوش

پریشی: آشفتگی، اختلال، پریشانی، ژولیدگی

پز: ۱ شکل، سرووضع، لباس، وضع ۲ افاده، تبختر، تظاهر، خودنمایی، فیس

پزشک: حکیم، دکتر، طبیب، نبض‌شناس، نبض‌گیر

پزشکی: ۱ طبابت ۲ طبی

پزنده: آشپز، خورشگر، طباخ

پژمان: افسرده، پژمرده، خسته‌دل، غمخوار، غمگین، غمناک، نژند، نومید & شادمان

پژمردگی: افسردگی، دلمردگی، ذبول، غمگینی، غمناکی & بشاشت

پژمرده: ۱ پژمان، پلاسیده، خشک ۲ افسرده، پژمان، دلتنگ، دلمرده & باطراوت، بشاش

پژواک: انعکاس، بازتاب، طنین

پژوهش: ۱ بازجست، بازرسی، تتبع، تحقیق، تدقیق، تفحص، جستجو، مطالعه ۲ استیناف، تمیز، رسیدگی

پژوهشگر: پژوهنده، جستجوگر، متتبع، متجسس، متفحص، محقق

پژوهنده: ۱ پژوهشگرجوینده، ، متتبع، متجسس، محقق ۲ خردمند، دانا ۳ جاسوس، منهی

پژوهیدن: استقصا، بررسی، پی‌جویی، تتبع، تجسس، تحقیق، تفحص، جستن

پس: ۱ پشت، پی، ته، خلف، دنبال، ظهر، عقب، ورا ۲ آنگاه، بنابرین، درنتیجه، سپس، لذا ۳ بعد

پس‌افت: ۱ اندوخته، باقیمانده، پس‌انداز، ذخیره ۲ تاخیر

پس‌افکند: ۱ اندوخته، پس‌انداز، ذخیره ۲ میراث

پس‌انداز: اندوخته، پس‌افت، پس‌افکند، ذخیره، صرفه‌جویی

پس‌انداز کردن: اندوختن، ذخیره کردن، صرفه‌جویی کردن

پس‌درنشین: جاکش، دیوث، قرمساق

پس‌لرزه: زلزله، زمین‌لرزه

پس‌مانده: بقیه، تفاله، ته‌مانده، درد، مابقی

**پست:** ۱ برید، پیک، چاپار ۲ قراول، کشیک ۳ خدمت، شغل، مقام ۴ جایگاه، منزل، موضع ۵ پاسگاه

**پست:** ۱ بی‌سروپا، پست‌فطرت، دون‌همت، رذل، ناکس ۲ بخیل، کنس، لئیم، لچر ۳ قصیر، کم‌ارتفاع، کوتاه ۴ بی‌قدر، بی‌مقدار، حقیر، خوار، دنی، دون، ذلیل، زبون، سفله، فرومایه، متذلل ۵ نازل ۶ جلب، رذیل ۷ محقر ۸ پایین، کوچک ۹ مبتذل، وضیع & شریف

**پستان:** سینه، ضرع، ممه

**پستچی:** برید، پیک، چاپار، فراش، نامه‌رسان

**پست‌فطرت:** بدذات، بدسرشت، پست، خسیس، دیوسیرت، فرومایه، لئیم، ناکس، نامردم

**پست‌فطرتی:** پستی، خباثت، خبث، دنائت، رذالت، فرومایگی، لئامت

**پستی:** ۱ انحطاط، بی‌اعتباری، حضیض ۲ حقارت، خواری، دنائت، ذلت، رذالت، زبونی، سفل، فرومایگی، لئامت، مذلت، هوان ۳ نشیب ۴ کوتاهی

**پسر:** ۱ ابن، پور، فرزند ۲ صبی، طفل، غلام ۳ نوباوه، نونهال & دختر، صبیه

**پسروی:** پس‌نشینی، عقب‌نشینی، قهقرا & پیشروی

**پسله:** ۱ پنهان، نهان، نهانی ۲ گوشه‌وکنار، جای‌دنج، مخفیگاه

**پسند:** ۱ اجابت، پذیرش، دلخواه، صوابدید، قبول، مرغوب، مقبولیت، مقبول ۲ سلیقه ۳ انتخاب، گزینش، گزیدن ۴ تایید، تصدیق & ناپسند

پسندیدن: ۱ ارتضاء، انتخاب کردن، برگزیدن ۲ پذیرفتن، قبول کردن ۳ پسند کردن، مقبول‌یافتن ۴ تحسین کردن، ستودن

پسندیده: برگزیده، حسنه، خوب، خوشایند، دلپذیر، ستوده، شایسته، مرضی، مرغوب، مستحسن، مطبوع، مطلوب، معقول، مقبول، منتخب، نیک، نیکو، هژیر & بد، نامرغوب

پسین: ۱ بعدازظهر، عصر ۲ بازپسین، فرجام، موخر & پیشین

پشت: ۱ پس، خلف، ظهر، عقب، ورا ۲ بیرون، خارج ۳ آنسو ۴ اولاد، تبار، تخمه، دودمان ۵ پشتیبان، حامی، کمک، معین، ملاذ، ملجا، یار، یاور ۶ امرد، کونی، مخنث، مفعول، ملوط، هیز ۷ پی، دنبال & جلو، رو

پشت‌پایی: امرد، بی‌ریش، مخنث، هیز

پشت کردن: اعراض، رویگردانی

پشت‌گوش‌اندازی: تغافل، تکاهل، غفلت

پشت‌وپناه: پشتیبان، تکیه‌گاه، حامی، ظهیر

پشت‌هم‌انداز: چاخان، حیله‌گر، دروغگو، دوال‌باز، شارلاتان، کذاب & صادق

پشتاره: خورجین، کوله‌بار

پشتک: معلق، وارو

پشتکار: اراده، استقامت

پشتگرم: متکی، مستظهر، معتمد

پشتگرمی: اتکا، استظهار، اطمینان، اعتماد، توکل، مظاهرت

پشتوار: پشتیبان، مددکار، معین، یار، یاور

پشتوانه: ۱ اعتبار، تضمین ۲ پشتیبان، پشتوان، پشتیوان، تکیه‌گاه، ظهیر ۳ حامی، مددکار، معین، یار، یاور

پشته: تپه، تل، فلات، کومه، کوهپایه، ناهموار

پشتی: ۱ امداد، حمایت، کنف، مظاهرت، یاری ۲ بالش، تکیه‌گاه، مخده

پشتیبان: پارتی، پشتیوان، حامی، ظهیر، عاصم، عضد، موید، مجیر، محافظ، مدافع، مددکار، معاضد، نگهبان، یار، یاریگر، یاور & مخالف

پشتیبانی: تایید، تقویت، حفظ، حمایت، طرفداری، محافظت، مدافعه

پشتیوان: پشتیبان، حامی، مددکار، یاور

پشک: ۱ پشکل، سرگین ۲ قرعه

پشم: ۱ پت، صوف، کرک ۲ هیچ، پت

پشمینه‌پوش: درویش، صوفی، فقیر

پشیز: اندک، پاپاسی، پشیزه، پول‌خرد، پول‌سیاه، دینار، شاهی، عباسی، غاز، فلس، قاز، مبلغ‌ناچیز

پشیزه: ۱ پشیز ۲ پولک، فلس ۳ صحیفه، ورقه

پشیمان: تائب، متاسف، متلهف، منفعل، نادم

پشیمانی: افسوس، انابت، انفعال، تاسف، ، توبه، حسرت، دریغ، لهف، ندامت

پف: ۱ آماس، باد، متورم، ورم ۲ آماه، پفو، دم، فوت، نفحه، نفخ، ورم

پفو: ۱ پف ۲ فوت

پفیوز: ۱ احمق، نادان ۲ بی‌غیرت، قرمساق ۳ بی‌حمیت، بی‌درد، بی‌رگ

پکر: ۱ بی‌حواس، حیران، سرگشته، گیج ۲ افسرده، گرفته، مغموم، نومید ۳ دمغ

پگاه: ۱ بامداد، سپیده‌دم، سحر، صبح، صبحدم، فجر، فلق ۲ زود & دیر

پگاه‌خیز: ۱ سحرخیز، صبح‌خیز، بکر ۲ شب‌خیز

پل: جسر، خدک، قنطره

پلاس: ۱ زیرانداز، فراش، گلیم، مفرش ۲ سرگردان، ویلان

پلاسیده: ۱ پژمرده ۲ چروک، له، لهیده ۳ لاغر

پلشت: ۱ پلید، چرکین، چرک، عفونی، قذر، لچر، ناپاک، نجس ۲ نکبتی & پاک

پلنگ: فهد، نمر

پله: پغنه، پلکان، مرقات، نردبام، نردبان

پلید: ۱ آلوده، بد، پلشت، چرک‌آلود، چرکین، خبیث، کثیف، ملوث، نجس ۲ تبهکار، خبیث، بدکار، شریر، فاسد، ناپاک & پاک

پلیدی: آلودگی، چرک، چرکینی، خباثت، خبث، ریم، غایط، گه، مدفوع، ناپاکی، نجاست، نجسی، نجسی & پاکیزگی، طهارت

پلیس: ۱ آژان، پاسبان، شرطه، عسس، محتسب ۲ شهربانی، کلانتری، نظمیه

پماد: ضماد، مرهم

پناه: ۱ امان، پناهگاه، حفاظ، زنهار، ظل، عیاذ، کنف، مامن، ماوا، معاذ ۲ پشتیبان، حافظ، حامی، ظهیر، معاضد، ملاذ، ملجا

پناه‌جویی: التجا، بست‌نشینی، پناهندگی، تحصن، تظلم

پناهگاه: ۱ عیاذ، ماوا، معاذ، ملاذ، ملجا ۲ تکیه‌گاه، حفاظ، مامن، مخفیگاه ۳ مفر

پناهنده: پناه‌جو، زنهاری، زینهاری، متحصن، ملتجی

پنبه‌زن: حلاج، نداف

پنبه‌زنی: حلاجی، ندافی

پنجره: پادگانه، دریچه، روزنه

پنجه: ۱ برثن، چنگال، چنگول، مخلب ۲ دست

پند: اندرز، تذکیر، درس، رهمون، رهنمود، عبرت، موعظه، نصیحت، وعظ

پندآموز: اندرزگو، ناصح، نصیحت‌گو، واعظ

پندار: اندیشه، انگار، ایهام، پنداشت، تصور، توهم، خیال، ظن، فرض، فکر، گمان، وهم

پنداری: ۱ تصوری، خیالی، وهمی ۲ گویی، گوییا، همانا

پنداشت: انگار، انگاره، انگاشت، پندار، خیال، گمان، وهم

پنداشته: انگاشته، متصور، مفروض، موهوم

پندپذیر: اندرزپذیر، پندشنو، پندگیر، عبرت‌آموز، نصیحت‌پذیر، نصیحت‌شنو

پنددهی: اندرزگویی، موعظه، نصح، نصیحت‌گویی

پندگو: اندرزگو، ناصح، نصیحت‌گو، واعظ

پندنیوش: پندشنو، پندگیر، نصیحت‌پذیر، نصیحت‌شنو

پنهان: باطن، پوشیده، خفا، خفی، غیب، قایم، کتم، محجب، مختفی، مخفی، مستتر، مستور، مضمر، مکتوم، مکنون، ناپیدا، نامرئی، نهان، نهفته، متواری & آشکار، علنی

پنهان‌سازی: اخفا، استتار، پنهان‌کاری، پوشیدن، کتمان، مخفی‌سازی، اختفا، نهان‌سازی & افشا

پنهان کردن: اختفا، استتار، پوشیدن، نهفتن & برملا کردن، فاش کردن

پنهان‌کاری: ۱ خفیه‌کاری، کتمان ۲ توطئه، دسیسه

پنهانی: ۱ اختفا، پوشیده، خفیه، خلوت، مخفیانه، مستور، نهانی، نهانی ۲ درخفا، مخفیانه & آشکارا

پوپک: ۱ شانه‌بسر، هدهد ۲ بکر، دوشیزه

پوچ: بی‌اساس، بی‌بنیاد، بی‌فایده، بی‌معنی، بیهوده، پوک، تهی، چرند، خالی، صفر، کشکی، مزخرف، میان‌تهی، واهی، هجو، هیچ، یاوه

پوچی: بطلان، بیهودگی

پودر: خاکه، گرد، نرم

پور: آقازاده، ابن، پسر، فرزند، ولد

پوزش: عذر، عذرخواهی، معذرت، معذوریت

پوزش‌خواه: پوزش‌طلب، پوزشگر، عذرخواه، معذرت‌خواه، معذور

پوزش‌خواهی: پوزش‌طلبی، پوزشگری، معذرت، معذرت‌خواهی

پوست: بشره، پوسته، پوسه، جلد، غلاف، قشر، لایه، لحات، ورقه

پوست‌پیرا: ۱ چرم‌ساز، چرمگر، دباغ، صرام ۲ پوستین‌دوز، واتگر

پوسته: پوست، طبقه، غشا، قشر، لاک، لایه، ورقه & مغز

پوسته‌پوسته: پوسه‌پوسه، ورقه‌ورقه، لایه‌لایه

پوستین‌دوز: پوست‌پیرا، فراء، واتگر

پوسیدگی: ۱ تباهی، تلاشی، فساد ۲ تخلخل، ۳ کرم‌خوردگی، له‌شدگی

پوسیده: ۱ ژنده، فرسوده، کهنه، مندرس ۲ پوک، فاسد، کرم‌خورده ۳ رمیم

پوشاک: پوشیدنی، جامه، رخت، کسوت، لباس، ملبوس

پوشاندن: ۱ بر کردن، پوشانیدن ۲ اخفا، پرده‌پوشی، نهفتن ۳ فراگرفتن ۴ کسف

پوشش: ۱ تن‌پوش، جامه، لباس ۲ استتار، پرده، جلباب، حجاب، حفاظ، غاشیه، غطا ۲ حمایت، محافظت، مراقبت

پوشه: ۱ پرونده، دوسیه ۲ شمیز، لفافه

پوشیدن: ۱ دربر کردن، ملبس‌شدن ۲ پرده‌پوشی کردن، پنهان کردن، کتمان کردن، مخفی کردن، مکتوم‌نگاه‌داشتن، نهفتن ۳ تلبیس، اختفا ۴ فراگرفتن & ۱ لخت‌شدن ۲ آشکار کردن، افشا کردن

پوشیدنی: ۱ پوشاک، جامه، رخت، لباس، ملبوس ۲ نهفتنی، سر

پوشیده: ۱ محجب، محجوب، مستور، ملبس ۲ راز، غیب، مستور، مستتر، مضمر، ملبس، ناآشکار ۳ کتم، مبهم، مجهول، مشکل، مکتوم ۴ پنهان، مختفی، مخفی، مکنون، ناپدید، نهان، نهفته ۲ مسقف & آشکار

پوشیده‌رو: حجابدار، متحجب، نقابدار & بی‌حجاب

پوک: پوچ، پوسیده، خالی، مجوف، میان‌تهی & پر

پول: ۱ اسکناس، بودجه، پیسه، تنخواه، دست‌مایه، دینار، سرمایه، سکه، مبلغ، مسکوک، نقد، نقدینه، وجه ۲ پل، جسر

پولاد: ۱ آهن، چدن، فولاد ۲ شمشیر، گرز

پولدار: ۱ توانگر، دولتمند، غنی، متمول ۲ خرپول & بی‌پول، فقیر

پولک: ۱ پول‌خرد، فلس ۲ فلس ۳ صحیفه، صفحه

پونه: پودنه، نعناع

پویه: ۱ رفتار ۲ دویدن

پهلو: ۱ جنب، کنار ۲ آغوش، بر ۳ کناره ۴ ضلع، قبل ۵ بطن، شکم

پهلوان: دلاور، دلیر، شجاع، قهرمان، گرد، مبارز، نیو، یل

پهلوانی: ۱ شجاعت، قهرمانی، یلی ۲ شهری ۳ پارسی، فارسی

پهن: پخش، پهناور، عریض، فراخ، گسترده، گشاد، مسطح، وسیع & کم‌عرض

پهنا: ستبرا، عرض، فراخنا، فراخی، قطر، وسعت & طول

پهنادار: پرعرض، پهن، عریض، گشاد & تنگ

پهناور: پهن، فراخ، گسترده، واسع، وسیع & تنگ

پهنه: ساحت، صحنه، عرصه، عرض، گستره، میدان، وسعت

پی: ۱ اساس، بن، بنیاد، بنیان، بیخ، پایه، شالوده، مبنا ۲ اثر، ردپا، رد ۳ پس، پشت، تعاقب، دنبال، عقب، قفا، متعاقب، واپس ۴ رگ، عصب

پیاپی: پی‌درپی، دمادم، متواتر، متوالی، مداوم، مستمر

پیاز: ازلیم، بصل، صوغان

پیاله: جام، ساتکین، ساغر، صراحی، قدح، کاسه

پیاله‌پیما: باده‌نوش، پیاله‌کش، پیاله‌نوش، شرابخوار، قدح‌نوش

پیام: ۱ پیغام، سفارش، مطلب، نبا ۲ یادداشت ۳ الهام، وحی ۴ درود، سلام

پیام‌آور: ایلچی، پیام‌رسان، پیغام‌آور، پیک، رسول، قاصد

پیام‌آوری: ۱ پیغمبری، رسالت، وخشوری ۲ ابلاغ

پیام‌گزار: پیام‌آور، پیام‌رسان، پیک، قاصد

پیامبری: پیغامبری، پیغمبری، رسالت، نبوت

پیامد: بازتاب، عارضه، عقبه، عکس‌العمل، واکنش

پیجامه: ازار، پیژاما، پیژامه، زیرجامه، زیرشلوار، سراویل

پی‌جو: ۱ جستجوگر، جویا، سراغ‌گیر ۲ ردجو، ردیاب

پی‌جویی: استقصا، پیگیری، تفحص، جستجو، ردیابی، کاوش

پیچ: ۱ نبش ۲ انحنا، خمیدگی، خم، کجی ۳ چین، شکنج، شکن، کرس ۴ گشت ۵ میخ

پیچ‌دار: پرپیچ، پیچاپیچ، پیچ‌درپیچ، خمناک

پیچ‌درپیچ: پرپیچ، پرپیچ‌وخم، پیچاپیچ، خم‌اندرخم

پیچش: ۱ انحراف، پیچ، خم، خمیدگی، کجی، گردش ۲ ابهام، پیچیدگی، تعقید، غموض ۳ دل‌پیچه، شکم‌روش ۴ انعکاس، پژواک، طنین ۵ تحریر

پیچه: ۱ برقع، حجاب، روبند، نقاب ۲ زلف، گیسو، مرغول ۳ پیشانی

پیچیدگی: ابهام، اشکال، پیچش، تعقید، دشواری، غموض

پیچیده: ۱ بغرنج، درهم، سخت، غامض، مبهم، مشکل، معضل، معقد، مغلق ۲ انبوه، تابدار، شکن‌برشکن، مجعد ۳ مطوی، ملفوف & آسان، سهل

پیدا: ۱ آشکار، آشکارا، بارز، پدید، ظاهر، مرئی، مرئی، مشهود، معلوم، نمایان، نمودار، واضح، هویدا ۲ شناخته، متمایز، مشخص & ناپیدا، نهان

پیدا کردن: بدست‌آوردن، کشف کردن، یافتن & گم کردن

پیدایش: احداث، ایجاد، بروز، پیدایی، تکون، تکوین، طلوع، ظهور، وقوع

پیدایی: بروز، پیدایش، تکون، طلوع، ظهور

پی‌درپی: پیاپی، متوالی، مداوم، مسلسل، مکرر، مکرراً

پیر: ۱ جاافتاده، سالخورده، سالدیده، سالمند، کهنسال، مسن، معمر ۲ پاتال، فرتوت، ناتوان ۳ ابدال، اوتاد، خضر، شیخ، قدیس، قطب، مراد، مرشد ۳ پیشوا، قاید & ۱ برنا، جوان ۲ مرید

پیراستن: ۱ پیرایه کردن، زینت کردن، مزین کردن ۲ زدایش ۳ زدودن، صیقل‌دادن ۴ رفو کردن، وصله کردن

پیراستگی: ۱ تزیین ۲ تنقیح ۳ زدایش ۴ رفو، وصله & آراستگی

پیرامون: اطراف، اکناف، پیرامن، حوالی، حومه، دوروبر، گرداگرد، محیط

پیراهن: پیرهن، جامه، قمیص

پیرایش: ۱ زیب، زیور ۲ تزیین، مزین ۳ آرایش

پیرایه: آرایش، بزک، حلیه، زینت، زیور، پیرایش

پیرزال: پیرزن، عجوزه & پیرمرد

پیرمرد: سالخورده، سالدیده، سالمند، کهنسال، مسن & پیرزن، جوان

پیرو: ۱ امت، تابع، سالک، صحابه، طرفدار، مرید، مقلد، هواخواه، هوادار ۲ تعقیب، درپی

پیروز: ۱ برنده، چیره، ظافر، غالب، فاتح، فایق، فیروز، فیروزمند، قاهر، قهرمان، کامیاب، متغلب، مستولی، مظفر، منتصر، موفق ۲ خجسته، مبارک، میمون ۳ بهره‌ور، بهره‌مند، برخوردار، کامیاب، متمتع & مقهور

پیروزمند: ۱ پیروزگار، غالب، فاتح، ، منتصر، فیروزمند، مظفر، منصور ۲ کامیاب، مرادمند، موفق & مغلوب

پیروزمندانه: ظفرمندانه، فاتحانه، فیروزمندانه

پیروزه‌گون: ۱ پیروزه‌ای، پیروزه‌رنگ، پیروزه‌فام، فیروزه‌ای، فیروزه‌رنگ، پیروزه‌فام، فیروزه‌گون

پیروزی: ۱ توفیق، فوز، کامیابی، موفقیت، نجاح ۲ چیرگی، ظفر، غلبه، فتح، فیروزی، نصرت & شکست، ناکامی

پیروی: اطاعت، اقتدا، اقتفا، انقیاد، تاسی، تبعیت، تقلید، تمکین، دنباله‌روی، طاعت، فرمانبرداری، متابعت، متاسی، مطاوعت، هواخواهی & سرپیچی، تخلف

پیرهن: پیراهن، جامه، قمیص

پیری: سالخوردگی، سالمندی، شیخوخیت، کبر، کهنسالی، هرم & شباب

پی‌ریزی: ایجاد، بنیان‌گذاری، پی‌افکنی، پی‌بندی، پی‌گذاری، تاسیس، شالوده‌گذاری

پیژاما: پیژامه، تنبان، زیرجامه، سروال & پیرهن

پیژامه: ازار، پیجامه، پیژاما، پیژامه، زیرجامه، زیرشلواری، سراویل & پیراهن

پیس: ابرص، پیسه

پی‌سپار: ۱ رهرو، رهسپر، عابر ۲ راهی، رهسپار، عازم

پیستوله: ۱ پیشتو، تپانچه، طپانچه، رولور، سلاح‌کمری، هفت‌تیر ۲ رنگ‌پاش

پیسه: ۱ دورو، مزور، منافق ۲ ابلق، دورنگ ۳ پیس، مبروص

پیسه: پول، زر، وجه

پیش: ۱ سابق، قبل ۲ فراپیش، قبل، قدام ۳ برابر، روبرو، مقابل ۴ زی، نزد ۵ گذشته، ماضی ۶ شاخه‌نخل ۷ جلو، پیشرو ۸ کنار، پهلو، نزدیک ۹ سمت، سو، طرف & بعد، پس، پشت، عقب

پیشاب: ادرار، بول، جیش، زهراب، شاش

پیشاب‌زا: ادرارزا، مدر

پیشامد: اتفاق، حادثه، رخداد، رویداد، سانحه، عارضه، ماجرا، واقعه

پیشانی: ۱ جبین، رمه، ناصیه ۲ اقبال، بخت، طالع

پیشانی‌بلند: اقبالمند، بلنداختر، خوش‌شانس، خوش‌طالع، سفیدبخت، نیکبخت ۲ پیشانی‌سیاه، بداقبال

پیشاهنگ: پرچمدار، پیشتاز، پیشرو، متقدم

پیشباز: استقبال، پیشواز، پذیره & بدرقه

پیش‌بین: ۱ آخربین، دوراندیش، عاقبت‌اندیش ۲ احتیاطکار، باحزم، محتاط

پیش‌بینی: ۱ حزم، دوراندیشی، عاقبت‌اندیشی ۲ تدارک، تهیه ۳ پیش‌گویی

پیش‌پاافتاده: ۱ عادی، مبتذل، معمولی ۲ سهل‌یاب & بدیع، بکر، نادره

پیش‌پرداخت: بیعانه، پیش‌بها، مساعده & تتمه

پیشتاب: پارابلوم، ، پیشتاو، پیشتو، طپانچه، کلت

پیشتاز: ۱ پیشاهنگ، پیشرو، ، متقدم، ، مقدم ۲ پرچمدار، طلایه، طلایه‌دار

پیشتر: ۱ فراتر ۲ سابقاً، قبلاً، گذشته، ماقبل & بعدتر

پیشخدمت: پادو، پیشکار، خادم، ، خدمتکار، خدمتگزار، فراش، مستخدم، نوکر & ارباب

پیش‌خرید: سلف، سلم

پیشخوان: جلوخان، کریاس

پیشدستی: تقدم، سبقت، سبقت‌جویی

پیشرس: زودرس، کال، نرسیده & دیررس

پیشرفت: ارتقا، ترفیع، ترقی، تعالی، توسعه

پیشرفته: آباد، توسعه‌یافته، راقیه، مترقی & عقب‌مانده

پیشرو: پرچمدار، پیشاهنگ، پیشتاز، پیشقدم، پیشگام، زعیم، طلیعه، مقدم

پیشروی: ۱ پیشاهنگی، پیشتازی، پیشقدمی، پیشگامی ۲ ترقی، تعالی ۳ تجاوز، تعدی & پسروی

پیشقدم: پیشاهنگ، پیشتاز، پیشرو، پیشگام، سابق، مقدم & دنباله‌رو

پیشقراول: پرچمدار، پیشرو، جلودار، طلایه، طلایه‌دار، طلیعه، یزک

پیشکار: پاکار، پیشخدمت، خادم، خدمتکار، خدمتگزار، دستیار، عامل، قایم‌مقام، کارپرداز، کارگزار، مباشر، مددکار، مشاور، معاون، نایب، وشکرده، وکیل

پیشکش: ارمغان، اهدا، تحفه، تعارف، تقدیم، تقدیمی، هدیه

پیشگام: پیشاهنگ، پیشتاز، پیشرو، طلایه‌دار، & دنباله‌رو

پیشگاه: آستانه، آستان، تخت، حضور، درگاه، ساحت، صدر، مسند

پیش‌گفتار: دیباچه، مدخل، مقدمه

پیشگو: غیب‌گو، فالگو، کاهن

پیشگویی: پیش‌بینی، غیب‌گویی، کهانت

پیشگیری: جلوگیری، دفع

پی‌شناس: ردشناس، ردگیر، قائف

پیش‌نویس: چرک‌نویس، سواد، مسوده & بیاض، پاکنویس

پیشنماز: امام & ماموم

پیشنهاد: ۱ اعلام، توصیه، طرح ۲ آهنگ، اراده، غرض، قصد، مراد، مقصود، منظور

پیشوا: امام، حاکم، راهبر، راهنما، رئیس، رهبر، زعیم، سالار، سر، سرور، سردار، سرپرست، سلسله‌جنبان، شیخ، عمید، قاید، قدوه، کامل، کلانتر، لیدر، مرشد، مراد، مقتدا، مولا، مهتر، نقیب

پیشواز: استقبال، پیشباز & بدرقه

پیشوایی: تسلط، حکومت، رهبری، ریاست، زعامت، سروری، فرماندهی، فرمانروایی، قیادت

پیشه: حرفه، شغل، صناعت، صنف، عمل، کار، کسب، مشغله، مکسب، منصب

پیشه‌ور: بازرگان، پیله‌ور، تاجر، سوداگر، صنعتکار، صنعتگر، کاسب، محترف، محترفه، معامله‌گر

پیشی: ۱ برتری، تقدم، سبقت، مسابقه ۲ سنور، گربه

پیشین: ۱ دیرینه، سابق، سابق، سلف، قبلی، قدیم، متقدم ۲ ظهر، نیمروز & ۱ تازه ۲ پسین

پیشینگان: اسلاف، پیشینیان، متقدمان، متقدمین & متاخرین

پیشینگی: قدمت، دیرینگی

پیشینه: ۱ پیشین، دیرینه، سابق، سلف، قبلی، قدیم ۲ پرونده، سابقه، ماسبق

پیشینه‌دار: بدسابقه، سابقه‌دار & خوش‌سابقه

پیغام‌آور: ایلچی، پیام‌آور، پیک، قاصد

پیغامبر: پیغمبر، رسالت‌ماب، رسول، وخشور

پیغامبری: پیامبری، رسالت، نبوت

پیغمبر: رسول، مرسل، نبی، وخشور

پیغمبری: پیامبری، رسالت، نبوت

پیکار: آرزم، پرخاش، جدال، جنگ، رزم، ستیز، کارزار، گیرودار، محاربه، مخاصمه، مواقعه، نبرد، هنگامه & صلح، آرامش

پیکارجو: جنگجو، دلاور، ستیزه‌جو، ستیزه‌گر، محارب، منازع، نبردآزما & صلحجو

پیکارگر: جنگجو، رزمنده، ستیزه‌جو، مبارز، محارب & مصلح، صلح‌طلب

پیکان: تیر، خدنگ، سهم

پیک: برید، پستچی، چاپار، رسول، فرستاده، فرستاده، قاصد، نامه‌رسان، نامه‌آور

پیک‌بهداشت: جاروکش، رفتگر، سپور

پیک‌نیک: تفریح، تفرج، گردش، گشت، هواخوری

پیکر: ۱ اندام، بدنه، تن، جثه، جسد، جسم، کالبد، هیکل ۲ ریخت، صورت، هیات ۳ تصویر، نقش، نگاره ۴ پیکره، تندیس، مجسمه ۵ رقم ۶ پرچم، درفش، رایت، علم، لوا

پیکره: ۱ تندیس، مجسمه ۲ بدنه ۳ اساس، زمینه، شالوده ۴ ترتیب، نسق، نظم

پیکره‌ساز: پیکرآرا، پیکرساز، تندیسگر، مجسمه‌ساز

پیگیری: پی‌جویی، تعاقب، تعقیب، ردجویی، ردگیری، سراغ

پیل: ۱ فیل ۲ انباره، باتری، قوه

پیله: ۱ ابریشم، کرم‌ابریشم ۲ آماس، ورم ۳ اصرار، تاکید ۴ توبره، خریطه ۵ طبله، عطردان ۶ تعرض، عداوت، کینه ۷ حقه، کلک، نادرستی، نیرنگ ۸ دارو، دوا ۹ تنش، تنیدن

پیله‌ور: پیشه‌ور، خرده‌فروش، دوره‌گرد، کاسب، محترفه

پیمان: تعهد، شرط، ضمان، عهد، قرارداد، قول، معاهده، مقاطعه، مقاوله، میثاق، وعده

پیمان‌شکن: بدپیمان، بی‌وفا، سست‌پیمان، عهدشکن، عهدگسل، ناقض‌عهد، ناکث & وفادار

پیمان‌شکنی: تخلف، عهدشکنی، عهدگسلی، نقض‌عهد & وفاداری

پیمان‌نامه: عهدنامه، قرارداد، مقاوله‌نامه

پیمانکار: مقاطعه کار

پیمانکاری: مقاطعه

پیمانه: ۱ جام، ساغر، صراحی، صراحی، قدح ۲ اندازه، کیل، کیله، معیار

پیمانی: قراردادی & رسمی

پیمانه کش: باده‌پیما، باده گسار، پیمانه‌خور، پیمانه گسار، پیمانه‌نوش، دردی کش، شرابخوار

پیمایش: ۱ اندازه گیری، سنجش، مساحی ۲ پیمودن، درنوردیدن، طی کردن

پیمودن: ۱ درنوردیدن، طی کردن ۲ آشامیدن، نوشیدن ۳ اندازه گرفتن، اندازه گیری، مساحت‌سنجی، مساحی

پی‌نوشت: امر، امریه، توقیع، حکم، دستور، فرمان، منشور، مهر

پینه: ۱ بهرک، پرگاله ۲ رقعه، غاز، وصله

پینه‌دوز: پاره‌دوز، کفشدوز

پیوست: اتصال، الحاق، ضمیمه، ملحق، منضم

پیوستگی: ۱ اتصال، ارتباط، تعلق، رابطه، علاقه، علقه ۲ استمرار، بقا، دوام ۳ مواصلت، وصلت & گسستگی

پیوستن: الحاق، چسبیدن، ملحق‌شدن، وصل‌شدن & گسستن

پیوسته: دایماً، دمادم، علی‌الاتصال، علی‌الدوام، لاینقطع، متصل، متوالی، مدام، مداوم، مستدام، مستمر، ملحق، منسجم، هموار، همواره، همیشه & ابداً، هرگز، هیچگاه، هیچوقت & گسسته

پیوند: ۱ اتصال، پیوستگی، ربط ۲ ازدواج، مواصلت، نکاح، وصال، وصل ۳ بستگی، خویشی، رابطه، نزدیکی ۴ اتحاد، اتصال، ارتباط، انتساب، بند، ربط & انفصال

پیه: چربی، روغن، زیت

تئاتر : ۱ تماشاخانه، نمایش‌خانه ۲ نمایش ۳ نمایش‌نامه & سینما

تئوریسین : فرضیه‌پرداز، نظریه‌پرداز

تئوری : ۱ فرضیه، نظریه ۲ نظری & عملی ۳ مبادی، مبانی، مجموعه ایده‌هاو مفاهیم تجریدی

تئوریک : نظری & عملی

تئوکرات : ۱ خداسالار، دین‌سالار، طرفدار حکومت مذهبی، طرفداردین‌سالاری، معتقد به خداسالاری & دموکرات ۲ اشراف‌سالار، الیگارش

تئوکراسی : ۱ حکومت الهی، حکومت ولایی، خداسالاری ۲ حکومت براساس‌دین‌باوری، حکومت اولیای دین، حکومت‌مذهبی، دین‌سالاری & دموکراسی ۳ اشراف‌سالاری، الیگارشی

تائب : پشیمان، تواب، توبه‌دار، توبه‌کار، توبه‌کننده، منفعل، نادم

تاب آوردن : ۱ برخودهموار کردن، بردباری کردن، تحمل کردن، طاقت‌آوردن، یارستن & برنتافتن ۲ پایداری کردن، مقاومت کردن ۳ شکیبا بودن، صبر کردن

تابان :صفت ۱ براق، تابنده، تابناک، درخشنده، درخشان، رخشان، رخشنده، روشن، فروزان، لامع، متجلی، مشعشع، مضیء، منیر & بی‌نور، تاریک، مستنیر ۲ تاوان، خسارت، غرامت، مغرم

تاباندن : ۱ تابانیدن، نورافکندن ۲ گرم کردن، داغ کردن ۳ تاباندن، تاب‌دادن، رشتن ۴ چرخاندن، چرخانیدن ۵ پیچ‌دادن، پیچ‌وتاب دادن ۶ پیچاندن

تاب‌بازی : آبرک، ارجوحه، بادپیچ

تاب : ۱ توان، توانایی، رمق، طاقت، قدرت، قوت، نا، وسع، یارا ۲ پیچ، جعد، چین، خمش، شکن، طره، کرس ۳ پرتو، تابش، روشنی، فروغ، نور ۴ حرارت، سوزش، گرمی، هرم ۵ آرام، صبر، قرار ۶ پایداری، تحمل، شکیبایی، شکیب ۷ دوام، مقاومت ۸ چین، شکن

تاب خوردن : ۱ درپیچ وتاب شدن ۲ تاب بازی کردن ۳ دور زدن ۴ به‌نوسان درآمدن، نوسان داشتن، مرتعض شدن

تاب دادن : ۱ تابیدن، تافتن، پیچاندن ۲ سرخ کردن، بریان کردن، تفت دادن، سرخ کردن ۳ بافتن ۴ گرداندن

تاب‌دار، تابدار : ۱ پرپیچ‌وتاب، پرتاب، پیچیده، تابیده، تافته & صاف، شلال، لخت ۲ تابان، روشن، پرفروغ

تاب داشتن : ۱ بردبار بودن، تحمل داشتن، طاقت داشتن & بی‌تاب شدن ۲ قوس داشتن، انحنا داشتن ۳ انحراف داشتن ۴ احول بودن، دوبین بودن، لوچ بودن

تابستان : تموز، صیف & زمستان، شتا

تابستانی : ۱ تابستانه & زمستانی ۲ صیفی & شتوی

تابش : ۱ برافروختگی، پرتو، تاب، تشعشع، تلالو، درخشش، روشنی، شعشعه، فروغ، لمعان، نور ۲ تف، حرارت، گرمی

تابع :صفت ۱ رام، فرمانبردار، مطیع، منقاد & سرکش، نافرمان ۲ بسته، پیرو، دنباله‌رو، طرفدار، وابسته، هواخواه & پیشوا ۳ تبعه ۴ چاکر ۵ فرعی ۶ تابعه ۷ تابعی & متغیر ۸ متاثر، تاثیرگیرنده، تحت تاثیر

تابع کردن : مطیع کردن، رام ساختن، فرمان‌بردار کردن

تابعیت : ۱ تبعه، قومیت، ملیت ۲ اطاعت، انقیاد، فرمان‌برداری، پیروی، تبعیت & سرکشی، نافرمانی

تابلو : ۱ بوم، پرده ۲ تصویر، منظره، ۳ تخته‌سیاه ۴ انگشت‌نما

تابلونویس :اسم ۱ خطاط ۲ تابلوساز

تابلونویسی : ۱ خطاطی ۲ تابلوسازی ۳ نقاشی، صورتگری

تابناک : تابان، درخشان، درخشنده، رخشان، روشن، مشعشع، منیر، نورانی & تاریک

تابندگی : ۱ تابش، تشعشع، تلاءلو، درخشش، درخشندگی، شعشعه، فروغ، نورافشانی ۲ برق، جلا & تیرگی

تابنده : ۱ تابان، درخشان، درخشنده، رخشان، مشعشع ۲ حرارت‌زا، گرمابخش ۳ ریسنده، نختاب، نخ‌ریس

تابوت : ۱ عماری ۲ رونده، جنازه

تاب‌وتوان : تاب و توش، توانایی، قدرت مقاومت، یارایی

تابو : ۱ لفظ حرام ۲ مقدس ۳ حرام

تابه‌تا : ۱ لنگه‌به‌لنگه ۲ نامتقارن ۳ نامساوی، ناهم‌آهنگ، ناجور

تابه : ۱ ساج، تاوه ۲ ماهی‌تابه

تابیدن : ۱ درخشیدن، رخشیدن، روشن شدن ۲ حرارت یافتن، گرم شدن ۳ گداختن، گرم کردن ۴ تاب آوردن، بردباری کردن، تحمل کردن، طاقت آوردن & برنتافتن ۵ به هم پیچاندن، پیچ دادن، پیچ و تاب دادن، تاب دادن، تافتن ۶ گرم شدن ۷ اعراض کردن، برتافتن،

تابیده :اسم ۱ مفتول ۲ تافته، تفته، سرخ شده، گداخته ۳ تاب داده، پیچیده ۴ تاب برداشته، کج

تاپ :صفت ۱ عالی، بهترین، کامل ۲ بلوز رکابی، بلوز بی‌آستین

تاپو : ۱ خپله، کوتاه‌قد ۲ خمره

تاتار : تتار، مغول، مغول‌تبار، تتر

تاج : ۱ افسر، دیهیم، کلاه، کلیل، گرزن ۲ جیقه

تاج‌دار، تاجدار : پادشاه، تاجور، دیهیم‌دار، سلطان، شاه & رعیت، مملوک

تاجر : بازرگان، پولدار، پیشه‌ور، ثروتمند، سوداگر، غنی، معامله‌گر & فقیر

تاجور :اورنگ‌نشین، پادشاه، تاج‌دار، سلطان، شاه & رعیت، مملوک

تاخت : ۱ تک، تهاجم، حمله، مسابقه، هجوم، یورش & پاتک، ضدحمله ۲ خیز، دویدن، دو ۳ مبادله، معاوضه، تعویض & معامله

تاخت زدن : عوض کردن، معاوضه کردن & معامله کردن، خریدن، فروختن، مبادله کردن

تاختن : ۱ دویدن، تازیدن، راندن ۲ حمله‌بردن، حمله کردن، هجوم بردن ۳ به‌یغما بردن، تاراج کردن، چپاول کردن، غارت کردن، لاشیدن ۴ دواندن، تازاندن ۵ قدرت‌نمایی کردن ۶ گریزاندن، فراری دادن ۷ به سرعت دواندن، تاخت کردن

تاخت‌وتاز : ۱ شبیخون، هجوم، یورش ۲ تاراج، چپاول، غارت ۳ حمله‌و غارت، تاخت و تالان

تاخت‌وتاز کردن : ۱ چپاول کردن، غارتیدن، غارت کردن ۲ شبیخون‌زدن، یورش بردن، هجوم آوردن

تا خوردن : انحنا پیدا کردن، تاشدن، خم شدن

تارآوا : تارصوتی

تاراج : بردابرد، چپاول، چپو، غارت، لاش، نهب، یغما

تاراج کردن : ۱ چاپیدن، چپاول کردن، غارت کردن، غارتیدن، لاشیدن ۲ تالان کردن

تاراجگر : چپاولگر، چپوچی، غارتگر، یغماگر

تاراندن : ۱ دور کردن، طرد کردن، راندن ۲ پراکندن، پراکنده ساختن، متفرق ساختن & مجتمع شدن ۳ فراری دادن، گریزاندن

تا :حرف ۱ راس، لغایت، مادام ۲ دانه، شمار، عدد، تحفه، دست، طاقه، قلاده، لنگه، واحد & جفت ۳ چین، ۴ لا، ورق ۵ جفت، عدیل، لنگه، مانند، مثل، نظیر، هم‌سنگ، همانند، همسان، همتا ۶ به محض اینکه، همین‌که ۷ سرانجام، عاقبت، فرجام ۸ که ۹ تا زم

تار :اسم ۱ تاریک، تیره، ظلمانی، مظلم & روشن، شفاف ۲ خفه، کدر، گرفته & شفاف، منیر ۳ سیاه، مشکی، غبارگرفته ۴ ساز ۵ سیم ۶ تاره، رشته، نخ & پود ۷ تارک، فرق‌سر، مفرق ۸ تال ۹ دانه‌مو، نخ‌مو

تارزن : تارنواز، نوازنده تار

تار شدن : ۱ تاریک شدن، تیره شدن، ظلمانی شدن & روشن شدن ۲ کدرشدن & شفاف شدن

تارک :اسم ۱ راهب، تارک دنیا ۲ برق، چکاد، سر، فرق، فرق سر، مفرق، هامه، هباک ۳ راس، قله، نوک ۴ اوج & حضیض ۵ کلاهخود، مغفر ۶ تار کوچک، رشته باریک

تارم : ۱ ایوان، بالکن، طارم ۲ تاره ۳ داربند، داربست ۴ کلبه، خانه‌چوبی ۵ محجر

تارومار شدن : ۱ قلع‌وقمع شدن، مغلوب شدن، مقهور شدن، منکوب شدن & پیروز گشتن، ظفر یافتن ۲ پخش‌وپلا شدن، پراکنده شدن، متفرق شدن & اجتماع کردن

تارومار : ۱ قلع‌وقمع، مغلوب، مقهور، منکوب، منهزم ۲ پخش‌وپلا، پراکنده، متفرق & مجموع ۳ تندوخند، ازهم‌پاشیده، زیروزبر

تارومار کردن : ۱ پخش‌وپلا کردن، پراکندن، پراکنده ساختن، تاراندن، متفرق کردن ۲ قلع‌وقمع کردن، مغلوب کردن، مقهور کردن، منکوب کردن ۳ نیست‌ونابود کردن

تاری :اسم ۱ تاریکی، ظلمت، ظلمانی ۲ تیرگی، کبودی ۳ انحراف، گمراهی ۴ کژی، نادرستی ۵ پلید، ناپاک ۶ تاربن

تاریخ : ۱ تاریخچه، تذکره، سرگذشت، وقایع ۲ خدای‌نامه، شاهنامه، سیرالملوک ۳ سابقه ۴ زمان، مورخه، وقت، زمان وقوع ۵ کتاب رویدادهای گذشته، تاریخ‌نامه ۶ تقویم، گاه‌شماری ۷ دانش ثبت، بررسی و تجزیه و تحلیل وقایع

تاریخ‌دان، تاریخدان :تاریخ‌نگار، تاریخ‌نویس، مورخ

تاریخ‌نگار : تاریخدان، تاریخ‌گو، تاریخ‌نویس، دهقان، دهگان، مورخ، وقایع‌نگار

تاریخ‌نویس : تاریخ‌نگار، دهقان، دهگان، مورخ، وقایع‌نویس، وقایع‌نگار

تاریخی : ۱ قدیمی، کهن، باستانی ۲ مربوط به تاریخ ۳ مهم، بااهمیت ۴ به یاد ماندنی، فراموش‌ناشدنی، خاطره‌انگیز ۵ تاریخ‌نگار، تاریخ‌نویس، مورخ ۶ تاریخ‌دان

تاریک : ۱ تار، تیره، داج، دیجور، سیاه، ظلمانی، ظلمت‌آلوده، ظلمت‌زده، قیرگون، کمرنگ، لیل، مظلم ۳ مبهم، ابهام‌آلود، غیرشفاف & روشن ۴ مشکل، غامض، پیچیده ۵ آشفته، مغشوش، نابسامان ۶ پریشان، گرفته، ناراحت

تاریک شدن : تار شدن، تیره‌شدن، تیره‌وتار شدن، ظلمانی شدن & روشن‌شدن

تاریک کردن : ۱ تار کردن، تیره کردن، ظلمانی کردن & روشن کردن ۲ مبهم ساختن ۳ بغرنج کردن، پیچیده کردن

تاریکی : ۱ تاریکا، تیرگی، سیاهی، ظلام، ظلمت & روشنایی ۲ گرفتگی ۳ بی‌دانشی، جهل، نادانی & دانش، دانایی ۴ ابهام ۵ پیچیدگی، غموض

تازاندن : تاختن

تاز :اسم ۱ سفله، فرومایه ۲ امرد، مخنث ۳ تاختن

تازگی :اسم ۱ تری، خرمی، طراوت، لطافت، شادابی & پژمردگی، وارفتگی ۲ اخیراً، جدید & کهنگی

تازگی داشتن : ۱ جدیدبودن، نو بودن، بی‌سابقه بودن ۲ خوشایند بودن، جذابیت داشتن

تازه‌بالغ : نوبالغ

تازه‌به‌دوران‌رسیده:ندیدبدید، نوخاسته، نودولت، نوکیسه

تازه‌پا : نوپا

تازه :قید ۱ جدید، مدرن، نو & کهنه ۲ ابتکاری، بدیع، بکر، طرفه ۳ نوظهور، نوین ۴ اخیر، موخر، متاخر & دیرینه، قدیم، کهن، کهنه ۵ اکنون، حالا، اینک، الان ۶ باطراوت، شاداب، طری، نوشکفته & پلاسیده، بی‌طراوت ۷ تر & خشک، پژمرده ۸ دل‌پذیر، خوشاین

تازه‌جوان : ۱ نوجوان، نوبالغ، نورسیده، نوخط، تازه‌سال ۲ محبوب‌نوجوان ۳ زیبا، لطیف، زیبارو

تازه‌جو : نوجو، نوگرا & کهنه‌گرا

تازه‌جویی : نوجویی، نوگرایی & سنت‌گرایی، کهنه‌پرستی، کهنه‌گرایی

تازه‌رسته : نورسته

تازه‌رس : ۱ نوبر، نورس & دیررس ۲ جدید، نو، نوظهور & کهنه، قدیمی

تازه‌رو : باطراوت، بشاش، تازه‌رخ، خوش‌رو، شادمان، گشاده‌رو، هیراد، خندان، خوشحال ۱ & گرفته، مغموم ۲ بدعنق بشاشت، طراوت، خوش‌رویی، حسن خلق، گشاده‌رویی

تازه‌زا : زائو، نوزا

تازه‌ساز : نوساز، نوساخت

تازه شدن : ۱ نو شدن، تازه گشتن ۲ تجدید یافتن، تجدید شدن ۳ تجدیدخاطره شدن، به خاطر آمدن ۴ باطراوت شدن، خرم شدن ۵ جوان شدن ۶ شاد شدن، شادمان گشتن، بانشاط شدن، به یاد آمدن، به خاطر آمدن ۷ زنده شدن، حیات تازه یافتن

تازه‌عروس : نوعروس، بیوک، نوبیوک & نوداماد، تازه‌داماد

تازه‌کار : بی‌تجربه، تازه‌چرخ، خام، کارآموز، مبتدی، ناآزموده، ناشی، نوپیشه، نوچه & کهنه‌کار

تازه‌کاری : بی‌تجربگی، ناآزمودگی، ناشیگری، نوپیشگی & کهنه‌کاری

تازه‌گو : ۱ نوپرداز، نوگو ۲ شیرین‌سخن، نادره‌گفتار، بدیع‌گفتار

تازه‌مسلمان :نومسلمان، جدیدالاسلام، نودین

تازه‌وارد : ۱ نورسیده، جدیدالورود ۲ ناآشنا، ناوارد ۳ کم‌تجربه، بی‌اطلاع & کهنه‌کار

تازیانه خوردن : شلاق‌خوردن & تازیانه زدن

تازیانه : سوط، شلاق، طره، قمچی، مقرعه

تازی :اسم ۱ عرب & عجم ۲ تازیک، عربی ۳ زبان‌عربی & پارسی ۴ سگ‌شکاری & سگ گله، سگ معلم

تازیک : ۱ تازی، عرب & عجم ۲ غیر ترک ۳ تاجیک، تاژیک

تازی‌گوی : عربی‌زبان، عرب، مستعرب

تاس :اسم ۱ قدح، کاسه ۲ طشت، طشت‌بزرگ، ۳ بی‌مو، طاس، کچل، کل & مودار ۴ کعبتین ۵ اضطراب، بی‌قراری، تشویش، ناآرامی & قرار، آرامش ۶ اندوه، ملالت & نشاط، شادی

تاسه : ۱ اضطراب، بی‌تابی، بی‌قراری، تشویش، تلواسه، نگرانی ۲ اندوه، حزن، غم، ملالت & نشاط، شادی ۳ غربت‌زدگی، غم‌غربت، نوستالژی ۴ بغض، عقده ۵ ویار ۶ له‌له زدن

تاسیدن : ۱ اندوهگین شدن، غمگین شدن، مغموم شدن & مسرور شدن ۲ اضطراب داشتن، تشویش داشتن ۳ احساس‌غربت کردن، غربت‌زده بودن ۴ پژمرده شدن، دل‌مرده شدن ۵ ویار داشتن

تاسیده : ۱ تفته، سیاه‌سوخته ۲ افسرده، پژمرده & باطراوت ۳ تیره، کدر، سیاه ۴ خفه، گرفته ۵ له‌له‌زنان، نفس‌نفس‌زنان

تاش : ۱ دولت‌یار ۲ خداوند، صاحب ۳ شریک

تافتن : ۱ برافروختن، روشن‌شدن، برق زدن، درخشیدن ۲ افروختن، تابیدن، گداختن ۳ آزرده شدن، مکدر شدن، دلگیرشدن ۴ اعراض کردن، برگرداندن، روی‌برگردانیدن ۵ تحمل کردن، تاب آوردن ۶ رشتن، تاب دادن، پیچیدن ۷ سرپیچی کردن، روی‌گردان شدن

تافته :صفت ۱ تابیده، گداخته ۲ تابناک، درخشنده، روشن ۳ بافته، پارچه ۴ آزرده، دلگیر، مکدر، ملول، آزرده‌خاطر ۵ سوزان، گرم & ۱ خشک ۲ سرد ۶ خسته، کوفته

تاق : ۱ فرد، لنگه & جفت ۲ تنها ۳ تا، مانند، مثل، نظیر ۴ تاغ

تاک : انگور، رز، رزبن، سلیل، مو، تاک‌بن، سارونه

تاکتیک : تدبیر، ترفند، راهکار، سیاست، شگرد، فن، لم، شیوه، روش & استراتژی

تا کردن : ۱ تا زدن، خم کردن ۲ رفتار کردن، عمل کردن ۳ تفاهم کردن، مصالحه کردن، کنار آمدن، سازگاری نشان دادن

تاکستان : انگورستان، باغ رزی، تاک‌زار، موستان، موزار، باغ انگور، انگورزار

تاکسی‌بار : وانت‌بار & سواری

تالاب : آبدان، آبگیر، استخر، برکه، برم، غدیر، نورنجه & جوی، نهر، رود

تالار : ۱ ایوان، صفه ۲ سالن

تالان : تاراج، چپاول، دزدی، غارت، لاش، نهب، یغما

تالی : ۱ جانشین، جایگزین، ثانی، قائم‌مقام ۲ اثر، حاصل ۳ نتیجه، پیامد، دنباله ۴ تلاوتگر، تلاوت‌کننده ۵ شبیه، لنگه، مانند، مثل، نظیر، همانند ۶ تابع، پس‌رو، دنباله‌رو، پی‌رو ۷ جزء موخر(جمله شرطی) & جزء مقدم

تام : تمام، تمامیت، جامع، کامل، مستوفا، مطلق، کمال یافته & غیرتام، ناقص

تانکر : ۱ مخزن ۲ نفتکش

تانک : زره‌پوش، خودرو سنگین‌نظامی (مهز به توپ و مسلسل)

تاوان : ۱ بدل، جبران، جریمه، خسارت، عوضی، غرامت، کفاره، مغرم ۲ عوض، مابه‌ازا، جریمه

تاوان دادن : ۱ جریمه‌دادن، جبران کردن، غرامت دادن، مابه‌ازا پس‌دادن ۲ کفاره پس دادن & تاوان گرفتن

تاوان‌دار : ضامن، کفیل، متعهد

تاول : آبله، آماس، برآمدگی

تایب، تائب :صفت پشیم، پشیمان، تواب، توبه‌دار، توبه‌کار، توبه‌کننده منفعل، نادم

تایر : حلقه لاستیک، طایر، لاستیک‌چرخ & رنگ

تاثرآور : اندوه‌آور، اندوهبار، تاثرانگیز، غم‌افزا، غم‌انگیز، غم‌فزا، ملال‌آور، ملال‌انگیز & شادی‌آور، شادی‌بخش، شعف‌انگیز

تاثر : ۱ اندوه، اندوهگینی، انفعال، حزن، دلتنگی، رقت، غم ۲ اثرپذیری & شعف

تاثرانگیز : اندوه‌آور، تاثربار، حزن‌انگیز، غم‌انگیز، غمبار، ملالت‌انگیز & شعف‌انگیز، سرورانگیز

تاثیر : ۱ اثر، اثربخشی، اثرگذاری ۲ واکنش، فعل‌وانفعال ۳ افاقه، نتیجه ۴ اعتبار، اهمیت، نفوذ رسوخ، قدرت، گیرایی، ۵ اثر کردن، اثر گذاشتن ۶ نفوذ کردن ۷ کاراشدن، کارگر شدن

تاثیرپذیر : اثرپذیر، کنش‌پذیر، منفعل & تاثیرناپذیر

تاثیر کردن : ۱ اثر کردن، اثر گذاشتن، موثر افتادن، موثر واقع شدن & تاثیر پذیرفتن ۲ کارگر شدن، نفوذ کردن

تاثیرگذار : اثرگذار، موثر & تاثیرپذیر

تاخر : ۱ پس‌افتادگی، پسی ۲ پس‌ماندن، عقب افتادن، دنبال ماندن، واپس‌ماندن ۳ دیر شدن & تقدم

تاخیر : ۱ تعویق، درنگ، دیر & تعجیل، تسریع ۲ تعلل، دفع‌الوقت، طفره، مماطله ۳ مطال ۴ دیرکرد ۵ دیرآمد ۶ مهلت، فرصت ۷ دیر کردن ۸ عقب انداختن

تاخیر کردن : ۱ دیر کردن، درنگ کردن ۲ دیر شدن ۳ وقفه‌افتادن، عقب افتادن

تادب : ۱ ادب‌آموزی، فرهنگ‌آموزی، فرهنگ‌پذیری، فرهیختگی ۲ ادب آموختن ۳ باادب شدن، فریفته شدن

تادیب : ۱ تنبیه، جزا، عذاب، عقوبت، کیفر، گوشمالی، مواخذه، مجازات ۲ ادب، اصلاح، تربیت، ۳ فرهیختن، تربیت کردن، ادب کردن، ۴ ادب آموختن

تادیب شدن : ۱ تنبیه‌شدن، به کیفر رسیدن، گوشمالی شدن، مجازات‌شدن ۲ ادب آموختن، تربیت شدن، فرهیختن

تادیب کردن : ۱ تنبیه کردن، مجازات کردن، گوشمالی دادن، کیفر دادن ۲ ادب آموختن، ادب کردن، تربیت کردن ۳ فرهیخته کردن، فرهیختن

تادیه : ۱ ادا، پرداخت، بازپرداخت ۲ پرداخت کردن، گزاردن، ادا کردن & دریافت

تادیه کردن : ۱ پرداختن، پرداخت کردن ۲ ادا کردن، گزاردن

تاذی : آزار، آزردگی، اذیت، ایذاء، رنجش، رنجیدگی

تاسف : ۱ اسف، افسوس، اندوه، پشیمانی، تحسر، تلهف، حسرت، دریغ، غصه، غم، فسوس، لهف، ندامت ۲ افسوس خوردن، اندوهناک شدن، حسرت داشتن، دریغ خوردن

تاسف‌انگیز : اندوهبار، اندوه‌زا، تاسف‌بار، تاسف‌زا، حزن‌انگیز، حسرت‌انگیز، حسرتبار، غم‌انگیز، غمبار & سرورانگیز، شادی‌بخش

تاسف‌بار : اسف‌بار، اسف‌انگیز، اندوه‌بار، تاسف‌انگیز، حسرت بار، دریغ‌آلود & شعف‌انگیز

تاسف خوردن : دریغ‌خوردن، افسوس خوردن، متاسف بودن، دست‌خوش اندوه شدن، غم خوردن، غمین شدن، مغموم گشتن

تاسی : ۱ اقتدا، اقتفا، پیروی، تبعیت ۲ اقتدا کردن، پیروی کردن

تاسی جستن : اقتدا کردن، پیروی کردن، تبعیت کردن، تقلید کردن

تاسیس : ۱ احداث، ایجاد، بنیان، بنیان‌گذاری، پی‌ریزی، تشکیل، شالوده‌گذاری، وضع ۲ احداث کردن، بنیاد کردن، بنیادگذاشتن، پی‌ریزی کردن، دایر کردن، بنیان نهادن & تخریب

تاسیس شدن : ۱ احداث‌شدن، دایر شدن ۲ ایجاد شدن، به وجود آمدن ۳ پی‌ریزی شدن، بنیاد شدن

تاسیس کردن : ۱ احداث کردن، دایر کردن ۲ ایجاد کردن، به وجودآوردن ۳ بنیاد کردن، پی افکندن، پایه‌گذاری کردن، پی‌ریزی کردن

**تاکید** : ۱ ابرام، اصرار، اصرارورزی، پافشاری، پیله، سماجت ۲ تصریح، سفارش ۳ استوار کردن ۴ موکد ساختن ۵ محکم‌کاری، استوارسازی

**تاکید کردن** : ۱ اصرارورزیدن، ابرام کردن، پافشاری کردن، پای‌فشردن، پیله کردن، سماجت ورزیدن ۲ موکد ساختن، استواری بخشیدن

**تالف** : ۱ دل‌جویی، دمسازی، خوگری، دوستی، الفت‌گیری، الفت‌یابی ۲ الفت‌یافتن، خوگر شدن، خو گرفتن، دمساز شدن، دوست شدن & رمیدن، رمیده شدن

**تالم** : ۱ الم، اندوه، توجع، درد، دردمندی، رقت، ناراحتی ۲ آزرده شدن، اندوهگین شدن، دردمند شدن

**تالم‌انگیز** : دردبار، دردانگیز، اندوه‌زا، رنج‌آور

**تالم‌زا** : دردانگیز، دردبار، دردناک، زجرآور، مولم & نشاطانگیز، نشاطبخش

**تاله** : ۱ پارسایی، خداپرستی، زهد، عبادت ۲ الوهی شدن، الهی شدن ۳ پرستش کردن، پرستیدن ۴ متاله شدن

**تالیف** : ۱ تدوین، تصنیف، جمع‌آوری، گردآوری، نگارش ۲ تدوین کردن، جمع‌آوری کردن، گردآوری کردن ۳ ایجاد الفت کردن ۴ دل‌جویی، استمالت، نوازش ۵ پیوند، ترکیب ۶ پیونددهی، الفت‌دهی، دمسازی

**تالیف شدن** : گردآوری‌شدن، جمع‌آوری شدن، تدوین شدن

تالیف کردن : ۱ کتاب‌نوشتن، ۲ تدوین کردن، گردآوری کردن، فراهم‌آوردن، جمع‌آوری کردن ۳ سازوار کردن ۴ الفت دادن، دمساز کردن

تامل : ۱ تانی، درنگ، مکث، تاخیر ۲ شکیبایی، مصابرت ۳ اندیشه، تعقل، تفکر، غور، فکر، ژرف‌اندیشی ۴ مراقبه، مکاشفه ۵ اندیشه کردن، اندیشیدن، تعقل کردن ۶ درنگ کردن ۷ دوراندیشی کردن

تامل کردن : ۱ تانی کردن، تاخیر کردن، درنگ کردن ۲ اندیشیدن، تعقل کردن، تفکر کردن، ژرف‌اندیشی کردن، غور کردن

تامینات :nim'at[اسم آگاهی

تامین :صفت ۱ امان، امنیت، ایمن‌سازی ۲ آماده‌سازی، فراهم‌سازی، بسیج، تحصیل، تدارک، ترتیب، تهیه ۳ آمین‌گویی ۴ امن کردن، ایمن ساختن، ایمن کردن ۵ امنیت‌دادن، اطمینان دادن ۶ آماده، فراهم، مهیا ۷ درامان، محفوظ ۸ آمین‌گویی

تانس :انس‌گیری، انس گرفتن، خوی گرفتن، مانوس شدن، الفت گرفتن & توحش

تامین کردن : ۱ برآورده کردن، پاسخ‌گو بودن ۱ اجابت کردن، برآوردن ۳ آماده کردن، فراهم ساختن، مهیا ساختن ۴ فراهم آوردن ۵ تارک دیدن، تهیه کردن ۶ امن کردن، ایمن ساختن، ایمن کردن ۷ حفظ کردن، در امان نگه داشتن +

تانی :اسم ۱ آهستگی، ایست، تاخیر، تمجمج، درنگ، طمانینه، کندی، مکث ۲ آهسته، کند، یواش ۳ آهستگی ۴ تاخیر ۵ سستی ۶ درنگ کردن، تاخیر کردن، سستی کردن

تانیس : الفت دادن، انس دادن، خوگر کردن، دمساز کردن

تاویل : ۱ بیان، تبیین، تشریح، توجیه، تعبیر، تفسیر، توضیح، شرح ۲ بیان کردن، تفسیر کردن ۳ تعبیر کردن

تاهل : ۱ ازدواج، زن‌خواهی ۲ ازدواج کردن، زن کردن، زن گرفتن، عیال اختیار کردن & تجرد ۳ همسرداری، زناشویی ۴ همسر گرفتن & طلاق

تایید : ۱ اثبات، اذعان، تسجیل، تصدیق، تصویب، صحه‌گذاری، صوابدید، قبول، گواهی، ۲ مرافقت، هم‌صدایی، & تکذیب ۳ استواری، پشتیبانی، ترهیب، تقویت ۴ کمک کردن، یاوری، یاریگری، یاری کردن ۵ توفیق، عنایت

تاییدگر : موید، یاریگر

تاییدیه : پذیرش، گواهی‌نامه، تاییدنامه

تب‌آلود : ۱ تبدار، تب‌آلوده، تب‌ناک، تب‌گرفته ۲ ملتهب، التهاب‌آلود، هیجان‌زده

تبادر : ۱ پیشی، تعجیل، سبقت، شتاب ۲ پیشدستی کردن ۳ شتافتن، عجله کردن ۴ پیشی گرفتن، سبقت گرفتن

تبادل : تبدیل، تعویض، تهاتر، مبادله، معاوضه

تبادل : ۱ مبادله، ردوبدل ۲ عوض‌وبدل، معاوضه

تبار : ۱ آل، خاندان، خانواده، دودمان، نسب، نسل ۲ اصل، گوهر، نژاد ۳ نابودی، هلاک، هلاکت

تبارشناسی : شجره‌شناسی، علم‌الانساب، علم‌انساب

تبارک : تقدس، خجستگی، مروا، میمنت & مرغوا

تبارنامه : شجره‌نامه، نسب‌نامه

تباعد : ۱ دوری ۲ واگرایی & هم‌گرایی ۳ از هم دور شدن ۴ دوری جستن، دوری گزیدن، دوری ورزیدن، دوری کردن & تقارب، تقارن

تب : ۱ الم، تاب، درد ۲ شور وهیجان همگانی

تبانی : ۱ توطئه، دسیسه، توطئه‌گری، دسیسه‌چینی، ساخت‌وپاخت، توافق‌پنهانی ۲ هم‌دستی

تبانی کردن : توطئه کردن، دسیسه چیدن، دسیسه‌چینی کردن، ساخت‌وپاخت کردن، توطئه‌گری کردن، هم‌دستی کردن، هم‌دست‌شدن

تباه : ۱ پایمال، تبه، تلف، خراب، زایل، ضایع، فاسد، هبا، منهدم، نفله، هدر ۲ مضمحل، منکوب ۳ آشفته، پریشان، نابسامان ۴ باطل ۵ نادرست، خطا، ناراست

تباه‌سازی : اتلاف، انهدام، تضییع، هدر، ضایع‌سازی

تباه شدن : ۱ ضایع گشتن، فاسد شدن ۲ خراب شدن، ویران گشتن ۳ تلف‌شدن، نفله شدن ۴ نابود گشتن، هلاک شدن

تباه‌کار : بدکار، تبهکار، شریر، فاجر، فاسد، فاسق، بدکردار، ناصالح‌مفسد & درستکار، صالح

تباه کردن : ۱ خراب کردن، فاسد کردن، ضایع کردن ۲ نفله کردن، هدر دادن، پامال کردن، پایمال کردن، تلف کردن

تباهی :hmbat[اسم ۱ بدی، ردائت، فتنه، فساد & نیکی ۲ خرابی، ویرانی & آبادی، عمران ۳ انهدام، خسار، عنت، نابودی، نیستی، هدم ۴ آشفتگی، پریشانی، نابسامانی

تباهی‌پذیر : ۱ زوال‌پذیر، نابودشونده، ضایع‌شدنی، فانی، فناپذیر، میرا & تباهی‌ناپذیر ۲ فاسد شدنی، فسادپذیر & فاسدناشدنی، فسادناپذیر

تباین : اختلاف، تفاوت، تمایز، توفیر، جدایی، دوگانگی، فرق، مغایرت & تماثل

تباین داشتن : ۱ تفاوت داشتن، متفاوت بودن ۲ اختلاف داشتن، ضدیت داشتن

تبتل : ۱ دنیاگریزی، از جهان‌بریدن، از مردم بریدن، اعراض از عالم، ترک‌ازدواج کردن ۲ انقطاع (از دنیا و مردم)

تبجیل : ۱ احترام، اعظام، بزرگداشت، تجلیل، تعظیم، تکریم ۲ بزرگ‌شمردن، گرامی داشتن & تحقیر

تبحر : احاطه، استادی، تسلط، توغل، مهارت

تبختر : ۱ افاده، پز، تفرعن، تکبر، فخرفروشی، فیس، گنده‌دماغی ۲ به خودبالیدن، فخر فروختن، نازیدن

تبخیر : ۱ بخار کردن ۲ به بخارتبدیل شدن & تجمد ۳ بخور دادن

تب‌خیز : تب‌آور & تب‌زدا، تب‌ریز

تبدل : ۱ استحاله، تطور، تعویض، تغییر، دگرگونی ۲ بدل شدن، دگرگون‌شدن

تبدیل : تبادل، تحول، تطور، تعویض، تغییر، دگرسانی، دگرگونی، مبادله، مبدل، معاوضه

تبدیل کردن : ۱ تغییردادن، دگرگون ساختن، دگرسان کردن ۲ تعویض کردن، معاوضه کردن (ارز، پول)

تبذیر : ۱ اتلاف، اسراف، بیهوده‌خرجی، پراکندن، تفریط، زیاده‌روی، فراخ‌دستی، گشاده‌بازی، ولخرجی ۲ بیهوده خرج کردن، اسراف کردن، زیاد خرج کردن ۳ پراکندن

تبذیر کردن : ۱ ول‌خرجی کردن، اسراف کردن، بیهوده خرجی کردن، گشادبازی کردن ۲ افراط کردن، زیاده‌روی کردن

تبرئه : ۱ ابراء، برائت، پاکی، رفع‌اتهام، ۲ مبرا & محکوم، محکومیت

تبرئه شدن : برائت یافتن، بی‌گناه شناخته شدن، مبرا شدن

تبرئه کردن : رفع اتهام کردن، مبرا دانستن، بی‌گناه دانستن

تبرا : ۱ بیزاری جستن، دوری کردن ۲ بری شدن(ازتهمت، گناه) ۳ بیزاری ۴ پاکی، تنزیه

تبرا کردن : دوری کردن، بیزاری جستن

تبر : تبرزین، تیشه، تور

تبرزد : نبات، تبرزه

تبرع : احسان، بخشش، بر، ثواب‌جویی، نیکویی، نیکی، نیکوکاری

تبرک : ۱ تیمن، خجستگی، شگون، میمنت، خوش‌یمنی، همایونی & گجستگی، بدیمنی ۲ برکت‌یابی

تبری : ۱ بیزاری‌جویی، بیزاری‌دوری گزینی ۲ بیزاری جستن، بیزار شدن

تبریک : تهنیت، شادباش، مبارک‌باد

تبریک گفتن : شادباش گفتن، تهنیت گفتن، مبارک‌باد گفتن & تسلیت گفتن،

تبسم : ۱ شکرخند، شکرخنده، لبخند، مبسم، نیم‌خند ۲ لبخند زدن

تبسم کردن : زیر لب‌خندیدن، شکرخند زدن، لبخند زدن

تبسم‌کنان : لبخندزنان

تبش : ۱ تابش، پرتو، فروغ ۲ حرارت، گرمی ۳ گرما ۴ اضطراب، تپش، تشویش

تبشیر : ۱ بشارت، خبر خوش، مژده ۲ بشارت دادن، خبرخوش آوردن، مژده‌دادن

تبصره : ۱ بند ۲ توضیح، توضیحی ۳ بیناسازی، عبرت‌گیری

تبعات : پیامدها، عواقب، نتایج

تبع : ۱ پیروی ۲ پیروان، تابعان ۳ چاکران

تبعه : ۱ اهل، تابع، رعیت، شهروند ۲ پیروان، تابعان ۳ چاکران، نوکران، رعایا

تبعیت : ۱ اقتفا، انقیاد، پیروی، تاسی، تمکین، متابعت، وابستگی، هواخواهی & گردنکشی ۲ اطاعت کردن، پیروی کردن ۳ گردن‌نهی، سرسپاری & گردن‌کشی

تبعیت کردن : اقتفا کردن، پیروی کردن، تاسی جستن، متابعت کردن، گردن نهادن

تبعید : ۱ اخراج، جلای وطن، راندن، طرد، نفی بلد ۲ دور کردن، طرد کردن، راندن ۳ تغریب

تبعید شدن : ۱ نفی‌بلدشدن، از وطن رانده شدن ۲ رانده شدن، طردشدن

تبعید کردن : اخراج کردن، طرد کردن، راندن (از موطن)

تبعیدی : تبعیدشده، نفی بلدشده

تبعیض : حق‌کشی، رجحان‌بلامرجح & عدالت

تب‌لرزه : تب‌لرز، مالاریا، تب‌نوبه، نوبه

تبلور : ۱ بلورشدگی، بلورینگی، کریستالی، متبلور ۲ بلورین شدن ۳ متبلور شدن

تبلیغ : ۱ آگهی، ابلاغ، اشاعه، پروپاگاند، ترویج ۲ ابلاغ کردن، رسانیدن ۳ اشاعه دادن، ترویج کردن

تبلیغاتچی : تبلیغ‌کننده، مبلغ

تبه‌روزگار : بدبخت، بدروزگار، شوربخت، مفلوک

تبه‌کار، تبهکار :صفت بدکار، بزه‌کار، جنایت‌کار، طالح، فاسد، فاسق، گناه‌کار، مجرم، مخبط & درست‌کار، صالح، نکوکردار

تبه‌کاری، تبهکاری : بدکاری، تدمیر، فساد، فسق، جنایت & نکوکرداری

تبیین : اظهار، بیان، تاویل، تعبیر، تعریف، توجیه، توصیف، توضیح، وصف

تبیینی : تشریحی، توجیهی، توصیفی، توضیحی

تپاله : پهن، تاپال، تپال، سرگین

تپانچه : ۱ توگوشی، چک، سیلی، کشیده & لگد ۲ پارابلوم، پیستوله، کاج

تپاندن : ۱ تپانیدن، چپاندن، چپانیدن ۲ به زور جا دادن، به زور فرو کردن، فرو کردن

تپ : ۱ بی‌قراری، اضطراب، ناآرامی، بی‌آرامی ۲ تالاپ

تپش : ۱ تپیدن، ۲ پرش، ضربان، لرزش، نبض ۳ ترس، واهمه، هراس ۴ گرمی، حرارت ۵ اضطراب، بی‌قراری، دلهره، خلجان

تپق : گرفتگی‌زبان، زبان‌گرفتگی، لکنت‌ناگهانی، لکنت آنی، تته‌پته

تپل : چاق، فربه، گرد و چاق

تپه : پشته، تل، حدب، رش، کتل، کوهپایه، گردنه، نجد

تتبع : بررسی، پژوهش، تحقیق، تعمق، تفحص، تلاش، جستجو، کاوش، کنجکاوی، مطالعه

تتمه : الباقی، باقیمانده، بقیه، مانده، متمم، به جا مانده

تتمیم : به انتها رساندن، تکمیل کردن، تمام کردن، کامل کردن

تثبیت : ۱ اثبات، استقرار، استواری، برقراری، تحکیم، ثابت‌سازی ۲ استوار داشتن، برقرار کردن، برجای داشتن

تثبیت کردن : پابرجا کردن، برقرار کردن، ثابت ساختن، استوار کردن، برجای داشتن، محکم کردن، تحکیم بخشیدن

تثلیث : ۱ سه‌گانی(الوهیت)، اعتقادبه سه اقنوم (اب، ابن، روح‌القدس) ۲ سه‌بخش کردن ۳ سه‌بر کردن، سه‌گوش کردن

تثنیه : ۱ دوتا کردن، دوقسمت کردن ۲ دوتایی، مثنا

تجارب : آزمایش‌ها، آزمون‌ها، تجربه‌ها، آموخته‌ها

تجار : ۱ بازرگانان، تاجران، سوداگران ۲ اغنیا، پولداران، ثروتمندان & فقرا

تجارت : بازرگانی، دادوستد، سودا، سوداگری، معامله

تجارت کردن : بازرگانی کردن، دادوستد کردن، سودا کردن، معامله کردن

تجاسر : ۱ تجبر، تجری، تمرد، جسارت، خیرگی، طغیان، گردنکشی، گستاخی، یاغیگری ۲ دلیری کردن، گستاخی کردن

تجانس : تجنیس، تشابه، سنخیت، مجانست، همانندی، هماهنگی، هم‌جنسی، همرنگی، همگونی، هم‌آهنگی، مشابهت

تجاوز : ۱ اجحاف، تخطی، تخلف ۲ تعدی، تعرض، دست‌درازی، دست‌اندازی ۳ حدشکنی، مرزشکنی ۴ هتک‌عصمت، عمل منافی عفت به عنف ۵ اغماض، چشم‌پوشی، عفو، گذشت ۶ اجحاف کردن، تخطی کردن، حدشکنی کردن ۷ سرپیچی کردن

تجاوزکارانه :صفت ۱ تجاوزگرانه، تعرض‌آمیز، متعرضانه ۲ اجحاف‌آمیز، حدشکنانه

تجاوز کردن : ۱ تعدی کردن، تعرض کردن، دست‌اندازی کردن، دست‌درازی کردن ۲ حدشکنی کردن، مرزشکنی کردن ۳ اجحاف کردن، تخطی کردن ۴ هتک عصمت کردن، هتک حیثیت کردن

تجاوزگر :صفت متجاوز، متعدی، متعرض، حدشکن، تجاوزکار

تجاهر : ۱ تظاهر کردن ۲ ظاهرشدن ۳ آشکار کردن

تجاهل : ۱ جاهل‌نمایی، جهل‌نمایی، نادان‌نمایی، نادانی ۲ خود را به‌نادانی زدن

تجددطلب : ۱ نوگرا، نوجو ۲ روشن‌فکر، متجدد، منورالفکر & سنت‌گرا، تحجرگرا

تجددطلبی : ۱ نوگرایی، نوجویی ۲ تجددخواهی، تجددگرایی

تجدد : ۱ نوگرایی، نوآوری، نوپرستی ۲ روشنفکری ۳ تازه شدن، نو شدن

تجدید : ۱ ازسرگیری، تازگی، دوبارگی، نوسازی، نوی ۲ نو کردن، از نو ساختن ۳ نمره حد نصاب قبولی نیاوردن

تجربه : ۱ آزمایش، آزمون، امتحان، تجربت، محک ۲ آزمودگی، خبرت، خبرگی ۳ آزمودن ۴ آزمایش کردن

تجربه کردن : ۱ آزمودن، آزمایش کردن، امتحان کردن ۲ محک‌زدن، سنجیدن ۳ آموختن، یاد گرفتن

تجربی : آزمایشی، اختباری ۲ مبتنی بر تجربه

تجرد : ۱ انزوا، عزلت، گوشه‌گزینی، گوشه‌گیری ۲ عدم تاهل، عزبی، بی‌همسری & تاهل ۳ پیراستگی ۴ وارستگی ۵ برهنگی ۶ تنهایی ۷ مجرد بودن ۸ برهنه‌شدن ۹ پیراسته شدن

تجرع : ۱ جرعه‌نوشی ۲ جرعه‌جرعه نوشیدن

**تجرید** : ۱ عزلت‌گزینی، تنهایی ۲ انتزاع، پیرایش، مجردسازی ۳ مجرد ساختن ۴ تنهایی گزیدن، گوشه‌گیری کردن ۵ برهنه کردن & تعمیم

**تجری** : ۱ دلیری، گستاخی ۲ دلیری کردن، گستاخی کردن

**تجزیه** : ۱ افراز، تفکیک، جداسازی، مجزاسازی، ۲ انتزاع، انفصال، تحلیل، تفریق، تقسیم ۳ تفکیک کردن، جزءجزء کردن & ترکیب ۴ جزءجزء شدن ۵ آنالیز کردن

**تجزیه‌طلب** : جدایی‌طلب

**تجزیه‌طلبی** : جدایی‌طلبی

**تجزیه کردن** : ۱ جزءجزء کردن، تفکیک کردن، جدا کردن ۲ متنزع ساختن ۳ آنالیز کردن

**تجسس** : ۱ بررسی، پژوهش، پژوهیدن، پی‌جویی، تفتیش، تفحص، جستجو، کاوش، کنجکاوی، کندوکاو ۲ پژوهیدن، تفحص کردن، جستجو کردن

**تجسس کردن** :پژوهیدن، بررسی کردن، جستجو کردن، جست‌وجو کردن، کنکاش کردن، تفحص کردن، خبر جستن

**تجسم کردن** : مجسم کردن، در نظر آوردن

**تجسم** : ۱ مجسم‌سازی ۲ تجسیم

**تجلی** : ۱ بروز، پیدایی، جلوه، جلوه‌گری، ظهور، نمود ۲ تابش، روشنی، فروزش ۳ آشکار شدن، جلوه کردن، ظاهر شدن ۴ روشن شدن ۵ جلوه‌گر شدن، آشکار شدن، مشهود گردیدن، به جلوه درآمدن

تجلید : جلد کردن

تجلی کردن : ۱ جلوه کردن، جلوه گر شدن ۲ ظاهر شدن، متجلی شدن

تجلی گاه : جلوه گاه، مظهر

تجلیل : ۱ اجلال، احترام، بزرگداشت، تبجیل، تعظیم، تکریم ۲ بزرگ‌داشتن & تحقیر، خوارداشت

تجمد : ۱ انجماد، یخ‌زدگی ۲ جمود & تبخیر

تجمش : ۱f عشق‌ورزی، مغازله ۲ لاس، ملاعبه ۳ عشق ورزیدن، مغازله کردن ۴ بازی کردن

تجمع : انجمن کردن، جمع‌شدن، گرد آمدن & پراکندگی، تفرق

تجمل‌پرست :تجمل‌گرا، تجمل‌طلب

تجمل‌پرستی :تجمل‌گرایی، تجمل‌طلبی

تجمل : ۱ تشریفات، تکلف، جاه‌وجلال، دبدبه، دستگاه، شکوه، طمطراق، طنطنه ۲ آراستن، زینت یافتن

تجمل‌گرا :تجمل‌پرست

تجمل‌گرایی :تجمل‌پرستی

تجنب : ۱ امساک، پرهیز، دوری، کناره‌گیری ۲ دور شدن، دوری جستن، کناره‌گیری کردن

تجنیس : ۱ تجانس، جناس، مجانسه، هم‌جنس‌سازی ۲ هم‌جنس کردن & رفع

تجوع : گرسنه بودن، گرسنه‌ماندن، گرسنگی، جوع

تجوید : ۱ نیکو گردانیدن، سره گردانیدن ۲ نیکو ادا کردن

تجویز : ۱ اجازه، اذن، جواز، رخصت ۲ روایی، ۳ اجازه دادن، جایز شمردن، روا شمردن & تحریم

تجویز کردن : اجازه دادن، جایز شمردن، روا داشتن، مناسب تشخیص دادن & منع کردن

تجهیز : ۱ آراستن، آماده کردن، بسیجیدن، ۲ آماده‌سازی، بسیج، تدارک، تهیه‌بینی، مجهزسازی

تجهیزات : ۱ اسباب، سازوبرگ، عدت، لوازم، یراق ۲ اسلحه

تجهیز کردن : ۱ مجهز ساختن، بسیج کردن ۲ آراستن، ساختن ۳ آماده کردن، مهیا ساختن ۴ بسیج کردن، بسیجیدن

تحاشی : ۱ اجتناب، احتراز، استنکاف، امتناع‌ورزی، امتناع، انکار، پرهیز، خودداری، دوری ۲ امتناع ورزیدن، پرهیز کردن، دوری کردن، امتناع کردن، دوری جستن، خودداری کردن

تحبیب :قید ۱ دوستداری، دوستی، مهرورزی ۲ دوست کردن

تحتانی : پایین، زیرین، سفلی، فرودین & زبرین، فوقانی

تحت :اسم پایین، دون، ذیل، زیر، سفل، فرود، فروسو & بالا، فراز، فوق

تحجر : ۱ ارتجاع، جمود ۲ تاریک‌اندیشی & تجدد، روشنفکری ۳ سخت‌شدن، سنگ شدن، سفت شدن

تحدب : ۱ برآمدگی، برجستگی، قوزی، کوژی ۲ گوژ شدن، & تعقر

تحدید :اسم ۱ افراز، کران‌بندی، محدود، محصور، مفروز ۲ تعیین‌حدود کردن، ۳ تیز کردن

تحذیر : ۱ احتراز، انذار & اغرا، تحریک، تشویق، تحریض ۲ بازداری، حذر، منع ۳ بیم دادن، پرهیزاندن، باز داشتن، برحذرداشتن، ترساندن، ترسانیدن

تحرز : ۱ اجتناب، احتراز، امتناع، امساک، پرهیز، خویشتنداری، دوری ۲ اجتناب کردن، احتراز کردن، پرهیز کردن، دوری‌جستن، دوری گزیدن

تحرک : ۱ تکان، جنب‌وجوش، جنبش، حرکت ۲ پویایی ۳ جنبیدن، به حرکت‌آمدن ۴ دنیامیسم ۵ به‌حرکت درآوردن & آرامش، تحجر، سکون

تحریر : ۱ انشا، ترقیم، تصنیف، کتابت، نگارش، ۲ نبشتن، نگاشتن، نوشتن ۲ آزادسازی ۳ آزاد کردن، ۴ تهذیب، سره‌سازی ۵ ترجیع، غلت آواز & تقریر

تحریر کردن : نوشتن، نگاشتن، نگارش کردن، مکتوب کردن، کتابت کردن

تحریص : ۱ ترغیب، تشجیع، تشویق ۲ اغوا، انگیزش، برانگیختن، تحریش، تحریک، وادار، وا داشتن، وسوسه ۳ آزمندسازی، تطمیع & منع

تحریض : ۱ اغوا، انگیزش، تحریش، تحریک، ترغیب، تشجیع، تشویق ۲ برانگیختن & تحذیر

تحریف : تبدیل، تغییر، دگرگون‌سازی، قلب & تصحیح

تحریف کردن :برگردانیدن، تبدیل کردن، تغییر دادن

تحریک : ۱ آغال، آنتریک، اغوا، انگیزش، تحریص، تحریض، ترغیب، تشجیع، تشویق، وادار، وسوسه ۲ برآغالیدن، برانگیختن، به‌حرکت درآوردن ۳ جنباندن، حرکت دادن

تحریک‌آمیز : ۱ اغواگر، وسوسه‌آمیز، وسوسه‌گر ۲ برانگیزاننده، محرک

تحریک کردن : ۱ اغوا کردن، برانگیختن، تشویق کردن، شوراندن ۲ تفتین، فتنه‌انگیزی ۳ آغالیدن

تحریم : ۱ بایکوت، قدغن، منع، نهی ۲ حرام‌سازی ۳ حرام & تحلیل، رواداشتن، رواداری

تحریم کردن : ۱ بایکوت کردن، قدغن کردن، منع کردن، ممنوع کردن ۲ حرام کردن، ناروا دانستن

تحسر : ۱ افسوس، پشیمانی، تاسف، دریغ ۲ اندوه، حسرت ۳ افسوس‌خوردن، حسرت داشتن، دریغ خوردن

تحسین : ۱ آفرین‌خوانی، تعریف، تمجید، ثنا، ستایش، مدح، مدیحه ۲ آفرین، مرحبا ۳ اعجاب ۴ آفرین گفتن ۵ ستایش کردن، ستودن ۶ نیک شمردن & تنقید، انتقاد، تقبیح

تحسین‌آمیز : ستایش‌آمیز، ستایش‌بار، تمجیدآمیز، تمجیدگونه، مدح‌آمیز، تحسین‌آلود & انتقادآمیز

تحسین کردن : ۱ ستایش کردن، ستودن ۲ آفرین گفتن، تعریف کردن، تمجید کردن، ثنا گفتن ۴ نیک شمردن، نیکو دانستن

تحشیه : تعلیقه‌نویسی، تکلمه‌نویسی، حاشیه‌نویسی

تحصن : ۱ بست، بست‌نشینی، پناه‌جویی ۲ دژنشینی ۳ بست نشستن، پناه‌جستن

تحصن کردن : بست‌نشستن، بست‌نشینی کردن، پناه جستن، پناه گرفتن

تحصیل : ۱ آموزش، دانش‌آموزی، دانش‌اندوزی، دانشجویی، فراگیری، کسب ۲ درس خواندن، دانش اندوختن، ۳ تامین، تدارک، تملک، تهیه، حصول، دستیابی ۴ اکتساب، جمع‌آوری، گردآوری & تدریس

تحصیل‌دار، تحصیلدار :مالیاتچی، محاسب، محصل

تحصیل کردن : ۱ اکتساب کردن، به دست آوردن، حاصل کردن، کسب کردن ۲ درآوردن، عایدی داشتن، مداخل‌داشتن، درآمد داشتن ۳ دانش اندوختن، درس‌خواندن ۴ سواد آموختن، سواددار شدن

تحصیل‌کرده، تحصیلکرده : باسواد، بامعلومات، روشنفکر، فرهیخته، ملا & امی

تحصیلی : ۱ آموزشی ۲ اکتسابی

تحف :اسم ارمغان‌ها، پیشکش‌ها، تحفه‌ها، رهاوردها، هدیه‌ها

تحفظ : ۱ حفظ، نگهداری ۲ احتراز، خودداری، خویشتنداری ۳ یادگیری ۴ هشیاری ۵ نگاه داشتن

تحفگی : ۱ کمیابی ۲ گرانبهایی ۳ ارمغان، تحفه، هدیه ۴ ضیافت

تحفه :اسم ۱ ارمغان، پیشکش، رهاورد، سوغات، کادو، هدیه ۲ طرفه، کمیاب، نادر، نفیس ۳ بدیع، تازه، نو

تحفه دادن : ارمغان دادن، پیشکش کردن، هدیه دادن

تحقق : ۱ اجرا، انجام، کمال‌یابی، واقعیت‌یابی، هستی‌پذیری، شکل‌گیری، شکل‌پذیری ۲ حقیقت، راستی، واقعیت ۳ به‌حقیقت پیوستن ۴ محقق شدن

تحقق بخشیدن :اجرا کردن، عملی کردن، انجام دادن، محقق ساختن

تحقق‌پذیر : شدنی، امکان‌پذیر، عملی، ممکن، انجام‌پذیر & تحقق‌ناپذیر، ناشدنی

تحقیرآمیز : اهانت‌آمیز، اهانت‌بار، توهین‌آمیز، حقارت‌آمیز، خفت‌بار، وهن‌آمیز & احترام‌آمیز

تحقیر : ۱ استحقار، استخفاف، اهانت، توهین، خفت، خوارداشت، خواری، سرشکستگی، کوچک‌شماری، وهن ۲ خردانگاشتن، خوار داشتن، خوار کردن

تحقیر کردن : حقیرشمردن، کوچک شمردن ۲ پست کردن، خوارداشتن، خوار کردن

تحقیقاتی : پژوهشی، تفحصی

تحقیقتحقیق : ۱ بررسی، پژوهش، تتبع، تفحص، کندوکاو، مطالعه، ۲ استفسار، استنطاق، رسیدگی، غوررسی، ۳ کاوش، وارسی، رسیدگی ۴ بررسی کردن، پژوهیدن، پژوهش کردن

تحقیق کردن : ۱ پژوهش کردن، پژوهیدن، تتبع کردن، تفحص کردن، کندوکاو کردن ۲ بررسی کردن، مطالعه کردن

تحکم‌آمیز :قید ۱ آمرانه ۲ زورگویانه، سلطه‌جویانه، مستبدانه & مسالمت‌آمیز

تحکم : ۱ تعدی، زورگویی ۲ امر، حکم، دستور، فرمان ۳ داوری، قضا، قضاوت ۴ حکومت، سلطه، فرمانروایی ۵ تعدی کردن، زور گفتن ۶ حکم کردن، فرمان‌دادن ۷ داوری کردن، قضاوت کردن

تحکم کردن : ۱ زورگفتن، زورگویی کردن ۲ امر کردن، حکم کردن، دستور دادن ۳ حکومت کردن، فرمانروایی کردن

تحکیم : استحکام، استقرار، استواری، برقراری، تثبیت، تقویت & تضعیف

تحلم : ۱ بردباری، حلم‌ورزی ۲ خواب دیدن

تحلی : ۱ اراستگی، تخلق، مهذب‌شدگی ۲ آراسته شدن، متحلی شدن ۲ زینت یافتن

تحلیف : ۱ سوگند ادا کردن، سوگندخوردن، قسم خوردن، قسم یاد کردن ۲ سوگنددادن، قسم دادن

تحلیل بردن : ۱ گواریدن، هضم کردن ۲ از بین بردن، فرسودن

تحلیل : ۱ تجزیه ۲ تضعیف، گدازش، محوسازی ۳ حل کردن، گشودن، ۴ هضم کردن ۵ حلیت، روایی ۶ حلال سازی ۷ حلال شمردن، روا داشتن & تحریم

تحمل‌پذیر : ۱ حمول، شکیبا، صابر، صبور ۲ قابل تحمل & تحمل‌ناپذیر، تحمل‌فرسا، طاقت‌فرسا شکیب‌سوز،

تحمل :اسم ۱ تاب، توان، طاقت، یارا ۲ بردباری، پایداری، شکیب، شکیبایی، صبر & ناشکیبی ۳ بردباری کردن، تاب آوردن، برتافتن ۴ سازگاری

تحمل کردن : ۱ برتافتن، تاب آوردن، طاقت آوردن ۲ بردباری کردن، شکیبا بودن ۳ تن در دادن، کشیدن، متحمل شدن، خم به ابرو نیاوردن ۴ تسامح‌نشان دادن، تساهل کردن

تحمل‌ناپذیر : ۱ نامحمول، ناشکیبا، ناصبور ۲ غیرقابل تحمل

تحمید : ۱ ستایش، ثناگویی، سپاس‌گویی ۲ ثنا گفتن، حمد کردن، ستایش کردن، ستودن ۳ پسندیدن

تحمیق :اسم ۱ احمق‌انگاری، نادان‌انگاری، نابخردشماری نادان‌شماری ۲ احمق شمردن، نابخرد دانستن، نسبت حماقت‌دادن ۲

تحمیل : تکلیف، نامیل‌خواهی، گردن‌باری، مجبورسازی، واداشتگی

تحمیل کردن : ۱ بار کردن، بار نهادن، سربار کردن ۲ به گردن گذاشتن ۳ تکلیف کردن، وادار کردن

تحول : ۱ استحاله، انقلاب، تبدل، تبدیل، تصریف، تطور، تغیر، تغییر، دگرگونی، گردش ۲ گرویدن، گشتن ۳ تغییریافتن، دگرگون شدن، متحول شدن

تحول‌زا : تحول‌آفرین، دگرگون‌ساز & رکودزا، تحول‌زدا

تحول یافتن : متحول‌شدن، دگرگون شدن، تغییر یافتن، تحول پیدا کردن

تحویل : ۱ استرداد، واسپاری، ۲ واگذاری، بازدهی ۳ انتقال، تبدیل، تغییر، جابه‌جایی ۳ سپردن، واسپردن، واگذار کردن

تحویل دادن : واسپردن، واگذاشتن، باز دادن، دادن، سپردن، بازگردانیدن، برگردانیدن

تحیات : آفرین‌ها، تحایا، تحیت‌ها، خوش‌آمدها، درودها، سلام‌ها

تحیت : ۱ آفرین، درود، سلام ۲ خوش‌آمد گفتن ۳ درود گفتن، سلام گفتن & نفرین

تحیر : ۱ حیرت، حیرانی، درماندگی، سرگردانی، سرگشتگی ۲ حیرت‌زده‌شدن، سرگشته شدن

تخاصم : ۱ تعرض، جنگ، دشمنی، ستیز، عداوت، عناد ۲ باهم جنگیدن، باهم عداوت ورزیدن، باهم دشمن شدن & دوستی

تخالف : ۱ تضاد، تناقض، خلاف، مخالفت ۲ مخالفت ورزیدن & توافق

تخت :صفت ۱ اریکه، اورنگ، پات، پیشگاه، سریر، عرش، کرسی، مسند ۲ تختگاه، سلطنت گاه، مرکزحکومت، مقر شاه ۳ صاف، مستوی، مسطح، هموار ۴ کف کفش قسمت‌زیرین کفش، ۵ تخت‌خواب ۶ اسوده، راحت

تخت‌خواب، تختخواب : بستر، تخت، رختخواب

تخت‌روان : عماری، کجاوه، محمل، هودج

تخت‌قاپو : اتراق، اسکان، تخته‌قاپو، تخته‌قاپی، جایدهی

تخت کردن : هموار ساختن، مسطح کردن، تسطیح کردن، صاف کردن، هم‌سطح کردن، تراز کردن

تخته : ۱ چوب ۲ لوح ۳ صفحه، ورق ۴ طاقه، عدد، قطعه ۵ تابوت

تخته‌سیاه : تابلو

تخدیر :اسم ۱ بی‌حس، سست، کرخ، کرخت ۲ بی‌حس کردن، سست کردن، کرخت کردن

تخدیرکننده : ۱ روانگردان، مخدر ۲ سست‌کننده، کرخت‌ساز

تخریب : ۱ انهدام، خرابی، ویران‌سازی ۲ خرابکاری & آبادسازی، تعمیر

تخریب کردن : ۱ ویران کردن، خراب کردن، منهدم ساختن ۲ نابود کردن، از بین بردن ۳ خراب‌کاری کردن

تخریب‌گر : ۱ مخرب، ویران‌ساز، ویرانگر & سازنده، معمار ۲ خراب‌کار

تخس : خودسر، سرکش، لجوج، نافرمان، یک‌دنده & حرف‌شنو

تخصص : ۱ استادی، چیرگی، مهارت ۲ اختصاص، ویژگی ۳ خبرگی، کاردانی، کارشناسی

تخصیص : ۱ اختصاص، خاص، خصوصیت، مختص ۲ اختصاص دادن ۳ خاص کردن، مختص کردن، ویژه گردانیدن & تعمیم

تخصیص دادن : اختصاص‌دادن، ویژه گردانیدن

تخطئه : ۱ خطاگیری، نادرست‌شماری ۲ خطا شمردن، نادرست‌شمردن

تخطی : تجاوز، تخلف، تعدی، درازدستی، دست‌اندازی، سرپیچی، عدول & اطاعت، پیروی

تخطی کردن : ۱ تجاوز کردن، تعدی کردن، تخلف کردن، عدول کردن ۲ تمرد کردن، سرپیچی کردن

تخفیف : ۱ تقلیل، تنزل، کاهش ۲ آرام‌سازی، آرامش، تسکین ۳ حذف ۴ کاستن ۵ سبک کردن، سبک گردانیدن & تشدید

تخلخل : ناپیوستگی اجزای‌شی، انفکاک اجزا

تخلس : ۱ ربودن ۲ به حالت‌خلسه فرورفتن ۳ ربایش

تخلص : ۱ شهرت، کنیه، لقب، نام ۲ رستن، رهایش، رهایی ۳ گریز

تخلف : ۱ تجاوز، تخطی، تمرد، اشتباه، خلاف، رویگردانی، سرپیچی، قصور ۲ سرپیچی کردن، خلاف جستن، ۳ پیمان‌شکنی، خلف‌وعده، نقض‌عهد ۴ خلاف‌کار

تخلف کردن : ۱ خلاف کردن ۲ سرپیچی کردن ۳ بدعهدی کردن، خلاف وعده کردن، خلف عهده کردن ۴ بازماندن، دنبال افتادن

تخلف ورزیدن :تخلف کردن، خلاف کردن، قصور ورزیدن

تخلیه : ۱ تهی ساختن، خالی کردن ۲ تهی‌سازی ۳ تهی، خالی ۴ اخراج، پاک‌سازی ۵ خالی‌سازی

تخلیه کردن : ۱ خالی کردن، تهی ساختن ۲ پیاده کردن & بار زدن، بار کردن ۳ بیرون آوردن، بیرون ریختن

تخم افشاندن : بذرافشاندن، بذر ریختن، تخم کاشتن، زراعت کردن

تخم‌افشانی : بذرافشانی، بذرپاشی، بذرافکنی، تخم کاری، بذرکاری

تخم : ۱ بذر، برز، تخمه، دانه، هسته ۲ تخمک، نطفه، منی ۳ خایه، خصیه، گند ۴ بیضه، خاگینه، تاغ، مرغانه ۵ اصل، نژاد، نسب

تخم‌حرام : حرام‌زاده، خشوک، فرزند نامشروع، ولدالزنا & حلال‌زاده

تخم‌دان، تخمدان : بون، پوگان، رحم، زهدان

تخمک : ۱ تخمچه، تخم ۲ بذر ۳ نطفه ۴ تخمه

تخم‌کشی :mxot[ ek قاسم تخم گیری

تخمه : ۱ اصل، نژاد، نسب، نسل ۲ بذر، تخم، دانه ۳ نطفه

تخمیر : ۱ مخمرشدگی، تجزیه‌شیمیایی ۲ خمیر کردن، سرشتن، مایه زدن، مخمر ساختن

تخمین : ارزیابی، برآورد، تقریب، تقویم، حدس، سنجش، فرض، ورانداز

تخمینتخمین زدن : برآورد کردن، تقویم کردن، حدس زدن

تخویف : ۱ ارعاب، انذار، ترعیب، تهدید، وعید ۲ بیم دادن، ترساندن، متوحش کردن، هراساندن

تخیل : ۱ انگار، پندار، تصور، خیال، خیال‌پردازی، وهم ۲ خیال‌پردازی کردن & تفکر

تخیلی : ۱ خیالی، ذهنی، غیرواقعی، موهوم & حقیقی، واقعی ۲ پندارآمیز، پندارگونه ۳ خیال‌پردازانه

تخییل : ۱ خیال، پندار، گمان ۲ ایهام

تدابیر : ۱ پایان‌نگری‌ها، تدبیرها، چاره‌اندیشی‌ها، درایت‌ها ۲ رایزنی‌ها، شورها، عاقبت‌اندیشی‌ها، مشورت‌ها

تدارک : ۱ آمادگی، پیش‌بینی، تامین، تجهیز، تحصیل، تمهید، تهیه، فراهم، فراهم‌سازی ۲ تلافی، جبران

تدارک اندیشیدن :پیش‌بینی کردن

تدارک دیدن : آماده کردن، مهیا کردن، تامین کردن، تمهید کردن، تهیه کردن، فراهم ساختن، تهیه دیدن، فراهم آوردن، مهیا ساختن

تداعی : ۱ فراخوانش، همخوانش، یادآوری، به‌خاطرآوری ۲ یکدیگر را (فرا)خواندن & تدافع ۳ به خاطر آوردن، به یادآوردن

تدافع : ۱ پاتک، پدافند، دفاع، دفع ۲ پس‌زنی، دفع‌سازی ۳ پدافند کردن، دفاع کردن & تهاجم، حمله

تدافعی :'ofmdat]صفت دفاعی & تهاجمی

تداول : ۱ جریان، رسم، رواج، رونق، شیوع، عادت، عرف ۲ کاربرد، استعمال ۳ رایج شدن، رواج یافتن، شایع شدن

تداول یافتن : شایع‌شدن، رواج یافتن، رایج شدن، متداول گشتن & منسوخ شدن

تداوم : استمرار، تسلسل، تمدید، مداومت، همیشگی

تداوم بخشیدن :استمرار بخشیدن

تداوی : ۱ درمان، شفا، علاج، مداوا، معالجه، بهبودی، بهی ۲ درمان کردن، شفادادن، علاج کرن، مداوا کردن، معالجه کردن

تدبر : ۱ ژرف‌بینی، ژرف‌نگری ۲ اندیشه، تامل، تعقل، تعمق، تفکر ۳ چاره‌اندیشی، ژرف‌اندیشی

تدبیر : پایان‌نگری، تمهید، چاره، چاره‌اندیشی، حزم، درایت، رایزنی، سیاست، شگرد، کیاست، مشورت، مشی، وسیله

تدخین : ۱ دود کردن، دود کشیدن ۲ سیگار کشیدن

تدریجتدریس :اسم ۱ آموزش، تعلم، ۲ درس دادن، درس گفتن & تحصیل

تدفین : ۱ خاک‌سپاری، دفن ۲ به‌خاک سپردن، خاک کردن، دفن کردن، مدفون ساختن

تدقیق : ۱ امعان، باریک‌اندیشی، باریک‌بینی، باریک‌نگری، توجه، دقت، ژرف‌نگری، غوررسی، کاوش، کنجکاوی، ژرف‌بینی، غوررسی ۲ باریک‌بینی کردن، دقت کردن، ژرف نگریستن

**تدلیس :** ۱ تلبیس، عیب‌پوشی، فریب، حقه‌بازی، نیرنگ‌بازی، فریب‌کاری، مکر ۲ فریب دادن، فریفتن ۳ عوام‌فریبی مردم‌فریبی ۴ عیب پوشاندن، عیب پنهان کردن

**تدمیر :** ۱ تباه‌سازی، نابودسازی، هلاکت ۲ تباه کردن، نابود ساختن، نیست کردن، هلاک کردن

**تدویر :** ۱ گرد کردن، مدور ساختن ۲ دور دادن

**تدوین :** ۱ تالیف، تهیه، گردآوری، مدون‌سازی ۲ تالیف کردن، جمع کردن، گردآوری کردن، مدون ساختن

**تدهین :** چرب کردن، روغن‌مالی، روغن مالیدن، روغن‌مالی کردن

**تدین :** ۱ پارسایی، تقدس، تقوا، تورع، خداترسی، دیانت، دین‌باوری، دینداری، دین‌ورزی، ۲ دیندار بودن، متدین‌بودن & ناپارسایی

**تذبذب :** ۱ تردد، تردید، حیرت، دودلی، شک ۲ دودل شدن، مردد شدن

**تذرو :** تزنگ، قرقاول، چور

**تذکار :** تذکر، ذکر، یادآوری

**تذکر :** ۱ تذکره، تذکیر، یادآوری، یادکرد ۲ به‌یاد آوردن، یادآور شدن، متذکر شدن ۳ یاد کردن ۴ پند گرفتن

**تذکر دادن :** خاطرنشان کردن، خاطرنشان ساختن، یادآوری کردن، متذکرشدن، یادآور شدن

تذکره : ۱ بیوگرافی، زندگی‌نامه(شعرا) ۲ تاریخ، جنگ، سفینه، کتاب، مجموعه ۳ پاسپورت، گذرنامه ۴ یاد، یادآوری، یادگار ۵ یادداشت

تذکیر : ۱ اندرز، پند، پنددهی، تذکر، خطابه، ذکر، صلاح‌گویی، موعظه، نصح، نصیحت، وعظ، یادکرد ۲ پند دادن، نصیحت کردن، اندرز دادن ۳ یادآوری کردن ۴ موعظه کردن، وعظ کردن

تذکیه : ۱ ذبح ۲ بسمل کردن، ذبح کردن، کشتن

تذلل : ۱ خوارنمایی، عاجرنمایی ۲ خود را خوار داشتن، ۳ فروتنی نمودن

تذهیب : ۱ زراندود، طلاپوشی، طلاکاری، مذهب، تمویه، مطلاپوشی ۲ زراندود کردن، طلاکاری کردن

تراب : ثری، خاک، زمین، طین، گل & ماء

ترابری : حمل‌ونقل

تراجم : ۱ ترجمان‌ها، ترجمه‌ها ۲ بیوگرافی‌ها، زندگی نامه‌ها، شرح حال‌ها، ۳ به‌هم دشنام دادن، (به یکدیگر) سنگ انداختن ۴ سنگ‌پراکنی‌ها ۵ دشنام‌دهی‌ها

تراخم : چشم‌درد، تورم پرده‌چشم

تراخی : ۱ درنگ ۲ سستی

ترادف : ۱ ترتب، تسلسل، تواتر، توالی ۲ هم‌معنایی ۳ پیاپی شدن، ردیف‌شدن

تراز کردن : ۱ هم‌سطح کردن، هموار ساختن ۲ متعادل کردن، میزان کردن

ترازنامه : بیلان، عملکرد

ترازو : ۱ قپان، قسطاس، میزان ۲ معیار، ۳ عدالت، عدل

تراز :اسم ۱ هم‌سطح، هموار ۲ آلت سنجش همواری سطح، سطح‌نما ۳ آرایش، زینت، ۴ زردوزی، نقش‌ونگار ۵ بالانس، تساوی، تعادل، مفاصاحساب، میزان، موازنه ۶ صنوبر & ناهموار

تراس : ۱ ایوان، صفه، مهتابی ۲ بام، پشت بام

تراش : ۱ تراشه ۲ خراش

تراشه : ۱ قاچ، قاش ۲ تراش

تراشیدن :اسم ۱ ازاله، حلق ۲ تراش دادن، ۳ خراطی کردن، رندیدن ۴ زدودن، ستردن ۵ خراشیدن ۶ صاف کردن ۷ در آوردن، جعل کردن، ساختن ۸ خلق کردن

تراشیده : ۱ تراش‌خورده، زدوده، سترده، صاف، هموار & نتراشیده

تراضی : ۱ خشنودی، رضایت، رضایتمندی ۲ ازهم راضی شدن

ترافیک : ۱ ازدحام، راه‌بندان ۲ عبورومرور

تراکم : ۱ انباشتگی، انبوهی، تکاثف، تمرکز، غلظت، فشردگی & تخلخل ۲ میزان مجاز زیربنا

ترانه :اسم ۱ آواز، تصنیف، خنیا، سرود، شعر، قول، گلبانگ، نشید، نغمه ۲ دوبیتی & غزل، قصیده، مثنوی ۳ جمیل، جوان، خوشگل & زشت، بدگل

ترانه‌ساز :صفت ترانه‌ساز، ترانه‌سرا، تصنیف‌سرا، تصنیف‌ساز، چکامه‌سرا، شاعر & غزل‌سرا، قصیده‌گو، مثنوی‌سرا

تراوش : ۱ تراب، ترشح، سرایت، نشت، نشر ۲ تراویدن ۳ حاصل، نتیجه

تراویدن : تراوش کردن، ترشح کردن، چکیدن

تربت : ۱ خاک ۲ آرامگاه، خاکجا، ضریح، قبر، گور، مدفن، مرقد، مزار، مقبره

تربیت : ۱ پرورش، تادیب، تعلیم، تهذیب، ۲ فرهنگ، فرهیختگی، نزاکت ۳ پروراندن، پروردن، پرورش دادن

تربیت کردن : ادب کردن، پرورش دادن، تادیب کردن، تعلیم دادن، فرهیختن، بار آوردن، پروراندن

ترتیب : ۱ انتظام، انضباط، نظم ۲ توالی ۳ سامان، نسق، نظام ۴ آراستگی، تنظیم ۵ دستور، رژیم، قاعده، نهاد ۶ رسم، شیوه، قانون ۷ تامین، تدارک

ترتیب دادن : ۱ سامان‌بخشیدن، سامان دادن، منظم کردن، نظم دادن ۲ برپا کردن، درست کردن، سازمان دادن ۳ آراستن

ترتیل : تلاوت، خوش‌آوازی، قرائت، نرم‌خوانی

ترجمان : ۱ تعبیر، تفسیر، شرح، گزارش، نقل ۲ گزارنده، مترجم ۳ بیوگرافی، زندگی‌نامه، شرح‌حال

ترجمه : ۱ برگردان، نقل ۲ بیوگرافی، شرح احوال، شرح حال ۳ گزارش

ترجیح : اولویت، برتری، تقدم، رجحان، مزیت

ترجیح دادن : برتری دادن، برتر شمردن، رجحان دادن، مزیت قائل شدن

ترجیح داشتن : برتر بودن، برتری داشتن، مرجح بودن، رجحان داشتن

ترجیع : ۱ بازگرد، برگردان، برگشت، ۲ تحریر

ترجیه : ۱ امیدواری، رجا & نومیدی، یاس ۲ امیدوارسازی، امیددهی

ترحم‌انگیز :رقت‌انگیز، رقت‌آور، رقت‌زا

ترحم : ۱ بخشایش ۲ دلسوزی، رحم، رقت ۳ شفقت، عطوفت، مهرورزی ۴ بخشودن، به‌رحم آمدن، رحم کردن & قساوت

ترحیب : ۱ ستودن، ستایش کردن، مرحبا گفتن ۲ تازه‌رویی کردن ۳ خوشامد گفتن

ترحیم : ۱ ختم، رحمت‌فرستادن، طلب آمرزش ۲ رحم کردن، شفقت‌آوردن

تر : ۱ خیس، مرطوب، نم، نمسار، نمناک & خشک ۲ باطراوت، تازه & پلاسیده، پژمرده، خشک ۳ تردامن، فاسق، ملوث ۴ صعوه

ترخیص : ۱ مرخص‌سازی ۲ خارج‌سازی ۰ جنس از گمرگ) ۳ مرخص کردن ۴ رخصت‌دهی ۵ اجازت دادن، اجازه‌دادن، رخصت دادن

ترخیم : ۱ دم‌بریدن، دنباله چیزی‌را قطع کردن، مرخم کردن ۲ حذف، حذف آخرواژه

تردامن : ۱ آلوده‌دامن، بدنام، فاجر، فاسق، بی‌عصمت، ناپاک‌دامن ناپاک، & پاک‌دامن ۲ گناه‌کار، منحرف، گنه‌کار، مجرم ۳ ملوث پلید، بدکاره، آبروباخته،

تردد : ۱ آمدوشد، رفت‌وآمد، عبورومرور ۲ تذبذب، تردید، دودلی، شبهه، شک ۳ آمیزش، حشر، مراوده

تردست : ۱ جلد، چابک، چست، فرز ۲ زرنگ، ماهر ۳ حقه‌باز، زرار، شعبده‌باز

تردستی : استادی، چابکی، چالاکی، شعبده، فرزی، فند، مهارت

ترد : ۱ شکننده، ۲ ظریف، لطیف ۳ نازک & ضخیم، زمخت

تردماغ : بانشاط، سرحال، سرخوش، شادمان & بی‌دماغ، ملنگ

تردید : ۱ ارتیاب، احتمال، تردد، حیرت، دودلی، ریب، شبهه، شک، ظن، وسواس ۲ دودل بودن، مردد بودن

تردید کردن : شک کردن، به شبهه افتادن، شبهه کردن، مردد ماندن، دودل‌بودن

تردی :drot]اسم ۱ شکنندگی، ظرافت، نازکی & ضخامت

ترس‌آور : ترسناک، خوف‌انگیز، خوفناک، دهشت‌آور، سهمناک، مدهش، مهیب، وحشتناک، هولناک

ترس : اضطراب، اعراض، باک، بیم، پروا، تشویش، جبن، خوف، دغدغه، دهشت، رعب، سهم، فزع، محابا، مخافت، مهابت، واهمه، وجا، وحشت، وهم، هراس، هول، هیبت

ترسا : مسیحی، نصارا، نصرانی & ۱ ملحد، کافر ۲ یهودی

ترسان : بزدل، خایف، متوحش، مرعوب، هراسان

ترساندن : ۱ ارعاب، تخویف، تهدید ۲ به وحشت انداختن، متوحش ساختن، بیمناک کردن، مرعوب ساختن، ترسانیدن، ترس‌دادن، مرعوب ساختن، هراساندن

ترساننده : مخوف، موحش، مهیب، مهیل، هایل، هولناک

ترسناک : بیمناک، ترس‌آور، ترس‌آلود، تهدیدآمیز، خوف‌انگیز، خوفناک، دهشتناک، دهشت‌آور، دهشت‌انگیز، رعب‌آور، رعب‌انگیز، سهمگین، سهمناک، مخوف، موهش، مهیب، مهیل، وحشتناک، وحشت‌انگیز، وحشت‌بار، وهمناک، هولناک

ترسنده : بددل، بزدل، ترسو، خایف، کم‌دل، متوحش، هراسان & نترس، بی‌پروا

ترسو : بددل، بزدل، بی‌جگر، بیمناک، ترسنده، جبان، ضعیف‌دل، جبون، خایف، کم‌جرات، کم‌دل، مستوحش، متوحش & شجاع، نترس، بی‌پروا، شیردل

ترسیدن : ۱ اندیشناک بودن، براندیشیدن، متوهم شدن، وحشت کردن، هراسیدن، بیمناک شدن ۲ جا زدن، جاخالی کردن

ترسیده : بیمناک، خایف، متوحش، مرعوب، هراسان، هراسناک

ترسیم : ۱ تصویر، رسم، نقش، نگارگری، ۲ رسم کردن، نگاشتن ۳ خطکشیدن، نشان گذاشتن، نشانه‌گذاری کردن ۴ کشیدن، رسم کردن

ترش : اسیددار، حامض & ۱ شیرین ۲ شور ۳ تلخ ۴ اخمو، بداخلاق، عبوس ۵ خراب، فاسد (غذا، میوه)

ترشح :اسم ۱ تراوش، نشت ۲ تراویدن

ترش‌رو، ترشرو : اخمو، بداخم، بدعنق، تندمزاج، عبوس، کج‌خلق & ابروگشاده، خوش‌رو

ترش‌رویی، ترشرویی : اخم، بداخلاقی، بدخلقی، عبس، کج‌خلقی & خوشرویی

ترصد : ۱ انتظار، چشم‌داشت ۲ پاس، مراقبت، نگهبانی ۳ کمین ۴ انتظارکشیدن ۵ مراقب بودن

ترصیع : ۱ جواهرنشانی ۲ جواهرنشان کردن ۳ به‌جواهر آراستن ۴ آمودن

ترعه : آبراهه، آبراه، کانال

ترعیب : ۱ تخویف، تهدید، ۲ وعید ۳ ترساندن، هراساندن & تشویق، تهییج

ترغیب : ۱ انگیزش، تحریض، تحریک، تشجیع، تشویق ۲ تحریص ۳ راغب ساختن

ترغیب کردن : راغب ساختن، علاقه‌مند کردن تشویق کردن، ایجادرغبت کردن، برانگیختن، راغب کردن، علاقه‌مند ساختن

ترفع : ۱ برتری جستن ۲ خودرا برتر پنداشتن، خود را برتر گرفتن ۳ برتری‌داشتن، برتر بودن، سر بودن

ترفندباف : بیهوده‌درا، دروغ‌باف، دروغ‌زن، دروغگو، هرزه‌درای & صادق، راستگو

ترفند : ۱ تزویر، چاره، حیله، دروغ، شعبده، فریب، مکر ۲ سخن بیهوده ۳ محال

ترفه : ۱ آسایش، تن‌آسانی، آسودن، رفاه، رفاه‌زدگی ۲ اسایش داشتن، آسوده‌بودن ۳ در رفاه بودن

ترفیع : ارتقا، برکشی، پیشرفت، ترقی

ترفیه : آسایش، رفاه

ترقب : ۱ انتظار، چشم‌داشت ۲ پاسداری، ترصد، دیده‌بانی، مراقبت

ترقص : ۱ دست‌افشانی، پای‌کوبی، رقص ۲ به رقص آمدن، پایکوبی کردن، دست‌افشانی کردن، رقص کردن

ترقوه : آخرک، چنبر

ترقی : ۱ ارتقا، اعتلا، پیشرفت، پیشروی، ترفیع، تعالی & تنزل، پسرفت ۲ رونق، توسعه & تنزل ۳ رشد، برکشی

ترقیم : ۱ تحریر، کتابت، نگارش ۲ نگاشتن، نوشتن & تقریر

ترک : آذری، ترک‌تبار، ترک‌نژاد، آذربایجانی

ترکاندن : ۱ پکاندن، ترکانیدن، منفجر کردن ۲ شکاف دادن

ترک‌تازی، ترکتازی : ۱ تاخت‌ناگهانی، یورش سریع ۲ تاخت‌وتاز، جولان ۳ تاراج، کشتار

ترک :صفت ۱ ثلمه، چاک، درز، رخنه، سوراخ، شکاف، فاق، منفذ ۲ تروتازه، مرطوب ۳ نوعی‌حلوا

ترک : ۱ رها، صرفنظر، واگذاری، واگذار، ول ۲ دست کشیدن، هشتن ۳ کلاه‌خود، مغفر ۴ سوار پشت سر

ترکش : ۱ تیردان، جعبه، جوله، کیش ۲ پاره‌گلوله، پاره خمپاره

ترک کردن : ۱ ترک گفتن، خداحافظی کردن ۲ دست بر داشتن، دست‌کشیدن ۳ دل برکندن، رها کردن، ول کردن ۴ منصرف شدن، واگذاشتن ۵ وداع گفتن ۶ عزیمت کردن

ترک مخاصمه :آتش‌بس

ترکه : ارث، ماترک، مرده‌ریگ، میراث

ترکه : چوب نازک، شاخه باریک‌بریده

ترکیب : ۱ اختلاط، امتزاج & تجزیه ۲ تالیف، تعبیر، تلفیق ۳ آمیختن، آمیخته کردن، مخلوط کردن & تجزیه کردن ۳ اندام ریخت، شکل ۴ ساختار

ترکیدن : ۱ انفجار ۲ ترک‌خوردن، درز بر داشتن، شکافته شدن، کفتن، منفجر شدن

ترکیده : ترک‌خورده، شکافته، منفجر

ترگ : کلاه‌خود، مغفر

ترمز : ۱ مهار ۲ آلت بازدارنده ۳ سد، مانع

ترمومتر : حرارت‌سنج، دماسنج، گرماسنج، میزان‌الحراره

ترمه : پارچه ابریشمین گل‌وبوته‌دار

ترمیم : ۱ اصلاح، ۲ جبران، ۳ بازسازی، تعمیر، مرمت & تخریب ۳ اصلاح کردن، مرمت کردن

ترمیم شدن : ۱ اصلاح‌شدن، درست شدن ۲ مرمت شدن، تعمیر شدن، بازسازی شدن & تخریب شدن ۳ بهبود یافتن

ترمیم کردن : ۱ اصلاح کردن، درست کردن ۲ تعمیر کردن، مرمت کردن، بازسازی کردن & تخریب کردن ۳ بهبود بخشیدن

ترمینولوژی :اصطلاح‌شناسی

ترنج : ۱ بالنگ ۲ طرح‌چهارگوشه، طرح گل‌وبوته‌دار، طرح اسلیمی(قالی و )

ترن : قطار

ترنم : ۱ زمزمه، سرایش، نجوا ۲ آواز، نغمه

تروتازه : ۱ باطراوت، شاداب & خشکیده، پژمرده، پلاسیده ۲ تازه، نو، جدید

ترور : ۱ آدمکشی، قتل، ۲ وحشت، خوف، هراس

ترور کردن : کشتن، سوءقصد کردن

تروریست :صفت ۱ آدم‌کش، عامل ترور، قاتل ۲ طرفدار ترور، وحشت‌گرا

تروریسم : ۱ آدم‌کشی ۲ وحشت‌پراکنی، وحشت‌گرایی

ترویج : ابلاغ، اشاعه، انتشار، تبلیغ، تداول، رواج، روایی، نشر

ترویج‌دهنده :صفت مبلغ، مروج

ترویج کردن : اشاعه دادن، رواج دادن، متداول ساختن

ترهات : اباطیل، اراجیف، جفنگ، ژاژ، سخنان بی‌اساس، لاطائلات، مزخرفات، یاوه‌ها

تریاق : افیون، پادزهر، پازهر، تریاک، ضدزهر، نوشدارو & زهر

تریاک : افیون، پادزهر، تریاق، نارخوک، نارکوک، نوشدارو & تریاق

تریاکی :صفت ۱ افیونی، معتاد، وافوری & سالم، غیرمعتاد ۲ به‌رنگ تریاک، تریاک‌گون

تری : ۱ تازگی، رطوبت، طراوت & خشکی، پژمردگی، پلاسیدگی ۲ طراوت، شادابی

تزاحم : ۱ تصدیع، دردسر، مزاحمت ۲ ازدحام، شلوغی

تزار : امپراطور روس

تزاید : ۱ ازدیاد، افزایش، فزونی & تقلیل، کاهش ۲ افزایش یافتن، افزون‌شدن، زیاد شدن & تقلیل یافتن، کاهش یافتن

تز : ۱ پایان‌نامه، رساله ۲ جوانه ۳ مبحث، موضوع بحث ۴ نهاده، نهاد ۴ تئوری، نظریه ۵ رای، عقیده، نظر

تزریق : ۱ آمپول زدن، زرق ۲ آمپول‌زنی ۳ تنقیه

تزکیه : ۱ اصلاح، پاک‌سازی، تربیت، تصفیه نفس، تطهیر، تهذیب، خلوص ۲ پاکیزه کردن، پاکیزه گردانیدن ۳ زکات دادن

تزلزل : ۱ ارتعاش، تکان، جنبش، لرزش، لرزه ۲ بی‌ثباتی، سستی، نااستواری & استواری ۳ اضطراب، بی‌تابی بی‌ثبات شدن، سست شدن ۴ جنبیدن، لرزیدن

تزلزل‌ناپذیر :سستی‌ناپذیر، استوار، محکم، باثبات، خلل‌ناپذیر & تزلزل‌پذیر، متزلزل

تزویج : ۱ ازدواج، زناشویی، مزاوجت، نکاح، وصلت & طلاق، جدایی ۲ جفت گرفتن، زناشویی کردن، همسر گرفتن & طلاق دادن، جدا شدن

تزویر : ۱ تغابن، تقلب، حیلت، حیله، خدعه، دستان، دوال، دورویی، ریا، ریاکاری، زرق، سالوس، شید، شیله‌پیله، ظاهرسازی، ظاهرنمایی، غدر، فریب، فریبکاری، فسوس، کید، مکر، منافقت، نیرنگ ۲ دروغ‌پردازی کردن، ۳ دورویی کردن، فریب‌دادن، مکر ورزیدن، گول ز

تزهد :ه زهدورزی، پارسایی، پرهیزگاری ۲ پارسا شدن، پارسایی کردن، ترک‌دنیا کردن، زاهد شدن، زهد ورزیدن

تزیین : ۱ آذین، آرایش، زیب، زینت، زیور ۲ آراستن، زینت دادن

تسامح : ۱ اهمال، تساهل، تغافل، سهل‌انگاری، غفلت، فروگذاری، مدارا، مسامحه، مماطله & ۱ جدیت، سخت‌کوشی ۲ سختگیری ۲ مدارا کردن، تساهل نمودن، فروگذار کردن، نرمی کردن ۳ آسان گرفتن

تساوی : ۱ برابری، تعادل، مساوات، مساوقت، هم‌سنگی & نابرابری ۲ هموزنی ۳ برابر بودن، برابر شدن

تساهل : ۱ انعطاف، تسامح، سهل‌گیری، آسان‌گیری ۲ سهل‌انگاری، مسامحه، مماطله ۳ سهل‌انگاری کردن، مسامحه کردن & کوشیدن ۴ سهل گرفتن، آسان گرفتن & سخت گرفتن

تسبیب : ۱ سبب‌سازی، وسیله‌انگیزی، وسیله‌سازی ۲ سبب ساختن ۳ ایجادسبب کردن

تسبیح : ۱ سبحت، سبحه ۲ ذکر، نیایش ۳ سبحان‌اله گفتن

تست : ۱ آزمایش، آزمون، امتحان ۲ سنجش ۳ پرسش‌های چندگزینه‌ای، سوالهای چندجوابی

تسجیل :اسم ۱ تایید، تصدیق، مسجل‌سازی ۲ عهد کردن، پیمان‌بستن ۳ مسجل کردن

تسخر :فعل ۱ استهزا، ریشخند، مسخره ۲ استهزا کردن، ریشخند کردن، مسخره کردن

تسخیر : ۱ استیلا، اشغال، تسلط، تصرف، چیرگی، غلبه، فتح، مسخرسازی ۲ جادو، سحر، فسون، فسونگری ۳ رام‌سازی، مطیع‌سازی & سرکش ۴ رام کردن، فرمان‌بردار کردن، مطیع گردانیدن ۵ تصرف کردن ۶ جادو کردن، افسون کردن

تسریع : ۱ سرعت، شتاب & کند ۲ تعجیل، عجله & تاخیر ۳ سرعت بخشیدن ۳ شتاب کردن، سرعت گرفتن & تاخیر کردن

تسطیح :صفت ۱ صاف، هموار، تراز & ناهموار ۲ هموارسازی & ناهموارسازی ۳ صاف کردن، هم‌سطح کردن، هموار کردن & ناهموار کردن

تسعیر : ۱ نرخ‌بندی، نرخ‌گزاری ۲ تبدیل ارز، قیمت‌گزاری، تعیین بها کردن، ۳ قیمت گذاشتن، نرخ گذاشتن، ۴ ارزیابی کردن

تسکین : ۱ آرامش، التیام، تخفیف، تسلی ۲ دلجویی ۳ فروکش ۴ آرامش بخشیدن، آرام کردن ۵ تسلی بخشیدن، تسلی دادن

تسکین‌دهنده :آرام‌بخش، آرامش‌بخش، تسکین‌بخش، مسکن

تسکین یافتن : ۱ تسکین‌پیدا کردن، آرام شدن، آرامش یافتن ۲ تسلی‌یافتن ۳ التیام یافتن ۴ کاهش یافتن، فرونشستن (درد و )

تسلسل : ۱ پیوستگی، تداوم، ترادف، تواتر، توالی & گسستگی ۲ پیوسته‌شدن & گسسته شدن

تسلط : ۱ توانایی، قدرت، قوت ۲ استیلا، تسخیر، تصرف، تفوق، چیرگی، سلطه، سیطره، غلبه ۳ امیری، پادشاهی، پیشوایی، فرمانروایی، کیایی ۴ احاطه، تبحر، خبرگی، مهارت & متهور شدن، شکست خوردن ۵ چیره‌شدن، غلبه یافتن، مسلط شدن

تسلی‌بخش : آرام‌بخش، قراربخش

تسلی : ۱ بی‌غمی، دل‌جویی، دلداری، دلسوزی، سلوت ۲ تسلیت ۳ آرامش‌یافتن

تسلیت : تسلی، تعزیت، دلداری، سرسلامتی، همدردی & تبریک

تسلیح : سلاح پوشانیدن، مسلح کردن & خلع سلاح کردن

تسلی دادن : ۱ دل‌جویی کردن، دلداری دادن، تسلا بخشیدن، آرامش‌بخشیدن ۲ نواختن & آزردن

تسلیم :اسم ۱ استرداد، تحویل، تفویض، تقدیم، واگذار، واگذاری ۲ تمکین & نشوز ۳ رام، مطیع، منقاد & عاصی، سرکش، نافرمان

تسلیم شدن : ۱ تمکین کردن، تن‌در دادن، گردن نهادن ۲ رام شدن، مطیع شدن، منقاد شدن & نافرمانی کردن، عصیان ورزیدن

تسلیم کردن : ۱ تفویض کردن، سپردن، واگذاشتن، واگذار کردن ۲ تحویل دادن، مسترد کردن & تسلیم شدن، تحویل گرفتن ۳ راضی کردن، مطیع کردن، منقاد گردانیدن ۴ ارائه دادن، ارائه کردن، عرضه کردن ۵ جان دادن، مردن، فوت کردن

تسمه : دوال، دوال‌چرمی، کمربند، میان‌بند

تسمیه : ۱ نام‌گذاری ۲ نام‌گذاری کردن، نامیدن، نام نهادن

تسنن : ۱ اهل سنت، سنی & شیعی، شیعه ۲ مذهب اهل سنت & تشیع

تسوید : ۱ سیاه کردن ۲ پیش‌نویس کردن، چرکنویس کردن، مسوده کردن & پاکنویس کردن ۳ نگاشتن، نوشتن

تسویه : ۱ برابر، تساوی & نابرابر ۲ مساوی ۳ یکسان سازی، تسویت ۴ برابر کردن، مساوی ساختن، راست کردن، مساوی کردن، یکسان کردن ۵ تصفیه‌حساب

تسهیل : ۱ آسان‌سازی، ساده‌سازی & مشکل‌آفرینی، مشکل‌سازی ۲ آسان کردن، ساده کردن

تسهیم : ۱ بخش، تقسیم ۲ توزیع ۳ سهم‌بری ۴ سهم‌بندی، سهم‌دهی

تشابه : ۱ تجانس، شباهت، مانندگی، مشابهت، همانندی، همسانی، یکسانی ۲ شبیه بودن، همانند بودن & تخالف، اختلاف، تفاوت

تشبث : ۱ آویختگی، آویزش، تمسک، توسل، چنگ‌زنی، دستاویزسازی ۲ درآویختن، چنگ زدن، متشبث شدن، دستاویزقرار دادن، متمسک شدن، متوسل شدن

تشبث کردن : متشبث‌شدن، متوسل شدن، چنگ زدن، گرفتن، آویختن، وسیله قرار دادن

تشبع : استقصا، پی‌جویی

تشبیه : ۱ شبیه‌سازی ۲ قیاس، مقایسه ۳ شبیه کردن

تشتت : ۱ اختلاف، افتراق، پراکندگی، پریشانی، تفرق، تفرقه & تجمع ۲ پراکنده شدن، پریشان شدن

تشت : تغار، لگن، تبنگو

تشجیع : ۱ اغوا، انگیزش، تحریص، تحریض، تحریک، ترغیب، تشویق ۲ دلیر کردن، جرات کردن، قوی‌دل ساختن، روحیه‌دادن، برانگیختن

تشحیذ : ۱ تند کردن، تیز کردن ۲ روشن‌سازی

تشخص : ۱ امتیاز، اعتبار، بزرگ‌منشی، تعین، جاه‌وجلال، شخصیت، شوکت ۲ شخصیت‌بخشی ۳ شخص‌انگاری

تشخیص : ۱ امتیاز، بازشناخت، بازشناسی، تعیین، تفکیک، تمییز، درک، فهم ۲ بازشناختن، تمیز دادن

تشخیص دادن : ۱ بازشناختن، شناختن ۲ بازشناسی کردن، شناسایی کردن ۳ تمیز دادن ۴ تعیین ماهیت کردن، پی بردن

تشدد : ۱ تندی، حدت، خشونت، درشتی، سختگیری، سختی، شدت ۲ تندی کردن، خشونت به‌خرج دادن، درشتی کردن & مدارا، نرمش، ملاطفت، تساهل، مدارا کردن

تشدید : ۱ تشیید، تقویت، سخت‌گیری & تسهیل، تخفیف ۲ رزنانس ۳ مشدد‌سازی

تشدید شدن : ۱ شدت‌یافتن، شدت گرفتن، شدید شدن ۲ سخت شدن، وخیم شدن

تشر : پرخاش، تندی، توپ، عتاب، معاتبه

تشر زدن : تندی کردن، تغیرنمودن، تهدید کردن، عتاب کردن، پرخاش کردن

تشرف : پابوسی، شرفیابی

تشریح : ۱ تاویل، تعریف، تفسیر، توجیه، توصیف، توضیح، ۲ شرح، وصف ۳ کالبدشکافی، کالبدشناسی

تشریح کردن : ۱ توضیح‌دادن، تبیین کردن، شرح دادن ۲ شرحه شرحه کردن، قطعه قطعه کردن، کالبد شکافی کردن

تشریحی : ۱ تبیینی، توصیفی، توضیحی ۲ مربوط به کالبدشکافی

تشریف آوردن : ۱ نزول‌اجلال فرمودن، تشریف‌فرما شدن، آمدن ۲ شرفیاب شدن

تشریفات : ۱ آداب، اتیکت ۲ تجمل، تکلف ۳ فرمالیته ۴ مراسم

تشریفاتی :اسم ۱ ظاهرسازی ۲ بی‌محتوا ۳ تجملی، تکلف‌آمیز ۴ مناسب تشریفات ۵ هوادار تشریفات، پای‌بند تشریفات ۶ متکلف

تشریف بردن : رفتن، ترک کردن (محل)، تشریف‌فرما شدن

تشریف : ۱ خلعت، مژدگانی ۲ حضور ۳ بزرگ‌داشت & خوارداشت، تحقیر ۴ شرف دادن، شریف گردانیدن

تشریف داشتن : ۱ حضورداشتن ۲ بودن، هستن ۳ شرفیاب شدن

تشریک : انباز کردن، شرکت دادن، شریک قرار دادن، شریک کردن

تشعشع : ۱ پرتوافکنی، پرتوزایی، تابش، درخشندگی ۲ پرتو افکندن، تابیدن، پرتو انداختن

تشفی : ۱ التیام، بهبودی، تسلی، شفا، شفایافتگی، صحت، علاج، مداوا، معالجه ۲ دل‌آسایی ۳ شفا یافتن، صحت یافتن، علاج‌شدن ۴ آرامش خاطر یافتن، تسکین یافتن

تشفی‌بخش : تسکین‌دهنده، آرامش‌بخش

تشفی دادن : التیام دادن، تسکین دادن

تشفی یافتن : ۱ شفایافتن، بهبود یافتن، مداوا شدن، معالجه شدن ۲ تسلی یافتن، دل‌آسوده شدن، دل‌خوشی یافتن

تشک : بستر، خوابگه، رختخواب، زیرانداز، نهالی

تشکر : ۱ امتنان، سپاس، سپاس‌داری، سپاس گزاری، قدردانی & ناسپاسی، حق‌ناشناسی ۲ شکر کردن، سپاس گذاری کردن، سپاس داشتن

تشکل‌پذیر :سازمان‌پذیر، نظم‌پذیر & تشکل‌ناپذیر

تشکل : ۱ شکل گرفتن، صورت‌پذیرفتن ۲ متشکل شدن ۳ صورت‌پذیری، شکل گیری

تشکی : ۱ شکایت، شکوائیه ۲ شکوه، گلایه، گله ۳ شکایت کردن، ۴ شکوه کردن، گلایه کردن

تشکیک : ۱ تردید، شبهه، شک، ظن، گمان & یقین ۲ به شبهه افکندن، به شک‌انداختن، شک آوردن & یقین کردن

تشکیلات :موسسه، اداره، نهاد تنظیمات، سازمان، ۲ دفترودستک ۳ اسباب، اثاثیه

تشکیل : ایجاد، برپاسازی، تاسیس، تشیید، تکوین، شکل‌پذیری، وضع، شکل‌دهی

تشکیل دادن : ۱ سازمان‌دادن، برگزار کردن ۲ به وجود آوردن، شکل‌دادن ۳ تاسیس کردن، برپا کردن، درست کردن

تشکیل یافتن : شکل گرفتن برپا شدن، به‌پا شدن، درست شدن، تشکیل شدن، تکوین یافتن، به وجود آمدن،

تشنج : ۱ جنبش، لرزه & سکون ۲ بحران، تنش، ناآرامی & آرامش ۳ ترنجیده شدن

تشنج‌زا : بحران‌زا، بحران‌ساز، تشنج‌آفرین، متشنج‌ساز، متلاطم‌ساز & تشنج‌زدا، تنش‌زدا

تشنج‌زدایی :آرام‌سازی، بحران‌زدایی، تنش‌زدایی & بحران‌آفرینی، تنش‌زایی

تشنگی : ۱ عطش، نهل & گرسنگی، مجاعه، جوع ۲ آرزومندی، اشتیاق

تشنه : عطشان، عطش‌زده، عطشناک & گرسنه

تشنه شدن : ۱ احساس‌تشنگی کردن، عطشان شدن، عطش یافتن ۲ مشتاق شدن، آرزومند شدن

تشنیع : ۱ بدگویی، رسواسازی، شناعت، ناسزاگویی & تحسین ۲ بد گفتن، رسوا ساختن، زشت شمردن

تشنیع کردن : زشت گفتن، بد گفتن، شناعت، حرف شنیع زدن، تشنیع زدن، بدگویی کردن

تشویر : ۱ تعییر ۲ سرزنش کردن، ملامت کردن & ستودن ۳ شرمسار کردن، شرمنده ساختن ۴ شرمساری، شرمندگی ۵ آشوب

تشویش : آشوب، اضطراب، بیم، پریشانی، ترس، دغدغه، دل‌شوره، دل‌واپسی، قلق، ناراحتی، نگرانی، واهمه & آرامش، سکون

تشویق : ۱ اغوا، انگیزش، تحریص، تحریض، تحریک، ترغیب، تشجیع، وادار ۲ حث، تقدیر، قدردانی & تنبیه ۳ آرزومند کردن، به شوق آوردن، ترغیب کردن، دلگرم ساختن

تشویق شدن : ۱ تحریک‌شدن، تهییج شدن، تشجیع شدن، ترغیب شدن، رغبت یافتن، دل گرم شدن، به شوق آمدن ۲ تقدیر شدن & تنبیه شدن

تشویق کردن : ۱ تحریک کردن، ترغیب کردن، تهییج کردن، راغب ساختن ۲ آفرین کردن، تحسین کردن، تشجیع کردن & تنبیه کردن

تشهد : ۱ شهادتین گفتن، شهادت دادن(درنماز) ۲ شاهد خواستن، طلب گواهی کردن

تشیع :اسم ۱ شیعه ۲ شیعه‌مذهب ۳ پیرو بودن ۴ پیروی کردن، متابعت کردن

تشید : ۱ استحکام، استوارسازی، استواری، استحکام‌بخشی، تقویت & تضعیف ۲ استحکام بخشیدن، استوار ساختن، تقویت کردن، مستحکم کردن ۳ بلند کردن (دیوار )

تشییع : ۱ بدرقه، مشایعت، همراهی & استقبال ۲ دنبال جنازه رفتن

تصاحب : ۱ تصرف، تملک ۲ ضبط ۷ قبض ۳ دست‌اندازی ۴ غصب ۵ دزدی ۶ اختیار، قدرت ۷ صاحب شدن، مالک‌شدن

تصاحب کردن : ۱ به‌دست آوردن ۲ مالک شدن، صاحب شدن ۳ تصرف کردن

تصادفاً : اتفاقاً، تصادفی، شانسی، غیرمترقبه، غیرمنتظره

تصادف : ۱ برخورد، تلاقی، ملاقات ۲ تصادم ۳ اتفاق، پیشامد، حادثه، سانحه

تصادف کردن : ۱ تصادم کردن ۲ به هم خوردن

تصادفی : IS اتفاقی، حادثی ۲ غیرمترقبه، تصادفتصادف

تصادم : ۱ برخورد، تصادف ۲ درگیری

تصاعد : ۱ افزایش، بالاروی، صعود & نزول ۲ بالا رفتن، افزایش یافتن & کاهش یافتن، کم شدن ۳ برآمدن، صعود کردن ۴ برخاستن، متصاعد شدن

تصاعدی : صعودی & نزولی

تصانیف : ۱ ترانه‌ها، تصنیف‌ها، سرودها، نشیدها & نوحه‌ها ۲ کتابها، تالیفات، تالیف‌ها، نوشته‌ها

تصاویر : پرتره‌ها، تصویرها، تمثال‌ها، شمایل‌ها، صورت‌ها، عکس‌ها، نقش‌ها

تصحیح : ۱ اصلاح، بهسازی، تنقیح، حک‌واصلاح، غلطگیری & تحریف، تصحیف ۲ درست کردن، صحیح کردن، بی‌غلط کردن، غلطگیری کردن

تصحیح کردن : ۱ ویراستاری کردن، ویرایش کردن، ادیت کردن، اصلاح کردن، حک‌واصلاح کردن، تنقیح کردن، منقح ساختن ۲ غلطگیری کردن، خطایابی کردن ۳ رفع اشکال کردن، بهسازی کردن ۴ ارزش‌یابی شدن (اوراق امتحانی)

تصحیف :اسم ۱ بدخوانی، خطاخوانی ۲ بد خواندن، خطا خواندن ۳ تغییردادن

تصدق : ۱ بلاگردان، صدقه، قربان ۲ در راه خدا دادن، صدقه دادن & صدقه گرفتن

تصدیع : ۱ اذیت، تزاحم، دردسر، زحمت، صداع، مزاحمت ۲ درد سر دادن، باعث‌زحمت شدن، مزاحم شدن، مصدع شدن

تصدیع دادن : مصدع شدن، زحمت‌افزا شدن، زحمت دادن، مزاحم شدن، دردسر دادن

تصدی : ۱ عهده‌دار، ماموریت، مباشرت ۲ عهده‌دار شدن

تصدیق : ۱ اذعان، اعتراف، اقرار، پذیرش، تایید، تسجیل، تصویب، صحه، قبول، قبولی & تکذیب ۲ اجازه، پروانه، جواز، دیپلم، کارنامه، گواهی، گواهی‌نامه

تصدیق کردن : ۱ تایید کردن & تکذیب کردن ۲ پذیرفتن، قبول کردن ۳ اذعان داشتن، اعتراف کردن، اقرار کردن ۴ گواهی دادن، شهادت دادن

تصرف : ۱ استملاک، تصاحب، تملک، ۲ ضبط، قبض، قبضه ۳ اشغال، تسخیر، تسلط، چیرگی، دست‌اندازی، غلبه ۴ ازاله بکارت، تصاحب کردن ۵ تغییر، دگرگونی ۶ به‌دست آوردن ۷ تاثیر، نفوذ

تصرف شدن : ۱ اشغال‌شدن، تسخیر شدن ۲ مالک شدن، به دست‌آوردن ۳ گرفتن

تصرف‌عدوانی :زورستانی، زورگیری، غصب

تصرف کردن : ۱ به‌چنگ آوردن، تصاحب کردن، مالک شدن ۲ اشغال کردن، تسخیر کردن، مسخر کردن، گرفتن، متصرف شدن، صاحب شدن، متملک شدن

تصریح : ۱ آشکارایی، آشکارگویی، تاکید، وضوح & تلمیح، تلویح ۲ آشکار گفتن، صریح بیان کردن

تصریحاً : آشکارا، بالصراحه، صراحتاً، مصرحاً & تلویحاً

تصریح کردن : آشکارگفتن، صریح گفتن، با صراحت گفتن، فاش کردن(مطلب)، بالصراحه گفتن

تصریف : ۱ برگردانیدن، ۲ صرف کردن ۳ تحول، تغییر ۴ صرف & نحو ۵ مشتق‌سازی

تصعید : ۱ بالا رفتن، صعود کردن ۲ بالا بردن

تصغیر : ۱ استحقار، تحقیر، خوارداشت، کوچک‌شماری & تعظیم ۲ حقیر کردن، خوار داشتن & بزرگ داشتن ۳ کوچک کردن & تعظیم

تصفیه : ۱ تزکیه، تهذیب ۲ پالایش ۳ پاک‌سازی، فیلتر ۴ تفریغ‌حساب، رفع اختلاف ۵ پاک کردن، پالودن، صاف کردن & آلودن ۶ رفع اختلاف کردن

تصفیه‌خانه : پالایشگاه

تصفیه کردن : ۱ پاک کردن، پالودن ۲ صاف کردن ۳ پالایش کردن ۴ پاک‌سازی کردن، فیلتر کردن ۵ رفع اختلاف کردن ۶ تفریغ حساب کردن، تسویه‌حساب کردن

تصلف : ۱ تملق گفتن، چاپلوسی کردن، چرب‌زبانی کردن ۲ گزاف گفتن، لاف‌زدن، لافیدن

تصمیم : آهنگ، اراده، عزم، قصد، همت

تصمیم گرفتن : ۱ اراده کردن، عزم کردن ۲ قصد کردن، نیت کردن ۳ مصمم شدن

تصنع : ۱ ساختگی، ظاهرسازی ۲ ظاهرسازی کردن ۳ خودآرایی ۴ خودآرایی کردن

تصنعی : ساختگی، مصنوعی & واقعی، حقیقی

تصنیف : ۱ ترانه، سرایش، سرود، قول، نشید & نوحه ۲ تالیف، تحریر، تدوین، گردآوری ۳ کتاب، رساله

تصنیف‌ساز : ترانه‌ساز، تصنیف‌سرا، شاعر

تصنیف‌سرا : ترانه‌ساز، ترانه‌سرا، تصنیف‌ساز، شاعر

تصنیف کردن : ۱ سرودن، ترانه‌سرایی کردن ۲ نوشتن، تالیف کردن، به رشته تحریر درآوردن (کتاب، رساله)

تصور : ۱ اندیشه، انگار، پندار، تخیل، تفکر، خیال، زعم، فکر، گمان، مخیله، وهم & تصدیق ۲ اندیشه کردن، اندیشیدن، انگاشتن & تصدیق کردن

تصور کردن : ۱ اندیشه کردن، اندیشیدن، انگاشتن ۲ خیال کردن، در خیال مجسم کردن ۳ فرض کردن، گمان کردن

تصوری : خیالی، فرضی، موهوم، وهمی & تصدیقی، واقعی

تصوف : ۱ سلوک، عرفان ۲ پشمینه‌پوشی، درویشی، صوفیگری، قلندری ۳ حکمت، عرفان ۴ طریقت

تصویب : ۱ اجابت، پذیرفته، تایید، تصدیق، صحه‌گذاری، صوابدید، قبول & رد ۲ صواب شمردن ۳ رای موافق دادن، مصوب کردن

تصویب شدن : تایید شدن، مصوب شدن، مورد موافقت قرار گرفتن

تصویب کردن : صلاح‌دانستن، تایید کردن، صحه گذاشتن، رای موافق‌دادن، مصوب کردن، صواب دانستن

تصویر : پرتره، ترسیم، تمثال، تندیس، شکل، شمایل، صورت، عکس، نقش، نگار

تضاد : ۱ اختلاف، تقابل، تناقض، ضدیت، مخالفت، مغایرت، ناسازگاری & تماثل، سازگاری ۲ دشمنی، مخالفت ۳ ضدیکدیگربودن، متضاد بودن، مخالف یکدیگر بودن & سازگار بودن، موافق بودن ۴ ضدیت داشتن

تضاعف : ۱ دوبرابر شدن، دوچندان شدن ۲ دوچندان کردن، مضاعف کردن

تضامن : ضامن یکدیگر شدن، کفیل یکدیگر شدن

تضرر : ۱ خسران دیدن، زیان‌بردن، ضرر کردن، متضرر شدن & سود بردن، نفع کردن ۲ گزند دیدن

تضرع : ۱ استغاثه، التماس، الحاح، زاری، فزع، گریه، لابه، مویه، ناله، ندبه ۲ زاری کردن، الحاح کردن، زاریدن ۳ خواری کردن، فروتنی کردن

تضریب : ۱ دوبهم‌زنی، سخن‌چینی، فتنه‌انگیزی، نمامی ۲ سعایت کردن، سخن‌چینی کردن، فتنه برانگیختن

تضریس : دندانه‌دار کردن، دندانه‌دندانه کردن، مضرس کردن

تضعیف : ۱ ناتوان‌سازی ۲ ناتوان کردن، ضعیف کردن ۳ دوبرابرسازی، مضاعف‌سازی ۴ دوبرابر کردن، مضاعف کردن & تحکیم، تشیید

تضلیل : ۱ ضلالت، گمراهی & هدایت ۲ گمراه کردن & هدایت کردن ۳ به‌ضلالت نسبت دادن، گمراه دانستن

تضمین : ۱ پشتوانه، وثیقه ۲ پایندانی، پذرفتاری، تعهد، ضمانت، کفالت ۳ ضامن شدن

تضمین کردن : ضمانت کردن، تعهد کردن، پذرفتاری کردن، پایندانی کردن

تضمینی : ضمانت‌شده، تضمین‌شده

تضییع : ۱ اتلاف، تباه‌سازی، حیف‌ومیل، ضایع‌سازی، هدر، ۲ هدر دادن، تلف کردن، ضایع کردن ۳ ازبین بردن، پایمال کردن

تضییع کردن : ۱ هدردادن، تلف کردن، ضایع کردن ۲ از بین بردن، نابود کردن، پایمال کردن ۳ تباه ساختن ۴ حیف‌ومیل کردن

تضییق : ۱ تنگنا، تنگی، فشار ۲ تنگ کردن ۳ درمضیقه افکندن

تطابق : ۱ برابری، مطابقت، همگونی ۲ باهم برابر شدن ۳ برابر کردن

تطاول : ۱ تعدی، جفا، جور، درازدستی، دست‌اندازی، ستم، ظلم، گردنکشی ۲ تعدی کردن، دست‌اندازی کردن، گردن‌کشی کردن & مهر

تطاول کردن : ۱ ظلم کردن، ستم کردن، جفا کردن، جور کردن ۲ تعدی کردن، دست‌اندازی کردن

تطاول کشیدن : جفادیدن، ستم دیدن، تحمل ظلم کردن

تطبیق : ۱ برابرسازی، مقابله، مقایسه، ۲ وفق، مطابقت، برابری

تطبیق دادن : ۱ مطابقت‌دادن، سنجیدن، مقایسه کردن ۲ وفق دادن ۳ هم‌آهنگ کردن

تطبیقی : مقابله‌ای، مقایسه‌ای

تطمیع : آزمند ساختن، به طمع‌انداختن

تطمیع کردن : به طمع‌انداختن، آزمند ساختن، بیوسانیدن، تحریص کردن، به آز افکندن

تطور : ۱ تحول، تغییر، دگرسانی، دگرگونی، گونه‌گونی ۲ گونه‌گون شدن، دگرگونی یافتن

تطوع : ۱ انقیاد، فرمانبرداری & عصیان‌ورزی ۲ فرمان‌برداری کردن، فرمان‌بردن، منقاد شدن ۳ ادای نافله، ادای مستحبات، عمل مستحب کردن ۴ پذیرفتن، قبول کردن & نپذیرفتن، رد کردن

تطویل : ۱ اطاله، تفصیل، درازا، درازگویی، زیاده‌گویی & ایجاز ۲ دراز کردن، طول دادن

تطهیر : ۱ پاکسازی، پاکی، پاکیزگی، تغسیل، شستشو، طهارت، غسل، وضو ۲ پاک گردانیدن، طاهر کردن & نجس کردن

تطهیر شدن : پاک شدن، طاهر شدن، تطهیر یافتن

تطهیر کردن : ۱ طاهر کردن، نجاست‌زدایی کردن، طهارت گرفتن، پاک کردن ۲ غسل کردن ۳ حلال کردن ۴ ختنه کردن ۵ گناه‌زدایی کردن

تطیر : ۱ فال، مرغوا ۲ فال بدزدن، مرغوا زدن ۳ به فال بد گرفتن

تظاهرات : میتینگ، راه‌پیمایی‌اعتراض‌آمیز، راه‌پیمایی، اعتراض سیاسی

تظاهر : ۱ ادا، تلبیس، ریا، ریاکاری، ظاهرسازی، عوام‌فریبی، وانمودسازی ۲ خودنمایی، عرض‌اندام ۳ آشکار شدن، ظاهرشدن ۴ خودنمایی کردن

تظلم : ۱ پناه‌جویی، دادخواهی، شکایت، شکوائیه، شکوه، فریادخواهی ۲ دادخواستن، دادخواهی کردن، شکایت کردن ۳ ستم کشیدن

تظلیل : ۱ سایه‌افکنی ۲ سایه‌افکندن ۲ سایبان‌سازی

تعابیر : تعبیرات، تعبیرها & معانی، مفاهیم

تعادل : ۱ اعتدال، بالانس، برابری، تساوی، تراز، ترازمندی، توازن، معادله، موازنه، همانی، هم‌چندی ۲ برابر شدن، معادل‌بودن

تعادل داشتن : ۱ متعادل‌بودن ۲ برابر بودن، یکسان بودن، هم‌سنگ‌بودن

تعارض : ۱ اختلاف، تخالف، تعاند، خلاف‌ورزی، دشمنی، ستیز، عناد، عنادورزی، کشمکش، معارضه ۲ خلاف‌ورزی کردن، متعرض شدن ۳ ناسازگاری

تعارض داشتن : ۱ ناسازگار بودن ۲ معارض بودن، معارضه داشتن ۳ عناد داشتن ۴ اختلاف داشتن، خلاف‌ورزیدن

تعارف : ۱ چرب‌زبانی، ۲ شیرین‌زبانی، مهربانی ۲ پیشکش، عطا، هدیه ۴ تکلف ۵ پیشکش کردن، ۶ خوشامد گفتن

تعارف دادن : ۱ پیشکش‌دادن، هدیه دادن، کادو کردن ۲ رشوه دادن

تعارفی :اسم ۱ متکلف ۲ اهل تعارف ۳ هدیه، سوغات، پیشکشی ۴ رشوه

تعاطی : ۱ تبادل، ردوبدل، مبادله ۲ خوض کردن، شور کردن، مشورت کردن ۳ دادوستد ۴ عطا ۵ فراگیری

تعاقب : ۱ پیگیری ۲ تعقیب، دنبال ۳ پیگیری کردن، دنبال کردن & رها کردن

تعالی : ۱ برتری، بلندی، پیشرفت، ترقی، رفعت ۲ بلندپایه شدن، بلندقدر شدن، رفعت یافتن

تعالی‌جویی : برتری‌خواهی، کمال‌جویی، رفعت‌طلبی

تعالیم : ۱ آموزش‌ها، تعلیم‌ها ۲ درس‌ها

تعامل : سروکار، واکنش

تعاون : ۱ تعاضد، خودیاری، دستگیری، هم‌دستی، همیاری، یاری ۲ خودیاری کردن، همیاری کردن

تعب : ۱ الم، بیدماغی، رنج، رنجوری، رنجه، زجر، زحمت، سختی، عذاب، عنت، کلال، گرفتاری، ماندگی، محنت، مرارت، مشقت ۲ رنجه شدن، به‌زحمت افتادن، مانده‌شدن

تعبدتعبد : ۱ بندگی، پرستش، ۲ زهد، عبادت ۳ پرستش کردن، پرستیدن، عبادت کردن

تعبیر : ۱ بیان، تاویل، تبیین، تفسیر، شرح ۲ اصطلاح، ترکیب، تمثیل ۳ نقل ۴ خواب‌گزاری ۵ تلقی ۶ عبارت ۷ بیان کردن ۸ تاویل کردن، تفسیر کردن، شرح‌دادن

تعبیر شدن : ۱ تفسیرشدن، استنباط شدن ۲ به حقیقت پیوستن، محقق شدن (رویا، خواب) ۳ تعبیر رفتن، خواب گزاردن

تعبیرگو :صفت خواب‌گزار، معبر

تعبیه : ۱ آراستن، ساختن ۲ آماده‌سازی، تهیه، جاسازی ۳ آماده ساختن، قرار دادن، آماده کردن ۴ حیله

تعبیه شدن : گذاشته شدن، نصب شدن، جای گرفتن، قرار داده شدن

تعجب‌آور : اعجاب‌آمیز، حیرت‌انگیز، شگفت‌آور، شگفت‌انگیز، شگفتی‌زا

تعجب : ۱ بهت، حیرت، خیرگی، شگفتی، عجب ۲ به‌شگفت آمدن، حیرت کردن، شگفت‌زده شدن

تعجب کردن : به شگفت‌آمدن، شگفت‌زده شدن، حیرت کردن، مبهوت‌گشتن

تعجیل : ۱ تبادر، تسریع، سرعت، شتابزدگی، شتاب، عجله ۲ شتاب کردن، شتافتن، عجله کردن

تعجیل کردن : عجله کردن، شتاب کردن، شتافتن

تعداد : ۱ اندازه، شمار، شماره، عدد، عده، مقدار، مقیاس، میزان ۲ تعدید، شمارش، ۳ شمارش کردن، شمردن

تعدادی : برخی، بعضی، پاره‌ای، جمعی، چندی

تعدد : ۱ بسیاری، تکثر، فراوانی، کثرت، وفور ۲ بسیار گشتن، بی‌شمار گشتن

تعدی : ۱ آزار، اجحاف، تجاوز، تخطی، تطاول، زور، زورگویی، ستم، ظلم & دادگری ۳ حمله، تعرض، درازدستی & دادگری

تعدی کردن : ۱ ستم کردن، ظلم کردن & دادگری کردن ۲ تجاوز کردن، تخطی کردن ۳ تعرض کردن، درازدستی کردن

تعدیل : ۱ متعادل‌سازی ۲ برابر ساختن ۳ معادل کردن

تعذی : آزار، تعذیب، شکنجه، عذاب

تعذیب : آزار، اذیت، ایذاء، شکنجه، عذاب

تعذیب کردن : شکنجه کردن، عذاب دادن

تعذیر : بهانه آوردن، بهانه تراشی کردن، بهانه ساختن، عذر آوردن، عذرتراشی کردن

تعرض‌آمیز : ۱ عتاب‌آلود، عتاب‌آمیز، معترضانه، مخالفت آمیز، معترضانه ۲ تجاوزکارانه، تجاوزگرانه

تعرض : ۱ اعتراض، پرخاش، تجاوز، تعدی، تهاجم، حمله، درازدستی، دست‌اندازی، شکایت، شکوه، عتاب، تخالف، هجوم ۲ روی برگردانیدن ۳ دست‌درازی کردن

تعرض کردن : ۱ اعتراض کردن، متعرض شدن ۲ پرخاش کردن، عتاب کردن ۳ تجاوز کردن، دست‌اندازی کردن

تعرفه : ۱ شناسایی، ورقه‌شناسایی ۲ رای ۳ سیاهه، فهرست

تعرق : ۱ خوی، عرق، ۲ عرق کردن، خوی کردن، عرق ریختن

تعریض : ۱ استعاره، تلویح، کنایه ۲ اشاره، ایما ۳ به‌کنایه سخن گفتن ۴ پهناوری، عریض‌سازی، گسترش ۵ پهن کردن، عریض کردن

تعریضتعریض شدن : ۱ عریض‌شدن، پهن شدن ۲ عریض‌تر شدن، پهن‌تر گشتن

تعریض‌گونه : ایمایی، تلمیح‌گونه، کنایه‌آمیز

تعریف : ۱ تشریح، توصیف، توضیح، شرح، وصف ۲ آفرین، تمجید، ستایش & تنقید ۳ تمجید کردن، ستودن & انتقاد کردن ۴ شناساندن، معرفی کردن ۵ معرفه‌بودن & تکبر

تعریف کردن : ۱ شناساندن، معرفی کردن ۲ بیان کردن، گفتن، نقل کردن، حکایت کردن ۳ توصیف کردن، توضیح‌دادن، شرح‌گفتن، وصف کردن ۴ آفرین گفتن، تمجید کردن، ستودن

تعریق : ۱ خوی کردن، عرق کردن ۲ عرق‌ریزی ۳ مخلوط کردن (آب، شراب)

تعریک : ۱ گوشمالی ۲ مالش ۳ گوشمالی دادن ۴ مالیدن

تعزز : ارجمند شدن، عزیز شدن، گرامی شدن، عزت یافتن

تعزیت : ۱ تسلیت، سرسلامتی & تبریک ۲ سوگواری، عزاداری، ماتم‌پرسی، پرسه

تعزیت‌داری : پرسه‌نشینی، سوگواری، ماتم‌زدگی، مصیبت‌زدگی

تعزیر : ۱ تادیب، تنبیه، کیفر، گوشمالی، مجازات ۲ ضرب کمتر از حد ۳ ادب کردن ۴ مجازات کردن

تعزیر کردن : ۱ ادب کردن، تادیب کردن، به مجازات رساندن، گوشمال‌دادن، تنبیه کردن، مجازات کردن ۲ ملامت کردن، نکوهش دادن & آفرین گفتن

تعزیه : ۱ روضه، روضه‌خوانی، سوگواری، عزاداری، ماتم‌داری، مرثیه، نوحه‌سرایی ۲ سوگواری کردن، عزاداری کردن، نوحه‌سرایی کردن ۳ شبیه‌خوانی، نمایش مذهبی

تعسر : ۱ پریشانی، تنگدستی، دشواری، سختی، عسرت، مضیقه ۲ دشوار شدن، سخت شدن

تعسف : ۱ ستم، ظلم & دادگری ۲ انحراف ۳ کج‌روی کردن، گمراه‌شدن، منحرف شدن & هدایت شدن ۴ ظلم کردن، ستم کردن & دادگری کردن

تعشق : ۱ آرزومندی، اشتیاق، عشق‌ورزی، تعطف، تمایل، خاطرخواهی، رغبت، عاشقی، عشق، علاقه، علقه، مهر، مهرورزی & بیزاری، نفرت ۲ عاشق شدن، عاشقی کردن، مهرورزیدن، مهرورزی کردن

تعصب‌آلود :قید تعصب‌آمیز، خشک‌اندیشانه، دگماتیک

تعصب : ۱ خشک‌اندیشی ۲ حمیت، غیرت ۳ سخت‌گیری ۴ عصبیت ۵ جانب‌داری، طرف‌داری، هواداری (افراطی) ۶ جانب‌داری کردن، حمایت کردن

تعصب ورزیدن : ۱ جانب‌داری کردن، طرف‌داری کردن، هواداری کردن ۲ عصبیت به خرج دادن، تعصب نشان‌دادن

تعطل : ۱ بیکارگی ۲ ازکارافتادگی ۳ توقف، وقفه، ۴ بیکار شدن، بی‌کارماندن

تعطیل : ۱ انحلال، برچیدگی، بیکاری، لنگ، متلاشی، مرخصی، منحل، ناکارگی، وقفه ۲ روز بیکاری ۳ بیکار کردن، دست ازکار کشیدن، معطل گذاشتن، مهمل گذاشتن

تعطیل شدن : ۱ منحل‌شدن، برچیده شدن ۲ متوقف شدن (کار، فعالیت)

تعطیل کردن : ۱ منحل کردن، برچیدن، بستن ۲ متوقف کردن (کار، فعالیت)

تعظیم : ۱ احترام، اعظام، بزرگ‌داشت، تکریم، حرمت، کرنش & تحقیر ۲ احترام کردن، بزرگ داشتن، حرمت گذاشتن، کرنش کردن

تعظیم کردن : تکریم کردن، بزرگ داشتن، احترام کردن، کرنش کردن

تعفن : ۱ بدبویی، عفونت، گند، گندیدگی ۲ گندیدن، عفونت کردن، بدبوشدن & تطیب

تعقل : ۱ استدلال، تامل، تفکر، فکر ۲ اندیشیدن، اندیشه کردن ۲ خردمندی

تعقل کردن : اندیشه کردن، اندیشیدن، تفکر کردن

تعقیبات : ۱ پیگیری‌ها، تعقیب‌ها ۲ اوراد وادعیه پس‌از نماز

تعقیب : ۱ پی‌گیری ۲ پیرو، تعاقب، دنباله‌روی، دنباله‌گیری ۳ دنبال کردن، پی‌گرفتن

تعقیب شدن : ۱ دنبال‌شدن، پی‌گیری شدن ۲ تحت تعقیب قرارگرفتن

تعقیب کردن : ۱ دنبال کردن، پی‌گیری کردن، ادامه دادن ۲ تحت‌تعقیب قرار دادن

تعقید : ۱ اشکال، پیچش، پیچیدگی، غموض ۲ گره انداختن، گره زدن، پیچیدن، پیچاندن

تعقیم : ۱ عقیم‌سازی، سترون‌سازی، نازاسازی ۲ سترون کردن، عقیم کردن، نازا کردن

تعلقات : علایق، وابستگی‌ها، تعلق‌ها

تعلق‌خاطر : تمایل، دلبستگی، علقه، وابستگی

تعلق داشتن : ۱ متعلق‌بودن ۲ دل‌بستگی داشتن، علاقه داشتن ۳ وابسته بودن

تعلق : ۱ دل‌بستگی، علاقه، علقه، وابستگی ۲ دل‌بستگی داشتن، دل بستن ۳ آویختن

تعلل : ۱ اهمال، بهانه‌جویی، بهانه‌تراشی، تاخیر، تکاهل، درنگ، سستی، طفره، کوتاهی، مسامحه ۲ بهانه آوردن، بهانه کردن، بهانه تراشی کردن، بهانه جستن ۳ درنگ کردن، طفره رفتن

تعلل ورزیدن : ۱ درنگ کردن، اهمال ورزیدن، مسامحه کردن، طفره رفتن، اهمال کردن ۲ بهانه آوردن، بهانه‌جستن، عذرتراشی کردن

تعلم : ۱ آموزش، فراگیری، یادگیری ۲ آموختن، یادگرفتن، فراگرفتن

تعلیف : ۱ علف دادن، علوفه دادن، ۲ چرانیدن، چراندن

تعلیق : ۱ آویختگی، آویزش ۲ تاخیر، معلق ۳ آویختن، ۴ تحشیه، تعلیقه، تکلمه، حاشیه ۵ معلق کردن، فروهشتن

تعلیل : ۱ علت‌یابی، ذکر علت، علت‌اندیشی ۲ بهانه‌تراشی، تعلل ۳ دلیل‌آوردن، برهان آوردن ۳ علت آوردن، علت ذکر کردن

تعلیم : ۱ آموزش، پرورش، تربیت & تعلم ۲ درس ۳ مدرسی ۴ یاد ۵ بارآوردن، پروراندن، پروردن، پرورش دادن، تربیت کردن

تعلیمات : ۱ شرعیات، فقه ۲ آموختنی‌ها، آموزش‌ها ۳ درسها

تعلیماتی : آموزشی، تعلیمی

تعلیم دادن : ۱ آموختن، آموزش دادن، یاد دادن ۲ تربیت کردن، بارآوردن، پرورش دادن

تعلیم گرفتن : یاد گرفتن & تعلیم‌دادن

تعلیم دیدن : ۱ آموختن، آموزش دیدن، یاد گرفتن ۲ تربیت شدن، بارآمدن، پرورش یافتن

تعلیمی : ۱ آموزشی، تعلیماتی ۲ آموزش داده، تربیت یافته، بارآمده ۳ مربوطبه‌تعلیم ۴ عصای کوچک

تعمدتعمد : ۱ عمد، دانسته، به‌اختیار، قصد ۲ به قصد کردن، دانسته انجام‌دادن

تعمق : ۱ استقصا، بررسی، تامل، تتبع، تحقیق، تدقیق، تفکر، ژرف‌اندیشی، غور، ۲ غوص ۳ ژرف اندیشیدن، غور کردن ۴ فرورفتن ۵ غوض رفتن

تعمق کردن :ژرف‌اندیشی کردن، غور کردن، ژرف‌نگری کردن، ژرف اندیشیدن، تتبع کردن، تامل کردن

تعمیر : ۱ آبادانی، اصلاح، بازسازی، ترمیم، عمارت، مرمت، نوسازی & تخریب ۲ آباد کردن، مرمت کردن، عمارت کردن، ساختن ۳ درست کردن، بازسازی کردن & تخریب

تعمیرکار :اسم ۱ مکانیسین، میکانیک ۲ تعمیرگر ۳ مرمت‌گر

تعمیر کردن : ۱ آباد کردن، ساختن، عمارت کردن & تخریب کردن ۲ مرمت کردن ۳ بازسازی کردن، درست کردن

تعمیرگاه : ۱ گاراژ، مکانیکی ۲ کارگاه تعمیرات

تعمیم دادن : فراگیر کردن، عمومیت دادن، عمومیت بخشیدن

تعمیم : ۱ شمول، عمومیت، فراگیر، کلیت تخصیص & تجوید ۲ فراگیر کردن، عمومیت دادن & تخصیص

تعمیم یافتن : فراگیرشدن، عمومیت یافتن

تعنت : ۱ انتقاد، خرده گیری، عیب‌جویی & تمجید ۲ زخم‌زبان، سرزنش، سرکوفت، عیب گیری ۳ خرده گرفتن، عیب‌جویی کردن، عیب گرفتن ۴ سرزنش کردن، سرکوفت زدن & تمجید کردن

تعویذ : بازوبند، چشم‌زخم، دعا، طلسم

تعویض : ۱ تاخت، تبادل، تبدل، تبدیل، تغییر، دگش، عوض، مبدل، معاوضه ۲ عوض کردن، بدل کردن ۳ پناه جستن

تعویض شدن : ۱ عوض‌شدن، معاوضه شدن، بدل شدن ۲ جایگزین‌شدن

تعویض کردن : ۱ بدل کردن، عوض کردن، معاوضه کردن ۲ جایگزین کردن ۳ جانشین کردن

تعویق : ۱ تاخیر، تعلیق، درنگ، وقفه، دفع‌الوقت، موکول & تعجیل ۲ عقب‌انداختن، معوق گذاشتن ۳ تاخیر کردن، درنگ‌ورزیدن & شتاب کردن، شتافتن، عجله کردن

تعویل : ۱ اعتمادسازی ۲ اعتماد، تکیه ۳ مددخواهی، کمک خواهی ۴ زار زدن، زاریدن، زاری کردن ۵ مدد طلبیدن، کمک‌خواستن، یاری جستن & کمک کردن، مددرساندن

تعهد : ۱ پذیرفتاری، پیمان، تضمین، تقبل، ضمان، عهده‌داری، ضمانت، عهده، کفالت، میانجیگری ۲ به‌عهده گرفتن، عهده‌دارشدن ۳ پیمان بستن، عهدبستن

تعهد سپردن : تعهددادن، تعهد کردن، متعهد شدن، ضامن شدن، عهده‌دار شدن

تعهدنامه : ضمانت‌نامه، عهدنامه، قراردادنامه

تعیش : ۱ خوش‌گذرانی، شادخواری ۲ گذران، معیشت ۳ خوش‌گذرانی کردن، خوش زیستن، زندگی کردن

تعین : ۱ تشخص، تمکن ۲ بزرگی ۳ امتیاز ۴ نگرش ۵ به‌چشم دیدن ۵ تشخص یافتن، تمکن یافتن

تعییر : سرزنش کردن، ملامت کردن، نکوهش کردن & ستایش کردن، تحسین کردن

تعیین : ۱ بازشناخت، معین‌سازی ۲ انتخاب، انتصاب، برگماری، گزینش، منصوب ۳ معین کردن ۴ برگماشتن، منصوب کردن & عزل کردن

تعیین شدن : ۱ گماشته‌شدن، منصوب شدن & عزل شدن ۲ معلوم‌شدن، مشخص شدن

تعیین کردن : ۱ برگماشتن، منصوب کردن & عزل کردن ۲ معلوم کردن، بازشناختن، مشخص کردن

تعیین‌کننده : مهم، اساسی، نقش‌پرداز

تغابن : ۱ زیانمندی، زیان، ضرر، غبن ۲ تزویر، حیله، خدعه، دغا، دوال، فریب، فسون، کید، مکر، نیرنگ ۳ افسوس، تاسف، غبن ۴ زیان کردن، زیانمند شدن ۵ غفلت کردن، غفلت ورزیدن

تغار : تشت، لاوک

تغافل : ۱ اهمال، بی‌توجهی، بی‌خبری، تسامح، چشم‌پوشی، سستی، سهل‌انگاری، غفلت، مسامحه ۲ چشم‌پوشی کردن، غفلت کردن، غفلت ورزیدن

**تغافل کردن :** ۱ غفلت‌ورزیدن، غافل ماندن ۲ چشم‌پوشی کردن، سستی کردن، اهمال ورزیدن، مسامحه کردن، تسامح کردن

**تغایر :** اختلاف، تفاوت، دگرگونی، مغایرت، جدایی

**تغذیه :** ۱ اطعام، ۲ خوراک‌دادن، خوراندن، خوردن

**تغزل :** ۱ تعشق، عشق‌ورزی، غزل‌سرایی، مغازله ۲ عشق‌بازی کردن، مغازله کردن ۳ شعر عاشقانه گفتن

**تغسیل :** تطهیر، شستشو، غسل

**تغلب :** ۱ تسلط، غلبه، چیرگی ۲ پیروز شدن، تسلط یافتن، چیره شدن، چیرگی‌یافتن، غالب شدن، غلبه یافتن & مغلوب شدن، شکست خوردن

**تغلیظ :** ۱ سفت کردن، غلیظ کردن ۲ ستبر کردن ۳ درشتی کردن، سخن درشت‌گفتن

**تغنی :** ۱ آوازخوانی، خنیاگری، رامشگری، سرودخوانی ۲ بی‌نیازی، توانگری، غنا ۳ سراییدن، سرود خواندن & نوحه‌سرایی کردن ۴ بی‌نیاز شدن، توانگر شدن، غنی شدن

**تغیر :** ۱ برافروختگی، تندی، خشم ۲ تبدل، تلون، دگرگونی ۳ تندی، خشونت ۴ پرخاش، پرخاشگری ۵ عصبانیت، غضب ۶ برآشفتن، خشم گرفتن، خشمگین‌شدن، عصبانی شدن & آرام شدن

**تغیر کردن :** ۱ برافروخته شدن، تندی کردن، خشمگین شدن، خشم گرفتن، غضبناک شدن ۲ دگرگون شدن، تغییر کردن، تغییر یافتن

**تغییر :** ۱ استحاله، انقلاب، تبدل، تبدیل، تحول، تطور، تعویض، دگرگونی، مسخ & تثبیت ۲ عدول، برگشت، عقب‌گرد

تغییرپذیر : بی‌ثبات، تبدل‌پذیر، تبدیل‌پذیر، متزلزل، متغیر، ناپایدار & تغییرناپذیر، تبدل‌ناپذیر

تغییر دادن : ۱ دگرگون ساختن، متحول کردن، متفاوت ساختن ۲ عوض کردن

تغییر کردن : ۱ دگرگون‌شدن، متفاوت شدن، عوض شدن ۲ متحول‌شدن، تحول یافتن ۳ مبدل شدن

تغییرناپذیر : ثابت، تبدل‌ناپذیر، لایتغیر & تغییرپذیر

تف : آب‌دهان، بزاق، تابش، خدو، خلط، خیو، کفک

تفاخر : ۱ افتخار، غرور، فخر، لاف، مباهات، ناز، نازش، ۲ نازیدن، فخر کردن، بالیدن، مباهات کردن

تفاخر کردن : به خودبالیدن، مباهات کردن، نازیدن، لافیدن، فخر کردن، بالیدن، افتخار کردن

تفاسیر : ۱ تفسیرها، گزارش ها، توضیح ها، توضیحات ۲ برداشت‌ها

تفاصیل : شرح و بسطها، تفصیل‌ها، تفصیلات

تفاضل : ۱ برتری، پیشی، فزونی ۲ باقیمانده، تفاوت، حاصل تفریق، مانده

تفاله : بقایا، پس‌مانده، ته‌مانده، تفل، ثفل، درد، رسوب، ملاس

تفاوت : ۱ اختلاف، افتراق، امتیاز، تباین، توفیر، فرق، مباینت، مغایرت ۲ تفاضل & تماثل

تفاوت داشتن : اختلاف‌داشتن، فرق داشتن، فرق کردن، متفاوت بودن، امتیاز داشتن

تفاوت کردن : تغییر کردن، فرق کردن، متفاوت شدن، دگرگون شدن، عوض شدن

تفاهم : ۱ درک، فهم، مرافقت، درک متقابل ۲ سازگاری

تفال زدن : ۱ فال گرفتن ۲ به فال نیک گرفتن، مروا کردن، تفال نمودن & تطیر کردن، مرغوا زدن

تفال : فال، مروا، شگون، به‌فال‌نیک گرفتن، فال‌نیک زدن & مرغوا، تطیر

تف : ۱ تابش، حرارت، داغی، گرما، گرمی، هرم ۲ پرتو، روشنی، نور

تفت : ۱ تابش، حرارت، گرمی، هرم ۲ باشتاب، تند ۳ سبد چوبی

تفت دادن : ۱ حرارت دادن، داغ کردن ۲ نیمه‌سرخ کردن

تفتن : تافتن، گرم شدن ۲ سرخ‌شدن، گداختن، گداخته شدن

تفته :اسم ۱ تافته، داغ، سوزان، گداخته ۲ تبدار ۳ آزرده، مکدر، ملول ۴ برافروخته ۵ تار عنکبوت، پردهٔ عنکبوت

تفتیش : ۱ بازجست، بازرسی، پرسش، پی‌جویی، تجسس، تفحص، جستجو، سانسور، کاوش، وارسی ۲ واپژوهیدن، جستجو کردن، کاویدن، کاوش کردن، بازرسی کردن، تفحص کردن

تفتیش کردن : بازرسی کردن، کاوش کردن، وارسی کردن، کاویدن، پی‌جویی کردن، کندوکاو کردن

تفتین : ۱ دوبه‌هم‌زنی، سخن‌چینی، نمامی ۲ شورشگری، غمز، فتنه‌انگیزی، فساد، فسادانگیزی، آشوبش ۳ فتنه انگیختن، آشوب‌به پا کردن

تفتین کردن : فتنه‌برانگیختن، فتنه‌انگیزی کردن، توطئه‌چینی کردن، دوبه‌هم‌زنی کردن، آشوب برانگیختن

تفحص : ۱ استفسار، بازجست، بررسی، پی‌جویی، تجسس، تحقیق، تفتیش، جستار، جستجو، کاوش، کندوکاو، وارسی ۲ پژوهیدن، جستجو کردن، کاویدن، کندوکاو کردن ۳ گشایش یافتن (دل، خاطر) ۴ گشایش

تفحص کردن : ۱ کاوش کردن، بررسی کردن، جست‌وجو کردن ۲ تحقیق کردن، پژوهیدن

تفخیم :فعل ۱ اعظام، بزرگ‌داشت، گرامی‌داشت ۲ بزرگ شمردن، بزرگ گردانیدن، گرامی داشتن

تفرج : پیک‌نیک، تفریح، تماشا، سیر، گردش، گشت، گل‌گشت، مشغولیت، گشت‌وگذار، سیروسیاحت، هواخوری

تفرج کردن : ۱ تفریح کردن، به تماشا رفتن، سیر کردن، به گردش رفتن، به گلگشت رفتن، گردش کردن، گشتن، سیروسیاحت کردن

تفرجگاه : تفریحگاه، تماشاگاه، گردشگاه، نزهتگاه

تفرد : ۱ تنهایی، تنها شدن، فردگشتن، یکه و تنها بودن، یگانه شدن ۲ یگانگی، بی‌همتایی

تفرس : ۱ دریافت، درک، تفطن ۲ بو بردن، به فراست در یافتن، به زیرکی درک کردن

تفرعن‌آمیز : متکبرانه، نخوت‌آلود، نخوت‌آمیز

تفرعن : ۱ افاده، تبختر، تکبر، خودپرستی، غرور، فخرفروشی، فرعونیت، فیس، گنده‌دماغی & افتادگی، تواضع ۲ متفرعن شدن & متواضع شدن

تفرعن فروختن : فخرفروختن، تکبر ورزیدن، متکبرانه رفتار کردن، گنده دماغی کردن

تفرق : ۱ ازهم پاشیدگی، افتراق، پراکندگی، پراکنده‌دلی، پراکنده‌سازی، پریشانی، جدایی & تجمع ۲ پراکنده شدن، متفرق شدن، ازهم پاشیدن & متحد شدن، جمع‌شدن

تفرقه : ۱ پراکندگی، پریشانی، تشتت، جدایی، نفاق & جمعیت ۲ پراکندن، جدا کردن، جدایی انداختن، پراکنده ساختن

تفریح : ۱ بازی، پیک‌نیک، تفرج، تفنن، خوشی، سرگرمی، شادمانی، گردش، گشت، لعب، لهوولعب، مشغولیت، نزهت، هواخوری ۲ گردش کردن ۳ شادی کردن، فرحناک شدن، شادمانی کردن

تفریح کردن : ۱ سرگرم‌شدن، تفنن کردن، وقت‌گذرانی کردن ۲ لذت‌بردن، شادمانی کردن، خوشی کردن، فرحناک‌شدن ۳ گردش کردن، تفرج کردن

تفریط :فعل ۱ اسراف، افراط، تبذیر، زیاده‌روی، کوتاهی، ولخرجی & افراط ۲ تباهی، تضییع، ضایع‌سازی ۳ کوتاه آمدن، کوتاهی کردن ۴ برباد دادن، تباه کردن، تلف کردن، ضایع ساختن

تفریط کردن : ۱ زیاده‌روی کردن، افراط کردن ۲ کوتاه آمدن، کوتاهی کردن ۳ به هدر دادن، تلف کردن، ضایع کردن، تباه کردن

تفریق : ۱ کاستن، کم کردن & افزودن، جمع کردن ۲ کاهش، کسر، منها & جمع، اضافه ۳ پراکندگی، تجزیه، تفکیک، جدایی ۴ پراکنده کردن، تفکیک کردن، جدا کردن

تفریق کردن :qirfatf ]nadrak فعل ۱ کم کردن، کسر کردن، منها کردن ۲ کاستن، کاهش‌دادن ۳ جدا کردن، پراکندن، جدایی افکندن

تفسیر : ۱ تاویل، تشریح، ترجمان، تعبیر، تلقی، توضیح، شرح، گزارش، نقل، وصف ۲ بیان کردن، شرح دادن، تشریح کردن، گزارش‌دادن

تفسیر کردن : شرح کردن، بیان کردن، گزارش کردن، تشریح کردن

تفسیرگر : مفسر، تاویلگر، شارح، تفسیردان

تفسیرناپذیر :شرح‌ناشدنی، تشریح‌نشدنی، غیرقابل‌تفسیر & تفسیرپذیر

تفسیق : نسبت فسق دادن، فاسق‌خواندن

تفصیل : ۱ اطناب، بسط، تشریح، تطویل، توضیح، شرح، شرح‌وبسط & ایجاز، اجمال ۲ شرح، گزارش ۳ شرح دادن، بسط‌دادن ۳ فصل‌فصل کردن، جدا کردن

تفصیل دادن : شرح دادن، بسط دادن، شرح‌وبسط دادن، جزئیات ذکر کردن & مجمل گفتن، کوتاه کردن

تفضل : ۱ عنایت، فیض، لطف، مرحمت ۲ برتری، تفوق، رجحان، فزونی، مزیت ۳ لطف، مهربانی، نیکی ۴ نیکی کردن، مهربانی کردن، عنایت کردن، لطف کردن

تفضل کردن : ۱ احسان کردن، عنایت کردن، لطف کردن، مرحمت کردن ۲ نیکی کردن، مهربانی ورزیدن

تفضیح : ۱ افتضاح، بدنامی، رسوایی، فضاحت ۲ رسواسازی ۳ رسوا کردن

تفضیل : افضل دانستن، برتری‌دادن، رجحان دادن، فضیلت قائل شدن

تفقدآمیز : مهربانانه، دلنوازانه، لطف‌آمیز

تفقد : ۱ التفات، تلطف، دلجویی، دل‌نوازی، مهربانی، نواخت ۲ بازجست، واجست ۲ دل‌جویی کردن، نواختن

تفکر : ۱ استدلال، تامل، تدبر، تصور، تعقل، خیال، فکر ۲ اندیشه، اندیشیدن، اندیشه کردن، فکر کردن & تخیل

تفکر کردن :اندیشیدن، تامل کردن، فکر کردن، اندیشه کردن

تفکیک : ۱ افراز، انتزاع، انفکاک، تجزیه، تشخیص، تفریق، جداسازی، جدایی، فصل، فک ۲ جدا کردن

تفکیک‌پذیر : ۱ جداشدنی، قابل‌تفکیک، جدایی‌ناپذیر & تفکیک‌ناپذیر، جداناشدنی، غیرقابل تفکیک

تفکیک کردن : ۱ جدا کردن، متنزع ساختن، مجزا کردن ۲ افراز کردن، مفروز کردن

تفنگ : اسلحه، جنگ‌افزار، سلاح، مسلسل

تفنگچی : ۱ تفنگ‌دار، سلاح‌دار، شمخال‌چی، مسلح ۲ سرباز، لشکری

تفنگ‌دار، تفنگدار : بندق‌دار، تفنگچی، تفنگی

تفنن : تفریح، سرگرمی، وقت‌گذرانی

تفنن کردن : تفریح کردن، سرگرم شدن، بازی کردن، مشغولیت‌یافتن

تفوق : ۱ استیلا، اولویت، برتری، تسلط، تفضل، رجحان ۲ برتری جستن

تفوق‌طلبانه :برتری‌جویانه

تفوق‌طلب :برتری‌طلب، برتری‌جو

تفوق‌طلبی :برتری‌جویی، برتری‌طلبی، رجحان‌یابی

تفوق یافتن : ۱ استیلایافتن، غلبه کردن، مسلط شدن، تسلط یافتن ۲ برتری یافتن، پیشی گرفتن، اولویت یافتن، رجحان یافتن

تفوه : دهان گشودن & لب فروبستن ۲ به زبان آوردن، به سخن آمدن، سخن‌گفتن، لب به سخن گشودن & سکوت کردن، خاموش ماندن

تفویض : ۱ تسلیم، نقل‌وانتقال، واگذاری ۲ سپردن، واگذار کردن، واگذاشتن ۳ اختیار & جبر

تفویض شدن : واگذار شدن، محول شدن، سپرده شدن

تفویض کردن : تسلیم کردن، سپردن، واگذار کردن، واگذاشتن، محول کردن

تفهیم : ۱ آموختن، آموزش دادن، ۲ حالی کردن، فهماندن ۳ خاطرنشان کردن

تقابل : ۱ برابر شدن، رویارویی ۲ تضاد، تناقض ۳ روبرو شدن، روبروی هم‌قرار گرفتن

تقا : پرهیزگاری، تقوا، پرواپیشگی

تقارب : ۱ نزدیکی، هم‌گرایی & تباعد، واگرایی ۲ به هم نزدیک شدن ۳ اقتراب ۴ برخورد، تلاقی

تقارن : ۱ قرین، مقارن، هم‌زمانی، نزدیکی، هم‌گرایی & تباعد ۲ باهم‌قرین شدن ۳ قرینه شدن

تقاص : ۱ انتقام، تاوان، تلافی، خون‌خواهی، دیه، عقاب، کفاره، کیفر، مجازات، معامله‌به‌مثل ۲ تاوان گرفتن ۳ معامله به مثل کردن

تقاص پس دادن :مجازات شدن، تاوان دادن، مکافات دیدن & تقاص گرفتن

تقاص گرفتن : انتقام گرفتن، تلافی کردن، تاوان گرفتن، معامله به مثال کردن

تقاضا : ۱ استدعا، التماس، تمنا، توقع، خواهش، درخواست، طلب، مراد، مسئلت & امر، حکم، دستور ۲ درخواست کردن، متقاضی شدن

تقاضا داشتن : درخواست‌داشتن، خواهش کردن

تقاضا کردن : ۱ مستدعی بودن، خواهش کردن، درخواست کردن، متمنی بودن ۲ مقتضی بودن، ایجاب کردن، اقتضا کردن

تقاضامند : خواهشمند، متمنی، متوقع، مستدعی

تقاضانامه : درخواست، درخواست‌نامه

تقاطع : ۱ برخورد، تلاقی ۲ چهارراه ۳ یکدیگر را قطع کردن، برخورد کردن & تباعد

تقاعد : ۱ بازنشستگی، کناره‌گیری & اشتغال ۲ تعامل ۳ توقف ۴ درنگی، سستی

تقبل : ۱ پذرفتاری، پذیرش، تعهد، تکفل، ضمان، ضمانت، قبول، کفالت، گردن‌گیری ۲ پذیرفتن ۳ به‌عهده گرفتن، قبول کردن

تقبیح : ۱ بدگویی، زشت‌شماری، سرزنش، شماتت، ملامت & تحسین ۲ رد، بدگفتن، ۳ زشت داشتن، زشت شمردن & نیکوشمردن

تقبیل : بوسه زدن، بوسیدن، بوسه‌دادن، ماچ کردن

تقدس : ۱ پارسایی، پاکی، تبارک، تقول، تنزه، زهد، قدوسیت ۲ پاک بودن، منزه شدن

تقدم : ۱ اولویت، برتری، پیش‌دستی، پیشی، ترجیح، رجحان، سبق، مزیت & تاخر ۲ پیش افتادن، پیش بودن، پیش رفتن، جلو رفتن، پیشی جستن، پیشی گرفتن

تقدیر : ۱ سرنوشت، قدر، قضا، مشیت الهی، مقدر & تفویض ۲ امتنان، تشویق، سپاسگزاری، ستایش، قدردانی & توبیخ ۳ قسمت، نصیب، طالع، بخت ۴ مرگ، اجل ۵ عاقبت کار، فرجام

تقدیرگرا :قدری‌مشرب، قدری، قدریه، جبری‌مسلک & تفویض‌گراقدری‌مشربی، جبری‌مسلکی & تفویض‌گرایی

تقدیم : ۱ اهدا، پیش‌کش، تسلیم، نثار ۲ اهدا کردن، پیش‌کش کردن، هدیه دادن ۳ پیش انداختن ۴ پیش فرستادن ۵ نزدیک‌بودن ۶ مقدم داشتن

تقدیم کردن : ۱ اهدا کردن، پیش‌کش کردن، هدیه دادن، دادن، تقدیم‌داشتن ۲ برتری دادن، ترجیح دادن، مقدم‌داشتن

تقدیمی :صفت ۱ اهدایی، پیش‌کش، هدیه ۲ تقدیم‌شده

تقرب : ۱ خویشی، قرب، نزدیکی ۲ تقریب & تباعد، بیگانگی

تقریبتقریب : ۱ تخمین، نزدیکی ۲ زمینه‌سازی ۳ نزدیک‌سازی ۴ نزدیک کردن ۵ نزدیک بودن

تقریبی : به‌تقریب، تخمینی، غیردقیق & دقیق، تحقیقی

تقریر : ۱ ابراز، اظهار، بیان، گفتار & تحریر، ترقیم ۲ اقرار، خستو ۳ ادا، تلفظ & تحریر، ترقیم ۴ بیان کردن، اظهار کردن، گفتن، سخن راندن & نوشتن ۵ اقرار کردن، خستو کردن & انکار کردن

تقریر کردن : بیان کردن، اظهار کردن، سخن راندن، گفتن

تقریض : ۱ بریدن، قطع کردن ۲ شعر گفتن ۳ مدح کردن، ذم کردن

تقریظ : ۱ تحسین، تمجید، ثنا، ستایش، مدح & تنقید ۲ ستودن، تمجید کردن، ستایش کردن، مدح کردن & نکوهیدن، نکوهش کردن

تقسیط : قسطبندی، قسطقسط

تقسیط کردن : ۱ قسطبندی کردن ۲ قسطقسط کردن ۳ قسطپرداختن

تقسیم : ۱ انشعاب، پخش، توزیع ۲ بخش، تسهیم، قسمت ۳ تجزیه ۴ بخش کردن & ضرب کردن ۵ قسمت کردن، توزیع کردن

تقسیمپذیر : بخشپذیر & بخشناپذیر، تقسیم ناپذیر

تقشیر : ۱ پوست کندن ۲ مغز ازپوست جدا کردن

تقصیر : اثم، بزه، جرم، حرج، خبط، خطا، خطیئه، ذنب، گناه، معصیت، وبال ۲ قصور، کوتاهی ۳ عیب ۴ کوتاه کردن، ۵ سستی ورزیدن، کوتاهی کردن، قصور ورزیدن ۶ خطا کردن

تقصیرکار : خطاکار، مقصر & بیگناه، مبرا

تقطیر : ۱ چکاندن، چکانیدن، قطرهقطره چکاندن ۲ جدا کردن (ماده فرار ازغیر فرار)، عرق گرفتن، عرقگیری کردن

تقطیع : ۱ برش، قطع ۲ هجابندی ۳ کوتاه‌گویی ۴ بریدن، پاره‌پاره کردن، قطعه‌قطعه کردن ۵ هجابندی کردن ۶ کوتاه گفتن

تقعر : گود شدن، مقعر بودن & تحدب

تقلا : ۱ اهتمام، تلاش، جهد، زحمت، سعی، کوشش، مجاهدت & اهمال، تکاهل ۲ غلت ۳ غلتیدن

تقلا کردن : ۱ تلاش کردن، زحمت کشیدن، سعی کردن، کوشش کردن، تک‌ودو کردن، دست‌وپا زدن، کوشیدن، تکاپو کردن & سستی کردن ۲ دست و پا زدن ۳ غلت زدن، غلتیدن

تقلب : ۱ تزویر، جعل، دغل‌کاری، شید، غش، قلب، نادرستی ۲ دگرگون شدن، قلب شدن ۳ واژگون شدن

تقلب کردن : حقه زدن، دغلی کردن، دغل‌بازی کردن، نیرنگ ورزیدن، نادرستی کردن

تقلبی : بدل، بدلی، جعلی، ساختگی، شهروا، غشی، قلابی، قلب، مجعول، مغشوش، غشی & اصلی، حقیقی، واقعی

تقلیدآمیز : مقلدانه، آمیخته‌به تقلید، کورکورانه، تقلیدی، تقلیدگونه

تقلید : ۱ ادا، مقلدی، مقلدگری ۲ پیروی، دنباله‌روی ۳ پیروی کردن، تبعیت کردن

تقلید کردن : ۱ پیروی کردن، تبعیت کردن ۲ مقلد شدن ۳ ادای کسی‌را در آوردن ۴ کار کسی را الگو قرار دادن

تقلیدی : بدل، بدلی، عوضی

تقلیل دادن : کاستن، کم کردن، کاهش دادن & افزودن

تقلیل : ۱ کاهش، کسر & تکثیر، تزاید ۲ کاستن، کاهش دادن & کم کردن

تقنین : ۱ قانونگزاری ۲ قانون‌وضع کردن، قانونگزاری کردن

تقوا : اتقا، پارسایی، پرواپیشگی، پروادار، پرهیزگاری، تدین، تقدس، تورع، دیانت، دینداری، زهد، عفاف، فضیلت، ورع & ناپارسایی

تقویت : ۱ استحکام، استوارسازی، پشتیبانی، تحکیم تشدید، تشیید، نیرودهی، نیرومندی ۲ تایید، ترهیب & تضعیف، شقی

تقویت کردن : ۱ نیرومند ساختن، قوی کردن ۲ مقاوم ساختن، استحکام بخشیدن ۳ تحکیم بخشیدن ۴ پشتیبانی کردن، حمایت کردن

تقویم : ۱ ارزیابی، برآورد، تخمین ۲ سالنامه، سال‌نما، گاه‌نامه

تقی : پرهیزگار، باتقوا، تقواپیشه، متقی، پرواپیشه، خداترس & بی‌تقوا

تقید : ۱ پای‌بندی، تعهد ۲ پابند شدن، مقید بودن & رها شدن

تقیید : ۱ وابسته، مقید، محدود ۲ مقید ساختن، بند نهادن، در بند کردن ۳ نگاه‌داشتن

تکاپو : ۱ پویه، تک‌ودو، ۲ تلاش، جد، جهد، سعی، فعالیت، کوشش ۳ جستجو، تفحص

تکاثر : ۱ مال‌اندوزی ۲ افزونی، فراوانی ۳ افزون گشتن، فراوان شدن

تکاثف : ۱ تراکم، غلظت، فشردگی & متخلخل ۲ چگالی ۳ انبوهی، فراوانی ۴ متکاثف شدن، فشرده شدن، متراکم‌شدن & متخلخل شدن

تکاسل : ۱ تن‌آسایی، تن‌پروری، تهاون، خمودی، سستی، تنبلی، کاهلی & تلاش، جدیت، جهد ۲ کاهلی نمودن، سستی کردن، کاهلی کردن، سستی ورزیدن & جهد کردن، کوشیدن ۳ کسل شدن

تک افتادن : جدا شدن، جداماندن، تنها شدن، تنها ماندن، دور افتادن

تکافو : بس‌بود، بسندگی، کفاف، کفایت & کمبود

تکالیف : ۱ وظایف، وظیفه‌ها، تکلیف‌ها ۲ مشق‌ها، تمرینات، تمرین‌ها ۳ بایدها و نبایدها ۴ مشقات، سختی‌ها، مشقت‌ها

تکان : ۱ جنبش، حرکت، لرزش، لرزه، نوسان & سکون ۲ تزلزل

تکان خوردن : ۱ جم‌خوردن، حرکت کردن، جنبیدن ۲ منقلب شدن، به‌هیجان آمدن ۳ هول کردن، هراسیدن ۴ به‌اهتزاز درآمدن

تکان دادن : ۱ لرزاندن، به‌لرزه درآوردن ۲ جنباندن، حرکت دادن ۳ منقلب کردن ۴ متوجه ساختن، به خود آمدن

تکاندن : ۱ جنباندن، حرکت‌دادن، تکان دادن، تکانیدن ۲ستردن

تکاور :صفت ۱ پیکارگر، جنگاور، جنگی، دلاور، رزمنده، مبارز، نبرده ۲ تازنده، دونده ۳ تیزرفتار، اسب تندرو

تکاهل : اهمال، پشت‌گوش‌اندازی، تعلل، تنبلی، سستی، غفلت، مسامحه

تکایا : تکیه‌ها، حسینیه‌ها، مکانهای عزاداری، تعزیه‌خانه

تکبر : ۱ افاده، برتنی، تبختر، تفرعن، خودبزرگ‌بینی، خودبینی، خودپرستی، خودپسندی، خودخواهی، صلف، غرور، فیس، کبر، گردن‌کشی، لاف، نازش، نخوت & فروتنی ۲ افاده کردن، کبر ورزیدن، بزرگ‌منشی کردن

تکبیر : ۱ اله اکبر گفتن ۲ بزرگ‌شمردن (خدا)، خدا را به بزرگی یاد کردن

تک‌پران :صفت فاحشه(غیررسمی)، روسپی (غیررسمی)، بلایه، زن‌نانجیب، نانجیبه

تک‌تک : به تفکیک، جداجدا، فردفرد، یکی‌یکی & جمع

تک :صفت ۱ تنها، طاق، فرد، منفرد، یگانه & جفت، زوج ۲ عزب، مجرد ۳ تاخت، تک، تهاجم، حمله، هجوم، یورش & پاتک، دفاع ۴ دو، دویدن ۵ بی‌نظیر، بی‌مثل، بی‌همال، بی‌مانند، فرید، وحید ۶ ته، قعر ۷ اندک، قلیل، کم

تکثر : ۱ بسیاری، تعدد، وفور، فراوانی، کثرت ۲ بسیار شدن، زیاد شدن

تکثیر : ۱ ازدیاد، افزایش & تقلیل ۲ ازدیاد یافتن، افزایش یافتن، افزون کردن & کاهش یافتن، کم شدن

تک‌خال :صفت ۱ آس، برگ‌برنده، ورق برنده ۲ برجسته، ممتاز

تکدر : ۱ آزردگی، دل‌آزردگی، دل‌تنگی، کدورت ۲ تیره شدن، کدرشدن ۳ دل‌تنگ شدن، دل‌آزرده شدن، رنجیدن ۴ رنجاندن، اذیت کردن، آزار رساندن

تکدی : ۱ دریوزه، دریوزگی، دریوزه‌گری، سوال، صدقه‌خواهی، کدیه، گدایی ۲ گدایی کردن

تکدی کردن : گدایی کردن، دریوزگی کردن

تکذیب : ۱ انکار، رد & تایید، تصدیق ۲ انکار کرن، دروغ شمردن & تایید کردن، تصدیق کردن

تکرار : ۱ بازگویی، تکریر، واگویی ۲ ازسرگیری، اعاده، تجدید، دوباره کاری ۳ تمرین، مرور، ممارست ۴ بسامد ۵ بازگو کردن، بازگفتن ۶ دوباره انجام‌دادن، مکرر کردن

تکراری : دوبارگی، مکرر

تک‌رو، تکرو : ۱ خودسر، خودمحور ۲ جمع گریز، جماعت گریز ۲ تنهارو

تکریر : بازگویی، تکرار، تکرر

تکریم : ۱ احترام، اعظام، اکرام، بزرگ‌داشت، تجلیل، تعظیم، توقیر، حرمت، سپاس‌داری، کرنش، مدح & تحقیر ۲ گرامی‌داشتن، اکرام کردن

تکسر : ۱ خرد شدن، ریزریزشدن، شکستن ۲ ضعف، ناتوانی

تکفل :فعل ۱ تعهد، تقبل، ضمان ۲ کفالت، سرپرستی ۳ کفالت کردن، کفیل شدن، متعهد شدن، پایندانی کرن، به‌عهده گرفتن

تکفین : ۱ کفن کردن، کفن‌پوشاندن ۲ کفن‌پوشانی

تکل : بوریا، حصیر

تکلف : ۱ اشکال، تجمل، تشریفات ۲ تعارف ۳ رنج ۴ سرسنگینی ۵ به‌خود رنج دادن ۶ خودنمایی کردن

تکلم : ۱ اختلاط، حرف، صحبت، گپ، گفتار، گفتگو، مکالمه ۲ سخن گفتن، گپ زن، گفتگو کردن، مکالمه کردن & استماع، گوش دادن

تکلم کردن : حرف‌زدن، صحبت کردن، گپ زدن، گفتگو کردن & استماع کردن

تکلمه : پیوست، تتمه، تحشیه، تعلیقه، ضمیمه، متمم، مکمل

تکلیف :اسم ۱ رسالت، فریضه، مسئولیت، نقش، وظیفه ۲ مشق ۳ بلوغ ۴ سخت، شاق، زحمت فوق‌العاده ۵ اصرار، تاکید ۶ مصادره ۷ به‌رنج افکندن ۸ به گردن گذاشتن ۹ به سن بلوغ رسیدن

تکلیف کردن : ۱ به گردن گذاشتن ۲ موظف ساختن، مجبور کردن، وادار کردن، مکلف ساختن ۳ اصرار کردن، تاکید کردن

تکمه : ۱ دکمه، دگمه ۲ سوئیچ، کلید

تکمیل : ۱ اتمام، اکمال، پایان، ختم، رسایی، کمال ۲ کامل کردن، تمام کردن، به‌پایان رسانیدن

تکنوکرات : فن‌سالار

تکنوکراسی : فن‌سالاری

تکنولوژی : ۱ فن‌آوری، فن‌شناسی، دانش فنی ۲ صنعت، صنعتی

تکنیسین : ۱ فن‌آور، فنی، کارگر ماهر ۲ صنعتگر ۳ متخصص

تکنیک : ۱ صنعت، فن ۲ روش، راه‌کار، شیوه ۳ فنی

تک‌وپو : ۱ تکاپو ۲ تاخت ۳ تلاش، تقلا، کوشش، جهد، سعی

تک‌وتا : جنب‌وجوش، تحرک، تلاش، فعالیت، تک‌وپو، تکاپو

تک‌وتوک : ۱ کم، نادر، بسیارکم، اندک، انگشت‌شمار، قلیل، معدود ۲ پراکنده & کم‌وبیش

تک‌ودو : تک‌وپو، تقلا، تکاپو، تلاش، کوشش

تکوین : ۱ آفرینش، ایجاد، پیدایش، تشکیل، خلقت ۲ آفریدن، ایجاد کردن، خلق کردن، هستی بخشیدن

تکه‌پاره :اسم اجزا، تکه‌تکه، قطعه‌قطعه ۳ مرقع

تکه : ۱ پاره، جزء، خرده، قسمت، قطعه، لخت ۲ خرد، ریزه ۳ لقمه ۴ تیکه، لعبت، زن زیبا ۵ چیز جالب ۶ باب دندان ۷ نصیب، قسمت

تکه‌تکه : جزءجزء، قسمت‌قسمت، قطعه‌قطعه، بریده‌بریده، پاره‌پاره

تک‌یاخته : تک‌سلولی

تکی : ۱ تنها ۲ به تنهایی

تکیدن : ۱ لاغر شدن ۲ دویدن، تاختن ۳ جنبیدن

تکیده : لاغر، رنجور، باریک

تکیه : ۱ اتکا، اطمینان، اعتماد، پناه‌گاه ۲ تعزیه‌خانه، حسینیه ۳ تاکید، اصرار ۴ فشار

تکیه کردن : ۱ اعتماد کردن، اطمینان کردن ۲ اتکا کردن، متکی‌شدن ۳ تکیه زدن ۴ اصرار ورزیدن، تاکید کردن

تکیه گاه : ۱ بالش، متکا، مخده، ۲ اتکا، نقطه اتکا، گرانیگاه ۳ پشت‌وپناه، پشتیبان، حامی ۴ تکیه گه

تگرگ : یخچه

تلائم : سازگاری، سازواری

تلازم :فعل التزام، وابستگی، همراهی & لازم و ملزوم یکدیگر بودن، همراه‌بودن

تلاش : اهتمام، تقلا، تکاپو، جدیت، جهد، سعی، فعالیت، کوشش، مجاهدت، مساعی & تن آسانی، تنبلی

تلاش کردن : کوشیدن، جدیت به خرج دادن، کوشش کردن، سعی کردن

تلاشگر :فعل فعال، ساعی، پرتلاش، زحمت‌کش، پرکار

تلاشی : ۱ انهدام، پاچیدگی، پاشیدگی، پراکندگی، پوسیدگی، نیستی ۲ ازهم گسیختن، متلاشی شدن

تلاطم : ۱ تموج، ۲ تنش، جنب‌وجوش، جنبش، هیجان ۳ به‌هم برآمدن، ۴ به هم خوردن

تلافی : ۱ انتقام، تقاص، جبران، جزا، خون‌خواهی، سزا ۲ تاوان، غرامت & عفو، جبران کردن

تلافی‌جو :صفت انتقام‌جو، تقاص‌گیر، منتقم & معفو

تلافی‌جویی : انتقام‌جویی، کین‌توزی، کین‌کشی & عفو

تلافی درآوردن :انتقام گرفتن، تقاص گرفتن

تلاقی : ۱ برخورد ۲ دیدار، ملاقات ۳ اصطکاک، تقاطع، تماس، ۴ به‌هم‌رسیدن، دیدار کردن

تلالو : ۱ برق، تابش، جلا، جلوه، درخشش، درخشندگی، زرق‌وبرق ۲ فروزش، فروغ لمعان ۳ برق زدن، درخشیدن

تلامیذ : تلامذه، تلمیذها، طلاب، محصلین & اساتید، معلمین

تلاوت : ۱ ترتیل، خوش‌خوانی، قرائت، نرم‌خوانی ۲ خواندن، قرائت کردن

تلاوتگر : قاری، مقری، قرآن‌خوان

تلبث : ۱ ایست، توقف، درنگ، مکث ۲ درنگ کردن، توقف کردن

تلبس : ۱ جامه‌پوشی ۲ آمیختگی، ابهام، تلبیس ۳ جامه پوشیدن، لباس‌پوشیدن، ملبس شدن ۴ مبهم شدن، آمیخته‌شدن ۵ اشتباه شدن

تلبیس : ۱ آمیختگی، تدلیس، تهویه، حیله، دروغ‌پردازی، دسیسه، نیرنگ، مکر، تزویر، خدعه، ریا، نیرنگ‌سازی ۲ نیرنگ ساختن ۳ حقیقت‌پوشی

تلبیه : ۱ لبیک گفتن ۲ لبیک‌گویی

تل : ۱ پشته، تپه، رش، نجد & هامون ۲ انبار، خرمن ۳ توده، انباشتگی ۴ امرد، مزلف

تلخ‌رو : تندمزاج، ترشرو، بدعنق، بدخو

تلخ : ۱ زننده، ناخوش، ناخوشایند، ناگوار & خوش، گوارا ۲ مر & پرحلاوت، خوش، شیرین ۳ حزین، غمناک، غمگین ۴ اخمو، بداخلاق، عبوس ۵ باده، شراب، می

**تلخ‌کام** : ۱ ناخوش‌روزگار & شیرین‌کام ۲ نامراد، ناامید، ناکام & مرادمند، شیرین‌کام ۳ بدبخت، شوربخت، سیه‌گلیم & خوش‌بخت

**تلخ‌کامی** : ناکامی، نامرادی، محرومیت & شیرین‌کامی

**تلخناک** : ۱ ناگوار، سخت، تعبناک ۲ بسیار تلخ & شهدآمیز، شهدآلود

**تلخیص** : ۱ اجمال، اختصار، ایجاز، خلاصه، ۲ خلاصه‌نویسی، خلاصه‌گویی، کوتاه‌سازی، مجمل ۳ خلاصه کردن، مختصر کردن & تطویل، اطناب

**تلخی** :xlat[اسم ۱ مرارت، ناخوشی، ناگواری & خوشی، شیرینی ۲ بدخلقی & خوشی، شیرینی

**تلذذ** : ۱ تمتع، حظ، کیف، لذت ۲ لذت بردن

**تلسکوپ** : دوربین رصدخانه، دوربین نجومی & میکروسکپ، ذره‌بین، ریزبین

**تلطف** : ۱ رافت، عطوفت، لطف، ملاطفت، مهربانی، مهرورزی، نرمی & خشونت، درشتی ۲ مهربانی کردن، ملاطفت کردن، نرمی کردن، لطف کردن & خشونت‌ورزیدن

**تلطیف** : ۱ لطیف‌سازی، ملایم‌سازی ۲ لطیف کردن، ملایم ساختن ۳ زیبا ساختن، دلپذیر ساختن

**تلفات** : ۱ ضایعات ۱ ۲ مرگ‌ومیرها ۳ کشته‌شدگان

**تلف** : ۱ اتلاف، پامال، پایمال، تباه، حیف‌ومیل، فنا، مردن، منهدم، ضایع، نابود، نیست، هدر، هلاک ۲ نابود شدن، نیست شدن، تباه شدن ۳ هلاک گردانیدن

**تلف شدن** : از بین رفتن، برباد رفتن، مردن، نیست شدن، تباه شدن، نابودشدن، هدر رفتن

تلفظ : ۱ ادا، بیان، تقریر ۲ گویش ۳ ادا کردن، سخن گفتن

تلفظ کردن : ادا کردن، ملفوظ ساختن

تلف کردن : ۱ ضایع کردن، تباه کردن، از بین بردن، نابود کردن ۲ پایمال کردن، حیف و میل کردن، به هدر دادن، هدر دادن ۳ خراب کردن، فاسد کردن ۴ هلاک کردن، کشتن

تلفنچی : متصدی تلفن، اپراتور

تلفیف : ۱ پیچیدن، لفاف کردن ۲ در هم پیچیدن ۳ در نوردیدن ۴ تناسب

تلفیق : آمیختگی، آمیزش، پیوند، ترکیب & تفصیل

تلقی : ۱ برداشت، تعبیر، تفسیر، دریافت، نگرش ۲ برخورد، تماس، دیدار، ملاقات ۲ پذیرش، درک، فراگیری ۳ پذیرفتن، قبول کردن ۴ آموختن، فراگرفتن ۵ برخورد کردن، ملاقات کردن

تلقیح : ۱ آبستنی، باروری، بارورسازی، لقاح ۲ آبله‌کوبی، واکسیناسیون ۳ مایه زدن، واکسن زدن ۴ گشن دادن، گشن‌سازی ۵ آبستن کردن

تلقی شدن : ۱ برداشت‌شدن، درک شدن، فهمیده شدن ۲ ارزیابی شدن & تلقی کردن

تلقی کردن : ۱ برداشت کردن ۲ ارزیابی کردن، ذهنیت داشتن

تلقین : ۱ القا ۲ فهماندن، آموختن ۳ فرازبان دادن، یاد دادن

تلقین کردن : ۱ القا کردن ۲ آموختن، تعلیم دادن، تفهیم کردن

تلکه : اخاذی، باج‌ستانی، گوش‌بری

تلمبار : انبار، انباشته، توده، تلنبار

تلمبه : پمپ

تلمذ : ۱ دانشجویی، شاگردی، طلبگی، علم‌آموزی & استادی، معلمی ۲ شاگردشدن، شاگردی کردن ۳ تحصیل کردن، درس‌خواندن & درس دادن

تلمیح : استعاره، اشاره، ایما، تعریض، تمثیل، کنایه & تصریح

تلمیذ : دانش‌آموز، شاگرد، طلبه، محصل & استاد، معلم

تلنبار : ۱ انباشته، توده، کپه ۲ پر، لبریز

تلنبار کردن : انباشتن، انباشته کردن، کپه کردن

تلواسه : اضطراب، التهاب، اندوه، بی‌تابی، بی‌قراری، تشویش

تلوتلو : پس، پی، دنبال

تلون : تبدل، تغیر، تنوع، رنگارنگی، سالوس، ظاهرنمایی

تلویحتلویح : ۱ اشاره، تعریض، کنایه، ۲ اشاره کردن، نشان دادن & تصریح

تلویحی : غیرصریح، ضمنی، تلمیحی & تصریحی

تله : بند، پهند، تور، جال، دام

تله‌پاتی :

تلهف : ۱ افسوس، تاسف، دریغ، ۲ غم خوردن، دریغ ورزیدن، افسوس‌خوردن

تمارض : اظهار کسالت، بیمارنمایی، ناخوش‌نمایی

تماس : ۱ ارتباط، رابطه، مراوده ۲ برخورد، تلاقی ۳ لمس ۴ مالش ۵ پیوستگی، نزدیکی ۶ بسودن

تماشاچی : بیننده، تماشاگر، شاهد، ناظر، نظاره‌گر، نظارگی

تماشا کردن : دید زدن، نظاره کردن، نگاه کردن

تماشاگاه : تفرجگاه، تفریحگاه، تماشاگه، منظر، منظره، نزهت‌گاه

تماشاگر : بیننده، تماشاچی، ناظر، نظاره‌گر، نظارگی، نگران & بازیگر

تماشا : ۱ نظاره، نظر، نگاه، نگرش ۲ تفرج، سیاحت، سیر، گردش، گشت‌وگذار، گلگشت

تماشایی :اسم ۱ پرشور، جالب، زیبا ۲ سرگرم‌کننده، مشغول‌کننده & خسته‌کننده ۳ دیدنی ۴ بیننده، تماشاچی

تمام & جزئی، جزئتمامت : تماماً، جمعاً، کلاً، همگی، همه

تمام :قید ۱ تماما، جمعناتمام، ناقص ۳ اختتام، پایان، ختم ۴ جمله، عموم، همگی، همه ۵ کل، هر ۶ بس، بسیار، زیاد، فراوان ۷ بی‌کم‌و‌کاست & ناقص ۸ بسنده، کافی

تمام‌ناشدنی :پایان‌ناپذیر & تمام‌شدنی

تمامیت : تام، تمام، کلیت

تمامیت‌خواه :صفت انحصارطلب، انحصارجو، انحصارگرا، کلیت‌خواه، تمام‌گرا

تمامیت‌خواهی :انحصارجویی، انحصارطلبی، انحصارگرایی، کلیت‌خواهی

تمایز : ۱ اختلاف، تباین‌تفاوت، فرق & تماثل ۲ وجه ممیزه، شاخصه ۳ جدا کردن ۴ جدا بودن، تفاوت داشتن

تمایز داشتن : فرق‌داشتن، متفاوت بودن، توفیر کردن، تفاوت‌داشتن

تمایل : آرزو، تعشق، توجه، خواهش، دلبستگی، رغبت، علاقه، علقه، عنایت، گرایش، میل، هوس & تنفر ۲ گراییدن، متمایل‌شدن، میل کردن ۳ خمیدگی ۴ احساس، عاطفه

تمایل داشتن : خواهان‌بودن، میل داشتن، گرایش داشتن، رغبت داشتن، رغبت نشان دادن، متمایل بودن

تمبک : تنبک، ضرب & دایره‌زنگی

تمتع : ۱ استفاده، برخورداری، بهره‌وری، بهره‌مندی، تلذذ ۲ برخوردار شدن، بهره بردن

تمثال : ۱ تصویر، عکس، نقش ۲ پیکر ۳ تندیس، مجسمه، تن‌سان

تمثیل : ۱ صورت، نگاره، نماد ۲ تعبیر، افسانه، حکایت، قصه، داستان، مثل ۳ مثال آوردن، ۴ تشبیه کردن

تمجمج : ۱ جویده‌جویده‌حرف زدن، من‌ومن کردن ۲ تانی، درنگ، مکث ۳ سخن نامفهوم گفتن

تمجید : ۱ آفرین، تحسین، تعریف، ثنا، ستایش، مدح، مرحبا & هجو ۲ تحسین کردن، تعریف کردن، ستودن & هجو کردن، هجا گفتن، بد گفتن، بدگویی کردن

تمدن : ۱ شهرنشینی، مدنیت ۲ ثقافت، فرهنگ ۳ فرهیختگی ۴ شهرنشین‌شدن

تمدید : ۱ ادامه، تداوم ۲ کشش، کشیدگی ۳ تداوم بخشیدن ۴ دراز کردن، کشیدن

تمر : ۱ خرما ۲ نخل هندی، خنجه ۳ آب مروارید

تمرد : ۱ تجاسر، تخطی، تخلف، سرپیچی، سرکشی، طغیان، عصیان، گردن‌کشی، نافرمانی، یاغیگری & فرمانبرداری ۲ سرپیچی کردن، سرکشی کردن، طغیان‌ورزیدن، عصیان ورزیدن، گردن‌کشی کردن، نافرمانی کردن & فرمان بردن، فرمان‌برداری کردن، رام بودن، تسلیم بودن

تمرد کردن : سرپیچی کردن، گردن‌کشی کردن، عصیان ورزیدن، طاغی‌شدن، سرکشی کردن، نافرمانی کردن & فرمان‌برداری کردن، مطیع بودن

تمرکز : ۱ مرکزیت ۲ مرکزگرایی

تمرگیدن : ۱ نشستن ۲ خوابیدن

تمرین : ۱ تکرار، مرور، ممارست ۲ مشق، تکلیف ۳ آشنا کردن، عادت‌دادن، ورزش ۴ آزمایش، ۵ رزمایش، مانور ۶ ورزش کردن، ورزیدن ۷ نرم کردن

تم : ۱ زمینه، مایه، مطلب، مضمون، درون‌مایه، موضوع، مبحث ۲ ملودی اصلی

تمساح : نهنگ

تمسخرآمیز :تمسخرآلود، ریشخندآمیز، طنزآمیز، مسخره، مسخره‌آلود، مسخره‌آمیز & تحسین‌آمیز

تمسخر : ۱ استهزا، تیبا، ریشخند، فسوس، لودگی، مسخره ۲ ریشخند کردن، مسخره کردن، دست انداختن ۳ شوخی، لودگی

تمسخر کردن : ۱ دست انداختن، دست گرفتن ۲ به‌مسخره گرفتن، ریشخند کردن، مسخره کردن، استهزا کردن & تحسین کردن

تمسک : ۱ اعتصام، بهانه، پناه‌بری، تشبث، توسل، دستاویزسازی ۲ چنگ‌زدن، درآویختن، دستاویز قرار دادن، چسبیدن، تشبث کردن، متشبث شدن

تمسک جستن :متشبث شدن، دستاویز قرار دادن، متوسل شدن، تشبث کردن

تمشیت :اسم ۱ اداره، راه‌اندازی، رهبری، مدیریت، ۲ راندن، راه‌انداختن، سروسامان دادن ۳ سامان‌دهی، سامان‌بخشی

تمکن : ۱ تعین، تمول، تنعم، توانگری، ثروت، دارایی، دولت، مال، مکنت، منال & افلاس، تهیدستی، فقر ۲ جاه، مقام، منزلت ۳ توانایی، قدرت & ناتوانی ۴ جاگرفتن، جاگیر شدن ۵ منزلت یافتن، جاه‌ومقام‌یافتن ۶ توانا شدن & ناتوان شدن

تمکین : ۱ انقیاد، تسلیم & تمرد، سرپیچی، عصیان، یاغیگری ۲ اطاعت، پیروی، تبعیت، فرمانبرداری، متابعت & نافرمانی ۳ احترام، بزرگداشت ۴ سازگاری ۵ به‌فرمان بودن، فرمان بردن، متابعت کردن & سرکشی کردن ۶ سازگار بودن & ناسازگاربودن، ناسازگار

تملق‌آمیز :چاپلوسانه، مداهنه‌آمیز، تملق‌آلود، متملقانه

تملق : ۱ تبصبص، تصلف، چاپلوسی، چرب‌زبانی، ریاکاری، زبان‌به‌مزدی، سالوس، مجیز، مجیزگویی، دم‌لابه، مداهنه، موس‌موس ۲ چاپلوسی کردن، چرب زبانی کردن، مجیز گفتن، مداهنه کردن، لابه کردن

تملق‌گو :صفت چاپلوس، چرب‌زبان، زبان‌بمزد، متملق، مجیزگو، مداهنه‌گر

تملک : ۱ استملاک، تحصیل، تملیک، تصاحب، تصرف ۲ دارایی، مالکیت ۴ دارا شدن، صاحب شدن، مالک شدن، به تصاحب‌درآوردن، به‌چنگ آوردن & از کف دادن، ازدست دادن

تمنا : آرزو، استدعا، التماس، تقاضا، خواهش، درخواست، غبطه، نیاز

تمنا کردن : آرزو کردن، آرزومند بودن، متمنی بودن، التماس کردن، خواهش کردن، درخواست کردن

تمنیات : آرزوها، تمناها، التماس‌ها، آمال، خواهش‌ها، درخواست‌ها، تقاضاها، آرزومندی‌ها

تموج : موج زدن، مواج بودن & ۱ طوفانی شدن ۲ آرام شدن (دریا)

تموز : ۱ تابستان، صیف، فصل گرما & زمستان، شتا ۲ ماه‌اول تابستان، تیرماه

تمول : ۱ استطاعت، تمکن، تنعم، ثروت، دارایی، مال، مکنت، منال، وسع & فقر، نداری ۲ توانگری، ثروتمندی، مالداری ۳ توانگر شدن، دارا شدن، مالدار شدن، ثروتمندشدن & مفلس شدن، ورشکستن، ورشکسته‌شدن

تمهید : ۱ آمادگی، آماده‌سازی، تدارک، تدبیر، تهیه، چاره، زمینه‌سازی، مقدمه‌چینی ۲ آماده کردن، آراستن، فراهم کردن ۳ زمینه‌سازی کرن، مقدمه چیدن ۴ گسترانیدن، هموار کردن، پهن کردن

تمهیل : مهلت‌دهی، فرصت‌دهی

تمیز : ۱ پاک، پاکیزه، طاهر، طیب، منقح، نظیف & کثیف ۲ امتیاز، بازشناسی، تشخیص، تمییز ۳ فراست، هوش ۴ بازشناختن ۵ فرق گذاشتن، متمایز ساختن

تمیز دادن : ۱ بازشناختن، تشخیص دادن، درک کردن، فهمیدن ۲ متمایز ساختن، امتیاز قایل شدن

تمیز کردن : پاک کردن، پاکیزه گردانیدن، نظیف کردن & کثیف کردن

تمیزی :zimat]اسم پاکی، نظافت & کثافت

تمییز : ۱ بازشناسی، تشخیص، تعیین، تفکیک ۲ بازشناختن ۳ فرق گذاشتن، تشخیص دادن ۴ تفکیک کردن، جدا کردن

تن‌آسا : بی‌حال، بی‌عار، بی‌غیرت، تنبل، تن‌پرور، خوشگذران، کاهل، لاقید، لش & کوشا

تن‌آسان : ۱ آسوده، مرفه ۲ راحت‌طلب، رفاه‌زده & سخت‌کوش ۳ خوشگذران، عیش‌طلب ۴ تندرست، سالم ۵ تن‌آسا، تنبل، تن‌پرور & تلاشگر، زرنگ، ساعی

تن‌آسانی : ۱ آسایش، آسودگی ۲ تنبلی، کاهلی & تلاش، تلاشگری، سخت‌کوشی ۳ خوش‌گذرانی، رفاه، رفاه‌زدگی

تن‌آسایی : ۱ تنبلی، تن‌پروری، کاهلی، لاقیدی & کوشایی، تلاشگری، جهد ۲ رفاه‌جویی، رفاه‌طلبی

تنازع : ۱ دعوا، ستیز، کشمکش، منازعه، نزاع ۲ باهم پیکار کردن، باهم ستیز کردن، باهم نزاع کردن

تناسب : ۱ خویشاوندی، سازگاری، سنخیت، مناسبت، نسبت، وفاق، هم‌آهنگی ۲ نسبت داشتن، خویش بودن ۳ متناسب بودن، برازیدن & ناسازگاری، ناهماهنگی

تناسب داشتن : ۱ متناسب بودن، سازگار بودن، هم‌آهنگ بودن ۲ سنخیت داشتن

تناسخ : ۱ نسخ ۲ انتقال نفس ۳ ابطال ۴ باطل کردن، زایل کردن، نسخ کردن ۵ تغییر یافتن، گشتن ۶ منتقل شدن (روح)، حلول، تجسد، تجسم

تناسل : ۱ توالد، تولید مثل، خلق، زادوولد، زه‌وزا، زایش ۲ فرزند زادن، زادوولد کردن، فرزند زادن

تناظر : ۱ تشابه، قرینه ۲ مباحثه، مناظره ۳ مناظره کردن، باهم بحث ومجادله کردن ۴ به‌یکدیگر نظر کردن

تنافر : ۱ انزجار، بیزاری، نفرت‌زدگی، دل‌زدگی، رمیدگی، ناسازی، نفرت & تمایل ۲ ازهم رمیدن، از هم بیزاری جستن، دوری جستن & متمایل شدن، راغب گشتن

تنافس : ۱ خودنمایی، تظاهر ۲ رقابت، هم‌چشمی ۳ خودنمایی کردن ۴ رقابت کردن، هم‌چشمی کردن

تناقض‌آمیز : ۱ نقیض، مغایر ۲ متضاد، متناقض

تناقض : ۱ تخالف، تضاد، ضدیت، مغایرت، منافات ناسازگار ۲ ناسازگاربودن، ضدیکدیگر بودن

تناوب : ۱ بسامد، توالی، نوبت ۲ نوبت گذاشتن، نوبتی کار انجام دادن ۳ متناوب بودن

تناور : بزرگ‌جثه، تنومند، جسیم، درشت‌اندام، ستبر، عظیم‌الجثه، فربه، قوی‌هیکل & نزار

تناوری : تنومندی، جسامت، فربهی، قوت، نیرومندی & لاغری

تناول : ۱ خوردن، صرف کردن، میل، کردن، نوش کردن، ۲ بر داشتن، گرفتن

تنبان : ازار، سروال، شلوار

تن : ۱ بدن، پیکر، تنه، جثه، جسم، کالبد، هیکل & جان ۲ شخص، کس، نفر ۳ نفس & روح

تنبک : تمبک، دنبک، ضرب

تنبل : ۱ بچه‌ننه، بی‌حال، بی‌غیرت، تن‌زن، بی‌حال، بیکاره، تن‌آسا، تنبل‌باشی، تن‌پرور، سپوزکار، سست، کاهل، لش، مسامح، هیچ‌کاره & زرنگ، کوشا ۲ درس‌نخوان

تنبلی :labnat[اسم اهمال، تن‌آسانی، تن‌آسایی، تن‌پروری، سستی، کاهلی، مسامحه & زرنگی

تنبه : ۱ آگاهی، بیداری، هوشیاری & غفلت ۲ بیدار شدن، هشیار شدن، آگاه شدن & غافل شدن، غفلت ورزیدن

تنبیه : ۱ تادیب، تعذیب، تعزیر، توبیخ، جزا، سیاست، عقاب، گوشمال، گوشمالی، مجازات، نسق & تشویق ۲ بیدار کردن، هشیار ساختن ۳ آگاه کردن، واقف کردن & غافل ساختن، باخبر گذاشتن ۴ تادیب کردن ۵ گوشمالی دادن، مجازات کردن & تشویق کردن

تنبیه کردن : ۱ مجازات کردن، گوشمالی دادن، تادیب کردن، توبیخ کردن ۲ آگاه ساختن، واقف کردن ۳ متنبه ساختن، بیدار کردن، هشیار کردن

تن‌پرور : بی‌حال، بی‌عار، بی‌کاره، تن‌آسا، تنبل، تن‌پرست، خوش‌گذران، راحت‌طلب، تن‌آسان & زرنگ

تن‌پروری : ۱ بطالت، بی‌کارگی، تن‌آسانی، تن‌آسایی، کاهلی، راحت‌طلبی، تنبلی & سخت‌کوشی ۲ خوش‌گذرانی

تن‌پوش : پوشش، ثوب، جامه، کسوت، لباس & پاپوش

تنخواه : ۱ کالا، متاع ۲ اعتبار، ۳ بودجه ۴ پول، سرمایه، نقدینه، وجه

تن دادن : ۱ تسلیم شدن ۲ تحمل کردن ۳ پذیرفتن، قبول کردن ۴ رضاشدن

تندباد : توفان، طوفان & نسیم

تند :قید ۱ برق‌آسا، سریع، شتابان & کند، بطیء، آهسته ۲ باحرارت، داغ ۳ جلد، چابک، چالاک، فرز ۴ قاطع ۵ پرادویه، تیز ۶ حاد ۷ خشن، قوی ۸ آتش‌مزاج، آتشین‌مزاج، تندخو، خشمگین، خشمناک، عصبی & آرام، تندخو، خوش‌خلق، سلیم ۹ پررنگ، سیر & ک

تندپا : تندپو، جلد، سریع‌السیر، شاطر

تندپو : تندپا، تیزپو، تیزتک، سریع & کندرو

تندخلقی : بداخلاقی، بدخلقی، تندمزاجی، عصبی & خوش‌خلقی

تندخو : آشفته‌خو، آتش‌مزاج، آتشی‌مزاج، بداخلاق، بدخلق، بدخو، تندخلق، تندمزاج، خشمگین، خشمناک، زشت‌خو، عصبانی، عصبی، غضبناک، کج‌خلق & سلیم، سلیم‌النفس، خوش‌خلق

تندخویی : بداخلاقی، بدخویی، تندمزاجی، سودا، سودایی، عصبانیت، عصبیت، غضب & خوش‌اخلاقی، خوش‌خلقی

تندر : آسمان‌غره، پخنو، رعد، غرش، غرشت، کنور، تندور & برق، صاعقه، عاصفه

تن در دادن : ۱ راضی‌شدن، رضایت دادن ۲ تسلیم شدن ۳ پذیرفتن، قبول کردن & رد کردن، نپذیرفتن

تندرست : سالم، صحیح‌المزاج، قبراق، نیکوحال، سرحال، صحت‌مند & بیمار، مریض، ناتندرست

تندرستی : سلامت، سلامتی، صحت، عافیت & بیماری، عارضه، ناخوشی

تند رفتن : ۱ اغراق کردن، مبالغه کردن ۲ زود قضاوت کردن ۳ نااندیشیده سخن گفتن

تندرو : ۱ بادپا، تیزپر، تیزتک، تیزرو، دونده، راهوار، سبک‌سیر، سریع، سریع‌السیر & کندرو ۲ بی‌باک، بی‌پروا & ترسو، جبون ۳ افراطی & میانه‌رو

تندروی : ۱ سرعت & کندروی ۲ افراط & تفریط

تندمزاجی : تندخویی، سودا، عصبیت، عصبانیت، غضب & سلیم‌النفسی

تندوتیز : ۱ جلد، چالاک، فرز & کند ۲ پرادویه & ۱ کم‌ادویه ۲ شیرین ۳ عصبی & خوش‌خلق

تندهوش : باهوش، تیزهوش، سریع‌الانتقال & پخمه، کم‌هوش، کندهوش

تندیس : پیکر، پیکره، تصویر، تندیسه، قالب، کالبد، مجسمه، نگار & تابلونقاشی

تندی : ۱ سختی، شدت ۲ پرخاش، تشدد، تغیر، حدت، خشونت، سورت، شدت، غضب، معاتبه & رفق، شکیبایی، مدارا، ملایمت ۳ سرعت، شتاب & کندی ۴ برندگی، تیزی ۵ جلادت & بردباری

تندیسگر : مجسمه‌ساز & نقاش

تندی کردن : ۱ عصبانی‌شدن، خشمگین شدن ۲ خشونت به خرج دادن، پرخاش کردن، پرخاشگری کردن

تنزل : ۱ تخفیف، کاهش ۲ نزول & ترقی، صعود ۳ فرود آمدن، پایین‌آمدن، نزول کردن & صعود کردن، ترقی کردن ۴ کاهش یافتن، کم شدن

تنزل یافتن : کاهش‌یافتن، کم شدن & افزایش یافتن

تنزه : ۱ بی‌آلایشی، پاکی، تقدس ۲ خرمی ۳ پاک بودن ۴ به‌گردش‌رفتن

تنزیل‌خور :اسم رباخوار، سودخوار، نزول‌خور

تنزیل :اسم ۱ ربا، ربح، فرع، مرابحه، نزول ۲ فرودآیی، ۳ نازل شدن، ۴ نازل کردن، فرو فرستادن

تنزیه : ۱ بی‌آلایشی، پاکدامنی، پاکی، طهارت، قداست ۲ تهذیب ۳ پالایش، پاک دانستن

تنسک : ۱ پارسایی، زهد ۲ پارسا شدن، عابد شدن، زاهد شدن، زهد ورزیدن

تن : سه خروار، هزارکیلو

تنسیق : ۱ آراستگی، تنظیم، رتق‌وفتق، سامان‌دهی، نسق، نسق‌دهی، نظم ۲ آراستن، ترتیب دادن، نظم دادن، نسق بخشیدن، به‌هم پیوستن

تنش‌آلود : بحرانی، ناآرام & آرام

تنش : اغتشاش، انقلاب، بحران، ناآرامی & آرامش

تنش‌زا : بحران‌زا، ناآرامی‌زا، ناآرام کننده & تنش‌زدا

تنظیف : پاک‌سازی، پاکی، پاکیزگی، رفت‌وروب، نظافت

تنظیف کردن : تمیز کردن، پاک کردن، نظیف کردن، نظافت کردن، رفت‌وروب کردن

تنظیم : ۱ انتظام، ترتیب، تنسیق، مرتب‌سازی، نظم، نظم‌دهی، ۲ مرتب کردن، منظم کردن، سروسامان دادن & نابسامان کردن

تنظیم کردن : نظم دادن، منظم کردن، بسامان کردن، مرتب کردن

تنعم : ۱ بی‌نیازی، تمکن، تمول، توانگری، ثروتمندی، دارایی، دولتمندی، غنا، مالداری، مکنت، نعمت & فقر ۲ تن‌آسانی، نازپروردگی ۳ رفاه‌زدگی، شادخواری ۴ نیک‌زیستن ۵ به‌نعمت رسیدن، متنعم بودن & فقر

تنفرآمیز : انزجارآمیز، انزجارآور، بیزاری‌زا، مشمئزکننده، منزجرکننده، نفرت‌زا، نفرت‌آلود، نفرت‌انگیز، نفرت‌بار & محبت‌آمیز، رغبت‌انگیز

تنفرآور : تنفرزا، نفرت‌انگیز، نفرت‌بار، نفرت‌زا & رغبت‌انگیز، رغبت‌زا، مهرانگیز، مهربار

تنفر : ۱ اشمئزاز، انزجار، بیزاری، دل‌زدگی، نفرت & میل، گرایش ۲ بیزار بودن، رمیدن، منزجر بودن، نفرت داشتن & گرایش داشتن، متمایل بودن، رغبت داشتن

تنفس : ۱ استنشاق، دم‌وبازدم، شهیق، ۲ نفس کشیدن، دم زدن، استنشاق کردن

تنفس کردن : ۱ نفس‌کشیدن، دم زدن، نفس زدن ۲ شهیق & زفیر

تنفیذ کردن : ۱ نافذگردانیدن ۲ اجرا کردن، روان کردن(حکم، فرمان) ۳ امضاء کردن (حکم، فرمان) ۴ استوار گردانیدن، تایید کردن ۵ نفوذ کردن

**تنقلات** : نقل و آجیل، شب‌چره

**تنقیح** : ۱ اصلاح، پیراستگی، تهذیب، تصحیح ۲ اصلاح کردن، پاکیزه گردانیدن، پیراستن، تهذیب کردن (کلام)، خالص گردانیدن

**تنقید** : ایراد گیری، انتقاد، عیب‌جویی، نقادی ۱ & تحسین، ستایش ۲ تایید

**تنقیه** : ۱ لایروبی ۲ اماله، حقنه ۳ لایروبی کردن ۴ پاک کردن

**تنک** : ۱ کم‌پشت، کم‌حجم & انبوه، پرحجم، پرپشت ۲ اندک، کم & زیاد ۳ پراکنده ۴ رقیق & غلیظ ۵ نازک، لطیف & کلفت، خشن ۶ ناانبوه & انبوه

**تنکه** : شرت، شلوار کوتاه، زیرشلواری کوتاه، نیم شلواری

**تنگ** : آبخوری، شیشه، صراحی، کوزه، صراحیه، بلبله

**تنگاب** : ۱ کم‌آب & پرآب، ۲ غلیظ & رقیق

**تنگ** :اسم ۱ باریک، کم‌پهنا، کم‌عرض & پهن، عریض ۲ کوچک & بزرگ، فراخ ۳ ریز، کوچک & گشاد ۴ فروزین، دوال، فتراک ۵ لنگه، عدل ۶ جوال ۷ تنگه، درول، دره ۸ محدود، & گشاد، فراخ ۹ تنگاتنگ، نزدیک ۱۰ بی‌فاصله، چسبیده، کیپ ۱۱ اندک

**تنگ‌چشم** : اندک‌بین، بخیل، تنگ‌نظر، کنس، گرسنه‌چشم، ممسک & دست‌ودل‌باز

**تنگ‌حوصله** : ۱ کم‌حوصله، ناشکیبا ۲ کم‌ظرفیت & پرظرفیت

تنگ‌دست، تنگدست : ۱ بی‌بضاعت، بی‌چیز، تنگ‌عیش، تهیدست، فقیر، محتاج، مسکین ۲ پریشان‌حال، مضطر & غنی، منعم، گشاده‌دست

تنگ‌دستی، تنگدستی :افلاس، بی‌پولی، بی‌چیزی، بی‌نوایی، تعسر، درماندگی، درویشی، ضراء، عسرت، فاقه، فقر، مسکنت، نداری & غنا، گشاده‌دستی

تنگ‌دل : افسرده، اندوهگین، پژمان، دلتنگ، دل‌فگار، ضجر، غمگین، غمین، محزون، مغموم، ملول & شاد، خرسند، مسرور

تنگ‌راه : تنگنا، کوره‌راه

تنگ‌سالی، تنگسالی : جدب، خشک‌سالی، غلا، قحطی، قحط & آب‌سالی

تنگ‌عیش : بیچاره، ندار، کم‌رزق و روزی، بی‌پول، بی‌نوا، تهی‌دست، دست‌تنگ، مفلس، بی‌چیز، تنگ‌دست، تنگ‌معاش، تنگ‌روزی & فراخ‌عیش

تنگ‌عیشی : افلاس، بیچارگی، بی‌نوایی، تهی‌دستی، بی‌چیزی، تنگ‌معاشی، عسرت، تنگ‌روزی، دست‌تنگی، تنگ‌دستی & فراخ‌عیشی

تنگنا : ۱ جای تنگ ۲ قبر، لحد، گور ۳ گرفتاری، محظور، مضیقه ۴ بن‌بست، تنگ‌راه & فراخنا ۵ تضییق، تنگی، ضیق، محدودیت & مخمصه ۶ سختی، فشار

تنگ‌نظر : بخیل، تنگ‌چشم، خسیس، دون، کم‌همت، کوته‌بین، کوته‌نظر، ممسک، نظرتنگ & بلندنظر

تنگ‌نظری : ۱ اندک‌بینی، کوته‌بینی & بلندنظری ۲ حسادت، نظرتنگی

تنگه : ۱ باریکه، بغاز ۲ باب، دربند ۳ تنگ، درول، دره

تنگی : ۱ تضییق، تنگنا، سختی، فشار & فراخی ۲ عسرت، فاقه، فقر، فلاکت، نکبت & گشاددستی، فراخبالی ۳ غلا، قحطسالی، قحط، کمیابی & وفور، برکت، آبسالی، فراوانی ۴ کم‌پهنایی، باریکی، کم‌عرضی & گشادی

تنور : ۱ اجاق، کوره ۲ محل‌پخت نان، کوره نان‌پز، کوره پخت نان

تنورخانه : آشپزخانه، مطبخ

تنوره : ۱ دودکش ۲ لوله‌سماور، آتشدان ۳ جنگ جامه، جوشن ۴ معبرریزش آب بر پره‌های آسیا، آبراه ۵ جوش، جامه جنگ

تنوع : ۱ نوع‌به‌نوع، گوناگونی، گونه‌گونی تلون، ۲ واریته ۳ گوناگون شدن

تنوع‌طلب : ۱ تنوع‌جو ۲ تحول‌جو

تنومند : ۱ پرزور، توانا، پرقوت، قدرتمند، زورمند، قوی & کم‌زور، ناتوان ۲ بزرگ، بزرگ‌جثه، تناور، جسیم، چاق، ستبر، عظیم‌الجثه، فربه، قوی‌هیکل، کلان & لاغر، نزار

تنومندی : ۱ پرزوری، توانایی، زورمندی، قدرتمندی & ناتوانی، کم‌زوری ۲ جسامت، چاقی، فربهی، قوت، نیرومندی & لاغری

تنویر : ۱ روشن‌سازی، روشنگری ۲ روشن کردن، روشن ساختن ۳ نوره‌کشی ۴ نوره، واجبی ۵ نوره کشیدن، واجبی کردن

تنها : ۱ عزب، مجرد & متاهل، خانه‌دار ۲ تک، فرد، فرید، منفرد، وحید، یکه، یگانه ۳ فقط، لاغیر، منحصراً ۴ بی‌همتا، طاق، مفرد، واحد ۵ یک‌تنه ۶ خلوت‌گزین، خلوت‌نشین

تنه : ۱ اندام، بدن، بدنه، تن، تنه، جسم، هیکل & سر ۳ ساقه، ساقه اصلی درخت، کنده، نون

تنهایی : ۱ اعتزال، انزوا، انفراد، عزلت، گوشه‌نشینی ۲ خلوت ۳ تجرد

تنی : ۱ بدنی ۲ مربوط به تن ۳ از یک پدر و مادر & ناتنی

تنیدن : ۱ تار بافتن ۲ بافتن، تابیدن

تنیده : بافته، منسوج، تابیده

تواب :صفت ۱ توبه‌پذیر، بخشاینده ۲ توبه گر، توبه کننده، بازگشت کننده ۳ توبه‌پرست

توابع : ۱ متعلقات، وابسته‌ها ۲ حومه‌ها ۳ اطراف ۴ پیروان، چاکران ۵ پی‌آمدها، نتایج ۶ تابع‌ها

تواتر : ۱ ترادف، ترتب، تسلسل، توالی ۲ فرکانس، بسامد

تواجد : به وجد آمدن، وجد کردن، شور نمودن

توارث : ۱ ارث بردن، به هم‌ارث دادن، به ارث رسیدن، از هم ارث بردن ۲ ارثی، موروثی

تواری : ۱ دربه‌دری ۲ اختفا ۳ دربه‌در شدن ۴ پنهان شدن

توازن : ۱ برابری، تعادل ۲ قرینه، موازنه ۳ هم‌سنگی، هم‌وزنی ۴ تناسب، موزونی

توازی : ۱ محاذات ۲ برابر شدن، هم‌سود شدن ۳ مقابل گردیدن، مقابل هم بودن، محاذی هم بودن

تواضع : ۱ افتادگی، خاکساری، خشوع، خضوع، خفض جناح، شکسته‌نفسی، فروتنی، نرم‌خویی & تفرعن ۲ فروتنی کردن، خاشع بودن، خاضع بودن & تفرعن ورزیدن، تکبر کردن، کبر ورزیدن

تواضع کردن : ۱ فروتنی کردن، خضوع کردن ۲ تعظیم کردن، ادای احترام کردن

توافق : ۱ آشتی، سازش، سازگاری، هم‌دلی ۲ موافقت ۳ اتحاد، وفاق، وفق ۴ سازگار شدن، سازش کردن، متفق شدن، متحد شدن & مخالفت، ناسازگاری

توافق داشتن : سازگاربودن، با هم ساختن، هم‌آهنگ بودن

توافق کردن : به توافق‌رسیدن، سازش کردن، موافقت کردن، سازگارشدن

توالت : ۱ آرایش، بزک ۲ آب‌ریزگاه، بیت‌الخلاء، حاجت‌گاه، خلا، دست‌شویی، کابینه، مبال، مبرز، مستراح

توالت کردن : آرایش کردن، بزرگ کردن، خود را آراستن

توالد : ۱ تناسل، تولید مثل، زادن، زادوولد، زایش ۲ تولیدمثل کردن، زادوولد کردن

توالی : ۱ تسلسل، تناوب، تواتر ۲ پیاپی رسیدن، دمادم شدن

توانا : ۱ پرقدرت، توانمند، زورمند، قادر، قدرتمند، قوی، نیرومند ۲ باقدرت، متنفذ، مقتدر & ناتوان

توان : ۱ استطاعت، استعداد، انرژی، تاب، تحمل، توانایی، رمق، زور، طاقت، قابلیت، قدرت، قول، قوت، کارآیی، نیرو، وسع، یارا ۲ قوه، نما

توانایی : استطاعت، اقتدار، تسلط، توانمندی، پرتوانی، طاقت، عرضه، قدرت، قول، قوه، مقاومت، نفوذ، نیرو، وسع & ناتوانی

تو :حرف ۱ اندرون، داخل، در، درون & برون، خارج ۲ پرده، لایه ۳ رشته، لا

توانستن : ازعهده برآمدن، توانایی داشتن، درتوان داشتن، قدرت داشتن، یارستن

توان‌سوز : تحمل گداز، توان‌فرسا، طاقت‌سوز، طاقت‌فرسا

توان‌فرسا : تحمل گداز، توان‌سوز، خسته کننده، سخت، شاق، طاقت‌سوز، طاقت‌فرسا، کمرشکن، ناتوان‌ساز، ناتوان کننده

توانگر : ۱ بی‌نیاز، تاجر، ثروتمند، دارا، دولتمند، غنی، مالدار، مایه‌ور، متعین، متمکن، متمول، متنعم، مستطیع، مستغنی، منعم & فقیر، درویش ۲ توانا، قادر، زورمند، قوی & ضعیف، ناتوان

توانگری : استطاعت، بی‌نیازی، تمکن، تنعم، دارایی، دولتمندی، غنا & فقر

توانمند : ۱ توانا، زورمند، قوی، نیرومند & ناتوان ۲ باقدرت، متنفذ، بانفوذ

توانمندی : ۱ انرژی، زور، قدرت، قوه، ۲ زورمندی، نیرو، نیرومندی & ناتوانی ۳ نفوذ

توامان :ma'ot]اسم باهم، جنابه، دوقلو، همزاد

توام : ۱ با، باهم، همراه ۲ جفت، هم‌زاد

توبره : خرجین، کیسه بزرگ

توبه‌آمیز : انابت‌آمیز

توبه : استغفار، انابت، انابه، پشیمانی

توبه‌دار :اسم پشیمان، تائب، تواب، توبه‌کار، نادم

توبه‌کار :صفت پشیمان، تائب، توبه‌دار، نادم

توبیخ : ۱ تنبیه، گوشمالی، مجازات & تشویق ۲ سرزنش، شماتت، قدح، مواخذه، مذمت، ملامت، نکوهش ۳ نکوهیدن، سرزنش کردن & ستودن، مدح کردن

توبیخ شدن : ۱ سرزنش شدن، شماتت شدن، ملامت شدن ۲ تنبیه شدن، مجازات شدن

توبیخ کردن : ۱ نکوهیدن، سرزنش کردن، ملامت کردن ۲ تنبیه کردن، مجازات کردن

توپ : ۱ گوی لاستیکی ۲ گلوله ۳ آتشبار، سلاح جنگی، جنگ‌افزار سنگین ودور برد ۴ طاقه ۵ تشر، معاتبه

توپ‌وتشر : پرخاش‌تهدیدآمیز، تهدید عتاب‌آمیز

توپیدن : درشتی کردن، عتاب کردن، کردن، پرخاش کردن & نواختن، ملایمت‌به خرج دادن

توت : تود، درخت توت

توتستان : توتزار

توتک : ۱ نی‌لبک ۲ طوطی ۳ نان‌قندی ۴ گنجینه

توتیا : ۱ اکسید روی، سنگ سرمه ۲ بلوط دریایی ۳ خارپشت دریایی

توجع : ۱ اندوهمندی، تالم، دردمندی، دردناکی & سلامت ۲ دردناک شدن، دردمند شدن، نالیدن

توجه : ۱ تدقیق، دقت، مبالات، مداقه، نگرش ۲ پرستاری، تیمار، دل‌سوزی، علاقه، مراقبت، مواظبت ۳ اعتنا، التفات، رعایت، عنایت، مبالات، محل، مراعات، ملاحظه، وقع ۴ پروا ۵ تمایل، میل ۶ نگهداری ۷ روی کردن، روی آوردن ۸ تیمار داشتن، غمخواری

توجه کردن : ۱ التفات کردن، اعتنا کردن، مراعات کردن، رعایت کردن ۲ روی آوردن ۳ تیمار داشتن، غم‌گساری کردن، غم‌خواری کردن ۴ دل‌سوزی کردن ۵ دقت کردن

توجیه : ۱ تبیین، تشریح، توضیح، شرح ۲ موجه‌سازی ۳ دلیل‌تراشی ۴ روی‌آوری ۵ روی آوردن

توچال : یخچال طبیعی

توحش : ۱ بربریت، سبعیت، وحشیگری ۲ نافرهیختگی ۳ وحشی شدن & تمدن

توحید : ۱ اقرار به یگانگی خدا کردن، ایمان به وحدانیت خدا داشتن، به یکتایی‌خدا ایمان آوردن، خدا را یگانه دانستن ۲ یکی‌شمردن ۳ یگانه کردن، یگانه دانستن

توخالی : پوچ، پوک، مجوف، میان‌تهی & پر

تودار : ۱ آب‌زیرکاه، موذی ۲ حیله‌گر، محیل، مکار، نیرنگ‌باز ۳ دورو، ریاکار ۴ ظاهرساز ۵ خوددار

تودد : ۱ دوستی، محبت، وداد ۲ دوست شدن، دوستی کردن، اظهار دوستی کردن

تودل‌برو : ۱ جذاب، دوست‌داشتنی ۲ ملیح، بانمک ۳ شیرین‌حرکات

تودماغی : خیشومی، غنه‌ای

توده : ۱ انبوه، پشته، تلمبار، خرمن، کومه ۲ جمهور، خلق، عامه، عوام، مردم ۳ گروه، نجد & فرد ۴ جمع

توده‌شناسی : فولکور

تودیع : ۱ بدرود، خداحافظی، وداع ۲ بدرود گفتن، خداحافظی کردن، وداع کردن ۳ امانت‌گذاری، ودیعه ۴ ودیعه‌گذاشتن

تودیع کردن :خداحافظی کردن، وداع کردن، بدرود گفتن

تور :اسم ۱ تله، جال، دام ۲ تار، تیره ۳ سیر، گردش، گشت، سفر، سیاحت

تورع :فعل ۱ پارسایی، پرهیزگاری، پرواپیشگی، تقواپیشگی، تدین، تقوا، زهد، ورع & ناپارسایی ۲ پارسا بودن ۳ پرهیختن، پرهیز کردن، تقوا پیشه کردن

تور کردن : ۱ به دام انداختن، شکار کردن، صید کردن ۲ رام کردن (جنس‌مخالف)

تورم : ۱ آماس، انتفاخ، برآمدگی، نفخ، ورم ۲ آماس کردن، ورم کرن، آماسیدن ۳ افزایش غیرمعقول قیمت‌ها

توره : شغال

توزیع : ۱ پخش، پراکنش، ۲ پراکندن، پخش کردن، پراکنده ساختن ۳ بخش، تسهیم، تقسیم، قسمت

توزیع کردن : ۱ بخش کردن، تقسیم کردن، قسمت کردن ۲ پراکندن، پراکنده ساختن، پخش کردن

توزین : ۱ سنجیدن، وزن کردن، ۲ سنجش

توسری‌خور : خفیف، خوار، ذلیل

توسط کردن : وساطت کردن، میانجیگری، واسطه شدن، وسیله شدن

توسط : ۱ میانجیگری، وساطت ۲ میانجیگری کردن، وساطت کردن ۳ ازطریق، وسیله

توسع : ۱ فراخی، گشادگی ۲ فراخ شدن، گشاده شدن، گسترده شدن، وسعت‌یافتن

توسعه : ۱ بسط، پیشرفت، عمران، گسترش، وسعت ۲ بسط دادن، گسترش‌دادن، پیشرفت کردن

توسعه‌طلب :صفت امپریالیست، سلطه‌جو، سلطه‌طلب

توسعه‌طلبی : استعمار، امپریالیسم

توسعه‌یافته : آباد، پررونق، پیشرفته، مترقی & توسعه‌نیافته، عقب‌مانده

توسل : ۱ آویزش، اعتصام، تشبث، تمسک، دستاویز ۲ دست به دامان‌شدن، متوسل شدن، دستاویز گرفتن

توسل جستن : متوسل‌شدن، دست به دامان شدن، تشبث کردن

توسن :اسم ۱ اسب، باره، سمند، فرس ۲ رام‌ناشدنی، سرکش، وحشی

توسنی : سرکشی، عصیان، وحشیگری

توسیع : ۱ گسترش‌دهی، وسعت‌دهی ۳ وسعت دادن، گشاده کردن، گسترده کردن ۳ توانگر شدن ۴ فراخی، گشادی

توشه : ۱ آذوقه، ارزاق، برگ، جیره، خواربار، خوراکی، زاد، قوت، قوت‌لایموت، نوا ۳ رزق، روزی ۴ اندوخته، ذخیره ۵ بار، بنه ۶ ره‌توشه، زادراه

توشیح : ۱ امضا، توقیع ۲ آراستن، زینت دادن، مزین کردن

توصیف : ۱ تشریح، تعریف، توضیح، شرح، وصف ۲ ستایش کردن، ستودن، وصف کردن

توصیه : ۱ اندرز، پیشنهاد، سفارش، نصیحت، وصیت، وعظ ۲ سفارش کردن ۳ اندرز دادن، نصیحت کردن ۴ وصیت کردن

توصیه کردن : ۱ سفارش کردن ۲ نصیحت کردن، پند دادن، اندرز دادن

توضیح : ۱ ایضاح، بسط، تاویل، تبیین، تشریح، تعریف، تفسیر، تفصیل، توجیه، توصیف، روشنگری، روشن‌سازی، شرح ۲ شرح دادن، بیان کردن، واضح ساختن

توضیح دادن : تشریح کردن، شرح دادن، واضح ساختن، آشکار کردن، بیان کردن

توضیحی : تبیینی، تشریحی، توصیفی

توطئه : اسباب‌چینی، تبانی، دسیسه، دوزوکلک، زمینه‌سازی، ساخت‌وپاخت، مقدمه‌چینی

توطئه کردن : دسیسه کردن، ساخت‌وپاخت کردن، تبانی کردن، اسباب‌چینی کردن، مقدمه چیدن، مقدمه‌چینی کردن

توطئه‌گر :اسم توطئه‌چی، توطئه‌کننده، دسیسه‌باز، دسیسه‌چی، دسیسه‌کار، دسیسه‌گر

توطن : ۱ اقامت‌گزینی، وطن‌گزینی ۲ وطن گزیدن، وطن اختیار کردن، جا گرفتن

توغ : توق، درفش، رایت، علم

توفان :صفت ۱ باد، تندباد، کولاک ۲ غران، غوغاکنان

توف : غلغله، غوغا، فریاد

توفیدن : ۱ غریدن، داد و فریاد کردن، غوغا کردن ۳ شورش کردن، شورش کردن ۳ جنبش کردن، نهضت به پا کردن

توفیر : ۱ افزوده شدن ۲ اختلاف، افتراق، امتیاز، تباین، تفاوت، فرق، مباینت، مغایرت & کاهش یافتن، کاستن ۳ اضافه درآمد، سود، منفعت ۴ مال‌اندوزی

توفیر کردن : ۱ تفاوت کردن، متفاوت بودن، فرق داشتن ۲ افزودن ۳ فایده بردن، سود بردن

توفیق : پیروزی، فیروزمندی، کامروایی، کامیابی، موفقیت & ناکامیابی

توقع : ۱ امید، انتظار، بیوس، تقاضا، چشم‌داشت، خواست ۲ مدعا

توقف : ۱ ایست، بند، درنگ، لنگ، مکث، وقفه & پویایی ۲ اطراق & کوچ ۳ اقامت کردن، ماندن & عزیمت کردن ۴ توقف کردن، درنگ کردن & حرکت کردن، شتافتن ۵ ایستایی، رکود، سکون، فترت & تحرک

توقفگاه : ۱ ایستگاه، موقف، یام ۲ پارکینگ، گاراژ

توقیر :فعل ۱ احترام، بزرگداشت، تعظیم، تکریم ۲ احترام گذاشتن، حرمت گذاشتن، بزرگ داشتن & تحقیر

توقیع :فعل ۱ امر، امریه، امضا، پی‌نوشت، حکم، دستور، فرمان، منشور، مهر ۲ امضا کردن (حکم، فرمان) ۳ نشان گذاشتن، مهر کردن

توقیف : ۱ بازداشت، جلب، حبس، دستگیر، زندانی، محبوس & آزاد ۲ ضبط ۳ بازداشت کردن & آزاد کردن، رها ساختن ۴ ضبط کردن، قبضه کردن

توقیف شدن : ۱ بازداشت شدن، حبس شدن، زندانی شدن ۲ ضبط شدن، مصادره شدن

توقیف کردن :بازداشت کردن، جلب کردن، دستگیر کردن & رها کردن ۲ حبس کردن، زندانی کردن، محبوس کردن & آزاد ساختن ۳ ضبط کردن & واپس‌دادن، رفع توقیف کردن

توکا : جل، چکاوک، طرقه

توکل : ۱ اعتماد، پشتگرمی، تسلیم ۲ به‌دیگری اعتماد کردن ۳ تفویض کردن (امر به خداوند)، کار خود به خداواگذاشتن، واگذاردن

توکل کردن : ۱ اعتماد کردن، ۲ وکیل قرار دادن، وکالت دادن ۳ تفویض کردن (امر به خداوند)، کار خود به خداواگذاشتن، به امید خدا بودن

توگوشی : تپانچه، سیلی

تولا : ۱ دوستی، محبت، مودت، مهربانی، وداد، همدمی ۲ امید & تبرا

تولد : ۱ زا، زایش، ۲ میلاد، ولادت، زادروز ۳ متولد ۴ زادن & وفات ۵ پیدایش، پیدایی، ظهور & افول

توله : ۱ نوزاد سگ، بچه سگ ۲ نوزاد جانور

تولیت : ۱ سرپرستی ۲ ولایت دادن، والی گردانیدن

تولی : ۱ تولا، دوستی، مودت، ولا ۲ ولی قرار دادن ۳ برگشتن، پشت کردن & تبری

تولید : ۱ پدیدآوری، زایش، توالد ۲ زادن، زاییدن ۳ ایجاد، خلق، فرآوری ۴ فرآورده، محصول & مصرف

تولید کردن : ۱ پدیدآوردن، ایجاد کردن ۲ فرآوردن ۳ ساختن ۴ خلق کردن

تولیدگر :صفت پدیدآورنده، زاینده، سازنده، مولد & مصرف‌کننده

تولید مثل : تناسل، زادوولد، زه‌وزا، زایش

تومان : ۱ تومن، ده ریال، ده‌قران، ده هزار دینار ۲ ده هزار سرباز (امیرتومان= ده هزار سرباز)

تومن : ۱ تومان، ده ریال، ده قران

تومور : غده

تون : ۱ آتشخانه گرمابه، آتشدان‌حمام، گلخن ۲ تار ۲ & پود

تونل : دالان، زیرزمینی، دهلیز، راهرو، زیرگذر، نقب، سمج، راه زیرزمینی

تونی :اسم ۱ تون‌تاب، کارگرگلخن، گلخن‌تاب ۲ دزد، راه‌زن، عیار ۳ آواره، خانه‌به‌دوش، دربه‌در

تونیک : ۱ بلوز بلند زنانه، جامه‌کوتاه زنانه ۲ انرژی‌زا، محرک، مقوی ۳ شربت تقویت‌کننده ۴ نواخت‌دار (زبان‌ها) گرفتار شدن، به درد سر افتادن، موقعیت دشواریافتن در تنگنا گرفتار آمدن،

توهم : ۱ پندار، خیال، زعم، ظن، گمان، وهم & یقین ۲ بیم، ترس، اضطراب، وحشت ۳ پنداشتن، گمان کردن

توهم‌زا : وهم‌انگیز، اوهام‌زا & توهم‌زدا

توهین‌آمیز : ۱ اهانت‌آمیز، اهانت‌بار، موهن، وهن‌آمیز & احترام‌آمیز ۲ بی‌ادبانه، غیرمحترمانه

توهین : ۱ اهانت، بی‌حرمتی، تحقیر، خوارداشت، وهن & تکریم ۲ اهانت کردن، بی‌حرمتی کردن، خوار داشتن، وهن کردن & احترام گذاشتن ۳ خوار شمردن ۴ سست کردن

توهین کردن : اهانت کردن، بی‌حرمتی کردن، وهن کردن، خوار داشتن & تکریم کردن، بزرگ داشتن

تهاتر : ۱ معامله پایاپای ۲ دعوی باطل

تهاتری : پایاپای، مبادله متاع، معاوضه کالا

تهاجم :فعل ۱ تاخت، تعرض، تک، حمله، شبیخون، هجوم، یورش & پدافند، دفاع ۲ حمله کردن، هجوم بردن، تک زدن & دفاع کردن

تهاجمی : ۱ تعرض‌آمیز، یورش‌گونه ۲ تهاجم‌کننده، مهاجم ۳ مربوط به‌تهاجم

تهافت : ۱ سقوط، لغزش ۲ افتادن، درافتادن ۳ پیاپی افتادن

تهاون : ۱ اهمال، سستی، سهل‌انگاری، غفلت، مسامحه ۲ اهمال کردن، سستی ورزیدن، سهل‌انگاری کردن، غفلت‌ورزیدن، ۳ خوار شمردن & جدیت

ته : ۱ بن، بیخ، ریشه ۲ پس ۳ بنیاد ۴ ژرفنا، عمق، قعر ۵ آخر، انتها، پایین، زیر، منتهاالیه & رو، سر

تهتک : ۱ بی‌شرمی، پرده‌دری، رسوایی، هتاکی ۲ رسوا شدن

تهجد : احیا، بیتوته، بیداری، شب‌بیداری، شب‌زنده‌داری، مساهرت

تهجی : هجی کردن، تفکیک حروف الفبا، جداسازی حروف الفبا

تهدیدآمیز : ترساننده، توام با تهدید، رعب آمیز، رعب انگیز، مخوف

تهدید : ۱ ارعاب، انذار، بیم، تخویف، ترعیب، وعید ۲ ترساندن، بیم دادن

تهدید کردن : ۱ مرعوب ساختن، ترساندن، بیم دادن ۲ به مخاطره افکندن، به مخاطره انداختن، در معرض خطر قرار دادن

تهذیب : ۱ اصلاح، پاکی، پاکیزه سازی، پالایش، تربیت، تزکیه، تصفیه، مهذب سازی، پیراستگی ۲ مهذب ساختن

تهکم : ۱ ریشخند، استهزا، مسخره، تمسخر ۲ دست انداختن

تهلکه :مخاطره، مهلکه، نابودی، هلاکت

تهلیل : ۱ لااله الاالله گفتن ۲ تسبیح کردن

ته مانده : ۱ باقی مانده، به جای مانده، بقایا، پس مانده ۲ تفاله، درد

تهمت : اتهام، افترا، بهتان، دروغ، فریه، نمامی

تهمتن : ۱ دلاور، دلیر، شجاع، قوی، گرد، نیرومند ۲ رستم

ته نشست : ته نشین، درد، رسوب، لرد

ته نشین : ته نشست، رسوب، درد

تهنیت : ۱ تبریک، درودگویی، شادباش، مبارک باد ۲ شادباش گفتن، مبارک باد گفتن & تسلیت

تهورآمیز : ۱ بی‌باکانه، جسارت‌آمیز، دلاورانه، دلیرانه، گستاخانه & بزدلانه

تهور : بی‌باکی، بی‌پروایی، جرات، جسارت، ۲ سرنترسی، دلاوری، دلیری & جبن

تهوع‌آمیز : ۱ تهوع‌آور، قی‌زا، مهوع ۲ چندش‌آور، چندش‌زا

تهوع‌آور : ۱ تهوع‌آمیز، قی‌زا، قی‌آور، مهوع ۲ مشمئزکننده، چندش‌زا

تهوع : ۱ استفراغ، دل‌آشوب، دل‌به‌هم‌خوردگی، شکوفه، غثیان، قی ۲ استفراغ کردن، قی کردن

تهی : ۱ پوچ، تخلیه، خالی، خلاء & پر، مملو ۲ عاری

تهی‌دست : بی‌بضاعت، بیچاره، بی‌چیز، بی‌نوا، تنگ‌دست، تهی‌دست، درویش، بی‌پول، فقیر، گدا، محتاج، مفلس، مفلوک، ناتوان، ندار، نیازمند، یک‌لاقبا & توانگر، دارا، غنی، متنعم، ثروتمند

تهی‌دستی : استیصال، افلاس، بی‌چیزی، بی‌نوایی، تنگ دستی، درویشی، عسرت، فقر، گدایی، مسکنت، نداری & مکنت

تهی‌سازی :تخلیه

تهیگاه : ۱ لگن خاصره ۲ دبر، کون، ماتحت

تهی‌مایه : ۱ بی‌سواد، بی‌علم ۲ بی‌سرمایه، ۳ مالباخته ۴ بی‌پول، تنگدست

تهی‌مغز : احمق، بی‌خرد، جلف، نادان & خردمند، کله‌دار

تهیه : ۱ آماده، اندوخته، پیش‌بینی، تامین، تجهیز، تحصیل، تدارک، تدوین، ترتیب، تعبیه، تمهید، تنظیم، تیار، ذخیره، فراهم، مهیا ۲ آمادگی، بسیج ۳ آماده کردن، فراهم کردن، مهیا کردن

تهییج : ۱ اغوا، برانگیختگی، تحریک، تشویق ۲ جنب‌وجوش، شور ۳ شوق‌زدگی، هیجان‌زدگی ۴ برانگیختن، به‌هیجان آوردن، شوراندن ۵ به‌هیجان آمدن، برانگیخته شدن ۶ هیجان‌زده کردن، به هیجان‌آوردن

تیار : ۱ آماده، تدارک، تهیه، فراهم، مهیا، حاضر ۲ درست، کامل، صحیح

تیار کردن : آماده کردن، حاضر کردن، فراهم کردن، مهیا کردن

تیپا :it[اسم اردنگ، اردنگی، پاسار، پشت‌پا، تک‌پا، ضربه‌پا، لچ، لگد

تیپ : ۱ یگان نظامی، سه گردان ۲ جنس، صنف، سنخ، نوع ۳ گروه ۴ نمونه ۵ وضع ظاهر، سرووضع، شیوه لباس پوشیدن

تیتراژ : تیربندی، عنوان‌گذاری

تیراژ : شمارگان، تعداد نسخه چاپ

تیراژه : رنگین‌کمان، قوس‌وقزح، تیراژی

تیرانداز : تیرافکن

تیراندازی : رمی، شلیک، شلیک تیر، گلوله‌باران، مناضلت

تیرباران : ۱ تیراندازی، گلوله‌باران ۲ اعدام

تیردان : ترکش، تیرکش، جوله، کیش

تیررس : ۱ برد تیر ۲ آماج، پرتاب

تیرک : دیرک، ستون چوبی ۲ تیرکوچک

تیرکش : ترکش، تیردان، جوله، کیش

تیر :اسم ۱ گلوله ۲ پیکان، خدنگ، سهم، ناوک ۳ گلوله فشنگ ۴ عطارد ۵ چوب ۶ سرطان ۷ تاریک، تیره، سیاه، کمرنگ ۸ بهره، بخش، حصه، قسمت ۹ چوب‌دار بام، دیرک (چادر، کشتی)، شاه‌تیر، حمال ۱۰ مرد اول بازی ۱۱ چوبک، وردنه

تیرگی : ۱ تاری، تاریکی، سیاهی، ظلمت & روشنایی ۲ کدورت، کدورت خاطر، کین، کینه

تیره‌بخت : بدبخت، تیره‌بخت، تیره‌روز، سیه‌روز، سیاه‌بخت، شوربخت، مفلوک & خوشبخت

تیره‌بختی : ادبار، بدبختی، تیره‌بختی، سیه‌روزی، تیره‌روزی، شوربختی، فلاکت، نکبت & خوش‌بختی

تیره :صفت ۱ تاریک، تار، دیجور، ظلمانی، مظلم & روشن ۲ اسود، سیاه، سیه‌فام، قره، کبود، کدر، مشکی ۳ ابهام‌آمیز، مبهم ۴ ایل، خاندان، طایفه، قبیله، قوم، نسل ۵ جنس، گونه، نوع ۶ منغص ۷ مکدر، ملول، غمین، حزین، غمگین، گرفته، دژم، غمناک ۸ گ

تیره‌دل : ۱ بدخواه، قسی‌القلب، & نیک دل، خیرخواه، مهربان ۲ بدرای، بدسگال، تیره‌ضمیر، کوردل ۳ گمراه، منحرف، نادرست

تیره‌روز : بداقبال، بدروزگار، سیه‌روز، شوربخت، مفلوک & خوش‌اقبال، خوش‌بخت

تیره‌روزی : بدبختی، سیه‌روزی، تیره‌بختی، شوربختی، فلاکت، نکبت & خوش‌بختی، نیک‌بختی

تیره‌ضمیر : بدخواه، تیره‌دل، سیاه‌دل & روشن‌ضمیر

تیره‌فام : تیره‌رنگ، سیاه‌رنگ، تاریک، سیه‌فام، کدر & سپیدفام، سفیدرنگ

تیزاب : اسید نیتریک، جوهر شوره

تیزبازی : زرنگی، رندی، فرصت‌طلبی سودجویانه، منفعت‌طلبی

تیزبین : ۱ تیزنظر، تیزنگر، دقیق، روشن‌بین، زیرک، کنجکاو ۲ عاقبت‌اندیش، عاقبت‌نگر، مال‌اندیش ۳ صائب‌نظر، باریک‌بین

تیزپرواز : بلندپرواز، تندرو، تیزبال، تیزپر، سبک‌سیر

تیزپو : بادپا، تندپو، تندرو، سریع، تیزتک، سریع‌السیر & کندرو، کند

تیزتک : بادپا، تندرو، تیزرو، سریع‌السیر

تیزتک : چابک، تندرو، بادبا، تیزرو، تیزرفتار

تیز : ۱ تند، حاد ۲ چابک، سریع ۳ برا، بران، برنده & کند ۴ پرادویه ۵ تلخ‌مزه، گس ۶ باد، ریح، گوز ۷ باهوش، دقیق، هوشیار، زیرک & دیرفهم، کم‌هوش

تیزچشم : ۱ روشن‌بین، عاقبت‌بین، مال‌اندیش ۲ تیزبین، دقیق، روشن‌بین

تیزخاطر : تیزطبع، تیزفهم، زیرک، هوشمند، هوشیار

تیزرای : تیزفهم، تیزهوش، دانا، داهی، زیرک، فهیم، هوشمند & کندهوش

تیزرو : بادپا، تندرو، تیزتک، رهوار، سبک‌سیر، فرز & کندرو

تیززبان : چیره، ذلیق، بلیغ، فصیح، زبان‌آور & الکن، پریش‌زبان، زبان‌پریش، گنگ، اصم

تیز شدن : ۱ برنده شدن، براشدن ۲ برانگیخته شدن، گوش به زنگ شدن ۳ گستاخ شدن، بی‌پروا گشتن ۴ مشتعل شدن، شعله‌ور شدن، پرلهیب گشتن ۵ پرادویه شدن

تیزفهم : زیرک، سریع‌الانتقال، ذکی، هوشمند & دیرفهم، بیق، دیریاب

تیزفهمی : دها، ذکاوت، زیرکی، هوشمندی، هوشیاری & کندفهمی

تیز کردن : ۱ بران کردن، برنده کردن ۲ تحریک کردن، برانگیختن ۳ پرادویه کردن

تیزگام : ۱ بادپا، تیزرو، تندرو، تیزپا ۲ تیزتک، سبک‌سیر ۳ سریع، فرز

تیزهوش : تندهوش، تیزرای، زیرک، سریع‌الانتقال، عاقل، متفطن، متیقظ، هوشمند، هوشیار & کندهوش

تیزهوشی : ذکاوت، زیرکی، سرعت انتقال، هوشمندی & کندهوشی

تیزی : ۱ برایی، برندگی & کندی ۲ تندی ۳ حدت، تندخویی، خشونت، غضب، قهر ۴ دم، لبه

تیشه : تبر، چکش لبه‌تیز

تیغ : ۱ چاقو، حسام، خنجر، دشنه، سیف، شمشیر، قداره، قلیچ، کارد ۲ خار، شوک ۳ قله، ستیغ

تیغ زدن : ۱ تلکه کردن ۲ شمشیر زدن ۳ مجروح کردن

تیغستان : خلنگ‌زار، خارزار، خارستان

تیغه : ۱ دیواره نازک ۲ قله‌کوه ۳ لبه‌تیز (کارد، چاقو، شمشیر)

تیفوس : محرقه

تیقظ : ۱ بیداری، هشیاری ۲ بیدار شدن، هشیار بودن

تیک : ۱ حرکت عصبی و غیرارادی‌عضله صورت، انقباض ناگهانی و غیرارادی‌عضله ۲ نشانه (خ)

تیکه پراندن : تیکه آمدن، مزه پراندن، تکه آمدن، متلک گفتن

تیماج : ۱ چرم ۲ چرم‌دباغی‌نشده

تیمار : ۱ اندوه، غم ۲ اندوه‌گساری، غم‌خواری ۳ حضانت، سرپرستی ۴ پرستاری، توجه ۵ اندیشه، فکر

تیماردار :اسم پرستار، خدمت‌کار، غم‌خوار، مراقب

تیمارداری : پرستاری، حضانت، خدمت‌کاری، غم‌خواری

تیمارداشت : ۱ پرستاری، تیمار، بیمارداری ۲ خدمت، مراقبت، مواظبت ۳ غم‌خواری

تیمارستان : بیمارستان‌روانی، دارالمجانین، دیوانه‌خانه، دیوانه‌ستان

تیمار کردن : ۱ پرستاری کردن، مراقبت کردن، مواظبت کردن ۲ خدمت کردن ۳ غم‌خواری کردن

تیمارکش : اندوه‌گسار، غم‌خوار، پرستار

تیم : ۱ اکیپ، باند، دسته، گروه ۲ تعهد ۳ غم‌خواری ۴ کاروان‌سرا ۵ اندوه، دل‌تنگی ۶ آویشن

تیمچه : ۱ بازار، بازارچه، پاساژ، کاروان‌سرای کوچک

تیمم :وضو یا غسل با خاک

تیمن : تبرک، خجستگی، فرخندگی، میمنت & گجستگی، نحوست ۲ همایون داشتن، فرخنده شمردن ۳ تبرک جستن

تیمی : گروهی، باندی، دسته‌جمعی & انفرادی

تین‌ایجر :نوجوان

تینر : مایع فرار رقیق‌ساز، مایع‌حلال و رقیق‌کننده رنگ

تیوپ : ۱ محفظه لوله‌ای (خمیردندان، چسب و ) ۲ تویی لاستیک چرخ(اتومبیل، دوچرخه و )

تیول : ۱ ضیاع، ملک اربابی ۲ اقطاع ۳ قلمرو فرمانروایی، حیطه نفوذ

تیه : ۱ بادیه، بر، بیابان، صحرا & آبادی ۲ سرگردانی، ضلالت، گمراهی ۳ تکبر، خودبینی، خودپسندی & تواضع، افتادگی

ثابت: ۱ استوار، برقرار، پابرجا، پادار، پایدار، قائم، قرص، محکم، مستقر، مقاوم ۲ باقی، دایم، لایتغیر ۳ قطعی، محرز، محقق، مدلل، مسلم، یقین ۴ واثق ۵ جایگزین ۶ بی‌حرکت، جایگیر & متحرک

ثابت‌قدم: استوار، بااراده، باعزم، پابرجا، مصمم & مذبذب، نااستوار

ثار: خون، دم ۲ کینه ۳ انتقام، خونخواهی، کین‌خواهی، کینه‌کشی

ثاقب: ۱ تابان، تابناک، رخشان، روشن، فروزان، منور ۲ سوراخ‌کننده، نافذ

ثالث: سوم، سومین

ثانی: ۱ دوم ۲ تالی، جفت

ثانیه: آن، دم، طرفه‌العین، لحظه، لمحه

ثبات: آرام، استحکام، استقامت، استقرار، استواری، پابرجایی، پایداری، دوام، سکون، وقار & ناپایداری

ثبات: ثبت کننده، ضباط، کاتب، محرر

ثبت: ۱ درج، ضبط، مرقوم، مندرج ۲ کتابت، نگارش

ثبت‌نام: اسم‌نویسی، نام‌نویسی

ثبوت: ۱ استقرار، پابرجایی، استواری ۲ پایداری، دوام ۳ اثبات، تایید، تحقق

ثروت: تمکن، تمول، دارایی، دولت، غنا، مال، مکنت، ملک، منال، نعمت، نوا، هستی

ثروتمند: تاجر، توانگر، دولتمند، غنی، مالدار، متعین، متمول، متمکن، میلیونر & بی‌نوا، تهیدست، فقیر، گدا

ثری: تراب، خاک، زمین، طین & سما

ثریا: ۱ پروین، نرگسه ۲ چلچراغ

ثغر: ۱ حد، سرحد، مرز ۲ دندان، دهان، دهن

ثغور: ۱ بندها، حدود، مرزها ۲ اسنان، ثنایا

ثفل: باقیمانده، تفاله، درد

ثقب: ثقبه، رخنه، سوراخ، منفذ

ثقبه: رخنه، سوراخ، منفذ

ثقل: ۱ بارسنگینی، سنگینی، گرانی، ورز، وزن ۲ دشواری، سختی & سبکی

ثقه: ۱ اطمینان، اعتماد، وثوق ۲ امین، درستکار، مطمئن، موثق

ثقیل: ۱ سنگین، گران، وزین، هوار ۲ دیرهضم، ناگوار ۳ ناخوشایند & سبک، خوش‌گوار، خوشایند

ثلاث: سوم، ثالث، سه، سه‌گانه

ثلاثه: سه‌گانه

ثلث: ۱ ترم ۲ سه‌یک، یک‌سوم

ثمر: ۱ بار، بر، ثمار، سود، فایده، میوه ۲ حاصل، نتیجه

ثمربخش: اثربخش، عامل، کارگر، موثر & بی‌اثر

ثمردار: بارآور، بارور، مثمر، میوه‌دار & بی‌بر، عقیم

ثمره: ۱ حاصل، ماحصل، نتیجه ۲ بار، بر، ثمار، میوه

ثمن: ارزش، بها، قیمت، نرخ

ثمین: ارزشمند، پرارزش، پربها، پرقیمت، قیمتی، گرانبها، نفیس & کم‌قیمت

ثنا: ۱ تحسین، تمجید، حمد، سپاس، ستایش، مدح، مدیح، مدیحه، منقبت ۲ تحیت، درود ۳ سپاس، شکر ۴ دعا، ذکر ۵ ذکرجمیل، ذکرخیر & قدح، هجا، هجو

ثناخوان: ۱ دعاگو ۲ ستایشگر، مداح، مدیحه‌سرا

ثواب: ۱ احسان، کارنیک، نیکی ۲ اجر، پاداش، مزد & عقاب، گناه

ثوب: ۱ پیراهن، پیرهن، تن‌پوش، جامه ۲ رفتار، روش، عمل

ثورت: ۱ انقلاب، ثوره، شورش، نهضت ۲ کین، کین‌خواهی، کینه

ثیب: ۱ بی‌شوهر، بی‌شوی، بیوه ۲ پسر، عزب، مجرد ۳ زن، نادختر & باکره، بتول، بکر، دوشیزه، عذرا

جا: ۱ اطاق، خانه، مسکن، منزل ۲ جایگاه، ماوا، ماوی ۳ محل، مقام، مقر، مکان ۴ فضا ۵ موضع ۶ بستر، رختخواب ۷ اندازه، حد ۷ توانایی، جرات

جاافتاده: ۱ باوقار، بزرگسال، پیر، سالدیده، سالمند، سنگین، کهنسال، متین، مسن، معمر ۲ پخته، سردوگرم‌چشیده، کارکشته، کامل ۳ رسیده

جابه‌جا: ۱ بلافاصله، دردم، فوراً

جابجایی: ۱ انتقال، نقل، نقل‌مکان ۲ حمل ۳ سفر، کوچ ۴ منتقل & استقرار

جابر: ۱ بیدادگر، جبار، زورگو، ستمگر، ظالم، قهار ۲ شکسته‌بند & عادل، دادگر

جابرانه: بیدادگرانه، جبارانه، ستمگرانه، ظالمانه، قهرآمیز & عادلانه، دادگرانه

جادار: ظرفیت‌دار، فراخ، فضادار، گشاد، واسع، وسیع & تنگ

جادو: افسون، تسخیر، چشم‌بندی، ساحری، سحر، طلسم، فسون

جادوگر: ۱ افسونگر، جادوکار، ساحر، سحار ۲ کاهن، معزم، نیرنگ‌باز ۳ فریبنده

جادوگری: ۱ ساحری، سحر، فسون ۲ افسونگری

جاده: اتوبان، راه، شارع، شاهراه، طریق، طریقه

جاذب: ۱ دلربا، دلفریب، دلکش، رباینده، فریبنده، گیرا ۲ جذب‌کننده، کشنده

جاذبه: ۱ جذب، جذبه، جلب، گیرایی ۲ کشش، ملاحت & دافعه

جار: ۱ بانگ، داد، صدا، صلا، صوت، فریاد، ندا ۲ مجاور، همسایه ۳ چلچراغ ۴ نگهبان ۵ هم‌سوگند، هم‌قسم

جارچی: جارزن، جارکش، صلازن، منادی

جارو: ۱ جاروب ۲ درمنه

جاروجنجال: دادوفریاد، غریو، غلغله، هلهله، هیاهو

جارو کردن: جاروکشی، رفتن، نظافت

جاروکش: رفتگر، سپور، نظافتچی

جاری: ۱ روان، ساری، سیال ۲ جریان ۳ عادله، فعلی ۴ رایج، شایع، عادی، متداول، معمول ۵ جاریه

جازم: ۱ برا، برنده، قاطع ۲ بی‌گمان، قطعی ۳ خبر، قضیه

جاسازی: ۱ تعبیه ۲ جعبه‌مخفی

جاسوس: خبرآور، خبرچین، خبرگیر، راید، کارآگاه، مفتش، منهی

جاشو: ملاح، ملوان

جاعل: ۱ جعل کننده، سندساز ۲ سازنده ۳ واضع ۴ متقلب

جاکتابی: قفسه، کتابخانه

جاکش: پالنداز، دیوث، قرمساق، قواد

جاکشی: پالندازی، قرمساقی، قوادی، لحاف کشی

جالب: جاذب، گیرا، رباینده

جالیز: بستان، پالیز، فالیز، کشتزار، لته، مزرعه

جام: ۱ پیاله، ساتکین، ساغر، صراحی، قدح، کاسه ۲ شیشه

جامد: جماد، سخت، سفت، منجمد

جامع: تام، فراگیر، کامل، مستوفا، مشروح، مفصل & ناقص

جامعه: ۱ اجتماع ۲ جمعیت، سازمان، گروه، مجمع

جامه: ۱ پوشش، پوشیدنی، پوشاک، پیراهن، پیرهن، ثوب، حله، دثار، رخت، قمیص، لباس، ملبوس ۲ جام، صراحی

جامه‌دان: بقچه، چمدان

جان: ۱ روان، روح ۲ حیات ۳ نفس ۴ هوش ۵ عزیز، گرامی ۴ جن & تن، بدن، انس، پری، پریان

جان‌آفرین: آفریننده، ایزد، پروردگار، خالق، یزدان

جانان: جانانه، دلبر، دوست، محبوب، معشوق، یار

جانانه: ۱ جانان، محبوبه، معشوقه، یار ۲ تمام‌عیار، حسابی، کامل

جان‌پرور: جانبخش، جانفزا، روحبخش، روح‌پرور

جان‌پناه: ۱ پناهگاه، سنگر ۲ آلونک، کلبه، ماوا

جان‌کندن: ۱ احتضار، نزع ۲ رنج‌کشیدن

جان‌نثار: ۱ برخی، جانباز، جان‌فدا، فدایی ۲ چاکر، مخلص

جان‌نثاری: ۱ جانبازی، جانفدایی، فداکاری ۲ اخلاص، چاکری

جانب: پهلو، جهت، سمت، سو، طرف، عرض، کرانه، کران، کنار، ناحیه، ور

جانباز: جان‌نثار، دلیر، فداکار، فدایی

جانبازی: ایثار، جان‌فشانی، سربازی، فداکاری

جانبخش: جان‌افزا، جان‌پرور، روح‌انگیز، روحبخش، روح‌پرور

جانبدار: حامی، طرفدار، هوادار & مخالف

جانبداری: حمایت، طرفداری، هواخواهی، هواداری & مخالفت

جاندار: جانور، جنبنده، حی، حیوان، ذی‌نفس، زنده & بی‌جان

جانسوز: جانکاه، جانگداز، جگرسوز، دلخراش، دلگداز، سوزناک

جانشین: بدل، جایگزین، خلف، خلیفه، عوض، قائم‌مقام، نایب، وارث، ولیعهد

جانشینی: ۱ خلافت، قائم‌مقامی، نیابت ۲ ولایتعهدی ۳ وکالت

جانفزا: جان‌پرور، روح‌انگیز، روح‌پرور، روح‌نواز & جانکاه، جانگداز

جانکاه: جانسوز، جانگداز، جگرخراش، دلخراش، دلخراش، دلگداز، رنج‌آور، مولم & جان‌پرور

جانگداز: جانگزا، رقت‌آور، روان‌سوز، روح‌گداز، فجیع، مولم & روح‌نواز

جانماز: تسلیخ، تشلیخ، سجاده، مصلی

جانور: ۱ جاندار، حیوان، دابه، دد، سبع، وحش ۲ جاندار & آدمی، انسان

جانی: ۱ صمیمی، عزیز، گرامی، یکرنگ ۲ آدمکش، تبهکار، جنایتکار، قاتل ۱ & دورنگ، دورو، ۲ سلیم، بی‌آزار

جاودان: پایا، جاویدان، سرمد، فناناپذیر، مخلد، مدام، مستدام & فانی

جاودانگی: پایایی، دیرینگی، قدم، نامیرایی، همیشگی & فنا

جاودانه: ۱ ابدی، پایا، جاویدان، مخلد، مستمر، همیشگی ۲ دایماً، همواره & موقت

جاودانی: پایا، دیرینگی، سرمدی، نامیرا & میرایی، ناپایایی

جاوید: ابدی، پایا، پایدار، جاویدان، خالد، دایم، دایمی، سرمد، فناناپذیر، قیوم، لایزال، مانا، ماندنی، مدام، همیشگی & زودگذر

جاویدان: ابدی، ازلی، پایدار، جاودانه، جاودان، جاوید، دایم، دایمی، سرمد & موقتی

جاه: آبرو، اعتبار، جلال، دبدبه، درجه، رتبه، شان، شکوه، شوکت، عرض، فر، مجد، مسند، مقام، منزلت، منصب

جاهد: پرتلاش، تلاشگر، جدی، ساعی، کوشا، مجد & کاهل

جاه‌طلب: ریاست‌طلب، زیاده‌طلب، مسندجو، مقام‌پرست، منصب‌جو

جاه‌طلبی: ریاست‌طلبی، مسندجویی، مقام‌پرستی، منصب‌جویی، نامجویی

جاه‌وجلال: احتشام، تشخص، تعین، جلال، حشمت، شکوه، فر

جاهل: ۱ بی‌دانش، بی‌علم، بی‌معرفت، غافل، نادان ۲ لات، لوطی & دانا

جاهلانه: ۱ سفیهانه، نابخردانه ۲ لات‌وار & عاقلانه

جای: به‌ازا، عوض

جای‌پا: اثر، پی، رد، نقش

جایز: ۱ حلال، روا، شایست، مباح، مجاز ۲ روان، نافذ & ناروا

جایزه: اجر، انعام، پاداش، جزا، خلعت، صله، عطیه، مدال

جایگاه: ۱ جا، قرارگاه، ماوا، محل، مرکز، مسکن، مقر، مکان، منزل، موضع، موقف، موقعیت ۲ درجه، مرتبه، مقام

جایگزین: ۱ جانشین ۲ ثابت، مستقر

جایگیر: ۱ ثابت، مستقر، مقیم ۲ جسیم، دست‌وپاگیر، متمکن

جبار: بیدادگر، جابر، ستم‌پیشه، ستمکار، ستمگر، ظالم، قاهر، قهار & دادگر

جبارانه: بیدادگرانه، جابرانه، ستمگرانه، ظالمانه & دادگرانه، عادلانه

جبان: بزدل، ترسو، جبون، کم‌جرات، کم‌دل & شجاع، شیردل

جبر: ۱ ضرورت ۲ اجبار، زور، ستم، ظلم، عنف، فشار، قهر ۳ ریاضی & اختیار، تفویض

جبراً: بزور، عنفاً، قهراً، کرهاً، مجبوراً & مختاراً

جبران: تاوان، ترمیم، تلافی، عوض، غرامت، مغرم

جبرئیل: جبرائیل، جبریل، روح‌الامین، سروش، فرشته، ملک

جبروت: ۱ جلال، حشمت، دبدبه، شکوه، شوکت، کبریا ۲ عالم‌علیا، جهان‌برین & ناسوت

جبری: اجباری، قسری، قهری & اختیاری

جبل: کتل، کوه، کوهپایه، کوه‌زار، کوهستان

جبلت: خصلت، خو، ذات، سرشت، غریزه، فطرت، نهاد

جبلی: اصلی، ذاتی، طبیعی، غریزی، فطری، نهادین

جبن: باک، بزدلی، بیم، ترس، خوف، رعب، محابا، مهابت، هراس & شجاعت

جبون: بزدل، ترسو، جبان، کم‌جرات & شیردل، شجاع

جبه‌پوش: زره‌پوش، سلاحدار، مسلح

جبهه: ۱ نما ۲ پیشانی، جبین، ناصیه ۳ میدان‌جنگ

جت: هواپیما

جثه: اندام، بدن، پیکر، تن، هیکل

جحد: انکار، تکذیب، رد، نفی

جحیم: آتش، جهنم، درک، دوزخ، سقر، نار، هاویه & بهشت

جد: ۱ پافشاری، تکاپو، جدیت، جهد، سعی، مداومت، مساعی ۲ جدی & هزل، شوخی

جد: ۱ اسلاف، پدربزرگ، سلف، نیا، نیاکان ۲ بزرگی، عظمت ۳ بهره، حظ، نصیب ۴ بخت، نیکبختی ۵ بی‌نیازی، توانگری

جدا: ۱ سوا، مستثنا ۲ قطع، وا ۳ تنها، فرد، مطلقه، مطلق، منفرد، مهجور ۴ جداگانه، علی‌حده، مجزا، منتزع، منفک ۵ ممتاز ۶ متباین ۷ پراکنده، ۸، بریده، گسسته، گسیخته، منفصل، منقطع، ناپیوسته & وصل، متصل، پیوسته

جداً: اکیداً، حقیقتاً، شدیداً، قویاً & شوخی

جداافتاده: تنها، دورافتاده، متروک، مهجور

جداجدا: جداگانه، سواسوا، علی‌حده

جدار: ۱ پوسته، قشر ۲ دیواره، دیوار

**جداسازی:** افراز، انتزاع، تفکیک، فصل، فک

**جداگانه:** جدا، جداجدا، سوا، علی‌حده

**جدال:** آرزم، بحث، پرخاش‌جویی، پیکار، جر، جنگ، حرب، خصومت، رزم، زدوخورد، ستیز، ستیزه، عناد، کشمکش، گیرودار، مجادله، مخاصمه، مرافعه، مشاجره، معرکه، مقاتله، منازعه، مناقشه، نبرد، نزاع، نقار

**جدایی:** ۱ دوری، فراق، فرقت، مفارقت، مهجوری، هجر، هجران ۲ طلاق ۳ انفکاک ۴ انفصال، برش، قطع & وصال، وصل

**جدت:** ۱ تازگی، طراوت، نوی ۲ توانگری، دارایی، مال & کهنگی

**جدل:** پیکار، جنگ، خصومت، داوری، ستیزه، مباحثه، محاجه، منازعه، مناقشه، نزاع

**جدول:** ۱ طرح، نمودار ۲ جو، جویبار، نهر

**جده:** آبی‌بی، بی‌بی، مادربزرگ، ننه & جد، نیا

**جدی:** ۱ بهمن‌ماه ۲ بزغاله‌نر

**جدی:** ۱ جاهد، ساعی، سختگیر، کوشا، مجد، وظیفه‌شناس ۲ جد ۳ اکید & شوخی

**جدیت:** اهتمام، تلاش، جد، جهد، سخت‌کوشی، سعی، فعالیت، کوشش، مداومت

**جدید:** اخیر، تازه، طری، موخر، نو، نوین & قدیم

**جدیداً:** اخیراً، بتازگی، تازگی، مجدداً & دور، گذشته

جدیدالتاسیس: تازه‌بنیاد، نوبنیاد & قدیم، قدیم‌التاسیس، قدیمی

جذاب: ۱ فریبنده، گیرا ۲ تودل‌برو، دلربا، زیبا، ملیح ۳ خوشایند، دلپذیر، دلکش

جذابیت: دلربایی، گیرایی، ملاحت

جذام: آکله، ابرص، خوره

جذب: انجذاب، جاذبه، ربایش، کشش

جذبه: ۱ دلربایی، گیرایی، ملاحت ۲ انجذاب، سلطه ۳ خلسه

جذر: بن، پایه، ریشه

جر: جدال، دعوا، کشمکش & صلح

جر: ۱ اوقات‌تلخی، عصبانیت، لج ۲ پاره، دریدگی ۳ بهانه، دبه

جرات: بی‌باکی، بی‌پروایی، تهور، جربزه، جسارت، دلیری، زهره، شهامت، عرضه، گستاخی، وثبه

جراتمند: باجربزه، باعرضه، پردل، دلیر، شجاع & ترسو، جبون

جراحت: ۱ جریحه، ریش، زخم، قرحه ۲ چرک، ریم ۳ صدمه

جراید: ۱ روزنامه‌ها، مطبوعات ۲ دفاتر، دفترها ۳ نیزه‌ها

جرب: اگزما، سودا، گر، گری

جربزه: ۱ جرات، شهامت ۲ قابلیت، شایستگی، لیاقت ۳ زیرکی

جرثومه: ۱ اصل، جرثوم، ریشه، مایه ۲ انگل، میکرب

جرح: ۱ جریحه، خستن، ضرب ۲ پس‌زدن، رد

جرس: جلاجل، درای، زنگ

جرعه: آشام، چکه، قطره، قلپ

جرعه‌نوش: ۱ باده‌گسار، شرابخوار، میخوار ۲ مست

جرقه: اخگر، بارقه، برق، شراره، شرار، شرر، شعله

جرگه: جمعیت، حلقه، زمره، گروه، مجلس، مجمع، محفل

جرم: ۱ جسم، ماده ۲ رسوب ۳ آلودگی، چرک ۴ میکرب ۵ شیره

جرم: اثم، بزه، تقصیر، جسم، جنایت، جنحه، حرج، خطا، خلاف، گناه، معصیت

جروبحث: گفتگو، مباحثه، مجادله، مکابره

جری: ۱ بی‌آزرم، بی‌پروا، گستاخ ۲ دلیر، شجاع

جریان: ۱ روانی، ریزش، سیلان ۲ تداول، رواج ۳ روند ۴ حیص‌وبیص، خلال ۵ قضیه، ماجرا ۵ سیر، کوران ۶ گردش

جریحه: جراحت، جرح، خستگی، زخم

جریحه‌دار: افگار، خسته، زخمدار، زخمناک، زخمی، مجروح

جریده: ۱ روزنامه، مجله، نامه، نشریه ۲ دفتر ۳ تنها، مجرد، منفرد

جریده‌نگار: روزنامه‌نگار، روزنامه‌نویس، ژورنالیست، خبرنگار

جریمه: بادافره، تاوان، خسارت، غرامت، کفاره

جز: بجز، بغیر، به‌استثنای، سوای، غیر، غیراز، مگر، مگراین که، مگر

جزا: بادافره، پاداش، تادیب، تلافی، تنبیه، جایزه، سزا، عقوبت، عوض، مجازات، مزد، مکافات

جزء: ۱ پاره، تکه، قطعه ۲ شمه ۳ عنصر & کل

جزئی: اندک، کم، ناچیز & کلی

جزر: غیض، کش & مد، واکش

جزع: التماس، الحاح، بی‌تابی، بی‌قراری، تضرع، جزوع، زاری، فزع، ناشکیبایی، ناله، ندبه

جزم: استوار، بی‌تردید، قطع، قطعی، محکم، مستحکم

جزو: ۱ بخش، پاره، قسمت، لخت ۲ عداد، عضو، عضو ۳ رهرو، سالک

جزوه: دفترچه، رساله، کتابچه

جزوه‌دان: کارتن، کلاسور

جزوه‌کش: رحل

جزیره: آبخست، آبخوست، آبخو، آداک

**جزیل:** ۱ بسیار، بی‌شمار، قابل‌ملاحظه ۲ بزرگ، عظیم

**جزیه:** باج، باژ، خراج، گزیت، مالیات

**جسارت:** بی‌پروایی، تهور، جرات، دلیری، شوخی، شهامت، گستاخی، وقاحت

**جسارت‌آمیز:** بی‌باکانه، تهورآمیز، جسورانه، شجاعانه، متهورانه

**جسامت:** تناوری، تنومندی

**جست:** پرش، جهش، خیز

**جستار:** بحث، تفحص، جستجو، مبحث

**جستجو:** استفسار، بررسی، پژوهش، تجسس، تفتیش، تفحص، جستار، سراغ، طلب، کاوش، کنجکاوی، کندوکاو، وارسی

**جستجو کردن:** تجسس، تفحص، جستن، طلب کردن

**جستجوگر:** پژوهنده، متتبع، متجسس، متفحص

**جستن:** پژوهیدن، تجسس کردن، تفتیش کردن، تفحص کردن، جستجو کردن، طلب کردن

**جسد:** تن، جنازه، کالبد، لاش، لاشه، میت، نعش

**جسر:** پل، خدک

**جسم:** ۱ بدن، پیکر، تنه، تن، کالبد ۲ جرم

جسور: ۱ بی‌باک، بی‌پروا، پردل، شجاع، شیردل، نترس ۲ بی‌آزرم، بی‌ادب، بی‌حیا، پررو، گستاخ ۳ متجاسر & کم‌دل

جسورانه: جسارت‌آمیز، دلیرانه، شجاعانه، گستاخانه

جسیم: پرحجم، تناور، تنومند، حجیم، عظیم‌الجثه

جشن: بزم، جشنواره، چراغانی، سور، شادی، ضیافت، عید، فستیوال، مهمانی

جشنواره: جشن، فستیوال

جعبه: ۱ بسته، صندوق، قوطی، مجری ۲ تیردان، تیرکش

جعد: زلف، گیسو، مو

جعل: ۱ غایط، فضله، نجاست ۲ سوسک

جعل: ۱ تقلب، دروغ ۲ درآوردن ۳ ساختگی ۴ ازخوددرآوردن، درآوردن، ساختن

جعلی: تقلبی، ساختگی، قلابی، مجعول، مستعار، موهوم & اصلی، اصیل

جعودت: پر، پرپشت، مجعد & تنک

جغد: بوف، بوم، کنگر، کوف

جفا: آزار، اذیت، بی‌وفایی، بی‌مهری، تطاول، جور، ستم، ظلم، غدر، نامهربانی & مهر

جفاپیشه: آزارپیشه، ستمگر، ظالم، متعدی، نامهربان & مهربان

جفاجو: جفاپیشه، جفاکار، ستم‌پیشه، ستمکار، ستمگر، ظالم، غدار، نامهربان & مهرورز

جفاکار: بیدادگر، بی‌رحم، بی‌مهر، جفاجو، ستمگر، سنگدل، ظالم، غدار، نامهربان & مهربان

جفت: ۱ خمیده، کج ۲ چوب‌بست ۳ سقف

جفت: ۱ زن، زوجه، زوج، همسر ۲ جور ۳ مانند، مثل ۴ عدیل، لنگه ۵ بغل، کنار ۶ مزدوج & تک، طاق، فرد

جفتگیری: ۱ باروروسازی، گشن، لقاح ۲ جماع، لقاح، مباشرت، مقاربت

جفنگ: بی‌اساس، بی‌پایه، بی‌ربط، بی‌سروته، بی‌معنی، بیهوده، ترهات، مزخرف، مهمل، یاوه

جگر: ۱ ریه، شش، کبد ۲ عزیز، نازنین ۳ دلاوری، دلیری، شجاعت

جگربند: جگرپاره، رود، فرزند

جگرخراش: جانسوز، جگرسوز، دل‌خراش، سوزناک

جگرسوز: جانسوز، جگرخراش، حزن‌انگیز، دردانگیز، سوزناک

جل: ۱ پلاس، پوشش، گلیم، نمد ۲ همه

جلا: ۱ برق، تلالو، درخشش، درخشندگی، صیقل ۲ پرداخت ۳ آب‌وتاب، رونق ۴ آوارگی

جلاد: دژخیم، سلاخ، میرغضب

جلادار: درخشان، درخشنده، صیقلی & بی‌جلا

جلال: احتشام، بزرگی، جاه، جبروت، حشمت، شکوه، شوکت، عظمت، فر، فره، کبریا، مجد

جلالت: بزرگواری، بزرگی، دبدبه، شکوه، فر، فره، کوکبه

جلای‌وطن: آوارگی، تبعید، مهاجرت، هجرت

جلب: ۱ احضاریه، احضار، توقیف ۲ جذب، ربایش ۳ آوردن، بردن، کشیدن & دفع

جلب: ۱ حقه‌باز، دغل، متقلب، محیل، مکار، نادرست ۲ پست، خوار، دون، زبون، سفله، فرومایه ۳ روسپی، زناکار، غر، فاحشه، قحبه، هرجایی

جلباب: ۱ پوشه، حائل، حاجز، سجاف، غشا، قشر ۲ پوشش، حجاب، ستر ۳ پیراهن، جامه

جلد: ۱ بشره، پوست ۲ پوشش، غلاف ۳ لاک ۴ محفظه ۵ رویه، مقوا

جلد: به‌تعجیل، تند، تندوتیز، تندی، جلید، چابک، چالاک، چست، زرنگی، زرنگ، سریع، شتابناک، فرز & کند

جلدساز: صحاف

جلدی: ۱ چابکی، چالاکی، چستی، دلیری ۲ سرعت، شتاب، عجله & کندی

جلسه: اجلاس، انجمن، گردهمایی، مجلس، مجمع، نشست

جلف: ۱ بی‌وقار، تهی‌مغز، سبک، سبکسر، سخیف ۲ بی‌باک، خودسر ۳ خودآرا، خودنما & سنگین، متین

جلفی: ۱ بی‌وقری، سبکسری ۲ خودآرایی & متانت

جلق: استمنا، خودارضایی، طبق

جلگه: دشت، هامون

جلو: ۱ برابر، روبرو، رویاروی، مقابل ۲ قبال، قدام ۳ پیش، نزد ۴ لگام، عنان & پشت، خلف، دبر

جلو: ۱ شنگ، شوخ ۲ سیخ

جلوت: آشکارا، آشکارایی، پیدایی، حضور & خلوت

جلوخان: پیشخوان، درگاه

جلودار: ۱ مهاردار ۲ پیشقراول، طلایه

جلوس: قعود، نشست، نشستن

جلوگیر: بازدارنده، رادع، مانع، مزاحم

جلوگیری: پیشگیری، خودداری، دفع، قدغن، ممانعت، منع، نهی

جلوه: ۱ حضور، ظهور ۲ خودنمایی، نمایش، نمود، وانمود ۳ تلالو، جلال، حشمت، رونق، شکوه ۴ آراستن

جلوه‌گاه: ۱ حجله‌خانه، حجله ۲ تجلی‌گاه

جلوه‌گر: آشکار، پدیدار، پدید، پیدا، ظاهر، متجلی، منجلی، نمایان

جلوه‌گری: بروز، تجلی، جلوه‌نمایی، ظهور، نمایش، نمود

جلی: آشکار، روشن، منجلی، واضح، هویدا & خفی

جلید: ۱ جلد، چالاک، چست، زرنگ ۲ چابک‌سوار ۳ زورمند، قوی، نیرومند ۴ بشک، ژاله، شبنم

جلیس: محشور، مصاحب، معاشر، همدم، هم‌صحبت، همنشین

جلیل: باحشمت، رفیع، شامخ، عالی‌قدر، عظیم، محتشم، والا

جماد: بی‌جان، حجر، سنگ، لهنه & جاندار، ذیروح

جماز: ۱ تندپا، تندرو، سریع، سریع‌السیر ۲ جمازه، شترتندرو

جماش: افسونگر، دلفریب، شنگ، شوخ، فسونکار

جماع: آرمش، جفتگیری، مباشرت، مجامعت، مقاربت، نزدیکی، وطی، همبستری، همخوابی

جماعت: ۱ انجمن، باند، جمع، جمعیت، فرقه، گروه، معشر ۲ طایفه، قبیله

جمال: حسن، خوشگلی، زیبایی، صباحت، قشنگی، نیکویی، وجاهت & بدگلی، بدمنظری

جمع: ۱ تجمع، جماعت، جمعیت، حزب، دسته، فرقه، گروه، مجمع ۲ زمره ۳ اضافه، علاوه ۴ عده، مجموع، همه ۵ گردآوری

جمع‌آوری: تالیف، گردآوری، گردآوردن

جمعاً: باتفاق، تمام، تمامن‌حیث‌المجموع، همه

جمعه: آدینه

جمعی: عمومی، گروهی، همگانی، همگی & خصوصی

جمعیت: ۱ سامان ۲ اسباب ۳ ازدحام، انبوه، شلوغی، کثرت ۳ انجمن، باند، جامعه، جرگه، جماعت، جمع، دسته، عده، فرقه، کانون، گروه، مجتمع، مجمع، محفل، معشر، نفوس

جمل: اشتر، شتر

جملگی: تمام، تماماً، سراسر، سرتاسر، همه

جمله: ۱ تمام، کاملاً، کل، همه، یکباره، یکسر، یکسره ۲ عبارت ۳ زمره، عداد

جمله‌فروش: عمده‌فروش، کلی‌فروشی & جزیی‌فروشی

جمهور: توده، گروه، همگی، همه

جمیع: عموم، کافه، کل، کلاً، مجموع، همگان، همگی، همه

جمیعاً: تماماً، جمعاً، کلاً، یکسر & فرداً، انفراداً

جمیل: آراسته، پریچهر، خوب، خوبرو، خوشنما، خوش‌آیند، خوشکل، خوشگل، زیبا، زیبارو، شکیل، صبیح، قشنگ، ناز، نیکو، وجیه

جن: آل، اجنه، پری & انس، پری

جن‌زده: پری‌زده، مجنون، مصروع

جناب: آستان، حضرت، درگاه، عتبه

جناح: ۱ بال ۲ سمت، سو، طرف ۳ شاخه، فراکسیون، گروه

**جنازه:** جسد، لاشه، لاش، نعش

**جناس:** تجنیس، هم‌جنسی

**جنایت:** ۱ بزه، جرم، خلاف، گناه ۲ آدمکشی، جنحه، قتل

**جنایتکار:** آدمکش، تبهکار، جانی، قاتل

**جنب:** آلوده، محتلم، ناطاهر، نجس & طاهر

**جنب:** پهلو، جوار، سمت، کنار

**جنب‌وجوش:** تحرک، تکان، تلاطم، تهییج، جنبش، حرکت

**جنبش:** ۱ اختلاج، اهتزاز، تکان، تلاطم، حرکت، لرز، لرزش، لرزه، لول، وول ۲ بعث، تشنج، جوشش، رستاخیز، شورش، نهضت

**جنبنده:** ۱ متحرک ۲ جاندار، دابه & جماد

**جنبه:** ۱ جهت، دیدگاه، لحاظ، نظر، وضع ۲ گنجایش

**جنت:** ارم، بهشت، پردیس، جنان، خلد، دارالسلام، رضوان، فردوس، مینو، نعیم

**جنجال:** ازدحام، سروصدا، غوغا، فتنه، همهمه، هنگامه، هیاهو

**جنجالی:** غوغایی، هوچی

**جنگجو:** دلاور، رزم‌آور، رزمجو، رزمنده، ستیزه‌جو، غازی، مبارز، محارب

**جنحه:** بزه، جرم، جنایت، گناه

**جند:** ارتش، خیل، سپاه، فوج، قشون، گند

**جندگی:** خودفروشی، روسپیگری، فاحشگی، قحبگی

**جنده:** خودفروش، روسپی، فاحشه، لکاته، معروفه

**جنده‌خانه:** فاحشه‌خانه، قحبه‌خانه، نجیب‌خانه

**جنس:** ۱ کالا، مال‌التجاره، متاع ۲ تیره، سلسله، طایفه، قسم، نوع ۳ سرشت ۴ صنف، قبیل

**جنگاور:** جنگجو، حربی، دلاور، دلیر، رزمنده، سپاهی، شجاع، مبارز، محارب، نبرده

**جنگاوری:** جلادت، جنگجویی، دلاوری، رزمندگی، شجاعت

**جنگ:** تذکره، دفتر، سفینه، کشکول، گلچین، مجموعه

**جنگ:** آرزم، آشوب، پرخاش، پیکار، تنازع، جدال، حرب، خصومت، رزم، ستیزه، غزا، غزوه، کارزار، کشمکش، مبارزه، مجادله، محاربه، مشاجره، مصاف، معرکه، مقاتله، منازعه، مواقعه، ناورد، نبرد، وغا، وقعت، وقعه

**جنگ‌افروز:** ۱ پیکارجو، جنگ‌طلب، ستیزه‌جو، متحارب ۲ مفسده‌جو & صلح‌طلب

**جنگ‌افزار:** اسلحه، تفنگ

**جنگجو:** جنگاور، جنگی، چالشگر، حربی، رزم‌آور، رزمنده، سپاهی، ستیزه‌جو، ستیزه‌گر، ستیزنده، سرباز، سلحشور، شجاع، غازی، مبارز، مبارزه‌جو، متحارب، محارب

**جنگجویی:** جنگاوری، چالشگری، رزمجویی، سلحشوری، شجاعت، میدانداری

**جنگل:** بیشه، درخت‌زار

**جنگنده:** ۱ حربی، رزمنده ۲ جنگی، سلحشور، مبارز

**جنگی:** ۱ دلاور، مبارز، نستوه ۲ جنگنده، حربی

**جنوب:** ۱ قبله، نیمروز ۲ جهات، نواحی ۳ پهلوها، کنارها & شمال

**جنون:** دیوانگی، شوریدگی، شیدایی، عقل‌باختگی & عقل

**جنون‌آمیز:** دیوانه‌وار، شوریده‌وار & عاقلانه

**جو:** آتمسفر، فضا، هوا

**جو:** جوغ، یوغ

**جواب:** ۱ پاسخ ۲ راه‌حل & پرسش

**جواد:** بخشنده، جوانمرد، سخاوتمند، سخی، کریم، مکرم & خسیس، لئیم

**جوار:** ۱ جنب، قرب، کنار، نزدیکی، نزدیک ۲ پناه، زنهار & بعید

**جوارح:** اعضا، اندام‌ها

**جواز:** اجازه، اذن، پته، پروانه، تجویز، تصدیق، رخصت، رخصت‌نامه، روادید، گذرنامه، گواهی، مجوز

**جوال:** جانخانی، خرجین، عدل، گونی

جوان: برنا، شاب، غلام، کودک، نوباوه، نوجوان، نوچه، نورسته & پیر

جوانب: ۱ جهات ۲ اطراف، حوالی، حول‌وحوش

جوانمرد: ۱ بافتوت، بامروت، بخشنده، بزرگ‌همت، جواد، حر، سخاوتمند، سخی، عیار، فتا، کریم، مرد ۲ داش، لوطی & ناجوانمرد، ناکس

جوانمردی: بخشش، بخشندگی، حمیت، سخا، سخاوت، فتوت، لوطی‌گری، مردانگی، همت & ناجوانمردی

جوانی: برنایی، شباب & پیری، کهولت

جواهر: جواهرات، گوهرها

جواهرشناس: جواهری، گوهرشناس، گوهری

جواهرفروش: جواهری، زرگر

جواهرنشان: مرصع

جواهری: جواهرفروش، زرگر، گوهرشناس، گوهری

جوخه: دسته، فوج، گروه

جود: ۱ بخشش، بذل، بلندنظری، سخاوت، سخا، کرم ۲ جوانمردی، رادی & خست

جور: ۱ قبیل، قسم، گونه، نوع ۲ شق، شیوه، طور، نحو، نمط، نوع، نهج، وجه ۳ سازگار، متناسب، موافق، هماهنگ ۴ شبیه، مانند، متشابه، مثل ۵ جفت، مرتب & ناجور

جور: ۱ بیداد، جفا، ستم، ظلم ۲ خط لب جام & داد، عدل، مهر

جوراجور: گوناگون، متنوع، مختلف، نوع‌به‌نوع & همگون، یکسان

جورپیشه: بیدادگر، ستمگر، غدار، ظالم & دادگر

جوز: گردو

جوش: ۱ اتصال، پیوند، لحیم ۲ داغ ۳ جوشش، غلیان ۴ اوج، بحبوحه، هنگامه ۶ دانه ۷ اضطراب، شور ۸ گره ۹ آشفتگی، حرص، خودخوری، عصبانیت ۱ فوران ۱ شور

جوشش: انفجار، جنبش، جوشیدن، غلیان

جوشن: جبه، زره

جوشیدن: جوش‌آمدن، جوشش، غلیان، فوران

جوع: گرسنگی، مجاعت، مجاعه & سیری

جوف: پیوست، تلو، داخل، درون، ضمیمه، لا

جوک: شوخی، لطیفه، هزل & جد

جولا: ۱ بافنده، جولاه، جولاهه، شعرباف، نساج ۲ عنکبوت

جولان: ۱ تاخت، تاخت‌وتاز ۲ تاختن، دورزدن ۳ گردش، ویراژ

جولانگاه: تاختگاه، ساحت، عرصه، میدان

**جولاه:** ۱ بافنده، نساج ۲ تارتن، عنکبوت

**جولاهه:** بافنده، جولاه، نساج

**جولاهی:** بافندگی، نساجی

**جوهر:** ۱ اصل، ذات، عصاره، کنه، گوهر، گهر، ماهیت ۲ چکیده، زبده ۳ مرکب & صورت

**جوهره:** اصل، جوهر، ذات، مایه، نهاد

**جوی:** جدول، جویبار، رود، نهر

**جویا:** جوینده، متجسس، متفحص

**جویبار:** جدول، جوی، رود، نهر

**جویدن:** خاییدن، مضغ کردن

**جوینده:** جستجوگر، جویا، متجسس، متفحص

**جهاد:** ۱ غزا، غزوه، مقاتل ۲ مجاهدت

**جهادگر:** ۱ جنگجو، رزمنده، غازی ۲ تلاشگر

**جهاز:** ۱ بلم، زورق، سفینه، قایق، کشتی، کلک ۲ جهیز ۳ عضو ۴ سیستم

**جهان:** ۱ آفاق، دنیا، عالم، کره‌ارض، گیتی ۲ روزگار، زمانه

**جهانخواری:** استعمار، استعمارگری، استکبار

جهانگرد: جهاندیده، سیاح

جهانگردی: سیاحت، سیروسفر، مسافرت

جهانگشایی: جهانگیری، ظفر، غلبه، فتح، کشورگشایی & جهانداری

جهانگیر: عالمگیر، فاتح، کشورستان، همگانی & جهاندار

جهانی: ۱ عالمگیر ۲ دنیایی، دنیوی ۳ کلی

جهت: ۱ جانب، سمت، سو، طرف، کرانه ۲ بابت، جنبه، حیث ۳ انگیزه، دلیل، سبب، علت

جهد: اهتمام، اهتمام، تقلا، تکاپو، تلاش، جدیت، سعی، کوشش، مساعی

جهش: ۱ پرش، جستن، جست، خیز ۲ سرشت، طینت

جهل: بی‌اطلاعی، بی‌خبری، بی‌علمی، حماقت، نادانی & دانش، معرفت

جهنم: جحیم، درک، دوزخ، سقر، نار، نیران، هاویه & بهشت

جهودی: جود، کلیمی، موسوی، یهودی

جهیدن: پرش، جستن، جهش، خیز

جهیز: ۱ جهاز، جهیزیه ۲ توسن

جیب: ۱ گریبان، یخه، یقه ۲ دل، سینه ۳ خریطه، کیسه

جیب‌بر: دزد، سارق، طرار، کیسه‌بر

جیحون: جو، رود، رودخانه، نهر

جید: بی‌آمیغ، خوب، خوش‌خیم، نیک، نیکو & بد، نکوهیده

جیران: آهو، غزال

جیره: ۱ سهم ۲ آذوقه، توشه، خوراک، سوروسات، سیوروسات، قوت ۳ راتب، رستاد، مستمری، مقرری

جیره‌خوار: اجیر، حقوق‌بگیر، مزدور & جیره‌ده، مخدوم

جیش: ادرار، بول، پیشاب

جیش: ارتش، سپاه، عسکر، فوج، قشون، گند، لشکر

جیغ: داد، دادوبیداد، زوزه، شیون، شیهه، صیحه، غریو، فریاد

جیغ‌وداد: دادوفریاد، عربده، غریو، فریاد، ولوله، همهمه

جیفه: ۱ مردار، میته ۲ لاشه

جیوه: زیبق، سیماب

چابک‌اندیش : ۱ تیزهوش، تیز، تیزفهم، باهوش، داهی، داهیه، زیرک، هوشیار ۲ حاضرجواب

چابک :قید اسم ۱ جلد، چالاک، چست، شاطر، شهم، فرز، قبراق، هژیر & چلمن ۲ داهی، زرنگ & تنبل
۳ تند، زود ۴ زبردست، ماهر ۵ تازیانه، شلاق

چابک‌دست، چابکدست :جلد، تیزدست، زبردست، فرز، ماهر & کند

چابک‌سوار :صفت سوارکار ماهر، سوار فرز، چابک‌عنان

چابکی : جلدی، چالاکی، چستی، زرنگی، فرزی، هژیری & کندی

چاپار : برید، پست، پستچی، پیک، قاصد، نامه‌بر، نامه‌رسان

چاپارخانه : ادارهٔ پست، پستخانه، چپرخانه

چاپاری : ۱ منسوب به چاپار ۲ تند، سریع

چاپ : افست، طبع ۲ منتشر، نشر ۳ باسمه ۴ دروغ، شایعه ۵ گزافه، اغراق

چاپچی :صفت ۱ باسمه‌چی، چاپخانه‌دار، طابع، مطبعه‌چی ۲ دروغ‌گو، شایعه‌ساز، شایعه‌پرداز ۳ گزافه‌گو، لاف‌زن، چاچول

چاپ‌خانه، چاپخانه : مطبعه، باسمه‌خانه

چاپ‌خانه‌دار، چاپخانه‌دار: چاپچی، مطبعه‌چی

چاپ خوردن : چاپ شدن

چاپ زدن : ۱ چاپ کردن ۲ بافتن، سرهم کردن ۳ ساختن، جعل کردن، ازخود درآوردن ۴ دروغ گفتن، لیچار بافتن

چاپ کردن : طبع کردن، به‌طبع رساندن، به چاپ رساندن، منتشر کردن

چاپگر : دستگاه چاپ رایانه‌ای، پرینتر

چاپلوسانه : ۱ تملق‌آمیز، متملقانه، مداهنه‌گرانه ۲ ریاکارانه، مزورانه

چاپلوس : چرب‌زبان، خوشامدگو، زبان‌به‌مزد، سالوس، ظاهرنما، کاسه‌لیس، متملق، مداهن، مداهنه‌گر، خایه‌مال، متصلف، کرنش‌گر، مجیزگو

چاپلوسی : تبصبص، تصلف، تملق، چرب‌زبانی، مداهنه، دم‌لابه، کرنش، دم‌لیسه، خایه‌مالی، مجیزگویی، کرنش‌گری،

چاپلوسی کردن :چرب‌زبانی کردن، مداهنه‌گری کردن، مداهنه کردن، خایه‌مالی کردن، زبان‌به‌مزد بودن، کاسه‌لیسی کردن، مجیز گفتن

چاپنده :اسم تاراجگر، چپاولگر، غارتگر، یغماگر

چاپی : چاپ شده، به‌طبع‌رسیده، مطبوع & خطی، دست‌نوشته

چاپیدن : ۱ به‌یغما بردن، تاراج کردن، چپاول کردن، چپو کردن، غارت کردن، لاشیدن، غارتیدن ۲ لخت کردن، دزدیدن، تالان کردن

چاچول‌باز : ۱ پشت‌هم‌انداز، چاخان، لافزن ۲ حقه‌باز، شارلاتان، فریب‌کار، مزور، محیل، مکار، حیله‌گر، نیرنگ‌باز ۳ دورو ۴ زبان‌باز ۵ هوچی

چاچول‌بازی : ۱ پشت‌هم‌اندازی، لاف‌زنی ۲ زبان‌بازی، هوچیگری ۳ حیله‌گری، نیرنگ‌بازی، دورویی ۴ حقه‌بازی، فریب‌کاری، تزویر، شیادی

چاچول :صفت ۱ گزافه‌گو، حقه، ۲ فریب، کلک، مکر، نیرنگ، تزویر ۳ دورویی ۴ طرار، دزد ۵ حقه‌باز، شارلاتان

چاخان‌بازی : چرب‌زبانی، تملق‌گویی ۲ پشت‌هم‌اندازی

چاخان :صفت ۱ پشت‌هم‌انداز، حراف، حقه‌باز، شارلاتان، گزافه، لاف، لافزن، گزافه گویی، گزافه گو، خشت‌مال ۲ دروغگو، دروغ‌زن، دروغ‌باف ۳ دروغ، حرف‌مفت

چادر : ۱ حجاب، سرانداز، مقنعه ۲ خرگاه، خیمه، سایبان، سراپرده، مظله، شادروان

چادرنشین : ۱ خیمه‌نشین ۲ ایلات ۳ بیابان‌نشین، صحراگرد، صحرانشین، عشایر ۴ بادیه‌نشین، بدوی & شهرنشین، متمدن ۵ کوچ‌نشین، کوچگر، کوچی

چادری :صفت ۱ باحجاب، حجابدار، محجب، چادرپوش، محجبه، محجوب & بی‌حجاب ۲ پوشیده، مستور

چارپا : چاروا، حیوان بارکش، ستور، استر، خر، الاغ، قاطر & دوپا

چارپاره : ۱ گلوله نامنظم ۲ پاره‌آجر، پاره‌خشت

چارپایه : کرسی

چارتر :

چارچوب : ۱ چهارچوب، چهارچوبه، چارچوبه ۲ قالب، کادر ۳ اسکلت، بدنه، قاب ۴ حیطه، قلمرو

چار : ۱ چهار ۲ چاره، گریز ۳ کوره‌سفال‌پزی، کوره‌آجرپزی ۴ سزاوار، لایق

چارخانه : شطرنجی

چارسو : ۱ چهارسو، چهارسوق، چهارراه(بازار) ۲ چهارجهت، جهات‌اربعه ۳ چهارپر، چهارپهلو(آچار)

چارشانه : تنومند، چهارشانه

چارق : پاتابه، کفش، چارغ، پای‌افزار، پای‌پوش

چارقد : چارق، حجاب، روسری، لچک، محجر، مقصوره، مقنعه

چارک : ۱ ربع، یک‌چهارم ۲ چاوش، نقیب

چارگوش : چاربر، مربع، چهارضلعی، چهارگوشه

چارمیخه : استوار، محکم، معتبر، چهارمیخه

چاروا : چارپا، چهارپا، حیوان‌بارکش، الاغ، خر، شتر، قاطر، ستور، چهارپایان & دوپا

چاروادار : چهارپادار، مکاری

چاروناچار : خواه‌ناخواه، خواهی‌نخواهی، به‌ناچار

چاره‌اندیش :صفت چاره‌جو، چاره‌ساز، چاره‌پرداز، چاره‌گر، چاره‌پژوه، چاره‌سگال، مدبر

چاره اندیشیدن :چاره‌جویی کردن، چاره‌گری کردن، راه‌حل‌جستن، تدبیر کردن

چاره‌پذیر : ۱ حل‌شدنی، قابل حل ۲ علاج‌پذیر، درمان‌پذیر ۳ چاره‌بردار ۴ اصلاح‌پذیر & چاره‌ناپذیر، نشدنی، حل‌ناشدنی

چاره‌پذیری : درمان‌پذیری، علاج‌پذیری، & چاره‌ناپذیری، درمان‌ناپذیری، نشدنی، حل‌ناشدنی

چاره جستن : ۱ درمان کردن، علاج کردن ۲ چاره طلبیدن، چاره ساختن، تدبیر اندیشیدن ۳ از عهده برآمدن

چاره‌جو :اسم چاره‌اندیش، چاره‌پژوه، چاره‌ور، چاره‌گر، تمهیدگر، مدبر، علاج‌کننده، علاج‌اندیش

چاره‌جویی : تدبیر، چاره‌اندیشی، چاره گری، وسیله‌سازی، وسیله‌یابی، تمهید گری، صلاح‌اندیشی

چاره‌جویی کردن :چاره‌جستن، چاره‌اندیشی کردن، چاره‌طلبیدن، راه‌حل جستن

چاره : ۱ درمان، علاج، مداوا، وید ۲ راه‌حل ۳ تدبیر، ترفند، حیله، زیرکی، مکر ۴ تمهید، وسیله ۵ گزیر & ناگزیر

چاره‌ساز :صفت ۱ چاره‌جو، چاره‌بر، مصلحت‌بین، مدبر، چاره کننده، سبب‌ساز، چاره گر & چاره‌سوز، سبب‌سوز ۲ علاج گر ۳ باری‌تعالی، خدا

چاره‌سازی : ۱ چاره‌جویی، مصلحت‌سازی، مصلحت‌بینی، تدبیر، سبب‌سازی، چاره گری & چاره‌سوزی، سبب‌سوزی ۲ علاج گری

چاره کردن : ۱ علاج کردن ۲ چاره جستن، چاره ساختن، چاره‌جوئی کردن، چاره اندیشیدن ۳ راه‌حل یافتن ۴ درمان کردن

چاره گر :صفت چاره‌جو، چاره‌ساز، علاج‌بخش، چاره‌پرداز

چاشت : ۱ ناهار، ناهاری & شام ۲ طعام چاشت ۳ صبح‌هنگام، چاشتگاه، میانه‌روز

چاشنی : ۱ طعم، مزه ۲ رب، سس ۳ ماده منفجره ۴ نمودار، نمونه

چاقالو : بسیار چاق، فربه‌گوشتالو، مسمن

چاق : ۱ پروار، تنومند، خپل، خپله، سمین، فربه، گوشتالو، مسمن & لاغر، مردنی ۲ تندرست، سالم، سرحال، قبراق & بیمار، مریض، مریض‌احوال ۳ پرحجم، درشت، ضخیم ۴ باارزش، بزرگ، پرمایه ۵ کله‌گنده، ثروتمند، معتبر، بااعتبار

چاقچور : پاخچور، دولاغ، شلوارگشاد زنانه

چاق‌سلامتی :احوال‌پرسی

چاق شدن : ۱ فربه شدن، گوشتالو شدن & لاغر شدن ۲ پروار شدن، پرواری شدن & لاغر شدن ۳ بهبود یافتن، به‌شدن، معالجه شدن

چاق کردن : ۱ فربه کردن، پروار کردن، ۲ بهبودی بخشیدن، معالجه کردن

چاقو : تیغ، خنجر، دشنه، سنان، شفره، شمشیر، کارد، سکین

چاق‌وچله : ۱ گوشتالو، فربه ۲ سالم، تندرست، قبراق، سرحال

چاقوکش :صفت ۱ چاقوزن، زخم‌زن ۲ شریر، باج گیر، اوباش

چاقوکشی : ۱ چاقوزنی، زخم‌زنی ۲ شرارت، اوباشیگری، باج گیری

چاقی : اضافه‌وزن، سمن، فربهی & لاغری

چاک :اسم ۱ ترک، درز، رخنه، ۲ منفذ، سوراخ، شکاف، فاق ۳ پارگی، دریدگی ۳ پاره، دریده ۴ قباله، بنچاق ۵ دریچه، پنجره ۶ سپیده صبح

چاک‌چاک : پاره‌پاره، پرچاک، چاکدار، هراش‌هراش

چاک دادن : پاره کردن، دریدن، شکافتن، درانیدن & دوختن

چاکرانه :قید بنده‌وار، چاکروار & ارباب‌وار، ارباب‌منشانه

چاکر : بنده، خادم، خدمتکار، خدمتگزار، غلام، گماشته، مستخدم، نوکر & ارباب، آقا ۳ بنده، این‌جانب، ارادتمند، مخلص

چاکرنواز : چاکرپرور، بنده‌نواز، زیردست‌نواز

چاکری : ۱ بندگی، خدمتکاری، نوکری & آقایی ۲ اخلاص،

چال افتادن : گود شدن، فرو رفتن (گونه)

چالاک : ۱ آماده، تند، تندوتیز، جلد، چابک‌دست، چابک، چست، زرار، زرنگ، سریع، شاطر، شهم، فرز، قبراق ۲ بلند، موزون، زیبا ۳ جای بلند، مکان مرتفع ۴ دزد

چالاکی : جلدی، چابکی، چستی، زرنگی، سبکی

چال :صفت چاله، حفره، فرورفتگی، گودال ۲ عمیق، گود ۳ آشیان، آشیانه ۴ گور(حیوانات) ۵ غاز، خرچال، مرغابی (آ)هوبره ۶ آشیانه، لانه ۷ شتربچه ۸ اسب سفید، بزپیشانی‌سفید

چالش‌انگیز :صفت ۱ مساله‌ساز، مساله‌زا، مساله‌برانگیز ۲ بحث‌انگیز، جنجال‌برانگیز، جنجال‌آفرین، جدال‌برانگیز

چالش : ۱ خرامیدن، خرامش، نازخرامی ۲ تکبر، غرور ۳ جولان ۴ جنگ وجدال، زدوخورد، کشمکش ۵ تلاش، مبارزه ۶ مساله، موضوع ۷ مباشرت، هماغوشی

چالشگر : ۱ جنگ‌جو، رزم‌آور، رزم‌جو، ستیزه‌جو، مبارز، مبارزطلب ۲ حشری، شهوت‌ران ۳ نخوت‌خرام، نازخرام ۴ خرامان

چالشگری : ۱ جنگ‌جویی، ستیزه‌جویی، مبارزه، رزم‌آوری، رزم‌جویی، ستیزه‌گری، مبارزطلبی ۲ نازخرامی ۳ شهوت‌رانی

چال کردن : ۱ دفن کردن، مدفون کردن & نبش کردن ۲ زیر خاک پنهان کردن ۳ کندن، حفر کردن & پر کردن ۴ گود کردن، گودال کندن ۵ لانه ساختن

چاله : ۱ چال، حفره، گود، گودال، مغاک ۲ چاهک، چاه کوچک ۳ مشکل‌مالی، کم‌بود

چاله‌چوله : گودال، چاله

چاله‌میدونی : ۱ منسوب به محله چاله میدان ۲ لات، زورگو ۳ بی‌ادب، بی‌تربیت، نافرهیخته ۴ زشت، رکیک ۵ بی‌ادبانه، لات‌منشانه

چامه : ترانه، چکامه، سرود، شعر، قصیده، نغمه & چانه

چامه‌سرا :صفت ۱ شاعر، آوازخوان ۲ چامه‌گو، چامه‌زن، آوازخوان، سرودخوان، قصیده‌گو، نغمه‌خوان، نغمه‌سرا، غزل‌خوان ۳ قصیده‌گو، قصیده‌سرا، ترانه‌سرا، چکامه‌سرا

چامیدن : ۱ ادرار کردن، شاشیدن ۲ ریدن، غایط کردن ۳ سرگین‌انداختن

چامین : ۱ ادرار، بول، شاش ۲ غایط ۳ سرگین

چانه انداختن : مردن، فوت کردن، جان دادن

چانه : ۱ چنه، حنک، ذقن، زنخدان، زنخ ۲ چونه، گلوله خمیر ۳ سخن‌منثور & شعر، چامه، سخن منظوم ۴ پرگویی ۵ تخفیف‌گیری & مکاس

چانه زدن : ۱ تخفیف گرفتن ۲ پرگویی کردن، پرچانگی کردن، چانه‌جنبانی کردن

چانه‌زنی : ۱ تخفیف گیری ۲ پرگویی، پرحرفی

چاو : ۱ ناله، زاری ۲ بانگ، صدا

چاووش : پیشرو قافله، طلایه، نقیب قافله ۲ راهنمای زوار ۳ اشعارمذهبی ۴ حاجب، چاووش‌خوان، چاووشگر

چاه : ۱ بئر، چه ۲ فاضلاب

چاه‌سار، چاهسار : ۱ گودال‌عمیق، چاه ۲ دهانه چاه، سرچاه & چاه‌بن ۳ زمین پرچاه

چاهک : ۱ چاه کوچک ۲ گودال کم‌عمق ۳ فاضلاب ۴ ممر فاضلاب، گذرگاه فاضلاب

چاهک‌روب :صفت چندال، چاه‌خو، کناس، هاری

چاه‌کن :صفت ۱ چاهجو ۲ مقنی، چاه‌خو، چاخو، چخو ۳ کننده چاه

چاه‌کنی : مقنی‌گری، چاه‌جویی

چاهی :صفت ۱ منسوب به چاه ۲ زندانی ۳ گناه‌کار

چایش : سرماخوردگی، زکام، چایمان، چاییدگی

چایمان : زکام، سرماخوردگی

چاییدن : زکام شدن، سرماخوردن

چپ افتادن : ۱ دشمن‌شدن ۲ دشمنی کردن، مخالفت کردن، کینه‌توزشدن، خصمانه رفتار کردن & همراهی کردن

چپ‌اندرقیچی : ۱ کج‌ومعوج ۲ ضربدری ۳ بی‌نظم، پراکنده

چپاندن : ۱ به زور فرو کردن، به زور جا دادن، زورچپان کردن، تپاندن ۲ قالب کردن، (جنس بنجل با قیمت زیاد)

چپان : ژنده، کهنه، مندرس

چپانی : ۱ ژنده‌پوشی، کهنه‌پوشی ۲ بی‌سروپا، رند

چپاول : تاراج، تالان، چپو، غارت، لاش، نهب، یغما، غارتگری

چپاولچی :صفت چپاولگر، تاراجگر، غارتگر، یغماگر، یغمایی، چپوچی

چپاول کردن : غارت کردن، به‌تاراج بردن، به‌یغما بردن، تاراج کردن، چپو کردن

چپاولگر :صفت تاراجگر، چپاولچی، چپوچی، غارتگر، یغماگر

چپ‌چپ نگاه کردن: ۱ خصمانه‌نگریستن، معترضانه نگاه کردن ۲ طمع‌کارانه‌نگریستن ۳ با سوءنیت نگاه کردن ۴ باسوءظن نگاه کردن

چپ دادن : ۱ فریفتن، گول‌زدن، فریب دادن ۲ منحرف ساختن، ردگم دادن‌آدرس عوضی دادن ۳ ترک کردن، رها کردن، واگذاشتن

چپر : ۱ برید، پست، چاپار ۲ پرچین ۳ کپر

چپ‌روی : ۱ تندروی، افراطی گری ۲ افراطی گرایی ۳ خلاف‌ورزی، ناسازگاری، نسازمی ۴ مخالفت‌خوانی ۵ چپ گرایی

چپ‌روی کردن : ۱ تندروی کردن ۲ افراطی بودن ۳ خلاف‌ورزیدن ۴ مخالفت کردن

چپ زدن : ۱ چپ کردن، تغییر مسیر دادن، انحرافی رفتن، منحرف شدن(از راه) ۲ تندروی کردن، افراطی بودن

چپش : بزغاله، بزیکساله

چپ شدن : ۱ چپه شدن، پرت شدن، واژگون شدن ۲ منحرف شدن

چپق : پیت، چوپوق، آلت تدخین‌توتون، چپوق & قلیان، سیگار

چپکی : ۱ وارونه، واژگون & راستکی ۲ زان‌سو

چپ گرا :صفت ۱ دست‌چپی، چپ‌رو، متمایل به چپ ۲ کمونیست ۳ سوسیالیست & راست گرا

چپ :صفت ۱ میسره، یسار & یمین ۲ یسار & میمنه ۲ کژبین ۳ چپه، واژگون ۴ احول، کاچ، کاژ، لوچ ۵ کمونیست & کاپیتالیست ۶ چپ‌دست ۷ نادرست، ناراست & راست ۸ مخالف، دشمن ۹ خمیده، کج

چپو : تاراج، چپاول، غارت، لاش، نهب، یغما

چپوچی :صفت ۱ چپاولگر، غارتگر، یغماگر، چپاولچی، تاراجگر، یغمایی ۲ دزد

چپو شدن : غارت شدن، به‌تاراج رفتن، تاراج شدن، چپاول شدن، تاراج‌شدن، به غارت رفتن، به یغما رفتن ۲ به هدررفتن، پای‌مال شدن

چپو کردن : ۱ غارت کردن، چپاول کردن، به یغما بردن، تاراج کردن ۲ به سرعت خوردن، زود مصرف کردن ۳ نابود کردن، از بین بردن

چپه :صفت ۱ پرت، واژگون ۲ پارو

چپی : ۱ دست‌چپی، چپ‌گرا & راست‌گرا ۲ چپه‌شده، چپ‌شده، واژگون‌شده(وسائط نقلیه) & سالم

چتر : آفتاب‌گردان، سایبان ۲ گرد، گردی ۳ چتر نجات ۳ قوس

چتری : ۱ چترمانند ۲ گرد، دایره‌وار، مدور

چچول : خروسه، چچوله، چوچوله

چخماق : ۱  آتش‌زنه، پازند، چخماغ، قداحه، فروزینه، مرو ۲ تبرزین

چخیدن : ۱ حرف زدن، دم‌زدن ۲ کوشیدن، تلاش کردن، سعی کردن ۳ ستیزه کردن، جنگیدن، مبارزه کردن ۴ دشمنی کردن، خصومت‌ورزیدن

چدار : اشکسل، پابند، مهار (پای‌ستور)

چدن : آهن، پولاد

چرا : ۱  برای‌چه، به چه دلیل، به چه‌علت، ازچه، به چه جهت، & زیرا، برای‌اینکه، چون ۲ آری، بله & نه، خیر

چرا : ۱ چریدن ۲ علف‌چری

چراخوار : چراخور، چراگاه، مرتع، مرغزار، علف‌چر، سبزه‌زار، علفزار

چراخور : چراگاه، چراگه، راود، سبزه‌زار، علف‌چر، علفزار، چرامین، مرتع، مرغزار

چراغ‌آویز : چلچراغ، قندیل

چراغ‌افروز :روشنی‌بخش

چراغانی : آذین‌بندی، جشن، چراغان

چراغانی کردن : ۱ آذین بستن، با چراغ تزئین کردن ۲ جشن گرفتن

چراغ : ۱ جلوند، چلچراغ، سراج، فانوس، مشکات، مصباح ۲ لامپ ۳ لامپا ۴ رهنما ۵ علامت ۶ خورشید ۷ دشت، دشت‌اول (گدایان و معرکه‌گیران)

چراغدان : جاچراغی، چلچراغ، فانوس

چراغ زدن : ۱ روشن وخاموش کردن (چراغ خودرو)، علامت دادن، چراغ دادن ۲ چشمک زدن، اشاره کردن

چراغ‌واره : چراغدان

چراگاه : باده، چراخور، چراگه، چرام، چرامین، علف‌چرا، راود، علفزار، کشتزار، کنام، مرتع، مرغ، مرغزار

چراگه : باده، چراگاه، چرام، چرامین، راود، علف‌چر، علفزار، مرتع

چرامین : ۱ چراگاه، علفزار، مرتع، مرغزار ۲ علف، علوفه، کاه

چرایی : علت، دلیل، سبب، انگیزه

چرباندن : افزودن، اضافه کردن، زیادتر کردن

چرب‌دست، چربدست : ۱ فرز، جلد، چابک، زرنگ ۲ استاد، ماهر ۳ زبردست ۴ هنرمند، شیرین‌کار ۵ حقه‌باز، تردست

چرب‌دستی، چربدستی : ۱ جلدی، چابکی، فرزی، ۲ مهارت، زبردستی، تردستی، استادی ۳ شیرین‌کاری ۴ هنرمندی

چرب : ۱ روغن‌آلود، روغن‌دار، روغنی ۲ پرروغن ۳ پیه‌دار ۴ بهتر، مرغوب‌تر ۵ دلپذیر، خوش‌آیند، مطبوع، شیرین

چرب‌زبان : ۱ خوش‌سخن، چرب‌گفتار، شیرین‌زبان ۲ چاپلوس، زبان‌به‌مزد، متملق، مداهنه‌گر & بدزبان ۳ چاچول، چاچول‌باز، حراف، زبان‌باز

چرب‌زبانی : ۱ خوش‌سخنی، چرب‌گویی، چرب گفتاری، شیرین‌زبانی ۲ تملق، چاپلوسی ۳ تعارف مداهنه، مجامله، مجیزگویی ۴ چرب‌گویی، چرب‌گفتاری

چرب‌زبانی کردن : ۱ چاپلوسی کردن، تملق گفتن ۲ سخنان‌فریبنده گفتن ۳ خوشامدگویی کردن

چربش : ۱ پیه، چربی، روغن ۲ رجحان، فزونی، برتری، تفوق ۳ غلبه، چیرگی

چرب‌وچیله : آلوده به‌روغن، روغنی، چرب‌وچیلی، کثیف، آلوده & پاک، تمیز

چربی : ۱ پیه، دنبه، شهله ۲ دهن، روغن، زیت ۳ چربه، ۴ سرشیر، قیماق & گوشت ۵ ملایمت، نرمی

چربیدن : ۱ افزون شدن، زیاده شدن، سنگین‌تر شدن، فزونی یافتن ۲ چیره شدن، چیرگی یافتن، غالب شدن، غلبه‌یافتن ۳ برتری داشتن، برتری یافتن، رجحان‌داشتن، سر بودن، سر شدن

چرت‌آلود : خواب‌آلود، خواب‌آلوده، چرتکی

چرت :صفت بیراه، چرند، حرف‌مفت، مزخرف، مهمل، یاوه، سخن بیهوده

چرت : پینکی، بیدار و خواب، خواب‌سبک، نوم، قنیم‌خواب، هجوع، چرتک

چرت زدن : ۱ نیم‌خواب‌بودن ۲ تهویم، به خواب کوتاه رفتن

چرتکه : چتکه، شمارشگر، حسابگر

چرت گفتن : یاوه گفتن، حرف مفت زدن، چرند گفتن، مهمل بافتن، مزخرف گفتن، لیچار بافتن، یاوه‌سرایی کردن

چرت‌وپرت :اسم چرند، لاطائل، مزخرف، مهمل، هذیان، یاوه

چرچر : سورچرانی، خوش‌گذرانی، عیش‌ونوش

چرچر کردن :

چرخ : آسمان، فلک، گردون ۲ گردونه ۳ چرخه ۴ حلقه، دایره، گرد ۵ دوچرخه ۶ دور، گردش ۷ چرخشت، معصر ۸ چرخاب، چرخ‌آب ۹ طاق، طاق‌ایوان ۱۰ دستگاه پنبه‌ریسی ۱۱ دستگاه‌دوخت، ماشین دوخت ۲۱ تیرکمان، کمان ۳۱ حرکت دورانی ۴۱ چرغ، صقر

چرخاب : ۱ آسیا، آسیاب ۲ چرخ آب‌کشی ۳ گرداب

چرخان : ۱ چرخنده، دوار ۲ گردان

چرخ‌انداز : تیرانداز، کماندار، کمانگیر، چرخچی، کمانگر

چرخاندن : ۱ به حرکت درآوردن، به دور خود گرداندن، وادار به چرخیدن کردن، چرخانیدن، چرخ دادن ۲ به جریان‌انداختن ۳ اداره کردن ۴ کنترل کردن، مهار کردن

چرخ‌بال، چرخبال : هلیکوپتر، بال‌گرد & هواپیما، کشتی، خودرو

چرخ خوردن : ۱ چرخیدن، چرخ زدن ۲ گشت زدن، پلکیدن، پرسه زدن

چرخش : ۱ دور، دوران، گردش ۲ تغییرجهت، تغییرموضع

چرخشی : ۱ دورانی ۲ گردشی

چرخ کردن : ۱ تراش‌دادن ۲ تراشیدن ۳ خرد کردن ۴ ریزریز کردن

چرخه : ۱ تناوب، دور، سیر، سیکل ۲ چرخ، گردونه ۳ کلاف نخ

چرخیدن : ۱ حرکت دورانی‌داشتن، چرخ خوردن، چرخ زدن، دور خود گردیدن، گردیدن، گشتن ۲ پیچیدن ۳ اداره‌شدن ۴ پرسه زدن، این‌سو و آن‌سو رفتن ۵ جریان داشتن، تکرار شدن

چرده : ۱ رنگ، فام، لون ۲ رنگ چهره، رنگ پوست

چرس : بنگ، حشیش

چرس : ۱ چراگاه، مرتع ۲ بند، حبس، زندان ۳ آزار، اذیت، شکنجه ۴ نیازدرویشان، متاع گدایی

چرسی :صفت معتاد به چرس، افیونی

چرک‌آلود : آلوده، چرکناک، چرکی، چرکین، کثیف & نظیف

چرک :صفت ۱ آلوده، پلشت، کثیف، پلید، نجس & تمیز ۲ چرکین، ریم، خون فضله، قذرات، کثافت، لکه، وسخ ۲ جراحت، جرم، عفونت ۳ شوخناک

چرک‌تاب : تیره، تیره‌رنگ، سیاه (لباس، پارچه)

چرک شدن : کثیف شدن، چرکین شدن، چرکناک شدن

چرک کردن : ۱ عفونی‌شدن، عفونت کردن ۲ کثیف کردن، چرکین کردن & تمیز کردن ۳ کیسه کشیدن، چرک‌زدایی کردن، شوخ برگرفتن (از تن واندام)

چرکناک : آلوده، چرک‌آلود، چرک‌دار، چرکین، کثیف

چرک‌نویس : پیش‌نویس، مسوده & پاکنویس

چرکین : آلوده، پلشت، پلید، چرک، چرک‌آلود، ریم‌آلود، شوخگن، کثیف، ناپاک، نجس & پاکیزه، تمیز

چرکینی : پلیدی، دناست، کثافت & پاکیزگی

چرم : ادیم، پوست، تیماج، پوست‌دباغی‌شده

چرم‌ساز : چرمگر، دباغ، صرام، چرم‌پیرا، پوست‌پیرا

چرمه : اسب، اسب سفید

چرمین : چرمی، از جنس چرم

چرند : بی‌ربط، بی‌معنی، بیهوده، پوچ، چرت، لاطائل، مزخرف، مهمل، نامربوط، یاوه

چرنده : علف‌خوار، علف‌خور

چروک : چین، شکن، شکنج، کرس

چروک شدن : چروک‌برداشتن، چروک خوردن، چین‌دار شدن، چروک‌افتادن، ناصاف شدن، چروکیده شدن & صاف‌شدن

چروکیدن : چروک خوردن، چین‌وچروک‌دار شدن، ناصاف شدن، بی‌اتو شدن & صاف شدن، اتودار شدن

چروکیده : ۱ چروک‌خورده، چین‌وچروک‌دار ۲ ناصاف، بی‌اتو & صاف، اتودار، اتوکشیده

چریدن : ۱ چرا کردن، علف‌چری کردن، علف خوردن ۲ پلکیدن، ول گشتن، پرسه زدن، ۳ خوردن

چریک : ۱ پارتیزان، رزمنده، میلیشیا ۲ جنگ‌جوی داوطلب، نیروی نظامی‌غیررسمی، حشر، لشکر نامنظم

چریکی : ۱ مربوط به چریک ۲ چریک‌وار ۳ جنگ‌های نامنظم

چزاندن : آزار دادن، اذیت کردن، شکنجه کردن، زجر دادن

چسان : چه‌جور، چطور، چگونه، به‌چه‌نحو

چسباندن : متصل کردن، وصل کردن، پیوند زدن، چسبانیدن

چسب : سریش، سریشم، مواد‌چسبنده

چسبناک : چسبنده، لزج

چسبنده : چسبناک، لزج

چسبیدگی : اتصال، التصاق

چسبیدن : ۱ پیوستن، متصل‌شدن ۲ محکم گرفتن ۳ التصاق ۴ محکم‌شدن ۵ تمسک ۶ مشغول شدن، سرگرم شدن

چسبیده : متصل، مرتبط، ملصق

چست : ۱ تند، جلد، چالاک، چیره‌دست، زرنگ، سریع، فرز ۲ استاد، ماهر ۳ محکم، استوار ۴ برازنده، موزون & ناموزون

چستی : جلدی، چابکی، چالاکی، شهامت، مهارت

چسی آمدن : ۱ پز دادن، فیس کردن، افاده فروختن ۲ تفاخر کردن، فخرفروختن ۳ خودنمایی کردن، متکبرانه رفتار کردن

چشاندن : ۱ خوراندن ۲ نوشاندن

چشایی : چشش، ذایقه، ذوق & بویایی

چشته : ۱ طعمه، نواله ۲ چاشنی، مزه ۳ چاشت

چشش :فعل ۱ چشایی، ذوق، طعم، ۲ مذاق، مزه کردن، چشیدن ۲ التذاذ

چشم‌انتظار : چشم‌به‌راه، منتظر

چشم انداختن : نگاه کردن، نگریستن، نظر افکندن، دید زدن، چشم گرداندن

چشم‌انداز : ۱ افق ۲ دورنما، منظر، منظره، نما

چشم‌بسته :قید ۱ بی‌خبر، ناآگاه ۲ ناآگاهانه

چشم‌بند : ۱ روبنده ۲ پیچه، چشم‌پوش، چشم‌پیچ، نقاب ۳ شعبده‌باز، مشعبد، نظربند

چشم‌بندی : ۱ تردستی، جادو، سحر، شعبده، شعبده‌بازی، ۲ چشم‌غره، نگاه خشم‌آلود

چشم‌به‌راه : امیدوار، مترقب، متوقع، منتظر، نگران، چشم‌انتظار

چشم به هم زدن :آن، طرفه‌العین، لحظه، لمحه

چشم‌پزشک : کحال & بیطار

چشم‌پوشی : ۱ اغماض، صرفنظر ۲ عفو، گذشت، نادیده‌گیری، نادیده‌انگاری، غمض عین

چشم پوشیدن : ۱ اغماض کردن، نادیده گرفتن، صرف‌نظر کردن، گذشت کردن، چشم‌پوشی کردن ۲ گذشتن، رها کردن

چشم‌پوشی کردن : ۱ اغماض کردن، صرف‌نظر کردن، نادیده‌گرفتن، نادیده انگاشتن، غمض عین کردن ۲ گذشت کردن

چشم‌تنگ : ۱ دیده‌تنگ، تنگ‌نظر ۲ بخیل، حسود ۳ آزمند، آرزو

چشم‌تنگی : ۱ بخل ۲ حسادت

چشم‌چران : نظرباز، طامح & چشم‌پاک

چشم‌چرانی : نظربازی & چشم‌پاکی

چشم خوردن : ۱ به‌چشم آمدن، به‌نظرآمدن، دیده شدن، چشم‌زخم‌خوردن، چشم‌زده شدن ۲ محسوس بودن، مشخص بودن

چشم‌داشت، چشمداشت :آرزو، امیدواری، امید، انتظار، توقع، طمع

چشم داشتن : توقع داشتن، امید داشتن، امیدوار بودن، آرزو داشتن، منتظربودن

چشم‌دریده : ۱ بی‌شرم، بی‌حیا ۲ وقیح، پررو، بی‌ادب

چشم : ۱ دیده، عین ۲ دید، رویت، نظر، نگاه ۳ امید، انتظار، توقع ۴ عزیز، گرامی ۵ چشم‌زخم ۶ حدقه

چشم‌رس : دیدرس

چشم‌روشنی : هدیه، کادو، پیشکشی (برای نوعروس ونوداماد یا مسافرتازه وارد)

چشم‌زخم : تعویذ، نظر بد

چشم‌زد : لمحه، لحظه، آن، ثانیه

چشم زدن : ۱ چشم‌زخم‌زدن، چشم کردن ۲ ترسیدن، واهمه کردن، هراس داشتن ۳ دودل بودن، مردد بودن، تردیدداشتن، یک‌دل‌دودل کردن

چشم‌سفید : ۱ بی‌حیا، بی‌آزرم، بی‌شرم ۲ پررو، گستاخ ۳ لجباز، لجوج، یکدنده ۴ حرف‌نشنو، خودرای، خودسر

چشمک : ۱ اشاره با گوشه‌چشم، اشارت‌نظربازانه، ایما، نظربازی ۲ کورسو

چشم گیر، چشمگیر :صفت ۱ تماشایی ۲ قابل ملاحظه، شایان‌توجه، زیاد، فراوان ۳ مهم، باارزش ۴ پرجلوه

چشم‌نواز : جمیل، خوش‌ریخت، خوش‌منظر، زیبا، شکیل & بدمنظر

چشم نهادن :منتظرماندن، انتظار کشیدن، چشم به راه بودن

چشم‌وچار : ۱ بینایی، دید ۲ چشم، دیده

چشم‌وچراغ :صفت ۱ عزیز، محبوب ۲ دردانه، سوگلی ۳ گل‌سرسبد، شمع‌جمع، شمع‌محفل

چشم‌ودل‌پاک : ۱ عفیف، نجیب، پاک‌دامن ۲ پاک‌نیت ۳ امین، درستکار، موردِاطمینان

چشم‌ودل‌سیر : ۱ بی‌نیاز، مستغنی ۲ بلندطبع ۳ قانع، خرسند ۴ بی‌حرص، بی‌آز & آزمند، حرص‌ورز، آزور، طمع‌کار، طامع

چشم‌وگوش‌بسته : ۱ بی‌اطلاع، ناهشیار & چشم‌وگوش باز، هشیار، هوشیار، مواظب

چشم‌وگوش : جاسوس، خبرچین، خبرگیر

چشم‌وهم‌چشمی :رقابت، حسدورزی، هم‌سری

چشمه : ۱ آب‌جای، افراس، سلسبیل، عین، کوثر، ینبوع ۲ اصل، مبدا، منبع، منشا ۳ سوراخ ریز، منفذ ۴ مایه ۵ نوع، قسم، نمونه ۶ دهانه، سوراخ ۷ معدن

چشمه‌سار : چشمه‌زار، چشمه‌گاه، سرچشمه، چشمه‌خیز، منبع، ینبوع

چشیدن : ۱ خوردن، مزه کردن، مزیدن ۲ ذوق ۳ چشش ۴ آزمودن، تجربه کردن ۵ احساس کردن، درک کردن، دریافتن، لمس کردن

چطور : چسان، چگونه، به چه‌نحو، به چه طریق

چغاله : میوه‌نارس، کال، نارس، نرسیده

چغانه : ۱ ساز ۲ قانون ۳ شعر، قصیده

چغز : غوک، قورباغه، وزغ

چغل :اسم سخن‌چین، نمام، خبرکش

چغلی : ۱ شکایت، شکوه، شکوائیه ۲ بدگویی، تضریب، سخن‌چینی، سعایت، نمامی ۳ غیبت ۴ گزارش

چفت :صفت ۱ بست، زرفین، قلاب‌پشت در، کلون، لنگر ۲ تنگ، چسبان ۳ استوار، محکم، سفت ۴ دم، بیخ، نزدیک

چکاد : ۱ تارک، سر، فرق سر، هباک ۲ ذروه، راس، قله ۳ پیشانی، جبهه ۴ جنه، سپر

چکامه : ترانه، چامه، شعر، قصیده

چکامه‌سرا : ترانه‌سرا، تصنیف‌سرا، شاعر، غزل‌سرا، چکامه‌گو

چکاندن : ۱ چکانیدن، قطره‌قطره ریختن ۲ شلیک کردن، ماشه کشیدن

چکاوک : جل، چکاو، چکانه، چکاوه، سرخاب، مرغابی، هوژه

چک :صفت ۱ تپانچه، سیلی، ضربت، کتک، کشیده ۲ برات، حواله، صک ۳ چانه ۴ چکه ۵ بنچاق، سند، قباله ۶ معدوم، نابود

چک خوردن : سیلی‌خوردن، کشیده خوردن، سیلی انداختن & سیلی‌زدن، کشیده زدن

چکش : مطرقه

چک کردن : ۱ بررسی کردن، امتحان کردن، وارسی کردن ۲ کنترل کردن، مراقبت کردن

چکمه : کفش ساق بلند، موزه

چکه : ۱ تراب ۲ جرعه، قطره، قلپ ۳ تراوش، تراویده، رشحه، ریزش ۴ چک، چکانه، نشت

چکه کردن : تراویدن، نشت کردن، تراوش کردن

چکیدن : ۱ چکه کردن، قطره‌قطره فرو ریختن ۲ تراوش کردن ۳ نشت کردن

چکیده : ۱ جوهره، خلاصه، عصاره، لب، ملخص ۲ افشره، عصاره ۳ ماست‌آب‌رفته، آب‌رفته ۴ عمود، گرز

چکی : ۱ یک‌جا، وزن‌ناکرده، بی‌متراژ ۲ روی هم ۳ تخمینی ۴ الله‌بختکی

چگال : ۱ سنگین، غلیظ، گران ۲ کثیف، متکاثف ۳ فشرده، متراکم

چگالی : تکاثف، غلظت

چگل :اسم ۱ زیبارو، قشنگ & زشت ۲ گل‌ولای، لجن

چگونگی : ۱ چونی، کیفیت، ۲ وضعیت، حالت & چندی

چگونه : چسان، چطور، به‌چه‌طریق، به‌چه‌نحو

چل :اسم ۱ ابله، احمق، خل، کانا، کم‌عقل، نادان & عاقل، زیرک ۲ دیوانه، مجنون ۳ چهل ۴ اسب ساق‌سفید

چلاق : شل، لنگ، چلاغ

چلاندن : ۱ فشردن، فشاردادن ۲ عصاره گرفتن، آب گرفتن، چلانیدن ۳ لهیدن

چلانده : فشرده، شیره گرفته، عصاره گرفته، له، لهیده

چلپاسه : باشو، سوسمار کوچک، مارمولک، کلپاسه

چلتوک‌زار : شلتوک‌زار، برنج‌زار

چلتوک : شالی، شلتوک، برنج (پوست‌نگرفته)

چلچراغ : جار، چراغ، چراغ‌آویز، چراغدان، قندیل، لوستر

چلچله : ۱ پرستو ۲ غلیواج، خطاف، زغن ۳ لاک‌پشت، سنگ‌شت

چلچلی : هوس‌بازی، هوس‌رانی، خوش‌گذرانی، بلهوسی

چلگی : ۱ چهل‌روزگی ۲ چهل‌سالگی

چلمن : ۱ بی‌حال، بی‌دست‌وپا، دست‌وپاچلفتی، سست، سست‌عنصر، نالایق & زبروزرنگ ۲ ابله، بله، پخمه، کم‌عقل، کانا & باهوش، عاقل

چلنگر :صفت آهنگر، زنجیرساز، نعل‌ساز، نعل‌بند، قفل‌ساز

چلو : برنج پخته

چله : ۱ اربعین، چهلم ۲ ریاضت‌چهل روزه، چله‌نشینی ۳ سردترین چهل روززمستان ۴ گرم‌ترین چهل روز تابستان ۵ تار ۶ زه‌کمان، وتر، زه ۷ اربعین، چهلم ۸ اعتکاف، چله‌نشینی، عزلت ۹ زاویه، زاویه ریاضت ۱۰ اوج گرما، چهل روز نخست تابستان ۱۱ اوج‌سر

چله گرفتن : ۱ چله‌نشینی کردن، چله‌داری کردن ۲ برگزار کردن (مراسم چهلمین روز درگذشت)

چله‌نشین : ۱ گوشه‌گیر، معتکف، معتزل، منزوی ۲ ریاضت‌کش ۳ چله‌دار

چله‌نشینی : ۱ گوشه‌گیری، اعتکاف، اعتزال، انزوا ۲ ریاضت‌کشی ۳ چله‌داری

چلیپا : ۱ خاج، ۲ دار، صلیب

چلیدن : ۱ روان بودن، خریدارداشتن، رونق داشتن، رونق بخشیدن ۲ سزاوارگشتن، لایق بودن ۳ فشرده شدن ۴ رمیدن ۵ جنبیدن

چلیک : ۱ بشکه ۲ حلب ۳ ظرف استوانه‌ای چوبی

چماق : چوب‌دست، چوب‌دستی، تاباق، شش‌پر، عمود، گرز

چمان :صفت ۱ خرامان، خرامنده، نازخرام ۲ راهوار ۳ پیمانه شراب، چمانه

چمانه : پیاله شراب، پیمانه‌شراب، جام‌صراحی

چمانی : ساقی

چمباتمه : چمبک، چندک، چک

چمچه : ۱ کفگیر ۲ ملعقه، قاشق، آبگردان، ملاقه

چم : ۱ خرام، نازخرام ۲ راه، روش، شیوه، طرز، ۳ قلق، لم، فوت‌وفن، شگرد ۴ رگ خواب، نقطه ضعف ۵ سبب، جهت، دلیل، انگیزه، علت ۶ داب، عادت ۷ بزه، تقصیر، جرم، گناه ۸ سینه، صدر ۹ آراسته، آماده ۰۱ اندوخته، فراهم ۱۱ رونق، رواج ۲۱ شرح،

چمدان : جامه‌دان، کیف بزرگ

چمن‌آرا :صفت جمن‌پیرا، چمن‌افروز

چمن‌پیرا :صفت چمن‌آرا، باغبان، چمن‌افروز

چمن : جوله، سبزه، سبزه‌زار، فریز، قلیب، مرغزار

چمن‌زار، چمنزار : سبزه‌زار، لاله‌زار، مرغزار

چم‌وخم : ۱ فوت‌وفن، شگرد، قلق، لم ۲ نازوعشوه ۳ پیچ‌وخم، خمیدگی

چموش : ۱ بدلگام، بدلجام، رموک، سرکش، لگدزن ۲ بدرفتار، بی‌سلوک ۳ بدقلق & خوش‌قلق ۴ متمرد، نافرمان & بفرمان ۵ بدجنس، زبل، سرکش، شیطان، ناقلا، ناارام & سربه‌زیر

چمیدن : ۱ خرامیدن، نازان راه‌رفتن، با ناز راه رفتن، نازیدن ۲ پیچ‌وتاب‌خوردن ۳ تاخت آوردن، جولان دادن، تاختن

چنار : ارس، چنال، صنار

چنانچه : اگر، درصورتی که

چنان :قید ۱ مانند، مثل، شبیه، چون ۲ مثل آن، مانند آن، شبیه آن & چنین ۳ آن‌چنان، آن‌گونه، آن‌طور، آن‌سان & این‌سان ۴ بدان‌سان، بدان‌گونه

چنبر : ۱ چنبره، حلقه، دایره، ۲ طوق، گردن‌بند، قلاده ۳ کمند ۴ ترقوه ۵ نیم‌دایره، کمان

چنبر زدن : حلقه زدن، دایره‌وار شدن

چنبره : چنبر، حلقه، دایره

چنته : ۱ کیسه، توبره ۲ توشه‌علمی

چندآوایی : استریوفونیک

چندان : ۱ آنقدر، به‌حدی، آن‌میزان ۲ تاآن زمان ۳ همین‌که، محض‌این‌که ۴ بسیار، زیاد، کثیر، خیلی

چندپهلو :صفت ۱ چندضلع، چندبر ۲ مبهم، ابهام‌دار

چندپیشگی : چندشغلی، چندکاره & تک‌شغلی، تک‌پیشگی

چند :قید ۱ تاکی، تاچند، تا چه‌وقت ۲ تعدادی ۳ برابر، مساوی، معادل ۴ اند، اندک، بضع

چندجوابی : چندگزینه‌ای، چندانتخابی، چهارجوابی، تستی

چنددستگی : اختلاف، تفرقه، پراکندگی، اختلاف عقیده، اختلاف رای & اتحاد، هم‌دلی

چندش‌آور : ۱ چندش‌انگیز، چندش‌ناک، مشمئزکننده ۲ نفرت‌انگیز، نفرت‌بار

چندش : ۱ گزگزه، لرزش، ۲ نفرت، اشمئزاز، انزجار، تنفر

چندکاره : چندمنظوره، چندشغلی، چندپیشگی

چندل : صندل

چندمعنایی : چندمفهومی & تک‌معنایی

چندمنظوره :صفت چندکاره

چندی :قید ۱ اندازه، کمیت، مقدار & چونی ۲ برخی ۳ اندکی، تعدادی، کمی ۴ اندی ۵ زمانی، لختی، مدتی، یک‌چند

چندین : ۱ این‌همه، این‌اندازه ۲ مقدار زیاد ۳ تعداد زیاد (بیشتراز ۰۲)

چنگار : ۱ خرچنگ ۲ سرطان

چنگال : پنجه، چنگ

چنگ : ۱ چنگال، مخلب ۲ منقار، تک، نوک ۳ پنجه، دست ۴ اختیار ۵ ساز ۶ پنجه، خمیده ۷ قلاب، کجک

چنگ زدن : ۱ چسبیدن، گرفتن، محکم گرفتن ۲ دست‌درازی کردن، چنگ انداختن، چنگ یازیدن ۳ تجاوز کردن، تعرض کردن ۴ متوسل شدن، متشبث شدن، توسل جستن ۵ چنگ نواختن

چنگ‌زنی : اعتصام، تشبث، توسل

چنگک : قلاب، قلابه، کجک، دروند

چنگول : چنگ، پنجه

چنگی : ۱ چنگ‌نواز، ۲ ساززن، خنیاگر، مطرب

چنین :قید این‌سان، این‌گونه، این‌طور، مانند این، مثل این

چو افتادن : شایع شدن، دهن به دهن گشتن

چو انداختن :شایعه‌پردازی کردن، شایعه‌سازی کردن، شایعه ساختن، شایع کردن

چوب‌بست : تله‌بست، داربست، باردو

چوب‌تراشی : خراطی

چوب : ۱ تیر، ساقه درخت، کنده ۲ ترکه، چماق، خیزران ۳ شاخه بریده درخت ۴ هیزم، هیمه

چوب‌دار، چوبدار :صفت ۱ گله‌دار، گوسفنددار، گوسفندفروش ۲ قپاندار ۳ حارس، محافظ ۴ چماق‌دار

چوب‌داری، چوبداری : ۱ گوسفندداری، گوسفند فروشی ۲ قپانداری

چوب‌دست، چوبدست :دستوار، عصا

چوب‌دستی، چوبدستی :چماق، چوبدست، عصا، عمود

چوب زدن : ۱ به چوب‌بستن، کتک زدن، ترکه زدن، فلک کردن، به فلک‌بستن، چوب کاری کردن ۲ حراج کردن، تعیین کردن، قیمت گذاشتن (در حراجی)

چوب کاری، چوبکاری کردن: ۱ شرمنده کردن، شرمسار کردن، مورد لطف و عنایت بسیار قراردادن ۲ باچوب زدن، کتک زدن

چوبک : ۱ چوب کوچک ۲ اشنان، چوبه

چوب‌لباسی : جارختی

چوبه : ۱ چوبدستی ۲ چوبک، اشنان ۳ خدنگ ۴ تازیانه ۵ زخمه

چوبین :صفت ۱ چوبی، چوبینک، چوبینه ۲ سربندسرخ، دستمال سرخ ۳ کاروانک (پرنده)

چوپان : پاده‌بان، راعی، رمه‌بان، شبان، گله‌بان، رمه‌یار

چو : چون ۲ اگر، گر ۳ وقتی، هنگامی ۴ شبیه، مانند، مثل

چو : شایعه، خبر نادرست

چوک : ۱ شباویز، شوک، مرغ حق ۲ آلت مردی

چوگان : ۱ چوب سرکج، چوب گوی‌زنی ۲ بازی گوی‌زنی

چول : ۱ خمیده، منحنی ۲ آلت‌تناسلی، نره ۳ بیابان، برهوت

چون : ۱ برای‌اینکه، چون‌که، زیرا ۲ چونان، شبیه، مانند، مثل ۳ وقتی، هنگامی ۴ چسان، چطور، چگونه ۵ چو & چرا، برای‌چه ۶ اگر ۷ تا، تااین‌که

چون‌وچرا : ۱ بحث، گفتگو، اعتراض ۲ علت، سبب، دلیل

چونی : چگونگی، کیفیت & چندی، کمیت

چهاربر : مربع، مستطیل، چهارضلعی

چهارپا : چارول، دابه، ستور، نعم

چهارپایان : انعام، دواب، ستوران، مواشی

چهارچوب : چارچوب، قاب، کادر

چهاردیواری : ۱ چاردیواری، محیط محصور، فضای محصور ۲ حصار ۳ محدود ۴ خانه شخصی

چهارراه : ملتقای چهارخیابان، چارراه، تقاطع

چهارمیخه کردن :استوار کردن، محکم‌کاری کردن

چهارنعل : یورتمه

چه : چاه، چاهک، فاضلاب

چه : ۱ چون‌که، زیرا ۲ خواه خواه ۳ بسیار، چقدر ۴ چها

چهچهه : آواز، تحریر، ترجیع، چهچه

چهچهه زدن : ۱ آوازخواندن ۲ تحریر دادن

چهر : ۱ چهره، رخسار، رخ، رو، سیما، صورت، وجه ۲ اصل، نژاد ۳ شخصیت

چهره‌پرداز : تصویرگر، چهره‌نگار، رسام، صورتگر، نقاش، نقشبند، نگارگر، مصور

چهره‌پردازی : ۱ نقاشی، صورتگری، صورت‌سازی، چهره‌سازی، نگارگری ۲ طراحی، چهره‌نگاری ۳ وصف، توصیف

چهره : ۱ رخ، رخساره، رخسار، روی، سیما، صورت، عارض، عذار، قیافه، گونه، لقا، وجه ۲ وجهه ۳ شخصیت ۴ سطح، رویه ۵ نما، شکل

چهره‌نگار : تصویرگر، چهره‌پرداز، رسام، صورتگر، نقاش، نگارگر، مصور

چیدمان : چینش، دکوراسیون

چیدن : ۱ کندن ۲ بریدن، قیچی کردن ۳ قطع کردن ۴ پهن کردن، گستردن ۵ قرار دادن، نهادن ۶ زدن، ستردن ۷ انتخاب کردن، جدا کردن، گلچین کردن، گزیدن ۸ ستردن، پیراستن، اصلاح کردن ۹ دانه‌چینی کردن ۱۰ ترتیب دادن، مهیا کردن، فراهم کردن

چیرگی : استیلا، پیروزی، تسلط، سلطه، سیطره، ظفر، غلبه

چیره : پیروز، غالب، چیر، فاتح، فایق، قاهر، متسلط، متغلب، مستولی، مسلط، منتصر & مقهور

چیره‌دست : بامهارت، چالاک، چست، زبردست، ماهر & چلمن، دست‌وپاچلفتی

چیره‌زبان : تیززبان، زباندار، سخن‌گزار، سخنور، نطاق & الکن

چیره شدن : فایق آمدن، پیروز شدن، مستولی شدن، تسلط یافتن، استیلایافتن، غلبه یافتن & مغلوب شدن

چیز : جسم، چی، شی، موجود

چیزخور : دواخور، مسموم

چیزدار : ۱ ثروتمند، غنی، دارا، متمول & بی‌چیز، فقیر ۲ ملاک & دهقان، خوش‌نشین ۳ مالک & ۱ مستاجر ۲ بی‌خانه

چیزفهم : فهیم، فهمیده، دانا، عاقل & نفهم

چیستان : بردک، پردک، پرسیدنی، لغز، معما

چیستی : ماهیت

چیلان : ۱ ابزارآلات، چیلانه ۲ عناب

چین : ۱ آژنگ، اخمه، چروک ۲ تا، لا ۲ تاب، شکن، شکنج، فر، کرس ۳ شیار، خط ۴ چینه، قشر، لایه

چین‌خوردگی :

چین خوردن : ۱ تا خوردن، چین افتادن، چروک شدن، چین برداشتن، شکنج گرفتن، چین‌دار شدن، پرچین شدن، شکنج یافتن ۲ گسل‌زدایی

چین‌برچین : چین‌دار، پرچین، چین‌درچین & ۱ صاف، لخت، شلال

چینه‌دان : جاغر، حوصله، زاغر، ژاغر، شاغر

چینه : ۱ دانه ۲ حصار گلی، دیوارهٔ گلی، دیوار گلی ۳ طبقه، قشر، لایه

چینی : ۱ منسوب به چین ۲ اهل‌چین، شهروند چین ۳ ظروف آبگینه‌ای

حائز : ۱ دارا، دربردارنده ۲ گردآورنده، فراهم آورنده، جامع ۳ واجد

حابل : ۱ دام‌گستر، شکارچی & شکار، صید ۲ جادوگر ۳ تار

حاتم‌بخشی : بذل، بخشش(بسیار و حاتم‌وار)

حاتم‌بخشی کردن:بخشیدن، بخشش کردن، بذل کردن

حاتم : ۱ حاکم، ۲ داور، قاضی

حاجات : ۱ حاجت‌ها، حوائج، خواهشها، نیازمندی، دربایست‌ها، نیازها

حاجب :اسم ۱ پرده، حجاب، ۲ بواب، پرده‌دار، دربان ۳ حایل، رادع ۴ ابرو

حاجت : ۱ احتیاج، ارب، دربایست، درخواست، ضرورت، غایت، نهمت، نیاز، نیازمندی ۲ آرزو، امید، مراد، مقصود

حاجت افتادن : نیاز پیدا کردن، ضرورت یافتن

حاجت‌خواه : محتاج، نیازمند، حاجتمند

حاجت داشتن : ۱ احتیاج‌داشتن، نیاز داشتن، نیازمند بودن ۲ آرزوداشتن

حاجتمند : ۱ متوقع، محتاج، نیازمند ۲ بی‌نوا، تهی‌دست، فقیر، گدا & بی‌نیاز

حاجتمندی : ۱ بی‌نوایی، تهی‌دستی، فقر ۲ احتیاج، توقع، نیازمندی، وسن & بی‌نیازی

حاجز :اسم ۱ دیافراگم ۲ حایل، مانع ۳ جلباب ۴ برزخ ۵ ظالم

حاد : ۱ بحرانی، خطرناک، وخیم ۲ شدید، تند، سخت ۳ مهلک، بران، تند، تیز، بغرنج، دشوار، شاق، غامض، مشکل ۴ برا، قاطع & آسان، سهل، کند

حادث :اسم ۱ تازه، جدید، نو & قدیم ۲ اتفاق، پیشامد، واقع، وقوع ۳ آفریده & آفریدگار ۴ مخلوق & خالق

حادث شدن : ۱ پدیدآمدن، ظاهر شدن، پیدا شدن، ظهور کردن ۲ ایجاد شدن، به وجود آمدن، خلق شدن ۳ رخ‌دادن، به وقوع پیوستن، اتفاق افتادن

حادثه‌آفرین :صفت ۱ حادثه‌زا ۲ حادثه‌خیز، حادثه‌ساز

حادثه : ۱ اتفاق، پیشامد، تصادف، رخداد، رویداد، سانحه، عارضه، قضیه، ماجرا ۲ مصیبت، واقعه ۳ آسیب، بلا

حادثه‌جو : غوغاطلب، فتنه‌جو، ماجراجو، ماجراطلب، واقعه‌طلب، غوغایی، فتنه‌انگیز، مخاطره‌جو، مخاطره‌طلب، & سلیم، سلیم‌النفس، مصلح، مصلحت‌جو، آرامش‌طلب

حادثه‌جویی : فتنه‌انگیزی، فتنه‌جویی، ماجراجویی، ماجراطلبی، واقعه‌طلبی، غوغاطلبی، مخاطره‌جویی، مخاطره‌طلبی

حادثه‌ساز : مساله‌ساز، مشکل‌آفرین، حادثه‌زا

حاد شدن : ۱ وخیم‌شدن، خطیر شدن، خطرناک شدن، بحرانی شدن ۲ شدت یافتن، شدید شدن ۳ بغرنج شدن، پیچیده شدن، غامض شدن ۴ دشوار گشتن، مشکل شدن

حاده : بسته & ۱ منفرجه، باز ۲ قائمه

حادی : ۱ حدی‌خوان، سرودخوان ۲ شتربان، شترران

حاذق : ۱ آزموده، استاد، باتجربه، پخته، چیره‌دست، تیزهوش، زبردست، زیرک ۲ کارآزموده، کاردان، ماهر، مجرب & بی‌تجربه، ناآزموده

حارث : برزگر، دهقان، زارع، فلاح، کشاورز، کشتکار، کشتگر & مالک، ارباب

حار : ۱ داغ، سوزان ۲ حاره، گرم‌سیری & سردسیری ۳ گرم & بارد، سرد

حارس :صفت پاسبان، پاسدار، حافظ، حامی، مدافع، مراقب، مستحفظ، مهیمن، نگاهبان، محافظ، نگاهدار، نگهبان

حاره : گرم، سوزان، گرمسیری

حازم : ۱ بااحتیاط، دوراندیش، باحزم، ملاحظه‌کار، عاقبت‌اندیش، محتاط & بی‌احتیاط، بی‌پروا، بی‌ملاحظه ۲ هوشیار، باهوش

حاسب : ۱ حسابدان، محاسب ۲ شمارنده، حساب‌کننده، حاسر، محاسبه‌گر

حاسد : بداندیش، بدخواه، بدسگال، حسود، رشکین

حاشا : ۱ ابا، انکار، تکذیب & تایید ۲ دورباد، مبادا، مباد، هرگز ۳ آویشن

حاشاک : دور باد از تو، دور از توباد، مباد، هرگز

حاشا کردن : ابا ورزیدن، تکذیب کردن، انکار کردن، منکر شدن & پذیرفتن، تایید کردن، تصدیق کردن

حاشاوکلا : اصلاوابدا

حاشیه‌ای : ۱ جنبی، جانبی ۲ غیراصلی & اصلی ۳ مربوط به حاشیه

حاشیه : ۱ دامن ۲ طراز، فراویز ۳ طرف، گوشه، کرانه، کنار، کناره، لب، لبه، مرز ۴ هامش & متن ۵ تعلیقه، شرح، پانویس، پانوشت، توضیح ۶ حاشیت، اطرافیان، وابستگان

حاشیه رفتن : خارج‌شدن، دور افتادن، پرت شدن (از موضوع)

حاشیه زدن : ۱ تحشیه ۲ حاشیه نوشتن، شرح نوشتن، حاشیه کردن

حاشیه‌نشین :صفت ۱ کناره‌نشین & صدرنشین ۲ حومه‌نشین، مهاجرنشین، حلبی‌آبادی

حاشیه‌نشینی : ۱ کناره‌نشینی ۲ حومه‌نشینی، مهاجرنشینی

حاصد : دروگر، درو کننده & خوشه‌چین

حاصر : ۱ محصورکننده ۲ بافنده(حصیر)، حصیرباف

حاصل : ۱ بازده، برآیند، ثمر، ثمره، راندمان، عملکرد، ماحصل، محصول، مولود، نتیجه ۲ بار، برداشت، ثمر، میوه ۳ بهره، سود، درآمد، فایده، نفع & ضرر، زیان ۴ خلاصه، مختصر ۵ القصه

حاصل‌خیز، حاصلخیز : بارور، برومند، پرمحصول، پربار ۱ & بی‌حاصل، ۲ سترون، شوره‌زار

حاصل دادن : ۱ به بارنشستن، ثمردار شدن، محصول دادن، بر کردن، بار دادن، ثمر دادن ۲ مثمر شدن ۳ بهره دادن، نتیجه دادن

حاصل شدن : ۱ فراهم‌شدن، مهیا گشتن ۲ به دست آمدن، کسب شدن، نتیجه دادن ۳ درآمد داشتن

حاصل کردن : ۱ به دست‌آوردن، اکتساب کردن، تحصیل کردن ۲ جمع کردن، فراهم کردن ۳ به نتیجه رسیدن، نتیجه گرفتن

حاصل گشتن : ۱ کسب‌شدن، به دست آمدن، حاصل شدن، تحصیل‌شدن ۲ مهیا شدن، فراهم شدن

حاصله : به‌دست‌آمده، حاصل‌شده، کسب‌شده، مکتسب

حاضرباش : آماده‌باش

حاضرجوابی : ۱ حضورذهن ۲ بذله‌گویی

حاضر :اسم، ١e q حی، شاهد، موجود & غایب ۲ آماده، فراهم، مهیا، دردسترس & نامهیا ۳ مستعد & نامستعد ۴ اکنون، زمان حال & گذشته ۵ شهرنشین & بادیه نشین، بادی ۶ در دسترس

حاضر شدن : ۱ حضوریافتن، ظاهر شدن، حاضر گشتن ۲ آماده شدن، فراهم شدن، مهیا شدن ۳ مهیا گشتن، قبول‌مسئولیت کردن ۴ با هم کنار آمدن، توافق کردن، به توافق رسیدن

حاضر کردن : ۱ احضار کردن، به حضور آوردن ۲ آماده کردن، مهیا ساختن، فراهم آوردن، فراهم ساختن ۳ آموختن، یاد گرفتن

حاضریراق :صفت آماده، حاضر به خدمت، حاضررکاب، مهیا، گوش‌به‌فرمان

حاضری : ماحضر & پختنی

حافظانه : حافظدار، به سبک‌حافظ، به شیوه حافظ

حافظ :اسم ۱ پاسدار، حارس، حامی، محافظ، مدافع، مهیمن، نگاهبان، نگهبان ۲ حفظکننده

حافظه : حفظه، خاطر، ذهن، قوه‌ذاکره، یاد

حافی :صفت برهنه‌پا، پابرهنه، پاپتی

حاقد : ۱ کینه‌جو، کینه‌ای، کینه‌توز ۲ بداندیش & نیک‌اندیش

حاق : ۱ وسط، میان، مرکز & انتها ۲ حقیقت موضوع، حقیقت امر، واقع مطلب ۳ کامل & ناقص

حاکم : ۱ آمر، داور، دیان، سائس، صاحب‌اختیار، عامل ۲ ساتراپ، شهربان، استاندار، امیر، پیشوا، حکمران، شاه، فرماندار، فرمانروا، والی ۳ برنده، حقدار & محکوم ۴ چیره، مسلط، غالب ۵ حکم کننده ۶ قاضی، داور ۷ حاضر، موجود، حکم‌فرما، مستولی

حاکم شدن : ۱ فرمان رواگشتن، والی شدن، حکم‌ران شدن ۲ غالب شدن، چیره شدن، مسلط گشتن، ۳ مستولی شدن، فراگرفتن، حکم‌فرما شدن ۴ حق خود را گرفتن، برنده شدن

حاکمیت : ۱ تسلط، سلطه ۲ امارت، حکمرانی، فرمانروایی

حاکی : ۱ بیانگر، حکایتگر، دال، مبنی، مشعر ۲ داستان‌سرا، داستان‌گو، قصه‌گو

حال آمدن : ۱ چاق شدن، فربه شدن & لاغر شدن ۲ به شدن، بهبود یافتن، سرحال آمدن ۳ هوش آمدن، از حالت اغمابیرون آمدن، نیرو گرفتن، انرژی یافتن، بانشاطشدن & مدهوش شدن، از هوش رفتن

حالا : اکنون، الان، الحال، اینک، حال، حالیا، فعلاً & بعداً، قبلاً

حالات : ۱ احوال، اوضاع، کیفیات ۲ حوادث، وقایع

حال :اسم ۱ احوال، اوقات، حالت ۲ وضعیت، چگونگی، کیفیت، وضع ۳ اکنون، الحال، & گذشته ۴ اینک، حالا ۵ لحظه، دم، هنگام ۶ زمان حاضر، مضارع ۷ خوشی، سرمستی ۸ ذوق ۹ وجد، شور، نشاط ۱۰ جریان، ماجرا ۱۱ انرژی، تاب، توان ۱۲ روش، شیوه، طریقه

حالت : ۱ حال، کیفیت، مورد، وضعیت، چگونگی، وضع ۲ جنبه، بعد ۳ طبیعت، هیئت ۴ نهج ۵ وجد، خلسه ۶ چین، شکن

حال : حلول کننده، جای گیرنده، واردشونده

حال دادن : ۱ سرمست کردن، نشئه کردن ۲ لذت دادن، سرخوش کردن ۳ بانشاط کردن، به وجد آوردن & حال گرفتن

حالک : ۱ تیره، سیاه ۲ ترسناک، موحش، مهیب، وحشتناک، هولناک ۳ سخت

حال کردن : ۱ به وجد آمدن، با نشاط شدن ۲ لذت بردن، محظوظ شدن، حظ کردن، احساس خوشی کردن

حال گرفتن : ۱ دمغ کردن، ناراحت کردن، پریشان کردن ۲ حال گیری کردن، آزرده کردن & حال دادن

حال گیری : آزاردهی، ناراحت‌سازی

حالیا : اکنون، الحال، حالا، فعلاً، کنون & بعداً، قبلاً

حالی :اسم ۱ تفهیم، خاطرنشان ۲ متوجه، ملتفت ۳ آراسته، متحلی مزین ۴ کنونی، فعلی ۵

در حال، فورحالی شدن : ۱ فهمیدن، دریافتن، درک کردن، آگاه گشتن، ملتفت شدن، متوجه شدن، ۲ مزین شدن، آراسته شدن

حالی کردن : ۱ فهماندن، تفهیم کردن، متوجه ساختن، ملتفت کردن، آگاه ساختن & حالی شدن ۲ ادب کردن، آدم کردن

حالیه : کنونی، فعلی & ۱ ماضیه ۲ آتیه

حامد :صفت ۱ ثناخوان، ثناگو، ستایشگر، ستاینده، مداح، مدیحه‌سرا & هجاگو ۲ سپاسگزار & ناسپاس

حامض : ۱ ترش، ترش‌مزه & شیرین ۲ شور ۳ تلخ ۴ گس

حامل :صفت ۱ آورنده & فرستنده، گیرنده ۲ برنده، حمل‌کننده & گیرنده ۳ باردار، آبستن & نازا، سترون، عقیم ۴ بردار ۵ دربردارنده، حاوی ۶ پنج خط افقی‌موازی در نت‌نویسی

حاملگی : آبستنی، بارداری، باروری & ناباروری، نازایی

حامله : آبستن، باردار، حامل، حبل & عقیم، نازا، سترون

حامله شدن : باردارشدن، آبستن شدن & عقیم شدن، نازا شدن

حامله کردن : باردار کردن، آبستن کردن & عقیم کردن، نازا کردن

حامی :اسم ۱ پشتیوان، پشتیبان، طرفدار، کمک، مجیر، مددکار، معین، هوادار، هواخواه، یار، یاریگر، یاور ۲ پارتی & مخالف ۳ منسوب به حام ۴ فرزندان حام

حاوی : حایز، دربردارنده، دربرگیرنده، شامل، محتوی، مشتمل، جامع

حایر : سرگشته، سرگردان، حیران

حایز : ۱ حائز، دارا، دربردارنده، واجد ۲ جامع & فاقد

حایض : بی‌نماز، قاعده، دشتان & جنب

حایل :اسم ۱ رادع، فاصل، مانع ۲ پرده، جلباب، حجاب ۳ جداکننده ۴ جانب ۵ شایسته

حایل شدن : واسطه شدن، حایل گشتن، فاصله شدن

حایل کردن : واسطه قراردادن

حباب : ۱ آب‌سوار، آب سواران ۲ سرپوش شیشه‌ای، روچراغی، کاسه چراغ، روپوش چراغ

حباله : ۱ بند، دام ۲ قید ۳ ریسمان، رسن

حب : حبه، دانه، قرص

حب : ۱ خلت، دوستی، عشق، محبت، وداد & بغض، عداوت ۲ سبو

حبذا : ۱ آفرین، خنکا، خوشا، زهی، نیکا ۲ چه‌خوش، چه‌نیکو

حبر : عالم، دانشمند (یهودی)

حبس : ۱ بازداشتگاه، زندان، سجن، حبسگاه، سیاه‌چال، محبس ۲ بازداشت، توقیف، زندانی، گرفتار، محبوس، مقید ۳ اسارت، دستاق، گرفتاری ۴ بند، ضبط، نگهداری ۵ بازداشتن ۶ توقیف کردن، بازداشت کردن، زندانی کردن & آزاد کردن ۷ نگه داشتن، حفظ کردن

حبس شدن : زندانی شدن، بازداشت شدن، به زندان افتادن، گرفتار شدن، محبوس شدن، توقیف شدن، محبوس گشتن & آزاد شدن

حبس کردن : زندانی کردن، بازداشت کردن، محبوس کردن، اسیر کردن، به زندان انداختن، گرفتار کردن & آزاد کردن

حبس کشیدن : زندانی‌شدن، در زندان ماندن، محبوس بودن، اسیر بودن، بندی شدن & آزاد شدن

حبسی : ۱ زندانی ۲ محبوس & آزاد

حبسیه : بندمویه، شعر زندان & غزل، ساقی‌نامه

حبشی : ۱ زنگی، سیاه، سیاه‌پوست، کاکاسیاه & سفیدپوست ۲ اهل‌حبشه

حبل : ۱ آبستنی ۲ انگور، مو ۳ خشم، غضب ۴ اندوه، غم

حبل : ۱ بند، رسن، رشته، ریسمان، الیاف‌بافته، طناب ۲ رگ، عرق ۳ ذمه ۴ پیمان، عهد ۵ وصال ۶ دست آویز

حبه : ۱ دانه، یک‌حب، یک‌دانه ۲ اندکی، قلیلی، کمی، یک‌ذره ۳ تگرگ ۴ واحدوزن، نیم‌تسو، نیم طوج

حبیب :صفت ۱ خلیل، دوستدار، دوست، رفیق، محب ۲ محبوب، معشوق، یار & دلازار، رقیب ۳ ولی & عدو، دشمن

حتمحتم :اسم ۱ بایسته، لازم، واجب، یقین ۲ یقینی، حتمی، قطعی & احتمالی ۳ خالص، ناب، محض ۴ ساده

حتم داشتن : یقین داشتن، مطمئن بودن، مسلم دانستن، حتم کردن & شک‌داشتن

حتمیت : ۱ قطعیت، یقین ۲ ضرورت، لزوم

حتمی : ۱ جزمی، بطورحتم، بی‌گمان، جزم، قطعی، یقینی ۲ بایسته، ضروری & محتمل

حتمی شدن : مسلم شدن، قطعی شدن، تردیدناپذیر شدن، مسجل شدن

حتی : تا، تا اینکه، حتا، ولو، هم

حجاب : ۱ برقع، پوشش، جلباب، چارقد، چارق، چاروق، روسری، روی‌بند، ستر، مقصوره، نقاب ۲ پرده، غشا ۳ حایل

حجاب : پرده‌داران، حاجیان، حاجب‌ها، دربانان

حجابت : پرده‌داری، حاجبی

حجاج : حاجیان، زوار بیت‌اله

حجار : سنگتراش، سنگ‌بر

حجاری : ۱ سنگ‌بری، سنگ‌تراشی ۲ پیکرتراشی

حجامت : خون‌گیری، رگ‌زنی، فصد

حجام : ۱ حجامت‌چی، خون‌گیر، رگ‌زن، فصاد، حجامت‌گر ۲ سرتراش، سلمانی

حجب : آزرم، حیا، شرم، کم‌رویی & گستاخی

حجت آوردن : ۱ دلیل‌آوردن، استدلال کردن، برهان آوردن ۲ دلیل‌تراشیدن، دلیل‌تراشی کردن ۳ بهانه جستن، بهانه کردن، بهانه آوردن، حجت انگیختن، حجت ساختن

حجت : ۱ استدلال، برهان، بینه، دلیل ۲ سند، مدرک ۳ انگیزه، سبب، موجب ۴ حکم، فتوا ۵ پیشوا، رهبر، زعیم، هادی

حجج : ۱ دلایل، حجت‌ها، دلیل‌ها، براهین، برهان‌ها ۲ اسناد، مدارک ۳ حجت‌الاسلام‌ها

حجرات : اطاقها، حجره‌ها، خانه‌ها، غرفه‌ها، کلبه‌ها

حجر : ۳ باز داشتن، منع کردن ۱ محجورسازی ۲ منع

حجر : بی‌جان، جماد، سنگ، لهنه

حجر : ۱ دامن، کنار ۲ آغوش، بغل ۳ پناه، کنف، ملاذ ۴ عقل

حجره‌دار : مغازه‌دار، دکان‌دار

حجره : ۱ دکان، دکه، غرفه، مغازه، تجارتخانه ۲ کلبه، اتاق، خانه ۳ اتاق طلبه ۴ دکان تاجر

حج : ۱ زیارت، زیارت‌کعبه ۲ آهنگ، حرکت، قصد ۳ آهنگ کردن، قصد کردن ۴ به زیارت رفتن ۵ با دلیل غلبه کردن

حج کردن : حج گزاردن، حج به‌جا آوردن

حج‌گزار : زایر بیت‌اله، حاجی

حجله : ۱ عروس‌خانه، حجره‌زفاف، زفاف خانه & گور ۲ کله ۳ خوانچه عزا

حجله‌نشین :صفت ۱ عروس ۲ عفیف، پاک‌دامن & آلوده دامن

حجم : ۱ جرم، شکل، ۲ گنج، گنجایش ۳ اندازه ۴ ظرفیت

حجیم : پرحجم، جسیم، قطور، گنجا، جادار & کم حجم

حداثت : ۱ تازگی، نوی & کهنگی، قدمت ۲ ابتدا، اوان، اول & انتها ۳ برنایی، شباب، نوجوانی، نوخاستگی

حداد : ۱ آهن‌فروش، آهنگر، چلنگر، نهامی ۲ دربان ۳ زندانبان & زندانی

حدادی : آهنگری

حداقل : کمینه، دست‌کم، لااقل & حداکثر، بیشینه

حدایق : باغ‌ها، باغچه‌ها، بوستان‌ها، حدیقه‌ها، روضات، روضه‌ها، گلزارها، گلستان‌ها، گلشن‌ها & صحاری

حدت : ۱ برندگی، تیزی ۲ تیزی، هوشمندی ۳ تشدد، تندی، شدت ۴ شور، هیجان ۵ تغیر، خشم، غضب، عصبانیت

حدت گرفتن : شدیدشدن، شدت پیدا کردن، زیاد شدن

حدث :صفت ۱ تازه، نو & کهنه ۲ برنا، نوباوه، نوجوان، نوخاسته & پیر ۳ غایط، فضله، نجاست ۴ مبطل، باطل‌کننده

حد زدن : مجازات کردن، تعزیر کردن، اجرا کردن (حد شرعی)

حدساً : تخمیناً، حدسی، تقریباً، فرضاً، قیاساً & حتماً، یقیناً

حدس : ۱ تخمین، فرض، گمان، گمانه & یقین ۲ مرغوا، نفوس & مروا ۳ زعم، عقیده، نظریه & اندیشه، فکر ۴ به‌فراست دریافتن، گمان بردن

حدس زدن : ۱ پنداشتن، به‌قرائن در یافتن، در یافتن، گمان بردن، احتمال‌دادن، ظن بردن ۲ برآورد کردن، تخمین زدن، گمانه زدن

حدقه : ۱ سیاهی چشم، مردمک، مردمک چشم ۲ خانه‌چشم، چشم‌خانه، کاسه‌چشم، حفره‌چشم

حد : ۱ کرانه، مرز، کنار ۲ نهایت، انتها ۳ اندازه، مقدار، مقیاس، میزان، نصاب ۴ درجه، رتبه، مقام، منزلت ۵ شمار ۶ سامان، اقلیم، سرزمین، زمین ۷ زمین ۸ تعزیر، مجازات ۹ معرف ۱۰ تعریف ۱۱ تیزی، برندگی ۱۲ طرف، اصطلاح، لفظ، واژه، کلام

حدوث : ۱ پیدایش، نوپیدایی، نوظهوری & قدم ۲ وقوع ۳ اتفاق افتادن، روی دادن ۴ به وجود آمدن، حادث شدن، پدیدآمدن، ایجاد شدن

حدودحدود : ۱ ثغور، کرانه‌ها، مرزها ۲ حوالی، پیرامون، حول‌وحوش، قریب ۳ سامان، قلمرو، محدوده ۴ اندازه‌ها، مقادیر ۵ اندازه، مقدار ۶ حدها ۷ مناطق، سرزمین‌ها، نواحی ۸ تعاریف، تعریف‌ها

حدیث :اسم ۱ داستان، روایت، قصه ۲ واقعه، رویداد، ماجرا ۳ گفته، سخن ۴ روایت، خبر، قول & عمل ۵ تازه، جدید، نو & کهنه

حدیث‌دان : اخباری، محدث

حدیث کردن : سخن‌گفتن، نقل کردن، روایت کردن، حکایت کردن، گفتن

حدید :اسم ۱ آهن، پولاد ۲ برا، تند، تیز

حدیده : ۱ قلاویز ۲ آهن‌آلات

حدیقه : باغ، باغچه، بوستان، روضه، گلزار، گلستان، گلشن & صحرا، کویر

حذاقت : استادی، تبحر، چیره‌دستی، پختگی، آزمودگی، خبرگی، زیرکی، مهارت & بی‌تجربگی، خامی

حذر : ۱ اجتناب، احتراز، کناره‌گیری ۲ احتیاط، حزم ۳ امساک، پرهیز، دوری ۴ بیم، ترس، هراس

حذر کردن : پرهیز کردن، اجتناب کردن، دوری گزیدن، احتراز کردن، دوری کردن

حذف : ۱ الغا، فسخ، فک، محذوف، نقض ۲ ازقلم انداختن، افکندن، انداختن، خطزدن، ساقط کردن

حذف شدن : ۱ از قلم‌افتادن ۲ خط خوردن ۳ از دور خارج شدن، کنار گذاشته شدن ۴ لغو شدن، باطل شدن

حذف کردن : ۱ خط زدن، پاک کردن، از قلم انداختن، قلم گرفتن ۲ کنارگذاشتن، کنار زدن ۳ ساقط کردن، انداختن

حذف‌ناپذیر :حذف‌ناشدنی، غیرقابل حذف & حذف‌پذیر

حذفی : حذف‌شدنی، قابل‌حذف، حذف‌پذیر، حذف‌شده، انداختنی

حر : آزاد، آزاده، آزاده‌خو، جوانمرد، راد، مختار، مستقل & بنده، عبد

حراثت : ۱ برزگری، کشاورزی، فلاحت، کشتکاری، کشتگری ۲ کاشتن، کشت کردن، کشتن

حراج : ۱ ارزان‌فروشی، فروش‌ارزان، ۲ مزایده، من‌یزید & مناقصه

حرارت : ۱ تاب، تف، تفت، دما، گرما، گرمی، نایره & برودت، سردی ۲ تندی، تیزی ۳ حدت، شدت ۴ شور، هیجان

حرارت دادن : ۱ گرم کردن، تفت دادن ۲ دما دادن، گرما دادن ۳ گرما بخشیدن، حرارت بخشیدن ۴ شور وهیجان بخشیدن

حرارت‌سنج : دماسنج، گرماسنج، میزان‌الحراره

حراست : پاسداری، حفاظت، صیانت، محارست، محافظت، مواظبت، نگاهداری، نگهبانی، نگهداری، وقایت

حراست کردن : ۱ پاسداری کردن، محافظت کردن، صیانت کردن ۲ نگاه داشتن، حفظ کردن

حراف : ۱ پرچانه، پرحرف، پرگو، زیاده گو، حرف فشان ۲ بیهوده گو، چاخان، مکثار، وراج ۳ زبان‌آور، سخنران، نطاق & کم‌حرف، گزیده گو

حرام‌توشه : ۱ حرام لقمه ۲ حرام روزی ۳ ناپاک ۴ محیل، حیله گر

حرام‌خوار :صفت ۱ حرام‌خواره، حرام‌خور ۲ حرام‌لقمه، حرام‌توشه، حرام‌روزی

حرام‌زادگی، حرامزدگی : ۱ زنازادگی، ولدزادگی & حلال‌زادگی ۲ زیرکی، زبلی ۳ بدجنسی، پدرسوختگی

حرام‌زاده، حرامزاده : ۱ خشوک، خطایی‌بچه، خطازاده، روسپی‌زاده، زنازاده، سند، سندره، غیرزاده، ناپاک‌زاده، نامشروع، ولدالزنا & حلال‌زاده ۲ تودار، حقه‌باز، حیله گر، زیرک، محیل & صاف و صادق

حرام شدن : ۱ تلف شدن، ضایع شدن، نفله شدن ۲ از بین رفتن، نابود شدن ۳ منع شدن، ممنوع شدن ۴ غیرشرعی اعلام‌شدن، نامشروع دانستن ۵ نامکن شدن

حرام کردن : ۱ تحریم کردن، حرام دانستن ۲ ضایع کردن، نابود ساختن ۳ نفله کردن، تباه ساختن

حرام‌مغز : سلیل، نخاع

حرام : ۱ ممنوع، تحریم‌شده ۲ غیرقانونی، غیرشرعی ۳ نارول، ناشایست، ۴ نامشروع، غیرشرعی (مال) & حلال، روا ۵ نامکن ۶ تلخ، ناگوار ۷ ضایع، تباه، منغص ۸ نابود، نفله

حرامی : ۱ دزد، راهزن، سارق، شبرو، عیار، قطاع‌الطریق ۲ حرامکار ۳ مشروبات الکلی

حرب : آرزم، جدال، جنگ، دعوا، رزم، ستیزه، کارزار، محاربه، مواقعه، نبرد & آشتی، سازش، صلح، مصالحه

حربا : آفتاب‌پرست، حرذون، سوسمار

حربگاه : چلپاسه، رزمگاه، میدان، میدان جنگ، نبردگاه & بزمگاه

حربه : ۱ اسلحه، جنگ‌افزار، سلاح ۲ بهانه، دستاویز، مستمسک ۳ ابزارروپارویی

حربی : ۱ جنگاور، جنگجوی، جنگنده، رزم‌آرا ۲ جنگی، رزمی & بزمی

حرث : ۱ حراثت، زراعت، زرع، شیارزنی، کاشت، کشاورزی، کشت ۲ برزگری کردن، زراعت کردن ۳ خیش زدن، شخم کردن & حصاد، درو، کشتکاری ۴ مزرعه، کشت

حرج : ۱ بزه، تقصیر، جرم، گناه ۲ تنگی، ضیق، فشار، مضیقه ۳ اعتراض، باک ۴ درماندگی ۵ دلتنگی ۶ پرهیز، مسئولیت، تلطیف

حر : ۱ حرارت، گرما، گرمی ۲ گرم‌شدن & برد، سرما

حرز : ۱ بازوبند، تعویذ، چشم‌زخم ۲ پناهگاه، مامن ۳ بهره، نصیب

حرس : ۱ پاسبانان، نگهبانان، حارسان ۲ پاسبان، نگهبان

حرص : ۱ آز، آزمندی، شره، طمع، طمعکاری، ولع & قناعت ۲ افزون‌خواهی، زیاده‌طلبی، زیادت‌طلبی ۳ جوش، خودخوری & قناعت ۴ میل شدید ۵ عصبانیت، غضب، خشم

حرص خوردن : ۱ جوش‌زدن، خودخوری کردن ۲ خشمگین شدن، عصبانی شدن

حرص دادن : ۱ آزار دادن، اذیت کردن ۲ ناراحت کردن ۳ عصبی کردن، خشمگین کردن، جوشی کردن

حرص داشتن : طمع داشتن، آز داشتن، حریص بودن، آزمند بودن & قانع‌بودن

حرص زدن : ۱ جوش زدن، شور زدن، بی‌تابی کردن، کم‌طاقتی کردن ۲ حرص خوردن، خودخوری کردن ۳ تلاش‌فوق‌العاده کردن، تقلا کردن

حرصی : ۱ جوشی، عصبی ۲ بی‌تاب، کم‌طاقت ۳ دل‌خور، رنجیده

حرصی شدن : ۱ جوشی‌شدن، عصبانی شدن ۲ بی‌تابی کردن ۳ دل‌خورشدن

حرف‌به‌حرف : ۱ کلمه به کلمه، جزء به جزء ۲ نکته‌به‌نکته، دقیق

حرف پوچ : بیهوده، لاطائل، مزخرف، مهمل

حرف : ۱ پیشه‌ها، حرفه‌ها، شغل‌هامشاغل ۲ صنعت‌ها

حرف داشتن : ۱ ایراد‌داشتن ۲ ایراد گرفتن & بی‌حرف بودن

حرف در آمدن : شایع‌شدن، شایعه‌پراکنی کردن، مورد اتهام قرار گرفتن

حرف درآوردن :شایع کردن، شایعه ساختن، شایعه‌پراکنی کردن، شایعه پراکندن

حرف زدن : ۱ تکلم کردن، سخن گفتن ۲ گفتگو کردن، اختلاط کردن، گپ‌زدن & گوش دادن، استماع کردن ۳ سخن‌رانی کردن، صحبت کردن & مستمع بودن ۴ بروزدادن، اعتراف کردن

حرف‌شناس : سخن‌دان، سخن‌شناس، نقاد

حرف‌شنو : نصیحت‌پذیر، پندپذیر، حرف‌گوش‌کن، مطیع، فرمان‌بردار، پندنیوش & حرف نشنو، نصیحت‌ناپذیر، خودسر

حرف‌شنوی : پندپذیری، نصیحت‌پذیری، پندنیوشی

حرف : ۱ عرض ۲ سخن، کلام، گفتار، گفت ۳ تکلم ۴ الفبا، نویسه & عدد، رقم ۵ کلمه، واژه، دال، لفظ & معنا، مدلول ۶ مشاجره، بحث، کشمکش، دعوا، بگومگو ۷ سخن‌بی‌اساس، مهمل، یاوه ۸ ظاهر کلام، صورت لفظ

حرف‌گیر : خرده‌گیر، ایرادگیر، عیب‌جو

حرف‌گیری : خرده‌گیری، ایرادگیری، عیب‌جویی

حرف مفت : چرت، عبث، مهمل، یاوه

حرف‌نشنو : پندناپذیر، خودسر، نصیحت‌ناپذیر، نافرمان & پندنیوش، حرف‌شنو

حرف‌وحدیث : گفت‌وگو، جرومنجر، جروبحث

حرفه‌ای : ۱ پیشه‌ای، شغلی ۲ کارکشته، کرده‌کار، ماهر & غیرحرفه‌ای

حرفه : پیشه، شغل، صناعت، صنعت، عمل، کار، کسب، مشغله

حرفی : ۱ الفبایی & عددی ۲ سرسری، بی‌مطالعه

حرقت : ۱ سوختگی، سوز، سوزش ۲ سوختن ۳ حرارت، دما، گرمی & سرما ۴ شوروشوق، عشق‌وعلاقه

حرکات : ۱ ادا & سکنات ۲ رفتار، اعمال، ژست & اقوال، گفتار

حرکت : ۱ تحرک، تکان، جنبش & سکون ۲ قیام، نهضت & رفرم ۳ رحلت، کوچ & اقامت ۴ عزیمت ۵ سیر، گردش ۶ اهتزاز، نوسان ۷ رفتار، عمل ۸ وول & سکون

حرکت دادن : ۱ تکان دادن، جنباندن، به حرکت درآوردن ۲ جابه‌جا کردن ۳ کوچاندن، کوچ دادن ۴ تحریک کردن، فعال کردن

حرکت‌دار : جنبنده، متحرک & بی‌حرکت، ساکن

حرکت کردن : ۱ جنبیدن، تکان خوردن، وول خوردن & ساکن‌شدن ۲ کوچ کردن، کوچیدن، جابه‌جا شدن، نقل‌مکان کردن & ماندن ۳ به راه افتادن، ره‌سپارشدن، عزیمت کردن ۴ فعال شدن، تحرک‌داشتن

حرمان : بی‌بهرگی، بی‌نصیبی، سرخوردگی، شکست، محرومی، نالمیدی، ناکامروایی، ناکامی، ناکامیابی، نامرادی، نومیدی، یاس & بهره‌وری، کامیابی

حرمان‌زده : ۱ نالمید، مایوس ۲ محروم، بی‌بهره، بی‌نصیب ۳ حرمان‌کشیده

حرمت : ۱ آبرو، احترام، اعتنا، اعزاز، بزرگداشت، پاس، تعظیم، تکریم، رعایت، عز، عزت، کرنش، مراعات ۲ مهابت، عظمت ۳ منع ۴ تحریم & تحلیل ۵ حرام & حلال، روا

حرمت‌شکنی :بی‌حرمتی، بی‌احترامی، هتک حرمت & بزرگ‌داشت، تکریم، حرمت‌گزاری

حرمت کردن : احترام‌گذاشتن، بزرگ داشتن، محترم شمردن & تحقیر کردن، توهین کردن، خوار داشتن

حرمت گذاشتن :گرامی داشتن، احترام کردن، بزرگ داشتن، محترم شمردن & حرمت‌شکنی کردن، بی‌احترامی کردن

حرم‌خانه : ۱ اندرون، اندرونی & بیرونی ۲ حرم، حرمسرا

حرم‌سرا : اندرون، اندرونی، حرم، حرم‌خانه، سرای، شبستان، فغستان، مشکو

حرمله : ۱ توت فرنگی ۲ قضبان ۳ اسفنددانه

حرم : ۱ مرقد، ضریح، آرامگاه، بقعه، زیارتگاه، زیارت، مزار ۲ حرم‌خانه، حرمسرا، شبستان، مشکو ۳ معبد، عبادتگاه، مکان مقدس، کعبه ۴ پناهگاه، مامن، ملجفرزند، اهل و عیال ۶ پردگیان، پرده‌نشینان ۷ پیرامون، گرداگرد

حرور : ۱ گرما، حرارت & سرما ۲ آتش، آذر ۳ آتش‌باد، بادگرم، تش‌باد & سوز، سموم

حروف‌نگار : حروف‌چین

حروف‌نگاری :حروف‌چینی

حروفی : ۱ الفبایی، مربوط به‌حرف ۲ غیرعددی ۳ حروفیه‌ای & عددی ۴ نویسه‌ای

حرون : توسن، سرکش & رام، رهوار

حریت : آزادمنشی، آزادگی، آزادی، آزادمردی، آزاده‌خویی، حمیت، رادی، وارستگی & بردگی

حریت‌خواهی :آزادی‌خواهی، آزادی‌طلبی، حریت‌طلبی

حریر : ابریشم، اطلس، پرند، پرنیان، دیبا

حریری : ۱ حریرباف، ابریشم‌تاب ۲ حریرفروش

حریص :قید ۱ آزمند، آزور، پرآز، پرحرص، پرطمع، رژد، طماع، طمعکار & قانع ۲ زیاده‌طلب، زیاده‌خواه ۳ گرسنه‌چشم، ولوع & چشم و دل سیر ۴ علاقه‌مند، مشتاق ۵ مولع

حریصانه : ۱q آزمندانه، آزورانه ۲ مشتاقانه، باولع

حریص شدن : ۱ آزمندشدن، طمع ورزیدن، طماع شدن، زیاده‌طلب‌شدن ۲ علاقه‌مند شدن، مشتاق شدن

حریفانه : دست‌خوش

حریف : ۱ دوست، رفیق، یار، همدم ۲ محبوب، معشوق ۳ همراه، هم‌مجلس، هم‌محفل، هم‌نشین، معاشر ۴ هم‌پیشه، همکار ۵ مدعی، معارض، مخالف ۶ هماورد ۷ رقیب ۸ طرف مقابل، طرف مخالف ۹ هم‌زور، هم‌نبرد ۱۰ هم‌شان، هم‌مقام ۱۱ هم‌پیاله، هم‌پیک

حریق : ۱ آتش‌سوزی ۲ سوختن ۳ زبانه آتش، شعله آتش ۴ سوخته

حریم : ۱ اطراف، پیرامون، گرداگرد، حرم ۲ مکان مقدس ۳ محدوده، حیطه، قلمرو، مرز ۴ منطقه محافظت‌شده

حریم‌شکنی : ۱ بی‌احترامی، هتک‌حرمت ۲ تجاوز، تعدی ۳ تخطی

حزب : ۱ باند، جمع، دسته، عده، فرقه، تشکیلات سیاسی، گروه ۲ بهره، حظ، نصیب

حزم : احتیاط، پیش‌بینی، تدبیر، آگاهی، دوراندیشی، مال‌اندیشی، ملاحظه، هشیاری، هوشیاری & بی‌احتیاطی

حزن‌آلود : حزین، محزون، حزن‌آلوده، غم‌آلود، حزن‌آمیز & سرورآمیز، طرب‌انگیز

حزن‌آور : ۱ اندوه‌زا، حزن‌آلود، حزن‌آمیز، حزن‌انگیز، حزین، غمبار، غمناک، محزون، حزن‌افزا، غم‌انگیز، غم‌افزا، غم‌فزا، اندوه‌بار ۱ & نشاط‌آور، شادی‌انگیز، شادی‌افزا، فرح‌انگیز، مسرت‌بخش ۳ دل‌خراش، سوزناک

حزن : اندوه، دلتنگی، غصه، غم، کرب، کربت، گرفتگی، ملال، ملالت & سرور

حزن‌انگیز : اندوهبار، اندوه‌زا، جگرسوز، حزن‌آلود، حزن‌آور، حزین، غم‌آلود، غم‌افزا، غم‌انگیز، غمبار & سرورانگیز، طرب‌انگیز

حزین : ۱ اندوهگین، غمناک، غم‌انگیز ۲ حزن‌آور، حزن‌انگیز & شاد، مشعوف ۳ غمین، محزون، متاسف، محزون، مغموم، ملول، نژند

حساب : ۱ آمار، شمارش، شماره، شمار ۲ اندازه، تعداد، حد، عده ۳ سیاهه، بیلان ۴ محاسبه، شمردن ۵ ریاضی ۶ بدهی، قرض & طلب، بستان‌کاری ۷ صورت حساب ۸ تخمین، برآورد ۹ قیامت، رستاخیز ۱۰ دلیل، منطق ۱۱ درست، صحیح ۱۲ انگیزه، سبب، جهت

حساب پس دادن : ۱ ارائه کردن (عملکرد)، پاسخ‌گو بودن، توضیح‌دادن ۲ مجازات شدن، کیفر یافتن

حساب‌دار، حسابدار :حسابدان، محاسب، محاسبه‌گر

حسابداری : محاسبه‌گری، محاسبی، شغل حسابدار

حساب‌دان، حسابدان : ۱ اهل حساب، منطقی، قانون‌دان ۲ کارشناس‌حسابداری

حساب‌سازی :حساب‌تراشی، سندسازی

حساب کردن : ۱ شماره کردن ۲ شمردن، محاسبه کردن ۳ سنجیدن ۴ برآورد کردن ۵ شمارش، محاسبه ۶ محسوب‌داشتن ۷ خیال کردن، فرض کردن، فکر کردن

حسابگرانه : ۱ محتاطانه، حزم‌آمیز ۲ مقتصدانه ۳ سودجویانه، منفعت‌طلبانه

حسابگر :صفت ۱ حسیب، کاسب ۲ مقتصد ۳ منطقی & غیرمنطقی ۴ حسابدان ۵ شمارشگر، محاسب ۶ زرنگ، سودجو & ولخرج ۷ محتاط، دوراندیش

حسابگری : ۱ دوراندیشی، حزم، احتیاط ۲ سودجویی، منفعت‌طلبی

حسابی : ۱ درست، دقیق، صحیح ۲ حسابدان & بی‌حساب ۳ باشخصیت، متشخص، محترم ۴ تمام، کمال، بقاعده ۵ مربوط به حساب ۶ منطقی، معقول ۷ خوب، ممتاز، عالی ۸ مطلوب، دل‌خواه ۹ زیاد، کامل ۱۰ قابل‌توجه، قابل‌ملاحظه، شایان ۱۱ معقول، منطقی،

حسادت‌آمیز :رشک‌آمیز، رشک‌آلود، حسدآلود

حسادت : حسد، حسدورزی، رشک، رشکینی، غبطه

حسادت کردن :حسادت ورزیدن، رشک بردن، حسد بردن

حسادت ورزیدن :حسادت کردن، حسد بردن، رشک بردن

حس : ۱ ادراک، دریافت، درک ۲ احساس، عاطفه ۳ حساسیت

حساس : ۱ احساساتی ۲ دل‌نازک، رقیق‌القلب، زودرنج، سریع‌التاثر، نازک‌دل & بی‌تفاوت، غیرحساس ۳ خطیر، مهم، حیاتی، درخور توجه ۴ آلرژیک

حساسیت‌زا :آلرژی‌زا & حساسیت‌زدا، آلرژی‌زدا

حساسیت : ۱ زودرنجی، نازک‌دلی، نازک‌طبعی، نازک‌مشربی، نازک‌منشی & بی‌تفاوتی ۲ آلرژی

حسام : تیغ، سیف، شمشیر، قداره

حسب : ۱ اصل، گوهر، نژاد، تبار & نسب ۲ اندازه، شمار، قدر ۳ شرف، بزرگی، فضیلت ۴ بزرگواری، فضایل اکتسابی

حسب‌الامر : به‌دستور، به‌فرموده، طبق دستور، طبق فرمایش، به‌فرمان، طبق فرمان، مطابق دستور

حسب‌الحال : بیوگرافی، حسب‌حال، سرگذشت، شرح‌حال، واقعه نویسی، گزارش احوال، سرگذشت نویسی

حسبان : ۱ گمان، پنداشت، پندار ۲ گمان کردن، پنداشتن

حسب : ۱ طبق، وفق ۲ بسندگی، کفایت ۳ بسنده بودن، کفایت کردن ۴ شماره کردن، شمردن

حسدآلود : رشک‌آمیز، حسادت‌بار

حسد : ۱ ارشک، حسادت، رشک ۲ بخل، ۳ غیرت

حسد بردن : حسادت کردن، حسد ورزیدن، رشک بردن، حسادت‌ورزیدن

حسدناک : حسود، رشکین، بدخواه، حسدورز، حسدپیشه

حسرت‌آلود : تاسف‌آمیز، حسرت‌آمیز، غمگنانه، حسرت‌آلوده، حسرت‌بار، حسرت‌ناک & مسرت‌آمیز

حسرت : اسف، افسوس، اندوه، تاسف، تحسر، دریغ، رشک، غبط، غبطه، غم، لهف

حسرت بردن : آرزوداشتن، حسرت آوردن، غبطه خوردن، رشک‌بردن

حسرت کشیدن :تاسف داشتن، متاسف بودن، افسوس خوردن، دریغ خوردن

حس کردن : احساس کردن، در یافتن، درک کردن، بو بردن

حسنات : کارهای نیک، اعمال‌خیر، اعمال حسنه & سیئات

حسن : ۱ جمال، خوشگلی، زیبایی، صباحت، وجاهت & قبح ۲ خوبی، خوشی، نیکویی، نیکی & بدی ۳ رونق، فروغ & رکود ۴ امتیاز، مزیت، برتری

حسن : ۱ خوب، نیک، نیکو & قبیح ۲ زیبا، جمیل، وجیه

حسن : ۱ زیبایی، وجاهت، جمال ۲ مزیت، امتیاز ۳ خوبی، نیکویی، خوشی

حسن‌شناس : زیبایی‌شناس

حسن‌فروش :صفت جلوه گر، نازک‌رفتار، نازک‌ادا، جلوه‌فروش

حسن‌فروشی : جلوه گری، جلوه‌فروشی، خودنمایی، رفتار نزاکت‌آمیز، نازک‌ادایی

حسنه : بر، خوبی، خیر، فضیلت، نیکویی، نیکی & ذمیمه، رذیلت

حسود : ۱ بدخواه، حاسد، حسدپیشه، حسدناک، رشک‌برنده، رشکین ۲ شورچشم

حسیب :اسم ۱ کافی ۲ محاسب ۳ والا گهر & بدنژاد ۴ بزرگ‌منش، بزرگوار ۵ فاضل، باکمال ۶ دادوستد، معامله ۷ شمار، شماره

حسی : ۱ مربوطبه حس ۲ محسوس & معقول

حسینیه : تکیه

حشر : ۱ رستاخیز، رستخیز، قیامت، نشور ۲ معاد، برانگیختن، بعث ۳ آمیزش، انس، معاشرت، هم‌نشینی & نشر

حشرونشر :نشست‌وبرخاست، معاشرت

حشره : هامه

حشری :صفت ۱ شهوتران، شهوتی، هوسباز، هوسران & خارشکی ۲ حریص & قانع

حشمت : ارج، بزرگی، جبروت، جلال، جلوه، دبدبه، شان، شکوه، شوکت، صولت، عظمت، فر، فره، کبریا، کوکبه، مجد

حشم‌دار : دام‌دار، دام‌پرور

حشم : ۱ غنم، چهارپا، دواب ۲ موکب، ۳ نعمت ۴ مال، مال‌ومنال ۵ چاکران، خدمت‌کاران ۶ خویشان، اقوام، وابستگان & بیگانگان، غریبه

حشو : ۱ آگنه ۲ اضافه، زاید

حشیش : بنگ، چرس، شاهدانه

حصار : ۱ پرچین، جدار، چپر، دیوار، محجر، نرده ۲ بارو، باره، برج، حصن، دژ، سور، قلعه، کوت ۳ صیصه، معقل ۴ محدودیت، حصر ۵ پناه‌گاه، جان‌پناه

حصاردار :اسم ۱ دژبان، دژنشین، قلعه‌بان، قلعه‌دار، کوتوال ۲ محصور

حصار کشیدن : محصور کردن، دیوار کشیدن، حصارکشی کردن

حصانت : ۱ استحکام، استواری & ناستواری، سستی ۲ پاکدامنی، عصمت، عفت

حصبه : تیفوئید، مطبقه

حصر : ۱ حد، محدودیت ۲ تنگدلی ۳ احاطه، محاصره ۴ احاطه کردن، دربر گرفتن، محاصره کردن ۵ محصور کردن، تنگ‌گرفتن ۶ شمارش

حصر کردن : منحصر کردن، انحصاری کردن، اختصاص دادن، مختص گردانیدن

حصن : ۱ ارگ، بارو، برج، حصار، دژ، قلعه ۲ پناهگاه، مامن، جان پناه

حصول : ۱ تامین، تحصیل، کسب، وصول ۲ دستیابی، نیل ۳ پیدایش، ظهور، وقوع ۴ ایجاد، تکوین ۵ حاصل شدن ۶ حاصل کردن، به دست آوردن

حصولی : اکتسابی & حضوری

حصه : ۱ بخش، بهر، بهره، سهم، قسم، قسمت، نصیب ۲ پاره، لخت

حصه‌دار :صفت سهیم، شریک، سهم‌دار

حصیرباف : بوریاباف & قالی‌باف

حصیر :اسم ۱ بوریا، تکل ۲ تندخو، زمخت ۳ تنگنا، زندان، محبس

حصین : ۱ استوار، پابرجا، قایم، محکم، مستحکم & ناستوار، متزلزل ۲ امن & ناامن

حضارت : ۱ شهرنشینی & چادرنشینی ۲ تمدن، مدنیت & بداوت، بدویت، بادیه‌نشینی

حضار : حاضران

حضانت : پرستاری، تیمار، تیمارداری، خدمت، دایگی، زواری

حضرت : ۱ جناب ۲ آستانه، پیشگاه، درگاه، محضر ۳ حضور، قرب، نزدیکی ۴ پایتخت

حضر : ۱ منزل ۲ دیار، شهر، بلد ۳ محل حضور، محضر & سفر

حضوراً : حضوری، درحضور، روبه‌رو & غیاباً

حضور داشتن : ۱ حاضربودن، حضور یافتن، آمدن & غایب بودن ۲ شرکت کردن

حضور : ۱ ظهور، وجود & غیبت ۲ آستان، پیشگاه، خدمت، درگاه ۳ جلوت & خلوت ۴ تشریف ۵ روبرو، محضر، نزد ۶ جلوه، نمود ۷ توجه، تمرکز & تفرقه

حضور یافتن : حاضرشدن، آمدن، شرکت کردن

حضیض : پستی، فرود، قعر، نشیب & اوج

حطام : ۱ مال اندک ۲ خرده‌ها، ریزه‌ها ۳ مال، ثروت، دارایی

حطب : خار، هیزم، هیمه

حظ : ۱ التذاذ، کیف، لذت، خوشی ۲ بهره، سهم، نصیب ۳ سعادت، کامیابی

حظ بردن : ۱ لذت‌بردن، کیف کردن، خوشی کردن ۲ بهره‌ور شدن، بهره‌مند شدن

حظ کردن : محظوظ‌شدن، لذت بردن، حظ بردن، کیف کردن

حظیظ : ۱ بهره‌مند، بهره‌ور، متمتع & بی‌بهره ۲ کامروا، کامیاب، محظوظ & ناکام، ناکامروا

حفار : ۱ حافر، حفرکن، کننده ۲ قبرکن، گورکن

حفاری : ۱ حفر ۲ کندن، گود کردن ۳ کاوش

حفاظ : ۱ پناه، پناهگاه، ملجا ۲ پرده، پوشش، ستر ۳ سقف، دیوار، نرده، میله ۴ عار، حمیت، مروت ۵ عفاف، پرهیزکاری

حفاظت : ۱ حراست، محافظت، مراقبت، مواظبت، نگهداری، وقایت، وقایه ۲ قرق

حفاظت شدن : محافظت‌شدن، نگهداری شدن، حراست شدن

حفر : ۱ حفاری، کندن، گود کردن ۲ کاوش کردن، کاویدن ۳ کاوش

حفر کردن : کندن، گود کردن

حفره : ۱ سوراخ ۲ گودال، چاله، مغاک ۳ گور، قبر

حفریات : کاوشهای‌باستان‌شناسی

حفظ : ۱ صیانت، محارست، محافظت، نگهداری ۲ پشتیبانی، حمایت ۳ ازبر کردن، به‌خاطر سپردن & فراموش کردن، ذهول ۴ بر ۵ به‌خاطرسپاری ۶ ضبط ۷ پاس ۸ یاد، ذهن، خاطر ۹ حافظه

حفظ کردن : ۱ نگه‌داشتن، نگاه داشتن، محافظت کردن ۲ از بر کردن، آموختن، یاد گرفتن ۳ ضبط کردن ۴ ابقا کردن

حفظی :صفت ۱ به‌خاطرسپردنی، حفظکردنی ۲ حفظشده

حفیظ : حافظ، مراقب، نگهبان، نگاهبان

حق :اسم ۱ آفریدگار، الله، باریتعالی، پروردگار، خدا ۲ حقیقت، راستی، صدق، واقع ۳ درست، راست، روا، واقعی ۴ انصاف، عدل، قسط، منصفت، داد ۵ عادلانه ۶ سزا، نصیب & خطا، ناحق ۷ بهره، مزد ۸ ملک، مال، حقوق ۹ سزاوار، بایسته ۱۰ سزاواری، شایس

حقارت‌آمیز :حقارت‌بار، تحقیرآمیز

حقارت : ۱ بی‌قدری، پستی، خواری، ذلت، زبونی، فرومایگی، کوچکی، مذلت، ناکسی & بزرگی، عزت

حق‌البوق : باج، باج‌سبیل

حق‌التحقیق : پژوهانه & حق‌التدریس

حق‌التدریس : آموزانه & حق‌التحقیق

حق‌الزحمه : اجر، اجرت، حقوق، مزد، حق‌القدم

حق‌السکوت :خموشانه

حق‌الشرب : حقابه، آب‌بها

حق‌العبور : ترانزیت

حق‌العلاج : ویزیت، پول‌ویزیت

حق‌العمل : اجرت، کارمزد، حق‌الزحمه، دسترنج، کرایه، کمیسیون، مزد، حق‌السعی

حق‌القدم : اجرت، پای‌رنج، پایمزد، حق‌الزحمه، دستمزد، مزد، ویزیت، حق‌المعاینه، حق‌المعالجه، دست‌رنج

حق‌المرتع : علف‌چر، آب‌چر، حق تعلیف

حق‌الورود : ورودی، ورودیه

حقانیت : ۱ مشروعیت ۲ واقعیت ۳ درستی، راستی & بزرگی، عزت

حقانی :صفت ۱ راست، درست ۲ راستین، مربوط به حق

حقا : ۱ واقع

حقایق : حقیقت‌ها

حق‌بینانه :صفت 1S دادگرانه، عادلانه، منصفانه، ۲ واقع‌بینانه، واقع‌گرایانه ۱ & ظالمانه ۲ پندارگرایانه

حق‌بین : ۱ بالانصاف، دادگر، عادل، منصف ۲ حقیقت‌بین، درست‌نگر، واقع‌بین ۳ واقع‌گرا، واقعیت‌گرا & پندارگرا

حق‌پژوه : حق‌جو، حقیقت‌جو، حق‌طلب

حق‌جو : حق‌پژوه، حق‌خواه، حق‌طلب، حقیقت‌طلب

حق‌دار، حقدار : ۱ ذیحق، محق، حق‌ور، حق‌مند ۲ سزاوار، مستحق & نامستحق

حق داشتن : ۱ محق‌بودن، سزاوار بودن، مستحق بودن ۲ درخوربودن، شایسته بودن ۳ راست گفتن، درست گفتن ۴ منطقی برخورد کردن

حقد : بغض، خصومت، دشمنی، عداوت، عناد، کین، کینه، کینه‌ورزی

حق‌شناس : سپاسگزار، شکرگزار، قدردان، نمک‌شناس & حق‌ناشناس، کفور

حق‌شناسی : سپاس، سپاسگزاری، شکر، شکرگزاری، قدردانی، قدرشناسی، نمک‌شناسی & حق‌ناشناسی، کفران

حق‌طلب : حق‌خواه، حق‌جو، حق‌پژوه، حقیقت‌پژوه، حقیقت‌جو

حق‌کشی : بی‌عدالتی، تبعیض، حق‌شکنی & دادوری، قسط، منصفت

حق‌گزار، حقگزار : ۱ سپاس‌گزار، شاکر، قدردان، شکرگزار، شکور، قدردان & ناسپاس ۲ دادگر، عدیل، عادل، منصف، حق‌گستر & بیدادگر، ظالم

حق‌مدار : حق‌محور

حق‌ناشناس : بی‌سپاس، کافرنعمت، کفور، ناسپاس، ناشکر، نمک‌نشناس & حق‌شناس، سپاس‌گزار، شاکر، نمک‌شناس

حق‌ناشناسی : کفران، ناسپاسی، نمک‌به‌حرامی، نمک‌نشناسی & حق‌شناسی

حق‌نشناس : بی‌سپاس، حق‌ناشناس، قدرناشناس، کفور، ناسپاس، نمک‌بحرام، نمک‌نشناس & حق‌شناس، سپاسدار، سپاسگزار، شاکر

حقنه : اماله، تنقیه، تزریق

حق‌وحساب‌دان : ۱ درست‌کار، رسم‌ورسوم‌دان، منطقی ۲ مطلع، آگاه

حقوق : ۱ ادرار، راتبه، رستاد، شهریه، ماهانه، مستمری، مشاهره، مقرری، مواجب، وظیفه ۲ تکالیف، وظایف ۳ بهره‌ها ۴ حق‌ها ۵ مجموعه قوانین

حقوق‌بگیر : ۱ کارمند ۲ مزدبگیر، جیره‌خوار، مزدور

حقوق‌دان، حقوقدان : ۱ قانون‌دان ۲ داور، قاضی ۳ وکیل‌مدافع

حقه‌باز : ۱ پاچه‌ورمالیده، دغل، حقه‌ساز، دوال‌باز، رند، شارلاتان، شعبده‌باز، شیاد، کلاهبردار، کلک، محیل، مزور، مشعبد ۲ تخم جن، ناتو، ناقلا، متقلب ۳ نیرنگ‌باز، هفت‌خط، پاردم‌ساییده، بخوبر ۴ چاچول‌باز، زبان‌باز، پشت‌هم‌انداز، چاچول

حقه‌بازی : ۱ بامبول، تزویر، حیله، زرق، سالوسی، شیادی، فریب، کلک، مکر ۲ شعبده‌بازی، تردستی

حقه : ۱ بامبول، دوزوکلک، کلک ۲ حیله، خدعه، ریب، فریب، گول، مکر، نیرنگ ۳ شعبده، تردستی، زرنگی، شگرد، فند ۴ تزویر، ریا ۵ شیله‌پیله ۶ ظرف کوچک، قوطی کوچک ۷ ظرف سفالین انتهای وافور ۸ جسم، گوی

حقه :صفت ۱ حق، حقیقت امر ۲ حقیقی، واقعی & غیرواقعی ۳ راستین، درست

حقه سوار کردن :حقه زدن، نیرنگ به کار بردن، دوزوکلک جور کردن، خدعه کردن، مکر ورزیدن

حقیرانه :صفت ۱S توام باحقارت، حقارت‌آمیز ۲ کم‌ارزش، بی‌اهمیت، غیرقابل توجه، ناچیز

حقیر :صفت ۱ پست، دون، ذلیل، رذل، فرومایه، ۲ بی‌قدر، خوار، خوارمایه ۳ اندک، خرد، خفیف، کوچک ۴ ناقابل، ناکس ۵ کم‌همت ۶ بنده، این‌جانب، من ۷ کم‌ارزش

حقیقتاً : به راستی، درواقع، فی‌الواقع، واقعاً

حقیقت‌بین : واقع‌بین، حقیقت‌نگر، واقع‌نگر

حقیقت‌بینی : واقع‌بینی، حقیقت‌نگری، واقع‌نگری

حقیقت‌جو : حق‌جو، حقیقت‌طلب، واقعیت‌طلب، واقعیت‌گرا، حقیقت‌پژوه، حقیقت‌خواه

حقیقت‌جویی : حق‌جویی، واقع‌بینی، واقع‌گرایی، حقیقت‌پژوهی، واقعیت‌گرایی

حقیقت‌خواهی :حقیقت‌جویی، حقیقت‌طلبی، حقیقت‌پژوهی

حقیقت :صفت ۱ درستی، راستی ۲ راست، درست ۳ ماهیت، ذات، اصل ۴ واقع‌امر، واقعیت، امر مسلم ۵ آرمانی، مطلوب

حقیقت‌گو : راست‌گو، صدیق & کذاب

حقیقت‌گویی :راست‌گویی، صداقت، حق‌گویی

حقیقی : ۱ باطنی & ظاهری ۲ معنوی ۳ درست، صحیح & نادرست، غلط ۴ اصلی & بدلی ۵ واقعی & مجازی ۶ راستین، واقعی & غیرواقعی

حکاک : مهرساز، نگین‌ساز، نگین‌گر

حکاکی : ۱ کنده‌کاری ۲ مهرسازی، نگین‌سازی

حکام : ۱ فرمانروایان، حاکمان & رعایا ۲ فرمانداران ۳ استانداران

حکایت : ۱ افسانه، داستان، روایت، سرگذشت، سمر، قصه، نقل & واقعیت ۲ ماجرا

حکایت داشتن : حاکی‌بودن، دلالت کردن، اشارت داشتن، خبر دادن

حکایت کردن :داستان‌سرایی کردن، روایت کردن، سرگذشت‌گفتن، قصه گفتن، قصه‌گویی کردن، نقل کردن، نقالی کردن

حکایتگر :صفت ۱ حاکی، مبین، بیانگر، بیان‌کننده ۲ روایتگر، قصه‌گو، نقال

حک شدن : تراشیده شدن، کنده شدن، نقر کردن

حک کردن : ۱ حکاکی کردن، نقش انداختن، کندن، کنده‌کاری کردن، نقر کردن ۲ سودن، ساییدن، تراشیدن، محو کردن

حک : ۱ کندن ۲ تراشیدن ۳ بسودن، خراشیدن، ساییدن ۴ کنده‌کاری، نقر

حکما : ۱ حکمت‌دانان، حکیمان، دانایان، فلسفه‌دانان، فلاسفه، دانشمندان، فیلسوفان، عالمان، علما، فرزانگان، خردورزان & جهال ۲ طبیبان، پزشکان

حکم : ۱ امر، توقیع، دستور، ۲ رای، فتوا، قضاوت، داوری، فرمان ۳ فرمایش، فرموده، منشور & نواهی ۴ مشیت، تقدیر، قضا ۵ نظر ۶ ابلاغ‌نامه ۷ اجازه، جواز

حکم : ۱ اندرزها، پندها، نصایح ۲ حکمت‌ها

حکمحکمت‌آمیز : حکیمانه، خردمندانه

حکمت : ۱ تصوف ۲ علم برین، مابعدالطبیعه، فلسفه ۳ عرفان ۴ خرد، دانایی، فرزانگی ۵ کمال ۶ علم، فرزان، معرفت ۷ پند، اندرز ۸ دلیل، علت، سبب ۹ مشیت الهی، علم الهی

حکم دادن : ۱ فرمان‌دادن، دستور دادن، امر کردن ۲ رای صادر کردن، رای دادن

حکم : داور، قاضی

حکم‌ران، حکمران : استاندار، امیر، حاکم، فرماندار، فرمانروا، والی، حکم‌روا، حکومتگر، حکم‌رانی

حکمرانی : امارت، حکومت، ریاست، فرماندهی، فرمانروایی

حکم صادر کردن : ۱ رای دادن، حکم کردن، حکم دادن، تصمیم گرفتن

حکم‌فرما :اسم ۱ غالب، مستولی، مسلط ۲ حاکم، فرمانروا

حکم کردن : ۱ امر کردن، دستور دادن، فرمایش دادن، فرمودن، فرمان دادن ۲ رای صادر کردن، قضاوت کردن، داوری کردن ۳ فتوا دادن ۴ نظر دادن، رای دادن ۵ اقتضا کردن، ایجاب کردن ۶ کارآیی داشتن، نقش‌پرداز بودن ۷ حکومت کردن، حکم راندن، فرمان‌روایی

حکمیت : ۱ داوری، قضاوت ۲ میانجیگری، وساطت ۳ نظریه، رای

حک‌واصلاح : ۱ بهسازی، ترمیم، ۲ تصحیح، تنقیح، جرح‌وتعدیل، ویرایش

حک‌واصلاح کردن : تصحیح کردن، ویرایش کردن، تنقیح کردن، جرح‌وتعدیل کردن، ویراستاری کردن

حکومت : امارت، پادشاهی، حکمرانی، دولت، ریاست، سلطنت، صدارت، فرمانروایی، وزارت

حکومت کردن : حکم‌راندن، حکم‌روایی کردن، فرمان راندن، فرمان‌روایی کردن

حکومت‌نشین : پایتخت، دارالخلافه، دارالملک، مرکز

حکه : آبنه، اگزما، جرب، خارش، سودا

حکیمانه :صفت ۱S حکمت‌آمیز، خردمندانه، عاقلانه ۲ عقلایی & سفیهانه

حکیم :اسم ۱ عارف، فیلسوف ۲ دانش‌پژوه، دانشمند، دانشور، عالم، فاضل، فرجاد ۳ پزشک، حکیم‌باشی، طبیب ۴ عاقل، فرزانه، دانا & جاهل، بیمار، مریض

حلاج : پنبه‌زن، نداف

حلاجی : ۱ بررسی دقیق، تشریح، تجزیه‌وتحلیل، مضمون شکافی ۲ شغل حلاج، پنبه‌زنی، ندافی

حلاجی کردن : ۱ بررسی همه جانبه کردن، تدقیق کردن ۲ مضمون‌شکافی کردن، تشریح کردن

حلاق : آرایشگر، سرتراش، سلمانی

حلال :اسم ۱ جایز، روا، شایست، مباح، مجاز، مشروع & حرام ۲ بوریا

حلال : ۱ حل کننده، ۲ گره گشا، گشاینده

حلال‌زاده : فرزند مشروع & حرام‌زاده

حلال شدن : جایز شدن، مباح شدن، روا شدن، مجاز شدن، مشروع شدن

حلال کردن : ۱ جایزشمردن، مباح کردن ۲ بخشودن، عفو کردن، درگذشتن ۳ ذبح شرعی کردن ۴ روا دانستن

حلالگر :صفت ۱ حلال کننده ۲ محلل

حلالیت : حلال بودی، بخشش، عفوطلبی، بحل خواهی

حلاوت : ۱ شهد، شیرینی، عذوبت ۲ دل پذیری

حلب : ۱ پیت، دلی ۲ حلبی ۳ شیر

حلبی آباد : محله فقیرنشین، محله آلونک نشینان، محله کپرنشینان

حل :اسم ۱ ذوب، گداختن، گدازش ۲ آب، محلول ۳ باز کردن، فیصله دادن، گشودن ۴ تحلیل ۵ جواب، پاسخ، جواب یابی ۶ مستحیل & عقد

حلزون : سفیدمهره، لیسک

حلزونی : ۱ مارپیچ، مارپیچی ۲ مربوطبه حلزون

حل شدن : ۱ برطرف شدن، از بین رفتن، منتفی شدن، رفع شدن (مشکل) ۲ به راه حل رسیدن، راه حل یافتن، به جواب رسیدن ۳ گشودن، گشادن ۴ محلول شدن ۵ مستحیل گشتن

حلف : ۱ سوگند، قسم ۲ پیمان، عهد ۳ سوگند خوردن

حلق آویز کردن : اعدام کردن، به دار آویختن

حلق : ۱ حنجره، خرخره، گلو، نای ۲ تراشیدن، ستردن (مو)

حلقوم : حلق، حنجره، خشکنای، گلو

حلقه : ۱ انجمن، جرگه، سلسله، سلک، گروه، مجمع، محفل، مدار، معشر ۲ چنبر، چنبره، دایره، دور، گرد، مدور ۳ انگشتری ۴ ربقه ۵ چین و شکن، پیچ و تاب ۶ گوشواره ۷ زنجیر

حلقه‌به‌گوش : فرمانبر، فرمانبردار، مطیع، منقاد & سرکش، نافرمان

حل کردن : ۱ به جواب‌رسیدن، پاسخ پیدا کردن، راه‌حل یافتن ۲ گشودن ۳ به صورت محلول درآوردن ۴ فیصله دادن (ماجرا، دعوا) ۵ رفع کردن، برطرف کردن

حلم : ۱ بردباری، حوصله، شکیب، شکیبایی، صبر، صبوری & تندی، ناشکیبایی ۲ عقل

حلم : خواب، رویا

حل‌نشدنی : ۱ پیچیده، لاینحل، معمایی ۲ حل ناشدنی، نامحلول، غیرقابل‌حل

حلواساز : حلوایی، شیرینی‌پز، قناد

حلوا : شیرینی

حلو: صفت شیرین، لذیذ & مر، تلخ

حل‌وفصل کردن :فیصله دادن، حل کردن، رسیدگی کردن، سروسامان دادن

حلول : ۱ تناسخ ۲ طلوع، ظهور ۳ تراوش، رسوخ، نفوذ ۴ فرا رسیدن، آغازشدن

حلول کردن : فرود آمدن، وارد شدن

حلولی : تناسخی مذهب، حلول‌گرا، حلولیه

حله : جامه، لباس

حله : ۲ برزن، کوی، محله ۳ منزل، خانه

حلیت : آرایش، حلیه، زیب، زینت، پیرایه، زیور

حلیت : ۱ حلالی، روایی ۲ حلال‌بودی ۳ بخشش‌خواهی، بخشش‌طلبی، مغفرت‌خواهی، حلالیت

حلیف : ۱ هم‌سوگند، هم‌قسم ۲ هم‌پیمان، هم‌عهد ۳ دستیار

حلیل :اسم ۱ جایز، حلال، روا، شایست ۲ زوج، شوهر، همسر

حلیله : زن، همسر، & شوهر، مرد

حلیم :اسم ۱ بردبار، رزین، سلیم، شکیبا، صبور & ناشکیبا، ناصبور ۲ پیه، چربی ۳ هریسه

حلیه : آرایش، پیرایه، زیب، زینت

حمار : الاغ، خر، درازگوش & بقر، گاو، گوساله

حماسه : ۱ دلاوری، شجاعت ۲ رجز ۳ شعرحماسی، شعررزمی، رزم‌نامه

حماسه‌سرا : رزم‌نامه‌سرا، شعررزمی سرا، حماسی‌گو & غزل‌سرا

حماسی :صفت ۱ مربوط به‌حماسه ۲ حماسه‌دار ۳ پهلوانی ۴ جزی

حماقت‌آمیز :صفت ابلهانه، احمقانه، بی‌خردانه، سفاهت‌آمیز، سفیهانه، نابخردانه & بخردانه، حکیمانه، خردمندانه، عاقلانه

حماقت : ابلهی، بی‌مغزی، بلاهت، جهالت، جهل، حمق، خریت، سادگی، ساده‌لوحی، غفلت، کم‌خردی، کم‌عقلی، کودنی، نادانی، ناقص‌عقلی & دانایی، خردمندی

حمال : ۱ باربردار، باربر، بارکش ۲ حامل

حما : لجن، گل‌ولای

حمالی : ۱ بارکشی، باربری ۲ کار شاق ۳ کار بی‌اجر و مزد ۳ خرکاری

حمام : آبزن، دوش، گرمابه، تابخانه

حمام : ۱ امر مقدر، امر محتوم ۲ قضا، قدر، سرنوشت ۳ مرگ، موت

حمام گرفتن :استحمام کردن، دوش گرفتن

حمامه : ۱ حمام، کبوتر، کفتر ۲ فاخته، قمری

حمامی : ۱ گرمابه‌بان، گرمابه‌دار ۲ دلاک، سلمانی، کیسه‌کش، مغمز

حمایت : پشتیبانی، جانبداری، حفاظت، حفظ، دفاع، طرفداری، مدد، مظاهرت، نگهبانی، هواخواهی، هواداری، یاری

حمایت کردن : ۱ پشتیبانی کردن، مدد کردن، یاری رساندن ۲ جانبداری کردن، طرفداری کردن، هواداری کردن ۳ دفاع کردن، حفاظت کردن

حمایتگر : حامی، پشتیبان، حمایت‌کننده

حماید : صفات، خصال، خصایل، خوبی‌ها، نیکویی‌ها

حمایل : آویزه، مدال، هیکل

حمایل کردن : ۱ آویختن، (برگرداندادن

حمدان : آلت مرد، آلت مردی، ذکر، نره

حمد : ۱ تمجید، ثنا، ستایش، شکر، مدح، مدیحه ۲ ستودن، ستایش کردن & هجو گفتن

حمدونه : بوزینه، شادی، میمون

حمرا :اسم ۱ سرخ‌رنگ، سرخ & خضرا ۲ سال سخت ۳ گرما، حرارت، داغی & سرما

حمزه :اسم ۱ تره‌تیزک، رشاد ۲ شیر، حیدر، ضیغم، صفدر، اسد، ضرغام، ارسلان، هژبر

حمق : بلاهت، حماقت، ساده‌لوحی، سفاهت، نادانی، کندذهنی، کم‌عقلی

حمل : ۱ آبستنی، بارداری، حاملگی ۲ بار، ۳ نقل ۴ توجیه، تعبیر، تاویل ۵ بردن، ترابری، جابه‌جایی ۶ برداشتن

حمل : ۱ بره ۲ فروردین‌ماه

حمل کردن : بردن، آوردن، منتقل کردن، نقل کردن

حمله‌ای :صفت صرعی، غشی، مصروع ۲ مربوط به حمله

حمله بردن : تاختن، یورش بردن، هجوم بردن، حمله کردن

حمله : ۱ تاخت، تعرض، تک، تهاجم، شبیخون، نهب، هجوم، یورش ۲ صرع، غش ۳ صولت ۴ اعتراض، انتقاد (شدید) ۵ حالت بحران، اختلال ناگهانی، ۶ ایست، سنکوب

حمله کردن : ۱ تاختن، تعرض کردن، تهاجم آوردن، یورش بردن، شبیخون زدن، تک کردن & پاتک کردن ۲ تقبیح کردن، پرخاش کردن، پریدن، سرزنش کردن، به باد انتقاد گرفتن، انتقاد کردن

حمله‌ور شدن : ۱ حمله کردن، غافلگیر کردن، شبیخون زدن ۲ هجوم بردن

حمله‌ور : هجوم‌آور، هجوم‌آورنده، حمله‌کننده، حمله‌آور، حمله‌بر، یورشی

حمول : ۱ بردبار، پرتحمل، پرشکیب، شکیبا، صابر، صبور ۲ سخت‌جان، گرانجان ۳ بارکش & کم‌طاقت

حمیت : آزادگی، آزادمنشی، بزرگواری، بلندهمتی، پایمردی، تعصب، جوانمردی، حریت، رادی، عرق، عصبیت، غیرت، غیرتمندی، فتوت، مروت & ناجوانمردی

حمید : ۱ پسندیده، ستوده ۲ فرخنده، مبارک، میمون

حمیده : شایسته، پسندیده، ستوده & نکوهیده

حمیم :صفت ۱ دوست، شفیق، مهربان، یار ۲ خویش، خویشاوند، قریب، قوم، وابسته ۳ گرم، صمیم ۴ خوی، عرق

حنان : ۱ بخشاینده، بخشنده، رحمان ۲ مهربان، رحیم، شقیق

حنانه : مویه‌گر، نالان، نوحه‌گر

حنجره : حلق، حلقوم، خشکنای، گلو

حنظل : تلخک، هندوانه ابوجهل

حنک : ۱ چانه، زنخدان، زیرگلو ۲ کام

حنیف : ۱ مسلمان، موحد & کافر، مشرک، ناخداباور ۲ راست‌کیش، پاک‌دین، راست‌دین & بدکیش ۳ راست ۴ برحق، درست & ناحق

حنین : ۱ نوحه، زاری، ناله، مویه ۲ اشتیاق، آرزومندی، شوق، رغبت

حوادث : اتفاقات، پیشامدها، حدثان، رخدادها، رویدادها، مصایب، وقایع

حواری : ۱ دوست، رفیق، یار ۲ یاور، ۳ یاران عیسی

حواس‌پرت : بی‌حواس، پریشان‌حواس، خرف، کم‌حواس، گیج، منگ & حواس‌جمع

حواس‌پرتی : ۱ پریشان‌حواسی، خرفتی، گیجی، منگی & حواس‌جمعی ۲ عدم‌تمرکز، بی‌حواسی

حواس : ۱ قوای مدرکه، حس‌ها ۲ ذهن ۳ توجه، دقت، تمرکز

حواشی : ۱ اطراف، اکناف، پیرامون، جوانب، کناره‌ها، حومه ۲ حاشیه‌ها، توضیحات ۳ چاکران، خدمتکاران، نوکران ۴ عیال

حواصیل : حواصل، غم‌خورک

حواله : ۱ برات ۲ حوالت ۳ واگذاری، محول

حواله دادن : حواله کردن

حواله کردن : ۱ حواله‌دادن، برات کردن ۲ واگذاشتن، واگذار کردن، سپردن ۳ پاس دادن، فرستادن ۴ پرتاب کردن

حوالی : ۱ اطراف، اکناف، پیرامون، جوانب، حول‌وحوش، دوروبر، نزدیک ۲ سرزمین، ناحیه، منطقه ۳ جا، مکان ۴ حدود

حوت : ۱ سمک، ماهی، نون ۲ اسفندماه

حور :صفت ۱ پری، حورالعین، حوری، زن‌بهشتی ۲ بهشتی‌رو، زیبا ۳ بیضا، سپیداندام ۳ سیه‌چشم

حوروش : حوری، زن‌بسیارزیبا، حورمانند & عفریته

حوزوی : ۱ مربوط به حوزه ۲ مکتبی & دانشگاهی، آکادمیکی

حوزه :صفت ۱ اقلیم، حیطه، قلمرو، ناحیه ۲ اداره، دایره ۳ مرکز، مقر ۴ جانب، سمت، سو، طرف ۵ مدرسه، مدرسه‌علمیه، مکتب

حوصله : ۱ بردباری، حلم، شکیب، تحمل، شکیبایی، صبر & ناشکیبایی ۲ حال، آمادگی، ذوق، دماغ ۳ مجال ۴ ظرفیت، گنجایش ۵ چینه‌دان

حوصله کردن : صبر کردن، شکیبایی به خرج دادن، طاقت آوردن

حوض : آبگیر، استخر، تالاب، حوضچه، حوضخانه

حوضچه : آبزن، حوض کوچک

حول : ۱ توان، توانایی، قدرت، قوت، نیرو ۲ جودت نظر ۳ اطراف، پیرامون، جهات، گرداگرد

حول‌وحوش : ۱ اطراف، پیرامون، حوالی، گرداگرد، اکناف، پیرامون، جوانب، دوروبر، نزدیک ۲ درباره، درمورد، راجع

حومه : اطراف، پیرامون، حوالی، دوروبر، شهرک

حومه‌نشین : شهرک‌نشین

حیا : ۱ آزرم، حجب، خجلت، شرمساری، شرم، عار ۲ ملاحظه ۳ باران، مطر

حیات‌بخش : زندگی‌بخش، هستی‌بخش، حیات‌انگیز & مرگ‌آور، مهلک

حیات : بود، تعیش، جان، زندگانی، زندگی، زیست، طول عمر، عمر & ممات

حیاتی : ۱ اساسی، اصولی، مهم & غیرحیاتی ۲ لازم، واجب، ضروری ۳ مربوط به حیات

حیاط : رحبه، ساحت، صحن، فضا، محوطه

حی :اسم ۱ انسان، بشر ۲ جاندار، زنده & میت ۳ شاهد ۴ ایل، قبیله

حیث : ۱ بابت، جهت، لحاظ ۲ جا ۳ هرجا، هرکجا

حیثیت : ۱ آبرو، اعتبار، پرستیژ، ارزش، عرض، وجهه ۲ اسلوب، وضع ۳ حال

حیدر : اسد، شیر، ضیغم، لیث، هژبر

حیران : آسیمه، آسیمه‌سر، بی‌قرار، خیره، درمانده، سرگردان، سرگشته، شیفته، فرومانده، گیج، مبهوت، متحیر، مدهوش، مردد، واله، هاج‌وواج، حیرت‌زده

حیران شدن : سرگشته‌شدن، متحیر شدن، حیرت‌زده گشتن، سرگردان‌شدن، مبهوت گشتن، مات شدن، هاج‌وواج شدن

حیرانی : تحیر، حیرت، خیرگی، سرگردانی، سرگشتگی

حیرت : آشفتگی، اعجاب، بهت، تحیر، تذبذب، تردید، تعجب، دودلی، سرگردانی، سرگشتگی، شگفتی، گیجی

حیرت‌آمیز : حیرت‌آلود، شگفت‌انگیز، تعجب‌آور، حیرت‌انگیز

**حیرت‌آور :** اعجاب‌آمیز، اعجاب‌انگیز، حیرت‌آفرین، حیرت‌انگیز، حیرت‌زا، حیرتناک، شگفت‌آور، شگفت‌انگیز، شگفتی‌زا

**حیرت‌انگیز :** تعجب‌آور، حیرت‌آور، شگفت‌آمیز، شگفت‌آور، شگفت‌انگیز، عجیب، غریب، محیر، محیرالعقول

**حیرت‌زدگی :** سرگشتگی، تحیر، حیرانی، بهت‌زدگی، شگفت‌زدگی

**حیرت‌زده :** حیران، حیرتمند، خیره‌دل، سرگشته، مات، مبهوت، متحیر، هاج و واج

**حیز :** ۱ جا، محل، مکان ۲ کرانه

**حیص‌وبیص :** جریان، حین، گیرودار، میانه

**حیض :** بی‌نمازی، رگل، طمث، قاعدگی

**حیطه :** ۱ چهارچوب، حوزه، شمول، قلمرو، کادر، محدوده، محوطه، پهنه، میدان، گستره

**حیف :** ۱ آه، افسوس، دریغ ۲ جور، ستم، ظلم & داد ۳ انتقام

**حیف خوردن :** افسوس‌خوردن، دریغ خوردن، پشیمان شدن

**حیف‌ومیل :** اتلاف، تضییع، تلف، هدر

**حیلت‌باز :** حیله‌گر، حیلت‌ساز، حیلت‌آموز، مکار، حقه‌باز، حیلت‌گر، محیل، فریبنده، فریب‌کار، نیرنگ‌باز، نیرنگ‌ساز

حیلت : ۱ تزویر، حیله، خدعه، دوال، فریب، مکر، نیرنگ ۲ چاره‌اندیشی، چاره، چاره گری ۳ تدبیر، ترفند، شگرد ۴ توانایی، قدرت

حیلت‌ساز : ترفندباز، حیله گر، حیله‌باز، فریبکار، محیل، مکار

حیل : ۱ حیله‌ها، نیرنگ‌ها ۲ ترفندها، چاره‌ها، دستان‌ها، چاره گری‌ها، شگردها، فنون ۳ فن مکانیک

حیله : احتیال، تزویر، تغابن، تلبیس، چاره، حقه، حیلت، خدعه، دستان، دغا، دوال، ریا، سالوس، شعبده، شید، ظاهرنمایی، غدر، فریب، فسوس، فن، فند، کید، مکر، نیرنگ

حیله‌باز : حقه‌باز، حیلت‌ساز، خدعه گر، دوال‌باز، شارلاتان، فریبکار، محیل، مزور، مکار، نیرنگ‌باز & بی‌شیله‌پیله، ساده‌دل

حیله کردن : ۱ توطئه‌چیدن، نیرنگ زدن، افسون کردن ۲ چاره کردن، چاره اندیشیدن، تدبیر اندیشیدن، ترفند به کاربردن

حیله گر : حیلت‌باز، حیلت‌ساز، حیله‌باز، دغلکار، دوال‌باز، روباه‌صفت، فریبکار، گربز، ماکر، محتال، محیل، مردرند، مکار، نیرنگ‌باز

حیله گری : افسون، حقه، حیله‌بازی، خدعه، دوال‌بازی، محیلی، مردرندی، مکاری، مکر، نیرنگ

حین : آن، اثنا، ثانیه، خلال، دم، ضمن، لحظه، لمحه، وقت، هنگام

حین : ۱ بلا، محنت ۲ هلاک، مرگ

حیوان :صفت ۱ جاندار، جانور، ۲ ذی‌روح & جامد ۳ بهیمه، دد & انسان ۴ ستور ۵ بی‌شعور، کودن، نفهم ۶ حیات

حیوان‌صفت : ددمنش، ددخو، جانورصفت، جانورخو & فرشته خصال، ملکوتی منش

حیوانی : ۱ جانوری ۲ بهیمی & انسانی ۳ شهوانی، نفسانی & روحانی ۴ وحشیگری & تمدن، فرهیختگی ۵ غریزی

حیه :صفت ۱ افعی، مار & عقرب، رتیل، کژدم ۲ زنده، جاندار & بی‌جان ۳ پویا، پرتلاش ۴ استوار، قوی، محکم

خائف : بیمناک، ترسان، ترسنده، ترسو، جبون، خوفناک، متوحش، وحشت‌زده، هراسان، هراسناک & بی‌باک

خائنانه :صفت خیانت‌آمیز، خیانت‌بار، غدرآمیز & وفادارانه، خادمانه

خائن : ۱ خیانت‌پیشه، خیانت‌گر، خیانت‌کار & خادم، خدمتگزار ۲ نمک‌به‌حرام، وطن‌فروش، میهن‌فروش & ، وطن‌پرست، میهن‌پرست، خادم ۳ بی‌وفا، عهدشکن، غدار & باوفا، وفادار، وفامند ۴ متقلب، نادرست & درست‌کار

خاتم :صفت ۱ انگشتری، انگشتر ۲ مهر، نگین ۴ آخرین، بازپسین، نهایی & اولین، نخستین ۳ خاتم‌کاری ۵ ختم‌کننده

خاتم بند : خاتم‌ساز، خاتم‌کار

خاتم بندی : خاتم‌سازی، خاتم‌کاری

خاتم :اسم ۱ پایان، سرانجام، فرجام، عاقبت ۲ ختم‌کننده، مهرکننده

خاتم‌کار : خاتم‌بند، خاتم‌ساز

خاتم کاری : خاتم‌بندی، خاتم‌سازی

خاتمه : آخر، انجام، انقضا، پایان، فرجام، نهایت & آغاز

خاتمه بخشیدن : پایان‌دادن، تمام کردن، مختومه کردن & آغازیدن، آغاز کردن

خاتمه پذیرفتن :خاتمه یافتن، به انجام رسیدن، انقضا یافتن، پایان‌یافتن، منقضی شدن & آغاز شدن

خاتمه دادن : ۱ پایان‌دادن، به انتها رساندن، به آخر رساندن، به پایان‌رساندن، ۲ ختم کردن، تمام کردن، خاتمه‌بخشیدن، مختومه کردن، مختومه اعلام کردن & آغازیدن ۳ متوقف ساختن، متوقف کردن

خاتمه یافتن : تمام شدن، به پایان آمدن، به پایان رسیدن & شروع شدن

خاتون : ۱ بانو، کدبانو ۲ بی‌بی، بیگم، خانم، مخدره & آقا ۳ همسر، زن‌اصیل، شریفه ۴ کنیز، کلفت، خادمه

خاج‌پرست :صفت ترسا، عیسوی، مسیحی، ارمنی

خاج : ۱ چلیپا، صلیب ۲ نرمه‌گوش ۳ گشنیز

خاخام : ملا، روحانی، ربانی، (درمذهب یهود) & کشیش، اسقف، پیشوای‌مذهبی مسیحی

خادر : ۱ بی‌حال، سست، کسل ۲ متحیر، حیران، حیرت‌زده، سرگشته ۳ پرده‌نشین

خادم : آغا، برده، بنده، پرستار، پیشکار، چاکر، خدمتکار، خدمت کننده، خدمتگر، خدمتگزار، غلام، مددکار، مستخدم، نوکر & مخدوم، آقا، ارباب

خادمه : پرستار، کلفت، کنیز، مستخدمه & بی‌بی، خاتون، مخدومه

خارا : ۱ خار، خاره، سنگ آذرین، سنگ سخت، گرانیت ۲ بافته ابریشمین، پارچه‌خوابدار، پارچه موجدار، عتابی، موئر

خاربست : خارچین، پرچین، دیواره‌ای از خاربن، حصارخاری، خارخیز

خارج : ۱ برون، بیرون & درون ۲ بیگانه ۳ خارجه & داخل، داخله ۴ تحصیلات‌عالی‌حوزوی، سطح عالی فقه

خارج شدن : ۱ بیرون‌رفتن ۲ درآمدن ۳ دررفتن، رانده شدن ۴ اوت شدن ۵ ترک کردن ۶ فراتر رفتن، تجاوز کردن ۷ نشت کردن ۸ بیرون زدن

خارج قسمت : بهر & مقسوم، مقسوم‌علیه، بخش، بخشیاب

خارج کردن : ۱ بیرون‌بردن ۲ بیرون فرستادن، منتقل کردن، جابه‌جا کردن

خارجه : ۱ برون‌مرز & درون‌مرز ۲ بیگانه، خارجی ۳ کشور بیگانه & داخله

خارجی : ۱ برونی، بیرونی، ظاهری & داخلی، درونی ۲ اجنبی، بیگانه، غریب، غریبه & آشنا، خودی، هم‌وطن ۳ برون‌مرزی ۴ پیرو فرقه خوارج

خارچین : ۱ پرچین، حصارخاری، خاربست، خاربند ۲ خارکش & گلچین

خار : ۱ خاربن، خلنگ & گل، گلبن ۲ خاشاک، خس، خسک ۳ شوک، غاز ۴ تیغ ۵ سنگ خارا، خارا ۶ گیر

خارخار : ۱ دغدغه، تشویش، اضطراب ۲ خلجان، تعلق خاطر، میل، خواهش ۳ وسوسه

خارراه : مانع، مزاحم، سد راه

خارزار : خلنگ‌زار، خارستان، خاربیشه، خارستان & گلزار، لاله‌زار

خارشتر : گیاه ترنجبین

خارش : ۱ حک ۲ خناق ۳ گر، جرب ۴ آبنه

خارق‌العاده : شاهکار، شگرف، عجیب، غریب، محیر، محیرالعقول & عادی، پیش‌پاافتاده

خارک : خرک، خرمای نرسیده، خرمای خام

خاریدن : ۱ خارش داشتن، به‌خارش افتادن، ۲ خارش کردن

خازن : ۱ خزانه‌دار، خزینه‌دار، گنجینه‌دار ۲ انباردار، انباره ۳ نگهبانی ۴ اندوزه، کندانسر، کندانساتور

خاست : ۱ بیداری، برخاستن ۲ خیزش

خاستگاه : ۱ خاستنگاه، مبدا & مقصد ۲ سرچشمه، منشا، منبع ۳ تجلی گاه، تجلی‌گه

خاستن : ۱ برخاستن، بلند شدن، اوج گرفتن & نشستن ۲ پدید آمدن، پیدا شدن، حاصل شدن، ظاهر شدن ۳ نشات گرفتن ۴ به‌پا خاستن ۵ بلند شدن، ۶ قیام کردن، برخاستن ۷ ازبین رفتن، زایل شدن، ناپدیدگشتن ۸ رستن، روییدن ۹ بار آمدن، پرورش‌یافتن ۱۰ ت

خاسر :صفت متضرر، زیان‌دیده، زیان‌کار، زیانمند، ضررکرده & منتفع

خاشاک : ۱ آخال، آشغال، خار، خاکروبه، خس، زباله، گل ۲ علف، کاه، چوب‌ریزه

خاشع : ۱ افتاده، خاضع، خاکسار، فروتن، متواضع & مغرور، متکبر ۲ خداترس، متقی، پرهیزگار

خاشعانه : خاضعانه، فروتنانه، متواضعانه & متکبرانه

خاص : ۱ اختصاصی، مختص، مخصوص، ویژه & عام ۲ یگانه، برجسته، اعلا، برگزیده، ممتاز، ۳ ناب، خالص، پاک، پاکیزه، سره & ناسره ۴ اصیل، پاک‌نژاد، نژاده

خاصره : تهیگاه

خاصگان : محرمان، نزدیکان، مقربان، ندیمان & اغیار، بیگانگان، نامحرمان

خاصگی : کنیز، سریه ۲ ندیمه ۳ محرم، مصاحب، ندیم ۴ مقرب ۵ معین، مشخص

خاصه‌تراش :صفت آرایشگر مخصوص، سلمانی مخصوص (پادشاه) ۲ دلاک مخصوص (شاه)

خاصه :قید صفت ۱ خاص، مخصوص، ویژه ۲ مخصوصبیگانه، غریبه ۴ خلق، خوی، داب، سجیه، طبیعت، عادت ۵ شیعه & سنی، عامه ۶ برگزیده

خاصه‌خرجی : ۱ اسراف، تبذیر، ولخرجی ۲ تبعیض، مستثناسازی

خاصه خرجی کردن : ۱ تبعیض قائل شدن، خاصه‌بخشی کردن، استثناء گذاشتن، مرجح دانستن ۲ ول‌خرجی کردن، خاصه و خرجی کردن

خاصه : & عامه

خاصیت : ۱ اثر، خواص، فایده ۲ خو، سجیه، صفت، طبیعت، خصال، خصلت، خصیصه ۳ مختصه، ویژگی

خاضع : افتاده، خاشع، خاکسار، خاکی، فروتن، متواضع & متکبر، مغرور

خاضعانه :صفت خاشعانه، فروتنانه، متواضعانه & تکبرآمیز، متکبرانه

خاطب : ۱ خطبه‌خوان، خطیب، سخن‌ران ۲ خواستار، خواستگار، طالب، خواهان

خاطرات : خاطره‌ها

خاطرجمع : آسوده، آسوده‌خاطر، بی‌تشویش، بی‌دغدغه، فارغ‌البال، مطمئن & پریشان‌خاطر

خاطرجمعی : آسودگی، اطمینان، بی‌تشویشی، اطمینان‌خاطر، اعتماد، راحتی، وثوق & پریشان‌خاطری

خاطرجو : خاطرنواز، دل‌نواز & خاطرآزار

خاطر : ۱ حافظه، یاد ۲ اندیشه، فکر ۳ دل، ذهن، ضمیر، قلب ۴ طبع، قریحه

خاطرخواه : دلباخته، دلشده، دوستدار، عاشق، محب، مفتون & بیزار

خاطرخواهی : تعشق، دل‌بستگی، دلدادگی، شیفتگی، عشق، علاقه، علاقه‌مندی، محبت، مهر & بیزاری

خاطرداشت : ۱ مراعات، التفات، عنایت، ۲ طرفداری، جانبداری ۳ میل، علاقه

خاطرنشان : اعلام، تفهیم، حالی، گوشزد، متذکر، یادآور

خاطرنشان کردن :تذکر دادن، متذکر شدن، یادآور شدن، یادآوری کردن

خاطره‌انگیز : به‌یادماندنی، فراموش‌ناشدنی، فراموش‌نشدنی & فراموش‌شدنی

خاطره : ۱ حافظه، ذهن، یاد ۲ یادبود، یادگار

خاطف : خیره‌کننده، پرتلالو، درخشان

خاطی : بزهکار، خطاکار، خلافکار، گناهکار، گنهکار، متخلف، مجرم، مقصر & درستکار، صالح، مصیب

خاک‌آلود : ۱ غبارآلود، گردآلود، مغبر، خاکی ۲ خاکسار

خاک : ۱ اقلیم، خطه، زمین، ارض، سرزمین، قلمرو ۲ تراب، تربت، ثری، طین، غبرا، گل & آب، ماء ۳ غبار، گرد ۴ کشور، بلد، دیار، مملکت ۵ خاکجا، قبر، گور، مزار، مشهد، مقبره ۶ بر، خشکی ۷ خاکه، پودر، نرمه ۸ پست، حقیر، بی‌ارزش

خاک‌برسر : ۱ بینوا، درمانده، بدبخت، بیچاره ۲ ذلیل، خوار ۳ زبون، توسری‌خور، مصیبت‌رسیده، آفت‌زده

خاک‌بوس : آستان‌بوس

خاک‌دان، خاکدان : ۱ مزبله ۲ دنیا، عالم‌سفلی، ۳ زمین، ارض، کره‌خاکی، جهان & عالم‌علوی، ملکوت

خاکروبه : آشغال، خاشاک، خاکدان، رشت، زباله، مزبله

خاک‌ریز، خاکریز : ۱ حریم (رودخانه، نهر، جوی‌آب) ۲ سیل‌بند، بند ۳ پشته، سنگرخاکی، پناهگاه (سربازان‌درجبهه)

خاکسارانه :قید خاشعانه، درویشانه، فروتنانه، متواضعانه & مغرورانه

خاک‌سار، خاکسار : ۱ افتاده، خاشع، خاکی، درویش، فروتن، متواضع & مغرور ۲ بی‌قدر، پست، خوار، ذلیل ۳ خاکسان، خاک‌نهاد ۴ خاک‌نشین، خاکسترنشین ۵ فانی

خاکساری : ۱ افتادگی، تواضع، خشوع، فروتنی & غرور ۲ خواری، ذلت

خاک‌سپاری : تدفین، دفن، کفن‌ودفن، به‌خاک سپردن

خاکستان : قبرستان، گورستان

خاکستر : ۱ بقایای اجسام‌سوخته، رماد

خاکستر شدن : سوختن، تبدیل به خاکستر شدن، نابود شدن

خاکستر کردن :سوزاندن، تبدیل به خاکستر کردن، نابود کردن

خاکسترنشین : ۱ بی‌خانمان، آواره ۲ پاکباخته ۳ خاک‌نشین ۴ بدبخت، بیچاره، بی‌نوا

خاکستری : ۱ به‌رنگ‌خاکستر، سربی‌رنگ، طوسی، خاکستری رنگ، خاکسترگون ۲ آلوده به خاکستر، آغشته به‌خاکستر

خاکشیر : خاکشی، خاکشو، خاکژی

خاکشیرمزاج :سازگار، ملایم‌طبع

خاک کردن : ۱ دفن کردن، مدفون ساختن ۲ به‌زمین زدن

خاک‌نشین : ۱ بیچاره، بینوا، بدبخت ۲ فروتن، خاکسار، خلیق، متواضع، خاکی ۳ ساکن کره خاکی & افلاکی ۴ مدفون، مرده

خاک‌نهاد : افتاده، خاکی، متواضع، خاشع، درویش، خاکسار، فروتن & مغرور، متکبر، پرفیس‌وافاده

خاکه : ۱ پودر، نرمه ۲ زغال‌ریزه، پودر زغال، خاکه‌زغال

خاکی :kmx]صفت ۱ بری، زمینی ۲ افتاده، خاضع، خاک نهاد، خاکسار، درویش، متواضع ۳ به رنگ خاک، خاکی‌رنگ ۴ خاک‌آلود، خاک‌آلوده ۵ خاکزاد ۶ خاکزی & آبی ۷ خاکین ۸ آسفالت‌نشده (جاده)

خاگ : تخم، مرغانه، خاگینه، بیضه

خاگینه : بیضه، تخم، مرغانه

خال‌خالی : خال‌دار، خال‌مخالی

خالد : ۱ پایدار، پاینده، جاودان، جاوید، مخلد & فانی، ناپایا ۲ بهشتی، خلدنشینی، خلدآشیان

خالصانه :selmx]صفت قید ۱ پاک، بی‌غش، ناب ۲ اخلاص‌آمیز، مخلصانه، توام بااخلاص، بی‌ریا، صادقانه

خالص : ۱ بی‌آمیغ، بی‌غش، پاک، رحیق، زبده، ساده، سارا، سره، صاف، صافی، غیرمخلوط، مروق، مصفی، مطلق، ناب، ناپالوده & ناخالص، ناسره ۲ بی‌شائبه، بی‌ریا ۳ پاک، بی‌آلایش، ناآلوده ۴ ویژه، خرج‌دررفته ۵ وزن‌بی‌ظرف

خالق :صفت آفریدگار، آفرینشگر، آفریننده، جان‌آفرین، خدا، صانع، سازنده & مخلوق، مبدع، موجد

خال : ۱ نقطه‌سیاه، نقطه ۲ لکه ۳ نقش (ورق‌بازی) ۴ خالو، دائی، دایی & ۱ عم، عمو ۲ خاله

خالو : ۱ خال، دایی & عمو، خاله ۲ سورنا

خاله : ۱ خواهر مادر & خال، خالو، دایی، عم، عمو، عمه ۲ لک، لکه ۳ تک‌خال

خاله‌زنک : ۱ بی‌سروپا، فضول، خاله‌وارس، سخن‌چین، حرف (زن) ۲ مرد غیرجدی

خالی بستن : گزافه گفتن، لاف زدن، دروغ گفتن

خالی‌بند :اسم   گزافه‌گو، لاف‌زن، دروغ‌گو

خالی‌بندی : گزافه‌گویی، لاف‌زنی، دروغ‌گویی

خالی : ۱ پوچ، پوک، تهی & پر، سرشار ۲ تخلیه ۳ آزاد، رها & اشغال ۴ بی‌سکنه ۵ بلاتصدی، بلامتصدی ۶ بری، عاری، فارغ ۷ صرف، محض ۸ خلوت، خلوتگاه & شلوغ

خالی شدن : ۱ تهی شدن ۲ تخلیه شدن & بارگیری شدن، بار زدن ۳ خلوت‌شدن

خالی کردن : ۱ تهی کردن، تهی ساختن ۲ تخلیه کردن & بارگیری کردن ۳ خلوت کردن ۴ زدن، سرقت کردن، به‌سرقت بردن ۵ شلیک کردن ۶ بیرون ریختن ۷ خانه‌تکانی کردن

خام‌اندیش : خام‌پندار، ساده‌انگار، سطحی‌نگر، سطحی‌گرا، ساده‌پندار

خام‌پندار : خام‌اندیش، خام‌اندیشه

خامد : ۱ خمود & پرتحرک، انرژیک ۲ آرمیده، خاموش، خموش، بی‌حرف، صامت ساکت ۳ ایستا، بی‌جنبش، بی‌حرکت، بی‌تحرک، ساکن & پویا، پرتحرک

خام شدن : فریب خوردن، گول خوردن، اغفال شدن، غافل شدن

خام‌طبع : ۱ بی‌تجربه، نامجرب، خام‌دست، ناآزموده، مبتدی & مجرب ۲ ابله، احمق، جاهل، کودن، نادان & عاقل

خام کردن : گول زدن، فریب‌دادن، رودست زدن، اغفال کردن، غفلت‌زده کردن

خام‌گفتار : بیهوده‌گو، یاوه‌گو، یاوه‌سرا، خام‌درا

خامل : ۱ گمنام، بی‌نام، ناشناس، بی‌نام‌ونشان ۲ پست، فرومایه & سرشناس

خام :صفت ۱ ناپخته، نپخته، نیخته & پخته، مجرب ۲ بی‌تجربه، تازه‌کار، مبتدی، ناآزموده، بی‌تجربه، نامجرب، نوپیشه ۳ نارس، نارسا ۴ کال & رسیده ۵ بی‌ربط، بیهوده، نسنجیده، باطل، یاوه ۶ خامه، قلم، کلک ۷ ناآراسته، ناپیراسته ۸ ناتراشیده، صیقل نیافته ۹ خا

خاموشانه : بی‌سروصدا، آرام، خموشانه

خاموش : ۱ بی‌فروغ، بی‌نور ۲ خموش، ساکت، صامت، هش & شلوغ ۲ آرام، کم‌حرف، بی‌صدا ۳ اصم، بی‌زبان، گنگ & گویا ۴ منطفی، کشته & روشن ۵ قطع، ناروشن

خاموش شدن : ۱ ساکت‌شدن، دم فرو بستن، خاموشی گزیدن ۲ ازجوش و خروش افتادن ۳ فرو نشستن، از بین‌رفتن ۴ منطفی شدن ۵ تاریک شدن ۶ قطع‌شدن جریان برق

خاموش کردن : ۱ ساکت کردن، بی‌سروصدا کردن ۲ کشتن، فروکشتن، منطفی کردن ۳ قطع کردن (جریان‌برق) ۴ خفه کردن، سرکوب کردن ۵ فرونشاندن، آرام کردن

خاموش ماندن : ساکت‌شدن، دم‌فرو بستن، سکوت کردن، خاموش شدن

خاموشی : ۱ خموشی، سکوت، صمت & ۱ شلوغی ۲ گویایی ۲ اطفا ۳ تاریکی & روشنایی، روشنی

خامه : ۱ سرشیر، چربی شیر، قیماق، نمشک ۲ قلم، کلک ۳ نخ نتابیده ۴ ابریشم‌نتابیده، ابریشم خام ۵ توده، تل (ریگ)

خامی : ۱ ناپختگی، ناآزمودگی، خام‌دستی، بی‌تجربگی ۲ ساده‌دلی ۳ کالی

خان : ۱ خانه، سرا، منزل ۲ کاروان‌سرا ۳ مرحله، منزلگاه ۴ امیر، میر، فئودال، رئیس، رئیس ایل، بزرگ‌زاده، ایل‌بیگ ۵ لقبی‌احترام آمیز، رئیس ایل ۶ کندو ۷ شیارهای درون لوله تفنگ، شیار

خان‌خانی، خانخانی : ۱ ملوک‌الطوایفی، خان‌سالاری، فئودالیسم ۲ هرج‌ومرج

خاندان : آل، اهل‌بیت، تبار، تیره، خانواده، دودمان، دوده، سبط، سلسله، طایفه، فامیل، عترت، عشیره، قبیله، نژاد

خانقاه : ۱ خانقه، خانگاه، عبادتگاه صوفیان ۲ رباط، تکیه، لنگر ۳ عبادتگاه، بتخانه، دیر، صومعه، عبادتخانه، کلیسا، کنشت، کنیسه، معبد

خانقاهی : ۱ مربوط به خانقاه، منسوب به خانقاه ۲ صوفی، درویش

خانگی : ۱ منسوب ومربوط به‌خانه، خانوادگی ۲ اهل خانه ۳ شوهردار ۴ خانه‌پرورد & بازاری ۵ خانه‌زاد ۶ اهلی، دست‌پرورد & وحشی ۷ درونی، داخلی & بیگانه ۸ خودی، خودمانی & غریبه

خانمان‌برانداز :ویران‌ساز، ویرانگر، خانمان‌سوز، بنیان‌کن

خانمان : ۱ خان‌ومان، خانه، سامان، سرا، ماوا، مسکن ۲ اهل‌بیت، اهل وعیال، زن و فرزند ۳ اسباب زندگی

خانمان‌سوز : بنیان‌کن، خانمان‌برانداز، خانه‌برانداز، خانه‌سوز

خانمانه : ۱ به شیوه‌خانم‌ها، خانم‌وار ۲ زنانه & مردانه

خانم‌باز : جنده‌باز، روسپی‌باز، فاحشه‌باز، زانی & ۱ دخترباز ۲ بچه‌باز

خانم‌بازی : جنده‌بازی، فاحشه‌بازی، زنا، فحشا

خانم : ۱ بانو، بی‌بی، بیگم، خاتون، سیده، کدبانو، مادام، مخدره ۲ زن، زوجه، همسر ۳ روسپی، هرجایی

خانم‌مدیر : رئیسه، مدیره & مدیر، رئیس

خانوادگی : فامیلی، مربوط به خانواده

خانواده : اعقاب، اهل بیت، تبار، تیره، خاندان، دودمان، سلاله، طایفه، فامیل

خانواده‌دار : شریف، محترم، اصیل

خانوار : ۱ اهل‌بیت، اهل‌خانه ۲ خانه، خانواده ۳ واحد شمارش خانواده

خانه‌برانداز : ۱ ویرانگر، خانه‌کن، نابودکننده ۲ مسرف، اسرافگر، ولخرج، مبذر، متلف، بادبدست ۳ محبوب، معشوق

خانه‌به‌دوش :صفت ۱ آواره، بی‌خانمان، بی‌خانه، خانه‌بردوش، دربدر، ویلان & سروسامان‌دار، کاخ‌نشین ۲ مستاجر & موجر، خانه‌دار ۳ مسافر، سیاح ۴ کولی، لولی

خانه‌به‌دوشی :آوارگی، بی‌خانمانی، دربدری، ویلانی & کاخ‌نشینی

خانه‌پا : سرایدار

خانه‌پرور : خانه‌پرورد، خانه‌پرورده

خانه‌تکانی : رفت‌وروب، گردگیری، پاک‌سازی خانه، خانه‌روبی

خانه‌خانه : شطرنجی

خانه‌خراب : ۱ تهی‌دست، مایه‌سوخته، مفلس، ورشکست، ورشکسته ۲ خاکسترنشین، ویرانه‌نشین

خانه‌خرابی : ۱ تهی‌دستی، افلاس، ورشکستگی ۲ ویرانه‌نشینی

خانه‌دار : ۱ متاهل & عزب، مجرد ۲ شوهردار & بی‌شوهر، مطلقه، مجرد ۳ خانم، کدبانو

خانه‌زاد :صفت ۱ خانه‌پرور، غلام‌زاده، بنده‌زاده، خانه‌زاده ۲ محرم، خودی & غریبه ۳ بنده، غلام، خدمت‌کار (دیرین)

خانه : ۱ سرا، منزل، مسکن، دار، بیت ۲ آپارتمان، کاشانه ۳ اتاق، وثاق، حجره ۴ چاردیواری، سرپناه ۵ اقامتگاه، ساختمان‌مسکونی، ماوا ۶ کلبه، سراچه ۷ آلونک، کوخ ۸ دولت‌سرا، قصر، کاخ ۹ لانه، آشیانه ۰۱ غار، سوراخ، کنام ۱۱ بوم ۲۱ میهن،

خانه‌سوز : زندگی‌سوز، زندگی‌برباد‌ده

خانه کردن : ۱ مقیم شدن، اقامت گزیدن، ساکن شدن ۲ لانه کردن، آشیانه ساختن

خانه گرفتن : ۱ اقامت کردن، جا کردن، منزل کردن، مقیم شدن، اقامت‌گزیدن ۲ اجاره کردن، خریدن (خانه) ۳ لانه ساختن، آشیانه درست کردن

خانه‌مانده : ۱ شوهرنکرده، عزب ۲ ترشیده

**خانه‌نشین** :صفت ۱ بازنشسته، بازنشست، متقاعد ۲ زمینگیر & سرپا، قبراق ۳ بیکار، بیکاره ۴ خلوتی، گوشه‌نشین، گوشه گیر، منزوی ۵ خانه‌بند

**خانی** : ۱ امارت، امیری، پادشاهی ۲ مربوط ومنسوب به خان ۳ چشمه، قنات ۴ برکه، حوض ۵ تالاب، باتلاق، مرداب ۶ زرخالص، طلای‌ناب، زر ناب

**خاو** : پرز، کرک

**خاوران** : ۱ مشرق، مشرق‌زمین ۲ شرق ۳ مشرق و مغرب & باختران

**خاورزمین** : ۱ مشرق‌زمین ۲ آسیا

**خاورشناس** :اسم شرق‌شناس، مستشرق & غرب‌شناس، مستغرب

**خاورشناسی** :شرق‌شناسی & غرب‌شناسی

**خاور** : ۱  مطلع ۲ خاوران، شرق، خراسان، مشرق & باختر ۳ خار، خاشاک

**خاوند** : ۱ خداوند، ۳ صاحب، مالک ۴ ولی‌نعمت ۴ خواجه

**خاویار** : ۱ نوعی ماهی استروژن، نوعی سگ ماهی، اوزون‌برون، دارا کویی ۲ تخم‌نمک سود، ماهی استروژن

**خایب، خائب** : ناامید، مایوس، نومید، وازده

**خایف، خائف** : بیمناک، ترسان، ترسنده، ترسو، جبون، متوحش، وحشت‌زده، هراسان، هراسناک & ایمن، درامان

**خایه** : ۱ بیضه، تخم، خصیه، گند ۲ تخم‌مرغ، خاگینه

**خایه‌دار** : دلیر، جسور، مرد، نترس، باشهامت، شجاع

**خایه‌مال** :صفت ۱ چاپلوس، زبان‌به‌مزد، متملق ۲ پست، لئیم

**خایه‌مالی** : چاپلوسی، تملق

**خایه‌مالی کردن** :

**خاییدن** : جویدن، دندان‌گرفتن، گاز گرفتن، گزیدن

**خباثت** : ۱ بدجنسی، بدسرشتی، بدنهادی، پست‌فطرتی، پلیدی، شرارت، ۲ بدجنس شدن، بدطینت گشتن، پلیدشدن، ۳ پلیدی، ناپاکی

**خباز** : نان‌پز، نانوا

**خبازی** : نانوایی، خبازخانه

**خبایا** : پوشیده‌ها، نهفته‌ها، نهان‌ها، نهفتنی‌ها

**خبث** : ۱ بدی، بدسرشتی، بدذاتی، پلیدی، خباثت، بدطینتی، پست‌فطرتی، پلیدی، سوء، ناپاکی ۲ کین‌توزی، کین‌خواهی، کینه‌ورزی ۳ بدخواهی، پلیدخویی ۴ دشمنی، عداوت ۵ بدنفسی، بدنهادی

**خبر** : ۱ آگاهی، اطلاع، نبا ۲ اخبار، شایعه، گزارش ۳ قضیه، روایت ۴ مسند & مبتدا ۵ نقل، حدیث، گفتار ۶ محمول ۶ دست‌نبشته، ۷ اتفاق، حادثه، رویداد، ماجرا ۸ نشان، اثر، رد

**خبرآور** :صفت ۱ جاسوس، خبرگیر، راید، منهی، نوند ۲ پیک، قاصد ۳ گل قاصد

خبربری : ۱ رسالت ۲ خبرآور، پیک، قاصد ۳ خبرچینی، خبرکشی، جاسوسی، نمامی

خبرپراکنی : ۱ شایعه‌سازی، شایعه‌پردازی ۲ خبرگزاری ۳ خبررسانی

خبر پیچیدن : شایع‌شدن، پخش شدن (خبر)

خبرت : ۱ آگاهی، بصیرت، بینایی، دانایی، وقوف، ۲ آزمودگی، کاردانی

خبرچین :صفت جاسوس، خبرکش، راید، غماز، منهی، نمام

خبرچینی : جاسوسی، غمازی، نمامی، خبرکشی

خبرخوان : نمونه‌خوان

خبرخوش : بشارت، مژده، نوید

خبر دادن : آگاه کردن، آگهی دادن، اطلاع دادن، اعلام کردن، مطلع ساختن & بی‌خبر گذاشتن

خبردار :صفت قید ۱ آگاه، مستحضر، مطلع، واقف ۲ هشدار ۳ ایستاده ۴ فرمان ادای احترام

خبردار شدن : آگاه‌شدن، باخبر شدن، مطلع شدن، مستحضر شدن، واقف شدن، بااطلاع شدن

خبردار کردن :آگاهانیدن، مطلع ساختن، مطلع کردن، اطلاع‌دادن، مستحضر ساختن، آگاه کردن

خبر داشتن : آگاه بودن، مطلع بودن، مستحضر بودن، در جریان بودن، واقف بودن، با اطلاع بودن

خبر شدن : مطلع شدن، آگاه شدن، واقف گشتن، در جریان قرار گرفتن، مستحضر شدن

خبرکش :صفت ۱ خبرآور، سخن‌چین، نمام ۲ جاسوس، خبرگیر، راید

خبر گرفتن : کسب اطلاع کردن، جویا شدن، خبر پرسیدن، سراغ گرفتن & خبر یافتن

خبرگزار : ۱ گزارشگر، خبرنگار، مخبر ۲ اطلاع‌رسان ۳ منهی

خبرگزاری : آژانس خبری

خبرگی : استادی، اهلیت، بصیرت، تجربه، تسلط، حذاقت، زبردستی، کارشناسی، مهارت & ناآزمودگی

خبرگیر : جاسوس، خبرآور، خبرچین، راید، خبرجو، خبرکش

خبرگیری : ۱ کسب خبر ۲ جاسوسی، خبرکشی

خبرنامه : ۱ بولتن ۲ نشریه خبری سازمانی

خبرنگار : گزارشگر، مخبر

خبره : آزموده، آگاه، استاد، بصیر، خبیر، زبردست، کارآمد، کاردان، کارکشته، کارشناس، ماهر، متخصص، مطلع & تازه‌کار، ناآزموده

خبر یافتن : باخبر شدن، مطلع شدن، آگاه شدن، آگاهی یافتن & خبرگرفتن

خبری : ۱ مربوط به خبر ۲ اخباری ۳ اخباری

خبز : ۱ نان ۲ رزق، روزی، معاش، معیشت & ماء، آب

خبط : ۱ اشتباه، تقصیر، خطا، خطیئه، سهو، شبهه، غلط، قصور، کژروی، ، گناه، لغزش ۲ آشفتگی، پریشانی، شوریدگی، اختلال

خبیث : ۱ بدخواه، بدذات، بدطینت، بدسرشت، بدکار، بدمنش، بدنیت، ناکس، پست‌فطرت، بدنهاد & خوش‌طینت ۲ شرور، شریر ۳ قبیح، مستهجن ۴ پلید، ناپاک، نجس & پاک ۵ پست، سفله، فرومایه ۶ بدکار، زشت‌کار

خبیر : آگاه، بصیر، خبره، سیاستمدار، کاردان، مطلع، واقف & ناآگاه

خپل : ۱ کوتوله، کوتاه‌قد، قدکوتاه (چاق) & بلندقامت ۲ چاق، خپله ۳ ابله، پخمه، کودن، نادان

خپله : ۱ فربه، تاپو، چاق، کوتوله، خپل، کوتاه‌قد & بلندقامت

ختام : آخر، آخرکار، انتها، انجام، پایان، ختم، نهایت & آغاز، ابتدا

ختلان : خدعه کردن، فریب دادن، گول زدن، نیرنگ زدن

ختم : ۱ اختتام، انتها، پایان، تکمیل، تمام، فرجام & بدو ۲ مختوم ۳ ترحیم، مراسم یابود، مراسم سوگواری ۴ مهر کردن، مهر نهادن

ختم کردن : ۱ به پایان‌رساندن، تمام کردن، به آخر رساندن ۲ تلاوت کردن (کل قرآن)

ختم گرفتن : مجلس‌ترحیم برپا کردن، مجلس‌تعزیت برپا کردن، جلسه‌ترحیم گرفتن، ختم گذاشتن

ختنه : ختان، ختنه‌سوران، ختنه‌سوری، سنت

خجالت : آزرم، انفعال، حیا، خجلت، شرم، شرمزدگی، شرمساری، شرمندگی، حجب، کم‌رویی & پررویی، گستاخی

خجالت‌آلود : شرمناک، شرمگین، آزرمناک، آزرمگین، خجالت‌زده، شرمسار، خجلت‌آلود، شرم‌آلود

خجالت‌آور : شرم‌آور، خجلت‌آور

خجالت دادن : ۱ شرمسار کردن، شرمنده کردن ۲ از رو بردن

خجالت‌زدگی :شرمساری، شرمندگی

خجالت‌زده : خجالت‌آلود، شرم‌آلود، شرمسار، شرمنده، شرم‌زده، شرمگین، خجل، شرمناک، آزرمناک & گستاخ، پررو ۲ منفعل، سرافکنده

خجالت کشیدن : خجل‌شدن، شرمگین شدن، شرمسار شدن، شرمنده‌شدن، خجل گشتن، خجالت بردن

خجالتی : آزرمگین، سربه‌زیر، شرم‌رو، شرم‌زده، شرمگین، شرمناک، کم‌رو، محجوب & پررو

خجستگی : خوشی، سعد، شگون، فرخندگی، میمنت، یمن & بدشگونی، شومی، گجستگی

خجسته : ۱ باشگون، شگون‌دار & بداختر، شوم، نامبارک، نحس، گجسته ۲ سعد، فرخ، فرخنده، مبارک، متبرک، مسعود، میمون، همایون & نامبارک، گجسته ۳ خوش، نیک & بد، نکوهیده، ۴ خوشایند، مطلوب & ناخوشایند، نامطلوب ۵ بختیار، کامروا، نیک‌بخت & ب

خجسته‌پی : خجسته‌فال، خوش‌طالع، خوش‌قدم، مبارک‌قدم، فرخ‌پی، نیک‌پی، مبارک‌پی، میمون، همایون‌فال، همایون & بدشگون

خجسته‌رو : خجسته‌طلعت، خجسته‌لقا، خوش‌رو، خوش‌منظر، خوش‌سیما

خجل : ۱ آزرمگین، سرافکنده، سربه‌زیر، شرمسار، شرمگین، شرمناک، شرمنده، منفعل ۲ دماغ‌سوخته، هچل، بور & مفتخر

خجلت : آزرم، انفعال، حیا، خجالت، شرم، شرم‌زدگی، شرمساری، شرمندگی & فخر، مباهات

خجلت‌زده : سرافکنده، شرمسار، شرمگین، شرمنده & مباهی، مفتخر

خجول : خجالتی، شرم‌رو، کمرو، محجوب & پررو، گستاخ

خدا : ۱ آفریدگار، الله، اهورامزدا، ایزد، پروردگار، خالق، خداوند، دادار، رب، کردگار، یزدان & بنده، عبد، مخلوق ۲ سلطان، پادشاه، امیر، خدیو ۳ مالک، صاحب ۴ استاد

خدابیامرز : مرحوم، مغفور، شادروان & خدانیامرز

خداپرست :صفت ایزدپرست، موحد، یزدان‌پرست، خداباور، یکتاپرست & ناخداباور، ملحد، خداستیز

خداترس : پارسا، پرهیزگار، تقواپیشه، دیندار، متقی & ناپارسا، ناخداترس، خداناترس

خداحافظ : بدرود، خدانگهدار، درپناه‌حق(خدا)، فی‌امان‌اله، الوداع & سلام

خداحافظی : بدرود، تودیع، خدانگهداری، وداع & درود، استقبال

خداداده : ۱ خداداد، موهوب & خدازده ۲ ذاتی، فطری & اکتسابی

خدازده : بدبخت، بیچاره، تیره‌روز، بی‌نوا، نگون‌بخت & خداداده

خداشناس :صفت ۱ پارسا، باایمان، متدین ۲ موحد ۳ عارف & خدانشناس

خدام : خادمان، خدمت‌گزاران، خدمت‌کاران، خدم، خدمه & اربابان، سروران

خدانشناس :اسم ۱ بی‌دین، کافر، ملحد ۲ هرهری مسلک ۳ ناپارسا، ناپرهیزگار، نامطمئن & خداشناس

خداوند : ۱ خدا، دادار، خالق، کردگار ۲ صاحب، مالک ۳ بزرگ، ذی‌حق، سرور، صاحب‌اختیار، مولا، ولی & بنده ۴ پروردگار، رب، یزدان

خداوندگار : ۱ آقا، ارباب، خواجه، سرور، مخدوم، مولا ۲ صاجب، مالک ۳ پادشاه، خدایگان، سلطان & بنده

خداوندی : ۲ الهی ۳ پادشاهی

خدایگان : ۱ صاحب، مالک ۲ امیر، پادشاه & بنده

خدایی :اسم‌صفت ۱ الوهیت، ربانیت ۲ الوهی، الهی، ایزدی، ربانی، یزدانی & بندگی ۳ درحقیقت، واقعخد : ۱ چهره، چهر، رخ، رخسار، رخساره، روی، سیما، صورت، عذرا ۲ گونه، لپ

خدشه‌بردار : ۱ معیوب، ناقص & درست، سالم ۲ لطمه‌بردار، صدمه‌پذیر & صدمه‌ناپذیر ۳ مشکوک، شبهه‌ناک

خدشه : ۱ خراش، ساییدگی ۲ آسیب، صدمه، فساد، گزند ۳ تردید، شبهه، شک ۴ عیب ۵ سوسه

خدشه‌دار شدن : ۱ لطمه دیدن، آسیب دیدن، صدمه دیدن ۲ معیوب شدن، ناقص گشتن ۳ لکه‌دار شدن ۴ شبهه‌ناک شدن

خدشه‌دار کردن : ۱ لطمه زدن، صدمه زدن ۲ معیوب کردن، ناقص کردن، شبهه‌ناک کردن

خدشه‌ناپذیر : ۱ آسیب‌ناپذیر، صدمه‌ناپذیر ۲ بی‌عیب، بی‌نقص، سالم ۳ استوار، مسلم، قطعی، حتمی

خدعه‌آمیز : فریب‌آمیز، محیلانه، مکارانه، مکرآمیز، نیرنگ‌آمیز، نیرنگ‌بار

خدعه‌بار : فریب‌آمیز، مکرآمیز، نیرنگ‌آلود، نیرنگ‌آمیز، نیرنگ‌بار

خدعه : تزویر، تعابن، حقه، حیله، خدعت، دستان، دوال، ریو، سوسه، شایبه، غش، فریب، فسون، گول، مکر، نیرنگ، کید

خدعه‌گر :صفت حیله‌باز، خداع، دوال‌باز، فریبکار، گول‌زن، محیل، مکار، نیرنگ‌باز

خدک : پل، جسر، قنطره، معبر

خدمات : ۱ خدمت‌ها، فعالیت‌ها، کارها ۲ خدمت‌گزاری‌ها

خدمتانه : ۱ هدیه، پیشکش، ارمغان ۲ نعل‌بها ۳ رشوت، رشوه

خدمت : ۱ پرستش ۲ طاعت & خیانت ۳ پرستاری، تیمار ۴ اطاعت، فرمان‌بری ۵ بندگی، چاکری، خدمت‌کاری، نوکری ۶ پست، شغل، کار، ماموریت ۷ حضور، محضر، پیشگاه، ملازمت، نزد ۸ تعظیم، کرنش ۹ جناب، حضرت، سرکار ۱۰ نظام‌وظیفه، سربازی

خدمت رسیدن : ۱ به‌حضور رسیدن، مشرف شدن، شرفیاب شدن، تشرف حاصل کردن ۲ تنبیه کردن، ادب کردن، گوشمالی دادن، مجازات کردن ۳ تلافی کردن، جبران کردن

خدمت‌کار، خدمتکار :صفت بنده، پرستار، پیشخدمت، پیشکار، چاکر، خادم، خدمتگزار، غلام، فراش، فرمانبر، کنیز، گماشته، مستخدم، نوکر & مخدوم

خدمت‌کاری، خدمتکاری :اطاعت، بندگی، چاکری، غلامی، نوکری & آقایی، اربابی

خدمت کردن : ۱ بندگی کردن، چاکری کردن ۲ انجام وظیفه کردن، کار کردن & خیانت کردن ۳ خدمتگزاربودن ۴ تعظیم کردن، کرنش کردن ۵ سربازی کردن ۶ مراقبت کردن، پرستاری کردن، تیمار کردن

خدمت‌گزار، خدمتگزار:صفت ۱ بنده، پیشکار، خادم، خدمتکار، نوکر & ارباب، مخدوم ۲ کارمند، مستخدم دولت ۳ چاکر ۴ پرستار، تیمارگر ۵ کسی که خدمت می‌کند

خدم‌وحشم : ۱ حواشی ۲ ملازمان ۳ اهل و اعیال، خویشان، کسان، اقوام، نزدیکان، چاکران، نوکران، خدمتگزاران

خدمه : خادمان، خدام، خدمتکاران

خدنگ :صفت ۱ پیکان، تیر، سهم، ناوک ۲ راست، مستقیم، صاف ۳ محکم، سفت

خدو : آب‌دهن، بزاق، تف، خیو، کف‌دهان، کفک

خدو انداختن : تف‌انداختن، تف کردن، تف زدن

خدوک :اسم ۱ آزرده، اندوهناک، پریشان، غمگین، مغموم ۲ اندوه، غصه، غم، ملال ۳ حسادت، حسد، رشک ۴ خشم، غضب، قهر

خدوم : خدمت‌گزار، خدمت‌کننده (صادق)

خدیعت : حیله، خدعه، دستان، فریب، کید، مکر، نیرنگ

خدیو : امیر، پادشاه، خدیور، خلیفه، سلطان، شهریار

خدیور : ۱ کدیور، ۲ شاه سلطان، پادشاه، ۳ شاهزاده ۴ وزیر، امیر ۵ بزرگ قوم

خذلان : ۱ خواری، مذلت، پستی ۲ درماندگی، ضعف، سستی ۳ یاری نرساندن، مدد ن کردن ۴ پست نگاه داشتن، خوار داشتن

خراب‌آباد : جهان، دنیا، گیتی، عالم‌سفلی & عالم‌علوی

خرابات : ۱ شراب‌خانه، میخانه، میکده ۲ عشرتکده ۳ خرابه‌ها، ویرانه‌ها

خرابات‌نشین :صفت ۱ خراباتی، ساکن میخانه ۲ اهل خرابات ۳ می‌پرست

خراباتی :صفت ۱ باده‌پرست، باده‌فروش، خمار، میخوار، می‌فروش، میگسار ۲ خراباتی ۳ عیاش ۴ لوطی

خراب شدن : ۱ ویران‌شدن، مخروبه شدن، منهدم شدن ۲ از کارافتادن ۳ مست شدن، لایعقل شدن ۴ گندیدن، فاسد شدن، متعفن شدن ۵ بد شدن، نامطلوب‌شدن ۶ منحرف شدن، بدکاره شدن ۷ رسواشدن، بدنام شدن، بی‌آبرو شدن ۸ نابود شدن، ازبین رفتن، تباه

خراب‌کار، خرابکار :اسم ۱ اخلالگر ۲ تروریست ۳ مخرب، مخل، ویران‌ساز، ویرانگر

خراب‌کاری، خرابکاری : ۱ اخلال، تخریب، ویرانگری ۲ نظم‌ستیزی، هرج‌ومرج‌طلبی ۳ افساد ۴ فساد، کارشکنی

خراب کردن : ۱ تخریب کردن، ویران ساختن & آباد کردن، ساختن، تعمیر کردن، مرمت کردن ۲ از حیز انتقاع انداختن، ازکارانداختن، اسقاط کردن & به‌کار انداختن، روبه‌راه کردن ۳ تباه ساختن، ضایع کردن، تباه کردن ۴ به‌فحشا کشانیدن، فاسد کردن ۵ بی‌آبرو ک

خراب :صفت  ۱ مخروب، منهدم، ناآباد، ویرانه، ویران & آباد، ۲ نابسامان، اوراق، اسقاط & سالم ۳ خرست، طافح، لایعقل، مست & هشیار ۴ تباه، ضایع، فاسد، معیوب ۵ بایر، لم‌یزرع & سالم ۶ آوار & آباد ۷ بدکاره، جنده، فاحشه، & نجیب ۸ بدنام، بی‌آبرو، رسوا

خرابه :اسم  ۱ بیغوله، مخروبه، ویران‌ها، ویرانه & معمور، آباد ۲ آثار، نشانه

خرابی : ۱  نابسامانی، تباهی، تخریب، ویرانی & آبادی ۲ اضمحلال، انهدام، هدم & آباد ۳ فساد & صلاح ۴ عیب، نقص & حسن، کمال ۵ بیخودی، ، سیاه‌مستی، مستی & هشیاری ۶ بی‌خودی، سیاه‌مستی & هشیاری ۷ زیان، ضرر، آسیب & سود ۸ رسوایی، بدنامی ۹ ضعف

خراج :صفت باج، جزیه، عوارض، مالیات

خراج‌گزار، خراجگزار :باجگزار، باج‌ده، جزیه‌دهنده، مالیات‌پرداز، مالیات‌دهنده، مالیات‌ده، خراج‌پرداز، مودی‌مالیاتی & خراج‌ستان، باج‌ستان، عوارض‌گیر، خراج‌گیر

خراج : مبذر، متلف، مسرف، ول‌خرج & ۱ مقتصد ۲ خسیس

خراز :اسم ۱ بوتیک‌دار، خرازی‌فروش، لوکس‌فروش ۲ گردن‌بندفروش، مهره‌فروش ۳ مشک‌دوز

خراسان : مشرق، خاور

خراشاندن : خراش دادن

خراش برداشتن : ۱ زخمی شدن، مجروح شدن ۲ خراشیدن، خراش‌خوردن

خراش : تراش، خدشه، زخم، سایش، اثر زخم، خراشیدگی

خراشیدگی : ۱ زخم‌سطحی، جراحت سطحی ۲ اثر خراش

خراشیدن : ۱ خراش دادن، زخم کردن، مجروح ساختن، مجروح کردن ۲ تراشیدن، زدودن، ستردن، محو کردن ۳ خاریدن ۴ خدشه‌دار کردن، مخدوش کردن

خراشیده :صفت ۱ خدشه‌دار، مخدوش & سالم، بی‌عیب ۲ زخم ۳ تراشیده

خراط : چوب‌تراش

خراطی : ۱ چوب‌تراشی، خراطت ۲ کارگاه، خراط، دکان خراط

خرافات : اباطیل، افسانه‌ها، اوهام، موهومات & حقایق

خرافاتی :صفت خرافه‌پسند، خرافی، موهوم‌پرست

خرافه : ۱ افسانه & واقعیت ۲ غیر واقعی، موهوم & واقعی

خرافه‌پرست : خرافاتی، خرافه‌پسند، موهوم‌پرست

خرافی : افسانه‌ای، خیالی، داستانی، موهوم & واقعی

خر :صفت ۱ الاغ، حمار، درازگوش ۲ احمق، نادان، کودن ۳ بزرگ، درشت، زمخت(پیشوندواره)

خرامان : چمان، خرامنده، شتابان، عشوه‌کنان، نازروان

خرامش : ۱ ادا، قر، گراز، لنجه ۲ خرامیدن، راه‌رفتن‌باناز

خرامیدن : باناز(یاتکبر)راه‌رفتن، چمیدن، راه‌رفتن، شتافتن، موقرانه قدم‌زدن

خربازار : شلوغ، بی‌نظم، پرازدحام

خربازی : ۱ حماقت، بلاهت ۲ خشونت‌گری، وحشیگری

خربط : غاز، قاز، خرچال

خربندگی : الاغ‌داری، چارواداری، خربانی، قاطرچیگری

خربنده :صفت ۱ چاروادار، خربان، الاغی، خرکچی، الاغدار، قاطرچی ۲ مهترالاغ ۳ مکاری

خرپشته : ۱ پشته‌بزرگ، تپه، تل بزرگ، فلات، نجد ۲ خیمه، چادر ۳ ایوان ۴ طاق ۵ نوعی جوشن، زره

خرپول : توانگر، ثروتمند، بسیار ثروتمند، صاحب مکنت، پولدار، متمول & آس‌وپاس، بی‌پول

خرت‌وپرت : آت‌وآشغال، اسباب، اثاثیه کم‌بها و متروک، هنرزوپنرز، خرده‌ریز، اشیاء کم‌بها

خرتوخر : آشفته، هرکی‌هرکی، بلبشو، هرج‌ومرج، بی‌نظم، شلوغ‌پلوغ، درهم‌برهم، مغشوش

خرج : ۱ امرار، صرف، مخارج، مصرف، نفقه، هزینه & دخل، برج، درآمد ۲ باج، خراج ۳ باروت، مواد منفجره

خرج شدن : هزینه شدن، صرف شدن & عایدی داشتن، درآمد داشتن، دخل داشتن

خرج کردن : هزینه کردن، صرف کردن، پول پرداختن & پس‌انداز کردن

خرجل : زاغ، زغن، کلاغ

خرجین : باردان، حرج، توبره، جوال، خرخینه، کیسه

خرجی : ۱ نفقه، هزینه، خرج کرد ۲ انعام، بخشش ۳ اطعام & خاصه

خرجینه : باردان، خرجین، کوله‌بار

خرچنگ : ۱ چنگار، کلنجار ۲ سرطان

خر : ۱ حلقوم، گلو، خرخره ۲ گردن ۳ یخه، یقه

خرحمالی : ۱ بیگاری، کاربی‌مزد ۲ خرکاری ۳ زحمت بیهوده ومفت، تلاش بی‌پاداش، زحمت بی‌اجر، کارپرمشقت

خرخر : خرناس، خروپف، خرناسه

خرخره : حلق، حلقوم، گلو

خرخشه : ۱ نزاع، دعوا، جر، جدال، کشمکش ۲ اضطراب، تشویش، نگرانی

خردباختگی : دیوانگی، جنون، خبطدماغ & عقل، تعقل

خردباخته : دیوانه، مجنون، مخبط & عاقل

خردپسند : عقلانی، عقلایی

خردپیشه : خردمند، خردورز، خردور، عاقل، حکیم، بخرد، فرزانه، دانا & جهالت‌پیشه، سفیه، کانا

خرد : ۱ حقیر، صغیر، کوچک & کبیر، بالغ، بزرگ ۲ اندک، کم، ناچیز ۳ شکسته، له & سالم، نشکسته ۴ ریز، ریزه & بزرگ، حجیم، عظیم

خردخردک : اندک‌اندک، به‌تدریج، کم کم، کم کمک، نم‌نمک

خرد : درک، آگاهی، ادراک، بینش، دانایی، حکمت، دانش، عقل، علم، فراست، لب، فهم، نقیبت، هوش & جهالت، سفاهت

خردسال :اسم ۱ اندک‌سال، بچه، بچه‌سال، صغیر، طفل، کم‌سال، کم‌سن، کوچک ۲ کودک، نابالغ، نارسیده، نوباوه & کهنسال

خردسالی : بچگی، خردی، صباوت، صغر، طفولیت، کودکی & کهولت

خردک‌خردک :اندک‌اندک، بتدریج، خردخردک، کم کم

خرد کردن : ۱ ریزریز کردن، شکستن، له کردن ۲ درهم‌شکستن، نابود کردن ۳ تبدیل کردن

خردل : ۱ سپندان، اسپندان ۲ یک‌ذره، مقداری‌ناچیز

خردلی : ۱ قهوه‌ای‌متمایل‌به‌زرد ۲ ازجنس خردل

خردمندانه :قید بخردانه، حکیمانه، حکمت‌آمیز، عقلایی، عاقلانه، عالمانه & سفیهانه

خردمند : باخرد، باشعور، بخرد، حکیم، خردور، دانا، دانشمند، دانشور، زیرک، صائب‌نظر، عاقل، عالم، فاضل، فرزانه، فهمیده، فهیم، لبیب، متیقظ، هوشمند، هوشیار & بی‌عقل، کودن، گول، نابخرد

خردمندی : دانایی، فرزانگی، فضل، هوشمندی، هوشیاری & حماقت، سفاهت

خردورز : ۱ خردمند، فرزانه، عاقل ۲ خردگرا، خردباور، خردور & خردگریز، خردستیز

خردورزی : ۱ خردوری، فرزانگی، خردمندی، عقل‌ورزی، تعقل & خردستیزی ۲ خردگرایی، خردباوری & خردگریزی

خرده :اسم ۱ اعتراض، ایراد ۲ عیب، نقص ۳ تکه، قطعه ۴ اندک، کم ۵ دقیقه، نکته

خرده‌بین : ۱ باریک‌بین، دقیق، خرده‌پژوه، موشکاف، تیزبین، کنجکاو ۲ ایرادگیر، خرده‌گیر، معترض، عیب‌جو، نکته‌سنج، نکته‌گیر، نکته‌بین، نکته‌دان ۳ کوته‌بین، کوته‌نظر & کلان‌نگر

خرده‌بینی : ۱ ایرادگیری، عیب‌جویی، خرده‌دانی، موشکافی، تیزبینی، خرده‌پژوهی، تیزفهمی، دقت، کنجکاوی، نقادی ۲ کوته‌بینی، کوته‌نظری & کلان‌نگر ۳ نکته‌سنجی، نکته‌بینی، نکته‌دانی

خرده‌پا :صفت ۱ کم‌درآمد، کم‌سرمایه ۲ قشر آسیب‌پذیر

خرده‌حساب : دشمنی، کینه، عداوت

خرده‌ریز : خرت‌وپرت، خنزرپنزر

خرده‌شیشه داشتن : ۱ بدجنس، بدذات بودن ۲ اندیشه بد در سرپروراندن، نیت بد داشتن

خرده‌فرمایش : دستورپیاپی، امر بی‌مورد، حکم ناروا

خرده گرفتن : ۱ عیب‌جویی کردن، نکته‌گیری کردن ۲ ایرادگرفتن، انتقاد کردن ۳ خرده‌بینی گرفتن

خرده‌گیر : ایرادگیر، عیب‌جو، منتقد، نکته‌گیر، نکته‌سنج، ایرادی

خرده‌گیری : ۱ عیب‌جویی، عیب‌گیری، ۲ اعتراض، انتقاد، ایراد & تحسین، تعریف، تمجید ۳ مذمت ۴ نقادی، نقد، نکته‌گیری، نکته‌سنجی، نکته‌بینی

خردی : ۱ طفولیت، کودکی، بچگی، خردسالی ۲ کوچکی، ریزی، ریزنقشی ۳ حقارت ۴ کمی

خررنگ‌کن : ابله‌فریب

خرس : دب

خرسک : ۱ بچه‌خرس ۲ قالی‌درشت‌باف، قالی بدنقش ۳ نوعی بازی کودکانه

خرسی : لالی، گنگی، بی‌زبانی

خرسند : ۱ بشاش، خشنود، خوش، شاد، راضی، شاکر، شادمان، محظوظ، مشعوف & ناخرسند ۲ قانع & ناخشنود

خرسندی : ۱ بی‌نیازی & نیازمندی ۲ خشنودی، رضایت & نارضایی ۳ بشاشت، شادمانی & گرفتگی ۴ قناعت & ناخرسندی

خر شدن : احمق شدن، نادان‌شدن، حماقت کردن

خرطوم : ۱ بینی، بینی دراز ۲ خرطوم (فیل)، بینی فیل

خرف : ۱ پیر، کهنسال & برنا، جوان ۲ بی‌هوش، حواس‌پرت، خرفت، کم‌هوش & هوشمند، باهوش ۳ خنگ، کودن، گول، کندذهن، ابله

خرفت : ۱ پیر، سالخورده، کهنسال & خردسال، برنا، جوان ۲ پخمه، حواس‌پرت، خرف، بی‌هوش‌وحواس، کم‌حواس، کندذهن، کم‌هوش، کودن، منگ، ابله

خرفتی : ۱ کم‌هوشی، کم‌حواسی، فراموش‌کاری ۲ کودنی، ابلهی، کندذهنی، خنگی، حماقت

خرقه : پاره، جامه، جبه، دلق، شولا، ردا، کهنه، مرتع، خستوانه

خرقه‌پوش :اسم ۱ درویش، صوفی، خرقه‌دار، فقیر ۲ پشمینه‌پوش، دلق‌پوش

خرقه‌تهی کردن :مردن، درگذشتن، فوت کردن، از دنیا رفتن

خرکار : پرکار، بسیارفعال، پرتحرک & کم کار، کند، کم‌تحرک

خرکچی : الاغی، خربان، خربنده، خرران

خر کردن : ۱ فریفتن، گول‌زدن ۲ خام کردن ۳ شیرین‌زبانی کردن، مداهنه کردن، چاپلوسی کردن، تملق گفتن (به‌منظور سوءاستفاده یا فریفتن)

خرگاه : ۱ چادر، خیمه، سراپرده، خرگه ۲ اردوگاه، لشکرگاه

خرگوش : ارنب، دوشان

خرمابن : فسیل، نخل، درخت‌خرما

خرما : رطب، میوه نخل، تمر

خرماستان : نخل‌زار، نخلستان

خرمایی :صفت به رنگ خرما، قهوه‌ای مایل به سیاه، خرماگون

خرم : ۱ باصفا، باطراوت، نزه، سرسبز ۲ بشاش، خشنود، خوش، خوشحال، خوشدل، زنده‌دل، سرسبز، شاد، شادان، شادمان، مبتهج، مسرور، مشعوف، مصفا & ۱ بی‌صفا ۲ ناشاد

خرمست : سیاه‌مست، مست‌مست، طافح، مست لایعقل

خرمن : ۱ توده ۲ حاصل، حصاد، درو، محصول، محصول‌برداری ۳ هاله

خرمن‌زار : خرمن‌جار، خرمنگاه

خرمن‌سوز : ۱ خرمن‌سوخته ۲ نابودشده، خانه‌سوز، بربادرفته

خرمن کردن : انباشتن، توده کردن

خرمنگاه : جاخرمن

خرمی : تازگی، شادابی، شادی، نزهت، نشاط، نضارت & بی‌طراوتی، پژمردگی

خرناس : خرخر، خرناسه، خروپف

خرنبار : ۱ ازدحام، اجتماع، جمعیت ۲ فتنه، آشوب ۳ مجرم گردانی

خروار : ۱ سیصد کیلو، یک‌سوم‌تن ۲ یک بار خر ۳ یک‌عالم، مقدارزیاد ۴ مانند خر

خروج : ۱ برون شد، بیرون‌رفت، برون‌رفت ۲ سرکشی، قیام، طغیان، عصیان ۳ بیرون آمدن، بیرون شدن، خارج شدن، در آمدن ۴ طغیان کردن، عصیان ورزیدن & دخول

خروج کردن : شوریدن، طغیان کردن، یاغی شدن، سرکشی کردن، به‌دشمنی برخاستن، عصیان ورزیدن، عصیان کردن، شورش کردن

خروجی : ۱ برون‌داد & درون‌داد، ورودی ۲ بازده، حاصل ۳ عوارض(سفر به خارج) ۴ محل خروج & ورودی

خروس‌خوان : سحرگاه، بامداد، پگاه، سحر، سپیده‌دم، فجر، فلق

خروشان : ۱ زاری‌کنان، غلغله‌کنان، خروشنده، غوغاکنان، فریادکنان، نالان ۲ پرخروش، پرتلاطم، متلاطم & آرام

خروش : ۱ بانگ، ندا ۲ دادوبیداد، غریو، غلغله، غوغا، فریاد، نعره، نفیر، هیاهو & سکوت ۳ افغان، زاری، ضجه

خروش برآوردن :خروشیدن، نعره زدن، فریاد کردن، بانگ‌برآوردن & سکوت کردن

خروشیدن : ۱ بانگ‌برآوردن، خروش برآوردن، فریاد کردن، بانگ‌زدن، فریاد زدن، داد زدن، داد کشیدن، نعره زدن، ۲ زاری کردن، ضجه کشیدن، به‌فغان‌آمدن ۳ خروشان شدن ۴ به‌تلاطم‌آمدن، متلاطم شدن

خره : ۱ موهبت‌الهی ۲ نور، فروغ، شعشعه ۳ بخش، حصه، قسمت ۴ ده، دهکده، روستا، قریه

خرید : ابتیاع، بیع، خریداری، معامله & شرا، فروش

خریدار :اسم ۱ بایع، مشتری & فروشنده ۲ طالب، مشتاق، خواهان، علاقه‌مند، مشتاق & بی‌علاقه، بیزار

خریداری : ابتیاع، خرید، سودا، معامله & فروش

خریداری کردن :خرید کردن، خریدن، ابتیاع کردن، معامله کردن & فروختن

خریدن : ۱ خریداری کردن، خرید کردن ۲ معامله کردن، ابتیاع کردن & فروختن

خرید و فروش : بیع و شرا، داد و ستد، سوداگری، معامله

خریطه : ۱ جیب، کیسه ۲ نقشه

خریف : برگ‌ریزان، پاییز، خزان & شتا، بهار، ربیع

خریفی : ۱ خزانی، پاییزی ۲ مربوط به پاییز ۱ & بهاره، ربیعی ۲ شتوی ۳ صیفی

خزان :صفت ۱ برگریزان، پاییز، خریف، مهرگان & بهار، ربیع ۲ خزنده ۳ زوال

خزان‌دیده : ۱ خزان‌رسیده، خزان‌زده ۲ پژمرده، خشکیده، زرد شده

خزانه : ۱ انبار، گنج، گنجینه، مخزن ۲ خزینه، حوض ۳ نهال‌دان، گل‌خانه ۴ بیت‌المال ۵ فشنگ‌دان

خزانه‌دار : خازن، صندوقدار، کلیددار، گنجور، مستوفی

خزاین : خزینه‌ها، گنجها، گنجینه‌ها، خزانه‌ها، مخزن‌ها

خزعبلات : سخنهای بیهوده، سخنان پوچ، لاطائلات، مضحکه‌ها، اراجیف، یاوه‌ها، یاوه‌سرایی‌ها

خزف : ۱ سفال، سفالینه، ظرف گلی ۲ سبو، کوزه ۳ خرمهره

خزه : جل، جلبک، وزغ

خزیدن : ۱ سینه‌مال رفتن، سینه‌خیز رفتن ۲ آرام آرام حرکت کردن ۳ به‌گوشه‌ای پناه بردن

خزیده‌خزیده : سینه‌خیز، سینه‌مال

خزینه : ۱ انبار، گنجینه ۲ خزانه ۳ گل‌خانه، نهال‌دان

خسارت : ۱ آسیب، اضرار ۲ تاوان، جریمه، غرامت، زیان‌کاری، زیانمندی، خسران، زیان، ضرر، غبن، غرامتی، لطمه & نفع

خسارت دیدن : ۱ متضرر شدن، زیان کردن، ضرر کردن، خسارت‌کشیدن، خسارت خوردن & خسارت گرفتن ۲ لطمه خوردن، آسیب دیدن، صدمه دیدن & لطمه‌زدن، آسیب رساندن

خسارت گرفتن :غرامت گرفتن، تاوان گرفتن & خسارات دادن، غرامت دادن

خسبیدن : خفتن، خوابیدن، به‌خواب رفتن، غنودن & بیدار شدن

خسبیده : خفته، خوابیده، غنوده & نشسته

خست : امساک، بخل، پستی، خساست، زفتی، فرومایگی، لئامت & کرم، بخشش

خستگی‌آور : توان‌فرسا، خستگی‌زا، خسته‌کننده، طاقت‌سوز، ملالت‌آور، ملالت‌بار & خستگی‌زا

خستگی : ۱ جراحت، ریش، زخم ۲ کوفتگی، درماندگی، فرسودگی ۳ ملالت

خستگی‌ناپذیر :نستوه، مقاوم، سرسخت، مبارز، پرتوان & خستگی‌پذیر

خستن : ۱ آزردن، جریحه‌دار کردن، زخم زدن ۲ قرح، مجروح کردن ۳ مجروح شدن، زخمی شدن

خستو : ۱ اعتراف‌کننده، اقرارکننده، معترف، مقر & ناخستو ۲ هسته

خسته : ۱ ازپاافتاده، کم‌توان، فرسوده، کوفته ۲ فگار، مجروح ۳ درمانده، زله، عاجز، کسل، مانده، بی‌طاقت، وامانده & سرحال، قبراق

خسته‌دل : ۱ آزرده‌خاطر، آزرده‌دل، دل‌آزرده ۲ غمدیده، ماتم‌دار، مصیبت‌رسیده ۳ رنج‌دیده، رنج‌کشیده، محنت‌دیده ۴ عاشق، شیفته، شیدا

خسته‌کننده :توان‌فرسا، توان‌سوز، کسالت‌آور، کسالت‌زا، خستگی‌آور، خستگی‌زا، طاقت‌سوز، ملالت‌آور، ممل، ملال‌آور، ملال‌انگیز & خستگی‌زدا

خس :صفت ۱ خار، خاشاک، علف‌خشک، کاه ۲ پست، فرومایه ۳ کاهو، کوک

خسران : آسیب، اضرار، خسارت، زیان، زیانمندی، ضرر، لطمه & نفع

خسروانه :صفت پادشاهانه، خسروی، شاهانه، ملوکانه، خدیوانه

خسروانی : خسروی، سلطنتی، پادشاهی، شاهی، شاهنشاهی

خسرو : پادشاه، شاه، شهریار، ملک، شاهنشاه

خسک : خار، خس

خسوف : ۱ ماه گرفتگی ۲ پنهان‌شدن، ناپدید شدن، فرو رفتن & کسوف

خسیس : ۱ بخیل، تنگ‌نظر، کنس، لئیم، ممسک ۲ پست‌فطرت، دون، رذل، فرومایه & خراج، بذال ۳ پست، بی‌ارزش

خشاب : شانه، گلوله‌دان، مخزن‌فلزی گلوله

خشت : ۱ آجر خام ۲ نیزه کوچک

خشت‌زن :صفت ۱ خشت‌ساز، خشت‌مال ۲ خودستا، رجزخوان، لاف‌پیما

خشت‌مالی : ۱ خشت‌زنی ۲ خودستایی، دعوی باطل، رجز، رجزخوانی، لاف‌پیمائی، لاف‌زنی

خشتی : ۱ ساخته شده از خشت ۲ مربع، چهارگوشه ۳ قطع کتاب ( ۱۲ نوعی یقه

خشخاش : نارخیرا، کوکنار، نارخوک، نارکوک

خش‌خش : پارازیت، نوفه

**خشکاندن :** ۱ خشک کردن، خشکانیدن ۲ پژمرده کردن ۳ از بین بردن، نابود کردن

**خشک‌اندیش :** متعصب، متحجر، قشری، خشک‌مغز

**خشک :** ۱ پژمرده، زرد، بی‌طراوت & تر، باطراوت، خرم، شاداب، مرطوب، نوشکفته ۲ بی‌آب، بی‌نم، کویر، برهوت & مرطوب ۳ یبس، یابس & آبدار ۴ بی‌روح، بی‌عاطفه، سرد ۵ متعصب ۶ مقرراتی ۷ غیرقابل‌انعطاف، انعطاف‌ناپذیر، نرمش‌ناپذیر & انعطاف‌پذیر ۸

**خشک‌دامن :** عفیف، پاک‌دامن، نجیب، باعصمت & تردامن

**خشکزار :** ۱ استپ، بیابان، کویر & واحه ۲ خشکسار، بی‌آب‌وعلف، خشک، برهوت، بی‌سبزه‌وگیاه & سبزه‌زار

**خشکسالی :** تنگسالی، جدب، غلا، قحط، قحطسالی، قحطی & ترسالی

**خشک شدن :** ۱ بی‌آب‌شدن ۲ خشکیدن، بی‌طراوت شدن ۳ رطوبت‌از دست دادن، بی‌نم شدن ۴ قطع شدن (ترشح‌و ) ۵ بی‌سبزه و گیاه شدن، برهوت شدن ۶ کرخت شدن، بی‌حس شدن ۷ بی‌حرکت شدن، بی‌تحرک شدن ۸ منجمد شدن، یخ زدن ۹ سخت شدن، سفت شدن

**خشک کردن :** ۱ خشکاندن، خشکانیدن ۲ رطوبت‌زدایی کردن، نم‌زدایی کردن & مرطوب کردن ۳ کرخت کردن، بی‌حس کردن ۴ پژمرده کردن ۵ بی‌سبزه و گیاه کردن

**خشک‌مغز :** ۱ احمق، بی‌عقل، خشک‌سر، دیوانه‌وش، کله‌خشک ۲ تندخو، سودایی، عصبی

**خشکنای :** حلقوم، حنجره، قصبه‌الریه، نای، گلو

**خشک‌وتر :** همه‌چیز، همه‌کس

خشکی : ۱ بر، زمین، فلات، قاره & بحر، دریا ۲ یبوست ۳ تعصب

خشکیدن : ۱ پژمردن، پژمرده‌شدن ۲ خشک شدن، خوشیدن، بی‌طراوت‌شدن، بی‌آب شدن، خشکیده شدن، تفتیده شدن & سبز شدن ۳ بی‌آب شدن ۴ منجمد شدن، یخ زدن ۵ مات بردن، مبهوت شدن، متحیرشدن، تعجب کردن

خشکیده : ۱ پژمرده، خشک‌شده، بی‌طراوت ۲ تفتیده، خشک & باطراوت ۳ لاغر، استخوانی ۴ متحیر، مبهوت، مات

خشم‌آلود : خشمگین، خشمناک، خشم‌آمیز، خشم‌آگین، عصبانی، عصبی، غضبناک، غضب‌آلود، قهرآلود & مهرآلود

خشم‌بار : خشم‌آمیز، قهرآلود، قهرآمیز & مهرآمیز

خشم : برآشفتگی، برافروختگی، تاو، تغیر، تندخویی، سخط، طیره، عصبانیت، عصبیت، غضب، غیظ، قهر & مهر

خشمگین : بدخلق، تندخو، خشمناک، دمان، ژیان، سودایی، عصبانی، عصبی، غضب‌آلود، غضبان، غضبناک

خشمگین شدن : از کوره‌در رفتن، برآشفتن، خشمناک شدن، عصبانی‌شدن، غضبناک شدن، متغیر شدن

خشمگینی : تغیر، خشم، عصبانیت، غضب، غضبناکی، غیظ

خشمناک : تندخو، خشم‌آلود، خشمگین، خشمناک، عصبانی، غضب‌آلود، غضبناک، قهرآلود، نژند

خشن : ۱ درشت، زبر، ضخیم، ناهموار، نخاله ۲ بی‌ادب، پرخاشگر، تند، تندخو، ستیزه‌خو، عصبانی، عنیف، ناملایم & نرم، لطیف، ملایم ۳ جدی، سخت‌گیر ۴ ناهنجار، ناخوش‌آیند ۵ زمخت، خشک ۶ نافرهیخته، بی‌فرهنگ

خشنود : بشاش، خرسند، خرم، خوش، خوشحال، خوشدل، راضی، سیر، شاد، قانع، مسرور & غمگین، ناخرسند، ناخشنود

خشنود شدن : خوشحال‌شدن، راضی شدن، قانع شدن، خرسند شدن

خشنود کردن : خوشحال کردن، راضی کردن، قانع کردن، خرسند کردن

خشنودی : ارضا، تراضی، خرسندی، خوشحالی، رضامندی، رضایت، شادمانی، شادی & ناخشنودی، ناخرسندی

خشوع : ۱ افتادگی، تواضع، خضوع، فروتنی ۲ اطاعت، فرمانبرداری & تکبر

خشوک : حرام‌زاده، غیرزاده، ولدالزنا & حلال‌زاده

خشونت : ۱ تشدد، تندخویی، تندی، ستیزه‌جویی، ستیزه‌گری ۲ درشتی، زبری ۳ سختی، عنف، ناخواری & نرمی

خشونت‌گرا :خشونت‌ورز

خشونت‌گرایی :خشونت‌ورزی

خشیت : ۱ بیم، ترس، خوف، هراس & رجا ۲ ترسیدن، بیم داشتن

خصال : خوی‌ها، عادتها، خصلت‌ها، سجایا

خصایل : خصلت‌ها، صفات، محامد، مناقب، فضایل & ذمائم

خصلت : ۱ جبلت، سجیه، طینت، صفت، منش، نعت & ذمه ۲ خلق، خو، داب

خصم‌افکن : دشمن‌شکن، عدوسوز

خصمانه :قید خصومت‌آمیز، دشمنانه، عداوت‌آمیز، عدوانی & دوستانه

خصم :صفت پیکارجو، خصوم، منازع، دشمن، عدو، مخاصم، معاند & دوست

خصمی : دشمنی، عداوت، خصومت، عناد & رفاقت

خصوصخصوص :اسم ۱ مورد، زمینه، موضوع ۲ به‌خصوص، به‌ویژه

خصوصی :صفت ۱ اختصاصی، شخصی، فردی & دولتی ۲ مخصوص، ویژه ۳ محرمانه، صمیمی، خودمانی & عمومی

خصوصیت : ۱ خصوصیات، ویژگی، مختصات ۲ صمیمیت

خصومت‌آمیز :قید خصمانه، عداوت‌آمیز، ستیزه‌جویانه، کینه‌توزانه، عنادآمیز، دشمن‌وار، دشمنانه & دوستانه

خصومت : جدال، جنگ، حقد، کینه، کینه‌توزی، دشمنی، ستیز، ستیزه، عداوت، عناد، مخاصمه، مخالفت & دوستی

خصی : آغا، اخته، بی‌خایه، خواجه

خصیه : بیضه، تخم، خایه

خضاب : حنا، رنگ، گلگونه، وسمه

خضرا : ۱ سبز، سبزه ۲ آبی، کبود، نیلگون

خضر : الیاس، پیر

خضوع : افتادگی، تواضع، خشوع، خواری، شکسته‌نفسی، فروتنی & تکبر، غرور، تکبر کردن، غرور کردن

خطا :اسم ۱ اشتباه، سهو، غلط ۲ خبط، لغزش، زلت ۳ نادرست، ناصواب، سقیم & صحیح، درست، صواب ۴ جرم، تقصیر، قصور & صواب ۵ معصیت، خطیئه، ذنب، اثم، گناه ۶ فول، خلاف

خطاب‌آمیز :سرزنش‌آلود، سرزنش‌آمیز، عتاب‌گونه، مواخذه‌وار، سرزنش‌بار، عتاب‌آلود، بازخواست‌گونه

خطابخش : جرم‌بخش، خطاپوش، معفو، بخشاینده، بخشایشگر، گناه‌بخش & ۱ منتقم، انتقام‌جو ۲ خطاکار، خاطی

خطاب شدن : مخاطب قرارگرفتن، خوانده شدن، نامیده شدن

خطاب : ۱ عتاب، بازخواست، سرزنش ۲ عنوان، مخاطبه، گفتگو ۳ حکم، دستور، فرمان، امر

خطاب کردن : ۱ صدازدن، مخاطب قرار دادن، نامیدن ۲ سرزنش کردن، عتاب کردن، مورد عتاب قرار دادن

خطابه : تذکیر، خطبه، ذکر، سخنرانی، موعظه، نطق، وعظ

خطا رفتن : ۱ به هدف‌نخوردن، به هدف نرسیدن ۲ اشتباه شدن

خطاط : خوش‌خط، خوشنویس، کاتب، خطنویس، نویسنده & خواننده، قاری

خطاکار :صفت بزهکار، خاطی، گنه‌کار، گناهکار، تقصیرکار، خلاف‌کار، مجرم، مخطی، مقصر & درست‌کار

خطا کردن : ۱ اشتباه کردن، سهو کردن، غلط گفتن، مرتکب خطا شدن ۲ خبط کردن، قصور ورزیدن ۳ خلاف کردن

خط : ۱ الفبا، حروف، نویسه ۲ دست‌خط ۳ خوش‌نویسی ۴ کتابت ۵ سطر ۶ رقیمه، عریضه، مراسله، مرقومه، مکتوب، نامه، نوشته ۷ ردیف، صف ۸ حکم، فرمان، منشور ۹ دست‌نبشته، دست‌نوشته ۱۰ راه ۱۱ مسیر ۱۲ جرگه، حلقه، زمره، گروه، باند ۱۳ مرام،

خطایا : ۱ خطاها، اشتباهات، خبطها، لغزش‌ها ۲ گناه‌ها، بزه‌ها، ذنوب

خطبا : خطیبان، سخن‌رانان & مستمعین

خطبه : ۱ خطابه، سخنرانی، موعظه، وعظ ۲ دیباچه، سرآغاز، مقدمه

خطبه‌خوان : ۱ خطیب، سخنران ۲ عاقد

خطرآفرین : خطرساز، خطرزا، مخاطره‌آمیز & خطرزدا

خطر : بیم، دشواری، ریسک، مخافت، مخاطره، مضرت، مهلکه، هول، تهدید، کار بزرگ & سلامت

خطر کردن : ریسک کردن، مخاطره‌جویی کردن، خطر پذیرفتن، به استقبال‌خطر رفتن & عافیت طلبیدن، سلامت جستن، سلامت‌جویی کردن

خطرناک : بحرانی، پرخطر، مخاطره‌آمیز، پرمخاطره، حاد، خطیر، سخت، مهلک، کشنده، وخیم، هولناک & بی‌خطر

خط زدن : ۱ قلم گرفتن ۲ حذف کردن، محو کردن ۳ خط کشیدن (برتکلیف دانش‌آموز)

خط کشیدن : ۱ قلم گرفتن، خط خوردن، خط زدن ۲ حذف کردن، محو کردن، برطرف کردن ۳ گذشتن، صرف‌نظر کردن ۴ رسم کردن (خط)

خطوخال : ۱ سبلت نورسته ۲ خال، نقش‌ونگار

خطور کردن : بردل‌گذشتن، به‌خاطر آمدن، از ذهن گذشتن، به ذهن‌متبادر شدن

خطونشان : تهدید، سخنان تهدیدآمیز، وعید & وعده

خطونشان کشیدن : تهدید کردن & وعده دادن

خطوه : پا، قدم، گام

خطه : خاک، سرزمین، قلمرو، کشور، مرزوبوم، ملک، مملکت، منطقه، ناحیه، ولایت

خطیئه : اثم، اشتباه، تقصیر، خبط، خطا، سهو، گناه، لغزش & حسنه

خطیب : خطبه‌خوان، سخنران، سخنگو، متکلم، ناطق، نطاق، واعظ & مستمع

خطی : ۱ دست‌نوشته، دست‌نویس، غیرچاپی ۲ خطدار & چاپی

خطیر : ۱ بزرگ، خطرخیز، خطرزا، مخاطره‌آمیز، خطرناک، سخت، مهلک، وخیم ۲ مهم، پراهمیت ۳ دشوار، صعب، سخت ۴ ارجمند، بزرگ، بلندمرتبه، شریف، مهم، صاحب منزلت ۵ زیاد، بسیار، گزاف، عظیم

خفا : اختفا، پنهان، پنهانی، پوشیدگی، خفیه، ناپیدایی، نهان، نهانی، نهفتگی & ظاهر، ظهور، پیدا

خفاش : بیواز، شب‌پره، شبکور، وطواط

خفایا : ۱ پنهان‌ها، پوشیده‌ها، نهفته‌ها، نهان‌ها ۲ خلوت‌ها ۳ مخفیگاه‌ها

خفت‌آمیز : خفت‌بار، خجالت‌آور، تحقیرآمیز، زبون‌ساز

خفت : استخفاف، افت، انفعال، سرافکندگی، تحقیر، خوارداشت، ذلت، خجالت، خواری، سبکی، سرشکستگی، بی‌اعتباری، شرمساری، طیره & ثقل

خفت‌بار : اهانت‌آمیز، خفت‌آمیز، تحقیرآمیز، شرم‌آور، ننگین، خوارگونه، باخواری، وهن‌آمیز & افتخارآمیز، فخرآمیز

خفت : خفتن، خوابیدن & بیداری، یقظه

خفت دادن : شرمسار کردن، خوار داشتن، تحقیر کردن، سبک کردن، سرشکسته ساختن، خفیف کردن

خفت کشیدن : تحمل‌خواری کردن، تحقیر شدن، سرشکسته شدن، شرمسار شدن، خفیف شدن، سرافکنده شدن

خفت : ۱ گره ۲ محکم

خفتن : ۱ خسبیدن، خواب رفتن، خوابیدن ۲ آرمیدن، غنودن ۳ هجوع & بیداری، بیدار شدن

خفت‌وخیز : ۱ جماع، مجامعت، هم‌آغوشی، هم‌بستری ۲ خفتن و برخاستن

خفته : ۱ آرمیده، خسبیده، خوابیده، غنوده & بیدار ۲ غافل، بی‌خبر، ناآگاه ۳ نهفته، به ظاهر آرام

خفض‌جناح :افتادگی، تواضع، خشوع، فروتنی

خفقان‌آور : ۱ خفقان‌زا & خفقان‌زدا

خفقان : ۱ اختناق، ترس ووحشت (حاکم بر جامعه) ۲ خفگی ۳ تپش، اضطراب ۳ خفه‌خون

خفقان‌زده : ۱ خفقان‌گرفته، استبدادزده، سانسورزده، جوسانسور ۲ وحشت‌زده، دل‌گیر

خفگی : ۱ احتقان، تنگی‌نفس، نفس‌تنگی ۲ اختناق، خفقان

خفه‌خون گرفتن :ساکت شدن، سکوت کردن، دم نزدن

خفه :اسم ۱ گلوفشرده، محتقن، مرده ۲ تار، تاریک ۳ دلگیر، گرفته & دل‌باز

خفی : پنهان، پوشیده، خفیه، مخفی، نهان، ناآشکار & جلی، آشکار

خفیف : ۱ سبک & ثقیل ۲ ضعیف، کم، ناچیز ۳ بی‌مقدار، حقیر، خوار، ذلیل، زبون ۴ آهسته، یواش ۵ مبهم، غیرواضح ۶ اهانت‌آمیز، توهین‌آمیز

خفیه : پنهانی، خفا، خلوت، سری، پنهانی، مخفی، نهانی & جلوت

خفیه‌گرا : باطن‌گرا، باطنی، باطنیه & ظاهرگرا، قشری‌گرا

خفیه‌نویس : مامور مخفی، گزارش‌نویس، جاسوس

خل : ابله، دیوانه، سبک‌عقل، سبک‌مغز، احمق، سفیه، کانا & عاقل

خلا : دستشویی، مستراح، خلا

خلاص :صفت ۱ آزاد، آسوده، رها، فارغ، مرخص، مستخلص، ول & اسیر، گرفتار، درگیر ۲ رهایی، نجات، استخلاص

خلاص شدن : خلاصی‌یافتن، نجات یافتن، رها شدن، آزاد شدن، فراغت‌یافتن، آسوده شدن

خلاص کردن : ۱ نجات‌دادن، رهاندن، آزاد کردن، رهانیدن & گرفتار کردن ۲ اعدام کردن، کشتن ۳ آسوده کردن، خلاصی بخشیدن، خلاصی یافتن

خلاصه : اجمال، اختصار، القصه، برگزیده، منتخب، باری، به هر حال، ایجاز، بالاجمال، چکیده، زبده، شمه، کوتاه، گزیده، ماحصل، مجمل، مختصر، ملخص، موجز & تفصیل

خلاصه شدن : ۱ کوتاه‌شدن، موجز شدن، مختصر شدن ۲ انحصاریافتن، منحصر شدن، محدود شدن

خلاصه‌نویسی :چکیده‌نویسی، خلاصه‌سازی، تلخیص

خلاصی : آزادی، آسودگی، رهایی، فراغت، رستگاری، نجات & اسارت

خلاعت : ۱ پریشانی، نابسامانی، نافرمانی ۲ خودرایی، خودسری، خودکامی، خویشتن‌کامی ۳ نافرمانی ۴ افسارگسیختگی

خلاف‌آمد : تضاد، اختلاف، تناقض

خلاف‌انگیز :اختلاف‌برانگیز، اختلاف‌زا

خلافت : ۱ جانشینی، خلیفگی ۲ حکومت، حکومت اسلامی ۳ پادشاهی، سلطنت

خلافت کردن : حکومت کردن، خلیفه شدن

خلاف :اسم ۱ ضد، عکس، مباین، نقیض ۲ مخالف، مغایر، ناسازگار، ناساز، & موافق، سازگار ۳ تخطی، تخلف، سرپیچی ۴ جرم، گناه ۵ نارو، ناحق & حق ۶ خطا، لغزش & صواب ۷ دروغ، نادرست‌ناراست & راست ۸ ناشایست & شایست ۹ مخالفت، اختلا

خلاف‌آمد : ۱ اختلاف، تضاد، تناقض ۲ ناسازگاری

خلاف‌کار، خلافکار :بزه‌کار، خاطی، متخلف، تبه‌کار، مجرم & درست‌کار

خلاف‌کاری : ۱ تخلف، ارتکاب جرم، قانون‌شکنی ۲ بزه‌کاری، مجرمیت ۳ بزه، جرم

خلاف کردن : مرتکب‌خلاف شدن، جرم کردن، قانون‌شکنی کردن، تخلف کردن، تخطی کردن

خلاف‌گویی : ۱ دروغ‌گویی، ناحق‌گویی ۲ نقیضه‌گویی

خلاق :اسم ۱ آفرینشگر، آفریننده، خلاقه، سازنده، مبتکر، مبدع ۲ آفریدگار، باریتعالی

خلاقانه :صفت ابتکارآمیز، مبتکرانه، ابداعی

خلاقیت : ۱ آفرینشگری، ابتکار، ابداع ۲ سازندگی

خلال : ۱ اثنا، جریان، حین، ضمن، طی، میان، هنگام ۲ تباهی‌ها، فسادها ۳ خصایل، خصلت‌ها، خوی‌ها، منش‌ها ۴ تکه‌چوب نازک ۵ بریده پوست نارنج و نارنگی، دندان پاک‌کن

خلاندن : فرو بردن، خلانیدن

خلایق : آفریدگان، خلیقه‌ها، مردم، موجودات، مخلوقات

خلاء : ۱ بی‌هوا، پوچ، تهی ۲ خلوتگاه & ملا

خلبان : هوانورد، طیاره‌چی، هدایت‌کننده (هواپیما، بال‌گرد)

خلت : ارادت، دوستی، محبت، عشق & عداوت

خلجان : ۱ تپش، لرزش ۲ اضطراب، دلهره، نگرانی، بیم ۳ آرزو، رغبت، خارخار، خواهش، میل ۴ محبت، عشق، مودت ۵ پریدن چشم ۶ به خاطر درآمدن، به خاطررسیدن، به ذهن خطور کردن

خلدآشیان : بهشتی، جنت‌مکان

خلد : ۱ بهشت، پردیس، جنان، جنت، دارالسلام، رضوان، فردوس، مینو، نعیم & ۱ دوزخ ۲ بقا، پایایی، دوام & فنا

خل : ۱ سرکه ۲ لاغر شدن ۳ سوراخ کردن

خلسه : جذبه، ربایش، ربودگی، فرصت‌مناسب

خلسه‌زا : خلسه‌آفرین، جذبه‌زا، خلسه‌آمیز & خلسه‌زدا

خلص : ۱ خالص، ناب، سره & ناسره ۲ انتیم، صمیمی

خلط : ۱ آمیزش، اختلاط ۲ معاشرت، همدمی، هم‌نشینی، یاری ۳ آمیز، آمیزه ۴ لنف ۵ خلق، خو

خلط شدن : ۱ آمیخته شدن، قاطی شدن، درهم شدن ۲ اشتباه شدن، مشتبه‌شدن

خلط کردن : ۱ آمیختن، درهم کردن، مخلوط کردن، قاطی کردن ۲ اشتباه کردن، مشتبه ساختن

خلع : ۱ اخراج، انفصال، برکناری، عزل & نصب ۲ معزول، برکنار، مخلوع & منصوب، برگماری ۲ در آوردن، ریشه‌کن کردن، کندن

خلعت : ۱ انعام، تشریف، جامه‌بخششی، جایزه، هدیه ۲ کفن ۳ لباس

خلع شدن : برکنار شدن، معزول شدن، منفصل از خدمت شدن، مخلوع‌شدن & منصوب شدن

خلع کردن : ۱ برکنار کردن، معزول کردن، منفصل کردن، عزل کردن & گماشتن، برگماشتن، منصوب کردن ۲ کندن، برکندن، بیرون آوردن (لباس و )

خلف :صفت ۱ بازمانده ۲ بدل، جانشین، عوض ۳ فرزند ۴ صالح، نیکوکار ۵ شایسته

خلف : ۱ بطلان، ضد ۲ نقض ۳ خلاف وعده کردن، به وعده وفا ن کردن ۴ دروغ ۵ دروغ گفتن

خلف : ۱ پس، پشت، ظهر، عقب، ورا & پیش ۲ واپس ۳ وارث & مورث

خلق : ۱ آفریدن، آفریده، آفرینش، ابداع، احداث، انشاد، ایجاد، تناسل، تولید، خلقت، کون، مخلوق ۲ توده، عامه، عوام ۳ امت، قوم، مردم، ملت ۴ مخلوق ۵ غیرسید & سید ۶ آدمی، انسان ۷ آدمیان، انسانها ۸ هیکل، شمایل ۹ عالم مادی ۰۱ شهروند، ت

خلق : اخلاق، اوقات، خاصه، خصلت، خو، داب، سجیه، شیمه، طبع، طبیعت، طینت، عادت، عریکه، مزاج، مشرب، منش

خلق : پوسیده، ژنده، فرسوده، کهنه، مندرس & نو

خلقت : ۱  آفرینش، ابداع، ایجاد، تکوین، خلق ۲ سرشت، صنع، نهاد، وضع ۳ شمایل

خلق‌تنگ : ۱ بی‌حوصله، بی‌تاب ۲ بدخلق، بداخلاق ۳ عصبی، خشمگین

خلق شدن : ایجاد شدن، پدیدآمدن، آفریده شدن، خلقت یافتن

خلق کردن : پدید آوردن، آفریدن، ابداع کردن، به وجود آوردن

خلقیات : خصایل، روحیات، سجایا، عادات

خلقی : ۱ توده‌ای، مردمی ۲ قومی ۳ آفریده

خلل‌پذیر : آسیب‌پذیر، تباهی‌پذیر، فسادپذیر، رخنه‌پذیر & خلل‌ناپذیر

خلل : ۱  رخنه، شکاف، خله، منفذ ۲ نقص، نقصان، کاستی ۳ آشفتگی، اختلال، تباهی، عیب، فساد، وهن ۴ آسیب، گزند ۵ تفرق، فاصله

خلل : منفذها، منافذ، سوراخ‌ها

خلل‌ناپذیر :آسیب‌ناپذیر، استوار، تباهی‌ناپذیر، محکم & خلل‌پذیر

خلنگ : ۱ تیغ، خار، مغیلان ۲ علف‌زار، خلنج‌زار ۳ ابلق، دورنگ

خلنگ‌زار : تیغستان، خارستان، خارزار & گلزار

خلوت :صفت ۱  اعتزال، اعتکاف، انزوا، دوری‌گزینی، تنهایی، گوشه‌نشینی & جلوت ۲ زاویه، گوشه ۳ دنج، بی‌سروصدا ۴ باطن & ظاهر ۵ خالی از اغیار ۶ فرصت مناسب، مجال ۷ خالی

خلوت‌خانه : ۱ شبستان ۲ حرم ۳ خلوتگاه، خلوتکده، خلوت‌سرا ۴ اطاق‌مخصوص ۵ نمازخانه

خلوت‌سرا : خلوت‌خانه، خلوتکده، خلوتگاه

خلوت شدن : ۱ خالی‌شدن، تهی شدن ۲ کم‌جمعیت شدن & شلوغ‌شدن

خلوت کردن : ۱ عزلت‌گزیدن، تنها نشستن ۲ به‌خلوت نشستن، دور ازاغیار ماندن ۳ خالی کردن ۴ مجامعت کردن

خلوت گزیدن : ۱ خلوت‌نشینی کردن، منزوی شدن، معتکف شدن ۲ دوری گزیدن، تنهایی اختیار کردن

خلوت‌نشین :صفت خلوتی، رهبان، زاویه‌نشین، گوشه‌نشین، معتزل، معتکف، منزوی & معاشرتی

خلوت‌نشینی : اعتزال، اعتکاف، انزوا، رهبانیت، زاویه‌نشینی، عزلت‌گزینی، عزلت‌نشینی، گوشه‌نشینی

خلوتی : گوشه‌نشین، منزوی، خلوت‌گزیده، خلوت‌نشین، معتزل، عزلت‌نشین، معتکف

خلود : ابدیت، بقا، پایایی، جاودانگی، دوام، مخلد & ناپایایی

خلوص : ۱ اخلاص، بی‌آلایشی، پاکی، تزکیه، سادگی، صداقت، صفا، صمیمیت، یکدلی، قدس، & آمیزگی، اختلاط ۲ بی‌آمیغی، بی‌غشی ۳ ویژگی

خلیج : خور، شاخاب، شاخابه، شاخاوه & شبه‌جزیره

خلیدن : ۱ فرورفتن(خار، سوزن)، شلال شدن ۲ نفوذ کردن

خلیع :اسم ۱ خودرای، خودسر، خودکام، خودکامه، دیکتاتور، گستاخ، نافرمان & بفرمان، مطیع ۲ نابسامان ۳ کودک مطرود، فرزند طرد شده، عاق، نابفرمان، کودک شرور، ۴ صیاد ۵ غول ۶ کهنه‌جامه

خلیفه : ۱  خدیو، سلطان، ملک ۲ جانشین، قایم‌مقام، نایب ۳ ارشد ۴ مبصر ۵ رهبر مذهبی ارمنیان

خلیق : ۱  خوش‌اخلاق، خوش‌برخورد، خوش‌خو، خوش‌خلق، مودب، متین، مردم‌دار، ملایم، نرم &
بدخلق ۲ سزاوار، شایسته، لایق ۳ خوگیر، انس‌پذیر ۴ مردم‌دار، مهربان، نرم‌خو، نیک‌خلق، نیکخو &
بداخلاق، بدخو

خلیل‌آسا : خلیل‌وار، خلیل‌گونه

خلیل :صفت   حبیب، دوست، رفیق، محب، ولی، یار & عدو

خمارآلودگی :خمارزدگی، مخموری، می‌زدگی

خمارآلوده :صفت   خمار، خمارآلود، خمارزده، شراب‌زده، مخمور، می‌زده

خمار : باده‌فروش، شراب‌فروش، می‌فروش

خمار :اسم   ۱ مخمور، می‌زده، نشئه، نیمه‌مست ۲ ملالت هستی، خمارزده ۳ ملول، رخوت‌زده، کسل،
بی‌حال، رخوتناک

خماری : مخموری، می‌زدگی

خماسی : ۱ پنج‌تائی، پنج‌پاره، پنج‌جزئی ۲ پنج حرفی ۳ پنج‌گانه

خم : ۱  انحنا، خمیدگی، قوس ۲ کج، کجی، اعوجاج، مقوس‌گونه، ناراستی & راستی ۳ پیچ، تاب،
شکن، شکنج ۴ خن، خانه(زمستانی)

خم‌اندرخم :پرپیچ‌وخم، پیچ‌درپیچ، خمناک، مجعد

خمان : کمان

خمپاره : گلوله بزرگ، گلوله‌توپ

خم‌خانه، خمخانه : ۱ شراب‌خانه، میخانه، میکده ۲ خمکده، خمستان، شرابکده ۳ رسومات

خم : خمره، خنب، دن، خمب

خمر : باده، رحیق، شراب، صهبا، مسکر، عرق، عقار، مل، می نبید، نبیذ،

خمره : خم، خنب، دن، خمچه

خمس : پنج‌یک، یک‌پنجم

خمش : تاب، چم

خم شدن : ۱ دولا شدن ۲ خمیده شدن، انحنا یافتن، خمیدن ۳ خماندن، کج کردن، خمیده کردن

خمکده : خمخانه، خمستان، شرابخانه، شرابکده، رسومات

خمل : ۱ پرز، ریشه، کرک ۲ خواب پارچه

خمناک : پرپیچ، پیچ‌دار، خمدار، قوس‌دار، مقوس، منحنی & راست، صاف

خمود : ۱ افسرده، بی‌تحرک، بی‌روح، خموش & پرنشاط ۲ رکود & رونق ۳ ساکت

خموشانه :اسم ۱ آرام‌آرام، بی‌سروصدا ۲ حق‌السکوت

خموش : ۱ خاموش، بی‌فروغ، ناروشن، منطفی ۲ آرام، بی‌صدا، خمود، ساکت، صامت & شلوغ، گویا

خموشی : سکوت، سکون، صمت، ناگویایی & گویایی

خمول : ۱ گمنامی، بی‌نامی، بی‌نشانی، ناشناختگی & اشتهار، معروفیت ۲ گمنام شدن

خمیازه : آسا، پاسک، دهان‌دره، دهن‌دره، فاژ

خمی : انحنا، خمیدگی & صافی

خمیدگی : انحراف، انحنا، خمی، کجی & راستی

خمیدن : ۱ خم شدن، دولاشدن ۲ کج شدن ۳ لنگیدن

خمیده‌پشت :اسم خمیده‌قامت، گوژ، گوژپشت & راست‌قامت

خمیده : خم، کج، کمانی، گوژ، مایل، متمایل، معوج، منحنی، ناراست & راست، صاف

خمیده‌قامت :اسم قوز، گوژ، گوژپشت & راست‌قامت

خمیر : ۱ آرد خیسانده ۲ نواله

خمیرمایه : ۱ خمیر ترش، مایه (خمیر)، مخمر ۲ جوهر، جوهره، خمیره

خمیره : ۱ ذات، سرشت، طبیعت، طینت، نهاد ۲ جوهر، جوهره ۳ مایه ۴ اساس، رکن ۵ ترکیب

خناس :صفت ۱ اهریمن، دیو، شیطان ۲ شیطان‌صفت ۳ مکار، حیله‌گر، نیرنگ‌باز ۴ فریبنده، فریب‌کار ۵ شریر، بدکار

خناق : خناک، دیفتری

خنثا، خنثی : ۱ بی‌اثر، بی‌خاصیت، غیرفعال ۲ دوجنسی، نه‌مردونه‌زن، بی‌جنس ۳ خواجه

خنثاسازی : ۱ عقیم‌سازی، بلااثرسازی ۲ سترون‌سازی

خنثا شدن : ۱ عقیم شدن ۲ بی‌اثر شدن، ناکارآ شدن & کارآ شدن

خنثا کردن : ۱ عقیم کردن، بلااثر کردن، بلااثر گذاشتن ۲ سترون کردن

خنجر : آهن‌خشک، تیغ، چاقو، شمشیر، دشنه، قمه، کارد، نیزه، سرنیزه

خنج :صفت ۱ غنج ۲ عشوه، غمزه، کرشمه، ناز ۳ سرور، شادی، طرب، عیش ۴ بهره، سود، فایده، نفع ۵ خوش، دلپذیر، نیکو

خن : ۱ خانه ۲ جا، محل، مکان ۳ انبار کشتی، طبقه پائین کشتی ۴ کابین کشتی ۵ گلخن ۶ سوراخ، منفذ

خندان : ۱ بشاش، خنده‌رو، خوشرو، خنده‌ناک، شاد، شادان، شادمان، گشاده‌رو، متبسم، مسرور، مشعوف & گریان، گرفته ۲ شکفته، شکوفا & نشکفته

خندان‌لب : ۱ متبسم، خنده‌ناک ۲ شاد، شادمان، شنگول

خندق : حفره، گودال (عریض وعمیق)

خنده : تبسم، لبخند & گریه

خنده‌دار :صفت طنز، طنزآمیز، فکاهی، کمدی، مسخره، مسخره‌آمیز، مضحک & گریه‌آور

خنده‌رو : بسیم، خندان، خوشحال، خوشرو، متبسم & گرفته

خندیدن : ۱ خنده زدن، خنده کردن، ضحک، قهقهه زدن & گریستن ۲ ابتسام، تبسم کردن، لبخند زدن ۳ شکفتن، شکوفا شدن، وا شدن، باز شدن & پژمردن، خشکیدن ۴ سبزشدن & خشک شدن ۵ درخشیدن، روشن‌شدن & غروب کردن

خنزیر : خوک، گراز

خنصر : انگشت، انگشت کوچک، انگشت کهین، کلیک، کهین‌انگشت & بنصر

خنکا : ۱ حبذا، خوشا، نیکا & بدا، وای ۲ خنکی، خوشی

خنک : ۱ بارد، سرد، یخ (ملایم، مطبوع) & حار، گرم ۲ بی‌مزه، لوس، ناخوشایند ۳ خجسته ۴ خوب، خوش، نیک ۵ تازه، تر ۶ خوشا ۷ ملایم، مطبوع، خوش‌آیند

خنک کردن : ۱ سرد کردن ۲ از شور و نوا انداختن، کم‌شور و شوق کردن

خنکی : ۱ برودت، سردی، سرما ۲ خوشی، سعادت، نیکبختی & گرمی ۳ لوسی، بی‌مزگی ۴ التهاب‌زدا، گرمی‌زدا

خنگ :اسم ۱ بی‌شعور، دیرفهم، کم‌عقل، کودن، سفیه، کانا، کندذهن، منگ & زیرک ۲ اسب‌سفید

خنیا : آواز، ترانه، نغمه، سرود، موسیقی & نوحه، مرثیه، سوگ سرود

خنیاگر : رامشگر، ساززن، سرودگوی، سرودخوان، مطرب، مغنی، موسیقی‌دان، نغمه‌سرا، نوازنده، آوازخوان، قوال، خواننده & نوحیه‌گر

خنیاگری : تغنی، رامشگری، سرودخوانی، قوالی، مطربی، نوازندگی

خواب‌آلود : ۱ خواب‌آلوده، خوابناک، فراش ۲ نیمه‌بیدار

خواب‌آور : خواب‌زا، منوم & خواب‌زدا

خواب :اسم ۱ احلام، چرت، خفتن، رویا، قیلوله، نوم، هجوع & بیداری ۲ پرز ۳ غفلت & هشیاری ۴ بی‌خبر، غافل

خواباندن : ۱ خواب کردن ۲ خوابانیدن & بیدار کردن ۳ از کار انداختن، تعطیل کردن، راکد کردن ۴ باز داشتن، واداشتن ۵ آرام کردن، فرو نشاندن ۶ از کارانداختن، راکد کردن ۷ بستری کردن ۸ ذخیره کردن، انباشتن، انبار کردن ۹ ویران کردن، خراب

خواب‌دار، خوابدار : ۱ پرزدار ۲ خواب‌آلود، خواب‌زده، خوابناک

خواب رفتن : ۱ به خواب‌رفتن، خوابیدن ۲ کرخ شدن، بی‌حس شدن(دست، پا و )

خواب‌زده : خواب‌آلود، خواب‌آلوده، خوابناک

خوابگاه : بستر، رختخواب، شبستان، مرقد، منام، منامه، وساده، استراحتگاه، خوابگه

خواب‌گزار، خوابگزار :تعبیرگر، معبر

خوابناک : خواب‌آلود، خواب‌آلوده

خوابیدن : ۱ خسبیدن، خفتن، غنودن به خواب فرو رفتن، لالا کردن، لالائی کردن، & بیدار شدن ۲ دراز کشیدن ۳ تعطیل‌شدن، راکد شدن، متوقف گشتن(کار، فعالیت) ۴ کاهش یافتن، فرونشستن ۵ آرمیدن ۶ هم‌بسترشدن، هم‌خوابی کردن، ۷ بستری شدن ۸ انبارشدن، ذخیره ش

خوابیده : خسبیده، خفته، غنوده & بیدار ۲ درازکشیده & ایستاده، نشسته

خواجگان : ۱ دولتمردان ۲ بزرگان، سروران، اربابان ۳ محتمشان، دولتمندان

خواجگی : ۱ آقایی، بزرگی، ریاست، سروری، سیادت ۲ دولتمندی ۳ اخته، مقطوع‌النسل & بندگی

خواجه : ۱ آغا، اخته، خصی، خواجه‌سرا، مقطوع‌النسل ۲ آقا، ارباب، بزرگ، سرور، صاحب، سید، مخدوم ۳ بازرگان، تاجر، دولتمند، سوداگر، متمول & خادم

خواجه شدن : خصی شدن، اخته شدن، ناتوان شدن، عنین شدن

خواجه کردن : خصی کردن، اخته کردن، عقیم کردن

خو : ۱ اخلاق، جبلت، خاصه، خصلت، خلق، داب، سجیه، سرشت، سگال، سیرت، شمال، شیمه، ضریبه، طبع، طبیعت، طینت، عادت، عرق، عریکه، قلق، لبلاب، مشرب، منش، نهاد ۲ الفت، انس

خواربار : آذوقه، ارزاق، توشه، خوراک، خوراکی، طعام، قوت، ماکول

خواربارفروش : بقال، سقطفروش، سوپرمارکتی

خوار : ۱ پست، توسری‌خور، حقیر، خفیف، دنی، ذلیل، زبون، سرافکنده، سقط، فرومایه، متذلل، محقر & عزیز ۲ بی‌مقدار، بی‌ارزش، بی‌قدر ۳ بی‌مصرف، مهمل

خوارداشت : اهانت، تحقیر، توهین & بزرگداشت، تعظیم

خوار داشتن : تحقیر کردن، توهین کردن، حقیرشمردن، کوچک شمردن & بزرگ شمردن، تعظیم کردن

خوار شدن : ۱ ذلیل شدن، به‌ذلت افتادن، پست شدن، حقیر شدن، احساس‌حقارت کردن، زبون گشتن & عزیز گشتن، عزیزشدن ۲ بی‌ارزش شدن، بی‌قدر شدن ۳ بی‌اهمیت شدن & مهم شدن

خوارق : ۱ امورشگفت‌انگیز، کارهای شگفت‌آمیز، امور نامعمول، عجایب ۲ کرامات، معجزات

خوار کردن : ۱ تحقیر کردن، اهانت کردن ۲ به ذلت کشاندن، ذلیل کردن ۳ بی‌قدر کردن، بی‌ارزش کردن

خواری : پستی، تحقیر، حقارت، خضوع، خزیه، خزی، خفت، دونی، ذلت، زبونی، ضرع، فرومایگی، فلاکت، مذلت، مهانت، هوان & عز

خوازه : ۱ حجله، طاق، نصرت، قبله ۲ چوب‌بست، چوب‌بند ۳ تمایل، میل، رغبت ۴ آرزو، تمنا، خواهش

خوازه گری : خواهشگری

خواست : آرزو، آهنگ، اراده، خواهش، تقاضا، رغبت، طلب، عزم، قصد، مشیت، میل

خواستار : ۱ خواهان، خواهنده، راغب، طالب، متقاضی ۲ مسئلت، مستدعی ۳ خواستگار & گریزان، نفور

خواستار شدن : ۱ خواهان‌شدن، خواستن، طلب کردن ۲ خواستگاری کردن

خواستگاری : زن‌خواهی، طلب وصلت، طلب زناشویی، وصلت‌خواهی

خواستن : ۱ آرزو کردن، اراده کردن، طلبیدن، میل کردن ۲ آرزومند بودن، اشتیاق داشتن، مشتاق بودن، راغب بودن ۳ خواهش کردن، طلب کردن ۴ احضار کردن، فراخواندن ۵ امر کردن، فرمان دادن ۶ تمایل‌داشتن، میل داشتن ۷ تصمیم داشتن، قصدداشتن، مصمم ب

خواستنی : ۱ دوست‌داشتنی، محبوب، موردپسند، پسندیده ۲ مرغوب، مطلوب، طلب کردنی

خواسته : ۱ دعوی، قصد، مدعا ۲ مرام، مطلوب، هدف ۳ ثروت، دارایی، مال

خواص : ۱ اقارب، خاصان، محارم، نزدیکان & اجانب، عوام، بیگانگان، نامحرمان ۲ برگزیدگان، نخبگان & عوام ۳ اثرها، فواید ۴ خاصیت‌ها، ویژگی‌ها، مختصه‌ها

خوالگیر : آشپز، پزنده، خوان‌سالار، خورشگر، خوراک‌پز، سفره‌چی، طباخ

خوانا : خوش‌خط، واضح، خوندنی، قابل خواندن & ناخوانا، لایقرا

خوان : ۱ ادیم، بساط، سفره، سماط ۲ مهمانی، پذیرایی ۳ رباط، کاروانسرا ۴ مائده، طعام، غذا، خوراک ۵ طبق، طبق مائده ۶ خار، علف هرزه، گیاه

خوانچه : ۱ خونچه، سفره عقد ۲ طبق، خوان کوچک

خداوندگار : خدا، خداوندگار، خالق، ایزد، یزدان، پروردگار & بنده، مخلوق

خواندن : ۱ تلاوت، قرائت ۲ تلاوت کردن، قرائت کردن، مطالعه کردن & نوشتن، کتابت ۳ فرا خواندن ۴ نامیدن، نامگذاری کردن ۵ آواز خواندن، نغمه‌سرایی کردن، نغمه‌گری کردن ۶ زمزمه کردن ۷ درس‌خواندن، تحصیل کردن ۸ آموختن، یاد گرفتن ۹ طلبیدن، د

خوانده :صفت ۱ قرائت‌شده & نوشته، مکتوب ۲ مدعی‌علیه & خواهان ۳ مدعو & ناخوانده

خوان‌سالار، خوانسالار : خوالیگر، سفره‌چی، طباخ

خوانش : ۱ قرائت، مطالعه، خواندن ۲ روایت

خوانندگی : خنیاگری، سرودخوانی، قوالی، نغمه‌خوانی، نغمه‌گری & مرثیه‌خوانی، نوحه‌خوانی

خواننده :اسم ۱ آوازخوان، ترانه‌خوان، حدی‌خوان، سرودخوان، نغمه‌خوان، سرودگو، قوال، مغنی، نغمه‌سرا ۲ قاری ۳ کتاب‌خوان

خوانین : خان‌ها & رعایا

خواهان :اسم ۱ آرزومند، مایل، راغب، مشتاق ۲ طالب، خواستار، متقاضی ۳ بیزار، نفور ۴ دوستدار، شیفته، عاشق ۵ مدعی، شاکی & مدعی علیه ۶ خریدار، مشتری

خواه : چه، ولو، یا

خواهر : آباجی، اخت، باجی، دده، همشیره & برادر

خواهش : ۱ آرزو، تمایل ۲ استدعا، التماس، تقاضا، تمنا ۳ خواست، خواستن، خواسته، درخواست ۴ طلب، کام، مراد، مشیت ۵ میل، هوس، هوی

خواهش‌بار :]rmbاسم پرتمنا

خواهش کردن : تقاضا کردن، استدعا کردن، تمنا کردن، مستدعی بودن، خواهشمند بودن، درخواست کردن

خواهشگر :صفت پایمرد، شفیع، میانجی، واسطه، شفاعت‌کننده

خواهشگری : شفاعت، میانجیگری، وساطت

خواهشمند : متقاضی، متمنی، مستدعی

خواه‌ناخواه : بالاجبار، خواهی‌نخواهی، ناچار، ناگزیر

خواهنده :اسم ۱ خواستگار، خواستار، خواهان، طالب ۲ سایل، گدا، متکدی & خواننده

خوب‌رو، خوبرو : پری‌چهر، پری‌رو، جمیل، خوب‌روی، خوش‌سیما، خوشکل، خوش‌گل، زهره‌جبین، زیبا، صبیح، صبیحه، قشنگ، ماه‌سیما، مقبول، مه‌جبین، مه‌رو، مهسا، نکورو، نیکورو & زشت‌رو

خوب‌رویی، خوبرویی : جمال، خوشگلی، زیبایی، صباحت، قشنگی، ملاحت & زشت‌رویی

خوب‌سرشت : پاک‌طینت، نیک‌نهاد، خوب‌نهاد، نیک‌سرشت & بدسرشت، بدنهاد

خوب کردن : ۱ به کردن، بهبود بخشیدن، شفا دادن، درمان کردن، معالجه کردن، التیام دادن ۲ کار درست انجام دادن، نیکویی کردن

خوب : ۱ نیک، خوش & بد ۲ خیر، صلاح & شر ۳ نغز، پسندیده، مطلوب & ناپسند، نامطلوب ۴ زیبا، قشنگ، خوشکل، جمیل & زشت ۵ عالی، زیبنده ۶ زیاد، خیلی ۷ عجب، شگفت ۸ شریف، پاک، قابل‌اعتماد ۹ شایسته، خوشایند، ۱۰ شفایافته، بهبودیافته، درمان‌شده، ۱۱

خوبی : ۱ احسان، بخشش، بر ۲ خوشی ۳ خیر، صلاح ۴ لطافت، مرغوبیت ۵ نیکویی، نیکی & بدی ۶ حسن، جمال، زیبایی، قشنگی & زشتی ۷ لطف، عنایت

خودآرایی : آرایش، بزک، ظاهرسازی، خودسازی

خودآزار : سادیست، آزارخواه، آزارجو & مردم‌آزار

خو دادن : انس دادن، الفت‌دادن، عادت دادن، آمخته کردن

خودباختگی : ۱ هویت‌سوزی، خودفراموشی & هویت‌سازی ۲ غیرستایی، بیگانه‌زدگی ۳ خودناباوری ۴ هراسیدگی، وحشت‌زدگی

خودباوری : اعتمادبه‌نفس & خودباخته

خودبزرگ‌بینی : تکبر، خودپرستی، غرور، نخوت

خودبسندگی : بی‌نیازی، استغنا، خودکفایی، خودبسایی

خودبسنده : خودکفا، خودبسا، مستغنی، بی‌نیاز

خودبین : خودپسند، خودنگر، خویشتن‌بین، خودخواه، متفرعن، متکبر، مدمغ، معجب، مغرور & متواضع

خودبینی : تکبر، خودخواهی، خودستایی، خودپسندی، خویشتن‌بینی، غرور، کبر، خودنگری، نخوت & افتادگی، فروتنی

خودپرداخت : فرانشیز

خودپرداز :اسم   عابربانک

خودپرست : ازخودراضی، خودخواه، خودمنش، متفرعن، متکبر، مدمغ، مغرور & فروتن، غیرپرست

خودپرستی : تکبر، خودبزرگ‌بینی، خودخواهی، خودمنشی، کبر، نخوت & افتادگی، فروتنی

خودپسند : ازخودراضی، خودبین، خودخواه، سرگران، متفرعن، متکبر، مختال، مدمغ، معجب، مغرور & خودگداز، غیرپسند

خودپسندانه :صفت خودپرستانه، خودخواهانه، متکبرانه، مغرورانه & غیرپسندانه

خودپسندی : تکبر، خودبینی، خودخواهی، عجب، غرور، کبر، ناموس، نخوت & خودگدازی، غیرپسندی

خودخواه : خودبین، خودپسند، خودرای، متفرعن، متکبر، مختال، مدمغ، مستبد، معجب، مغرور & غیرخواه

خودخواهی : تکبر، خودرایی، خودبینی، غرور، کبر، نخوت & غیرخواهی

خود : خویش، خویشتن، ذات، نفس، وجود & غیر

خوددار : ۱ بردبار، خویشتن‌دار، سلیم، شکیبا، صبور & ناشکیبا ۲ تودار

خودداری : ابا، اجتناب، استنکاف، امتناع، امساک، پرهیز، تحاشی، جلوگیری، دریغ، سرپیچی، بردباری، خویشتن‌داری، شکیبایی، کف، مضایقه، ممانعت، نکول

خودداری کردن : ۱ امتناع کردن، امتناع ورزیدن، استنکاف ورزیدن، تحاشی کردن ۲ تمرد کردن، سرپیچی کردن ۳ مضایقه کردن ۴ ممانعت کردن، جلوگیری کردن ۵ خویشتن‌داری کردن، بردباری کردن، شکیبایی کردن

خودرای : بی‌ادب، خودخواه، خودسر، خودکامه، خیره‌سر، دیکتاتور، کله‌شق، لجباز، لجوج، مستبد، یک‌دنده & دموکرات، دموکرات‌منش

خودرایی : استبداد رای، خودخواهی، خودسری، خودکامگی، دیکتاتورمنشی، دیکتاتوری، ستیهندگی & دموکرات‌منشی

خودرو : اتومبیل، کامیون، ماشین، موتور

خودرو : ۱ هرز، نکاشته ۲ پرورش‌نیافته، نافرهیخته، تربیت نشده، تربیت‌نیافته ۳ علف هرز، گیاه وحشی، هرزه گیاه ۴ هرزه ۵ تعلیم نیافته، ناموِدب

خودسازی : ۱ خویشتن‌سازی ۲ تزکیه، تهذیب

خودستا : خودمنش، خویشتن‌بین، لاف‌زن، متکبر، مغرور & غیرستا، متواضع

خودستایی : خودبینی، رجز، رجزخوانی، غرور، کبر، لاف & تواضع، فروتنی، غیرستایی

خودستایی کردن : ۱ رجز خواندن، لاف زدن، رجزخوانی کردن، خود را ستودن، خودنمایی کردن، از خود تعریف کردن ۲ کبر ورزیدن، تبختر فروختن

خودسرانه :صفت خودکامانه، دیکتاتورمابانه، دیکتاتورمنشانه، گستاخانه، لجوجانه، مستبدانه & دموکرات‌منشانه

خودسر : ۱ بی‌ادب ۲ تخس، تکرو ۳ عاق، گستاخ ۴ خلیع، خودرای، خودکامه، خیره‌سر ۵ لجوج، سرکش، متجاسر، متمرد، یاغی، طاغی ۶ مستبد، مطلق‌العنان & دموکرات‌منش

خودسری : ۱ استبداد، خودکامگی ۲ تکروی ۳ خودمحوری ۴ تمرد، طغیان، عصیان، گستاخی

خودسری کردن : ۱ خیره‌سری کردن، خودرایی کردن ۲ تمرد کردن، نافرمانی کردن، گستاخی کردن، عصیان ورزیدن، سرکشی کردن، طغیان کردن، نافرمانی کردن ۳ خودکامگی کردن، لجاجت به خرج دادن، کله‌شقی کردن، یک‌دندگی کردن

خودسوزی کردن :خود را به آتش کشیدن، خویشتن‌سوزی کردن، خود را آتش زدن

خودش : بشخصه، بنفسه، شخص

خودشیرینی : ۱ خوش‌خدمتی، خوش‌رقصی ۲ چاپلوسی، مداهنه گری

خودشیرینی کردن : ۱ خوش‌خدمتی کردن، خوش‌رقصی کردن ۲ چاپلوسی کردن، مداهنه کردن

خودشیفتگی :خودفریفتگی، خوددوستی، نارسیسم، خودشیدایی، خودمفتونی & دستپاچه

خودشیفته : خودفریفته، خودمفتون

خودفرمان : خودگردان، خودمختار، مستقل & غیرمستقل، وابسته

خودفروخته :صفت اجیر، اجیره‌خوار، حقوق‌بگیر، مزدور & متعهد، مسئول

خودفروش : ۱ تن‌به‌مزد، تن‌فروش، جنده، روسپی، فاحشه، کوچه‌قجری، قحبه، لکاته، بلایه، معروفه ۲ خودپرست، خودخواه، متکبر

خودفروشی : ۱ روسپیگری، فاحشگی، قحبگی ۲ لافزن ۳ خودنما ۴ غرور، خودپرستی، تکبر

خودکار : ۱ اتوماتیک ۲ خودنویس، قلم

خودکامانه :صفت خودسرانه، مستبدانه، خودمحورانه

خودکام : ۱ خودرای، خودسر، مستبد، خیره‌سر، خودکامه، خلیع، خویشتن‌کام، نصیحت‌ناپذیر ۲ کله‌شق، یکدنده، لجوج

خودکامگی : استبداد، خودرایی، خودسری، دیکتاتوری

خودکامه : خودرای، خودسر، خویشتن‌کام، لجوج، مستبد، مطلق‌العنان، یک‌دنده & دموکرات، دموکرات‌منش، مردم‌سالار

خودکامی : ۱ خودرایی، خودسری، خیره‌سری ۲ یکدندگی، لجاجت

خودکشی : ۱ انتحار، قتل‌نفس & نسل‌کشی ۲ تلاش‌مفرط، تقلای زیاد ۳ کارمستمر

خودکشی کردن :انتحار کردن، خود را کشتن، خودسوزی کردن & ۱ قتل نفس کردن ۲ نسل‌کشی کردن

خودکفا : بی‌نیاز، خودبسنده، مستغنی & نیازمند

خودکفایی : استغنا، بی‌نیازی، خودبسندگی & نیازمندی

خود : کلاه‌خود، کلاه فلزی، مغفر، کلاه‌جنگی & زره، سپر

خودمانی :صفت ۱ آشنا، محرم، خودی & بیگانه، غریبه، نامحرم ۲ بی‌تکلف، خودحال، یک‌رنگ & متکلف ۳ صمیمی ۴ صمیمانه، بی‌تکلفانه، خودحالانه & رسمی ۵ خصوصی، محرمانه ۲ انتیم‌شدن ۳ بی‌ریا شدن & متکلف بودن

خودمحور : خودمدار، خودبین، خودخواه، خودپسند، خودپرست

خودمحوری : خودمداری، خودبینی، خودخواهی، خودپسندی، خودپرستی

خودمختار : مستقل، خودگردان & وابسته، غیرمستقل

خودمختاری : استقلال، استقلال داخلی، خودگردانی

خودمنش : ۱ خودخواه، خودپرست، خودبین ۲ پرنخوت، متکبر & افتاده، متواضع ۳ خودبزرگ‌بین، خودبرتربین

خودنما : خودآرا، خودساز، خودستا، متظاهر

خودنمایی : ۱ تظاهر، تنافس، جلوه‌گری، خودستایی، ظاهرسازی، عرض اندام، نمایش، وانمود ۲ ظهور، بروز

خودنمایی کردن: ۱ جلوه‌فروختن، جلوه‌گری کردن ۲ تظاهر کردن ۳ عرض اندام کردن، خود را نشان دادن

خودی :صفت ۱ آشنا، خویش & اجنبی، بیگانه، غریب، غیر، ناآشنا ۲ انانیت، انیت ۳ آشنایی ۴ خودمانی، صمیمی

خودیاری : تعاون، معاضدت، همکاری، همیاری

خور : آفتاب، خورشید، شمس، مهر، هور & قمر، ماه

خوراک : آذوقه، جیره، خواربار، خوردنی، شیلان، طعام، طعمه، غذا، قوت، مائده، نان & پوشاک

خوراکی : ۱ اطعمه، ارزاق، توشه، خواربار، خوردنی، غذا، مائده ۲ خوردنی، قابل‌خوردن، ماکول & پوشاکی

خورجین : باردان، جامه‌دان، خرج، توبره، جوال، خرجینه، خورجینه، کیسه

خور : ۱ خلیج، شاخاب، شاخابه ۲ زمین پست & شبه‌جزیره

خوردگی : ۱  سایش، ساییدگی، فرسایش، فرسودگی ۲ بریدگی ۳ زنگ‌زدگی

خوردن : ۱  اکل، بلعیدن، تغذیه کردن، تناول کردن، صرف کردن، میل کردن ۲ جویدن ۳ آشامیدن، نوش کردن، نوشیدن ۴ تحلیل بردن ۵ برباد دادن، تلف کردن، نابود کردن، هدر دادن ۶ بالا کشیدن، سوءاستفاده کردن، واپس ندادن ۷ سائیده شدن، فرسوده‌شدن ۸ اصا

خوردنی : اطعمه، خوراکی، ماکول & نوشیدنی

خورش‌خانه : آشپزخانه، مطبخ، مطعم

خورش : خوراک، خورشت، شیلان، طعام، غذا، قاتق

خورشگر : خوانسالار، آشپز، پزنده، خوالگیر، طباخ، مطبخی

خورشگری : آشپزی، پزندگی، طباخی

خورشید : آفتاب، خور، روز، شمس، شید، مهر، هور & قمر، ماه

خورشیدپرست :اسم آفتاب‌پرست، مهرآئین، میتراگرا، مهرپرست، میترائیست، مهرگرا، میترایی

خورشیدپرستی :مهرآیینی، میتراگرایی، مهرپرستی، میترائیسم، مهرگرایی

خورشیدی : ۱ شمسی & قمری ۲ مربوط به خورشید

خورند :صفت   درخور، سزاوار، شایسته، فراخور، لایق، مناسب

خوره : آکله، جذام

خوش‌آب‌وهوا : معتدل، نزه، نه‌گرم‌ونه‌سرد

خوش‌آمد : ۱ استقبال، پیشواز & بدرقه ۲ ترحیب

خوش‌آواز : ۱ خوش‌الحان، خوشخوان، خوش‌نغمه، خوش‌نوا ۲ خواننده، قوال، مغنی & بدآواز

خوش‌آهنگ : ۱ خوش‌نوا، خوش‌صدا ۲ موزون، ریتم‌دار & ناموزون

خوش‌آیند، خوشایند : ۱ پسندیده، جمیل، جذاب ۲ مطلوب، دلپذیر، دلپسند، مطبوع، مقبول & ناخوشایند

خوش‌آیند، خوشایندگویی : چاپلوسی، مداهنه، تملق، خوش‌باش

خوشاب : ۱ آبدار، پرآب ۲ تازه، تر ۳ خوش‌آب‌ورنگ ۴ کمپوت

خوشا : ۱ چه‌خوش، چه‌نیک، ۲ خنکا، نیکا & بدا ۲ خهی، احسنت ۳ آفرین، حبذا، مرحبا & بدا

خوش‌اخلاق : خلیق، خوش‌خلق، خوش‌داب، نرم‌خو، نیک‌خلق، نیکخو & بداخلاق

خوش‌ادا : شیرین‌رفتار، شیرین‌حرکات، خوش‌خرام، نازرفتار، ملوس & بدادا

خوش‌اشتها : خوش‌خوراک، خوش‌خور، پرخور، خوش‌خوار & بداشتها، بدخوراک، بدخواره

خوش‌اقبال :پیشانی‌سفید، خوش‌طالع، خوشبخت، خوش‌شانس، سعید، نیک‌اختر، بلنداختر، نیک‌بخت & بدشانس، پیشانی‌سیاه، بداختر

خوش‌الحان : خوش‌آواز، خوشخوان، خوش‌نوا، خوش‌نغمه، خوش‌صدا، خوش‌صورت & بدالحان، بدصدا

خوش‌اندام : خوش‌ترکیب، خوش‌ریخت، خوش‌شکل، خوش‌قدوقامت، خوش‌قامت، خوشگل، خوش‌هیکل، متناسب & بدقواره، بدهیکل، بداندام

خوش‌انصاف : ۱ باانصاف، منصف & بی‌انصاف ۲ دادگر، عادل & ظالم، بیدادگر

خوش‌باشی : ۱ شادخواری، نوش‌خواری ۲ سرمستی، سرخوشی

خوش‌باورانه :صفت خوش‌پندارانه، خوش‌خیالانه، زودباورانه، ساده‌لوحانه & دیرباورانه

خوش‌باور : ۱ خوش‌پندار، خوش‌خیال، خوش‌گمان ۲ دهن‌بین، زودباور، ساده، ساده‌دل، ساده‌لوح، صاف‌وساده & بدباور، دیرباور

خوش‌باوری : ۱ خوش‌پنداری، خوش‌خیالی، خوش‌گمانی ۲ دهن‌بینی، زودباوری & دیرباوری

خوش‌بخت، خوشبخت :بختیار، بهروز، خوش‌اقبال، خوش‌طالع، سعادتمند، سعید، کامیاب، نیکبخت، نیکروز، نیکوحال & بدبخت، شوربخت

خوش‌بختی، خوشبختی :بختیاری، سعادت، کامیابی، نیکبختی & بدبختی، شوربختی

خوش‌بده : خوش‌حساب & بدبده، بدحساب

خوش‌برخورد : ۱ خلیق، مردمدار، خوش‌گفتار & بدبرخورد ۲ خوش‌محضر، خوش‌معاشرت، نیک‌محضر، معاشرتی & بدمحضر، بدمعاشرت

خوش‌برش : ۱ برش‌دار، قاطع، کاردان، مدبر ۲ خوش‌دست، خوش‌دوخت

خوش‌برورو : زیبارو، جذاب، خوش‌هیکل، خوش‌اندام، خوب‌رو

خوش‌بنیه : سالم، تندرست، قوی، قوی‌بنیه & کم‌بنیه، کم‌زور، ضعیف

خوش‌بو، خوشبو : بویا، دماغ‌پرور، شمیم، طیب، عنبرشمیم، شمیم‌ناک، عاطر، عطرآگین، عطرآلود، عطرآمیز، معطر & بدبو

خوش‌بیان : خوش‌کلام، خوش‌گفتار، خوش‌تقریر، شیرین‌سخن، نیکوسخن & بدسخن

خوش‌بین : امیدوار، نیک‌بین & بدبین

خوش‌بینی : ۱ نیک‌بینی & بدبینی ۲ امیدواری & نومیدی، یاس

خوش‌پوش : شیک‌پوش، خوش‌لباس & بدلباس

خوش‌پی : خوش‌قدم، مبارک‌پی، فرخنده‌پی & بدقدم

خوش‌تراش : ۱ شکیل، زیبا، چشم‌نواز ۲ خوش‌تراش‌خورده، خوش‌تراشیده، خوش‌ساخت، خوش‌طرح

خوش‌ترکیب : ۱ شکیل، خوش‌ساخت، خوش‌شکل، خوش‌اندام، زیبا & بدترکیب ۲ موزون & ناموزون ۳ متناسب، زیبا، خوش‌اندام، چشم‌نواز & بدترکیب

خوش‌تیپ : خوش‌حالت، خوش‌اندام، خوش‌هیکل، خوش‌سرووضع، خوش‌ظاهر

خوش‌جنس : ۱ نژاده ۲ خوش‌ذات، نیک‌سرشت & بدذات، بدجنس، بدسرشت ۳ مرغوب، خوب & نامرغوب

خوش‌حال، خوشحال : بانشاط، خرم، خشنود، خندان‌چهر، خنده‌رو، خوش، خوشرو، خوشوقت، زنده‌دل، سرحال، سرخوش، سردماغ، شاد، شادمان، گشاده‌روی، محظوظ، مسرور، نشیط، نوشه & اندوهگین، غمزده، غمناک، دلمرده

خوش‌حالی، خوشحالی : ابتهاج، بهجت، خشنودی، سرور، شادمانی، شادی، مسرت & ناشادمانی

خوش‌حساب : ۱ امین، صحیح‌العمل ۲ پاک‌حساب، خوش‌بده، خوش‌سودا، خوش‌معامله & بدحساب

خوش‌خبر : ۱ بشیر، مژده‌رسان & بدخبر ۲ مژده، بشارت

خوش‌خط : خطاط، خوش‌قلم، خوشنویس & بدخط

خوش‌خلق : خلیق، خوش‌اخلاق، خوشخو، گشاده‌رو، نیک‌خصلت، نیک‌خلق، نیکخو & بدخلق

خوش‌خوان، خوشخوان :خوش‌آواز، خوش‌الحان، خوش‌نغمه، خوشنوا & بدصدا

خوش :صفت ۱ خوب، نیکو، نیک & بد ۲ خشنود، خوشحال، خوشدل، شاد، شادمان، مبتهج، مسرور & ناخوش، ناشاد ۳ باصفا، خرم، مصفا، نزه & بی‌صفا، بی‌طراوت ۴ شیرین، نغز ۵ آسوده، بی‌خیال، سرحال، مرفه & ناآسوده ۶ مهنا ۷ بدیع، زیبا ۸ بوسه، ماچ ۹ قبله ۰

خوش‌خو، خوشخو : بشاش، پسندیده‌خو، خوش‌خصال، خلیق، خوش‌اخلاق، خوش‌خلق، خوش‌رو، خوش‌منش، مردم‌دار، مهربان، نرم‌خو، نیک‌خلق، نیک‌خو & بداخلاق، بدخو

خوش‌خوراک : ۱ شکم‌پرست، نوشخوار، خوش‌خواره، خوش‌خوار & بدخوراک ۲ پرخور، پرخوراک، خوش‌اشتها، شکمو & کم‌خوراک

خوش‌خوش : آرام‌آرام، آهسته‌آهسته، اندک‌اندک، به‌تدریج، خوش‌خوشک، کم‌کم، یواش‌یواش، به‌تانی، نم‌نمک

خوش‌خیم : بی‌خطر & بدخیم

خوش داشتن : دوست داشتن، علاقه داشتن، مایل بودن

خوش‌دامن : پاک‌دامن، پاک‌دامان، عفیف، نجیب، پاک، باعفت & تردامن، آلوده‌دامن، آلوده‌دامان، نانجیب

خوش‌دل، خوشدل : بانشاط، خرم، خشنود، خوش، راضی، زنده‌دل، شاد، گشاده‌دل، مبتهج & ناخوشدل

خوش‌دل شدن : شادمان‌شدن، خشنود گشتن، راضی شدن، بانشاط شدن، مسرور شدن

خوش‌ذات : خوش‌جنس، خوش‌فطرت، نیک‌ذات، خوش‌نیت، خوش‌طینت، نیک‌فطرت & بدجنس، بدذات

خوش‌رفتار : ۱ خوش‌سلوک، رئوف، مهربان، نیک‌رفتار، نیکوکردار & بدرفتار، بدسلوک ۲ خوش‌خرام ۳ خوش‌سودا

خوش‌رقص : متملق، چاپلوس، خودشیرین، خوش‌خدمت

خوش‌رقصی : ۱ تملق، چاپلوسی، مداهنه ۲ خودشیرینی، خوش‌خدمتی

خوش‌رقصی کردن : ۱ تملق گفتن، چاپلوسی کردن، مداهنه‌گری کردن ۲ خوش‌شیرینی کردن، خوش‌خدمتی کردن

خوش‌رو، خوشرو : ۱ بسیم، بشاش، تازه‌رو، خندان، خنده‌رو، گشاده‌رو، متبسم ۲ جمیل، خوش‌صورت، خوشگل، زیبا، قشنگ & بدرو، گرفته، بدخو، ناخوشرو

خوش روزگار : مرفه، رفاه‌زده، خوش‌بخت & سیه‌روز، بدروزگار

خوش‌زبان : خوش‌بیان، خوش‌کلام، خوش‌گفتار، شیرین‌زبان، خوشگو، شیرین‌بیان، شیرین‌سخن، شیرین‌کلام & بدزبان

خوش‌سخن : ۱ خوش‌بیان، خوش‌کلام، خوش‌گفتار، خوشگو، شیرین‌سخن & بدسخن، بددهن، بدکلام ۲ سخنور

خوش سرووضع :برازنده، خوش‌لباس، شیک، آراسته، شیک‌پوش، خوش‌ظاهر، خوش‌تیپ & بدلباس

خوش‌سلوک : ۱ خوش‌رفتار، مردم‌دار & بدسلوک ۲ بساز، سازگار، خوش‌روش & ناسازگار

خوش‌سلیقه : باذوق، باسلیقه، سلیقه‌دار، سلیقه‌مند & بدسلیقه

خوش‌سیما : ۱ خوش‌قیافه، زیبا، قشنگ، نکورو، خوش‌گل، خوب‌رو & زشت، بدقیافه، بدرو ۲ مه‌رو، مهسا، مه‌جبین & زشت‌رو ۳ پری‌رو، پری‌چهر، زهره‌جبین، وجیه، زیباروی، ملیح & زشت‌رو، بدگل

خوش‌شانس : بخت‌یار، خوش‌بیار، بلنداقبال، بلنداختر، خوش‌اقبال، خوش‌بخت، نیک‌اختر، سعید، طالع‌دار، نیک‌اختر، نیک‌اقبال، نیک‌بخت، خوش‌طالع & بدشانس، بداقبال، بی‌طالع، ستاره‌سوخته

خوش شدن : مسرور شدن، شاد گشتن، به وجد آمدن

خوش‌شگون : باشگون، خجسته، باقدم، خوش‌قدم، سعد، شگون‌دار، فرخنده، مبارک، قدم‌دار، میمون & بدشگون

خوش‌صحبت :خوش‌زبان، خوش‌سخن، خوش کلام، خوش گفتار، خوش‌محضر، شیرین‌زبان، شیرین گفتار، شیرین کلام، نیک‌محضر، نیکوبیان & بدصحبت

خوش‌طالع :خجسته‌فال، خوش‌شانس، نیک‌اختر، نیک‌فال & بدطالع

خوش‌طبع : خوش‌قریحه، خوش‌ذوق، شیرین‌زبان، ظریف، ظریف‌طبع، نکته‌سنج & بدقریحه، کج‌طبع ۲ بذله‌گو، مزاح، شوخ، شوخ‌طبع، لطیفه‌پرداز، لطیفه‌گو

خوش‌طعم : خوش‌خوار، خوشگوار، خوشمزه، لذیذ & بدطعم، بدمزه

خوش‌طینت : خوش‌ذات، خوش‌قلب، خوش‌نیت، نیک‌سرشت & بدطینت، بدنیت

خوش‌عاقبت : عاقبت‌بخیر، نیک‌فرجام & بدعاقبت، بدفرجام

خوش‌عنان : خوش‌لگام، راهوار، رام & بدعنان، بدلجام، سرکش

خوش‌غیرت : ۱ غیرتی، ، باغیرت، غیرتمند، غیور متعصب ۲ مرد، ناموس‌پرست، ناموس‌پرور & بی‌غیرت

خوش‌فرم : ۱ شکیل، چشم‌نواز، زیبا ۲ خوش‌تراش، خوش‌ساخت & بدشکل، بی‌قواره، بدفرم

خوش‌فطرت : خوش‌ذات، خوش‌سیرت، خوش‌قلب، خیرخواه، نیک‌دل، نیک‌سرشت، نیک‌نهاد، نیکونهاد & بدذات، بدسرشت، پست‌فطرت، بدنهاد

خوش‌فطرتی : پاک‌طینتی، خوش‌طینتی، خوش‌ذاتی، خوش‌قلبی، خیراندیشی، نیک‌نهادی، نیکونهادی & بدذاتی، بدنهادی

خوش‌فکر : ۱ باتدبیر، مدبر ۲ مبدع، مبتکر ۳ نیک‌رای & بدرای، کج‌فکر

خوش‌فکری : ۱ ابتکار، قدرت ابداع ۲ تدبیر، درایت

خوش‌قدم : خجسته، خوش‌یمن، مبارک‌پی، فرخنده‌پی، شگوندار، مبارک، میمون، همایون & بدقدم، نحس، بدیمن، نامبارک

خوش‌قدوقامت :خوش‌قدوبالا، خوش‌هیکل، خوش‌اندام، بلندبالا، خوش‌قواره & بدقواره، بی‌قواره

خوش‌قریحه : باذوق، ذوقمند، خوش‌طبع، ظریف‌طبع & بدقریحه، بی‌ذوق، کج‌ذوق

خوش‌قلب : پاک‌طینت، پاک‌نهاد، خوش‌فطرت، نیک‌سرشت & بدطینت

خوش‌قلبی : خوش‌ذاتی، خوش‌فطرتی، نیک‌سرشتی، نیک‌نفسی، نیک‌نهادی، نیکونهادی & بدذاتی، بدنفسی

خوش‌قلق : ۱ خوش‌دست ۲ سازگار، مانوس & نامانوس ۳ خوش‌خلق‌وخو & بدقلق، بدخو

خوش‌قول : خوش‌پیمان، خوش‌عهد، صادق‌الوعد، وفادار & بدقول

خوش‌قیافه : ۱ خوبرو، خوش‌ترکیب، خوش‌سیما، خوشکل، زیبا، زیبارو، صبیح & بدقیافه ۲ زیبااندام، خوش‌هیکل & بدهیکل

خوش کردن : ۱ شفا دادن، مداوا کردن، بهبود بخشیدن، معالجه کردن ۲ شاد کردن، شادمان کردن ۳ دل‌پذیر ساختن، مطبوع کردن ۴ معطر کردن، خوش‌بو ساختن

خوش کلام : خوش‌بیان، خوش‌زبان، خوش‌سخن، خوش گفتار، زبان‌آور & بد گفتار

خوشکل : جمیل، خوبرو، خوش‌قیافه، خوشگل، دلربا، زیبارو، زیبا، صبیح، قشنگ، ماهرو، نکورو، نیک‌منظر & بدگل، زشت

خوش‌کیش : ۱ بهدین ۲ شیعه، مسلمان & بدکیش، بدمذهب، بی‌دین، ملحد

خوش‌گدار : مطابق میل

خوش‌گذران : ۱ شادخوار، نوش‌خوار ۲ عشرت‌طلب، عشرت‌جو، عیاش، عیش‌طلب، کام‌جو، کام‌طلب، لذت‌جو، عیش‌مشرب & محنت‌کش ۳ تن‌آسا، تن‌پرور

خوش‌گذرانی : الواطی، تعیش، تن‌آسانی، تنعم، خوشی، شادخواری، عیاشی، عشرت‌طلبی، عیش‌مشربی، کامجویی، لذت‌جویی، نوش‌خواری & تن‌آسانی

خوش‌گفتار : خوش‌بیان، خوش‌سخن، خوش‌صحبت، خوش‌کلام، خوش‌گفت، خوش‌لهجه، نیکوگفتار، شیرین‌سخن، شیرین‌گفتار & بدکلام

خوش‌گفت : خوش‌کلام، خوش‌گفتار، شیرین‌سخن، نیکوگفتار، شیرین‌زبان & بدکلام

خوش‌گل، خوشگل : جمیل، خوبرو، خوش‌اندام، خوش‌قیافه، خوشکل، دل‌ربا، رعنا، زیبا، زیبارو، شکیل، صبیح، ظریف، قشنگ، ماه‌رو، ملوس، ملیح، نکورو، نیک‌منظر، وجیه & بدگل، زشت

خوش‌گلی، خوشگلی : جمال، حسن، زیبایی، صباحت، ملاحت وجاهت & بدگلی، زشت‌رویی

خوش‌گوار، خوشگوار : ۱ سریع‌الهضم، سهل‌الهضم، گوارا، مطابق میل ۲ مهنا، خوش‌مزه، لذیذ & بدگوار

خوش‌لقا : خوش‌منظر، خوش‌سیما، خوش‌قیافه، خوش‌برورو، خوش‌شمایل

خوش‌محضر : ۱ خوش‌معاشرت، خوش‌آمیز، معاشرتی ۲ گرم‌سخن

خوش‌مزگی، خوشمزگی : ۱ شوخی، مزاح، مطایبه ۲ خوش‌طعمی، خوش‌خواری، & بدمزگی

خوش‌مزه، خوشمزه :خوش‌خوار، خوش‌طعم، لذیذ & بدمزه

خوش‌مشرب : ۱ خوش‌معاشرت، اجتماعی، خوش‌آمیز، آداب‌دان، زودجوش ۲ خوش‌صحبت، خوش کلام ۳ خلیق، خوش‌خلق‌وخو

خوش معاشرت :خوش‌محضر، خوش‌آمیز، معاشرتی، نیک‌محضر، نیکومحضر & بدمعاشرت

خوش‌منش : باشخصیت، خلیق، خوش‌اخلاق، خوشخو، خوشرو، سازگار & بدمنش

خوش‌نام، خوشنام : معروف، نیکنام & بدنام

خوش‌نامی، خوشنامی :مقبولیت، نیکنامی، وجهه & بدنامی

خوش‌نغمه : خوش‌آواز، خوش‌الحان، خوشخوان، خوشنوا & بدصدا

خوش‌نوا : خوش‌آواز، خوش‌الحان، خوشخوان، خوش‌نغمه & بدنوا

خوش‌نویس، خوشنویس :خوش‌خط، خطاط، کاتب & بدخط

خوش‌نیت : خوش‌باطن، خوش‌قلب، پاک‌نیت، خیرخواه & بدنیت

خوش‌وبش : احوال‌پرسی، حال‌پرسی، چاق‌سلامتی

خوش‌وبش کردن :احوال‌پرسی کردن، چاق‌سلامتی کردن

خوش‌وقت، خوشوقت :خوشحال، شاد، مسرور، مشعوف، نیکوحال & ناشاد، نامسرور

خوشه : ۱ سنبله، شنگله ۲ دسته، گروه

خوش‌هیکل : برازنده، خوش‌اندام، خوش‌شکل، خوش قدوقامت، شکیل، موزون & بدهیکل، بی‌قواره

خوشی : استراحت، بهجت، خوبی، خوش‌گذرانی، سرور، سعادت، سلوت، شادخواری، طرب، عشرت، عیش، غنج، کامرانی، کیف، لهو، لهوولعب، مسرت، ملاهی & ناخوشی

خوش‌یمن : باشگون، شگون‌دار، نیک‌پی، خوش‌قدم، مبارک، میمون، همایون & بدشگون، بدیمن

خوض : ۱ غوطه‌ور ۲ فرو رفتن ۳ ژرف‌اندیشی ۳ در اندیشه فرو رفتن، به فکرفرو رفتن

خوف‌آمیز : ترس‌آور، ترسناک، خوف‌انگیز، خوفناک، دلهره‌آمیز، دلهره‌زا، رعب‌آمیز، رعب‌آور، رعب‌انگیز، وهم‌آلود، وهمناک، هراس‌آور، هولناک

خوف : ۱ اضطراب، باک ۲ بیم، پروا، ترس، جبن، رعب، واهمه، وجا، وحشت، وهم، هراس، هول، هیبت & رجا

خوف‌انگیز : ترس‌آور، ترسناک، دهشت‌آور، دهشت‌انگیز، دهشت‌زا، مهیل، وحشتناک، وهمناک، هول‌انگیز، هولناک

خوفناک : بیمناک، ترس‌آور، ترسناک، خوفناک، دهشت‌آور، دهشتناک، رعب‌آور، رعب‌انگیز، سهمناک، مخوف، مهیل، هول‌انگیز، مهیب، وحشت‌انگیز، وحشتناک، وهمناک، هراس‌انگیز، هراسناک، هولناک

خوک : خنزیر، کاس، گراز

خو کردن : ۱ عادت کردن، خو گرفتن، معتاد شدن ۲ انس گرفتن، مانوس‌شدن، الفت گرفتن

خو گر : آمخته، مالوف، مانوس، متخلق، معتاد & رمنده، وحشی

خو گر شدن : ۱ آمخته‌شدن، عادت کردن، خو گرفتن ۲ الفت گرفتن، مانوس شدن & رمیدن

خو گرفتن : ۱ انس گرفتن، الفت گرفتن، مانوس شدن، آمخته شدن ۲ عادت کردن، خو کردن

خو گرفته : آمخته، دمساز، متعود، مالوف، معتاد & رمیده، گریزان، نامالوف

خو گیر : آمخته، اخت، دمساز، معتاد & نامانوس

خو گیری : آمختگی، اخت، الفت، انس، موانست & رمندگی

خون‌آشام : بی‌رحم، تشنه به‌خون، خون‌خوار، خون‌خواره، خون‌ریز، سخت‌دل، سفاک & رئوف

خون‌آلود : آغشته‌به‌خون، خون‌آلوده، غرقه‌به‌خون، خونی، خونین

خوناب : آب‌خون، خونابه

خون‌بار، خونبار : ۱ خون‌فشان ۲ خون‌پالا ۳ اشک‌ریز

خون‌بها، خونبها : ارش، خون‌تاوان، دیه

خون‌خوار، خونخوار : بی‌رحم، خونریز، خون‌آشام، خونخواه، سفاک

خون‌خواه، خونخواه :انتقام‌کش، انتقام‌گیر، کین‌کش، منتقم

خون‌خواهی، خونخواهی : انتقام، تقاص، کین‌خواهی، کین‌کشی & عفو

**خون** : ۱ دم ۲ خوناب، خونابه

**خون ریختن** : کشتن، کشتار کردن، خون‌ریزی کردن

**خون‌ریز، خونریز** : بی‌رحم، جلاد، خون‌آشام، خونخوار، سخت‌دل، سفاک، قاتل، قسی

**خون‌سرد، خونسرد** : ۱ بی‌اعتنا، بی‌تفاوت & خون‌گرم ۲ آرام، بردبار ۳ خوددار، خویشتن‌دار، مسلط به خود ۴ بی‌تشویش

**خون‌سردی** : ۱ بردباری، متانت، خویشتن‌داری ۲ بی‌اعتنایی ۳ بی‌تشویشی

**خون کردن** : قربانی کردن، کشتن، ذبح کردن

**خون‌گرم، خونگرم** :باحرارت، بامحبت، باعاطفه، عطوف، رئوف، گرم، مهربان & خونسرد

**خون گریستن** : خون گریه کردن، زاریدن

**خون‌گیر، خونگیر** : حجام، حجامت‌گر، رگزن، فساد

**خونی** : ۱ مربوط به خون ۲ خونین، آغشته به خون ۳ قاتل، کشنده

**خونین** : ۱ خون‌آلود، خون‌آلوده، خونبار، خونی، آغشته به خون ۲ زخمین

**خونین‌دل** : ۱ خونین‌جگر ۲ پراندوه، اندوهگین

**خوی‌آور** : عرق‌زا، معرق

**خوی** : ۱ تعرق، عرق ۲ آب دهان، تف، خدو، خیو

خوید : ۱ بوته گندم‌وجو، جونارس، خید، قصیل ۲ غله‌زار

خویش : ۱ آشنا، خودی، خویشاوند، قریب، قوم، کس، منسوب، نزدیک، وابسته ۲ خود، نفس & غریبه، ناآشنا

خویشان : ارحام، اعقاب، اقربا، بستگان، قومان، کسان & بیگانگان

خویشاوندان : اقارب، اقربا، اقوام، کسان، منسوبان، منسوبین، وابستگان & بیگانگان

خویشاوند : خویش، قریب، قوم، کس، منسوب، نزدیک، نسیب، وابسته & غریبه

خویشاوندی : انتساب، صهر، قرابت، نسبت، وابستگی & بیگانگی

خویشتن‌بین : خودبین، خودستا، خودنگر، متکبر، معجب، مغرور

خویشتن : خود، خویش & غیر

خویشتن‌دار : ۱ باتقوا، پرواپیشه، تقواپیشه، متقی، پرهیزگار، خوددار & بی‌تقوا، ناپرهیزگار ۲ بردبار، شکیبا، صابر، صبور & باشکیبا، عجول، نابردبار

خویشتن‌داری : ۱ اجتناب، بردباری، خودداری، شکیبایی ۲ اتقاء، پرهیز، پرهیزگاری، ورع

خویشتن‌ستا : خودستا، لاف‌زن، خودمنش، خویشتن‌بین، متکبر، مغرور & غیرستا ۲ متواضع، فروتن، شکسته‌نفس

خویشتن‌ستایی :خودستایی، لاف‌زنی، خودمنشی، خویشتن‌بینی، تکبر، غرور & غیرستایی ۲ تواضع، فروتنی، شکسته‌نفسی

خویشتن‌کام : خودرای، خودسر، خودکامه، خویش‌کام

خویشی : بستگی، پیوند، قرابت، نزدیکی، نسبت & بیگانگی

خه‌خه : آفرین، احسنت، اینت، خوشا، مرحبا & وه

خیابان : بلوار، شارع، گذرگاه، معبر

خیابان‌کشی : خیابان‌بندی، خیابان‌سازی، بلوارسازی

خیار :صفت ۱ خیارزه، بالنگ ۲ اختیار ۳ صاحب اختیار، مخیر ۴ برگزیده، منتخب

خیاط : درزی، دوزنده

خیاطی : خیاطت، درزیگری، دوزندگی

خیالات : ۱ اوهام، توهمات، موهومات ۲ افکار، پندارها & حقایق

خیالاتی : خیال‌باف، خیال‌بند، خیال‌اندیش، پندارباف

خیال‌باف : پندارباف، خیال‌اندیش، خیال‌بند، خیال‌پرداز & واقع‌بین، واقعیت‌گرا

خیال‌بافی : پنداربافی، خیال‌اندیشی، خیال‌بندی، خیال‌پردازی، خیال‌پروری

خیال‌پردازانه :خیالبافانه، پندارگرایانه، آرمان‌گرایانه

خیال‌پرداز : ۱ خیال‌باف، خیال‌بند ۲ آرمان‌گرا، پندارگرا

خیال‌پردازی، خیالپردازی:تخیل، خیالبافی، خیال‌بندی، گمان‌پردازی، گمانه‌زنی & واقع‌بینی

خیال‌پرست : ۱  خیالاتی، خیال‌اندیش، خیالباف، خیال‌بند، خیال‌ساز، موهوم‌پرست ۲ دل‌باخته، عاشق ۳ شاعر & حقیقت‌گرا، واقع‌گرا

خیال‌پرستی : ۱ خیال‌بافی، خیال‌بندی ۲ اوهام‌پرستی ۳ شاعری

خیال : ۱ توهم، گمان، وهم ۲ پندار، پنداشت، تخیل ۳ اندیشه، تصور، تفکر، فکر ۴ مخیله ۵ نقشه ۶ سودا، وسواس ۸ تصویر، تندیس، شبح ۹ قصد، آهنگ، عزم، تصمیم

خیال داشتن : قصد داشتن، تصمیم داشتن، عزم داشتن

خیال کردن : ۱ گمان کردن، پنداشتن ۲ تصور کردن

خیالی : تصوری، خرافی، فانتزی، فرضی، موهوم، واهی & حقیقی، واقعی

خیام : خیمه‌باف، خیمه‌دوز

خیانت‌آمیز : خائنانه، خیانت‌بار، غدرآمیز

خیانت : ۱  بدعهدی ۲ بی‌وفایی، پیمان‌شکنی، عهدشکنی، غدر ۳ بی‌عصمتی، بی‌عفتی، زناکاری ۴ دزدی ۵ دغلی، نادرستی، ناراستی

خیانت‌پیشه : خائن، خیانتکار، خیانتگر، غدار، نمک‌بحرام

خیانت‌گر : خائن، خیانتکار، دغلکار، غدار

خیت :اسم ۱ بور، خجلت‌زده، سرافکنده، شرمنده، کنفت & سرفراز، مفتخر ۲ رشته، سلک

خیراندیشانه :قید خیرخواهانه، مشفقانه، مصلحانه، نیک‌اندیشانه، نیک‌خواهانه & بداندیشانه

خیراندیش : خیرخواه، مصلح، مصلحت‌جو، نیک‌خواه، نیک‌اندیش، نیک‌سگال & بدسگال

خیراندیشی : خوش‌فطرتی، خیرخواهی، نیک‌اندیشی، نیک‌خواهی، نیک‌سگالی & بدسگالی

خیرخواه : پاک‌طینت، خوش‌فطرت، خیر، خیراندیش، مشفق، مصلح، ناصح، نیک‌اندیش، مشفق، نیک‌خواه & بدخواه

خیرخواهی : خیراندیشی، مصلحت‌اندیشی، نیک‌خواهی & بدخواهی

خیر : خیرخواه، صدقه‌ده، صدقه‌رسان، نیکوکار & بی‌خیر

خیرگی : ۱ خیره‌سری، ستیهندگی، سرکشی، لجاجت ۲ حیرت، سرگردانی، سرگشتگی ۳ بیهودگی، هرزگی ۴ تاریکی، ظلمت

خیر : ۱ نچ، نه، نی ۲ صلاح، صواب، مصلحت ۳ بهی، خوبی، خوشی، نیکی ۴ برکت، نعمت ۵ سعادت، فیض ۶ صدقه ۷ اجرنیک، مزد & شر

خیره : ۱ پررو، سرکش، گستاخ، لجوج ۲ پریشان‌خاطر، حیران، سرگشته، شگفت‌زده، مبهوت، متحیر، متعجب ۳ ترسان، متوحش ۴ ابله، احمق، نادان & دانا ۵ باطل، بیهوده، عبث، هرز ۶ تاریک، تیره، مظلم & روشن

خیره‌سر : ۱ پندناپذیر، خودرای، خودسر، ستیهنده، لجوج، یکدنده ۲ بی‌پروا، گستاخ ۳ ابله، احمق، نادان & عاقل ۳ بوالهوس، بیهوده‌گرد، سرکش

خیره‌سری : ۱ خودرایی، خیرگی، سبکسری، سرکشی، لجاجت ۲ بی‌پروایی، گستاخی ۳ بله، حماقت، نادانی ۴ تمرد، خودسری

**خیره‌کش** : ۱ بی‌باک، ستمگر، ظالم ۲ خونریز، خون‌آشام، سفاک، خونخوار، ضعیف‌کش & ضعیف‌نواز ۳ جهان‌سوز ۴ بی‌باک، بی‌پروا ۵ سرکش، عاصی

**خیره ماندن** : ۱ خیره‌شدن ۲ مبهوت ماندن، حیران شدن

**خیزاب** : آب‌کوهه، کوهه‌آب، موج

**خیز** : ۱ پرش، جست، جهش ۲ تاخت ۳ جهیدن ۴ ارتفاع، بلندی (ایوان، دیوار، طاق)

**خیزران** : چوب، عصا، نی، نی‌هندی

**خیزش** : ۱ انقلاب، قیام، نهضت ۲ جهش

**خیز کردن** : ۱ خیز برداشتن، جهیدن ۲ دویدن

**خیساندن** : تر کردن، خیسانیدن، خیس کردن، مرطوب کردن & خشکاندن، خشکانیدن

**خیس** : تر، مرطوب، نم، نمناک نمین & خشک

**خیش** : ۱ بشکار، شخم & درو ۲ گاوآهن ۳ پارچه کتانی، کیش

**خیش کردن** : خیش زدن، شیار زدن، شخم زدن، شخم کردن & درو کردن، درویدن

**خیشوم** : ۱ بینی، دماغ، غنه ۲ دماغه

**خیشومی** : غنه‌ای

**خیط** : بور، خجلت‌زده، خیت، سرافکنده، شرمنده & سرفراز، مفتخر

**خیک** : انبان، خی، مشک

**خیل** : ۱ ارتش، جند، سپاه، عسکر، فوج، قشون، گند، لشکر ۲ گروه ۳ پیرو، مرید، هواخواه ۴ ایل، طایفه، عشیره، قبیله، دودمان ۵ سواران، سوارکاران ۶ گروه اسبان

**خیلتاش** : ۱ همکار، هم‌قطار ۲ هم‌خیل، هم‌طایفه ۳ فراش، محصل، پیک ۴ سپهدار، صاحب‌سپاه، امیرلشکر ۵ سپاهی، لشکری

**خیل‌خیل** : بسیار، بی‌شمار، بی‌نهایت، دسته‌دسته، زیاد، فوج‌فوج، گروه‌گروه

**خیلی** : ۱ بس، بسی، بسیار، جزیل، زیاد، کثیر، وافر، بی‌نهایت، بغایت، فراوان & اندک ۲ شماری، عده‌ای، گروهی & کم، قلیلی

**خیم** :صفت ۱ خو، طبیعت، منش ۲ استفراغ، تهوع، قی ۳ دیوانه، مخبون

**خیمگی** : ۱ چادردار ۲ فراش

**خیمه** : چادر، خرگاه، سراپرده، شامیانه

**خیمه زدن** : ۱ اردو زدن، خیمه برپا کردن ۲ استقرار یافتن، جا گرفتن، فرود آمدن، مستقر شدن، مقیم شدن، منزل کردن ۳ خیمه کشیدن

**خیمه‌گاه** : اترافگاه، اردو، اردوگاه، منزلگاه

**خیو** : آب دهن، اخ، بزاق، تف، خد، خدو

**داء** : الم، بیماری، درد، رنج، رنجوری، مرض، ناخوشی & تندرستی، سلامت

دائرةالمعارف: انسیکلوپدی، فرهنگ، مرجع

داب: اخلاق، خاصه، خصلت، خلق، خو، رسم، شیمه، عادت، منش

دابه: ۱ جانور، جنبنده، چهارپا ۲ اسب، استر

داخل: اندرون، باطن، تو، در، درون، وارد & خارج

داخلی: اندرونی، داخله، درونی & بیرونی، خارجی

داد: ۱ انصاف، دهش، عدالت، عدل، قسط، معدلت، نصفت ۲ جار، جیغ، عربده، غریو، فریاد، فغان، هیاهو ۳ بخشیدن، دادن، عطا کردن & ۱ بیداد ۳ ستاندن، ستدن

دادار: ۱ آفریدگار، الله، ایزد، پروردگار، خدا، رب، یزدان ۲ دادگر، عادل & ۱ بیدادگر

داداش: اخوی، برادر، دادر، کاکا & باجی، خواهر

دادخواست: دادنامه، شکایت، شکوائیه، عرضحال

دادخواه: ۱ عارض، متظلم ۲ مظلوم

دادخواهی: تظلم، شکایت، فریادخواهی، مظلمه

دادرس: دادبیگ، داده، دادگر، داور، عادل، فریادرس، قاضی، میرداد

دادرسی: بازپرسی، داوری، قضاوت، محاکمه

دادستان: ۱ مدعی‌العموم ۲ دادور، داور، قاضی ۳ امیر، پادشاه

دادسرا: دادگاه، عدالتخانه، محکمه

دادگاه: دادسرا، دادگستری، عدلیه، محکمه

دادگر: ۱ حق‌ستان، دادرس، دادگستر، دادور، عادل، منصف ۲ باریتعالی & ظالم

دادگرانه: عادلانه، منصفانه & ظالمانه

دادگری: عدالت، عدل، قسط & بیداد، ظلم

دادگستر: دادگر، دادور، عادل، عدالت‌گستر & بیدادگر، ظالم

دادگستری: ۱ عدالت ۲ دادگاه، عدلیه، محکمه

دادن: ادا کردن، بخشیدن، پرداختن، عطا کردن ۲، پرداخت، دهش، عطا & گرفتن

دادنامه: حکم، دادخواست

دادوبیداد: جیغ، خروش، دادوفریاد، شیون، غریو، غوغا، فریاد، قیل‌وقال، ولوله

دادور: دادگستر، دادگر، عادل، قاضی

دادوستد: بازرگانی، بیع، تجارت، خریدوفروش، سودا، مبادله، مبیع، معامله، معامله‌گری

دار: ۱ صلابه، صلیب ۲ بیت، خانه، سرا، مقر، مکان، منزل ۳ چوب

دارا: ۱ توانگر، ثروتمند، غنی، مالک، منعم ۲ حائز، ذی‌حق & ندار

دارالانشاء: دبیرخانه

دارالایتام: پرورشگاه، یتیم‌خانه

دارالحکومه: استانداری، فرمانداری

دارالسلام: ارم، بهشت، پردیس، جنان، جنت، خلد، فردوس، مینو & جحیم، دوزخ

دارالشفاء: بهداری، بیمارستان، درمانگاه، مریضخانه

دارالضرب: ضرابخانه

دارالمجانین: تیمارستان، دیوانه‌خانه، دیوانه‌ستان

دارالمساکین: دارالفقراء، گداخانه

دارالملک: پاتخت، پایتخت، حکومت‌نشین، شاه‌نشین، عاصمه، همایون‌گاه

دارایی: ۱ توانگری، ثروت، مال، مایملک، ملک، منال ۲ مالیه

دارنده: ۱ خداوند، صاحب، مالک ۲ ثروتمند، غنی، مالدار، متمول & ندار

دارو: ۱ دوا ۲ درمان، علاج ۳ زهر، سم

داروغه: پاسبان، شبگرد، عسس، نگهبان

داس: داسغاله، داسه، کاخشوک، منجل، منگال

داستان: ۱ حکایت، سرگذشت ۲ افسانه، قصه ۳ حدیث، مثل، نقل ۴ ادبیات، رمان ۵ زبانزد، شهره، مشهور

داستان‌گو: افسانه‌سرا، داستانسرا، روایتگر، قصه‌گو

داستانسرا: افسانه‌پرداز، افسانه‌سرا، داستان‌گو، راوی، روایتگر، قصه‌خوان، قصه‌گو

داستانی: ۱ خرافی، غیرواقعی ۲ افسانه‌ای، رمانتیک، روایی، قصه‌ای ۳ اساطیری & واقعی

داعیه: ۱ ادعا، خواست، میل ۲ آهنگ، اراده، قصد ۳ انگیزه، سبب، علت، موجب

داغ: ۱ حار، سوزان، سوزنده، گرم ۲ علامت، لکه، مهر، نشان، نشانه ۳ اندوه، عزا، غم & سرد

داغان: ۱ ازکارافتاده، اسقاط، خردوخمیر ۲ پریشان، ۳ مصدوم

داغدار: داغدیده، سوگوار، عزادار، ماتم‌زده، مصیبت‌زده

داغدیده: داغدار، سوگوار، عزادار، مصیبت‌دیده

دال: ۱ حاکی، مشعر ۲ رهنما، هادی ۳ کج، منحنی ۴ عقاب، کرکس، نسر

دالان: تونل، دهلیز، راهرو، گذرگاه، نقب

دام: ۱ بند، تله، تور، جال، نژنگ ۲ چهارپا، دواب، ستور & دد

دام‌گستر: دامیار، شکارچی، صیاد & صید

دامان: ۱ دامنه، دامن ۲ حاشیه، کناره

دامپزشک: بیطار، بیطر

دامن: ۱ پاچین، شلیطه ۲ حاشیه، دامنه، دامان، ذیل، زیر، طرف، کناره

دامنگیر: ۱ رادع، مانع ۲ دچار، گرفتار، مقید

دامنه: ۱ دامان ۲ پایین، ذیل، زیر ۳ دامن ۴ سینه‌کش ۵ شمول، گستره ۶ انتها، دنباله ۷ اطراف، دوره

دامنه‌دار: ۱ فراخ، گسترده، وسیع ۲ طولانی، مبسوط، مفصل

دامیار: دام‌گستر، دامی، شکارچی، شکارگر، صیاد & صید

دانا: حبر، خردمند، دانشمند، عالم، فاضل، فرهیخته، محقق، ملا & نادان

دانایی: آگاهی، حکمت، خرد، دانش، علم & نادانی

دانستن: ۱ آگاه‌بودن، آگاهی‌داشتن، ، درجریان‌بودن، شناختن، فهمیدن، مطلع‌بودن، واقف‌بودن، ۲ آموختن، درک کردن، مطلع‌شدن، یادگرفتن

دانسته: ۱ به‌تعمد، عامدا، عمداً ۲ معلوم، مشهور ۳ مدرک & ندانسته

دانش: اندیشه، بینش، حکمت، خرد، دانایی، شناخت، علم، فرهنگ، فضل، معرفت & جهل

دانش‌آموخته: فارغ‌التحصیل

دانش‌آموز: تلمیذ، شاگرد، طلبه، محصل، نوآموز & معلم

دانش‌پژوه: ۱ دانشجو، فضل‌طلب، کمال‌طلب ۲ حکیم، دانا، عالم

دانشپایه: پایه، صنف، کلاس

دانشکده: کالج، مدرسه

دانشگاهی: آکادمیک، آکادمیکی

دانشمند: حبر، حبل، حکیم، خردمند، دانا، دانشور، عارف، عالم، علامه، فاضل، فرجاد، فرهیخته، فقیه، لبیب، متبحر، محقق، مطلع & ناپارسا

دانشمندانه: حکیمانه، عالمانه، فاضلانه & جاهلانه

دانشنامه: ۱ دیپلم، کارنامه، مدرک ۲ انسیکلوپدی، فرهنگ‌نامه

دانشور: حکیم، خردمند، دانا، دانشمند، عالم، علامه، فاضل

دانشیار: کمک‌استاد، معید

دانه: ۱ بذر، برز، تخم، دان، مغز، هسته ۲ تا، شماره، عدد ۳ حب، حبه، ریزه ۴ آبله

داور: حاکم، حکم، قاضی، میانجی، هیربد

داوری: ۱ حکم، قضا، قضاوت ۲ تظلم ۳ خصومت، ستیزه

داوطلب: داوخواه، راغب، کاندیدا

داه: ۱ پرستار، دایه، ربیبه ۲ کنیز ۳ آبستن

داهی: باهوش، تیزفهم، زرنگ، زیرک، هوشمند & کانا

داهیانه: زیرکانه، عاقلانه، هوشمندانه، هوشیارانه

داهیه: ۱ باهوش، زیرک، نابغه ۲ حادثه، سانحه، مصیبت ۳ شاهکار، کارسترگ

دایر: ۱ آباد، آبادانی، برپا، معمور ۲ رایج، متداول، معمول ۳ چرخنده، گردنده & بایر

دایره: ۱ حلقه، گرد، مدور ۲ انجمن ۳ محدوده ۴ اداره، بنیاد، سازمان ۵ دف ۶ چنبر، چنبره

دایره‌زنگی: دایره، دف

دایم: ۱ استوار، باقی، پاینده، ثابت، جاوید، جاویدان ۲ دایم‌لاینقطع، مدام، هماره، همواره، همیشه & هرگز، موقت

دایمدایمی: ابدی، جاویدان، همیشگی & موقتی

داین: بستانکار، طلبکار، وامخواه & بدهکار

دایه: ۱ ربیبه، شیرده، ماماچه، مرضع، مرضعه‌ماما ۲ پرستار

دایی: خال، خالو

دباغ: پوست‌پیرا، چرم‌ساز

دبدبه: تجمل، جاه، جبروت، جلال، حشمت، طمطراق، کوکبه

دبر: پشت، کون، مقعد، نشستگاه & پیش

دبستان: آموزشگاه، دبیرستان، مدرسه، مکتب

دبش: ۱ تلخ‌وش، گس، ۲ تمام‌عیار، کامل

دبنگ: ۱ احمق، کانا، کودن ۲ بیهوش، گیج، مست & هوشیار

دبیر: ۱ مدرس، معلم ۲ راقم، کاتب، مترسل، محرر، منشی، نویسنده ۳ باسواد، تحصیلکرده

دبیرخانه: دارالانشاء

دبیرستان: آموزشگاه، دبستان، کالج، مدرسه، مدرسه‌متوسطه، مکتب

دبیری: ۱ محرری، نامه‌نگاری، نامه‌نویسی ۲ معلمی

دثار: پوشش، جامه، لباس & شعار

دجال: دروغ‌باف، دروغ‌زن، کذاب

دچار: ۱ دستخوش، گرفتار، گریبانگیر، مبتلا، مقید ۲ برخورد، تصادم

دخالت: مداخله، میانجیگری، وساطت

دخان: دود

دخانیات: تنباکو، توتون، دودزاها، سیگار

دخت: بنت، دختر، صبیه & ابن

دختر: ۱ بنت، دخت، صبیه ۲ باکره، دوشیزه، عذرا ۳ سلیله & پسر

دختری: بکارت، دوشیزگی، عذرت

دخل: حاصل، درآمد، سود، عایدی، مداخل & خرج، هزینه

دخل‌وتصرف: جرح‌وتعدیل، مداخله

دخمه: زیرزمینی، سرداب، گودال، گورستان

دخول: ادخال، فرو کردن، نزول، ورود & خروج

دخیل: ۱ ذیمدخل، موثر، نقش‌پرداز ۲، پناهنده، شفیع‌طلب ۳ پناه‌بردن، ملتجی‌شدن ۴ بیگانه

دد: جانور، حیوان، درنده، سبع، وحش، وحشی & دام

ددخویی: توحش، جانورخویی، سبعیت، وحشیگری & فرشته‌خویی

دده: ۱ آباجی، آبجی، باجی، خواهر، همشیره ۲ جد، دایی، کاکا ۳ کنیز

در: ۱ باب، درب، دروازه ۲ اندر، تو، داخل، درون، مدخل ۳ سرپوش، سر ۴ پشه ۵ دره

در: جمان، دردانه، دره، گوهر، گوهر، لولو، مروارید

درآمد: دخل، رزق، عایدی، مداخل، مدخل & هزینه

درا: جلاجل، درای، زنگ، ناقوس

دراز: ۱ بلندقامت، بلند، دیلاق، سروقامت، طویل ۲ طولانی، متمادی، مدید ۳ کشیده، ممتد & کوتاه

درازا: تطویل، طول، کشیدگی، مد & پهنا، عرض

درازدست: ۱ متجاسر، متجاوز، متعدی، متغلب ۲ دست‌دراز ۳ آزمند، حریص، طماع

درازدستی: ۱ تجاوز، تخطی، تعدی، تعرض، غلبه ۲ استیلا، تسلط، غلبه

درازگوش: ۱ الاغ، حمار، خر ۲ خرگوش

درازی: ۱ طول ۲ اطاله، طول‌وتفصیل & پهنا، عرض

دراست: ۱ درس‌دادن ۲ آموختن، آموزش، درس‌خواندن، مطالعه

درام: ۱ نمایشنامه ۲ غم‌انگیز، غمبار ۳ بحرانی، وخیم

درای: جرس، جلاجل، جلجل، درا، زنگ

درایت: آگاهی، ادراک، تدبیر، دانایی، فراست، کیاست، هوش

درباب: درباره، درحق، درخصوص، درمورد، راجع‌به

دربار: ۱ بارگاه، صرح، قصر، کاخ، ۲ دیوان ۳ سرا، مسکن، منزل

درباره: درباب، درباره، درحق، درخصوص، درزمینه، درمورد، راجع‌به

دربان: ۱ بواب، پرده‌دار، حاجب، سرایدار، قاپوچی ۲ مستحفظ، نگهبان

دربایست: ۱ ضرور، محتاج‌الیه، نیاز، نیازمندی، واجب ۲ سزاواری، شایستگی

دربدر: آلاخون‌والاخون، آواره، بی‌خانمان، خانه‌بدوش، سرگردان

دربدری: آوارگی، بی‌خانمانی، خانه‌بدوشی، سرگردانی

دربند: ۱ اسیر، بندی، زندانی، گرفتار، محبوس، مغلول، مقید ۲ تنگ، تنگه ۳ بن‌بست ۴ دژ، قلعه

درج: ۱ ثبت، ضبط ۲ قید کردن، گنجانیدن ۳ مندرج ۴ طومار، نامه، نوشته

درجات: ۱ پایه‌ها، مراتب ۲ مراحل، منازل

درجه: ۱ پایه، رتبه، مرتبه ۲ حد، میزان ۳ جایگاه، مرتبت، مقام، مکانت، منزلت، منصب، ۳ پله، نردبان

درحق: درباب، درباره، درمورد

درخت: دار، شجر، نهال

درخش: ۱ آذرخش، برق ۲ پرتو، روشنی، نور ۳ براق، درخشنده، ساطع

درخشان: براق، تابان، تابنده، درخشنده، رخشنده، ساطع، فروزنده، مشعشع، منور، نورانی & بی‌نور

درخشش: برق، پرتو، پرتوافکنی، تلالو، جلا، درخشندگی، روشنی، فروغ

درخشندگی: پرتوافکنی، تابندگی، جلا، درخشش، رونق، شعاع، فروغ

درخشنده: تابان، تابنده، درخشان، رخشان، ساطع، وهاج & بی‌نور

درخشیدن: اشتعال، پرتوفشانی، تابیدن، تافتن، نورافشانی

درخصوص: بابت، درباب، راجع

درخفا: زیرجلی، محرمانه، مخفیانه، نهانی & آشکارا

درخلال: درطی، درظرف، درهنگام

درخواست: استدعا، التماس، تقاضا، تمنا، حاجت، خواست، خواهش، نیاز

درخواست‌نامه: ۱ تقاضانامه ۲ عرضحال

درخور: بایسته، برازنده، بسزا، سزاوار، شایان، شایسته، صلاحیت‌دار، فراخور، لایق، محق، مستحق، مستوجب، مناسب

درد: الم، بیماری، تالم، داء، رنج، ، سوز، سوزش، عارضه، کسالت، مرض، ناخوشی، وجع

درد: بقایا، تفاله، ته‌نشست، ثفل، راسب، رسوب

دردآگین: المناک، دردآلود، دردناک، مولم

دردآلود: المناک، دردآگین، دردآلوده، دردناک، مولم

دردآور: دردانگیز، دردناک، رنج‌آور، مولم

درداب: دستنبو، دستنبویه، شمام

دردانگیز: الیم، جگرسوز، دردناک، رنج‌آور، رنجبار

دردانه: ۱ در، مروارید ۲ سوگلی، عزیز، عزیزکرده، نازدانه، نورچشم ۳ فرید، یکتا، یکدانه ۴ لوس، ننر

دردسر: ۱ تزاحم، تصدیع، صداع، مزاحمت ۲ گرفتاری، مخمصه

دردم: آنی، بلافاصله، فوراً، فی‌الفور

دردمند: بستری، بیمار، درمانده، علیل، کسل، متالم، مریض، معلول، ناخوش، وجیع & تندرست

دردمندی: بیماری، تالم، توجع، دردآلودگی، علت، مرض & تندرستی، صحت

دردناک: المبار، الیم، دردآگین، دردآور، دردانگیز، رقت‌آور، رنج‌آور، سوزناک، غم‌انگیز، فجیع، مولم

دردی‌آشام: دردآشام، دردنوش، دردی‌کش، شرابخواره، می‌آشام، میگسار

دردی‌کش: پیمانه‌کش، میخواره، میخوار، میگسار

درز: ترک، چاک، رخنه، روزن، شقاق، شکاف

درزی: خیاط، دوزنده

درس: ۱ آموزش، بحث، تعلیم، مشق ۲ پند، عبرت

درس‌خوان: ۱ دانش‌آموز، محصل، نوآموز ۲ زرنگ، ساعی، کوشا

درس‌ناخوانده: امی، بی‌سواد، مکتب‌ندیده & باسواد، ملا

درست: ۱ راست، صحیح ۲ استوار، تمام، کامل ۳ تندرست، سالم ۴ حق، حقیقی، صواب، واقع ۵ امین، درستکار، صائب، موثق & خطا

درست‌نویسی: املا، دیکته

درستکار: امانت‌دار، امین، ثقه، درست، درست‌کردار، صحیح‌العمل، فریور، موتمن، مصیب، معتمد، نیکوکار & دغل

درستگویی: راستگویی، صداقت، صدق & دروغگویی

درستی: پاکی، حقیقت، صحت، صحت‌عمل، صدق، صواب & نادرستی

درشت: بدرام، خشن، زبر، زفتی، زمخت، سخت، سنگین، صلب، ضخیم، فربه، گنده، ناهموار، ناهنجار، هنگفت & نرم، هموار

درشت‌اندام: تناور، عظیم‌الجثه، کوه‌پیکر & لاغراندام

درشتناک: سنگلاخ، صعب‌العبور، ناهموار

درشتی: ۱ پرخاش، جور، خشونت، ستم، عنف ۲ تشدد، شدت، صلابت ۳ زمختی، ضخامت، کلفتی ۴ ناهمواری & نرمی، همواری

درشکه: ارابه، دلیجان، کالسکه، گاری

درشکه‌چی: ارابه‌ران، درشکه‌ران، کالسکه‌ران، کالسکه‌چی، گاریچی

درضمن: ۱ ضمن

درع: جامه‌جنگی، زره

درفش: ۱ بیرق، پرچم، رایت، علم، لوا ۲ فوطه ۳ دروش

درک: ادراک، استنباط، دریافت، فهم، مشعر، مکاشفه

درک: اسفل‌السافلین، جهنم، دوزخ، سقر، نار، هاویه & بهشت

درگاه: ۱ آستانه، ایوان، رواق، صفه، طاق ۲ آستان، پیشگاه، حضرت، عتبه، محضر

درگذشت: رحلت، فقدان، فوت، مرگ، موت، وفات

درگذشتن: رحلت، فوت کردن، مردن، وفات کردن

درگذشته: فقید، متوفا، مرده، میت & حی، زنده

درگرو: دررهن، گروی، مرهون

درگوشی: پچ‌پچ، زمزمه، زیرگوشی، نجوا

درگیر: ۱ گلاویز ۲ گرفتار، مشغول

درم: درهم، دینار، ریال

درمان: تداوی، چاره، درمان، دوا، شفا، علاج، مداوا، معالجه

درمان‌پذیر: شفاپذیر، علاج‌پذیر، معالجه‌پذیر & درمان‌ناپذیر

درماندگی: ۱ تنگدستی، فقر ۲ استیصال، بیچارگی، عجز ۳ خستگی، فرسودگی، ناتوانی

درمانده: بدبخت، بیچاره، حیران، خسته، دردمند، سرگشته، عاجز، فرومانده، کوفته، متحیر، مستاصل، مضطر، ناتوان، وامانده

درمانگاه: بیمارستان، دارالشفاء، مریض‌خانه

درمانگر: ۱ شافی، معالج ۲ شفابخش، علاج‌بخش ۳ پزشک، حکیم، دکتر، طبیب

درمورد: درباب، درباره، راجع‌به

درنده: دد، سبع، وحشی

درنده‌خو: جانورصفت، حیوانی، دد، ددمنش، سبع، وحشی

درنگ: ۱ ایست، توقف، سکون، مکث، وقفه ۲ فرصت، مهلت ۳ تامل، تانی ۴ تاخیر، دیرکرد، مطال

درنوردیدن: ۱ پیمودن، طی کردن، گذشتن ۲ انطواء، تا کردن، درهم‌پیچیدن

درو: حصاد، خرمن، غله‌چینی، محصول، محصول‌برداری & کاشت، بذرافشانی

دروا: ۱ تنگ، تنگه، دره ۲ دربایست، درواست، ضروری

دروازه: باب، در، درب، قاپو

درود: ۱ ثنا، دعا، ستایش ۲ آفرین، تحیت، دعا، سلام ۳ رحمت

درودگر: دروگر، نجار

دروغ: افترا، بهتان، بی‌اصل، بیهوده، ترفند، تهمت، جعل، سقیم، شایعه، شید، فریه، کذب، ناحق، ناحق، ناصواب & راست، صدق

دروغ‌پرداز: ترفندباف، دروغ‌باف، دروغ‌زن، کذاب & راستگو

دروغ‌پردازی: تلبیس، دروغ‌بافی، دروغ‌سازی، شایعه‌پردازی، شایعه‌سازی & راستگویی، صداقت

دروغزن: دروغ‌باف، دروغ‌پرداز، دروغ‌ساز، دروغگو، کذاب & راستگو، صادق

دروغکی: الکی، بی‌پایه، دروغی، دروغین، کاذب، واهی & راستکی، راستین

دروغگو: ترفندباف، دروغ‌پرداز، دروغزن، کاذب، کذاب & راستگو، صادق، صدیق

دروغین: جعلی، ساختگی، کاذب، مجعول & راستین

درون: ۱ اندر، اندرون، تو، داخل ۲ باطن، نهاد، وجدان & برون، بیرون

درونی: باطنی، تویی، داخلی & بیرونی

درویش: ۱ رهرو، سالک، صوفی، عارف، قلندر ۲ بی‌چیز، بی‌نوا، تهیدست، عایل، فقیر، مفلس، نیازمند ۳ زاهد، عزلت‌گزین، گوشه‌نشین، معتکف ۴ خاکی & توانگر

درویش‌منشانه: ۱ خاشعانه، متواضعانه ۲ درویشانه، صوفیانه، عارفانه & توانگرانه

درویشی: ۱ بی‌چیزی، بینوایی، تنگدستی، تهیدستی، فقر، گدایی ۲ بی‌نیازی، تصوف، صوفیگری، قلندری & توانگری

دره: تنگ، درول

درهم: ۱ آشفته، آمیخته، برهم، بی‌نظم، پریشان، پیچیده، ژولیده، قاطی، قاطی‌پاطی، مختلط، مختل، مخلوط، مغشوش، ممزوج ۲ برزخ

درهم: درم، دینار

درهم‌برهم: آشفته، پریشان، درهم‌ریخته، مغشوش & مرتب، منظم

دری: ۱ درباری ۲ زبان‌پارسی ۳ کوهی & تازی

دری: تابناک، درخشان، درخشنده، روشن

دریا: ۱ اقیانوس، بحر، یم ۲ رود & بر، خشکی

دریابیگی: آدمیرال، امیرالبحری، دریادار، دریاسالار

دریافت: ۱ بدست‌آوردن، گرفتن، وصول ۲ اخذ، ادراک، استنباط، تلقی، درک، شهود، فهم

دریافتن: ۱ اخذ، ادراک، درک کردن، فهم، فهمیدن، گرفتن

دریانورد: ملاح، ملوان، ناخدا، ناوبان

دریایی: ۱ آبی، بحری ۲ آبزی، دریازی & بری

دریچه: پادگانه، پنجره، دربچه، روزن، روزنه، گیشه

دریدگی: ۱ انخراق، پارگی، شکافتگی ۲ گستاخی، وقاحت

دریدن: بریدن، پاره کردن، چاک‌دادن، چاک‌زدن

دریده: ۱ بی‌ادب، بی‌حیا، گستاخ، وقیح، هتاک ۲ پاره، چاک، شکافته، گسیخته & مودب

دریغ: ۱ افسوس، اندوه، پشیمانی، تاسف، تحسر ۲ خودداری، مضایقه ۳ واحسرتا، هیهات

دریغا: آه، افسوس، غبنا، واحسرتا، واویلا، هیهات

دریغاگو: متاسف، متلهف، مرثیه‌سرا، مرثیه‌گو، نوحه‌سرا، اندوهمند

دریوزگی: ۱ تکدی، دریوزه، سوال، گدایی ۲ تهیدستی، فقر، نداری

دریوزه: ۱ تکدی، دریوز، دریوزگی، سوال، کدیه، گدایی ۲ بی‌نوایی، تهیدستی، فقر

دریوزه‌گر: سایل، فقیر، گدا، متکدی، مستمند

دزد: جیب‌بر، حرامی، راهزن، سارق، شبرو، طرار، عیار، غارتگر، قاطع‌الطریق، قطاع‌الطریق، دست‌کج

دزدانه: پنهانی، دزدکی، غافلگیرانه، مخفیانه & آشکارا، فاش

دزدکی: پاورچین، پنهانی، دزدانه، قاچاچی، محرمانه، مخفیانه & آشکارا، فاش

دزدگاه: بزنگاه، کمینگاه، مرصاد، مکمن، نخیز

دزدی: اختلاس، استراق، تالان، دستبرد، راهزنی، سرقت، غارت

دزدیدن: دستبرد زدن، ربودن، سرقت

دژ: ارگ، استحکامات، بارو، برج‌وبارو، برج، حصار، حصن، دز، دزک، قلعه

دژآلود: ۱ خشمگین، دژآهنگ، دژمان، دژم، غضبناک، غضب‌آلود ۲ بدخلق، بدخو & خوشحال

دژبان: حصاردار، دژدار، قلعه‌دار، کوتوال

دژخیم: ۱ جلاد، دژخم، میرغضب ۲ بدخو، بدسرشت، بدنهاد ۳ زندانبان

دژک: ۱ آبله، تاول، غده، قوزک ۲ گره

دژم: ۱ افسرده، اندوهناک، اندوهگین، پریشان‌حال، مضطر، مغموم ۲ خشمگین، عصبی، غضبناک & شاد

دژنام: دشنام، سب، فحش، ناسزا

دست: ۱ ید ۲ ارتباط، تبانی، رابطه ۳ تسلط، قدرت

دست‌به‌یقه: دست‌به‌یخه، گریبانگیری، گلاویز

دستار: ۱ سربند، طیلسان، عصابه، عمامه، مندیل، ۲ دستمال

دستاری: آخوند، شیخ، معمم

دستاق: بند، بندیخانه، حبس، زندان، سجن، محبس، هلفدونی

دست‌آموز: آمخته، اهلی، تربیت‌شده، رام & وحشی

دستان: ۱ آهنگ، سرود، لحن، نغمه، نوا ۲ تزویر، حیله، دوال، فسون، مکر، نیرنگ

دستاویز: بهانه، توسل، حربه، عذر، گزک، مستمسک

دستاویزسازی: بهانه، تشبث، عذرتراشی

دست‌افشانی: پایکوبی، رقاصی، رقص، وشت

دست‌اندازی: تجاوز، تخطی، تطاول، تعدی، تعرض، دست‌درازی

دستبرد: ۱ استراق، چپاول، ، دزدی، سرقت، غارت ۲ حمله، هجوم، یورش

دستبند: ۱ بخو ۲ النگو، دستیاره

دستپاچگی: سراسیمگی، شتابزدگی، عجله

دستپاچه: سراسیمه، شتابزده، عجول، هراسان، هولکی

دست‌تنگ: بی‌پول، بی‌نوا، تنگدست، تهیدست، فقیر

دست‌چین: ۱ انتخاب، دست‌گزین، گزینش ۲ گزیده، منتخب

دستخط: رقم، رقیمه، مرقومه، مکتوب، نامه، نوشته

دست‌خورده: مخدوش & سالم

دستخوش: ۱، اسیر، دچار، گرفتار ۲ انعام

دست‌دوم: کهنه، مستعمل & نو

دست‌شویی: توالت، مبرز، مستراح

دست‌فروش: خرده‌فروش، دوره‌گرد، طواف

دسترس: ۱ حد، معرض ۲ توان، توانایی، قدرت

دسترنج: اجرت، پاداش، حق‌العمل، مزد

دستشویی: توالت، مبال، مبرز ۱ اصلاح، رتوش ۲ ترمیم، تعمیر

دست‌کج: جیب‌بر، دزد، سارق، نادرست

دست‌کم: حداقل، لااقل & حداکثر

دستگاه: ۱ آلت، ابزار، اسباب، سامان ۲ بساط ۳ جهاز، سیستم ۴ مجموعه ۵ آپارات، ماشین ۶ ساز، نوا ۷ تجمل، جاه، جلال ۸ مایه ۹ ثروت، سرمایه ۱۰ واحد

دستگیر: ۱ اسیر، بازداشت، توقیف، گرفتار ۲ مددکار، مساعد، یار، یاور ۳ پیر، قطب، مراد، مرشد

دستگیری: ۱ تعاون، غوث، کمک، مدد، مساعدت، معاضدت، همدستی، یاری ۲ بازداشت، توقیف ۳ ارشاد، هدایت

دستمال: ۱ حوله، دزک، دستارچه، روپاک، رومال، مندیل ۲ اسیر، گرفتار، مقید

دستمالی: ۱ مچاله ۲ دستکاری

دست‌مایه: پول، نقدینه، سرمایه

دستمزد: اجر، اجرت، حق‌الزحمه، ، حق‌القدم

دست‌نخورده: بکر، سالم، سربمهر & مخدوش

دست‌نماز: طهارت، وضو

دست‌وپاچلفتی: بی‌دست‌وپا، چلمن & زبل، زرنگ

دست‌ودل‌باز: بخشنده، بذال، کریم، لوطی & خسیس

دستور: ۱ گرامر، نحو ۲ امر، تحکم، حکم، فرمایش، فرمان ۳ آیین، روش، ضابطه، قاعده، قانون ۴ ترتیب ۵ وزیر ۶ برنامه & نهی

دستورالعمل: ۱ آیین‌نامه، بخشنامه ۲ نسخه

دستوری: ۱ اجازه، اذن، رخصت ۲ راه، رسم، روش، شیوه، قاعده ۳ خودفروش، روسپی، فاحشه، معروفه

دسته: ۱ سنخ، صنف، قسم، گونه ۲ باند، جماعت، جمع، جمعیت، جوخه، رجه، رسته، رسد، عده، فرقه، گروه ۳ قبضه

دسته‌بندی: رده‌بندی، طبقه‌بندی، گروه‌بندی

دسته‌دسته: فوج‌فوج، قسمت‌قسمت، گروه‌گروه، گله‌گله & تک‌تک

دستیابی: احراز، استحصال، حصول، کسب

دستیار: پیشکار، مددکار، معاون، نایب، وردست، همکار، یار، یاور

دستیاره: النگو، دست‌برنجن، دستبند، دستینه

دسیسه: پنهان‌کاری، تبانی، تلبیس، توطئه، دستان، دوزوکلک، فتنه‌انگیزی، فریب، نقشه

دسیسه‌باز: ۱ توطئه‌کننده، توطئه‌گر، دسیسه‌چی، دسیسه‌گر ۲ خدعه‌گر، دغلباز، فریبکار، مکار، نیرنگ‌باز & صحیح‌العمل

دشپیل: دژپیه، غده، گره

دشت: ۱ بیابان، جلگه، صحرا، فلات، هامون ۲ اولین‌فروش، دستلاف

دشتبان: پالیزبان، فالیزبان، لته‌بان، ناطور

دشخوار: بغرنج، دشوار، سخت، صعب، غامض، مشکل & آسان

دشخواری: اشکال، دژواری، دشواری، صعوبت، غموض & سهولت

دشمن: بدخواه، خصم، عدو، متخاصم، مخالف، معاند، منازع & دوست، محب

دشمنی: خصومت، عداوت، عناد، کینه، نایره & دوستی

دشنام: بددهانی، دژنام، سب، سقط، شتم، فحش، ناسزا

دشنام‌گو: بددهان، بدزبان، فحاش، ناسزاگو

دشنه: چاقو، خنجر، شمشیر، کارد، نیزه

دشوار: ۱ بغرنج، دشخوار، سخت، شاق، صعب، غامض، متعسر، مشکل، معضل، مغلق ۲ ثقیل، دشوار، ناگوار ۳ حاد، شدید، وخیم & آسان، سهل

دشواری: ۱ اشکال ۲ سختی، صعوبت، عسرت ۳ حدت، شدت ۴ عقده، تنگی، ثقل & سهولت، یسر

دشواریاب: دیریاب، صعب‌الحصول & آسان‌رس، سهل‌الوصول

دعا: ۱ نماز، نیایش ۲ رازونیاز، مناجات، ورد ۳ آفرین، تحیت، درود، سلام ۴ حاجت‌خواهی، نیازطلبی ۵ تعویذ ۶ ثنا، ستایش، مدح & نفرین

دعانویس: رمال، کاهن

دعوا: آشوب، اختلاف، تنازع، حرب، زدوخورد، کشمکش، مجادله، مرافعه، مشاجره، منازعه، نزاع & صلح

دعوت: ۱ احضار، فراخوانی ۲ خواندن، طلبیدن ۳ وعده & طرد

دعوی: ادعا، خواسته، مدعی

دغا: ۱ دغل، نادرست، ناراست ۲ تغابن، حیله، غدر، فریب، فسون، محیل، مکر، نیرنگ ۳ حرامزاده ۴ تقلبی، شهرول، ناسره ۵ خاشاک، خس

دغدغه: اضطراب، بیم، پریشانی، ترس، تشویش، دل‌واپسی، دلهره، قلق & آرامش

دغل: ۱ بدعمل، جلب، حقه‌باز، حیله‌گر، خائن، دغا، دغلکار، دوال‌باز، شید، قلاش، محیل، مزور، مکار، ناراست ۲ قلب، ناسره & درستکار

دغل‌کاری: تقلب، حقه‌بازی، قلاشی & درستکاری

دغلکار: حیله‌گر، خیانتکار، دغل، دوال‌باز، مکار، نادرست، ناراست & صحیح‌العمل

دفاع: پدافند، تدافع، مدافعه & تک، حمله

دف: دایره، دایره‌زنگی

دفتر: ۱ بیاض، جریده، جنگ، رساله، سفینه، صحیفه، کتاب، مجموعه ۲ کابینه

دفترخانه: دفتراسناد، محضر

دفع: اخراج، پس‌زدن، پیش‌گیری، جلوگیری، دور کردن، راندن، رد، رفع، مدافعه، ممانعت، وازدن & جذب

دفعه: بار، پاس، کرت، مرتبه، مرحله، مره، نوبت، وهله

دفن: ۱ تدفین، خاک‌سپاری ۲ پنهان‌سازی

دفینه: کنز، گنجینه، گنج

دقت: امعان، امعان‌نظر، تدقیق، تمرکزفکر، توجه، غوررسی، کنجکاوی، مداقه، مراقبت، نکته‌بینی

دقیق: ۱ ظریف، نازک، نرم ۲ باریک، باریک‌بین، ژرف‌نگر، کنجکاو، نازک، نکته‌بین، نکته‌سنج

دقیقه: ۱ لطیفه، نکته ۲ لحظه، لمحه

دکان: بوتیک، حجره، دکه، سوپر، فروشگاه، مغازه

دک: ۱ دفع، طرد ۲ راس، سر ۳ بنیان، پایه، شالوده ۴ بی‌برگ‌وبار، لخت ۵ سایل، گدا ۶ تکدی، سوال، گدایی ۶ استوار، پایدار، محکم ۷ ویران‌سازی ۸ هموارسازی

دکتر: پزشک، حکیم، طبیب

دکتری: ۱ اجتهاد ۲ پزشکی، طبابت

دکل: ۱ تیرکشتی، دگل ۲ زمخت، ستبر، گنده، نتراشیده‌نخراشیده

دکمه: ۱ تکمه، دگمه ۲ کلید ۳ گره

دکه: اطاقک، حجره، دکان، کیوسک، مغازه

دگر: دیگر، سایر

دگرسانی: استحاله، دگردیس، دگرگونی

دگرگون: دگردیس، دیگرگون، مبدل، متحول، متغیر، مستحیل، منقلب

دگرگون‌سازی: تبدیل، تحریف، تغییر، قلب

دگرگونی: استحاله، تبدل، تبدیل، تحول، تطور، تغییر، مسخ

دگش: تعویض، عوض، معاوضه

دگل: ۱ دکل ۲ دغل، محیل، نادرست ۳ تباهی، فساد ۴ دیلاق، زمخت

دل: ۱ فواد، قلب ۲ خاطر، ضمیر ۳ شکم ۴ درون، مرکز، میان، وسط ۵ جرات، زهره، شهامت

دل‌آزردگی: آزرده‌خاطری، تکدر، حزن، رنجیدگی، کدورت، ملالت، ناآرامی، ناراحتی & شادکامی، شعف

دل‌آزرده: آزرده‌خاطر، افگار، رنجیده، کدر، محزون، مکدر، ملول، ناآرام & دلشاد، مشعوف

دل‌آشوب: تهوع، دل‌بهم‌خوردگی، غثیان، قی

دل‌شوره: اضطراب، تشویش، دلهره، قلق & آرامش

دل‌فگار: آزرده‌خاطر، تنگ‌دل، دل‌آزرده، دلریش، شکسته‌دل، غمناک & دل‌زنده، دلشاد

دل‌نازک: احساساتی، باعاطفه، حساس & سنگین‌دل

دل‌واپسی: اضطراب، تشویش، دغدغه، دلهره، نگرانی

دلارام: دلبر، دلربا، دلنواز، محبوب، محبوبه، معشوق، همدم & دلازار

دلاک: ۱ حمامی، کیسه‌کش، مغمز ۲ آرایشگر، سرتراش، سلمانی

دلال: ۱ واسطه ۲ امانت‌فروش، سمسار

دلال: ۱ شیوه، عشوه، غمزه، غنج، کرشمه، ناز ۲ اخمناز، نازوادا

دلالت: ارشاد، رهنمایی، رهنمود، رهنمون، هدایت

دلاور: باجرات، باشهامت، بهادر، بی‌باک، بی‌پروا، پهلوان، پیکارجو، تهمتن، جنجگو، جنگاور، جنگجو، جنگی، دلیر، رشید، سلحشور، شجاع، شوالیه، غازی، نامجو، نترس، نیو، یل & ترسو، جبون

دلاورانه: تهورآمیز، دلیرانه، شجاعانه، قهرمانانه، متهورانه

دلاوری: تهور، جلادت، جنگاوری، دلیری، رشادت، شجاعت، شهامت، نبردآزمایی & جبن

دلاویز: ۱ دلپذیر، دلپسند، دلچسب، دلخواه، مطلوب ۲ خوشبو، دماغ‌پرور، عطرآگین، معطر

دلایل: ادله، براهین، برهان‌ها، دلیل‌ها، ظواهرامر

دلباختگی: شوریدگی، شیدایی، شیفتگی، عاشقی، فریفتگی، مفتونی

دلباخته: خاطرخواه، دلبسته، دلشده، شیدا، شیفته، عاشق، فریفته، مجذوب، مجنون، مفتون، واله

دلبر: آشوبگر، ترک، جانان، دلارام، دلبند، دلدار، دلربا، دلنواز، صنم، محبوب، محبوبه، معشوق، معشوقه، نگار، ول

دلبری: دلال، دلربایی، غمز، قر

دلبستگی: ارتباط، اشتیاق، تعلق، تعلق‌خاطر، تمایل، شوق، عشق، علاقه، علقه، محبت

دلپذیر: پسندیده، دلچسب، دلخواه، دلربا، شیک، لذت‌بخش، مطلوب، مقبول

دلپسند: خوش‌آیند، دلچسب، دلخواه، دلکش، قشنگ، مرغوب، مقبول، موافق

دلتنگ: آزرده، آزرده‌دل، افسرده، اندوهناک، اندوهگین، پژمرده، غمگین، گرفته، مضطرب، مکدر، ملول & دلخوش، گشاده‌دل

دلتنگی: تاثر، تکدر، تنگدلی، حزن، کدورت، ملالت & دلخوش، دلشاد

دلجو: دلپذیر، دل‌پرور، دلچسب، دلنواز، عطوف، مهربان، ناز & دلازار

دلجویی: تسلی، عطوفت، ملاطفت، مهربانی، ناز، نواخت، نوازش

دلچسب: دلاویز، دلپذیر، دلپسند، دلجو، دلخواه، دلکش، دلنشین، دلنواز، مطبوع، مطلوب

دلخراش: جانکاه، جگرخراش، جگرسوز، سخت، ناگوار

دلخواه: باب‌طبع، پسند، دلپذیر، دلپسند، مرغوب، مطبوع، مطلوب

دلخور: آزرده، دل‌نگران، رنجیده، گرفته، متالم، مغموم، ملول، نگران & راضی، شادمان

دلدادگی: دلباختگی، شیدایی، شیفتگی، عاشقی، محبت

دلداده: ۱ دلربا، محبوب‌معشوق، نگار، وامق ۲ دلبسته، شیدا، شیفته، عاشق، مفتون

دلدار: جانان، دلارام، دلبر، دلداده، دلربا، دلستان، دلنواز، مترس، محبوب، محبوبه، معشوق، معشوقه، ول، یار

دلداری: تسلی، تسلیت، دلگرمی

دلربا: ۱ دلارام، دلبر، دلداده، محبوب، معشوق ۲ خوشکل، دلبر، دلفریب، رعنا، طناز، فتان، فتنه‌انگیز، فریبنده، قشنگ، ملیح، نازنین ۳ دلپذیر، دلکش

دلربایی: جذبه، دلال، دلبری، غمزه، غنج، قر، کرشمه

دلزدگی: اشمئزاز، بی‌رغبتی، بیزاری، بی‌میلی، تنافر، تنفر، وازدگی & رغبت

دلزده: بیزار، بی‌میل، دلسرد، مایوس، وازده & راغب، مایل

دلستان: دلبر، دلبند، دلداده، دلدار، دلربا، محبوب، محبوبه، ، معبود، معشوق، نگار، یار

دلسرد: افسرده، بی‌اشتیاق، بی‌رغبت، دلسوخته، دلمرده، مایوس، نالمید، نومید، وازده & امیدوار

دلسردی: افسردگی، بی‌رغبتی، حرمان، سردی، نا‌امیدی، وازدگی، یاس & امیدواری

دلسوخته: آزرده، آزرده‌خاطر، دلسرد، دل‌شکسته، ستمدیده، محروم، محنت‌کشیده، ناکام

دلسوز: رئوف، رحم‌دل، رحیم، شفیق، غمخوار، غمگسار، مشفق، مهربان

دلسوزی: ترحم، تسلی، توجه، رقت، شفقت، غمخواری، غمگساری، نرم‌دلی، همدردی

دلشاد: بانشاط، خوشحال، دل‌به‌نشاط، دل‌زنده، زنده‌دل، شاد، شادمان، مسرور

دلشده: ۱ خاطرخواه، دلباخته، شیدا، شیفته، عاشق، ۲ دیوانه، مجنون

دلفریب: افسونگر، جذاب، دلبر، دلربا، طناز، عشوه‌گر، فتان، فسونساز، لوند، ملیح

دلق: پشمینه، خرقه، مرقع

دلقک: تلخک، لوده، مسخره، مقلد، یالانچی

دلقک‌بازی: لودگی، لوده‌گری، مسخرگی، مسخره‌بازی

دلکش: خوشایند، دلپذیر، دلپسند، دلچسب، دلربا، شیرین، مطبوع، نغز & نامطبوع

دلگرم: امیدوار، متکی، مطمئن

دلگرمی: اعتماد، امیدواری، پشتوانه، دلداری

دلگشا: فرح‌انگیز، فرح‌زا، فرحناک، مصفا، مفرح & دلگیر

دلگیر: ۱ دلمرده، غمین، متالم، محزون، مکدر، ملول، ناراحت ۲ تاریک، تیره، غم‌انگیز، غمبار، گرفته & دل‌باز

دلمرده: افسرده، بی‌میل، دلسرد، دلگیر، مایوس، ملول & دل‌به‌نشاط، زنده‌دل

دلمشغولی: اضطراب، تشویش، دغدغه، مشغله، مشغولیت، هم & فراغت

دلمه: بسته، منجمد، منعقد

دلنشین: دلپذیر، دلچسب، دلخواه، دلکش، مطبوع، مطلوب، & نامطبوع

دل‌نگران: پریشان، دغدغه‌مند، مشوش، مضطرب

دل‌نگرانی: اضطراب، تشویش، دغدغه، دلهره، قلق، ناراحتی

دلنواز: خاطرنواز، دلبند، دلپذیر، دلجو، دلچسب، محبوب، مشفق، مهربان & دل‌گداز

دلنوازی: تفقد، خاطرنوازی، دلجویی، عطوفت، مهربانی & دل‌گدازی

دلواپس: پریشان، سراسیمه، مشوش، مضطرب، ناراحت، نگران & آرام، آسوده

دلواپسی: اضطراب، بی‌قراری، تشویش، دلشوره، دلهره، قلق & آسودگی

دله: ۱ ولگرد، هرزه ۲ چشم‌چران، ناپاک ۳ پرخور، شکم‌پرست، شکمو، ۴ دزد، دست‌کج، دله‌دزد

دلهره: اضطراب، بیقراری، تشویش، دغدغه، دلشوره، دلگرانی، دلنگرانی، دلواپسی، سرآسیمگی، قلق، هراش & آرامش

دلیجان: ارابه، درشکه، کالسکه

دلیر: باشهامت، بهادر، بی‌باک، بی‌پروا، پرجگر، پهلوان، تهمتن، جراتمند، جنگاور، دلاور، رزم‌آور، رشید، شاطر، شجاع، صفدر، قوی، گرد، مبارز، متهور، نترس & ترسو، جبون

دلیرانه: تهورآمیز، جسورانه، شجاعانه، گستاخانه، متهورانه

دلیری: تهور، جرات، جسارت، جلادت، جلدی، دلاوری، شجاعت، شهامت، گستاخی، مردانگی & جبن

دلیل: ۱ بلد، راهبر، راهنما ۲ انگیزه، جهت، سبب، علت ۳ برهان، بینه، حجت

دم: ۱ آن، ثانیه، حین، زمان، گاه، لحظه، لمحه، وقت، وقت، هنگام ۲ باد، هوا ۳ بخار، حرارت، دما، گرمی ۴ پف، ریح، نفخه ۵ دمش، نفس ۶ اجاق، کوره ۷ شهیق ۸ آه ۹ خون ۱۰ دنبال، کنار & بازدم

دم‌وبازدم: استنشاق، تنفس، نفس

دما: حرارت، گرما، گرمی & سرما

دمادم: پیاپی، پیوسته، متصل، متواتر، متواتراً، متوالیا، یک‌ریز

دماغ: بینی، خیشوم، غنه، مشام

دماغ: ۱ مغز ۲ حوصله ۳ حال، ذوق ۴ تمایل

دماغ‌سوخته: بور، خجل، دمغ، مچل

دمامه: طبل، کوس، نای، نقاره

دمان: ۱ خروشان، خشمگین، خروشنده، غضبناک، مهیب، هار، هولناک

دمبدم: پیاپی، دمادم، دمگیر، لحظه‌به‌لحظه، مداوم، هماره، همواره

دمپایی: پاچپله، پای‌افزار، کفش، نعلین

دمخور: انیس، جلیس، دمساز، مالوف، مصاحب، معاشر، ملازم، مونس، همنشین

دمدمی‌مزاج: بوقلمون‌صفت، دمدمی، متلون‌الطبع، متلون‌المزاج، مذبذب

دمر: دمرو، وارونه

دمساز: انیس، خوگرفته، خوگیر، دمخور، دوست، موافق، مونس، ندیم، همدم، همراز

دمش: ۱ نفحه ۲ دم، نفس ۳ دمیدن

دمع: اشک، دمعه، سرشک

دمغ: بور، سرخورده، گرفته، مچل & شنگول

دم‌کلفت: ۱ پولدار، ثروتمند، خرپول، غنی ۲ بانفوذ، متنفذ ۳ معتبر، مهم

دمل: ۱ آبسه ۲ آماس، باد، ورم

دمه: ۱ دم، لبه ۲ دم‌آهنگری ۳ بخار ۴ حرارت، گرما، گرمی

دمیدن: ۱ برآمدن، سرزدن، طلوع ۲ وزیدن ۳ رستن، روییدن ۴ باد کردن، فوت کردن

دنائت: ۱ پست‌فطرتی، پستی، دونی، رذالت، فرومایگی، ناکسی، نامردمی، نانجیبی ۲ خست، لئامت

دناست: پلیدی، چرکینی، کثافت

دنبال: پشت، پی، تعاقب، دم، ظهر، عقب، قفا، متعاقب، واپس & پیش

دنباله: ادامه، امتداد، عقب، عقبه، مانده

دنباله‌روی: اقتدا، پیروی، تقلید، متابعت & پیشروی

دنج: آرام، خلوت، خلوتکده، خلوتگاه، دورافتاده، ساکت

دندان: سنان

دندان‌گرد: آزپیشه، آزمند، آزور، حریص، طماع، طمعکار & قانع

دندان‌گرفتن: خاییدن، گازگرفتن

دندانه: دنده، کنگره

دندانه‌دار: دندانه‌دندانه، مضرس

دنگ: پپه، پخمه، دنگل، کم‌هوش، نادان

دنگل: ۱ احمق، دنگ، کانا، کودن، نادان ۲ بدقواره، بی‌هیکل، قناس

دنگ‌وفنگ: ۱ جلال، دم‌ودستگاه ۲ رفت‌وآمد، کیابیا

دنی: پست، حقیر، خوار، دون، فرومایه، ناکس & والا

دنیا: آفاق، جهان، دهر، زمانه، عالم، کاینات، گیتی & آخرت

دنیوی: دنیایی، دهری، مادی & اخروی

دو: ۱ تاخت، خیز، کورس ۲ دور، نوبت

دوا: ۱ دارو، ۲ درمان، معالجه

دواب: انعام، چهارپایان، ستور، & جانور، دد

دوات: آمه، جوهردان، دویت، مرکب‌دان

دوار: سرسام، سرگیجه، گردش

دوافروش: داروخانه‌دار، داروفروش، عطار

دوام: ابدیت، ادامه، استمرار، ایستادگی، بقا، پافشاری، پایداری، تاب، ثبات، خلود، دیرپایی، دیرش، مقاومت

دوباره: ازنو، مجدد، مجدد، مجدداً، مکرراً

دوبرابر: دوچندان، دومقابل، مضاعف

دوبین: احول، کژبین، لوچ

دوچندان: دوبرابر، مضاعف

دود: بخار، دخان، وافور

دودکش: تنوره، دودآهنگ

دودل: سرگشته، متردد، مذبذب، مردد، وسواس، وسواسی & مصمم

دودلی: بی‌ثباتی، تذبذب، تردد، تردید، حیرت، شبهه، شک، وسواس & قاطعیت

دودمان: آل، اعقاب، تیره، خاندان، خانواده، ذریه، سلسله، طایفه، قبیله، نژاد، نسب، نسل

دوده: ۱ اهل‌بیت، خانواده، دودمان، نسب ۲ مداد ۳ دودک

دور: ۱ چرخه، سیر، سیکل، گردش، مدار ۲ دوره، زمان، عصر، عهد، موسم، نوبت ۳ اطراف، پیرامون، محیط

دور: ۱ بعید، پرت، متباعد ۲ مستبعد ۳ جدا، منفک ۴ مهجور ۵ منفصل ۶ بری ۷ دیر & قریب، نزدیک

دورافتاده: ۱ بی‌کس، غریب ۲ بعید، پرت، دوردست، متروک ۳ دنج، & قریب، نزدیک

دوران: اوقات، دوره، زمان، زمانه، عصر، فصل

دوراندیش: احتیاطکار، ژرف‌بین، عاقبت‌اندیش، محتاط، هوشیار

دوراندیشی: احتیاط، حزم، عاقبت‌اندیشی، مآل‌اندیشی، ملاحظه

دوربین: تلسکوپ

دور کردن: ۱ تاراندن، طرد کردن ۲ طرد

دورگه: ۱ اکدش، دونژاده ۲ خشن، کلفت

دورنگ: ۱ ابلق ۲ دورو، ریاکار، مزور، منافق

دورنما: افق، چشم‌انداز، منظر، منظره

دورو: ریاکار، غماز، فریبکار، مرائی، مزور، منافق

دوروبر: اطراف، پیرامون، جوانب، حواشی، حوالی

دورویی: تزویر، ریا، سالوس، ظاهرنمایی، مزوری، منافقت، ناسازگاری، نفاق & صداقت، یکرنگی

دوره: ۱ دوران، زمانه، زمان، عصر، عهد، موسم، نوبت، وقت، هنگام ۲ دنیا، روزگار ۳ مرور ۴ دور، محیط ۵ سیر، گردش ۶ احاطه

دوره‌گرد: ۱ طواف ۲ غربتی

دوری: ۱ اجتناب، احتراز، امساک، پرهیز، تحاشی، تحرز، حذر، کناره‌گیری ۲ جدایی، فراق، فرقت، مفارقت، مهجوری، هجر، هجران ۳ غربت ۴ غیبت ۵ بعد، بعد، فاصله، مسافت & نزدیکی، وصال

دوزخ: آتش، جهنم، درک، سقر، نار، نیران، هاویه & بهشت، فردوس

دوزندگی: خیاطی، درزیگری

دوزنده: خیاط، درزی

دوزوکلک: توطئه، حقه، حقه‌بازی، دسیسه، فریب

دوست: آشنا، حبیب، خلیل، دمساز، دوستدار، رفیق، صحابه، صدوق، صدیق، محب، محبوب، محبوبه، مصاحب، معاشر، معشوق، ولی، همراه، همنشین، یار & دشمن، عدو

دوست‌داشتنی: خواستنی، عزیز، گرامی، محبوب، ملوس، نازنین

دوستاق‌خانه: بند، بندیخانه، حبس، زندان، سلول، سیاهچال، محبس

دوستاقی: اسیر، بندی، زندانی، گرفتار، محبوس

دوستانه: دوست‌وار، رفاقت‌آمیز، رفیق‌وار، عاشقانه، محبت‌آمیز & عداوت‌آمیز

دوستدار: حبیب، خاطرخواه، دوست، رفیق، عاشق، محب، یار

دوستی: آشنایی، ارادت، انس، تولی، حب، خلت، رفاقت، صمیمیت، عشق، عطوفت، محبت، مرافقت، مودت، مهربانی، ود، ولا، همدمی & دشمنی، عداوت

دوسیه: پرونده، پوشه

دوش: ۱ دوشین، دیشب، شب‌گذشته ۲ شانه، کتف، کول، منکب ۳ حمام ۴ آب‌پاش & امشب

دوشیزگی: بکارت، دختری، عذرت

دوشیزه: باکره، بتول، بکر، عذرا

دوشین: دوش، دیشب & امشب

دوقلو: توامان، جنابه

دولت: ۱ اقبال، بخت، طالع ۲ تمکن، تمول، ثروت، مکنت، هستی ۳ حکومت، کابینه & نکبت

دولت‌سرا: ۱ خانه، دولت‌منزل، منزل ۲ صرح، قصر، کاخ & کوخ، کلبه

دولتمند: اعیان، پولدار، توانگر، ثروتمند، چیزدار، دارا، دولتیار، غنی، مالدار، متعین، متمکن، متمول، متنعم & بی‌چیز، فقیر، ندار

دولتمندی: ۱ تمکن، تنعم، توانگری، ثروت، غنا ۲ بختیاری، دولتیاری، سعادتمندی، کامیابی & بی‌نوایی، فقر

دون: ۱ جلب، پست، حقیر، خسیس، دنی، ذلیل، رذل، سفله، فرومایه، وضیع ۲ بدون، سوا، غیر ۳ پایین، تحت & ۱ شریف، ۲ با، ۳ بالا، فوق

دوندگی: ۱ دویدن ۲ تقلا، تکاپو، جهد، سعی، کوشش ۳ سگدو

دون‌صفت: پست، دنی، دون‌همت، سفله، فرومایه & شریف

دون‌همت: پست، پست‌همت، تنگ‌نظر، سفله، فرومایه، کم‌همت، کوته‌نظر، نظرتنگ & بلندهمت

دون‌پایه، دونپایه: ۱ سفله، فرومایه ۲ زیردست & بلندپایه

دونی: پستی، خواری، دنائت، سفلگی

دویدن: ۱ پویه، خرامیدن، خیز ۲ دوندگی ۳ شتافتن ۴ تاختن

ده: آبادی، دهات، دیه، رستاق، روستا، قریه، قصبه

دها: زرنگی، زیرکی، فطنت، هوشمندی & کانایی

دهات: آبادی، ده، رستاق، روستا، قریه، قصبه

دهان: دهن، فم

دهان‌دره: خمیازه، دهن‌دره

دهانه: ۱ مصب ۲ سر، لب ۳ زمام، لجام، لگام ۴ فم

دهخدا: دهبان، دهدار، کدخدا، کدیور

دهر: ۱ ایام، روزگار، زمانه ۲ دنیا، گیتی

دهش: احسان، انعام، بخشش، بخشندگی، بذل، داد، عطا، موهبت، هبه

دهشت: ۱ بیم، پروا، ترس، خوف، وحشت، هراس، هول ۲ اضطراب، قلق ۳ تعجب، حیرت، سرگشتگی، شگفتی

دهشت‌آور: ترس‌آور، ترسناک، خوف‌انگیز، خوفناک، دهشت‌انگیز، مدهش، وحشت‌انگیز، وحشتناک

دهشت‌زده: خایف، متوحش، وحشت‌زده، هراسان & ایمن

دهشتناک: ترسناک، خوفناک، سهمناک، مهیب، وحشت‌انگیز، وحشتناک، هراس‌انگیز، هولناک

دهقان: ۱ برزگر، حارث، دهگان، روستایی، زارع، زراعت‌پیشه، فلاح، کشاورز، کشتکار، کشتگر، ناطور ۲ ایرانی ۳ مورخ & ارباب، مالک

دهکده: آبادی، ده، دهات، رستاق، روستا، قریه، قصبه

دهل: دبداب، دف، طبل، کوس، نقاره

دهلیز: تونل، دالان، راهرو، نقب، هشتی

دهن: چربی، روغن، زیت

دهن‌دره: خمیازه، دهان‌دره

دهنه: افسار، عنان، لجام، لگام، مهار

دیار: ۱ احدی، شخص، فرد، کس، هیچکس ۲ دیرنشین، صومعه‌نشین

دیار: سرزمین، شهر، کشورملک، مدینه، مملکت

دیاگرام: طرح، نمودار

دیانت: تقوا، خداپرستی، خداترسی، دینداری

دیبا: ابریشمی، پرند، پرنیان، حریر، دیباج

دیباچه: سرآغاز، مدخل، مطلع، مقدمه & موخره

دیپلم: تصدیق، دانشنامه، کارنامه، گواهی، گواهی‌نامه، مدرک

دیپلمات: سائس، سیاستمدار & بی‌سیاست

دیپلماتیک: سیاسی

دیپلماسی: سیاست

دیجور: تاریک، تیره، سیاه & روشن

دید: ۱ آگاهی، بینش ۲ رویت، نظر، نگرش ۳ باصره، بینایی ۴ دیدار، مشاهده، ملاحظه، نظاره، نگاه ۵ لحاظ، منظر

دیدار: ۱ بازدید، برخورد، زیارت، لقا، ملاقات ۲ وصال ۳ رویارویی ۴ دید، نظر، نگاه، نگرش ۵ چهره، رخسار، صورت

دیدگاه: چشم‌انداز، فراچشم، مطمح، منظر، نظرگاه

دیدن: رویت، رمق، نظر، نگریستن

دیده: چشم، عین، نظر، نگاه

دیده‌بان: دیدبان، دیده‌ور، قراول، مراقب، نگهبان، یزک

دیده‌بانی: پاسداری، دیدبانی، دیده‌وری، کشیک، مراقبت

دیر: بیعت، خانقاه، صومعه، عبادتگاه، کنشت، معبد

دیر: ۱ دراز، دور، طولانی، متمادی، مدید ۲ تاخیر & زود، گاه

دیرپا: بادوام، جاوید، دیرزی & بی‌دوام

دیرک: پادیر، تیرک، چوب، شمعک، میله

دیرکرد: تاخیر، عقب‌افتادگی

دیرگوار: ثقیل، دیرهضم & سهل‌الهضم

دیرهضم: ۱ ثقیل، دیرگوار ۲ سنگین، ناگوار & زودهضم

دیریاب: ۱ بی‌وقوف ۲ صعب‌الحصول & سهل‌الوصول

دیرین: دیرینه، سرمدی، طولانی، قدیمی، کهنه & جدید

دیرینگی: پایندگی، جاودانی، قدمت & تازگی

دیرینه: ۱ باستان، پیشین، دیرین، عتیق، قدیم، کهن، گذشته ۲ باستانی، عتیقه، کهنه ۳ سرمدی & جدید، نو، نوین

دیسیپلین: اتیکت، انتظام، انضباط، نظام

دیشب: دوش، دوشین، دوشینه & امشب

دیکته: ۱ املا، درست‌نویسی ۲ تحمیل

دیگ ۱: پاتیله، پاتیل، تیان ۲ دی، دیروز

دیلاق: بلندقامت، دراز، قددراز & خپله

دیلماج: ترجمان، مترجم

دیمومت: پایایی، جاودانگی، خلود، دوام

دین: بدهی، قرض، قرضه، وام & طلب

دین: آیین، شرع، شریعت، کیش، کیش، مذهب، نحله

دینار: ۱ درم، درهم، ریال، زر ۲ پیسه، پول، وجه

دینام: برق‌زا، دینامو، ژنراتور، مولد

دین‌پرور: دین‌پژوه، دین‌پناه، دینور، متدین & نامتدین

دیندار: باتقوا، بادیانت، پارسا، مومن، متدین، متشرع، متقی، مقدس & بی‌دین، لامذهب

دینداری: پارسایی، تدین، تقوا، خداترسی، دیانت & بی‌دینی

دیو: ابلیس، اهرمن، اهریمن، روح‌پلید، شیطان، عفریت & فرشته، ملک

دیوار: ۱ جدار ۲ آوار ۳ بارو، حصار

دیواره: جدار، دیوار

دیوان: ۱ داره، دفترخانه، محکمه، وزارت‌خانه ۲ دفتر، سفینه، مجموعه ۳ دیوها، شیاطین ۴ دولت

دیوان‌سالاری: بوروکراسی، قرطاس‌بازی، کاغذبازی

دیوانگی: جنون، سفاهت & هوشیاری

دیوانه: ۱ مجنون ۲ شیدا، شیفته، واله ۳ خل، کم‌عقل، مخبط ۴ مصروع، هار & عاقل

دیوانه‌وار: جنون‌آمیز، دیوانه‌وش، مجنون‌وار & خردمندانه

دیوانه‌وش: ۱ احمق ۲ دیوانه‌وار، مجنون‌وار & عاقلانه، عاقل‌وار

دیوث: بی‌حمیت، بی‌غیرت، پس‌درنشین، جاکش، قرمساق، قلتبان، قواد، نامرد & غیرتمند

دیوثی: بی‌رشکی، بی‌غیرتی، جاکشی، زن‌بمزدی، قرمساقی، قوادی & غیرتمندی

دیوچه: ۱ کرم ۲ زالو ۳ بید، دیوک

دیوخانه: دیوزار، دیوستان، دیوکده

دیوسرشت: دیوسیرت، دیونهاد، شیطان‌صفت & فرشته‌خو

دیوسیرت: پست‌فطرت، دیوسرشت، دیونهاد & فرشته‌سیرت

دیونهاد: اهرمن‌خو، ددمنش، دیوسیرت & ملکوتی‌منش

دیه: تقاص، خونبها

دیه: آبادی، ده، دهات، رستاق، روستا، قریه، قصبه

دیهیم: افسر، تاج، دیهول، اکلیل

ذائقه: ۱ چشایی ۲ مذاق ۳ طعم، مزه

ذابل: ۱ پژمرده، پلاسیده، خشکیده ۲ ضعیف، لاغر، نزار

ذات: اصل، جبلت، جوهر، خمیره، سرشت، شخص، طبیعت، طینت، فطرت، کنه، گوهر، نهاد

ذاتاً: اساساً، بالفطره، فطرتاً

ذاتی: جبلی، خدادادہ، طبیعی، غریزی، فطری

ذاکر: ۱ ذکرکننده، روضه‌خوان ۲ وردگو ۳ یادکننده

ذاهب: رونده، رهسپر، کوشنده

ذایق: چشنده

ذایقه: ذائقه، چشایی، مذاق

ذئب: گرگ

ذبح: بسمل، قربانی، کشتار، کشتن

ذبول: ۱ پژمردگی، پلاسیدگی ۲ ضعف، لاغری، & رشد، نمو

ذبیح: قربانی، گلوبریده، مذبوح

ذخیره: اندوخته، پس‌افت، پس‌انداز، پستا، تدارک، توشه، تهیه، ذخر، رزرو

ذخیره کردن: ۱ انبار کردن، انباشتن ۲ اندوختن، پس‌انداز کردن

ذر: ۱ ذره ۲ مورچه

ذرت: بلال، جواری

ذراع: ۱ آرنج، بازو ۲ ارش، گز

ذرایع: دست‌آویزها، وسایط، وسایل

ذروه: ۱ اوج، ذروت ۲ ستیغ، قله ۳ تارک، چکاد، فرق ۴ نوک، & حضیض

ذره: ۱ ذر ۲ مورچه

ذریع: ۱ تندرو، تیزرو، سبک‌سیر ۲ برملا، فاش ۳ بسیار، فراوان، کثیر

ذریه: احفاد، اولاد، دودمان، سلاله، فرزندان، نسل

ذقن: چانه، زنخ، زنخدان

ذکاوت: تیزهوشی، عقل، فراست، فطانت، هوشمندی، هوشیاری & فصاحت

ذکر: ۱ یاد، یادمان ۲ ورد ۳ تذکیر، خطابه

ذکی: زیرک، عاقل، هوشمند، هوشیار، & سفیه

ذلت: پستی، حقارت، خواری، خواری، فلاکت، مذلت، مهانت، نکبت، هوان

ذلیق: ۱ تیز ۲ تیززبان، چیره‌زبان، سخنور، فصیح، & الکن، کند

ذلیل: پست، حقیر، خوار، دون، زبون، فرومایه، متذلل، مغلوب، ناکس، & عزیز

ذم: بدگویی، قدح، مذمت، نکوهش، & مدح

ذمه: ۱ تقبل، ضمان، ضمانت، عهده، کفالت ۲ پیمان، عهد ۲ زینهار

ذمه‌دار: ضمان، متعهد، متقبل، متکفل

ذمیمه: زشت، مذموم، ناستوده، نامستحسن، نکوهیده، & مستحسن

ذنب: اثم، تقصیر، خطا، گناه، معصیت، & ثواب

ذوب: حل، گداز، گداختگی، گدازش، مذاب، وارفتگی، & انجماد

ذوق: ۱ استعداد، قریحه ۲ سلیقه، مشرب ۳ حال‌وهوا، حال، دماغ، شور، شوق، مذاق، وجد ۴ چشایی، چشیدن

ذوق‌زده: شوق‌زده، هیجان‌زده، & گرفته، مغموم

ذهاب: رفت، گذشتن، & آمدن، ایاب

ذهب: زخرف، زر، طلا، عسجد

ذهبی: ۱ زرین، زرین‌فام، طلایی ۲ ذهبیه

ذهن: ۱ خرد، هوش ۲ درک، فهم ۳ استعداد ۴ خاطر، ضمیر، فکر ۵ قلب ۶ مغز

ذهنی: ۱ درونی، باطنی ۲ عقلی & عینی

ذهول: ۱ ناشناخته، ناشناس ۲ غفلت، فراموشی، نسیان

ذی‌حق: ۱ خداوند، دارا، صاحب، مالک ۲ حقدار، محق

ذی‌روح: انسان، ذی‌نفس

ذی‌نفس: جاندار، ذی‌روح

ذی‌صلاح: ۱ صالح، صلاحیت‌دار ۲ مسئول

ذیل: انتها، پای، دامن، دامنه، زیر

ذی‌مدخل: دخیل، موثر، نقش‌پرداز

رابط: پیوندگر، میانجی، واسطه

رابطه: ارتباط، انتساب، انس، بستگی، پیوستگی، پیوند، تماس، ربط، سروکار، نسبت، وابستگی & ضابطه

راپرت: اخبار، خبر، گزارش

راتب: ۱ حقوق، راتبه، مستمری، مقرری، مواجب، وظیفه ۲ دایم، مدام، برقرار

راجع‌به: درباب، درباره، درخصوص

راجل: ۱ پیاده ۲ سست، ضعیف، عاجز، کم‌مایه، مسکین ۳ کم‌سواد & سواره

راح: ۱ باده، شراب، صهبا، مل، می ۲ سرور، شادمانی، شعف، نشاط

راحت: ۱ آرام، آسوده، ساکت، فارغ، فارغ‌البال، فارغ‌بال ۲ آسایش، آسودگی، استراحت، سلامت، عیش، فراغ & ناراحت، مشقت

راحتی: آرامش، آرمیدگی، آسایش، آسودگی، خاطرجمعی، رفاه & تعب، ناراحتی

راخ: اندوه، حزن، غصه، غم، محنت

راد: ۱ جوانمرد، حر، فتا ۲ باهمت، بخشنده، سخی ۳ دلاور، دلیر، شجاع ۴ حکیم، خردمند، دانشمند، فاضل & ناجوانمرد

رادع: ۱ جلوگیر، حاجب، حایل ۲ بند، سد، مانع ۳ عایق

رادمنش: آزاده، بافتوت، جوانمرد، حر، راد، رادمرد & بی‌فتوت

رادی: ۱ جوانمردی، حریت، حمیت، فتوت، مردانگی ۲ بخشنده، کریم ۳ دلاوری، شجاعت ۴ افتاده، ساقط & ناجوانمردی

رادیکال: ۱ اساسی، ریشه‌ای ۲ ریشه & توان، قوه

رادیولوژیست: پرتوشناس، رادیولوگ

راز: ۱ پوشیده، رمز، سر، غیب، مصاص، نهفته ۲ رنگ، فام، لون ۳ گلکار & علانیه

رازآلود: اسرارآمیز، رازآگین، رازناک، سرآمیز، سری، مرموز

رازدار: رازبان، رازپوش، سرپوش، سرنگهدار، محرم، محرم‌راز، همراز

رازناک: ۱ اسرارآمیز، مرموز ۲ رازگویی، مناجات

رازنگهدار: رازپوش، رازدار، سرنگهدار، محرم، & پرده‌در

راسب: تفاله، ته‌مانده، ته‌نشین، درد، گل‌ولای

راست: ۱ حق، درست، صائب، صحیح، صدق، صواب ۲ سهی، شق ۳ مستقیم ۴ مستوی ۵ یمین ۶ امین، صدیق ۱ & غلط، نادرست ۲ ناراست ۳ کج ۴ ناصاف ۵ یسار ۶ نادرست & ناراست

راست‌گو: حقیقت‌گو، صادق، صدوق، صدیق & دروغگو، کذاب

راستا: ۱ راستی ۲ امتداد، محاذی ۳ جهت، سمت، سو، صوب & کجی، کژی

راستکار: ۱ درستکار، صحیح‌العمل ۲ امانتدار، امین ۳ باتقوا، متدین ۴ عادل & نادرستکار

راستگو: صادق، صدیق & دروغگو، کاذب

راستگویی: صداقت، صدق & کذب

راسته: ۱ درخور، سزاوار، شایسته، قابل ۲ راستگو، صادق، صدیق ۳ دادگر، عادل ۴ برزن، کوی، محله، منطقه، ناحیه ۵ رده ۶ بازار، تیمچه، سوق ۷ رده، ردیف، صف، قطار

راستی: ۱ صحت، صدق، صواب، هوده ۲ صحت‌عمل، صداقت ۳ حق، حقیقت ۴ حقیقی، واقعی ۵ راستین & بیهوده، دروغین

راستین: ۱ بی‌ریا، صادق، صمیمی، مخلص ۲ حقیقی، واقعی & دروغین

راسخ: استوار، پابرجا، پایدار، ثابت، ثابت‌قدم & نااستوار

راشد: ۱ ره‌شناس، متدین، متقی

راشی: رشوه‌ده، رشوه‌دهنده، باج‌ده، پاره‌ده & رشوه‌ستان، رشوه‌گیر، مرتشی

راضی: ۱ رضا، قانع، متقاعد ۲ خرسند، خشنود ۲ خوشدل & ناراضی

راعی: ۱ چوپان، رمه‌بان، شبان، گله‌بان ۲ امیر، سرپرست ۳ حامی، نگهبان

راغ: دامنه‌کوه، صحرا، مرغزار & باغ

راغب: آرزومند، خواستار، خواهان، داوطلب، شایق، مایل، مشتاق & بیزار

راقم: دبیر، قلمزن، ، کاتب، ، محرر، منشی، منصف، نگارنده، نویسنده

راقیه: پیشرفته، توسعه‌یافته، راقی، مترقی

راک: ۱ قوچ ۲ کاسه ۳ رشته‌سوزن، نخ

راکب: سوار، سواره & پیاده

راکد: ۱ ایستا ۲ ایستاده، بی‌حرکت، ساکن، ناروان ۳ بی‌رونق، کاسد، کساد & جاری، روان

رام: ۱ آمخته، اهل، تابع، دست‌آموز، فرمانبردار، مانوس، مطیع، منقاد ۲ نرم‌شانه ۳ آرام & وحشی، سرکش

رامش: ۱ خنیا، طرب، موسیقی، نوا ۲ آرامش، آسودگی، فراغت

رامشگر: خنیاگر، رقاص، سرودخوان، مطرب، مغنیه، موسیقیدان، نوازنده

ران: آلست، پا، لنگ

راندمان: بازده، حاصل، عملکرد، کارآیی، کارکرد

راندن: ۱ رانندگی کردن ۲ بیرون کردن، دور کردن، رانش ۳ تاراندن، طرد کردن ۴ تبعید کردن، نفی‌بلد کردن

رانده: ۱ رجیم، مطرود، منفور ۲ تبعید

رانده‌وو: ۱ قرار، وعده‌ملاقات ۲ میقات

راننده: شوفر

راوی: داستانسرا، روایتگر، گوینده، محدث، ناقل

راه: ۱ جاده، سبیل، سلک، شاهراه، صراط، طریق، گذرگاه، مسلک، مسیر، معبر، ممر، منهاج، منهج، نهج ۲ روال، روش، شعار، شیوه، ، طرز، طریقت، طریقه، ، منوال، ۳ رسم، عادت ۴ مجرا ۵ وضع

راه‌بر: دزد، راهدار، سارق، قطاع‌الطریق، گردنه‌بند

راه‌بندان: ازدحام، ترافیک

راه‌حل: الگوریتم، پاسخ، جواب

راه‌شیری: کهکشان، مجره

راهب: تارک، صومعه‌نشین، عزلت‌گزین

راهبر: امام، بلد، پیشوا، دلیل، راهنما، رهبر، هادی

راهدار: ۱ راهبان، رهبان، رهدار ۲ دزد، راهزن

راهرو: ۱ پاساژ، تونل، دالان، دهلیز، نقب ۲ رهرو، سالک ۳ راه‌پیما، سیاح، مسافر

راهزن: دزد، راه‌بر، راهدار، رهزن، سارق، طرار، عیار، غارتگر، قاطع‌الطریق، گردنه‌بند

راهزنی: دزدی، رهزنی، سرقت، طراری، عیاری

راهگذر: ۱ رونده، رهسپار، رهگذر، عابر، گذرنده ۲ شارع، کوچه، گذرگاه، معبر

راهنما: ۱ امام، بلد، پیشوا، دلیل، راهبر، رهبر، رهنما، مربی، هادی ۲ دفترچه‌راهنما

راهنمایی: ارشاد، رهنمونی، هدایت

راهوار: تندرو، تیزرو، راه‌گستر، رهوار & کندرو

راهی: ۱ روان، رونده، رهسپار ۲ روانه، عازم ۳ قاصد، مسافر ۴ راه‌نشین ۵ بنده، چاکر، غلام، نوکر

رای: ۱ اندیشه، رای، فکر، نظر ۲ اعتقاد، باور، زعم، عقیده ۲ تدبیر، شور، مشورت ۳ حدس، قیاس ۴ راه

رایت: بیرق، پرچم، درفش، علامت، علم، لوا

رایج: باب، رواج، شایع، متداول، متعارف، مد، مرسوم، معمول & منسوخ، نامتداول

رایحه: بو، ریح، شمیمه، شمیم، عطر، نکهت

رایزن: مستشار، مشاور

رایزنی: تدبیر، شور، مشاوره، مشورت

رایگان: بادآورد، بلاعوض، مجانی، مفت، مفتکی

راس: ۱ سر، کله ۲ انتها، قله، نوک ۳ بالا، فوق تا، عدد، واحد ۵ بزرگ، رئیس، مهتر & مرئوس

راسرافت: رحمت، شفقت، عطوفت، ملاطفت، مهربانی

رای: ۱ اندیشه، رای، فکر، ، نظر ۲، اعتقاد، باور، زعم، عقیده ۳، حکم، فتوا ۳ رایزنی، شور، مشاوره، مشورت ۴ آهنگ، تصمیم، عزم، قصد

رئوف: بامحبت، بامهر، دلسوز، رحیم، مشفق، مهربان

رئیس: امیر، باشی، بزرگ، پیشوا، زعیم، سر، سرپرست، سردار، سردسته، سرکرده، سرور، سید، صدر، صندید، عمید، لیدر، مافوق، مدیر، مهتر، نقیب، & مرئوس

رئیس‌الوزرا: دستور، صدراعظم، نخست‌وزیر، وزیراعظم

رویا: احلام، خواب، نوم، واقعه & بیداری، یقظه

رویت: دید، دیدار، دیدن، مشاهده، نظر

رب: ۱ آفریدگار، الله، باریتعالی، پروردگار، خدا، مرق، یزدان ۲ ارباب، صاحب، مالک، مخدوم

رب‌النوع: الهه، بت، خداگونه، صنم

ربا: تنزیل، ربح، سود، فایده، مرابحه، نزول

رباخوار: تنزیل‌خوار، رباخور، سودخوار، سودخور، نزول‌خور

رباخور: تنزیل‌خوار، رباخوار، سودخوار، نزولخوار

رباط: ۱ خانقاه، خوان، کاروانسرا، لنگر، مرزبانی ۲ سواران ۳ بند، رشته، زردپی

رباعی: چهارتایی، چهارپاره، شعر

ربانی: ۱ الهی، اهورایی، ایزدی، خدایی، رحمانی، یزدانی ۲ خداجو، زاهد، متعبد

ربانیت: الوهیت، ربوبیت

ربایش: ۱ اختلاس، دزدی، ربودن ۲ آشام، جذب، کشش

ربح: بهره، تنزیل، ربا، سود، فایده، فرع، مرابحه، نزول، نفع & سرمایه

ربط: اتصال، ارتباط، بند، پیوستگی، پیوند، رابطه، مناسبت، وصل، وفاق

ربع: ۱ خانه، سرا، محل، مکان، منزل ۲ برزن، کوی، محله

ربودن: دزدیدن، ربایش، سرقت، قاپیدن

ربیع: بهار، بهاران & ۱ تموز ۲ خریف

رپرتاژ: گزارش

رپرتر: خبرنگار، گزارشگر

رتبه: ۱ اشل ۲ پایگاه، پایه، جاه، درجه، مرتبه، مقام، منزلت

رثا: سوگ، مرثیه، مرثیه‌خوانی، مرثیه‌سرایی، نوحه، نوحه‌گری

رج: ۱ خط، رده، ردیف، صف ۲ بند، رسن، ریسمان

رجا: آرزو، امل، امید، امیدواری، توقع، چشم‌داشت & یاس

رجال: اکابر، بزرگان، مردان، نجبا، نجیبان & نسوان

رجحان: اولویت، برتری، ترجیح، تفضل، تفوق، تقدم، رجاحت، مزیت

رجس: ۱ اثم، گناه، معصیت ۲ کفر ۳ پلید، ناپاک، نجس & پاک، طهر

رجعت: بازگشت، برگشت، برگشتن، عود، مراجعت، نکس & عزیمت

رجل: پا & دست، ید

رجل: بزرگ، مرد & نسا

رجم: ۱ سنگسار ۲ دشنام، فحش، ناسزا، نفرین ۳ رانش، طرد

رجوع: بازآیی، بازگشت، رجعت، مراجعه

رجولیت: ذکر، مردانگی، مردی، نری

رجه: دسته، رج، ریسمان، صف، قطار

رجیم: رانده، مطرود، نفرین‌شده، نفرینی

رحل: ۱ بار، رخت ۲ جایگاه، ماوا، منزل ۳ رحلت، کوچ ۴ جزوه‌کش

رحلت: ۱ حرکت، درگذشت، فوت، مردن، مرگ، موت، نزع، وفات ۲ حرکت، سفر، کوچ، کوچیدن، مهاجرت، نهوض & ۱ ولادت ۲ توقف، حضر

رحم: ۱ ترحم، دلسوزی، رافت، رحمت، شفقت، مهربانی، مهرورزی ۲ بخشایش، عفو، گذشت

رحم: بچه‌دان، بون، پوگان، تخمدان، زهدان، مشیمه

رحم‌دل: دلسوز، رئوف، رحیم، مشفق، مهربان & قسی‌القلب

رحمت: ۱ بخشش، رافت، رحم، شفقت، مهربانی ۲ برکت ۳ بخشایش، عفو

رحیق: ۱ بی‌غش، صاف، ناب ۲ باده، خمر، شراب، صافی، مروق، مل & درد

رحیل: سفر، عزیمت، کوچ، کوچیدن، مسافرت، هجرت

رحیم: دلسوز، رئوف، رحم‌دل، مهربان & سخت‌دل، سنگدل، شقی، قسی

رخ: رخنه، شکاف

رخ: ۱ چهره، رخسار، رخساره، رو، سیما، صورت، عارض، عذار، قیافه، وجه ۲ برج، قلعه ۳ پهلوان، جنگجو، گرد ۴ سیمرغ، عنقا

رخام: مرمر

رخت: ۱ پوشاک، جامه، لباس ۲ اثاث‌البیت، اثاثه، اسباب، اشیا، باروبنه، دارایی ۳ کالا، متاع

رخت‌بربستن: درگذشتن، رحلت کردن، فوت کردن، مردن & متولدشدن

رخت‌بستن: سفررفتن، عزیمت کردن، مسافرت کردن

رختخواب: بستر، تختخواب، تشک، خوابگاه، فراش، نهالی

رختشو: گازر

رخداد: اتفاق، پیشامد، حادثه، رویداد، ماجرا، واقعه

رخسار: چهر، چهره، رخ، رخساره، روی، سیما، صورت، عارض، عذار، گونه، وجنات، وجه

رخساره: چهر، چهره، رخ، رخسار، رو، روی، سیما، عارض، عذار، وجنات، وجه

رخشان: تابنده، تابان، درخشنده، رخشان، روشن، مشعشع، نیر & تیره، کدر

رخشنده: تابان، تابناک، تابنده، درخشان، منور، نورانی & تیره، تار

رخصت: ۱ اجازت، اجازه، اذن، دستوری، مرخصی ۲ پروانه، جواز

رخنه: ۱ سرایت، نفوذ ۲ ثقبه، ثلمه، چاک، درز، روزن، سوراخ، شقاق، شکاف، منفذ

رخوت: بیحالی، رخام، سستی، شلی، ناتوانی، نرمی، وارفتگی، وهن

رخیص: ارزان، کم‌بها، مناسب & گران

رد: ۱ اثر، پی، رگه، علامت، نشان، نقش ۲ اعراض، اقاله، امتناع، انکار، بطلان، تقبیح، تکذیب، طرد، فسخ، نفی، نقض، نکول ۳ استرداد، واپس ۴ رفوزه، مردود ۵ وازده

ردا: بالاپوش، جبه، خرقه، طیلسان، لباده

رداءت: بداندیشی، بدجنسی، بدطینتی، پستی، تباهی، خبث، غرض، فساد

ردپا: اثر، پی، رد، نقش‌پا

ردشدن: ۱ رفوزه‌شدن، مردودشدن ۲ عبور، گذر ۳ عبور کردن، گذشتن

رده: دسته، رسته، صف، طبقه، قطار، کلاس، گروه

رده‌بندی: تقسیم‌بندی، طبقه‌بندی، گروه‌بندی

ردی: ۱ بد، سیئه ۲ تباه ۳ هالک

ردیابی: پی‌جویی، پیگیری، ردگیری

ردیف: ۱ خط، رج، صف، قطار ۲ توالی

رذالت: پست‌فطرتی، پستی، دنائت، شرارت، فرومایگی، ناکسی، نانجیبی

رذل: بخیل، بی‌شرف، پست، حقیر، خسیس، دنی، دون، رذیل، سفله، فرومایه، لئیم، ناکس

رذیل: پست، رذل، سفله، فرومایه، ناکس، نانجیب

رذیلت: پستی، دون‌همتی، رذیله، فرومایگی، ناکسی & فضیلت

رز: انگور، تاک، مو

رزاز: برنج‌فروش، برنجکوب

رزاق: رزق‌رسان، روزی‌ده، روزی‌رسان

رزانت: استواری، سنگینی، معقولی، وقار، وقر & سبکی

رزرو: ۱ پس‌انداز، ذخیره ۲ یدکی

رزق: ۱ روزی ۲ معیشت، نان ۳ توشه، درآمد، عایدی

رزم: آرزم، پیکار، جدال، جنگ، حرب، کارزار، مبارزه، محاربه، مصاف، ناورد، نبرد، وغا

رزم‌آرا: جنگاور، جنگجو، حربی، صف‌آرا، فرمانده

رزم‌آور: پرخاشگر، جنگ‌آزموده، ، جنگاور، جنگجو، دلیر، رزم‌آزما، رزم‌توز، ، رزمجو، غوغایی، فتنه‌جو

رزم‌پوش: رزم‌آور، رزمجو، رزمی، محارب

رزمگاه: حربگاه، رزمگه، عرصه، میدان

رزمناو: ناو، ناوشکن

رزمندگی: جنگاوری، جنگجویی، جنگندگی، دلاوری، گردی

رزمنده: پیکارجو، تکاور، جنگاور، جنگجو، جنگنده، چریک، مبارز، مجاهد

رزمی: جنگی، حربی

رزین: ۱ آرام، بارزانت، باوقار، سنگین، متین، موقر، وزین ۲ بردبار، حلیم، شکیبا، صابر، صبور ۳ گرانمایه

رژه: سان، مارش، مشق

رژیم: ۱ نظام ۲ ترتیب، روش، سبک، طرز ۳ احتماء، برنامه‌غذایی، پرهیز ۴ خوشه & ناپرهیزی

رسا: ۱ پخته، رسیده، یانع ۲ واضح ۳ بلند ۴ بلیغ، زبان‌آور، شیوا & نارسا

رسالت: ۱ ماموریت، مسولیت، وظیفه ۲ پیام‌آوری، پیغامبری، پیغمبری، نبوت، وخشوری ۳ ایلچی‌گری، سفارت

رساله: ۱ جزوه، دفتر، صحیفه، کتاب ۲ پایان‌نامه، تز ۳ توضیح‌المسایل ۴ رقیمه، مرقومه، مکتوب، نامه

رسام: تصویرگر، صورتگر، نقاش، نقش‌بند، نگارگر

رسانا: غیرعایق، هادی & عایق، غیرهادی، نارسانا

رساندن: ۱ حمل کردن ۲ تحویل‌دادن، تسلیم کردن ۳ هدایت کردن ۴ ابلاغ

رسایی: ۱ بلاغت، کمال ۲ بلوغ، پختگی، رسیدگی & نارسایی

رستاخیز: ۱ آخرت، حشر، عقبا، عقبی، غاشیه، قارعه، قیامت، محشر، معاد، نشور ۲ بعث، بیداری، جنبش، قیام

رستخیز: ۱ آخرت، حشر، رستاخیز، قیامت، محشر ۲ بعث، بیداری، جنبش، قیام

رستگار: پیروز، رستار، سعادتمند، مفلح

رستگاری: خلاصی، رهایی، فلاح، فوز، نجات، نجاح

رستن: خلاصی‌یافتن، رهایی، رهایی‌یافتن، رهیدن، نجات

رستن: رشد کردن، روییدن، نمو کردن

رستنی: علف، گیاه، نامیه، نبات، نبت

رستوران: بار، غذاخوری، کاباره، کافه، مطعم، مهمانخانه

رسته: ۱ دسته، رده، صف، صنف، طبقه، کلاس، گروه ۲ خلاص، رها، نجات‌یافته ۳ وارسته

رستی: ۱ رسی ۲ آسایش، فراغت ۳ بهره، حظ، نصیب ۴ رزق، روزی ۵ استیلا، چیرگی، غلبه ۶ دلاوری، دلیری، شجاعت ۷ استحکام، استواری

رسد: ۱ جوخه، دسته، گروه ۲ بهره، حصه

رسم: ۱ آداب، آیین، تداول، راه، روش، رویه، سنت، طریقه، طور، عرف، قاعده، قانون، قرار، مرسوم ۲ رستاد، مستمری، مشاهره، مقرری، وظیفه ۳ ترسیم ۴ باب، داب، عادت ۵ حق‌العمل، عوارض

رسماً: رسمی، عرفاً، علناً، قانوناً & اسماً

رسمی: ۱ عرفی، قانونی ۲ رایج، متداول، مرسوم ۳ فاحشه، معروفه & شرعی، غیررسمی ۳ تک‌پران

رسن: ۱ بند، پالهنگ، ریسمان، طناب، مقود ۲ افسار، زمام، لجام، لگام

رسوا: ۱ انگشت‌نما، بدنام، بی‌آبرو، بی‌حرمت، بی‌حیا، روسیاه، لجن‌مال، مفتضح، مهتوک، ننگین ۳ افشا، برملا، علنی، فاش، لو

رسواسازی: افشاگری، پرده‌دری، هتاکی

رسواگر: افشاگر، پرده‌در، هتاک & رازپوش

رسوایی: افتضاح، بدنامی، بی‌شرمی، پرده‌دری، تفضیح، روسیاهی، عار، عیب، فضاحت، فضیحت، ننگ

رسوب: بقایا، تفاله، ته‌نشست، ته‌نشین، جرم، درد، لای، لرد

رسوخ: ۱ تاثیر، رخنه، نفوذ ۲ استواری، پابرجایی

رسول: ایلچی، پیام‌آور، پیغامبر، پیغمبر، پیک، سفیر، فرستاده، مرسل، نبی، وخشور

رسوم: ۱ آداب، آیین‌ها، قواعد ۲ روحیات ۳ شعایر، مراسم ۴ باج، باژ، خراج، عوارض

رسومات: ۱ حقوق، عوارض ۲ خمخانه، میخانه، میکده

رسید: ۱ ورود، وصول ۲ قبض

رسیدگی: ۱ بازبینی، بررسی، پژوهش، تحقیق، ممیزی، وارسی ۲ بلوغ، کمال ۳ پختگی

رسیدن: ۱ آمدن، واردشدن ۲ اتصال، نیل، وصول ۳ پختن، کامل‌شدن، نضج ۴ سرآوری کردن، مراقبت کردن، مواظبت کردن ۵ فرصت کردن، مجال‌یافتن ۶ وقوع

رسیده: ۱ پخته، رسا، منضوج، یانع ۲ آمده، وارد ۳ بالغ، پخته & خام، نرسیده

رشادت: جلادت، دلاوری، شجاعت، مردانگی

رشته: ۱ بند، تار، ریسمان، نخ ۲ سلسله ۳ رگه ۴ ماکارونی ۵ شعبه ۶ شاخه ۷ زنجیره، سلسله ۸ گرایش ۹ پیوک

رشد: ۱ رویش، نشو، نمو ۲ بلوغ، کمال ۳ صلاح، هدایت & ۳ ضلالت، غی، گمراهی

رشک: ۱ حسادت، حسد، حسرت، غیرت ۲ حمیت، غیرت ۳ بخل، غبطه

رشکین: ۱ حاسد، حسود ۲ غیرتی، غیور

رشوت: ارتشا، باج، رشوه

رشوه: ۱ ارتشا، باج، باج‌سبیل، پاره، رشوت، لاج ۲ کود

رشوه‌ستان: باج‌ستان، رشوه‌خوار، رشوه‌خواه، رشوه‌گیر، لاج‌گیر، مرتشی

رشید: ۱ بالغ، عاقل، کبیر ۲ بلندبالا، بلندقامت، خوش‌قدوقامت، رشیق ۳ دلیر، شجاع، گرد

رصد: ۱ زیج ۲ نظاره‌گری، نظردوختن ۳ مراقبت، مواظبت، نظارت، نگهبانی

رضا: تراضی، خشنود، خوشحال، خوشدل، راضی، رضایت، قانع، قبول، مجاب، موافقت، همداستانی

رضادادن: ارتضا، تراضی، رضایتمندی

رضامندی: خرسندی، خشنودی، خوشدلی، رضایت، قبول، قناعت، & نارضایی

رضایت: تراضی، خشنودی، رضا، رضامندی، قبول

رضایت‌بخش: پذیرفتنی، راضی‌کننده، رضایت‌آمیز، قابل‌قبول

رضوان: ۱ ارم، بهشت، جنان، جنت، جنت، خلد، فردوس، مینو ۲ خشنودی، رضامندی ۳ پذیرش، قبول

رطوبت: تری، نمداری، نمناکی & خشکی

رطوبت‌دار: تر، خیس، مرطوب، نمناک، نم‌دار & خشک

رعایت: ۱ احترام، ادب، اعتنا، بزرگداشت، پاس، تکریم، توجه، حرمت، مراعات، مراقبت، ملاحظه، نگرش، وقع ۲ چرانیدن

رعب: بیم، پروا، ترس، جبن، سطوت، صولت، واهمه، وحشت، وهم، هراس، هول، هیبت

رعب‌آمیز: ترس‌آور، ، ترسبار، تهدیدآمیز، هول‌آمیز، هول‌انگیز، ، وحشت‌آلود، وحشت‌بار

رعب‌آور: ترسناک، خوفناک، سهمناک، مهیب، وحشتزا، وحشتناک، هولناک

رعب‌انگیز: ترسناک، خوفناک، سهمناک، مهیب، مهیل، وحشتناک، وهمناک، هراس‌انگیز، هولناک

رعد: آسمان‌غره، تندر، غرش، کنور & آذرخش

رعدآسا: تندرآسا، تندروار، غران، غرش‌کنان

رعشه: ارتعاش، تشنج، لرز، لرزش، لرزه، لقوه

رعشه‌ناک: لرزان، مرتعش

رعنا: ۱ ابله، احمق ۲ خوشگل، دلربا، زیبا، قشنگ ۳ خودپسند، خودخواه، متکبر

رعیت: ۱ برزگر، روستایی ۲ تبعه

رغبت: آرزو، آرزومندی، اشتیاق، تعشق، تمایل، خواست، میل، هوس

رف: سکو، طاقچه

رفاقت: دمسازی، دوستی، مرافقت، مودت، ولا، همدلی، همدمی، همراهی، همو‌ثاقی، یاری & عداوت

رفاه: آسایش، آسودگی، بهبود، ترفه، ترفیه، تنعم، راحتی، شادکامی، نازپروردگی، ، نعیم

رفت: ۱ ذهاب، گذر ۲ رفتار، روال، شیوه، قلق

رفت‌وآمد: آمدوشد، ترافیک، ، تردد، عبورومرور

رفتار: ۱ اقدام، حرکت، سلوک، سیره، صفت، عمل، فعل، کردار، کنش ۲ روش، سبک، سلوک، روال، سیر، طریقه، مشی، هنجار

رفتگر: پیک‌بهداشت، جاروکش، سپور

رُفتن: جارو کردن، روبیدن، روفتن

رفتن: ۱ حرکت کردن، ذهاب، عازم‌شدن، کوچ کردن، نقل‌مکان کردن ۲ سپری‌شدن، گذشتن ۳ شباهت‌داشتن، شبیه‌بودن & آمدن، ایاب

رفتنی: ۱ عازم، مسافر ۲ محتضر، مردنی

رفته‌رفته: بتدریج، تدریجاً، کم‌کم، یواش‌یواش

رفراندم: همه‌پرسی

رفض: ۱ ارتداد، الحاد، بیدینی ۲ ترک، رد، طرد

رفع: ۱ ازبین‌بردن، برطرف کردن ۲ دفع، مدافعه ۳ حل، ساماندهی ۴ ضمه

رفعت: ارتفاع، اوج، بزرگی، بلندی، تعالی، شرف، علو، والایی

رفق: لطف، مدارا، ملایمت، مهربانی، نرمی

رفقا: احبا، دوستان، رفیقان، صدیقان، همگنان، یاران & دشمنان

رفوزه: ردشده، مردود، ناکام، ناموفق & قبول

رفیع: ۱ بلند، مرتفع ۲ بلندپایه، بلندقدر، جلیل، شامخ، منیع، والا

رفیق: ۱ انیس، حبیب، خلیل، دمخور، دوست، دوستدار، مصاحب، همدم، همراه، همنشین، هم‌نفس، ۲ یار، فاسق & دشمن

رفیقه: فاسق، معشوقه، نشمه، & رفیق

رق: ۱ بردگی، بندگی، عبودیت، غلامی ۲ برگ

رقابت: ۱ هم‌چشمی ۲ هم‌چشمی کردن، ۳ انتظار، توقع، چشمداشت

رقاص: بالرین، پایکوب، رامشگر، رقصنده

رقاصی: پای‌کوبی، دست‌افشانی، رقص، وشت

رقت: ۱ تاثر، تالم، دلسوزی ۲ لطافت، نازکی، نرمی ۳ کم‌رنگی

رقت‌آور: ترحم‌برانگیز، جانگداز، دردناک، رقت‌انگیز، رقت‌بار

رقت‌انگیز: ترحم‌انگیز، ترحم‌برانگیز، رقت‌آور، رقت‌بار

رقص: ۱ سماع ۲ پایکوبی، دست‌افشانی، وشت ۳ بالت، والس

رقعه: ۱ پینه، وصله ۲ عریضه، مراسله، مکتوب، منشور، نامه، نوشته

رقم: ۱ شمار، عدد ۲ شماره، عده ۳ قلم ۴ نمره ۵ قسم، نوع ۶ خط، دستخط، فرمان ۷ علامت، نشان

رقیب: ۱ حریف، مدعی، معارض، هماورد، هم‌چشم ۲ موکل ۳ مراقب، نگهبان

رقیت: بردگی، بندگی، غلامی، & حریت

رقیق: آبدار، آبکی، باریک، تنک، روان، سیال، شل، کم‌رنگ، مایع، نازک، نرم & غلیظ

رقیق‌القلب: احساساتی، حساس، مهربان، نازک‌دل & قسی‌القلب

رقیمه: خط، دستخط، عریضه، مراسله، مرقومه، مکتوب، منشور، نامه، نوشته

رک: آشکار، بی‌پروا، بی‌پرده، بی‌تعارف، بی‌تکلف، ساده، صاف‌وپوست‌کنده، صریح & درلفافه

رک‌گو: صریح، صریح‌اللهجه

رک‌گویی: صراحت، صراحت‌لهجه

رکن: ۱ اسطقس، بالار، پایه، ستون، عماد ۲ عمده، مهم

رکود: ایستایی، بی‌حرکتی، توقف، خمودی، سکون، کسادی، وقفه، & رونق

رکیک: ۱ زشت، سخیف، قبیح، ناپسند، نامعقول ۲ سست، ضعیف

رگ: ۱ آوند، پی، حبل، عصب، وتر، ورید، وعا ۲ عرق، عصب ۳ حمیت، غیرت

رگزن: حجام، فصاد

رگزنی: حجامت، فصد

رگل: بی‌نمازی، طمث، عادت، قاعده

رگه: ۱ آثار، اثر، رد، نشانه، نشان ۲ رشته ۳ ریشه

رل: ۱ فرمان ۲ عمل، کارکرد، نقش، وظیفه

رله: ایستگاه، تقویت، تقویت‌کننده، تقویت‌سازی

رم: ۱ رمیدن، فرار، گریز، وحشت ۲ اکراه، نفرت ۳ رمه، گله ۴ دسته، گروه

رمال: دعانویس، ساحر، طالع‌بین، عراف، فالگیر، کاهن، کف‌بین

رمالی: طالع‌بینی، فالگیری

رمان: افسانه، حکایت، داستان، قصه، نوول

رمان‌نویس: داستان‌نویس، نوولیست

رمح: زوبین، نیزه

رمز: ۱ استعاره، اشاره، ایما، سمبل، کنایه، نکته، نماد، نمون ۲ راز، سر ۳ فن، قلق، لم

رمزآلود: اسرارآمیز، رازآلود، رازناک، مرموز

رمزی: ۱ سری، مرموز ۲ سمبلیک، نمادین

رمق: ۱ تاب، توان، طاقت، قوت، نا ۲ رمه، گله

رمل: ۱ ریزه‌سنگ، ریگ، شن، ماسه ۲ پیشگویی

رمل‌زار: رملستان، ریگزار، ریگستان، شن‌زار، ماسه‌زار

رملستان: رمل‌زار، ریگزار، ریگستان، شن‌زار، ماسه‌زار

رمنده: ۱ گریزان، نافر ۲ وحشی ۳ رموک

رمه: ۱ احشام، رمق، رمک، سیله، فسیله، گله ۲ دسته، گروه ۳ جیش، سپاه، لشکر

رمه‌بان: چوپان، راعی، رامیار، شبان، گله‌بان

رمیدگی: ۱ فرار، گریز ۲ بیزاری، کراهت، نفار، نفرت

رمیدن: ۱ دورشدن، رمش، رم کردن ۲ فرار کردن، گریختن، گریزان‌شدن ۳ استیحاش، ترسیدن، وحشت کردن ۴ احتراز کردن، دوری گزیدن

رمیده: فراری، گریزان

رمیم: پوسیده، فرسوده، کهنه، له

رنج: آزار، اضطراب، الم، اندوه، بلا، تعب، داء، درد، دشواری، زجر، زحمت، سختی، عذاب، غم، کد، گرفتاری، محنت، مرارت، مشقت، مصیبت، ملال، نکبت

رنج‌آور: دردآور، دردانگیز، دردناک، رنج‌آمیز، رنجبار، مشقت‌زا، مولم

رنجبار: دردانگیز، مشقت‌بار، مشقت‌زا، ملال‌آور

رنجبر: زحمت‌کش، کارگر

رنجش: آزردگی، تاذی، دلتنگی، رنجیدگی، شکراب، کدورت، ملال، ملالت، ناراحتی، نقار

رنجور: آزرده، بستری، بیمار، رنجه، علیل، غمگین، مریض، ناتوان، ناسالم، نالان

رنجوری: آزردگی، بیماری، عارضه، علیلی، مرض

رنجه: آزار، افگار، رنجور، زحمت، مزاحمت، ملول

رنجیدگی: آزردگی، تاذی، رنجش، کدورت، نژندی

رنجیده: آزرده، آزرده‌خاطر، افسرده، سرگران، کدر، مکدر، ملول، ناراضی

رند: عیار، زرنگ، قلاش، لاابالی، لاقید، محیل

رندی: زرنگی، زیرکی، عیاری، لاقیدی

رنگارنگ: الوان، رنگ‌برنگ، رنگین، گونه‌گون، متلون، ملون

رنگ: ۱ صبغه، فام، گون، لون ۲ حیله، مکر ۳ طرح، نقش، نقشه

رنگ‌باخته: پریده‌رنگ، رنگ‌پریده، رنگ‌وورورفته، کم‌رنگ

رنگ‌پریده: پریده‌رنگ، رنگ‌وورورفته، رنگ‌باخته، مات

رنگرز: صباغ

رنگرزی: صباغت

رنگین: الوان، پرنقش‌ونگار، رنگارنگ، متلون

رنگین‌کمان: آزفنداک، قوس‌وقزح، کرکم

رو: ۱ چهره، رخ، رخسار، سیما، صورت، عارض، وجه ۲ پررویی، گستاخی، وقاحت ۳ رویه، سطح، عرشه & پشت، ظهر

روا: جایز، حق، حلال، سزاوار، شایست، شایسته، مباح، مجاز، مشروع، معقول & ناروا

رواج: تداول، جریان، رایج، رونق، متداول & کسادی

روادید: جواز، ویزا

رواق: ایوان، پیشخانه، درگاه، سایبان، سقف، هشتی

روال: راه، روش، روند، سیاق، سیرت، سیره، شیوه، طریقه، طور، گونه، متد، مشی، منوال، نحو، نمط، نهج، هنجار

روان: ۱ رقیق، سیال، مایع ۲ جاری، ساری، متداول ۳ جان، روح، نفس ۴ سلیس، شیوا ۵ راهی، روانه، عازم ۶ لینت، نرمی & جامد

روانبخش: جانبخش، جان‌پرور، جانفزا، روح‌افزا، روح‌انگیز، روحبخش، روحپرور

روانه: ۱ اعزام، گسیل ۲ راهی، رونده، عازم

روانی: ۱ جریان ۲ روحی ۳ سلاست، طلاقت

روایت: حدیث، حکایت، داستان، نقل

روایتگر: ۱ راوی، محدث ۲ داستانسرا، قصه‌گو

روایی: ۱ حلیت، سزاواری ۲ رواج، رونق

روبان: بند، نوار

روبراه: ۱ سالم، مجهز، مرتب ۲ آماده، مهیا ۳ سرحال، کوک

روبرو: برابر، پیش‌رو، جلو، حضوراً، رویارو، قبال، متقابل، محاذی، مقابل، مواجه، نزد & عقب

روبند: برقع، غشا، ماسک، نقاب

روبنده: برقع، نقاب

روبوسی: مصافحه

روبیدن: جارو کردن، رفتن، روفتن

روح: ۱ جان، روان ۲ امر، وحی ۳ فرشته، ملک ۴ صفا & جسد، جسم، کالبد

روح‌الامین: جبرئیل، فرشته، ملک

روحانی: ۱ آخوند، کاتوزی، مجتهد، ملا ۲ روحی، معنوی، ملکوتی ۱ & غیرروحانی ۲ جسمانی

روحپرور: جانفزا، روانبخش، روح‌افزا، روحبخش

روحی: ۱ روحانی، معنوی ۲ روانی & مادی

روحیات: خلقیات، رسوم، عادات

رود: ۱ جدول، جویبار، جوی، رودخانه، نهر ۲ جگربند، جگرپاره، فرزند، کودک ۳ ساز

رودخانه: رود، شط، نهر

روده‌دراز: پرحرف، پرگو، وراج

روده‌درازی: پرحرفی، پرگویی، وراجی

روز: ۱ نهار، یوم ۲ دوره، زمان، گاه، وقت & شب، لیل

روزافزون: متزاید

روزانه: روزمره، هرروز، یومیه

روزگار: ۱ اوقات، ایام، دوره، زمان، زمانه، ساعت، عمر، عهد، وقت ۲ جهان، دنیا، دهر، گیتی

روزمره: روزانه، هرروزه، یومیه

روزن: پنجره، درز، دریچه، رخنه، روزنه، سوراخ، شکاف، شکافتگی، منفذ

روزنامه: ۱ جریده، ژورنال، نشریه ۲ کارنامه

روزنامه‌چی: خبرنگار، روزنامه‌نویس، ژورنالیست

روزنامه‌نگار: جریده‌نگار، خبرنگار، روزنامه‌نویس، ژورنالیست

روزنامه‌نویس: جریده‌نگار، خبرنگار، روزنامه‌نگار، ژورنالیست

روزنه: پادگانه، پنجره، دریچه، روزن، سوراخ، شکاف، منفذ

روزه: ۱ صوم ۲ امساک

روزی: توشه، رزق، روزینه، قسمت، معیشت، نصیب

روسپی: جلب، جنده، خودفروش، زانیه، زناکار، غر، فاحشه، قحبه، لکاته، معروفه، معروفه، نامستور، هرجایی

روسپیگری: جندگی، خودفروشی، فاحشگی، قحبگی

روستا: آبادی، ده، دهات، دیه، رستاق، قریه، قصبه

روستایی: ۱ دهاتی، ده‌نشین، روستانشین ۲ دهقان، رعیت

روسری: چارق، چارقد، حجاب، مقصوره، مقنعه

روسیاه: بدکار، رسوا، شرمسار، گناهکار، مقصر، ننگ‌آور، ننگین

روسیاهی: افتضاح، خجالت، رسوایی، شرمساری، ننگ

روش: آیین، ادب، اسلوب، باب، راه، رسم، رفتار، روال، روند، رویه، سبک، سنت، سیاق، سیر، سیرت، سیره، شعار، شیوه، طرز، طریق، طریقت، طریقه، طور، عادت، قاعده، قانون، متد، مذهب، مسلک، منوال، نحو، نحوه، نظام، نمط، نوع، وجه، وضع، هنجار

روشن: ۱ مشعشع، منور، نورانی، نوردار ۲ آشکار، بارز، بدیهی، صریح، عیان، قطعی، مبرهن، محقق، مشخص، مشهود، معلوم، معین، واضح، واضح ۳ کوک ۴ گویا ۵ براق، تابان، جلی، رخشان، متجلی ۶ زلال، شفاف & تاریک، تیره، مبهم، ناگویا، کدر، غیر شفاف

روشن‌بین: تیزبین، تیزچشم، روشن‌ضمیر، عاقبت‌نگر، مال‌اندیش

روشن‌سازی: ۱ تنویر، توضیح ۲ چراغانی

روشن‌ضمیر: پاکدل، سلیم، سلیم‌القلب، صافدل، صافی‌ضمیر، & تیره‌روان، تیره‌ضمیر

روشن کردن: ۱ افروختن ۲ باز کردن، راه‌انداختن

روشنایی: روشنی، فروغ، نور & تاریکی، ظلمت

روشندل: اعمی، باریک‌بین، روشن‌بین، نابینا

روشنفکر: فکور، متجدد، منورالفکر & متحجر

روشنی: پرتو، تابش، درخشش، روشنایی، رونق، شعاع، صراحت، ضیا، فروغ، وضوح

روضه: ۱ باغ، بوستان، گلزار ۲ روضه‌خوانی، عزاداری ۳ قبر، گور، مزار

روغن: ۱ پیه، چربی، دهن، زیت ۲ مرهم

روغن‌دار: چرب، روغنی

روگردانی: اعراض، تمرد، رویگردانی، سرپیچی

روند: جریان، روال، روش، رویه، شیوه، طریقه، منوال

رونده: ذاهب، راهگذر، راهی، رهرو، سالک

رونق: آبادانی، آبرو، آب‌وتاب، اعتبار، پیشرفت، تداول، جلا، جلوه، درخشند گی، رواج، روشنی، عمران، نضج، نمود

رونوشت: سواد، کپی، کپیه، مسوده، نسخه

رونویسی: استنساخ، کپیه‌برداری، نسخه‌برداری

روی: ۱ چهر، چهره، رخسار، رخساره، رخ، رو، سیما، صورت، عارض، عذار، گونه، وجه ۲ بر، سطح، علو

روی‌بند: برقع، حجاب، روبند

رویارو: برابر، روبرو، متقابل، محاذی، مقابل

رویارویی: تقابل، دیدار، صف‌آرایی، معارضه، مقابله، ملاقات، مواجهه

رویداد: اتفاق، امر، پیشامد، رخداد، عارضه، قضیه، ماجرا، واقعه

رویش: بالش، رشد، روییدن، نشو، نما، نمو

رویگردانی: اعراض، تمرد، روگردانی، سرپیچی

رویه: پهنه، سطح، سطحه

رویه: ۱ رفتار، روش، سیرت ۲ اسلوب، روند، شیوه، نهج ۳ رسم، وضع

رویی: بالایی، فوقانی & تحتانی

روییدن: رویش، نشو، نما، نمو

رها: ۱ آزاد، خلاص، فارغ، مرخص، مستخلص، وارسته ۲ بی‌بند ۳ پراکنده، پرت، ترک، متروک، واگذار، ول، ولو ۴ یله

رها کردن: ۱ ترک کردن، ول کردن ۲ آزاد کردن، خلاص کردن، رهانیدن، نجات‌دادن

رهاورد: ارمغان، تحفه، ره‌آورد، سوغات، هدیه

رهایش: آزادی، خلاصی، رهایی، نجات & اسیری

رهایی: آزادی، خلاص، نجات، وارستگی، & اسارت

رهبر: امام، پیشوا، راهبر، راهنما، زعیم، سرکرده، سلسله‌جنبان، قدوه، قیادت، مراد، مقتدا، هادی

رهبری: امامت، پیشوایی، تمشیت، رهنمایی، زعامت، قیادت، ولایت

رهرو: ۱ درویش، سالک، عارف ۲ راهرو، راهگذر، ، پی‌سپار، رونده

رهزن: حرامی، دزد، راهزن، سارق، عیار

رهسپار: راهگذار، رهسپر، رهگذر، سیاح، عازم، مسافر

رهگذر: ۱ راهگذر، رونده، عابر ۲ گذرگاه، معبر

رهن: گرو، مراهنه، وثیقه

رهنما: ۱ بلد، راهنما، هادی، هدایتگر ۲ قافله‌سالار

رهنمایی: ارشاد، دلالت، رهبری، رهنمونی، رهنمون، هدایت

رهنمود: ارشاد، پند، دلالت، راهنمایی

رهوار: بفرمان، راهوار، سربه‌راه، مطیع، منقاد

رهیدن: ۱ خلاصی، نجات ۲ رستن

رهین: ۱ درگرو، مدیون، مرهون، مقروض، وام‌دار ۲ ضامن، کفیل

رهینه: گروی، مرهون، وثیقه

ریش: ۱ زخم، قرح ۲ محاسن

ریا: تزویر، تظاهر، حیله، دورویی، ریو، زرق، سالوس، شایبه، ظاهرنمایی، فریب، نفاق & صدق

ریاست: آقایی، بزرگی، پیشوایی، حکومت، زعامت، سرپرستی، سروری، مدیریت، مهتری

ریاضت: ۱ سختی، مرارت ۲ تمرین، مشق، ممارست ۳ سعی، مجاهدت، مجاهده

ریاضت‌کش: ۱ مرتاض ۲ زاهد، زهدگرا

ریاکار: دورو، سالوس، ظاهرساز، ظاهرنما، فریبنده، متظاهر، مرائی، مزور، مکار، منافق

ریاکارانه: متظاهرانه، مزورانه، منافقانه

ریاکاری: تزویر، تظاهر، تملق، دورویی، سالوس، ظاهرنمایی، نفاق

ریب: اشتباه، تردید، حقه، ریو، سالوس، شبهه، شک، ظاهرنمایی، فریب

ریبت: تردید، دودلی، شک

ریتم: ایقاع، ضرب، وزن

ریح: ۱ باد، دم، نسیم، نفخ ۲ بو، رایحه ۳ تیز

ریخت: ۱ اندام، شکل، صورت، قیافه، هیات، هیکل ۲ ریختن

ریز: ۱ خرد، کوچک ۲ شکسته

ریزش: جریان، چکه، زکام، سیلان

ریزه: تکه، خرده، دانه، ریز، قراضه

ریزه‌خوار: سورچران، سوری، طفیلی

ریسمان: بند، تار، حبل، رسن، رشته، طناب، مقود، نخ

ریسمان‌تاب: رسن‌تاب، ریسمان‌باف، ریسنده، نخ‌تاب

ریسنده: تابنده، ریسمان‌تاب، نخ‌تاب، نخ‌ریس

ریسه: ۱ رشته، نوار ۲ ضعف، غش

ریش: ۱ جراحت، خستگی، زخم، والانه ۲ لحیه، محاسن

ریش‌سفید: ۱ پیر، سالخورده، کهنسال، مسن، معمر ۲ بزرگ، کبیر، معمم

ریشخند: استهزا، تمسخر، شوخی، لودگی، مسخره

ریشخندآمیز: تمسخرآلود، مسخره‌آمیز، تمسخرآمیز

ریشه: ۱ اصل، بن، بنیاد، بیخ، پایه ۲ رگه ۳ جذر، رادیکال

ریشه‌کن: انهدام، قلع‌وقمع، نابود، هدم

ریگزار: رملستان، ریگستان، سنگلاخ

ریم: پلیدی، جراحت، چرک، کثافت

ریم‌آلود: چرک‌آلود، چرکین، کثیف

ریو: حیله، خدعه، دستان، ریب، فسون، مکر، نیرنگ

ریه: جگر، شش

زائو: تازه‌زا، زاج، زاچ

زاپاس: اضافی، رزرو، یدکی

زاد: ۱ توشه، خوراک، ره‌توشه، زادراه، قوت‌لایموت ۲ فرزند ۳ عمر

زادگاه: زادبوم، مسقط‌الراس، مولد، میهن، وطن

زادن: ۱ زادوولد، زایش، زاییدن ۲ ایجاد کردن، تولید

زاده: ۱ فرزند، مولود، ولد ۲ متولد

زار: ۱ پریشان‌حال، ضعیف، ناتوان، نحیف، نزار ۲ صرع، غش ۳ تضرع، زاری، فغان، ناله ۴ بیچاره، خوار، زبون

زارع: برزگر، برزیگر، حارث، دهقان، زراعت‌پیشه، فلاح، کشاورز، کشتکار، کشتگر

زاری: ۱ افغان، الحاح، بی‌تابی، تضرع، ضجه، ضرع، فغان، گریه، لابه، ناله، ندبه ۲ بیچارگی، خواری

زاغ: ۱ زاغچ، زاغچه، زغن، غراب، کلاغ ۲ کبود ۳ زاج

زاغه: آلونک، بیغوله، شکفت، غار، کلبه، کهف، مغاره

زال: سالخورده، سالدیده، سالمند، سپیدمو، کهنسال، مسن & جوان

زالو: شلوک، علق

**زامر:** زمار، نای‌زن، نی‌زن، نی‌نواز

**زانی:** بدکار، زناکار، فاسق

**زانیه:** روسپی، زناکار، فاسقه، معروفه

**زاویه:** ۱ کنج، گوشه ۲ بیعت، خانقاه، دیر، صومعه، عبادتخانه، معبد، تکیه ۳ خلوتخانه، خلوتکده ۴ خانه، مسکن ۵ حجره، غرفه

**زاویه‌نشین:** انزواطلب، خلوت‌گزین، خلوت‌نشین، خلوتی، رهبان، گوشه‌گیر، گوشه‌نشین، معتزل، معتکف، منزوی

**زاهد:** باتقوا، پارسا، پرهیزگار، عابد، متشرع، متعبد، متقی، معتکف، ناسک & بی‌تقوا

**زاهدانه:** پارسایانه، پرهیزگارانه، عابدانه، متشرعانه & ناپارسایانه

**زایا:** خلاق، زاینده، مولد & سترون، عقیم

**زاید:** ۱ اضافه، اضافی، زایده، زیاده، زیادی ۲ غیرضروری، غیرلازم & ضروری

**زایر:** دیدارکننده، زائر، زیارتگر

**زایش:** ۱ تناسل، تولیدمثل، زادوولد، زاییدن ۲ تولد، میلاد، ولادت & مرگ

**زایل:** تباه، زدوده، سترده، محو، معدوم، نابود، نیست

**زایمان:** زایش، وضع‌حمل

**زاینده:** زایا، مولد & نابارور

زاییدن: تولید، زایش، ولادت & مرگ

زاییده: ۱ متولد، مولود ۲ حاصل، نتیجه

زباله: آشغال، خاشاک، خاکروبه

زباله‌دان: آشغالدانی، مزبله

زبان: ۱ لسان ۲ کلام، لهجه ۳ اصطلاح

زبان‌آور: بلیغ، تیززبان، خوش‌صحبت، خوش‌کلام، رسا، سخن‌گزار، سخنور، شاعر، فصیح، ناطق، نطاق

زبان‌آوری: بلاغت، سخنوری، فصاحت

زبان‌باز: چاپلوس، چاخان، چرب‌زبان، زبان‌بمزد، متملق

زبانزد: ۱ مثل ۲ مصطلح ۳ مشهور، معروف

زبانه: ۱ سعیر، شعله، لهب، لهیب ۲ پره، ناره، میله

زبانی: شفاهی، فمی & قلمی، کتبی

زبده: ۱ برگزیده، صفی، گزیده، منتخب ۲ سرآمد، ممتاز ۳ خلاصه، مجمل، مختصر ۴ جوهر، خالص

زبر: بالا، فوق، کسره & پایین، زیر

زبر: خشن، درشت، زمخت، ضخیم، ناصاف & لین، نرم

زبردست: ۱ استاد، حاذق، خبره، کاردان، ماهر، متبحر ۲ زبل، زرنگ ۳ باکفایت، مقتدر

زبردستی: ۱ تبحر، چابکی، چالاکی، خبرگی، زرنگی، قدرت، مهارت ۲ اقتدار، توانایی

زبری: خشونت، ناهمواری & لینت

زبرین: بالایی، فرازین، فوقانی & زیرین، فرودین

زبل: چموش، زبردست، زرار، زرنگ، زیرک، شیطان & چلمن، دست‌وپاچلفتی

زبون: ۱ بیچاره، درمانده، عاجز، ناتوان ۲ حقیر، خفیف، خوار، ذلیل ۳ پست، جلب، سقط، فرومایه، ناکس ۴ مغلوب ۵ ضعیف، ضعیف‌النفس، نژند

زبونگیر: ضعیف‌چزان، ضعیف‌کش، عاجزکش & عاجزنواز

زبونی: ۱ بیچارگی، درماندگی، عجز، ناتوانی ۲ خواری، ذلت ۳ پستی، فرومایگی ۳ ضعف

زجاج: آبگینه، بلور، شیشه

زجر: آزار، اذیت، تعب، رنج، سختی، شکنجه، عذاب

زحل: کیوان

زحمت: ۱ عذاب، مزاحمت، مشقت ۲ تعب، تقلا، رنج، سختی، کد ۳ آزار، رنجه، محنت ۴ تصدیع، دردسر

زحمتکش: رنجبر، زجرکش، ستمکش، سختی‌کش، محنت‌کش

زخم: جراحت، جریحه، خراش، خستگی، ریش، ضرب، قرح، ناسور، نیش

زخم‌زبان: سرزنش، سرکوفت، طعن، طعنه، ملامت، نکوهش

زخمدار: افگار، جریح، زخمناک، زخمی، مجروح، مصدوم، مضروب

زخمه: زخ، شکافه، مضراب

زخمی: افگار، جریح، جریحه‌دار، زخمدار، زخمناک، مجروح

زدایش: ازاله، امحا، پاکسازی، پالودن، زدودن، محو

زدن: ۱ نواختن ۲ ضرب، ضربه، ضربت ۳ دزدیدن، ربودن، قاپیدن ۴ ضربان ۵ کوفتن ۶ شکار کردن، صید کردن ۷ اتفاق‌افتادن، واقع‌شدن

زدوبند: بندوبست، تبانی، توطئه، دسیسه، ساخت‌وپاخت

زدوخورد: برخورد، جدال، جنگ، دعوا، کشمکش، نزاع

زدودن: ۱ستردن ۲ پاک کردن، محو کردن ۳ جلادادن، صیقل‌دادن ۴ ازاله، زدایش، محو

زدوده: زایل، محذوف، محو

زده: ۱ خورده، ضربت‌دیده، مصدوم، مضروب ۲ بی‌رغبت، بی‌میل، دلزده، متنفر، منزجر، وازده ۳ بیدخورده ۴ بریده

زر: ۱ ذهب، طلا، عسجد ۲ پول، دینار ۳ تمول، ثروت ۴ پیر، سالمند، فرتوت، کهنسال ۵ زرد، زردفام ۱ & فضه، نقره ۳ برنا، جوان

زربفت: زرباف، زربافت، زردوز، زرکش، زری، زری‌دوز

زرادخانه: اسلحه‌خانه، قورخانه

زرار: تردست، چالاک، زبل، زیرک & چلمن

زراعت: ۱ حراثت، حرث، زرع، فلاحت، کاشت، کشاورزی، کشت ۲ زراعت، مزرعه

زراعت‌پیشه: دهقان، زراع، فلاح، کشاورز، کشتگر

زراندود: مذهب، مطلا

زرتشتی: بهدینی، زردشتی، زندیک، گبر، مجوس

زرخرید: ۱ برده، بنده، عبد ۲ غلام، کنیز

زرد: ۱ صفرا ۲ پژمرده، پلاسیده، خشک

زرداب: صفرا، لو

زردشت: زرتشت

زردشتی: زردتشتی، زندخوان، گبر، مجوس

زردفام: اصفر، زردرنگ، زردگون، زرین‌فام، طلایی

زردک: گزر، هویج

زرع: حراثت، حرث، زراعت، کاشت، کشاورزی، کشت

زرق: ۱ تزویر، حقه‌بازی، ریا، سالوس، ظاهرنمایی، فریب ۲ تزریق

زرگر: جواهرساز، جواهری، طلاساز، طلاکار

زرنگ: ۱ باهوش، داهی، زیرک ۲ جلد، جلید، چابک، چالاک، چست، ، فرز ۳ درس‌خوان ۴ رند ۵ زبردست، ماهر ۵ زبل، شیطان & تنبل

زرنگی: ۱ جلد، چابکی، چالاکی، چستی، فرزی ۲ باهوشی، زیرکی ۳ رندی ۴ بی‌باکی ۵ زبردستی، مهارت & تنبلی

زره: جوشن، درع

زرین: زرگون، زری، زرین‌فام، طلایی & سیمین

زشت: ۱ بدریخت، بدشکل، بدمنظر، بدهیکل، بی‌ریخت، کریه، کریه‌المنظر ۲ پچل، بد، سوء، مذموم ۳ ذمیمه، رکیک، سخیف، شنیع، فاحش، قبیح، مستهجن، مکروه ۴ ناپسند، نازیبا، نفرت‌انگیز، نکوهیده، ننگین & قشنگ

زشت‌خو: بداخلاق، بدخلق، تندخو، عصبی & خوش‌خلق

زشت‌رو: بدگل، بدمنظر، بی‌ریخت، زشت، کریه‌المنظر، کریه‌منظر، ناخوش‌دیدار & خوشگل، وجیه

زشتی: بدی، شناعت، عیب، قباحت، معرت

زشتیاد: ۱ شتم، غیبت، مذمت ۲ فحش، ناسزا

زعامت: پیشوایی، رهبری، ریاست، سروری، قیادت

زعم: ۱ باور، تصور، توهم، حدس، رای، ظن، عقیده، گمان، نظر ۲ پایندانی، پذرفتاری، ضمانت، کفالت ۳ ریاست، زعامت، سروری

زعیم: پیشرو، پیشوا، رئیس، رهبر، صندید، قاید، مقتدا، مهتر

زغن: خاد، خرجل، زاغ، غراب، کلاغ

زفاف: عروسی، وصلت

زفت: ۱ ستبر، سفت، شدید، قوی، هنگفت ۲ پر، لبالب، مالامال ۳ بسیار، هنگفت ۴ مومیایی

زفت: ۱ بخیل، لئیم، ممسک ۲ بداخلاق، بدعنق، ترشرو، خشن، ستیزه‌خو

زفتی: ۱ خشونت، درشت، زمختی، ستبر، فربه ۲ امساک، بخل، خست، لئامت

زکام: آنفلوآنزا، چایش، ریزش، سرماخوردگی، نزله

زکی: ۱ پاک، پاکیزه، پالوده، مطهر ۲ پارسا، مهذب

زلال: پاک، روشن، شفاف، صاف، صافی، گوارا

زلت: خطا، گناه، لغزش

زلزله: پس‌لرزه، زمین‌لرزه

زلف: بشک، جعد، شعر، طره، کاکل، گلاله، گیسو، گیس، مو

زله: بستوه، بیچاره، خسته، درمانده، مستاصل

زمام: افسار، دهانه، عنان، لجام، لگام، مهار

زمامدار: پیشوا، رئیس، سیاستمدار، صندید، مهتر

**زمان:** ۱ دوران، روزگار، زمانه ۲ دوره، عصر، عهد، فصل، موسم، نوبت، هنگام ۳ فرصت، مجال، وقت ۴ مدت، موعد

**زمانه:** ۱ جهان، دنیا، دهر، گیتی ۲ دوران، روزگار ۳ دوره، زمان، عصر، عهد ۴ آفت

**زمخت:** خشن، درشت، زبر، نابهنجار، ناخوار، ناموزون، ناهنجار & لطیف، نرم

**زمختی:** درشتی، زفتی، ستبری & لطافت، نرمی

**زمره:** ۱ جمع، جمله، عداد، مقوله ۲ جماعت، دسته، طبقه، گروه

**زمزمه:** ۱ پچ‌پچ، ترنم، درگوشی، نجوا ۲ سرود، نغمه

**زمستان:** شتا

**زمستانی:** زمستانه، شتوی

**زمهریر:** برد، برودت، سرما، صندید، یخزدگی & حرارت، گرما

**زمین:** ۱ ارض، اقلیم، بوم، سرزمین، مرزوبوم ۲ حد، مرز ۳ تراب، ثری، خاک، گل ۴ بر، خشکی ۵ ملک

**زمین‌دار:** فئودال، ملاک، دهقان

**زمینگیر:** ۱ خانه‌نشین، عاجز، علیل ۲ ازپاافتاده، افلیج، فلج

**زمینه:** اساس، سابقه، شالوده، طرح، عرصه، متن، نقشه، نمودار

**زمینه‌سازی:** تمهیدمقدمه، مقدمه‌چینی

زمینی: ارضی، بری، خاکی، خشکی & آسمانی، بحری، دریایی، سماوی

زن: ۱ امراء، نسا ۲ بانو، جفت، حرم، زوجه، عیال، متعلقه، منکوحه، همسر ۳ پردگی، مستوره & مرد، همسر

زن‌بمزد: جاکش، دیوث، قرمساق، نامرد

زنا: مجامعت، وطی

زنازاده: حرامزاده، غیرزاده، نغیل & حلال‌زاده

زناشویی: ازدواج، مناکحت، نکاح، وصلت & طلاق

زناکار: جلب، روسپی، زانی، شهوی، فاجر، فاسق، معروفه

زنباره: زن‌باز، زن‌پرست، زن‌دوست

زنبیل: تبنگو، سبد، سله

زنجیر: بند، سلسله، غل

زنخ: چانه، ذقن، زنخدان

زنخدان: چانه، ذقن، زنخ

زندان: اسارتگاه، بازداشتگاه، بند، بندیخانه، توقیفگاه، حبس، دوستاق، دوستاق‌خانه، سجن، سلول، سیاهچال، محبس، هلفدونی

زندانی: اسیر، بازداشت، بندی، توقیف، حبس، دربند، شهربند، گرفتار، محبوس

زندخوان: ۱ بلبل، عندلیب، هزاردستان ۲ زردشتی، گبر، مجوس

زندقه: الحاد، شرک، ارتداد، کفر

زندگانی: ۱ حیات، زندگی، زیست، عمر، هستی ۲ تعیش، عیش، گذران

زندگی: تعیش، حیات، زندگانی، زیست، هستی

زنده: جاندار، حی، موجود، هست & مرده، میت

زنده‌دل: خرم، خوشحال، خوشدل، سرزنده، شاد & دلمرده

زندیق: بیدین، دهری، کافر، مرتد، مشرک، ملحد & خداباور

زنگار: اکسید، زنگ

زنگارفام: زنگارگون، سبزرنگ

زنگ: ۱ جرس، جلاجل، درای، زنگوله، ناقوس ۲ اکسیده، زنگار

زنگوله: جلاجل، جلجل، زنگ

زنگی: حبشی، زنگباری، سیاه‌پوست

زننده: ۱ ضارب ۲ برخورنده، تلخ، تند، سخت، موهن، نیشدار ۳ انزجارآور، نامطبوع، نفرت‌انگیز

زنهار: ۱ پناه، زینهار ۲ امان، مهلت

زوال: اضمحلال، افول، انحطاط، انحلال، انقراض، انهدام، بطلان، ستردگی، سقوط، عدم، محو، مرگ، نابودی، نسخ، نقص، نقصان، نیستی، هلاک

زوال‌ناپذیر: باقی، پایا، پایدار، جاوید، جاویدان، جاوید، سرمد، فناناپذیر، قیوم، لایزال، ماندنی، مستدام، نوشه

زوبین: رمح، شمشیر، مطرد، نیزه

زوج: جفت، شوهر، شوی، مرد، مزدوج، همسر، همسر & فرد

زوجه: بانو، جفت، حرم، زن، همخانه، همسر & زوج

زود: پگاه، سریع، سریعاً، فی‌الحال، گاه & دیر

زودباور: احمق، ساده، ساده‌لوح، کانا، مغفل & دیرباور

زودرس: پیشرس & دیررس

زودرنج: حساس، طبع، منش، نازک، نازک، نازک‌خلق

زودرنجی: حساسیت، نازک‌خلقی، نازک‌طبعی، نازک‌نارنجی، نازنازی

زودگذر: فانی، مستعجل، موقت، موقتی & دیرپا

زور: ۱ اجبار، تعدی، جبر، عنف، فشار، قسر ۲ توان، قدرت، طاقت، قوت، قوه، نیرو

زورخانه: باشگاه، ورزشگاه

زورستان: غاصب، متعدی

زورستانی: تعدی، دست‌درازی، غصب

زورق: بلم، قایق، کلک

زورکی: اجباری، اکراه، به‌جبر، جبراً، متنکراً & اختیاری

زورگو: جابر، ستمگر، قلدر، مستبد

زورمند: ۱ پرزور، تنومند، توانا، زورآور، قوی، نیرومند، یل ۲ متنفذ، مقتدر & ضعیف

زوری: اجباری، عنفاً، قسری، متنکراً & اختیاری، دلبخواهی

زوزه: جیغ، ضجه، فریاد، مویه، ناله

زه: آفرین، احسنت، زهاب، مرحبا، نداوت، وتر

زهاب: چشمه، چشمه‌سان

زهد: پارسایی، پرهیزگاری، تعبد، تقدس، تقوا، تورع، ورع & فسق، ناپارسایی

زهدان: بچه‌دان، بون، پوگان، تخمدان، رحم

زهدگرا: تقواگرا، زاهد، متقی، مرتاض

زهر: ۱ حمه، رز، سم، شرنگ، شوکران، هلاهل ۲ شکوفه، گل، ورد

زهرآگین: زهرآلود، زهردار، سم‌آلود، سمی

زهرآلود: زهرآگین، زهردار، سم‌آلود، سمی، مسموم

زهراب: ادرار، پیشاب، شاش

زهردار: زهرآگین، زهرآلود، سم‌آلود، سمی، مسموم

زهره: ۱ جرات، شهامت ۲ زهره‌دان، مراره

زهره: ناهید

زهری: زهرآگین، زهرآلود، سمدار، سمی، مسموم

زهوار: حاشیه، کناره، لبه

زهی: آفرین، احسنت، اینت

زی: ۱ پیش، سوی، نزد ۲ پوشش، کسوت، لباس، هیئت ۳ شعار

زیاد: بابرکت، بس، بسیار، بی‌شمار، بی‌نهایت، جزیل، خیلی، عدیده، فراوان، کثیر، معتنابه، مفرط، وافر، هنگفت

زیادت: افزونی، بیشی، فراوانی & قلت، کمی

زیاده‌روی: ۱ افراط، تبذیر، تفریط ۲ اغراق، مبالغه

زیاده‌طلب: افزون‌خواه، افزون‌طلب، جاه‌طلب، زیادت‌خواه & قانع

زیادی: اضافی، زاید، فرط، فزونی، کثرت، مازاد، مزید، وفور & کمی

زیارت: پابوسی، تشرف، تطوف، حرم، دیدار، طواف

زیارتگاه: حرم، مرقد، مزار

زیارتگر: زائر، زایر

زیان: آسیب، اضرار، تغابن، خسارت، خسران، صدمه، ضرر، غبن، فسوس، گزند، لطمه، مضرت & بهره، سود، منفعت، نفع

زیان‌آور: زیانبار، زیان‌بخش، زیانمند، ضرردار، مضر، ناسودمند & سودمند

زیان‌بخش: زیانبار، زیان‌بخش، مضر، ناسودمند، نامفید & مفید

زیان‌دیده: خاسر، متضرر، مغبون & منتفع

زیانبار: زیان‌آور، زیان‌بخش، مضر & سودبخش

زیانکار: متضرر، مغبون

زیب: آذین، آرایش، تزیین، حلیه، زینت، زیور

زیبا: ۱ پریچهر، پریرو، جمیل، خوبرو، خوب‌صورت، خوش‌اندام، خوشگل، خوش‌منظر، رعنا، زیبارو، شیک، صبیح، ظریف، قشنگ، لطیف، لعبت، مطبوع، مقبول، ملیح، نازنین، نیک‌منظر، نیکورو، وجیه، وسیم ۲ باطراوت، تماشایی، خوش، شکیل & زشت

زیبارو: جمیل، خوشگل، زیبا، قشنگ، نیک‌منظر، وجیه & زشت‌رو

زیبایی: جمال، حسن، خوبرویی، صباحت، نیک‌منظری، وجاهت & زشتی

زیبق: جیوه، سیماب

زیبنده: ۱ برازنده، درخور، سزاوار، شایسته، شایسته، لایق، مستوجب، مناسب ۲ آراسته، چشم‌نواز، خوش‌نما

زیت: چربی، دهن، روغن

زیر: پایین، تحت، ته، ذیل & بالا، زبر، فوق

زیرا: برای‌اینکه، چون

زیرانداز: تشک، زیرافکن، مفرش، نهالی & روانداز

زیرجامه: پیژاما، پیژامه، زیرپوش، شلوار

زیرجلکی: درخفا، زیرپرده، زیرجلی، نهانی & آشکارا

زیرجلی: درخفا، زیرپرده، محرمانه، مخفیانه & آشکار

زیردست: ۱ دونپایه، فرودست، مادون، مرئوس ۲ مطیع، مقهور ۳ نوچه & بالادست

زیرزمینی: دخمه، سردابه، سرداب، نقب

زیرشلواری: ازار، پیژامه، پیژاما، تنبان

زیرکانه: استادانه، ماهرانه، محیلانه، هوشمندانه، هوشیارانه

زیرک: ۱ باذکاوت، باهوش، بیدار، تیزخاطر، تیزرای، تیزهوش، خردمند، دانا، داهیه، داهی، ذکی، زرار، زرنگ، عاقل، فرزانه، فطن، مراقب، مواظب، نبیل، نبیه، وقاد، هوشمند، هوشیار ۲ زبل، محیل، ناقلا & پخمه

زیرکی: بصارت، بصیرت، چاره‌گری، دها، شطارت، فراست، فطنت، کیاست، هشیاری، هشیاری، هوش، هوشمندی، هوشیاری & پخمگی

زیرین: پایینی، تحتانی، فرودین & بالایی، زبرین

زیست: تعیش، حیات، زندگانی، زندگی، زیستن & ممات

زیلو: جاجیم، فرش، گبه، گلیم

زین: بند، سرج، فتراک

زینت: آذین، آرایش، پیرایه، تزیین، حلیه، زیب، زیب، زیور

زینهار: امان، زنهار

زینهاری:، پناهجو، پناه‌خواه، متوسل، ملتجی

زیور: آذین، آرایش، پیرایش، پیرایه، تزیین، زیب، زینت

ژاژ: بیهوده، ترهات، چرند، مزخرف، مهمل، یاوه

ژاژخا: بیهوده‌گو، هرزه‌درا، هرزه‌لاف، ، یاوه‌درا، یاوه‌سرا

ژاژخایی: بیهوده‌گویی، هرزه‌درایی، یاوه‌درایی، یاوه‌سرایی

ژاله: ۱ بشک، جلید، شبنم، طل ۲ جاله

ژاندارم: امنیه

ژتون: بن، کوپن

ژرف: عمق‌دار، عمیق، گود، نغول

ژرفا: ۱ ژرفنا، عمق، قعر، گودی ۲ غور، کنه

ژرف‌بین: دوراندیش، ژرف‌نگر، عاقبت‌اندیش، غوررس

ژرف‌نگر: دقیق، ژرف‌بین، عاقبت‌اندیش

ژرفنا: ۱ ته، عمق، قعر ۲ غور

ژست: ادا، اطوار، حرکات، قیافه

ژله: لرزانک

ژن‌شناسی: ژنتیک

ژنتیک: ژن‌شناسی

ژند: ۱ پاره، خرقه، کهنه ۲ آتش‌زنه، چخماق

ژنده: پاره، پاره‌پوره، پوسیده، خرقه، خلق، غاز، فرسوده، کهنه، مندرس

ژنده‌پوش: پاره‌پوش، خرقه‌پوش، کهنه‌پوش

ژنراتور: دینام، دینامو، مولد

ژنرال: امیر، سپهبد، سرتیپ، سردار، سرلشکر، میر

ژورنال: روزنامه، مجله، مجله‌مد

ژورنالیست: جریده‌نگار، خبرنگار، روزنامه‌چی، روزنامه‌نگار

ژولیدگی: آشفتگی، پریشی، شوریدگی

ژولیده: آشفته، پریشان، درهم، کالیده & بسامان، مرتب

ژیان: ۱ خشمگین، دمان، غضبناک ۲ درنده، سبع

ژیگولو: فکلی، قرتی & ژیگولت

سئانس : ۱ جلسه، نشست، مجلس، اجلاس

سئانس : نشست، اجلاس، جلسه

سائس : دیان، دیپلمات، سیاس، سیاستمدار & بی‌سیاست

سائل :صفت ۱ سایل، فقیر، گدا، متکدی ۲ پرسشگر، پرسنده & ۲ پاسخگو

ساباط : ۱ دالان، راهروسرپوشیده، معبر مسقف، گذرگاه سقف‌دار ۲ سایبان، سایه‌گاه

ساب :

سابح : ۱ شناگر ۲ شناور ۳ اسب ۴ اسب تیزتک

ساب دادن : سابیدن، ساییدن، پرداخت کردن، صیقل دادن

ساب رفتن : ساییده شدن، سابیده شدن، پرداخته شدن، صیقل یافتن

سابع : هفتم، هفتمین، هفتمی

سابغ : تمام، کامل & ناقص

سابق‌الذکر : فوق‌الذکر، مذکور، مزبور، یادشده & اخیرالذکر

سابقسابق :صفت ۱ پیش، پیشین، قبل، قبلی، گذشته & پس‌رو، پسین ۲ پیشقدم، مقدم ۳ سبقت‌گیرنده، پیشرو ۴ عقل، خرد

سابقه : ۱ پرونده، پیشینه ۲ تاریخ، تاریخچه ۳ زمینه ۴ دیرینگی، قدم، قدمت ۵ عنایت الهی ۶ تقدیر ۷ آشنایی

سابقه‌دار : ۱ باسابقه ۲ بدسابقه، پیشینه‌دار، مجرم، پرونده‌دار & خوش‌سابقه

سابقه داشتن : ۱ باسابقه بودن، بدسابقه بودن، پیشینه داشتن، پیشینه‌دار بودن، مجرم بودن ۲ آشنایی داشتن، مسبوق بودن

سابقه شدن : ۱ سنت‌شدن، رسم شدن، عادت شدن ۲ پیشینه شدن، به جا ماندن، اثر به جا گذاشتن

سابوتاژ : ۱ خرابکاری ۲ کارشکنی، اخلالگری

سابیدن : ۱ ساییدن، سودن ۲ کوبیدن، نرم کردن ۳ سوهان زدن، صیقلی کردن ۴ زدودن ۵ پاک کردن، جلا دادن، صیقل دادن، براق کردن

سابیده : ۱ ساییده، سوده ۲ کوبیده، نرم ۳ زدوده

ساپورت : پشتیبانی، حمایت، یاریگری

ساتراپ : ۱ استاندار، والی ۲ شهربان، حاکم

ساتر : ۱ پرده‌پوش، پوشاننده، پوشنده، رازپوش، سرپوش ۲ پوشش ۳ عیب‌پوش & پرده‌در، افشاگر

ساتگین : ۱ پیاله، جام، ساتگین، ساغر، صراحی، مینا ۲ شراب، باده، می

ساج : ۱ تابه، تاوه ۲ بالاپوش، طیلسان ۳ درخت ساک ۴ مرغ کنجدخوار، کنجدخوراک

ساجد : سجده‌کننده، سجده‌گر، سجاد

ساچمه : ۱ گلوله ریز سربی ۲ گوی پولادین

ساحت : ۱ پهنه، پیشگاه، جولانگاه، محوطه، عرصه، قلمرو، گستره، میدان ۲ حیاط، صحن، فراخنا، فضا، قلمرو ۳ ناحیه ۴ مرتبه، حد، سطح ۵ درگاه، آستانه

ساحر : ۱ افسونگر، جادوگر، سحار ۲ کاهن، نفاث

ساحره : جادوگر، افسونگر (زن)

ساحری : ۱ افسونگری، جادوگری، ۲ سحر، شعبده ۳ شعبده‌بازی

ساحل : شاطی، عراق، کرانه، کنار، کناردریا، کناره‌ور

ساحل گرفتن : پهلوگرفتن، لنگر انداختن & بادبان برافراشتن

ساحل‌نشین : ۱ ساحلی ۲ ساکن کناردریا، بندری، بندرنشین ۳ کناره‌نشین

ساختار : ۱ قالب، فرم، شکل ۲ بافتار ۳ ساختمان ۴ اسکلت ۵ بنیاد، بنا

ساختارگرایی :ساختارگرایی & ساختارشکنی

ساخت : ۱ ساختن، ۲ صنع، صنعت ۲ محصول، مصنوع ۳ شکل، نقشه ۴ ساختمان ۵ ساختار ۶ سازوبرگ ۷ ساز، سامان

ساخت‌گرا :صفت ساختارگرا & ساختارشکن

ساختگی : تصنعی، جعلی، غیرواقعی، دروغین، کاذب، مجعول، مصنوعی & طبیعی

ساختمان : ۱ بنا، ساخت، عمارت ۲ آپارتمان، خانه، ویلا ۳ ساختار ۴ نهاد، وضع ۵ معماری

ساختن :اسم ۱ آفریدن ۲ احداث کردن، ایجاد کردن، بوجود آوردن، پدیدآوردن، خلق کردن، احداث، صنع ۳ بنا کردن، ساختمان کردن، درست کردن، به عمل آوردن، عمارت کردن ۳ تهیه کردن، فراهم آوردن، تدارک دیدن، مهیا کردن ۴ پختن، طبخ کردن ۵ ابداع کردن

ساخت‌وپاخت : ۱ بندوبست، تبانی، توطئه، دسیسه، زدوبند ۲ سازش ۳ قرارومدار (پنهانی)

ساخت‌وپاخت کردن: بندوبست کردن، تبانی کردن، توطئه کردن، دسیسه چیدن، زدوبند کردن، سازش کردن

ساخت‌وساز : ساختمان‌سازی، بناسازی، خانه‌سازی

ساخته :اسم ۱ صنع، مصنوع ۲ پرداخته ۳ آماده، مهیا ۴ جعلی، ساختگی ۵ سروده

ساخته‌وپرداخته :حاضر، آماده، مهیا

ساخلو : پادگان، سربازخانه

سادات : سیدها، سیده‌ها

سادس :قید ششم

سادگی : ۱ بی‌آلایشی، بی‌نقشی ۲ بیرنگی، بی‌غل‌وغشی، پاکی ۳ زودباوری، ساده‌لوحی، پخمگی & رندی ۴ ساده‌دلی، بی‌ریایی، ۵ بساطت ۶ آسانی، سهولت

ساده : ۱ آسان، سهل، میسر & مشکل، مغلق، پیچیده، شاق ۲ بی‌آلایش، بی‌نقش ۳ امرد، نرم‌بروت، نوخط ۴ خوش‌باور، خوش‌خیال، زودباور، ساده‌لوح & رند، تودار ۵ ابله، بله، مغفل، نادان ۶ بی‌آلایش، بی‌تکلف، وضیع ۷ بسیط، بی‌آمیغ، مفرد & سخت، نقشدار، مرکب

ساده‌دلانه : صادقانه، ساده‌لوحانه

ساده‌دل : ۱ بی‌شیله‌پیله، خوش‌باور، زودباور، ساده‌لوح & تودار، دیرباور ۲ روراست، صادق، بی‌تزویر

ساده‌رو : ۱ نوجوان، نابالغ ۲ امرد

ساده‌لوح : ۱ احمق، بی‌شیله‌پیله، خوش‌باور، زودباور، ساده، ساده‌دل، ساده‌نگر، صاف‌وصادق، ضعیف‌العقل، کودن، مغفل، هالو ۲ سلیم، پاکدل، صافی‌ضمیر

ساده‌لوحی : خوش‌باوری، خوش‌گمانی، زودباوری & دیرباوری

ساده‌نگر : خوش‌باور، زودباور، ساده‌دل، ساده‌لوح، مغفل

ساده‌نگری : خوش‌باوری، زودباوری، ساده‌دلی، ساده‌لوحی، ساده‌اندیشی

سادیسم : ۱ جنون مردم‌آزاری ۲ شهوترانی توام بابی‌رحمی

سارا :اسم ۱ عنبرسارا، مشک ۲ بی‌غش، خالص & ناخالص ۳ زبده

ساربان : ساروان، شتردار، شتربان، قافله‌سالار & کاروانی

ساربانی : ساروانی، شتربانی، قافله‌سالاری، شترداری

سار :صفت ۱ سارنگ ۲ رنج، محنت، درد ۳ شتر ۴ پرده، ساره ۵ نشاط‌آور، نشاط‌انگیز، شادی‌زا

سارق : ۱ حرامی، دزد، راهزن، شبرو، طرار، قطاع‌الطریق ۲ جیب‌بر ۳ غارتگر ۴ عیار

ساروان : ساربان، شتربان، قافله‌سالار & کاروانی

ساروق : ۱ بقچه، بغچه ۲ سفره ۳ دستار، سربند

ساری : ۱ شایع، واگیر، سرایت‌کننده ۲ جاری، روان & راکد ۳ نافذ ۴ سار، سارنگ ۵ فوطه، چادر، پوشش، جامه (زنان‌هندی)

ساز : ۱ ارغنون، تار، سه‌تار، چنگ، رود، عود ۲ تجمل، برگ، دستگاه ۳ ساخت، سامان ۴ تحمل، سازگاری، سازش ۵ خدعه، فریب، مکر، نیرنگ ۶ تدارک، تهیه ۷ جامه، رخت، لباس ۸ بنه، توشه، زاد سفر ۹ راه، روش، طریق، شیوه ۱۰ نفع، سود ۱۱ آرایش، آما

ساز زدن : نواختن، نوازندگی کردن

ساززن : چنگی، خنیاگر، مطرب، نوازنده، تارزن

سازش : آشتی، اصلاح، توافق، سازگاری، سلوک، صلح، موالفت، مدارا، مصالحه، موافقت، هم‌دستی & ناسازگاری، بدسلوکی

سازش‌پذیر : آشتی‌جو، آشتی‌طلب، سازشکار، قابل‌انعطاف، منعطف، انعطاف‌پذیر & سازش‌ناپذیر

سازش دادن : ۱ سازگار ساختن، سازگار کردن، جور کردن، متجانس کردن، وفق دادن ۲ هم‌آهنگ کردن، تطبیق دادن، آشتی دادن، صلح دادن، موافق ساختن

سازش داشتن : هماهنگ‌بودن، توافق داشتن، سلوک کردن، مدارا کردن، سازگار بودن & ناسازگار بودن

سازش‌کار، سازشکار : ۱ آرامش‌طلب، آشتی‌طلب، سازشگر، صلحجو، مصالحه‌جو & سازش‌ناپذیر ۲ بندوبست‌چی

سازش کردن : ۱ صلح کردن، آشتی کردن، رفع اختلاف کردن، توافق کردن، به موافقت‌رسیدن، مصالحه کردن، سازگارشدن، اصلاح کردن & ناسازگاری کردن، مخالفت کردن

سازشگر : آرامش‌طلب، آشتی‌خواه، صلحجو & جنگ‌طلب

سازش‌ناپذیر : ۱ تاثیرناپذیر، سرسخت، توصیه‌ناپذیر، نفوذناپذیر، ناسازگار، انعطاف‌ناپذیر & سازش‌پذیر ۲ خشک، لجوج، یکدنده، انعطاف‌ناپذیر & انعطاف‌پذیر ۳ مقرراتی

ساز کردن : ۱ آغاز کردن، آغازیدن & خاتمه دادن ۲ آهنگ کردن، عزم کردن، قصد کردن ۳ آراسته کردن، آماده کردن ۴ کوک کردن، هم‌نوا ساختن

سازگار : ۱ آمیزگار، خوش‌معاشرت، ملایم‌طبع ۲ بساز، جور، سازوار، قانع، خرسند، کوک، متجانس & ناسازگار، نامتجانس ۳ مساعد، مناسب، موافق ۴ هم‌آهنگ، هم‌آواز & ناهم‌آهنگ ۵ گوارا، مهنا

سازگار شدن : ۱ سازوارشدن، موافق شدن & ناسازگار شدن ۲ هم‌آهنگ شدن، مطابقت داشتن & ناهم‌آهنگ‌شدن

سازگاری : ۱ تحمل، سازش، موالفت، مماشات، موافقت ۲ توافق، تناسب، سازواری ۳ هم‌آوازی، هم‌آهنگی، هم‌خوانی، هم‌نوایی & ناسازگاری ۴ خرسندی، قناعت

سازگاری داشتن : ۱ هم‌آهنگی داشتن، سازگاری داشتن، موافق بودن & ناهم‌آهنگ بودن ۲ هم‌دل بودن، مماشات کردن، سازش کردن، توافق داشتن & ناسازگاری‌داشتن ۳ تناسب داشتن، هم‌خوانی داشتن & نامتناسب بودن

سازگاری کردن :بردباری نشان دادن، مماشات کردن، تحمل کردن، هم‌آوازی کردن

سازمان : ۱ اداره، بنگاه، بنیاد، تشکیلات، دستگاه، موسسه ۲ نظم و ترتیب، سروسامان ۳ مجموعه کارمندان، پرسنل ۴ نامه

سازمان دادن : ۱ مرتب کردن، نظم دادن، سامان دادن & درهم‌ریختن، نابسامان کردن ۲ تشکیلات، برنامه‌ریزی

سازماندهی : تنسیق، تنظیم، سامان‌دهی، نظم

سازمان‌دهی کردن: سازمان دادن، نظام‌دهی کردن، سازمند کردن

سازمانی : تشکیلاتی، اداری

سازمند : ۱ آماده، آراسته، ساخته، مجهز، مهیا & ناسازمند ۲ منظم، مرتب، اسلوب‌مند & نامنظم، مغشوش ۳ سازور، سازمان‌یافته ۴ درخور، لایق، سزاوار

سازمند کردن : منظم کردن، مرتب کردن، سازمان‌یافته کردن، اسلوبمند کردن

سازندگی : ۱ آبادسازی، عمران ۲ ابداع، اختراع ۳ آفرینش، خلق ۴ خلاقیت ۵ جعل ۶ نوازندگی

سازندگی کردن : ۱ آباد کردن، عمران کردن، آباد ساختن & تخریب کردن، ویران کردن ۲ ایجاد کردن، ساختن ۳ نوازندگی کردن، نواختن، خنیاگری کردن

سازنده : ۱ صانع ۲ بنا، معمار ۳ آبادگر ۴ مبدع، مبتکر، مخترع ۵ خلاق ۶ آفرینشگر، پدیدآورنده ۷ کارساز، گره‌گشا ۸ مفید، سودمند ۹ جاعل ۱۰ نوازنده ۱۱ تنظیم کننده

سازوار : ۱ موافق، سازگار ۲ شایسته، درخور، سزاوار، مناسب

سازواره : ارگانیسم، اندام‌واره

سازواری : توافق، سازگاری، موافقت، هم‌آوازی، همدلی & ناسازواری، ناهمدلی

سازوبرگ : ۱ اسلحه، تجهیزات، یراق ۲ باروبنه، اسباب، لوازم

سازور : ۱ آماده، سازمند، مستعد، مهیا & ناسازور، نامهیا ۲ ساخته، پرداخته

سازوکار : مکانیسم، ساخت‌وکار، روال کار

سازه : ۱ عامل، فاکتور ۲ ساختار ۳ واحد ساختار، عناصر ساختار ۴ واحد نحوی، مولفه (درجمله)

ساطع : ۱ براق، پرتوافکن، تابان، درخشان، درخشنده & تار، کدر ۲ آشکار، نمایان، هویدا

ساطع شدن : ۱ درخشیدن، تابیدن ۲ پراکنده شدن، منتشر شدن

ساطع کردن : ۱ تاباندن، پرتو افکندن ۲ پراکندن، افکندن، منتشر کردن

ساطور : کارد بزرگ

ساعت زدن : ثبت کردن(ساعت ورود و خروج، ساعت حرکت وسائطنقلیه)

ساعت : ۱ گاهنما، وقت‌نما، زمان‌سنج ۲ روزگار، زمان، وقت، هنگام ۳ واحد زمان، شصت دقیقه ۴ رستاخیز، قیامت

ساعدبند : بازوبند، دستوانه

ساعد : ۱ ساق‌دست، فاصله بین‌مچ و آرنج & بازو، عضد، مرفق ۲ ساق ۳ دسته & پایه

ساعی : ۱ تلاشگر، سخت‌کوش، فعال، کوشا، کوشنده، مجد & کاهل ۲ سخن‌چین، غماز

ساغر : ۱ پیاله، پیمانه، جام ۲ باده، صبوح، صبوحی، صهبا، غارج، مل، می

ساغر زدن : ساغر کشیدن، شراب خوردن، شراب نوشیدن، باده‌گساری کردن، می زدن، باده نوشیدن، باده‌نوشی کردن

ساغرنوش : باده‌نوش، باده‌گسار، می‌نوش، میگسار، می‌خوار، ساغرکش

ساغرنوشی : باده‌گساری، باده‌نوشی، میگساری، می‌خواری، می‌نوشی

ساغری : ۱ چرم دباغی‌شده، کیمخت ۲ تیماج، ۳ کفل اسب

سافل : ۱s e پایین، تحت، زیر، دون، فرود & بالا، فراز ۲ پست ۳ نشیب & فراز ۳ فرومایه، زبون، سفله، دنی

ساق : ۱ اندام مابین زانو و مچ پا ۲ پاچه حیوانات ۳ پایه ۴ ساقه، تنه

ساق‌دوش : ۱ شاه‌بالا، همراه، ملازم (داماد یا عروس در شب زفاف)

ساقط : ۱ افتاده، فروافتاده، فتاده ۲ حذف‌شده ۳ سقط‌شده ۴ پست، فرومایه، ناکس، دنی ۵ زایل‌شده ۶ مضمحل‌شده

ساقط شدن : ۱ برکنارشدن، معزول شدن ۲ افتادن، فرو افتادن ۳ فرود آمدن ۴ سقط شدن ۵ از بین رفتن، زایل‌شدن

ساقط کردن : ۱ برانداختن، برکنار کردن، معزول کردن ۲ انداختن، افکندن، سقط کردن، از بین بردن، زایل کردن

ساقه : ۱ اساس ۲ پایه، تنه، درخت ۳ عقبه سپاه، عقبه لشکر & ۲ جلودار، طلایه

ساقی : ۱ ایاغچی، چمانی، شرابدار، قدح‌پیما، سبوکش، نوشگر & میگسار، شرابخوار ۲ محبوب، معشوق ۳ پیر، مراد ۴ خدا

ساقیگری : چمانی، شرابداری، نوشگری & میگساری، شرابخواری

ساکت : ۱ آرام، بی‌سروصدا، بی‌صدا ۲ خاموش، خموش، سربه‌زیر ۳ دنج، راحت، صامت & شلوغ

ساکت شدن : آرام شدن، آرمیدن، آسودن، خاموش شدن، خموشی گزیدن، آرام گرفتن

ساکت کردن : ۱ آرام ساختن، خاموش کردن ۲ تشنج‌زدایی کردن

ساک : ۱ خریطه، کوله‌پشتی، کیف ۲ کیسه، توبره، چنته ۳ آش‌غوره

ساکن :صفت ۱ اهل، باشنده، سکنه، ماندگار، متوطن، مستقر، مقیم ۲ آرام، آرمیده، بی‌جنبش، بی‌حرکت، راکد ۳ غیرمتحرک ۴ ثابت ۵ مجزوم

ساکن ساختن : ۱ فرونشاندن، تسکین یافتن ۲ آرام کردن، مطمئن ساختن، آرامش دادن

ساکن شدن : ۱ سکناگزیدن، جا گرفتن، مسکن گزیدن، اقامت کردن، متوطن شدن، مقیم شدن، مستقر شدن، استقراریافتن، ماندگار شدن ۲ ایستادن، متوقف شدن، بی‌حرکت ماندن ۳ آرام شدن، تسکین یافتن

ساکن کردن : ۱ سکنادادن، مسکن دادن ۲ تخت‌قاپو کردن ۳ مستقر کردن ۴ آرام کردن، فرو نشاندن، تسکین دادن

سالار :اسم ۱ باشلیق، سپهسالار، سردار، فرمانده ۲ پیر، ریش‌سفید، کهنسال، مسن ۳ رئیس، سرور، شاه ۴ بزرگ، مهتر ۵ رهبر ۶ ممتاز، برجسته، عالی

سالاری : ریاست، سروری، مهتری ۲ سرداری، فرماندهی ۳ حکومت ۴ پادشاهی، سلطنت ۵ پیری، سالمندی، کهنسالی

سالانه : سالیانه، سالاسال، هرسال، همه‌ساله

سالب : ۱ سلب‌کننده، نفی‌کننده، نافی ۲ رباینده، غارتگر ۳ سالبه & موجبه

سال‌خوردگی، سالخوردگی: ۱ پیری، سالمندی، کهنسالی، کهولت & جوانی، شباب ۲ دیرینگی، قدمت ۳ کهنگی

سال‌خورده، سالخورده:صفت پیر، زال، سالمند، شیخ، فرتوت، کلان‌سال، کهنسال، مسن، معمر & خردسال، کم‌سن

سالدات : سرباز، سپاهی ۲ سربازروسی

سال‌دیده، سالدیده :صفت پیر، پیروپاتال، جاافتاده، زال، سالمند، مسن & جوان، کودک

سالک :صفت ۱ درویش، صوفی، عارف ۲ رونده، رهرو ۳ پیرو

سالکی : ۱ سالک‌دار ۲ مبتلابه سالک

سال‌گذشته : پار، پارسال

سال‌گرد، سالگرد : ۱ سال‌روز، سال‌گشت ۲ سال مرگ

سال گرفتن : مراسم گرفتن، برگزار کردن، (سال‌روز درگذشت)

سالم : ۱ تندرست، سرحال، صحیح‌المزاج، قبراق & ناسالم ۲ بی‌عیب، صحیح، بی‌گزند، درست، روبه‌راه، صحیح ۳ بهداشتی & غیربهداشتی ۴ منزه، پاک

سالم‌سازی : بی‌خطرسازی، ایمن سازی

سالمند :صفت پیر، جاافتاده، زال، سالخورده، سالدیده، کلان‌سال، کهنسال، مسن، معمر & جوان

سال‌نامه، سالنامه : تقویم، سالنما، گاه‌شمار، نشریه (سالیانه)

سالن : تالار، سالون

سال‌نما، سالنما : تقویم، گاه‌شمار

سال : ۱ واحد زمان ( ۵۶۳ روز، دوازده ماه)، عام، سنه ۲ پایه، کلاس، دانشپایه ۳ طول عمر، سن، زاد، عمر ۴ دوره فعالیت(سازمان، موسسه) ۵ تاریخ ۶ مراسم سال‌روزدرگذشت ۷ ساج ۸ چوب ساج ۹ کشتی، جهاز

سالوس :اسم ۱ تزویر، تلون، حیله، خدعه، دورویی، ریا، ریاکاری، ریب، زرق، ظاهرنمایی، فریب، منافقت، نفاق ۲ چاپلوس، چرب‌زبان، متملق ۳ تملق، چرب‌زبانی، فریبکاری ۴ شیاد، ظاهرنما، فریبنده

سالوس ورزیدن : ۱ ریاورزیدن، ریاکاری کردن، دورویی کردن، ظاهرنمایی کردن ۲ مکر ورزیدن، خدعه کردن، سالوس کردن

سالوسی : ۱ ریاکاری، حیله‌گری، دورویی ۲ ریاکار، حیله‌گر، دورو، سالوس‌گر

سالیان : ۱e سال‌ها، مدت‌ها ۲ سنوات

سامان بخشیدن :سامان دادن، مرتب کردن، نظم دادن، رونق‌بخشیدن & نابسامان کردن

سامان : ۱ خطه، سو، قلمرو، کران، مرز، حد، سرحد، ناحیه، منطقه ۲ ابزار، اثاث، اسباب، وسایل ۳ انتظام، ترتیب، نظام، نظم ۴ خانمان، ماوا، محل، مقام، مکان، منزل ۵ کالا، متاع ۶ ثروت، دولت، مکنت ۷ رواج، رونق، آرام، راحت، قرار ۸ منطقه، مکا

سامان دادن : ۱ نظم‌دادن، مرتب کردن، انتظام بخشیدن، درست کردن ۲ سروسامان دادن، سامان‌دهی کردن

سامان‌دهی، ساماندهی :مرتب‌سازی، تنسیق، تنظیم

سامان گرفتن : ۱ منظم شدن، مرتب شدن، درست شدن ۲ سروسامان گرفتن، سامان یافتن

سامانه : ۱ جهاز، دستگاه ۲ نظام، سیستم ۳ الگو

سام :صفت ۱ بیماری، مرض، ناخوشی ۲ ورم، آسم ۳ سرسام، دوار ۴ خیزران ۵ سمی، زهردار، خطرناک، زهرناک & بی‌زهر، غیرسمی ۶ آتش & آب

سامع : سمیع، شنوا، شنونده، مستمع & قایل

سامعه : شنوایی، گوش & گویایی

سانحه : اتفاق، پیشامد، تصادف، حادثه، رزیه، عارضه، فاجعه، واقعه

سان : ۱ روش، طرز، گونه، نمط ۲ رژه، مارش، مشق ۳ قرین، مانند، مثل ۴ رسم، قاعده، قانون ۵ پاره، حصه ۶ خوی، عادت

سانسور : ۱ تفتیش، کنترل، ممیزی ۲ حذف ۳ قیچی

سانسورچی : ممیز، مامورسانسور

ساو : ۱ باج، پاژ، خراج، مالیات ۲ براده طلا

ساویز : خوش‌خلق، نیک‌خو، خلیق & بدخلق، بدخو

ساویس : ۱ ارزشمند، گران‌مایه ۲ نفیس ۳ پنبه‌زده‌شده

ساهی : خطاکار، سهوکننده، غافل، فراموشکار

سایبان : ۱ آفتاب‌گردان، سایه‌پوش، سایه‌گاه، آلاچیق، سایه‌بان، سایه‌وان، شامیانه، چتر، سایه‌پوش، سایه‌گاه، عرش، نش ۲ چادر، شامیانه، سراپرده، خیمه

سایت : ۱ سکوی پرتاب موشک ۲ محل استقرار رادار ۳ کارگاه ساختمانی ۴ کارخانه ۵ مرکز مجازی در اینترنت

سایر :اسم ۱ دگر، دیگر، غیر & همان، همین ۲ روان، ساری، سیرکننده ۴ باقی، بقیه، جمیع، همه ۵ رایج، متداول، جاری

سایرین : دیگران، افراد دیگر، اشخاص دیگر & همان‌ها، همین‌ها

سایس : ۱ مدیر، مدبر، کاردان ۲ سیاستمدار، باسیاست ۳ باکیاست

سایش : اصطکاک، خراش، مالش، مس

سایل : ۱ فقیر، گدا، متکدی، ونگ، دریوزه، مفلس & بی‌نیاز، غنی ۲ پرسشگر، پرسنده & جواب‌گو، مجیب، پاسخ‌ده ۳ جاری، روان، سیلان‌کننده

سایه افکندن : ۱ سایه کردن، سایه گستردن، سایه انداختن ۲ مستولی‌شدن، چیره شدن، حکم‌فرما شدن ۳ التفات کردن، توجه کردن، عنایت کردن

سایه‌افکن : سایه‌دار، سایه‌گستر، سایه‌انداز

سایه‌پرست :صفت ۱ فاسق، اهل فسق‌وفجور ۲ زانی، زناکار ۳ رفاه‌زده

سایه‌پرورد : ۱ سایه‌پرورده، راحت‌طلب، تن‌آسا، سایه‌نشین ۲ آسوده ۳ مفت‌خور

سایه‌دار : سایه‌گستر، سایه‌انداز، سایه‌افکن، سایه‌ور، ظلیل & بی‌سایه

سایه‌روشن : ۱ تاریک‌روشن ۲ تیره‌روشن

سایه : ۱ شبح، ظل، نسار، نش ۲ پناه، حمایت ۳ توجه، عنایت ۴ اثر، تاثیر، نتیجه ۵ نفوذ ۶ حشمت، بزرگی، جلال ۷ غیرواقعی، صوری ۸ وهمی، موهوم ۹ نقاطتیره‌تر (در نقاشی)

سایه‌گاه : سایبان، سایه، مظله، نش

سایه گستردن : ۱ سایه افکندن، سایه انداختن، سایه کردن ۲ پوشاندن، پنهان کردن ۳ تحت حمایت قراردادن

سایه‌وار :صفت q شبح‌وار، سایه‌سان، شبح‌مانند

ساییدگی : سابیدگی، سابیده‌شدگی

ساییدن : ۱ سابیدن، سودن ۲ خرد کردن، کوبیدن، نرم کردن ۳ سوهان زدن، صیقلی کردن ۴ زدودن ۵ جلا دادن، صیقل‌دادن ۶ مالیدن

ساییده : ۱ سابیده، سوده & ناسوده، نساییده ۲ کوبیده، نرم ۳ سوهان‌زده، سوهان‌خورده، صیقلی ۴ زدوده

سبابه : انگشت دوم، انگشت‌شهادت، انگشت اشاره & ابهام، خنصر، بنصر

سباح : آب‌ورز، شناگر، شناور

سباحت : ۱ آب‌بازی، شنا، شناگری، شناوری ۲ شنا کردن، شناور شدن

سباخ : کویر، شوره‌زار، لم‌یزرع، نمکزار & مزروع

سباع : درنده‌ها، جانوران، سبع‌ها، ددان

سباعی : هفت‌تایی، هفت‌حرفی، هفت‌رکنی

سبب : ۱ انگیزه، جهت، دلیل، علت، منبع، موجب ۲ باعث، مسبب، واسطه، وسیله ۳ داعیه ۴ طرز، طریق، منوال ۵ خویشاوندی، قرابت، نسبت، علاقه & بیگانگی، نسب ۶ آلت، افزار، ابزار ۷ طناب، ریسمان

سب : ۱ بددهانی، دشنام، رده، فحش، لعن، ناسزا & مدح، ستایش ۲ دشنام‌دادن، فحش دادن، ناسزا گفتن & ستودن، مرحبا گفتن

سبب‌ساز : ۱ وسیله‌ساز، مسبب & سبب‌سوز ۲ خدا، خداوند

سبب‌سوز : وسیله‌سوز، اسباب‌سوز & سبب‌ساز، وسیله‌ساز

سبب شدن : باعث شدن، انگیزه شدن، موجب شدن، مسبب شدن، وسیله گشتن، وسیله شدن

سببی : خویشاوندی، وابستگی & نسبی

سبت : شنبه، آخرین روز هفته (قوم‌یهود)

سبحات : سبحه‌ها، انوار الهی، جلال ربوبی، عظمت الهی، انوار جلالت

سبحان :صفت ۱ تنزیه ۲ تنزیه کردن ۳ سبحان‌اله گفتن، خدا را به پاکی‌یاد کردن ۴ پاک بودن، پاکیزه کردن ۵ پاک، منزه

سبحانی : الهی، ربانی، خدایی، یزدانی & شیطانی

سبحه : ۱ نیایش، دعا، ذکر، سبحت ۲ تسبیح ۳ مهره تسبیح

سبد : ۱ تبنگو، زنبیل، سله ۲ حلقه

سبز :صفت ۱ اخضر، خضرا & احمر ۲ تازه، تر، خرم، شاداب & پژمرده، خشکیده ۳ شاد، خرم ۴ شمشیر، خنجر ۵ بنگ ۶ سبزه، سبزه‌چهره، گندم گون، اسمر ۷ معشوق

سبز شدن : ۱ روییدن، جوانه زدن & خشکیدن، خشک شدن ۲ ظاهرشدن، پیدا شدن

سبز کردن : ۱ رویاندن، رویانیدن ۲ رنگ سبز کردن

سبزه :اسم ۱ اسمر، سبزچهره، سیه‌چرده، سبزه‌رو، گندمگون & سپیدپوست ۲ چمن، علف، گیاه

سبزه‌زار : ۱ چمن، چمن‌زار & خشک‌زار، کویر ۲ علفزار، مرغزار ۳ جوله‌زار & خشک‌زار، کویر ۴ گل گشت، روضه

سبزه‌قبا : کلاغ سبز، سبزقبا

سبزی‌پاک‌کن :متملق، چاپلوس، مداهنه گر

سبزیجات : انواع سبزی‌های‌خوردنی، (تربچه، تره، گشنیز، جعفری، مرزه، شاهی، ریحان، نعناع، پیازچه، ترخون و )

سبزی کار :اسم جالیزکار

سبزی کاری : جالیزکاری

سبزینه :اسم ۱ سبزرنگ، سبزگون ۲ گندمگون ۳ کلروفیل

سبط : ۱ نوه، نواده، فرزندزاده، دخترزاده & جد، نیا ۲ قبیله، عشیره

سبطی : یهودی، قبطی

سبعانه : ددمنشانه، وحشیانه، توام با وحشیگری

سبع :اسم جانور، دد، درنده، درنده‌خو، وحشی & اهلی

سبع : هفت

سبعیت : توحش، ددخویی، درندگی، درنده‌خویی، وحشیگری

سبق بردن : پیش افتادن، پیشی گرفتن، سبقت جستن

سبقت : ۱ پیشدستی، پیشی، تقدم، مسابقه ۲ پیشی گرفتن

سبقت جستن : پیشی‌جستن، تقدم‌جویی کردن، تقدم جستن، سبق‌بردن، پیش افتادن، پیش‌دستی کردن

سبقت دادن : ترجیح‌دادن، برتری دادن، مرجح دانستن، برتر شمردن، مقدم دانستن

سبقت گرفتن : ۱ پیشی گرفتن، پیش افتادن، جلو زدن & عقب‌افتادن ۲ پیش‌دستی کردن

سبق : ۱ قبل، پیش ۲ پیشی، سبقت‌جویی & بعد، پسین ۳ برتری، تقدم ۴ درس ۵ شرط، گرو، مسابقه ۶ مایه شرطبندی

سبک : استیل، اسلوب، راه، روال، روش، شیوه، طرز، طریق، طریقه، منوال

سبک‌بار، سبکبار : ۱ آزاد، حر، مجرد، وارسته & گرانبار ۲ آسوده، فارغ‌بال

سبک‌بال، سبکبال : ۱ تیزپر، تیز پرواز، سبک‌پر ۲ راحت، آسوده، فارغ البال، فارغ، سبکبار

سبک‌پا : ۱ جلد، تندرو، تیزپا، سبک‌پو ۲ گریزپا

سبک : ۱ خفیف، کم‌وزن & ثقیل، سنگین، گران، وزین ۲ لطیف ۳ بی‌وقار، بی‌وقر، جلف & موقر ۴ سبکبار ۵ بی‌غم، راحت ۶ شتابان، به سرعت، بلافاصله، فورتند، زود، سریع ۹ نازک ۱۰ رقیق، آبکی، تنک ۱۱ آرام، آهسته، یواش

سبک‌خیز : ۱ سحرخیز & دیرخیز ۲ تیز پا، چالاک، چابک، چست، تندرو & کندرو

سبک‌داشت :کوچک‌شماری، تحقیر، استخفاف، خوارداشت & بزرگداشت، تعظیم

سبک داشتن : ۱ کوچک شمردن، خوار داشتن، تحقیر کردن ۲ بی‌اهمیت دانستن

سبک‌دل، سبکدل : شاد، شادمان، خوشحال، بی‌غم، سبک‌روح & ناشاد

سب کردن : بد گفتن، لعن کردن، لعنت فرستادن، دشنام دادن

سبک‌روح، سبکروح : ۱ شاد، سرزنده، باروحیه ۲ ظریف‌طبع ۳ خوش‌بین ۴ بی‌تکلف، بی‌تکبر

سبک‌رو : گستاخ، پررو، بی‌شرم، وقیح، چشم‌دریده

سبک‌سرانه، سبکسرانه : ۱ بی‌ادبانه ۲ سرسری، سهل‌انگارانه، نامعقولانه & موقرانه

سبک‌سر، سبکسر : ۱ شوریده‌مغز، کم‌خرد & خردمند، عاقل ۲ بی‌وقار، جلف، سبک‌مایه، نامعقول & رزین، موقر ۳ کم‌ارج، بی‌ارزش، کم‌اهمیت، کم‌بها & گرانبها ۴ سهل‌انگار، سربه‌هوا ۵ سبکسار، بی‌وقار، عجول ۶ بی‌مغز، کم‌مایه & پرمایه ۷ خوار، فرومایه، پست، د

سبک‌سری، سبکسری : ۱ بی‌وقاری، جلفی، خواری، سبکی، فرومایگی & وقر، وقار ۲ نادانی، حماقت

سبک سنگین کردن : بررسی کردن، امتحان کردن

سبک‌سیر : تندرو، تیزپا، تیزپرواز، تیزرو، سبک‌رو، سبک‌پا، سریع‌السیر & کندرو، بطیءالسیر

سبک شدن : ۱ کاهش‌یافتن، کم شدن ۲ سبک‌بار شدن، راحت شدن، آرامش یافتن، آرام شدن ۳ خوار شدن، بی‌مقدارشدن ۴ خفیف شدن، بی‌وقار شدن، کسرشان‌یافتن

سبک‌عقل : بله، خل، دیوانه‌وش، سبک‌مغز & عاقل

سبک‌مایه : ۱ سبک‌سار، سبکسر ۲ بی‌دانش، کم‌سواد & پرمایه، باسواد ۳ سطحی، سطحی‌گرا ۴ بی‌چیز، تهی‌دست، کم‌سرمایه، کم‌مایه & سرمایه‌دار ۵ بی‌ارزش، کم‌اهمیت

سبک‌مغزی : ابلهی، بلاهت، کم‌عقل

سبکی : ۱ کم‌وزنی & ثقل، سنگینی ۲ چالاکی، فرزی ۳ خفت، سبکسری، طیره ۴ بی‌وقاری، جلفی ۵ خواری، حقارت

سبلت : سبیل، بروت، موی پشت‌لب، شارب

سبو : ۱ آبخوری، سفالینه، کوزه، کوزه بزرگ ۲ جره

سبوح :صفت ۱ باری‌تعالی ۲ مقدس ۳ منزه، پاک، مبرا

سبیل : بروت، سبلت، شارب & ریش، محاسن

سبیل : ۱ جاده، راه، صراط، طریق ۲ قربانی، نذر، وقف ۳ روش، شیوه، طریقه ۴ روا، مباح

سبیل کردن : ۱ مجانی کردن، رایگان ساختن ۲ وقف کردن، خیر کردن

سبیلو : سبیل‌دار & ریشو، ریش‌دار

سپار : ۱ لگدکوب ۲ چرخشت ۳ ظرف انگور، سپاس داشتن، شکر نعمت کردن، منت‌پذیر بودن، منت داشتن ۴ اسباب خانه

سپاس : ۱ ثنا، حمد، ستایش ۲ درود، ۳ امتنان، تشکر، حق‌شناسی، شکر، قدردانی، منت، شکرگزاری & کفران، ناشکری

سپاسدار : شاکر، شکرگزار، قدردان، منت‌پذیر، نمک‌شناس & کفور

سپاسداری : امتنان، تشکر، سپاسگزاری، قدردانی، قدرشناسی & نمک‌نشناسی

سپاس داشتن : شکر کردن، شکرگزار بودن، سپاسدار بودن، منت‌پذیربودن، شاکر بودن

سپاسگزار : ۱ حق‌شناس، حقگزار، شکرگزار، شکور، قدرشناس، نمک‌شناس & ناسپاس، ناشکر ۲ شاکر، متشکر، ممنون & مغبون

سپاسگزاری : امتنان، تشکر، تقدیر، سپاسداری، قدرشناسی & ناسپاسی

سپاس گفتن : ۱ حمدگفتن، ستایش کردن ۲ قدردانی کردن، سپاسگزاری کردن، حق‌شناسی کردن ۳ تشکر کردن، امتنان داشتن

سپاه : ارتش، جند، جیش، خیل، رژیمان، فوج، قشون، گند، لشکر، هنگ

سپاهی : ارتشی، جنگاور، خیلتاش، قشونی، لشکری، نظامی

سپر : ۱ اسپر، درق، درقه، مجن ۲ محافظ ۳ ضربه‌گیر ۴ حائل، مانع، حفاظ

سپر انداختن : ۱ سپرافکندن ۲ فرار کردن، رو به فرار نهادن، گریختن ۳ تسلیم شدن

سپردن : ۱ سفارش کردن، توصیه کردن ۲ تسلیم کردن، تفویض کردن ۳ به امانت دادن ۴ محول کردن، تحویل دادن، واگذار کردن ۵ طی کردن، درنوردیدن ۶ پایمال کردن، لگدکوب کردن

سپردنی :صفت ۱ طی‌کردنی، گذراندنی، رفتنی ۲ تحویل‌دادنی ۳ واگذاشتنی ۴ تفویض‌کردنی

سپرده :اسم ۱ امانت، ودیعه ۲ محول ۳ سفارش، سفارش‌شده ۴ درنوردیده، طی‌شده

سپرز : طحال، اسپرز

سپر کردن : محافظ ساختن، پناه قرار دادن، سپر ساختن & سپرافکندن

سپری : ۱ پایان‌یافته، به‌آخررسیده، طی، گذشت ۲ محو، معدوم، نابود، نیست & هست ۳ پایمال

سپری شدن : پایان یافتن، گذشتن، منقضی شدن، تمام شدن، به اتمام‌رسیدن، گذشتن، طی شدن، به سررسیدن & شروع شدن

سپری کردن : ۱ به‌پایان‌رسانیدن، به اتمام رسانیدن، تمام کردن، گذراندن، طی کردن، سر کردن ۲ معدوم کردن، نابود ساختن، نابود کردن ۳ پایمال کردن

سپس : آن‌گاه، آن‌وقت، بعد، آن‌وقت، پس، پس‌ازآن & قبل

سپنج : ۱ عاریت ۲ عاریتی ۳ خانه موقت، گذرا، ناپایدار، منزل موقت ۴ خانه، شبستان ۵ پالیزبان

سپند : اسفند، سپنج

سپندان : ۱ خردل ۲ اسفند، سپند، سپندین ۳ دانه اسفند

سپندسوز : بخورسوز، عودسوز، مجمر

سپور : پیک بهداشتی، جاروکش، رفتگر

سپوزکار : بی‌قید، پشت‌گوش‌انداز، تنبل، مماطله‌کار & متعهد، مسئول، وظیفه‌دان، وظیفه‌شناس، زرنگ

سپهبد : امیرالجیش، ژنرال، سپهسالار، سالار سپاه، سردار سپاه، فرمانده سپاه

سپه : جند، خیل، سپاه، فوج، لشکر

سپهر : ۱ آسمان، سما، طارم، عرش، فضا، فلک، کیهان، گردون & ارض، زمین ۲ اقبال، بخت، طالع ۳ روزگار

سپه‌سالار، سپهسالار :امیرالجیش، باشلیق، سالار، سردار

سپیداب : سفیداب

سپیدار : سفیدار، تبریزی

سپید : بیاض، سفید، سیمگون، شیرگون، نقره‌فام & سیاه

سپیدشو : رختشو، گازر

سپیدفام : سفیدرنگ، نقره‌گون & سیه‌فام

سپیده : بامدادان، سپیده‌دم، سحر، سپیده‌دمان، سحرگاهان، سفیده، شفق، طلیعه، فجر & غروب، فلق

سپیده‌دم : بامداد، بامدادان، سپیده‌دمان، پگاه، سپیده‌دمان، سحر، سحرگاه، شفق، طلوع، صبح، فجر، فلق & غروب

سپیدی : ۱ بیاض، سفیدی & سیاهی ۲ رخشندگی، روشنایی، روشنی & تیرگی

ستاد : ۱ قرارگاه، مرکز، مقر ۲ ارکان حرب ۳ رکن، مرکز برنامه‌ریزی

ستادن : ۱ ایستادن ۲ ستدن، گرفتن، ستاندن & نشستن

ستار : پوشاننده، رازپوش، عیب‌پوش & افشاگر

ستاره : ۱ اختر، کوکب، نجم & خورشید، شمس ۲ بخت، اقبال، تقدیر، طالع ۳ آرتیست، هنرپیشه ۴ فرد شاخص ۵ قهرمان

ستاره‌باران : پرستاره

ستاره‌پرست :صفت ۱ صائبین ۲ شب‌زنده‌دار

ستاره‌سوخته : بدبخت، تیره‌روز، نگون‌بخت

ستاره‌شناس : اخترشناس، رصاد، رصدنشین، منجم

ستاره‌شناسی :اخترشناسی، رصد، نجوم

ستاک : ۱ بن، ریشه، اصل، بیخ ۲ ماخذ، منبع، منشا، سرچشمه ۳ شاخه نورسته، شاخه درخت ۴ شاخه تازه تاک

ستاندن : ستدن، گرفتن، بازگرفتن، واستدن

ستاننده : ۲ فاتح، متصرف

ستاوند : ایوان، بالاخانه، رواق، صفحه

ستایش : آفرین، تحسین، تعریف، تقدیر، تمجید، ثنا، حمد، مدح، مدیح، مدیحه، مرحبا، منقبت & قدح، نکوهش

ستایش‌آمیز :صفت تحسین‌آمیز، مدح‌آمیز & قدح‌آمیز، نکوهش‌بار، ملامت‌بار

ستایش‌انگیز :تحسین‌برانگیز، ستودنی، درخورتحسین، ستایش‌برانگیز

ستایش کردن : ۱ تحسین کردن، ستودن & نکوهیدن، نکوهش کردن ۲ ثنا گفتن، مدح کردن، تمجید کردن & نکوهیدن، نکوهش کردن، قدح گفتن، هجو کردن

ستایشگر :اسم آفرین‌گو، ثناخوان، ستاینده، مداح، مدح‌خوان، مدح‌گستر، مدح‌گوی، منقبت‌خوان & نکوهش‌گر

ستبرا : ثخن، ستبری، ضخامت، فربهی، قطر، کلفتی & نازکی

ستبر : ۱ تناور، تنومند، ثخن، دفزک، زفت، ضخیم، استبر، قطور، فربه، کلفت، گنده، ناهموار & نازک ۲ سفت، سخت، غلیظ

ستبری : ثخن، ستبرا، ضخامت، کلفتی & نازکی

ست : ۱ دست ۲ سری ۳ گیم، دور بازی

ستر : ۱ پرده، پوشش، جلباب، حجاب & کشف ۲ پوشاندن، نهفتن

ستردن : ۱ تراشیدن، پاک کردن، پالودن، ۲ زدودن، کندن، محو کردن، زایل کردن ۳ نابود کردن، از بین بردن

سترده : بری، پاک، تراشیده، زایل، عاری، محذوف، منقا

سترگ : ۱ بزرگ، عظیم، معظم، والا ۲ بااهمیت، مهم ۳ بزرگ‌جثه، تنومند، عظیم‌الجثه & لاغر، نزار ۴ ستیزه‌کار، لجوج، خودسر ۵ عصبی، تندخو، خشمناک

سترون : ۱ بی‌بار، بی‌بر، عقیم، نازا & بارور، زایا ۲ بایر، لم‌یزرع، کویر & حاصلخیز ۳ استریل

سترون‌سازی : استریل، میکرب‌زدایی، ضدعفونی

سترون شدن : ۱ عقیم‌شدن، نازا شدن ۲ ناتوان شدن ۳ استریل‌شدن

سترون کردن : ۱ عقیم کردن، نازا کردن ۲ معدوم‌سازی(میکرب‌و )

سترون کردن : نازا ساختن، عقیم ساختن، عقیم کردن & بارور ساختن

ست کردن : ۱ هم‌آهنگ کردن، یک‌دست کردن، هم‌رنگ کردن، هم‌خوان کردن ۲ تنظیم کردن، میزان کردن

ستم : آزار، اجحاف، ایذا، بغی، بیداد، بیدادگری، تطاول، تعدی، جبر، جفا، جور، حیف، ظلم، مظلمه & مهر

ستم‌پیشه :صفت بیدادگر، بیدادپیشه، جبار، جفاکار، جورپیشه، ستمکار، ظالم & مهربان، عادل

ستم‌دیده، ستمدیده : ۱ بدبخت، جوردیده، مظلوم & ظالم، ستمکار ۲ ستم‌ستیز

ستم‌کار، ستمکار : بیدادگر، جبار، جفاپیشه، ستمکاره، جفاکار، ستمگر، سفاک، شریر، ظالم، مردم‌آزار & عادل، دادگر

ستم کردن : جور کردن، جفا کردن، تعدی کردن، ظلم کردن، بیدادگری کردن، تطاول کردن، آزار کردن

ستم‌کش، ستمکش : ۱ ستم‌پذیر، جفامند، جورکش، زحمتکش، سختی‌کش & ستمگر ۲ ستم‌ستیز

ستم کشیدن : جورکشیدن، تحمل ظلم کردن، ناروا دیدن، ستم دیدن & ستم کردن

ستمگرانه : بیدادگرانه، جابرانه، ظالمانه & دادگرانه

ستمگر : بیدادگر، جابر، جبار، جفاکار، ستم‌کیش، جورپیشه، زورگو، ستمکار، سرپنجه، سفاک، طاغوت، ظالم، عادیه، غاصب، متعدی، مردم‌آزار ۱ & دادگر ۲ ستم‌ستیز ۳ ستم‌پذیر، ستم‌کش، ستم‌کشیده

ستمگری : اعتساف، بیداد، بیدادگری، بی‌رحمی، جور، زورگویی، ظلم & ۱ دادگری ۲ ستم‌ستیزی

ستوان :صفت ۱ استوار، پابرجا، محکم ۲ نایب ۳ امین، معتمد

ستودن :فعل ۱ مدح کردن، ستایش کردن & نکوهیدن، نکوهش کردن ۲ تحسین، تمجید، حمد، ستایش

ستودنی :ستایش‌کردنی، تحسین‌کردنی، قابل‌ستایش، تمجیدکردنی، درخورتحسین

ستوده : پسندیده، حمید، محمود، مستحسن، مقبول & نکوهیده

ستوران : چارپایان، حیوانات‌بارکش، دواب، مواشی & ددان، وحوش

ستور : انعام، چارپا، حیوان، بارکش، دواب (اسب، قاطر، الاغ، یابو ) & دد، وحش

ستورخانه : آغل، اصطبل، باره‌بند، پاگاه، ستورگاه، طویله

ستورگاه : آغل، اصطبل، باره‌بند، پاگاه، ستورخانه، طویله

ستون : ۱ تیرک، استوانه، رکن، عماد، عمود، قایمه، جرز ۲ گروه، دسته، صف، ردیف (نظامی)

ستوه آمدن : به ستوه‌آمدن، خسته شدن، درمانده شدن، ستوه یافتن

ستوه : ۱ خسته، درمانده ۲ ملول ۳ رنجور

ستوهی : ۱ خستگی، درماندگی ۲ ناتوانی، ضعف ۳ ملامت، دلتنگی ۴ پریشانی

ستهنده : ۱ ستیزه‌جو، ستیزه‌کار ۲ خودرای، خودکامه، مستبد & مصلح، آشتی‌جو، آشتی‌طلب ۳ لجوج، یک‌دنده

ستیز : آرزم، پیکار، تعارض، تنازع، جدال، جر، جنگ، حرب، خصومت، دعوا، رزم، ستیزه، مجادله، پرخاش، کشاکش، کشمکش، معارضه، منازعه، نبرد & صلح

ستیز کردن : مجادله کردن، پرخاش کردن، جدال کردن، پیکار کردن، خصومت ورزیدن، معارضه کردن، کشمکش کردن، منازعه کردن، نبرد کردن

ستیزگی : سرکشی، عناد، لجاج، ستیز، لجاجت، جدال

ستیزه : پرخاش، جدال، جدل، جنگ، حرب، خصومت، دشمنی، دعوا، ستیز، ضدیت، عناد، کشاکش، مجادله، محاربه، مخالفت، مرافعه، معارضه، منازعه، مناقشه، نبرد، نزاع & صلح

ستیزه‌جو : ۱ پیکارجو، پیکارگر، ستیهنده، جنگجو، پرخاشگر، جنگ‌طلب، ستیزه‌گر، ستیزا، عربده‌جو، غوغاگر، مبارزطلب، متخاصم ۲ لجوج ۳ سرکش، عاصی، نافرمان، طاعی & صلح‌طلب، آشتی‌جو، آشتی‌خواه

ستیزه‌جویی : ۱ پیکارجویی، ستیهندگی، جنگ‌جویی، جنگ‌طلبی & آشتی‌طلبی ۲ خصومت، عناد & دوستی، وداد ۳ لجاجت ۴ عصیان، نافرمانی & اطاعت، فرمانبرداری

ستیزه‌خو : خشن، ستیزه‌جو، سرکش، طاغی، عاصی، غوغاطلب، گردنکش، متمرد & رام، مطیع

ستیزه‌خویی : ۱ خشونت، ستیزه‌جویی ۲ سرکشی، طغیان، گردنکشی، تمرد & فرمانبرداری

ستیزه‌کار : خودرای، ستیزه‌جو، تندخو، پرخاشگر، ستیزه‌گر، سرکش، لجوج، نافرمان & مطیع، فرمانبر

ستیزه‌گر : ستیزه‌جو، ستیزه‌کار، ستیهنده، منازع & صلحجو

ستیزیدن : ۱ ستیزه کردن، جدال کردن، جنگ کردن & سازش کردن، آشتی کردن ۲ دشمنی ورزیدن ۳ ناسازگار بودن، ناسازگاری کردن، لجاجت ورزیدن & سازگارشدن

ستیغ : ۱ اوج، سرکوه، قله، نوک ۲ راست، بلند & پا، دامن

ستیهندگی : ۱ ستیزندگی، ستیزه‌جویی، ستیزه‌خواهی ۲ خودرایی، کله‌شقی، لجاج، لجاجت

ستیهیدن : ۱ ستیز کردن، ستیزیدن، لجاج کردن، ستهیدن، جدال کردن ۲ نافرمانی کردن، گردنکشی کردن & مطیع بودن

سجاد : سجده‌کننده، بسیارنمازخوان، سجده‌گر

سجاده : جانماز، مصلی

سجاده‌نشین : عابد، زاهد، نمازی

سجاف : جلباب، طراز، فراویز، درزجامه، شکاف (پرده)

سجاوندی : نشانه‌گذاری

سجایا : خوی‌ها، خصلت‌ها، سجیبه‌ها، طبایع، سرشت‌ها، منش‌ها

سجده : سر بر زمین (مهر) گذاشتن

سجده‌گاه : ۱ سجده‌گه، سجودگاه ۲ محراب

سجستانی : اهل سیستان، سیستانی

سجع : ۱ سخن مقفی، قافیه، کلام‌موزون ۲ ناله کبوتر

سجل : ۱ شناسنامه، کارت‌شناسایی ۲ پیمان‌نامه، عهدنامه ۳ حکم‌نامه، فتوای قاضی، حکم محکم ۴ قباله مهردار ۵ برات مهردار ۶ چک دادوستد ۷ کتاب عهود واحکام

سجن : بازداشتگاه، بندیخانه، دوستاق‌خانه، زندان، سیاه‌چال، محبس

سجین : ۱ دوزخ، جهنم ۲ زندان، محبس

سجیه : خاصه، خصلت، خلق، خو، سجیت، خوی، سرشت، شخصیت، صفت، منش، نهاد

سحاب : ابر، رباب، غمام، غمامه، میغ

سحار : ۱ افسونگر، سحرآمیز ۲ جادوگر، رمال، ساحر، سحرگر ۳ سحرانگیز

سحرآفرین : ۱ سحار ۲ جادگر، ساحر، ساحره

سحرآمیز : جذاب، فریبنده، جادوانه، سحرانگیز

سحر : ۱ افسون، جادو، جادوگری، ساحری ۲ جاذبه، جذبه

سحر : بامدادان، پگاه، سپیده‌دم، شبگیر، شفق، فلق & غروب

سحرخیز : پگاه‌خیز، صبح‌خیز & دیرخیز

سحر کردن : افسون کردن، جادو کردن، فسون کردن

سحرگاه : سپیده‌دم، بامدادان، خروس‌خوان، سپیده‌دمان & شامگاهان

سحرگر : جادوگر، چشم‌بند، سحار

سحری : ۱ مربوط به سحر ۲ بامدادی، سحرگاهان، سحرگه ۳ سحوری

سحق : ۱ ساییدن ۲ مالیدن ۳ نرم کردن

سخا : بخشش، بخشندگی، جوانمردی، جود، سخاوت، کرم & خست، گرسنه‌چشمی

سخافت : سبکی عقل، کم‌عقلی، کم‌خردی، ضعف عقل

سخاوت : بخشش، بخشندگی، جوانمردی، جود، سخا، کرم، نان‌دهی & امساک، تنگ‌چشمی، گرسنه‌چشمی، زفتی، گرسنه‌چشمی

سخاوت‌پیشه : بخشنده، جواد، سخی، کریم، واهب & لئیم، کنس، ممسک

سخاوتمندانه : ۱ کریمانه ۲ جوانمردانه

سخاوتمند : باهمت، بخشنده، جواد، جوانمرد، سخی، کریم، گشاده‌دست، مکرم، واهب & خسیس

سخت : ۱ پیچیده، دشخوار، دشوار، شاق، صعب، عسیر، غامض، مشکل، معضل، معقد، مغلق & آسان ۲ جامد، درشت، سفت، صلب ۳ اکید، بسیار، زیاد، شدید، هرفت ۴ توان‌فرسا، طاقت‌سوز، ناملایم ۵ حاد، خطرناک، خطیر، مخاطره‌آمیز، وخیم ۶ استوار، قایم، قرص، محک

سخت‌جان : ۱ دیرزی، جان‌سخت، مقاوم، گران‌جان، سگ‌جان ۲ پرتحمل، حمول، شکیبا، صبور ۳ سنگدل، بی‌رحم، بی‌عاطفه ۴ پوست‌کلفت ۵ بی‌رحم، سنگدل ۶ خسیس، ممسک

سخت‌جانی : ۱ پوست‌کلفتی، گرانجانی، جان‌سختی، سگ‌جانی ۲ سنگ‌دلی

سخت‌جانی کردن : ۱ مقاومت کردن، پایداری کردن، مقاوم بودن ۲ دیرزی بودن، دیر زیستن

سخت‌دل : جفاپیشه، خون‌ریز، شقی، ظالم & مهربان، عطوف، باعاطفه

سخت‌دلی : بی‌رحمی، شقاوت، قساوت، ظلم، ستمکاری & مهربانی

سخت‌سر : ۱ سرسخت ۲ خیره‌سر، یک‌دنده، لجوج

سخت شدن : ۱ دشوارشدن، مشکل شدن، پیچیده شدن ۲ سفت شدن، جامد شدن ۳ خطرناک شدن، وخیم شدن

سخت کردن : ۱ دشوار کردن، پیچیده کردن، مشکل کردن، صعب کردن & آسان کردن، سهل کردن ۲ محکم کردن، استوار کردن ۳ سفت کردن، محکم بستن & سست کردن، سست بستن

سخت‌کوش : پرتلاش، پرکار، تلاشگر، زحمتکش، ساعی، فعال، کوشا، مجد & کاهل، تن‌آسا

سخت‌کوشی : پرتلاشی، جدیت، جهد، فعالیت & تن‌آسایی

سخت گرفتن :سخت‌گیری کردن، عنیف بودن & سهل گرفتن، آسان گرفتن

سخت‌گیر، سختگیر : ۱ بی‌گذشت، جدی، خشن، دشوارگیر، سرسخت، عنیف، مقرراتی & سهل‌گیر، مسامحه‌کار ۲ مشکل‌پسند، دیرپسند

سخت‌گیری کردن : ۱ سخت گرفتن، مشکل گرفتن ۲ عفیف بودن ۳ سرسخت بودن

سختی : ۱ آزار، اشکال، بلا، تعب، تعسر، تندی، تنگی، ثقل، خشونت، دشواری، رنج، زجر، زحمت، سختی، شدت، صعوبت، صلابت، ضراء، عذاب، عسرت، عنت، غلظت، فشار، گرفتاری، محکمی، محنت، مرارت، مشقت، مصیبت & آسانی، سستی ۲ فقر، تنگ‌دستی

سخره : ۱ بیگاری، کار بی‌مزد ۲ تمسخر، ریشخند، لاغ، افسوس

سخریه : استهزا، ریشخند، مسخره، هجو & جد

سخط : ۱ بددهانی، سب، فحش، ناسزا ۲ خشم، غضب، قهر ۳ ناخشنودی، نارضایتی & خشنودی، رضایت ۴ غضب کردن، خشم گرفتن

سخن‌آرا : ادیب، بلیغ، سخن‌پرداز، سخن‌سرا، سخن‌فهم، سخنور، فصیح

سخن : ۱ بیان، عرض، قول، کلام، گفتار، گفتگو، مقال، نطق، گفت، حرف ۲ ادبیات، شعر

سخن‌پرداز : سخندان، سخن‌سرا، سخن‌سنج، سخن‌شناس، سخنور

سخن‌چین : خبرآور، خبرکش، دوبه‌هم‌زن، غماز، نمام

سخن‌چینی : دوبه‌هم‌زنی، سعایت، غمز، خبرکشی، نمامی

سخن‌چینی کردن :سعایت کردن، دوبه‌هم زدن، خبرکشی کردن، نمامی کردن

سخن‌دان، سخندان :اسم ادیب، سخن‌پرداز، زبان‌آور، سخن‌شناس، سخنور، شاعر

سخن راندن : سخن گفتن، صحبت کردن، حرف زدن، سخن‌رانی کردن

سخن‌ران، سخنران : ۱ سخنگو، ناطق، نطاق ۲ خطبه‌خوان، خطیب ۳ متکلم & مستمع

سخنرانی : ۱ خطابه، خطبه، نطق ۲ سخنگاه

سخن‌رانی، سخنرانی کردن : نطق کردن، صحبت کردن، حرف زدن، سخن گفتن

سخن رفتن : سخن به‌میان آمدن، گفت‌وگو کردن

سخن‌سرا :اسم ۱ سخن‌پرور، سخن‌طراز، سخن‌پرداز، سخن‌ساز، سخن‌آرا، سخن‌گستر ۲ شاعر ۳ نویسنده ۴ ناطق، سخندان

سخن‌سنج :اسم ۱ ادیب، سخن‌گزار، سخن‌پرداز، شاعر، سخن‌شناس ۲ منتقد، نقاد

سخن‌شناس :اسم ادیب، سخن‌پرداز، سخندان، ناقد، سخن‌فهم

سخن‌گزار :اسم ۱ چیره‌زبان، زبان‌آور، سخن‌طراز، شیواسخن ۲ شاعر، نویسنده ۳ سخنور، سخندان

سخن گفتن : ۱ حرف‌زدن، صحبت کردن ۲ سخن‌رانی کردن، نطق کردن

سخن‌گو، سخنگو :اسم ۱ خطبه‌گو، خطیب، سخنران، سخن‌سرا، سخنور، کلیم، گوینده، متکلم، نطاق ۲ گویا، ناطق & اصم

سخنور :صفت ادیب، سخنگو، شاعر، کلیم، ناطق، نطاق

سخنوری : ۱ بلاغت، سخنرانی، سخن‌گویی ۲ نویسندگی، شاعری، فصاحت

سخی : بخشنده، بلندهمت، جواد، جوانمرد، راد، سخاوتمند، کریم، گشاده‌دست، لوطی، مکرم، نبیل، واهب، وهاب & خسیس

سخیف : ۱ کم‌خرد، سبک عقل، کم‌عقل ۲ پست، جلف، زشت، سبک، قبیح، مبتذل، ناپسند & رصین ۳ نادرست، غلط ۴ بی‌اساس، بی‌پایه، واهی ۵ سست، ضعیف

سداد : ۱ درستی، راستی & نادرستی ۲ پایداری، استقامت، استواری

سدانت : پرده‌داری، حاجبی، حجابت

سد بستن : ۱ سد ساختن ۲ مسدود کردن، بستن ۳ مانع شدن

سد : ۱ بستن، مسدود کردن ۲ حایل، رادع، مانع ۳ آب‌بند، بند ۴ مسدود، بست ۵ صد ۶ حد، مرز

سدر : ۱ ارز، درخت‌سلیمان، شربین، کنار ۲ برگ نرم کنار

سدره‌نشین : ملایک، فرشتگان مقرب

سدشکن : ۱ صف‌شکن، خطشکن

سد : قرن، مائه، مئه & دهه، هزاره

سد کردن : ۱ مسدود کردن، بستن ۲ مانع شدن، جلوگیری کردن

سدید : ۱ استوار، پابرجا، محکم & سست، شل ۲ درست، راست & ناراست، نادرست ۳ مطمئن، قابل‌اعتماد & غیرقابل‌اعتماد

سرآغاز : دیباچه، مقدمه & اختتام، پایان، خاتمه

سرآمد : برتر، برجسته، مبرز، متشخص، ممتاز، برگزیده

سر آمدن : به سررسیدن، منقضی شدن، پایان یافتن، به پایان رسیدن & آغاز گشتن، شروع شدن

سراب : آل، سرابه، شوره‌زار، کوراب & چشمه

سرا : ۱ بقعه، بیت، خانه، دار، کاشانه، مسکن، منزل ۲ کوشک، قصر

سراپا : ۱ تمام، همه، کل ۲ سرتاپا ۳ سرتاقدم

سراپرده : ۱ بارگاه، چادر، خرگاه، خیمه، سرادق ۲ اندرونی، حرم‌سرا

سراج : چراغ، مصباح

سراج : زین‌ساز

سراچه : ۱ اندرون، درون ۲ خلوتخانه ۳ سرا ۴ سوئیت ۵ دنیا، جهان

سرادق : سراپرده

سرازیر شدن : ۱ روان‌شدن، جاری شدن ۲ هجوم آوردن، روی‌آوردن

سرازیر :اسم ۱ شیب، سراشیب، نشیب & سربالایی ۲ آویخته، سرنگون، معلق، وارو، وارونه، واژگون & سربالا ۳ روان، جاری

سرازیری : درکه، سراشیبی، شیب، نشیب & فراز، سربالایی

سراسر : ۱ تمام، تمام

سراسیمگی : آشفتگی، بی‌تابی، سرگردانی، پریشانی، دستپاچگی، دلهره، سردرگمی، ناراحتی

سراسیمه : آسیمه‌سر، آشفته، سرگردان، بی‌تاب، پریشان، پریشان‌حال، دستپاچه، دلواپس، سردرگم، متوحش، مرعوب، مضطرب، هراسان

سراشیب : سرازیر، سرازیری، نشیب شیب‌دار، سراشیبی & سربالایی

سراغ کردن : ۱ پرس‌وجو کردن، سراغ گرفتن، جست‌وجو کردن ۲ آگاهی یافتن

سراغ گرفتن : پرس‌وجو کردن، پی‌جویی کردن، نشان گرفتن

سراغ : ۱ نشان، نشانی ۲ پی‌جویی، پیگیری، جستجو ۳ پرسش، سوال & پاسخ، جواب

سرافراز : ۱ بالنده، بلندمرتبه، سربلند، سرفراز، مباهی، مفتخر & سرافکنده ۲ گردن‌فراز، گردن‌کش

سرافراز شدن : مفتخرشدن، مباهی شدن، بالنده شدن، سربلند شدن

سرافراز کردن :مفتخر کردن، افتخار دادن، سربلند کردن

سرافرازی : افتخار، بالندگی، تفاخر، سربلندی، فخر، مباهات، نازش & سرافکندگی

سرافکندگی : خجلت، خواری، شرمندگی، شرمساری، مذلت & سربلندی

سرافکنده : ۱ خجل، خجلت‌زده، خوار، سربه‌زیر، شرمسار، شرمنده، مخذول & سربلند، مفتخر ۲ شرمسارانه

سرافکنده شدن :شرمسار گشتن، شرمنده شدن، خجل گشتن

سرامیک : ۱ سفالین ۲ ظرف‌سفالی

سرانجام : آخر، انتها، بالاخره، بالمال، عاقبت، عاقبت‌الامر، فرجام، مالا، نتیجه & آغاز

سرانجام دادن : ۱ سروسامان دادن، سروصورت دادن ۲ سامان‌بخشیدن، مرتب کردن

سرانجمن : برگزیده، شاخص، ممتاز

سرانداز :اسم ۱ چادر، شمد، معجر، مقصوره، مقنعه، واشام ۲ ازجان‌گذشته، بی‌باک

سراندن : سر دادن، لغزاندن

سرایت : اشاعه، انتقال، تراوش، پخش، رخنه، شیوع، عدوی، نشر، نفوذ، واگیری

سرایت دادن : انتقال‌دادن، شیوع دادن، گسترش دادن

سرایت کردن : ۱ اثر کردن، تاثیر گذاشتن ۲ انتقال یافتن، شیوع‌یافتن، شایع شدن، اشاعه یافتن، منتقل شدن، گسترش یافتن ۳ رخنه کردن، نفوذ کردن

سرای : ۱ خانه، سرا، صرح، قصر، منزل ۲ حرم، حرمخانه، حرمسرا

سرای‌دار، سرایدار : حاجب، دربان، مستحفظ، نگهبان

سرای‌داری، سرایداری :نگهبانی، دربانی

سرایر :اسم ۱ اسرار، رازها، رموز ۲ پوشیده‌ها، نهان‌ها، باطن

سرایش : ۱ سرودن، سرایندگی ۲ نغمه، سرود

سراینده :صفت ۱ شاعر، ترانه‌سرا، تصنیف‌ساز

سرایه : پاویون

سراییدن : سرودن

سر باختن : جان باختن، جان‌فدا کردن، جان‌بازی کردن

سربار : ۱ سرباری، باراضافی، تملیت ۲ پارازیت، طفیلی، انگل، وابسته ۳ مزاحم

سربار شدن : ۱ مزاحم‌شدن، زحمت دادن ۲ طفیلی شدن، تلپ شدن ۳ تحمیل شدن

سربازخانه : پادگان، ساخلو

سرباز زدن : امتناع‌ورزیدن، تمرد کردن، سرپیچی کردن، اعراض کردن، سر برتافتن، رویگردان شدن & اطاعت کردن، منقاد شدن

سرباز : ۱ مشمول ۲ جنگجو، سپاهی، نظامی ۳ فداکار، جانباز

سربازی کردن : ۱ خدمت کردن، خدمت وظیفه انجام دادن ۲ جان‌فشانی کردن، جان‌بازی کردن، سر باختن، فداکاری کردن

سربالا :صفت ۱۹ فراز ۲ سرد، طفره‌آمیز ۳ بی‌خود، لاقیدانه & مسئولانه، درست و حسابی

سربالایی : بلندی، فراز، فرازین & سراشیبی

سر برآوردن : ۱ سربلند کردن ۲ سر برداشتن ۳ بالا آمدن، طلوع کردن ۴ ظاهر شدن، نمایان شدن، خود رانشان دادن ۵ مرتفع شدن، بلند شدن ۶ برخاستن ۷ روییدن، سبز شدن، دمیدن ۸ بالیدن، قد کشیدن ۹ افتخار کردن ۱۰ ممتازشدن، برجسته شدن، ش

سربر تافتن : ۱ سرتابیدن، نافرمانی کردن ۲ اعراض کردن، تمرد کردن، اعراض کردن

سربرخط : مطیع، فرمان‌بردار، تسلیم، منقاد، رام، حرف‌شنو

سر برداشتن : ۱ سربلند کردن ۲ اعتراض کردن، معترض شدن ۳ بلند شدن، برخاستن، بیدار شدن ۴ تجاوز کردن، متجاوز شدن

سر بر زدن : سر برکشیدن، طلوع کردن، ظاهر شدن (خورشید و ) & غروب کردن

سر بریدن : ذبح کردن، بسمل کردن، سر از تن جدا کردن

سربسته : ۱ سربه‌مهر، مهر، ممهور & سرباز، سرگشاده ۲ پوشیده، نهان، نهفته ۳ ناآشکار & آشکار ۴ غیرصریح، تلویحی & صریح ۵ محرمانه ۶ سری & فاش، علنی

سربلند : سرافراز، سرفراز، مباهی، مفتخر & سرافکنده

سربلند کردن : ۱ سر برافراشتن ۲ قیام کردن، شوریدن، شورش کردن

سربه‌راه : سربه‌زیر، مطیع، فرمان‌بردار، رام & نافرمان، سرکش

سربه‌راه شدن : سر به‌زیر شدن، مطیع شدن، رام شدن، فرمان‌بردارشدن، حرف‌شنو شدن & نافرمان شدن

سربه‌راه کردن : ۱ مطیع کردن، منقاد کردن، رام کردن، فرمان‌بردار کردن، حرف‌شنو کردن ۲ آماده کردن، مهیا کردن، روبه‌راه کردن

سربه‌زیر : ۱ خجالتی، خجل، سرافکنده، شرمسار، محجوب & گستاخ ۲ سربه‌راه، سردرپیش، مطیع، رام، فرمانبردار & سرکش، نافرمان

سربه‌سر شدن : ۱ برابر شدن، معادل شدن، مساوی شدن، یکسان‌شدن ۲ بی‌حساب شدن

سربه‌سر کردن : ۱ جبران کردن، تلافی کردن ۲ برابر کردن، مساوی کردن

سربه‌سر : ۱ همگی، همه، همگان، جملگی ۲ مساوی، برابر، یکسان، معادل

سربه‌گریبان : غمگین، افسرده، مغموم، سردرگریبان

سربه‌نیست : ۱ پنهان، مخفی، نهان ۲ گم‌وگور، مفقود ۳ نیست، معدوم، نابود

سربه‌نیست شدن : ۱ پنهان شدن، مخفی شدن، نهان شدن ۲ گم‌وگور شدن، مفقود شدن ۳ نیست شدن، معدوم شدن، نابود شدن، از بین رفتن، کشته‌شدن

سربه‌نیست کردن : ۱ پنهان کردن، مخفی کردن، نهان کردن ۲ گم‌وگور کردن، مفقود کردن ۳ نیست کردن، معدوم کردن، نابود کردن، از بین بردن، کشتن

سربه‌هوا : ۱ بازیگوش، بی‌توجه، بی‌قید، بی‌بندوبار، لاابالی، بی‌دقت، بی‌مبالات، غافل، لاقید & سربه‌زیر، دقیق، مراقب

سربه‌هوا شدن : ۱ بازیگوش شدن، غافل گشتن، بی‌مبالات شدن ۲ بی‌بندوبار شدن، لاابالی شدن، لاقید شدن

سرپا : ۱ ایستاده، برپا، قائم & نشسته ۲ سالم

سرپرست :صفت ۱ قیم، متصدی، مسئول ۲ بزرگ، پیشوا، رئیس، سرور، مدیر ۳ راعی، کفیل، مباشر، متولی، وصی، ولی

سرپرستی : پیشوایی، تیمار، ریاست، کفالت، مباشرت، نظارت، نگهداری، وصایت

سرپرستی کردن : ۱ نظارت کردن، اداره کردن ۲ کفالت کردن

سرپناه : ۱ اقامتگاه، مسکن ۲ پناهگاه، مامن، حفاظ، جان‌پناه ۳ خانه، کاشانه، خانه‌محقر، آلونک، کلبه

سرپنجگی : زورمندی، دلاوری، قدرتمندی، تسلط

سرپنجه :اسم ۱ چنگ، چنگال ۲ استیلا، تسلط، زور، قدرت ۳ مسلط ۴ جفاپیشه، ستمگر، ظالم & دادگر، رئوف

سرپوش : ۱ پوشینه، در، درپوش ۲ کلاه ۳ روسری

سرپوش : ۱ رازدار، سرنگهدار، محرم، همراز & پرده‌در

سرپوشیده : ۱ مستور، متحجب ۲ مسقف، سقفدار & روباز، بی‌سقف

سرپیچی : امتناع، تخطی، تخلف، تمرد، خلاف، روگردانی، سرکشی، عصیان، نافرمانی & اطاعت، انقیاد

سر پیچیدن : امتناع‌ورزیدن، تخطی کردن، تمرد کردن، رویگردان‌شدن، سرپیچی کردن، سر برتافتن، سرکشی کردن، عصیان ورزیدن، نافرمانی کردن، تمکین‌ن کردن

**سرپیچی کردن :** ۱ تخطی کردن ۲ تمرد کردن، طغیان کردن، عصیان ورزیدن، سرکشی کردن ۳ نافرمانی کردن، تمکین ن کردن

**سرتابیدن :** نافرمانی کردن، سرباز زدن، تمرد کردن، سر برتافتن

**سرتاپا :** ۱ سراسر ۲ تمام

**سرتاته :** از آغاز تا پایان، همه

**سر :** ۱ تارک، راس، فرق، کله، مخ & پا، ته ۲ چکاد، قله، نوک & دامنه ۳ در، درپوش، دهانه، سرپوش ۴ بالا & پایین ۵ بزرگ، پیشوا، رئیس، سرور ۶ برتر، والاتر ۷ قصه، آهنگ، میل، عزم، نیت ۸ خیال، فکر، اندیشه ۹ سمت، سو، طرف ۱۰ سرانه ۱۱ بالا

**سرتاسر :** تمام، جملگی، سراسر، سربه‌سر، کل، همه

**سرتراش :** آرایشگر، دلاک، سلمانی

**سرتیپ :** فرمانده تیپ

**سرتیر :** فوری، بلافاصله، فور

**سرجمع :** روی‌هم‌رفته، مجموع

**سرجمع زدن :** حساب کردن، جمع زدن

**سرجمله :** ۱ کلا، جمع

سرجنبان :صفت بانی، رئیس، رکن، رهبر، سرخیل، سردسته، سرسلسله، سرکرده، سلسله‌جنبان، قاید، مهتر قوم

سرجوخه : ۱ سردسته، سربازدرجه‌دار، ۲ وکیل ۳ سرناوی

سرچسب : باندرول

سرچشمه : ۱ چشمه، ماخذ، مبدا، منبع، منشا، ینبوع ۲ کنه، اصل

سرحال : ۱ تندرست، سالم، صحیح‌المزاج & مریض، بیمار، ناخوش ۲ بانشاط، خوشحال، سردماغ، سرزنده، شاد، کیفور، لول، مسرور & ناخوش، بدحال، ناشاد

سرحد : ۱ ثغر، حد، کرانه، مرز، ناحیه ۲ سردسیر، ییلاق & گرمسیر، قشلاق

سرحددار : مرابط، مرزبان، مرزدار

سرحدنشین : مرابط، مرزنشین

سرحلقه : بانی، رکن، سرخیل، رهبر، سردسته، سرکرده، سرگروه، سلسله‌جنبان، پیشوا

سرخ :اسم ۱ آل، حمرا، قرمز، گلرنگ، گلگون، لاله‌گون & سبز ۲ کمونیست

سرخاب : آلغونه، بزک، سرخی، غازه، گلغونه، گلگونه

سرخراج : سرانه، مالیات‌سرانه

سرخرگ : شریان، سبات & سیاهرگ، ورید

سرخر :اسم ۱ مخل، مزاحم ۲ مصدع ۳ مترسک

سرخ شدن : ۱ قرمز شدن، به رنگ سرخ درآمدن ۲ خجالت کشیدن ۳ خشمگین شدن ۴ برشته شدن، تفتیدن، تفته‌شدن

سرخط : سرمشق

سرخ‌فام : آتشفام، آذرفام، سرخ‌رنگ، سرخ گونه & سبزرنگ

سرخ کردن : ۱ به رنگ‌سرخ درآوردن ۲ تفت دادن، برشته کردن

سرخود :صفت ۱ خودسر ۲ خودسرانه ۳ خودمختار، مستقل

سرخوردگی : حرمان، دل‌زدگی، واخوردگی، وازدگی، یاس

سر خوردن : سریدن، لغزیدن، لیز خوردن

سر خوردن : وازده شدن، دل‌زده شدن، ناامید شدن، دل‌سرد شدن، بی‌رغبت‌شدن

سرخوش : ۱ تردماغ، خوشحال ۲ سردماغ، سرزنده ۳ بانشاط، شاد ۴ سرمست، شنگول، لول، مخمور، مست، مسرور، ملنگ، نشئه & خمار

سرخوشی : سرمستی، سرور، شادمانی، شادمانگی، مستی، نشاط، نشئگی & خماری

سرخی : ۱ شفق‌گونی، قرمزی ۲ سرخاب ۳ برافروختگی

سرخیل : ۱ سردار، سردسته، سرگروه، سرلشکر ۲ سرسلسله، سلسله‌جنبان ۳ پیشوا، رهبر

سرداب : دخمه، زیرزمینی، سردابه، سمجح

سردابه : دخمه، زیرزمینی، سرداب

سردار : اسپهبد، امیرالجیش، باشلیق، باشی، پیشوا، رئیس، ژنرال، سالار، سپاهبد، سرخیل، سردسته، سرور، فرمانده & سرباز

سرداری : ۱ امیرالجیشی، سالاری، سپهسالاری، فرماندهی ۲ لباس‌مردانه‌بلند & سربازی

سرد : ۱ بارد، خنک، یخ & گرم ۲ بی‌روح، خشک ۳ بی‌میل، سردمزاج & مشتاق ۴ بی‌احساس، بی‌عاطفه ۵ بی‌تحرک، ناپویا ۶ بی‌مزه، خنک ۷ گرانجان، نچسب، نگد، بیگانه‌خو

سر در آوردن : ۱ پی‌بردن، دریافتن، درک کردن، وقوف یافتن ۲ آگاه‌شدن، اطلاع حاصل کردن، واقف شدن، مطلع‌شدن ۳ متوجه شدن، ملتفت شدن، فهمیدن ۴ ظاهر شدن، پیدا شدن، بیرون آمدن، خارج شدن

سردرد : ۱ صداع ۲ مزاحمت، دردسر

سردرگم : ۱ حیران، حیرت‌زده، گیج، سرگردان، کلافه، متحیر، سرگم ۲ سراسیمه، مضطرب، مشوش ۳ درهم برهم، آشفته، بی‌نظم، به‌هم‌پیچیده ۴ مردد، دودل

سردرگم شدن : ۱ مردد شدن، دودل شدن ۲ گیج شدن، کلافه‌شدن ۳ راه گم کردن ۴ سرگردان شدن ۵ کلافه شدن

سردرگمی : ۱ حیرت، سرگردانی، کلافگی، سرگمی، تحیر ۲ سراسیمگی، تشویش، اضطراب ۳ آشفتگی، به‌هم‌پیچیدگی ۴ تردید، دودلی

سردرهوا : ۱ سربه‌هوا، بازیگوش، بی‌دقت، بی‌مبالات، لاقید & مراقب ۲ بوالهوس، هوسباز ۳ خیالباف ۴ آشفته، سرگردان

سردسته : باشی، رئیس، سرجنبان، سردار، سرکرده، سرگروه، سلسله‌جنبان، عمید

سردستی : ۱ گذرا، مجمل ۲ حاضری، ماحضر ۳ عجولانه ۴ آسان، رایگان ۵ کم، ناچیز، مختصر ۶ دم‌دست، دم‌دستی ۷ چوب‌دستی

سردسیر : سرحد، ییلاق & قشلاق، گرمسیر

سرد شدن : ۱ خنک شدن، یخ شدن ۲ یخ کردن ۳ بی‌روح شدن، خشک‌شدن ۴ بی‌میل شدن ۵ ناامید شدن، دل‌سردشدن ۶ دل‌زده شدن، ملول گشتن ۷ بی‌شورشدن، از هیجان افتادن ۸ بی‌اعتنا گشتن ۹ مردن

سرد کردن : ۱ بی‌میل کردن، وازده کردن، دل‌زده کردن ۲ خنک کردن، گرمازدایی کردن

سردماغ : بانشاط، خوشحال، سرحال، سرخوش، شاد & افسرده، بی‌دل‌ودماغ

سردم : ۱ خانقاه ۲ پاتوق ۳ قهوه‌خانه ۴ سکوی زورخانه

سردم‌دار : ۱ رئیس، سرپرست، رهبر ۲ خانقاه‌دار

سردمهر : بدمهر، نامهربان، بی‌عطوفت، بی‌عاطفه، بی‌محبت

سردمهری : بدمهری، نامهربانی، بی‌عاطفگی، بی‌محبتی

سر دواندن : ۱ معطل کردن، مماطله کردن، امروز و فردا کردن، علاف کردن

سردو گرم چشیده: مجرب، باتجربه، کاردان، آب‌دیده

سردو گرم : مصائب، سختی‌ها، مشکلات، معضلات

سردی : ۱ برودت، سرما، ۲ بی‌علاقگی، دلسردی، سردمزاجی ۳ بی‌روحی، خشکی ۴ بی‌اعتنایی، بی‌توجهی & گرما، گرمی ۵ بی‌میلی

سر : ۱ راز، رمز، مصاص، امرپوشیده، کار نهانی ۲ اخفا، مکتوم، نهانی

سرراست : ۱ مستقیم، بی‌پیچ‌وخم ۲ بی کم‌و کاست ۳ درست ۴ روراست، صریح ۵ مشخص، واضح

سرراست : ۱ مستقیم، مستقیم

سررسید : موعد، موعدپرداخت، وقت

سر رسیدن : ۱ منقضی‌شدن، تمام شدن ۲ وارد شدن (ناگهانی)

سررشته : ۱ آشنایی، آگاهی، اطلاع، تجربه، شگرد، شیوه، مهارت ۲ سرنخ، راه‌کار ۳ دفتر حساب ۴ گزارش ۵ یادداشت، نوشته ۶ زمام، مهار ۷ اختیار

سررشته‌دار : ۱ مباشر ۲ حسابدار، محاسب، کارپرداز

سر رفتن : ۱ لبریز شدن(مایع جوشان) ۲ به پایان رسیدن، تمام شدن ۳ بی‌تاب شدن، کم‌طاقت شدن

سرریز شدن : پر شدن، لب‌ریز شدن، مالامال شدن

سرریز کردن : بیرون‌ریختن، لب‌ریز کردن، مالامال کردن

سر زدن : ۱ روییدن، سبزشدن، سر برآوردن ۲ برآمدن، طلوع کردن، بردمیدن & افول کردن، غروب کردن ۳ دیدن کردن، بازدید کردن ۴ ناگهانی به جایی واردشدن

سرزده : ۱ بغتت

سرزمین : ارض، اقلیم، بوم، خطه، دیار، زمین، قلمرو، کشور، مرزوبوم، ملک، مملکت، ناحیه

سرزنده : ۱ بانشاط، دل‌به‌نشاط، زنده‌دل، سرحال، سرخوش & افسرده، بی‌دل و دماغ، پکر، گرفته، دلمرده ۲ سرحلقه، سرخیل، سردسته، سلسله‌جنبان

سرزنش‌آلود :سرزنش‌بار، سرزنش‌آمیز، طعن‌آمیز، توبیخ‌آمیز، طعنه‌آمیز، ملامت‌بار & تحسین‌آمیز، ستایش‌آمیز

سرزنش : بدگویی، بیغاره، پیغاره، تعنت، تقبیح، تشنیع، تقریع، سرکوفت، شماتت، شنعت، طعن، طعنه، عتاب، قدح، لوم، مخالفت، مذمت، معاتبت، معاتبه، ملام، ملامت، نکوهش & تمجید، ستایش

سرزنش کردن : ۱ تثریب، تقریع، تشنیع ۲ شماتت کردن، ملامت کردن، عتاب کردن، نکوهش کردن، نکوهیدن & ستایش کردن، ستودن

سرزنشگر : طعنه‌زن، لوامه، ملامت‌گر & ستایشگر

سرسام‌آور : ۱ هذیان‌آلود، هذیان‌آمیز ۲ بی‌حد، بی‌شمار، بی‌نهایت، نجومی، هنگفت

سرسام : ۱ سرگیجه ۲ هذیان ۳ حیرت، سرگشتگی

سرسبد : برگزیده، شاخص

سرسبز : باطراوت، خرم، نزه & بی‌طراوت، خشک

سرسبزی : خرمی، طراوت، نزهت & پژمردگی

سرسپردگی : ارادت، انقیاد، اطاعت، فرمان‌برداری، تسلیم، متابعت & سرپیچی

سرسپردن : مطیع شدن، منقاد شدن، متابعت کردن، تسلیم شدن، فرمانبردار شدن، مطیع گشتن

سرسپرده : تسلیم، فرمانبردار، فدایی، تابع، ارادتمند، ارادت‌کیش، برخی، فدوی، جان‌نثار، مطیع، منقاد & گردن‌کش، یاغی، نافرمان

سرسختانه :صفت ۱ باشدت، شدید

سرسخت : ۱ لجوج، کله‌شق، خیره‌سر ۲ مقاوم، پرطاقت، پایدار ۳ پرکار، پرتوان، پرطاقت، سخت‌کوش ۴ بی‌باک، بی‌پرده، بی‌احتیاط

سرسختی : ۱ خیره‌سری، ستیهندگی، یک‌دندگی، کله‌شقی، لجاجت ۲ بی‌پروایی

سرسرا : هال

سرسری : ۱ بی‌دقت، سهل‌انگار، مسامح ۲ سهل‌انگارانه، تسامح‌آمیز ۳ بی‌اساس، نسنجیده، بی‌پایه & سنجیده ۴ سطحی & عمقی ۵ بی‌تامل ۶ بیهوده، یاوه ۷ سبکسرانه

سرسلامتی : تسلیت، تعزیت

سرسلسله : ۱ سلسله‌جنبان ۲ بانی، موسس، آغازگر ۳ رئیس، بزرگ، مهتر

سرسنگین : بی‌التفات، سرگران، کم‌توجه، کم‌لطف، نامهربان & مهربان

سرسنگین شدن : ۱ بی‌التفات شدن، کم‌عنایت شدن، بی‌اعتنا شدن

سرشاخ شدن : ۱ گلاویزشدن ۲ زورآزمایی کردن، مبارزه کردن، جنگیدن (دو گاو) ۳ درگیر شدن

سرشار : آکنده، انباشته، پر، سیراب، فایض، فیض، لبالب، لبریز، مالامال، مشحون، ممتلی، مملو & تهی

سرشت : ۱ آفرینش، خلقت، ۲ آمیزه ۳ اصل، جنس، خمیره ۴ جنم، خمیره ۴ جنم، خلق‌وخو، خو، ضریبه، ذات ۵ سجیه، سیرت ۶ شمال، طبع، طبیعت، طینت، غریزه، فطرت، جبلت ۷ مزاج، نهاد ۸ خمیرمایه، گوهر، جوهره

سرشتن : ۱ آغشتن، آمیختن، خمیر کردن، مخلوط کردن، ممزوج کردن ۲ آفریدن، خلق کردن ۳ ورز دادن

سرشته : آمیخته، خمیره، عجین، معجون

سر شدن : ۱ تفوق یافتن، ممتاز گشتن، برتر شدن ۲ سپری شدن، طی‌شدن، به سر آمدن، گذشتن

سر شستن : غسل کردن، طاهر شدن

سرشک : ۱ اشک، دمع ۲ شبنم ۳ باران

سرشک‌بار، سرشکبار : ۱ اشک‌بار، دامع، گریان ۲ شبنم‌بار

سرشکستگی : افت، تحقیر، خواری، خفت، شرمساری، کسرشان، ننگ & سرافرازی

سرشکسته : ۱ خجل، شرمسار، سرافکنده، شرمسار، خفیف، شرم‌زده ۲ بور، دماغ سوخته، مچل & سرافراز، سربلند

سرشماری : آماربرداری، آمارگیری، احصائیه

سرشناس : اسمی، بنام، شهره، شهیر، مبرز، مشهور، معروف، نام‌آور، نامدار، نامور، نامی & گمنام

سر :اسم ۱ شیب، لیز، لغزنده، لغزان ۲ موزه ۳ سرخ، سرخ‌رنگ & آبی‌رنگ

سرشیر : خامه، قیماق، نمشک

سرطان : ۱ خرچنگ ۲ تیرماه ۳ تومور بدخیم، چنگار

سرطانی :صفت ۱ سرطان‌زا ۲ مبتلابه سرطان ۳ مربوط به سرطان ۴ ازجنس سرطان

سرعت انتقال :تندفهمی، تیزهوشی

سرعت بخشیدن :شتاب کردن، تسریع کردن

سرعت : ۱ تعجیل، عجله & آهستگی، بطیء، کندی ۲ تندروی، تندی، شتاب

سرعمله : سرکارگر

سرفراز : سربلند، مباهی، مفتخر & خجل، شرمسار

سرفرمانده : فرمانده کل

سرفصل : ۱ آغاز، شروع، ابتدا ۲ مرحله مهم، مرحله سرنوشت‌ساز ۳ عنوان، سرآغاز (فصل کتاب)

سرفه : سرف، سعال

سرفیدن : سرفه کردن، سلفیدن

سرقت : ۱ اختلاس، استراق، دزدی، دستبرد، راهزنی، ربایش، طراری، عیاری ۲ دزدی کردن

سرقت کردن : دستبردزدن، دزدی کردن، دزدیدن

سرکارگر : سرعمله

سر کردن : ۱ آغاز کردن، آغازیدن، شروع کردن، سر دادن ۲ سپری کردن، گذراندن ۳ به سر بردن ۴ ساختن، مدارا کردن، سازش کردن، مماشات کردن ۵ زندگی کردن، روزگار گذراندن ۶ گذران کردن، معیشت کردن ۷ پوشیدن، روی سر انداختن، به سر کردن

سرکرده : رئیس، رهبر، سرجنبان، سردسته، سرور، فرمانده & مادون

سرکش : بدرام، بدرفتار، تخس، چموش، طاغی، عاصی، عصیانگر، طغیانگر، فرمان‌ناپذیر، گردنکش، لجام‌گسیخته، مارد، متجاسر، متمرد، ناجم، نافرمان، وحشی، یاغی & رام

سرکشی : ۱ بغی، تمرد، توسنی، سرپیچی، طغیان، عصیان، گردن‌کشی، مخالفت، نافرمانی، یاغیگری ۲ بازدید، بازرسی، ملاقات، دیدار & انقیاد

سر کشیدن : ۱ سرک‌کشیدن، سر درآوردن ۲ سر زدن، سرکشی کردن ۳ نوشیدن، آشامیدن (یک‌باره) ۴ بالارفتن

سرکشیک : پاس‌بخش، سرپاسدار

سرکشی کردن : ۱ بازدید کردن، بازرسی کردن ۲ دیدار کردن، ملاقات کردن ۳ سرپیچی کردن، نافرمانی کردن، تمرد کردن، متمرد شدن ۴ عصیان ورزیدن، یاغی شدن، گردن‌کشی کردن، یاغیگری کردن

سرکوب : ۱ اختناق، قلع‌وقمع، مضمحل، منکوب ۲ ضربه، ضربت، لطمه ۳ گوشمال

سرکوب کردن : ۱ قلع‌وقمع کردن ۲ مغلوب کردن، منکوب کردن، مضحل کردن، درهم شکستن، فروکوفتن(دشمن) ۳ گوشمالی دادن

سرکوبی : ۱ قلع‌وقمع، اضمحلال ۲ تنبیه، سیاست، مجازات ۳ گوشمالی

سرکوفت : زخم‌زبان، سرزنش، شماتت، طعنه، لوم، ملامت، نکوهش & تحسین، تمجید

سرکوفت زدن :سرزنش کردن، شماتت کردن، ملامت کردن، نکوهیدن، نکوهش کردن & تمجید کردن، تحسین کردن، تشویق کردن

سرکوفته : ۱ واپس‌زده‌شده ۲ سرکوب‌شده، مضمحل، نابود ۳ شکست‌خورده

سرکه : خل

سر گذاشتن : ۱ رو کردن، رفتن ۲ روانه شدن، عازم شدن

سرگذشت : ۱ شرح حال، ترجمه احوال، بیوگرافی ۲ ماوقع، ماجرا، واقعه، احوال ۳ افسانه، حکایت، داستان، قصه

سرگرا : ۱ عاصی، سرکش، نافرمان، بدرام ۲ بی‌قرار، بی‌آرام

سرگران : ۱ رنجیده، سرسنگین، قهر ۲ خودپسند، متکبر ۳ ناخشنود، نارضا، ناراضی & خرسند، خشنود ۴ بی‌اعتنا ۵ خشمناک، خشمگین، عصبانی

سرگرانی : ۱ سرسنگینی ۲ تکبر، نخوت، خودپسندی، غرور ۳ ناخشنودی، نارضایی، نارضایتی

سرگرایی : ۱ عصیان، سرکشی، نافرمانی، بدقلقی، بدفرمانی ۲ بی‌قراری ۳ مستی

سرگردان : ۱ آواره، دربه‌در، ولو، ویلان، بی‌خانمان ۲ حیران، سرگشته، گیج، متحیر، مضطرب، واله ۳ بلاتکلیف ۴ سلندر

سرگردان شدن : ۱ آواره شدن، دربه‌در گشتن، بی‌خانمان شدن، ویلان‌شدن ۲ بلاتکلیف شدن، معطل شدن ۳ سرگشته شدن، سردرگم شدن، حیران شدن ۴ آسیمه‌سر شدن

سرگردان کردن : ۱ آواره کردن، دربه‌در کردن، بی‌خانمان کردن، ویلان کردن ۲ بلاتکلیف کردن، معطل کردن ۳ سرگشته کردن، حیران کردن ۴ آشفته کردن، پریشان کردن ۵ آسیمه‌سر کردن

سرگردانی : ۱ پریشانی، حیرانی، تحیر، حیرت، سرگشتگی ۲ آوارگی، دربه‌دری ۳ بلاتکلیفی

سرگرد : یاور، افسر، فرمانده گردان

سر گرفتن : انجام شدن، انجام گرفتن، عملی شدن

سرگرم شدن : ۱ مشغول شدن ۲ درگیر شدن ۳ علاقه‌مند شدن، دل‌بسته شدن

سرگرم شدن : ۱ مشغول شدن، مشغله یافتن، مشغولیت پیدا کردن ۲ تفریح کردن، تفنن کردن ۳ دل‌بسته شدن، علاقه‌مند شدن

سرگرم کردن : ۱ مشغول کردن ۲ دل‌بسته کردن، علاقه‌مند کردن

سرگرم کردن : ۱ مشغول کردن، سرگرم ساختن ۲ درگیر کردن ۳ علاقه‌مند کردن، دل‌بسته کردن

سرگرم : ۱ مشغول ۲ درگیر ۳ دل‌بسته، علاقه‌مند

سرگرمی : اشتغال، تفریح، تفنن، مشغله، مشغولیت

سرگروه : سردسته، رئیس

سرگشتگی : تحیر، حیرانی، حیرت، خیرگی، فروماندگی، گیجی

سرگشته : ۱ دربه‌در، آواره، سرگردان ۲ حایر، حیران، حیرت‌زده ۳ دودل، گیج، متحیر، هاج‌وواج ۴ درمانده، فرومانده، بیچاره، مستاصل ۵ شوریده، شیدا، آشفته، آسیمه‌دل، عاشق ۶ مضطرب، سراسیمه، آسیمه‌سر، هراسان ۷ واخورده

سرگیجه : دوار، سرسام، سرگردا

سرگیجه گرفتن :سرسام گرفتن، دچار سرگردا شدن

سرگیس : موی مصنوعی، گلاه‌گیس، پوستیژ

سرگین : پشک، پشکل، پهن، تپاله، غایط، فضله، گه، مدفوع

سرگین‌گردان :سرگین‌غلتان، جعل

سرلشکر : امیر، سپهسالار، فرمانده لشکر

سرلوحه : ۱ سرلوح ۲ مقدمه ۳ الگو، سرمشق، نمونه ۴ برنامه ۵ دستور کار

سرما : برد، برودت، خنکی، زمهریر، سردی، سوز، یخبندان & گرما ۲ دمای‌پایین

سرماخوردگی : ۱ چایش، ریزش، زکام ۲ آنفلوآنزا

سرما خوردن : زکام‌شدن، چایمان کردن

سرمایش : سامانه سرمازا، سرمازایی، سیستم خنک‌کننده & گرمایش

سرمایه : ۱ پول، دست‌مایه، راس‌المال، دارایی، مال، مایه، نقد، نقدینه، وجه & کار ۲ دارایی غیرمادی، توان، قدرت (فکری، علمی، هنری )

سرمایه‌دار :صفت ۱ ثروتمند، غنی، متمول، پولدار & فقیر، بی‌پول ۲ کاپیتالیست، امپریالیست & پرولتاریا ۳ صاحب سرمایه ۴ مستکبر & مستضعف

سرم : خونابه

سرمد :صفت ابدی، ازلی، پایا، جاوید، جاویدان، دائم & فانی

سرمدی :صفت ازلی، بی‌آغاز، دایمی، دیرین، دیرینه، فناناپذیر، قدیم، لایزال، همیشگی & ناپایا، فناپذیر

سرمست : ۱ سرخوش ۲ کچول، کیفور، لول، ملنگ ۳ شاد، شادمان، مسرور، می‌زده، نشئه ۴ مخمور & خمار ۵ مغرور، فخور، خودپسند

سرمست شدن : ۱ سرخوش شدن، نشئه شدن ۲ کیفور شدن، ملنگ شدن ۳ شادمان گشتن، پرنشاط شدن

سرمست کردن : ۱ سرخوش کردن، نشئه کردن ۲ از خودبی‌خود کردن ۲ مست کردن، می‌زده کردن ۳ شادمان کردن، پرنشاط کردن ۴ مغرور ساختن

سرمستی : ۱ کیف، مستی، نشئه، سرخوشی ۲ تکبر، خودخواهی، غرور & خماری

سرمشق : اسوه، الگو، نمونه، انموذج ۲ سرخط ۳ دستور کار

سرمنزل : ۱ منزلگاه، مقصد ۲ منزل، اقامتگاه، مقام ۳ استراحتگاه ۴ مرحله

سرمنشا : ۱ اصل، مبدا ۲ سرچشمه ۳ خاستنگاه ۴ سبب، باعث

سرمه‌ای :

سرمه : ۱ کحل & توتیا ۲ سیاهی، تیرگی، تاریکی

سرنا : سورنای، شهنا

سرنام : سرواژه

سرنامه : ۱ عنوان ۲ سربرگ

سرند : خاک‌بیز، غربال، غربیل & الک

سرنشین : راکب، مسافر(خودرو، اتوبوس، کشتی، هواپیما) & ۱ راننده ۲ خلبان ۳ ناخدا، کاپیتان کشتی

سرنگ : ۱ آمپول ۲ آبدزدک

سرنگون : ۱ باژگونه، سرازیر، معکوس، معلق، نگونسار، وارو، واژگون ۲ قلع‌وقمع، منتکس، منقرض

سرنگون شدن : ۱ واژگون شدن ۲ فرو ریختن، از بین رفتن، نابودشدن ۳ ساقط شدن، برافتادن، ور افتادن

سرنگون کردن : ۱ ساقط کردن، برانداختن، منقرض کردن ۲ نابود کردن، از بین بردن، مضمحل کردن ۳ واژگون کردن، نگون‌سار کردن

سرنگونی : ۱ انتکاس، انقراض، قلع، نابودی، براندازی ۲ باژگونگی، واژگونی

سرنگهدار : رازپوش، رازدار، محرم، همراز & پرده‌در، دهن‌لق

سرنوشت : ۱ اقبال، بخت، تقدیر، طالع، قدر، قسمت، قضا، مقدر، نصیب ۲ سرگذشت، ماجرا ۳ سرانجام، عاقبت

سرنوشت‌ساز :نقش‌پرداز، تاثیرگذار، نقش‌آفرین، مهم، موثر

سرنوشته : عنوان، تیتر

سرنیزه : رمح، سنان

سروال : پیژاما، تنبان، شلوار

سروان : افسر، سلطان، فرمانده گروهان

سروپا :e ابتداتاانتها، کلا

سرویز : سرووضع، وضع‌ظاهر

سرود : آواز، آهنگ، ترانه، تصنیف، خنیا، نشید، نغمه، نوا & مرثیه، نوحه

سرودخوان : خنیاگر، خواننده، رامشگر، سرودسرا، آوازخوان، مطرب & مرثیه‌خوان، نوحه‌سرا

سرودخوانی : خنیاگری، نغمه‌پردازی، سرودسرایی، آوازخوانی، نغمه‌سازی، نغمه‌سرایی & نوحه‌سرایی، مرثیه‌خوانی

سرودگو :صفت خواننده، رامشگر، سراینده، مغنی & مرثیه‌خوان، مرثیه‌گو

سرودن : ۱ سراییدن، شعرگفتن ۲ آواز خواندن، تغنی کردن

سرورانگیز : مسرت‌آمیز، مسرت‌بار، نشاط‌آور، نشاطانگیز & غم‌انگیز، غمبار

سرور :صفت بزرگ، پیشوا، خداوندگار، خواجه، رئیس، سر، سرپرست، سرکرده، صندید، عمید، مخدوم، مهتر، والا & خادم، کهتر، نوکر، بنده، غلام

سرور : خوشحالی، خوشی، شادمانی، شادی، شعف، مسرت، نشاط & اندوه، حزن، غم

سروری : آقایی، پیشوایی، خواجگی، ریاست، زعامت، سیادت & بندگی، چاکری

سروریخت : سرووضع، سروپز، ظاهر، سروشکل، قیافه

سروسامان دادن : ۱ بسامان کردن، نظم‌ونسق دادن، سامان‌بخشیدن، مرتب کردن ۲ داماد کردن ۳ عروس کردن

سروسامان گرفتن: ۱ سامان‌یافتن، منظم شدن ۲ ازدواج کردن ۳ آرامش‌یافتن

سروسامان : ۱ نظم وترتیب، آراستگی ۲ اسباب خانه، زندگی راحت، رفاه و آسایش

سروسر : ۱ رابطه مخفیانه ۲ رابطه عاشقانه

سرو : سروبن، درخت سرو

سرو : سرویس

سرو : سرویس

سروسودا : ۱ خواست، میل، آرزو ۲ رابطه عاشقانه، سروسر

سروش : ۱ جبرئیل، فرشته، مطیع، ملک، نیوشا، هاتف، جبرائیل ۲ پیک‌ایزدی ۳ الهام، پیام غیبی ۴ هفدهمین روز ماه‌شمسی

سروصدا : الم‌شنگه، جنجال، دادوفریاد، شلوغی، غریو، غوغا، همهمه، هنگامه & سکوت، آرامش

سروصورت دادن : ۱ سامان دادن، به سامان کردن، منظم کردن ۲ انجام دادن، محقق کردن

سروقامت : بلندبالا، سروبالا، خوش‌قدوقامت، سرواندام، صهیر، رشید، خوش‌هیکل، سروقد، خوش‌اندام، بلندقد & کوتاه‌قد، کوتوله

سروقت : ۱ سراغ، پرسش ۲ جست‌وجو، جستجو ۳ دیدار ۴ مقام، جایگاه

سروقد : سروقامت، بلندقامت، بلندبالا، خوش‌اندام، خوش‌قدوقامت

سروکار : ۱ ارتباط، تعامل، رابطه، برخورد، مرابطه، معامله ۲ فرجام، عاقبت

سروکار داشتن : ۱ تعامل داشتن، رابطه داشتن، ارتباط داشتن، مرابطه داشتن ۲ معامله داشتن، دادوستدداشتن

سرو کردن : پذیرایی کردن

سروکله زدن : گفتگو کردن، مباحثه کردن

سرومر : سرحال، سالم، چاق‌وچله، قبراق

سروهمسر : ۱ خانواده، اقوام، خویشان ۲ دوستان، آشنایان & غریبه‌ها

سرویس : ۱ خدمت، خدمات کار، وظیفه ۲ ماموریت ۳ دست، دستگاه ۴ وسیله‌نقلیه ویژه ۴ خدمت بها ۵ تعمیر، بازبینی ۶ سازمان، دائره، موسسه

سرویس‌دهی :سرویس‌رسانی، خدمت، خدمت‌رسانی

سره : ۱ بی‌آلایش، بی‌آمیغ، بی‌غش، پاک، خالص، ناب، نیامیخته & ناسره ۲ درست، صحیح & نادرست ۳ خوب، نیک & بد ۴ کامل، بی‌نقص & ناقص

سره کردن : ۱ نیکو گردانیدن ۲ پاکیزه گردانیدن ۳ بی‌عیب ساختن ۴ خالص گردانیدن، ناب ساختن & ناسره گردانیدن

سرهم‌بندی : کارسرسری، کار بی‌دقت

سرهم کردن : ۱ جور کردن، درست کردن، ترتیب دادن ۲ ساختن ۳ سرهم‌بندی کردن

سرهم‌نویسی : & گسسته‌نویسی، جدانویسی

سریال : ۱ مجموعه، مجموعه‌دنباله‌دار ۲ پشت‌سرهم، متوالی، مسلسل ۳ پاورقی

سریال : ۱ مسلسل، پی‌درپی ۲ مجموعه تلویزیونی، مجموعه دنباله‌دار ۳ زنجیره

سریان : حرکت، سرایت

سری : ۱ پوشیده، رازآلود، محرمانه، مخفی، رمزی، اسرارآمیز، رمزآلود، رازآگین، رمزآگین، مرموز، پنهانی، مخفیانه، نهانی & علنی ۲ اسناد طبقه‌بندی شده

سریت : ۱ کنیز، سریه ۲ صیغه ۳ صیغه

سریدن : سر خوردن، لغزیدن، لیز خوردن

سریر : اریکه، اورنگ، تخت، مسند

سریرت : ۱ خصلت، خو، داب، خوی ۲ باطن ۳ راز، سریره، سر ۴ نیت

سری : ۱ سلسله، رشته ۲ ردیف، قطار، رج ۳ دسته، گروه ۴ طبقه، مجموعه ۵ دوره ۶ پیاپی، متوالی ۷ ردیفی، غیرمتوازی

سریعاً : به‌تعجیل، به‌سرعت، به‌شتاب، زود، فورا & به‌کندی

سریع‌الانتقال :تندفهم، تیزفهم، تندهوش، تیزهوش، زودفهم، زودیاب & دیرفهم

سریع‌التاثر :احساساتی، باعاطفه، عطوف، نازک‌دل & بطیء‌التاثر، سنگدل

سریع‌السیر : بادپا، تندرو، تیزرو & بطیء‌السیر، کندرو

سریع : ۱ برق‌آسا، بادپا، تند، تندرو، تیز، فوری، جلد، چالاک، چست، زود، سبک‌سیر & بطیء، کند، کندرو ۲ چالاک، زرنگ، فرز ۳ به سرعت، شتابان، فورسرین : کفل، کپل، سرون، سرینگاه، نشیمنگاه، ورک، باسن

سزا : ۱ جزا، عقوبت، قصاص، گوشمال، مجازات ۲ تقاص، تلافی ۳ سزاوار، شایسته، لایق

سزا دادن : جزا دادن، عقوبت کردن، مجازات کردن & پاداش دادن

سزار : امپراطور (روم)، قیصر & کسرا

سزاوار : ۱ اهل، جدیر، حری، شایان، سزامند، شایسته، شایگان، صلاحیت‌دار، قابل، لایق، مستحق، مستعد، منبغی & بی‌صلاحیت، نالایق ۲ صواب، فراخور، مستوجب & ناسزاوار ۳ برازنده، درخور، زیبنده

سزاواری : استحقاق، اهلیت، شایستگی، صلاحیت، قابلیت، لیاقت & ناشایستگی

سست‌اندیشه : بی‌فکر، بیتدبیر، سست‌رای

سست‌بنیاد : ۱ سست‌بنیان، ناپایدار، متزلزل ۲ زبون، ضعیف‌النفس

سست‌بنیان : ۱ سست‌بنیاد، واهی‌نهاد ۲ بی‌اساس، بی‌پایه، واهی & موثق

سست : ۱ بی‌اساس، بی‌بنیان، بی‌پایه & متقن، موثق ۲ ضعیف، کاسد ۳ تنبل، چلمن، کاهل، وارفته ۴ بی‌حال، راجل، شل، کسل، کند، ناتوان، ول & سخت، سفت ۵ نرم ۶ متزلزل، ناپایدار، نااستوار، بی‌ثبات & استوار ۷ لخت ۸ بی‌معنی، بیهوده ۹ نامفهوم، بی‌مفه

سست‌پیمان : بدعهد، سست‌عهد، سست‌وفا، پیمان‌شکن، سست‌پیوند، بی‌وفا، عهدشکن، عهدگسل & سخت‌پیمان، وفادار، وفامند

سست‌رای : ۱ دمدمی ۲ بی‌تدبیر، کم‌خرد ۳ سست‌اندیشه ۴ سست‌عقیده

سست شدن : ۱ ضعیف‌شدن، ناتوان گشتن، بی‌رمق شدن، کم‌زور شدن ۲ درماندن، واماندن، از کار افتادن ۳ دل‌سردشدن، مایوس شدن، نومید شدن ۴ مردد شدن، تردید داشتن ۵ کاهلی کردن، تنبلی کردن، مسامحه کردن ۶ شل شدن، کند شدن

سست‌عنصر : ۱ تنبل، چلمن، دست‌وپاچلفتی، کاهل & زرنگ ۲ بی‌اراده ۳ بی‌غیرت، بی‌حمیت & غیرتمند

سست‌عهد : سست‌پیمان، پیمان‌شکن، عهدگسل، عهدشکن، بی‌وفا، بدعهد، زودگسل

سست کردن : ۱ آهسته کردن، کند کردن ۲ ضعیف کردن، ناتوان کردن، دچار رخوت شدن، بی‌حال کردن ۳ متزلزل کردن، فتور کردن

سست‌مهر : نامهربان، بی‌مهر، کم‌محبت، سردمهر

سستی : ۱ اهمال، بی‌ثباتی، تزلزل، تعلل، بی‌حالی، تغافل، تکاسل، تکاهل، تهاون، درماندگی، رخوت، ضعف، طفره، غفلت، فتور، فروگذاشت، فرویش، قصور، کوتاهی، مسامحه، ناتوانی، وهن ۲ نرمی & سختی ۳ تنبلی، کاهلی ۴ تامل، درنگ

سستی کردن : ۱ اهمال کردن، اهمال ورزیدن، تعلل کردن، کوتاهی کردن، تنبلی کردن، کاهلی کردن ۲ درنگ کردن، مسامحه کردن

سستی گرفتن : ۱ کم‌شدن، ضعیف شدن، رو به نقصان نهادن ۲ کم‌رونق شدن، کساد شدن، از رونق افتادن

سس : چاشنی، رب

سطح : ۱ روی، رویه ۲ بام & عمق ۳ مساحت & حجم ۴ حد، میزان ۵ جنبه، سیاق ۶ صحن، محوطه ۷ پهنا، گستره، عرصه، پهنه ۸ قشر

سطحی : ۱ سرسری، غیرعمیق & عمقی، عمیق ۲ بیرونی، خارجی، ظاهری ۳ ظاهرگرا، ظاهربین، قشری ۴ مربوط به سطح & حجمی ۵ رویی ۶ رویه‌ای ۷ کم‌مایه ۸ کم‌عمق ۹ اندک، ناچیز

سطحی‌گرا : ظاهربین، ساده‌اندیش، قشری، قشرگرا، ساده‌انگار، سطحی‌نگر

سطر : خط، رج، ردیف

سطل : ظرف، آوند (آبکشی)، دلو

سطوت : ۱ ابهت، جذبه، رعب، شوکت، حشمت، عظمت، مهابت، وقار، هیبت ۲ حمله، تاخت وتاز، هجوم، یورش ۳ سلطه، غلبه، قهر ۴ حمله کردن، هجوم بردن ۵ غلبه‌یافتن، به قهرگرفتن

سطوح : ۱ سطح‌ها ۲ جوانب، جنبه‌ها، ابعاد، بعدها

سطور : سطرها، خطها، رج‌ها، ردیف‌ها

سعادت : بختیاری، برکت، بهروزی، بهی، خجستگی، خوشبختی، خوشی، خیر، فلاح، کامرانی، نیکبختی، نیکروزی & ادبار، شقاوت، نحوست

سعادتمند : بختیار، خوشبخت، سعید، کامکار، کامیاب، نیکبخت & بی‌اقبال، بی‌طالع، شوربخت & شقی، شقاوتمند

سعایت : ۱ بدگویی، تهمت، زفت، سعایه، سخن‌چینی، غمز، نمامی ۲ سخن‌چینی کردن ۳ تهمت زدن

سعایت‌پیشه : سخن‌چین، نمام، بدگو

سعایت کردن :سخن‌چینی کردن، نمامی کردن، بدگویی کردن، غیبت کردن، غمازی کردن

سعتری :اسم ۱ بی‌باک، دلاور، شاطر، شوخ ۲ سعترباز، زن هم‌جنس‌باز

سعد : ۱ خجستگی، شگون ۲ مبارک، میمون، نیکبختی، یمن & نحس ۳ خوش‌یمن

سعر : نرخ

سعه : ۱ سعت، فراخی، گنجایش، سعت، وسعت & تنگی، ضیق ۲ گسترش، گشایش

سعه‌صدر : ۱ بلندنظری & کوته‌بینی، کوته‌نظری ۲ بلندهمتی، گشاده‌دستی & کم‌همتی

سعی : ۱ اهتمام، تقلا، تلاش، جد، جهد، کوشش، مجاهده، مساعی ۲ کوشیدن، کوشش کردن، اهتمام ورزیدن & اهمال ورزیدن، سستی کردن ۳ آهنگ، قصد

سعی داشتن :

سعید : ۱ خوش‌اقبال، خوشبخت، سعادتمند، نیک‌اختر، نیکبخت، همایون & بداقبال، شقی ۲ مبارک، میمون، فرخنده، خجسته

سعیر : ۱ آتش افروخته، زبانه‌آتش، آتش دوزخ، شعله آتش ۲ زبانه، شعله ۳ جهنم، دوزخ & جنت، فردوس

سعی کردن : تلاش کردن، کوشیدن، اهتمام ورزیدن، جدیت به خرج دادن، کوشش کردن، جهد کردن

سفاح : ۱ خونریز، سفاک & عطوف، باعاطفه، رحیم ۲ بخشنده & لئیم ۳ سخنور، فصیح

سفاح : ۱ زنا ۲ رابطه نامشروع

سفارت : ۱ ایلچیگری ۲ رسالت، میانجیگری ۳ قنسولگری، سفارت‌خانه

سفارش : ۱ تاکید، توصیه، ۲ اندرز، نصیحت، وصیت ۳ دستور، فرمان، ۴ فرمایش، درخواست

سفارش دادن : ۱ توصیه کردن، تاکید کردن ۲ دستور دادن، فرمان‌دادن ۳ فرمایش کردن

سفارش‌نامه : توصیه‌نامه، معرفی‌نامه

سفاک : بی‌رحم، خون‌ریز، ستمکار، ستمگر، شقی، ظالم & پرعطوفت، رحیم، عطوف، مهربان

سفال : ۱ ظرف گلی، کوزه، خزف، گل پخته ۲ سوفالی ۳ پوست (پسته، گردو، بادام)

سفالگر : سفال‌ساز، کوزه گر

سفالینه : خزف، سبو، سفالی، سفالین، کوزه

سفاهت‌آمیز :صفت ابلهانه، احمقانه، بی‌خردانه، جنون آمیز & عاقلانه، عقلایی، خردمندانه

سفاهت : ابلهی، بلاهت، بی‌خردی، بی‌عقلی، حمق، دیوانگی، کم‌عقلی، کودنی، نادانی & دانایی

سفاهت کردن : ابلهی کردن، بلاهت کردن، بیخردی کردن، دیوانگی کردن

سفاین : کشتی‌ها، سفینه‌ها، ناوها

سفت : ۱ استوار، جامد، سخت، قایم، لخته، مضبوط & سست ۲ دوش، کتف، شانه ۳ کم‌آب & غلیظ ۴ قرص ۵ محکم

سفت‌کاری : پی‌سازی، دیوارسازی، دیوارچینی & نازک‌کاری

سفتن : ۱ سوراخ شدن، سوراخ کردن ۲ سودن، ساییدن

سفت‌وسخت گرفتن: ۱ مقاومت کردن، ابرام ورزیدن ۲ جدی گرفتن، قاطع‌بودن، سخت‌گیری کردن، منضبط بودن، مقرراتی‌عمل کردن

سفته : ۱ سند دین، فته طلب ۲ دستلاف، دشت، سودای اول (فروشنده) ۳ تیر، پیکان ۴ نیزه ۵ محکم ۶ ستبر، غلیظ ۷ سوراخ (سنگهای قیمتی) ۸ سخن بکر

سفته کردن : سوراخ کردن

سفتی : ۱ سختی & نرمی ۲ استحکام، محکمی، استواری

سفرا : سفیران، سفیرها، نمایندگان‌سیاسی، ایلچیان، رسولان

سفر : جابجایی، رحلت، رحیل، سیاحت، عزیمت، کوچ، مسافرت، مهاجرت، نقل‌مکان، هجرت & حضر

سفر :

سفر کردن : مسافرت کردن، مسافرت رفتن، سفر رفتن، کوچیدن، مهاجرت کردن، هجرت کردن & مقیم شدن

سفرکرده : مسافر، غربت‌نشین، سفری

سفرنامه : سیاحت‌نامه، گزارش سفر

سفره : ادیم، بساط، خوان، سماط، نطع

سفره انداختن : ۱ سفره چیدن، سفره پهن کردن، سفره گستردن، چیدن غذا (درسفره) ۲ مراسم نذر و نیاز برپا کردن، سفره نذری انداختن

سفره‌چی : خوانسالار، طباخ

سفره‌خانه : اطاق غذاخوری، ناهارخوری

سفری : ۱ مربوط به سفر ۲ مسافر، سفرکرده ۳ عازم ۴ جنین، نوزاد

سفسطه‌باز : ۱ سوفسطایی، مغلطه‌گو & منطقی ۲ لفاظ، لفظپرداز

سفسطه کردن : مغلطه کردن، سفسطه بافتن، مغالطه کردن، استدلال‌باطل کردن، انکار بدیهیات کردن

سفسطه : ۱ مغالطه، مغلطه، گفتار غیرمنطقی ۲ لفاظی، لفظپردازی

سفلگی : پستی، حقارت، لئامت، فرومایگی، ناکسی، دون‌همتی

سفله : بدسرشت، بدنهاد، پست، جلب، حقیر، دنی، دون، دون‌صفت، دون‌همت، رذل، رذیل، فرومایه، ناجوانمرد، ناکس

سفله‌پرور : حقیرپرور، فرومایه‌پرور، دون‌پرور، ناکس‌پرور، سفله‌نواز

سفلی :صفت پائینی، زیرین، فرودین & علوی، فرازین

سفلیس : آتشک، کوفت

سفها : سفیهان، کم‌خردان، ابلهان، نادانان & عقلا

سفه : نادانی، کم‌خردی، بلاهت

سفید : ۱ آق، بیاض، سپید، سیمگون، شیری‌رنگ، نقره‌فام، نقره‌گون & اسود، سیاه ۲ سفیدپوست & رنگین‌پوست

سفیدار : سپیدار، سفیددار

سفیدبخت : ۱ خوش‌بخت، نیک‌بخت ۲ نیک‌فرجام، موفق (درازدواج)، سفیدروز

سفیدبخت شدن :سپیدبخت شدن، خوش‌بخت شدن، موفق بودن(در ازدواج)، سفیدروز شدن

سفیدرو : روسفید، سربلند، سرفراز

سفیدکاری : گچ‌کاری، نازک‌کاری & سفت‌کاری

سفید کردن : ۱ گچ اندود کردن، سفیدکاری کردن ۲ به‌رنگ سفیددرآوردن ۳ زدودن (چرک، زنگ، سیاهی) پاک کردن، سفیدگری کردن

سفیدگر : رویگر، مسگر

سفیده‌دم : بامداد، فجر، شفق، سپیده‌دم، سحر، خروس‌خوان

سفیده : سپیده & زرده

سفیر : ایلچی، رسول، فرستاده، میانجی، نماینده سیاسی

سفیل : پست، زبون، حقیر، خوار، بدبخت

سفینه : ۱ جهاز، غراب، کشتی ۲ دفتر شعر، تذکره، جنگ، دفتر، دیوان، کتاب ۳ فضاپیما

سفیه : ابله، احمق، بله، بی‌شعور، بی‌عقل، خل، کانا، کم‌خرد، کم‌شعور، کم‌عقل، کم‌هوش، کودن، نادان & عاقل

سفیهانه :صفت ابلهانه، احمقانه، جاهلانه، ابله‌وار & عاقلانه

سقا : آب‌فروش، آبکش، آب‌رسان

سقایت : ۱ آب‌فروشی، آب‌کشی، آب‌دهی، سقایه، سقایی، ۲ شرابداری

سقایه : ۱ آبشخور ۲ طهارت‌خانه

سقر : آتش، جهنم، دوزخ، نار، هاویه & بهشت، جنت

سقز : آدامس، انگم، رزین، صمغ، قندران، صمغ پسته وحشی

سق زدن : ۱ خوردن ۲ نفرین کردن، لعنت فرستادن & آفرین کردن

سق : سقف‌دهان، کام، نرم کام

سقط :صفت ۱ اندک، کم، کم‌ارزش ۲ گوشه، ناحیه ۳ خطا، سهو، غلط، لغزش، اشتباه ۴ دشنام، سخن‌زشت، فحش، ناسزا ۵ تباه، ضایع، نابود ۶ درگذشتن، مردن، هلاک‌شدن ۷ بی‌مقدار، خوار، زبون، نبهره فرومایه ۸ رسوایی، فضیحت ۹ پاره‌خشت، پاره‌آجر

سقط : جنین‌افکنی

سقط شدن : ۱ مردن، درگذشتن ۲ به درک واصل شدن ۳ نفله شدن، تلف شدن ۴ از کار افتادن، از حیز انتقاع ساقطشدن

سقطفروش : بقال، خرده‌فروش، خواربارفروش

سقط کردن : جنین‌افکندن، بچه انداختن

سقط گفتن : ناسزا گفتن، دشنام دادن، بد گفتن، فحش دادن

سقف : ۱ بام، اشکوب، پوشش، رویه، سمک & کف ۲ رواق، طاق ۳ عرش & فرش ۴ بالاترین حد، نقطه اوج

سقم : ۱ خطا، کذب، نادرستی & صحت ۲ بیماری، مرض، ناخوشی & صحت

سقوط :اسم ۱ افت، افتادگی، زوال، لغزش، نزول، هبوط & صعود ۲ فروپاشی، تلاشی، اضمحلال ۳ افتادن، پرت‌شدن، فرود آمدن، فرو افتادن & صعود کردن

سقوط کردن : ۱ افتادن ۲ برافتادن، برنار شدن ۳ کاهش یافتن ۴ منحرف شدن، در منجلاب فساد افتادن

سقیفه : صفه، سایبان، ایوان

سقیم : ۱ خطا، دروغ، سهو، غلط، نادرست & صحیح، درست ۲ اشتباه‌آمیز ۳ معیوب، ناسالم & سالم، بی‌عیب ۴ بیمار، مریض، ناخوش & سرحال، قبراق

سکاک : چاقوساز

سکان : ۱ زمام، فرمان ۲ ساکنین، مقیمان، ساکنان، باشندگان

سکبا : ۱ آش، آش‌سرکه ۲ زیربا، شوربا

سک : ۱ تکان، جنبش ۲ سیخک، سیخ ۳ سیخونک

سکته : ۱ ایست(قلبی، مغزی)، فجاه، ۲ توقف، درنگ، سکوت، صمت، مکث، وقفه ۳ آسیب، لطمه

سکرآور : مستی‌بخش، مسکر، مکیف، نشئه‌زا & خمارآور، مستی‌زدا، سکرزدا

سکرتر : منشی

سکر : مستی، نشئه & صحو، هشیاری

سکس : ۱ جنس ۲ امور جنسی ۳ آلت (زن و مرد)

سکسکه : فواق، هکه

سکسی :صفت ۱ شهوی، جاذبه‌جنسی، شهوت‌انگیز ۲ الفیه، شلفیه، پورنو

سکنا : اتراق، اقامت، سکونت، ماوا، مسکن

سکنات : ۱ سکون‌ها ۲ حالات، وضع‌ها ۳ شیوه رفتار، نحوه برخورد

سکنا داشتن : اقامت‌داشتن، سکونت داشتن، ماوا داشتن

سکنا گرفتن : مقیم‌شدن، اقامت کردن، مسکن کردن، منزل گرفتن، متوطن شدن، سکونت گزیدن

سکنا گزیدن : منزل کردن، اقامت کردن، مقیم شدن، جای گرفتن، متوطن شدن، ماوا گزیدن، خانه کردن، سکونت کردن، سکونت گزیدن & کوچیدن

سکندری خوردن : ۱ لغزیدن ۲ سرنگون شدن

سکندری : لغزش پا

سکنه : باشندگان، جمعیت، ساکنین، مقیمان، نفوس

سکو : ۱ بنگاه، پاخره، تختگاه، صفه ۲ پرشگاه ۳ مصطبه

سکوت : ۱ خاموشی، خموشی، صمت & هیاهو، غوغا، جاروجنجال ۲ آرامش، سکون ۳ خاموش ماندن، خاموش شدن، دم‌فروبستن

سکوت کردن : دم‌فروبستن، خاموش ماندن، خاموشی گزیدن، خاموش شدن & سکوت شکستن

سکون : ۱ ایستایی، توقف، ثبات، خموشی، رکود، فترت، وقفه & تحرک ۲ آرام، آرامش، آسایش، قرار ۳ آرمیدن، قراریافتن

سکونت : ۱ اسکان، اقامت، توطن، سکنا & کوچ ۲ تهیدستی، درویشی، فقر، مسکنت

سکونت‌گاه : محل اقامت، منزل، منزلگاه، مسکن، ماوا

سکه :صفت ۱ پول فلزی & اسکناس ۲ رواج، روایی، رونق ۳ پررونق & کساد

سکه زدن : ۱ ضرب کردن ۲ رونق بخشیدن، پررونق کردن ۳ کارشایان کردن

سکینه : آرام، آرامش، طمانینه، قرار، آرامش‌خاطر، سکنیت، وقار & تلاطم

سگال : ۱ اندیشه، فکر ۲ خو، منش

سگالش : ۱ اندیشه، فکر ۲ چاره‌جویی ۳ اندیشه بد کردن ۳ پنداشتن ۵ خصومت ورزیدن، دشمنی کردن ۴ چاره‌جویی کردن

سگالیدن : ۱ اندیشه کردن، اندیشیدن، فکر کردن ۲ دشمنی کردن

سگ : تازی، کلب & گربه

سگ‌جان : ۱ دیرزی ۲ سخت‌جان، مقاوم

سگ‌خور شدن : پایمال‌شدن، به باد فنا رفتن، نفله شدن (مال)

سگ‌دانی، سگدانی : ۱ سگدونی، لانه سگ ۲ جای کثیف و تنگ

سگ‌دل : ۱ سنگ‌دل، بی‌رحم ۲ درنده ۳ موذی، آزاردهنده

سگ‌دو زدن : به هرسو دویدن، تلاش کردن، دوندگی کردن، جان کندن، تکاپو کردن

سگ‌دو، سگدو : تلاش‌بیهوده، دوندگی، تکاپوی بی‌ثمر

سگ‌دوی کردن :تلاش بیهوده کردن، دوندگی بی‌نتیجه کردن، تکاپوی بی‌ثمر کردن

سگرمه : ۱ پیشانی، جبهه ۲ خطوط پیشانی

سگزی :

سگ‌ساران : بسیار شلوغ، پرازدحام

سگ‌سار : ۱ سگ‌وار، پاچه‌گیر ۲ سگ‌سر ۳ آزمند، آزور، حریص، طماع & قانع، خرسند ۴ دنیاپرست، مادی

سگ‌صفت : ۱ سگ‌خو ۲ پرخاش‌جو، پرخاشگر

سگ محلی کردن : ۱ وقع ننهادن، بی‌اعتنایی کردن ۲ تحقیر کردن

سگی : ۱ نامردمی ۲ درندگی، ددخویی، هاری، درنده‌خویی ۳ پرخاشگری ۴ مربوط به سگ ۵ درخور سگ ۶ بسیار بد، ناگوار

سلاح‌پوش : تفنگدار، سلاحدار، مسلح & غیرمسلح، نامسلح

سلاح : تفنگ، جنگ‌افزار، ابزارجنگ

سلاح‌دار، سلاحدار : تفنگدار، جبه‌پوش، سلاح‌پوش، مسلح & غیرمسلح، نامسلح

سلاخ : ۱ پوست‌کن، قصاب ۲ جلاد، قاتل

سلاخ‌خانه : بسملگاه، قربانگاه، کشتارگاه، مسلخ

سلاخی : ۱ کشتار ۲ قصابی

سلاست :اسم ۱ روانی، نرمی & تعقید، پیچیدگی ۲ تسلیم‌شدن، رام‌شدن، مطیع‌شدن، منقادشدن ۱ & تقید ۲ یاغ شدن

سلاسل : ۱ سلسله‌ها، زنجیرها ۲ دودمان‌ها، خاندان‌ها

سلاطین : امرا، سلطان‌ها، پادشاهان، ملوک، شاهان & رعایا

سلاله : ۱ آل، اعقاب، اهل‌بیت، بچه، خانواده، فرزند، کودک، نسل، نطفه ۲ برگزیده ۳ خلاصه

سلامانه : سلامی، خراج، پیشکشی (بار عام، بازدید)

سلامت :اسم ۱ بهداشت، صحت & بیماری ۲ راحت ۳ امنیت & ناامنی ۴ بهبود، تندرستی، شفا، عافیت ۵ تندرست، سالم & ناخوش ۶ بی‌گزند، مصون ۷ رستگاری، فلاح ۸ آرامش، صلح ۹ رهایی‌یافتن، نجات یافتن، ۱۰ سالم ماندن، بی‌گزندماندن

سلامت‌جو : عافیت‌طلب، آرامش‌خواه، راحت‌طلب، صلح‌جو & عافیت‌سوز، مخاطره‌جو

سلام : ۱ تحیت، تهنیت، درود، درودگویی ۲ تندرستی، سلامت ۳ تعظیم، کرنش ۴ احترام (نظامی) ۵ مراسم اعیاد ۶ ذکر

سلامت‌خواهی :عافیت‌طلبی، سلامت‌جویی، آرامش‌طلبی & مخاطره‌جویی، عافیت‌سوزی

سلامتی : بهبودی، تندرستی، صحت‌مزاج، عافیت & بیماری

سلانه‌سلانه : آرام‌آرام، آهسته‌آهسته، یواش‌یواش

سلایق : سلیقه‌ها، پسندها

سلب : ۱ برگیری، محرومیت ۲ نفی & ایجاب ۳ ربایش ۴ گرفتن، برداشتن، جدا کردن، ربودن ۵ از میان بردن، برطرف کردن

سلبی : منفی & ایجابی

سل : ۱ تب لازم ۲ نطفه

سلحشور :صفت جنگاور، جنگجو، جنگی، دلیر، دلاور، حریف، رزمنده، سپاهی، شجاع، مبارز، مجاهد، محارب

سلخ : ۱ پوست کندن ۲ پوست کنی ۳ محو، نابودی ۴ روز آخرماه & غره

سلسال : شیرین، زلال، گوارا(آب)

سلسبیل :اسم ۱ چشمه، عین، کوثر ۲ خوش گوار، گوارا ۳ روان، نرم

سلس : ۱ روان، شیوا ۲ نرم ۳ رام، مطیع، منقاد & خشن، درشت

سلسله : ۱ آل، دودمان، طایفه، قبیله ۲ گروه، دسته، فرقه ۳ حلقه، زنجیر ۴ رشته ۵ سری ۶ ردیف، صف ۷ اتصال، پیوند

سلسله‌جنبان : ۱ پیشوا، رهبر، سرحلقه، سرخیل، قاید ۲ باعث، بانی، محرک

سلطان : ۱ امیر، پادشاه، خدیو، خلیفه، شاه، شهریار، فرمان‌روا، ملک ۲ سلطه، فرمان‌روایی، قدرت ۳ سروران، صاحب‌منصب ۴ بزرگ، سرور، سرکرده، رئیس

سلطنت : ۱ امارت، امیری، پادشاهی، حکومت، شاهی، فرمانروایی ۲ تسلط، چیرگی، سلطه & رعیتی، نوکری ۲ پادشاهی کردن، امارت داشتن

سلطنت‌طلب : هوادارسلطنت، طرفدار نظام سلطنتی

سلطنت کردن :پادشاهی کردن، فرمان‌روایی کردن، حکومت کردن

سلطنتی : ۱ امپراطوری، پادشاهی، شاهی، شاهنشاهی ۲ استبدادی & جمهوری ۳ منسوب به سلطنت ۴ شاهانه

سلطه : ۱ استیلا، تسلط، چیرگی، سیطره، غلبه، قدرت، قوت ۲ ملک، پادشاهی، فرمانروایی

سلطه‌پذیر : سیطره‌پذیر، تسلطپذیر & سلطه‌جو، سیطره‌جو

سلطه‌پذیری :سیطره‌پذیری، تسلطپذیری & سلطه‌گری

سلطه‌جو : استیلاجو، استیلاگر، اقتدارطلب، سلطه‌طلب، اقتدارگرا، سلطه‌گر، سیطره‌جو، قدرت‌طلب & سلطه‌پذیر

سلطه‌گر : استیلاجو، سلطه‌جو، سلطه‌طلب، سیطره‌جو & سلطه‌پذیر

سلف : ۱ پیشین، قبلی ۲ سابق، گذشته ۳ جد، نیا ۴ پیش‌خر، پیش‌خرید & خلف

سلف‌خر :اسم پیش‌خر & سلف‌فروش

سلف : ۱ سلف‌سرویس ۲ استارت ۳ باجناق ۴ شوهر، شوی، همسر

سلک : ۱ راه، طریق ۲ حلقه، زمره، گروه ۳ رشته، ریسمان، نخ ۴ رده، صف، قطار ۵ طریقه، روش، شیوه ۶ آبراهه، ناودان

سلم : آشتی، صلح، سازش، مسالمت

سلمانی : آرایشگر، حلاق، سرتراش

سلم : ۱ خاکشیر ۲ کرت ۳ پیش‌فروش غلات ۴ تسلیم شدن

سلم : ۱ نردبان ۲ پلکان

سلندر : ویلان، سرگردان، آواره، دربه‌در

سلوت : ۱ آرامش خاطر، تسلی ۲ خرسندی، شادی، خوشی، شادکامی

سلوک : ۱ سازش & ناسازگاری ۲ انتهاج، رفتار، روش ۳ طی طریق کردن، رفتن

سلوک کردن : ۱ رفتار کردن، سازگاری کردن ۲ راه پیمودن ۳ طی کردن (مراحل عرفانی)

سلول : ۱ یاخته ۲ بند، حبس، زندان، محبس

سلوی :صفت ۱ انگبین، عسل ۲ بلدرچین، تیهو، سمانه، کرک ۳ تسلی‌بخش

سله : زنبیل، سبد

سلیس : روان، نرم & پیچیده، معقد

سلیطه : ۱ بدزبان، پتیاره، زبان‌دراز، شریر، پرخاشگر، هرزه ۲ سلطه‌جو

سلیطه گری : ۱ بدزبانی، زبان درازی، پتیارگی، پرخاشگری ۲ سلطه‌طلبی

سلیقه : ۱ پسند، ذوق، مذاق ۲ سرشت، طبع، نهاد

سلیقه‌دار : باسلیقه، خوش‌سلیقه، سلیقه‌مند & بی‌سلیقه

سلیل : ۱ شراب ناب، رحیق & درد ۲ تاک، رز ۳ مغزحرام، نخاع ۳ فرزند، پسر، ابن ۴ بچه شتر

سلیله : دختر، بنت & ابن، سلیل

سلیم : ۱ آرام، رام، مطیع & نافرمان ۲ حلیم، روشن‌ضمیر، صلح‌جو ۳ بی‌عیب، تندرست، سالم & سقیم، معیوب ۴ خوش‌باور ۵ موافق، ملایم، سلیم‌النفس ۶ مارگزیده، ۷ محتضر، مشرف‌به موت ۸ بی‌آزار

سم‌آلود : زهرآگین، زهرآلود، زهردار، سمدار، سمی، شرنگ‌آمیز

سما : آسمان، سپهر، فلک & ارض، زمین

سماجت : ۱ ابرام، اصرار، پافشاری، پیله، تاکید ۲ زشتی، بی‌شرمی

سماجت کردن :سماجت ورزیدن، پافشاری کردن، اصرار کردن، اصرار ورزیدن، پی‌گیری کردن

سماحت : ۱ بخشش، بخشندگی، بلندهمتی ۲ جوانمردی ۳ نیکوئی ۴ تساهل، اغماض، گذشت، ملایمت

سماط : ۱ ادیم، خوان، سفره، نطع ۲ دسته، رده، صف

سماع :اسم ۱ پایکوبی، دست‌افشانی، رقص ۲ وجد، سرور، ۳ آواز، سرود ۴ شنودن، شنیدن ۵ شنوایی

سماعی : موقوف به شنیدن، بی‌قاعده، غیرقیاسی، قاعده‌ناپذیر & قیاسی، قاعده‌مند، باقاعده

سماق‌پالا : آبکش، صافی، پرویزن، سماق‌پالان

سماق : سماک، چاشنی ترش‌مزهٔ گیاهی

سماق مکیدن : ۱ کاربی‌حاصل کردن ۲ انتظار بیهوده کشیدن ۳ وقت به بطالت گذراندن

سماکار : خدمتکار، سبوکش، سماکاره

سماک : سماق، ترشابه، تتری

سماک :صفت ماهی‌فروش

سمانه : ۱ بلدرچین، کرک ۲ آسمانه، سقف خانه

سماوی : آسمانی، سمایی، سپهری، فلکی، هوایی & ارضی

سمبل : رمز، علامت، مظهر، نشانه، نماد

سمبولیست : ۱ نمادگرا ۲ نمادپرداز

سمبولیسم : ۱ نمادگرایی ۲ نمادپردازی

سمبولیک : نمادی، نمادین، رمزآگین

سمپات : ۱ هوادار، هواخواه ۲ مهربان، مهرجو

سمپاتی : ۱ علاقه، دل‌بستگی، علقه ۲ هم‌دردی

سمپاتیک : ۱ جذاب، جالب توجه ۲ دوست‌داشتنی، خوشایند، دل‌چسب

سم‌پاشی : ۱ آفت‌زدایی، آفت‌کشی ۲ شایعه‌پراکنی، مخدوش‌سازی، افترازنی ۳ اختلاف‌افکنی، تفرقه‌افکنی

سم‌پاشی کردن : ۱ پاشیدن (سم)، آفت‌زدایی کردن، آفت‌کشی کردن ۲ شایعه پراکندن، شایعه‌پراکنی کردن، افترا زدن ۳ مشوب‌سازی کردن (اذهان)، مخدوش ساختن، بدنام کردن

سمپوزیوم : گردهمایی

سمت : ۱ جانب، جهت، سو، طرف، ناحیه ۲ صورت، فرم، هیئت

سمت : ۱ شغل، عنوان، مقام، منصب ۲ نشان، علامت، اثر داغ، داغ‌جا

سمت‌گیری : موضع‌گیری

سمت‌وسو دادن :جهت دادن

سمج : ۱ پافشار، پیگیر، مصر ۲ بی‌آزرم، بی‌حیا، بی‌شرم ۳ زشت، قبیح، ناپسند & مستحسن

سم : حافر، ناخن حیوانات

سم : حمه، رز، زهر، شرنگ، شوکران، هلاهل & پادزهر

سم‌دار : ۱ زهردار، سمی، زهری & بی‌زهر ۲ سم آلود، زهرناک، زهرآگین

سمر :صفت ۱ افسانه، حکایت، داستان، قصه ۲ مشهور، معروف ۳ گفتار، کلام، سخن

سمر شدن : ۱ مشهورشدن، معروف شدن ۲ زبانزد شدن ۳ شایع گشتن

سمسار : ۱ دست‌دوم‌فروش، دلال ۲ عتیقه‌چی، عتیقه‌فروش

سمط : ۱ رشته، عقد، گردن‌بند ۲ رده، رسته

سمع : ۱ گوش & چشم، عین ۲ شنوایی & گویایی ۳ اصغا، شنود & گفت ۴ نیوشیدن

سمعی : شنیداری & بصری، دیداری

سمک : حوت، ماهی، نون

سمن‌بیز : عطرآگین، معطر، خوش‌بو

سمنت : سیمان & ساروج

سمند : اسب، اسب زردرنگ، باره، فرس

سمن‌سا : خوش‌بو، معطر، سمن‌بیز

سمن : ۱ یاسمن، یاسمین ۲ شبدر

سموم : ۱ سم‌ها، زهرها ۲ باد گرم مهلک، باد زهرآگین

سمیر : ۱ افسانه‌گو، قصه‌گو، داستان‌پرداز، داستان‌سرا، داستان‌گو، حکایت‌گر، قصه‌سرا، داستان‌گزار ۲ دهر، روزگار، زمانه

سمی : ۱ زهرآگین، زهرآلود، زهرناک، سم‌آلود، سمدار ۲ کشنده

سمیع : شنوا، نیوشا & ناشنوا، اصم

سمینار : هم‌اندیشی، میزگرد

سمین : پرگوشت، پروار، چاق، شحیم، فربه، گوشتالو، مسمن & لاغر

سمین‌زار : سمنستان

سنابل : خوشه‌ها، سنبل‌ها، سنبله‌ها

سنا : ۱ بلندی، رفعت ۲ روشنایی

سناتور : عضو سنا، عضو مجلس‌اعیان، نماینده مجلس اعیان

ساریست : سناریونویس، فیلم‌نامه‌نویس

سناریو : فیلم‌نامه، فیلم‌نوشت & پیس، نمایشنامه

سنا :

سنان : ۱ سرنیزه، نبراس، نیزه

سنبل : ۱ خوشه ۲ نوعی گل

سنبله : ۱ خوشه، سنبلچه ۲ شهریورماه

سن : ۱ پرده، مجلس، صحنه ۲ جایگاه وقوع حادثه ۳ رویداد، حادثه، واقعه ۴ گزارش، شرح ۵ عمر ۶ آفت گندم ۷ دندان

سنت : ۱ آداب، آیین، رسم، رسوم، عرف، مذهب ۲ راه، روش، سیره ۳ ختنه، ختنه‌سوران ۴ تسنن، سنی & شیعه

سنتز : هم‌نهاد، هم‌نهاده & ۱ تز ۲ آنتی‌تز

سنت‌شکن :سنت‌ستیز & سنت‌پرست، سنت‌گرا

سنت‌شکنی :سنت‌ستیزی & سنت‌پرستی، سنت‌گرایی

سنت‌گرا : ۱ سنتی ۲ سنت‌خواه، سنت‌پرست، سنت‌طلب & سنت‌شکن ۳ متحجر، واپسگرا & پیشرو، متجدد، تجددطلب ۴ محافظه‌کار & رادیکال ۵ کهنه‌گرا، کهنه & نوگرا

سنت‌گرایی : ۱ سنت‌خواهی، سنت‌پرستی، سنت‌طلبی & سنت‌شکنی ۲ تحجر، واپسگرایی & تجددطلبی ۳ محافظه‌کاری & رادیکالیسم ۴ کهنه‌گرایی & نوگرایی

سنتی : ۱ قدیمی، کهن & مدرن، نوین ۲ آئینی ۳ عرفی، معمول

سنجاق : ۱ سوزن ته‌گرد ۲ لوا، علم، رایت، بیرق ۳ ولایت

سنج : سنجه، کیل، وزن، وزنه

سنجش :اسم ۱ اندازه‌گیری، پیمایش، تخمین، توزین ۲ سنجیدن، قیاس، مقابله، مقایسه ۳ ارزیابی

سنجه : معیار، وزنه

سنجیدگی : ۱ متانت، وقار & ناسنجیدگی ۲ دانایی، فهمیدگی & ناسنجیدگی

سنجیدن : ۱ مقایسه کردن ۲ سبک سنگین کردن، ارزیابی کردن، ارزشیابی کردن ۳ اندازه گرفتن، اندازه‌گیری کردن، پیمودن ۴ وزن کردن، توزین کردن

سنجیدنی : ۱ قابل‌سنجش، سنجش‌پذیر ۲ قابل ارزشیابی ۳ وزن کردنی

سنجیده : ۱ دانا، فهمیده، مطلع & نفهم ۲ باوقار، موقر، وزین & سبک، جلف، ناموقر ۳ درست، صحیح، موثق & ناسنجیده، نسنجیده ۴ حساب‌شده

سنخ : ۱ دسته، صنف، طبقه، قماش، گروه، قسم، گونه، نوع ۲ اصل، بن ۳ بیخ، بنیاد

سنخیت : ۱ تجانس، تناسب، همگونی ۲ توافق، هم‌نوایی ۳ مناسبت ۴ سازگاری

سند : ۱ برگه، بنچاق، قباله، قواله، قولنامه، مدرک ۲ حجت، معیار، ملاک، مناط ۳ نمودار ۴ بهانه، دستاویز، مستمسک

سند :صفت ۱ حرام‌زاده، سندره، زنازاده، روسپی زاده، ولدالزنا، ناپاک‌زاده ۲ بچه‌نامشروع

سندساز :صفت ۱ سوءاستفاده‌چی، مختلس ۲ ترفندباف، دروغ‌پرداز، دروغ‌ساز

سنده : & پیشاب، شاش، ادرار

سندیت : ۱ ارزش، اصالت، اعتبار ۲ ملاک، مناط، حجت

سندیکا : اتحادیه، انجمن

سنسور : حسگر

سنقر : ۱ باز، مرغ شکاری ۲ سنگ آسیا

سنکوپ : ۱ بی‌هوشی گذرا، بی‌هوشی زودگذر ۲ غش، اغما

سنگ‌انداز :اسم ۱ سنگ‌افکن، کلوخ‌انداز ۲ محل پرتاب سنگ(در دژها و قلعه‌ها) ۳ سنگ‌رس (مسافت) ۴ مانع‌تراش ۵ جشن آخر ماه شعبان

سنگ‌اندازی : ۱ پرتاب‌سنگ، سنگ‌افکنی، کلوخ‌اندازی ۲ مانع‌تراشی

سنگ‌اندازی کردن: مانع تراشیدن، مانع‌تراشی کردن

سنگ‌باران، سنگباران :رجم، سنگسار

سنگ‌باران : سنگسار، رجم

سنگ‌باران کردن : ۱ سنگسار کردن ۲ پی‌درپی سنگ پرتاب کردن

سنگ‌پشت : باخه، کاسه‌پشت، لاک‌پشت

سنگ‌تراش، سنگتراش : ۱ حجار ۲ تیشه، کلنگ

سنگ :صفت ۱ جماد، حجر، صخره، لهنه ۲ سنجه، وزنه ۳ جسم رسوبی(در کلیه مثانه) ۴ واحد جریان آب ( ۳۱ معیار، محک ۹ سفت، سخت ۱۰ انعطاف‌ناپذیر ۱۱ بی‌رحم، قسی

سنگ‌دل، سنگدل : بی‌رحم، بی‌شفقت، جفاکار، درشتخو، سگدل، شرور، شریر، شقی، ظالم، قسی، قسی‌القلب

سنگ‌دلی، سنگدلی :بی‌رحمی، سخت‌دلی، سگدلی، قساوت

سنگر : ۱ پناهگاه ۲ جان‌پناه ۳ موضع مبارزه

سنگ‌ریزه، سنگریزه : ریگ، رمل، خرده سنگ & صخره

سنگسار : ۱ سنگباران، رجم ۲ سنگلاخ، سنگستان

سنگلاخ : ریگزار، ریگستان، سنگستان، زمین پرسنگ & شن‌زار

سنگ‌نبشته :سنگ‌نوشته، کتیبه، لوح، لوحه

سنگواره : فسیل

سنگین : ۱ وزین، پروزن، گران & سبک ۲ ثقیل، درشت، گرانبار ۳ باوقار، جاافتاده، رزین، متین، موقر & جلف، سبک ۴ بدگوار، دیرهضم & خوشگوار ۵ دشخوار، دشوار، تحمل‌ناپذیر، غیرقابل تحمل ۶ زننده ۷ پرقیمت، گران، گرانبها، قیمتی ۸ پرهزینه، مجلل

سنگینه : از جنس سنگ، سنگی ۱ & آهنی ۲ گلی

سنگینی : ۱ ثقل، گرانی، وزن & سبکی ۲ متانت، وقار & جلفی، سبکی ۳ دشواری، تحمل‌ناپذیری ۴ فشردگی ۵ غلظت ۶ دیرهضمی، بدگواری ۷ تلخی، ناروایی ۸ گرانی، پرهزینگی

سنن : آداب، سنت‌ها، شعایر، مراسم، مناسک

سنوات : سال‌ها

سنور : ۱ پیشی، گربک، گربه ۲ مهتر

سنور : ۱ ناحیه، اقلیم، سرزمین ۲ حد، قلمرو، مرز

سنوی : سالیانه، سنواتی، سالانه

سنه : ۱ سال، عام ۲ فریه، لعنت، نفرین

سنین : سال‌ها، سنون

سنیه : نیک، نیکو، عالی، خوب

سوئیچ : کلید، مفتاح

سوا : ۱ بجز، جداز، جداگانه، جز، علی‌حده، غیراز ۲ منتزع، وا، جدا ۳ برابر، معادل، یکسان

سوابق : سابقه‌ها، گذشته‌ها، سرگذشتها، تاریخچه‌ها

سواحل : ساحل‌ها، کناره‌ها، کرانه‌ها

سواددار :صفت ۱ باسواد، تحصیل کرده، ملا & امی، بی‌سواد ۲ پرمعلومات، بامعلومات

سواد : ۱ ملایی، توانایی خواندن ونوشتن ۲ رونوشت، کپی ۳ پیش‌نوشته، پیش‌نویس، مسوده & پاکنویس ۳ نسخه، نسخه‌اصل & عین ۴ تاریکی ۵ سیاهه، معلومات ۶ جماعت، جمعیت ۷ سیاهی ۸ شهربزرگ ۹ شبح

سوار : ۱ راکب، سواره، شوالیه، فارس، مرکب‌نشین & پیاده ۲ نصب، مونتاژ، تعبیه ۳ مسلط

سواری : ۱ اتومبیل شخصی، خودرو کوچک ۲ ابر شب هنگام

سواری گرفتن :بهره کشی کردن، بیگاری کشیدن

سوا شدن : ۱ جدا شدن ۲ متارکه کردن، طلاق دادن، طلاق گرفتن ۳ یکدیگر را ترک کردن ۴ انتخاب‌شدن، گزیده‌شدن، دست‌چین شدن

سوا کردن : ۱ جدا کردن ۲ از هم جدا کردن ۳ انتخاب کردن، برگزیدن، دست‌چین کردن

سوانح : اتفاقات، بلایا، حوادث، پیش‌آمدها، مصایب، وقایع، سانحه‌ها، سانح‌ها

سوپ : آب‌گوشت، آش، شوربا

سوپر : ۱ نوعی بنزین ۲ اتوبوس‌لوکس ۳ سوپرمارکت ۴ سکسی ۵ عالی، برتر

سوت زدن : ۱ سوت‌کشیدن، سوت به صدا درآوردن، در سوت دمیدن ۲ داوری مسابقات کردن ۳ صفیر کشیدن

سوت : ۱ صفیر ۲ سوت‌سوتک، سوتک

سوت‌وکور : ۱ بی‌سروصدا، خاموش، ساکت & شلوغ، پرهیاهو ۲ بی‌فروغ، بی‌نور ۳ بی‌رونق، راکد، کساد ۴ بی‌شوروحال، افسرده

سوته‌دل : دل‌سوخته، سوخته‌دل

سوتی : اشتباه، خطا (لفظی، رفتاری)

سوتی دادن : اشتباه کردن، خطا کردن، اشتباه لپی کردن

سوتی گرفتن : اشتباه‌گرفتن، متوجه اشتباه دیگری شدن، خطا گرفتن

سو : ۱ جانب، جهت، راستا، زی، نزد، کنار، سمت، سون، سوی، صوب، طرف، قبل، گوشه، وجه ۲ پرتو، روشنایی، نور ۳ سود، منفعت، نفع ۴ خیال، گمان ۵ توان بینایی، دید

سوخت‌آما : کاربوراتور

سوخت : ۱ بنزین، نفت، گازوئیل ۲ مواد سوختی ۳ سوخته

سوخت‌پاش : ژیگلور

سوخت شدن : ۱ ناوصول‌شدن، ناپرداخته ماندن ۲ از بین رفتن، تباه‌شدن

سوختگی : ۱ آفتاب‌زدگی ۲ سوخته‌شدگی ۳ عاشقی، شیفتگی، دل‌سوختگی ۴ خاکسترشدگی

سوخت‌گیری : بنزین‌گیری، گازوئیل‌زنی

سوخت‌گیری کردن : بنزین‌زدن

سوختن :اسم ۱ آتش‌گرفتن، شعله‌ورشدن، مشتعل‌شدن ۲ احتراق، حریق ۳ حرق ۴ باختن، خطا کردن، فول کردن ۵ عذاب کشیدن، زجر کشیدن ۶ ملتهب شدن، تاول زدن ۷ افروخته بودن، روشن بودن ۸ به‌آتش کشیدن، سوزاندن ۹ نابود کردن ۱۰ نابود شدن ۱۱ تباه ش

سوختنی : ۱ قابل اشتعال، اشتعال‌پذیر ۲ لایق سوختن، سزاوار سوزاندن ۳ تباه‌شدنی، نابودشدنی

سوخته : ۱ آتش‌گرفته، خاکسترشده ۲ گداخته ۳ محترق ۴ بربادرفته ۵ باخته، ناکام ۶ محنت‌کشیده، زجرکشیده ۷ شیفته، شیدا، عاشق ۸ سوخته‌جان، سوخته‌دل ۹ عطش‌زده، خشک، بی‌آب (زمین و ) ۱۰ شیره، شیره تریاک، جرم‌تریاک ۱۱ آفتاب‌زده، تیره

سودآور : آب‌ونان‌دار، پرحاصل، پرمنفعت، سودده & مضر، زیانبار

سودا پختن :خیال‌پردازی کردن، آرزوی دورودراز داشتن، خیال باطل داشتن، سودا پیمودن، اندیشه بیهوده‌در سر پروردن، خیال پختن

سوداپرست :صفت ۱ خیال‌پرست ۲ هواپرست، شهرت‌پرست

سودا : ۱ تجارت، دادوستد، معامله ۲ تندخویی، تندمزاجی، عصبیت ۳ اگزما، جرب، حکه، گری ۴ اندیشه، خیال ۵ مالیخولیا، وسواس ۶ اشتیاق، عشق، هوس، میل‌شدید، میل ۷ اندیشه بی‌حاصل، خیال باطل ۸ دیوانگی ۹ دلگیری، ملالت ۱۰ نوعی نوشابه

سودازدگی : ۱ شیفتگی، خیال‌زدگی، سودایی ۲ دیوانگی، جنون

سودازده : ۱ خیال‌زده، خیالی، آشفته، شیفته، سودایی، مالیخولیایی ۲ دیوانه، مجنون & عاقل ۳ عاشق & معشوق

سود : ۱ استفاده، بهره، دخل، ربح، صرف، صرفه، عایدی، فایده، فرع، مداخل، منفعت، نتیجه، نزول، نفع ۲ محصول، حاصل، ثمره

سودا کردن : ۱ معامله کردن، خریدوفروش کردن، دادوستد کردن، دادن‌و گرفتن ۲ تندی کردن ۳ خشمگین شدن

سوداگر : بازرگان، بایع، پیشه‌ور، تاجر، کاسب، معامله‌گر & صنعتگر

سوداگری : بازرگانی، پیشه‌وری، تجارت، کسب، معامله & صنعتگری

سوداوی‌مزاج :تندخو، عصبی، بداخلاق

سودایی : ۱ دیوانه، مجنون ۲ سودازده، شیدا، شیفته، عاشق ۳ مالیخولیایی ۴ سوداوی & صفراوی، دموی ۵ اگزمایی، گر

سودایی‌مزاج : ۱ تندخو، بدخلق، عصبی ۲ سوداوی‌مزاج ۳ مالیخولیایی

سودبخش : موثر، مفید، نافع & زیانبخش، مضر

سود بخشیدن : فایده‌داشتن، موثر بودن، تاثیر گذاشتن، نتیجه دادن، نتیجه‌بخش بودن

سود بردن : ۱ استفاده کردن، بهره بردن، صرفه کردن، منفعت داشتن، منتفع شدن، نفع بردن، نفع داشتن & ضرر کردن، زیان بردن ۲ مرابحت

سودپرست : سودجو، منفعت‌طلب، نفع‌طلب

سودپرستی : سودجویی، نفع‌جویی، نفع‌طلبی

سودجو : سودپرست، سودگر، منفعت‌خواه، منفعت‌جو، منفعت طلب، نفع‌طلب & بهره‌رسان

سودجویی : انتفاع، بهره‌جویی، سودپرستی، منفعت طلبی، منفعت جویی، نفع‌طلبی & بهره‌رسانی

سودخوار : بهره‌خوار، رباخوار، رباخور، سودخور، نزولخوار، نزولخور & نزول‌ده

سودخور : رباخوار، سودخوار، نزول‌خور & سودده، نزول‌ده

سود داشتن : ۱ سودمندبودن، مفید بودن & مضر بودن ۲ پربهره بودن، سودآور بودن، استفاده کردن، سود بردن & زیان کردن

سوددهی : سودآوری، بهره‌دهی & زیان‌دهی

سود کردن : درآمد داشتن، عایدی داشتن، بهره یافتن، منفعت بردن، نفع‌بردن

سودمند : به‌دردبخور، به‌دردخور، ثمربخش، بهره‌دار، سودبخش، فایده‌دار، مثمر، مفید، نافع & زیانبار، مضر

سودن : ۱ لمس کردن ۲ ساییدن ۳ مالش دادن، مالیدن ۴ خرد کردن، ریز کردن، نرم کردن، کوبیدن ۵ ذوب کردن، گداختن ۶ سفتن ۷ ازاله بکارت کردن ۸ سوراخ کردن ۹ فرسودن، کهنه کردن، از بین بردن

سوده : ۱ ساییده، کوفته، نرم ۲ سفته، سوراخ ۳ گداخته، مذاب ۴ فرسوده & ناسوده

سوراخ : ۱ رخنه، سوفار، شکاف، فرج ۲ ترک، ثقبه، ثلمه، روزن، روزنه، منفذ ۳ مجرا ۴ لانه ۵ چاله، حفره، گودال ۶ غار، مغاک، نقب ۷ بیغوله، گوشه پرت و دور افتاده ۸ پستو، سوراخ سمبه ۹ مخفیگاه

سوراخ‌سوراخ : مشبک

سور : ۱ بزم، جشن، عروسی، عیش & عزا، ماتم ۲ میهمانی، ولیمه ۳ ختنه‌سوران ۴ عروسی ۵ بارو، باره، حصار ۶ اسب سرخ‌رنگ ۷ سول ۸ پاسور ۹ بردن‌ورق ۱۰ اپراتورهای منطقی (همه، بعضی و )

سورپریز :اسم ۱ غیرمنتظره ۲ شگفت‌زده ۳ رویداد خوشایند، اتفاق‌جالب

سورت : ۱ تندی، تیزی، حدت، شدت ۲ اثر، اثرگذاری، تاثیر ۳ جذبه، سطوت، هیبت ۴ سوره

سور : جدی، سخت‌گیر

سورچران : ۱ سوری ۲ مفت‌خور

سورچرانی : ۱ سورخوری، مفت خوری ۲ ضیافت، میهمانی

سورچی : ارابه‌ران، درشکه‌چی، درشکه‌ران، کالسکه‌چی

سور دادن : میهمانی دادن، ولیمه دادن & سورچرانی کردن، سور چراندن

سورن : آفند، تاخت، تک، حمله، هجوم، یورش، شوق & پاتک، پدافند، دفاع

سورنا : سرنا، سورنای، شهنا

سور(و)سات : آذوقه، ارزاق، جیره، خواربار، نفقه

سوری : ۱ گل‌سرخ، گل‌محمدی ۲ منسوب به سور ۳ بزمی، بزم‌رو، سورچران، مدعو به عروسی ۴ اهل سوریه

سوز : ۱ التهاب، حرارت، سوزش ۲ برد، سرما ۳ رشک، کینه ۴ اشتیاق، شور ۵ داغ، درد ۶ عشق

سوزان : ۱ آتشین، حار، داغ، سوزنده، گرم، محترق، مشتعل، ملتهب ۲ تبدار & بارد ۳ پرسوزوگداز، پرسوز، سوزناک ۴ شدید، زایدالوصف

سوزاندن : آتش زدن، احراق، به‌آتش کشیدن

سوزش : التهاب، تاب، حرقت، درد، سوختگی، سوز

سوزمانی : بدکاره، فاحشه، روسپی، جنده، سوزه‌مانی & عفیف، نجیب

سوزناک : ۱ جگرخراش، دردناک، دلخراش ۲ حزین، حزن‌انگیز، حزن‌آور ۳ باسوز

سوزن : ۱ دوزینه ۲ آمپول

سوزنده : داغ، سوزان، گرم، محترق، ملتهب

سوزن‌زن :اسم آمپول‌زن، تزریقاتچی، تزریقاتی

سوژه : ۱ مطلب، موضوع ۲ مضمون، مفاد ۳ فاعل

سوسک شدن : ۱ از رورفتن، بور شدن، خیت شدن ۲ از میدان به دررفتن ۳ تحقیر شدن

سوسک کردن : ۲ از میدان به در بردن ۳ تحقیر کردن

سوسمار : آفتاب‌پرست، بزمچه، چلپاسه، حربا، مارمولک

سوسو : پرتوک، کورسو، نورضعیف

سوسو زدن : کورسو زدن، تابیدن (نور ضعیف)، سوسو کردن

سوسول : ۱ قرتی ۲ خودآرا ۳ زن‌صفت

سوسه : ۱ تزویر، حقه، دسیسه، نیرنگ، خدعه ۲ اشکال، اشکال‌تراشی ۳ خدشه، دشواری

سوط : تازیانه، شلاق

سوغات : ارمغان، تحفه، رهاورد، هدیه

سوفسطایی : ۱ سفسطه گر، سفسطه‌باز ۲ سفسطی

سوق‌الجیشی :استراتژیک

سوق : ۱ بازار، بازارچه، تیمچه، راسته، اعزام، گسیل

سوق دادن : ۱ به حرکت‌درآوردن، راندن، کشاندن، هدایت کردن ۲ وادار کردن، واداشتن، مجبور کردن

سوک : ۱ کنج، گوشه، زاویه ۲ نبش ۳ سو، سمت، جانب، طرف

سوگ : اندوه، پرسه، حزن، رثا، سوک، سوکواری، سوگواری، عزا، غم، ماتم، مصیبت & جشن، سرور، عیش

سوگ‌سرود : مرثیه، مویه گری(بر مرده)

سوگلی : ۱ برگزیده ۲ عزیزدردانه، عزیزکرده ۳ محبوب، معشوق

سوگ‌نامه، سوگنامه :تعزیت‌نامه، رثائیه، مرثیه & سرود

سوگند : حلف، قسم، یمین

سوگند خوردن : ۱ قسم خوردن، سوگند یاد کردن ۲ تحلیف

سوگند دادن : قسم دادن، سوگند خوردن

سوگ‌نشین :اسم پرسه‌دار، داغدار، مصیبت‌دیده، ماتم‌زده، سوگوار، پرسه‌نشین، سیاه‌پوش، عزادار & سوری

سوگوار : تعزیت‌دار، داغدار، عزادار، سوگی، ماتمزده، ماتم‌دار، مصیبت‌زده & سوری

سوگواره : تعزیه، تعزیه گردانی، نمایش مذهبی

سوگواری : تعزیت، تعزیت‌داری، تعزیه، سوگ، عزاداری، ماتم، مرثیه‌خوانی، نوحه‌خوانی، نوحه گری & سرور، عیش

سوگواری کردن : ۱ عزاداری کردن ۲ ماتم گرفتن، به سوگ نشستن ۳ تعزیه گردانی کردن

سوگیری : ۱ جهت گیری، موضع گیری ۲ طرفداری، جانب‌داری، جانب گیری

سوله : ۱ سالن بزرگ، ساختمان‌مسقف فلزی ۲ سوراخ ۳ سوراخ پس و پیش، دبروفرج

سوند : میل، میله، لوله (ابزارپزشکی)

سویدا : ۱ نقطه سیاهی درقلب ۲ دانه سیاه

سویه : سو، سمت، جانب، طرف، جهت

سوءاستفاده‌چی :مختلس

سوء : ۱ بد، ناروا & نیک، روا، نیکو ۲ قبیح، ناپسند، شنیع & پسندیده، مستحسن

سوءظن : بدگمانی، شک & حسن‌ظن

سوءظن : گمان‌بد، خیال‌سود & حسن‌ظن

سوءقصد : نیت‌سوء، قصد کشتن، ترور

سوءنیت : بدخواهی، سوءنظر، بداندیشگی

سها : اختر، ستاره، کوکب، نجم & مهر، خورشید

سهام : ۱ تیرها ۲ اوراق‌مشارکت، سهم‌ها ۳ نصیب‌ها، بهره‌ها ۴ بخش‌ها، پاره‌ها

سهر : ۱ بیداری، شب بیداری ۲ بیدار ماندن

سه‌ضلعی :اسم مثلث

سه‌کنج : زاویه، گوشه

سه گانه : تثلیث، ثلاث، ثلاثه

سه گانه : سه‌عضوی، سه‌تایی

سهل : ۱ آسان، ساده، میسر & بغرنج، دشوار، صعب، غامض، مشکل ۲ نرم، روان ۳ هموار ۴ کوچک، ناچیز، کم‌اهمیت ۵ اندک، کم

سهل‌الحصول :دست‌یافتنی، قابل‌حصول & دست‌نیافتنی

سهل‌العبور : پیمودنی & صعب‌العبور

سهل‌العلاج : درمان‌پذیر، شفایافتنی، مداواپذیر & صعب‌العلاج، درمان‌ناپذیر

سهل‌الوصول : زودیاب، سهل‌الحصول، یافتنی & دست‌نیافتنی، دیریاب، دشوارریاب، نایاب

سهل‌الهضم : خوشگوار، زودهضم، سریع‌الهضم & بدگوار، دیرهضم

سهل‌انگار : آسان‌گیر، بی‌مبالات، سهل‌گیر، مسامح، مسامحه‌کار، ، لاابالی، لاقید، ولنگار & سختگیر، سور

سهل‌انگاری : آسان‌گیری، تسامح، تغافل، تهاون، غفلت، کاهلی، لاابالیگری، لاقیدی، ولنگاری & دقت، سختگیری

سهل‌انگاری کردن: ۱ آسان گرفتن، لاقیدی کردن، غفلت ورزیدن، کاهلی کردن، سستی کردن

سهل شدن : آسان شدن، میسر گشتن، ساده شدن & سخت شدن، مشکل‌شدن، دشوار شدن

سهل کردن : آسان کردن، ساده کردن & دشوار کردن، غامض کردن، پیچیده کردن، مشکل کردن

سهل گرفتن : سهل‌انگاشتن، کم‌اهمیت فرض کردن، ساده گرفتن، آسان انگاشتن

سهل گیر : آسان گیر، سهل‌انگار، مسامح، مسامحه کار & سختگیر

سهل گیری : ۱ لاقیدی، مسامحه، مسامحه کاری ۲ تساهل، آسان گیری

سهم‌بری : تسهیم، شراکت، مشارکت

سهم : ۱ بهر، بهره، حصه، قسمت، نصیب ۲ بیم، ترس، دهشت، خوف، هراس، هول ۳ هیبت، شکوه ۴ هیمنه، جذبه ۵ پیکان، تیر، خدنگ، فلش ۶ قرعه

سهمگین : ترسناک، خوفناک، دلهره‌اور، دلهره‌زا، مخوف، مهیب، وحشت‌انگیز، مهیل، وهمناک، هراس‌انگیز، هراسناک، هولناک

سهمناک : بیمناک، ترس‌آور، ترسناک، خوفناک، دهشت‌زده، دهشتناک، رعب‌آور، رعب‌انگیز، موحش، مهیب، مهیل، واهمه‌ناک، هراسیده، هولناک

سهمیه‌بندی : تعیین‌سهمیه، سهم‌دهی

سهمیه : بهره، نصیب، سهم، حصه

سه‌نبش : سه گوش، سه‌بر، سه گوشه، سه کنج، سه‌ضلعی، سه‌پهلو، مثلثی

سهو : ۱ اشتباه، خبط، خطا، سقط & صواب ۲ سقیم، غلط، نادرست، ناصواب & درست، صحیح، صواب ۳ لغزش ۴ نسیان، غفلت، فراموشی ۵ فراموش کردن ۶ خبط کردن، خطا کردن & صواب

سهوسهو کردن : اشتباه کردن، خطا کردن، خبط کردن

سهولت : آسانی، سادگی، یسر & اشکال، دشواری، صعوبت

سهی : ۱ راست، صاف، راست‌قامت، کشیده & کژ ۲ تازه، نوجوان

سه‌یک : ثلث، یک‌ثلث، یک‌سوم

سهیم : انباز، بهره‌بر، حصه‌دار، سهم‌دار، شریک، شریک‌المال

سیئات : & حسنات

سیئه : اثم، بدی، خطا، گناه & حسنه

سیاح :صفت ۱ آفاق‌پو، سیاحتگر، جهانگرد، مسافر، گردشگر ۲ جهاندیده

سیاحت : ۱ تماشا، سفر، سیر، گردش ۲ جهانگردی، گردشگری، آفاق‌پویی

سیاحت کردن : ۱ جهان گردی کردن، گردشگری کردن، آفاق‌پوییدن، آفاق‌پویی کردن ۲ سیروسفر کردن ۳ نگاه کردن، دیدن ۴ گردش کردن

سیاحت‌نامه : سفرنامه، گزارش سفر

سیادت : آقایی، بزرگی، خواجگی، سروری، مهتری & بند گی

سیار :صفت ۱ گردنده & ثابت ۲ رونده، روان ۳ سیرکننده

سیاره : ۱ ستاره، کوکب ۲ کاروان، قافله

سیاست : ۱ تدبیر، خطمشی ۲ دیپلماسی ۳ تنبیه، جزا، سزا، شکنجه، عقوبت، مجازات ۴ حقه‌بازی، دوزوکلک ۵ حکومت، حکم، ریاست ۶ حکومت کردن، حکم راندن، ریاست کردن

سیاست‌مدار، سیاستمدار:اسم ۱ دیپلمات، سایس، سیاس، سیاست‌باز، سیاستگر، سیاست‌دان ۲ باکیاست، خبیر، کاردان، مدبر، مدیر & بی‌کیاست ۳ دولتمرد

سیاس :صفت ۱ سائس، سیاسی، سیاستمدار، مدیر & بی‌سیاست ۲ سیاست‌دان، سیاست‌شناس ۳ حسابگر ۴ حیله‌گر ۵ سیاست‌کننده، تنبیه‌کننده

سیاسی : ۱ دیپلماتیک ۲ سیاستمدار ۳ مربوط به سیاست ۴ دگراندیش

سیاف : ۱ جلاد، دژخیم ۲ شمشیرزن ۳ شمشیرگر

سیاق : ۱ اسلوب، روال، روش، شیوه، طریقه، منوال، نحو، نمط، نوع، هنجار ۲ بافت، قرینه ۳ تلو ۴ حساب نویسی، علم‌حساب

سیال : ۱ جاری، روان & راکد ۲ آبکی، رقیق، رو، مایع & غلیظ

سیاه : ۱ اسود، اغبر، تاریک، تیره، قره، کبود، کمرنگ، مشکی & سپید، سفید ۲ برده، غلام، کاکاسیاه ۳ سیاه‌پوست & سفیدپوست ۴ بدیمن ۵ بی‌ارزش، پشیز ۶ غم‌انگیز، ملالت‌بار

سیاه‌بخت : ۱ بدبخت، بی‌طالع، تیره‌بخت، شقی، شوربخت، کوربخت، مفلوک & خوشبخت، سعید ۲ دم‌بخت

سیاه‌بختی : بدبختی، شوربختی، فاقه، فلاکت & خوشبختی

سیاه‌پوست : ۱ دده‌سیاه & حور ۲ زنگی، سیاه‌برزنگی، کاکاسیاه & سفیدپوست

سیاه‌پوش : ۱ سوگوار، عزادار، ماتم‌دار، ماتم‌زده ۲ سیاه‌جامه

سیاه‌چال : بازداشتگاه، بندیخانه، دوستاق، زندان، سلول، محبس، هلفدونی

سیاه‌دل : ۱ بی‌رحم، تیره‌جان، تیره‌ضمیر، تیره‌دل، سنگدل، قسی، قسی‌القلب، گمراه ۲ بددل، بدگمان، ظنین

سیاه‌رگ : ورید & سرخ‌رگ، شریان

سیاه‌رنگ : تیره، تیره‌رنگ، تیره‌فام، کبود & بیاض، سپیدرنگ

سیاه‌روز : بدبخت، بیچاره، مفلوک & سپیدبخت

سیاه‌روز : سیه‌روز، بدبخت، شوربخت، مفلوک، فلک‌زده، سیاه گلیم، تیره‌روز، تیره‌بخت

سیاه‌رو : ۱ سیه‌رو ۲ گناه‌کار، بزه‌کار ۳ شرمنده، خجل

سیاه‌فام : تیره، تیره‌رنگ، تیره‌فام، سیه‌فام، شب‌رنگ، کبود

سیاهه :اسم ۱ سواد، صورتحساب، صورت، فهرست، لیست ۲ بدکاره، روسپی، فاحشه

سیاهی : تاریکی، تیرگی، ظلمت، سواد، کبودی & سپیدی

سیب :اسم ۱ آلمه، تفاح، سیو ۲ حیران، سرگشته، مبهوت

سیبل : هدف، آماج

سیخک : ۱ سیخ کوچک ۲ سیخونک

سیخ :اسم ۱ میل ۲ بابزن، ۳ راست، شق، مستقیم & کج، مایل

سیخونک زدن : ۱ تحریک کردن، واداشتن ۲ دواندن ۳ به تکاپوواداشتن

سیخونک : سیخک

سید : ۱ آقا، خواجه، رئیس، سرور، مهتر ۲ پیغمبرزاده & خلق

سیدی : آقایی، خواجگی، سروری، سیادت

سیراب : اشباع، سرشار، سیر & تشنه، عطشان، عطش‌زده

سیرابی : شکنبه، شکمبه، سیراب

سیر :اسم ۱ بیزار، گریزان، متنفر، نفور & راغب ۲ زده، دل‌زده، وازده & مشتاق، امیدوار ۳ اشباع، خشنود، سیراب، قانع & گرسنه ۴ پررنگ، تند، تیره & کم‌رنگ ۵ پر، مشبع ۶ ثوم ۷ هفتادوپنج گرم ۸ کامل، درست، حسابی

سیرت : ۱ خلق، خو، سرشت، نهاد & صورت ۲ سنت، سیره، عادت ۳ روش، طریقه، قاعده ۴ مذهب، مسلک

سیر : ۱ حرکت، دور، دوران، گردش & سکون ۲ تفرج، تماشا، سیاحت، گشت، مسافرت ۳ تتبع، مطالعه، بررسی وتفحص ۴ سلوک ۵ حرکت کردن، گردش کردن ۶ جابه‌جایی

سیر : ۱ رفتارها، روش‌ها، سیرت‌ها ۲ سنت‌ها، سنن ۳ طریقت‌ها، مذاهب

سیر شدن : ۱ بیزار شدن، نفرت‌زده شدن، بی‌میل شدن، بی‌رغبت گشتن، ملول گشتن، متنفر شدن، دلزده شدن & راغب‌گشتن، مشتاق شدن ۲ خسته شدن ۳ دست‌کشیدن، رها کردن، گریزان شدن ۴ اشباع شدن & گرسنه ماندن، گرسنه شدن ۵ بی‌نیاز گشتن، مستغنی شدن

سیرنگ : سیمرغ، عنقا

سیره : ۱ رفتار، روش، سنت، سیرت، هنجار ۲ سهره

سیری : ۱ اشباع ۲ پررنگی & گرسنگی

سیری‌ناپذیر :اشباع‌ناشدنی & سیری‌پذیر

سیستماتیک : روشمند، سامان‌مند، قاعده‌مند، نظام‌مند، مدون، منسجم & نامنسجم

سیستم : ۱ جهاز، ۲ دستگاه، نظام ۳ سامانه، ۴ روش، قاعده، اسلوب

سیطره : استیلا، تسلط، چیرگی، سلطه، غلبه

سیطره‌جو : استیلاجو، سلطه‌جو، سلطه‌طلب، سلطه‌گر

سیطره‌جویی : چیرگی، استیلاجویی، سلطه‌گری، سلطه‌طلبی

سیطره یافتن : چیره‌شدن، استیلا یافتن، سلطه یافتن، غلبه کردن

سیف : تیغ، حسام، شمشیر

سیفلیس : آتشک، کوفت، ناخوشی

سیکل : ۱ تناوب، دور، گردش ۲ دوره ۳ چرخه

سیکی : ۱ ثلث ۲ ثلثان ۳ شراب، شراب مثلث

سیگار کشیدن : ۱ سیگار دود کردن ۲ هم‌بستر شدن (با روسپی)

سیگاری : ۱ دودی، سیگارکش ۲ سیگارفروش ۳ مربوط به سیگار

سیلاب : سیل، لور

سیلاب : هجا، بخش

سیلان : ۱ جریان، روانی، ریزش & رکود ۲ روان شدن

سیل : ۱ سیلاب، لور ۲ جریان‌شدید آب

سیلک : ۱ حریر، ابریشم ۲ ابریشمی، ابریشمین

سیلگاه : ۱ سیل گیر ۲ مسیل

سیل گیر : سیلابگیر، سیلزار، سیلگاه، مسیل

سیلو : ۱ انبار گندم ۲ صوبه، مخزن

سیلی : تپانچه، توگوشی، چک، کشیده & لگد

سیلی زدن : ۱ توگوشی زدن، کشیده زدن، چک زدن، سیلی نواختن ۲ صدمه‌زدن، لطمه دیدن

سیماب : جیوه، زیبق

سیماب‌گون : به رنگ جیوه، به رنگ زیبق، جیوه‌ای

سیما : ۱ چهر، چهره، رخ، رخسار، رو، روی، صورت، عارض، عذار، قیافه ۲ علامت، نشان، هیئت

سیم‌اندام : سیم‌بر، سیم‌تن، سیمین‌تن، سیمین‌بر

سیمان : سمنت & ساروج

سیم‌جیم کردن : ۱ استنطاق کردن، بازجویی کردن، بازخواست کردن ۲ پرس‌وجو کردن

سیم :صفت ۱ رشته فلزی هادی(الکتریسیته و سیگنال‌ها)، مفتول فلزی ۲ نقره، فضه & زر ۳ سکه، پول ۴ سفید ۵ چرک، عفونت، ریم

سیمرغ : سیرنگ، عنقا

سیم : ۱ کابل، مفتول ۲ تار، رشته ۳ وتر ۴ فضه، لجین، نقره & زر ۵ یوغ ۶ پول، وجه ۶ جراحت، چرک

سیمگون : سپید، سپیدگون، سفید، سفیدرنگ، نقره‌فام، نقره‌گون & قیرگون، سیه‌فام

سیمین‌بر : حور، سپیداندام، سپیدپستان، سپیدتن، سیم‌بر، سیم‌تن

سیمین : ۱ سپید، نقره‌ای ۲ ظریف

سیمین‌عذار : زیبارو، سپیدروی، سفیدچهره، سیم‌عذار

سیمینه : سیمین، نقره‌ای، ساخته‌شده از نقره

سین‌جیم : بازپرسی، بازجویی، تحقیق، استنطاق، بازخواست

سینماچی : ۱ سینمادار ۲ آپاراتچی ۳ بازیگر، هنرپیشه، ستاره ۴ فیلمبردار ۵ کارگردان

سینما :

سینه‌بند : پستان‌بند، کرست، شاک

سینه‌به‌سینه : دهان‌به‌دهان، شفاه

سینه‌پهلو : ذات‌الریه، ذات‌الجنب

سینه‌چاک : ۱ دل‌سوخته ۲ آزرده‌دل، جریحه‌دار، خسته‌دل ۳ لات ۴ یقه‌چاک، یخه‌باز

سینه‌چاک : ۱ رنج‌دیده، مصیبت‌دیده ۲ عاشق دل‌سوخته، سوخته‌دل ۳ آزرده‌دل، دل‌آزرده ۴ بسیار علاقه‌مند، واله ۵ یقه‌باز، لات، نافرهیخته

سینه‌خیز : خزیده‌خزیده، سینه‌مال

سینه‌ریز : یاره، گردن‌بند

سینه‌زنی : تعزیت، سوگواری، عزاداری

سینه‌سوز : جان‌گداز، بسیاردردناک

سینه : ۱ صدر ۲ پستان ۳ ذهن، حافظه ۴ دل، خاطر ۵ گستره، پهنه، عرصه

سینه‌کش : پهلو، دامنه، دامنه‌کوه

سینه‌مال : خزیده‌خزیده، سینه‌خیز

سیورسات : ۱ توشه، جیره، زاد ۲ علوفه

سیورغال : تیول

سیویل : ۱ غیرنظامی & نظامی، لشکری ۲ شهری

سیه‌بخت : ۱ تیره‌روز، بی‌طالع، بدبخت ۲ سیاه‌بخت، دختر مسن مجرد

سیه‌چرده : تیره‌فام، سبزه، سیاه‌تو، سیاه‌توه & زال‌وبور

سیه‌روز : بدبخت، بیچاره، شوربخت، مفلوک، & خوشبخت

سیه‌روزی : ادبار، بدبختی، فلاکت، نکبت & خوشبختی

سیه‌رو : ۱ سیاه‌رو، بی‌آبرو، بی‌عزت، رسوا، ننگ‌آور ۲ شرمنده، خجلت‌زده، شرمسار & سرفراز، مفتخر

سیه‌کار : ۱ بدکار، سیاه‌کار، فاسق، گناه‌کار، فاجر & صالح ۲ ظالم، ستمکار، ستمگر & دادگر، عادل

سیه‌کاسه : ۱ بی‌شرم، بی‌حیا & پرآزرم ۲ لئیم، پست ۳ حریص، طماع & قانع ۴ بدبخت & خوشبخت

سوال : ۱ استفهام، استفسار، پرسش & پاسخ، جواب ۲ درخواست، تقاضا ۳ مساله ۴ تکدی، دریوزگی، کدیه، گدایی ۵ طلب

سوال کردن : ۱ استفسار کردن، پرسیدن، پرسش کردن & پاسخ دادن، جواب دادن ۲ مطرح کردن ۳ سراغ گرفتن، جویا شدن ۴ گدایی کردن

شاب: برنا، جوان، نوجوان & پیر

شاباجی: آباجی، باجی، خواهر، همشیره & برادر، داداش

شاپور: شاهپور، شاهزاده، شهزاد، شهزاده، ملکزاده & شاهدخت، شهدخت

شاپورگان: آهن‌خشک، خشک، پولاد، شابرقان، شابرن، شابورگان، فولاد

شاخ: ۱ سرون، شخ، قرن ۲ شاخسار، شاخه، غصن ۳ شاخابه ۴ پیشانی، ناصیه ۵ پاره، قطعه

**شاخص:** ۱ شاخصه، علامت، نما، نماینده ۲ مشخص، معلوم ۳ برجسته، ممتاز، مهم ۴ پایه، ماخذ ۵ میله، نصیبه

**شاخصه:** علامت، ممیزه، نمودار

**شاخه:** ۱ ازگ، غصن ۲، شجن، شعبه، فرع ۳ گروه ۴ شاخابه ۵ شاخ

**شاخه‌شاخه:** پاره‌پاره، منشعب

**شاد:** بانشاط، بشاش، خرم، خشنود، خندان، خوش، خوشحال، خوشدل، خوشوقت، زنده‌دل، سردماغ، شادمان، شنگول، فارغ، مبتهج، محظوظ، مسرور، مشعوف & اندوهگین، مغموم

**شاداب:** ۱ آبدار، پرآب ۲ باطراوت، تروتازه ۳ خرم، شادمان & پژمرده

**شادابی:** آبداری، تازگی، خرمی، طراوت & پژمردگی

**شادان:** خرم، خندان، خوشرو، شادمان، مسرور، مشعوف & غمگین، غمناک

**شادباش:** ۱ تبریک، تهنیت، مبارکباد ۲ شاباش & تسلیت

**شادخوار:** ۱ خوشگذران، عیاش ۲ باده‌گسار، می‌نوش، نوشخوار، ۳ آوازه‌خوان، مطرب

**شادخواری:** ۱ خوشگذرانی، خوشی، عیاشی ۲ باده‌گساری، شرابخواری، می‌نوشی، ۳ آوازه‌خوانی، مطربی

**شادروان:** بخشوده، زنده‌یاد، فقید، مرحوم، مغفور

**شادروان:** ۱ پرده، چادر، خیمه ۲ بند، سد ۳ اساس، اصل، بنیان، پایه ۴ سایبان، مظله ۵ بساط، فرش

**شادکام:** ۱ کامران، کامروا، کامیاب ۲ خوشحال، شاد، شادمان، مسرور & تلخکام

**شادکامی:** ۱ کامرانی، کامروایی، کامیابی ۲ آسایش، رفاه، ناز، نعمت & تلخکامی

**شادمان:** بشاش، خرم، خندان، خوشحال، خوشرو، شاد، فرحناک، مسرور & ناشادمان، مغموم

**شادمانی:** بشاشت، بهجت، خوشحالی، خوشی، سرور، سلوت، شادی، نشاط & ناشادمانی، غمگینی

**شادی:** ۱ ابتهاج، انبساط، بهجت، خرمی، خوشحالی، سرور، شادمانی، فرح، مسرت، نزهت، نشاط ۲ جشن، طرب، عشرت، عیش ۳ بوزینه، میمون & اندوه، غم

**شادی‌افزا:** شادی‌بخش، فرح‌افزا، فرح‌بخش، فرحناک، نزهت‌بخش، نشاط‌انگیز & غم‌افزا

**شادی‌بخش:** شادی‌آور، طرب‌انگیز، فرح‌بخش، مسرت‌بخش، نزهت‌بخش، نشاط‌انگیز & غم‌افزا

**شاذ:** طرفه، کمیاب، نادر، نادره & عادی، معمولی

**شارب:** ۱ سبیل ۲ آشامنده، نوشنده

**شارع:** خیابان، شاهراه، گذرگاه، معبر

**شارلاتان:** چاخان، حقه‌باز، شیاد، متقلب، مشعبد، نیرنگ‌باز & درستکار

**شاسی:** ۱ اتومبیل‌بی‌اطاق ۲ اسکلت‌بندی ۳ چارچوب، چارچوبه، قاب

**شاش:** ادرار، بول، پیشاب، گمیز

**شاطر:** ۱ نان‌پز، نانوا ۲ چابک، چالاک، دلیر، فرز ۳ باهوش، زیرک & کند

شاطی: ساحل، کرانه، کناره

شاعر: ۱ تصنیف‌سرا، چامه‌سرا، چکامه‌سرا، شعرگو، ناظم ۲ آگاه، داننده، شعورمند

شافع: خواهشگر، شفاعتگر، شفیع، واسطه

شافی: ۱ درمانگر، شفادهنده، شفاگر ۲ درست، راست

شاق: بغرنج، تحمل‌گداز، توان‌فرسا، حاد، دشوار، سخت، صعب، طاقت‌سوز، طاقت‌فرسا، غامض، مشکل & آسان، سهل

شاکر: حقگزار، سپاسگزار، شکرگزار، شکور، نمک‌شناس & کافر، ناسپاس

شاکی: شکایتمند، عارض، گلایه‌مند، گله‌مند، متظلم، معترض

شاگرد: ۱ پیرو، تلمیذ، دانش‌آموز، کارآموز، متعلم، متلمذ، محصل ۲ پادو، نوچه & استاد

شاگردانه: ۱ انعام، شاگردانگی، شاگردمزد، ۲ شاگردوار

شال: ۱ کمربند، میان‌بند ۲ بالاپوش

شالده: اساس، بن، بنیاد، بنیان، پایه، شالوده

شالوده: ۱ اساس، بنیاد، بنیان، پایه، پی، شالده، قاعده ۲ اصل، زمینه، مبنا، واده

شالوده‌گذاری: بنیان‌گزاری، پایه‌گذاری، تاسیس، مبنا

شالی: چلتوک، ، شلتوک

شالیزار: برنجزار، شالی‌پایه

شام: ۱ شامگاه، شب، عشا، فلق، لیل ۲ غذای‌شب & بامداد

شامخ: ۱ بلند، مرتفع ۲ جلیل، رفیع، منیع، والا

شامگاه: شام، شامگاهان، شب، فلق، لیل & صبحگاه

شامگاهان: شامگاه، لیل & صبحگاهان، بامدادان

شامل: حاوی، دربردارنده، محتوی، مشتمل

شامه: بویایی

شامیانه: چادر، خیمه، سراپرده

شانس: اقبال، بخت، طالع

شانسی: اتفاقی، اله‌بختکی، تصادفی، کشکی

شانه: ۱ دوش، کت، کتف، کول ۲ مشاط، مشط ۳ شیار ۴ خشاب ۵ کرکیت ۶ شان، کندو

شانه‌بسر: پوپک، مرغ‌سلیمان، هدهد

شاه: امپراطور، امیر، پادشاه، حاکم، خدیو، سلطان، شاهنشاه، شهریار، ملک، والی & رعیت

شاه‌نشین: ۱ تخت، صدر، کرسی، مقصوره، ۲ پایتخت

شاهانه: پادشاهانه، خسروانه، ملوکانه & رعیت‌وار

شاهباز: باز، شاهین، شهباز، طرلان، قوش

شاهد: ۱ مثال، نمودار، نموده، نمونه ۲ غلام، محبوب، معشوق، مغبچه ۳ تماشاچی، حاضر، حی، گواه، ناظر ۴ شهید & غایب

شاهدبازی: امردپرستی، غلامبارگی، فسق

شاهراه: اتوبان، بزرگراه، جاده، راه & کوره‌راه

شاهرگ: شریان & مویرگ

شاهزاده: شاپور، شاهپور، شهزاد، شهزاده، ملکزاده & گدا

شاهنده: خیر، صالح، محسن & طالح

شاهنشاه: پادشاه، سلطان‌السلاطین، شهریار، ملک

شاهنشاهی: امپراطوری، پادشاهی

شاهوار: ۱ شایگان ۲ خسروانه، شاهانه، ملوکانه

شاهی: ۱ پشیز، صنار ۲ خسروانی، شاهانه، ملوکانه ۳ حکومت، سلطنت & گدایی

شاهین: ۱ شاهباز، عقاب، لاچین ۲ زبانه، میله

شایان: ۱ برازنده، درخور، سزاوار، لایق ۲ معتنابه

شایبه: ۱ شک، گمان ۲ آلایش، آلودگی، ریا ۳ عیب، نقص، نقصان

شاید: احتمالا، بلکه، گویی، محتملاً & حتماً

شایست: جایز، حلال، روا، شایسته، معقول & ناشایست

شایستگی: استحقاق، استعداد، سزاواری، قابلیت، لیاقت & بی‌لیاقتی

شایسته: ارجمند، باقدر، باکفایت، برازنده، بسزا، پسندیده، درخور، روا، زیبنده، سزاوار، شایگان، صالح، صلاحیت‌دار، عزیز، فراخور، قابل، لایق، مدیر، مستحق، مستلزم، مستوجب، مقبول، مناسب، موافق، نسیب، نیکو، والا & ناشایسته

شایع: ۱ رایج، ساری، متداول ۲ پراکنده، جاری، گسترده، منتشر ۳ آشکار، فاش & نامتداول

شایعه: ۱ خبر، شهرت ۲ خبرپراکنی

شایق: آرزومند، راغب، مایل، مشتاق & بیزار، بی‌میل

شایگان: ۱ سزاوار، شایسته ۲ فراوان ۳ خزانه، خزینه، گنج ۴ عریض، فراخ، وسیع ۵ شاهوار ۶ بیگار، بیگاری

شان: ارج، جاه، شکوه، شوکت، عظمت، فر، قدر، کبریا، مرتبه، مقام، منزلت

شئامت: شومی، نامبارکی، نحسی، نحوست، نکبت & میمنت

شب: ۱ شام، شامگاه، لیل ۲ زاج & روز

شب‌بیداری: احیا، تهجد، سهر، شب‌پیمایی، شب‌زنده‌داری، مساهرت

شب‌پره: خفاش، شبکور، مرغ‌مسیحا، وطواط

شب‌زنده‌دار: شب‌باز، قائم‌اللیل، متهجد، مساهر

شب‌زنده‌داری: احیا، بیتوته، تهجد، سهر، شب‌بیداری، مبیت، مساهرت، یقظه

شب‌مانده: بیات، شبینه

شب‌هنگام: شباشب، شبانگاه، شبانه

شب‌رنگ: تیره، سیاه‌فام، کبود & سفیدرنگ

شباب: برنایی، جوانی & پیری

شبان: چوپان، راعی، رمه‌بان، گله‌بان

شبانه: ۱ شبانگاه، شب‌هنگام ۲ شام

شباویز: مرغ‌حق

شباهت: تشابه، مانندگی، مانندی، مشابهت، همانندی، همسانی & اختلاف

شباهنگ: ۱ بلبل، سحرخوان، مرغ‌سحر ۲ ستاره‌صبح، شعری، کاروان‌کش

شبح: ۱ روح، سایه، سیاهی، ۲ شخص، ذات

شبر: وجب، وژه

شبرو: حرامی، دزد، سارق، شب‌پوی، شبگرد، طرار، عیار

شبستان: ۱ خوابگاه ۲ حرم، حرمسرا

شبق: ۱ حشری، شهوت‌پرست، شهوتی ۲ شبه

شبکور: خفاش، شب‌پره، وطواط

شبکه: ۱ کانال ۲ تور ۳ گروه ۵ پنجره‌مشبک

شبکه‌دار: شبکه‌ای، مشبک

شبگرد: ۱ داروغه، عسس، گزمه، میربازار، میرشب ۲ شب‌پوی، شبرو

شبگیر: ۱ شب‌خیز ۲ سحر، سحرگاه

شبگیری: بی‌خوابی، بیداری، شب‌زنده‌داری، یقظه

شبنم: پشک، جلید، ژاله، طل

شبه: سان، شبق، مانند، مثل، نظیر، وار، همانند & ضد

شبهه: ابهام، احتمال، اشکال، التباس، تردد، تردید، دودلی، ریب، شبهت، شک، ظن & یقین

شبهه‌زا: توهم‌زا، مشتبه‌ساز & متیقن

شبیخون: تک، تهاجم، حمله، شب‌تاز، قتل‌عام، یورش

شبیه: ۱ تالی، جور، عوض، قبیل، قرین، کفو، مانده، مانسته، مانند، متشابه، متماثل، مثل، مشابه، نظیر، نمونه، همانده، همانند، همسان ۲ تعزیه، نمایش & متضاد، مختلف

شبیه‌سازی: ۱ تشبیه ۲ مشابه‌سازی، همگون‌سازی ۳ تعزیه گردانی

**شتا:** ۱ زمستان ۲ گرسنه، ناهار & صیف

**شتاب:** تسریع، تعجیل، تندی، سرعت، عجله & درنگ، کندی

**شتابان:** به‌سرعت، به‌شتاب، تند، سریعاً، عجول & به‌کندی

**شتابزدگی:** تعجیل، شتاب، عجله & تانی

**شتابزده:** شتابان، شتابناک، عجول، مستعجل & صبور

**شتابناک:** جلد، شتابان، شتابزده، عجول، مستعجل & صابر

**شتابنده:** سریع، شتابزده، عجول & کند

**شتافتن:** ۱ رفتن، عازم‌شدن، عزیمت کردن ۲ شتاب کردن، عجله کردن & ماندن، درنگ کردن

**شتر:** ابل، اشتر، جمل، ناقه

**شتربان:** ساربان، ساروان

**شترنگ:** شطرنج

**شتم:** بدگویی، دشنام، زشتیاد، سخن‌زشت، فحش، ناسزا، ناسزاگویی

**شتوی:** زمستانه، زمستانی & صیفی

**شجاع:** باجرات، بهادر، بی‌باک، پهلوان، تهمتن، جسور، جنگاور، جنگجو، جنگی، دلاور، دلیر، رشید، شیردل، مبارز، نترس، نیو & جبون

شجاعانه: بهادرانه، جسورانه، دلاورانه، دلیرانه، قهرمانانه، متهورانه

شجاعت: پرجگری، پهلوانی، جلادت، ، جنگاوری، جنگجویی، دلاوری، دلیری، رشادت، شهامت، قهرمانی، مردانگی، یلی & جبن

شجر: درخت، درختچه، نهال

شجره‌نامه: شجره‌النسب، نسب‌نامه

شحنه: پاسبان، داروغه، ضابط، عسس، گزمه، محتسب، نگهبان

شخص: ۱ بابا، تن، فرد، کس، نفر ۲ آدمی، انسان، بشر ۳ ذات ۴ وجه & شیء

شخصی: ۱ خصوصی، فردی، سیویل، غیرنظامی & عمومی، غیرشخصی

شخصیت: ۱ سجیه، منش ۲ تشخص

شخم: ۱ خیش ۲ شیاره، شیار ۳ بشکار

شخیص: ارجمند، بزرگ، سرشناس، متشخص، محترم & پشیز

شدت: ۱ تشدد، تندی، حدت، درشتی، سختی، سورت، صلابت، ضراء، عذاب، قوت، نجدت، نکراء ۲ بسیاری، فراوانی، کثرت & لطف

شدن: ۱ صیرورت، گردیدن، گشتن ۲ رفتن، روان‌شدن، عازم‌شدن ۳ گذشتن، منقضی‌شدن & اتیان، رسیدن، فرارسیدن

شدنی: ممکن، میسر، میسور & غیرممکن، نشدنی

شدید: ۱ اکید ۲ بسیار، هنگفت ۳ دشوار، زفت ۴ سخت ۵ قوی، محکم & خفیف

شدیداً: اکیداً، عمیقاً، قویاً & خفیفاً

شر: ۱ بدی ۲ تباهی، فساد ۳ آشوب، شورش، غائله، فتنه & خیر

شراب: باده، خمر، رحیق، سلیل، صهبا، مدام، مسکر، مل، می، نبید، نبیذ

شراب‌خواری: باده‌پیمایی، باده‌گساری، باده‌نوشی، میخواری، میگساری

شرابخانه: خرابات، خمخانه، رسومات، شرابکده، میخانه، میکده

شرابخوار: باده‌خوار، باده‌نوش، باده‌نوش، پیاله‌پیما، پیمانه‌گسار، قدح‌نوش، مشروب‌خوار، می‌خوار، میخواره

شرابخواره: باده‌پیما، باده‌گسار، باده‌نوش، شرابخوار، شراب‌خور، میخواره، نبیدخوار

شرابخواری: باده‌پیمایی، باده‌گساری، میخواری، میگساری

شرابخور: باده‌پیما، باده‌گسار، مشروب‌خوار، میخوار، میگسار

شرابداری: ساقیگری، سقایت، شربتدار

شرابدان: بط، جام، خم، ساغر، قرابه

شرابکده: خرابات، خمخانه، رسومات، شرابخانه، میخانه، میکده

شرار: اخگر، جرقه، شراره، شرر، لهب، لهیب

شرارت: بدی، بدخواهی، خباثت، رذالت، شیطنت، فتنه‌انگیزی، فساد & نیکی

شراره: آبژ، اخگر، جرقه، شرار، شرر، شعله، لهیب

شراع: ۱ بادبان، ۲ خیمه، سایبان، شامیانه

شرافت: اصالت، بزرگواری، عفت، نجابت & بی‌عفتی

شرافتمند: اصل‌دار، اصیل، بااصالت، باشرف، بزرگوار، خانواده‌دار، شریف، نجیب & بی‌اصل، وضیع

شرافتمندانه: بزرگوارانه، نجیبانه & نانجیبانه

شراکت: انبازی، سهم‌بری، شرکت، مشارکت

شرایط: ۱ اسباب ۲ شروط

شربت: آشامیدنی، جلاب، مشروب، معجون، نوشیدنی

شربتدار: ایاغچی، ساقی، شربتدار

شرح: بسط، بیان، تاویل، تشریح، تعبیر، تعریف، تفسیر، تفصیل، توصیف، توضیح، گزارش، وصف

شرح‌حال: اتوبیوگرافی، بیوگرافی، حسب‌حال، سرگذشت

شرحه: پاره، تکه، قطعه

شرحه‌شرحه: پاره‌پاره، تکه‌تکه، قطعه‌قطعه

شرر: اخگر، بارقه، جرقه، شرار، شراره، شعله، لهب، لهیب

شرربار: پرلهیب، شعله‌ور، مشتعل

شرزه: ۱ خشمگین، خشمناک، غضبناک ۲ پرقدرت، زورمند، قدرتمند، قوی

شرط: پیمان، عهد، قرار، نذر

شرطبندی: قمار، میسر

شرطلب: آشوب‌طلب، بلواگر، شربه‌پاکن، ماجراجوطلب، مفسد، مفسده‌جو، واقعه‌طلب & خیرخواه، صلحجو، مصلح

شرطه: ۱ بادموافق ۲ شرط، پیمان ۳، پاسبان، پلیس، شحنه ۴ چاوش، طلایه‌دار ۵ کوتوال

شرع: ۱ آیین، دین، شریعت، طریقت، کیش، مذهب ۲ راه، روش & عرف

شرعی: قانونی، مشروع & عرفی، غیرشرعی

شرعیات: تعلیمات‌دینی، علوم‌دینی، فقه

شرف: آبرو، اعتبار، بزرگواری، رفعت، عرض، عزت، عفت، مجد، ناموس

شرفیاب: مشرف

شرفیابی: باریابی، پابوسی

شرق: خاور، خاورزمین، شروق، مشرق، نیمروز & باختر، غرب

شرق‌شناس: خاورشناس، مستشرق

شرکا: ۱ سهم‌بران، شریکان ۲ ایادی، همدستان، همکاران، همگنان

شرک: الحاد، بت‌پرستی، رجز، کفر & توحید

شرکت: ۱ کارتل، کمپانی، کنسرسیوم ۲ انبازی، شراکت

شرم: ۱ آزرم، حیا ۲ خجالت، خجلت، عار، ننگ ۳ انفعال، حجب، کمرویی & ۲ پررویی

شرم‌آور: خفت‌بار، فضاحت‌بار، فضیح، ننگ‌آور، ننگین & افتخارآفرین، افتخارآمیز

شرم‌زده: خجل، خجلت‌زده، شرم‌آلود، شرمسار، شرمگین & مفتخر

شرمزدگی: آزرم، حیا، خجلت، شرمساری، شرمندگی & فخر، مباهات

شرمسار: آزرمگین، خجل، روسیاه، سرافکنده، سربزیر، شرم‌زده، شرمگین، شرمنده & سربلند، مباهی، مفتخر

شرمساری: انفعال، خجالت، خفت، سرشکستگی، شرمزدگی، شرمندگی & سربلندی

شرمگین: ۱ آزرمگین، باحیا، شرمناک ۲ شرمسارشرمنده & سربلند

شرمناک: شرمگین، کم‌رو، محجوب & بی‌آزرم، بی‌حیا، وقیح

شرمندگی: ۱ خجالت، خجلت ۲ شرمزدگی، شرمساری، شرمگینی & سرفرازی

شرمنده: ۱ خجل، سرافکنده، شرمسار ۲ شرمگین، منفعل & سربلند

شرنگ: حمه، حنظل، زهر، سم، شوکران، هلاهل & شهد

شرور: بدجنس، بدکار، بدکردار، خبیث، سنگدل، شریر، شیطان، ناتو & سلیم

شروع: آغاز، ابتدا، اوایل، بدو، عنفوان، مقدمه، نخست & ختم

شره: آز، آزمندی، حرص، طمع & قناعت

شریان: سرخرگ، شاهرگ، نبض & ورید

شریر: بدجنس، بدذات، بدعمل، بدکار، بدکردار، تباهکار، خبیث، ستمکار، سنگدل، شرور، شقی، ظالم، مفسده‌جو، موذی، نابکار & سلیم

شریعت: آیین، دین، شرع، کیش، مذهب & عرف، قانون

شریف: ارجمند، اصیل، باشرف، ، بانجابت، بزرگوار، سرافراز، شرافتمند، عالیقدر، عفیف، کریم، مجید، محترم، نبیل، نجیب & وضیع

شریف‌نسب: بلندنسب، پاک‌نژاد، عالی‌گوهر، عالی‌نسب، والاتبار، والاگوهر & بدگهر

شریک: ۱ انباز، حصه‌دار، سهیم، شریک‌المال، مشارک، همباز، هم‌بخش ۲ همدست، همکار

شریک‌المال: انباز، حصه‌دار، سهم‌بر، سهیم، شریک، هم‌بخش

شریکی: اشتراکی، انبازی، مشارکت

شست: ۱ انگشت ۲ تور، قلاب ۳ حلقه ۴ جلوس، نشستن

شستشو: تطهیر، تغسیل، شستن، غسل

شستن: ۱ تطهیر، تغسیل ۲ پاک کردن، چرک‌زدایی ۳ آب کشیدن

شسته: پاک، پاکیزه، تمیز، نظیف & ناشسته

شش: جگرسفید، ریه

شط: رود، رودخانه، نهر

شطاح: بی‌پروا، بی‌حیا، جری، کفرگو، گستاخ

شطارت: ۱ بی‌باکی، شوخی، گستاخی ۲ زیرکی ۳ خباثت

شطح: طامات، کفرگویی

شطرنج: شترنگ

شعار: ۱ علامت، نشان، نشانه، ۲ راه، رسم، روش، عادت ۳ آرمان ۴ زیرجامه & دثار

شعاع: اشعه، پرتو، درخشندگی، روشنی، نور

شعایر: آداب، رسوم، سنن، مناسک

شعب: ۱ کوه‌راه ۲ درول، دره ۳ قبیله ۴ ناحیه

شعبده: افسون، تردستی، ترفند، چشم‌بندی، حقه، حیله، سحر

شعبده‌باز: تردست، ترفندباز، چشم‌بند، حقه‌باز، مشعبد، معرکه‌گیر، نادره‌فن

شعبه: ۱ رشته، شاخه ۲ بخش، قسمت ۳ آژانس، باجه، فرع، نمایندگی ۴ باند، دسته، فرقه، گروه

شعر: زلف، گیسو، مو

شعر: ترانه، چامه، چکامه، رباعی، غزل، قصیده، کلام‌مخیل، نظم & نثر

شعرباف: بافنده، جولا، نساج

شعشعه: پرتو، پرتوافشانی، تابش، فروغ

شعف: خوشی، سرور، شادمانی، مسرت، نشاط، نشاط، وجد & حزن

شعله: بارقه، جرقه، زبانه، سعیر، شراره، شرر، لهب، لهیب، وراغ

شعله‌ور: افروخته، زبانه‌کش، شرربار، شعله‌ناک، لاهب، لهیب‌گر، مشتعل

شعله‌وری: اشتعال، سوختن & اطفا

شعور: ۱ آگاهی، ادراک، بینش، خرد، فهم ۲، مخ ۳ مدرک، مشعر

شغب: آشوب، فتنه‌انگیزی، فساد

شغل: ۱ پیشه، حرفه، سمت، کار، کسب، مقام، منصب ۲ مشغله ۳، اشتغال، خدمت، عمل، فعل، وظیفه

شفا: التیام، بهبودی، بهی، تشفی، درمان، صحت، علاج، مداوا، معالجه

شفابخش: تشفی، درمانگر، شافی، علاج‌بخش

شفاخانه: بیمارستان، دارالشفاء، درمانگاه، مریض‌خانه

شفاعت: ۱ توسط، خواهشگری ۲ مداخله، میانجیگری، وساطت ۳ عفوخواهی ۴ التماس، خواهش

شفاعتگر: پایمرد، خواهشگر، شافع، شفیع، واسطه‌گر، عفوطلب

**شفاف:** براق، روشن، زلال، متلالی، وهاج & تیره، کدر

**شفاهی:** زبانی، کلامی & کتبی

**شفته:** دوغاب، گل‌آهک، ملاط

**شفره:** چاقو، کازدک، گزن

**شفق:** بام، بامداد، سپیده‌دم، سحر، فلق & شام

**شفقت:** ترحم، دلجویی، دلسوزی، رافت، عطوفت، غمخواری، لطف، محبت، مرحمت، مهربانی، نوازش، نرم‌دلی & قسوت

**شفیع:** پایمرد، دخیل، شافع، شفاعتگر، فریادرس، میانجی، واسطه

**شفیق:** بامحبت، حمیم، دلسوز، مهربان، نرمخو & قسی، نامهربان

**شق:** ۱ راست، سیخ، صاف ۲ نعوظ ۳ چاک، شکاف & خمیده، کج

**شق:** ۱ جور، طریقه، طور، نحو، نمط

**شقاق:** ۱ دشمنی، عناد، مخالفت، ناسازگاری، نفاق ۲ ترک، درز، رخنه، شکاف

**شقاوت:** بداقبالی، بدبختی، بیرحمی، شوربختی، قساوت، نکبت، نگون‌بختی & سعادت

**شقایق:** آلاله، لاله، لاله‌نعمان

**شقه:** پاره، تکه، نصف، نیم، نیمه

شقی: ۱ بی‌رحم، سخت‌دل، سفاک، سنگدل، شریر، ظالم، قسی ۲ بدبخت، تیره‌بخت، سیه‌روز & سعید

شقیقه: ۱ بناگوش، شقاق، صدغ، گیجگاه ۲ نیم‌سر ۳ خواهر

شک: تردید، دودلی، ، ظن، گمان & یقین

شکار: ۱ بشگرد، بشگر، صید، نخجیر ۲ بزکوهی ۳ شکارگاه ۴ غارت، یغما ۵ مفت

شکارچی: دام‌گستر، دامیار، شکارگر، صیاد

شکارگاه: صیدگاه، نخجیرگاه

شکارگر: دام‌گستر، دامیار، شکارچی، صیاد

شکاف: ۱ تراک، ترک، چاک، درز، شکافتگی، غاز ۲ رخنه، روزن، روزنه، سوراخ، شعاب، شقاق، منفذ ۳ کهف ۴ تفرقه

شکافتگی: انشقاق، روزن، شکاف، فلق

شکافتن: بریدن، پاره کردن، دریدن، سوراخ کردن

شکاک: بدبین، بدگمان، پرشک، ظنین & مطمئن

شکایت: ۱ بث‌الشکوی، تشکی، تظلم، دادخواست، دادخواهی، شکوائیه، شکوا ۲ تعرض، چغلی، شکوه، گلایه، گله، گله‌مندی

شکایت‌آمیز: شکوه‌آلود، گلایه‌آمیز، گله‌آمیز

شک: ۱ تذبذب، تردد، تردید، دودلی، ریب، ریبت، شبهه ۲ بدگمانی، سوءظن ۳ احتمال، اشکال، ظن، وسواس & یقین

شکر: امتنان، تشکر، حق‌شناسی، حمد، سپاس، شکرانه، منت

شکراب: ۱ شربت ۲ رنجش، رنجیدگی

شکرخند: تبسم، شکرخنده، لبخند، نوشخند & نیشخند

شکرزار: شکرستان، نیشکرزار

شکرستان: شکرزار، نیشکرزار

شکرگزار: حق‌شناس، حقگزار، سپاسدار، سپاسگزار، شاکر، شکور، قدردان & کورنمک، نمک‌نشناس

شکرین: شکربار، شکرینه، شهد، شهدآلود، شهدآمیز، شیرین، قندآمیز & تلخ

شکست: ۱ حرمان، ناکامی ۲ انحطاط، انخفاض، انهزام، مغلوبی، هزیمت ۳ انکسار، خردشدن، شکستگی & پیروزی

شکست‌خورده: ۱ ناکام ۲ بازنده، ناکامیاب، ناموفق ۲ مغلوب، مقهور، منهزم & پیروز، کامیاب

شکستن: ۱ اقاله، خردشدن، خرد کردن، ریزریز کردن، گسستن ۲ تکسیر، کسر ۳ درهم‌شکستن، مغلوب کردن، منهزم ساختن

شکسته: ۱ خرد، ریز ۲ گسسته ۳ مکسر، منکسر ۴ پیر، ضعیف، ناتوان & سالم

شکسته‌بند: آروبند، ارتوپد

شکسته‌نفس: افتاده، خاضع، فروتن، متواضع & متفرعن، متکبر، مغرور

شکسته‌نفسی: افتادگی، تواضع، خضوع، فروتنی & تفرعن، تکبر، غرور

شکفت: زاغه، غار، کهف

شکفته: ۱ باز، شکوفا، وا ۲ خندان، متبسم

شکل: ۱ چهره، رخسار، روی، صورت ۲ ساخت، فرم، قالب، هیئت، هیکل ۳ طرز، گونه، وجه، وضع ۴ تصویر، نقش ۵ شبه، مانند، مثل

شکل‌پذیری: ایجاد، تشکیل، خلقت، فرم‌پذیری، نگاره‌بندی

شکلک: ادا، اطوار

شکم: بطن & ظهر

شکم‌بندگی: شکمبارگی، شکم‌پرستی، شکم‌خوارگی

شکم‌بنده: پرخوار، شکمباره، شکم‌پرست، شکم‌پرور، گرانخوار

شکم‌پرست: پرخوار، شکمباره، شکم‌بنده، شکمو، گرانخوار

شکم‌پرور: پرخوار، شکم‌بنده، شکم‌خوار، شکمو

شکم‌روش: اسهال، پیچش

شکمبارگی: پرخواری، پرخوری، شکم‌خوارگی

**شکمباره:** پرخوار، پرخور، شکم‌بنده، شکمو

**شکمخوارگی:** شکمبارگی، شکم‌بندگی، شکم‌پرستی

**شکمخواره:** شکمباره، شکمو، عبدالبطن

**شکمو:** بسیارخوار، پرخور، شکمباره، شکم‌پرست، شکم‌خوار، شکمخواره

**شکن:** ۱ چروک، چین، کرس ۲ پیچ‌وخم، تاب، شکنج، فر، ماز

**شکن‌برشکن:** پرچین، پرچین‌وشکن، پرخم، پرشکن، پیچیده

**شکنج:** ۱ آژنگ، چروک ۲ پیچ‌وخم، چین، شکن، ماز

**شکنجه:** آزار، اذیت، ایذاء، تعدی، تعذیب، زجر، سیاست، ضرب، عذاب

**شکنندگی:** تردی، نازکی

**شکننده:** ۱ ترد ۲ ناقض

**شکوا:** شکایت، شکوائیه، گلایه، گله

**شکوائیه:** چغلی، شکایت، گله

**شکور:** حقگزار، سپاسگزار، شاکر، شکرگزار

**شکوفه:** ۱ غنچه، نوگل ۲ استفراغ، تهوع، قی، هراش

**شکوه:** تظلم، تعرض، شکایت، شکوائیه، گلایه، گله، گله‌مندی

شکوه: اهمیت، بزرگی، تجمل، جاه، جبروت، جلال، جلوه، حشمت، سرفرازی، شان، شوکت، عظمت، فر، فره، کبریا، مهابت، هیبت

شکوهمند: باجلال، باشکوه، باشوکت، باعظمت، پرابهت، شوکتمند، فرمند، مجلل & بی‌شکوه

شکیب: انتظار، تاب، تحمل، حوصله، شکیبایی، صبر & بی‌حوصلگی

شکیبا: باحوصله، بردبار، حلیم، خویشتن‌دار، رزین، صابر، صبور، متحمل & بی‌حوصله

شکیبایی: بردباری، تحمل، شکیب، صبر، صبوری، مصابرت & ناشکیبایی

شکیل: ۱ چشم‌نواز، قشنگ، متناسب ۲ خوش‌اندام، خوشگل، زیبا

شگرد: تدبیر، حقه، فن، فند، لم

شگرف: ۱ باحشمت، باعظمت، بزرگ، عظیم، محتشم ۲ خارق‌العاده، شگفت‌آور، عالی، عجیب، فوق‌العاده ۳ طرفه، کمیاب، نادر

شگفت: ۱ تحیر، تعجب، حیرت ۲ طرفه، عجب، عجیب، غریب، نادر، نادره

شگفت‌آمیز: تعجب‌آور، حیرت‌آمیز، حیرت‌آور، حیرت‌انگیز، شگفت‌انگیز

شگفت‌آور: تعجب‌آور، تعجب‌انگیز، حیرت‌آور، حیرت‌انگیز، شگفت‌انگیز، عجیب، غریب

شگفت‌انگیز: ۱ اعجاب‌آمیز، اعجاب‌انگیز، پرشگفت، تعجب‌آور، تعجب‌انگیز، حیرت‌آور، حیرت‌انگیز، حیرت‌زا، رایق، شگفت‌آور، عجیب ۲ اعجوبه

شگفت‌زده: انگشت‌به‌دهان، بهت‌زده، حیران، حیرت‌زده، حیرتناک، مبهوت، متحیر، متعجب

شگفتا: عجبا

شگفتی: اعجاب، بهت، تعجب، حیرت، عجب

شگون: اغر، تبرک، خوش‌یمنی، سعد، فال‌نیک، نیک‌فالی، یمن & نحس

شل: ۱ نرم، وارفته، ول ۲ گل‌ولای، گل ۳ رها، ول & سفت

شل: چلاق، لنگ

شلاق: تازیانه، قمچی

شلخته: بی‌بندوبار، بی‌نظم، قذر، لچر، نامرتب، نامنظم، ولنگار، یالانچی & مرتب، منظم

شلنگ: پا، جست، قدم

شلوار: تنبان، زیرجامه، سروال

شلوغ: ازدحام، پرازدحام، پرجمعیت، پرسروصدا، پرهیاهو، هیاهو & ساکت

شلوغی: ازدحام، جاروجنجال & سکوت

شلی: رخوت، سستی، نرمی، وارفتگی

شلیطه: دامن، شلیته

شم: ۱ بویایی، بوییدن، مشام ۲ بو، رایحه ۳ ادراک، بینش

شماتت: توبیخ، دشمن‌کامی، سرزنش، سرکوفت، عتاب، ملامت، نکوهش

شمار: ۱ رقم، عدد، نمره ۲ اندازه، حد، شماره، عداد ۳ حساب ۴ آمار، تعداد

شمارش: احتساب، حساب، محاسبه

شمارنده: شمارشگر، محاسب

شماره: تعداد، حساب، دانه، رقم، عدد، عده، نمره

شمال: ۱ خو، سرشت، نهاد ۲ چهره، شکل، صورت ۳ سمت چپ، یسار

شمایل: ۱ پرتره، تصویر، تمثال، عکس، نقش ۲ چهره، رخسار، صورت ۳ خویها، سرشت‌ها

شمد: ۱ چادر، سرانداز ۲ ملافه، ملحفه

شمردن: ۱ آماردن، شماره کردن، محاسبه کردن ۲ شمارش، محاسبه

شمرده: ۱ محسوب ۲ واضح ۳ شماره‌شده

شمرده‌شمرده: آرام‌آرام، واضح

شمس: خور، خورشید، شید، مهر، میترا، هور & قمر

شمشاد: شمشار، طبر، عنقر، کتم، مرزنگوش

شمشیر: تیغ، چاقو، حسام، خنجر، دشنه، زوبین، قمه، کارد، نیزه

شمع: ۱ چراغ، شماره، شماله، قندیل، موم ۲ جرقه‌زا

شمول: ۱ حیطه، دامنه ۲ احاطه، تضمن، دربرگیری، عمومیت، فراگیری، مشمول

شمه: ۱ اندک، جزء، خلاصه، کم ۲ بو، شمیم

شمیم: باد، بوی‌خوش، خوشبو، رایحه، عطر، نکهت

شمیمه: بو، رایحه، شمیم، نکهت

شن: رمل، سنگریزه، ماسه

شن‌زار: رملزار، رملستان، ماسه‌زار

شنا: آب‌تنی، سباحت

شناخت: ۱ آگاهی، بینش، دانش، شناسایی، عرفان، علم، معرفت ۲ آشنایی، اطلاع، درک، وقوف ۳ آشنا

شناخته: ۱ آشنا ۲ بنام، شهیر، مشهور، معروف & ناشناخته

شناسا: آشنا، آگاه، معرف، نامی، واقف

شناساندن: آشنا کردن، معرفی

شناسایی: آشنایی، آگاهی، شناخت، معرفت

شناسنامه: سجل، کارت‌شناسایی، ورقه‌هویت

شناسنده: آشنا، عارف، معرف، ناآشنا

شناعت: زشتی، قبح، ناپسندی، ناهنجاری

شناگری: آب‌بازی، سباحت، شناوری

شناور: آب‌باز، سباح

شنگول: ۱ شادمان، شاد، مسرور ۲ سرخوش، سرمست، ملنگ، نشئه & گرفته

شنگولی: سرخوشی، سرمستی، کیفوری، نشئگی & بی‌حالی

شنوا: داعیه، سامع، شنونده، شنونده، مستمع & کر، ناشنوا

شنوایی: سامعه & گویایی، ناطق

شنود: سمع، شنیدن & گفت

شنونده: سامع، سمیع، شنوا، مخاطب، مستمع، نیوشنده & گوینده

شنیدن: استماع، اصغا، شنودن، نیوشیدن & گفتن

شنیع: زشت، قبیح، ناپسند، ناسزا، ناهنجار & مستحسن

شنیعت: زشتی، شناعت، قباحت & حسن

شوالیه: دلاور، سوار، شهسوار، عیار، مبارز

شواهد: بینات، ظواهر، گواه‌ها

شوایب: آمیختگی‌ها، شایبه‌ها

شوخ: ۱ چرک، شوخگن، فضله، نجس، وسخ ۲ خوشگل، زیبا، ظریف ۳ بی‌آزرم، بی‌ادب، بی‌حیا، گستاخ ۴ بذله‌گو، دعاب، ظریف‌طبع، لای‌گو، لطیفه‌گو، مزاح، مسخره، هزال ۵ طناز، فتنه‌انگیز، فسونساز ۶ فضول، وقیح ۷ بانشاط، خوشدل، زنده‌دل، شاد، شنگ

شوخ‌چشم: بی‌حیا، بی‌شرم، پرده‌در، دریده، گستاخ

شوخ‌چشمی: پرده‌دری، دریدگی، گستاخی، نامحرمی

شوخ‌دیده: بی‌حیا، بی‌شرم، پرده‌در، دریده، گستاخ

شوخ‌طبعی: بذله‌گویی، طیبت، مزاحی، هزالی

شوخگن: چرک‌آلود، چرکین، شوخ

شوخگنی: آلودگی، قذرات

شوخی: ۱ استهزا، بذله، جوک، خوشمزگی، دعابه، ریشخند، لاغ، لطیفه، لودگی، لودگی، متلک، مداعبت، مزاح، مسخرگی، مسخره، مطایبه، هزل ۲ بی‌حیایی، بی‌شرمی، گستاخی ۳ ظرافت، قذرات، لافی، لطیفه، ملاعبت & جدی

شور: ۱ ذوق، شوق، وجد، هیجان ۲ پرنمک، نمکسود، نمکین

شور: رایزنی، کنکاش، کنگاش، مشاوره

شوراندن: به‌هیجان‌آوردن، تحریک کردن، شورانیدن & آرام کردن

شورانگیز: پرشور، شوق‌زا، شوق‌آمیز، مهیج، نشاط‌آور، نشاطانگیز، هیجان‌انگیز

شوربا: آش

شوربخت: بداقبال، بدبخت، بدطالع، تیره‌روز، سیه‌روز، کوربخت & خوشبخت

شوربختی: ادبار، بداقبالی، بدبختی، شقاوت، فلاکت، کوربختی نگون‌بختی & خوشبختی

شورچشم: بدچشم، حسود

شورستان: شوره‌زار، کویر، نمکزار

شورش: آشوب، ازدحام، انقلاب، جنبش، شر، طغیان، عصیان، غائله، غایله، فتنه، قیام، کودتا، نهضت، هنگامه

شورشگر: آشوب‌طلب، آشوبی، انقلابی، شورشی، طغیانگر & مصلح

شورشگری: تفتین، طغیان، عصیان، فتنه‌انگیزی، فتنه‌جویی، آشوب‌طلبی & صلحجویی

شورشی: اخلالگر، انقلابی، شورشگر، طاغی، کودتاچی، مخل، یاغی، & مطیع

شوره‌زار: شورستان، کویر، نمکزار & کشتزار

شوریدگی: آشفتگی، پریشانی، جنون، دیوانگی، ژولیدگی، شیدایی

شوریده: ۱ آشفته، بی‌قرار، پریشان، پریشان‌حال، شیدا، شیفته، مجذوب، مجنون، مشوش، منقلب، واله ۲ مضطرب، مغشوش، نامرتب، نامنظم

شوریده‌وار: جنون‌آمیز، شیدایی، مجنون‌وار & عاقلانه

شوفر: راننده، موتوربان

شوق: آرزومندی، اشتیاق، دلبستگی، ذوق، رغبت، شور، علاقه، هوس

شوق‌آمیز: اشتیاق‌آمیز، شورانگیز، شوق‌آور، نشاطانگیز

شوک: تیغ، خار

شوک: ۱ صدمه، ضربه، لطمه ۲ تشنج، شوکه، منقلب

شوکت: بزرگی، تشخص، جاه، جبروت، جلال، حشمت، شان، شکوه، شوکت، عظمت، فر، فره، کبریا

شوکتمند: باحشمت، شکوهمند، محتشم & بی‌شوکت

شوکران: حمه، زهر، سم، هلاهل

شولا: پشمینه، خرقه

شوم: بداختر، بدشگون، بدیمن، مشئوم، منحوس، ناخجسته، نامبارک، نامسعود، نامیمون، ناهماگون، ناهمایون، نحس & خجسته، مبارک، میمون، همایون

شومی: مشئومی، ناخجستگی، نحس، نحوست & میمنت

شوهر: زوج، شو، شوی، مرد، همسر & زوجه

شوی: جفت، زوج، شو، شوهر، مرد، همسر & زن، زوجه، عیال

شهاب: ۱، ، شخانه ۲ اخگر، شرر، شعله، ۳ ستاره

شهادت: ۱ تایید، گواهی ۲ شهیدشدن، مرگ

شهادت‌نامه: استشهاد، گواهی‌نامه

شهامت: بی‌باکی، جرات، جسارت، چالاکی، چستی، دلاوری، زهره، شجاعت، عرضه، مردانگی

شهبانو: بیگم، شهربانو، ملکه

شهد: انگبین، حلاوت، شکرین، شیرینی، عسل & شرنگ

شهر: ۱ آبادی، بلد، دیار، شهرستان، کشور، مدینه، ملک، ناحیه، ولایت ۲ برج، ماه،

شهربانو: بیگم، شهبانو، ملکه

شهربانی: کلانتری، نظمیه

شهربند: ۱ اسیر، زندانی، گرفتار، محاصره، محبوس ۲ بارو، حصار ۳ زندان، محبس & آزاد، رها

شهرت: آوازه، اشتهار، تخلص، شایعه، صیت، عنوان، محبوبیت، معروفیت، نام، ناموری & بی‌نشانی، خمول، گمنامی

شهرستان: بلد، شهر، کوره، مدینه، ولایت & دهستان

شهرنشین: شهری، متمدن & بادیه‌نشین

شهرنشینی: تمدن، مدنیت & بادیه‌نشینی

شهروا: بی‌ارزش، تقلبی، قلابی، قلب، کاسد، نارایج، ناسره

شهروند: اهالی، اهل، تبعه

شهره: بنام، پرآوازه، سرشناس، شهیر، مشتهر، مشهور، معروف، نامدار، نامور

شهری: ۱ شهرنشین ۲ ولایتی & روستایی

شهریار: پادشاه، خدیو، خسرو، سلطان، شاهنشاه، شاه، ملک & رعیت

شهریه: ادرار، راتبه، ماهانه، ماهیانه، مستمری، مشاهره، مواجب

شهسوار: چابک، دلیر، شاه‌سوار، شوالیه، عیار

شهم: جلد، چابک، چالاک، فرز

شهنا: سرنا، سورنا، نای، نی

شهوانی: شهوت‌پرست، شهوی، نفسانی & روحانی

شهوت: باء، شبق، میل، هوس، هوی

شهوت‌آلود: شهوت‌آلوده، شهوتبار، شهوتناک، هوس‌آلود، هوسناک

شهوت‌انگیز: ۱ شهوتزا، مبهی، مشهی ۲ هوس‌انگیز، هوسبار ۳ سکسی، لوند

شهوت‌پرست: بوالهوس، پرشهوت، حشری، شهوانی

شهوت‌پرستی: بوالهوسی، هواپرستی

شهوتران: بوالهوس، حشری، شبق، شهوتی، هوسباز، هوسران

شهوتزا: شهوت‌انگیز، مشهی

شهوتی: بوالهوسی، حشری، شبق، هواپرستی

شهود: ۱ دریافت، کشف ۲ گواهان، ناظران

شهید: ۱ کشته ۲ شاهد، گواه

شهیر: بنام، پرآوازه، سرشناس، شهره، مشهور، معروف، نام‌آور، نامدار، نامور، نامی & گمنام

شهیق: دم، فرودم، نفس‌کشیدن

شی: چیز & لاشی

شیاد: حقه‌باز، شارلاتان، فریبکار، کلاهبردار، محیل، مکار & درستکار

شیادی: حقه‌بازی، شارلاتان‌بازی، کلاهبرداری & درستکاری

شیار: ۱ شانه ۲ شخم

شیب: ۱ نشیب ۲ سر ۳ سرازیر، سرازیری، سراشیب ۴ پیری، کهنسالی ۵ اختلاط، امتزاج ۶ جنبش، لرزش ۷ حیرتزده، سرگردان، سرگشته، واله ۸ آشفته، پریش، پریشان & فراز

شیپور: صور، نفیر

شیخ: ۱ مراد، مرشد ۲ آخوند، معمم، ملا ۳ پیر، سالخورده، کهنسال، مسن ۴ امیر، پیشوا، قاید & شاب

شید: خور، خورشید، شمس، مهر & ماه

شید: تزویر، حیله، غش، کید، مکر، نیرنگ

شیدا: بی‌قرار، دلباخته، دلداده، دلشده، دیوانه، سرگشته، شوریده، شیفته، عاشق، مجنون، مفتون، واله، وامق

شیدایی: ۱ بیقراری، دلباختگی، دلدادگی، دلشدگی، شوریدگی، شیفتگی، عاشقی ۲ جنون، دیوانگی

شیر: ۱ ارسلان، اسد، حیدر، ضرغام، ضیغم، هژبر ۲ لبن

شیرازه: ته‌بندی، عطف

شیرازه‌بند: شیرازه‌زن، صحاف

شیرخوارگاه: پرورشگاه

شیردل: باجرات، بهادر، بی‌باک، جسور، دلاور، دلیر، شجاع & ترسو، جبون

شیرده: دایه، ربیبه، مرضع، مرضعه & شیرخوار

شیره: آب، جرم، شهد، عصاره، عصیر، مرق

شیرین: ۱ شکرین، شهددار، گلوسوز ۲ دلکش، نغز ۳ نوشین & تلخ

شیرین‌سخن: بذله‌گو، خوش‌بیان، خوش‌زبان، شکرخا، شکرشکن، شیرین‌گفتار، لطیفه‌پرداز

شیرینی: حلاوت، شهد، عذوبت & تلخی

شیزان: دیو، غول، نسناس، هرماس & آدمی

شیشه: ۱ بطری، تنگ، قرابه ۲ آبگینه، جام، زجاج

شیطان: ۱ ابلیس، اهریمن، دیو، عفریت، عفریته، هرماس، هرمس ۲ زبل، زرنگ، محیل ۳ آتشپاره، بازیگوش، تخس، شرور & آدم

شیطان‌صفت: ددخو، ددمنش، دیوسرشت & آدمی‌خو

شیطانی: ۱ شرارت، شیطنت ۲ چموشی، سرکشی ۳ بدرفتاری، بدکرداری ۴ اهریمنی ۵ احتلام، جنب، محتلم ۱ & خوش‌رفتاری ۲ انسانی، اهورایی، ملکی

شیطنت: ۱ بدجنسی، بدذاتی، شرارت، شیطانی ۲ بازیگوشی ۳ سرکشی، نافرمانی ۳ چموشی

شیفتگی: آرزومندی، دلباختگی، دلدادگی، شیدایی، عاشقی، عشق

شیفته: حیران، خاطرخواه، دلباخته، دلداده، شیدا، عاشق، مجذوب، مجنون، مفتون، واله، وامق

شیک: دلپذیر، زیبا، فانتزی، قشنگ، لوکس

شیله: ۱ قرمز ۲ پیله، سوسه

شیله‌پیله: تزویر، حقه، خدعه، شایبه، مکر، نیرنگ

شیمه: خلق، خو، داب، طبع، طبیعت، عادت

شیمی‌دان: شیمیست، کیمیاگر

شیمیایی: کیمیاوی، کیمیایی

شیوا: بلیغ، رسا، روان، فصیح، گویا & نارسا

شیوع: ۱ اشاعه، پراکندگی، سرایت، نشر ۲ اشتهار، تداول

شیون: افغان، جیغ، دادوبیداد، زاری، ضجه، فریاد، فغان، ناله، ندبه

شیوه: ۱ عشوه، فسون، کرشمه، ناز ۲ اسلوب، جور، راه، روال، روش، روند، سبک، سیاق، طرز، طریقه، گونه، متد، مشی، منوال، نحو، نمط، وضع، هنجار

شیوه‌گر: افسونگر، پرکرشمه، پرناز، عشوه‌ساز، عشوه‌گر

شیهه: جیغ، صیحه

صائب: بحق، حق، درست، راست، رسا & خاطی

صائب‌نظر: تیزرای، خردمند، خوش‌فکر، درست‌اندیشه، صایب‌رای

صابر: بردبار، پرشکیب، حمول، خویشتن‌داررزین، شکیبا، صبور، متحمل & ناشکیبا

صابری: بردباری، تحمل، شکیب، شکیبایی & صبوری، کم‌حوصلگی

صاحب: ۱ معاشر، همراه، هم‌سفر، هم‌صحبت، همنشین ۲ آقا، ارباب، مخدوم، مولا ۳ خداوند، دارنده، ذی‌حق ۴ مالک، موجر ۵ خواجه، وزیر & خادم، نوکر

صاحب‌اختیار: ۱ مختار ۲ حاکم، فرمانروا، مسلط

صاحب‌اعتبار: ۱ بااعتبار، پولدار ۲ بانفوذ، متنفذ، معتبر

صاحب‌حق: حقدار، ذیحق، محق

صاحب‌خانه: ۱ خانه‌خدا، مالک، موجر ۲ میزبان

صاحب‌خبر: ۱ آگاه، مخبر، مطلع ۲ خبرگزار، خبرنگار، منهی ۳ حاجب، معرف ۴ ایلچی، پیک، رسول، سفیر

صاحب‌کار: ۱ ارباب، کارفرما ۲ استاد ۳ مباشر

صاحب‌منصب: ۱ افسر ۲ بلندمقام، عالی‌رتبه، عالی‌مقام

صاحب‌درد: ۱ دردمند ۲ مصیبت‌زده

صاحب‌دیوان: ۱ رئیس‌دیوان، وزیر

صاحب‌سخن: سخنران، سخنور، گوینده، متکلم، ناطق & شنونده، مستمع

صادق: ۱ راستگو، صدیق ۲ راستین ۳ مخلص & کاذب

صادقانه: صداقت‌آمیز، صدق‌آمیز، صمیمانه

صاعقه: آذرخش، برق، درخش & رعد

صاف: ۱ پرداخته، صیقلی، لغزنده، نرم، نشو، هموار ۲ تخت، مستوی، مسطح ۳ راست، شق ۴ پاک، پالوده، روشن، زلال ۵ خالص، مروق، ناب ۴ بی‌آلایش، وضیع & خشن، زبر

صافکاری: پرداخت، ترمیم

صاف‌وصادق: ۱ ساده، ساده‌لوح ۲ بی‌آلایش، بی‌غل‌وغش، پاک، پاکدل، وضیع ۳ مفت‌باز

صافی: ۱ خالص ۲ بی‌غش، ناب ۳ پاکیزه، زلال، زلالی ۴ فیلتر ۵ هموار ی ۶ ترش‌بالا

صالح: امین، اهل، باتقوا، بدیل، پارسا، پرهیزگار، خلف، ذیصلاح، شاهنده، شایسته، لایق، محسن، نیک، نیکوکار & طالح، فاسد

صامت: ۱ عجم، گنگ، ناگویا ۲ بی‌صدا، خاموش، ساکت، سکون ۳ بیواک، مصمت، همخوان & ناطق

صانع: آفرینشگر، آفریننده، سازنده، صنعتگر، عامل

صایم: روزه‌دار، روزه‌گیر، صائم & روزه‌خور

صبا: بادبرین، بادمشرق، نسیم

صباح: ۱ بامداد، سپیده‌دم، صبح، فجر ۲ روز & شبانگاه، مساء، مسا

صباحت: ۱ جمال، خوبرویی، خوشگلی، زیبایی، وجاهت ۲ حوری، سپیدرویی ۱ & زشتی ۲ ملاحت

صباغ: رنگرز، رنگ‌ساز

صباغت: رنگرزی، رنگ‌سازی، صباغی

صباوت: طفولیت، کودکی، نوباوگی، نوجوانی & کهولت

صبح: بامداد، پگاه، سپیده‌دم، صباح، صبحدم، فجر، فلق & شام

صبح‌خیز: پگاه‌خیز، سحرخیز & دیرخیز

صبحدم: بامداد، پگاه، سحر، صبح & شامگاه، شامگهان

صبحگاه: بامداد، بامدادان، سحر، سپیده‌دم، صبحگاهان، فجر، فلق & شامگاه

صبر: ۱ آرام، قرار ۲ بردباری، تاب، تحمل، حلم، شکیبایی، شکیب ۳ انتظار ۴ عطسه & بی‌شکیبی، بی‌قراری

صبغه: ۱ رنگ، فام، گون، لون، ۲ امت، ملت، نحله

صبوح: ۱ بامداد، پگاه، بامدادان، سپیده‌دم، صبح، صبحگاه ۲ صبوحی & غبوق

صبوحی: باده، ساغر، صبوح، صراحی، غارج، مروق، می

صبور: بردبار، حلیم، خوددار، خویشتن‌دار، رزین، شکیبا، صابر، متحمل & ناشکیبا

صبوری: بردباری، تحمل، شکیبایی & ناصبوری

صبی: پسر، فرزند، کودک & صبیه

صبیح: پریچهر، جمیل، خوبرو، خوشگل، زیبا، قشنگ & ملیح

صبیه: بنت، دختر، دخترک

صحابه: ۱ مصاحب، همراه، همنشین ۲ دوست، یار ۳ پیرو

صحاف: جلدساز، شیرازه‌بند

صحبت: ۱ آمیزش، مصاحبت، نشست‌وبرخاست، همدمی، همراهی، هم‌نشینی ۲ تکلم، گپ، گفتگو، مباحثه، محاوره، مذاکره، مصاحبه، مکالمه

صحت: ۱ بهبود، تشفی، شفا ۲ بهداشت، تندرستی، سلامت، صحه ۳ درستی، راستی، واقعیت & ۱ بیماری، عارضه ۲ سقم

صحت‌عمل: درستکاری، راستی، درستی & نادرستکاری

صحرا: بادیه، بیابان، تیه، دشت، راغ، فلات، وادی & باغ

صحراگرد: بادیه‌نشین، صحرانشین، صحرانورد & شهرنشین

صحرانشین: بادیه‌نشین، بیابانگرد، چادرنشین، صحراگرد & شهرنشین

صحن: ساحت، عرصه، فضا، محوطه

صحنه: ۱ پهنه، عرصه، میدان ۲ پرده، سن

صحو: هشیاری & سکر

صحه: ۱ تصدیق، گواهی ۲ امضا، توشیح، ۳ بهداشت، صحت

صحه‌گذاری: تایید، تصویب

صحی: بهداشتی

صحیح: ۱ حقیقی، درست، صواب، واقعی ۲ سالم ۳ بی‌عیب ۴ راست ۵ سقیم & سقیم

صحیح‌العمل: درستکار، فریور & دغلکار

صحیح‌المزاج: تندرست، سالم، سرحال & علیل‌المزاج

صحیفه: دفتر، رساله، کتاب، مصحف، نامه، ورق

صخره: تخته‌سنگ، سنگ

صدا: آول، آواز، بانگ، شرفه، صلا، صوت، ندا

صدادار: باصدا، مصوت، واکه & بی‌صدا، مصمت

صدارت: ۱ حکومت، صدراعظمی، نخست‌وزیری، وزارت، ۲ بالانشینی، صدرنشینی

صداع: ۱ تصدیع، دردسر، مزاحمت ۲ سردرد

صداق: کابین، مهر، مهریه

صداقت: خلوص، درستکاری، راستی، راستگویی، صدق، مصادقت & ناراستی

صداقت‌آمیز: صادقانه، صدق‌آمیز & کذب، کذب‌آمیز

صدد: آهنگ، درپی، مترصد

صدر: ۱ پیشوا، رئیس ۲ آغوش، بر، سینه ۳ بالا، والا ۴ بالانشین & ذیل

صدراعظم: دستور، رئیس‌الوزراء، نخست‌وزیر، وزیراعظم

صدغ: بناگوش، شقیقه، کلاله، گیجگاه

صدق: اخلاص، درستگویی، راستگویی، راستی، صداقت & دروغ، کذب

صدقه: ۱ بلاگردان، خیر، خیرات، خیریه ۲، تصدق ۳ زکات

صدمه: ۱ آزار، آسیب، جراحت، خدشه، زیان، ضرر، گزند، لطمه، مضرت ۲ برخورد، شتم، شوک ۳ عیب، نقص

صدور: ۱ اصدار، فرستادن ۲ سینه‌ها & ادخال، ورود

صدوق: دوست، راستگو، صدیق، وفاخواه & کذوب

صدیق: راست، راست‌گو، صادق، صدوق & کاذب، کذوب

صدیق: دوست، غمگسار، مخلص، یار & بدخواه، دشمن

صراح: پاک، خالص، ناب & درد

صراحت: ۱ روشنی، وضوح ۲ بی‌پرده‌گویی، رک‌گویی، صریح‌گویی ۳ خلوص & درپرده‌گویی، کنایه‌گویی

صراحتاً: بالصراحه، بی‌پرده، تصریحاً، رک، صریحاً، صریح & تلویحی، درلفافه

صراحی: بط، پیاله، پیمانه، تنگ، جام، ساتکین، شیشه، قدح، قرابه

صراط: راه، سبیل، طریق

صراف: درم‌گزین، سره‌گر، صیرفی، گوهرشناس، نقاد

صرافت: اندیشه، عقیده، فکر

صرام: پوست‌پیرا، چرمگر

صرصر: ۱ باد، تندباد، سوزباد ۲ جیرجیرک، زنجره ۳ اسب

صرع: ۱ حمله، غش ۲ ازپای‌درآمدن

صرعی: حمله‌ای، غشی، مصروع

صرف: ۱ سود، صرفه، نفع ۲ خرج، مصرف، هزینه & زیان

صرف: بی‌آمیغ، بی‌غش، خالص، محض، ناب & غیرخالص

صرفاً: تنها، خالصاً، فقط، منحصراً

صرفنظر: ۱ اغماض، چشم‌پوشی، گذشت ۲ ندیده ۳ ترک، واگذار

صرفنظر کردن: اغماض، چشم‌پوشی، گذشتن

صرفه: ۱ بهره، سود، فایده، نفع ۲ افزونی، برتری & زیان

صرفه‌جو: قانع، مقتصد & ولخرج

صرفه‌جویی: اقتصاد، پس‌انداز & ولخرجی

صره: ۱ بدره، کیسه‌زر، همیان ۲ بورس

صریح: ۱ آشکار، بی‌پرده، رک، روشن، عیان، قطعی، گویا، واضح ۲ رک‌گو ۳ بالصراحه، صراحتاً & غیرصریح

صریحاً: آشکارا، بالصراحه، بی‌رودربایستی، رک، صراحتاً & تلویحاً

صریح‌اللهجه: بی‌پروا، راست، رک‌گو

صعب: بغرنج، دشخوار، دشوار، سخت، شاق، غامض، مشکل، معقد، مغلق & سهل

صعب‌الحصول: دشواریاب، دیریاب، صعب‌الوصول & سهل‌الحصول

صعب‌الوصول: دیریاب، سخت‌یاب، صعب‌الحصول & زودیاب، سهل‌الوصول

صعوبت: اشکال، دشخواری، دشواری، زحمت، سختی، عسرت، محنت & سهولت

صعود: ارتقا، اوج‌گیری، بالاروی، تصاعد، عروج & نزول

صغر: خردسالی، خردی، کم‌سالی، کوچکی، کودکی & کبر

صغیر: بچه، خرد، خردسال، کوچک، نابالغ، نوباوه & کبیر

صفا: ۱ پاکی، پاکیزگی، طهارت، طهر، قدس، نظافت ۲ خلوص، صفوت ۳ آشتی، صلح ۴ طراوت، لطافت، نزهت & تیرگی، کدورت

صف: خط، رج، رجه، رده، ردیف، رسته، طبقه، قطار، کلاس

صف‌آرایی: ۱ رویارویی، صف‌بندی، مقابله ۲ دسته‌بندی، گروه‌بندی

صف‌بندی: رویارویی، صف‌آرایی

صف‌شکن: ۱ خطشکن ۲ جنگاور، جنگجو، دلیر، رزمنده، سلحشور، شجاع، صفدر، مبارز

صفت: ۱ نعت، وصف ۲ چونی، چگونگی، کیفیت ۳ خصلت، خو ۳ سجیه، مختصه، ویژگی ۴ عاطفه، غیرت ۵ رفتار، کردار ۶ لقب & موصوف

صفحه: ۱ برگ، ورق، ورقه ۲ چهره، صورت، وجه ۳ رویه، سطح ۴ دیسک

صفدر: باجرات، باشهامت، بهادر، خطشکن، دلیر، صف‌شکن،

صفر: ۱ پوچ، تهی، خالی، هیچ ۲ زهره

صفرا: ۱ تلخه، زرداب، سودا، لو ۲ زرد، زردرنگ

صفوت: ۱ برگزیدگی، نخبگی ۲ باصفا، بی‌آمیغ، خالص، ناب & ناخالص

صفه: ایوان، تالار، سکو، شاه‌نشین، هشتی

صفی: ۱ برگزیده، منتخب ۲ بی‌آلایش، پاک، منزه

صفیر: ۱ آواز، آول، بانگ، سوت، صوت، فریاد ۲ هتک

صلا: آول، آواز، بانگ، صدا، صوت، ندا

صلابت: آسا، درشتی، سختی، شدت، صولت، عظمت، قوام، محکمی، مهابت، هیبت

صلابه: دار، صلیب

صلات: دعا، فریضه، نماز

صلاح: ۱ صوابدید، مصلحت ۲ خوبی، خیر، نیکی ۳ آشتی، صلح ۴ اهلیت، شایستگی & فساد

صلاح‌اندیش: خیرخواه، مصلح، مصلحت‌بین، مصلحت‌جو

صلاح‌اندیشی: خیرخواهی، مصلحت‌بینی، مصلحت‌جویی & بدخواهی

صلاحدید: مصلحت، مصلحت‌اندیشی، مصلحت‌بینی، مصلحت‌دید

صلاحیت: اهلیت، سزاواری، شایستگی، قابلیت، لیاقت

صلاحیت‌دار: اهل، درخور، ذیصلاح، سزاوار، شایسته، لایق & بی‌صلاحیت

صلب: ۱ بردبار، شکیبا، صبور ۲ بردارکشیدن، دارزدن & ناصبور

صلح: آرامش، آشتی، اصلاح، سازش، صفا، مصالحه & جنگ، دعوا، کشمکش، نزاع، نقار

صلحجو: آرامش‌طلب، آشتی‌خواه، آشتی‌طلب، سازشکار، سازشگر، سلیم، صلح‌طلب، مسالمت‌جو، ملایم & ستیزه‌جو

صلحجویانه: آشتی‌جویانه، سازشکارانه، صلح‌طلبانه، مسالمت‌آمیز & ستیزه‌جویانه

صلحجویی: آرامش، آشتی‌جویی، آشتی‌خواهی، سازشکاری، سازشگری، صلح‌طلبی، مسالمت، مسالمت‌جویی، مسالمت‌طلبی، ملایمت & جنگ‌طلبی، ستیزه‌خواهی

صلف: ۱ تکبر، خودپسندی، خودخواهی ۲ لاف‌زن، لافی، متصلف & تواضع، غیرخواهی

صلوات: درودها، دعاها، نمازها

صله: انعام، بخشش، پاداش، جایزه، خلعت

صلیب: چلیپا، خاج، دار

صماخ: پرده گوش، سوراخ گوش

صمت: خاموشی، خموشی، سکوت & گویایی

صمد: بی‌نیاز، غنی & نیازمند

صمدانی: الهی، ربانی، ملکوتی، یزدانی

صمدیت: ۱ بی‌نیازی، غنا ۲ الوهیت، ربانیت

صمغ: انگم، رزین، سقز

صمیم: ۱ خالص، محض ۲ بی‌آلایش، پاک، صمیمی، ناب ۲ میان، وسط & ناسره

صمیمانه: اخلاص‌آمیز، بااخلاص، صادقانه، قلباً، مخلصانه & غیرصمیمانه

صمیمی: بااخلاص، بامحبت، خالص، راستین، صمیم، مخلص، یکرنگ & دورو، غیرصمیمی

صمیمیت: ارادت، خلوص، دوستی، محبت، مودت، وداد، وفا، یکدلی، یکرنگی، یگانگی & دورنگی، دورویی

صناعت: پیشه، حرفه، صنعت، کار، هنر

صندوق: جعبه، محفظه

صندوقچه: جعبه، مجری، محفظه

صنع: آفرینش، ابداع، خلقت، ساخت، ساخته، صنعت

صنعت: تکنیک، حرفه، ساختن، صناعت، صنع، فن، هنر

صنعتکار: پیشه‌ور، صنعتگر

صنعتگر: استاد، پیشه‌ور، پیشه‌ور، تکنیسین، صانع، صنعت‌کار

صنف: ۱ جنس، نوع ۲ رسته، سنخ، طبقه، فرقه، قسم ۳ پیشه، حرفه ۴ دسته، رده، کلاس، گونه

صنم: ۱ الهه، بت، شمن ۲ دلبر، نگار

صنوبر: کاج، ناژ

صواب: ۱ درستی، راست، راستی ۲ درست، صحیح ۳ سزاوار ۴ بجا، معقول & خطا

صوابدید: پسند، تایید، خیر، صلاح، قبول، مصلحت‌دید

صوب: ۱ آهنگ، راستا، سمت، سو، طرف، ناحیه ۲ درست

صوت: آواز، آوا، بانگ، جار، صدا، صفیر، صلا، لحن، ندا

صور: بوق، شیپور، نفیر

صورت: ۱ چهره، رخ، رخسار، روی، ریخت، سیما، قیافه، وجه، هیئت ۲ فرم، لفظ ۳ سیاهه، لیست ۴ پرتره، تصویر، تمثال، شکل، نقش & معنی

صورت‌ساز: ۱ صورت‌نویس ۲ مصور، نقاش

صورتحساب: سیاهه، فاکتور

صورتخانه: نگارخانه، نگارستان

صورتگر: تصویرساز، تصویرگر، چهره‌نگار، رسام، مصور، نقاش، نگارگر

صورتگری: تصویرسازی، تصویرگری، چهره‌نگاری، نقاشی، نگارگری

صورت‌مجلس: استشهاد، صورت‌جلسه

صورت‌نگار: تصویرگر، رسام، صورت‌بند، نقاش، نقشبند، نگارگر، مصور

صوری: ظاهری، مجازی

صوف: پشم

صوفی: پشمینه‌پوش، درویش، سالک، عارف، متصوف

صوفیگری: ۱ تصوف، درویشی، ۲ پشمینه‌پوشی

صولت: ۱ حشمت، سطوت ۲ رعب، مهابت، هیبت ۳ خشم، غضب، قهر ۴ حمله ۵ توانمندی، قدرت، نیرو

صوم: روزه، روزه‌داری

صومعه: بیعت، خانقاه، دیر، عبادتگاه، عبادتخانه، معبد

صومعه‌نشین: راهب، رهبان، زاهد، ، معتزل، معتکف

صهبا: باده، خمر، ساغر، شراب، مشروب، مل

صیاد: شکارچی، شکاری، نخجیرزن، نخجیرساز، نخجیرگر

صیانت: حراست، حفظ، محافظت، نگهداری

صیت: آوازه، اشتهار، شهرت، معروفیت، ناموس

صیحه: بانگ، جیغ، شیهه، فریاد، فغان، ناله

صید: ۱ شکار، طعمه، نخجیر ۲ اقتناص & صیاد

صیدگاه: شکارگاه، نخجیرگاه

صیرفی: صراف، عیارگیر

صیرورت: شدن

صیغه: ۱ متعه، نکاح‌موقت ۲ شکل، صورت، فرم، هیئت ۳ خطبه

صیفی: تابستانه، تابستانی & شتوی

صیفی‌کاری: پالیز، فالیز، لته & شتوی‌کاری

صیقل: پرداخت، جلا، روشنگر

**صیقلی:** ۱ براق، جلادار ۲ صاف، نرم

**ضابط:** ۱ بایگان ۲ پاسبان، پلیس، شحنه، شرطه ۳ محصل، ممیز ۴ مباشر ۵ حاکم، والی

**ضابطه:** دستور، قاعده، قانون، معیار، هنجار & رابطه

**ضارب:** زننده & مضروب

**ضال:** ۱ بیراه، گمراه، گمشده، گمگشته ۲ کنار ۳ عناب & هادی

**ضامن:** پایندان، پذرفتار، کفیل، متعهد

**ضایع:** باطل، بی‌فایده، بیهوده، سقط، تباه، تلف، خراب، فاسد، مخروب، نفله، هدر، هرز & آباد

**ضایع‌سازی:** تباه‌سازی، تضییع، حیف‌ومیل، نفله‌سازی، هدر

**ضباط:** ۱ بایگان، ثبات ۲ ضابط

**ضبط:** ۱ تصرف، توقیف ۲ آرشیو، بایگانی ۳ ثبت، درج، مندرج ۴ حبس ۵ حفظ، نگهداری

**ضجر:** ۱ بی‌آرام، بی‌قرار ۳ تنگدل، غمگین، مغموم ۲ نالش، ناله

**ضجرت:**، اندوه، تنگدلی، کدورت، ملال، ملالت ۲ اشمئزاز، بیزاری

**ضجور:** ۱ اندوهمند، دلتنگ، مضطرب ۲ خشمگین، خشمناک، غضبناک ۳ بیزار، مشمئز

**ضجه:** زاری، زوزه، شیون، غوغا، فریاد، فغان، ناله، ندبه

**ضجیع:** هم‌بستر، همخوابه

ضخامت: ۱ درشتی، ستبرا، ستبری، قطر، کلفتی ۲ چاقی، فربهی

ضخیم: تناور، خشن، درشت، دفزک، زبر، ستبر، قطور، کلفت، گند & باریک، لطیف

ضد: ۱ خلاف، عکس، مباین، مخالف، مغایر، نقیض، وارونه ۲ ناجور، ناسازگار ۳ خصم، دشمن، عدو & موافق

ضدیت: ۱ اختلاف، تضاد، تناقض، مباینت، مخالفت، مغایرت ۲ خصومت، دشمنی، عناد، معاندت، ناسازگاری، نقاضت & موافقت، مرافقت

ضدعفونی: ایمن‌سازی، عفونت‌زدایی، گندزدایی، میکرب‌زدایی

ضراء: ۱ بدبختی، تنگدستی، سختی، شدت، عسرت، فلاکت، نکبت ۲ آسیب، صدمه، گزند ۳ غلا، قحط

ضرابخانه: دارالضرب

ضرب: ۱ زدن، شکنجه، ضربت، کوب، کوفتن ۲ جرح، زخم ۳ تنبک ۴ تالی، شبیه، مانند، مثل، همتا ۵ صنف، قسم، گونه، نوع ۶ چوله ۷ عجز ۸ قرینه

ضرب‌الاجل: فرجه، فرصت، مهلت

ضربان: تپش، زدن

ضربت: زخم، زدن، ضرب، ضربه، کتک، کوفت، نواخت

ضربه: ۱ زدن، شوک، ضربت ۲ آسیب ۳ قرعه

ضرر: آسیب، اضرار، تغابن، خسارت، خسران، زیان، زیانمندی، صدمه، غبن، گزند، لطمه & نفع

ضرع: ۱ پستان ۲ زاری، لابه، ندبه ۳ خواری، حقارت ۴ تحقیر

ضرغام: ۱ اسد، شیر، صفدر، ضیغم ۲ بهادر، بی‌باک، دلاور، شجاع

ضرور: بایسته، دربایست، لازم، واجب & غیرضرور، غیرواجب

ضرورت: ۱ احتیاج، اقتضا، حاجت، لزوم، ناچاری، نیاز، وجوب، هرآینگی ۲ اجبار، الزام

ضروری: ۱ الزامی، بایسته، فرض، لازم، واجب ۲ ناچار، ناگزیر، ۳ توالت، دستشویی & غیرضروری

ضریح: آرامگاه، تربت، حرم، خاکجا، قبر، گور، مدفن، مرقد، مزار، مقبره

ضریر: ۱ اعمی، کور، نابینا ۲ لاغر، ناتوان، نحیف، نزار، & بینا

ضعف: بی‌بنیگی، بی‌حالی، بی‌زوری، بی‌قوتی، درماندگی، زبونی، سستی، غش، فتور، ناتوانی، نقاهت، وهن & قدرت، قوت

ضعیف: بی‌حال، بی‌قدرت، خفیف، راجل، زار، زبون، سست، عاجز، فرسوده، قاصر، کم‌زور، لاغر، ناتوان، نحیف، نزار & قوی

ضعیف‌العقل: بی‌تدبیر، بی‌تمیز، خفیف‌العقل، ساده‌دل، ساده‌لوح، کانا

ضعیف‌النفس: بی‌اراده، بیچاره، حقیر، زبون، سست‌اراده، سست‌بنیاد، ناتوان & بااراده

ضلال: انحراف، گمراهی & هدی

ضلالت: انحراف، بغی، گمراهی، گمشدگی & صلاح، هدایت

ضلع: ۱ بر، پهلو، جانب، کنار، ور ۲ دنده

ضماد: بریزه، پماد، مرهم

ضمار: پنهان، مختفی، مخفی، مستور، ناپیدا، نهان، نهفته & آشکار، پیدا

ضمان: پیمان، تعهد، ذمه‌دار، ضمانت، عهد، عهده‌گیر، کفالت، وعده

ضمانت: پایندانی، پذرفتاری، تضمین، تعهد، تقبل، ضمان، کفالت، گروی، وثیقه

ضمایم: پیوست‌ها، متعلقات، ملحقات

ضمن: ۱ اثنا، حین، خلال، طی ۲ بین، داخل، درون، میان

ضمناً: اشارتاً، اشاری، بعلاوه، درضمن & تلویحاً

ضمیر: اندرون، اندیشه، باطن، حال، خاطر، دل، ذهن، نهاد، نیت، وجدان

ضمیمه: الحاق، پیوست، تکمله، تلوا، فرعی، ملحق

ضیا: پرتو، روشنایی، روشنی، ضوء، نور & تاریکی

ضیاع: ۱ املاک، اموال، دارایی ۲ خواسته‌ها ۳ کالا، متاع

ضیافت: بزم، پذیرایی، جشن، مهمانی، میهمانی، ولیمه

ضیغم: اسد، حیدر، شیر، غضنفر

ضیف: مدعو، میهمان & میزبان

ضیق: تنگ، تنگنا، تنگی، کم‌وسعت، مضیقه، سختی & وسیع

ضیمران: ریحان، سبزه، سبزی، گیاه

طابع : ۱ چاپچی، چاپ کننده، طبع کننده ۲ مهرزن ۳ خاتم، مهر، انگشتری ۴ سرشت، سجیه، خو

طاحن : ۱ آسیا، آسیاب بادی، طاحونه، ۲ آسیابان، آرد کننده ۳ گاوخرمن کوب

طارق : ۱ شب‌رو، ۲ دزد ۳ غافلگیر ۴ ستاره صبح

طارم : ۱ تارم ۲ محجر ۳ خانه‌چوبین، کلبه ۴ داربست، داربند ۵ آسمان، سپهر، فلک ۶ خیمه، خرگاه ۷ ایوان

طارمی : ۱ نرده ۲ دست‌انداز

طاری : ۱ آینده ۲ عارض، عارضی & ذاتی ۳ گزنده، گذرا، غیرمقیم & متوطن ۴ روان، جاری، ۵ مسافر

طاری شدن : ۱ شایع شدن، منتشر شدن ۲ عارض شدن

طاس :اسم ۱ بی‌مو، کچل & مودار، زلف‌دار ۲ تشت، طشت ۳ کعب، نرد ۴ پیاله، پیمانه، ساغر، قدح ۵ تاس، کاسه ۶ لگن

طاس‌بین : رمال، فال گیر، غیب گو

طاس گردان : طاس گیر، رمال

طاسی : ۱ کچلی ۲ ریزش مو

طاعات : عبادات، عبادت‌ها، نیایش‌ها، بندگی‌ها

طاعت‌پیشه : ۱ طاعت‌ور، مطیع، فرمان‌بردار، ۲ عابد، عبادت‌پیشه، عبادت کار، زاهد، عبادتگر، طاعت گزار

طاعت : ۱ عبادت، نیایش ۲ اطاعت، انقیاد، بندگی، پیروی، فرمانبرداری & سرپیچی، سرکشی، نافرمانی ۳ فرمانبرداری کردن، اطاعت کردن، عبادت کردن

طاعت کردن : ۱ فرمان‌برداری کردن، اطاعت کردن ۲ نیایش کردن

طاعت‌گزار :اسم ۱ عبادت‌کار، نیایشگر ۲ طاعت‌دار

طاعن :صفت ۱ سرزنشگر، طعنه‌زن، عیب‌جو، ملامتگر ۲ نیزه‌انداز

طاعون‌زده : مبتلا به طاعون، طاعونی

طاغوت :اسم ۱ بت، شمن، صنم ۲ بیدادگر، جبار، ستمگر ۳ سرکش، عاصی، گردنکش ۴ جادوگر، ساحر ۵ مارد

طاغوتی : ۱ سرکش، متعدی، بیدادگر، ستمگر، ظالم & دادگر، عادل ۲ سرکش، مستکبر & مستضعف ۳ استکبار ۴ سلطنت‌طلب ۵ اشرافی، پرتحمل، پرزرق وبرق

طاغی : ۱ سرکش، طغیانگر، عاصی، عصیانگر، متجاسر، متمرد، مخالف، ناجم، نافرمان & رام، طایع ۲ متکبر

طاغی شدن : نافرمان شدن، سرکش شدن، گردن‌کش شدن، عاصی گشتن

طافح : ۱ بیخود، شراب‌خواره، مدهوش، مست، سیاه‌مست، کچول ۲ شراب‌باره، دائم‌الخمر

طاق افتادن : ۱ جدا گشتن، دور شدن ۲ بی‌همتا بودن، بی‌همال بودن، بی‌مانند بودن

طاق‌باز : به پشت خوابیده، به پشت‌دراز کشیده، ستان، طاق‌واز & دمر

طاق بستن : طاق زدن

طاق‌پوش : سقف مقوس، سقف‌طاقی & تیرپوش، سقف مسطح

طاقت آوردن : برخود هموار کردن، تحمل کردن، یارستن، تاب آوردن، تحمل کردن، برتابیدن، برتافتن & از کوره در رفتن، برنتافتن

طاقت : ۱ تاب، تحمل، توان، توانایی، صبر، بردباری، وسع، یارا ۲ رمق، مقاومت، نا ۳ زور، قدرت، نیرو

طاقت داشتن : ۱ تحمل‌داشتن، تاب آوردن، بردبار بودن ۲ مقاوم بودن

طاقت‌زدا : توان‌زدا، توان‌سوز، تحمل‌گداز، توان‌فرسا، شاق، طاقت‌شکن، طاقت‌گداز، طاقت‌سوز & توان بخش

طاقت‌سوز :تحمل‌گداز، توان‌فرسا، شاق، شکیب‌سوز، صبرسوز، طاقت‌زدا، طاقت‌شکن، طاقت‌فرسا، طاقت‌گداز

طاقت‌شکن : طاقت‌زدا، توان‌سوز، توان‌فرسا، طاقت‌گداز، تحمل‌سوز، شاق، توان‌زدا، طاقت‌گداز

طاقت‌فرسا : تحمل‌گداز، توان‌سوز، توان‌فرسا، شاق، صبرسوز، طاقت‌زدا، طاقت‌شکن، کمرشکن، غیر قابل تحمل، تحمل‌ناکردنی

طاقچه بالا گذاشتن :تکبر ورزیدن، افاده داشتن، افاده کردن، متکبربودن، مغرور شدن

طاقچه : پرواره، رف، طاق

طاق :اسم ۱ درگاه، سقف ۲ رف، طاقچه ۳ رواق ۴ آسمان، فلک، سپهر ۵ ایوان ۶ انحنا، خمیدگی، قوس، وتر ۷ تاق، تک، تنها، فرد، یگانه، یکتا & جفت ۸ ردا، طیلسان ۹ تا، لنگه ۱۰ تاک، رز، مو، ۱۱ زیتون ۱۲ تا، دست، طاقه

طاقدیس : ۱ طاق‌مانند، طاقی‌شکل ۲ ایوان، ۳ چین‌خوردگی (زمین)

طاق شدن : ۱ تنها شدن، تک‌شدن ۲ جدا شدن ۳ مهجور گشتن ۴ یگانه‌شدن، بی‌همتا گشتن

طاق‌نما : ۱ ایوان ۲ نمای‌طاقی، نمای طاقدار

طاق‌وجفت : گوناگون، گونه‌گون، جورواجور

طاق‌وطرم : ۱ کروفر، طمطراق، فروشکوه، طاق‌وطرنب، شکوه‌وجلال، طاق وطارم ۲ خودنمایی، تظاهر

طاقه : ۱ تا ۲ تار، لا ۳ توپ ۴ دست

طالب :اسم ۱ جوینده & مطلوب ۲ خواهنده، خواهان، خواستار، مایل ۳ محصل، تلمیذ، طلبه & استاد ۴ سالک & پیر، مرید، مرشد

طالب شدن : مایل گشتن، خواستار شدن، خواهان گشتن، طلب کردن

طالح : ۱ بدکار، تبهکار، فاسد، مخبط، بدعمل، بدکردار ۲ ولگرد، بی‌سامان & صالح

طالع :صفت ۱ اختر، اقبال، بخت، دولت، شانس، فال، هور & ادبار ۲ نصیب، قسمت، سرنوشت ۳ برآینده، & افول‌کننده، آفل، طلوع‌کننده، شارق

طالع‌بین :رمال، غیب‌گو، فال‌بین، فالگیر

طالع‌بینی :رمالی، غیب‌گویی، فال‌بینی، فالگیری

طالع شدن : طلوع کردن، دمیدن، برآمدن، & غروب کردن، افول کردن

طالع‌مند : نیک‌بخت، خوش‌اقبال، خوش‌شانس، بخت‌یار، نیک‌اختر، خوش‌بخت، پیشانی‌سفید، طالع‌ور، & بی‌طالع، بدبخت، بداقبال

طامات : ۱ شطح، کفرگویی، کفریات ۲ پریشان‌گویی، سخنان ادعاآمیز ۳ گزافه، اراجیف، گفتار بیهوده ۴ حادثه عظیم ۵ بلایا، سوانح

طامح : ۱ سرکش، نافرمان ۲ چشم‌چران

طامع : ۱ امیدوار، چشم‌به‌راه ۲ آزمند، حریص، طمعکار، طمع ورز & قانع، خشنود، قناعت‌پیشه

طامه : ۱ امر عظیم، حادثه عظیم، بلای عظیم، حادثه بزرگ ۲ رستاخیز، روزقیامت، محشر ۳ داهیه، مصیبت، بلای سخت

طاووس‌وار :قید ۱ طاووس‌وش، طاووس‌فش، طاووس‌رفتار ۲ خرامان، نازخرام ۳ متکبرانه ۴ جلوه‌گرانه

طاووسی : ۱ مربوط به طاووس ۲ به رنگ طاووس، سبز براق مایل به بنفش، مطوس

طاهر : ۱ پاک، پاکیزه، تمیز، طیب، منقح، مهذب، نظیف ۲ پاکدامن & پلشت، پلید، ناپاک، نجس ۳ بی‌گناه، معصوم

طاهر شدن : ۱ پاک شدن، پاکیزه شدن، تمیز شدن، نظیف شدن & نجس‌شدن، کثیف شدن، ناپاک شدن، ۲ طیب شدن ۳ بری از گناه شدن

طاهر کردن : آب کشیدن، پاک کردن، تطهیر کردن & نجس کردن

طاهره :پاکدامن، عفیفه، محصنه، مطهره

طایر، طائر : ۱ پرنده، طیر، مرغ ۲ پروازکننده ۳ تایر، چرخ وسائط نقلیه & تیوپ، تویی

طایف، طائف :اسم ۱ طواف‌کننده، طواف‌گر ۲ شبگرد، عسس، میرشب

طایفگی : قبیله‌ای، فامیلی

طایفه : آل، اعقاب، امت، ایل، تیره، جماعت، جنس، خاندان، خانواده، دسته، دودمان، سلسله، عشیره، قبیله، قوم، گروه، ملت

طایفه‌دار : ۱ فامیل‌دار، خانواده‌دار، ۲ فامیل‌دوست، خانواده‌دوست

طایل :صفت ۱ فراخی، وسعت، فزونی ۲ توانایی، قدرت ۳ تحول، دارایی، توانگری، غنا ۴ سود، فایده، نفع، منفعت، بهره ۵ وسیع، گسترده ۶ بسیار، زیاد، وافر، فراوان

طبابت : ۱ پزشکی، طب، درمانگری ۲ علم پزشکی، علم طب

طبابت کردن : پزشک‌بودن، درمانگری کردن

طباخ : آشپز، خوالیگر، خورشگر، سفره‌چی، پزنده

طباخی :آشپزی، خوراک‌پزی، خوالگیری، خورشگری

طباخی کردن : آشپزی کردن، خوراک پختن، غذا پختن، طبخ کردن

طباع : سرشت‌ها، طبع‌ها، سجایا

طباعی : ذاتی، فطری & عارضی، اکتسابی

طبال :دهل‌زن، طبل‌زن، طبل‌نواز

طبایع : ۱ طبیعت‌ها، سرشت‌ها، نهادها ۲ سجایا، خوی‌ها ۳ مزاج‌ها، طبع‌ها ۴ طبع، قریحه ۵ چهار عنصر

طب : ۱ پزشکی، طبابت ۲ علم‌الابدان، حرفه پزشکی ۳ درمان، معالجه ۴ درمان‌شناسی ۵ درمان کردن، معالجه کردن، درمانگری کردن، شفا دادن

طبخ : ۱ پختن، پخته کردن ۲ پخت، پز، آشپزی

طبخ دادن : ۱ حرارت دادن، گرم کردن ۲ پختن

طبخ کردن : ۱ پختن، پخت کردن ۲ آشپزی کردن، غذا پختن

طبرخون : بیدسرخ، عناب

طبرزد :صفت ۱ نبات سرخ ۲ قند سوخته ۳ نوعی خرما ۴ بسیار شیرین، شهدآمیز

طبر : شمشاد

طبری : ۱ مازندرانی ۲ منسوب‌به طبرستان

طبع‌آزمایی : آزمایش، آزمون (قریحه شاعری)، ذوق‌آزمایی

طبعطبع‌پرست : هوی‌پرست، نفس‌پرست، هوس‌باز، هوس‌ران

طبع‌پرستی : هوی‌پرستی، نفس‌پرستی، تبعیت از نفس، هوس‌رانی

طبع : ۱ چاپ، نشر ۲ خو، سرشت، شیمه، منش، نهاد ۳ ذوق، قریحه، شاعری ۴ تمایل، گرایش، رغبت، میل ۵ قریحه، استعداد ۶ طبیعت، مزاج ۷ ذائقه ۸ رغبت، میل ۹ هریک از چهار عنصر اصلی ۱۰ هریک از چهارخلط اصلی، اخلاط چهارگانه ۱۱ سلیقه، پسند،

طبع کردن : چاپ کردن، به‌چاپ رساندن، چاپ زدن

طبع‌نواز : دل‌خواه، خوش‌آیند، دل‌پذیر، مطبوع

طبقات : ۱ اشکوبه‌ها، طبقه‌ها، مرتبه‌ها ۲ درجه‌ها، پایه‌ها، مراتب ۳ گروه‌ها، جماعات ۴ ترجمان احوال (دانشمندان)

طبق :حرف برابر، حسب، مطابق، موافق، موجب، وفق

طبق‌بند : بندزن، چینی‌بندزن

طبق زدن : هم‌جنس بازی کردن، سحق، مساحقه کردن (زنان)

طبق‌زن : هم‌جنس باز (زن)، سحاقه، سعتری

طبق : ۱ سینی، سینی گرد بزرگ ۲ برگ، ورق ۳ تا، لنگه، لنگه در ۴ گروه، فوج، جماعت ۵ اندام تناسلی زن

طبقه : ۱ اشکوبه، اشکوب، خن ۲ رده، زمره، صف، کلاس، گونه ۳ رسته، سنخ، صنف، فرقه، گروه ۴ پوسته، چینه، قشر، لایه ۵ مرتبت، مرتبه، پایه، درجه ۶ دستگاه(موسیقی)

طبقه‌بندی : ۱ دسته‌بندی، رده‌بندی، کلاسمان، کلاسه، گروه‌بندی ۲ طبقه‌سازی

طبقه‌بندی کردن :دسته‌بندی کردن، رده‌بندی کردن، کلاسه کردن، گرده‌بندی کردن

طبل‌خوار : پرخور، شکم‌باره، شکم‌خواره، شکمو، مفت‌خور

طبل :دمامه، دهل، کوس، نقاره

طبل زدن : طبل نواختن، دهل‌زدن، کوس زدن، نقاره زدن، طبل فروکوفتن، طبل کوبیدن

طبلک : طبل کوچک، تنبک، دمبک

طبله : ١ بویدان، جونه ٢ حقه، درج، صندوقچه ٣ طبق ۴ طبل، طبلک ۵ شکم‌بارگی، برآمدگی ٧ اندود ورآمده، اندودجداشده از دیوار یا سقف

طبیب : ١ پزشک، حکیم، دکتر ٢ درمانگر ٣ طبیعت‌شناس & بیمار

طبی : ١ بهداشتی ٢ مربوط به‌طب

طبیخ : مطبوخ & حاضری

طبیعت : ١ آفرینش، اصل، حالت، خاصه، خلق، خلقت، خمیره، خوی، ذات، سرشت، طبع، عادت، غریزه، فطرت، مزاج، منش، نهاد ٢ جهان، عالم، دنیا ٣ روزگار، دهر

طبیعتطبیعت‌گرا :صفت ناتورالیست

طبیعت‌گرایانه :ناتورالیستی

طبیعت‌گرایی : ناتورالیسم

طبیعیات : ١ علوم طبیعی ٢ فطری، غریزی

طبیعی :اسم ۱ اصلی، جبلی، ذاتی، فطری، نهادین ۲ اصیل، بکر، دست‌نخورده ۳ آفریده، مخلوق & مصنوعی، ساختگی ۴ مربوطبه طبیعت ۵ معمولی، عادی ۶ طبیعی‌دان

طپانچه : ۱ اسلحه کمری، پارابلوم، تپانچه، پیستوله، هفت‌تیر ۲ سیلی، لطمه ۳ سیلی زدن ۴ لطمه زدن

طحال : اسپرز، سپرز

طراح : ۱ طرح‌ریز، ۲ مدل‌ساز، ۳ نقشه‌کش، ۴ نگارگر، نقاش ۵ طرح‌کننده، سئوال‌ساز ۶ برنامه‌ریز

طراحی : ۱ طرح‌ریزی، مدل‌سازی، نقشه‌کشی، نگارگری ۲ برنامه‌ریزی

طراحی کردن : نقشه‌کشیدن، طرح‌ریزی کردن، طرح ریختن

طراد : ۱ نیزه کوتاه ۲ حمله، هجوم، یورش، تک

طراده : ۱ زورق، قایق ۲ کشتی‌تندرو ۳ رایت، درفش، پرچم، علم

طرار :صفت ۱ جیب‌بر، دزد، راهزن، سارق، تردست، شبرو، عیار، غارتگر، گردنه‌بند ۲ دلربا، زیبا ۳ زیرک، مکار

طراری :راه‌زنی، سرقت، شب‌روی، عیاری

طراری کردن : ۱ حقه‌بازی کردن، حیله‌گری کردن، مکاری کردن ۲ گربزی کردن، فریب‌کاری کردن، زیرکی کردن

طراز : ۱ پیرامون، حاشیه، سجاف، عطف، فراویز، یراق ۲ راه، روش، طرز، قاعده، قانون، نمط ۳ کارگاه دیبابافی، ۴ زینت، نقش‌ونگار ۵ ردیف، طبقه، مرتبه ۶ گونه، نوع، قسم ۷ تنظیم، تراز ۸ تار، رشته

طراز :صفت ۱ تراز ۲ مسطح، میزان، هم‌سطح ۳ ردیف، مرتبه ۴ حد، اندازه ۵ حاشیه، یراق

طرازی : موزون، کشیده، بلند

طراوت : تازگی، تری، جدت، خرمی، شادابی، غضاضت، نداوت، نزهت & پژمردگی

طرایف، طرائف : ۱ طرفه، نوادر، شگفتی‌ها ۲ تازه‌ها، بدایع

طرب‌انگیز :شادی‌افزا، شادی‌زا، طرب‌آور، طربناک، مسرت‌انگیز، مسرت‌زا، نشاط‌آور، نشاطانگیز، طرب‌خیز & غم‌انگیز

طرب‌خانه : طرب‌سرا، عشرتکده، عشرت‌خانه، طرب‌آباد

طرب : خوشی، رامش، سرور، شادمانی، شادی، عشرت، عیش، نشاط & اندوه، غم

طرب‌سرا : طربستان، عشرتکده، طرب‌خانه، عشرتگاه، طرب‌آشیان، طرب‌آباد، طربگاه

طربناک : پرنشاط، سرورانگیز، شادمان، سروربخش، طرب‌انگیز، مسرت‌بار، مسرت‌بخش، بانشاط، نشاط‌آور، نشاطانگیز & غمناک

طربناک شدن : ۱ بانشاط شدن، شادمان گشتن، خوش‌حال شدن ۲ شادی‌آفرین شدن، نشاطافزا شدن

طرح : ۱ الگو، مدل ۲ انگار، نگاره ۳ گرده ۴ نقاشی، نقش، نقشه ۵ نمودار ۶ شکل، تصویر ۷ زمینه، قالب ۸ پروژه ۹ پیشنهاد ۱۰ برنامه ۱۱ کشیدن، نقاشی کردن ۲۱ مطرح کردن، ارائه کردن، ارائه دادن

طرح انداختن : ایجاد کردن، به وجود آوردن، خلق کردن، ساختن، ترتیب‌دادن، سامان دادن

طرح دادن : برنامه دادن، پیشنهاد دادن، پروژه نوشتن

طرح ریختن : نقشه کشیدن، برنامه‌ریزی کردن، برنامه نوشتن

طرح‌ریز :پی‌ریز، طراح، گرده‌ریز، نقشه‌ریز

طرح‌ریزی : پی‌ریزی، طراحی، نقشه‌ریزی

طرح شدن : ۱ مطرح شدن، بیان شدن، بررسی شدن ۲ آماده شدن، فراهم‌شدن

طرح کردن : ۱ پیشنهاد کردن، مطرح کردن ۲ بیان کردن، به میان‌کشیدن ۳ فراهم کردن، آماده کردن ۴ ترتیب‌دادن، نقشه کشیدن، برنامه‌ریزی کردن ۵ دورانداختن، برانداختن

طرد : ۱ اخراج، تبعید، نفی بلد، ۲ رد، نفی، ۳ وازده ۴ دک کردن، دور کردن، راندن، تاراندن

طرد شدن : ۱ مطرود گشتن، رانده شدن ۲ تبعید شدن، نفی بلد شدن ۳ حذف شدن، کنار گذاشته شدن

طرد کردن : ۱ مطرود کردن، دور کردن، از خود راندن ۲ تبعید کردن، نفی‌بلد کردن ۳ کنار گذاشتن

طرز : ۱ راه، روش، سان، شیوه، طریق، طریقه، طرد، منوال، نمط، نهج ۲ شکل، وضع، هیات ۳ گونه، نوع ۴ قاعده، قانون، آیین ۵ اسلوب، سبک، سیاق

طرف بربستن : سود بردن، نفع یافتن، نتیجه گرفتن، بهره بردن، طرف بستن، استفاده کردن

طرف بستن : ۱ بهره بردن، سود بردن، برخوردار شدن، بهره‌ور شدن، بهره‌مندشدن، طرف بربستن، طرف یافتن ۲ متنعم‌شدن، به نوا رسیدن

طرف : ۱  جانب، جهت، حاشیه، سمت، سو، صوب، عرض، قبل، کران، کرانه، کنار، ناحیه ۲ حریف، معارض ۳ فلانی ۴ مخاطب ۵ حدود، حوالی ۶ گاه، وقت، هنگام ۷ مورد، محل ۸ منطقه، شهر ۹ سرحد، مرز ۱۰ رو، سطح، ور

طرف : ۱ چشم ۲ گوشه‌چشم ۳ مژه ۴ نیم‌نگاه ۵ انتها، کناره، پایان، منتها ۶ بهره، سود، نفع، نتیجه ۷ گوشه چشم ۸ لحظه، آن، لمحه ۹ جانب، سو، جهت

طرف‌دار، طرفدار :صفت پیرو، تابع، حامی، طرف‌گیر، دوستدار، شاعی، هواخواه، هوادار، یار & مخالف

طرف‌داری، طرفداری :پشتیبانی، جانب‌داری، حمایت، طرف‌گیری، هواخواهی، هواداری & مخالفت

طرف : ۱ کرانه، کناره ۲ جانب، سو، سمت، طرف ۳ اقلیم، ناحیه، منطقه

طرفگی : ۱ شگفت‌آفرینی ۲ بداعت، تازگی

طرفه : ۱ بدیع، بکر، تازه، نو ۲ شاذ، شگفت، عجیب، کم‌نظیر، کمیاب، نادر ۳ شوخ، ظریف ۴ بازیگر، چشم‌بند، مشعبد ۵ حقه‌باز، نیرنگ‌باز ۶ نیک، نیکو ۷ زیبا، دلنشین، خوش‌آیند ۸ نکته ظریف، لطیفه، سخن‌نغز

طرفه‌العین : لمحه، لحظه، یک چشم به هم زدن، آن

طرفیت : ۱ مواجه شدن، مقابل گردیدن ۲ رویارویی ۳ دشمنی، عداوت ۴ کشمکش

طرفین : دوطرف، دوجانب، دوسوی & وسطین

طرق : ۱ راهها، جاده‌ها ۲ شیوه‌ها، روش‌ها، طریق‌ها، متدها، نحوه‌ها

طرقه :توکا، چکاوک، جل

طرلان : شاه‌باز، شهباز

طره : ۱ تاب، زلف، کاکل، گیسو، گیس ۲ کرانه، حاشیه، کناره، گوشه ۳ کنگره ۴ باران گیر ۵ جبهه، ناصیه ۶ تازیانه، ۷ تارهای حاشیه دستار و جامه

طری : ۱ تازه، جدید، نو ۲ باطراوت، تروتازه

طریف : نو، تازه، غریب، نادر، شگفت

طریفه : ۱ تازه، نو، بدیع ۲ نادر، شگفت، غریب ۳ نغز، نیکو، شیرین(کلام، سخن)

طریقت : ۱ راه، روش، سلک، شرع ۲ عرفان، تصوف ۳ آیین، شریعت، کیش، مرام، مذهب، مسلک، نحله & حقیقت ۴ فرقه، طریقه (متصوفه) ۵ سلوک ۶ تزکیه‌باطن & شریعت

طریقت‌شناس :اسم عارف، سالک، متاله

طریق : ۱ جاده، راه، سبیل، سلک، صراط، گذرگاه، ممر، معبر ۲ روش، طور، گونه، متد، منوال، نحو، وجه ۳ مذهب، مسلک، نحله ۴ پیشه، حرفه، کار ۵ عادت، خو ۶ راه، نغمه، سرود ۷ سبک، طرز ۸ قاعده، قانون، هنجار

طریقه : ۱ اسلوب، راه، روال، روش، روند، سیاق، شق، شیوه، طرز، طریق، طور، نمط، وجه، وسیله، وضع ۲ رسم، قاعده، قانون ۳ آیین، سنت، کیش، مذهب، مسلک ۴ خو، رفتار، سیرت، عادت

طعام :خوراکی، خوراک، خوردنی، خورش، شیلان، غذا، قوت، مائده، نان & آب، نوشیدنی، شراب

طعام دادن : غذا دادن، خوراک دادن، تغذیه کردن، اطعام کردن

طعم : ۱ چاشنی، مزه ۲ چشایی، چشش، ۳ ذائقه، مذاق،

طعمه‌خوار :صفت ۱ غذاخور ۲ جیره‌خوار ۱ & جیره‌ده ۲ روزی‌رسان، رزق‌ده، رزاق

طعمه : ۱ خوراک، غذا، نواله، خوردنی، رزق، روزی ۲ صید ۳ خوراک‌جانور

طعمه دادن : طعام دادن، خوراک دادن، غذا دادن

طعن‌آمیز :سرزنش‌آلود، سرزنش‌بار، شماتت‌آمیز، شماتت‌بار، طعنه‌آمیز، طعن‌آلود، ملامت‌آمیز، ملامت‌بار & ستایش‌آمیز

طعن : ۱ زخم‌زبان، سرزنش، طعنه، عیب‌جویی، کنایه، گوشه، ملامت ۲ عیب گفتن، سرزنش کردن، کنایه زدن ۳ نیزه زدن ۴ نیزه‌زنی

طعن کردن : سرزنش کردن، عیب کردن، شماتت کردن، بد گفتن، ملامت کردن & ستایش کردن، ستودن

طعنه‌آمیز :سرزنش‌آمیز، طعن‌آمیز، ملامت‌آلود، ملامت‌آمیز، ملامت‌بار، نیش‌آلود

طعنه : ۱ بدگویی، سرزنش، شماتت، طعن، لوم، ملامت، نیش و کنایه ۲ سرزنش کردن ۳ نیزه‌زنی، ضربت‌نیزه

طعنه زدن : ملامت کردن، سرزنش کردن، کنایه زدن، زخم زبان زدن، نیش‌وکنایه زدن، شماتت کردن & تحسین کردن، ستایش کردن

طعنه‌زنان : سرزنش‌کنان، ملامت‌کنان، نیش‌وکنایه‌زنان

طعنه‌زن : ملامتگر، سرزنشگر، سرزنش کننده & ستایشگر، ستانیده، مداح

طغرا : ۱ فرمان، منشور، حکم ۲ نشان صدوراحکام و فرامین ۳ خطی تزیینی ۴ نشان، علامت، مهر ۵ واحد (سند، نامه)

طغرایی : طغرانویس، طغراکش

طغیان : ۱ تمرد، خودسری، سرکشی، سرپیچی، عصیان، طغیانگری، گردنکشی، مخالفت، نافرمانی، یاغیگری & انقیاد، فرمانبرداری ۲ انقلاب، بلوا، شورش ۳ نافرمانی کردن، از حد خود تجاوز کردن

طغیان کردن : ۱ سرکشی کردن، عصیان ورزیدن، گردن‌کشی کردن، نافرمانی کردن، یاغی شدن، طاغی شدن، شورش کردن ۲ بالا آمدن (سطح آب رودخانه)، سرریز کردن

طغیانگر : بلواچی، شورشی، عصیانگر، طاغی، عاصی، گردن‌کش، متمرد، یاغی & رام، مطیع

طفره‌آمیز : مسامحه‌آمیز، تعلل‌گونه

طفره : ۱ اهمال، تاخیر، تعلل، سستی، گریز، مسامحه ۲ برجستن، پریدن، جستن ۳ پرش، جست

طفره داشتن : اهمال ورزیدن، تعلل کردن، مسامحه کردن، سستی کردن، پابه‌پا کردن، کوتاهی کردن، خودداری کردن، بهانه‌آوردن

طفره رفتن : طفره زدن، تعلل کردن، سردواندن، اهمال‌کاری کردن، در رفتن، سستی کردن & اقدام کردن، عمل کردن، دست‌یازیدن

طفلانه :قید بچگانه، کودکانه

طفل :اسم بچه، خردسال، غلام، کودک، نوزاد، نوباوه، نوجوان & بالغ، بزرگسال

طفولیت : بچگی، صباوت، طفلی، کودکی، نوباوگی، نوجوانی، خردسالی & کهولت، کلان‌سالی

طفیل :صفت ۱ همراه ۲ انگل ۳ وابسته ۴ مهمان ناخوانده

طفیلی :اسم ۱ انگل، میکرب، پارازیت ۲ طفیل، مهمان‌ناخوانده ۳ سربار، مفت‌خور، ۴ وابسته

طلاب : ۱ طلبه‌ها ۲ طالبان، خواهندگان، خواستاران

طلا : ۱ ذهب، زخرف، زر، عسجد، فضه، نقره ۲ شی کم‌یاب، شخص‌بسیارارزشمند ۳ شراب، می & سیم، پخته

طلاساز : ۱ زرگر ۲ کیمیاگر

طلاق : ۱ بیزاری، جدایی، متارکه ۲ رهایی & ازدواج، نکاح، وصلت

طلاقت : ۱ روانی، زبان‌آوری، فصاحت، گشاده‌زبانی ۲ گشاده‌رویی، بشاشت، خوش‌رویی

طلاق دادن : متارکه کردن، طلاق گفتن & ازدواج کردن

طلاق گرفتن : ۱ جدا شدن، مطلقه شدن & ۱ طلاق دادن ۲ ازدواج کردن ۲ فسخ عقد کردن (از سوی زن) & عقد بستن، عقد کردن

طلاق گفتن : ۱ طلاق دادن، متارکه کردن ۲ ترک کردن، رها کردن، پشت پازدن

طلاکار : زرکوب، زراندود

طلاکاری :تذهیب، زراندودی، زرکاری & نقره کاری

طلاکوب : زرکوب

طلاکوبی : زرکوبی، طلاکاری & نقره کاری

طلال : ۱ بارانهای ریز، نم‌بارش ۲ خرابه، ویرانه

طلایع : طلیعه‌ها، پیش‌روان، لشکر، طلایه‌داران، پیش‌قراولان، پیش‌تازان، جلوداران، مقدمه لشکر

طلایه :پیش‌قراول، جلودار، طلیعه، مقدمت‌الجیش

طلایه‌دار : ۱ پرچم‌دار، ۲ پیش‌آهنگ، پیش‌رو، پیش‌تاز، پیش‌قراول، جلودار، طلایه‌بان

طلایی : ۱ زری، زرین، زرین‌فام، زرینه، زریون & سیمین ۲ به رنگ طلا ۳ پررونق، باشکوه ۴ بسیاردلنشین

طل : باران ریز، بشک، جلید، ژاله، شبنم

طلب : ۱ جستجو ۲ التماس، خواست، تقاضا، خواستاری، خواهش، مطالبه ۳ جستن، خواستن، ۴ بستانکاری & بده، بده کاری، دین، قرض

طلب داشتن : ۱ بستانکاربودن & بدهکار بودن ۲ توقع بی‌مورد داشتن

طلب‌کار، طلبکار :اسم بستانکار، داین، وامخواه طلب‌خواه & بدهکار، مدیون

طلب‌کاری، طلبکاری :بستانکاری، وام‌خواهی، طلب‌خواهی، خواستاری‌طلب & بده کاری

طلب کردن : ۱ خواستن، درخواست کردن، خواستار شدن، طلبیدن، مطالبه کردن، جستجو کردن ۲ جستن، جست‌وجو کردن ۳ احضار کردن، فرا خواندن ۴ مطالبه کردن ۵ ابتغاء

طلبه : ۱ تلمیذ، دانش‌آموز، دانشجو، محصل (علوم دینی) & استاد ۲ دین‌پژوه، مذهب‌پژوه

طلبیدن : ۱ احضار کردن، خواندن ۲ تقاضا کردن، فرا خواندن، ۳ دعوت کردن، فراخوانی کردن & راندن، طرد کردن ۴ خواستن، طلب کردن، ۵ جستن، جست‌وجو کردن ۶ اقتضا کردن، لازم داشتن

طلبیده :اسم ۱ دعوت‌شده، مدعو، میهمان ۲ فراخوانده، احضارشده، احضاری ۳ خواسته

طلح : ۱ خار، مغیلان، درخت صمغ‌عربی ۲ موز

طلسم :صفت افسون، تعویذ، جادو، سحر، نیرنگ ۲ جادوشده، سحرشده، افسون‌شده

طلسم شکستن : ۱ طلسم‌شکنی کردن، طلسم‌زدایی کردن، باطل‌السحر کردن، جادوزدایی کردن ۲ مانع‌زدایی کردن، طلسم‌گشایی کردن، رفع موانع کردن

طلسم کردن : ۱ جادو کردن، افسون کردن & طلسم شکستن، طلسم‌گشودن ۲ بستن

طلسم‌گشا : طلسم‌شکن، طلسم‌زدا & طلسم‌بند

طلسم‌گشایی : طلسم‌شکنی، طلسم‌زدایی & طلسم‌بندی

طلعت : ۱ چهره، رخسار، رو، وجه ۲ رویت، دیدار ۳ برآمدن، دمیدن، طلوع کردن ۳ طلوع ۴ دیدن، رویت کردن

طلق : ۱ حلال، روا، & ناروا، ۲ خاص، ویژه ۳ خالص، بی‌آمیغ ۳ مسلم، منحصر به‌فرد

طلق : ۱ زرورق ۲ درد، دردزایمان ۳ جدایی

طلل : ۱ خرابه، ویرانه ۲ کالبد، هیکل (هرچیز)

طلوع : ۱ e برآمدن، دمیدن، & غروب کردن ۲ طلعت ۳ پیدایش، پیدایی، ۴ ظهور & غروب، زوال، افول

طلوع کردن : ۱ برآمدن، سربر زدن، سر زدن، دمیدن، بردمیدن (خورشید وستارگان)

طلی : ۱ طلا، زر، عسجد ۲ ضماد، مرهم

طلیعه : ۱ پدیدار گشتن، ظاهر شدن ۲ پیشرو، پیش‌قراول، طلایه، مقدمه سپاه ۳ آغاز، مقدمه ۴ سپیده ۵ اول آفتاب

طلیعه‌گر : آغازگر

طلیق : ۱ آزاد، رها، غیرمقید، ازقیدرسته ۲ گشاده‌رو، خنده‌رو، بشاش ۳ گشاده‌زبان ۴ فصیح، روان

طماع : ۱ آزمند، پرحرص، حریص، طمع‌ورز، پرطمع، آزور، دندان‌گرد، طمع‌کار & قانع ۲ افزون‌خواه، زیادخواه، افزون‌طلب

طماعی :آزپیشگی، آزمندی، آزوری، طمع & قناعت

طمانینه : ۱ مکث، آهستگی، کندی، ۲ تانی، سکون، سکینه، قرار، آرامش ۳ وقار، متانت

طمث : ۱ جماع، هم‌بستری، رابطه‌جنسی ۲ حیض، رگل، عادت، قاعدگی ۳ سودن، لمس کردن

طمس : ۱ نابود، هلاک ۲ محو کردن ۳ ناپدید شدن ۴ ناپدید کردن، ناپیدا کردن ۵ هلاک کردن، نابود کردن ۶ دوری گزیدن

طمطراق : ۱ جلال، شکوه، شوکت، ۲ تجمل ۳ دبدبه، طنطنه، کوکبه ۴ تکبر، خودنمایی ۵ کروفر ۶ سروصدا، هیاهو

طمع : ۱ آز، افزون‌طلبی، زیاده‌خواهی، حرص، شره، ولع ۲ ناکسی، ۳ امید، چشم‌داشت، انتظار، توقع، بیوس

طمع بریدن : قطع‌امید کردن، ناامید شدن، طمع برگرفتن، ترک آز کردن، طمع برداشتن & طمع بستن

طمع بستن : ۱ امید داشتن، امیدوار بودن ۲ توقع داشتن، چشم داشتن، بیوسیدن

طمع‌خام : خوش‌خیال

طمع خامی : خوش‌خیالی

طمع داشتن : امید داشتن، توقع داشتن، چشم داشتن، چشم‌داشت داشتن، امیدوار بودن & طمع بریدن

طمع‌کار، طمعکار :آزپیشه، آزمند، حریص، طماع طمع‌ورز & قانع

طمع‌کاری، طمعکاری :آزپیشگی، آزمندی، حرص، طمع‌ورزی، ولع & قناعت

طمع کردن : ۱ آزمند شدن، آزور شدن، آزمندی کردن، آزور بودن، حرص‌ورزیدن، حریص شدن & طمع بریدن، طمع‌بردن، طمع بستن ۲ امید داشتن، انتظار داشتن، توقع داشتن، امید بستن

طناب افکندن : طناب‌انداختن، کمند افکندن، کمند انداختن

طناب‌بازی : بندبازی

طناب :بند، حبل، خطام، رسن، رشته، ریسمان

طناب‌خور : عمق، ژرفا

طناز : ۱ دلفریب، عشوه‌ساز، افسونگر، دلربا، شیوه‌گر، عشوه‌گر، کرشمه‌گر، لوند ۲ دل‌نشین، فریبنده، ۳ شوخ، پرناز ۴ طنزگو

طنازی :افسونگری، دلربایی، شیوه‌گری، عشوه‌گری، کرشمه، لوندی

طنبور :تنبور، طنبوره، چغانه

طنبوری : تنبورزن، تنبورنواز

طنبی : ۱ تالار، ایوان ۲ اطاق‌بزرگ، شاه‌نشین

طنزآلود : تمسخرآمیز، طنزآمیز، طیبت‌آلود، فکاهی، هزل‌آلود & جدی، تراژدی

طنزآمیز :تمسخرآلود، تمسخرآمیز، خنده‌دار، طنزآلود، مضحک & جدی، تراژدی

طنز : ۱ استهزا، فکاهه، فکاهی، مسخره، هزل & جد ۲ ناز ۳ طعنه، سرزنش ۴ طعنه زدن، سرزنش کردن ۵ افسوس کردن، مسخره کردن ۶ ناز

طنزکنان : طنازانه، نازکنان، کرشمه‌کنان، عشوه‌کنان

طنزنویس : فکاهی‌نویس، طنزپرداز، فکاهه‌نویس

طنطنه : ۱ تجمل، جاه‌وجلال، طمطراق، فروشکوه، کروفر، شوکت، جاه ۲ آوازه، شهرت ۳ صدای ساز، بانگ بربط، صدا، نوای رود

طنین افتادن : ۱ صداپیچیدن، منعکس شدن ۲ بازتاب یافتن

طنین افکندن : طنین‌انداختن، منعکس شدن، انعکاس یافتن، طنین‌افکن شدن، پیچیدن (صدا)

طنین‌افکن : ۱ طنین‌انداز ۲ پربازتاب

طنین : ۱ انعکاس، بازتاب، پژواک، انعکاس صوت ۲ آواز، آهنگ، صدا، نوا ۳ زنگ ۴ خوش‌آهنگی

طنین‌دار : ۱ پرطنین ۲ آهنگین، خوش‌آهنگ

طواغی :اسم ۱ گردن‌کشان، طغیانگران ۲ گستاخان ۳ ستمگران، ظالمان

طواف : ۱ تطوف، دورزنی، زیارت، طوف، گردش، ۲ گرد چیزی گشتن

طواف دادن : گرداندن، چرخاندن (به دور حرم)

طواف : دست‌فروش، دوره‌گرد، کاسب دوره‌گرد & مغازه‌دار

طواف کردن : ۱ دور کعبه‌گشتن ۲ زیارت کردن (بقاع متبرکه) ۳ دورزدن، چرخ زدن، دور گشتن

طوافی : دوره‌گردی، دست‌فروشی

طوایف : طایفه‌ها، اقوام، تیره‌ها

طوبی :اسم ۱ بهشت، پردیس، جنت، فردوس، خلد، نعیم & دوزخ ۲ خیر، سعادت ۳ پاک، پاکیزه ۴ نیکو ۵ خوشبو، معطر & بدبو ۶ خوشی ۷ خوشا ۸ پاک‌تر، پاکیزه‌تر

طوبی‌نشین :صفت بهشتی، طوبی‌آشیان، بهشتی‌مکان، جنت‌مکان، خلدآشیان، فردوس‌مکان & دوزخ نشین، دوزخی

طور : کوه طور

طور : ۱ گونه، شکل، جور، شق، طریق، قسم، نحو، نهج، وجه ۲ رسم، روال ۳ طریقه، شیوه، روش، متد، سبک ۴ حالت، حال، چگونگی، کیفیت، هیئت

طوسی :صفت ۱ منسوب به طوس، توسی ۲ خاکستری ۳ گوشه‌ای در دستگاه‌ماهور

طوعاً :بارغبت، بامیل، رغبت‌آمیز & کرهاً، متنکر

طوع : ۱ اطاعت، پیروی، فرمانبری، فرمانبرداری ۲ رغبت، میل & کره

طوفان : ۱ توفان، بادوبوران، تندباد، کولاک & نسیم ۲ غوغا، هیاهو، سروصدا ۳ سیل، سیلاب ۴ بلا، مصیبت ۵ کار فوق‌العاده، شاهکار

طوفان‌خیز : ۱ طوفان‌زا ۲ بحرانی، وخیم

طوفان‌دیده : ۱ طوفان‌زده، طوفان‌رسیده ۲ باران‌دیده ۳ سردو گرم‌چشیده، مجرب، باتجربه

طوفان کردن : ۱ طوفان به‌پا کردن، غوغا کردن، قیامت کردن، شاهکار کردن ۲ کاری خارق‌العاده انجام دادن

طوفانی : ۱ بادخیز، طوفان‌زا، طوفان‌خیز ۲ توفنده، متلاطم ۳ موج‌خیز، پرموج، مواج & آرام ۴ آشوبناک، بحران‌زده، پرتلاطم، توفان‌زده ۵ ناآرام، مشوش، منقلب، بحرانی & آرام

طوق : ۱ بند، پرگر، چنبر، قلاده، قید، ۲ گردن‌بند ۳ خط دور گردن پرندگان ۴ حلقه، لبه، رینگ چرخ ۵ ترنج ۶ سیاهی، کبودی (زیر پلک)

طوقی : ۱ صلصل، فاخته، قمری ۲ طوقدار ۳ گرد، دایره‌ای شکل

طولانی : ۱ دراز، طویل ۲ دیر ۳ دیرینه، دیرین، مدید ۴ دور، بعید، مسافت‌زیاد ۵ بسیار، زیاد

طول دادن : ۱ طولانی کردن ۲ دیر کردن

طول : ۱ درازا، درازی ۲ ضلع‌بزرگ‌تر ۳ دیرش، مدت، زمان & پهنا، عرض ۴ امتداد، مسافت، بعد

طول کشیدن : ۱ طولانی‌شدن، به طول انجامیدن ۲ ادامه یافتن، تداوم‌یافتن

طول‌وتفصیل :آب‌وتاب، شرح‌وبسط، اطناب & خلاصه، ایجاز

طول‌وتفصیل دادن :شرح و بسط دادن، به درازا کشاندن، مفصل گفتن

طول‌وعرض : ۱ وسعت، گستره، گستردگی ۲ سراسر، سرتاسر ۳ کل، همه

طومار : دفتر، صحیفه، عریضه، کتاب، تومار، مکتوب، منشور، نامه، نوشته

طویت : ۱ اندیشه، قصد، مافی‌الضمیر، نیت ۲ باطن، درون، دل، ضمیر ۳ راز، سر

طویل : ۱ بلند، مرتفع ۲ دراز، ممتد ۳ طولانی، مدید ۴ کشیده، درازمدت & قصیر ۵ مفصل ۶ گسترده

طویله : ۱ آخور، آغل، اسطبل، باره‌بند، پاگاه، ستورخانه، ستورگاه ۲ رسن، رشته، سمط

طهارت : ۱ پاکدامنی، پاکی ۲ تطهیر، تیمم، طهر، غسل، وضو & نجاست

طهارت کردن : ۱ تطهیر کردن، طاهر کردن، طهارت گرفتن ۲ وضو کردن، غسل کردن ۳ پاک کردن، نجاست‌زدایی کردن

طهارت گرفتن : ۱ وضو ساختن، غسل کردن ۲ تطهیر کردن، طاهر کردن

طهر :پاکی، پاکیزگی، طهارت & نجسی، نجاست

طهور : ۱ پاک‌کننده، طاهرکننده ۲ پلیدی‌زدا ۳ پاک، خالص

طیاره : ۱ هواپیما ۲ زخمه، مضراب ۳ منجنیق ۴ قایق تندرو، کشتی‌تندرو

طیب :اسم ۱ پاک، طاهر، مطهر، مهذب & پلید، ناپاک، نجس ۲ تمیز، پاکیزه & ناپاک ۳ منقح ۳ پاک شدن، پاکیزه شدن ۳ حلال شدن ۴ حلال، روا & حرام، ناروا

طیبت‌آمیز : خنده‌دار، مضحک & جدی

طیبت :اسم ۱ شوخ‌طبعی، مزاح ۲ پاک، خالص

طیب :اسم ۱ خوش‌بو، معطر، عطرآگین ۲ شمیم، بوی‌خوش ۳ خوشی، لذت ۴ میل ۵ پاک، پاکیزه ۶ حلال، روا & ناروا ۷ خوبی، نکویی ۸ پاکی، پاکیزگی

طیبه : ۱ پاک، مطهر ۲ عفیف، عفیفه، پاک‌دامن ۳ خوش‌بو، معطر

طی : ۱ خلال، ضمن ۲ سپری کردن، پیمودن، گذراندن، گذشتن، درنوردیدن، ۳ قطع ۴ نورد، شکن، چین ۵ پیچیدن

طیران : ۱ پرش، پرواز ۲ پرواز کردن، پریدن

طیر :پرنده، طایر، مرغ

طیرگی : ۱ بدخلقی، تندخویی، ۲ خشم، غضب

طیره :اسم ۱ خفت، سبکی ۲ خشم، غضب، قهر ۳ پریشان، شوریده ۴ خجل، شرمسار، شرمنده ۵ فال‌بد ۶ خجلت، شرمساری ۷ آزرده، حزین، دلتنگ ۸ آزردگی، دلتنگی

طیره شدن : ۱ برآشفتن، خشمناک شدن، عصبانی شدن ۲ شرمنده شدن، شرمسار گشتن

طیش : ۱ تعب، رنج، ناگواری ۲ خفت، سبک‌مغزی، سبکسری، سبکی، خفت عقل ۳ تندی، تندمزاجی، خشم، غضب ۴ اضطراب، قلق ۵ دل‌تنگی، آزردگی، غصه ۶ ناخوشایندی، ناگوارایی، ناگواری

طی شدن : ۱ سپری شدن، پیموده شدن ۲ گذشتن ۳ پایان یافتن، انجام‌گرفتن ۴ قطع شدن، قطعی شدن

طیف : ۱ خشم، غضب ۲ جنون، دیوانگی ۳ پیکر خیالی، شبح، صورت موهوم ۴ وسوسه، خیال، وهم، توهم ۵ بیناب ۶ بدخیالی، بداندیشی

طیف‌نما : اسپکتروسکپ، طیف‌سنج

طی کردن : ۱ پیمودن، درنوردیدن، عبور کردن ۲ تمام کردن، گذراندن، گذرانیدن ۳ قطع کردن ۴ قطعی کردن

طیلسان : دستار، ردا، فوطه

طینت : ۱ باطن، جبلت، خلقت، ذات، سرشت، طبیعت، فطرت، نهاد ۲ خلق، خو، عادت ۳ طین، گل

طین :تراب، ثری، خاک، گل & ماء

طیور : پرندگان، پرنده‌ها، ماکیان، مرغان

ظالم: بیدادگر، بی‌رحم، جابر، جبار، جفاپیشه، جفاکار، ستمکار، ستمگر، سخت‌دل، سرپنجه، سفاک، شریر، شقی، متعدی، مردم‌آزار & دادگر

ظالمانه: بیدادگرانه، بی‌رحمانه، جابرانه، ستمگرانه، شرورانه & دادگرانه، عادلانه

ظاهر: ۱ آشکار، آشکارا، برملا، پدید، پیدا، جلوه‌گر، علنی، عیان، محسوس، مرئی، مشهود، معلوم، نمایان، نمودار، واضح، هویدا ۲ هیئت & باطن، پنهان، نهان

ظاهراً: انگار، برحسب‌ظاهر، پنداری، گویا، گویی، گوییا، مانا، محتملاً، همانا & باطناً

ظاهرساز: خودآرا، ریاکار، متصنع، متظاهر

ظاهرسازی: تصنع، تظاهر، خودآرایی، خودنمایی

ظاهری: ۱ صوری، قشری ۲ بیرونی، داخلی، سطحی ۳ ظاهربین ۴ ظاهرگرا، قشرگرا & باطنی، ۲، درونی

ظبی: آهو، غزال

ظرافت: ۱ زیبایی، لطافت، لطف ۲ شوخی، لودگی، مطایبه، هزل ۳ زیرکی، نکته‌سنجی

ظرف: ۱ کاسه ۲ آوند، بشقاب ۳ درخلال، درطی

ظرفیت: ۱ گنجایش، وسع، وسعت ۲ گیرش

ظریف: ۱ خوشگل، زیبا، قشنگ، لطیف، ملوس، ناز، نازک، نازنین ۲ خوش‌طبع، شوخ، نکته‌دان، نکته‌سنج، نکته‌گیر ۳ باریک‌اندام، لاغراندام

ظریف‌طبع: بذله‌گو، خوش‌طبع، شوخ، شوخ‌طبع، نکته‌سنج

ظفر: پیروزی، تسلط، چیرگی، سلطه، غلبه، فتح، نجاح، نصرت & شکست

ظفرمند: پیروز، فاتح، مظفر، ناصر & مغلوب

ظفرمندانه: پیروزمندانه، فاتحانه، مظفرانه

ظل: ۱ پناه، سایه، کنف ۲ خیال، شبح ۳ تنعم، نعمت ۴ آسایش، آسودگی، راحت

ظلال: ۱ سایه‌ها ۲ سایبان‌ها ۳ اشباح

ظلام: بیدادگران، جفاکاران، ستمکاران، ستمگران، ظالمان

ظلام: تاریکی، تیرگی، سیاهی، ظلمت & روشنی

ظلم: آزار، اجحاف، اعتساف، بغی، بیدادگری، بیداد، تطاول، تعدی، جبر، جفا، جفا، جور، ستم، ستمگری، غدر، مظلمه & مهر

ظلمات: تاریکی‌ها، تیرگی‌ها & روشنایی

ظلمانی: تار، تاریک، تیره، سیاه، قیرگون، مظلم & روشن

ظلمت: تاریکی، تیرگی، سیاهی، ظلام & روشنایی، فروغ، نور

ظلمه: بیدادگران، ستمکاران، ستمگران، ظالمان، ظلام

ظن: احتمال، پندار، تردید، توهم، حدس، زعم، شک، گمان، گمانه، وهم & یقین

ظنون: بددل، بدگمان، شکاک

ظنین: ۱ بدگمان، شکاک، کج‌اندیش ۲ متهم، مظنون

ظواهر: براهین، بینات، دلایل، شواهد، قراین & بواطن

ظهر: نیمروز

ظهر: پشت، خلف، دنبال & رو

ظهور: بروز، پدید، پیدایی، پیدایش، تجلی، جلوه، طلوع، وقوع، هویدایی & پوشیدگی، غروب، غیبت، نهفتگی

ظهیر: پشتیبان، پناه، حامی، مددکار، معین، یاریگر، یاور

عائله: اولاد، عیال، خانواده

عابد: پارسا، پرستشگر، پرستنده، زاهد، عبادتکار، مترهب، متعبد

عابدانه: پارسایانه، پرهیزگارانه، زاهدانه، متعبدانه

عابر: راهگذر، رونده، رهگذر

عاجز: ۱ بیچاره، بی‌حال، خسته، درمانده، راجل، زبون، زمین‌گیر، ضعیف، فرومانده، کم‌زور، مانده، ناتوان، هاژ ۲ بی‌کفایت، نالایق ۳ اعمی، علیل، کور، نابینا & قادر

عاجل: ۱ جلد، چابک، چالاک ۲ تند، زود، سریع ۳ جهان، دنیا ۴ اکنون، حال

عاجلاً: بتعجیل، به‌شتاب، تعجیلاً، سریعاً، شتابان، شتابناک

عادت: ۱ خلق، خو، داب ۲ الفت، انس ۳ آیین، رسم، سنت ۴ حیض، رگل، قاعده

عادی: ۱ رایج، متداول، معمولی، معمول ۲ پیش‌پاافتاده، مبتذل ۳ تجاوزگر، متجاوز، متعدی ۴ خصم، دشمن، عدو & غیرعادی

عار: رسوایی، شرم، عیب، فضیحت، ننگ

عارض: ۱ چهر، چهره، رخ، رخسار، رو، روی، سیما، صورت، گونه ۲ اتفاق، حادثه ۳ دادخواه، شاکی، شکواگر، متظلم

عارضه: ۱ بیماری، کسالت، ناخوشی ۲ اتفاق حادثه، رویداد ۳ آسیب، آفت، بلا

عارف: ۱ سالک، صوفی ۲ دانا، صاحبنظر، عالم، عریف، واقف

عاری: ۱ بری، فاقد، مبرا ۲ برهنه، پتی، لخت

عاریه: ۱ عاریت، قرضی ۲ مصنوعی

عاشق: ۱ دلباخته، دلداده، سودازده، شیدا، شیفته، عشیق، مفتون ۲ نوازنده & معشوق

عاصف: ۱ تندباد، توفان، طوفان ۲ تند، سخت، شدید ۳ تیر ۴ خمیده، مایل

عاصی: ۱ سرکش، طاغی، عصیانگر، گردنکش، متجاسر، متمرد، ناجم، نافرمان، یاغی ۲ بدرفتار، گناهکار، گنهکار، معصیت‌کار & مطیع

عاطر: خوشبو، دماغ‌پرور، عطرآمیز، معطر & بدبو

عاطفه: احساس، انفعال، عطوفت، محبت، مهر، مهربانی

عاطل: باطل، بیکار، بی‌معنی، بیهوده، لغو، معطل، ول

عافیت: ۱ تندرستی، سلامتی، سلامت، صحت ۲ رستگاری، نجاح ۳ پارسایی، تقوا، زهد

عافیت‌خواه: آسایش‌طلب، سلامت‌خواه، سلامت‌طلب، عافیت‌جو، عافیت‌طلب & عافیت‌سوز

عافیت‌طلب: آرامش‌طلب، آسایش‌جو، سلامت‌طلب، عافیت‌جو & عافیت‌سوز

عاق: ۱ گجسته، مطرود، ملعون ۲ خودسر، نافرمان

عاقبت: آخر، آخرکار، انتها، بالاخره، بالمال، پایان، حاصل، سرانجام، عاقبت‌الامر، فرجام، ماحصل، نتیجه، نهایت & آغاز، بدایت

عاقبت‌الامر: بالاخره، پایان، سرانجام، عاقبت، فرجام

عاقبت‌اندیش: آخربین، پیش‌بین، ژرف‌بین، عاقبت‌نگر، مال‌اندیش

عاقبت‌اندیشی: آخربینی، عاقبت‌نگری، مال‌اندیشی

عاقبت‌بخیر: خوش‌عاقبت، نیک‌فرجام

عاقبت‌بخیری: خوش‌عاقبتی، نیک‌فرجامی

عاقبت‌نگر: آخربین، دوراندیش، روشن‌بین، عاقبت‌اندیش، عاقبت‌بین

عاقل: باهوش، بخرد، تیزهوش، حکیم، خردمند، دانا، ذکی، رشید، زیرک، فهمیده، لبیب، هوشمند، هوشیار & جاهل، نادان

عاقلانه: بخردانه، خردمندانه، زیرکانه، عالمانه، عقلایی، هوشمندانه، هوشیارانه & جاهلانه

عاکف: گوشه‌گیر، گوشه‌نشین، معتزل، معتکف، منزوی

عالم: آفاق، آفرینش، جهان، دنیا، فلک، کیهان، گردون، گیتی

عالم: خردمند، دانا، دانشمند، دانشور، علیم، فاضل، فرزانه، فرهیخته، محقق، ملا & جاهل

عالم‌افروز: جهان‌افروز، جهانتاب، عالمتاب

عالمانه: بخردانه، خردمندانه، دانشمندانه، فاضلانه، محققانه & جاهلانه

عالمتاب: جهانتاب، عالم‌افروز

عالم‌سوز: ۱ جهانسوز ۲ شهرآشوب

عالمگیر: ۱ جهانی، عالمی ۲ جهانگیر، فراگیر ۳ اپیدمی ۴ جهانگشا، فاتح، کشورگشا، کشورگیر

عالی: ۱ بلند، رفیع، مرتفع ۲ ممتاز، نفیس ۳ بزرگ، شریف، متعالی، والا & دانی

عالی‌رتبه: بلندمرتبه، بلندمقام، صاحب‌منصب، عالیجاه، عالی‌مقام، گران‌پایه، والاشان، والامرتبه، والامقام

عالی‌قدر: ارجمند، بزرگوار، بزرگ، بلندمرتبه، جلیل، شریف، عزیز، گرامی، گرانقدر، گرانمایه، گران‌پایه، مفخم، والامقام، والا

عالی‌مقام: صاحب‌منصب، عالی‌رتبه، والامقام

عالی‌نسب: شریف‌نسب، عالی‌نژاد، نجیب‌زاده، نژاده، والاتبار

عام: ۱ همگان، همه ۲ عمومی، کلی، همگانی ۳ عامی ۴ عمیم، فراگیر & خاص

عامداً: تعمدی، دانسته، عمداً، قصداً، متعمداً & قاصراً، ندانسته

عامل: ۱ آژانس ۲ پیشکار، کارپرداز، کارگزار، نماینده ۳ مامور، مزدور ۴ بااثر، ثمربخش، موثر ۵ صانع، فاعل، کننده

عاملاً: به‌عمد، تعمداً، عمداً، قصداً، متعمداً

عامه: ۱ همگان، همه ۲ توده، خلق، عموم ۳ اهل‌سنت & خاصه

عامه‌پسند: عام‌پسند، عوام‌پسند، مردم‌پسند & خواص‌پسند

عامی: بی‌سواد، جاهل، عوام، ناآموخته، نادان & عارف

عامیانه: خلقی، عوامانه، عوام‌وار & عارفانه

عایدی: ۱ دخل، درآمد، مداخل ۲ محصول ۳ سود ۴ رزق

عایق: بازدارنده، رادع، مانع، نارسانا & رسانا، هادی

عایل: ۱ پراولاد، پرعائله، معیل ۲ درویش، محتاج، نیازمند

عبا: بالاپوش، جامه، ردا

عبادت: بندگی، پرستش، طاعت، عبودیت، نسک، نیایش

عبادتخانه: پرستشگاه، عبادتگاه، معبد

عبادتکار: پارسا، زاهد، عابد، متعبد، متقی

عبادتگاه: بیعت، پرستشگاه، خانقاه، صومعه، عبادتخانه، کنشت، مسجد، معبد

عبارت: ۱ بند، جمله، گزاره ۲ بیان، تعبیر، تکلم

عبث: باطل، بی‌ثمر، بی‌فایده، بی‌نفع، بیهوده، حرف‌مفت، مزخرف، هدر، هرز، هرزه، یاوه & مثمر

عبد: برده، بنده، زرخرید، عبید، غلام، نسمه، نوکر & آزاد، حر

عبدالبطن: شکم‌بنده، شکمباره، شکمخواره

عبدالجنه: بختک، کابوس

عبرانی: جهود، کلیمی، موسوی، یهودی

عبرت: ۱ اعتبار ۲ اندرز، پند، درس ۳ شگفت، شگفتی ۳ سنجش ۵ خراج، باج

عبرت‌آموز: پندآموز، ناصح، نصیحت‌آموز، نصیحتگر، نصیحتگو

عبرت‌آمیز: عبرت‌آلود، عبرت‌آور، ، عبرت‌انگیز، عبرت‌بار

عبرت‌انگیز: عبرت‌آلود، عبرت‌آمیز، عبرت‌آور

عبری: عبرانی، کلیمی، یهودی

عبس: اخم، ترشرویی

عبودیت: ۱ بندگی، رقیت ۲ ستایش، طاعت، عبادت، نماز، نیایش & آزادگی، حریت

عبور: ۱ تردد، گذار، گذر ۲ ردشدن، گذشتن ۳ مرور

عبورومرور: آمدوشد، تردد، رفت‌وآمد، گذر

عبوس: اخمو، ترشرو، گرفته & گشاده‌رو

عبهر: ۱ نرجس، نرگس ۲ ظریف، لطیف ۳ سپیدتن

عبید: برده، بنده، عبد، غلام

عبیر: عطر، عنبر، مشک

عبیرآلود: عبیرآمیز، عطرآمیز، مشک‌آگین، مشک‌آلود، معطر

عبیرآمیز: خوشبو، عاطر، عبیرآگین، عبیرآلود، مشکسا، معطر

عتاب: ۱ پرخاش، سرزنش، شماتت، ملامت، نقمت ۲ خشم، خطاب، غضب، قهر، مخالفت، معاتبه ۳ ناز

عتبه: ۱ آستانه، آستان، جناب، حضرت، درگاه ۲ زن، زوجه، همسر

عترت: ۱ آل، اولاد، ذریه، سلاله، فرزند ۲ اقارب، اقوام، خویشاوندان، نزدیکان

عتیق: باستان، دیرینه، دیرین، عتیقه، قدیم، قدیمی، کهنه & جدید

عتیقه: آنتیک، باستانی، دیرینه، عتیق، نفیس

عجالتاً: ۱ اکنون، اینک، فعلاً، هم‌اکنون ۲ بی‌درنگ، فوراً

عجب: ۱ تعجب، حیرت، شگفت، شگفتی ۲ عجیب

عجب: تکبر، خودبینی، خودخواهی، غرور، نازش

عجبا: شگفتا

عجز: استیصال، اضطرار، بیچارگی، درماندگی، زبونی، سستی، ناتوانی

عجل: گوساله

عجله: تسریع، تعجیل، سرعت، شتاب، شتابزدگی، شتابندگی & تامل، درنگ

عجم: ۱ پارس، فارس ۲ ایرانی، پارسی ۳ غیرعرب & تازی، عرب

عجوزه: پیرزال، پیرزن، عجوز & پیرمرد

عجول: بی‌تحمل، بی‌صبر، دستپاچه، شتابان، شتابزده، شتابناک، شتابنده، ناحمول، ناشکیبا & صبور

عجولانه: بی‌صبرانه، شتاب‌آلود، شتاب‌آمیز، معجلانه & صبورانه

عجیب: بدیع، پرشگفت، شگرف، شگفت، شگفت‌آور، شگفت‌انگیز، طرفه، غریب، نادر & عادی

عجین: ۱ آمیخته، سرشته ۲ خمیر

عداد: جزو، زمره، شمار

عدالت: انصاف، برابری، داد، دادگری، دادگستری، عدل، معدلت، منصفی & بی‌انصافی

عدالت‌گستر: دادگر، دادگستر، عادل، عدل‌پرور، معدلت‌پرور، معدلت‌گستر & بیدادگر

عدالتخانه: دادسرا، دادگاه، دادگستری، محکمه

عداوت: بغض، حقد، خصومت، دشمنی، عناد، کین، کینه، مخاصمه، مخالفت & حب

عداوت‌آمیز: حقدآمیز، خصمانه، عنادآمیز، کینه‌توزانه

عدد: ۱ رقم، شمار، شماره، نمره ۲ تا، تعداد، دانه، راس، قلاده

عدل: ۱ انصاف، داد، عدالت، معدلت ۲ بار، بسته، جوال، لنگه ۳ هاله & ستم، ظلم

عدل‌بندی: بسته‌بندی

عدل‌پرور: دادبخش، دادگر، دادور، عدالت‌گستر، معدلت‌پرور، معدلت‌خواه & ظالم

عدلیه: دادگاه، دادگستری، محکمه

عدم: زوال، فقدان، فنا، لاوجود، لیس، نیستی & وجود

عدو: بدخواه، خصم، دشمن، مخالف، معاند، منازع & حبیب، دوست

عدوانی: خصمانه، عداوت‌آمیز، قهرآلود، قهرآمیز & دوستانه

عدول: ۱ اعراض، انصراف، بازگشت، برگشت، تغییرعقیده ۲ اجحاف، تخطی ۳ عادلان، صالحان

عده: ۱ تعداد، شمار، شماره ۲ باند، جمع، جمعیت، حزب، گروه ۳ ایام حیض

عدید: ۱ بسیار، بی‌شمار، زیاد، عدیده، کثیر ۲ شمار، شماره & معدود

عدیده: بسیار، زیاد، عدید، فراوان، کثیر، متعدد، وافر & قلیل

عدیل: جفت، قرین، لنگه، مانند، مثل، نظیر، همتا

عذاب: آزار، اذیت، تعب، رنج، زجر، زحمت، ستوهی، سختی، شدت، شکنجه، صدمه، عقوبت، عنا، محنت، محنت، وبال

عذار: چهر، چهره، رخ، رخسار، روی، سیما، عارض، گونه، وجه

عذر: ۱ پوزش، معذرت ۲ بهانه، تعلل ۳ دستاویز، مستمسک ۴ حیض، قاعدگی

عذرا: باکره، بتول، بکر، دختر، دوشیزه & زن

عذرخواهی: اعتذار، پوزش، پوزش‌خواهی، پوزش‌طلبی، معذرت‌خواهی

عذوبت: ۱ حلاوت، شیرینی ۲ گوارایی، خوش‌گواری

عراف: رمال، غیبگو، فال‌بین، فالگیر، کاهن

عرب: اعرابی، بدوی، تازی & عجم

عربده: ۱ جیغ‌وداد، داد، فریاد، فغان، گلیل، نعره ۲ بدمستی ۳ بدخویی، تندخویی

عربده‌جو: ۱ ستیزه‌جو، مبارزطلب ۲ بدخلق، بدخو ۳ بدمست ۴ نعره‌زن

عرس: عروسی، مزاوجت، نکاح & طلاق

عرش: ۱ اریکه، اورنگ، تخت، مسند ۲ آسمان، سپهر ۳ سایبان، سقف ۴ پایه، رکن & فرش

عرشه: ۱ بالا، فراز ۲ رو، سقف

عرصه: ۱ پهنه، جولانگاه، رزمگاه، زمینه، ساحت، صحنه، فضا، گستره، مصاف، میدان ۲ حیاط ۳ بیابان، صحرا

عرض: ۱ پهنا، پهنه ۲ بیان، حرف، سخن، گفتار، گفته ۳ شرح، وصف & درازا، درازی، طول

عرض: ۱ آبرو، اعتبار، جاه، حیثیت، شرف، قدر، ناموس ۲ ذات، گوهر، نفس

عرض‌اندام: اظهاروجود، تظاهر، خودنمایی، عرض‌وجود

عرضحال: ۱ دادخواست، شکایت ۲ درخواست‌نامه، عریضه ۳ منشور

عرضه: ۱ ارائه، نمایش، نمود ۲ نشان‌دادن، نمودن ۳ اظهار، بیان ۴ پیشنهاد ۵ تقدیم، تقدیمی، هدیه

عرضه: ۱ توانایی، قدرت، قوت، قوه ۲ شایستگی، قابلیت، لیاقت ۳ جرات، شهامت ۴ کارآیی

عرفان: ۱ تصوف ۲ الهیات، حکمت ۳ شناخت، علم، معرفت

عرفانی: معنوی

عرف: ۱ تداول، رسم، سنت، عادت ۲ قانون ۳ معروفیت & شرع

عرفی: متداول، متعارف، مرسوم & شرعی

عرق: ۱ رگ ۲ نایژه ۳ بیخ، ریشه، نژاد ۴ آبرو، حمیت

عرق: ۱ مشروب ۲ خوی ۳ شیره، عصاره

عرق‌خور: باده‌خوار، باده‌نوش، شرابخوار، مشروب‌خور، میخواره، میگسار

عرق‌زا: عرق‌آور، معرق

عروج: ۱ صعود، معراج ۲ لنگی

عروس: ۱ بیو، بیوگ ۲ لعبت & داماد

عروسک: بازیچه، لعبت، ملعبه

عروسی: ازدواج، بیوگانی، زفاف، زناشویی، مزاوجت، مناکحت، مواصلت، نکاح، وصلت & عزا، طلاق

عریان: برهنه، پتی، عور، لخت & پوشیده، مستور

عریانی: برهنگی، عوری، لختی & پوشیدگی، مستوری

عریش: ۱ کجاوه، محمل، هودج ۲ آلونک، کاشانه، کلبه، کومه، لانه ۳ سایبان، مظله ۴ چادر، خیمه

عریض: پرعرض، پهن، پهنادار، فراخ، گسترده، گشاد، وسیع & باریک، کم‌پهنا، کم‌عرض

عریضه: خط، رقعه، رقیمه، طومار، عرضحال، کاغذ، مراسله، مرقومه، مکتوب، منشور، نامه، نبشته، نوشته، ورقه

عریضه‌نگار: کاتب، محرر، مکتوب‌نویس، نامه‌نگار، نامه‌نویس

عریف: ۱ عارف، شناسا ۲ آشنا

عریکه: ۱ خلق، خو ۲ سرشت، طبیعت، نهاد

عز: احترام، حرمت، عزت & ذل

عزا: پرسه، تعزیت، داغ، سوگ، سوگواری، ماتم، مصیبت & جشن، عروسی

عزاخانه: ماتم‌سرا، ماتمکده، محنتکده

عزادار: پرسه‌نشین، داغدار، سوگوار، سوگوار، ماتمزده، ماتم‌زده، مصیبت

عزاداری: پرسه، پرسه‌نشینی، تعزیت، تعزیه، روضه، سوگواری، ماتم، مصیبت

عزایم: افسون‌ها، اوراد

عزب: بی‌زن، تنها، فرد، مجرد & متاهل

عزبی: بی‌زنی، بی‌همسری، تجرد، تنهایی

عزت: آبرو، احترام، ارجمندی، بزرگی، حرمت، شرف، عز، ناموس & ذلت

عزت‌نفس: مناعت‌طبع

عزتمند: ارجمند، باعزت، عزیز، گرامی، محترم، معزز

عزرائیل: اجل، ملک‌الموت

عزل: اخراج، انفصال، برکناری، خلع، منفصل & استخدام

عزلت: اعتزال، اعتکاف، انزوا، تجرد، تنهایی، کناره‌گیری، گوشه‌گیری، گوشه‌نشینی

عزلت‌طلب: انزواطلب، عزلت‌جو، عزلت‌نشین، گوشه‌گیر، معتزل، معتکف

عزلت‌گزین: راهب، راهبه، عزلت‌جو، عزلت‌نشین، گوشه‌گیر، گوشه‌نشین، معتزل، معتکف، منزوی

عزم: آهنگ، اراده، تصمیم، عزیمت، قصد، نقشه، نیت

عزوبت: بی‌همسری، تجرد، تنهایی، مجردی & تاهل

عزیز: ارجمند، شایسته، عالیقدر، عزتمند، گرامی، گرانمایه، محترم، نورچشم & ذلیل

عزیزدردانه: سوگلی، عزیزکرده، محبوب

عزیمت: ۱ آهنگ، عزم، قصد، نیت ۲ حرکت، رحیل، سفر، کوچ ۳ افسون، ورد

عزیمت کردن: حرکت کردن، رخت‌بستن، رفتن، سفر کردن، عازم‌شدن، کوچ کردن

عسجد: زر، طلا & سیم، فضه

عسرت: افلاس، تعسر، تنگدستی، تنگی، تهیدستی، دشواری، سختی، ضراء، عسر، فقر، نداری

عسس: پاسبان، داروغه، شبگرد، شحنه، طایف، گزمه، محتسب

عسکر: ارتش، جیش، سپاه، فوج، گند، لشکر

عسل: انگبین، شهد

عشا: شام، شامگاه، شب، غروب، مغرب & بامداد

عشر: ده‌یک، عشریه، یک‌دهم

عشرت: ۱ خوشگذرانی، عیش، کامرانی، ملاهی ۲ خوشی، شادی، طرب، نشاط

عشرت‌طلب: خوش‌گذران، شادخوار، عیاش

عشرت‌طلبی: خوش‌گذرانی، شادخواری، عیاشی، کامرانی

عشق: تعشق، خلت، دوستی، شیفتگی، علاقه، محبت، مودت، مهر، وداد & نفرت

**عشق‌بازی:** ۱ تجمش، عشق‌ورزی، معاشقه، مغازله، ملاعبه، مهرورزی ۲ شهوترانی، لاسیدن

**عشق‌ورزی:** تجمش، عشق‌بازی، معاشقه، مغازله، ملاعبه، مهرورزی

**عشقه:** اخفاک، پویچه، پیچک، لبلاب

**عشقی:** ۱ عاشقانه، محبت‌آمیز ۲ دلبخواهی، هوسانه

**عشوه:** اخمناز، ادا، شیوه، غمزه، فریب، کرشمه، لوندی، ناز

**عشوه‌ساز:** افسونگر، طناز، عشوه‌پرداز، عشوه‌گر، فسونساز، کرشمه‌باز، لوند

**عشوه‌کار:** افسونگر، طناز، عشوه‌پرداز، عشوه‌زن، عشوه‌گر، لوند

**عشوه‌کنان:** خرامان، کرشمه‌کنان، نازان، نازکنان

**عشوه‌گر:** افسونگر، طناز، عشوه‌ساز، عشوه‌کار، لوند

**عشوه‌گری:** افسونگری، دلال، دلبری، طنازی، غنج

**عشیات:** شب‌ها، لیالی

**عشیره:** آل، ایل، طیره، خاندان، خانواده، طایفه، قبیله

**عصا:** چوبدستی، خیزران

**عصابه:** ۱ دستار، سربند، عمامه، مندیل ۲ گروه، فوج

**عصاره:** آب، افشره، جوهر، چکیده، شهد، شیره، عرق، عصیر، لب، مرق

عصب: پی، رگ

عصبانی: تندخو، خشمگین، خشمناک، عصبی، عصبی‌مزاج، غضبناک & آرام، سلیم

عصبانیت: اوقات‌تلخی، بدخویی، تغیر، تندمزاجی، تندخویی، خشمگینی، خشم، غضبناکی، غضب، لج

عصبی: آتشی‌مزاج، تند، تندخو، خشم‌آلود، خشمگین، عصبانی، قهرآلود & آرام، سلیم

عصبیت: ۱ حمیت، مردانگی ۲ تندمزاجی، خشم، سودا ۳ تعصب، قوم‌گرایی

عصر: ۱ دور، دوره، روزگار، زمانه، زمان، عهد، وقت ۲ بعدازظهر، پسین، پسینگاه ۳ فشار ۴ افشردن، فشردن

عصفور: گنجشک

عصمت: ۱ پارسایی، پاکدامنی، پاکی، عفت، ناموس، نجابت ۲ بازداشتن، منع

عصیان: تمرد، خودسری، سرپیچی، سرکشی، شورش، طغیان، گردنکشی، مخالفت، نافرمانی، یاغیگری & اطاعت، طاعت، فرمانبرداری

عصیانگر: بدرفتار، سرکش، طاغی، طغیانگر، عاصی، گردنکش، متمرد، ناجم، نافرمان، یاغی & مطیع، فرمانبردار

عصیر: آب، افشره، شیره، عصاره، فشرده

عضد: ۱ بازو ۲ پشتیبان، حامی، مددکار، یار، یاور

عضله: گوشت، ماهیچه

عضو: ۱ آلت، اندام ۲ ابوابجمعی، جزو، کارمند، مستخدم ۳ جهاز

عطا: احسان، انعام، بخشش، تعارف، دهش، مرحمت، نفقه، هبت

عطار: دوافروش، عطرفروش

عطاری: داروفروشی، دوافروشی، عطرفروشی

عطارد: ۱ تیر ۲ سنبل‌الطیب

عطا کردن: ۱ بخشیدن، دادن ۲ مرحمت کردن، هبه کردن

عطر: بوی‌خوش، رایحه، شمیم، نکهت

عطرآگین: بویا، خوشبو، دماغ‌پرور، معطر

عطرآلود: خوشبو، عطرآگین، عطرآمیز، عطرناک، معطر

عطرآمیز: خوشبو، دماغ‌پرور، عاطر، معطر

عطسه‌آور: عطسه‌زا، معطس

عطش: ۱ تشنگی ۲ اشتیاق، علاقه

عطشان: تشنه & سیراب

عطف: ۱ بازگشت، توجه، چرخش، میل ۲ سجاف، شیرازه ۳ عاطفه، مهربانی ۴ تمایل ۵ پیوند، ربط

عطلت: ۱ بیکاری، تعطیل، مهملی ۲ بی‌پیرایگی، & اشتغال

عطوفت: تلطف، دوستی، رافت، شفقت، محبت، ملاطفت، مودت، مهر، مهربانی

عطیه: ۱ انعام، بخشش، پاداش، جایزه، عطیت ۲ موهبت، هبه ۳ راتبه، مرسوم، مستمری، مقرری

عظم: استخوان

عظمت: بزرگواری، بزرگی، بزرگی، جلال، حشمت، سطوت، شان، شکوه، شوکت، صلابت، فره، قدرت، کبریا، کرامت، کلانی، مجد، مهابت، هیبت & کوچکی

عظمی: بزرگتر، عظما، عظیم

عظیم: بزرگ، جلیل، خطیر، عظمی، کبیر، کلان، معظم، مهم & کوچک، نهمار

عظیم‌الجثه: تناور، تنومند، جسیم، کوه‌پیکر

عظیم‌الشان: بزرگوار، جلیل، فخیم، معظم

عفاف: پارسایی، پاکدامنی، پاکی، تقوا، عفت، نجابت

عفت: اتقا، پارسایی، پاکدامنی، پاکی، شرافت، شرف، عصمت، عفاف، ناموس، نجابت & آلوده‌دامنی، بدکارگی، ناپارسایی، ناپرهیزگاری

عفریت: ۱ اهریمن، دیو، شیطان، عفریته، غول ۲ عجوزه & فرشته

عفریته: ابلیس، شیطان، عفریت، غول & فرشته، ملک

عفن: بدبو، گندیده، متعفن & خوشبو

عفو: ۱ اغماض، بخشایش، چشم‌پوشی، گذشت ۲ بخشودن، گذشت کردن & انتقام

عفو کردن: آمرزیدن، بخشودن، بخشیدن، گذشت کردن & انتقام کشیدن

عفونت: بدبویی، بوی‌بد، تعفن، چرک، فساد، گندیدگی

عفیف: باآزرم، باتقوا، باحیا، باشرم، باعفاف، باعفت، پارسا، پاک، پاکجامه، پاکدامن، شریف، معصوم، نجیب & آلوده‌دامن، ناپاک

عفیفه: پارسا، پاکدامن، طاهره، نجیبه

عقاب: بازپرسی، تنبیه، مواخذه، مجازات

عقاب: آلغ، آله، شاهین

عقار: ۱ آب‌وزمین، املاک، سزا ۲ کالا، متاع

عقب: ۱ پس، پشت‌سر، پشت، خلف ۲ پی، پیرو، دنباله، دنبال ۳ وارو ۴ ورا ۵ عقبه، فرزند، نسل & پیش

عقب‌افتاده: ۱ توسعه‌نیافته ۲ معوق ۳ منگول، ناقص‌الخلقه & پیشرفته

عقب‌نشینی: بازگشت، پسروی، گریز، هزیمت & پیشروی

عقبه: ۱ پی‌آمد، دنباله، نتیجه ۲ دشوار، سخت، ۳

عقبی: آخرت، اخری، رستاخیز، عقبا، قیامت & دنیا

عقد: ۱ بند، پیوند، گره ۲ بستن، پیمان‌بستن، عهدبستن، گره‌زدن

عقد: ۱ گردن‌بند، گلوبند ۲ بند

عقده: ۱ گره ۲ دشواری، فشار، گیر، محظور

عقرب: ۱ کجدم، کژدم ۲ آبان‌ماه

عقل: ۱ خرد، دها، ذکاوت، فهم، معرفت، هوش ۲ کله، مخ

عقل‌باختگی: جنون، خبطدماغ، دیوانگی

عقلانی: ۱ عقلایی ۲ عقلی & ۱ غیرمنطقی ۲ حسی

عقلایی: عاقلانه، معقول، منطقی & غیرعقلایی

عقلی: عقلانی & نقلی

عقوبت: بادافراه، تادیب، تنبیه، جزا، سزا، سیاست، شکنجه، عذاب، فرجام‌بد، قصاص، کیفر، گوشمال، مجازات

عقیده: اعتقاد، باور، حدس، رای، زعم، صرافت، عقیدت، فکر، نظر، نظریه

عقیده‌مند: باورمند، مومن، معتقد

عقیل: ۱ خردمند، عاقل، فهیم، لبیب ۲ بزرگوار، گرامی

عقیم: بی‌بار، بی‌ثمر، بی‌حاصل، بی‌نطفه، سترون، نازا & بارور، زایا، مثمر

عکس: ۱ پرتره، تصویر، تمثال، شمایل، نقش ۲ خلاف، ضد، مخالف، نقیض، وارو، وارونه

عکس‌العمل: ۱ پیامد، واکنش ۲ انعکاس، بازتاب

علاج: تداوی، تشفی، چاره، درمان، شفا، مداوا، معالجه، وید

علاج‌بخش: چاره‌گر، درمانگر، شفابخش

علاج‌پذیر: چاره‌پذیر، درمان‌پذیر، قابل‌درمان

علاج‌ناپذیر: بی‌درمان، بی‌علاج

علاقه: ۱ اشتیاق، بستگی، پیوستگی، تعشق، تعلق، تمایل، توجه، دلبستگی، رابطه، شوق، عشق، عطش، محبت، میل، وابستگی ۲ املاک، دارایی ۳ بند ۳ دنباله

علاقه‌مند: راغب، مایل، مشتاق

علاقه‌مندی: اشتیاق، تمایل، رغبت، هواداری & بی‌علاقگی

علامت: ۱ آیت، آیه، نشان، نشانه، نمود، نمودار ۲ انگ، داغ ۳ شاخص، شاخصه ۴ رایت، علم ۵ اشاره

علامه: دانشمند، دانشور، عالم، علیم، فاضل & جهول

علاوه: اضافه، افزون، جمع & منها

علاوه‌براین: باضافه، بعلاوه

علایق: ارتباط، بستگی‌ها، تعلقات، وابستگی‌ها

علت: ۱ انگیزه، انگیزه، جهت، دلیل، سبب، عامل، مایه، مسبب، موجب، واسطه، وسیله ۲ عیب، نقیصه ۳ بیماری، عارضه

علف: سبزه، علفه، علوفه، علیق، گیاه

علف‌چر: چراگاه، راود، علفزار، مرتع، مرغزار

علفخوار: چرنده، علف‌چر، گیاهخوار & گوشتخوار

علفزار: چراگاه، راود، سبزه‌زار، مرتع، مرغزار، مرغزار & کشتزار

علق: ۱ خون ۲ زالو، لو

علقه: بستگی، بند، پیوستگی، تعشق، تعلق، تمایل، عقد، علاقه، وابستگی

علل: ۱ اسباب، جهات ۲ انگیزه‌ها، دلایل

علم: ۱ بیرق، پرچم، درفش، رایت، علامت، نشان ۲ مشهور، معروف، نامی ۳ اسم‌خاص ۴ لغت

علم: ۱ حکمت، دانش، معرفت ۲ اطلاع، یقین & جهل، نادانی

علمدار: بیرقدار، پرچمدار، پیشقراول، طلایه‌دار

علناً: آشکارا، علنی، هویدا & درخفا، مخفیانه

علنی: آشکار، افشا، جلی، ظاهر، فاش، #مخفیانه

علو: بالا، بزرگواری، رفعت، روی، فوق، کرامت & پایین، تحت، زیر، سفل، فرود

علوطبع: استغنا

علوفه: علف، علفه، علیق

علوم: حقایق، دانش‌ها، معارف & فنون

علی‌الاتصال: پی‌درپی، پیوسته، علی‌الدوام، مدام، مستمراً، همارە، هموارە، همیشه

علی‌الخصوص: بویژه، خصوصاً، مخصوصاً

علی‌الدوام: بلاانقطاع، پیاپی، پیوسته، دایم، مدام، مداوم، همیشه

علی‌الظاهر: آشکارا، برحسب‌ظاهر، ظاهراً & واقعاً

علی‌حده: جدا، جداگانه، سوا، مستقل

علیامخدره: بانو، خاتون، خانم

علیق: علف، علوفه، کاه، یونجه

علیل: بستری، بی‌حال، بیمار، دردمند، رنجور، زمینگیر، مریض، مستمند، معلول، ناتوان & تندرست

عم: عمو

عماد: ۱ پالار، رکن، ستون ۲ تکیه‌گاه، متکا

عمارت: ۱ بنا، ساختمان ۲ بدنه، پیکر، تنه ۳ آبادانی، آبادی، تعمیر، عمران ۴ آبادسازی

عماره: تخت‌روان، عماری، کجاوه، محمل، هودج

عماری: ۱ تابوت ۲ تخت‌روان، کجاوه، محمل، هودج

عمال: کارکنان، کارگزاران، گماشتگان، مزدوران

عمامه: دستار، عصابه، مندیل

عمد: خواسته، قصد، منوی & ناخواسته

عمداً: به‌عمد، دانسته، عاملاً، عمدی، قصدا

عمده: ۱ اصلی، برجسته، بسزا، مهم ۲ کلی & جزیی

عمده‌فروش: کلی‌فروش & جزئی‌فروش

عمدی: به‌عمد، تعمد

عمر: ۱ حیات، روزگار، زندگی، زندگانی ۲ زاد، سن

عمران: آبادانی، آبادسازی، آبادی، توسعه، رونق، عمارت & خرابی

عمق: ته، ژرفا، ژرفنا، غور، کنه، گودی

عمل: ادا، ارتکاب، اقدام، پیشه، حرفه، رفتار، شغل، فعل، کار، کردار، وظیفه

عملاً: بالفعل، درعمل & اسماً

عملکرد: حاصل، راندمان، فعل، کارکرد، میزان کار، نتیجه

عملگی: فعلگی، کارگری

عمله: فعله، کارگر، مزدور

عملی: ۱ شدنی، ممکن، میسر ۲ تریاکی، وافوری ۳ مصنوعی & نظری

عملیات: ۱ اعمال، کنش‌ها ۲ مانور

عمو: عم

عمود: ۱ چماق، چوبدستی، گرز ۲ تیرک، ستون

عموم: تمام، جمیع، عامه، کافه، کل، همگان، همه

عموماً: تماماً، جملگی، همگی، همه & خصوصاً

عمومی: ۱ عام، عمیم، کلی، همگانی ۲ اشتراکی، جمعی، مشترک ۳ متداول، مرسوم & خصوصی

عمومیت: تداول، شمول، کلیت

عمید: پیشوا، رئیس، سردسته، سرور، مهتر، نقیب

عمیق: ۱ ژرف، عمق‌دار، گود ۲ تام، کامل

عمیقاً: بسیار، به‌شدت، شدیداً

عمیم: ۱ تام، تمام، کامل ۲ عام، عمومی، همگانی

عن‌قریب: بزودی

عنا: آزار، رنج، زحمت، عذاب، عنت، محنت، مشقت

عناد: بغض، جدال، حقد، خصومت، دشمنی، ستیزگی، ستیزه، ضدیت، عداوت، کین، کینه‌توزی، کینه، گردنکشی، لجاج، لجاجت، مخاصمه، مخالفت، نفاق، نقار

عنان: افسار، پالهنگ، دهنه، زمام، لجام، لگام، مهار

عنایت: اعتنا، التفات، تفضل، تمایل، توجه، فیض، لطف، مرحمت، مهربانی، میل، نظر، نگاه

عنب: انگور

عنبر: ۱ عنبربو ۲ گل‌گندم ۳ فتنه

عنبرسارا: سارا، عنبرفام

عنبرآلود: عنبرآگین، عنبرآمیز، عنبربار، عنبربو، معطر

عنتر: ۱ میمون ۲ بدترکیب، زشت

عندلیب: بلبل، هزار، هزارآوا، هزاردستان

عنصر: آخشیج، بسیط، جزء، ماده

عنف: جبر، خشونت، درشتی، زور، قهر & لطف

عنفاً: به‌جبر، به‌زور، به‌عنف، جبراً، زوری، قهراً

عنفوان: آغاز، ابتدا، اوان، اوایل، اول، بدایت، بدو، شروع & اختتام، پایان

عنق: خر، گردن، معطف

عنقا: سیمرغ

عنکبوت: تارتن، تارتنک، تارتنه، کارتنک، کارتنه، کراتین

عنوان: ۱ آغاز، دیباچه ۲ اسم، خطاب، شهرت، کنیه، لقب، نام ۳ آدرس، نشانی

عنود: ۱ ستیزه‌کار، عنادورز، عنید، کینه‌توز، کینه‌جو ۲ گردنکش، متمرد، نافرمان

عنین: سست‌کمر، کمرسست، ناتوان

عوارض: ۱ جزیه، خراج، مالیات ۲ پیامدها، عارضه‌ها ۳ حوادث، وقایع ۴ بیماری‌ها، ناخوشی‌ها ۵ آفات، بلایا

عوالم: ۱ عالم‌ها ۲ حالات، کیفیات

عوام: بی‌سواد، توده، خلق، عامی، عوام‌الناس، مردم & خواص

عوام‌پسند: پیش‌پاافتاده، عامه‌پسند، مبتذل

عوامانه: عامیانه، مبتذل، مردم‌پسند

عوایق: ۱ موانع ۲ آفات، آفت‌ها

عواید: درآمدها، عایدی‌ها، فواید، مداخل، منافع

عود: ۱ بازگشت، برگشت، رجعت، نکس ۲ بربط، ساز

عودت: استرداد، اعاده، برگشت، مراجعت، واپس

عودسوز: سپندسوز، مجمر

عور: ۱ برهنه، پتی، عریان، لخت، لوت ۲ یک‌چشمی & مستور

عوض: ۱ بدل، بدیل ۲ الش، تبدیل، تعویض، جایگزین، جانشین، دگش، مبدل ۳ جبران، جای ۴ پاداش، جزا، مزد

**عوعو:** پارس، زوزه، واق‌واق

**عون:** ۱ کمک، نصر، یاری، یاوری ۲ دستگیر، کمک‌رسان، مساعد، یار، یاور

**عهد:** ۱ پیمان، شرط، قرار، میثاق ۲ قول، وعده ۳ وفا ۴ نذر ۵ ضمان ۶ اوقات، دور، دوره، روزگار، زمان، زمانه، عصر، فصل، گاه، موسم، وقت ۷ سوگند، قسم ۸ حفظ، نگهبانی

**عهدشکن:** پیمان‌شکن، خائن، عهدگسل، ناقض‌عهد، ناکث & وفادار

**عهدشکنی:** خیانت، عهدگسلی، غدر، نقض‌عهد & وفاداری

**عهدگسل:** بدپیمان، پیمان‌شکن، سست‌پیمان، عهدشکن، ناقض‌عهد & وفادار

**عهدنامه:** پروتکل، پیمان‌نامه، تعهدنامه، قرارداد، قرارنامه، معاهده، مقاوله، مقاوله‌نامه

**عهده:** ۱ تقبل، تعهد، کفالت ۲ ذمه ۳ مسولیت

**عهده‌دار:** ذمه‌دار، متعهد، متقبل، مسول

**عیادت:** بیمارپرسی

**عیار:** ۱ معیار ۲ سنگ‌محک ۳ آزمایش، آزمون، امتحان، سنجش ۴ زرسنجی

**عیار:** ۱ تردست، تندرو، جلد، چابک، چالاک ۲ جوانمرد، شوالیه، فتا، فتی ۳ حرامی، دزد، راهزن، رهزن، سارق، شبرو، طرار، غارتگر، گردنه‌بند ۳ تبهکار، مفسد ۴ محیل، مکار

**عیارگیر:** صیرفی، عیارسنج

**عیاری:** ۱ راهزنی، سرقت، طراری ۲ تردستی، حیله، رندی، زرنگی، فند ۳ جوانمردی، عیارپیشگی، فتوت

عیاش: ۱ خراباتی، خوش‌گذران، عشرت‌طلب ۲ شادخوار، کامجو، هرزه، هوسباز

عیاشی: الواطی، خوشگذرانی، عشرت‌طلبی، عیش‌ونوش، فساد، فسق‌وفجور، لهوولعب، ملاهی، هرزگی

عیال: ۱ بانو، جفت، زن، زوجه، عائله، همسر ۲ خانواده، زن‌وفرزند

عیالمند: پراولاد، عیالوار، معیل

عیالوار: پراولاد، عیالمند، معیل

عیان: آشکار، برملا، روشن، صریح، ظاهر، فاش، محسوس، معلوم & نهان

عیب: ۱ آهو، صدمه، علت، فساد، منقصت، نقصان، نقص، نقیصه، وصمت ۲ تقصیر، خرده، خطا ۳ بدی، زشتی، شایبه، معرت ۴ رسوایی، عار

عیب‌جو: ایرادگیر، خرده‌گیر، منتقد، نکته‌گیر & عیب‌پوش

عیب‌جویی: انتقاد، ایراد، تنقید، خرده‌گیری، نکته‌گیری & عیب‌پوشی

عیب‌گیری: انتقاد، ایراد، خرده‌گیری، عیب‌جویی

عیبناک: معیب، معیوب، ناقص & سالم

عید: ۱ سالگرد، سالگشت ۲ جشن & عزا

عیسوی: پروتستان، ترسا، صلیبی، کاتولیک، مسیحی، نصارا، نصرانی

عیسویت: ترسایی، مسیحیت، نصرانیت

عیش: بزم، خوشگذرانی، خوشی، راحت، زندگانی، سرور، سور، شادی، شادیانه، طرب، عشرت، کیف، گذران، لهو، نشاط & عزا، ماتم

عیش‌ونوش: خوش‌گذرانی، شادخواری، عشرت، عیاشی، لهو

عین: ۱ چشم، دیده ۲ اصل، مشابه ۳ چشمه ۴ جوهر، ذات، گوهر

عیناً: ۱ بعینه، درست، دقیقاً ۲ شبیه، مثل، نظیر

غائله: ۱ آشوب، بلوا، شورش، فتنه، نهضت ۲ آفت، بلا، بلای‌ناگهانی ۳ بدی، شر ۴ آسیب، گزند ۵ دشواری، سختی

غار: حفره، زاغه، سوراخ، شکفت، کهف، مغار، مغاره، مغاک

غارت: ایلغار، تاراج، تالان، چپاول، دزدی، لاش، نهب، یغما

غارتگر: چپاولگر، چپوچی، دزد، راهزن، سارق، طرار، عیار، یغماگر

غارم: بدهکار، مدیون، وامدار

غاز: ۱ پشیز، شاهی، صنار ۲ قاز ۳ خار، شوک ۴ پاره، ژنده ۵ چاک، شکاف

غازه: ۱ سرخاب، گلگونه ۲ آول، آواز، صدا ۳ گوه

غازی: ۱ جنگجو، جهادگر، مبارز، مجاهد ۲ رسن‌باز، طناب‌باز، معرکه‌گیر ۳ لقمه‌بزرگ

غاشیه: ۱ پوشش، زین‌پوش، غشا، نقاب ۲ رستاخیز، قیامت

غاصب: ۱ زورستان، غصب‌کننده، متغلب ۲ زورگو، ستمگر

غافل: ۱ بی‌خرد، جاهل، ناآگاه، نادان ۲ بی‌خبر، غفلت‌زده، لاقید & عاقل

غافلگیرانه: بغتتاً، غفلتاً، غفلت‌زده، غیرمنتظره، ناگهانی

غالب: ۱ پیروز، پیروزمند، چیره، فاتح، فایق، قاهر، متسلط، مستولی، مسلط، منتصر ۲ بیش & مغلوب

غالباً: اغلب، اکثراوقات، کراراً

غالیه: ۱ مشک ۲ غالی، گران & ارزان، رخیص

غامر: بایر، خراب، ویران & آباد، عامر

غامض: بغرنج، پیچیده، حاد، دشخوار، دشوار، سخت، شاق، صعب، مشکل، معقد، مغلق & ساده، سهل

غاوی: ضال، فریفته، گمراه، منحرف، منحط & هادی

غایب: پنهان، مخفی، ناپیدا، نامرعی & حاضر، شاهد

غایت: ۱ پایان، فرجام، نهایت ۲ حاجت، قصد، مقصود، منظور، هدف ۳ آرمان، کمال‌مطلوب ۴ حد

غایط: براز، بول، پلیدی، جعل، سرگین، سنده، عذره، نجاست

غایله: ۱ آشوب، بلوا، شورش، فتنه، نهضت ۲ آفت، بلا، بلای‌ناگهانی ۳ بدی، شر ۴ آسیب، گزند ۵ دشواری، سختی

غایی: انتهایی، پایانی، نهایی

غبار: خاک، گردوخاک، گرد

غبارآلود: اغبر، خاک‌آلود، گردآلود

غبارروبی: پاک‌سازی، تنظیف، غبارزدایی، گردزدایی، گردگیری

غبرا: خاک، گل

غبط: حسرت، رشک، غبطه

غبطه: ۱ حسرت، رشک ۲ آرزو، تمنا ۳ سود، فایده، نفع ۴ سرور، شادی

غبن: ۱ تغابن، فریب، فسوس، گول ۲ خسارت، زیان، ضرر ۳ افسوس، حیف، دریغ

غث: ۱ کم‌گوشت، لاغر ۲ کذب، نادرست & ۱، چاق، سمین، فربه، ۲، درست، راست

غثیان: استفراغ، تهوع، عق، قی

غدار: ۱ جفاکار، جورپیشه ۲ بی‌وفا، پیمان‌شکن، خائن ۳ محتال، محتاله، محیل، مکار

غدر: ۱ بی‌وفایی، پیمان‌شکنی، نقض‌عهد ۲ جفا، جور ۳ خیانت ۴ تزویر، حیله، فریب، مکر

غدرآمیز: خائنانه، خیانت‌آمیز، مکرآلود، مکرآمیز

غده: آژخ، تومور، دژپیه، دشپیل

غدیر: آبگیر، برکه، برم، تالاب

غذا: خوراک، خوردنی، طعام، قوت، مائده

غذاخوری: ۱ رستوران، کافه‌رستوران ۲ بشقاب، ظرف ۳ تغذیه

غر: ۱ بی‌عصمت، جلب، روسپی، فاحشه ۲ خصی ۳ عنین، ناتوان

غر: ۱ غرولند، نق ۲ شکسته، فرورفته ۳ فتق‌دار، فتقی

غرا: ۱ رسا، فصیح ۲ درخشان، روشن

غراب: ۱ جهاز، سفینه، کشتی، ناو ۲ زاغ، کلاغ

غرامت: ۱ تاوان، جبران، جریمه، خسارت، ضرر ۲ عذاب، مشقت ۳ پشیمان

غران: غرش‌کنان، غرنده

غرب: ۱ باختر، مغرب ۲ باخترزمین ۳ ناپدیدشدن & خاور، ۲، مشرق‌زمین

غربال: ۱ آردبیز، پرویزن، غربیل، منخل ۲ خاک‌بیز، سرند

غربال‌بند: غربتی، کولی، لوری، لولی

غربت: ۱ بیگانگی، دوری ۲ غریبی ۳ غربتی، قرشمال، کولی، لولی & انس، شناسایی

غربتی: دوره‌گرد، غربال‌بند، غره‌چی، قرشمال، کولی، لولی

غربیل: ۱ الک، پرویزن، غربال، منخل ۲ خاک‌بیز، سرند

غرچی: قرشمال، کولی، لوری، لولی

غردل: ۱ قحبه ۲ ترسو، جبون & شجاع

غرش: ۱ آسمان‌غره ۲ نعره

غرشمال: ارقه، قرشمال، کولی، لوری، لولی

غرض: ۱ آهنگ، اراده، قصد، مراد، مقصود، منظور، نیت، هدف ۲ ردائت، کین، کینه

غرض‌ران: بدخواه، غرض‌ورز، مغرض

غرض‌ورز: باغرض، غرض‌پرست، غرض‌جو، غرض‌دار، غرض‌ران، غرضمند، کین‌توز، مغرض

غرضمند: بدخواه، غرض‌ورز، کینه‌توز، مغرض

غرغر: اعتراض، قرولند، لندش، نق‌نق

غرفه: اطاق، اطاقک، بالاخانه، حجره

غرق: ۱ خفه، غرقه، غریق، غوطه، فرورفته، مستغرق ۲ گرفتار ۳ شیفته، مجذوب

غرقاب: غرقابه، گرداب & پایاب

غرقه: ۱ مستغرق ۲ غرق، غریق، فرورفته، مغروق

غرنده: خروشان، خروشنده، غران

غروب: افول، شام، شامگاهان، عشا & طلوع، سحر

غرور: ۱ تفاخر، تفرعن، تکبر، خودخواهی، خودبزرگ‌بینی، خودپسندی، خودبینی، خودستایی، خویشتن‌بینی، فخر، کبر، منیت، نخوت ۲ جوش & خضوع

غرورانگیز: ۱ افتخارآمیز ۲ نخوت‌آلود، نخوت‌آمیز

غرولند: اعتراض، غر، غرغر

غره: ۱ گستاخ، متکبر، مغرور ۲ فریفته، گول‌خورده ۳ بی‌خبری، غفلت

غره: ۱ غرش ۲ اول، اول‌ماه ۳ پیشانی ۴ ماه‌نو، هلال & سلخ

غریب: ۱ بیگانه، غریبه، ناآشنا، ناشناخته، ناشناس ۲ بیکس، فقیر ۳ نامحرم ۴ اجنبی، خارجی ۵ بدیع، حیرت‌انگیز، شگفت، شگفت‌آور، عجیب، غیرعادی ۶ طرفه، طریف، نو ۷ دورازوطن، دورافتاده & آشنا، خویش

غریب‌پرور: غریب‌نوازغریب‌دوست & غریب‌کش، غریب‌گداز

غریب‌نواز: غریب‌پرور، غریب‌دوست، مهمان‌نواز & غریب‌آشنا، غریب‌گداز

غریبه: اجنبی، بیگانه، غریب، غیر، نامحرم & آشنا، خودی

غریزه: سرشت، طبع، طبیعت، نهاد

غریزی: جبلی، ذاتی، طبیعی، فطری

غریق: غرق، غرقه، غوطه‌ور، فرورفته، مستغرق

غریو: افغان، بانگ، جیغ، خروش، داد، دادوبیداد، زاری، غوغا، فریاد، فغان، گریه، نعره، ولوله، همهمه، هیاهو

غزا: آرزم، جدال، جنگ، جهاد، رزم، غزوه، مصاف، نبرد

غزال: آهو، جیران

غزل: ۱ شعر ۲ عشقبازی، معاشقه

غزل‌پرداز: غزل‌ساز، غزلسرا، غزل‌گو

غزل‌پردازی: غزلسرایی، غزل‌گویی

غزلسرا: غزل‌پرداز، غزل‌گوی

غزلسرایی: غزل‌پردازی، غزل‌گویی

غزوه: جدال، جنگ، جهاد، حرب، غزا، مصاف

غسال: جامه‌شو، مرده‌شو

غسال‌خانه: مرده‌شوخانه، مرده‌شوی‌خانه

غسل: استحمام، تطهیر، تغسیل، شستشو، طهارت، وضو

غش: ۱ اغما، بیهوشی، ریسه، صرع، ضعف، کما، مدهوشی ۲ تزویر، تقلب ۳ پرده‌پوشی ۴ خیانت

غش‌دار: غشی، ناخالص، ناسره

غشا: ۱ پرده، جلباب، حجاب، غاشیه، غطا ۲ پوسته، روبند، لفافه

غشاوه: پرده، پوشش، غطا

غصب: تصاحب‌به‌زور، تصرف‌عدوانی، تغلب، زورستانی، زورگیری

غصه: اندوه، تاسف، حزن، غم، محنت & شعف، شادی

غصه‌دار: اندوهناک، اندوهگین، غصه‌مند، غمدار، غمگین، غمین، محزون، مغموم & مشعوف

غضب: برآشفتگی، برافروختگی، تندمزاجی، تندی، تیزی، خشم، خشمگین، خشمناکی، سخط، عتاب، عصبانیت، غیظ، قهر، هیجان

غضب‌آلود: خشم‌آگین، خشم‌آلود، خشمگین، خشمناک، عصبی، غضبناک، قهرآلود، متغیر

غضبان: خشمگین، خشمناک، دژم، ژیان، عصبانی

غضبناک: تندخو، خشم‌آلود، خشمگین، خشمناک، دژآهنگ، دمان، ژیان، عصبانی، غضب‌آلود، قهرآلود، نژند، هار

غضنفر: اسد، حیدر، شیر، ضیغم

غطاء: پرده، پوشش، غشاء، غشاوه، لایه

غفار: آمرزگار، آمرزنده، بخشایشگر، غفور

غفران: آمرزش، بخشش، رحمت، مغفرت

غفلت: اهمال، بی‌خبری، تسامح، تغافل، تکاهل، تهاون، حماقت، سستی، سهل‌انگاری، فراموشی، مسامحه، ناآگاهی، نسیان & آگاهی، بیداری

غفلتاً: بغتتاً، غافلگیرانه، ناگهان، یکدفعه، یک‌مرتبه، یکهو

غفلت‌زده: ۱ غافل، سهل‌انگار، ناآگاه ۲ غافلگیرانه

غفور: آمرزگار، آمرزنده، غفار

غل: ۱ بند ۲ زنجیر ۳ طوق، قلاده، گردن‌بند

غل: ۱ غلا، قحط، کمیابی ۲ خشکسالی، قحطسالی

غلا: غل، قحط، قحطی، گرانی، گرسنگی

غلاف: پوشش، جلد، نیام

غلام: ۱ جوان، طفل، فرزند ۲ بنده، چاکر، خادم، خدمتکار، زرخرید، عبد، مستخدم، مملوک، نوکر ۳ غلمان & ارباب

غلام‌باره: امردباز، شاهدباز، لواطکار

غلام‌باز: امردباز، بچه‌باز، ساده‌باز، شاهدباز & دخترباز

غلامبارگی: امردبارگی، بچه‌بازی، شاهدبازی

غلامباره: امردباز، ساده‌پرست، سنده‌باز

غلامی: بردگی، بندگی، خدمتکاری، نوکری & اربابی

غلبه: استیلا، پیروزی، تسلط، تصرف، چیرگی، درازدستی، سلطه، سیطره، ظفر، فتح، قهر، نجاح، نصرت

غلط: اشتباه، خبط، خطا، سقط، سقیم، سهو، مغلوط، نادرست، ناصحیح & درست، صحیح

غلطگیری: اصلاح، تصحیح، خطایابی، خطاگیری، درست‌نویسی، غلطزدایی، غلطیابی

غلظت: تراکم، تکاثف، چگالی، سختی، قوام & رقت

غلغله: آشوب، الم‌شنگه، بانگ، جاروجنجال، خروش، غوغا، فریاد، قشقرق، همهمه، هنگامه، هیاهو

غلمان: غلامان & حوران

غلو: اغراق، زیاده‌روی، گزافه، گزافه‌گویی، مبالغه

غله: جو، حنط، حنطه، گندم

غلیان: انفجار، جوش، جوشش، جوش‌وخروش، جوشیدن، هیجان

غلیظ: ۱ انبوه، پرمایه، تند، چگال، متراکم ۲ درشت‌خو، سنگدل & رقیق

غم: اندوه، تاسف، تیمار، حزن، حسرت، داغ، رنج، غصه، کرب، محنت، هم & شادی

غماز: ۱ خبرچین، سخن‌چین، مفسد، نمام ۲ نامحرم ۳ دورو، منافق ۴ عشوه‌گر، کرشمه‌باز

غمام: ابر، سحاب، غمامه، غیم، میغ

غمامه: ابر، سحاب، غیم، میغ

غم‌آور: اندوهبار، حزن‌آور، حزن‌انگیز، غم‌افزا، غم‌انگیز، غمبار، ملال‌انگیز، ملالت‌بار & فرح‌افزا، نشاط‌آور

غم‌افزا: اندوهبار، تاثرآور، غم‌انگیز، غمبار، ملال‌آور & شادی‌آور، فرح‌افزا

غم‌انگیز: تاثرانگیز، تاثرآور، درام، دردناک، غم‌آور، غمبار، ملال‌آور & فرح‌انگیز

غم‌فزا: تاثرآور، تاثرانگیز، ملال‌آور، ملال‌انگیز، ملالت‌بار & شادی‌افزا

غمبار: اندوهبار، اندوه‌زا، تاثرآور، تاثربار، حزن‌آور، درام، غم‌آلود، غم‌انگیز

غمخانه: غم‌آباد، غمستان، غمسرا، غمکده، ماتم‌سرا، محنتستان، محنت‌سرا

غمخوار: دلسوز، عطوف، غمگسار، مشفق، مهربان

غمخواری: تیمارداشت، دلسوزی، شفقت، مهربانی

غمز: ۱ بدگویی، سخن‌چینی، سعایت، نمامی ۲ غمزه، ناز

غمزده: اندوهناک، اندوهگین، حزین، غمکش، غمناک، محزون، محنت‌زده، مغموم & شوق‌زده

غمزه: دلال، دلربایی، عشوه، غنج، فتانی، فسون، قر، کرشمه، لوندی، ناز

غمض: آسان‌گیری، تساهل، چشم‌پوشی، فرونهی

غمکده: غمخانه، محنتستان، محنت‌سرا

غمکش: غمزده، غمناک، مغموم

غمگسار: دلسوز، عطوف، غمخوار، غمزدا، مهربان

غمگین: آزرده، افسرده، اندوهگین، اندوهمند، اندوهناک، پژمان، تنگدل، حزین، دلتنگ، غمناک، غمین، گرفته، متاثر، متالم، محزون، مغموم، مکدر، ملول، مهموم، ناخرم، ناخوش، ناشاد & شاد، مسرور

غمناک: آزرده، افسرده، اندوهگین، اندوهناک، حزین، دل‌فگار، غم‌دار، غمزده، غمگین، غمین، محزون، مضطرب، مغموم، ملول، مهموم & شاد، مسرور

غمین: اندوهگین، اندوهناک، حزین، غمزده، غمگین، غمناک، محزون، مغموم، مهموم، نژند & شاد، مسرور

غنا: ۱ بی‌نیازی، توانگری، ثروت، دولتمندی ۲ پرباری & فقر

غنج: ۱ خوش، خوشی ۲ عشوه، کرشمه، ناز ۲ جوال، خورجین ۳ سرین، کفل ۴ غازه، گلگونه

غنچه: شکوفه، غنجه، نوگل

غنم: حشم، رمه، فسیله، گله

غنودن: آرمیدن، آسودن، خفتن، خوابیدن

غنوده: آرمیده، آسوده، خسبیده، خفته، خوابیده

غنی: بی‌نیاز، پولدار، توانگر، ثروتمند، مالدار، متعین & فقیر

غنیمت: ۱ نهب، یغما، غنیم ۲ مغتنم ۳ رایگان، مفت

غواصی: ۱ ژرف‌پیمایی، غوطه‌بازی، غوطه‌وری، مروارید‌جویی ۲ غوص، تامل، تعمق، تفکر

غوث: ۱ اعانت، امداد، پناه‌دهی، دستگیری، فریادرسی، مساعدت، یاری ۲ پناه، ملجا ۳ فریادرس

غور: ۱ بررسی، تامل، تفکر، دقت، غوص، وارسی ۲ ژرفا، ژرفنا، عمق ۳ بن، ته، قع

غوررسی: ۱ تامل، تتبع، تحقیق، تدقیق، تفحص ۲ فریادرسی

غوره‌با: آش‌غوره

غوص: ۱ زیرابی ۲ زیراب، غواصی، غوطه‌وری ۲ تامل، تفکر، تعمق

غوطه: ۱ غرق، غرقه ۲ فرورفتن

غوغا: ۱ شور ۲ آشوب، ازدحام، الم‌شنگه، جنجال، خروش، دادوبیداد، سروصدا، غریو، غلغله، فغان، ولوله، همهمه، هنگامه، هیاهو ۳ آوازه، بانگ & آرامش، سکوت

غوغاطلب: غوغایی، غولدنگ، فتنه‌انگیز، فتنه‌جو، ماجراجو، ماجراطلب، مفسده‌جو، واقعه‌طلب & آرامش‌طلب، صلح‌جو، مصلح

غوغاگر: پرخاشگر، دعواطلب، ستیزه‌جو، شرطلب، غوغاطلب، فتنه‌گر، ماجراجو، مفسده‌جو & آرامش‌طلب، سلیم، مصلح

غوغایی: رزم‌آور، غوغاطلب، غوغاگر، فتنه‌انگیز، ماجراجو، مفسده‌جو، واقعه‌طلب & سلیم، مصلح

غوک: قورباغه، وزغ

غول: ۱ دیو، شیزان، نسناس، هیولا ۲ آغل، شبگاه، شوغا ۳ اذن، گوش ۴ دست‌وبازو

غول‌آسا: دیوآسا، دیووش، عظیم‌الجثه، غول‌پیکر، غول‌وار

غیاباً: پنهانی، درخفا، درغیاب، غیابی & حضوراً، حضوری

غیابی: درغیاب، غیاباً & حضوری

غیب: پنهان، پنهان‌شدگی، پوشیده، راز، سر، مخفی، مستور، ناپدید، نادیده، نامرئی، نهان، نهان‌شدگی & فاش

غیب‌گو: پیشگو، رمال، طالع‌بین، غیبدان، فالگو، فال‌گیر، کاهن

غیب‌گویی: پیش‌بینی، پیشگویی، فالگویی

غیبت: ۱ دوری، فقدان ۲ اختفا ۳ افترا، بدگویی، زشتیاد، مذمت & حضور

غیبی: ۱ مختفی، مخفی، نامرئی ۲ الهی، خدایی، لاهوتی، ملکوتی

غیر: ۱ جز، سوا، مگر ۲ دیگر، سایر ۳ اجنبی، بیگانه ۴ غریبه، ناآشنا ۵ دگرگون، دیگرگون، متفاوت، مختلف، نامشابه & آشنا، خودی

غیراز: به‌جز، جز، سوا

غیرت: ۱ تعصب، حمیت ۲ حسد، رشک ۳ رگ، صفت، مردانگی، مروت، ناموس‌پرستی

غیرتمند: باحمیت، باغیرت، بامروت، متعصب، غیرتناک، غیرتی، غیور & بی‌غیرت

غیرتمندی: حمیت، غیرت، غیرتناکی & بی‌حمیتی، بی‌رشکی

غیرتی: باحمیت، غیرتناک، غیور & بی‌غیرت

غیرحرفه‌ای: آماتور & حرفه‌ای

غیرزاده: حرامزاده، خشوک، غیرزاد، ولدالزنا & حلال‌زاده

غیرشفاف: تیره، کثیف، کدر، مات، ناصاف، ناشفاف & شفاف

غیرصحیح: خطا، سقیم، غلط، نادرست & درست، صحیح

غیرعادی: عجیب، غریب، غیرمعمول، نامتداول، ناهنجار & عادی، معمولی

غیرعمد: به‌سهو، سهو

غیرقانونی: حرام، غیرمجاز، نامشروع & مشروع

غیرمتاهل: عزب، مجرد & خانه‌دار، متاهل

غیرمترقب: غیرمنتظره، غیرمنتظر، ناگهانی، نامترقب & بیوسیده

غیرمترقبه: تصادفاً، غیرمنتظر، غیرمنتظره، ناگهانی & مترقبه

غیرمتقی: ناپارسا، ناپرهیزگار، خداناترس، نامتقی & خداترس

غیرمتمدن: بربر، بی‌فرهنگ، نافرهیخته، نامتمدن، وحشی & متمدن

غیرمجاز: ۱ قاچاق، قدغن، ممنوع ۲ غیرقانونی ۳ بی‌اجازه، نامأذون & مأذون، مجاز

غیرمزروع: بایر، کویر، لم‌یزرع، نامزروع & مزروع

غیرمستحق: ناسزاوار، ناشایسته، نالایق، نامستحق & مستحق

غیرمشروع: حرام، غیرشرعی، نامشروع & مشروع

غیرمعقول: غیرعقلایی، غیرمنطقی، ناشایست، نامعقول & معقول

غیرمعمول: غیرمرسوم، نارایج، نامتداول، نامتداول & معمول

غیرممکن: محال، ممتنع، نشدنی، نامقدور، ناممکن & شدنی، ممکن

غیرمنتظر: غیرمترقب، غیرمترقبه، غیرمنتظره & منتظر

غیرمنتظره: بغتتاً، تصادفا، ناگهانی، نامترقب، نامنتظره & منتظره

غیرمنطقی: بی‌سروته، غیرمعقول، نامنطقی، هجو & منطقی

غیرمهم: بی‌ارزش، بی‌قدر، پیش‌پاافتاده، عادی، معمولی & مهم

غیرواقعی: ۱ بی‌اساس، بی‌پایه، نادرست ۲ جعلی، ساختگی، مجعول ۳ فانتزی & واقعی

غیظ: ۱ برافروختگی، خشم، غضب ۲ بغض، قهر

غیم: ۱ ابر، سحاب، غمام، غمامه، غیمه، غین ۲ مزول، مه

غیور: باغیرت، غیرتی، غیرتمند، متعصب، مرد

غیورانه: شجاعانه، غیرتمندانه، مردانه

غیه: داد، فریاد، غریو، غیو، قیه

فاتح: پیروز، پیروزمند، جهانگشا، جهانگیر، چیره، غالب، فایق، فیروز، فیروزمند، قاهر، مظفر، منصور، ناصر & مغلوب

فاتحانه: پیروزمندانه، ظفرمندانه، فیروزمندانه

فاتحه: آغاز، اول، بدایت، فاتحت، گشایش، مقدمه & خاتمه

فاجر: ۱ بدکار، فاسق، هرزه ۲ زانی، زناکار ۳ تبهکار، فاسد، گناهکار & درست‌کردار

فاجعه: بلا، رزیه، سانحه، سقطه، مصیبت

فاجعه‌آمیز: غم‌انگیز، غمبار، فاجعه‌بار، فجیع، مصیبت‌بار، ناگوار

فاحش: ۱ زشت، قبیح ۲ بسیار، کثیر ۳ آشکار، روشن، واضح ۴ جسور، گستاخ ۵ بی‌شرف

فاحشگی: جندگی، خودفروشی، روسپیگری، فاحشه‌گری، قحبگی & نجابت

فاحشه: بی‌عصمت، جلب، جنده، خودفروش، خانم، دستوری، روسپی، زن‌بدکار، غر، قحبه، لکاته، معروفه، نامستور، هرجایی & نجیب

فاحشه‌خانه: جنده‌خانه، عشرتکده، لانه‌فساد

فاخته: صلصل، طوقی، قمری، کوکو

فاخر: ۱ پرقیمت، گرانبها، نفیس ۲ باشکوه، عالی ۳ فخرکننده

فادزهر: پادزهر، تریاق، نوشدارو

فارس: ۱ ایران، پارس ۲ عجم

فارس: ۱ سواره ۲ جنگاور، شجیع، گرد & پیاده، راجل

فارسی: ۱ ایرانی، عجم ۲ پارسی، دری ۳ فرس

فارغ: ۱ آزاد، آسوده، خلاص، راحت، رها، شاد، فارغ‌البال، نجات ۲ پرداخته، سترده ۳ بی‌خبر ۴ بی‌نیاز، مستغنی ۵ تهی، خالی ۶ زائو، زاییده

فارغ‌البال: آزاد، آسوده، بی‌تشویش، بی‌دغدغه، آسوده‌دل، آسوده‌خاطر، خاطرجمع، راحت، رها، فارغ، مرفه & مضطرب

فارغ‌التحصیل: دانش‌آموخته

فارغ‌بال: آرام، آسوده، راحت

فازه: چادر، خیمه، سایبان، مظله

فاسد: ۱ تبهکار، ضال، طالح، فاجر، فاسق، گمراه، مخبط، منحرف، منحط، ناخلف، هرزه، هرزه‌کار ۲ تباه، خراب، ضایع، معیوب، ناسالم ۳ پوسیده، گندیده، لهیده، له ۴ باطل، غلط & سالم، صالح

فاسق: بدپیشه، بی‌تقوا، بی‌عفاف، بی‌ناموس، تبهکار، رفیق، رفیقه، زناکار، فاجر، فاسد، لات، معشوق، معشوقه، نابکار، ناپارسا، نادرست، نامتقی، هرزه & صالح

فاش: آشکار، آشکارا، ابراز، افشا، برملا، جلوه‌گر، ذایع، رسوا، ظاهر، عالم‌گیر، علنی، عیان، لو، مشخص، مشهود، معلوم، نمودار، واضح، هویدا & مخفی، ناآشکار، نهان

فاصله: ۱ بعد، دوری، مسافت ۲ فرجه ۳ جدایی ۴ خلال، عرض ۵ بین

فاضل: حکیم، خردمند، دانا، دانشمند، دانشور، عالم، علامه، علیم، فرهیخته & بی‌خرد، جاهل، نادان

فاضلانه: حکیمانه، خردمندانه، دانشمندانه، عالمانه & جاهلانه

فاعل: ۱ عامل، عملگر، کنا، کنشگر، کننده ۲ تاثیرگذار & تاثیرپذیر، قابل، مفعول

فاق: ۱ ترک، چاک، شکاف ۲ دشت، هامون

فاقه: افلاس، تنگدستی، تنگی، تهیدستی، عسرت، فقر، نداری، نیازمندی

فاکتور: ۱ سیاهه، صورت، صورتحساب ۲ عامل، عملگر

فاکهه: فاکه، میوه

فال: ۱ شگون، مروا، نفوس ۲ استخاره، تطیر، تفال ۳ کپه ۴ بخت، طالع

فال‌انداز: طالع‌بین، فال‌بین، فالگو، فالگیر

فال‌بینی: طالع‌بینی، فال‌شناسی، فالگویی، فالگیری

فال‌نیک: شگون، مروا

فالگو: طالع‌بین، غیب‌گو، فالچی، فال‌زن، فالگیر، کاهن

فالگویی: طالع‌بینی، فال‌اندازی، فال‌بینی، فال‌شناسی، فالگیری

فالگیر: رمال، طالع‌بین، عراف، فالچی، فال‌زن، فالگو، کاهن

فالیز: پالیز، کشتزار، لته، مزرعه

فام: ۱ رنگ، صبغه، گونه، لون ۲ شبیه، مانند، نظیر ۳ دین، قرض، وام

فامیل: آل، اهل‌بیت، خانواده، خویش، دودمان، طایفه، قوم

فانتزی: ۱ تفنن، هوس ۲ خیالی، غیرواقعی ۳ شیک، لوکس

فانوس: ۱ چراغ ۲ مصباح، برج‌دریایی

فانی: ۱ تباهی‌پذیر، زوال‌پذیر، معدوم، میرا، میرنده، هالک ۲ بی‌ثبات، زودگذر، ناپایدار & ابدی، باقی، جاوید

فایده: ۱ صرفه، منفعت، نفع ۲ بهره، ربح، سود ۳ اثر، تاثیر، خواص، خاصیت ۴ حاصل، نتیجه

فایز: ۱ پیروز، غالب، فاتح، فایق ۲ یابنده، مرادمند ۳ رستگار

فایض: ۱ فیاض، فیض‌رسان ۲ سرشار، لبریز

فایق: ۱ پیروز، چیره، غالب، فاتح، فایز، مستولی، مسلط ۲ برتر، عالی، والا & مغلوب

فواد: دل، قلب

فئودال: بزرگ‌مالک، زمیندار، مالک، ملاک

فتا: ۱ برنا، جوان، شاب ۲ آزاده، جوانمرد، راد

فتان: ۱ افسونگر، فتانه، فتنه‌انگیز، فتنه‌جو، فتنه‌گر، فریبا ۲ دلربا، دلفریب، زیبا

فتح: ۱ پیروزی، تسخیر، چیرگی، ظفر، غلبه، مسخر، نصرت ۲ باز کردن، گشادن، گشایش، گشودن & شکست

فتراک: ترک‌بند، زین

فترت: ۱ ایستایی، توقف، سکون، کندی، وقفه ۲ سستی، ضعف

فتنه: ۱ آشوب، بلوا، جنجال، شورش، غائله، هنگامه ۲ جنگ، ستیز ۳ آفت، بلا ۴ تباهی، شر، فساد ۵ آزمودن، آزمون، امتحان ۶ اختلاف، اختلاف‌انگیزی ۷ گمراه‌سازی

فتنه‌انگیز: ۱ آشوبگر، مغرض، مفتن، مفسده‌جو، مفسد ۲ دلربا، شوخ، فتان

فتنه‌انگیزی: آشوبگری، تفتین، حادثه‌جویی، شورشگری، غوغاطلب، فتنه‌جویی، فتنه‌گر، فساد، فسادانگیزی، واقعه‌طلبی

فتنه‌جو: آشوبگر، اخلالگر، رزم‌آور، ماجراجو، مفتن، مفسد، مفسده‌جو، واقعه‌طلب

فتنه‌جویی: آشوبگری، بلواطلبی، جنگجویی، شورشگری، فتنه‌انگیزی

فتنه‌گر: افسونگر، عشوه‌ساز، فتان، فتنه‌انگیز، فریبنده، فریبا

فتوا: اجازه، حکم، رای، فتوی

فتوت: ۱ ایثار، جوانمردی، رادمردی، رادی، مردانگی، همت ۲ جوانی ۳ سخا، سخاوت، کرم، بخشندگی

فتور: ۱ بیحالی، سستی، ضعف، وهن ۲ آرامی، کندی ۳ کوتاهی

فجات: ۱ سکته ۲ بغتتا، ناگهان، یکهو ۳ ناگهانی

فجر: بامداد، پگاه، سپیده‌دم، سحر، صباح، صبح، طلوع، غدا، غدات، فلق

فجور: الواطی، تباهی، تبهکاری، فساد، فسق، لواط، معصیت، ناپارسایی، ناپاکی، ناشایست، هرزگی

فجیع: جانگداز، دردناک، رقت‌آور، رقت‌بار، فاجعه‌آمیز، مصیبت‌بار، ناگوار، هولناک

فحاش: بدزبان، دشنام‌گو، ناسزاگو، هتاک & خوش‌زبان

فحش: بددهانی، بدزبانی، دشنام، زشتیاد، سب، سخط، سقط، شتم، ناسزا، هتک

فحشا: ۱ زنا ۲ معصیت ۳ زشتکاری، فجور، فسق

فحص: تفتیش، جستجو، کاوش، وارسی

فحل: ۱ برجسته، چیره‌دست، مبرز، نامدار ۲ نذیر ۳ گشن، نر

فحوا: محتوا، مضمون، معنا & صورت، لفظ

فخار: ۱ سفال‌پز، سفالگر، کاسه‌گر، کوزه‌گر ۲ خزف‌سبو، کوزه ۳ سفالینه

فخر: افتخار، بالندگی، تفاخر، سرافرازی، غرور، مباهات، ناز، نازش، نازیدن

فخرفروختن: افتخار کردن، بالیدن، تفاخر، مباهات کردن، مباهی‌بودن، مفتخربودن، نازیدن

فدا: برخی، سربها، قربان، قربانی، نثار

فداکار: ازخودگذشته، ایثارگر، جانباز

فداکاری: ازخودگذشتگی، ایثار، جان‌نثاری، قربانی

فدایی: ۱ برخی، جان‌نثار، فدوی، قربانی ۲ عاشق

فدوی: برخی، جان‌نثار، فدایی

فدیه: جانبها، سربها، قربانی

فر: ۱ تاب، چین، شکن، کرس ۲ تازگی، طراوت، نوی ۳ دلال، غنج، کرشمه، ناز ۴ تنور، تنوره

فر: ۱ جلال، شان، شکوه، شوکت ۲ فروغ‌ایزدی، لمعه ۳ حسن، زیبایی

فرا: ۱ بالا، فوق، ماورا، ورا ۲ پیش، نزد، نزدیک ۳ بلند، عالی ۴ گورخر

فراخ: بسیط، پهن، جادار، رحب، عریض، فسیح، فضادار، گشاد، گشاده، متسع، واسع، وسیع & تنگ

فراخنا: فراخی، گشادی، گنجایش، وسعت & تنگنا

فراخور: درخور، سزاوار، شایسته، لایق، متناسب، مناسب

فراخی: سعه، فراخنا، فراوانی، گشادگی، گشادی، گنجایش، وسعت & تنگی

فرار: انهزام، رم، عقب‌نشینی، گریز، هرب، هزیمت

فرار: گریزپا، گریزنده

فراری: رمیده، گریخته، گریزان، گریزپا، متنفر، متواری، نفور

فراز: ۱ ارتفاع، اوج، بالا، بلندی ۲ قله ۳ جمله، عبارت ۴ سربالایی ۵ عرشه ۶ باز، گشاده ۷ بسته، مسدود & پستی، نشیب

فرازین: بالایی، فوقانی & فرودین

فراست: ۱ ادراک، تفرس، دانایی، درایت، دریافت، زیرکی، کیاست، مهارت، هشیاری، هوش، هوشمندی، هوشیاری ۲ قیافه‌شناسی

فراش: بستر، خدمتکار، رختخواب، فرش

فراش: ۱ پیشخدمت، پیشکار، خدمتگزار، مستخدم، ملازم، نوکر ۲ فرش‌باف ۳ پیک، نامه‌رسان

فراغ: ۱ آسانی، آسایش، آسودگی، استراحت، راحت ۲ خلاص، رهایی، نجات ۳ اتمام

فراغت: ۱ آرامش، آزادی، آسایش، آسودگی، استراحت، فرصت، قرار ۲ فرصت، مجال، وقت

فراق: جدایی، دوری، مفارقت، مهجوری، هجر، هجران & وصال

فراگیر: جامع، جهان‌شمول، عام، پرشمول، کلی

فراگیری: ۱ آموزشی، آموزش، تحصیل ۲ شمول، احاطه، اشتمال ۳ گسترش

فراموشکار: ذاهل، ناسی

فراموشی: ذهول، غفلت، نسیان & یاد

فراوان: انبوه، بابرکت، بس، بسیار، بی‌حد، بی‌شمار، بی‌نهایت، جزیل، خیلی، زیاد، شایگان، عدیده، کثیر، متراکم، معتنابه، وافر & کم، نادر

فراوانی: ۱ ارزانی ۲ بسیاری ۳ فراخی، کثرت، وفور ۴ بسامد، تکرروقوع & تنگی، قلت

فرآورده: تولید، ساخته، کالا، محصول

فرآوری: تولید، ساخت

فراویز: حاشیه، یراق

فراهم: ۱ آماده، حاضر، مهیا، میسر ۲ کسب، تحصیل ۳ اندوخته، جمع‌آوری، گردآوری

فربه: پرگوشت، پروار، تناور، تنومند، چاق، درشت، ستبر، سمین، گوشتالو، لحیم & لاغر

فربهی: پرواری، تنومندی، چاقی، سمن & لاغری

فرتوت: ازکارافتاده، بی‌حال، پیر، سالخورده، فرسوده، کهنسال، مسن، معمر & برنا

فرتوتی: ازکارافتادگی، فرسودگی، کهنسالی، کهولت & جوانی

فرجاد: حکیم، دانا، دانشمند، عالم، فاضل

فرجام: آخر، آخرالامر، اختتام، انتها، انجام، پایان، پسین، خاتمه، ختم، سرانجام، عاقبت‌الامر، عاقبت، غایت، نهایت، واپسین & آغاز، ابتدا، اول، بدایت، شروع

فرجه: ۱ امان، ضرب‌الاجل، فاصله، فرصت، مهلت ۲ درز، رخنه، شکاف

فرح: ابتهاج، انبساط، بهجت، سرور، شادی، شادمانی، مسرت، نشاط & غم

فرح‌افزا: بهجت‌انگیز، سرورانگیز، فرح‌آور، فرح‌بخش، فرحناک، مسرت‌بخش، نزهت‌بخش، نشاط‌بخش & غم‌افزا

فرح‌بخش: سرورانگیز، شادی‌بخش، فرح‌آور، فرح‌افزا، فرحناک، مفرح، نزهت‌بخش، نشاط‌آور، نشاط‌انگیز، نشاط‌بخش & غمبار

فرحناک: خوشحال، دلگشا، شادمان، شادی‌افزا، فرح‌بخش، مسرور، نزهت‌بخش، نشاط‌آور، نشاط‌انگیز & اندوهناک

فرخ: ۱ خجسته، خوش‌یوم، سعد، فرخنده، مبارک، میمون، همایون ۲ تابان، درخشان، رخشنده ۲ زیبا، مفخم & مشئوم

فرخندگی: تبرک، تیمن، مبارکی، میمنت، یمن & نحوست

فرخنده: باسعادت، باشگون، خجسته، خوش‌یمن، سعد، فرخ، فرخ‌پی، مبارک، متبارک، متبرک، میمون، همایون & نحس

فرد: ۱ تک، تنها ۲ مفرد، واحد ۳ جدا ۴ دیار، شخص، کس، نفر ۵ بی‌مانند، بی‌نظیر، وحید، یکتا، یگانه ۶ طاق ۷ عزب، مجرد، منفرد & جفت

فردار: پرتاب، فرفری، مجعد & شلال، لخت

فردوس: ۱ ارم، بهشت، پردیس، جنان، جنت، خلد، دارالسلام، رضوان، مینو، نعیم ۲ باغ، بستان & دوزخ

فردی: اختصاصی، انفرادی، خصوصی، شخصی & جمعی

فرز: تند، تیزرو، جلد، چابک، چالاک، چست، زرنگ، شاطر، شهم، قبراق & سست، کند

فرزانگی: حکمت، خردمندی، دانایی، ذکاوت، هشیاری، هوشمندی، هوشیاری & جهالت، حماقت

فرزانه: بخرد، حکیم، خردمند، دانا، عاقل، هوشمند & نادان

فرزند: آقازاده، اولاد، بچه، پور، رود، زاد، زاده، سلیل، صبی، غلام، نسل، نورچشم، ولد & پدر

فرزندزاده: نتیجه، نواده، نوه

فرزی: تردستی، جلادت، چابکی، چالاکی، شطارت & کندی

فرس: ادهم، اسب، باره، توسن، سمند

فرستادن: ارسال‌داشتن، اعزام، ایفاد، راهی کردن، صدور، گسیل

فرستاده: ۱ ایلچی، پیک، سفیر، قاصد، مرسل ۲ پیغمبر، رسول، نبی

فرسنگ: فرسخ

فرسودگی: ۱ پوسیدگی، کهنگی ۲ خستگی، فرتوتی، واماندگی

فرسودن: ۱ خستن، خسته کردن ۲ پوسیدن، پوساندن ۳ ساییدن، مالیدن ۴ زدودن، محو کردن، نابود کردن ۵ به‌ستوه‌آوردن، عاجز کردن، درمانده کردن

فرسوده: ۱ اسقاط، فکسنی ۲ پوسیده، رمیم ۳ خسته، کسل، وامانده ۴ ضعیف، فرتوت، ناتوان ۵ خلق، ژنده، کهنه، مستعمل، مندرس

فرش: بساط، زیرانداز، زیلو، قالی، گلیم، مفرش

فرشته: ۱ جبرئیل، سروش، ملک ۲ ایزد ۳ پری & دیو

فرصت: ۱ فراغت، مجال ۲ امکان، یارا ۳ زمان، نوبت، وقت ۴ درنگ، ضرب‌الاجل، فرجه، مجال، مهلت، وقت، وقفه

فرض: ۱ ضروری، لازم، مهم ۲ انگاره، انگار، پنداشت، پندار، تصور، خیال، فکر، گمان، وهم ۳ تخمین، حدس ۴ سنت، واجب

فرضاً: بالفرض، ولو

فرضی: موهوم، نظری، واهی & حقیقی

فرضیه: ۱ تئوری، نظریه ۲ انگاره، حدس

فرضیه‌ساز: تئوری‌پرداز، تئوریسین، نظریه‌پرداز

فرط: ۱ بسیاری، زیادی، فراوانی، فزونی، کثرت ۲ افراط، زیاده‌روی

فرع: ۱ شاخه، شعبه ۲ تنزیل، ربح، سود، نزول ۳ اثر، محصول، نتیجه & اصل

فرعی: تابع، ضمیمه، منشعب & اصلی

فرق: ۱ تارک، هباک، چکاد، راس، سر، کله ۲ اختلاف، امتیاز، تباین، تفاوت، تمایز، توفیر ۳ قله، نوک

فرقت: جدایی، دوری، فراق، مفارقت، هجر، هجران & وصال، وصل

فرقه: جماعت، جمع، جمعیت، حزب، دسته، صنف، طایفه، طبقه، فریق، گروه

فرم: شکل، صورت، قالب & محتوا

فرمالیته: آیین، تشریفات، ظاهرسازی

فرمان: ۱ امر، امریه، توقیع، حکم، دستور، رقم، سفارش، طغرا، فرمایش، منشور ۲ رل، سکان ۳ اجازه، پته، پروانه، فته

فرمانبر: ۱ خادم، خدمتکار، گماشته، مستخدم، نوکر ۲ تابع، فرمانبردار، مطیع & فرمانده

فرمانبردار: تابع، حرف‌شنو، رام، مطیع، منقاد

فرمانبرداری: اطاعت، انقیاد، پیروی، حرف‌شنوی

فرمانبری: ۱ اطاعت، فرمانبرداری، مطاوعت ۲ نوکری

فرماندار: حاکم، حکمران، فرمانروا، والی

فرمانداری: ۱ دارالحکومه ۲ حکمرانی، والیگری

فرمانده: ۱ آمر ۲ امیر، سالار، سپهسالار، سردار، سرکرده، سرلشکر & فرمانبر

فرماندهی: امارت، پیشوایی، حکمرانی، سرداری

فرمانروا: حاکم، حکمران، صاحب‌اختیار، فرماندار، مخدوم، مطاع، والی

فرمانروایی: امارت، پادشاهی، پیشوایی، تسلط، حکومت، سلطنت

فرمایش: امر، حکم، دستور، فرمان، فرموده

فرمند: بشکوه، شکوهمند، مجلل

فرموده: امر، حکم، دستور، فرمان، فرمایش

فرمول: ۱ دستور، قاعده، نسخه ۲ سرمشق، نمونه

فرنگ: اروپا، افرنگ، غرب، فرانسه

فرنگی‌ماب: ۱ اروپایی‌ماب، فرنگی‌خصلت ۲ متجدد ۳ غرب‌زده

فرنود: برهان، بینه

فرو: پایین، تو، داخل، دخول، فرود & فرا

فروتن: افتاده، خاشع، خاضع، خاکسار، شکسته‌نفس، متواضع، محجوب & خودخواه، خویشتن‌بین، متکبر

فروتنانه: خاشعانه، خاضعانه، خاکسارانه، متواضعانه & متکبرانه، مغرورانه

فروتنی: افتادگی، تواضع، خاکساری، خشوع، خضوع & استکبار، برتنی، غرور

فرود: پایین، تحت، زیر، نزول، هبوط & فراز، فوق

فرودست: ۱ زیردست ۲ پست، دون، فرومایه ۳ حقیر، ناتوان & بالادست، فرادست

فرودم: استنشاق، دم، شهیق

فرودین: پایینی، زیرین & بالایی، زبرین، علوی

فرورفته: ۱ گود، مقعر ۲ غر ۳ غرق

فروزان: تابان، درخشنده، روشن، منور، نورانی، وهاج

فروزش: اشتعال، پرتو، نور

فروزنده: پرفروغ، درخشان، روشن، فروغمند

فروزینه: آتش‌زنه، چخماق، مرو

فروشگاه: دکان، سوپر، سوپرمارکت، مغازه

فروغ: پرتو، تاب، تابش، تابندگی، درخشش، درخشندگی، روشنایی، روشنی، روشنایی، شعشعه، ضیا، لمعان، نور، وراغ

فروکش: ۱ انقطاع، تسکین، کاهش ۲ انطفاء، نشست

فروکشی: اطفا، خاموشی

فروگذاری: اهمال، ترک، قصور، کوتاهی، مضایقه، مهمل گذاشتن

فروماندگی: بی‌نوایی، پریشانی، خستگی، درماندگی، سرگشتگی، عجز، ناتوانی، نژندی، یاس

فرومانده: بیچاره، بی‌نوا، تهی‌دست، حیران، درمانده، سرگشته، عاجز، متحیر، وامانده

فرومایگی: بخل، پستی، حقارت، خست، دون‌همتی، رذالت، سفلگی

فرومایه: بدسرشت، بی‌آبرو، بی‌اعتبار، بی‌سروپا، بی‌قدر، پست، پست‌فطرت، جلب، حقیر، خسیس، خوار، دنی، دون، دون‌همت، ذلیل، رذل، رذیل، زبون، سفله، کنس، متذلل، ناچیز، ناستوده، ناکس، نانجیب، وغب & جلیل

فرونشینی: ۱ انطفاء ۲ نشست

فروهشته: آویخته، رهاشده، معطل

فرویش: ۱ اهمال، تنبلی، سستی، غفلت، کوتاهی ۲ اهمالگر، سست

فره: ابهت، احتشام، جلال، جلالت، حشمت، شکوه، شوکت، عظمت، فر

فرهمند: ۱ بخرد، خردمند، عاقل، هوشمند ۲ پرشوکت، شکوهمند، شوکتمند

فرهنگ: ۱ دائرةالمعارف، قاموس، لغت‌نامه، مرجع، معجم، واژگان، واژه‌نامه ۲ آداب‌دانی، ادب، تربیت ۳ آموزش‌وپرورش، معارف ۴ ادبیات، بینش، تمدن، خرد، دانش، علم، فرهیختگی، فضل، معرفت، معلومات

فرهنگ‌نامه: انسیکلوپدی، دائرةالمعارف، دانشنامه

فرهومند: پرهیزگار، دیندار، متقی & ناپرهیزگار

فرهیخته: ۱ بافرهنگ، دانشمند، عالم، فاضل ۲ مودب، متادب، متین & نافرهیخته

فریاد: بانگ، جیغ، خروش، دادوبیداد، زوزه، شیون، صیحه، ضجه، عربده، غریو، غلغله، فغان، غیه، ناله، نعره، نفیر، ولوله، هیاهو

فریادخواهی: تظلم، دادخواهی

فریادرس: دادرس، دادگر، شفیع، یاریگر

فریادرسی: دادگری، غوث، مدد، یاری، یاریگری

فریب: اغفال، اغول، تزویر، تغابن، حقه، حیله، خدعه، دسیسه، دغا، دوزوکلک، ریا، ریب، زرق، عشوه، غبن، غدر، غش، فسون، فند، کید، گول، مکر، نیرنگ

فریب‌آمیز: خداع، خدعه‌آمیز، فریبنده، مکرآمیز

فریب‌دادن: بازی‌دادن، فریفتن، گول‌زدن

فریب‌کار: شیاد، شارلاتان، غدار، گول‌زن، محیل، مخادع، مکار، نیرنگ‌باز

فریبا: ۱ افسونگر، افسونکار، طناز، فتان، فریبنده، فریفته ۲ خوشگل، زیبا، وجیه

فریبکار: حیله گر، فریبنده، محیل، مخادع، مکار

فریبنده: ۱ اغفالگر، اغواگر، دسیسه‌باز، دورو، ریاکار، سالوس، ظاهرنما، فریبکار، گول‌زن، ماکر، محیل، مزور، مکار، نیرنگ‌باز ۲ جاذب، جذاب، فریب‌آمیز ۳ افسونگر، جادوگر، دلربا، دلفریب، شیوا، شیوه گر، فتنه گر، فریبا، فریفتار

فرید: بی‌مانند، بی‌همتا، تک، تنها، واحد، وحید، یگانه

فریضه: ۱ صلات، نماز ۲ تکلیف، وظیفه ۳ لازم، واجب

فریفتن: فریب‌دادن، گول‌زدن، مخاتلت

فریفته: ۱ دلباخته، شوریده، شیدا، شیفته، غاوی، مجذوب، مفتون، وامق ۲ فریب‌خورده، گول‌خورده

فریق: جماعت، حزب، دسته، فرقه، گروه

فریور: درستکار، صحیح‌العمل

فزع: ۱ بی‌تابی ۲ جزع، فریاد، فغان، ناله ۳ بیم، ترس، هراس

فزونی: افزایش، افزونی، برکت، بیشی، تزاید، فرط، مازاد، مزیت & کاستی

فژ: چرک، ریم، قذرات

فساد: ۱ الواطی، بی‌عفتی، بی‌ناموسی، تبهکاری، عیاشی، فجور، فسق، هرزگی ۲ بدی، تباهی، خدشه، خرابی، خلل، شرارت، عیب، نادرستی، ناشایست ۳ آشوب، اغتشاش، بی‌نظمی، تفتین، خرابکاری، شر، شغب، شورش، فتنه، فتنه‌انگیزی، مفسده‌جویی ۴ عفونت

فسادانگیزی: بلواطلبی، فتنه‌انگیزی، فتنه‌جویی

فستیوال: جشن، جشنواره

فسخ: ابطال، الغا، باطل، حذف، زایل، لغو، نقض

فسق: آلودگی، تبهکاری، زنا، زناکاری، فجور، فساد، لواط، ناپاکی

فسق‌وفجور: الواطی، بدکاری، زنا، عیاشی، گناه، معصیت، ناپارسایی، هرزگی

فسوس: ۱ فسون ۲ تزویر، حیله، نیرنگ ۳ لاغ ۴ تمسخر ۵ زیان، غبن

فسون: ۱ تغابن، خدعه، دستان، دغا، فریب، مکر، نیرنج، نیرنگ ۲ افسون، افسونگری، جادو، جادوگری، سحر، شیوه، غمزه، فریب ۳ تسخیر، جادو، طلسم، فسوس

فسونساز: دلفریب، شوخ، عشوه‌ساز، فسونکار

فسونکار: افسونگر، طناز، عشوه‌گر، فتان، فسونساز

فسیل: سنگواره

فسیله: ۱ رمه، غنم، گله ۲ نهال

فشار: ۱ تنگی، سختی، ضیق ۲ اختناق، تضییق ۳ تنگی، جبر، حرج، زور، عقده

فشردگی: ۱ تراکم ۲ قبض

فشرده: ۱ مجمل ۲ متراکم ۳ محکم

فشنگ: تیر، گلوله

فصاحت: بلاغت، روانی، زبان‌آوری، سخنوری، طلاقت

فصاد: حجام، رگزن

فصد: حجامت، خونگیری، رگزنی

فصل: ۱ دوران، زمان، عهد، گاه، موسم، موعد، نوبت، وقت، هنگام ۲ انفصال، برش، تفکیک، جداسازی، جدایی ۳ باب، بخش، بند، ماده، مبحث، مقوله & وصل

فصیح: بلیغ، زبان‌دان، زبان‌آور، شیوا، غرا، گشاده‌زبان

فضا: ۱ جا، حجم، حیاط، ساحت، صحن، عرصه، محوطه، مکان، میدان ۲ آتمسفر، آسمان، سپهر، فلک، کیهان، هوا ۳ جو، محیط

فضاح: پرده‌در، رسواگر، هتاک

فضاحت: افتضاح، بدنامی، بی‌آبرویی، تفضیح، رسوایی، فضیحت، ننگ

فضاحت‌بار: شرم‌آور، فضیحت‌آلود، ننگ‌آور، ننگین

فضادار: جادار، فراخ، واسع، وسیع & تنگ

فضل: ۱ بینش، حکمت، دانایی، دانش، علم، فرهنگ، کمال، معرفت ۲ برتری، رجحان ۳ افزونی، زیادت ۴ احسان، بخشش، کرم، منت

فضله: ۱ جعل، سرگین، مدفوع ۲ چرک، شوخ ۳ بازمانده، بقیه، پس‌مانده

فضول: ۱ کنجکاو، گستاخ، یاوه‌گو ۲ پس‌مانده

فضولات: ۱ براز، نجاست ۲ پس‌مانده‌ها، زواید

فضه: سیم، نقره & ذهب، زر

فضیح: شرم‌آور، فضاحت‌بار، ننگین

فضیحت: بدنامی، بی‌آبرویی، رسوایی، فضاحت، ننگ، ویله

فضیلت: ۱ برتری، تقوا، کمال، مزیت، معرفت ۲ برتری، رجحان، مزیت ۳ حسنات & رذیلت

فطانت: ۱ دها، زیرکی، هشیاری، هوشیاری ۲ درک، فهم

فطرت: ۱ اصل، ذات، سرشت، طبیعت، طینت، نهاد ۲ آفرینش، ابداع

فطرتاً: اصلاً، ذاتاً، طبیعتاً

فطری: اصلی، جبلی، خداداده، ذاتی، طبیعی، غریزی & صناعی

فطن: زیرک، هوشمند، هوشیار

فطنت: دها، زیرکی، هوشیاری

فعال: پرکار، ساعی، سخت‌کوش، کارآمد، کارآ، کاری، کوشا، مجد & تن‌آسا

فعالیت: ۱ پرکاری، تلاش، جدیت، سخت‌کوشی ۲ کار، کوشش، مشغله

فعل: ۱ عملکرد، عمل، کار، کردار، کنش ۲ اثر، تاثیر ۳ شغل، مشغله ۴ رفتار،

فعل‌وانفعال: تاثیر، تعامل، کنش‌وواکنش

فعلاً: اکنون، الحال، این‌دم، اینک، حالا، عجالتاً & بعداً، قبلاً

فعلگی: عملگی، کارگری، مزدوری

فعله: عمله، کارگر، مزدور

فعلی: جاری، حالیه، کنونی & بعدی، قبلی

فغ: ۱ بت، صنم ۲ جمیل، خوشگل، زیبا ۳ دلارام، محبوب، معشوق، یار

فغان: افغان، زاری، صیحه، ضجه، عربده، غوغا، فریاد، ناله، نفیر، نوحه

فقاع: آبجو، فوگان

فقاهت: ۱ اجتهاد، تفقه ۲ هوشمندی

فقدان: ۱ درگذشت ۲ کمبود، گمشدگی ۳ عدم، نابودی

فقر: استیصال، افلاس، بی‌چیزی، بی‌نوایی، تنگدستی، تنگی، تهیدستی، حاجتمندی، درماندگی، درویشی، عسرت، فاقه، فلاکت، مستمندی، گدایی، مسکنت، نداری، نیازمندی، نیستی & غنا

فقره: ۱ باب، فصل، مبحث ۲ بابت، خصوص ۳ امر، مسئله، موضوع ۴ بند، قطعه ۵ حادثه، واقعه

فقط: ۱ تنها ۲ مگر ۳ لاغیر، منحصراً ۴ بس، محض

فقه: احکام، تعلیمات‌دینی، شرعیات

فقید: ازدست‌رفته، درگذشته، شادروان، مرحوم & حی

فقیر: بیچاره، بی‌نوا، تنگدست، تهی‌دست، بدبخت، درویش، سائل، غریب، کم‌بضاعت، گدا، محتاج، مسکین، مفلس، ندار، نیازمند & غنی

فقیه: دانشمند، شریعتمدار، عالم، مجتهد، مرجع

فکاهی: خنده‌دار، شوخی، طنز، کمدی، مضحک

فک: ۱ آرواره ۲ انفکاک، تفکیک، جداسازی، حذف، قطع

فکر: ۱ اندیشه، پندار، تامل، تعقل، تفکر، سگالش ۲ خاطره، خاطر، یاد ۳ نظریه ۴ انگار، تصور، خیال، فرض، گمان، وهم ۵ رای، عقیده، قصد، نیت ۶ کله، مغز ۷ صرافت

فکسنی: ازکارافتاده، اسقاط، خراب، قراضه

فکلی: ژیگولو، کراواتی

فکور: اندیشمند، اندیشناک، اندیشه‌ور، روشنفکر، متفکر

فگار: آزرده، افگار، خسته، رنجور، مجروح، نزار

فلات: ۱ بادیه، بر، بیابان، پشته، خشکی، دشت، صحرا، نجد ۲ تار & ۲ پود

فلاح: حارث، دهقان، زارع، کشاورز، کشتگر

فلاح: پیروزی، رستگاری، سعادت، نجاح، نیکبختی

فلاحت: حراثت، زراعت، کاشت، کشاورزی، کشتکاری، کشت‌وزرع

فلاخن: قلاب‌سنگ، قلماسنگ

فلاکت: ادبار، استیصال، بدبختی، بیچارگی، تنگی، تیره‌بختی، خواری، ذلت، شوربختی، ضراء، فقر، فلک‌زدگی، نکبت

فلاکت‌بار: فلاکت‌آمیز، مفلوکانه، نکبت‌آلود

فلان: بهمان، بیسار

فلانی: بهمان، طرف، فلان، یارو

فلج: افلیج، زمینگیر، معلول

فلس: ۱ پشیز، پول‌سیاه ۲ پولک، فلسه

فلسفه: ۱ الهیات، حکمت ۲ راز، سر

فلسفه‌دان: حکیم، فیلسوف، متاله

فلش: پیکان، سهم

فلق: ۱ بامداد، پگاه، سپیده‌دم، سحر، شفق، صبح، صبحگاه، صبحگاهان، فجر ۲ شکافتگی ۳ شامگاه، لیل

فلک: سفینه، غراب، کشتی، ناو

فلک: آسمان، چرخ، سپهر، طارم، عالم، فضا، گردون

فلکزده: ادبار، بدبخت، بیچاره، تهیدست، مفلوک

فلکه: ۱ دایره، گرد، مستدیر ۲ میدان ۳ چرخ، چرخه

فلکی: ۱ آسمانی، سماوی ۲ اخترشمار، اخترشناس، منجم

فم: دهان، دهانه، زفر

فن: ۱ تکنیک، هنر ۲ حیله، رمز، شگرد، لم ۳ نغمه ۴ راه، روش

فنا: انهدام، زوال، عدم، مردن، مرگ، موت، نابودی، نیستی، نیستی، هلاک & بقا، هستی

فناتیک: تعصبی، متعصب

فناناپذیر: ابدی، ازلی، باقی، جاودان، جاوید، سرمدی، لایموت، موبد، مخلد & فناپذیر

فند: تردستی، ترفند، حاضرجوابی، حقه، حیله، شگرد، عیاری، فریب، کید، گول، مکر، مهارت

فواید: ۱ مزایا ۲ منافع ۳ محاسن & معایب

فوت: پف، درگذشت، رحلت، مردن، مرگ، ممات، موت، واقعه، وفات & تولد

فوت‌وفن: شگرد، قلق، لم

فوج: ارتش، جند، جوخه، جیش، خیل، رژیمان، سپاه، عسکر، قشون، گروه، لشکر، هنگ

فوج‌فوج: دسته‌دسته، گروه‌گروه، گله‌گله

فوراً: آنی، بزودی، بلادرنگ، بلافاصله، بی‌تامل، بی‌درنگ، درحال، سریعاً، فی‌الحال، فی‌الفور

فوران: انفجار، جوشش، جهش

فوری: آنی، بی‌درنگ، سریع

فوز: پیروزی، رستگاری، رهایی، کامیابی، نجاح

فوطه: بالاپوش، طیلسان، کمربند، لنگ

فوق: بالا، زبر & پایین، تحت، ته، زیر

فوق‌العاده: ۱ بسیار، زیاد، هنگفت ۲ شگرف، عالی ۳ شگفت، عجیب، غریب & پیش‌پاافتاده

فوقانی: بالایی، رویی، فرازین & تحتانی

فوگان: آبجو، فقاع

فولاد: آهن، پولاد

فهد: پارس، پلنگ، نمر، یوزپلنگ

فهرست: سیاهه، صورت، لیست

فهم: ادراک، استنباط، اندریافت، درک، دریافت، دریافت، شعور، مشعر، هوش

فهمیدن: ۱ ادراک، دانستن، درک کردن، دریافتن، شناختن ۲ آگاهی‌یافتن، مطلع شدن، واقف‌شدن ۳ احساس کردن، باخبرشدن، بوبردن، خبردارشدن

فهمیده: باشعور، خردمند، عاقل، فهیم، لبیب، هوشیار & بی‌شعور، نفهم

فهیم: ادراکمند، باادراک، بافهم، دانا، فهمیده، هوشیار

فی‌البدیهه: ارتجالاً، فی‌البداهه، مرتجلاً

فی‌الحال: الان، الحال، بلافاصله، زود، فوراً

فی‌الفور: آنی، بلافاصله، فوراً، همین‌لحظه

فی‌المثل: درمثل، مثلاً

فی‌الواقع: حقیقتاً، درواقع، واقعاً

فی‌نفسه: بالقوه، بالنفسه

فیاض: بخشنده، جوانمرد، فایض، فیض‌رسان

فیروز: برنده، پیروز، پیروزمند، ظفرمند، غالب، فاتح، مظفر & مغلوب

فیروزمند: پیروز، پیروزمند، فاتح، فیروز، مظفر، منصور & مغلوب

فیروزمندی: ۱ توفیق، موفقیت ۲ غلبه، فتح

فیروزی: پیروزی، ظفرمندی، فتح، کامیابی

فیس: افاده، پز، تبختر، تفرعن، تکبر

فیش: برگ، برگه، کارت، ورقه

فیصل: ۱ حاکم، داور، قاضی ۲ داوری، قضاوت ۳ فیصله، حل‌وفصل

فیض: بخشش، برکت، تفضل، عنایت، فضل، سرشار، فراوانی، لبریز، لطف

فیض‌بخش: بخشنده، فیاض، فیض‌رسان

فیض‌بر: فیض‌برنده، مستفیض

فیض‌رسان: بخشنده، فایض، فیاض

فیل: پیل

فیلتر: صافی

فیلسوف: حکیم، عالم، فلسفه‌دان

قائف: پی‌رو، پی‌شناس، قایف، قیافه‌شناس

قائم: ۱ استوار، ایستاده، برپا، برخاسته، ثابت، سرپا، قایم ۲ سخت، سفت، قرص، محکم، مستحکم ۳ بلند، رسا ۴ پنهان، مختفی، مخفی، نهان ۵ عمود ۶ پاینده، باقی

قائم‌اللیل: شب‌زنده‌دار، متهجد، مساهر

قائم‌مقام: جانشین، کفیل، نایب

قائم‌مقامی: جانشینی، کفالت، نیابت

قاب: ۱ چارچوب، چهارچوب، کادر ۲ دوری، سینی، طبق ۳ قاپ، کعب ۴ جلد، غلاف، محفظه ۵ اندازه، مقدار

قاب‌باز: قاب‌انداز، قاب‌باز، قمارباز، مقامر

قابض: ۱ گیرا، گیرنده ۲ دبش، گس

قابل: ۱ برازنده، سزاوار، شایسته، لایق، مستعد، مناسب ۲ آگاه، کارآزموده، کاردان، متبحر، مجرب، ۳ پذیرا، پذیرنده & ۱ نالایق ۳ فائق

قابل‌حمل: حمل کردنی، منقول & غیرقابل‌حمل، غیرمنقول

قابل‌قسمت: بخش‌پذیر، تقسیم‌پذیر، قابل‌تقسیم & تقسیم‌ناپذیر، غیرقابل‌قسمت

قابل‌لمس: لمس کردنی، ملموس & غیرقابل‌لمس، ناملموس

قابل‌ملاحظه: بسیار، جزیل، زیاد، معتنابه، هنگفت & کم، ناچیز

قابلگی: دایگی، مامایی

قابله: ۱ ماماچه، ماما ۲ دایه

قابلیت: ۱ استحقاق ۲ استطاعت، استعداد، اهلیت، سزاواری، شایستگی، لیاقت ۳ توان، عرضه، قوه، کفایت ۴ پذیرش، ۵ امکان & فاعلیت

قاپوچی: ۱ بواب، حاجب، دربان ۲ دروازه‌بان

قاپیدن: به‌چنگ‌آوردن، چنگ‌زدن، ربودن، قاپ‌زدن

قاتل: ۱ آدم‌کش، جانی، قتال، کشنده، هالک ۲ زهر، سم

قاتی: ۱ آمیخته، درهم، مخلوط، ممزوج ۲ درهم‌برهم، قاراشمیش & سوا

قاچ: ۱ برش، تراشه، تراک، شکافتگی، قاش، لزگه، لغزه، ۲ ترک، شکاف

قاچاق: غیرقانونی، غیرمجاز، کالای‌ممنوع

قاچاقی: ۱ غیرقانونی ۲ دزدکی & ۱ قانونی، ۲ علنی

قادر: باقدرت، پرتوان، توانا، زورمند، قدر، قوی، مقتدر & قاصر، ناتوان

قاره: اقلیم، بر، خشکی، قطعه

قاری: تلاوتگر، خواننده، قرآن‌خوان، مقری

قاش: برش، ترک، قاچ، کرج، لزگه، لغزه

قاصد: ایلچی، برید، پیام‌گزار، پیک، چاپار، فرستاده، نامه‌بر، نامه‌رسان

قاصر: ۱ ضعیف، عاجز، ناتوان ۲ کوتاه، نارسا & قادر

قاضی: حاکم، حکم، دادرس، داور، دیان، فیصل

قاطبه: تماماً، جمهور، عموماً، کل، همگان، همه

قاطر: استر

قاطع: ۱ برا، برنده، تند، مصمم ۲ یقین & کند

قاطع‌الطریق: دزد، راه‌بر، راهزن، عیار، قافله‌زن

قاطع‌طریق: راه‌بر، راهزن، رهزن، عیار، طرار، قافله‌زن، قطاع‌الطریق

قاطعیت: برایی، برش، کارآیی

قاطی: آمیخته، درهم، مخلوط & سوا

قاطی‌پاطی: بی‌نظم، درهم، قاراشمیش، مغشوش

قاطی کردن: آغشتن، آمیختن، درهم کردن، مخلوط کردن، ممزوج کردن

قاعدگی: بی‌نمازی، رگل، طمث، عادت‌زنانه، عادت‌ماهانه & طهر

قاعده: ۱ آیین، ترتیب، رسم، روش، سیرت، طرز، طریقه ۲ اساس، اصل، بنیاد، بنیان، پایه، شالوده ۳ حیض، رگل، عادت ۴ ضابطه، قانون، نسق، نظم

قافله: ۱ کاروان ۲ گروه ۳ گله

قافله‌سالار: ۱ ساربان، ساروان، قافله‌باشی، قافله‌دار، قافله‌کش، کاروان‌سالار ۲ رهنما، هادی

قاق: ۱ بی‌بهره، بی‌نصیب، محروم ۲ قدید ۳ کلاغ ۴ بازنده

قاقم: راسو

قال: ۱ سخن، کلام، گفتگو، گفت ۲ بوته‌زرگری ۳ قله & حال

قالب: ۱ شکل، طرح، فرم، هیئت، ۲، بدن، تن، کالبد ۳، قطع ۴ بوته‌زرگری

قالب‌ریزی: قالب‌تراشی، قالب‌زنی، قالب‌سازی، قالب گیری

قالب گیری: قالب‌تراشی، قالب‌ریزی، قالب‌ریزی

قالتاق: ۱ اوباش، لات، هوچی ۲ زین

قالی: فرش، گبه، گلیم، مفرش

قامت: اندام، بالا، تنه، قد، هیکل

قاموس: ۱ فرهنگ، لغت‌نامه، واژه‌نامه ۲ رازدار، سرپوش ۳ دریا، قلزم

قانع: ۱ خرسند، خشنود، راضی، متقاعد ۲ سازگار، صرفه‌جو، قناعت‌پیشه، مقنع ۳ متقاعد، مطمئن ۴ سیر & ناخشنود

قانون: ۱ رسم، روش، طرز، طریقه، نظم، هنجار ۲ آیین، ضابطه، قاعده، مقررات ۳ ساز

قانون‌دان: ۱ حقوقدان، وکیل ۲ رسم‌ورسوم‌دان، مبادی‌آداب

قانوناً: رسماً، شرعاً، عرفاً

قانونگزار: شارع، قانون‌نویس، مقنن

قانونی: ۱ رسمی، شرعی، عرفی، مشروع ۲ قانون‌نواز

قاهر: پیروز، چیره، غالب، فاتح، قهار، مستولی، مسلط، منصور، ناصر & مقهور

قاید: امام، بزرگ، پیشوا، زعیم، سلسله‌جنبان، شیخ، کبیر، مقدم، نقیب

قایق: بلم، جهاز، زورق، کرجی، کلک

قایقران: بلم‌ران، کرجی‌بان

قایل: ۱ سخنگو، صحبت‌کننده، گویا، گوینده ۲ معترف، معتقد، مقر

قایم: ۱ استوار، ایستاده، برپا، برخاسته، ثابت، سرپا، قائم ۲ سخت، سفت، قرص، محکم، مستحکم ۳ بلند، رسا ۴ پنهان، مختفی، مخفی، نهان ۵ عمود ۶ پاینده، باقی

قایم‌مقام: جانشین، خلیفه، مباشر، نایب، نماینده، وارث، وکیل

قایمه: ۱ پایه، ستون، شمع ۲ قبضه ۳ راست

قبا: ۱ کسوت ۲ جامه، ردا، لباده

قباحت: بدی، رسوایی، زشتی، شنیعت، فضیحت، قبح، ناهنجاری

قبال: ۱ ازاء، برابر ۲ جلو، روبرو، مقابل

قباله: ۱ بنچاق، سند ۲ صداق‌نامه، عقدنامه ۳ مدرک

قبح: بدی، زشتی، شناعت، قباحت & حسن

قبر: آرامگاه، تربت، تربت، خاکجا، ضریح، گور، لحد، مثوی، مدفن، مرقد، مزار

قبراق: تندرست، چالاک، چست، سالم، سرحال، فرز & بیمار، مریض

قبرستان: خاکستان، دارالرحمه، گورستان، مرغزن، مزارستان

قبرکن: حفار، گورکن، لاحد

قبض: ۱ رسید ۲ انقباض، فشردگی، یبوست ۳ اخذ، گرفتگی، گرفتن، گیرش ۴ تصرف، تملک ۵ اندوه، ملالت & ۲ بسط، رسید ۱ گشایش

قبضه: ۱ مشت ۲ دسته ۳ تصرف، ملک ۴ اقتدار، سلطه، قدرت

قبل: پیش، پیش‌از، سابق، سبق، گذشته & بعد، پیش

قبل: پهلو، سو، طرف، قبال، کنار

قبلاً: پیش‌ازاین، سابقاً & بعداً

قبله: ۱ کعبه ۲ پرستشگاه، عبادتگاه، معبد ۳ پیشوا، مهتر ۴ جهت، سمت، سو ۵ روبرو، مقابل ۶ جنوب ۷ روش، طریقه

قبلی: آخری، پیشین، سابق، قدیمی & بعدی

قبول: اجابت، استجابت، باور، پذیرش، پسند، تایید، تراضی، تصدیق، تصویب، تقبل، توافق، رضا، رضامندی، رضایت، صوابدید & رد

قبول کردن: اجابت کردن، پذیرفتن، پسندیدن، تصدیق کردن، راضی‌شدن، رضایت‌دادن & رد کردن

قبه: بارگاه، گنبد

قبیح: بد، خبیث، رکیک، زشت، سخیف، سوء، کریه، مستهجن، مکروه، ناپسند، نامستحسن، ننگین & مستحسن

قبیل: ۱ جور، شبیه، گونه، مانند، مثل، نظیر، نوع ۲ جنس، قماش ۳ جماعت، دسته، گروه

قبیله: آل، اعقاب، ایل، تبار، تیره، جماعت، دودمان، شعب، طایفه، عشیره

قپان: باسکول، ترازو، قسطاس، میزان

قتال: قاتل، کشنده، مهلک

قتل: ترور، جنایت، قربانی، کشتار، کشتن، هلاک، هلاکت

قتل‌عام: آدمکشی، شبیخون، کشتار، نسل‌کشی

قتلگاه: مقتل

قتیل: کشته، مقتول & قاتل

قحبگی: خودفروشی، روسپیگری، فاحشگی، لکاته‌گری

قحبه: جلب، خودفروش، روسپی، غردل، فاحشه، لچن، لکاته، معروفه، هرجایی

قحبه‌خانه: بیت‌لطف، جنده‌خانه، عشرتکده، فاحشه‌خانه، لانه‌فساد، نجیب‌خانه

قحط: ۱ تنگسالی، جدب، خشک‌سالی، غلا ۲ تنگی، نایاب

قحطسالی: تنگسالی، تنگی، جدب، خشکسالی، غلا

قحطی: تنگسالی، خشکسالی، غلا، قحطزار

قد: ۱ اندام، بالا، قامت، هیکل ۲ اندازه

قدام: پیش، جلو، قبل & پس، پشت

قدح: پیاله، پیمانه، تاس، جام، ساغر، صراحی، کاسه

قدح: بدگویی، سرزنش، طعن، عیب‌جویی، مذمت & مدح

قدح‌پیما: ۱ ساقی، نوشگر ۲ باده‌خوار، باده‌گسار

قدح‌خواری: باده‌پیما، باده‌خوار، شرابخوار، قدح‌نوش، میگساری

قدر: ۱ اندازه ۲ ارزش، بها، قیمت ۳ ارج، بزرگی، بلندی، مقام

قدر: ۱ تقدیر، سرنوشت، قضا ۲ حکم، فرمان ۳ توانا، قادر، قدرتمند، مقتدر، ۴ توان، زور

قدرت: ۱ توان، زور، قوت، قوه، نیرو ۲ استطاعت، تاب، توانایی، طاقت، وسع ۳ زبردستی، مقاومت، نیرومندی، هنگ، یارا ۴ استیلا، اقتدار، تسلط، سلطه ۵ تاثیر، نفوذ، ۶ انرژی ۷ عظمت، کبریا & ضعف

قدرتمند: ۱ پرقدرت، توانا، زورمند، قدر ۲ بانفوذ، متنفذ & ضعیف، ناتوان

قدردان: سپاسگزار، شکرگزار، قدرشناس، ممنون، نمک‌شناس & قدرنشناس

قدردانی: تشکر، تقدیر، سپاسگزاری & قدرناشناسی، نمک‌نشناسی

قدرشناس: سپاسگزار، قدردان، نمک‌شناس & حق‌ناشناس

قدری: اندکی، کمی، مقداری & خیلی

قدس: پاکدامنی، پاکی، تنزیه، خلوص، صفا، منزه

قدسی: آسمانی، روحانی، ملکوتی

قدغن: ۱ تاکید ۲ تحریم، جلوگیری، ممانعت، ممنوع، منع، نهی ۳ غیرمجاز ۴ قرق

قدم: بی‌آغازی، جاودانگی، دیرینگی، سابقه، قدمت & ابد، حدوث

قدم: پا، خطوه، گام

قدم‌رو: مارش

قدمت: پیشینگی، دیرینگی، سابقه، قدم، کهنگی

قدوس: قدسی، قدیس، مقدس، منزه

قدوسیت: تقدس، تنزیه

قدوه: ۱ قسوه، مدل، نمونه ۲ امام، پیشوا، رهبر، مقتدا

قدیس: ۱ پاک، منزه ۲ پیر، ولی

قدیم: ازلی، باستانی، پیشین، دیرینه، سرمدی، کهن، کهنه، گذشته & جدید

قدیمی: باستانی، عتیق، کهنسال، کهنه & جدید، نو

قذر: ۱ پلشت، پلید، چرک، غایط، کثیف ۲ پنتی، شلخته، لچر & نظیف

قذرات: آژیخ، چرک، چرک، شوخگنی، شوخی، فژ، ناپاکی، وژن، وسخ

قر: ادا، اطوار، افسون، خرامش، دلبری، دلربایی، غمزه، لنجه

قرآن: ۱ کتاب‌الله ۲ فرقان ۳ کلام‌الله، مصحف

قرآن‌خوان: تلاوتگر، قاری، مقری

قرائت: تلاوت، خواندن

قرابت: بستگی، خویشاوندی، خویشی، نزدیکی، نسب، نسبت، وابستگی

قرابه: شیشه، صراحی

قرار: ۱ رسم، روش، نهاد ۲ استقرار، ثبات، سکون، طمانینه ۳ آرام، آرامش، صبر، فراغ، فراغت، هال ۴ شرط، عهد، وعده ۵ رانده‌وو، میعاد، وعده‌گاه ۶ قول، میثاق ۷ شرح ۸ شیوه، وضع ۹ حکم، ۱۰، عادت

قرارداد: پیمان، پیمان‌نامه، عهدنامه، قولنامه، کنترات، معاهده، مقاوله، مقاوله‌نامه، مواضعه، میثاق

قرارگاه: ۱ ستاد، مرکز، مقر ۲ جایگاه، ماوا، مسکن

قرارنامه: پروتکل، عهدنامه، مقاوله‌نامه

قرارومدار: ۱ پیمان، عهد ۲ زدوبست، زدوبند

قراسوران: امنیه، راهدار، ژاندارم، قره‌سوران

قراضه: ۱ ریزه ۲ اسقاط، فکسنی

قراول: ۱ پاسدار، جلودار، دیده‌بان، دیده‌ور، طلایه، کشیک، گماشته، مستحفظ، نگهبان، یزک ۲ نشانه‌روی، نشانه‌گیری

قراین: شواهد، ظواهر

قرب: ۱ بها، قدر، مرتبه، منزلت ۲ جوار، نزدیکی ۳ خویشاوندی، خویش، قرابت

قربان: برخی، تصدق، فدا، نثار

قربانگاه: بسملگاه، سلاخ‌خانه، قصابخانه، مسلخ

قربانی: ۱ بسمل، ذبح، ذبیح، فدیه ۲ ایثار، برخی، فدا، فداکاری ۳ قتل، کشتار

قربت: تقرب، خویشاوندی، نزدیکی

قرتی: ۱ خودآرا، ژیگولو ۲ بی‌بندوبار، بی‌مسلک

قرح: خستن، ریش، زخم، قرحه

قرحه: جراحت، قرح

قرشمال: ارقه، غربتی، غرشمال، غره‌چی، قره‌چی، کولی، لولی

قرص: ۱ استوار، ثابت، سفت، محکم ۲ حب، دانه، گرده

قرض: ۱ استقراض، بدهی، دین، قرضه، نسیه، وام ۲ بریدن، قطع کردن، گسستن & طلب

قرض‌دار: بدهکار، مدیون، مقروض، وام‌دار & بستانکار

قرضه: استقراض، دین، قرض، وام

قرضی: عاریه، مستعار، نسیه

قرطاس: ۱ پاپیروس، کاغذ ۲ دستخط، مراسله، مکتوب، نامه

قرطاس‌بازی: بوروکراسی، دیوان‌سالاری، کاغذبازی

قرعه: پشک، سهم، قسمت، نصیب

قرق: حفاظت، قدغن، ممنوع‌الورود

قرقاول: تذرو، ترنگ

قرقره: بوبین، چرخ

قرمز: آل، سرخ، شیله، وشی

قرمساق: بی‌غیرت، جاکش، دیوث، قرمپف، قلتبان، نامرد

قرن: ۱ سده، مئه ۲ دوران، دوره، عهد ۳ گیسو، مو ۴ رئیس، سرور، مهتر ۵ زغال‌اخته ۶ سرون، شاخ ۷ قله، ستیغ

قره: اسود، تیره، سیاه، مشکی

قره‌چی: قرشمال، کولی، لوری، لولی

قریب: ۱ حدود ۲ پیش، مجاور، نزد، نزدیک ۳ خویش، خویشاوند، قوم، وابسته & بعید

قریب‌الوقوع: نزدیک & بعیدالوقوع

قریباً: بزودی، عن‌قریب

قریحه: ابتکار، استعداد، ذوق، طبع، قریحت

قرین: ۱ انیس، محشور، مصاحب، مقارن، مقرب، مقرون، ندیم، همنشین، یار ۲ بسان، سان، شبیه، عدیل، مانند، مثل، نظیر، وش، همال، همتا

قرینه: ۱ متقارن ۲ تناظر، توازن، نظیر، هماهنگ

قریه: آبادی، ده، دهات، دهکده، دیه، رستاق، روستا، قصبه

قس: ۱ روحانی، شیخ ۲ شماس، کاهن، کشیش

قساوت: بی‌رحمی، ستمگری، سخت‌دلی، سنگدلی، سیاه‌دلی، شقاوت، ظلم، قسوت & رحم، رفق

قسر: اجبار، جبر، زور، قهر

قسری: اجباری، جبری & ارادی

قسط: ۱ دادگری، داد، عدل، منصفت ۲ بخش، حصه، قسمت

قسم: حلف، سوگند، یمین

قسم: ۱ بهره، نصیب ۲ جنس، جور، دسته، رقم، صنف، طور، گونه، نوع

قسمت: ۱ اقبال، بخت، قسم، نصیب ۲ بخش، بهر، بهره، پاره، تکه، جزء، حصه ۳ تقسیم، توزیع، سهم ۴ شعبه ۵ قسط ۶ قرعه ۷ روزی، سرنوشت، طالع

**قسمت‌قسمت:** پاره‌پاره، تکه‌تکه، جماعت، دسته، دسته‌دسته، قطعه‌قطعه، گروه‌گروه

**قسی:** خونریز، سخت‌دل، سفاک، سنگدل، شقی

**قسی‌القلب:** بی‌رحم، تیره‌دل، سنگدل، سیاه‌دل، قسی

**قشر:** بستر، بنلاد، پوست، پوسته، پوشش، جلباب، طبقه، لایه، ورقه

**قشری:** ۱ سطحی، ظاهری ۲ خشکه‌مقدس، خشک ۳ پوستی، لایه‌ای

**قشقرق:** الم‌شنگه، جاروجنجال، دادوفریاد، غلغله، کولی‌بازی

**قشلاق:** زمستانه، قشلاغ، گرمسیر & ییلاق

**قشنگ:** جمیل، خوشکل، خوشگل، دلپسند، دلربا، رعنا، زیبا، شیک، ظریف، ملوس، ملیح، نازنین، وجیه & زشت

**قشنگی:** جمال، زیبایی، صباحت، ملاحت، نیکویی، وجاهت & زشتی

**قشون:** ارتش، جند، جیش، خیل، سپاه، فوج، لشکر

**قصاب:** سلاخ، گوشت‌فروش

**قصابخانه:** بسملگاه، سلاخ‌خانه، سلاخی، قربانگاه، قصابی

**قصابی:** ۱ سلاخی ۲ کشتار

**قصار:** رختشو، گازر

قصاص: تلافی، سزا، عقوبت، یاسا

قصب: ۱ نای، نی ۲ نیشکر ۳ پرند، حریر

قصبه: آبادی، ده، دهات، دهکده، رستاق، روستا، قریه

قصد: آهنگ، اراده، اندیشه، خواست، خواسته، داعیه، عزم، غایت، غرض، فکر، مراد، مقصد، مقصود، منظور، میل، نقشه، نیت، هدف

قصداً: بالاراده، به‌تعمد، تعمداً، خواسته، عمداً، متعامداً، متعمداً & سهو

قصر: ۱ ارگ، صرح، قلعه، کاخ، کوشک ۲ کوتاه‌سازی، کوتاهی & کلبه، کوخ

قصور: اهمال، بدخدمتی، تخلف، تقصیر، خبط، خطا، سستی، کوتاهی، ناخدمتی

قصه: افسانه، حدیث، حکایت، داستان، سرگذشت، سمر، نقل

قصه‌سرا: افسانه‌پرداز، افسانه‌گو، داستان‌سرا، راوی، قصه‌پرداز، قصه‌گو، نقال

قصه‌گو: افسانه‌پرداز، افسانه‌گو، داستان‌سرا، راوی، قصه‌پرداز، نقال

قصیده: چامه، چکامه، شعر، مدیح، مدیحه

قصیر: کوتاه، کوتاه‌قد & طویل

قصیره: ۱ کوتاه، نارسا ۲ خانه‌نشین

قضا: ۱ دادرسی، داوری ۲ امر، تقدیر، سرنوشت، قدر ۳ ادا، تادیه، ادا کردن

قضاوت: حکم، دادرسی، داوری، محاکمه

قضایا: ۱ اتفاقات، حکایات، حوادث، رخدادها، رویدادها، وقایع ۲ مسایل

قضیه: امر، جریان، حادثه، خبر، رویداد، عارضه، مسئله، مطلب، موضوع، واقعه

قط: برش، برش‌دادن، برش‌زدن، بریدن

قطار: ۱ راسته، رده، ردیف، صف ۲ ترن

قطاع‌الطریق: دزد، راه‌بر، راهزن، سارق، قاطع‌طریق، قافله‌زن

قطب: ۱ مرد کامل، مرشد ۲ مرکز ۳ پیشوا، رئیس، مقتدا، مهتر & مرید

قطر: ۱ پهنا، ستبرا، ضخامت، کلفتی ۲ خطه، سرزمین، ناحیه ۳ کرانه

قطره: جرعه، چکه

قطع: ۱ انقطاع، برش، جدایی، فک ۲ بریده، جدا، گسسته، گسیخته ۳ بریدن، گسستن، گسیختن ۴ بریدگی، گسیختگی ۵ قطعه ۶ اندازه، قالب ۷ یقین & وصل

قطع کردن: ۱ برش‌دادن، بریدن ۲ گسستن، گسیختن ۳ موقوف کردن ۴ تقطیع & وصل کردن

قطعاً: اساساً، بالقطع، براستی، به‌تحقیق، به‌یقین، بی‌شک، بی‌شک، بی‌گمان، حتماً، حتمی، صددرصد، موکداً، محققاً، مسلماً، هرآینه، همانا، یقیناً

قطعه: ۱ پاره، تکه، خرده ۲ دانه، عدد، فقره ۳ لخت ۴ بخش، پارچه، قطع ۲ قاره

قطعه‌قطعه: بخش‌بخش، پاره‌پاره، تکه‌تکه، قسمت‌قسمت

قطعی: ۱ حتمی، مسلم، یقینی ۲ روشن، صریح، واضح & غیرقطعی

قطور: ستبر، ضخیم، کلفت & باریک، نازک

قطیفه: جامه‌پرزدار، فوطه، لنگ

قعر: انتها، بن، پایین، ته، ژرفا، ژرفنا، گودی & بالا، رو

قفا: ۱ پشت ۲ پی، دنبال ۳ پس‌سر، پس‌گردن، پشت‌گردن ۴ عقب & پیش‌رو، قبل

قفسه: اشکاف، جاکتابی، کمد، گنجه

قفل: بسته، بند، کلون، کوپله & کلید

ققنس: آتشخوار، سمندر، ققنوس

قلاب: چنگک، کجک، گیره، معلاق

قلابی: ۱ بدل، بدلی، تقلبی، جعلی، ساختگی، قلب، مصنوعی، مصنوع ۲ شهروا & اصلی

قلاده: ۱ طوق، گردن‌بند، یوغ ۲ تا، عدد

قلاش: ۱ رند، عیار، لاابالی ۲ دغل، کلاش ۳ خراباتی، شرابخواره، می‌خواره ۵ بی‌نوا، تهیدست، مفلس، یک‌لاقبا ۶ افسونگر، افسون‌ساز، لوند ۷ حیله‌گر، حیله‌باز، محیل ۸ تنها، مجرد، منفرد & صالح

قلب: ۱ دل، فواد ۲ باطن خاطر، ذهن ۳ بدل، تقلبی، شهروا، قلابی، ناسره ۴ مرکز، میان، وسط ۵ تقلب ۶ تحریف

قلباً: صادقانه، صمیمانه

قلپ: جرعه، چکه

قلت: اندک، کم، کمی، معدود، نقصان & کثرت

قلتبان: جاکش، دیوث، قرمساق، قواد

قلتبانی: جاکشی، دیوثی، قرمساقی، قوادی

قلچماق: ۱ پرزور، زورمند، قلدر، قوی، گردن‌کلفت ۲ زورگو & ضعیف، نحیف

قلدر: ۱ زورگو، مستبد ۲، قلچماق & دموکرات‌منش

قلزم: اقیانوس، بحر، دریا، یم & بر، خشکی

قلع: اخراج، تباهی، ریشه‌کن کردن، سرکوبی، سرنگونی، عزل، کندن

قلع‌وقمع: ریشه‌کن، سرکوب، سرنگون، منکوب، نیست، نیست‌ونابود

قلعه: ۱ ارگ، استحکامات، بارو، حصار، دژ، صرح، قصر، کاخ، کوت، کوشک ۲ رخ

قلعه‌بان: دژبان، دژدار، قلعه‌بیگی، قلعه‌دار، کوتوال

قلق: آشفتگی، اضطراب، بیقراری، تشویش، دغدغه، وسواس

قلق: ۱ خو، داب ۲ رمز، شیوه‌عمل، لم

قلم: ۱ خامه، کلک، نی ۲ رقم ۳ لول

قلماسنگ: فلاخن، قلاب‌سنگ

قلمداد: لحاظ، محسوب، منظور

قلمرو: ارض، بوم، حوزه، حیطه، خاک، خطه، سامان، سرزمین، کشور، مرز، مرزوبوم، ملک، ملکت، مملکت، ناحیه

قلمزن: ۱ دبیر، راقم، کاتب، محرر، منشی، نویسنده ۲ نقاش

قلندر: ۱ بی‌قید ۲ درویش، صوفی

قلندروار: درویشانه، قلندرانه، لاقیدانه

قلندری: ۱ بی‌قیدی ۲ تصوف، درویشی

قلوه: کلیه

قله: ۱ اوج، چکاد، ذروه، ستیغ، راس، سر، سرکوه، فراز، فرق، کله، نوک ۲ سبو، کوزه & دامنه

قلیچ: تیغ، شمشیر

قلیل: اندک، کم، مزجات، معدود، ناچیز & بسیار، زیاد، کثیر

قمار: ۱ آس‌بازی، بازی، شرطبندی، گنجفه، مقامره، میسر ۲ مخاطره

قمارباز: آس‌باز، شطار، قاب‌باز، گنجفه‌باز، مقامر

قمارخانه: قابخانه، قمره، کازینو

قماش: ۱ پارچه، کالا، منسوج ۲ سنخ، نوع ۳ اثاث، اسباب

**قمچی:** تازیانه، شلاق

**قمر:** ۱ ماه ۲ ماهواره

**قمری:** صلصل، طوقی، فاخته، کوکو

**قمه:** خنجر، شمشیر، کارد

**قمیص:** پیراهن، پیرهن، جامه

**قنات:** کاریز

**قناد:** حلواساز، حلوایی، شکرریز، شیرینی‌پز، شیرینی‌فروش

**قناعت:** اقتصاد، اقناع، امساک، بسندگی، بسنده کاری، خرسندی، رضامندی، صرفه‌جویی، کف‌نفس، مناعت‌طبع

**قناعت‌پیشه:** قانع، قناعتگر، مقتصد، مقنع & مسرف، ولخرج

**قند:** شکر، نبات

**قندیل:** چراغ، چراغدان، چلچراغ، شمعدان، مشعله

**قنطر:** ۱ بلا، سختی، محنت ۲ فاخته

**قوا:** ۱ نیرو ۲ توانایی، توان، قوه

**قواد:** پانداز، جاکش، دیوث، قلتبان، کشخان، لحاف‌کش

قوادی: جاکشی، دیوثی، قلتبانی، لحاف‌کشی

قواعد: ۱ آداب ۲ قوانین، مقررات

قوال: خواننده، سرودخوان، سرودگو، مطرب

قوالی: خنیاگری، خوانندگی، رامشگری، سرودخوانی، مطربی

قوام: ۱ صلابت ۲ غلظت ۳ اصل، مایه

قوت: ۱ تاب، رمق، زور ۲ تسلط، توان، شدت، قدرت، نیرو، وسع

قوت: آذوقه، توشه، جیره، خواربار، خوراک، خوردنی، طعام، غذا، مائده

قوت‌لایموت: توشه، زاد

قورباغه: چغر، غوک، وزغ

قورت: ۱، بلع، غلپ ۲ بلعیدن، فروبردن

قورخانه: اسلحه‌خانه، زرادخانه

قوز: خمیدگی، کوهان، گوژ

قوزک: دژک، ساق، غوزک

قوس: ۱ انحنا، خم، شیز، کمانه، کمان، وتر ۲ طاق ۳ آذرماه

قوس‌وقزح: آزفنداک، رنگین‌کمان، کرکم

قوش: باز، باشه، سنقر، شاهباز، طرلان، قرقی، واشق

قوطی: جعبه، صندوقچه

قول: ۱ سخن، کلام، گفت ۲ ترانه، تصنیف ۳ پیمان، عهد، قرار، میثاق، وعده، وعید

قولنامه: سند، قرارداد، قرارنامه، مقاوله

قوم: ۱ اعقاب، بازمانده، تیره، خویش، خویشاوند، دودمان، طایفه، قریب، کس، منسوب، نزدیک، وابسته ۲ خلق، ملت

قوم‌گرایی: ۱ عصبیت ۲ ملت‌گرایی، ملیت‌گرایی

قوه: ۱ توانمندی، توانایی، توان، رمق، زور، قابلیت، قدرت، نا، نیرو، یارا ۲ باطری،

پیل، & قوی: ۱ برومند، پراستقامت، پرتوان، تند، تنومند، توانا، توانمند، دلیر، زفت، زورمند، قادر، قلچماق، نیرومند ۲ سخت، شدید & ضعیف، کم‌زور

قوی‌جثه: تناور، تنومند، قوی‌هیکل، نیرومند

قویاً: به‌شدت، جداً، شدیداً

قویم: راست، استوار، والا

قهار: انتقام‌جو، بیدادگر، جابر، جبار، ستمگر، منتقم، ظالم، قاهر

قهر: برافروختگی، تیزی، جبر، خشم، سرگران، عتاب، عنف، غضب، غلبه، غیظ، نقار & رفق، مدارا، مهربانی، نرمی

قهرآلود: خشم‌آلود، خشمناک، عصبانی، عصبی، غضبناک

قهراً: ۱ بناچار، به‌زور، جبراً، عنفاً، ناگزیر ۲ بالطبع، طبیعتاً

قهرمان: ۱ پهلوان، گرد، یل ۲ برنده، پیروز

قهرمانی: ۱ پهلوانی، یلی، ۲، دلیری، شجاعت

قهرو: نازک‌نارنجی، نازو

قهری: اجباری، جبری، زورکی، زوری، قسری

قهقرا: واپسگرایی

قی: استفراغ، تهوع، شکوفه، عق

قیادت: ۱ پیشوایی، رهبری، ریاست ۲ جاکشی، قوادی

قیاس: استقرا، پیمایش، تشبیه، سنجش، مقایسه

قیاساً: تخمیناً، حدساً، نظراً

قیافه: ۱ چهره، رخ، رخسار، رو، سیما، صورت، لقا، وجنه، هیئت، ۲ ژست

قیام: ۱ اغتشاش، انقلاب، خیزش، رستاخیز، شورش، نهضت ۲ ایستادن، برخاستن، بلندشدن & قعود

قیامت: آخرالزمان، آخرت، حشر، رستاخیز، سرای‌دیگر، عقبی، غاشیه، قارعه، محشر، معاد & دنیا

قیچی: مقراض

قید: ۱ اسارت، حبس، گرفتاری ۲ بست، گیره، ۳، بند، ریسمان ۴ حباله، طوق ۵ محدودیت ۶ مخمصه ۷ آوند ۸ شرط، عهد ۹ اندازه، مقدار ۱۰ اعلام، ذمر

قیرگون: تاریک، تیره، سیاه، سیه‌فام

قیصر: امپراطور، کسرا

قیقاج: ۱ اریب، کج، کژ، محرف ۲ منحرف

قیلوله: خواب‌پیشین

قیم: ۱ سرپرست، وصی، وکیل، ولی ۲ راست

قیماق: خامه، سرشیر، نمشک

قیمت: ارز، ارزش، بها، ثمن، مظنه، نرخ

قیمتی: پرارزش، پرقیمت، ثمین، گران، گرانبها، نفیس & کم‌بها

قیمومت: وصایت، وکالت

قیوم: پایا، پاینده، جاوید، لایزال & فانی

کاباره: بار، رستوران، مشروب‌فروشی، میخانه، میکده

کابل: سیم

کابوس: ۱ بختک ۲ افکاروهم‌آلود، توهمات، ۳ شبح

کابین: ۱ صداق، مهریه، مهر ۲ اتاقک

کابینه: ۱ دولت، هیئت‌دولت ۲ دفتر ۳ آبریزگاه

کاپیتان: ۱ ناخدا، ناوبان ۲ ارشد، رهبر ۳ فرمانده

کاتب: ثبات، دبیر، صاحب‌قلم، قلمزن، کاغذنویس، مترسل، محرر، منشی، نامه‌نویس، نگارنده، نویسنده، وراق

کاتوزی: روحانی، زاهد، عابد

کاتولیک: ۱ صلیبی، عیسوی، مسیحی ۲ جاثلیق

کاج: ۱ احول، کاژ، لوچ ۲ تپانچه، سیلی، کشیده ۳ کاش

کاچ: ۱ احول، دوبین، کاج، کژبین، لوچ ۲ آبگینه، شیشه ۳ تارک، چکاد، فرق، هباک

کاخ: ۱ ارگ، صرح، قصر، قلعه، کوشک، ۲ باران، مطر & کلبه، کوخ

کاخ‌نشین: پادشاه، قصرنشین & کوخ‌نشین

کادر: ۱ چارچوب، قاب ۲ پرسنل، کارمند، مستخدم

کادو: ارمغان، تحفه، هدیه

کاذب: ۱ دروغ‌پرداز، دروغگو ۲ دروغی، دروغین & راستین، صادق

کار: ۱ پیشه، حرفه، شغل، کسب، مشغله ۲ نقش، وظیفه ۳ منصب ۴ عمل، فعل، کردار ۵ امر، ماجرا ۶ ساخت، صناعت ۷ تقدیر، سرنوشت، مرگ ۸ اتفاق، پیشامد، حادثه، ماوقع ۹ مساله، موضوع ۰۱ اثر، هنر ۱ ۱ جنگ، کارزار ۱۲ کشت‌وکار ۳۱ کاسبی

کارآ: فعال، کارآمد، کاردان، کاری، موثر

کارآزموده: باتجربه، حاذق، خبره، قابل، کارآمد، کاردان، کارکشته، مجرب & بی‌تجربه، تازه کار

کارآگاه: ۱ بازرس، جاسوس، مفتش، منهی ۲ باخبر، مطلع

کارآمد: باتدبیر، حاذق، خبره، فعال، کارآ، کارآزموده، کارآمد، کاردان، کارکشته، کاری، ماهر & بی‌تدبیر، بی‌فکر

کارآموز: تازه کار، شاگرد، کارورز، مبتدی

کارآیی: آزمودگی، توان، شایستگی، کاردانی، لیاقت

کاربر: کاردان، لایق

کاربرد: استعمال، استفاده، مصرف

کارپرداز: ۱ پیشکار، عامل ۲ قنسول، کنسول

کارت: فیش، ورق، ورقه

کارت‌شناسایی: سجل، شناسنامه، ورقه‌هویت

کارتل: شرکت، شرکت‌فراملیتی، کمپانی، کنسرسیوم

کارتن: ۱ جعبه‌مقوایی ۲، پرونده‌دان، جزوه‌دان ۳ مقوا

کارخانه: ۱ کارگاه ۲ ماشین‌خانه ۳ نگارخانه، نگارستان ۴ آشپزخانه، مطعم، ۵، زرادخانه، قورخانه

کارد: چاقو، خنجر، دشنه، ساطور، قداره، قمه، نشتر، نیشتر

کاردان: آزموده، استاد، باکیاست، بصیر، حاذق، خبره، خبیر، سیاستمدار، قابل، کارآ، کارآزموده، کارآمد، کاربر، کارشناس، ماهر، متخصص، مجرب، مدبر، مطلع & بی‌تجربه

کاردانی: آزمودگی، استادی، بصیرت، تخصص، حذاقت، خبرگی، کارآیی، کارآزمودگی، مهارت، وقوف ۲، فوق‌دیپلم & بی‌تجربگی

کاردک: شفره، کاردچه، کزلک، گزلک

کاردینال: اسقف، خلیفه، کشیش، مطران

کارزار: آرزم، پرخاش، پیکار، جنگ، حرب، دعوا، رزم، محاربه، مقاتله، نبرد، وغا

کارساز: ۱ عامل، کارطراز، کارگشا، مباشر ۲ چاره‌جو، چاره‌گر، راه‌گشا ۳ اثربخش، موثر

کارشکن: اخلالگر، اشکال‌تراش، جلوگیر، مانع، مخل

کارشکنی: اخلال، اخلالگری، اشکال‌تراشی، جلوگیری، ممانعت

کارشناس: ۱ خبره، کاردان، متخصص، وارد & لیسانس، لیسانسیه

کارفرما: آقا، ارباب، استاد، صاحب‌کار، مخدوم & کارگر

کارکرد: بازده، راندمان، عملکرد، محصول

کارکرده: ۱ مستعمل ۲ کارکشته، مجرب

کارکشته: آزموده، خبره، ماهر، مجرب، ورزیده

کارکن: ۱ کاری ۲ رنجبر، زحمتکش، کارگر ۳ مسهل، منجز، منضج

کارگاه: ۱ آتلیه ۲ کارخانه ۳ نگارخانه، ۴ کارگه

کارگر: ۱ زحمتکش، عمله، فعله ۲ ثمربخش، موثر، نافذ ۳ کاری ۴ مزدور ۵ پیشه‌ور، هنرمند & کارفرما

کارگری: عملگی، فعلگی

کارگزار: پیشکار، عامل، مامور، مباشر، متولی، ناظر، وکیل

کارگزاری: عاملی، کارگشایی، ماموریت، مباشرت

کارمایه: انرژی، نیرو

کارمزد: اجر، اجرت، حق‌العمل، مزد

کارمند: اداری، پرسنل، عضو، کادر، مامور، مستخدم

کارنامه: ۱ بیلان ۲ تصدیق، دانشنامه، دیپلم، گواهی‌نامه، مدرک ۳ تاریخ، سرگذشت

کاروان: قافله، کاربان

کاروان‌سالار: جلودار، ساربان، ساروان، قافله‌سالار، کاروان‌کش، نقیب

کاروانسرا: ۱ خان، رباط، کاروان‌خانه، کاروانگاه ۲ مهمانخانه ۳ اترافگاه، منزلگاه

کارورز: ۱ کارآموز ۲ تازه‌کار، نوچه ۳ کارکن، کارگر

کاره: ۱ کارآمد، موثر ۲ صاحب‌مقام & بیکاره

کاری: ۱ کارگر ۲ اثربخش، موثر ۳ زحمتکش ۴ ساعی، فعال، کارآمد، کارآ

کاریز: آب‌رو، قنات، کهریز

کاریزگر: چاه‌کن، کاریزساز، کاریزکن، مقنی

کارسازی: ۱ پرداخت، تادیه ۲ چاره‌جویی، چاره‌گری

کازینو: قمارخانه

کاژ: ۱ احول، کاچ، کژبین، لوچ، ۲ کاج

کاژی: احولی، دوبینی، لوچی

کاس: کوس، نقاره ۲ فرورفته، مقعر ۳ پیاله، جام، کاسه ۴ گارسه ۵ خوک ۶ تیره، کبود

کاسب: ۱ بازاری، بازرگان، پیشه‌ور، سوداگر، کاسبکار، محترف، معامله‌گر ۲ حسابگر

کاسبکار: ۱ سوداگر، کاسب، معامله‌گر ۲ حسابگر

کاست: ۱ کاهش، کمی، نقصان ۲ طبقه & افزایش

کاست: نوار

کاستی: کاهش، کمی، منقصت، نقص، نقصان، نقیصه & فزونی، کمال

کاسد: بی‌رواج، بی‌رونق، راکد، سست، شهروا & رواج، پررونق

کاسه: پیاله، تاس، جام، راک، ساغر، ظرف، قدح، کاس

کاسه‌پشت: سنگ‌پشت، لاخه، لاک‌پشت

کاسه‌لیس: ۱ ریزه‌خوار، سورچران، طفیلی ۲ پرخور، شکمباره، شکمو ۳ پخته‌خوار، مفتخور ۴ چاپلوس، چرب‌زبان، متملق

کاش: ایکاش، بو، کاشکی، لیت

کاشانه: آشیانه، بیت، خانه، سرا، عریش، کلبه، لانه، مقام، منزل

کاشت: حراثت، زراعت، زرع، فلاحت، کشاورزی، کشت

کاشتن: زراعت، غرس کردن، فلاحت، کشتن، نشا کردن، نشاندن

کاشته: ۱ کشت، کشته، مزروع ۲ غرس، نشانده

کاشف: مکتشف، یابنده

کاشکی: ایکاش، بو، کاشک، کاش

کاغذ: ۱ قرطاس ۲ منشور ۳ عریضه، مراسله، مرقومه، نامه، نوشته

کاغذبازی: بوروکراسی، دیوانسالاری، قرطاس‌بازی

کاغذنویس: کاتب، محرر، منشی، نامه‌نویس

کافر: ۱ بت‌پرست، بدکیش، بی‌ایمان، بی‌دین، زندیق، لامذهب، مرتد، مشرک، ملحد، منافق ۲ ناسپاس & مومن

کافرخو: جفاپیشه، جفاجو، جورپیشه، ستمگر، ظالم، غدار، کافرصفت & مهربان

کافه: چایخانه، رستوران، قهوه‌خانه، کافه‌رستوران

کافی: ۱ بسنده، بس، مشبع، مکفی، وافی ۲ باکفایت

کاکا: ۱ اخوی، برادر، داداش ۲ تنقلات، خشکبار ۳ اتابیک، لله، مربی ۴ خانه‌زاد، غلام

کاکل: ۱ زلف، طره، کوپله، گیسو، گیس، مو ۲ کاکله، هل

کال: ۱ خام، نارسیده، نارس، نرسیده ۲ خم، خمیده ۳ درهم، ژولیده ۴ آبکند، سیلگاه، مسیل ۵ جا، مقام، مکان

کالا: ۱ اروس، تنخواه، جنس، قماش، مال، مال‌التجاره، متاع ۲ فرآورده، محصول ۳ اسباب

کالبد: ۱ بدن، پیکر، تن، تنه، جسم ۲ قالب ۳ جسد، لاش، نعش ۴ شکل، صورت، هیئت & نفس

کالبدشکافی: تشریح، کالبدشناسی، کالبدگشایی

کالج: دانشکده، مدرسه‌عالی

کالسکه: ارابه، درشکه، دلیجان، گاری، گردونه

کالسکه‌چی: درشکه‌چی، درشکه‌ران، سورچی، کالسکه‌ران

کالسکه‌ران: ارابه‌ران، سورچی، کالسکه‌چی

کالم: بی‌شو، بیوه، بی‌همسر، مطلقه & شوهردار

کالیده: ۱ آشفته، پریشان، درهم، ژولیده ۲ فراری، گریخته ۳ مغلوب، مقهور، منهزم

کالیو: ۱ ابله، بی‌خبر، کالوس، نادان ۲ اصم، کر، ناشنوا ۳ حیران، حیرت‌زده، سرگردان، سرگشته

کام: ۱ آرزو، خواست، خواهش، مراد ۲ دهان، سقف‌دهان، سق ۳ سنجد، ۵ کلون، زرفین

کام‌بخش: آرزوبخش، مرادبخش، مراددهنده

کامجو: ۱ خوشگذران، عشرت‌طلب، عیاش، کامران، کامروا، کام‌طلب، مرادطلب ۱ هوس‌ران، هوسباز & نامراد

کامجویی: خوشگذرانی، عشرت‌طلبی، کامرانی، کامروایی & ناکامی

کامران: ۱ خوشگذران، عیاش، کامجو ۲، کامروا، کامیاب ۳ خوشبخت، نیکبخت & ناکام، نامراد

کامرانی: ۱ خوشگذرانی، خوشی، عیاشی، کامجویی ۲ کامروایی، کامیابی ۳ سعادت، نیکبختی & ناکامی

کامروا: بختیار، شادکام، کامجو، کامران، کامکار، کامیاب، موفق & ناکام، نامراد

کامروایی: بهی، توفیق، کامجویی، کامرانی، کامیابی، موفقیت & ناکامی

کامکار: دولتمند، سعید، سعادتمند، کام‌دیده، کامیاب، موفق & نامراد

کامل: ۱ تام، تمام، جامع، درست، متکامل، مستوفا، مکمل، نیک ۲ بی‌عیب، بی‌نقص ۳ پر ۴ خردمند، دانا، عالم، فاضل ۵ جاافتاده، مسن & ناقص

کاملاً: به‌کمال، تماماً، جمله، کلاً، واقعاً

کامیاب: بختیار، برخوردار، بهره‌مند، پیروز، خوشبخت، سعادتمند، شادکام، کامران، کامران، کامروا، کامکار، متمتع، مظفر، موفق، نیکبخت & مایوس، محروم، ناامید، ناکام

کامیابی: بهره‌مندی، تمتع، توفیق، فوز، کامجویی، کامرانی، کامروایی، موفقیت، نجاح & ناکامی

کامیار: بختیار، کامجو، کامران، کامروا، کامور، کامیاب، موفق

کامیون: اتومبیل، تریلی، خودرو، کامانکار، ماشین، موتور

کان: ۱ کانسار، معدن ۲ سرچشمه، منشا، مرکز

کانا: ابله، احمق، خل، زودباور، کالوس، کالیو، کودن، مدمغ، نادان، ناقص‌العقل & عاقل

کانال: ۱ آبراه، آبراهه، آب‌گذر، ترعه ۲ شبکه ۳ راه، طریق، مجرا

کانایی: بلاهت، حمق، نادانی

کاندید: ۱ احمق ۲ داوطلب، کاندیدا، نامزد

کاندیدا: داوطلب، کاندید، نامزد

کانسار: کان، معدن

کانون: ۱ انجمن، باشگاه، پاتوق، جمعیت، کلوب، لنگر، محفل، مرکز ۲ آتشدان ۳ روش، قاعده

کاو: مقعر & محدب

کاواک: ۱ پوک، مجوف، میان‌تهی، میان‌خالی ۲ آشیانه

کاوش: بررسی، تتبع، تجسس، تحقیق، تدقیق، تفتیش، تفحص، جستجو، کندوکاو، وارسی

کاویدن: ۱، تفحص کردن، جستجو کردن، کاوش کردن ۲ کندن، حفر کردن، ۳ کندوکاو کردن

کاهش: افت، تخفیف، تفریق، تقلیل، کاست، کاستی، کسر، نقص، نقصان & افزایش

کاهل: بی عار، بی‌غیرت، بیکاره، تن‌آسا، تنبل، تن‌پرور، سست، مسامح، ناتوان، هیچکاره & زرنگ

کاهلی: بیکارگی، تنبلی، تن‌پروری، سستی، سهل‌انگاری، ناتوانی & تلاشگری، زرنگی

کاهن: پیشگو، جادوگر، رمال، ساحر، عراف، غیبگو، فالگو، فالگیر

کاینات: ۱ آفریده‌ها، پدیده‌ها، محدثات، موجودات ۲، دنیا، هستی & مبدعات

کباب: ۱ برشته، بریان ۲ فلفل، کبابه

کبار: ۱ اشراف، اعاظم، اعیان، بزرگان، کیان ۲ علما

کبایر: کبیره‌ها، معاصی & حسنات

کبد: جگر

کبر: ۱ تکبر، خودپسندی، خودپرستی، خودپسندی، خودخواهی، خودستایی، عجب، غرور، کبار، مغروری، نخوت، ۲ نی، & افتادگی

کبریا: بزرگواری، بزرگی، جبروت، جلال، حشمت، شان، شکوه، شوکت، عظمت، فر، قدرت، کلانی، هیبت & حقارت، کوچکی

**کبکبه:** ۱ جاه، جلال، شکوه، شوکت ۲ اسواران، گروه

**کبوتر:** حمام، حمامه، کفتر

**کبود:** آبی، ارزق، اسود، تیره، سیاه، لاجوری، نیلگون، نیلی

**کبودی:** تیرگی، سیاهی، نیلی

**کبیر:** ۱ بزرگ، عظیم، کلان، معظم ۲ قاید، نبیل ۳ بالغ، رشید ۴ شوره‌زار، کویر

**کبیره:** اثم، ذنب، گناه، معصیت

**کپ:** دهان، دهن، فم

**کپر:** آلونک، عریش، کومه

**کپه:** انباشته، تلنبار، توده،

**کپه کپه:** بخش‌بخش‌توده‌توده، چندتاچندتا، قسمت‌قسمت

**کپی:** رونوشت، کپیه، مسوده، نسخه

**کپیه:** رونوشت، کپی، مسوده

**کت:** ۱ شانه، کتف ۲ تخت

**کتاب:** تذکره، دفتر، دیوان، رساله، سفینه، صحیفه، کتابچه، کشکول، مصحف، مکتوب، نامه، نوشته

**کتابت:** استنساخ، تحریر، ترقیم، ثبت، منشی گری، نگارش، نویسندگی & قرائت

کتابچه: جزوه، دفتر، رساله، طومار

کتف: دوش، شانه، کت، کول، منکب

کتک: ۱ زدن، ضرب، ضربت ۲ چوب، چوبدست

کتل: ۱ بلندی، پز، پژ، پشته، تپه، تل، عقبه، کوه، گردنه، گریوه ۲ توق ۳ اسب‌زین‌کرده

کتم: ۱ اختفا، پنهان، پوشیده، نهان ۲ پوشیدن، نهان کردن، نهان‌داشتن ۳ وسمه ۴ شمشاد

کتمان: پرده‌پوشی، پنهانکاری، خفیه‌کاری، کتم & افشا

کتیبه: ۱ سنگ‌نبشته، طابور، نبشته، نوشته ۲ اسبان ۳ جند، سپاه، لشکر

کثافت: ۱ آشغال، آلودگی، چرک، ریم، لجن، منجلاب، ناپاکی، نجاست ۲ غلظت & نظافت، لطافت

کثرت: ۱ بسیاری، زیادی، فرط، وفور ۲ تعدد، تکثر & قلت، وحدت

کثیر: بس، بسیار، جزیل، زیاد، عدیده، فراوان، متعدد، نهمار، وافر & اندک، قلیل

کثیف: ۱ آلوده، پلید، چرک‌آلود، چرکین، ریم‌آلود، لچر، ملوث، ناپاک، نجس ۲ غیرشفاف، متکاثف & نظیف

کج: اریب، پیچیده، خم، خمیده، کژ، متمایل، معوج، منحنی، مورب، ناراست، ناصاف، ناهموار & راست

کجاوه: تخت‌روان، عماره، محمل، هودج

کج‌اندیش: بداندیش، بدگمان، ظنین، کج‌خیال & نیک‌اندیش

کج‌باز: بدمعامله، کج‌بیع، کج‌پلاس، کج‌معامله & خوش‌معامله

کج‌خلق: بداخلاق، بدخلق، بدخو، ترشرو، تندخو، کج‌طبع & خوش‌اخلاق، خوش‌خلق

کج‌خیال: بداندیش، بدگمان، ظنین، کج‌اندیش & نیک‌اندیش

کج‌دست: دزد، نادرست

کجدم: عقرب، کژدم

کج‌ذوقی: بدسلیقگی، بی‌سلیقگی، کج‌سلیقگی

کجرو: منحرف، گمراه

کجروی: انحراف، کژروی، گمراهی

کج‌طبع: کج‌خلق، کژدل

کجک: برجاس، قلاب

کج‌معامله: ۱ بدرفتار، بدروش ۲ بدمعامله، کج‌بیع، کج‌پلاس

کج‌نظر: احول، کج‌بین، کج‌چشم، کژبین، لوچ

کج‌نهادی: بداصلی، بدذاتی، بدسرشتی، بدطینتی، بدگهری، بدنهادی & خوش‌جنسی، خوش‌طینتی

کجی: اعوجاج، انحراف، انحنا، خمیدگی، کژی، ناراستی، ناهمواری & راستی

کچل: بی‌مو، طاس، کرک، کل

کچلی: بی‌مویی، طاسی، کلی

کچول: ۱ سرمست، نشئه ۲ غمز، قر

کچه: چانه، ذقن، زنخدان

کحل: سرمه

کد: ۱ رنج، زحمت، عنا، مرارت، مشقت، ۲ خانه، سرا

کدام: کدامیک، کدامین

کدامین: کدام، کدامی، کدامیک

کدبانو: ۱ بانو، بی‌بی، خاتون، خانم، خانه‌دار ۲ زن، زوجه، همسر ۳ صرفه‌جو، مقتصد & کدخدا

کدخدا: ۱ دهبان، دهخدا، دهدار، کدیور ۲ پیشکار، مباشر ۳ صاحب‌خانه ۴ شوهر، مرد، همسر ۵ ریش‌سفید ۶ رئیس، متصدی & کدبانو

کدخدایی: ۱ دهبانی، دهداری، کدیوری ۲ ایل‌بیگی ۳ ریش‌سفیدی، کدخدامنشی ۴ آقایی، مردی، زوجیت ۵ پیشکاری ۶ ریاست & کدبانویی

کدر: ۱، بی‌جلا، بی‌رونق، بی‌فروغ، بی‌نور، تار، تیره ۲ دل‌آزرده، رنجیده، مکدر & روشن، شفاف

کدورت: ۱ تیرگی ۲ آزردگی، تکدر، دشمنی، دل‌آزردگی، دلتنگی، رنجش، رنجیدگی، ضجرت، عناد، ملال، ملالت، نقار، ۳ آلودگی، ناپاکی & صفوت

کده: ۱ خانه، سرا ۲ زبانه‌قفل

کدیور: ۱ دهبان، دهدار، کدخدا ۲ برزگر، رنجبر، زارع ۳ رئیس، ریش‌سفید

کدیه: ۱ تکدی، سوال، گدایی ۲ عسرت

کذاب: دروغگو، ناراستگو & راستگو، صدیق

کذب: افترا، بهتان، دروغ، دروغ، سقم، فریه، ناحق، نادرستی، ناراستی، ناصواب، نمش & صدق، صواب

کر: ۱ اصم، ناشنوا ۲ آرزو، مراد، مطلوب، مقصود ۳ توان، زور، قدرت، قوت، قوه

کراراً: بارها، به‌دفعات، به‌کرات، مکرراً

کراش: آشفتگی، پریشانی، خراش، ژولیدگی

کرامت: ۱ بخشش، بخشندگی، دهش ۲ بزرگواری، جوانمردی ۳ عظمت ۴ اعجاز، خارق‌عادت، معجزه

کران: ۱ جانب، طرف ۲ افق، ساحل، کنار، کناره ۳ گوشه ۴ حد، مرز، سامان، ناحیه، ۵ انتها، پایان

کرانه: ۱ جانب، جهت، طرف ۲، افق، ساحل، کنار، کناره، طره، عرض ۳ گوشه ۴ ناحیه

کراهت: آریغ، اکراه، بیزاری، رمیدگی، کینه، ناپسندی، ناخوشایندی، نفرت & رغبت

کرایه: اجاره‌بها، اجاره، حق‌العمل، مزد، منفعت

کرب: اندوه، حزن، دلگیری، غم، کربت، محنت،

کرباس: متقال

کرت: بار، دفعه، مرتبه

کرجی: بلم، زورق، قایق، کلک

کرجی‌بان: بلم‌ران، زورق‌ران، قایق‌ران

کرخت: بی‌حس، تخدیرشده، خدر، خواب‌رفته، سست، کرخ

کردار: ۱ رفتار، عمل، فعل، کار، کنش ۲ صفت ۳ رسم، روش، شیوه ۴ شکل، هیئت & گفتار

کردگار: آفریدگار، آفریننده، خالق، خدا

کردن: ۱ اجرا کردن، انجام‌دادن، عمل کردن ۲ ساختن ۳ ادا کردن، به‌جای‌آوردن، گزاردن ۴ آرمیدن، جماع کردن، مجامعت کردن

کرسی: ۱ چارپایه، صندلی ۲ اریکه، تخت، سریر، مسند ۳ آسمان، عرش ۴ منصه ۵ درس ۶ آسیا، دندان‌آسیا ۷ پایه، تراز

کرشمه: دلربایی، شیوه، طنازی، عشوه، غمزه، غنج، ناز

کرشمه‌باز: شیوه‌پرداز، طناز، عشوه‌ساز، عشوه‌گر، غماز، کرشمه‌پرداز، کرشمه‌ریز، کرشمه‌ساز، کرشمه‌طراز، کرشمه‌گر

کرشمه‌کنان: عشوه‌کنان، غمزه‌کنان، نازکنان

کرک: بدبده، بلدرچین، کراک، وشم، ولچ

کرکس: رخمه، لاشخور، نسر

کرم: ۱ بخشش، بخشندگی، بذل، جود، سخا، سخاوت ۲ بزرگواری، جوانمردی

کرنا: بوق، نفیر

کرنش: احترام، تعظیم، تکریم، حرمت، سلام

کره: ۱ چربی، روغن ۲ پینه ۳ چرک، ریم، وسخ

کره: اجبار، کراهت، گوی، نفرت

کره: بچه، نوزاد

کرهاً: اکراهاً، بااکراه، جبراً، ناچار، ناخواسته

کریاس: ۱ پیشخوان ۲ فضا

کریدور: دالان، سرسرا

کریم: بخشنده، بدیل، جواد، جوانمرد، سخاوتمند، سخی، شریف، گشاده‌دست، مکرم، واهب

کریه: بد، بدگل، زشت، قبیح، ناپسند، ناخوشایند، ناگوار، نفرت‌انگیز، نفرت‌بار & قشنگ

کریه‌المنظر: بدشکل، بدصورت، بدگل، بدنما، بدهیئت، زشت، زشت‌روی، کریه‌منظر & چشم‌نواز، زیبا

کژ: ۱ اریب، خمیده، کج، مایل، ناراست ۲ کژراه، منحرف ۳ ابریشم، غژ & راست، مستقیم

کژبین: ۱ احول، چپ، دوبین، کاچ، کاژ، کج‌چشم، لوچ، ۲ بدکار، تبهکار

کژدل: کج‌طبیعت، کژخاطر، کژمزاج، ناموزون

کژدم: عقرب، کجدم

کژی: ۱ انحراف ۲ اعوجاج، خمیدگی، کجی ۳ نادرستی ۴ دروغ، ناراستی & راستی

کس: ۱ خویشاوند، خویش، قوم ۲ آدم، بابا، تن، شخص، فرد، ۳ انیس، مونس ۴ همدم، یار

کساد: بی‌خریدار، بی‌رونق، بی‌معامله، راکد & پررونق

کسادی: بی‌رواجی، بی‌رونقی، بی‌معاملگی، رکود & رونق

کسالت: بیماری، درد، عارضه، مرض، ناخوشی، نقاهت & سلامت

کسالت‌آور: کسالت‌بار، کسالت‌زا، ملالت‌بار، ملال‌انگیز، ممل

کسالت‌بار: خستگی‌آور، خستگی‌زا، کسالت‌آور، کسالت‌زا، ممل

کسان: ۱ اقارب، اقوام، بستگان، خویشان، فامیل، وابستگان ۲ اشخاص، افراد

کسب: ۱ احراز، استحصال، اکتساب، تحصیل، حصول، دستیابی ۲ اشتغال، پیشه، حرفه، شغل، کار، مکسب ۳ رزق‌جویی

کسر: ۱ برخه، خرده ۲ تقلیل، کاهش، نقصان ۳ تفریق، کم، منها ۴ خرد کردن، شکست، شکستن

کسرا: خسرو، سلطان، شاه، قیصر

کسرشان: افت، عار

کسره: ۱ زیر ۲ شکسته

کسل: ۱ بی‌حال، خسته، فرسوده ۲ دردمند، مریض، ناخوش ۳ تنبل، سست، کاهل، ناتوان

کسوت: پوشاک، جامه، رخت، زی، قبا، لباس، ملبوس

کش: ۱ بیغوله، کنج، گوشه ۲ بر، پهلو، سینه، کنار ۳ آغوش، بغل ۴ خوش، نیک، نیکو

کشاورز: برزگر، برزیگر، حارث، دهقان، زارع، زراعت‌پیشه، فلاح، کشتکار، ورزکار

کشاورزی: حرث، زراعت، زرع، فلاحت، کاشت، کشت

کشت: ۱ حراثت، حرث، زراعت، زرع، کاشت، کشاورزی ۲ کاشته ۳ کشتن، کاشتن

کشتار: ۱ آدمکشی، قتل‌عام، قتل ۲ ذبح، سلاخی، قربانی، نحر ۳ محاربه

کشتارگاه: سلاخ‌خانه، مسلخ

کشتزار: جالیز، فالیز، مزرعه

کشتکار: برزیگر، حارث، دهقان، زارع، کشاورز

کشتگاه: پالیز، صیفی‌کاری، فالیز، کشتزار، لته، مزرعه

کشتگر: برزگر، حارث، زراعت‌پیشه، فلاح

کشتن: ۱ قتل ۲ ذبح، نحر

کشت‌وزرع: حراثت، حرث، زراعت، فلاحت، کشتگری، کشتکاری

کشت‌وکشتار: سلاخی، مقاتله

کشته: ۱ شهید، قتیل، مقتول ۲ خاموش، منطفی ۳ آرزومند، عاشق، مشتاق

کشتی: جهاز، زورق، سفینه، غراب، مرکب، ناو

کشتی: زورآزمایی، گلاویزشدن، مصارعت

کشتیبان: ملاح، ناخدا، ناوبان، ناوخدا، ناودار، ناوران

کشتیبانی: ملاحی، ناخدایی، ناوبانی، ناوخدایی، ناوداری

کشخان: دیوث، زن‌جلب، زن‌قحبه، قواد

کشش: امتداد، جاذبه، جذب، ربایش، مد

کشف: ۱ انکشاف ۲ شهود ۳ پیدا کردن، یافتن

کشکول: ۱ جنگ، سفینه، کتاب ۲ کشکل، وسیله گدایی

کشکی: الکی، الله‌بختکی، بیهوده، پرت‌وپلا، پوچ، شانسی، گتره‌ای، مزخرف، مهمل

کشمکش: اختلاف، تنازع، جدال، جر، جنگ، دعوا، زدوخورد، ستیز، ماجرا، مجادله، مرافعه، مشاجره، منازعه، نزاع

کشنده: قاتل، قتال، مرگبار، مهلک، هالک

کشور: ارض، اقلیم، خطه، دیار، سرزمین، شهر، قلمرو، مرزوبوم، ملک، ملکت، مملکت، ولایت

کشورستان: جهانگیر، غالب، کشورگشا، مملکت‌گیر

کشورگشا: فاتح، قاهر، کشورستان

کشورگشایی: جهانگشایی، کشورگیری

کشیدن: ۱ رسم کردن، نقاشی کردن ۲ امتداددادن، کشش ۳ تحمل کردن، متحمل‌شدن ۴ پیمودن، توزین کردن، وزن کردن ۵ دود کردن ۶ بردن، حمل کردن ۷ آشامیدن، نوشیدن

کشیده: ۱ بلند، طولانی، طویل، مرتفع، ممتد ۲ پس‌گردنی، تپانچه، سیلی ۳ توزین، سنجیده ۴ نوشیده & کوتاه

کشیش: اسقف، پیشوا، روحانی، مطران

کشیک: ۱ پاس‌بخش، پاسدار، قراول، کشیک‌چی، نگاهبان، نگهبان ۲ پست، ۳ پاس، مراقبت، نگهبانی

کعبه: ۱ قبله ۲ مکعب

کف: ۱ رویه، سطح ۲ کفه

کفاره: تاوان، تقاص، جریمه، کفارت

کفاش: ارسی‌دوز، کفش‌دوز، کفشگر

کفاشی: ارسی‌دوزی، کفش‌دوزی، کفش‌سازی

کفاف: بس‌بود، بسندگی، تکافو، کفایت

کفالت: پایندانی، تضمین، تعهد، تقبل، جانشینی، سرپرستی، ضمان، ضمانت، قائم‌مقامی، وصایت، وکالت

کفایت: ۱ اکتفا، بسندگی، کفاف ۲ شایستگی، قابلیت، لیاقت

کف: ۱ بازداشتن، نگه‌داشتن ۲ برگردانیدن ۳ خودداری، نگهداری ۴ اتقا

کف‌بین: رمال، فالزن، فالگیر، کاهن

کف‌نفس: اتقا، خویشتنداری، قناعت

کفتر: حمام، حمامه، کبوتر

کفر: ۱ ارتداد، الحاد، بت‌پرستی، بی‌دینی، زندقه، شرک ۲ کفران، ناسپاسی، ناشکری ۳ قیر & ایمان

کفران: حق‌ناشناسی، حق‌نشناسی، ناسپاسی، ناشکری

کفش: ارسی، پاافزار، پاچپله، پای‌افزار، پای‌پوش، پوتین، چکمه، دمپایی، گیوه، ملکی، موزه، نعلین

کفش‌دوزی: ارسی‌دوزی، چکمه‌دوز، کفاشی، کفشگری

کفش‌دوز: ارسی‌دوز، پاره‌دوز، پوتین‌دوز، پینه‌دوز، چکمه‌دوز، خفاف، کفاش، کفش‌دوز، گیوه‌دوز، لاخه‌دوز، ملکی‌دوز، موزه‌دوز

کفک: ۱ آب‌دهان، تف، خدو ۲ کپک

کفگیر: چمچه، قاشق، معلقه، ملاقه

کفل: سرین، کفلگاه

کفو: ۱ برابر، تالی، شبیه، مانند، مثل، معادل، نظیر، همانند، همتا ۲ همسر

کفور: ۱ حق‌ناشناس، قدرنشناس، ناسپاس، نمک‌بحرام ۲ بی‌ایمان، کافر

کفیل: پایندان، تاوان‌دار، سرپرست، ضامن، ضامن، متعهد، وصی، ولی

کل: ۱ بی‌مو، طاس، کچل ۲ بزنر، نرینه‌حیوانات & مودار

کل: تمام، جمیع، عموم، قاطبه، مجموع، هر، همگی، همه & جزء

کلاً: تمام، تماماً، جمعاً، جمله، جمیعاً، سراسر، کاملاً، مجموعاً، مطلقاً، همگی، همه، یکسر & جزئاً

کلات: ارگ، بارو، حصار، قلعه، کلاته

کلاس: ۱ پایه، دانشپایه ۲ رده، رسته، صف، صنف، طبقه ۳ اطاق‌درس ۴ درجه، طبقه، مرتبه

کلاسور: جزوه‌دان

کلاسه: رده‌بندی، طبقه‌بندی

کلاسیک: ۱، درسی، کلاسی، ۲ قدیمی، کهن

کلاش: شارلاتان، قلاش، کلاهبردار، گوش‌بر

کلاغ: خرجل، زاغ، زغن، غراب

کلافه: ۱ کلاف، گلوله‌نخ، مچاله ۲ آشفته، بستوه، بستوهی، پریشان، گیج

کلاله: ۱ جعد، زلف، موی‌مجعد ۲ کاکل، کسمه ۳ دسته‌گل

کلام: بیان، حرف، زبان، سخن، قول، گفتار، گفته، نطق & نوشتار

کلان: بزرگ، تنومند، عظیم، کبیر، معظم & کوچک

کلان‌سال: بزرگسال، سالخورده، سالمند، کهنسال، مسن & جوان، خردسال

کلانتر: ۱ پیشوا، کدخدا، مهتر، ۲ رئیس، سرپرست، متصدی

کلانتری: شهربانی، کمیساریا، نظمیه

کلانی: احتشام، بزرگی، عظمت، کبریا، مهتری

کلاهبردار: حقه‌باز، شیاد، گوش‌بر

کلاهخود: خود، مغفر

کلب: سگ

کلبه: آشیان، آلونک، زاغه، عریش، کاشانه، کوخ، کومه، لانه & صرح، قصر، کاخ

کلت: پارابلوم، تپانچه، رولور

کلروفیل: سبزینه

کلفت: ۱ خشن، ستبر، ضخیم، گنده ۲ درشت، ضخیم، ناهموار & باریک، کم‌حجم، کم‌قطر، لطیف، نازک

کلفت: ۱ پیشخدمت، خادمه، مستخدمه ۲ رنج، سختی، محنت، مشقت & نوکر

کلفتی: درشتی، ستبرا، ستبری، ضخامت، قطر، گندگی & باریکی

کلک: ۱ جهاز، زورق، قایق، کرجی ۲ حقه، حقه‌بازی، گول ۳، حقه‌باز، نیرنگ‌باز ۴ بوف، بوم، جغد ۵ غوزه ۶ شوم، نامیمون، نامبارک ۷ آذر، نشتر، نیشتر ۸ پیزر ۹ دردسر، صداع

کلک: خامه، قلم، نی

کلکسیون: آلبوم، مجموعه

کلمه: ۱ لغت، لفظ، نام، واژه ۲ سخن، کلام، گفتار ۳ امر، فعل

کلوب: انجمن، باشگاه، کانون

کلون: چفت، خرک، قفل

کله: ۱ راس، سر، مخ ۲ قله ۳ فکر، مغز

کله‌خشک: خودرای، خودسر، قد، کله‌شق، لجباز، لجوج، مستبد، مستبدالرای، یک‌دنده

کله‌شق: خودرای، کله‌خشک، لجباز، لجوج، مستبد، مستبدالرای، قد، یک‌دنده

کلی: ۱ بسیار، خیلی، زیاد ۲ عام، عمومی، همگانی، همگانی & جزیی

کلیات: ۱ اصول، مبادی ۲ مجموعه & جزئیات

کلیت: تعمیم، تمامیت، عمومیت & تجرید، جزئیت

کلید: ۱ سوئیچ، مفتاح، مقلاد ۲ پاسخنامه، راه‌حل & قفل

کلیسا: بیعه، پرستشگاه، دیمه، عبادتگاه، عبادتخانه، کنشت، معبد

کلیشه‌ساز: گراورساز

کلیل: افسر، تاج، دیهیم

کلیم: سخنگو، سخنور، همزبان، هم‌سخن

کلیمی: جود، جهود، عبرانی، موسوی، یهودی

کلیه: قلوه، گرده

کلیه: تمام، تمامی، جمع، همگی، همه

کم: اقل، اندک، اندک‌اندک، انگشت‌شمار، خفیف، شمه، قلت، قلیل، مزجات، معدود، ناچیز، ناقص ۲ چندی، مقدار & ۱ زیاد، قلیل، کثیر ۲ کیف

کم‌بضاعت: ۱ کم‌مایه، کم‌معلومات ۲ تهیدست، فقیر & غنی

کم‌بها: ۱ ارزان، بی‌ارزش، بی‌قدر، رخیص، کم‌قیمت، نازل ۲ نالایق & پربها

کم‌بهره: ۱ بی‌بهره، بی‌نصیب ۲ بی‌سود، کم‌منفعت، & پرسود

کم‌تجربه: ۱ بی‌تجربه، ناشی، نامجرب ۲ تازه‌کار، مبتدی، نوپیشه ۳ نوآموز، نوپا & مجرب

کم‌جثه: ضعیف، کوچک، لاغر، ناتوان، نزار & قوی

کم‌جرات: بزدل، ترسو، جبون، کم‌دل & پرجراءت

کم‌خرد: احمق، بی‌خرد، سبکسر، کم‌عقل، نادان & خردمند، خردور

کم‌خور: بی‌اشتها، کم‌خوار، کم‌خوراک & پرخور

کم‌خوراک: بی‌اشتها، کم‌اشتها، کم‌خور & پرخوراک

کم‌دل: بزدل، ترسو، جبون، کم‌جرات & پردل

کم‌رو: خجالتی، شرمناک، محجوب & پررو

کم‌زور: بی‌جان، بی‌قوت، ضعیف، ناتوان، نزار & پرزور، زورمند

کم‌سال: بچه، خردسال، طفل، کودک، نوباوه & کلان‌سال

کم‌سن: بچه، بچه‌سال، خردسال، طفل، کودک، نوباوه & مسن

کم‌طاقت: بی‌طاقت، کم‌تحمل، کم‌حوصله، ناشکیب & پرطاقت، حمول

کم‌عقل: ابله، احمق، بله، دیوانه، سفیه، کم‌خرد، گول، نادان، ناقص‌العقل & عاقل

کم‌عقلی: ابلهی، بله، حماقت، نادانی & دانایی

کم‌قیمت: ارزان، بی‌ارزش، کم‌ارج، کم‌بها & ارزشمند، پرقیمت

کم‌کم: اندک‌اندک، بتدریج، رفته‌رفته، متدرجاً

کم‌مایه: ۱ رقیق ۲ کم‌بضاعت، کم‌معلومات کم‌مایه & پرمایه

کم‌معلومات: کم‌بضاعت، کم‌مایه & بامعلومات

کم‌نظیر: ۱ طرفه، نادر، ۲ کم‌مثل، کم‌مانند ۳، بی‌مثل، بی‌مانند،

کم‌وزن: سبک & سنگین

کم‌همت: حقیر، پست‌همت، دون‌همت

کم‌هوش: ابله، بله، بی‌فراست، خرفت، دنگ، سفیه، سفیه، کودن، کوردل، گول، نادان & باهوش

کما: اغما، بی‌حسی، بیهوشی، غش

کمال: ۱ استغنا، بلوغ، پختگی، رسایی، رشد ۲ بینش، حکمت، فضل، فضیلت، معرفت ۳ آداب‌دانی ۴ اعلی‌درجه، تام، تمام، تمامیت

کمان: شیز، قوس، کمانه، گوژ، وتر

کماندار: کمانکش، کمانگر، کمانگیر، ناوک‌انداز

کمانک: پرانتز

کمانکش: کماندار، کمانگر، کمانگیر

کمانه: ۱ انحنا، قوس، کمان ۲ تیرگشت

کمانی: ۱ خمیده، قوسدار، مقوس، منحنی، نون ۲ کاریزکن، مقنی

کمبود: افت، فقدان، قلت، کمی، محدودیت، نقص & بس‌بود

کمپانی: ۱ شرکت، کارتل، کنسرسیوم ۲ پولدار، سرمایه‌دار، غنی

کمد: آرمالی، قفسه، گنجه

کمدی: خنده‌دار، طنزآلود، طنزآمیز، فکاهی، مضحک

کمر: ۱ شال، کمربند، میان‌بند ۲ میان ۳ کمرکش، کمره، میانه‌کوه

کمربند: تسمه، دوال، شال، میان‌بند

کمرشکن: بسیارسنگین، تحمل‌گداز، توان‌سوز، توان‌فرسا، طاقت‌سوز، طاقت‌فرسا

کمرنگ: پریده‌رنگ، تاریک، سیاه & پررنگ

کمرو: خجالتی، خجول، محجوب & پررو

کمرویی: حجب، حیا، شرم & پررویی، گستاخی

کمک: استعانت، اعانت، امداد، حامی، دستگیری، عون، مدد، مساعدت، مظاهرت، معاضد، معاضدت، معاون، معین، مواسات، هم‌دستی، همراهی، یار، یاری، یاور، یاوری

کمند: طناب، مقود

کمی: ۱ اندکی، قدری، لختی ۲ قلت، کسری، نقصان & تعدد، کثرت

کمیاب: شاذ، طرفه، کمبود، نادره، نادر، نایاب & وافر

کمیابی: تنگی، غل، نایابی، ندرت & وفور

کمیت: ۱ چندی، کمی ۲ مقدار & چگونگی، کیفیت

کمیته: انجمن، کمیسیون، مجمع

کمیسیون: ۱ انجمن، کمیته ۲ حق‌العمل، مزد

کمیک: خنده‌دار، مسخره، مضحک & تراژدی

کمین: ۱ بزنگاه، کمینگاه، مرصاد، مکمن، نخیز، نخیزگاه ۲ ترصد، مخفی‌شدن ۳ کمترین، کوچکترین ۴ ناتمام، ناقص ۵ پست، حقیر، دون

کمینگاه: ۱ کمین، کمینگه، مرصاد، مکمن، نخیزگاه ۲ دزدگاه ۳ بزنگاه

کمینه: ۱ حداقل، دست‌کم ۲ کمتر ۳ این‌بنده، اینجانب، بنده، حقیر، رهی & بیشینه، حداکثر، مهینه

کنا: عامل، فاعل، کنشگر، کننده & قابل، محل، منفعل

کنار: ۱ پهلو، جانب، ساحل، سو، ضلع، طرف، قبل، کران، کرانه، ور ۲ جفت، جنب، جوار، حاشیه، گوشه، مجاور ۳ آغوش، بر، بغل، پهلو ۴ پای، لب، لبه ۵ جدا، منفصل

کنار: سدر

کناره: پهلو، جانب، حاشیه، دامن، ساحل، طرف، کرانه، کران، گوشه، لبه

کناره‌جویی: اجتناب، احتراز، اعتزال، دوری، دوری‌گزینی، کناره‌گیری، گوشه‌گیری

کناره‌گیر: عزلت‌نشین، گوشه‌گیر، معتزل، معتکف

کناره‌گیری: ۱ اعتزال، اعتکاف، دوری، عزلت، کناره‌جویی ۲ استعفا، تقاعد

کناس: چاهک‌روب، زباله‌کش، سرگین‌کش، مستراح‌روب، هاری

کنام: ۱ بیشه، چراگاه ۲ کمینگاه ۳ لانه

کنایه: ۱ استعاره، تلمیح، مجاز ۲ اشاره، ایما، تعریض ۳ رمز ۴ طعن، گوشه

کنایه‌آمیز: اشاره‌وار، تعریض‌گونه، رمزآمیز

کنایی: استعاری، اشاری، مجازی

کنترات: پیمان، پیمان‌نامه، قرارداد، مقاطعه

کنترل: ۱ بازدید، بازرسی، تفتیش، وارسی ۲ نظارت ۳ سانسور ۴ مهار

کنج: ۱ بیغوله، زاویه، کنار، گوشه، گوه، نبش ۲ چین، شکن، کنجل ۳ قوز، قوزدار، گوژپشت

کنجکاو: خرده‌بین، دقیق، فضول، متتبع، متجسس، متفحص

کنجکاوی: تتبع، تجسس، تدقیق، جستجو، خرده‌بینی، دقت، مداقه

کند: آهسته، بطیء، تانی، سست، ملایم، یواش & تند، تیز، شتابنده

کندذهن: بلید، بی‌وقوف، بیهوش، کندفهم، کودن & باهوش

کندرو: بطیء، بطیء‌السیر & تندرو، سریع‌السیر

کندفهم: احمق، دیرفهم، کم‌فهم، کندذهن، گول & تندفهم، زودفهم

کندن: ۱ حفاری، حفر، گود کردن ۲ حکاکی ۳ بریدن، جدا کردن، قطع کردن

کندوکاو: تجسس، تحقیق، تفحص، جستجو، کاوش

کنده: ۱ تنه، چوب، دار، ساقه ۲ پای‌بند، کند

کنده کاری: حکاکی، کنده گری، نقر

کندی: ۱ آهستگی، بطو، تانی، فترت ۲ دلیری، شجاعت & تند، تیزی

کنز: دفینه، گنج، گنجینه

کنس: بخیل، پست، تنگ‌چشم، خسیس، فرومایه، لئیم، ممسک

کنسرسیوم: شرکت، کارتل، کمپانی

کنش: ۱ رفتار، عمل، فعل ۲ خو، رسم، عادت

کنشت: دیر، صومعه، عبادتگاه، کنیسه، معبد

کنف: ۱ امان، پشتی، پناه، حفظ، حمایت، زنهار، سایه، ظل ۳ جانب، طرف ۴ بال ۳ کنب

کنفرانس: ۱ اجلاس، کنگره، گردهمایی، همایش ۲ خطابه، سخنرانی

کنکاش: رایزنی، شور، کنگاش، مشورت

کنکور: آزمایش، آزمون، امتحان، مسابقه

کنگره: ۱ دندانه، شرفه ۲ مجلس

کننده: عامل، عملگر، فاعل، کنشگر

کنه: ۱ اساس، اصل، پایه، جوهر، ذات ۲ ته، ژرفا، عمق

کنیز: ۱ برده، زرخرید ۲ پرستار، خادمه، خدمتکار، کلفت ۳ دختر، دوشیزه ۴ زن

کنیسه: پرستشگاه، عبادتخانه، عبادتگاه، کنشت، کنیس، معبد

کنیه: تخلص، عنوان، لقب، نام

کوب: ۱ زدن، ضربت، کوبیدن ۲ بوریا

کوبیده: کوفته، مصدوم، مضروب، مقروع

کوپال: عمود، گرز

کوپن: بن، ژتون، ورقه‌جیره

کوتاه: ۱ خلاصه، قاصر، قصیر، قصیره، مجمل، محدود، مختصر، ملخص، موجز ۲ کوتاه‌قد، کوتوله & دراز

کوتاه‌قد: تاپو، قصیر، کوتاه‌قامت & دراز

کوتاهی: ۱ تعلل، تقصیر، سستی، فتور، قصور ۲ کم‌طولی

کوتوال: حصاردار، دژبان، قلعه‌بان، قلعه‌بیگی

کوتوله: قصیرالقامه، کوتاه‌قد & دیلاق

کوته‌بین: تنگ‌نظر، کوتاه‌بین، کوته‌فکر، کوته‌نظر

کوته‌بینی: تنگ‌نظری، کوته‌فکری & سعه‌صدر

کوته‌فکر: کوتاه‌فکر، کوته‌بین، کوته‌نظر

کوته‌نظر: اندک‌بین، تنگ‌نظر، خرده‌بین، دون‌همت، کوته‌بین & بلندنظر

کوثر: چشمه

کوچ: جابجایی، رحلت، رحیل، سفر، کوچ، مهاجرت، نقل‌مکان، هجرت

کوچک: ۱ تنگ، محقر ۲ بچه، خرد، خردسال، طفل ۳ صغیر، کم‌جثه ۴ پست، حقیر ۵ اندک، قلیل ۶ کم‌حجم & بزرگ، پهن، عریض، فراخ، وسیع

کوچک‌شماری: استحقار، تحقیر

کوچکی: ۱ حقارت ۲ کم‌حجم ۳ طفولیت ۴ خردی

کوچنده: راحل، مهاجر

کوچه: برزن، خیابان، گذرگاه، معبر

کود: رشوه، کوت

کودتا: براندازی، شورش

کودتاچی: شورشی، کودتاگر

کودک: بچه، جوان، خردسال، رود، صبی، طفل، نوباوه، نوباوه، نوجوان

کودکانه: بچگانه، طفلانه، کودک‌وار، کودک‌وش

کودکی: بچگی، طفولیت، نوباوگی & پیری، کهولت

کودن: ابله، احمق، بلید، بی‌شعور، بی‌عقل، بی‌وقوف، پخمه، خر، خرفت، دنگل، ساده‌لوح، کانا، کم‌هوش، کندذهن، نادان، ناقص‌العقل & هوشمند

کودنی: حماقت، کندفهمی، نادانی & هوشمندی

کور: اعمی، ضریر، کلیل، نابینا & بینا

کوران: جریان

کوردل: کم‌هوش، کندفهم

کورس: ۱ مسابقه ۲ دو ۳ دوره ۴ مسافت ۵ مجعد

کورکورانه: علی‌العمیاء، ناسنجیده، نسنجیده & حساب‌شده

کوره: ۱ آتشگاه، تنور ۲ شهرستان، شهر، ناحیه ۳ آبکند، مسیل

کوری: ضرارت، عمیاء، نابینایی & بینایی

کوزه: ۱ آبخوری، سبو، سفالینه ۲ خمیده، گوژ

کوزه‌گر: سفالگر، فخار، کوزه‌ساز

کوس: ۱ دهل، طبل، نقاره ۲ فروکوفتن ۳ هل‌دادن

کوسه: ۱ بی‌ریش، کم‌ریش ۲ ماهی، نون

کوشا: پرتلاش، جدی، درس‌خوان، ساعی، سخت‌کوش، فعال، مجاهد، مجد & تنبل، کاهل

کوشش: اهتمام، تقلا، تلاش، جدیت، جهد، سعی، فعالیت، مجاهدت، مداومت، مساعی & تنبلی

کوشک: بارو، حصار، صرح، قصر، قلعه، کاخ، کوت & کوخ

کوف: ۱، بوف، بوم، جغد ۲ کرکیت

کوفت: ۱ سیفلیس، ضربت ۲ کوبش ۳ آزار، اذیت، صدمه

کوفتگی: خستگی، ضرب‌دیدگی، فرسودگی

کوفتن: ۱ خرد کردن، زدن، ضرب، کوبیدن ۲ آسیب‌رساندن، صدمه‌زدن، ضربت‌زدن

کوفته: ۱ خسته، درمانده، فرسوده، وامانده ۲ پایمال ۳ آسیب‌دیده، ضرب‌دیده

کوک: ۱، منظم، میزان ۲ بخیه ۳ انتیم، سازگار ۳ روبه‌راه، روشن ۴ تحریک، خشمگین، عصبی، غضبناک ۶ گنبد ۷ کوکنار ۸ کاهو ۹ آبی، کبود

کوکب: ۱ اختر، ستاره، سها، نجم ۲ دالیا

کوکبه: جاه، جلال، حشمت، خدم‌وحشم، دبدبه، طمطراق

کوکنار: ۱ خشخاش، نارخوک ۲ کاج

کوکو: ۱ فاخته، قمری ۲ خاگینه

کول: ۱ دوش، شانه، کتف ۲ پلاس، گلیم ۳ آبگیر، استخر، تالاب، تالاب، کولاب

کولاک: ۱ بوران، توفان ۲ موج ۳ شاهکار، کارشایان، معرکه

کوله: ۱ پشت ۲ کوله‌بار ۳ آبگیر، استخر، تالاب ۳ انبوه، توده

کوله‌بار: باردان، پشتاره، کوله، کوله‌پشتی، کیسه

کوله‌پشتی: توبره، ساک، کوله‌بار

کولی: غربتی، غرشمال، قرشمال، لوری‌وش، لوری، لولی

کولی‌بازی: الم‌شنگه، جاروجنجال، قشقرق، کولیگری

کومه: پشته، توده ۲ آشیان، آلاچیق، آلونک، عریش، کپر، کلبه، لانه

کون: ۱ ته، ۲ دبر، سرین، ماتحت، مخرج، مقعد، نشستنگاه

کونی: امرد، گانی، مخنث، مفعول، ملوط، هیز

کوه: بند، پشته، جبل، کتل، کوهستان، کوهه، گردنه

کوه‌پیکر: عظیم‌الجثه

کوهان: ۱ برآمدگی، سلیل، قوز، گوژ ۲ پروین، ثریا

کوهپایه: پشته، تپه، رش

کوهستان: جبل، کوه، کوهسار، کهسار، کهستان

کوهنورد: کوه‌پیما، کوه‌سپر، کوه‌گرد

کوهنوردی: کوه‌پیمایی، کوه‌سپری، کوه‌گردی

کوی: ۱ برزن، محله ۲ گذر، معبر

کویر: خشکزار، شوره‌زار، کلاک، نمکزار، وادی

کهانت: پیشگویی، فالگویی، فالگیری، کاهنی

کهربا: آهن‌ربا، مغناطیس

کهف: زاغه، شکاف، شکفت، غار، مغاره

کهکشان: مجره

کهن: باستانی، باستان، دیرینه، قدیم، کنانه، کهنه & جدید، نو

کهنسال: پیر، جاافتاده، زال، سالخورده، سالمند، شیخ، فرتوت، قدیمی، کلان‌سال، مسن، معمر & جوان، خردسال

کهنسالی: پیری، شیب، فرتوتی، کهولت، معمری & خردسالی

کهنگی: دیرینگی، فرسودگی، قدمت & نوی

کهنه: ۱ دیرینه، عتیقه، عتیق، قدیم، قدیمی، کهن ۲ مزمن ۳ اسقاط، پوسیده، داثر، دارس، فرسوده، متروک، مندرس ۴ مستعمل ۵ خرقه، خلق & جدید، نو

کهنه‌پرست: مرتجع، واپسگرا & نوگرا

کهنه‌پوش: ژنده‌پوش، گدا

کهنه‌کار: باتجربه، باسابقه، مجرب & تازه‌کار

کهولت: پیری، سالمندی، فرتوتی، کهنسالی & شباب

کیاست: تدبیر، تیزفهمی، درایت، زیرکی، فراست، هوش، هوشیاری

کیایی: ۱ امیری، پادشاهی، حکومت ۲ بزرگی، زعامت، سزوری

کید: ترفند، تزویر، تغابن، حیله، خدعه، شید، فریب، مکر

کیسه: ۱ خرجین، کوله‌بار ۲ جیب

کیسه‌بر: جیب‌بر

کیسه‌کش: دلاک، مغمز

کیش: ۱ آیین، دین، شرع، شریعت، طریقت، طریقه، مذهب، مسلک، مشرب، نحله ۲ ترکش، تیردان، جوله ۳ روسری، مقنعه ۴ شمشاد

کیف: ساک

کیف: ۱ تلذذ، خوشی، سرمستی، شنگولی، عیش، لذت، مستی، نشئه ۲ داروی‌نشئه‌زا، مخدر ۳ چونی، کیفیت & خماری، کم

کیف‌آور: روانگردان، سکرآور، مکیف، نشئه‌زا & خماری‌زا

کیفر: ۱ انتقام، تادیب، تقاص، تنبیه، جزا، عقوبت، مجازات، مکافات ۲ تغار ۳ مشک & پاداش

کیفور: سرخوش، سرمست، سکران، کچول، مست، نشئه & خمارزده، مخمور

کیفیت: چگونگی، چونی، حال، وضع، وضعیت & چگونگی، کمیت

کیل: ۱ اندازه، پیمانه، کیله ۲ پیمودن، سنجش، سنجیدن ۳ ازگیل

کیله: پیمانه، پیمایش

کیمیا: ۱ اکسیر ۲ شیمی

کیمیادان: ۱، شیمیدان‌شیمیست ۲، کیمیاگر، کیمیاوی

کیمیاوی: ۱ شیمی‌دان، کیمیادان ۲ شیمیایی، کیمیایی

کین: بغض، حقد، دشمنی، عداوت، عناد، غرض، کینه

کین‌خواهی: انتقام، انتقام‌جویی، خونخواهی، کین‌توزی، کین‌کشی، کینه‌توزی

کینه: بغض، پدرکشتگی، تنفر، حقد، دشمنی، عداوت، عناد، غرض، کین، نفرت & محبت، مهر

کینه‌توز: انتقام‌جو، کین‌خواه، کینه‌جو، مغرض، منتقم

کینه‌توزی: بدخواهی، دشمنی، عناد، کین‌خواهی

کینه‌جو: حاقد، کینه‌ور، کینه‌خواه، کینه‌توز، کینه‌ورز & نیکدلی

کینه‌خواه: انتقام‌جو، کین‌توز، کین‌خواه، کینه‌توز، کینه‌جو

کینه‌کش: انتقام‌جو، کیفرجویی، نقمت & عفو

کینه‌ور: انتقام‌جو، کینه‌جو، مغرض، منتقم

کینه‌ورز: انتقام‌جو، کینه‌جو، منتقم

کیوان: زحل

کیوسک: اطاقک، دکه

کیهان: ۱ جو، سپهر، فضا ۲ جهان، دنیا، عالم، گیتی

گاراژ: توقفگاه

گارد: مستحفظ، نگهبان

گارسون: پادو، پیشخدمت

گاری: ارابه، درشکه، کالسکه

گاز: ۱ دندان، نیش ۲ کلبتین، گازانبر ۳ علف ۴ بخار

گازر: ۱ رخت‌شو، سپیدشو، قصار، لباس‌شو ۲ آبدارک

گازگرفتن: به‌نیش کشیدن، خاییدن، دندان گرفتن

گال: ۱ غوزه ۲ ارزن، گاورس ۳ شغال ۴ غلتیدن، غلت ۵ دوری، کناره‌گیری ۶ هزیمت ۷ جرب، گر ۸ بازی‌دادن، فریب ۹ فریاد

گالیدن: ۱ خروشیدن، فریادکشیدن ۲ غلتیدن ۳ دورشدن، گریختن

گام: ۱ پا، خطوه، قدم، مشی ۲ افسار، دهنه، لجام، لگام

گاو: بقر، ثور، سهر

گاوریش: ابله، احمق، بی‌خرد، نادان

گاه: ۱ فصل، موسم، وقت ۲ زود ۳ تخت، سریر، کرسی ۴ جا، مقام، مکان ۴ آواز، آهنگ

گاهگاه: اتفاقاً، بعضی‌اوقات، گاه گاهی

گاهواره: گاهوار، گهواره، مهاد، مهد

گبر: ۱ زرتشتی، زردشتی، مجوس ۲ بت‌پرست، کافر، گور، ملحد ۳ خفتان، خود

گبه: خرسک، فرش، قالی، گلیم

گپ: تکلم، حرف، سخن، گفتگو، محاوره

گتره‌ای: ۱ اتفاقی، الله‌بختکی، تصادفی، شانسی، کشکی ۲ تخمینی

گجسته: ۱ لعنتی، ملعون ۲ خبیث

گدا: ۱ بی‌نوا، تلنگی، تهیدست، فقیر، مفلس، ندار، نیازمند ۳ لئیم، ممسک، نخور ۲ دریوزه گر، سائل، متکدی ۳ انگل

گداخانه: دارالمساکین، نوانخانه

گداخت: ذوب، ذوبان، گداختن

گداختگی: ذوب، ذوبان

گداختن: آب کردن، تافتن، ذوب کردن

گداخته: ۱ مایع، مذاب ۲ داغ ۳ تحلیل‌رفته

گداز: ذوب، میعان

گدازش: ذوب، ذوبان

گداصفت: گداپیشه، گدامنش، لئیم، ممسک

گدامنش: گداصفت، گداطبع، لئیم، ممسک

گدامنشی: گداپیشگی، گداصفتی، گداطبعی، لئامت

گدایی: ۱ تهیدستی، درویشی، فقر ۲ دریوزه‌گری، سوال، کدیه‌دریوزه

گذار: عبور، گذر، مسیر، معبر

گذاردن: ۱ جادادن، گذاشتن، نهادن ۲ وضع کردن، وضع ۳ طی کردن، عبور کردن، گذشتن ۴ برپاداشتن، منعقد کردن ۵ ترک کردن، رها کردن

گذاشتن: ۱ نهادن، هشتن ۲ قراردادن، وضع کردن ۳ جادادن ۴ رها کردن، ول کردن ۵ اجازه‌دادن، رخصت‌دادن ۶ باقی‌گذاشتن، بجاگذاشتن

گذر: ۱ آمدورفت، تردد، عبور، گذار، گذشتن، مرور، مسیر ۲ کوچه، گذرگاه، معبر

گذرا: بی‌دوام، زودگذر، موقت

گذران: ۱ امرار، عیش، معاش، نفقه ۲ سپری‌شونده، فانی، گذرا

گذراندن: ۱ طی کردن، قراردادبستن، قرارگذاشتن ۲ سپری کردن، گذرانیدن ۳ رد کردن ۴ تجاوزدادن

گذرگاه: پاساژ، خیابان، راه، شارع، کوچه، مسیر، معبر، ممر

گذرنامه: پاسپورت، تذکره، جواز، روادید

گذرنده: ۱ راهگذر، رهسپر، رهگذر ۲ بی‌دوام، گذرا

گذشت: ۱ اغماض، بخشایش، بخشودن، چشم‌پوشی، درگذشتن، سماحت، عفو، عفو، لوطی‌گری ۲ سپری، گذر

گذشتن: ۱ عبور، گذر ۲ عبور کردن ۳ بخشودن، صرفنظر کردن

گذشته: ۱ پیش، دیرین، دیرینه، سابق، قبل، قبل، قدیم، ماسبق، ماسلف، ماضی، متقدم ۲ سپری، منقضی

گر: ۱ جرب ۲ اگر، کچل، کل

گراز: ۱ خنزیر، خوک ۲ خرامش، لنجه

گرامر: ادات، دستور، نحو

گرامی: ارجمند، دوست‌داشتنی، عزیز، محبوب، محترم، نازنین، والا

گرامی‌داشت: اعزاز، بزرگداشت، تبجیل، تجلیل، تکریم، & تحقیر

گران: ۱ ثقیل، سنگین، وزین ۲ پرقیمت، قیمتی، گرانبها ۳ سخت، شدید ۴ بزرگ، سترگ، عظیم ۵ انبوه، بسیار، زیاد، فراوان ۶ دشوار، صعب، مشکل ۷ تحمل‌ناپذیر، زننده، غیرقابل‌تحمل، ناگوار & ارزان، سبک، نازل

گرانبار: ۱ پربار، ثقیل، سنگین ۲ دلتنگ، غصه‌دار، غمگین، غمین، محزون

گرانبها: ارجمند، ارزشمند، ارزنده، بالرج، باارزش، بهادار، پرارزش، پرقیمت، پرقیمت، ثمین، قیمتی، گران، گرانقدر، گران‌قیمت، گرانمایه، مهم، نفیس & بی‌اهمیت، کم‌بها، کم‌قیمت

گران‌پایه: بلندپایه، بلندمرتبه، عالی‌رتبه، عالی‌شان، عالی‌قدر، گرانمایه، & بی‌مقدار

گرانجان: ۱ پوست‌کلفت، حمول، سخت‌جان ۲ بخیل، پست، لئیم ۳ پیر، سالخورده، کهنسال & سبکروح

گرانقدر: بزرگوار، عالیقدر، فخیم، گرانبها، گرانمایه، محترم، معظم، مفخم، مهم، وزین & دنی، فرومایه

گرانقیمت: ارزشمند، بهادار، پرارزش، ثمین، قیمتی، گرانبها، نفیس، & ارزان، ارزان‌قیمت

گرانمایه: ۱ عزیز، گرامی، گرانقدر، محترم ۲ ارجمند، عالی‌قدر ۳ معتبر، مهم ۴ ارزشمند، باارزش، گرانبها، نفیس، & ذلیل، خوار، بی‌ارزش

گرانمایگی: ۱ ارجمندی ۲ مرغوبیت، نفاست ۳ اعتبار، اهمیت

گرانی: ۱ ثقل، سنگینی، وزین ۲ غلا ۳ دشواری، سختی‌صعوبت ۴ گرانبهایی، & ارزانی

گراورساز: کلیشه‌ساز، مهرساز

گرایش: ۱ انحراف ۲ تمایل، میل ۳ آهنگ، قصد، گروش ۴ رویکرد

گربز: ۱ بی‌شرم، بی‌حیا، پاردم‌ساییده ۲ حیله‌گر، محیل، مکار ۳ باذکاوت، دانا، زیرک، هوشیار ۴ چالاک، چست، دلاور، دلیر، شجاع

گربه: پیشی، سنور

گرد: ۱ خاک، غبار ۲ پودر ۳ گردش

گرد: حلقه، دایره، دوار، گلوله، مدور

گرد: پهلوان، تهمتن، دلیر، رشید، قهرمان، مبارز، یل

گردآلود: غبارآلود، گردآلوده، گردناک، مغبر

گردآوری: تالیف، تدوین، جمع آوری، ضبط

گرداب: ۱ ورطه ۲ طوفان

گرداگرد: اطراف، پیرامون، حوالی، حول‌وحوش، دورتادور

گردان: ۱ دوار، سیار، گردنده ۲ جاری، روان، سیال ۳ متحول، متغیر، منقلب & ثابت

گرداندن: ۱ به‌گردش‌درآوردن، پردادن، چرخاندن، حرکت‌دادن ۲ برگردانیدن، تحریف کردن، تغییردادن، دگرگون ساختن، منحرف کردن

گردش: ۱ پرسه، پیک‌نیک، تفرج، تفریح، سیاحت، گشت، هواخوری ۲ جولان، حرکت، دور، دوران، سیر ۳ تغییر، دگرگونی

گردشگاه: پارک، تفرجگاه، تفریحگاه، نزهتگاه

گردن: جید، خر، عنق، معطف

گردنا: ۱ تدویر، گردی ۲ پیرامون، گرداگرد

گردن‌بند: طوق، عقد، قلاده، گلوبند، یاره

گردن‌فراز: ۱ سربلند، مفتخر ۲ طاغی، عاصی، گردنکش ۳ خودپسند، متکبر، مغرور ۴ زورمند، قوی، & سربزیر، ناتوان

گردن‌کشی: ۱ استکبار، تعدی، تمرد، طغیان، عصیان، نافرمانی ۲ دلاور، دلیر، شجاع ۳ گردن‌افرازی ۴ خودستایی، غرور

گردن‌کلفت: ۱ زورمند، قلچماق، نیرومند ۲ زورگو، قلدر، & نزار

گردناک: غبارآلود، گردآلود، مغبر

گردنکش: سرکش، طاغی، عاصی، عصیانگر، گردن‌فراز، مارد، متجاسر، متمرد، مستکبر، ناجم، نافرمانبردار، نافرمان، یاغ، یاغی، & فرمانبردار، مطیع

گردنکشی: بغی، تطاول، تمرد، سرکشی، طغیان، عصیان، نافرمانی، یاغیگری، & تسلیم، فرمانبرداری

گردنه: پز، بند، پژ، تپه، کتل، کوه، کوه‌راه، گریوه، گلوگاه

گردنه‌بند: راه‌بر، راهزن، طرار، عیار، قاطع‌الطریق، گردنه‌بر، گردنه‌زن

گردو: جوز، گردکان

گردون: ۱ آسمان، چرخ، سپهر، عالم، فلک ۲ ارابه، گردونه

گردونه: ۱ چرخ ۲ ارابه، گاری

گرده: ۱ قرص، گرد، مدور ۲ قرص‌نان

گردهمایی: اجلاس، جلسه، میتینگ، نشست، همایش

گردیدن: ۱ حرکت کردن، راه‌پیمودن، گشتن ۲ چرخ‌زدن، دورزدن ۳ شدن ۴ تحول‌یافتن، تغییریافتن

گرز: چماق، عمود، کوپال، گرزه

گرسنگی: جوع، غلا، قحطی، گشنگی، مجاعه & اشباع، سیری

گرسنه: ۱ جایع، گشنه، ناشتا ۲ قحطی‌زده & سیر

گرسنه‌چشم: ۱ آزمند، آزور، حریص، طماع ۲ تنگ‌چشم، ممسک

گرفتار: ۱ اسیر، بازداشت، دربند، محبوس ۲ دامنگیر، دچار، دستخوش، مبتلا ۳ پرمشغله، غرق، مشغول ۴ دلباخته، عاشق ۵ برده، پای‌بند، مقید ۶ صید، نخجیر & آزاد، رها

گرفتاری: ۱ ابتلا ۲ اسارت، حبس، قید ۳ تعب، تنگنا، دردسر، سختی، گیر، مخمصه ۴ اشتغال، مشغولیت ۵ رنج، مصیبت ۶ دلباختگی، دلدادگی، عاشقی & آزادی، رهایی

گرفتگی: ۱ انسداد ۲ قبض ۳ پریشانی، حزن ۲ ابتیاع، خریدن ۳ به‌چنگ‌آوردن ۳ دریافتن، دریافت کردن ۴ اخذ، قبض ۵ ابتلا، مبتلاشدن ۶ فرض کردن ۷ بستن، مسدود کردن ۸ برداشتن ۹ اثر کردن، کارسازشدن، موثرواقع‌شدن، ۱۰، پذیرفتن، قبول کردن، ۱۱، اسیر کردن، گرفتار کردن، ۱۲، گیراندن، مشتعل‌شدن، ۱۳، نقش‌بستن، ۱۴، تسخیر کردن، فتح کردن

گرفتن: ۱ ستاندن، ستدن

گرفته: ۱ افسرده، برزخ، دلتنگ، عبوس، غمگین، محزون، مغموم، ناشاد ۲ خفه، دلگیر، نفس‌گیر ۳ تار، تاریک، تیره ۴ بسته، مسدود، ، & باز، دل‌باز

گرگ: ذئب

گرم: ۱ حار، داغ، سوزنده، سوزان ۲ پررونق ۳ بامحبت، خونگرم، صمیمی & بارد، سرد

گرما: تف، حرارت، دما، گرمش، گرمی & برودت، سردی

گرمابه: آبزن، حمام، تابخانه

گرماگرم: اوج، بحبوحه

گرمسیر: قشلاق & سردسیر

گرمی: ۱ حرارت، دم، دما، گرما ۲ تندی، حدت، شدت ۳ عتاب، & برودت، سردی

گرو: ۱، رهن، شالهنگ ۲ داو ۳ شرط

گرونده: ۱ متمایل ۲ مومن، معتقد

گروه: ۱ امت، جماعت، طایفه، طبقه، قبیله ۲ جمع، جمعیت، جمهور ۳ باند، توده، فرقه ۴ جوخه، دسته، رده، رسته، فوج، ، عده ۵، انجمن، ، جرگه، حلقه، ، زمره، سلک، ملا ۶ سنخ، قشر ۷ تیم ۸ مجتمع ۹ قافله، ۱۰، بخش، دپارتمان & فرد

گروه‌بندی: تقسیم‌بندی، دسته‌بندی، رده‌بندی، طبقه‌بندی

گروه‌گروه: دسته‌دسته، فوج‌فوج، قسمت‌قسمت

گروی: ضمانت، وثیقه

گره: ۱، بند، عقد، عقده ۲ جعد، چین، شکن، شکنج، ۳ قید ۴ لکنت ۵، دشپیل، ۶ مفصل ۷ قفل ۸ پیوندگاه ۹ اشکال، مشکل

گره گشا: حلال، مشکل گشا

گری: ۱ اگزما، جرب، سودا ۲ جید، عنق، گردن

گریان: اشکبار، اشکریز، نالان

گریبان: جیب، یخه، یقه

گریبانگیر: دچار، مبتلا

گریختن: فرار کردن، فلنگ‌بستن، متواری‌شدن، هرب

گریخته: فراری، گریزان، متواری

گریز: ۱ انهزام‌عقب‌نشینی، فرار، هزیمت ۲ اجتناب، پرهیز ۳، رم، طفره

گریزان: ۱ بیزار، رمنده، رمیده، ، متنفر، نافر، نفور، ۲، فراری، گریخته، متواری، منهزم

گریزپا: فراری، متواری

گریزگاه: گریختنگاه، مفر، مناص

گریوه: ۱ عقبه، گردنه ۲ سراشیب، گدار، ناهموار

گریه: اشکریزی، تضرع، زاری، مویه، ناله، ندبه & تبسم، خنده، لبخند

گزاردن: ۱ ادا کردن، بجای‌آوردن ۲ پرداختن، تادیه، ، تادیه کردن

گزارش: اعلام، اعلامیه، اعلان، بیانیه، تفسیر، خبر، رپرتاژ، شرح، نقل

گزارشگر: خبرنگار، رپرتر، گزارشگر، مخبر، مفسر

گزاره: ۱ عبارت ۲ محمول ۳ ادا، پرداخت، تادیه ۴ اجرا، انجام ۵ اظهار، بیان ۵ تفسیر، شرح

گزاف: ۱ گزافه، لاف، مبالغه ۲ اغراق‌آمیز، بسیار، زیاد، مبالغه‌آمیز، هنگفت

گزافه: اغراق، افراط، چاخان، دروغ، غلو، گزاف، لاف‌زن، مبالغه، & حقیقت‌گویی

گزافه‌گو: بیهوده‌گو، چاخان، لاف‌زن، مبالغه‌گو

گزر: زردک، شقاقل، هویج

گزک: ۱ بهانه، دستاویز، مستمسک، ۲، تشنج ۳ نوبت، فرصت ۴ مزه

گزگزه: اشمئزاز، تنه، چندش

گزمه: آژان، پاسبان، پلیس، شبگرد، شحنه، عسس

گزن: شفره، کاردک، گزنه

گزند: آزار، آسیب، آفت، بلا، خدشه، خسران، زیان، صدمه، ضرر، لطمه، مضرت

گزنده: ۱ تلخ، تند، تیز، نیشدار ۲ هار

گزیدن: ۱ خاییدن، دندان گرفتن، گاززدن، نیش‌زدن، ۲ گزش

گزیدن: اختیار کردن، انتخاب کردن

گزیده: برگزیده، خلاصه، زبده، منتخب، نخبه، نقاوت

گزیر: چاره، علاج

گزینش: انتخاب، تعیین، دست‌چین، گلچین

گس: دبش

گساردن: ۱ آشامیدن، نوشیدن ۲ زایل کردن، زدودن،ستردن، محو کردن ۳ سپری کردن، طی کردن

گستاخ: بی‌آزرم، بی‌ادب، بی‌باک، بی‌پروا، بی‌حیا، بی‌شرم، پررو، جسور، دریده، شوخ‌دیده، شوخ، غره، فضول، لجوج، متهور، نافرهیخته، نامودب، وقیح

گستاخانه: بی‌ادبانه، بی‌باکانه، بی‌محابا، تهورآمیز، جسورانه، دلیرانه، لجوجانه، متهورانه

گستاخی: بی‌باکی، بی‌پروایی، بی‌حیایی، بی‌شرمی، پررویی، جراءت، جسارت، شوخی، وقاحت

گسترده: بسیط، پخش، پهن، پهناور، شایع، عریض، مبسوط، منبسط، وسیع

گسترش: انبساط، بسط، تعریض، توسعه، سعه، وسعت

گستره: پهنه، ساحت، عرصه، میدان

گسستگی: انفصال، انقطاع، پارگی، گسیختگی & پیوستگی

گسستن: بریدن، پاره کردن، قطع کردن، گسیختن، & پیوستن

گسسته: پاره، جدا، جدا، شکسته، گسیخته، منقطع، & پیوسته

گسسته‌عنان: ۱ عنان‌گسسته، گسسته‌مهار، لجام‌گسیخته ۲ بی‌قید، رها، لاقید، & مهار

گسیختگی: انفصال، پارگی، جدایی، گسستگی & اتحاد، اتصال، پیوستگی

گسیختن: پاره کردن، قطع کردن، گسستن، & پیوستن، متصل کردن

گسیخته: بریده، پاره، دریده، قطع، گسسته، منفصل، منقطع، & متصل

گسیل: ارسال، اعزام، روانه، فرستادن

گشاد: ۱ بزرگ، بسیط، پهن، جادار، فراخ، فسیح، گشاده، متسع، واسع، وسیع ۲ فرج، گشایش ۳ ظفر، فتح ۴ خوشی، سرور & تنگ، ضیق

گشادبازی: اسراف، تبذیر، حیف‌ومیل، ولخرجی & اقتصاد، صرفه‌جویی

گشادگی: فراخی، گنجایش، وسعت

گشادن: افتتاح، باز کردن، گشودن، & بستن

گشاده: ۱ رحب، فراخ، گشاد، مبسوط، منبسط، وسیع ۲ باز، مفتوح & بسته

گشاده‌باز: خراج، مبذر، متلف، مسرف، ولخرج & صرفه‌جو، مقتصد

گشاده‌بازی: اسراف، تبذیر، ولخرجی & اقتصاد

گشاده‌دست: باسخاوت، جوانمرد، سخاوتمند، سخی، کریم & خسیس

گشاده‌رو: بانشاط، بشاش، تازه‌رو، خندان، خوش‌خلق، خوشرو، & بدخو، گرفته

گشادی: فراخنا، فراخی، وسعت & تنگی، ضیق

گشایش: ۱ افتتاح، باز، سعه ۲ فرج ۳ تسخیر، فتح ۴ حل & انسداد

گشت: ۱ تفرج، تفریح، تماشا، سیاحت، سیر، گردش، گشتن، هواخوری ۲ پاسبانی ۳ تبدیل، تغییر ۴ تفحص، جستجو

گشت‌وگذار: تفرج، تماشا، سیاحت، سیر، گردش

گشتن: ۱ پرسه‌زدن، چرخیدن، دورزدن، سیاحت کردن، سیر کردن، طواف، گردش کردن، گردش ۲ تبدیل‌شدن، شدن، گردیدن

گشتی: پاسبان، قراول، کشیک، نگهبان

گشن: ۱ بارورسازی ۲ جفت‌جو، فحل، نرخواره

گشوده: ۱ باز، مفتوح، وا ۲ گشاده، منبسط

گفت: حرف، سخن، قول، گفتار، نطق

گفت‌وشنود: گفتگو، گفت‌وشنید، محاوره، مکالمه

گفتار: بیان، تکلم، سخن، عرض، کلام، گفتمان، گفت، مثل، نطق، واج & شنیدار

گفتگو: ۱ سخن، صحبت، گپ، مباحثه، محاوره، مذاکره، مشافهه، مصاحبه، مقال، مکالمه ۲ پچ‌پچ، خبر، شایعه ۳ آوازه، های‌وهوی ۴ جدل، قال‌وقیل، قال‌ومقال، مجادله

گفتمان: گفتار، مقال

گفتن: اظهارداشتن، اعلام کردن، اقرار کردن، به‌عرض‌رساندن، بیان کردن، سخن‌راندن، صحبت کردن، عرض کردن، فرمودن، گپ‌زدن، گفتگو کردن، معروض‌داشتن، نقل کردن ۲ سرودن ۳ نامیدن ۴ پنداشتن، تصور کردن، خیال کردن، فرض کردن ۵ مقال & شنودن، شنیدن

گفته: ۱ فرموده، کلام ۲ بیان، عرض

گل: ۱ تراب، خاشاک، خاک، طین، غبرا ۲ جدا، زمین ۳ لای، لجن، وحل

گل: ۱ زهر، ورد ۲ داغ & خار

گلابدان: گلاب‌پاش

گلابی: امرود، مرو، مرود

گلاویز: ۱ درآویختن ۲ درگیر، دست‌به‌یقه

گلایه: شکایت، شکوائیه، شکوه، گله

گلایه‌آمیز: شکایت‌آمیز، شکوه‌آلود، شکوه‌آمیز، گله‌آمیز

گلایه‌مند: شاکی، شکوه‌گر، گله‌مند

گلباران: شکوفه‌باران، گل‌افشان، گل‌پاشی، گلریز

گلبانگ: ۱ گلبام ۲ ترانه، نغمه

گلچهره: گلچهر، گل‌خد، گلرخ، گل‌رخسار، گلرو، گلعذار، لاله‌رخ، لاله‌رخسار، لاله‌رو، لاله‌عذار، & زردچهره، زردرو

گلچین: ۱ خوشه‌چین ۲ انتخاب، برگزینی، گزینش ۳ لب ۴ جنگ ۵ زبده، منتخب

گلخن: تون، مزبله & گلشن

گلدسته: ماذنه، مناره

گلرنگ: احمر، سرخ، گل‌فام، گلگون

گلریز: شکوفه‌باران، گل‌افشان، گلباران

گلزار: گلستان، گلشن، لاله‌زار & گلخن

گلستان: باغ، باغستان، بوستان، گلزار، گلشن، لاله‌زار

گلشن: باغ، حدیقه، گلزار، گلستان، لاله‌زار

گلعذار: گلچهره، گلرخ، گل‌رخسار، گلرو

گلغونه: روژ، سرخاب، غازه، گلگونه

گلکار: بنا، گلغر

گلگشت: ۱ تفرج، تماشا، سیر، گشت ۲ باغ، گلزار، گلستان

گلگون: سرخ، گلرنگ، گل‌فام، گلی

گلگونه: آلگونه، روژ، سرخاب، غازه

گلو: حلقوم، حلق، حنجره، خرخره، خشکنای، گل، نای

گلوبند: ۱ عقد، گردن‌بند، گلوند ۲ قلاده ۳ دستمال گردن

گلوگاه: ۱ حلق، گلو ۲ گردنه ۳ مدخل

گل‌ولای: شل، وحل

گلوله: ۱ گرد ۲ توپ، تیر، فشنگ ۳ مچاله

گلوله‌باران: آتشباری، تیراندازی، تیرباران & تک‌تیراندازی

گله: شکایت، شکوائیه، شکوه، گلایه

گله: احشام، رمه، غنم، فسیله

گله‌آمیز: شکایت‌آمیز، شکوه‌آلود، گلایه‌آمیز

گله‌بان: چوپان، راعی، شبان، گله‌چران

گله‌گله: دسته‌دسته، فوج‌فوج، گروه‌گروه & تک‌تک، دانه‌دانه، فرداًفرد، یکی‌یکی

گله‌مند: شاکی، شکواگر، گلایه‌مند

گله‌مندی: شکایت، شکوائیه، شکوه، گلایه

گلی: آل، گلفام، گلرنگ، گلگون

گلیم: پلاس، جل، فرش

گم: ۱ غایب، مفقود، ناپدید، ناپیدا، نامرئی ۲ گمراه ۳ سردرگم & پیدا، یافت

گماشتگی: ۱ ماموریت ۲ نوکری

گماشته: بنده، چاکر، خدمتکار، فرمانبردار، قراول، مامور، محافظ، مراقب، مستخدم، ملازم، نگاهبان، نوکر، وکیل

گمان: ۱ پندار، پنداشت، تخمین، تصور، توهم، حدس، خیال، زعم، شک، ظن، فرض، فکر، وهم ۲، باور ۳ ایهام & یقین

گمانه: ۱ ظن، مظنه ۲ احتمال

گمراه: ۱ ضال، غاوی، منحرف، منحط، ویلان، ۲ کژراه، سیاه‌دل، فاسد، ۳ ملحد & مهتدی

گمراهی: انحراف، بغی، ضلال، ضلالت، غوایت، کج‌روی & اهتدا

گمشدگی: ۱، فقد، ناپیدایی، ۲ ضلالت، گمراهی ۳ خودباختگی

گمشده: ۱ پی‌گم، گم‌نشان، مفقود، مفقودالاثر، ناپدید ۲ خودباخته ۳ تباه‌شده، ضایع، نابود & یافته

گمگشته: ۱ گمشده، مفقود ۲ ضال، ویلان & پیداشده، یافته

گمنام: خامل، بی‌نام‌ونشان، غیرمعروف، مجهول، مجهول‌الهویه، ناشناخته، ناشناس & سرشناس، مشهور

گمنامی: ۱ بی‌نامی، بی‌نشانی، خمول، ناشناختگی، ناشناسی ۲ بی‌سروپایی & اشتهار، شهرت

گمیز: ادرار، بول، پیشاب، شاش & غایط

گناه: اثم، بزه، تقصیر، جرم، جنایت، حرج، خبط، خطا، ذنب، زلت، سیئه، کبیره، معصیت، منکر & حسنه

گناهکار: بدعمل، بزهکار، تبهکار، خطاکار، روسیاه، عاصی، متهم، مجرم، مذنب، مقصر & بی‌گناه، پاک، مبرا

گنبد: قبه

گنج: ۱ خزانه، دفینه، کنز، گنجینه، مخزن ۲ مال، ثروت

گنجور: ۱ خازن، خزانه‌دار، خزینه‌دار، گنج‌بان ۲ صاحب‌گنج، گنج‌دار

گنجایش: ۱ سعه، ظرفیت، فراخنا، فراخی، گشادگی، وسع، وسعت ۲ استعداد، قابلیت

گنجشک: چغوک، چوزه، عصفور، ملوچ، ملیج

گنجفه: قمار

گنجه: اشکاف، دولاب، قفسه

گنجینه: خزانه، خزینه، دفینه، کنز، گنج، مخزن

گند: ۱ بدبو، عفن، متعفن ۲ بوی‌بد، تعفن ۳ فاسد & معطر

گند: ۱ جند، جیش، خیل، سپاه، عسکر، لشکر، ۲ خایه، خصیه

گنداب: ۱ باتلاق، باطلاق، ، مرداب ۲، فاضلاب

گندزدایی: ضدعفونی، عفونت‌زدایی، میکرب‌زدایی

گندم: حنطه، حنط، غله

گندمگون: اسمر، سبزه، سبزه‌رو

گنده: بزرگ، درشت، زمخت، ستبر، ستبر، ضخیم، کلفت، ناهموار & کوچولو

گنده‌دماغ: افاده‌دار، بددماغ، پرافاده، پرفیس‌وافاده، متکبر، مغرور & افتاده، متواضع

گندیدگی: بدبویی، تعفن، عفن، عفونت، فساد

گندیده: ۱ فاسد، له ۲ بدبو، عفن، متعفن

گنگ: ۱ صامت ۲ مبهم ۳ ابکم، اصم، الکن، بکم، بی‌زبان، لال & گویا

گنگی: ۱ بی‌زبانی، لالی ۲ ابهام & گویایی

گنهکار: بزهکار، عاصی، گناهکار، مجرم، مذنب & بی‌گناه، معصوم

گوارا: خوشگوار، گوارنده، مهنا، ناجع، نوش، نوشه، نوشین & ناگوارا

گوارش: تحلیل، گوارد، ، هضم

گوارنده: گوارشگر، گوارا، هاضم

گواه: ۱ شاهد، ناظر ۲ شهید ۳ برهان، بینه، دلیل، موید

گواهی: ۱ استشهاد، تایید، تصدیق، شهادت ۲ تاییدیه، گواهی‌نامه، مدرک

گواهی‌نامه: استشهاد، تاییدیه، تصدیق، دیپلم، شهادت‌نامه، کارنامه

گود: ۱ ژرف، عمیق، مقعر ۲ حفره، گودال

گودال: چال، چاله، حفره، خندق، گود، لان، مغاک

گودی: ژرفا، عمق، قعر

گور: ۱ آرامگاه، بارگاه، تربت، خاکجا، رمس، ضریح، قبر، لحد، مثوی، مدفن، مرغزن، مرقد، مزار ۲ دشت، صحرا ۳ گورخر

گورخانه: خاکجا، قبر، گور، گورگاه، مدفن، مزار، مقبره

گورستان: خاکستان، قبرستان، مزارستان، مزارگاه

گورکن: حفار، قبرکن، لاحد، لحدساز

گوریل: نسناس

گوز: باد، تیز، ریح

گوزن: آهو

گوژ: خمیده‌پشت، خمیده، قوز، کمان، مقعر

گوژپشت: خمیده‌پشت، خمیده‌قامت، قوز، قوزپشت

گوژی: انحنا، خمیدگی، گوژپشتی

گوساله: ۱ بقر، عجل ۲ کودن، نفهم

گوش: ۱ اذن ۲ زاویه، گوشه

گوش‌بر: شارلاتان، کلاش، کلاهبردار

گوش‌بزنگ: مترصد، مراقب، منتظر

گوش‌دادن: استماع، اصغا، شنود

گوشت: لحم

گوشتالو: چاق، سمین، فربه، گوشتالود

گوشزد: تذکردادن، تفهیم، خاطرنشان

گوشمال: تادیب، تنبیه، سزا، سیاست، عقوبت، مجازات

گوشمالی: تادیب، تنبیه، سیاست، مجازات

گوشوار: آویز، آویزه، گوشوارک، گوشواره

گوشه: ۱ زاویه، کنج ۲ پسله، خلوت ۳ سو، کرانه، کنار ۴ طعن، کنایه ۵ اشاره، ایما، تعریض، سربسته

گوشه‌گزینی: اعتزال، اعتکاف، انزوا، تجرد، تنهایی، عزلت

گوشه‌گیر: تنها، عزلت‌طلب، عزلت‌جو، کناره‌گیر، گوشه‌گیر، گوشه‌نشین، مجرد، معتزل، منزوی

گوشه‌گیری: اعتزال، اعتکاف، انزوا، زاویه‌نشینی، عزلت، گوشه‌نشینی

گوشه‌نشین: خلوت‌نشین، عزلت‌گزین، گوشه‌گیر، مجرد، معتزل، منزوی

گوشه‌نشینی: اعتکاف، انزوا، تنهایی، خلوت، عزلت، گوشه گیری، گوشه گیری

گول: ۱ ابله، ابله، احمق، پخمه، کم‌عقل، کم‌هوش، کندفهم، نادان، وغب ۲ بامبول، ترفند، حقه، خدعه، غبن، فریب، فند، کلک، نیرنگ

گون: رنگ، صبغه، فام، گونه، لون

گوناگون: الوان، جوراجور، متعدد، متفاوت، متفرق، متلون، متنوع، مختلف، & مشابه‌همسان

گونه: ۱ سنخ، صنف، قبیل، قسم ۲ تیره، دسته، طبقه، نوع ۳ جور، روال، شیوه، طرز، طریق، طور، نحو، نمط، نهج ۴ فام، گون، لون ۵ چهره، رخساره، رخسار، روی، شکل، عذار ۶ خد، لپ

گونه‌گون: الوان، رنگارنگ، متنوع، مختلف، & مشابه

گوه: زاویه، کنج، گوشه

گوهر: ۱ اصل، تبار، حسب، نژاد، نسب ۲ جوهر، ذات ۳ جواهر، در، گهر، مروارید

گوهرشناس: جواهرشناس، جواهری، صراف

گوهرنشان: جواهرنشان، مرصع

گوهری: اصیل، جواهری، نژاده

گوی: ۱ گلوله ۲ توپ، کره، گویه

گویا: ۱ سخنگو، قایل، ناطق ۲ روشن، شیوا، صریح، واضح ۳ انگار، ظاهراً، گوئیا، گویی، مثل‌این‌که، محتملاً ۴ حاکی، مشعر، & الکن، لال

گویایی: تکلم، ناطقه، نطق، & لکنت

گویچه: گلبول، گویک

گویش: لهجه

گوینده: ۱ راوی، سخنگو، متکلم، ناطق ۲ شاعر، ناظم، & شنونده، مستمع

گویه: ۱ گوی ۲ شکاف کوه، شکفت، غار

گویی: انگار، پنداری، شاید، ظاهراً، گوئیا، گویا، مثل این که

گوییا: انگار، پنداری، پنداری، ظاهراً، گویا

گه: پلیدی، سرگین، فضله، مدفوع، نجاست

گهر: جوهر، گوهر

گهربار: گوهربار، گهرافشان، گهرپاش، گهرریز

گهواره: گاهواره، مهاد، مهد، نانو، ننو،

گیاه: ۱ رستنی، سبزه، علف، نامی، نبات ۲ بوته

گیتی: آفاق، جهان، دنیا، دهر، عالم

گیج: بی‌حواس، بی‌هوش، پریشان‌حواس، حواس‌پرت، حیران، دبنگ، سرگردان، سرگشته، مات، متحیر، مست، منگ

**گیجگاه:** شقیقه، صداغ

**گیجی:** ۱ بی‌حواسی، پریشان‌حواسی، حواس‌پرتی ۲ حیرت، سرگشتگی

**گیر:** ۱ بست، بند، قید ۲ گرفتاری

**گیرا:** ۱ جالب، موثر، نافذ ۲ جذاب، ملیح ۳ قابض

**گیرایی:** ۱ جذابیت ۲ تاثیر

**گیرش:** ۱ تصرف، قبض، گرفتن، گیرندگی ۲ بند، بندش، قید، مانع ۳ عیب، نقص ۴ تقصیر، جرم، گناه

**گیرودار:** ۱ بحبوحه، حیص‌وبیص، گیراگیر، هنگامه ۲ پیکار، جدال

**گیره:** ۱ بست، قلاب ۲ گیر ۳ سبد ۴ آتش‌زنه

**گیس:** زلف، طره، کاکل، گیسو، مو

**گیسو:** جعد، زلف، شعر، طره، کاکل، گیس، مو

**گیشه:** باجه، دریچه

**گیلاس:** پارچ، لیوان

**گیلانی:** گیلکی، گیله‌مرد، گیلی

**گیلکی:** گیلانی، گیلک، گیله‌مرد، گیلی

**گیوه:** پاچپله، پای‌پوش، چپله، کفش، ملکی

لا: ۱ بین، درون، مابین، میانه، میان، وسط ۲ درز، روزن، شکاف، کر ۳ لایه، ورق ۴ تا، چین ۵ خیر، لما، نه ۶ قیچی، مقراض

لاابالی: بی‌بندوبار، بی‌حمیت، بی‌غیرت، بیکار، لاقید، لش

لاابالیگری: بی‌بندوباری، بی‌فکری، لاقیدی، هرزگی

لااقل: اقلاً، حداقل، دست‌کم، مینیمم & ۱ حداکثر، ماکزیمم ۲ بیشینه

لابد: لاعلاج، ناچار، ناگزیر، هرآینگی

لابراتوار: آزمایشگاه

لابه: ۱ التماس، تضرع، زاری، ضرع، ندبه ۲ تزویر، فریب، مکر، نیرنگ ۳ تملق، چاپلویی، چرب‌زبانی

لات: ۱ اوباش، بی‌سروپا، جاهل، فاسق، ولگرد، هرزه ۲ بی‌چیز، تهی‌دست

لاتاری: بخت‌آزمایی، قرعه، قمار، لاتار

لاجرم: دربایست، لابد، لاعلاج، ناگزیر

لاجورد: آبی، تیره، سیاه، کبود، لاژورد، نیلی

لاخه: ۱ پاره، پینه ۲ تکه، شاخه

لاخه‌دوز: پاره‌دوز، پینه‌دوز، تعمیرگر، کفشدوز

لاد: ۱ دیوار ۲ بنیاد، پی، شالده، شالوده ۳ گل، لادن

**لاده:** ۱ ابله، احمق، کانا، کودن ۲ ماده‌سگ، لاس، لاچ

**لارو:** کرم

**لازق:** چسبناک، چسبنده، دوسنده

**لازم:** بایست، بایسته، دربایست، ضرور، ضروری، فرض، ملزم، واجب

**لازمه:** ۱ بایسته، مستلزم، مقرون، ملازم، همراه ۲ مقتضی

**لاس:** ۱ لاچ، ماچه، ماده‌سگ، ماده ۲ ملاعبه ۳ ابریشم‌خام، قژ، کژ

**لاسیدن:** عشقبازی، لاس‌زدن، ملاعبه

**لاش:** ۱ جسد، جنازه، نعش ۲ جیفه، لاشه، لش ۳ مرده ۴ کالبد ۵ اندک، قلیل، ناچیز ۶ بی‌اعتبار، بی‌مقدار، پست، دنی، فرومایه ۷ تاراج، چپاول، غارت، یغما

**لاشه:** ۱ جسد، میت، نعش ۲ جیفه، لاش، مرده، مردار ۲ اندام، تن، کالبد

**لاشخور:** ۱ رخمه، کرکس ۲ لاشه‌خوار، مرده‌خوار ۳ مفتخور

**لاطائل:** بی‌سود، بی‌فایده، بیهوده، مهمل، ناسودمند

**لاطائلات:** اباطیل، ترهات، مزخرفات، مهملات

**لاغ:** ۱ شوخی، ظرافت، مطایبه، هرز، هزل ۲ سرور، شادی، نشاط ۳ تزویر، حیله، فریب، فسوس، مکر ۳ بافه، دسته

**لاعلاج:** لاجرم، مجبور، ناچار، ناگزیر

لاعلاجی: استیصال، بیچارگی، ناچاری، ناگزیری

لاغر: باریک، ضعیف، غث، کم‌جثه، منهوک، نازک، نحیف، نزار & چاق، سمین، فربه

لاغراندام: باریک، کم‌جثه، نازک‌اندام & چاق، فربه

لاغری: ذبول، نحیفی، نزاری & چاقی

لاغیر: تنها، فقط، منحصراً

لاف: ادعا، تفاخر، چاخان، خودستایی، دعوی، رجز، گزافه‌گویی، مبالغه‌گویی، هرزه‌درایی

لاف‌زن: پراکنده‌گو، چاخان، خودستا، خویشتن‌ستا، صلف، گزافه‌گو، لاف‌پیما، مدعی، هرزه‌درا

لاقید: بی‌اعتنا، بی‌بندوبار، بی‌غم، بی‌قید، بی‌مبالات، تن‌آسا، غافل، لاابالی & منضبط

لاقیدی: بطالت، بی‌اعتنایی، بی‌خیالی، بی‌غمی، تن‌آسایی، لاابالیگری & انضباط

لاک: ۱ پوسته، پوشش، جلد ۲ سرخ، قرمز ۳ تغار، لاوک ۳ پست، حقیر، دنی، زبون، فرومایه

لاک‌پشت: سنگ‌پشت، کاسه‌پشت، لاخه

لاکن: اما، لیکن، ولی

لال: ۱ ابکم، اصم، الکن، بی‌زبان، گنگ ۲ احمر، سرخ ۳ لعل & گویا

لالا: ۱ بنده، خدمتکار، غلام ۲ لله، مربی ۴ ماما ۴ خفتن، خواب ۵ درخشان، درخشنده

لاله: ۱ آلاله، شقایق ۲ احمر، سرخ

لاله‌زار: باغ، چمنزار، گلزار، گلستان، گلشن

لاله‌گون: آتش‌رنگ، آذرگون، سرخ‌فام، لاله‌رنگ، لاله‌فام، لاله‌وش

لاله‌نعمان: آلاله، شقایق، لاله

لاله‌وش: سرخ‌فام، لاله‌رنگ، لاله‌فام، لاله‌گون

لام: ۱ خمیده، منحنی ۲ تزویر، حیله، مکر ۳ تکبر، خودشتایی، ناز ۴ آرایش، زیب، زیور ۵ تیغ، خار، شوک ۶ پشمینه، ژنده ۷ کمربند، میان‌بند ۸ درع، زره

لامذهب: بیدین، بی‌کیش، کافر، ملحد & دیندار

لامع: تابان، تابنده، درخشان، درخشنده

لان: ۱ بی‌وفایی، عهدشکنی ۲ گودال، مغاک

لانه: ۱ آشیانه، آشیان، سوراخ، عریش، کاشانه، کنام ۲ شان، کندو ۳ بیکاره، تن‌آسا، تنبل، کاهل

لانه‌فساد: عشرتکده، فاحشه‌خانه، قحبه‌خانه

لاوجود: عدم، نیستی

لاهوت: ۱ عالم‌غیب ۲ ملکوت ۳ الهی & ناسوت

لاهوتی: الهی، غیبی، ملکوتی & ناسوتی

لای: ۱ رسوب، گل، لجن ۲ لا، میان، وسط

لایتغیر: تغییرناپذیر، ثابت، دایم & متغیر

لایتناهی: بی‌انتها، بی‌پایان، نامتناهی، نامحدود & متناهی

لایروبی: تنقیه، لاروبی، لایروبی

لایزال: پایدار، جاوید، زوال‌ناپذیر، سرمدی & فانی

لایعقل: ۱ بیخود، بیهوش، مدهوش ۲ خراب، مست & بهوش، هوشیار

لایق: ارزنده، باکفایت، باوجود، برازنده، درخور، زیبنده، سزاوار، شایان، شایسته، شایسته، صلاحیت‌دار، قابل، مستحق، مستعد & نالایق

لایموت: زوال‌ناپذیر، فناناپذیر، قیوم & فناپذیر

لاینحل: حل‌نشدنی، ناگشودنی & قابل‌حل

لاینقطع: پیوسته، دایم، مدام، مداوم، همواره، همیشه

لایه: ۱ بستر، بنلاد ۲ پرده، پوست، طبقه، غطا، قشر، لا، ورقه

لایه‌ای: پوسته‌ای، قشری

لایه‌لایه: طبقه‌طبقه، قشردار، ورقه‌ورقه

لولو: جمان، در، مروارید

لئامت: امساک، بخل، پستی، خست، دنائت، فرومایگی، گدامنشی، ممسکی، نخوری & کرامت

لئیم: بخیل، پست، پست‌فطرت، خسیس، دنی، رذل، فرومایه، گدا، گدامنش، ممسک، نادیده، ناکس، نخور & کریم

لب: ۱ شفه، لوچه ۲ دهانه ۳ کناره، لبه ۴ حاشیه، ساحل، کنار ۵ تپانچه، سیلی، کشیده

لب: ۱ چکیده، خلاصه، گزیده ۲ مغز ۳ خرد، عقل

لباده: بالاپوش، ردا، قبا، نمد

لباس: پوشاک، پوشش، تن‌پوش، جامه، حله، دثار، رخت، زی، کسوت، ملبوس، ناری

لبالب: آکنده، انباشته، پر، سرشار، لبریز، مالامال، مشحون، ممتلی، مملو & تهی، خالی

لبخند: ۱ تبسم ۲ خنده، شکرخند، شکرخنده

لبخندزنان: تبسم‌کنان، متبسم & گریه‌کنان

لبریز: آکنده، پر، سرشار، فیض، لبالب، مالامال، مشحون، ممتلی، مملو & تهی

لبلاب: پویچه، خو، عشقه، نیلوفر

لبن: شیر

لبو: چغندرپخته

لبه: ۱ حاشیه، کناره، لب، مرز ۲ تیزی

لبیب: بخرد، خردمند، دانشمند، عاقل، فهمیده & جاهل

**لبیک:** آری، بلی

**لپ:** ۱ گونه ۲ لب ۳ قطعه

**لته:** ۱ پارچه کهنه، کهنه‌ژنده ۲ پالیز، صیفی کاری، فالیز، کشتزار، مزرعه

**لت:** ۱ چک، خدشه، سیلی، ضربه ۲ پاره، تکه، قطعه، لخت ۳ مصراع، مصرع، نیم‌بیت ۴ چماق ۵ عمود، گرز ۶ انبار، انبان ۷ بطن، شکم

**لج:** خیرگی، ستیزه، ستیهندگی، عناد، لجاج، لجاجت، یکدندگی

**لجاج:** خیره‌سری، ستیزگی، ستیهندگی، لجاجت، یکدندگی

**لجاجت:** ابرام، ستیزه‌جویی، ستیهندگی، عناد، لج، یکدندگی

**لجام:** افسار، پالهنگ، دهنه، زمام، عنان، لگام، مهار

**لجام‌گسیخته:** افسارگسیخته، سرکش، گسسته‌عنان، گسسته‌مهار & مهار

**لجباز:** خودرای، ستیهنده، عنود، کله‌شق، یک‌دنده & منطقی

**لجن:** ۱ کثافت، گل، لای، لجم، لجمه، وحل ۲ بدنام، فاسد، کثیف، هرزه

**لجن‌مال:** بدنام، رسوا، متهم، ننگین

**لجنزار:** باتلاق، منجلاب، مرداب

**لجوج:** تخس، جسور، خودرای، خودسر، خودکامه، خیره‌سر، زکاره، ستیزه‌جو، ستیزه‌کار، ستیهنده، کله‌شق، گستاخ، مستبد، معاند، یک‌دنده

لجوجانه: خودسرانه، خودکامانه، گستاخانه

لجه: ۱ میانه‌دریا ۲ پرتگاه، ورطه

لچ: ۱ لب، لوچه ۲ برهنه، عریان، لخت

لچر: ۱ پلشت، کثیف ۲ فاسد، هرزه ۳ پست، لئیم ۴ شلخته ۵ متلک & پاک

لحات: پوست، جلد

لحاظ: ۱ دید، ملاحظه، نظر، نگرش ۲ دیدگاه، زاویه، منظر

لحاف: ۱ پتو، پوشش، دواج، لحیف ۲ بستر، دواج، رختخواب & نهالی

لحاف‌کش: پالنداز، جالنداز، جاکش، دیوث، قرمساق، قواد

لحد: آرامگاه، خاکجا، قبر، گور، مرقد، مزار، مقبره & مهد

لحظه: آن، ثانیه، حین، دقیقه، دم، لمحه، نفس، وقت، وهله

لحم: گوشت

لحن: آول، آواز، آهنگ، صوت، نغمه، نوا

لحیم: ۱ جوش ۲ پرگوشت، فربه

لحیه: ریش، محاسن

لخت: ۱ اندک، بخش، برخ، جزء، جصه، قسم، قسمت ۲ پارچه، پاره، تکه، قطعه ۳ عمود، گرز ۴ شلال، نرم ۵ بی‌حال، رخوتناک، سست ۶ دلمه، لخته، منعقد

لخت: برهنه، پتی، عریان، عور، لوت & پوشیده، مستور

لخت‌لخت: بخش‌بخش، پاره‌پاره، تکه‌تکه، قطعه‌قطعه

لخته: بسته، دلمه، سفت، منعقد

لختی: ۱ اندکی، بخشی، پاره‌ای، حصه‌ای، قلیلی، کمی

لختی: برهنگی، عریانی، عوری & پوشیدگی، مستوری

لذا: بنابراین، پس

لذت: التذاذ، حظ، خوشی، کیف، نعیم & الم

لذت‌بخش: حظ‌آور، دلپذیر، دلچسب، مسرت‌بخش، مسرت‌زا & المناک

لذت‌جو: خوش‌گذران، عیاش، کامجو

لذیذ: خوش‌خوار، خوش‌طعم، خوشمزه & بدمزه

لرد: ۱ ته‌مانده، ته‌نشست، درد، رسوب ۲ مسطح، هموار & صاف

لرز: ارتعاش، تشنج، جنبش، رعشه، لرزش، لرزه

لرزان: لرزنده، لغزان، مرتعش

لرزش: ارتعاش، تزلزل، تکان، جنبش، رعشه، لرز، نوسان

لرزنده: لرزان، مرتعش

لرزه: تزلزل، تشنج، تکان، تنه، جنبش

لزج: چسبناک، چسبنده، لغزان، لغزنده، لیز

لزوم: احتیاج، اقتضا، اقتضا، ضرورت، نیاز، وجوب، وسن

لزوماً: الزاماً، بالضروره، ضرورتاً، وجوباً

لس: ۱ افلیج، فلج ۲ بی‌حرکت، بی‌حس، سست، لم

لسان: ۱ زبان ۲ سخن، کلام، گفتار ۳ لغت

لساناً: زبانی، شفاهاً، شفاهی، گفتاری & کتبی، گفتاری

لش: ۱ بی‌حال، بی‌عار، بی‌غیرت، بیکاره، تن‌آسا، تنبل، لاابالی ۲ تن، جسد، لاشه، مردار ۳ گل‌ولای، لجن ۴ سماق

لشکر: ارتش، جند، جیش، خیل، سپاه، سپه، عسکر، فوج، قشون، گند

لشکرکشی: استراتژی، تجنید، سوق‌الجیش

لشکرگاه: اردو، اردوگاه، خرگاه، خرگه، لشکرگه

لشکری: ارتشی، سپاهی، سرباز، نظامی & کشوری

لطافت: تازگی، خوبی، صفا، طراوت، ظرافت، لطف، ملاحت، نازکی، نیکویی & ضخامت

لطف: التفات، بخشش، بذل، تفضل، شفقت، ظرافت، عنایت، کرم، لطافت، محبت، مرحمت، ملایمت، مهر، مهربانی، نرمی، نیکی & عتاب، عنف، قهر

لطمه: ۱ آسیب، صدمه، گزند، مضرت ۲ شوک، ضربه ۲ خسارت، خسران، زیان ۳ سیلی

لطیف: ۱ ظریف، نازک ۲ ترد، شکننده ۳ زیبا، گل‌اندام، گل‌پیکر، نازک‌اندام، نازک‌بدن، نازک‌تن ۴ شیرین، نغز ۵ ریز، ریزه، سبک & زمخت، ضخیم، کلفت

لطیف‌تن: زیباندام، فرشته‌پیکر، گل‌پیکر، لطیف‌اندام، نازک، نازک‌اندام

لطیفه: ۱ جوک، شوخی، لودگی، مزاح، هزل ۲ دقیقه، نادره، نکته

لطیفه‌پرداز: بذله‌گو، شوخ، شوخ‌طبع، لوده، ، مازح، هزال

لطیفه‌گو: بذله‌گو، شوخ، لطیفه‌پرداز، مازح، هزال

لعب: بازی، تفریح، تفنن، سرگرمی، لهو، مشغولیت & جد

لعبت: ۱ بازیچه، عروسک ۲ نیکو ۳ زیبا ۴ محبوب، معشوق ۵ اعجوبه، نادره ۶ بت، صنم

لعبت‌باز: بازیگر، عروسک‌باز ۲ خقه‌باز، شعبده‌باز، شعبده‌گر، مشعبد، نیرنگ‌باز

لعن: سب، فریه، لعنت، ناسزا، نفرین

لعنت: دعای‌بد، سب، سنه، فریه، لعن، نفرین & آفرین، دعا

لعنتی: گجسته، لعین، ملعون

لعین: رانده، رجیم، گجسته، لعنتی، مطرود، ملعون

لغایت: تا

لغت: کلمه، لفظ، واژه & معنا، معنی

لغت‌نامه: فرهنگ، قاموس، واژگان، واژه‌نامه

لغز: ۱ چیستان، معما ۲ انتقاد، ایراد، خرده، لغاز ۳ متلک

لغزان: لخشان، لرزان، لغزنده، لیز

لغزش: ۱ سقوط ۲ اشتباه، خطا، زلت ۳ سکندر، سکندری

لغزنده: ۱ سر، لخشنده، لغزان، لیز ۲ لزج ۳ شیبدار، شیبناک

لغزیدن: سرخوردن، سریدن، لخشیدن، لیزخوردن

لغو: ابطال، الغا، باطل، بی‌فایده، بیهوده، بیهوده گویی، پوچ، عاطل، فسخ، مزخرف، مزخرف، ملغا، مهمل، نقض، واهی، یاوه

لغوی: لغت‌شناس، لفظپرداز، واژه‌شناس & نحوی

لفاً: به‌پیوست، به‌ضمیمه، تلواً، جوفاً

لفافه: ۱ پوشش، غشا، محفظه، ملحفه ۲ کفن

لفظ: صورت، کلمه، لغت، واژه & معنی

لقا: ۱ چهره، صورت، قیافه، منظر ۲ دیدار، دیدن، ملاقات

لقاح: ۱ باروری ۲ بارورسازی، تلقیح، گشن‌سازی

لقب: اسم، تخلص، صفت، عنوان، کنیه، نام، نعت

لقمه: ۱ تکه، نواله ۲ خوراک، طعام، غذا

لک: ۱ لکه ۱ پارچه، کهنه‌پارچه، لته ۲ پاره، تکه‌پاره ۳ باطل، بیهوده، پوچ، یاوه ۴ ابله، احمق ۵ صدهزار ۶ خسیس، لئیم ۷ پیس ۸ خال، داغ، نشان ۹ آسیب، فساد، لهیدگی

لکاته: ۱ بدکاره، جنده، خودفروش، روسپی، فاحشه، قحبه، معروفه، هرجایی ۲ بدزبان، سلیطه، شرور

لکنت: زبان‌پریشی، زبان‌گرفتگی، کندزبانی، گرفتگی‌زبان، من‌ومن

لکه: ۱ چرک، خال، داغ، لک ۲ چکه، قطره

لکه‌دار: ۱ بدنام، رسوا، مفتضح، ننگین ۲ چرکین، لک، لک‌گرفته

لگام: افسار، پالهنگ، دهنه، رسن، زمام، لجام، مقود، مهار

لگد: ۱ پاسار، پخت، پشت‌پا، تیپا، لچ ۲ آلیز، جفتک

لگدکوب: پایمال، لگدمال

لگدمال: پامال، پایمال، لگدکوب

لگن: ۱ آبدستان، تشت ۲ شاشدان

**لله:** آموزگار، لالا، للهباشی، مربی، معلم

**لم:** ۱ رمز، شگرد، فن، فوتوفن، قلق ۲ چرایی، لما ۳ فلج، لس

**لم‌یزرع:** بایر، خراب، سباخ، غیرمزروع، کویر، نامزروع، نمکزار، هامون & مزروع، دایر

**لما:** جازمه، لا، لم

**لمبر:** ۱ تکان، لرزش ۲ نوسان، ارتعاش

**لمحه:** آن، ثانیه، حین، دقیقه، دم، طرفه‌العین، لحظه، وقت

**لمس:** ۱ تماس، سودن ۲ بی‌حس، فلج، مفلوج ۳ سست، نرم

**لمس کردن:** بسودن، دست‌مالیدن، سودن

**لمعان:** پرتو، تابش، درخشش، فروغ

**لنج:** ۱ غراب، کشتی ۲ اعرج، چلاق، شل، لنگ ۳ سدر ۴ خرام، خرامش، لنجه

**لندش:** شکایت، شکوه، غرغر، غرولند، نق‌نق

**لنف:** آب، خلط، لمف

**لنگ:** ۱ اعرج، چلاق، شل ۲ ایست، درنگ، ماندن، وقفه

**لنگ:** ازار، فوطه، قطیفه

**لنگ:** ۱ پا، پاچه، ران ۲ عدل، لنگه ۳ تک، طاق، فرد ۴ زمان، گاه، وقت، هنگام

لنگر: ۱ پاتوق، رباط ۲ خانگاه ۳ فواره، مطرحانی ۴ ضریح

لنگرگاه: اسکله، باراندار، بستنگاه، بندر، بندرگاه

لنگه: ۱ عدل ۲ نصف‌خروار ۳ هاله ۴ تا، تالی، طاق، عدیل & جفت

لو: ۱ افشا، رسوا، فاش ۲ شفه، لب، لوچه ۳ بلندی، پشته، تپه، رش ۴ زرداب، صفرا

لوا: بیرق، پرچم، درفش، رایت، علم

لواحق: ۱ ضمایم، منضمات ۲ پیشامدها، حوادث & سوابق

لوازم: اثاث، اثاثه، ادات، اسباب، بساط، تجهیزات، مایحتاج، وسایل

لواط: امردبازی، شاهدبازی، غلامبارگی، فجور، فسق، لواطه

لواطکار: امردباز، بچه‌باز، غلام‌باره

لوامه: سرزنشگر، ملامتگر، نکوهنده

لوت: بی‌گیاه، عور، لخت

لوث: ۱ آلایش، آلودگی، آلوده‌سازی، پلیدی

لوچ: احول، احول، دوبین، کاچ، کاژ، کاژ، کج‌نظر، کژبین

لوچه: شفه، لب، لو

لوچی: احولی، دوبینی، کاژی

لودگی: بی‌حیایی، ریشخند، شوخی، شوخی، مزاح، مسخرگی

لوده: بی‌غیرت، مزاح، مسخره، هرزه، هزال

لوری: بی‌حیا، بی‌شرم، غربال‌بند، غربتی، غره‌چی، قرشمال، کولی، لولی

لوری‌وش: ۱ کولی‌وار، کولی‌وش، لولی‌وار ۲ بی‌حیا، بی‌شرم

لوس: ۱ بی‌مزه، خنک، یخ ۲ بچه‌ننه، ننر

لوستر: چراغ‌آویز، چلچراغ

لوطی: ۱ فاسد، هرزه ۲ بچه‌باز ۳ دست‌ودل‌باز، سخی

لوطی‌گری: جوانمردی، سخاوت، سماحت، فتوت، گذشت

لوک: ۱ ابل، اشتر، جمل ۲ پویچه، عشقه ۳ عاجز، ناتوان

لوکس: اشرافی، شیک، عالی، مجلل، نفیس & فکسنی، لکنته

لول: ۱ سرحال، سرخوش، سرمست، شوخ‌چشم، ملنگ، نشئه ۲ خراب، طافح، مست ۳ قلم، لوله ۴ جنبش، حرکت، وول ۵ بی‌آزرم، بی‌حیا، بی‌شرم

لولا: ۱ بند، مفصل ۲ زغن ۳ سپستان

لولو: ۱ مترسک ۲ کریه‌المنظر ۲ ترسناک، مهیب

لوله: استوانه، لول

لولی: ۱ قرشمال، قرشمال، کولی، لوری ۲ روسپی، هرجایی ۳ بی‌آزرم، بی‌حیا

لولیدن: جنبیدن، حرکت کردن

لوم: سرزنش، سرکوفت، ملامت، نکوهش

لون: رنگ، صبغه، فام، گون، گونه

لوند: ۱ پرکرشمه، دلفریب، طناز، عشوه‌گر ۲ بدکاره، روسپی، هرجایی

لوندی: دلال، طنازی، عشوه، عشوه‌گری، غمزه، غنج، کرشمه

له: ۱ آبگز، فاسد، لهیده ۲ پاشیده، خرد، شکسته، کوبیده، کوفته ۳ مضمحل

لهب: زبانه، شرار، شرر، شعله، لهیب

لهجه: ۱ گویش ۲ زبان، لسان ۳ گفتار

لهف: افسوس، انفعال، تاسف، حسرت، ندامت

لهو: ۱ بازی، خوشی، سرگرمی ۲ آرمش، جماع ۳ عیاشی، عیش، عیش‌ونوش، ملاهی

لهوولعب: تفریح، خوشگذرانی، خوشی، عیاشی، هوسرانی

لهیب: زبانه، شراره، شرار، شرر، شعله، لهب

لیاقت: ارزش، استحقاق، اهلیت، سزاواری، شایستگی، صلاحیت، عرضه، قابلیت، قدر، کارآیی، مرتبه

لیچار: ۱ مزخرف، مهمل، ناپسند، نارول، یاوه ۲ مربا

لیدر: پیشوا، رئیس، رهبر، زعیم، قاید، مقتدا

لیز: سر، لزج، لخشنده، لغزنده، لغزان

لیس: عدم، لا

لیست: سیاهه، صورت، صورت‌اسامی، فهرست

لیسک: حلزون، لیسه

لیف: ۱ بافت، تار، تارچه، رشته، نسج ۲ کیسه ۳ ابرحمام

لیک: اما، لاکن، لیکن، منتها، ولی

لیکن: اما، لاکن، لیک، مع‌الوصف، مع‌هذا، منتها، ولی

لیل: ۱ شام، شامگاهان، شامگاه، شب، فلق ۲ تاریک & یوم

لیلاج: پاکباخته، پاکباز

لین: روان، نرم & خشن، زبر

لینت: روانی‌سستی، نرمی & صلابت

لیوان: ۱ پارچ، گیلاس ۲ خیمه ۳ ایوان

لیوه: ۱ بی‌مزه، خنک، لوس ۲ هرزه‌گرد، هرزه‌گو

ماب: ۱ بازگشت ۲ مرجع، محل‌بازگشت

مات : صدها، صدگان، مائه‌ها

ماثر : ۱ کارهای نیک، آثارنیک، ماثره‌ها، آثار نیکو ۲ اخبار، خبرها

ماثم : بزهکاری‌ها، خطاها، ماثم‌ها، گناهان & حسنات

ماخذ : ۱ منابع، منبع‌ها، ماخذها، مراجع ۲ کتاب‌شناسی

ماکل : خوراکها، غذاها، اطعمه، طعام‌ها & اشربه

مال‌اندیشانه :صفت ۱ دوراندیشانه، محتاطانه ۲ عاقبت‌نگرانه

مال‌اندیش : ۱ عاقبت‌بین، آخربین، عاقبت‌نگر ۲ دوراندیش، عاقبت‌اندیش، محتاط

مال‌اندیشی : احتیاط، بصیرت، حزم، دوراندیشی، عاقبت‌اندیشی، عاقبت‌بینی، عاقبت‌نگری، مال‌بینی

مالا : ۱ سرانجام، عاقبت ۲ بالمال، بالنتیجه، درنتیجه

مال : ۱ بازگشت ۲ مرجع، محل‌بازگشت ۳ عاقبت، فرجام ۴ سرانجام، پایان، نتیجه

مائده : ۱ خوراک، طعام، غذا، خوراکی، خوردنی ۲ خوان، سفره، ادیم

مائه : قرن، سده & دهه، هزاره

مابعدالطبیعه :ماوراءالطبیعه، متافیزیک

مابقی : بازمانده، باقیمانده، بقیه، پس‌مانده

مابه‌التفاوت :الباقی، باقی، باقیمانده، بقیه

مابین : ۱ اندرون، بین، لا، میان، وسط ۲ درمیان، دروسط ۳ تفاوت، فرق

ماتادور : گاوباز

ماتحت : ۱ ته، زیر ۲ دبر، کون، مقعد & مافوق

مات : ۱ حیران، شگفت‌زده، گیج، متعجب، حیرت‌زده، مبهوت ۲ تیره، تار، رنگ‌پریده، رنگ‌رفته، کبود، کدر ۳ شهمات

ماترک : ترکه، مرده‌ریگ، میراث

ماتریالیست : ماده‌گرا، مادی، دهری، ماده‌انگار، پیرو مکتب اصالت ماده & ۱ ایده‌آلیست ۲ متاله

ماتریالیسم : ماده‌گرایی، مادیگری، مکتب اصالت ماده، ماده‌انگاری & تاله

ماتریس : آرایه، قالب

مات‌زده : حیران، متحیر، مبهوت، انگشت به دهان

مات شدن : ۱ مبهوت‌شدن، بهت‌زده شدن، متحیر شدن ۲ شهمات‌شدن، باختن (در بازی شطرنج) & بردن ۳ تیره‌شدن، تار شدن & روشن شدن ۴ کدر شدن، ناشفاف شدن & شفاف شدن

مات کردن : ۱ به تعجب‌واداشتن، شگفت‌زده کردن، مبهوت کردن، بهت‌زده کردن ۲ حیران کردن، حیرت‌زده کردن، متحیر کردن، سرگردان کردن ۳ عاجز کردن، درمانده کردن ۴ در تنگنا قرار دادن (حریف) ۵ از حرکت بازداشتن (مهره شاه حریف درشطرنج)، شهمات

ماتم‌بار، ماتمبار : اندوه‌زا، ماتم‌زا، غم‌فزا، حزن‌آور، حزن‌انگیز، غم‌انگیز & نشاطانگیز

ماتم : ۱ پرسه، سوگ، عزا، مصیبت ۲ سوگواری، عزاداری، نوحه گری & عیش، سرور، عروسی ۳ اندوه، غم، غصه، حزن & سرور، شادی

ماتم‌پرسی : پرسه، تعزیت، سوگواری

ماتم‌داری : پرسه، تعزیه، سوگواری، عزاداری

ماتم داشتن : ۱ سوگواربودن، عزادار بودن ۲ عزاداری کردن، سوگواری کردن

ماتم‌دیده : ماتم‌زده، عزادار، مصیبت‌رسیده، سوگوار، ماتمی

ماتم‌زا : ۱ غم‌افزا، غم‌فزا، اندوه‌زا، غم‌انگیزه ۲ مصیبت‌زا، ماتم‌افزا

ماتم‌زدگی : ۱ تعزیت‌داری، عزاداری، مصیبت‌دیدگی ۲ ماتم‌دیدگی

ماتم‌زده، ماتمزده : ۱ تعزیت‌دار، داغدار، سوگوار، عزادار، ماتم‌دار، ماتمی، مصیبت‌دیده، مصیبت‌زده، مصیبت‌رسیده ۲ اندوهگین، غمگین، محزون

ماتم‌سرا : عزاخانه، غمکده، ماتمکده، محنت‌سرا

ماتم‌کده، ماتمکده :عزاخانه، غمکده، ماتم‌سرا، محنت‌سرا

ماتم گرفتن : ۱ عزاگرفتن، به سوگ نشستن، سوگوار بودن، پرسه‌نشینی کردن ۲ غصه خوردن، محزون‌بودن، غمگین بودن

مات‌ومبهوت :حیران‌وبهت‌زده، حیرت‌زده، حیرتناک، بهت‌آلود

مات‌ومبهوت شدن : حیرت‌زده شدن، بهت‌آلود گشتن، حیرتناک شدن

ماتیک : روژ لب

ماجد : ۱ ارجمند، بزرگوار، فخیم، گرامی، مفخم ۲ جوانمرد

ماجرا : ۱ پیشامد، جریان، حادثه، حکایت، داستان، رخداد، رویداد، سرگذشت، قصه، واقعه ۲ داوری ۳ کشمکش، گفتگو ۴ رنجش، رنجیدگی، گلایه، گله ۵ دعوا، مرافعه، جدال، جر

ماجراجو :صفت ۱ آشوب‌طلب، بلواطلب، بلوایی، شربه‌پاکن، شرطلب، غوغاطلب، فتنه‌جو & صلح‌جو ۲ حادثه‌جو، واقعه‌طلب & سلیم

ماجراجویانه : ۱ آشوب‌طلبانه، بلواجویانه، فتنه‌جویانه ۲ حادثه‌جویانه

ماجراجویی : ۱ آشوب‌طلبی، بلواجویی، شرطلبی، فتنه‌جویی، غوغاطلبی ۲ حادثه‌جویی، واقعه‌طلبی

ماجراطلب : ۱ ماجراجو، آشوب‌طلب، غوغایی، فتنه‌جو، بلواطلب & مصلح، آرامش‌طلب ۲ حادثه‌جو، واقعه‌طلب & سلیم

ماجراطلبی : ۱ ماجراجویی، آشوب‌طلبی، غوغاطلبی، بلواطلبی ۲ حادثه‌جویی، واقعه‌طلبی & سلامت‌طلبی

ماچ : بوس، بوسه

ماچ دادن : بوسه دادن، بوسیدن، بوس دادن & بوسه گرفتن

ماچ کردن : بوسیدن، بوس کردن، بوسه زدن

ماچه : ۱ ماده & نر ۲ ماهیچه

ماحصل : ۱ حاصل، نتیجه، محصول، دستاورد ۲ خلاصه، چکیده

ماخولیا : ۱ مالیخولیا، سودا، خیال خام ۲ سخنان پریشان، پریشان گفتار

مادام‌الحیات :مادام‌العمر، سراسرحیات، تاپایان زندگی

مادام‌العمر : دربود، درطی زندگی، مادام‌الحیات، تا پایان زندگی

مادام : ۱ تازمانی، تا، هنگامی که ۲ پیوسته، دائمخانم

مادح : ستایشگر، مدح کننده، آفرین گو، مداح & قادح

مادر : ۱ ام، مام، مامان، ننه، والده & پدر، اب، ابوی ۲ اصل، ریشه ۳ باعث ۴ اصل، منشا، جرثومه

مادرانه :صفت ۱ مادروار، مانند مادر ۲ صمیمانه، مهرآمیز

مادربزرگ : بی‌بی، جده & آقابزرگ، پدربزرگ

مادربه‌خطا :حرامزاده، ولدالزنا & حلالزاده

مادرحساب :صفت مادرخرج، تدارک‌چی

مادرخوانده : نامادری، دایه، مادراندر & پدرخوانده

مادرسالاری : مادرسری، مادرشاهی & پدرسالاری، پدرشاهی

مادگی : ۱ ماده بودن، تانیث‌بودن، مونث بودن & نرینگی ۲ اندام ماده گل‌وگیاه، عضوتولیدمثل گل‌وگیاه ۳ جادکمه، جاتکمه

مادموازل : دوشیزه، دخترخانم

مادون : ۱ زیردست، مرئوس ۲ پایین، پایین‌تر، فروتر، کوچکتر & مافوق، ماورا

ماده : ۱ جرم، هیولی ۲ اصل، مایه، ریشه، علت، سبب ۳ انثی، لاج، لاس، ماچه، مادینه، مونث، حیوان بچه‌زا ۴ بند، فصل ۵ آب، پیله، دمل & ذکور ۶ امر، موضوع

ماده کردن : چرک کردن، عفونت کردن، چرکین شدن، عفونی شدن

ماده‌گرا :اسم ماترآلیست، ماده‌انگار، مادیگرا، دهری‌مسلک، ماده‌باور

ماده‌گرایی :ماترآلیستی، ماده‌انگاری، دهری‌مسلکی، ماده‌باور

مادیات : پول، ثروت & معنویات

مادیان : اسب ماده

مادی :اسم ۱ پول‌پرست، پول‌دوست، پولکی، مال‌پرست، مال‌دوست ۲ خسیس، مقتصد، ممسک ۳ ماده‌گرا، ماتریالیست، مادی‌گرا ۴ مادنژاد ۵ عنصری ۶ جرمانی، جرم‌دار، جسمی، جسمانی، هیولانی & معنوی ۷ منسوب به ماده

مادینگی : تانیث، مونث‌بودن & نرینگی

مادینه : ماچه، ماده، مونث & مذکر، نرینه

مادیون : ماده‌گرایان، ماتریالیست‌ها & الهیون، ایده‌آلیست‌ها

مار : ۱ اژدر، اژدها، افعی، ثعبان، دیومار، حیه ۲ مادر & ۱ عقرب ۲ پدر

مارافسا : معزم، افسونگر مار، مارگیر

مارپیچ : ۱ پرپیچ‌وخم، پیچاپیچ ۲ حرکت مارگونه

مارچوبه : مارگیا، مارگیاه، هلیون، اسفرج

مارد : ۱ سرکش، طاغی، گردن‌کش، نافرمان، یاغی ۲ بلند، مرتفع & ۱ مطیع، بفرمان، رام ۲ پست، کوتاه، کم‌ارتفاع

مارسیرت : بدجنس، موذی

مارشال : سپهبد، سردار

مارش : ۱ موسیقی نظامی ۲ رژه، سان، قدم‌رو

مارق : ۱ مرتد، ازدین‌برگشته ۲ منحرف

مارک : ۱ انگ، داغ، علامت، نشان، نشانه ۲ واحد پول آلمان

مارمالاد : لرزانک میوه، مربای عصاره میوه

مارمولک : چلپاسه، کلپاسه، وزغه

ماز : ۱ آژنگ، چین، شکن، شکنج ۲ مازن، مازو، مازوج ۳ ترک، رخنه، شکاف ۴ مازن، مازو، مازه، گل‌کاو

مازاد : ۱ اضافی، باقی‌مانده، بقیه، زیادی، فزونی، مابقی ۲ افزون

مازوخیسم : مازوشیشم، شهوت خودآزاری، آزارگرایی، آزاردوستی

ماساژ دادن : مالش‌دادن، مشت‌ومال کردن

ماساژ : مالش، مشت‌ومال

ماسبق : پیشینه، سابق، گذشته، ماسلف، ماقبل

ماست‌مالی : ۱ کارسرسری ۲ لاپوشانی

ماست‌مالی کردن : ۱ لاپوشانی کردن، عیب پوشاندن ۲ سرسری‌برخورد کردن، سرسری رفع و رجوع کردن

ماسک : ۱ روبند، صورتک، ماسکه، نقاب، صورت‌پوش ۲ شکلک

ماسلف : گذشته، ماسبق & آینده

ماسه : رمل، سنگریزه، شن & ریگ

ماسه‌زار : شن‌زار، رملزار & ریگزار

ماسیدن : ۱ بستن، منجمدشدن ۲ خشک شدن ۳ لخته شدن ۴ نفع‌داشتن، بهره بردن، عاید شدن ۵ مثمر واقع‌شدن، نتیجه دادن، به ثمر رسیدن، تحقق یافتن ۶ قد دادن، رسیدن ۷ ناگفته ماندن، ادا نشدن ۸ انجام نشدن، ناتمام ماندن ۹ بی‌حرکت‌ماندن ۱۰ رس

ماشرا : ورم، آماس (دموی)

ماشه : ۱ انبر، کلبتان ۲ گیره، تفنگ

ماشی : ۱ به رنگ ماش ۲ سخن‌چینی ۳ رونده

ماشین : ۱ ابزار، دستگاه، موتور ۲ خودرو، کامیون، اتومبیل

ماشین‌نویس : ۱ تایپیست ۲ سکرتر، منشی ۳ اپراتور

ما : ضمیر اول شخص جمع، من‌وتو، من‌وشما، من‌وایشان، من‌واو، من‌وآنها & آنها، شما، ایشان

ماضی : ۱ قبل، گذشته، زمان‌گذشته، پیشین، سابق، ماضیه ۲ طی شده، سپری‌شده

ماغ : ۱ مرغابی ۲ ابر، میغ، مه، مزول، ۳ مه ۴ صدای گاو

مافوق : ۱ ارشد، بالادست، رئیس ۲ برتر، بالاتر ۳ بالا ۴ ورا & زیردست، مادون

ماقبل : پیش‌ازین، پیشتر & مابعد

ماکارونی : رشته، رشته‌فرنگی

ماکت‌سازی : نمونه‌سازی، نمونک‌سازی

ماکت : نمونه کوچک ساختمان وتاسیسات، مدل مینیاتوری، نمونک

ماکر : حیله‌گر، فریبکار، فریبنده، مکار، نیرنگ‌باز

ماکزیمم : بیشینه، حداکثر & می‌نیمم، حداقل

ماکیان : مرغ‌وخروس، دجاج، مرغان خانگی

مالاریا : نوبه، تب‌لرز، تب‌لرزه، تب‌نوبه

مال‌الاجاره : اجاره، کرایه، اجاره‌بها

مال‌التجاره : جنس، کالا، متاع

مالامال : ۱ آکنده، انباشته، پر، سرشار، لبالب، لبریز، مشحون، ممتلی، مملو ۲ بسیار، زیاد، کثیر، فراوان & تهی، خالی

مالاندن : ۱ مالش دادن ۲ صاف کردن، هموار ساختن، هموار کردن ۳ مجازات کردن، تنبیه کردن، گوشمالی دادن

مال‌اندوز :اسم ۱ ثروت‌اندوز ۲ پولکی، پول‌پرست، زربنده

مال‌اندوزی : ۱ ثروت‌اندوزی ۲ زربندگی

مال‌باخته، مالباخته : ۱ ورشکسته، ورشکست ۲ دزدزده

مال‌پرست : ۱ بخیل، ممسک ۲ مادی، دولت‌جو ۳ تمکن‌خواه، ثروت‌طلب ۴ مال‌دوست

مالت : جو، جو جوانه‌زده

مال : ۱ تمکن، تمول، ثروت، خواسته، دارایی، مایملک، مکنت، ملک، نعمت، نوا، هستی ۲ جنس، کالا، متاع ۳ پول، وجه، سرمایه ۴ طرفه، دندان‌گیر، باب دندان، درخورتوجه ۵ اهل، شهروند ۶ احشام، حیوان، دواب ۷ آن، متعلق به

مال‌دار، مالدار : ۱ توانگر، ثروتمند، دولتمند، محتشم، صاحب‌مکنت، غنی، متمول ۲ دواب‌دار، گله‌دار & فقیر، مستمند، نیازمند

مال‌دوست : بخیل، خسیس، مادی، مال‌پرست، ممسک

مالش دادن : ۱ مالیدن ۲ تنبیه کردن، گوشمالی کردن

مالش : ۱ مشت‌ومال، ماساژ ۲ اصطکاک، سایش ۳ تماس ۴ کوفتگی ۵ مجازات، کیفر، گوشمالی & نوازش

مالک : ۱ ارباب، دارا، دارنده ۳ صاحب، صاحبخانه، ملک‌دار، موجر ۲ آقا، مخدوم ۳ خداوند، خدایگان، ذی‌حق & مستاجر

مالکانه :اسم ۱ مالک‌وار ۲ سهم مالک

مالک‌سالاری : ۱ ارباب‌سالاری ۲ فئودالیسم، نظام ارباب‌رعیتی، ملوک‌الطوایفی

مالک شدن : صاحب‌شدن، به تملک درآوردن، در اختیار گرفتن

مالکیت : تملک، ملکیت

مال‌ومنال : دارایی، خواسته، مال و مکنت، ضیاع و عقار، مایملک، نعمت، هست‌ونیست

مالیات : باج، جزیه، خراج، ساو، عوارض

مالیخولیا : ۱ سودا، وسواس، صبارا، صباره، ماخول، ماخولیا ۲ خیال‌فام ۳ جنون ۴ وهم، توهم

مالیخولیایی : سودازده، سودایی، وسواسی، مبتلا به مالیخولیا

مالیدن : ۱ اندودن ۲ ماساژدادن، مالش دادن، مشت‌ومال دادن ۳ مس کردن، لمس کردن، بسودن ۴ آغشتن، آغشته کردن ۵ تنبیه کردن، گوشمال دادن ۶ لفوشدن، از بین رفتن، ول شدن ۷ تصادف سطحی کردن ۸ سودن، نرم کردن، ساییدن ۹ لگدمال کردن، له کرد

مالیه : ۱ دارایی ۲ پول‌نقد، ثروت، سرمایه ۳ مستغلات، ملک

ماما : ۱ دایه، قابله، ماماچه ۲ مادر، مامان

مام : ام، مادر، مامان، ننه، والده & اب، پدر

مامان :صفت ۱ ام، مام، مادر، ننه، والده، بابا، پاپا، پدر ۲ ناز، ناب، قشنگ، مامانی ۳ مطلوب، دوست‌داشتنی & بابا، پاپا، پدر

مامانی : ۱ ناز، ناب، قشنگ، زیبا، خوشگل ۲ دوست‌داشتنی، محبوب ۳ وابسته به مادر

مامایی : دایگی، قابلگی، قابله‌گری، ماماچه‌گری

مانا :صفت ۱ باقی، پایا، پایدار، جاوید، ماندنی & زوال‌پذیر، فانی ۲ شبیه، مثل،

همانند، مانند، مانده ۳ ظاهرمانتو : ۱ بالاپوش ۲ جامه‌گشاد ۳ بارانی، شنل

ماندگار :اسم ۱ ساکن، مقیم ۲ پایدار، جاوید، مانا، ماندنی & رفتنی

ماندن : ۱ اقامت گزیدن، ماندگار شدن، مقیم شدن ۲ توقف کردن، درنگ کردن ۳ درجا زدن ۴ خسته شدن، فرسوده‌شدن، کوفته شدن ۵ انتظار کشیدن، منتظرشدن ۶ زنده ماندن، زیستن، عمر کردن ۷ شبیه بودن، شباهت داشتن، مانستن ۸ بیتوته کردن ۹ دوام آور

ماندنی : ۱ پایدار، جاوید، مانا ۲ بادوام، دیرپا ۳ فراموش‌نشدنی، به‌یادماندنی ۴ مقیم، ساکن

ماندنی شدن : ساکن‌شدن، مقیم شدن، رحل اقامت افکندن، ماندگارگشتن & رفتنی

مانده :اسم ۱ الباقی، باقی، باقیمانده، بقیه، تتمه ۲ تفاوت ۳ دنباله ۴ بازمانده، خسته، درمانده، عاجز، فرسوده، کوفته ۵ مقیم ۶ باقی ۷ بیات

مانده شدن : ۱ از پاافتادن، خسته شدن، کوفته شدن ۲ عاجز شدن، درمانده شدن ۳ از کار افتادن، ناتوان گشتن

مانستگی :tsenmm[ e g:اسم شباهت، تشابه، همانندی

مانستن : شبیه بودن، شباهت‌داشتن، همانند بودن

مانسته : شبیه، مانند، ماننده، مثل، نظیر، همانند

مانع :اسم ۱ بازدارنده، جلوگیر، رادع، مخل، مزاحم ۲ بند، سد ۳ حاجز ۴ حایل ۵ عایق ۶ محظور، محذوریت ۷ مشکل، ایراد

مانع‌تراشی :اشکال‌تراشی، بهانه‌تراشی

مانع داشتن : ۱ ایراد‌داشتن، اشکال داشتن، مشکل داشتن ۲ محظوریت داشتن

مانع شدن : جلوگیری کردن، منع کردن، بازداشتن

مانند : ۱ بسان، تالی، جفت، جور، شبه، شبیه، عدیل، قبیل، قرین، متماثل، مثابه، مثل، مشابه، نظیر، نمونه، همال، همانند، همتا ۲ تشبیه، مشابهت

مانند کردن : ۱ تشبیه کردن ۲ شبیه کردن

ماندگی : تشابه، تناظر، شباهت، مشابهت، همانندی & تغایر، تفاوت

**مانندی** : تشابه، شباهت، همانندی & اختلاف

**مانور** : ۱ آزمایش، تمرین‌عملیات نظامی، مشق، رزمایش ۲ ترفند، شگرد، حرکات (زیرکی)

**مانوی** : پیرو آئین‌مانی، وابسته به مانی، مانی‌گرا

**مانیتور** : صفحه نمایش‌کامپیوتر، مونیتور، تصویرنما (رایانه، تلویزیون‌و )، صفحه‌تصویر

**مانیفست** : ۱ بیان‌نامه، بیانیه ۲ مرام‌نامه

**مانیکور کردن** : ناخن‌آراستن، لاک زدن، ناخن‌پیرایی کردن

**مانیکور** : ۱ لاک ناخن زدن ۲ ناخن پیرایی کردن ۳ ناخن‌آرایی کردن

**ماورا** : آن‌سو، پشت، فراسو، ورا

**ماورد** : گلاب

**ماوقع** : رخداد، حادثه، رویداد، ماجرا

**ماهانه** : ۱ شهریه، ماهیانه، مستمری، مقرری ۲ ماه‌به‌ماه، هرماهه & سالانه، روزانه، هفتگی

**ماه** :اسم ۱ برج، شهر ۲ قمر ۳ زیبا، قشنگ، جمیل، زیبارو ۴ محبوب، معشوق، یار ۵ دوست‌داشتنی، مطلوب ۶ بی‌عیب و نقص، کامل ۷ فصل

**ماه‌تاب، ماهتاب** : مهتاب، مهشید، نور ماه، پرتو ماه & آفتاب

**ماهر** : آزموده، استاد، تردست، چابک‌دست، حاذق، خبره، زبردست، کارآمد، کاردان، کارکشته، متبحر، متخصص، مجرب & ناشی، غیر ماهر

ماهرانه : استادانه، بامهارت، رندانه، زیرکانه، متبحرانه، مدبرانه & ناشیانه

ماه‌رخ، ماهرخ : مه‌طلعت، مه‌چهر، مه‌پاره، ماه‌سیما، ماهرو، ماه‌منظر، مه‌عذار، مه‌رخ، زیبا، مه‌لقا، خوشگل، قشنگ & بدگل، زشت

ماه‌رو، ماهرو : خوشگل، زهره‌جبین، زیبا، قشنگ، ماه‌رخ، ماه‌سیما، ماه‌طلعت، ماه‌منظر، مه‌جبین، مه‌پاره، مهرخ، مهسا، مه‌طلعت، مه‌عذار، مه‌لقا، مهوش & زشت‌رو

ماه‌زده : ۱ دیوانه، مجنون، روان‌پریش ۲ شوریده، شیدا

ماه گرفتگی : خسوف & کسوف

ماهواره : قمر، مصنوعی، ماهوار

ماهور : پستی و بلندی، کوه‌پایه، تپه، تپه‌زار

ماهیانه : ۱ ماهانه، مستمری، مشاهره، مقرری، وظیفه ۲ ماه‌به‌ماه، هرماهه

ماهی‌تابه : ۱ تابه ۲ ماهی‌تاوه

ماهیت : ۱ بود، جوهر، وجود، هستی ۲ چگونگی، چیستی ۳ حقیقت، واقعیت ۴ هویت & غرض

ماهیچه : عضله، کره، مایچه

ماهی : حوت، سمک، کوسه، نون

ماهی‌گیر، ماهیگیر : صیاد

مایحتاج : ۱ اثاث، ملزومات، مایلزم، ضروریات ۲ نیازمندی‌ها، دربایست، دربایسته

مایع :صفت ۱ آبدار، آبکی ۲ آبگونه، رقیق ۳ روان، سیال ۴ محلول & جامد

مایل بودن : ۱ خواهان‌بودن، طالب بودن ۲ راغب بودن، شایق بودن، مشتاق بودن، علاقه‌مند بودن

مایل : ۱ خمیده، کج، کژ، متمایل، مورب & مستقیم ۲ خواهان، راغب، شایق، طالب، علاقه‌مند، مشتاق & نافر

مایل شدن : ۱ خواهان‌شدن، طالب شدن، خواستار شدن، طالب شدن ۲ شایق شدن، مشتاق شدن، علاقه‌مند شدن

مایملک : دارایی، مال، مال‌ومنال، هست‌ونیست، هستی

مایو : لباس شنا

مایه : ۱ آلت، ابزار، ادات، افزار ۲ اساس، اصل، جرثومه، سرچشمه، ماده ۳ دانش، سواد، معلومات ۴ بضاعت، پول، سرمایه، وسیله ۵ باعث، علت ۶ ملاک ۷ ماده، هیولی ۸ فحوا، مضمون ۹ اندازه، قدر، مقدار ۱۰ تخمیرگر، تخمیرکننده ۱۱ واکسن ۲۱

مایه‌دار : ۱ پرمایه ۲ غلیظ ۳ پررنگ ۴ توانگر، ثروتمند ۵ باسواد، بامعلومات & کم‌مایه

مایه‌دست : سرمایه اندک، دست‌مایه

مایه‌سوز : ورشکسته، ورشکست، مال‌باخته، بی‌سرمایه، مفلس، خانه‌خراب & مایه‌ور

مایه‌کوبی : تلقیح، واکسیناسیون

مایه گذاشتن : ۱ وقت‌صرف کردن، وقت گذاشتن ۲ هزینه کردن ۳ نیرو گذاشتن، انرژی صرف کردن

مایه گرفتن : ۱ نشئت گرفتن، سرچشمه گرفتن، ناشی شدن ۲ منبعث‌شدن، باعث شدن

مایه‌ور : ۱ پرمایه ۲ پولدار، ثروتمند، غنی، دارا ۳ پرارزش، پربها، ارزشمند، باارزش، گران‌بها ۴ باشکوه، پرجلال، شکوهمند، مجلل ۵ بزرگوار، محتشم، گران‌مایه

ماء : آب

ماءالشعیر : آب‌جو

مابون : هیز، مخنث، مفعول، ملوط

ماجور : اجرت گرفته، مزدگرفته، اجریافته، مثاب

ماخذ : ۱ منبع، منشا، اصل ۲ مرجع ۳ مبنا

ماخوذ : ۱ گرفتار ۲ گرفته ۳ مسئول

ماذنه : گلدسته، مناره

ماذون : ۱ مختار، مخیر ۲ جایز، روا، مجاز، مشروع

ماکل : خوراک، غذا، طعام، خوردنی & اشربه، نوشیدنی

ماکول : ۱ خوراکی ۲ خوردنی، قابل خوردن & مشروب، اشربه، نوشیدنی، آشامیدنی، قابل نوشیدن

مالوف : ۱ آشنا، آمخته، اخت، خوگر، خوگرفته ۲ معمول، دمخور، عادت گرفته، مانوس، همدم & نامالوف، نامانوس

مامن : پناه، پناهگاه، سلامتگاه، ملجا، جای امن، امنگاه

مامور :اسم ۱ عامل، کارگزار، وکیل ۲ کارمند ۳ گماشته، مستخدم ۴ متصدی، مسئول ۵ پاسبان، پلیس ۶ فرستاده & آمر

ماموریت : ۱ رسالت، مسئولیت ۲ نقش، وظیفه ۳ تصدی، خدمت ۴ عاملی، عاملیت، کارگزاری، وکالت ۵ کارمندی، گماشتگی

ماموم : مصلی، نمازخوان، نمازگزار & امام، پیش‌نماز

مامون : ۱ ایمن، درامان ۲ امانت‌دار، امین ۳ مورداعتماد، معتمد

مانوس : ۱ آشنا، اخت، دمساز، مالوف، محشور، همدم، همنشین ۲ آمخته، خوگر، رام، معتاد & نامانوس

مانوس شدن : انس گرفتن، اخت شدن، عادت کردن، آمخته شدن، خوگر شدن

مانوس کردن : انس‌دادن، آمخته کردن، عادت دادن، الفت دادن، مالوف کردن

ماوا : ۱ پناه، پناهگاه، ملاذ، ملجا ۲ جا، جایگاه، سامان، محل، مقام، موضع، منزل، مسکن، وثاق

ماوا کردن : جا گرفتن، اقامت کردن، مقیم شدن، اقامت کردن، سکونت کردن، سکنا گزیدن، ماوا یافتن

ماوا گرفتن : ۱ پناه گرفتن، مامن گزیدن ۲ مسکن گزیدن، منزل گرفتن، جا کردن، ماوا گزیدن، سکونت کردن

مایوسانه : نومیدانه، ناامیدانه

مایوس : بی‌امید، دلسرد، محروم، ناامید، ناکام، نومید، وازده & امیدوار

مایوس شدن : ۱ ناامیدشدن، نومید گشتن، دل‌سرد شدن، وازده شدن ۲ محروم شدن، ناکام گشتن

مایوس کردن : نومید کردن، ناامید کردن، محروم ساختن، وازده کردن، ناکام کردن & امیدوار کردن

مباحث : گفتگوها، مبحث‌ها، مقولات، مقوله‌ها، موضوعات، جستارها، فصول، بخش‌ها

مباحثه : بحث، جدل، جروبحث، صحبت، گفتگو، محاجه، مناظره

مباحثه کردن : ۱ بحث کردن، مناظره کردن، محاجه کردن، جدل کردن ۲ گفتگو کردن

مباح : جایز، حلال، روا & مکروه

مباح شدن : جایز شدن، روا شدن، حلال شدن & مکروه بودن

مباح کردن : حلال کردن، روا دانستن، جایز دانستن، مجاز کردن، جایز شمردن & تحریم، مکروه دانستن

مباحی : ۱ لاابالی، اباحتی ۲ لاقید ۳ متساهل

مبادا : مباد، نباشد، هرگز

مبادرت : ۱ اقدام ۲ پیشی، تعجیل، سبقت، شتاب ۳ پیشی گرفتن، شتاب کردن، سبقت گرفتن ۴ اقدام کردن، دست‌یازیدن

مبادرت جستن : ۱ پیش‌دستی کردن، پیشی گرفتن ۲ تعجیل کردن ۳ اقدام کردن

مبادرت کردن : ۱ پیشی گرفتن، شتاب کردن، سبقت گرفتن ۲ اقدام کردن، دست یازیدن، مبادرت ورزیدن

مبادله : ۱ تبادل، تبدل، تبدیل، تعویض، معاوضه ۲ تعاطی ۳ دادوستد، معامله

مبادله کردن : ۱ ردوبدل کردن ۲ تعویض کردن، عوض کردن، تبدیل کردن

مبادی‌آداب :آداب‌دان، باادب، فرهیخته، مودب، متادب، متمدن

مبادی : ۱ اصول، مقدمات ۲ اساس‌ها، اصل‌ها، مدخل ۳ اوایل، مبداها، آغازها

مبادی : ۱ رعایت‌کننده ۲ آشکارکننده، ظاهرکننده

مبارات : ۱ از هم بیزار شدن، از یکدیگر بری شدن ۲ طلاق (به سبب کراهت‌زوجین از یکدیگر)

مبارز :صفت پهلوان، جنگاور، جنگجو، جنگی، حریف، دلیر، رزمنده، سلحشور، شجاع، شوالیه، صف‌شکن، غازی، گرد، مجاهد، محارب، نبرده، هنگامه‌جو

مبارزه : ۱ جنگ، رزم، کارزار، محاربه، ناورد، نبرد ۲ جنگیدن، رزمیدن

مبارزه‌جویانه :ستیزگرانه، ستیزه‌جویانه، مبارزه‌طلبانه

مبارزه‌جویی :ستیزگری، ستیزه‌جویی، مبارزه‌طلبی، معارضه‌جویی

مبارزه کردن : ۱ جنگیدن، رزمیدن ۲ فعالیت سیاسی کردن، ستیز کردن، ستیزیدن ۳ تلاش کردن، کوشیدن ۴ مسابقه دادن

مبارک‌باد، مبارکباد : ۱ تبریک، تهنیت، شادباش ۲ خجسته‌باد، فرخنده‌باد

مبارک : باشگون، پدرام، خجسته، خوش‌یمن، سعد، فرخ، فرخنده، مبروک، متبرک، مسعود، میمون، نیک‌پی، همایون & نامبارک، نامیمون

مبارک‌پی : خجسته، خوش‌قدم، مبارک‌پا، میمون، همایون، فرخ‌پی

مبارکی : خجستگی، میمنت، فرخی

مباشر : پیشکار، سرپرست، سررشته‌دار، قایم‌مقام، کارگزار، کدخدا، معاون، ناظر، نایب، نماینده، وکیل، عامل، کارپرداز

مباشرت : ۱ آرمش، جماع، هم‌خوابگی، مباضعت، مجامعت، نزدیکی ۲ جماع کردن، آرمیدن ۳ کارگزاری، تصدی، سرپرستی، نظارت ۴ نظارت کردن ۵ اقدام کردن، پرداختن

مباشرت کردن : ۱ نظارت کردن ۲ کارگزاری کردن، پیشکاری کردن ۳ عمل کردن، انجام دادن، ورزیدن ۴ جماع کردن، هم‌خوابگی کردن، هم‌آغوشی کردن

مباضعت : هم‌خوابگی، هم‌آغوشی، هم‌بستری، جماع

مبال : آبریز، آبریزگاه، توالت، دستشویی، مستراح

مبالات : ۱ توجه، دقت ۲ احتیاط، پروا ۳ اندیشیدن، فکر کردن ۴ التفات کردن، توجه کردن، مداقه ۵ باک داشتن، ترسیدن ۶ اهتمام ورزیدن

مبالغ : ۱ مقادیر، مقدارها، اندازه‌ها، مبلغ‌ها ۲ وجوه، پولها

مبالغه‌آمیز :اغراق‌آمیز، گزافه، پرگزافه

مبالغه : ۱ اغراق، افراط، زیاده‌روی، غلو، گزافه ۲ جهد بسیار، کوشش‌زیاد

مبالغه کردن : ۱ زیاده‌روی کردن، تندروی کردن، افراط کردن، اغراق کردن ۲ کوشش بسیار کردن، جهد بسیار کردن & تفریط کردن

مبانی : ۱ اصول، بنیان‌ها، پایه‌ها، مبناها، شالوده‌ها ۲ مضامین

مباهات : ۱ افتخار، بالیدن، تفاخر، فخر، نازش ۲ فخر کردن، مباهات‌نمودن، نازیدن

مباهات کردن :افتخار کردن، بالیدن، نازیدن، فخر کردن، مباهات‌داشتن

مباهله : فریه، لعن، لعنت، نفرین

مباهله کردن :لعنت کردن، نفرین کردن (یکدیگر)

مباهی : سرافراز، سربلند، مفتخر، مفخر

مبایع : خریدار، خرید کننده، مشتری & فروشنده

مبایعه : ۱ بیعت ۲ بیعت کردن ۳ خریدوفروش ۴ خریدوفروش کردن

مباینت : ۱ اختلاف، تباین، تفاوت، تمایز، مغایرت & تماثل ۲ دشمنی، خصومت ۳ تضاد، ضدیت ۴ مخالف بودن، اختلاف داشتن

مباین : خلاف، ضد، متفاوت، مغایر & مرادف

مبتدا : آغاز، ابتدا، اول، نهاد & منتها، آخر، پایان

مبتدع :صفت ۱ آفرینشگر، خلاق، مبتکر، مخترع ۲ بدعتگزار

مبتدی :اسم بی‌تجربه، تازه‌کار، ناشی، ناوارد، نوآموز، نوپیشه & مجرب، آزموده، کارکشته

مبتذل : ۱ بی‌ارزش، پست، پیش پاافتاده، سخیف، ناپسند، هجو ۲ عوام‌پسند، بازاری ۳ خوار، پست، فرومایه

مبتذل کردن : ۱ به‌ابتذال کشاندن، بی‌ارزش کردن، بی‌محتوا کردن ۲ عامه‌پسند کردن، عوام‌پسند کردن

مبتکر :صفت آفرینشگر، باابتکار، خلاق، مبتدع، مبدع، مخترع، نوآور

مبتکرانه :صفت آفرینشگرانه، خلاقانه، نوآورانه

مبتلا :صفت ۱ اسیر، گرفتار ۲ دچار، دستخوش، گریبانگیر ۳ معتاد ۴ شیفته، عاشق، شیدا

مبتلا شدن : ۱ گرفتارشدن، دچار شدن، ابتلا یافتن، اسیر شدن، مبتلاگشتن ۲ معتاد شدن ۳ عاشق شدن، شیفته‌شدن، دل‌باخته شدن

مبتلا کردن : ۱ گرفتار کردن، دچار کردن، اسیر کردن، مبتلا ساختن ۲ معتاد کردن ۳ شیفته کردن، دل‌باخته کردن، عاشق کردن

مبتنی : ۱ براساس، برپایه ۲ مبنی ۳ بناشده، بنانهاده‌شده، نهاده‌شده

مبتهج : بشاش، خرم، خوشدل، خوش، مسرور، شاد، شادمان، محظوظ، مشعوف، خشنود & مغموم، ناشاد

مبحث : ۱ بخش، جستار، فصل ۲ فقره، مقوله، موضوع، قضیه

مبدا : ۱ آغاز، اصل، خاستگاه، آغازگاه، نقطه شروع، سرچشمه، منبع، منشا & مقصد ۲ خالق، آفریننده

مبدع :صفت آفریننده، بدعتگزار، خالق، خلاق، مبتکر، مخترع

مبدل :صفت ۱ تبدیل، تعویض، تغییر، دگرگون، عوض ۲ تبدیل کننده، تغییردهنده، بدل کننده ۳ ادپتور

مبدل : تغییریافته، تبدیل گشته

مبدل شدن : تبدیل گشتن، بدل شدن، تغییر یافتن، دگرگون شدن، عوض شدن & تبدیل کردن

مبدل کردن : تغییردادن، دگرگون کردن، تبدیل کردن، تعویض کردن

مبذر : اسراف کار، تبذیرگر، خراج، گشاده‌باز، مسرف، ولخرج & مقتصد

مبذول : بذل‌شده، واگذارشده

مبذول داشتن : ۱ دادن، بخشیدن، عنایت کردن، بذل کردن ۲ صرف کردن، به کار بردن

مبذول فرمودن :بخشیدن، دادن، واگذار کردن، مبذول کردن

مبرا : ۱ بری، بی‌آلایش، پاک، عاری، منزه ۲ بی‌گناه، تبرئه & متهم، مجرم

مبرات : ۱ نیکی‌ها، اعمال‌خیر، خوبی‌ها، نیکویی‌ها، خیرها، مبرت‌ها ۲ عطایا

مبرا کردن : ۱ تبرئه کردن، بی‌گناه تشخیص دادن، بی‌گناه شناختن ۲ عاری ساختن ۳ منزه ساختن

مبرح : ۱ آزارنده، اذیت‌کننده، عذاب‌دهنده ۲ جان‌گداز

مبرز : آبریز، توالت، دست‌شویی، مبال، مستراح

مبرز : برازنده، برجسته، سرآمد، سرشناس، شاخص، فایق، فحل، ممتاز

مبرز شدن : برجسته‌شدن، برتر گشتن، ممتاز شدن، برتری یافتن

مبرم : ۱ بسیار، زیاد، شدید، وافر، سخت ۲ محکم، استوار ۳ رسن، طناب

مبرور : ۱ مرحوم، روان‌شاد، شادروان ۲ مقبول، پذیرفته‌شده

مبروص :صفت پیس، پیس‌اندام، مبتلا به برص

مبرهن : آشکار، بارز، بدیهی، بین، روشن، مدلل، مستدل، مشخص، واضح، هویدا & ناآشکار، نامشخص، نامبرهن

مبرهن شدن : ۱ ثابت شدن، محقق شدن، مشخص شدن ۲ آشکار شدن، هویدا شدن، واضح شدن، روشن‌شدن

مبسوطمبسوط : دامنه‌دار، گسترده، گشاده، مشبع، مشروح، مفصل، وسیع & مجمل، موجز، خلاصه

مبشر :صفت بشارت‌رسان، بشیر، مژده‌رسان، نویدبخش

مبصر :اسم ۱ ارشد کلاس، خلیفه ۲ بینا، مراقب

مبصر :اسم ۱ بابصیرت، بصیر ۲ اخترشناس، ستاره‌شناس ۳ غیب‌گو

مبطل : ۱ باطل‌ساز، باطل‌کننده ۲ نادرست، خطاکار، بدکرار

مبعث : ۱ روز بعثت، عید بعثت، بیست‌وهفتم رجب ۲ مکان بعثت

مبعوث : برانگیخته، برگزیده، رسول، فرستاده

مبعوث شدن :برانگیخته شدن، نبوت یافتن، به رسالت رسیدن، پیغمبر شدن

مبعوث کردن : ۱ برانگیختن، مقام نبوت دادن ۲ روانه کردن، فرستادن

مبل : صندلی تشک و پشتی‌دار

مبلغ : ۱ پول، وجه ۲ اندازه، مقدار، میزان ۳ بلوغ، کمال

مبلغ :صفت ۱ تبلیغاتچی ۲ تبلیغ کننده ۳ رساننده، مبشر

مبلمان : لوازم‌خانه(میزوصندلی و بوفه و مبل و کاناپه)

مبنا : اساس، اصل، بنیاد، بنیان، پایه، شالده، شالوده، ماخذ & بنا، ساختار

مبنی : حاکی، مشعر

مبهم : ابهام‌آمیز، اسرارآمیز، نامشخص، غیرواضح، ناواضح، پوشیده، پیچیده، تاریک، تیره، رمزآمیز، گنگ، مرموز، مشکل، معقد، نامعلوم، مغلق، نامفهوم & بی‌ابهام، روشن، مفهوم، واضح

مبهوت : بهت‌زده، حیران، حیرت‌زده، خیره، شگفت‌زده، مات، متحیر، هاج‌وواج

مبهوت شدن : بهت‌زده‌شدن، حیران شدن، هاج‌وواج شدن، مات شدن، شگفت‌زده شدن، متحیر شدن، متعجب شدن

مبهوت کردن : ۱ بهت‌زده کردن، حیران کردن، حیرت‌زده کردن، مات کردن، متحیر کردن، هاج‌وواج کردن ۲ شگفت‌زده کردن

مبهی : شهوت‌انگیز، شهوتزا

مبیت : ۱ بیتوته، شب‌زنده‌داری ۲ خوابگاه، مسکن

مبیع : خریدوفروش، بیع‌وشرا، معامله، دادوستد

مبین : ۱ آشکارکننده ۲ آشکار، روشن، هویدا، واضح ۳ روشنگر

مبین : بیانگر، بیان‌کننده، نشان‌دهنده، نشانگر

متابعت : ۱ اتباع، اطاعت، اقتفا، پیروی، تبعیت، تمکین، دنباله‌روی ۲ پیروی کردن، متابعت کردن

متابعت کردن :تبعیت کردن، پیروی کردن، فرمان بردن، تمکین کردن & سرپیچیدن

متابولیسم : سوخت‌وساز(بدن)، فروساخت، آنابولیسم و کاتابولیسم، جذب‌و تجزیه و تحلیل مواد

متارکه : ۱ بیزاری، جدایی، طلاق & ازدواج ۲ رهایی & اسارت ۳ وقفه & ادامه، تداوم

متارکه کردن : جداشدن، طلاق گرفتن، یکدیگر را ترک کردن & ازدواج کردن

متاع : اثاثه، اروس، تنخواه، جنس، کالا، مال‌التجاره

متافیزیک : ۱ مابعدالطبیعه، ماوراءالطبیعه ۲ حکمت‌الهی، الهیات

متانت : ۱ سنجیدگی، سنگینی، وقار، وقر ۲ اهسته‌کاری ۳ استواری، نیرومندی

متاثر : ۱ افسرده، اندوهگین، پریشان، غمگین، متالم، مغموم، ملول ۲ اثرپذیر ۳ تحت‌تاثیر

متاثر شدن : ۱ تحت تاثیر قرار گرفتن ۲ ناراحت شدن، مغموم گشتن، اندوهگین شدن، به فکر فرورفتن

متاثر کردن : ۱ ناراحت کردن، مغموم کردن، اندوهگین کردن ۲ تحت تاثیر قرار دادن

متاخر : ۱ اخیر، تازه، جدید ۲ پس‌مانده، عقب‌افتاده ۳ واعقب‌افتاده، واپس‌مانده ۴ درنگ کننده، تاخیرکننده & متقدم

متادب : ادب‌آموخته، فرهیخته، مودب

متادب شدن :ادب آموختن، تربیت شدن، فرهیخته شدن

متاذی : آزرده، اذیت‌دیده، رنجه، معذب

متاذی شدن : اذیت‌شدن، آزرده شدن، ناراحت شدن، رنجیده شدن، رنجیدن

متاسفانه : بدبختانه، مع‌الاسف & خوشبختانه

متاسف : پژمان، پشیمان، حزین، متلهف، محزون، مغموم، نادم & خوشحال

متاسف شدن : ۱ دریغ خوردن، افسوس خوردن، متلهف شدن ۲ محزون گشتن، پژمان شدن

متاسی : تابع، پیرو، تاسی‌جو

متاسی شدن : ۱ تاسی جستن، تاسی کردن ۲ تابع شدن، پیروی کردن

متالم : ۱ المناک، دردمند ۲ اندوهگین، دلخور، دلگیر، متاثر & مشعوف

متالم شدن : ۱ غمگین شدن، ناراحت شدن، دل‌گیر شدن ۲ دردمند شدن ۳ متاثر شدن، متاسف شدن

متاله : ۱ حکیم، عارف، متصوف ۲ زاهد، عابد

متاهل : خانه‌دار، زن‌دار، همسردار & عزب، مجرد

متاهل شدن : ۲ خانه‌دار شدن، شوهر کردن

متبادر : ۱ شتابان ۲ پیشی‌گیرنده، وارد (به‌ذهن، خاطر)

متبادل : پایاپای، مبادله‌کردنی

متبارک : خجسته، سعد، فرخنده، میمون & گجسته

متباعد : بعید، دور، واگرا

متباین : جدا، متفاوت، متمایز، مخالف & متشابه، مترادف، متماثل

متبحر : ۱ استاد، دانا، دانشمند، آگاه ۲ زبردست، کاردان، ماهر، متخصص، وارد، ورزیده & ناشی

متبختر : خودخواه، فخرفروش، متفرعن، مغرور & افتاده، متواضع

متبرک : خجسته، سعد، فرخنده، مبارک، متبارک، متمین، میمون & شوم

متبرک شدن :قداست یافتن، تبرک یافتن

متبرک کردن: قداست‌بخشیدن، متبرک گردانیدن، تبرک دادن

متبرکه : متبرک، باقداست، قدسی

متبسم :صفت ۱ باسم، خندان، لبخندزنان ۲ شادان، شادمان، مبتهج، مشعوف & گریان

متبع : تابع، پیرو & متبوع

متبلور : بلورشده، بلورین، تبلوریافته

متبلور شدن :تبلور یافتن، نمود یافتن، نمایان شدن، ظاهر شدن

متبلور کردن :نمود دادن، نمایان ساختن، آشکار کردن

متبوع : پیروی‌شده، اطاعت‌شده، تبعیت‌شده & تابع

متتبع : پژوهشگر، پژوهنده، جستجوگر، متفحص، محقق، طالب، جوینده

متجاسر : جسور، خودسر، بی‌پروا، درازدست، سرکش، طاغی، عاصی، گردنکش، متجاوز، متعدی، متمرد، معتد، نافرمان، یاغی & مطیع

متجاسر شدن : ۱ جسارت ورزیدن، گستاخ شدن، جسور شدن، متمرد شدن ۲ گردن‌کشی کردن، عاصی شدن، بی‌پروایی کردن

متجانس : سازگار، شبیه، متشابه، مشابه، همانند، همگون & نامتجانس، ناهمگون

متجاوز : ۱ افزون، بیش ۲ تجاوزگر، درازدست، متجاسر، متعدی، متهاجم، معتد

متجاوز شدن : ۱ تعدی کردن، تهاجم نمودن ۲ از حد گذشتن ۳ بیش شدن، بالا زدن

متجاهر : آشکارساز، آشکارگر، جهری، شناخته‌شده، معروف

متجددانه :قید متجددمابانه، روشنفکرانه، نوگرایانه & متحجرانه

متجدد :صفت تجددطلب، روشنفکر، نوآور، نوپرست، نوگرا & کهنه‌گرا، متحجر

متجسس :اسم ۱ پژوهشگر، پژوهنده، جستجوگر، جویا، جوینده، محقق، مستفسر ۲ خبرچین، جاسوس

متجلی : آشکار، تابان، جلوه گر، روشن، ظاهر، نمایان

متجلی شدن :نمایان شدن، تجلی یافتن، جلوه گر شدن

متحارب : جنگ‌افروز، جنگ‌وجو، ستیزه‌جو، محارب

متحجر :صفت ۱ ارتجاعی، قشری، واپسگرا ۲ فسیل سنگواره & نوگرا

متحجرانه :قید واپسگرایانه، مرتجعانه، کهنه‌گرایانه & متجددانه

متحدالشکل :انیفورم، همانند، همسان، هم‌شکل & مختلف‌الشکل، ناهمسان

متحدالمال :بخشنامه

متحدمتحد شدن : همراه‌شدن، یکی شدن، متفق شدن، یگانه شدن، یک‌صدا شدن، هم‌پیمان شدن، هم‌رای شدن، هم‌عهد گشتن

متحد کردن : یکی کردن، متفق کردن، یگانه کردن

متحد : موتلف، متفق، هماهنگ، هم‌پیمان، هم‌دل، همراه، هم‌رای، هم‌عهد & متخاصم، مخالف

متحذر : احتیاطکار، بااحتیاط، باحزم، حزم‌اندیش، محتاط & بی‌احتیاط، بی‌پروا

متحرز : خویشتن‌دار

متحرک : پویا، پوینده، جنبنده، حرکت‌دار & ثابت، ساکن

متحصن :بست‌نشین، پناه‌جو، پناهنده

متحصن شدن :بست نشستن، پناه گرفتن، پناه‌جویی کردن، پناه‌جستن، پناه بردن، تحصن کردن

متحف : ۱ موزه ۲ تحفه‌دهنده

متحقق :تحقق‌پذیر، عملی، تحقق‌یافتنی

متحقق شدن : تحقق یافتن، عملی شدن، به وقوع پیوستن، انجام گرفتن

متحلی : آراسته، مزین، زینت‌یافته

متحلی شدن :آراسته شدن، زینت یافتن، مزین شدن

متحمل : بردبار، بلاکش، حمول، شکیبا، صابر، صبور & ناحمول، ناشکیبا

متحمل شدن: ۱ تحمل کردن، بردباری کردن، شکیبایی ورزیدن ۲ اعتنا کردن، توجه کردن، به‌روی خود آوردن ۳ دستخوش شدن، دچار شدن

متحول : دگرگون، متبدل، متغیر، منقلب & ثابت

متحول شدن :تحول یافتن، دگرگون شدن، تغییر کردن

متحول کردن :دگرگون کردن، تغییر دادن

متحیر : ۱ حیران، حیرت‌زده، خیره، درمانده، سرگردان، سرگشته، فرومانده، گیج، متعجب، ویلان ۲ سرگشته، واله

متحیر شدن :حیران شدن، حیرت‌زده شدن، مبهوت شدن، متعجب شدن، درماندن، فرو ماندن، سرگشته‌شدن، حیران ماندن

متحیر ماندن : حیرت کردن، متحیر شدن، حیرت‌زده‌شدن، حیران گشتن، حیران ماندن

متحیز : جایگزین، جای گیر

متخاصم :صفت دشمن، ستیزه‌جو، متخاصمه، عدو، معاند & دوست، متحد

متخصص :صفت خبره، کاردان، کارشناس، ماهر & غیرمتخصص

متخلخل : دارای‌خلل‌وفرج، پرمنفذ، خلل‌وفرج‌دار، سوراخ‌سوراخ، مشبک، منفذدار & متراکم، متکاثف، فشرده، پرچگالی، پرتکاثف

متخلف :صفت تخلف‌کننده، خلاف‌کننده، لغزشکار، خاطی، خلافکار، قانون‌شکن، متخاطی & درستکار

متخلق : ۱ خوپذیر، خوگر ۲ متصف، خوگرفته ۳ خوش‌خلق، خوش‌اخلاق

متخلق شدن : ۱ خو گرفتن، عادت کردن ۲ تخلق یافتن

متداخل : داخل دریکدیگر، درهم، آمیخته

متدارک : درک‌کننده، دریابنده

متد : اسلوب، روال، روش، شیوه، طریق، طریقه، نحوه

متداعی : تداعی‌کننده، تداعی‌گر

متداول : باب، جاری، رایج، شایع، عادی، عرفی، متعارف، مد، مرسوم، مستعمل، معمول، معمولی & منسوخ، نامتداول

متداول شدن :باب شدن، رایج گشتن، مرسوم شدن، مد شدن، متعارف شدن & منسوخ شدن

متداول کردن :باب کردن، ترویج دادن، مرسوم کردن، رواج‌دادن & منسوخ کردن

متدرجاً :آهسته‌آهسته، اندک‌اندک، به‌تدریج، کم‌کم، به‌آهستگی

متدرج : ۱ درجه‌به‌درجه ۲ تدریجی، به‌تدریج

متدولوژی : روش‌شناسی

متدین : بالیمان، بادیانت، پارسا، خداشناس، دین‌باور، پرهیزگار، دیندار، مومن، متقی، مقدس & بی‌دین، نامتدین

متذکر : خاطرنشان، متعرض، یادآور

متذکر شدن : ۱ تذکر دادن، خاطرنشان کردن ۲ یادآور شدن، یادآوری کردن ۳ گفتن، ذکر کردن

متذلل : ۱ پست، خوار، ذلیل، فرومایه ۲ افتاده، فروتن

مترادف :اسم هم‌معنی، هم‌معنا ۱ & متضاد ۲ هم‌آوا ۳ هم‌نویسه

متراژ : ۱ اندازه ۲ مساحت ۳ اندازه‌گیری، مساحی

متراکم : انباشته، انبوه، پرپشت، غلیظ، فراوان، فشرده، متکاثف & کم‌پشت

متراکم شدن : ۱ فشرده شدن ۲ انبوه شدن، پرپشت شدن، انباشته شدن، جمع شدن ۳ متکاثف شدن

مترتب شدن :حاصل شدن، به دست آمدن، نتیجه شدن، منتج‌شدن

مترتب : ۱ مقرر، مستقر، جایگیر ۲ نتیجه، حاصل، بازده

مترجم : برگرداننده، ترجمان، دیلماج، گزارنده، مفسر

مترده :صفت ۱ دودل، مردد، متزلزل، نامصمم & مصمم ۲ عابر، رهگذر

مترده شدن :شک بردن، شک کردن، دودل شدن، تردید کردن & متقین شدن، یقین کردن، مطمئن شدن

مترس : ۱ دلدار، محبوبه، معشوقه ۲ هم‌بستر ۳ رفیقه، نشانده، نشئه، نم کرده

مترسک : ۱ افچه، داهل، مترس، هراسه ۲ لولو ۳ سرخر، مزاحم

مترسل : دبیر، منشی، نامه‌نویس، نامه‌نگار، نویسنده، رساله‌نویس

مترشح : ۱ ترشح‌کننده، تراونده، تراوش‌کننده ۲ زهناک

مترصد : امیدوار، چشم‌به‌راه، درکمین، کمینگر، گوش‌به‌زنگ، مترقب، متوقع، مراقب، منتظر

مترفین : ۱ خودسران ۲ ستمکاران ۳ نازپروردگان

مترقب : چشم‌به‌راه، درصدد، چشم‌انتظار، مترصد، مراقب، منتظر، نگرنده

مترقبه : محتمل، شدنی، منتظره & غیرمترقبه

مترقی : ۱ پیشرو، ترقی‌خواه ۲ توسعه‌یافته، راقی، راقبه & عقب‌افتاده، عقب‌مانده

مترنم : آوازخوانان، زمزمه‌کنان

مترنم شدن :زمزمه کردن، نجوا کردن، زیرلب خواندن

متر : واحد طول، چهارده گره

مترو : راه‌آهن درون‌شهری، راه‌آهن زیرزمینی، قطار درون‌شهری

متروکات : ماترک، مرده‌ریگ، میراث

متروک : ۱ بی‌رونق ۲ رها، واگذاشته، ول ۳ متروکه، ویران، خالی از سکنه & آباد، مسکون ۴ خراب، خرابه & آباد ۴ کهنه ۵ مردود، مطرود ۶ مهجور & معمول

متروک شدن : رهاشدن، ول شدن، متروکه شدن، ترک شدن & آبادشدن

متزاید : افزون، افزون‌شونده

متزلزل : ۱ سست، نااستوار، ناپایدار & استوار ۲ لرزان، لرزنده & مستحکو، قویم ۳ دودل، ، متردد، مردد & مصمم

متزلزل شدن : ۱ سست شدن، ضعیف شدن ۲ لرزان شدن، به‌لرزه درآمدن ۳ نااستوار شدن، بی‌ثبات شدن ۴ دودل شدن، مردد شدن، دچار تردید شدن، به‌شک افتادن ۵ از هم پاشیدن

متزلزل کردن : ۱ بی‌ثبات کردن ۲ ناامن کردن ۳ لرزاندن، به‌جنبش درآوردن، به لرزه انداختن ۴ سست کردن

متزهد : پارسا، زاهد، زهدورزنده

متساوی : برابر، مساوی، یکسان & نابرابر

متسع : ۱ طولانی، دراز ۲ فراخ، گشاد، وسیع، گسترده

متشابه : ۱ جور، شبیه، مانند، مشابه، همانند، همانند، همسان & مختلف ۲ کلام غیرآشکار & محکم ۳ هم‌آوا & هم‌نویسه

متشاکل : همانند، شبیه، هم‌شکل، متشاکله

متشبث :چنگ‌زننده، روی‌آورنده، متوسل، تمسک‌جوینده

متشبث شدن :متوسل شدن، تمسک جستن، چنگ زدن، آویختن، دستاویز کردن

متشتت : پراشیده، پراکنده، پریش، پریشان، متفرق & ۱ مجموع ۲ متحد

متشتت شدن : ۱ پراکنده شدن، متفرق شدن ۲ آشفته شدن، پریشان گشتن

متشخص : برجسته، سرآمد، باشخصیت، متعین، متمایز، محترم، ممتاز & بی‌سروپا

متشرع : ۱ پارسا، دیندار، زاهد، متقی & ناپارسا ۲ متشرعه & شیخیه

متشکر : سپاسگزار، شکرگزار، ممنون، وام‌دار

متشکل : ۱ شکل‌پذیر، صورت‌پذیر ۲ سازمان‌یافته، شکل‌گرفته، تشکیل‌شده

متشکی : ۱ گله‌مند، گلایه‌مند ۲ شاکی، شکواگر

متشنج : ۱ آشوب‌زده، بحرانی، پرتلاطم، تشنج‌زا، تشنج‌وار، متلاطم ۲ لرزان، لرزنده & آرام

متشنج شدن : ۱ به هم‌خوردن، شلوغ شدن، آشفته شدن، بی‌نظم شدن ۲ بحرانی شدن، آشوب‌زده شدن، بحران‌زده‌شدن ۳ لرزه گرفتن، دچار تشنج شدن، لرزش گرفتن

متشنج کردن : ۱ به هم زدن، آشفته کردن، بی‌نظم کردن ۲ به‌آشوب کشاندن، متلاطم کردن، بحرانی کردن

متصاعد : بالارونده، فراياز، صعود کننده

متصاعد شدن :بلند شدن، برخاستن، بالا رفتن، صعود کردن، برآمدن

متصاعد کردن : ۱ ایجاد کردن ۲ ساطع کردن

متصدی : سرپرست، مامور، مسئول، گماشته، عهده‌دار

متصدی شدن : ۱ عهده‌دار شدن، به عهده گرفتن ۲ گماشته‌شدن

متصرف :صفت ۱ اشغالگر ۲ صاحب ۳ تصرف‌کننده

متصرف شدن : ۱ به‌چنگ آوردن، به دست‌آوردن، به‌تصرف‌خود درآوردن ۲ متملک شدن، تصاحب کردن ۳ در اختیار خود درآوردن، در اختیار گرفتن ۴ آرمیدن، هم‌بستر شدن، جماع کردن

متصف : دارنده، متخلق، موصوف، وصف‌شده، توصیف‌شده

متصف شدن :موصوف شدن، صفتی را پذیرفتن، متصف گردیدن

متصلب : ۱ سخت، محکم ۲ خشک‌مغز، متعصب، متحجر & نوگرا، متجدد

متصل : ۱ پیوسته، چسبیده، مرتبط، مسلسل، ملحق، موصول، وابسته، وصل ۲ پی‌درپی، پشت‌سرهم، متوالیمتصل شدن : ۱ چسبیدن، به‌هم پیوستن & جدا شدن، منفصل‌شدن، گسستن ۲ وصل شدن، پیوستن ۳ مرتبط شدن، وابسته شدن ۴ واصل شدن ۵ ملحق شدن

متصلف : ۱ لاف‌زن، گزافه گو، خودستا ۲ چاپلوس، چرب‌زبان

متصل کردن : ۱ وصل کردن، مرتبط کردن، چسباندن، چسبانیدن، ارتباط دادن ۲ چسباندن، پیوند دادن

متصور : انگاشته، پنداشته، قابل‌تصور، ممکن

متصوفه : ۱ صوفیان، درویشان، اهل تصوف ۲ صوفیه ۳ متصوف & متشرعه

متضاد : ۱ ضد، مخالف ۲ متقابل، نقیض ۳ دارای تضاد & مترادف، موافق

متضاعف : دوبرابر، دوچندان

متضاعف شدن :دوبرابر شدن، دوچندان گشتن، افزایش یافتن

متضرر : خاسر، زیان‌دیده، زیان‌رسیده، خسارت‌دیده، زیانکار، مغبون & منتفع

متضرر شدن :ضرر کردن، زیان دیدن & نفع بردن، سود کردن

متضرع : ۱ تضرع‌کننده، زاری‌کننده ۲ فروتنی‌کننده

متضمن : ۱ دربردارنده، دربرگیرنده، شامل، مشتمل، حاوی ۲ تاوان‌ده، تاوان‌دهنده

متطاوع : ۱ مطیع، فرمانبردار ۲ فروتن

متظاهر : ۱ خودنما، ظاهرساز، متکلف، تظاهرکننده ۲ یاوری‌دهنده، هم‌پشت

متظلم : دادخواه، شاکی، عارض، متشکی، ستمدیده

متعادل : ۱ هم‌سنگ، هم‌وزن، برابر ۲ ترازمند، تعادل‌دار ۳ دارای تعادل، دارای اعتدال، میانه‌رو

متعارض : ناسازگار، مخالف

متعارف : ۱ عادی، متداول، مرسوم ۲ رایج، معمول & نامتعارف ۳ شناخته‌شده، مشهور ۴ غیراتمی (سلاح)، معمولی

متعارفی : ۱ معمولی، عادی & غیرعادی، نامعمول ۲ اعشاری، دهدهی & کسری

متعاقباً : ۱ استمرارپیرو

متعاقب : ۱ دنبال، دنباله، عقب ۲ درپی، درتعقیب، پیرو ۳ پشت‌سرهم، پی‌درپی، متوالی، به‌دنبال‌هم

متعال : بلند، بلندمرتبه، عالی، متعالی، والا

متعالی : بلند، عالی، متعال، والا، رفیع

متعامدمتعامل : طرف معامله، خریدار، فروشنده

متعاهد : هم‌عهد، هم‌پیمان & متخاصم

متعبدانه : پارسایانه، زاهدانه، عابدانه، متزهدانه

متعبد :صفت پرستشگر، زاهد، عابد، معتکف، عبادت‌کننده، عبادتگر

متعجبانه : باتعجب، باشگفتی

متعجب : حیران، درشگفت، شگفت‌زده، متحیر، هاج‌وواج

متعجب شدن :شگفت‌زده شدن، حیرت کردن، متحیر شدن، تعجب کردن

متعجب کردن :شگفت‌زده کردن، حیرت‌زده کردن، به شگفت‌انداختن، متحیر کردن

متعدد : ۱ گوناگون، متنوع، مختلف ۲ بس، بسیار، بی‌شمار، عدیده، کثیر، وافر

متعدی : ۱ متجاسر، متجاوز ۲ جفاپیشه، خاطی، ستمگر، ظالم ۳ غیرلازم & لازم

متعذر : ۱ پوزش‌خواه، عذرخواه ۲ معذور ۳ بهانه‌ساز ۴ دشوار، سخت، صعب، محال

متعذر شدن : ۱ عذر آوردن، معذور بودن ۲ بهانه آوردن

متعرض :صفت ۱ اعتراضگر ۲ پاپی، مزاحم ۳ متذکر، یادآور ۴ متجاوز، متعدی

متعرضانه :تعرض‌آمیز، تعرض‌جویانه، اعتراض‌آمیز

متعرض شدن : ۱ خاطرنشان ساختن، متذکر شدن، یادآوری کردن ۲ اعتراض کردن ۳ انتقاد کردن، به نقدکشیدن ۴ مزاحم شدن، پاپی شدن، ایجاد دردسر کردن

متعزز : ۱ گرامی، عزیز، ارجمند ۲ نادر، کمیاب ۳ پربها، ارزشمند، قیمتی

متعسر : دشوار، سخت، صعب، مشکل & سهل، میسر

متعسف : ۱ گمراه، منحرف ۲ بیدادگر، ستمکار، ستمگر، ظالم & دادگر، عادل

متعصبانه :قید ۱ آمیخته به تعصب، خشک‌اندیشانه ۲ غیرتمندانه

متعصب : ۱ خشک، خشک‌اندیش، فناتیک، قشری، قشری‌مسلک ۲ غیرتمند، غیرتی ۳ مدافع

متعظ : پندپذیر، موعظه‌پذیر، پندنیوش، حرف‌شنو، نصیحت‌شنو & پندناپذیر، غیرمتعظ

متعفن : بدبو، عفن، گندیده، گند & خوشبو، معطر

متعفن شدن :بدبو شدن، بویناک شدن، گندیدن، گندیده شدن

متعلقات : ۱ توابع، ضمایم، لواحق ۲ وابستگان، وابسته‌ها

متعلقان : ۱ وابستگان، خویشان، کسان، اقوام ۲ متعلقین، اقارب

متعلق شدن : ۱ پیوستن، وابسته شدن، متصل شدن ۲ مرتبط‌شدن، مربوط شدن ۳ منتسب شدن، انتساب‌یافتن ۴ آویخته شدن، آویزان شدن

متعلق :صفت ۱ متصل، مرتبط ۲ منتسب، مربوط ۳ خویشاوند، منسوب، وابسته، خویش

متعلقه : زن، همسر، زوجه، خانم

متعلم :اسم آموزنده، دانش‌آموز، تلمیذ، دانشجو، شاگرد، طلبه، متلمذ & معلم

متعهدمتعهد :صفت ذمه‌دار، ضامن، عهده‌دار، کفیل، ملزم

متعه : صیغه، نکاح موقت & ازدواج

متعین : ۱ توانگر، ثروتمند، دولتمند، غنی، متشخص، متمول ۲ اعیان ۳ متنفذ، بانفوذ ۴ برجسته، ممتاز ۵ ظاهر، آشکار ۶ محقق، ثابت

متغایر : ناجور، ناساز، مخالف، متفاوت & متشابه

متغلب :صفت ۱ پیروز، فیروز، چیره، غالب، فاتح، ناصر & مقهور ۲ متجاوز، تجاوزگر

متغیرانه : با عصبانیت، خشمگینانه، خشمگنانه، غضبناکانه

متغیر :اسم ۱ بی‌ثبات، نااستوار، ناپایدار، بی‌قرار ۲ خشمگین، غضبناک ۳ هار ۴ دگرگون، متحول، متلون & ثابت ۵ کمیت غیرثابت & مقدار ثابت

متغیر شدن : ۱ از کوره دررفتن، برآشفتن، خشمگین شدن، عصبانی شدن & آرام شدن ۲ بی‌قرار گشتن ۳ دگرگون شدن

متفاخر : فخرفروش، فخرکننده، فخور، فخار & متواضع، فروتن

متفاوت : ۱ دیگرسان، گوناگون، مباین، متباین، متمایز، مختلف، مغایر، ناهمگون & متشابه ۲ ناهم‌آهنگ

متفحص : پرسا، پرسشگر، پرسنده، جویا، جوینده، جستجوگر، کاوشگر، تفحص‌کننده

متفرد : ۱ یگانه، بی‌همتا، منحصربه‌فرد ۲ تنها ۳ ممتاز، برجسته

متفرس : ۱ بافراست، فراستمند ۲ باهوش، ذکی، باذکاوت، زیرک

متفرعات : ۱ شاخه‌ها، شعبه‌ها، شعبات ۲ تابع‌ها، وابسته‌ها، توابع

متفرع : ۱ شاخه، منشعب ۲ مشتق، جداشده ۳ پراکنده، پخش، شاخه‌به‌شاخه

متفرعن : خودبین، پرنخوت، خودپسند، پرافاده، خودخواه، متکبر، مستکبر، مدمغ، مغرور & متواضع

متفرق : ۱ پراکنده، تارومار ۲ پاشیده، پخش، پریشان، متشتت ۳ گوناگون، متنوع ۴ منتشر & مجموع

متفرق شدن: ۱ پراکنده‌شدن ۲ تارومار شدن ۳ جدا شدن & جمع‌شدن، گرد هم آمدن

متفرق کردن : ۱ پراکنده ساختن، تارومار کردن، پراکندن ۲ پریشان کردن، متشتت کردن

متفرقه : ۱ پراکنده، ناهمگون، نامربوط، متفرق & همگون ۲ غیررسمی

متفطن : باهوش، تیزهوش، ذکی، زیرک، هوشیار

متفق‌الرای شدن : ۱ هم‌داستان شدن، هم‌قول شدن ۲ موافق گشتن

متفق‌الرای : موافق، هم‌داستان، هم‌قول

متفق‌القول :متفق‌الکلمه، متفق‌الرای، هم‌آواز، هم‌زبان، هم‌سخن، هم‌صدا، هم‌کلام، یک‌دل، یک‌زبان & ناهم‌زبان

متفق‌الکلمه :متفق‌القول، هم‌آواز، هم‌زبان، هم‌صدا

متفقمتفق شدن : ۱ متحدشدن، یگانه شدن، هم‌رای گشتن، هم‌داستان شدن ۲ عزم کردن، مصمم شدن

متفق : ۱ موتلف، متحد، موافق، همراه، همرای، هم‌مصلحت، یکدل، یک‌رای، هم‌عقیده ۲ مصمم

متفقه : ۱ فقیه، فقه‌دان، عالم‌فقه ۲ دانشمند، عالم، دانا

متفکر : ۱ اندیشمند، اندیشه‌ور، بافکر، فکور ۲ فهیم، خردمند، خردورز ۳ اندیشناک ۴ سردرگریبان، غمین، غمگین، دل‌مشغول

متفکرانه : ۱ اندیشمندانه ۲ غمگنانه ۳ اندیشناکانه ۴ اندیشناک ۵ تامل‌کنان

متقابلا : ۱ درعوض، درمقابل ۲ درمقابله، دوسویانه

متقابل : ۱ روبرو، رویارو، محاذی ۲ هم‌راس & متخارج ۳ دوسویه، دوطرفه & یک‌طرفه، یک‌سویه

متقارب :همرس، همگرا & متباعد

متقارن : ۱ قرین، قرینه ۲ یار، یاور & نامتقارن ۳ هم‌زمان

متقاضی :صفت تقاضاکننده، خواستار، خواهان، طالب، خواهشگر

متقاعد : ۱ بازنشسته، خانه‌نشین، وظیفه‌بگیر، وظیفه‌خور & ۱ شاغل ۲ نامتقاعد ۲ راضی، قانع، مجاب & ناراضی

متقاعد شدن : ۱ بازنشست شدن، بازنشسته شدن & شاغل‌بودن ۲ از کار کناره‌گیری کردن ۳ راضی شدن، قانع شدن، مجاب شدن ۴ پذیرفتن، قبول کردن & رد کردن، نپذیرفتن

متقاعد کردن : ۱ مجاب کردن، راضی کردن، قانع کردن ۲ قبولاندن، قبولانیدن، متقاعد ساختن

متقال : پارچه‌نخی درشت‌باف، کرباس

متقبل : پذیرا، ذمه‌دار، عهده‌دار، پذیرنده، قبول‌کننده

متقبل شدن : ۱ به گردن گرفتن، به عهده گرفتن، عهده‌دارشدن، ذمه‌دار شدن ۲ پذیرفتن، قبول کردن

متقدم : ۱ پیشین، سابق، پیش، گذشته ۲ پیش‌کسوت ۳ پیشاهنگ، پیشگام & متاخر

متقلب : بدجنس، جلب، خائن، دغل‌کار، دغل، دغلباز، نادرست & درستکار

متقن : استوار، مثبت، محرز، محکم، مستند & غیرمتقن

متقی : پاکدامن، پرواپیشه، پروادار، خویشتن‌دار، پرهیزگار، تقواپیشه، خداترس، زاهد، مومن، متورع & فاسق، ناپرهیزگار، نامتقی

متکا : ۱ بالش، بالشت، تکیه‌گاه، مخده ۲ پشتی، نمرق، نمرقه

متکاثر : بسیار، زیاد، فراوان

متکاثف : ۱ فشرده، متراکم ۲ انبوه، غلیظ

متکبر :ازخودراضی، بانخوت، پرادعا، خودبین، خودپرست، خودپسند، پرافاده، خودنگر، خودخواه، خودستا، سرگران، کبرآگین، گران‌سر، گنده‌دماغ، لاف‌زن، متفرعن، مستکبر، معجب، خودبزرگ‌بین، مغرور، نامتواضع & افتاده، فروتن، متواضع

متکبرانه :خودپسندانه، مغرورانه، نخوت‌آمیز & متواضعانه

متکثر : متعدد، بسیار، پرشمار، افزون

متکدی :صفت دریوزه‌گر، سائل، گدا

متکسر : شکسته & صحیح، سالم

متکفل شدن : ۲ ضامن شدن، کفیل‌شدن

متکفل : ۱ عهده‌دار، متعهد ۲ پایندان، ضامن، کفیل، کفالت‌دار

متکلف : ۱ پرتکلف، تکلف‌آمیز ۲ نامطبوع ۳ ثقیل، سخت، شاق ۴ متظاهر & مطبوع، بی‌تکلف

متکلم : ۱ خطیب، سخن‌گو، گوینده، ناطق ۲ عالم کلام، کلامی & ۱ مستمع، شنونده ۲ فیلسوف، فسلفه‌دان

متکی : ۱ دل‌گرم، مستظهر، معتمد، پشتگرم ۲ تکیه‌زده

متلازم : ۱ ملازم، همراه ۲ وابسته، لازم‌وملزوم

متلاشی : ۱ آش‌ولاش، ازهم‌پاشیده، پاشیده، پراکنده، داغان، مضمحل، ولو ۲ تلاشگر، جستجوگر

متلاشی شدن : ۱ داغان شدن، آش‌ولاش شدن ۲ از هم پاشیدن، مضمحل شدن

متلاشی کردن : ۱ درهم شکستن، مضمحل کردن، از هم پاشاندن ۲ نابود کردن، معدوم کردن

متلاطم شدن : ۱ پرجوش‌وخروش شدن، پرموج شدن، متموج‌شدن ۲ آشفتن، آشفته شدن ۳ ناآرام شدن، آشوبناک شدن، آشوب‌زده شدن، بحران‌زده گشتن

متلاطم : ۱ طوفانی، متموج ۲ آشفته، آشوبناک، ناآرام ۳ آشوب‌زده، بحران‌زده، بحرانی، مغشوش & آرام، امن

متلاطم کردن : ۱ طوفانی کردن، متموج کردن، پرموج کردن، مواج کردن ۲ آشفته کردن، مغشوش کردن ۳ ناآرام کردن، بحرانی کردن، آشوبناک کردن، به‌آشوب کشاندن

متلالی : درخشان، روشن، نورانی، پرتلالو، تابناک

متلالی شدن :درخشیدن، پرتو افکندن، پرتلالو شدن، درخشان‌شدن

متل : ۱ داستان، افسانه ۲ مثل‌سایر ۳ سخن غیرجدی ۴ قصه عامیانه ۵ حرف مفت، مزخرف، لیچار، سخن بی‌ربط ۶ لطیفه

متلذذ : برخوردار، بهره‌ور، متمتع & بی‌نصیب، محروم

متلذذ شدن :لذت بردن، حظ بردن، محظوظ شدن

متلف : بادبه‌دست، خراج، گشاده‌باز، مسرف، ول‌خرج & مقتصد

متلک پراندن :متلک گفتن، گوشه‌وکنایه زدن، سخن نیش‌دارگفتن

متلک : ۱ جوک، شوخی، طعنه، هزل ۲ سخن طعنه‌آمیز، سخن‌ریشخندآمیز، کلام نیشدار، گوشه‌وکنایه

متلک‌گو : متلک‌پران، مضمون‌ساز

متل : مهمان‌خانه ییلاقی، مهمان‌خانه بین‌راهی، اقامتگاه ییلاقی، اقامتگاه‌کنار دریا

متلون‌المزاج :دمدمی، دمدمی‌مزاج & ثابت‌رای

متلون : ۱ رنگارنگ، رنگین ۲ مختلف، گوناگون ۳ متغیر، دمدمی، سست‌رای & یکرنگ، همرنگ

متلهف : اندوهگین، اندوهناک، دریغاگو، غمگین، متاسف، محزون

متماثل : شبیه، مانند، مثل، همانند & متفاوت

متمادی : دراز، طولانی، مدید، ممتد

متمارض : تمارض‌گر، بیمارنما، ناخوش‌نما

متمایز : ۱ برجسته، متشخص ۲ مشخص، ممتاز & متعارف ۳ متباین، متفاوت

متمایز شدن : ۱ ممتاز شدن، مشخص شدن، شاخص شدن ۲ متفاوت گشتن، جدا شدن

متمایل : ۱ خمیده، کج، مایل، معطوف، منحرف ۲ خواهان، راغب، شایق، گرونده، مایل & متنفر

متمایل شدن : ۱ میل کردن، رغبت یافتن، خواهان شدن، مایل گشتن، علاقه‌مند شدن ۲ گرایش یافتن، جهت‌گیری کردن

متمتع : برخوردار، بهره‌ور، بهره‌مند، حظیظ، رستی‌خوار، کامران، کامیاب، متلذذ، متنعم، مستفید، منتفع & بی‌نصیب، محروم

متمتع شدن : ۱ برخوردار شدن، بهره‌ور شدن، تمتع یافتن، منتفع شدن، بهره‌مند شدن ۲ کامران شدن، کامیاب گشتن

متمثل : ۱ ماننده، شبیه، مثل ۲ متصور، پنداشت ۳ شبیه‌شونده & مقلد

متمدن شدن : ۱ بافرهنگ شدن، فرهیخته شدن ۲ پیش‌رفته‌شدن ۳ مبادی آداب شدن ۴ شهرنشین شدن

متمدن : ۱ شهرنشین، شهری، تمدن‌دار، صاحب تمدن & وحشی ۲ پیش‌رفته ۳ بافرهنگ، مبادی آداب & بادیه‌نشین

متمدن کردن : ۱ فرهیخته کردن، با فرهنگ کردن ۲ تربیت کردن، مبادی آداب کردن ۳ شهرنشین کردن

متمرد :صفت سرکش، طاغی، عاصی، عصیانگر، گردن‌کش، متجاسر، یاغ، یاغی & رام، مطیع

متمرد شدن :تمرد کردن، نافرمان شدن، سرکشی کردن، عصیانگر شدن، عصیان ورزیدن، یاغ شدن، گردن‌کشی کردن

متمرکز : ۱ تمرکزیافته ۲ یک‌جا جمع‌شده ۳ متوجه، معطوف

متمرکز شدن :تمرکز یافتن، یک‌جا جمع شدن، جای گرفتن، درمرکز قرار گرفتن

متمرکز کردن : تمرکز دادن، یک‌جاجمع کردن (نیرو، امکانات)

متمسک شدن: ۱ متوسل‌شدن، توسل جستن ۲ دستاویز جستن، متشبث‌شدن، وسیله قرار دادن

متمسک : ۱ متوسل، توسل‌جو ۲ متشبث، دستاویزجو

متمکن : ۱ توانگر، ثروتمند، دولتمند، غنی، متمول & مفلس، ندار ۲ ثابت، جای‌گزین، جای‌گیر، مقیم ۳ دارای‌امکان، توانا، قادر

متمکن شدن: ۱ ثروتمندشدن، دارا شدن، توانگر شدن ۲ مستقر شدن، جای گرفتن ۳ مقیم شدن، متمکن ماندن ۴ توانمند شدن

متمکن کردن : ۱ دولتمند کردن، متمول کردن ۲ مستقر کردن، جا دادن ۳ توانا ساختن، مقتدر ساختن

متملقانه :چاپلوسانه، مداهنه‌گرانه، با چرب‌زبانی

متملق :صفت تملق‌گو، چاپلوس، چرب‌زبان، زبان‌به‌مزد، سالوس، کاسه‌لیس، مجیزگو، مداهنه‌گر

متملکات : املاک، ضیاع، ملک‌ها، متصرفات

متمم : ۱ الحاقیه، تکلمه، ضمیمه ۲ مکمل ۳ تتمه

متمنی : آرزومند، تقاضامند، خواهشمند

متمنی شدن :خواستار شدن، تمنا کردن، تقاضا کردن، درخواست کردن، خواهش کردن

متموج : پرتلاطم، پرموج، متلاطم، مواج، موجدار & آرام

متموج شدن : ۱ مواج شدن، پرموج شدن، متلاطم شدن ۲ آشفته شدن، پریشان شدن ۳ خشمگین شدن، عصبانی شدن

متمول : اعتباردار، توانگر، ثروتمند، چیزدار، دارا، دولتمند، غنی، مالدار، متعین، متمکن، مستغنی، معتبر & فقیر

متنازع :اسم ۱ ستیزه‌گر، ستیزنده، دعوایی، مجادله‌گر ۲ دشمن، عدو، خصم

متناسب : ۱ برازنده، شکیل، جور ۲ فراخور، مشابه، دارای تناسب، موزون، هماهنگ ۳ مشابه، مانند & نامتناسب

متناظر : شبیه، مانند، همانند، نظیرهم، نظیربه‌نظیر

متنافر : ناخوش‌آیند، نامطبوع

متناقض : تناقص‌آمیز، ضد، متخالف، متضاد، مخالف، ناسازگار، ناقض، نقیض & همگون

متناوبمتناوب : تناوب‌دار، نوبت‌به‌نوبت، پشت‌سرهم، دارای تناوب

متناهی : محدود، متناهیه، نهایت‌دار & نامتناهی

متنبه : آگاه، بیدار، هوشیار & غافل، خفته

متنبه شدن : ۱ بیدار گشتن، آگاه شدن، آگاهی یافتن ۲ تنبیه‌شدن

متنجس : آلوده، ناپاک، ناطاهر، نجس & طاهر

متنعم : ۱ توانگر، غنی، متمتع ۲ مرفه، غرق نعمت ۳ برخوردار ۴ خوش‌گذران

متنفذ : بانفوذ، پرنفوذ، توانا، سرجنبان، صاحب‌اعتبار، صاحب‌نفوذ، معتبر، نفوذدار

متنفر : بیزار، دلزده، رمیده، فراری، گریزان، مشمئز، منزجر، نفور & راغب، شایق

متنفر شدن : ۱ بیزار شدن، مشمئز داشتن، دل‌زده شدن، منزجرشدن، نفور گشتن، نفرت پیدا کردن ۲ رمیده‌شدن، فراری شدن، گریزان شدن

متنفر کردن : ۱ بیزار کردن، نفرت‌زده کردن، مشمئز کردن، منزجر کردن، دل‌زده کردن ۲ رماندن، فراری‌دادن، گریزان کردن

متن : ۱ نوشته، مکتوب ۲ مضمون، محتوا، موضوع ۳ زمینه & حاشیه ۴ سطح، گستره، پهنه & حاشیه ۵ میان، درون ۶ نقش ۷ بوم ۸ بخش اصلی

متنوع : جوراجور، گوناگون، متعدد، متفرق، مختلف

متواترمتواتر : ۱ پیاپی، دمادم ۲ پشت‌سرهم، متوالی

متواری : ۱ پراکنده، دربه‌در، سرگردان، فراری، گریزان ۲ پنهان، مخفی

متواری ساختن : ۱ گریزاندن، فراری دادن ۲ راندن، دور کردن

متواری شدن : ۱ فراری شدن، گریزان گشتن ۲ پنهان شدن، مخفی شدن ۳ سرگردان شدن، دربه‌در شدن

متوازن : هم‌وزن، هم‌سنگ، معادل، برابر

متوازی : ۱ موازی باهم، ناهم رس ۲ روبه‌رو ۳ هم‌سو، هم‌جهت ۴ برابر، مساوی

متواضع : افتاده، خاشع، خاضع، خاکی، درویش، فروتن & متکبر

متواضعانه : خاشعانه، خاضعانه، درویش‌منشانه، فروتنانه & بانخوت، متکبرانه

متوافق : موافق، سازوار

متوالیاً : پیاپی، دمادم، متعاقب

متوالی : ۱ پیاپی، پی‌درپی، پیوسته ۲ سری

متوجه : آگاه، بیدار، مراقب، معطوف، ملتفت، مواظب، هشیار & غافل

متوجه شدن : ۱ فهمیدن، درک کردن، آگاه گشتن، ملتفت شدن ۲ رو کردن، روی آوردن، رو نهادن ۳ پرداختن ۴ عطف شدن، برگشتن

متوجه کردن : ۱ آگاه کردن، فهماندن، هشیار ساختن، حالی کردن، متوجه ساختن ۲ متمرکز ساختن، معطوف کردن، معطوف ساختن

متوحش : ترسان، ترسیده، سراسیمه، مرعوب، هراسان

متوحش شدن : وحشت کردن، هراسیدن، ترسیدن، بیمناک‌شدن، هراسان شدن

متوحش کردن : هراساندن، ترساندن، هراسان کردن، به‌وحشت انداختن، وحشت‌زده کردن

متورع : باتقوا، پارسا، پرهیزکار، باورع، مومن، متقی & نامتقی

متورم : بادکرده، پف‌کرده، دمیده، ورم‌دار

متورم شدن :آماس کردن، باد کردن، ورم کردن، پف کردن

متوسطالقامه :میانه‌بالا & بلندبالا، کوتاه‌قد

متوسط :اسم ۱ میانگین، میانه ۲ معتدل، میانه‌رو ۳ میانجی، میانگیر

متوسل :دست‌به‌دامن، متشبث، مستعصم، ملتجی

متوسل شدن : ۱ ملتجی شدن ۲ متشبث شدن، دست‌به‌دامن شدن ۳ واسطه قرار دادن

متوطن :صفت ۱ باشنده، ساکن، مقیم ۲ مجاور

متوطن شدن : ۱ اقامت کردن، سکنا گزیدن، مقیم شدن ۲ مجاورشدن

متوفا :اسم درگذشته، متوفی، مرحوم، مرده، میت، وفات‌یافته

متوفا شدن :مردن، درگذشتن، وفات یافتن، مرحوم شدن، به‌رحمت خدا رفتن، فوت شدن

متوفی :مرده، درگذشته، فوت‌شده

متوقع :اسم ۱ آرزومند، امیدوار ۲ چشم‌به‌راه، منتظر ۳ توقع‌دار، پرتوقع ۴ زیاده‌خواه

متوقع بودن :توقع داشتن، چشم داشتن، انتظار داشتن، امیدداشتن

متوقف :اسم ۱ ایستاده، راکد ۲ معطل، مقید، منوط، موکول، وابسته ۳ تعطیل ۴ توقف‌کننده

متوقف شدن : ۱ ایستادن، از حرکت باز ماندن، پارک شدن، راکد ماندن ۲ تعطیل شدن ۳ دچار وقفه شدن

متوقف کردن: ۱ تعطیل کردن ۲ نگه داشتن، وادار به توقف کردن

متولد : ۱ زاده ۲ زاییده

متولد شدن : ۱ به دنیاآمدن، زاده شدن، ولادت یافتن & مردن، ازدنیا رفتن، از دنیا رخت بربستن ۲ هستی‌یافتن، به وجود آمدن، ایجاد شدن

متولی : ۱ مدیر اماکن‌متبرکه، مدیر موقوفه ۲ سرپرست، کارگزار، متصدی ۳ سردمدار

متوهم : ۱ اندیشناک، ترسیده ۲ خوفناک، وهمگین ۳ خیالاتی، خیال‌زده

متوهم شدن : ۱ گمان بردن، خیال کردن، خیالاتی شدن، وهم‌زده شدن، به‌وهم افتادن، دچار وهم شدن ۲ ترسیدن، هراسیدن، وهم برداشتن

متهاجم :صفت تجاوزگر، متجاوز، حمله‌ور، متعدی، مهاجم، یورشگر

متهاون : سهل‌انگار، سستی‌کننده، کاهل، پشت‌گوش‌انداز، پشت‌گوش‌فراخ

مته : ۱ برماه، برمه، برماهه، پرمه، مثقب، دریل ۲ بید ۳ شپشک

متهتک : پرده‌دریده، بی‌نام‌وننگ، بی‌پروا

متهجد :شب‌زنده‌دار، عابد شب‌زنده‌دار

متهم : در مظان‌اتهام، در معرض اتهام، دارای اتهام

متهم کردن : اتهام‌بستن، اتهام داشتن، گناه‌کار دانستن، تهمت زدن

متهورانه : بی‌باکانه، دلیرانه، جسورانه، شجاعانه، گستاخانه

متهور : بی‌باک، بی‌پروا، پردل، جسور، دلیر، شجاع، گستاخ، نترس & ترسو، جبون

متیقظ : ۱ آگاه، بیدار ۲ تیزهوش، خردمند

متیقن : بی‌شبهه، بی‌شک، بی‌گمان، حتم، یقین، محقق، ثابت‌شده، استوار

متین : ۱ باوقار، جاافتاده، سنگین، موقر ۲ استوار، محکم، پابرجا، رزین ۳ فرهیخته، خلیق & جلف، سبک

مثابه : ۱ مانند، مثابت، همانند ۲ اندازه، حد، منزلت ۳ مقام ۴ جایگاه، مکان ۵ شکل، قسم، گونه، نوع

مثال دادن : امر دادن، امر کردن، دستور دادن، فرمان دادن، حکم کردن

مثال : ۱ مانند، مشابه، مثل، شبیه، همانند ۲ نمونه ۳ امریه، دستور، حکم، فرمان ۴ پیکره، تندیس، مجسمه ۵ پیکر، کالبد ۶ تصویر، تمثال، نقش ۷ تمثیل، حکایت، داستان

مثانه : شاشدان، آبدان

مثبت :صفت ۱ پابرجا، ثابت، متقن، مدلل ۲ استوار، برقرار ۳ اثباتی، ایجابی & منفی، سلبی ۴ فاز & نول ۵ خوب، خوش، خوش‌آیند ۶ یاری‌رسان، کارآمد ۷ بزرگ‌تر از صفر

مثقال : ۱ واحد وزن (معادل ۲۴ ذره

مثقب : برماه، برمه، برماهه، پرمه، مته

مثلاً : درمثل، فی‌المثل، به‌طورمثال

مثل : ۱ الگو، تالی، جفت، جور، داستان، زبانزد، شبه، شبیه، عدیل، قبیل، قرین، کفو، مانند، مشابه، نظیر، نمونه، همال، همانند، همتا ۲ حکم، فرمان ۳ تصویر، تمثال ۳ مثل‌ها

مثلا : ۱ به عنوان مثال، به طورمثال ۲ انگار، انگاری

مثلث : ۱ سه‌گوش، سه‌بر، سه‌ضلعی، سه‌گوشه & مربع ۲ شراب، سیکی، سه‌یکی ۳ سه‌تایی، سه‌گانه

مثل : ۱ حکایت، افسانه، قصه ۲ پند، اندرز ۳ عبرت ۴ ضرب‌المثل ۵ مثال، نمونه ۶ حالت، وضعیت

مثل زدن : مثل آوردن، نمونه آوردن

مثله : ۱ بریدن گوش یا بینی ۲ شکنجه، عقوبت ۳ آفت

مثله شدن : ۱ سانسورشدن ۲ خراب شدن، ابتر شدن، ناقص شدن(نوشته، اثر ) ۳ بریده شدن، تکه‌تکه شدن(اندام، جوارح)

مثله کردن : ۱ سانسور کردن ۲ خراب کردن، ناقص کردن، ابتر کردن(نوشته و ) ۳ بریدن، تکه‌تکه کردن (اندام، جوارح)

مثمر : ۱ موثر، نتیجه‌بخش ۲ بارآور، ثمردار، میوه‌دار

مثمن : ۱ هشت‌تایی، هشت‌رکنی ۲ هشت‌لا ۳ هشت‌گوشه ۴ ارزیابی‌شده، قیمت‌گذاری‌شده

مثنوی : ۱ دو دو ۲ مربوطبه مثنی ۳ شعر و منظومه‌ای هم‌وزن که هر بیت ومصراع آن به‌یک قافیه باشد

مثوبات : جزاهای نیک، پاداش‌های نیک، اجرها، مثوبت‌ها

مثوی : ۱ ماوا، مکان، مثوا، منزل ۲ آرامگاه، خاکجا، قبر، گور، مزار

مجاب : ۱ پذیرا، راضی، رضا، متقاعد ۲ تسلیم، مغلوب

مجاب شدن : متقاعدشدن، راضی شدن، قبول کردن، پذیرفتن

مجاب کردن : ۱ متقاعد کردن، راضی کردن، قبولاندن (رای، نظر) ۲ مغلوب کردن، وادار به‌تسلیم کردن

مجادل : ستیزنده، مجادله‌گر

مجادله : آشوب، جدال، جروبحث، جنگ، خصومت، دعوا، ستیزه، کشمکش، مجادلت، مکاوحت، مناقشه، نزاع & مصالحه

مجادله کردن : ۱ نزاع کردن، جنگیدن، ستیزیدن، دعوا کردن، ستیز کردن ۲ جدل کردن، مباحثه کردن ۳ دشمنی کردن، خصومت ورزیدن

مجاری : ۱ آبراه‌ها، جوی‌ها ۲ راه‌ها ۳ شیوه‌ها، روش‌ها ۴ مجارستانی

مجازات : تادیب، تقاص، تنبیه، توبیخ، جزا، سزا، سیاست، عقاب، عقوبت، کیفر، گوشمال، گوشمالی & پاداش

مجازات شدن : ۱ تنبیه شدن، توبیخ شدن ۲ کیفر دیدن، عقوبت‌شدن، مکافات دیدن

مجازات کردن : کیفردادن، عقوبت کردن، گوشمالی کردن، جزا دادن & سزا دادن

مجاز : ۱ استعاره، غیرواقع، کنایه ۲ مزاج، طبیعت & حقیقت

مجاز : ۱ جایز، روا، قانونی، مشروع ۲ اجازه‌دار، مختار، مخیر & غیر مجاز

مجازی : ۱ استعاری، صوری، کنایی ۲ ازروی مجاز، مجاز۴ مربوط به مجاز

مجاعه : جوع، گرسنگی، مجاعت & اشباع، سیری

مجال : ۱ امکان، حوصله ۲ زمان، فرصت، وقت ۳ جولانگاه، عرصه، میدان ۴ توان ۵ جا، محل

مجال دادن : ۱ فرصت‌دادن، مهلت دادن، وقت دادن & مجال یافتن ۲ امکان دادن

مجال داشتن : فرصت‌داشتن، وقت داشتن

مجالست : ۱ آمیزش، مخالطت، معاشرت، همدمی، هم‌نشینی ۲ معاشرت کردن، هم‌نشینی کردن ۳ هم‌نشین‌بودن، معاشر بودن

مجالست کردن :نشست‌وبرخاست کردن، هم‌نشینی کردن، معاشرت کردن

مجال یافتن : فرصت کردن، فرصت به دست آوردن، وقت کردن، موقعیت به چنگ آوردن، امکان یافتن

مجامعت : جماع، زنا، مباشرت، نزدیکی، وطی، هم‌آغوشی، هم‌بستری

مجامعت کردن :آمیزش کردن، جماع کردن، نزدیکی کردن، مباشرت کردن

مجامعه : زنا، نزدیکی، وطی، هم‌آغوشی

مجامله : ۱ تملق‌گویی، مجیزگویی، چرب‌زبانی، زبان‌بازی & مجاهلت، مجاهله ۲ خوش‌رفتاری، مجاملت

مجامله کردن : ۱ مجیز گفتن، چرب‌زبانی کردن، تملق گفتن، مداهنه‌گری کردن ۲ زبان‌بازی کردن، شیرین‌زبانی کردن

مجامله‌گر : چاپلوس، متملق، مداهنه‌گر، زبان‌باز، چرب‌زبان، مجامله‌کار، زبان‌به‌مزد، مجیزگو

مجانست : ۱ تجانس، تجنیس، مجانسه، هم‌جنسی ۲ تشابه، مشابهت، همانندی، همگونی

مجانی : ۱ رایگان، مجان، مفت ۲ بلاعوض ۳

مجانین : شوریدگان، دیوانگان، دیوانه‌ها، مجنون‌ها & عقلا

مجاورت : ۱ حوالی، نزدیکی ۲ همسایگی، هم‌جواری

مجاور : ۱ جار، قریب، کنار، مشرف، هم‌جوار، هم‌دیوار، همسایه، هم‌کوچه ۲ مقیم حرم، معتکف، مقیم ۳ ساکن

مجاور شدن : ۱ معتکف شدن، گوشه‌نشینی اختیار کردن ۲ مقیم‌شدن (در عتبات عالیات)

مجاهدت : اهتمام، تقلا، تلاش، جهاد، سخت‌کوشی، سعی، کوشش، مجاهده

مجاهدت کردن : ۱ تلاش کردن، اهتمام ورزیدن، سعی کردن، سخت‌کوشی کردن ۲ جهاد کردن

مجاهد :اسم ۱ رزمنده، مبارز ۲ تلاشگر، سخت‌کوش، کوشا & سهل‌انگار، متهاون

مجاهده : ۱ اهتمام، تلاش، سخت‌کوشی، کوشش، مجاهدت ۲ کوشیدن

مجبورمجبور : بی‌اختیار، مقید، ملزم، ناچار، ناگزیر، وادار & آزاد، مختار، مخیر

مجبور شدن : وادارشدن، ملزم شدن، ناگزیر شدن، اجبار شدن

مجبور کردن : وادار کردن، ملزم کردن، اجبار کردن، ناگزیر کردن

مجبوری :قید ۱ اجباری، جبری ۲ مجبور

مجتمع : ۱ انجمن، جمعیت، گروه، مجمع ۲ کلنی

مجتمع شدن :گردآمدن، جمع شدن، انجمن کردن & پراکنده‌شدن، متفرق شدن

مجتهد : ۱ عالم، فقیه، مرجع ۲ صاحب‌نظر ۳ کوشنده، پژوهنده

مجد : احتشام، بزرگی، جاه، جلال، حشمت، عزت، عظمت، شرف، برتری

مجدانه : باجدیت، فعالانه، سرسختانه، مصرانه، موکدانه & سهل‌انگارانه، کاهلانه

مجد : پرتلاش، جدی، ساعی، سخت‌کوش، فعال، کوشا & کاهل

مجدد : ۱ ازنو، دوباره، مکرر ۲ تازه، نو

مجددمجدر : آبله‌دار، آبله‌رو

مجذوب : ۱ جذب‌شده ۲ دلباخته، علاقه‌مند، شوریده، شیفته، فریفته، مسحور، مفتون، واله

مجذوب شدن : شیفته‌شدن، مفتون گشتن، دل‌باخته شدن، واله گشتن

مجذور : ۱ جذردار ۲ توان دوهرعدد

مجذوم : مبتلا به‌جذام، جذامی، خوره‌ای

مجرا : ۱ آبراه، جو، راه، کانال ۲ مسیر، گذرگاه ۳ سوراخ، منفذ ۴ شیوه عمل، روش

مجرا، مجری : اجراکننده، اقدام‌کننده، عمل‌کننده

مجرب :صفت ۱ آزموده، باتجربه، پخته، تجربه‌دار، تجربه‌دیده، تجربه‌کار، حاذق، کارآزموده، کاردان، کارکشته، کارکرده، کهنه‌کار، ماهر & نامجرب، ناآزموده، ناپخته ۲ آزمایشگر ۳ تجربه‌شده، آزموده‌شده

مجرب شدن :کارکشته شدن، آزموده شدن، کارآزموده شدن، باتجربه شدن، تجربه‌دار شدن، ماهر شدن، کارآمدگشتن، متبحر شدن

مجردات : عقول، نفوس، مجرد ازماده

مجرد :اسم ۱ بی‌زن، تک، تنها، عزب، غیر متاهل، فرد، منفرد، یالقوز، یالغوز، یکه & متاهل ۲ جریده ۳ انتزاعی، ذهنی & عینی ۴ برهنه، عریان ۵ گوشه‌گیر، گوشه‌نشین ۶ انفرادی ۷ صرف ۸ خالص، ناب، سره ۹ غیرمادی & مادی ۱۰ خالی، تهی، عاری

مجردی : ۱ تجرد ۲ عزبی، بی‌زنی، عدم‌تاهل، بی‌همسری ۳ مجردوار ۴ تنهایی، انفراد ۵ برهنگی، عریانی ۶ وارستگی، بی‌تعلقی ۷ ستون بنا

مجرمانه :قید ۱ بزه‌کارانه ۲ خلاف‌کارانه

مجرم :صفت بزومند، بزهکار، تبهکار، تردامن، خاطی، خطاکار، گناهکار، گنهکار، مذنب، مقصر & بی‌گناه

مجروح :صفت ۱ آزرده، افگار، جریحه‌دار، ریش، خسته، ریش، زخم‌دار، زخمناک، زخمی، آسیب‌دیده، زخم‌خورده، فگار، مصدوم & سالم ۲ ناعادل & عادل

مجروح شدن : ۱ زخمی شدن، زخم برداشتن، جراحت برداشتن، زخمدار شدن، مصدوم شدن، ریش شدن ۲ جریحه‌دار شدن، فگار شدن

مجروح کردن : ۱ زخمی کردن، زخم زدن، زخم‌دار کردن ۲ جریحه‌دار کردن، فگار کردن ۳ آزردن، آزرده‌خاطر کردن ۴ آسیب رساندن، صدمه‌زدن & التیام بخشیدن

مجره : راه‌شیری، کهکشان

مجری : جعبه، صندوق، صندوقچه

مجزا : جدا، جداگانه، سوا، علی‌حده

مجزا کردن : ۱ جدا کردن، سوا کردن ۲ جداجدا کردن، جزءجزء کردن

مجسطی : هیئت و نجوم

مجسم : ۱ تجسم‌یافته، جسمیت‌یافته ۲ مصور

مجسم ساختن : ۱ تجسم بخشیدن، متصور کردن ۲ جسمیت دادن

مجسم شدن : به‌تصویر آمدن (درذهن)، حاضر شدن(درنظروخیال)، مصور شدن

مجسم کردن :درنظر آوردن، تجسم بخشیدن، درذهن مصور کردن

مجسمه : ۱ پیکره، تندیس، پیکر ۲ نماد، الگو ۳ اسوه، نمونه

مجسمه‌ساز :پیکرتراش، پیکره‌ساز، تندیسگر، مجسمه‌تراش

مجسمه‌سازی :پیکرتراشی، پیکره‌سازی، تندیسگری، مجسمه‌تراشی

مجسمه شدن :بی‌حرکت ماندن، بی‌حرکت شدن

مجعد : انبوه، پرچین‌وشکن، پیچیده، پرپیچ‌وتاب، جعودت، فردار، مرغول، وزوز

مجعول : جعلی، دروغین، ساختگی، غیرواقعی & واقعی

مجلات : مجله‌ها، هفتگی‌نامه & روزنامه، ماه‌نامه، فصل‌نامه، سال‌نامه، نشریات‌ادواری

مجلا : جلوه‌گاه، تجلی‌گاه، تجلی‌گه، محل ظهور، مظهر

مجلد :اسم ۱ جلدشده، جلددار ۲ جلد (۱، ۲، )

مجلس‌آرا :صفت ۱ مجلس‌افروز، بزم‌آرا، محفل‌آرا، مجلس‌فروز ۲ شمع جمع، رونق‌بخش

مجلس : ۱ انجمن، پارلمان، جرگه، جلسه، حله، کنگره، لجنه، مجمع، محفل، معشر، نشست ۲ مجلس‌گاه، نشستگاه، جای‌نشستن ۳ مجمع درس، مجمع وعظ ۴ محضر، حضرت، پیشگاه ۵ پرده (نمایشگر رویدادی‌مهم)

مجلسی : ۱ مجلس‌نشین ۲ نماینده، وکیل ۳ اهل مجلس ۴ مرغوب، ممتاز، لوکس

مجلل : باشکوه، باشوکت، باعظمت، پرابهت، پرطمطراق، شکوهمند، فرمند، لوکس & ساده

مجله‌مد : ژورنال

مجله : ۱ نشریه هفتگی & جریده، ژورنال، سالنامه، فصلنامه، گاهنامه، ماهانه، نشریه ۲ بوری، عید یهود

مجمر : آتشدان، بخوردان، سپندسوز، عودسوز، مجمره، منقل

مجمع : ۱ انجمن، باشگاه، پاتوق، جرگه، جمعیت، حلقه، حله، مجتمع، مجلس، مجموعه، محفل ۲ اجلاس، نشست

مجملا : اختصار

مجمل : ۱ تلخیص، خلاصه، زبده، فشرده، کوتاه، مختصر، موجز ۲ مختصرمفصل ۲ مفصلا، به‌تفصیل

مجموعاً : تمام

مجموع : ۱ تمام، جمع، جمیع، کل، کلیه، همگی، همه ۲ بسامان ۳ آسوده‌خاطر، آسوده‌دل، خاطرجمع & پریشان ۴ جمع، جمع شده، گردآمده & پراکنده

مجموعه : ۱ آلبوم، کلکسیون ۲ تذکره، جنگ، دفتر، دیوان ۳ مجموع & پریشان ۴ دسته، گروه ۵ عناصر همگن ۶ سری

مجموعه‌دار : کلکسیونر

مجموعه‌ساز : انبوه‌ساز، مجتمع‌ساز، آپارتمان‌ساز & خانه‌ساز، تک‌ساز

مجموعه‌سازی :انبوه‌سازی، مجتمع‌سازی، آپارتمان‌سازی

مجنون : ۱ بی‌خرد، بی‌عقل، جن‌زده، جنون‌زده، خردباخته، دیوانه، مخبط، مصروع ۲ دلباخته، شوریده، شیدا، شیفته & عاقل، فرزانه

مجنون شدن : دیوانه‌شدن، خرد باختن، مخبط شدن، شیدا شدن & عاقل شدن

مجنون کردن : ۱ دیوانه کردن، به جنون کشاندن ۲ شیدا کردن، شیفته کردن، شوریده کردن

مجنون‌وار : ۱ دیوانه‌وار، شوریده‌وار، مجنون‌صفت ۲ شیوا گونه، شیفته‌وار & هشیوار

مجوز : اجازه، پته، پروانه، جواز

مجوس : ۱ زردتشتی، زردشتی، گبر، مغ ۲ آتش‌پرست، مجوسی

مجوف : پوک، توخالی، میان‌تهی & توپر

مجهز : آماده، تجهیزشده & نامجهز

مجهز شدن : تجهیزشدن، آماده شدن

مجهز کردن : ۱ تجهیز کردن ۲ آماده کردن، مهیا ساختن

مجهول‌الحال :ناشناخته، ناشناس، مجهول‌الهویه

مجهول‌الهویه :گمنام، ناآشنا، ناشناخته & شناخته، شناخته‌شده، معلوم‌الحال

مجهول : پوشیده، گمنام، مکتوم، ناشناسا، ناشناخته، ناشناس، نامشخص، نامعلوم، ندانسته & معلوم

مجید : بزرگوار، بلندمرتبه، شریف، فخیم، گرامی، عالی، عالی‌قدر

مجیر :صفت پشتیبان، حامی، دستگیر، فریادرس، مدافع، پناه‌دهنده، غوث

مجیز : تملق، چاپلوسی، چرب‌زبانی

مجیز گفتن : چاپلوسی کردن، تملق گفتن، چرب‌زبانی کردن

مجیزگو :صفت چاپلوس، چرب‌زبان، متملق، مداهنه‌گر

مجیزگویی : تملق، چاپلوسی، چرب‌زبانی، مداهنه‌گری

مچاله :صفت ۱ دستمالی، فشرده، له ۲ کلاف، کلافه، گلوله ۳ رنجیده‌خاطر، کنف، مکدر

مچاله شدن : فشرده‌شدن، له شدن، تغییر شکل یافتن

مچاله کردن : فشردن، له کردن، از شکل انداختن

مچ : ۱ فاصله بین ساعدو کف‌دست، بند دست، بند پا ۲ استخوان ۳ مفصل‌میان دست‌وساق دست

مچ گیری : کشف کارخلاف یاتوطئه (درحین‌انجام آن)، غافلگیری

مچل : ۱ خجل، شرمسار بور، دماغ‌سوخته، ۲ تنقلات

مچل کردن : ۱ بور کردن ۲ مورد تمسخر قرار دادن

محابا : ۱ احتیاط، اندیشه، باک، بیم، پروا، ترس، ملاحظه، واهمه ۲ جانبداری، طرفداری، محابات

محابات : ۱ یاری کردن ۲ طرفداری کردن، ناحق کردن، جانبداری ناعادلانه کردن ۳ میل‌به ناحق کردن ۴ احتیاط کردن، ملاحظه کردن ۵ فروگذاشتن ۶ احتیاط، ملاحظه، پروا

محابا داشتن : ۱ احتیاط کردن، ملاحظه کردن ۲ فروگذار کردن

محاجه : ۱ خصومت، خصومت‌ورزی، دشمنی ۲ استدلال، برهان ۳ جدل، مباحثه ۴ حجت آوردن، دلیل آوردن، استدلال کردن ۵ خصومت ورزیدن

محاجه کردن : ۱ استدلال کردن، مباحثه کردن، حجت آوردن ۲ جدل کردن، بگومگو کردن ۳ خصومت ورزیدن، دشمنی کردن

محادثه : ۱ تکلم، سخن‌گویی ۲ بایکدیگر تکلم کردن، بایکدیگرسخن گفتن

محاذات : محاذی، مقابل، موازات، هم‌پا

محاذی : روبرو، رویارو، مقابل، موازی

محارب :صفت ۱ پیکارگر، جنگاور، جنگجو، جنگی، رزم‌آور، رزم‌پوش، مبارز، متحارب، منازع، نبردآزما & مصلح ۲ ستیزه‌جو، یاغی (علیه حکومت اسلامی)

محاربه : آرزم، پرخاش، پیکار، جنگ، حرب، رزم، ستیزه، کشتار، نبرد & صلح، آشتی

محارست : پاسداری، حراست، حفظ، محافظت، مراقبت، مواظبت، نگهبانی، نگهداری

محارست کردن :مواظبت کردن، محافظت کردن، حراست کردن

محارم : ۱ آشنایان، دمسازان، رازداران & بیگانگان ۲ محرم‌ها، منسوبین & نامحرمان

محاسب :صفت آمارگر، حسابدار، شمارنده

محاسبه : ۱ احتساب، ارزیابی، حسابداری، شمارش ۲ حساب کردن، شمردن

محاسبه شدن : ۱ حساب شدن ۲ به حساب آمدن، لحاظ شدن ۳ بررسی شدن، ارزیابی شدن

محاسبه کردن : ۱ حساب کردن ۲ شمردن ۳ به حساب آوردن، لحاظ کردن ۴ بررسی کردن، ارزیابی کردن

محاسن : ۱ ریش، لحیه ۲ احسان‌ها، حسنات، حسن‌ها، خوبی‌ها، فضایل، مناقب، نیکویی‌ها، نیکی‌ها & سیئات

محاصره :اسم احاطه، حصر، شهربند، محاصرت، محاط، محصور

محاصره شدن : ۱ درحصر قرار گرفتن ۲ احاطه شدن، در محاصره‌قرار گرفتن، در میان گرفته شدن

محاصره کردن :احاطه کردن، درحصار قرار دادن، درتنگنا قراردادن

محاضر : ۱ محضرها، دفاتراسنادرسمی & محاکم، محکمه‌ها ۲ گواهی‌ها، استشهادات

محاضره : ۱ حضور قلب ۲ بحث، گفتگو ۳ پرسش و پاسخ، جواب و سوال

محاط : احاطه‌شده، محاصره، محصور & محیط

محافظ : پاسبان، پاسدار، پشتیبان، حارس، حافظ، حامی، گماشته، مراقب، مستحفظ، مهیمن، نگهبان

محافظت : احتراس، استحفاظ، پاسبانی، پاسداری، پشتیبانی، حراست، حفاظت، حفظ، صیانت، محارست، نگاهداری، نگهبانی، نگهداری، وقایت

محافظت کردن :پاسداری کردن، حفاظت کردن، نگهبانی کردن، نگهداری کردن

محافظه کار :صفت ۱ ارتجاعی، سنت گرا، مرتجع & پیشرو، نو گرا ۲ محتاط

محافظه کاری : ۱ سنت گرایی ۲ احتیاط، احتیاطکاری ۳ دوراندیشی، حزم

محافل : محفل‌ها، مجلس‌ها، کانون‌ها، مجمع‌ها، مجالس، انجمن‌ها

محاق : ۱ حالت ماه درسه شب آخرماه ۲ پوشیده، ناپدید & ۱ بدر ۲ تربیع

محاکات : ۱ باز گفتن، نقل کردن ۲ حکایت کردن

محاکم : محکمه‌ها، دادگاه‌ها

محاکمه : استنطاق، بازپرسی، دادرسی، قضاوت

محاکمه کردن : ۱ دادگاهی کردن، رسیدگی کردن (به اتهام)، دادرسی کردن ۳ استنطاق کردن، به استنطاق کشیدن

محال‌اندیش :باطل‌اندیش، خیال‌اندیش & واقع‌بین، واقع‌نگر

محال : ۱ غیرممکن، ممتنع، ناممکن، امکان‌ناپذیر، ناشدنی، نشدنی & ممکن ۲ اندیشه باطل

محال : ۱ محل‌ها، جای‌ها ۲ نواحی، مناطق، ناحیه‌ها، منطقه‌ها، بلوکات، بلوکها

محاله : ۱ توانایی، قدرت ۲ مهارت ۳ چاره

محامد : خصایل، محمدت‌ها، صفات نیک، مکارم & ذمائم

محاورات : گفتگوها، محاوره‌ها، گفت‌وشنودها

محاوره : ۱ صحبت، تکلم، گپ، گفتگو، گفت‌وشنود ۲ مباحثه، مذاکره، مناظره ۳ مجاورت ۴ گفتگو کردن & مکاتبه

محاوره کردن :گفت‌وگو کردن، مذاکره کردن، گپ زدن

محاوله : ۱ آهنگ، قصد، نگرش ۲ تیزبینی، تیزنگری ۳ حیله‌گری ۴ حیله کردن ۵ قصد کردن

محبت‌آمیز :صفت دوستانه، عاشقانه، مشفقانه، مودت‌آمیز، مهرآمیز، مهربانانه & عداوت‌آمیز

محبت : انس، تولا، حب، خاطرخواهی، دلدادگی، دوستی، شفقت، صمیمیت، عشق، عطوفت، علاقه، مصادقت، مودت، مهر، مهربانی، ود، وداد، هواخواهی & عداوت

محبت‌خانه :جنده‌خانه، فاحشه‌خانه، عشرتکده، لانه فساد، نجیب‌خانه، قحبه‌خانه

محبت داشتن : ۱ علاقه‌مند بودن، مهر ورزیدن، مهربانی کردن ۲ مورد تفقد قرار دادن، عنایت کردن، بذل محبت کردن

محبت کردن :دوست داشتن، مهر ورزیدن، مهربانی کردن & خصمی کردن

محب :صفت حبیب، دوست، دوستدار، عاشق، ود، هواخواه، هوادار، یار & خصم، دشمن، عدو، مخالف

محبس : بازداشتگاه، بند، بندیخانه، دوستاق، دوستاق‌خانه، زندان، سجن، سلول، سیاه‌چال

محبوب :اسم ۱ جانان، حبیب، دلارام، دلبر، دلدار، دلربا، دلنواز، دوست، شاهد، مطلوب، معشوق، نگار، یار ۲ دوست‌داشتنی & منفور ۳ وجیه المله

محبوبه :اسم ۱ جانانه، دلارام، دلبر، دلبند، دلدار، دلستان، دوست، سوگلی، معشوقه، یار ۲ گل محبوبه، گل شب

محبوبیت : حسن شهرت، شهرت، معروفیت، مقبولیت عام، وجاهت ملی

محبوس :صفت اسیر، بازداشت، بندی، توقیف، حبس، دربند، دوستاقی، زندانی، گرفتار، مسجون & آزاد، رها

محبوس شدن : حبس‌شدن، زندانی شدن، توقیف شدن، بازداشت شدن، بندی شدن & آزاد شدن، مرخص شدن

محبوس کردن :بازداشت کردن، توقیف کردن، حبس کردن، زندانی کردن، دربند کردن & آزاد کردن، رها ساختن

محتاج‌الیه : دربایست، ضرور، لازم

محتاج : بی‌برگ، بی‌چیز، بی‌نوا، تنگ‌دست، تهی‌دست، حاجتمند، عایل، فقیر، نیازی، مستحق، مستمند، مسکین، نیازمند & بی‌نیاز، توانگر، غنی، مالدار

محتاج شدن : ۱ نیازمند شدن، حاجتمند شدن ۲ تهی‌دست شدن، مستمند شدن & مستغنی شدن، بی‌نیاز شدن، غنی شدن

محتاج کردن : نیازمند ساختن، نیازمند کردن & بی‌نیاز کردن

محتاط : احتیاطکار، بااحتیاط، حازم، دوراندیش، عاقبت‌اندیش، باحزم، مال‌اندیش، متحذر، محترز & بی‌پروا

محتاطانه :صفت احتیاط‌آمیز، عاقبت‌اندیشانه، مال‌اندیشانه، دوراندیشانه، توام با احتیاط

محتال : حیله‌گر، دغل، غدار، گربز، محیل، مکار، نغل، نیرنگ‌باز

محترز : بری، خویشتن‌دار، مجتنب، محتاط، احترازکننده، دوری‌کننده

محترف : بازرگان، پیشه‌ور، کاسب

محترفه : پیشه‌ور، حرفه‌دار، کسبه

محترق : ۱ افروخته، سوزنده، شعله‌ور، مشتعل ۲ آتش‌زا، آتش‌گیر، محترقه ۳ سوزان

محترم : ارجمند، باآبرو، بااعتبار، باشخصیت، بزرگوار، شخیص، شریف، حرمت‌دار، با حرمت، عزتمند، قابل احترام، عزیز، گرامی، گرانقدر، گرانمایه، متشخص، محتشم، معز، معزز، معظم، مکرم، مکرم، موقر & بی‌حیثیت، خوار

محترمانه :قید ۱ بااحترام، توام با احترام، باحرمت، محترمبی‌ادبانه

محترمحتسب : پاسبان، پلیس، شحنه، عسس، ناهی

محتشم : ۱ جلیل، باحشمت، شکوهمند، شوکتمند، محترم، مهتر، بزرگ ۲ توانگر، ثروتمند، متمول

محتضر : روبه قبله، مردنی، مشرف به موت & قبراق، سرحال

محتکر : انبارکننده کالا وارزاق، احتکارکننده

محتلم : آلوده، جنب، شیطانی، نجس & طاهر، پاک

محتملاً : احتمالاً، شاید، گویا، یحتمل & یقین

محتمل : امکان‌پذیر، شدنی، احتمال‌داده‌شده، محتمله

محتوا : ۱ فحوا، متن، مضمون، مفاد، مفهوم ۲ مظروف

محتوم : ۱ حتمی، مسجل، مقدر، ناگزیر، نبشته & نامحتوم ۲ واجب، لازم

محتویات : ۱ مضامین، مطالب، مفاهیم ۲ محتواها

محتوی : حاوی، شامل، مشتمل

محجب : پنهان، پوشیده، حجابدار، محجبه، درپرده، محجوبه & بی‌حجاب

محجبه : چادری، حجابدار، حجابی، محجوبه & بی‌حجاب

محجر : ۱ باغ، بوستان، حدیقه ۲ کاسه‌چشم ۳ معجر

محجوبانه :قید توام‌باحجب، شرمگینانه

محجوب : ۱ باحیا، خجول، سربه‌زیر، کم‌رو، شرمگین، شرمناک ۲ پوشیده، محجبه، مستور، نقابدار، & نامحجوب

محجوبه :صفت چادری، حجابدار، محجبه & بی‌حجاب

محجور : ۱ مفلس، ورشکسته ۲ سفیه منع شده از کار و تصرف دراموال

محدب : برآمده، برجسته، گوژ & مقعر

محدث : آلوده، ناپاک، نجس، ملوث & مطهر، طاهر

محدث : اخباری، حدیث‌دان، حدیث‌شناس، راوی، روایتگر

محدود : ۱ بسته، تحدیدشده، متناهی، محصور ۲ اندک، کم ۳ قصیر، کوتاه ۴ تنگ & بی‌پایان

محدود کردن : ۱ مقید کردن، در تنگنا قرار دادن، محدودیت قائل‌شدن ۲ منحصر کردن ۳ محصور کردن

محدوده : حد، حدود، دایره، قلمرو، منطقه

محدودیت : ۱ انحصار، حصر ۲ تحدید، تنگنا، قید ۳ کمبود

محذور :اسم ۱ پرهیزشده، حذرشده ۲ مانع ۳ گرفتاری، مشکل

محذوف : ۱ افتاده، زدوده، سترده، حذف‌شده ۲ حذف، محو

محراب : ۱ قبله، جایگاه امام‌در مسجد ۲ عبادتگاه، جایگاه کشیش ۳ مقصوره، شاه‌نشین ۴ صدر اطاق، پیشگاه‌مجلس

محرر : راقم، کاتب، کاغذنویس، منشی، نویسنده & قاری

محرز : آشکار، احرازشده، ثابت، متقن، محقق، مسلم، معلوم، واضح، قطعی

محرز شدن : مسلم‌شدن، قطعی شدن، متقن شدن، به ثبوت رسیدن، ثابت شدن

محرز کردن : مسلم ساختن، قطعی کردن، ثابت کردن

محرض :صفت محرک، مشوق، برانگیزاننده

محرقه : ۱ تیفوس ۲ آتشگیره

محرک :اسم ۱ انگیزه، باعث ۲ جنباننده ۳ تحریک‌کننده، محرض، برانگیزاننده، مشوق ۴ مسبب، واسطه، وسیله ۵ مبهی ۶ اغواگر، وسوسه‌گر

محرمانه :صفت ۱ سری، مخفی ۲ خصوصی، شخصی ۳ درخفا، مخفیانه، نهانی & علنی ۴ دزدکی، زیرجلی

محرم :صفت ۱ رازپوش، رازدار، رازنگهدار، سرنگهدار، معتمد، موثق ۲ انیس، مقرب، مونس، ندیم ۳ آشنا، خویش، خویشاوند، نزدیک ۴ همسر، زوجه ۵ حرام، ناشایست & نامحرم

محرم : زایر احرام‌بسته، مقیم‌حرم & محل

محروس : درامان، محروسه، محفوظ، مصون، حراست‌شده & نامحروس

محروسه : خطه، سرزمین، دیار، اقلیم

محروم : بی‌بهره، بی‌نصیب، عاری، مایوس، معرا، نالامید، ناکام، ناکامکار، ناکامرول، ناکامیاب، نامراد، ناموفق & کامیاب

محروم شدن :بی‌نصیب شدن، محروم گشتن، بی‌بهره ماندن، نامراد شدن & بهره‌ور شدن

محروم کردن :بی‌نصیب کردن، بی‌بهره ساختن، نامراد کردن، محروم داشتن & بهره‌مند کردن

محرومیت : بی‌بهرگی، بی‌نصیبی، حرمان

محرومیت‌زا :فقرزا، حرمان‌زا & محرومیت‌زدا

محرومیت‌زایی :فقرزایی، حرمان‌زایی & فقرزدایی، محرومیت‌زدایی

محزون : افسرده، اندوه‌کش، اندوهگین، تنگدل، حزین، غمناک، غمین، گرفته، متاسف، مغموم، ملول، مهموم & شاد

محسنات : ۱ کارهای‌نیک، خوبی‌ها، نیکویی‌ها ۲ صفات خوب، خصلت‌های نیک & ذمائم ۳ شایستگی‌ها

محسن :صفت شاهنده، صالح، نیکوکار

محسوب شدن : ۱ شمرده شدن، به‌حساب آمدن، به شمار آمدن ۲ قلمداد شدن، تلقی شدن

محسوب :اسم ۱ شمار، شمرده، شمرده‌شده، به حساب‌آمده ۲ قلمداد، انگاشته شده

محسوب کردن :محسوب داشتن، به‌حساب آوردن، به شمار آمدن، قلمداد کردن، تلقی کردن

محسوس : ۱ آشکار، ظاهر، عیان، مرئی، مشهود، ملموس، نمایان، هویدا ۲ حس‌شده، احساس‌شده، ادراک‌شده & نامحسوس

محسوس شدن : حس‌شدن، ادراک شدن، دریافتن، احساس شدن

محشر :صفت ۱ حشرگاه، رستاخیز، قیامت‌گاه، رستخیز، قیامت ۲ غوغای‌بسیار، جمعیت زیاد ۳ کار شایان ۴ فوق‌العاده، خارق‌العاده، عالی

محشور : جلیس، قرین، مانوس، مصاحب، معاشر، مقترن، مقرب، ندیم، هم‌نشین

محصل : ۱ تلمیذ، دانش‌آموز، شاگرد، طلبه & معلم ۲ تحصیلدار ۳ نگهبان، ماmور

محصل :اسم ۱ خلاصه، مجمل، ماحصل ۲ به‌دست‌آمده، مکتسب، حاصل شده

محصن :اسم ۱ متاهل، پارسا، پرهیزگار (مرد) ۲ عفیف، پاک‌شلوار، پاک

محصنه : شوهردار، طاهره، پارسازن

محصور : بسته، تحدید، حصاردار، شهربند، محاصره، محدود

محصور شدن : ۱ احاطه شدن ۲ حصاردار شدن، دیوارکشی شدن، حصار کشیدن ۳ محاصره شدن ۴ اسیر شدن

محصور کردن : ۱ دیوار کشیدن، حصاردار کردن ۲ فراگرفتن، احاطه کردن

محصول : ۱ بار، بر، تولید، حاصل، فرآورده، کالا، میوه، نتیجه ۲ خرمن، درو ۳ دخل، سود، عایدی، کارکرد ۴ مولود

محصول‌برداری :برداشت، خرمن، درو، میوه‌چینی

محض : ۱ بی‌آمیغ، پاک، خالص، ناب ۲ بحت صرف ۳ فقط ۴ به‌خاطر، برای

محضر : ۱ آستانه، آستان، درگاه ۲ پیشگاه، حضور، حضورگاه ۳ دفترخانه، دفتر اسناد رسمی

محضردار : سردفتر، دفترخانه‌دار، متصدی محضر

محظور :اسم ۱ اشکال، تنگنا، دشواری، گیر، مانع ۲ حرام، ممنوع، ناروا

محظوظ : ۱ بختیار، برخوردار، بهره‌مند، بهره‌ور، متمتع، مستفیض ۲ خوشحال، شاد، مبتهج، مسرور، مشعوف، مفرح

محظوظ شدن : ۱ بهره‌ور شدن، بهره‌مند شدن، متمتع شدن، برخوردار شدن ۲ حظ کردن، حظ بردن، لذت‌بردن ۳ خشنود شدن

محظوظ کردن :بهره‌مند کردن، متمتع کردن، حظ بخشیدن

محفظه : جلد، صندوقچه، صندوق، قاب، لفافه

محفل‌آرا :مجلس‌افروز، مجلس‌آرا، شمع جمع، بزم‌آرا

محفل : انجمن، پاتوق، جرگه، جمع، حلقه، کانون، لنگر، مجلس، مجمع، مرکز

محفوظات : ۱ به‌خاطرمانده‌ها، به‌یادمانده‌ها ۲ دانسته‌ها، معلومات

محفوظ : حفظ، درامان، محافظت‌شده، محروس، مصون

محفوظ داشتن : حفظ کردن، محافظت کردن، نگه‌داری کردن، حراست کردن، نگهبانی کردن، نگه داشتن

محق : حقدار، ذی‌حق، صاحب‌حق، حق به‌جانب

محقر : ۱ پست، حقیر، خفیف، خوار ۲ کوچک ۳ کوتاه ۴ ناچیز

محققاً : بلاشبهه، بلاشک، تحقیقاً، حتماً، قطعا، مسلماً، یقیناً، & محتملاً

محققانه : ۱ دانشمندانه، عالمانه، فاضلانه ۲ پژوهشگرانه، منتج‌ازپژوهش

محقق : پژوهشگر، دانشمند، عالم، متتبع، متجسس، متفحص & نامحرز

محقق : تایید، تحقیق‌شده، ثابت‌شده، درست، راست، قطعی، محرز، مدلل، مسجل، مسلم

محقق شدن : ثابت‌شدن، به‌ثبوت رسیدن، راست ازآب درآمدن، به‌حقیقت پیوستن

محق : ۱  محو، فنا ۲ محو کردن، پاک کردن ۳ درمحاق افتادن ۴ کاستن، کاهیدن

محک : ۱ آزمایش، آزمون، امتحان، تجربه ۲ عیارسنج ۳ عیار، عیارسنجی ۴ ضابطه، معیار

محک‌پذیر : ۱ آزمایش‌پذیر، آزمون‌پذیر & محک‌ناپذیر ۲ قابل امتحان، امتحان‌شدنی، & امتحان‌نشدنی ۳ سنجش‌پذیر، سنجیدنی & سنجش‌ناپذیر

محک خوردن : ۱ آزمایش شدن، سنجیده شدن ۲ عیارسنجی‌شدن

محک زدن : ۱ آزمودن، در بوته آزمایش قرار دادن ۲ عیارسنجی کردن

محکم :قید ۱ استوار، بادوام، پابرجا، پایدار، ثابت، سدید، قایم، قرص، مستحکم، مقاوم، مستقر، مضبوط ۲ سخت، سفت، شدید، فشرده، صلب ۳ جزم، راسخ ۴ قانع کننده، متقن، متین، مستدل، واثق ۵ به‌سختی، به‌شدت، شدید ۶ مورد اطمینان، موردوثوق، موثق ۷

محکم شدن : ۱ پابرجا شدن، استوار شدن، پابرجا گشتن ۲ چسبیدن، ثابت شدن ۳ شدید شدن، شدت‌یافتن

محکم کردن : استوار کردن، سفت کردن، قایم کردن، ثابت نمودن، پابرجا کردن & سست کردن

محکمه‌پسند : ۱ مستدل، منطقی ۲ دادگاه‌پسند

محکمه : ۱ دادسرا، دادگاه، دادگستری، دیوان، عدالتخانه، عدلیه ۲ مطب

محکمی : استحکام، استواری، پایداری، سختی، صلابت، صلبی & سستی

محکوم :صفت ۱ دادباخته، متهم، مقصر ۲ مجاب، مغلوب ۳ مجبور & حاکم، دادبرده

محکوم شدن : ۱ بزه‌کار شناخته شدن، داد باختن، دادباخته شدن، محکوم گشتن، مقصر شناخته شدن، مغلوب شدن & حاکم شدن ۲ مقهور شدن & پیروز شدن ۳ مجبور شدن

محکوم کردن : ۱ بزه‌کار شناختن، خطاکار اعلام کردن، نارواشناختن ۲ مغلوب کردن، مجبور ساختن

محلات : کوی‌ها، برزن‌ها، محله‌ها

محل : ۱ جایگاه، جا، حله، ربع، ماوا، مسکن، مقام، مکان، موقعیت، موضع، نقطه ۲ محلت، کوی، برزن، محله، سرگذر ۳ اعتنا، توجه ۴ موقع، وقت، هنگام ۵ ارز، ارزش، قدر، منزلت ۶ اعتبار، موجودی ۷ فرصت، مجال مهلت ۸ حد، اندازه ۹ مورد ۱۰ تنا

محل داشتن : ۱ موجودی داشتن، اعتبار داشتن ۲ جا داشتن، مورد داشتن، تناسب داشتن، مناسب بودن ۳ فرصت داشتن، مجال داشتن

محل گذاشتن : اعتنا کردن، توجه کردن، وقع نهادن، محل کردن، محل‌نهادن

محل نگذاشتن :اعتنا ن کردن، اهمیت ندادن، وقع ننهادن & عنایت کردن

محلوج : حلاجی‌شده، پنبه‌زده‌شده

محلول :صفت ۱ حل‌شده & حلال ۲ آب، مایع

محله : برزن، ربع، کوی، محلت

محلی : ۱ بومی ۲ اهلی ۳ بوم‌زاد & غیر بومی

محمدت : ستایش، تحسین، آفرین & نکوهش، ذم

محمل : ۱ تخت روان، کجاوه، هودج، عماری ۲ علت، سبب، جهت، انگیزه

محمل‌نشین :کجاوه‌نشین، هودجی

محمود : ۱ ستوده، ممدوح، ستایش شده & نامحمود، ناستوده ۲ نیک

محمول : ۱ بار، محموله ۲ حمل‌شده، بارشده ۳ خبر، گزاره & مبتدا، موضوع ۴ تاویل‌شده، تفسیرشده

محموله : بار، بسته، محمول

محنت‌آباد : محنت‌سرا، محنتستان، محنت‌کده

محنت : ۱ آزمون، آزمایش، امتحان، بلا ۲ تعب، رنج، سختی، عنا، مرارت، مشقت ۳ اندوه، غصه، غم، کرب ۴ آزار، عذاب، گزند، محنه

محنت‌بار : پربلا، پررنج، پرمرارت، پرمشقت، رنجبار، مرارت‌آمیز، مشقت‌آمیز، مشقت‌بار

محنت‌پذیر :محنت‌کش، محنت‌بر، محنت‌دیده

محنت‌پذیری :محنت‌کشی، محنت‌بری، محنت‌دیدگی

محنت‌زا : محنت‌بار، محنت‌افزا

محنتستان : غمکده، محنت‌آباد، محنت‌سرا، محنتکده

محنت‌کش : رنجدیده، رنجکش، غم‌پرور، محنت‌بر، محنت‌پرور، محنت‌خور، محنت‌دیده، محنت‌زده، محنت‌روزی، محنتی

محن : ۱ رنج‌ها، سختی‌ها، محنت‌ها، مشقات، مشقت‌ها ۲ آزمایش‌ها، بلایا

محور : ۱ آسه، قطب، مدار، مرکز ۲ اساس، پایه، پی، مبنا ۳ راه، جاده ۴ شافت ۵ قطر، خط مفروض

محوری : ۱ آسه‌ای ۲ اساسی، بنیادی، بنیادین

محو :اسم ۱ زایل، معدوم، منهدم، نابود، نیست ۲ ازبین بردن، زدودن، ستردن ۳ امحا، پاک، زدوده، محذوف ۴ مدهوش ۵ نسخ ۶ اضمحلال، زوال، نابودی ۷ ناپیدا، ناپدید، پنهان، نهان ۸ غرق، غرقه ۹ مجذوب & صحو، پیدا

محو شدن : ۱ از بین‌رفتن، زدوده شدن، زایل شدن، معدوم شدن، منهدم شدن، زوال یافتن ۲ مدهوش شدن ۳ مجذوب شدن ۴ غرقه گشتن، غرق شدن

محوطه : ۱ حیطه، فضا، میدان، ساحت ۲ حیاط، صحن ۳ زمین‌نامحصور

محو کردن : از بین بردن، زدودن، زایل کردن، معدوم کردن

محول :اسم ۱ احاله، سپرده، واگذار ۲ محوله، سپرده‌شده، واگذارشده ۳ گرداننده ۴ حواله‌کننده، حواله‌گر ۵ موکول، منوط

محول شدن : ۱ سپرده شدن، واگذار شدن، احاله شدن ۲ موکول‌شدن، منوط شدن

محول کردن : ۱ سپردن، واگذاشتن، احاله کردن ۲ موکول کردن، منوط کردن

محیا : حیات، زندگی & ممات

محیرالعقول :شگفت‌انگیز، تعجب‌آور

محیر : حیران‌کننده، حیرت‌انگیز، شگفت‌انگیز

محیص : راه فرار، گریزگاه، مفر

محیط :اسم ۱ اطراف، پیرامون، دور، محدوده، دوره، گرداگرد ۲ آتمسفر، جو، فضا ۳ آگاه، بااطلاع، مطلع ۴ اقیانوس، دریای بزرگ، قلزم ۵ احاطه‌کننده، دربرگیرنده & محاط

محیط شدن : در برگرفتن، احاطه کردن & محاط شدن

محیلانه :صفت توام باحیله، حیله‌گرانه، رندانه، زیرکانه، شیادانه، مکارانه، مزورانه، خدعه‌آمیز، مکرآمیز

محیل : ۱ پرحیله، حیله‌پرداز، حقه‌باز، حیله‌گر، دغا، دغل، رند، زیرک، شیاد، شیطان، فریب‌کار، فریبنده، محتال، مزور، مکار، ناقلا & ساده ۲ باهوش ۳ براتکش، حواله‌گر

محیلی : تزویر، حقه‌بازی، حیله‌گری، شیادی، مکاری، مکر & سادگی

محیی :صفت زنده‌کننده، احیاگر، احیاءکننده & ممیت

مخابرات : تلفن‌خانه، اداره‌تلفن، تلگراف‌خانه، سازمان پیام‌رسانی، نظام‌اطلاع‌رسانی

مخابره : ۱ اخبار، ارسال، اعلام ۲ خبررسانی ۳ ابلاغ کردن، تلگراف کردن، خبر دادن ۴ پیامی را با تلفن یا تلگرام‌ابلاغ کردن

مخادع : اغواگر، خدعه‌گر، فریبکار، مکار، نیرنگ‌باز

مخادعه : ۱ مخادعت، خدعه‌گری، فریبکاری ۲ خدعه کردن، فریب‌دادن، مکر ورزیدن

مخارج : خرج، نفقه، هزینه & مداخل

مخازن : ۱ مخزن‌ها ۲ انباره‌ها

مخاصم : خصم، دشمن، عدو & محب

مخاصمه : پیکار، خصومت، دشمنی، عداوت، عناد، کینه‌توزی، مخاصمت & صلح، مصالحه

مخاطب ساختن :طرف صحبت قرار دادن، خطاب شدن، مخاطب‌قرار دادن

مخاطب :اسم شنونده، مستمع & متکلم، گوینده

مخاطرات : مخاطره‌ها، خطرها، مهلکه‌ها

مخاطره‌آمیز :بحرانی، خطرناک، سخت، سهمناک، وخیم، هولناک & بی‌خطر

مخاطره : ۱ بحران، تهلکه، خطر، مخافت، مخمصه، مهلکه ۲ قمار

مخاطره‌جو : بی‌باک، ماجراجو، خطرجو، متهور & محافظه‌کار

مخافت : ۱ بیم، ترس، خطر، خوف، مخاطره ۲ ترسیدن، خوف داشتن، هراسیدن، بیمناک شدن

مخالطت : ۱ آرمش، آمیزش، مقاربت، نزدیکی ۲ مجالست، معاشرت ۳ آمیزش کردن، معاشرت کردن

مخالطت کردن :آمیزش کردن، معاشرت کردن، مجالست کردن، دوستی کردن

مخالف : ۱ پادزهر، پرخیده ۲ حریف، خلاف، دشمن، طاغی، عدو، مدعی، معارض، مغایر، منافی، ناجور، ناموافق، ۳ دگراندیش، اپوزیسیون ۴ نقیض، ضد، عکس & موافق

مخالفت : اختلاف، اعراض، خصومت، خطاب، دشمنی، ستیزه، سرزنش، سرکشی، ضدیت، طغیان، عتاب، عداوت، عصیان، عناد، معاندت، نافرمانی، نقاضت & موافقت

مخالفت شدن : ردشدن، تایید نشدن، تصویب نشدن، مورد موافقت‌قرار نگرفتن

مخالفت کردن : ۱ خصومت ورزیدن، دشمنی کردن، ناسازگاری کردن، عناد ورزیدن، ضدیت کردن ۲ مخالفت‌خوانی کردن ۳ ناموافق بودن، خلاف‌ورزیدن & ۱ موافقت کردن، موافق بودن ۲ ممتنع بودن ۴ روی خوش نشان ندادن، تسلیم‌نشدن

مخالف‌خوان :اسم منفی‌خوان، ناهم‌نوا، مخالف‌گو

مخالف‌خوانی :منفی‌خوانی، ناهم‌نوایی، مخالف‌گویی

مخبر : ۱ اندرون، داخل، درون ۲ باطن، ضمیر & برون، منظر ۳ شهرت، آوازه، صیت

مخبر :صفت ۱ خبرنگار، گزارشگر ۲ آگاه، مسبوق، مستحضر، مطلع، واقف & بی‌خبر، ناآگاه

مخبط : ۱ آشفته، پریشان، درهم ۲ تباه، فاسد ۳ پریشان‌عقل، دیوانه، مجنون، پریشان‌حواس، مخبول & عاقل، سالم

مختار : آزاد، برگزیده، بهین، پسندیده، حر، صاحب‌اختیار، ماذون، مجاز، مخیر، مستقل & مجبور

مختال : خودبزرگ‌بین، خودبزرگ‌نگر، خودبین، خودپسند، خودخواه، متکبر

مخترع :صفت پدیدآورنده، سازنده، مبتدع، مبتکر، مبدع، نوآور & مکتشف

مختصات : ویژگی‌ها، خصیصه‌ها، مشخصه‌ها، صفات ممیزه، وجوه ممیز

مختص : خاص، مخصوص، ویژه، اختصاص‌یافته

مختصر : ۱ انموذج، زبده، گزیده ۲ خلاصه، مجمل، ملخص، موجز، نامشروح & مفصل، مطول ۳ فشرده، کوتاه ۴ حقیر، کوچک ۵ ناچیز، کم‌اهمیت ۶ سردستی ۷ کم، اندک & زیاد، بسیار

مختصرمختصر شدن : کوتاه‌شدن، خلاصه شدن، موجز شدن، مجمل شدن

مختصر کردن : کوتاه کردن، خلاصه کردن، تلخیص کردن & مطول کردن، اطناب دادن، طول و تفصیل دادن

مختص کردن :اختصاص دادن، ویژه گردانیدن

مختصه : ۱ صفت ممیزه، ویژگی ۲ اختصاص

مختفی : پنهان، پوشیده، مخفی، مدفون، مستور، مکتوم، نهان، نهفته & آشکار، پیدا، ظاهر

مختفی شدن : ۱ پنهان‌شدن، نهان گشتن، مخفی شدن ۲ مکتوم ماندن، پوشیده ماندن

مختل : ۱ آشفته، به‌هم‌ریخته، نابه‌سامان، بی‌نظم، پریشان، درهم، مغشوش، نامرتب ۲ آهمند، محتاج، نیازمند ۳ خلل‌یافته، دارای‌اختلال & بسامان

مختلس :صفت اختلاس کننده، دزد، سوءاستفاده‌چی

مختل ساختن : دچاراختلال کردن، آشفته کردن، مختل کردن، پریشان کردن، به هم ریختن

مختل شدن : ۱ اختلال‌یافتن، تباه شدن ۲ آشفته شدن، پریشان شدن ۳ ازنظم و ترتیب افتادن، ازروال عادی خارج شدن

مختلط : ۱ آمیخته، درهم، قاطی، مخلوط ۲ مرکب

مختلف : جوراجور، گوناگون، گونه‌گون، متعدد، متفاوت، متنوع & مشابه، همگون

مختل کردن : دچاراختلال کردن، آشفته کردن، مختل ساختن، به هم‌ریختن، نابه‌سامان کردن، پریشان کردن

مختوم : ۱ به‌پایان‌رسیده، مختومه، پایان‌یافته، ختم‌شده ۲ سربه‌مهر، مقفل، مهر، مهرشده

مختومه : ختم‌شده، به‌پایان‌رسیده، انجام شده، به فرجام رسیده & آغازشده

مختومه شدن : ۱ خاتمه یافتن ۲ بسته شدن ۳ ختم شدن

مختون : ختنه‌شده

مخدرات : پرده‌نشینیان، مستوران، نسوان، بانوان، مخدره‌ها

مخدر : ۱ تخدیرکننده، کرخت‌کننده ۲ مکیف & مسکر ۳ روان‌گردان

مخدره :اسم ۱ بانو، پرده‌نشین، خاتون، خانم، مستور، مستوره، نهفته‌رو ۲ تخدیرکننده

مخ : ۱ دماغ، مغز، نخاع ۲ سر، کله ۳ فکر، دها، شعور، عقل ۴ نابغه، ژنی، پراستعداد ۵ بید ۶ دهنه، لگام ۷ مرکز، کانون ۸ چکیده، عصاره ۹ خلاصه، لب ۱۰ اصل، بن ۱۱ عمق، ته ۱۲ نخل ۱۳ لجام، لگام

مخدوش : خدشه‌دار، خراشیده، معیوب، دست‌خورده & بی‌عیب، سالم

مخدوش کردن : ۱ خدشه‌دار کردن ۲ دست‌کاری کردن ۳ خراشیدن

مخدوم : آقا، ارباب، خداوندگار، خواجه، سرور، فرمانروا، کارفرما & خادم

مخده : بالش، پشتی، تکیه‌گاه، متکا، نازبالش

مخذول : ۱ ریشه‌کن، منکوب ۲ خوار، زبون، سرافکنده، سرشکسته، ذلیل

مخرب : بنیان کن، تخریب گر، ویران‌ساز، ویرانگر & آباد گر، بنیادساز، بنیاد گر

مخرج : ۱ مقعد ۲ دررو، خروجی، محل خروج & مدخل ۳ واجگاه

مخروب : خراب، ضایع، منهدم، ویران، ویرانه & آباد، معمور

مخروبه : خرابه، ناآباد، ویران، خراب، ویرانه & آباد، معمور

مخروط :صفت ۱ شکل‌هندسی مشابه کله قند، کله‌قندی ۲ خراطی‌شده، تراشیده‌شده

مخزن : ۱ انبار، محفظه ۲ باک، تانکر ۳ خزانه، گنجینه ۴ جایگاه، معدن

مخستان : نخلستان، نخل‌زار

مخصوصمخصوص :صفت ۱ خاص، ویژه ۲ اختصاصی، انحصاری ۳ باب، مختص، منحصر

مخطط : ۱ خطدار ۲ خطخطی

مخفف : ۱ اختصاری، خلاصه، مخففه، کوتاه‌شده ۲ سبکبار ۳ بی‌تشدید، غیرمشدد

مخفیانه : پنهانی، درخفا، دزد کی، زیرجلی، محرمانه، نهانی & آشکارا

مخفی : ۱ پنهان، خفی، مستور، مکتوم، ناآشکار، ناپیدا، نامشهود، نامرئی، ناهویدا، نهان، نهفته ۲ زیرجلی، سری & آشکارا، آشکار، هویدا

مخفی شدن : پنهان شدن، نهان گشتن، خود را قایم کردن، ناپیدا شدن، نامرئی شدن

مخفی کاری : پنهان کاری

مخفی کردن : نهان کردن، پنهان کردن، پوشیدن، مکتوم داشتن & برملا کردن، فاش کردن

مخفی‌گاه : محل اختفاء، مکمن، نهانخانه، نهانگاه

مخفی ماندن : پنهان‌ماندن، پوشیده ماندن، مکتوم ماندن، نهان ماندن & آشکار شدن، برملا گشتن، هویدا شدن

مخل : ۱ آشوبگر، اخلال‌کننده، اخلالگر، شورشی، مفسد، مفسده‌جو ۲ دست‌وپاگیر، سرخر، مانع، مزاحم، مصدع

مخلب : برثن، چنگ، چنگال، ناخن

مخلد : پایا، جاودان، خالد، خلود & فانی

مخلص : اخلاصمند، ارادتمند، بااخلاص، بی‌ریا، پاک، چاکر، راستین، صدیق، صمیمی، یکدل، یک‌رو & دورو، ریاکار

مخلصانه : اخلاص‌آمیز، بی‌ریا، صادقانه، صدق‌آمیز

مخلص : ۱ راه خلاص، طریقه‌نجات، مفر، گریزگاه، محل رهایی ۲ خلاصه، چکیده

مخلوط : آمیخته، آمیزه، درهم، درهم‌آمیخته، قاطی، مختلط، ممزوج

مخلوط شدن : آمیخته‌شدن، قاطی شدن، درهم آمیختن

مخلوط کردن :آمیختن، قاطی کردن، درهم کردن

مخلوع :اسم برکنار، خلع، معزول & منصوب

مخلوع شدن : خلع‌شدن، برکنار شدن، معزول شدن، عزل شدن & منصوب شدن

مخلوق :اسم ۱ آفریده ۲ بنده، خلق، موجود ۳ محدث، مبدع & خالق

مخمر : تخمیرکننده

مخمس : ۱ پنج‌ضلعی ۲ پنج‌رکنی ۳ پنج‌پاره‌ای ۴ پنج‌تایی ۵ مسمط، پنج‌مصراعی

مخمصه : ۱ اشکال، دردسر، قید، سختی، دشواری، گرفتاری، گیرودار، مخاطره ۲ گرسنگی ۳ رنج، زحمت ۴ بدبختی، غم بزرگ

مخمل : پارچه نرم‌و لطیف‌پرزدار

مخملی : ۱ از جنس مخمل ۲ مخملین ۳ نرم، لطیف ۴ آرام، ملایم، گوش‌نواز

مخمور : ۱ خمارآلوده، خمارزده، خمار، می‌زده ۲ سرخوش، ملنگ

مخمور شدن : ۱ مست شدن ۲ خمار شدن، خمارآلوده شدن

مخمور کردن : ۱ مست کردن، نشئه کردن ۲ خمار کردن، خمارآلوده کردن

مخموری : خمارآلودگی، خماری، مستی، می‌زدگی

مخنث : امرد، پشت‌پایی، زن‌صفت، کونی، مفعول، ملوط، نامرد، هیز

مخوف : ترسناک، خوفناک، سهمگین، سهمناک، مهیب، مهیل، وحشت‌انگیز، وحشتناک، وهمناک، هراس‌انگیز، هولناک

مخیر : ۱ آزاد، صاحب‌اختیار، مختار ۲ برگزیده، گزیده، انتخاب‌شده

مخیر کردن : اختیاردادن، مختار کردن، آزاد گذاشتن & مجبور کردن

مخیله : ۱ پندار، تصور، خیال، گمان ۲ قوه تخیل، قوه تصور، ذهن

مد : ۱ آلامد، باب، رایج، متداول، مرسوم، معمول ۲ ذوق، سلیقه ۳ آیین، شیوه، طریقه

مداح : ثناخوان، ستایشگر، مدیحه‌سرا، مدیحه‌گو، مدح کننده & هجاگو

مداحی : ثناخوانی، ستایشگری، مدیحه‌سرایی، مدیحه‌گویی & هجویه‌گویی

مداخل : ۱ درآمد، سود، عایدی، منفعت ۲ انعام، رشوه ۳ مدخل‌ها، موارد & مخارج

مداخله : ۱ پادرمیانی، شفاعت، میانجیگری، وساطت ۲ دخالت، دخل‌وتصرف، دست‌اندازی ۳ شرکت، مداخلت ۴ مباشرت

مداخله کردن : ۱ دخالت کردن، شرکت کردن، دست‌اندازی کردن ۲ پادرمیانی کردن، شفاعت کردن، میانجیگری کردن، وساطت کردن

مدادپاک‌کن : پاک‌کن & جوهرپاک‌کن

مداد :صفت ۱ دوده، مرکب ۲ قلم، کلک، خامه ۳ بی‌مصرف، بی‌خاصیت ۴ هیچ‌کاره

مدارا : ۱ اعتدال، تسامح، سعه‌صدر، مماشات، میانه‌روی ۲ سازش، ملایمت، رفق کردن ۳ مهربانی، نرمی & قهر ۴ بردباری، تحمل

مدارا کردن : ۱ نرمی کردن، ملاطفت کردن، مماشات کردن، تسامح کردن ۲ رفق کردن ۳ کنار آمدن، سازش کردن ۴ بردباری کردن، تاب آوردن

مدارج : پایه‌ها، درجات، مراتب، مراحل، منازل، مدرج‌ها

مدار : ۱ دوایر فرضی موازی باخط استوا ۲ مسیر ۳ دور، گرد، پیرامون ۴ حیطه، پهنه ۵ مسیر فرضی حرکت انتقالی‌سیارات ۶ مسیر جریان (برق والکترومغناطیسی) ۷ مرکز ۸ حلقه ۹ دورزدن، گردش کردن

مدارس : مدرسه‌ها، دبستان‌ها، آموزشگاهها

مدارک : ۱ اسناد، سندها، مدرک‌ها ۲ گواهی‌نامه‌ها، دیپلم‌ها

مداعبه : ۱  شوخی، مزاح ۲ شوخ‌طبعی ۳ شوخی کردن، مزاح کردن

مدافع : پاسدار، پشتیبان، حارس، جانبدار، حافظ، حامی، دفاع‌کننده، ظهیر، مجیر & مهاجم

مدافعه : ۱ پایداری، پشتیبانی، دفاع، دفع، مقاومت & تهاجم، هجمه ۲ حمایت، جانب‌داری

مداقه : امعان، باریک‌بینی، بررسی، دقت نظر، تدقیق، توجه، دقت، کنجکاوی، موشکافی، ملاحظه

مداقه کردن : دقت کردن، تدقیق کردن، امعان‌نظر کردن، تامل کردن

مدال : جایزه، گردن‌آویز، نشان

مدام : ۱ باقی، برقرار ۲ پیوسته، جاودان، دایماً، علی‌الدوام، علی‌الاتصال، لاینقطع، مستمر ۵ باده، شراب، می ۶ بارش‌پیوسته

مداوا : تداوی، تشفی، چاره، درمان، درمانگری، شفا، علاج، معالجه

مداوا شدن : درمان‌شدن، شفا یافتن، معالجه شدن، تشفی یافتن، علاج گشتن، تداوی شدن، بهبود یافتن، عاج‌شدن

مداوا کردن : درمان کردن، علاج کردن، شفا دادن، معالجه کردن، تداوی کردن

مداوم : بلاوقفه، پیاپی، پی‌درپی، مسلسل، پیوسته، علی‌الدوام، لاینقطع، مستمر، ناگسیخته

مداومت : ۱ پایداری، مقاومت، ایستادگی ۲ پشتکار، پیوسته‌کاری ۳ ابرام، اصرار، پافشاری، تداوم ۴ جد، جدیت، کوشش

مداومت دادن :تداوم بخشیدن، ادامه دادن

مداهن :صفت چاپلوس، چرب‌زبان، متملق، زبان‌به‌مزد، مداهنه‌گر

مداهنه : ۱ تملق، چاپلوسی، چرب‌زبانی، زبان‌به‌مزدی ۲ چرب‌زبانی کردن، تملق گفتن

مداهنه کردن :تملق گفتن، چاپلوسی کردن، زبان‌به‌مزد شدن، چرب‌زبانی کردن

مداهنه‌گر :صفت چاپلوس، چرب‌زبان، زبان‌به‌مزد، متملق

مدایح : مدیح‌ها، مدیحه‌ها، مناقب، ستایش‌ها & هجوها

مداین : شهرها، دیارها، مدینه‌ها، بلاد، بلدها ۱ & قراء، قریه‌ها ۲ ممالک، کشورها

مد : ۱ بالا آمدن (سطح آب‌دریا) & جزر ۲ اطاله، بسط، تطویل، درازا، کشش ۳ کشیدن، بسط دادن

مدبر : ادبار، بخت‌برگشته، بدبخت، شوربخت، کوربخت، مفلوک & مقبل

مدبرانه :صفت استادانه، ماهرانه، هوشمندانه، هوشیارانه، توام باتدبیر، چاره‌گرانه، اندیشمندانه

مدبر : صاحب‌تدبیر، صاحب اندیشه، بصیر، چاره‌اندیش، اندیشمند، بادرایت، سیاستمدار، کاردان، مدیر & بی‌کیاست

مدبری : بدبختی، شوربختی، فلاکت، فلک‌زدگی

مدت : ۱ زمان، وقت ۲ موقع، وهله، هنگام ۳ مهلت ۴ اثنا ۵ عمر، حیات ۶ دوران، روزگار

مدح : آفرین، تحسین، تکریم، تمجید، مدحت، ثنا، ستایش، مدیح، مدیحه، منقبت، نعت & قدح

مدحت : مدح، ثنا، ستایش

مدح‌خوان :اسم ۱ مداح، ستایشگر، مدحت‌گر ۲ مدیحه‌گو، مدیحه‌سرا، مدحت‌خوان، مدحت‌سرا

مدح کردن : ستایش کردن، آفرین خواندن، مدیحه‌سرایی کردن، تحسین کردن & قدح کردن

مدح‌گو : ستایشگر، مداح، مدح‌خوان، مدحت‌گو، مدحت‌خوان، مدحت‌سرا، مدیحه‌سرا، مدح‌گستر، مناقبت‌خوان & هجوگو

مدخل : ۱ پیش‌گفتار، دیباچه، مقدمه & موخره ۲ ورودی & خروجی ۳ ورود، دخول & خروج ۴ مداخل، درآمد، عایدی & مخارج، هزینه ۵ مورد ۶ سرواژه ۷ باب، در

مدخلیت دادن :دخالت دادن

مدخلیت داشتن :تاثیر داشتن، دخالت داشتن، تاثیرگذار بودن

مدخلیت : دخالت، تاثیر

مدخوله : زن، غیرباکره & باکره

مدد : استعانت، استمداد، اعانت، حمایت، دستگیری، فریادرسی، کمک، مساعدت، مظاهرت، معاضدت، نصر، یاری، یاوری

مدد خواستن : استمدادطلبیدن، کمک خواستن، امداد خواستن، یاری‌طلبیدن، یاری خواستن & یاری بخشیدن

مددکار :صفت پشتوار، پشتیبان، پشتیوان، پیشکار، حامی، خادم، دستگیر، دستیار، ظهیر، معاون، معین، ناصر، نصیر، یار، یاریگر، یاور، یاری‌دهنده

مددکاری : امداد، کمک، یاری، یاری‌رسانی، مدد، عنایت، مساعدت، معاضدت، یاوری

مدد کردن : یاری‌دادن، کمک کردن، یاری کردن، یاوری کردن، امداد کردن، استعانت کردن & مدد یافتن

مدد یافتن : کمک‌گرفتن، کمک دریافت کردن & کمک کردن، مدددادن

مدر : ادرارآور، ادرارزا، پیشاب‌زا

مدرج :درجه‌بندی‌شده، درجه‌دار

مدرس : آموزگار، آموزنده، استاد، دبیر، مربی، معلم & شاگرد، متعلم

مدرسه : آموزشگاه، دانش‌سرا، دانشکده، دبستان، دبیرستان، مکتب

مدرسی : آموزگاری، تدریس، تعلیم، معلمی & تلمذ

مدرک : ۱ برگه، سند ۲ دیپلم، کارنامه، گواهی‌نامه

مدرن : ۱ تازه، جدید، نو، نوین، روزآمد & کهن ۲ مجهز، پیش‌رفته

مدرنیته : ۱ نوگرایی، تجدد & کهنه‌گرایی ۲ سنت‌گریزی & سنت‌گرایی

مد شدن : باب شدن، متداول شدن، رایج شدن & دمده شدن

مدعا : ۱ ادعا، توقع، خواسته، مدعی‌گری ۲ آرزو، درخواست، میل

مدعو :صفت ۱ خوانده ۲ دعوتی، ضیف، مهمان & مهماندار، مدعی، میزبان، داعی

مدعی :اسم ۱ ادعاکننده، دعوی‌کننده، شکایت‌کننده، خواهان ۲ حریف، خواهان، رقیب، مخالف & مدعی‌علیه، خوانده ۳ ناموسگر ۴ حقه‌باز، شارلاتان ۵ درخواست‌کننده

مدعی‌العموم :دادستان

مدعی شدن : ادعا کردن دعوی کردن

مدفن : آرامگاه، تربت، خاک، خاک‌جا، ضریح، قبر، گور، مرقد، مزار، مشهد، مقبره

مدفوع : براز، پلیدی، سرگین، فضله، گه، نجاست

مدفون : به خاک‌سپرده، دفن‌شده، خاک شده

مدفون شدن : دفن‌شدن، خاک کردن، به خاک سپرده شدن

مدفون کردن : ۱ دفن کردن، به خاک سپردن ۲ پنهان کردن، مخفی کردن، نهان ساختن

مد کردن : باب کردن، رایج ساختن، متداول کردن، مرسوم کردن، معمول کردن، رواج دادن، ترویج کردن

مدگرایی : مدپرستی، پیروی از مد

مدل : ۱ الگو، طرح، سرمشق، نمونه ۲ اسوه، سرمشق، قدوه

مدل‌ساز : الگوساز، طراح

مدل‌سازی : الگوسازی، طراحی، نمونه‌سازی

مدلل : ثابت‌شده، محرز، محقق، مصرح

مدلل شدن : محرزشدن، محقق شدن، به اثبات رسیدن

مدلل کردن : مدلل ساختن، به اثبات رساندن، ثابت کردن، محرز ساختن، مدلل داشتن

مدلول : فحوا، مضمون، مفاد، مفهوم، مصداق & دال، صورت

مدمغ : ۱ آزرده، دمغ، ناراحت، اخمو ۲ پرنخوت، خودبین، خودپسند، خودخواه، کانا، متفرعن، مغرور

مدنی : ۱ اجتماعی، شهرنشین، شهری ۲ اهل مدینه & مکی

مدنیت : تمدن، شهرنشینی & بدویت، چادرنشینی

مدور :اسم حلقه، دایره، دایره‌ای‌شکل، گرد، مستدیر & چهارگوشه، مربع

مدون :صفت ۱ تالیف، تدوین‌یافته، گردآوری‌شده ۲ مرتب، منسجم

مدون‌سازی : تدوین، تنظیم، جمع‌آوری

مدون شدن : تدوین‌یافتن، تدوین شدن، گردآوری شدن، جمع‌آوری‌شدن

مدهش : ترس‌آور، دهشت‌آور، وحشت‌انگیز، وحشتزا، وحشتناک، وهمناک، هراس‌انگیز، هول‌انگیز

مدهوش : ۱ بی‌حال، غش کرده ۲ بی‌خویشتن، بی‌خود، بی‌هوش، محو ۳ حیران، شگفت‌زده، سرگشته، مبهوت، متحیر ۴ لایعقل

مدهوش شدن : ۱ بی‌خویشتن شدن، بی‌خود شدن، محو شدن ۲ بی‌هوش شدن، از هوش رفتن & به هوش آمدن

مدهوش کردن : ۱ حیران کردن، حیرت‌زده کردن ۲ مجذوب کردن

مدیح : آفرین، ثنا، ستایش، قصیده، مدح، مدیحه، نعت

مدیحه : آفرین، ستایش، مدیح، منقبت & هجویه

مدیحه‌سرا : آفرین‌سرا، ستایشگر، مداح، مدیحه‌گو & هجاگو

مدید : ۱ دراز، طولانی ۲ کشیده

مدیر :اسم ۱ اداره کننده، گرداننده ۲ رئیس، سرپرست، مسئول ۳ باکیاست، سیاس، سیاستمدار، شایسته، کاردان، مدبر & بی‌کیاست

مدیریت : ۱ تدبیر، کیاست ۲ ریاست ۳ تمشیت

مدیست : مدساز، مدپرست

مدینه : بلد، شهر، ولایت

مدیون : ۱ بدهکار، غارم، قرضدار، وام‌دار & داین ۲ مرهون ۳ مشغول‌الذمه

مذاب : آب‌شده، ذوب، گداخته، میعان & منجمد

مذاق : ۱ چشش، کام، دهان ۲ چشیدن ۳ ذایقه، طعم، مزه ۴ ذوق، سلیقه

مذاکره : بحث، صحبت، گفتگو، مباحثه، مناظره & مکاتبه

مذاکره کردن :گفتگو کردن، بحث کردن

مذاهب : ۱ مذهب‌ها، ادیان، آیینها، شرایع، نحله‌ها، طریقت‌ها، کیش‌ها ۲ روش‌ها، طریقه‌ها

مذبذب : ۱ دودل، متزلزل، متردد، مردد ۲ پرشک، دمدمی‌مزاج، نامصمم & مصمم

مذبوحانه : بی‌ثمر، بی‌فایده، عبث، بیهوده & ثمربخش، مثمر

مذبوح : ۱ ذبح‌شده، گلوبریده ۲ تلاش بی‌ثمر، کوشش بی‌اثر

مذکر : مرد، نرینه & مونث

مذکور :صفت ذکرشده، سابق‌الذکر، مزبور، مشارالیه، نام‌برده، یادشده

مذلت‌بار : زبونانه، حقارت‌آمیز، ذلت‌بار، خواری‌زا

مذلت : ۱ پستی، حقارت، خواری، ذل، ذلت، زبونی، سرافکندگی ۲ خوارشدن، ذلیل شدن، به پستی‌گراییدن، زبون شدن

مذمت : ۱ بدگویی، توبیخ، خرده‌گیری، زشت‌یاد، سرزنش، غیبت، نکوهش & محمدت، ستایش ۲ بدگفتن، نکوهش کردن، سرزنش کردن & ستایش کردن

مذمت کردن : ۱ سرزنش کردن، نکوهش کردن ۲ بد گفتن، بدگویی کردن، ذم کردن

مذموم : بد، زشت، مکروه، ناپسند، مذمومه، نکوهیده & معروف، محمود

مذنب : اثیم، خاطی، گناهکار، مجرم، معصیت‌کار & معصوم

مذهب : آیین، دین، روش، سنت، شرع، شریعت، طریقه، طریقت، کیش، مسلک، مشرب، نحله

مذهب : زراندود، مطلا & مفضض

مذهبی :صفت ۱ مذهب‌گرا، باتقوا، دیندار، مومن، متقی ۲ دینی & غیرمذهبی

مرئوس : ۱ دون‌پایه، کارمند ۲ زیردست، مادون & رئیس

مرئی شدن : ظاهر شدن، هویدا گشتن، پدیدار گشتن، آشکار شدن، پیداشدن، قابل‌رویت شدن، دیده شدن

مرئی : ۱ قابل مشاهده، قابل‌رویت، رویت‌پذیر، دیدنی ۲ پدیدار، هویدا، ظاهر، پدید، آشکار، پیدا، ظاهر، محسوس، مشهود، معلوم، هویدا & مخفی، غیرمرئی، نامرئی

مرآت : آینه، آیینه

مرائی : دورو، ریاکار، سالوس، ظاهرنما، متظاهر & مخلص، یکرنگ

مرابحه : ۱ بهره‌کاری، تنزیل، ربا، ربح، سودخوری، مرابحت، نزول ۲ ربح گرفتن، سود دادن، نزول دادن & قرض‌الحسنه

مرابطه : ۱ رابطه، سروکار، مراوده ۲ سرحدبانی، مرزداری، نگهبانی

مراتب : ۱ درجات، پایه‌ها، درجه‌ها، مراحل، منازل ۲ ارزش‌ها، رتبه‌ها، قدرها ۳ امر، قضیه، موضوع، مطلب ۴ بارها، دفعات

مراتع : مرتع‌ها، چراگاهها، مرغزارها، علفزارها

مراثی : مرثیه‌ها، سوگ‌سرودها، سوگ‌نامه‌ها، نوحه‌ها، مرثیت‌ها & سرودها

مراجعت : ۱ بازآیی، بازگشت، برگشت، رجعت، عودت، واگشت ۲ باز گشتن & عزیمت

مراجعت کردن : بازگشتن، بر گشتن، رجعت کردن & رفتن، عزیمت کردن

مراجع : ۱ مرجع‌ها ۲ منبع‌ها، ماخذ، ماخذها ۳ آیت‌اله‌ها، حضرات‌عظام

مراجعه : ۱ احاله، بازگشت، رجوع ۲ رجوع کردن

مراجعه کردن :رجوع کردن & ارجاع دادن

مراحل : ۱ مرحله‌ها، منزلها ۲ وهله‌ها ۳ فازها

مراحم : مرحمت‌ها، لطف‌ها، عنایات، عنایت‌ها، محبت‌ها، مهربانی‌ها

مراد : ۱ آرزو، تقاضا، حاجت، خواهش، غرض، قصد، کام، مقصد، مقصود، منظور، منوی، نیت، وایه ۲ پیر، پیشوا، رهبر، شیخ، قطب ۳ خواسته، مطلوب

مرادبخش : ۱ مراددِه & مرادطلب ۲ کام‌بخش، کام‌دِه & کام‌طلب

مرادطلب : آرزوخواه، حاجت‌خواه، کام‌جو، کام‌طلب

مراد یافتن : کام‌رواشدن، کامیاب شدن، به امید و آرزوی خودرسیدن، به مقصود رسیدن، حاجت‌روا شدن، حاجت‌روا گشتن

مرارت : ۱ آزار، تعب، رنج، سختی، کد، محنت، مشقت ۲ تلخی، تلخی ۳ زهره ۴ تلخ گشتن

مرارت کشیدن :سختی دیدن، محنت کشیدن، مشقت کشیدن، رنج‌بردن

مراره : زهره، کیسه‌صفرا، مرارت

مراسلات : ۱ مکاتبات، مکاتبه‌ها، نامه‌نگاری‌ها ۲ نامه‌ها، خطها، رقعات، رقعه‌ها، مکتوبات

مراسله : خط، رقعه، رقیمه، عریضه، کاغذ، مرقومه، مکتوب، منشور، نامه، نوشته & مکالمه

مراسم : آداب، آیین، تشریفات، رسوم، سنن، مناسک

مراعات : ۱ پاس، توجه، رعایت، ملاحظه، مواظبت ۲ حرمت ۳ توجه کردن، مراقبت کردن ۴ ملاحظه هم کردن، رعایت هم کردن

مراعات شدن : رعایت‌شدن، لحاظ شدن، مورد توجه قرار گرفتن، درنظر گرفتن

مراعات کردن : ۱ پاس داشتن، نگاه داشتن ۲ رعایت کردن، توجه کردن، لحاظ کردن ۳ مراقبت کردن

مرافعه داشتن :درگیری داشتن، اختلاف داشتن، کشمکش داشتن، دشمنی داشتن

مرافعه : ۱ داوری، شکایت ۲ جدال، دعوا، ستیزه، شکایت، کشمکش، منازعه، نزاع، بزن‌بزن & مصالحه

مرافعه کردن : ۱ دعوا کردن، مشاجره کردن، کشمکش داشتن ۲ شکایت کردن، دادخواهی کردن

مرافق : آرنج‌ها، مرفق‌ها

مرافقت : تفاهم، دوستی، رفاقت، نرمخویی، همراهی، یکرنگی

مراقب :اسم ۱ پاسدار، حارس، دیده‌بان، دیده‌ور، گماشته، محافظ، مستحفظ، مهیمن، نگاهبان، نگاهدار، نگهبان ۲ آگاه، گوش‌بزنگ، مترصد، متوجه، ملتفت، منتظر، مواظب، ناظر ۳ رقیب

مراقبت : ۱ پاس، ترصد، ترقب، توجه، تیمارداشت، حفاظت، دقت، دیده‌بانی، رعایت، محارست، مراعات، مواظبت، ناظری، نظارت، نگاهبانی، نگهداری، نیوشه ۲ نگهبانی کردن ۳ مواظبت کردن

مراقبت کردن :مواظبت کردن، نگهداری کردن، حفاظت کردن، حراست کردن، نگهبانی دادن

مراکز : ۱ مرکزها، کانون‌ها ۲ نقاط مهم

مرام : ۱ آیین، ایدئولوژی، بینش، جهان‌بینی، عقیده، مسلک ۲ خواست، خواهش، مراد، مقصود ۳ شیوه رفتار، روش‌اخلاقی

مراوده : آمدوشد، آمیزش، ارتباط، تردد، تماس، حشرونشر، مصاحبت، معاشرت، نشست‌وبرخاست

مراوده داشتن :رفت‌وآمد داشتن، حشرونشر داشتن، معاشرت‌داشتن، نشست‌وبرخاست داشتن

مراهق : نوبالغ، نوجوان & پیر

مراهنه : ۱ بردوباخت ۲ شرطبندی، گروبندی ۳ شرط بستن، گروگذاشتن

مرایی، مرائی : ریاکار، مزور، دورو، متظاهر

مر : ۱ بار، دفعه، کرت، مرتبه ۲ حساب، شماره، شمار ۳ مرور کردن

مربع : ۱ چهارگوش، چهارگوشه & سه‌گوش، مثلث ۲ مجذور

مربوب : بنده، عبد، مملوک & رب

مربوط کردن : ربطدادن، ارتباط دادن، مرتبط ساختن

مربوط : ۱ مرتبط ۲ منوط، وابسته ۳ منسجم، باانسجام ۴ صحیح، درست & نامربوط، بی‌ربط

مربی : آموزگار، اتابک، استاد، پرورانندە، راهنما، لله، مدرس، معلم & متعلم

مرتاض :صفت ریاضت‌کش، زهدگرا

مرتب : ۱ آراسته، آمادە، بسامان، جور، روبراە، مزین ۲ بانسق، بانظم، بسامان، منتظم، منضبط، منظم ۳ مدون & بی‌انضباط، غیرمدون، نابسامان، نامرتب

مرتبمرتبت : پایگاە، درجه، رتبه، مرتبه، منزلت

مرتبط : ۱ پیوسته، چسبیدە، متصل ۲ مربوط، وابسته

مرتبط کردن : ربطدادن، ارتباط دادن، مرتبط ساختن، وصل کردن

مرتبه : ۱ بار، پاس، دفعه، دە، کرت، مرحله، مرە ۲ درجه، شان، لیاقت، مرتبت، پایه، پایگاە، مقام، منزلت، منصب ۳ رتبه، طبقه، قدر

مرتجعانه :ارتجاعی، مرتجع‌وار، کهنه‌پرستانه، محافظه‌کارانه، واپسگرایانه، نوستیزانه & متجددانه، روشنفکرانه، نوگرایانه

مرتجع :صفت کهنه‌پرست، محافظه‌کار، نوستیز، واپسگرا & پیشرو، نوگرا

مرتجلا : بی‌مقدمه، فی‌البدیهه، فی‌البداهه، بدون مقدمه، بلامقدمه

مرتجل : ۱ بی‌مقدمه، فی‌البدیهه، فی‌البداهه ۲ بدیهه‌گویی، بدیهه‌سرایی

مرتجی : امیدوار & ناامید، مایوس

مرتد :صفت ۱ ازدین‌برگشته، بی‌دین، رافض، ترک مسلمانی کرده ۲ زندیق، کافر، مشرک، ملحد & مومن

مرتسم : ۱ رسم‌شده، نقش‌بسته ۲ نقش‌پذیر، منقوش

مرتشی : پاره‌ستان، رشوه‌ستان، رشوه‌گیرنده، رشوه‌خوار، رشوه‌گیر & راشی

مرتع : چراگاه، چره، راود، سبزه‌زار، علف‌چر، علفزار، مرغزار

مرتعش : ۱ رعشه‌ناک، لرزان، لرزنده ۲ متزلزل

مرتعش شدن : به‌ارتعاش درآمدن، لرزان شدن

مرتفع :صفت ۱ بلند، رفیع، شاهق، بلندپایه، منیف ۲ افراشته، برافراشته، کشیده & پست، کوتاه ۳ کوه، کوهپایه ۴ رفع‌شده، برطرف، زایل

مرتفع شدن : ۱ برطرف شدن، رفع شدن، رفع و رجوع شدن ۲ فیصله یافتن

مرتفع کردن : ۱ برطرف کردن، رفع کردن، رفع و رجوع کردن ۲ فیصله دادن ۳ مرتفع ساختن

مرتکب : انجام‌دهنده، اقدام‌کننده

مر : ۱ تلخ & شیرین، حلو ۲ نص ۳ سخت، شدید

مرتهن :صفت ۱ درگرو، رهین، مرهون ۲ گروگان

مرثیه : ۱ تعزیه، رثا، سوگ‌سرود، مرثیت، سوگنامه، نوحه، نوحه‌سرایی & سرود ۲ عزاداری، سوگواری، ماتم

مرثیه‌خوانی :سوگ‌سرایی، سوگواری، نوحه‌خوانی، نوحه‌سرایی & سرودخوانی

مرثیه‌سرایی :سوگ‌سرایی، مرثیه‌گویی & ترانه‌سرایی

مرجح : ارجح، اقدم، اولی، برتر، راجح

مرجع : ۱ انسیکلوپیدی، دائره‌المعارف، فرهنگ، ماخذ، منبع ۲ محل‌رجوع ۳ عالم، فقیه، مجتهد & مقلد

مرجعیت : اجتهاد، فقاهت

مرج : ۱ مرز ۲ چراگاه، مرغزار، علفزار، مرتع ۳ چریدن

مرجو : ۱ امیدوار & مایوس، نومید ۲ مایه امیدواری

مرجوع : بازگردانیده، بازگشت‌شده، مرجوعه

مرحبا : ۱ آفرین، احسنت، بارک‌الله، خوشا، خه، خهی، زه، زهازه ۲ تحسین، تمجید، ستایش

مرحله : ۱ بار، دفعه، مرتبه، وهله ۲ توقفگاه، منزل، منزلگاه

مرحمت‌آمیز :محبت‌آمیز، لطف‌آمیز

مرحمت : ۱ احسان، اکرام، التفات، تفضل، رافت، شفقت، عطا، عنایت، لطف، مهربانی، نوازش ۲ مهربانی کردن، لطف‌داشتن

مرحمت کردن : ۱ لطف کردن، مورد تفقد قرار دادن، التفات کردن ۲ دادن، عطا کردن ۳ بخشیدن، اعطا کردن ۴ مهربانی کردن

مرحمتی : اهدایی، اعطایی

مرحوم شدن : به‌رحمت خدا رفتن، درگذشتن، فوت کردن، وفات‌یافتن، مردن

مرحوم :اسم ۱ مغفور، آمرزیده، بخشوده ۲ شادروان ۳ فقید، متوفا، مرده & ملعون

مرخص :صفت ۱ آزاد، خلاص، رها، ول ۲ برکنار، معزول ۳ رخصت‌یافته، ماذون & درگیر، گرفتار

مرخصی : ۱ تعطیل ۲ تعطیلی ۳ رخصت، رهایی، اجازه

مرخم : ۱ کوتاه‌شده ۲ دم‌بریده

مرداب : باطلاق، باتلاق، تالاب، گنداب، منجلاب ۱ & چشمه‌سار ۲ کویر

مردابی : ۱ باتلاقی، باطلاقی، منجلابی ۲ مربوط به مرداب

مردار : ۱ لاش، لاشه ۲ جانورمرده ۳ نا ۴ جیفه ۵ نجس، پلید

مردافکن : ۱ بسیارقوی، پرزور، زورمند، مرداوژن ۲ گیرا

مردانگی : جرات، جربزه، جوانمردی، دلیری، رادی، رشادت، شجاعت، غیرت، شهامت، فتوت، مروت، نجدت، مردی

مردانه :صفت ۱ شجاعانه، دلیرانه، جسورانه، غیرتمندانه، غیورانه ۲ مردوار ۳ مربوطبه مرد(ان) & زنانه

مردد : آشفته‌رای، بی‌ثبات، حیران، دودل، سرگشته، متردد، متزلزل، مذبذب، مشکوک، نامطمئن، نگران & مصمم

مردد ماندن :دودل بودن، تردید داشتن & مصمم بودن

مردرند : ناقلا، زرنگ، زیرک، رند

مردرندی : ناقلایی، ناقلاگری، زرنگی، زیرکی، رندی

مردسالاری : ۱ مردمهتری، مردبرتری & زن‌سالاری ۲ زن‌ستیزی، زن‌آزاری & زن‌سالاری

مرد :اسم ۱ شخص، انسان، بشر ۲ زوج، شوهر، همسر ۳ فحل، نر، نرینه ۴ جوانمرد، غیور ۵ رجل، مرء & انثی، زن ۶ اهل، شایسته، لایق & نااهل، نالایق ۷ جسور، جراتمند ۸ دلیر، شجاع، مبارز ۹ گرد، پهلوان، قهرمان ۱۰ حریف

مرد شدن : بزرگ شدن، بالغ شدن

مردم : ۱ آدم، آدمی، آدمیزاد، انس، انسان، بشر، توده، خلق، عوام، ملت، ناس، نفوس & پری، جن ۲ انسان شریف ۳ مردمک ۴ آدمیان، انسان‌ها ۵ نژاد ۶ اهالی، شهروند، تبعه ۷ افراد، بیگانگان، غریبه‌ها

مردم‌آزار : ستم‌کار، ستمگر، ظالم، موذی & مردم‌دار، مردم‌سار

مردم‌پسند : خلقی، عامه‌پسند، عوام‌پسند

مردم‌دار : خلیق، مردم‌یار & مردم‌آزار، مردم‌خوار

مردم‌سالار : دموکرات، دموکرات‌منش & مستبد

مردم‌سالاری :دموکراسی & استبداد

مردم‌فریب : ۱ عوام‌فریب ۲ حیله‌گر، شیاد، محیل، مکار

مردم‌فریبی : ۱ عوام‌فریبی ۲ حیله‌گری، شیادی

مردم‌کشی : ۱  نسل‌کشی ۲ آدم‌کشی، کشتار، قتل & انسان‌دوستی ۳ جلادی، میرغضبی

مردم‌گریز : گوشه‌گیر، گوشه‌نشین، منزوی، انزواجو، انزواطلب، عزلت‌گزین & انسان‌دوست، مردم‌ستان، مردم‌آمیز، مردم‌دوست ۲ معاشرتی

مردمی : ۱ آدمیت، انسانیت‌مردم‌زادگی ۲ انسانی ۳ مروت ۴ توده‌ای، خلقی ۵ مردم‌گرایی، ملی، ملی‌گرایی ۶ فولکوریک

مردن :اسم ۱ ارتحال، رحلت، فنا، فوت، مرگ، ممات، موت، وفات ۲ جان باختن، رخت‌بربستن، قالب‌تهی کردن، درگذشتن، فوت کردن، وفات یافتن ۳ تلف‌شدن ۴ سقط شدن، نفله شدن & در حیات‌بودن، زیستن ۵ نابود شدن، از بین رفتن ۶ خاموش شدن (چراغ، آت

مردنی : ۱ محتضر، مشرف‌به موت، مشرف به مرگ ۲ ضعیف، ناتوان، نزار، بی‌حال ۳ نفله ۴ فناپذیر، زوال‌پذیر

مردود : ۱ ردشده، رفوزه، ناموفق & قبول ۲ متروک، مطرود، منفور، وازده & مقبول ۳ ناپذیرفتنی، نامقبول، غیرقابل قبول & پذیرفتنی، مقبول

مردود شدن : ۱ ردشدن، رفوزه شدن & قبول شدن ۲ طرد شدن، مطرود شدن، رانده شدن

مردودی :اسم ۱ ردی ۲ مردودین

مرده :صفت ۱ بی‌جان، درگذشته، متوفا، مرحوم، میت & حی، زنده ۲ خاموش، ساکت ۳ بی‌روح ۴ بی‌حس، بی‌حرکت ۵ قدیمی ۶ ازیادرفته، فراموش‌شده ۶ آب‌دیده ۷ تیره، کدر، تار ۸ ازبین‌رفته، نابودشده، تباه‌شده ۹ بایر، ناکشته ۱۰ خشک، خشکیده

مرده‌خوار :اسم ۱ مرده‌خور ۲ مردارخوار، لاش‌خور، لاشه‌خوار ۳ طفیلی

مرده‌دل : افسرده، نژند، غمگین، دل‌مرده، بی‌نشاط & زنده‌دل، پرنشاط

مرده‌ریگ : ارث، ترکه، ماترک، متروکات، میراث

مرده‌شوخانه :غسال‌خانه، مرده‌شورخانه

مرده‌شو : غسال، مرده‌شور

مردی : ۱ رجولیت ۲ جوان‌مردی، فتوت، مروت، مردانگی ۳ ایستادگی، پایداری ۴ دلیری، دلاوری، شجاعت، شهامت

مرزبان : سرحددار، مرابط، مرزدار

مرزبندی : مرزکشی، تعیین حدومرز

مرز : ۱ ثغر، حد، حدود، سامان، سرحد، قلمرو، کرانه ۲ حاشیه، لبه، هامش ۳ خطه، ناحیه ۴ زمین، خاک ۵ بوزه، شراب & ۱ متن ۲ بوم

مرزدار : سرحددار، مرابط، مرزبان

مرزنشین :اسم سرحدنشین، مرابط

مرزوبوم : اقلیم، بوم‌وبر، خطه، زمین، سرزمین، قلمرو، کشور

مرزی : ۱ مربوط به مرز ۲ سرحدی ۳ سرحدنشین

مرسل :صفت ۱ پیغمبر، رسول، فرستاده، نبی ۲ فرستاده شده، ارسال‌شده & غیر مرسل

مرسوم :اسم ۱ باب، رایج، عرفی، متداول، متعارف، مد، معمولی، معمول، مقرر ۲ آیین، رسومات، رسم، سنت ۳ جیره، مواجب & نامتداول

مرسوم شدن : متداول‌شدن، رایج شدن، ترویج یافتن، معمول شدن، باب شدن & منسوخ شدن

مرسی : ۱ ممنون، متشکر، سپاس‌گزار ۲ تشکر، ممنون ۳ ممنونم، متشکرم، سپاسگزارم

مرشد : پیر، پیشوا، شیخ، قطب، مرد کامل، مقتدا، ولی، هادی، هدایت‌گر & مرید

مرصاد : ۱ بزنگاه، کمینگاه، مکمن، نخیزگاه ۲ رصدخانه، زیجگاه

مرصع : آراسته، جواهرنشان، زرنشان، گوهرنشان

مرضات : خشنودی، رضایت

مرض : بیماری، درد، رنجوری، عارضه، کسالت، ناخوشی & سلامتی، صحت، عافیت، تندرستی

مرضع : دایه، ربیبه، شیرده، مرضعه

مرضی : پسندیده، خوشایند، مقبول، مرضیه

مرطوب : ۱ تر، خیس، نم، نمدار، نمسار، نمگین، نمناک، نمور، نموک ۲ شرجی & بی‌نم، خشک، یابس

مرطوب شدن : نمدارشدن، نم شدن، نمگین شدن، نمناک گشتن، نمورگشتن، رطوبت‌دار شدن & خشک شدن

مرعا، مرعی : ۱ چراگاه، مرتع، مرغزار ۲ چریدن ۳ سبزه، علف، گیاه

مرعوب : بیمناک، ترسان، ترسیده، سراسیمه، متوحش، مستوحش، هراسان، هراسیده

مرعوب شدن : بیمناک‌شدن، متوحش شدن، هراسان گشتن، سراسیمه‌شدن، وحشت کردن، به وحشت افتادن

مرعوب کردن :بیمناک کردن، متوحش ساختن، هراسان کردن، ترساندن، هراساندن، به وحشت افکندن، وحشت‌زده کردن

مرعی :صفت ۱ رعایت، مراعات ۲ رعایت‌شده، مراعات‌شده ۳ ملحوظ، منظور، لحاظ، رعایت ۴ رعایت کردن، لحاظ کردن

مرغابی : ۱ بط ۲ اردک

مرغ : ۱ پرنده، طایر، طیر ۲ ماکیان

مرغ : ۱ چراگاه، مرغزار، مرتع ۲ سبزه‌زار، علفزار، گیاه‌زار ۳ چمن، علف ۴ آب‌دهن

مرغ‌حق : بایقوش، شباویز

مرغ‌دار، مرغدار :پرورش‌دهنده مرغ و ماکیان

مرغ‌داری، مرغداری :پرورشگاه مرغ و ماکیان

مرغزار : چراگاه، راغ، راود، سبزه‌زار، علفزار، مرتع، مرغ، چمن‌زار

مرغ‌مسیحا : خفاش، شب‌پره، مرغ مسیح

مرغوا : ۱ تفال بد، فال بد، تطهیر ۲ تفال ۳ نفرین & مروا

مرغوب : پسندیده، دلپذیر، دلپسند، خوب، زیبا، دلخواه، مطلوب، مقبول، نیک، نیکو & نامرغوب

مرغوبیت : خوبی، مقبولیت، نیکویی

مرغوله :صفت ۱ پیچ‌وتاب(زلف، گیسو) ۲ زلف پیچیده ۳ مجعد

مرفق : آرنج، بازو، ساعد

مرفوع : ۱ ضمه‌دار ۲ بلندشده

مرفه : آسوده، تنعم‌زده، متنعم، تن‌آسان، راحت، خوش، رفاه‌زده، رفاه‌مند، فارغ‌البال

مرفین : ۱ جوهر تریاک ۲ مایه‌هروئین ۳ آلکالوئیدی مخدر و مسکن

مرق : ۱ جوهر، رب، شیره، عصاره ۲ رمق، نا، تاب‌وتوان ۳ آش، شوربا

مرقد : ۱ خوابگاه ۲ آرامگاه، تربت، حرم، خاک‌جا، ضریح، قبر، گور، لحد، مدفن، مزار ۳ تخت‌روان ۴ مهد، گهواره ۵ تابوت

مرقع :اسم ۱ پاره، پاره‌پاره، تکه‌پاره، مندرس ۲ مجموعه خط رقاع ۳ مجموعه خوشنویسی‌ها

مرقوم داشتن :نوشتن، تحریر کردن، به رشته تحریر درآوردن، مکتوب کردن، ترقیم کردن، مرقوم فرمودن

مرقوم :اسم مکتوب، نامه، نبشته، مرقومه، نوشته، نوشته‌شده & مسموع

مرقومه : خط، دست‌خط، عریضه، کاغذ، مراسله، مکتوب، منشور، نامه، نوشته

مرکب :اسم ۱ آمیخته، ممزوج & بسیط ۲ ترکیب‌یافته، تشکیل‌شده ۳ جوهر

مرکبات : ۱ آمیخته‌ها، ترکیبات & مفردات، بسایط ۲ درختان میوه(نارنج، لیمو، پرتقال، نارنگی، )

مرکب : ۱ اسب، باره، راحله، سواری ۲ کشتی

مرکب‌دان : دوات

مرکب شدن :ترکیب شدن، آمیختن، آمیخته شدن

مرکب کردن :ترکیب کردن، آمیختن

مرکز : ۱ بین، میان، میانه، وسط ۲ پایگاه، جایگاه، قرارگاه، محفل ۳ محور ۳ کانون ۴ قلب

مرکزیت : تجمع، تمرکز

مرکزی :اسم ۱ مربوط به‌مرکز، منسوب به مرکز ۲ اصلی، عمده، مهم ۳ مرکزنشین، پای‌تخت‌نشین ۴ واقع‌شده در مرکز

مرکور : جیوه، زیبق، سیماب

مرکوز : جای گرفته، محکم، ثابت، برقرار

مرگ‌آفرین : مرگ‌آور، مرگبار، مرگ‌زا، مقتل، مهلک

مرگ : ۱ ارتحال، درگذشت، حتف، رحلت، فوت، مردن، منون، موت، میر، وفات & هستی ۲ اجل ۳ زوال، فنا، نابودی، نیستی، هلاک & حیات

مرگ‌بار، مرگبار : کشنده، مرگ‌آفرین، مرگ‌آور، مرگ‌زا

مرگ‌زا : مرگ‌آفرین، مرگ‌آور، مرگبار، کشنده، مهلک

مرمت : ۱ ترمیم، تعمیر ۲ احیا، اصلاح، بازسازی ۳ اصلاح کردن، تعمیر کردن ۴ آشتی، صلح

مرمت شدن : ۱ تعمیر شدن، بازسازی شدن ۲ اصلاح شدن، ترمیم شدن

مرمت کردن : ۱ ترمیم کردن، تعمیر کردن ۲ بازسازی کردن، به‌سازی کردن ۳ اصلاح کردن، بهبود بخشیدن

مرمرتراش :صفت ۱ مجسمه‌ساز، تندیسگر ۲ حجار، سنگ‌تراش

مرمر : رخام

مرمرین : ۱ مرمری، ازجنس مرمر، شبیه مرمر، مرمرمانند ۲ صاف، بلورین

مرموز : ۱ اسرارآمیز، رازآلود، رازناک، رمزآلود، رمزی ۲ ابهام‌آمیز، مبهم، معمایی ۳ مشکوک ۴ تودار، موذی ۵ مار زیر کاه

مرموق :صفت ملحوظ، منظور، نگریسته

مروا : تفال‌خیر، فال‌نیک & مرغوا

مروارید : جمان، در، دریتیم، گوهر، لولو

مروت : ۱ انسانیت، انصاف، رحم ۲ جوانمردی، حمیت، غیرت ۳ مردی، مردانگی

مروج :صفت ترویج‌دهنده، رواج‌دهنده، مشوق

مروج : چمنزارها، سبزه‌زارها، مرغزارها، چراگاهها

مرور : ۱ تکرار، دوره ۲ مطالعه ۳ یادآوری ۴ رفتن، طی، عبور، گذر، گذشتن

مرور کردن : ۱ گذشتن، سپری شدن، عبور کردن ۲ یادآوری کردن، به‌خاطر آوردن ۳ مطالعه اجمالی کردن، از نظرگذرانیدن ۴ تکرار کردن

مروق : باده‌بی‌درد، پالوده، صاف، ناب & درد

مره : ۱ بار، دفعه، کرت، مرتبه ۲ شمار، تعداد، عدد، تا ۳ راه، گذر، گذرگاه، مسیر

مره : زهره، صفرا

مرهم : ۱ بریزه، پماد، روغن، ضماد، نوشدارو & زخم ۲ مسکن ۳ التیام‌بخش

مرهم‌رسان :صفت ۱ درمانگر، درمان‌کننده ۲ التیام‌بخش ۳ مرهم نه

مرهون : درگرو، رهین، مدیون

مریخ : ۱ بهرام ۲ آهن، پولاد

مریدانه : ۱ مریدوار ۲ مشتاقانه

مرید : ۱ پیرو، هواخواه & مراد، مرشد ۲ علاقه‌مند، دوستدار، محب ۳ ارادتمند، ارادت‌کیش

مریزاد : آفرین، احسنت (حرف‌تحسین)

مری : سرخ‌نای

مریض : آهمند، بستری، بیمار، دردمند، رنجور، علیل، کسل، ناتوان، ناخوش، ناسالم & تندرست، سالم

مریض‌احوال :بیمارگونه

مریض‌خانه، مریضخانه :بیمارستان، دارالشفاء، درمانگاه

مریض‌داری : بیمارداری، پرستاری، تیمارداری، تیمارکشی

مریض شدن : ۱ بیمارشدن، ناخوش شدن ۲ تب گرفتن، تب داشتن ۳ دردمند گشتن، آهمند شدن & شفا یافتن، معالجه شدن

مریض کردن : بیمار کردن، ناخوش کردن & شفا دادن، معالجه کردن

مریضی : ۱ بیماری، عارضه، کسالت، ناخوشی ۲ علت ۳ تب، درد

مزاج : ۱ آمیزش، اختلاط ۲ آمیختن، آمیخته شدن ۳ خلق، سرشت، طبع، طبیعت، نهاد ۴ وضعیت سلامتی ۵ طینت، سرشت، خمیره، طبع ۴ وضعیت، حالت ۶ روال، شیوه ۷ خلق‌وخو، رفتار

مزاح : ۱ خوش‌طبعی، بذله، بذله‌گویی، خوشمزگی، خوش‌طبعی، شوخی، لطیفه، لودگی، مسخرگی، مطایبه، هزل ۲ شوخی کردن، خوش‌طبعی کردن & جدی

مزاحمت : ۱ آزار، آزردن، اذیت، تزاحم، رنجه، زحمت ۲ تصدیع، دردسر، صداع ۳ پاپوش، گرفتاری ۴ زحمت دادن، دردسر دادن، مصدع بودن

مزاحم :صفت ۱ سربار، سرخر، مانع، متعرض، مخل، مصدع، موی دماغ ۲ آزارنده، زحمت‌رسان ۳ بیگانه، غریبه، نامحرم

مزاحم شدن : زحمت‌دادن، مصدع شدن، موجبات زحمت فراهم کردن، زحمت‌افزا شدن، اذیت کردن، دردسر دادن، مایه‌زحمت شدن، تصدیع دادن

مزار : ۱ آرامگاه، تربت، حرم، خاک‌جا، قبر، گور، لحد، مثوی، مدفن، مرقد، مقبره ۲ ضریح، زیارتگاه

مزارستان : گورستان، قبرستان، دارالرحمه، خاک‌جا

مزارع : کشتزارها، مزرعه‌ها

مزارعه : ۱ زراعت کردن ۲ عقد زراعت

مزامیر : ۱ مزمارها، نی‌ها ۲ سرودها، نشیدها

مزاوجت : ۱ ازدواج، تزویج، زناشویی، عروسی، مناکحت، وصلت ۲ ازدواج کردن، زناشویی کردن & جدایی، طلاق

مزاوجت کردن :ازدواج کردن، زن گرفتن، وصلت کردن، مناکحت کردن، زناشویی کردن، همسر گزیدن

مزایا : امتیازات، امتیازها، برتری‌ها، رجحان‌ها، فزونی‌ها، فواید، مزیت‌ها، منافع

مزایده : حراج & مناقصه

مزبله : ۱ آشغال‌دان، خاک‌روبه، زباله‌دان ۲ آشغال‌دانی، زباله‌دانی

مزبور : سابق‌الذکر، مذکور، نامبرده، یاد شده

مزج : ۱ آمیختن ۲ اختلاط، امتزاج ۳ آمیزش

مزجات : ۱ اندک، قلیل، کم، ناچیز ۲ کم‌ارزش

مزخرف بافتن :بیهوده گفتن، ژاژخایی کردن، حرف مفت زدن، بیهوده‌گویی کردن، جفنگ بافتن، چرت گفتن، لاطائلات بافتن، لیچار بافتن، یاوه‌سرایی کردن

مزخرف : ۱ بی‌معنی، بیهوده، ترهات، جفنگ، چرت، ژاژ، عبث، لاطائل، لغو، لیچار، مهمل، هجو، یاوه ۲ بی‌ارزش، بی‌ارج، بی‌اهمیت ۳ آراسته، ملتبس ۴ آراسته شده، مذهب، زراندود

مزدا : ۱ اهورامزدا & اهریمن ۲ خدا

مزد : ۱ اجر، اجرت، بهره، پاداش، پاداشن، ثواب ۲ حق‌العمل، حق‌القدم، دسترنج، کرایه ۳ کارمزد، کمیسیون ۴ جزا، عوض، مکافات ۵ نصیب

مزد بردن : بهره‌ور شدن، بهره‌مند شدن، اجرت گرفتن، پاداش گرفتن

مزدبگیر :صفت ۱ اجیر، جیره‌خوار، مزدور ۲ حقوق‌بگیر، مزدگیر

مزد دادن : پاداش دادن، اجرت دادن

مزدوج : ۱ جفت ۲ زوج & تک، تاق

مزدوج : ۱ دوتایی، جفت‌شده ۲ مثنوی

مزدور :صفت ۱ اجیر، جیره‌خوار، خودفروخته، عامل، مزدبگیر، مواجب‌بگیر، ۲ عمله، فعله، کارگر & بیکار ۳ سپاهی، سرباز، لشکری

مزرع : مزرعه، کشتزار

مزرعه : پالیز، فالیز، کشتزار، کشتگاه، مزرع

مزروع :اسم ۱ کشته ۲ کاشته‌شده، زراعت‌شده

مزعفر : زعفرانی، زردرنگ

مزغان : ۱ موسیقی، موزیک، مزقان ۲ موسیقیدان، موسیقی‌نواز

مزکی : ۱ تزکیه‌شده ۲ پاک‌کننده ۳ پاک، پاکیزه ۴ معرف، شناساننده

مزلف :صفت ۱ زلف‌دار، زلفی ۲ ژیگولو ۳ قرتی، بچه‌قرتی

مزله : لغزشگاه

مزمار : ۱ نی، نای ۲ چاکنای

مزمزه : چشیدن، چشش

مزمن : دیرپا، دیرینه، ریشه‌دار، کهنه & حاد

مزمن شدن : کهنه‌شدن، ریشه‌دار شدن

مزورانه : ریاکارانه، محیلانه، مکارانه، منافقانه & مخلصانه

مزور : تزویرگر، حقه‌باز، دورو، ریاکار، فریبنده، محیل، مکار، منافق & بی‌ریا، مخلص

مزه پراندن : ۱ مزه‌ریختن، جوک گفتن، لطیفه گفتن، مزه‌پراکنی کردن، مزه‌پرانی کردن، مزه انداختن ۲ شوخ‌طبعی کردن، خوش‌طبعی کردن

مزه دادن : ۱ طعم‌داشتن، خوش‌طعم بودن ۲ لذت‌بخش بودن، لذت دادن

مزه‌دار :بامزه، خوشمزه، لذیذ، خوش‌طعم & بدمزه، بی‌مزه، بی‌طعم

مزه داشتن : ۱ لذت‌بخش‌بودن ۲ خوش‌مزه بودن، طعم داشتن

مزه : ۱ طعم ۲ چاشنی ۳ لذت ۴ ذائقه ۵ لوس ۶ گزک، نقل ۷ لطیفه، شوخی، جوک

مزه کردن : ۱ چشیدن ۲ تجربه کردن، آزمودن

مزیت : امتیاز، اولویت، برتری، ترجیح، تفضل، تقدم، رجحان، فزونی، فضیلت، منفعت

مزیت دادن : برتری‌دادن، رجحان دادن، اولویت دادن

مزیت داشتن : ۱ برتری داشتن، رجحان داشتن، امتیاز داشتن ۲ اولویت داشتن

مزید : ۱ اضافی، افزونی، زیادت، بسیاری، فراوانی، زیادتی، زیادی & قلت ۲ افزودن، زیاد کردن ۳ زیاد، افزون

مزید شدن : اضافه شدن، افزون شدن، زیاد شدن & کاهش یافتن

مزید کردن : افزون کردن، اضافه کردن، زیاد کردن & کاستن، کم کردن

مزین : ۱ آراسته، پرداخته، مرتب & ناآراسته ۲ تزیین‌شده، متحلی، برآموده & نامتحلی ۳ نگارین

مزین کردن : ۱ تزئین کردن، زینت دادن، مزین ساختن ۲ آراستن، آرایش دادن

مژدگان : خبرخوش، بشارت، مژده

مژدگانی : ۱ بشارت، شادیانه، مژده ۲ انعام، تشریف، مشتلق

مژده : بشارت، خبر خوش، مبارک‌خبر، مژدگانی، مشتلق، نوید، وعده، وعید

مژده دادن : بشارت‌دادن، خبر خوش دادن، نوید دادن

مژده‌رسان :صفت ۱ بشیر، بشارت‌رسان، مژده‌دهنده، مژده‌ور، مژده‌فرما، بشارت‌دهنده، مبشر، نویدبخش ۲ مشتلقچی ۳ پیک، قاصد

مژگان :ردیف‌مژه‌ها، موهای‌پلک، مژه‌ها

مژه : ۱ موی پلک چشم ۲ دنباله تارمانند یاخته‌ها، مژک

مسئلت کردن :درخواست کردن، خواستن، خواهش کردن

مسئلت، مسالت : ۱ درخواست، خواهش، خواستاری، آرزومندی، تقاضا، خواهان ۲ طلب ۳ مساله، مسئله، آرزومند بودن، خواهش کردن، طلب کردن، خواستن، تقاضا کردن ۴ تکدی کردن، سوال کردن، پرسیدن، پرسش کردن، گدایی کردن

مسئله‌آموز :اسم معلم، آموزگار، مربی

مسئله‌ساز : مسئله‌زا، مشکل‌زا، مساله‌آفرین، مشکل‌ساز

مسئله، مساله : ۱ امر، کار، موضوع ۲ قضیه، مبحث، مطلب ۳ پرسش، سوال ۴ جریان، رویداد، ماجرا ۵ حاجت، خواسته، درخواست، نیاز ۶ مشکل، معضل، معما، دشواری

مسئول :اسم ۱ مکلف، موظف، وظیفه‌مند ۲ سرپرست، مامور، متصدی، مدیر ۳ وظیفه‌شناس

مسئولیت‌پذیر :متعهد & مسئولیت‌گریز

مسئولیت : ۱ تکلیف، کار، نقش، وظیفه ۲ تعهد، رسالت ۳ ماموریت

مسا : ۱ اول شب، شبانگاه & صباح ۲ مغرب

مسابقات : ۱ مسابقه‌ها، آزمون‌ها، امتحانات، آزمایش‌ها، کنکورها ۲ سبقت‌گیری‌ها

مسابقه : ۱ آزمایش، آزمون، امتحان، کنکور ۲ پیشی، تاخت، رقابت، سبقت، هم‌چشمی ۳ پیشی گرفتن، پیش افتادن، سبقت گرفتن ۴ تاختن ۵ جنگیدن

مساجد : مسجدها، نمازخانه‌ها، مسگت‌ها

مساحت : ۱ سطح ۲ اندازه‌گیری، پیمایش

مساحت کردن :اندازه گرفتن، مساحی کردن، مساحت گرفتن، اندازه‌گیری کردن، مساحت‌گیری کردن، پیمودن

مساح : زمین‌پیما، پیماینده، مساحت‌کننده، مساحت‌گر

مسارعت : ۱ شتاب، تعجیل، سرعت ۲ سبقت ۳ شتافتن، شتاب کردن، تندشتافتن ۴ بریکدیگر پیشی گرفتن

مساعدت داشتن :دستگیری کردن، کمک کردن، مدد کردن، معاضدت کردن، یاری کردن

مساعدت : دستگیری، غوث، کمک، مدد، مظاهرت، معاضدت، همراهی، یاری، یاوری

مساعدت کردن :دستگیری کردن، کمک کردن، همراهی کردن، مدد کردن، معاضدت کردن، یاری کردن

مساعد :صفت ۱ سازگار، مطلوب، مناسب، موافق ۲ معاضد، یار، یاور ۳ هم‌بازو، همراه & نامساعد

مساعد شدن : ۱ مناسب شدن ۲ موافق شدن، سازگار شدن

مساعده : آرمون، بیعانه، پیش‌پرداخت، پیش‌مزد، تقاوی

مساعی : ۱ اهتمام، تلاش، جد، جهد، سعی، کوشش ۲ سعی‌ها، کوشش‌ها

مسافات : مسافت‌ها، فاصله‌ها، فواصل

مسافت : بعد، دوری، فاصله

مسافح : زناکار، زانی & زانیه

مسافرت : جهانگردی، سفر، سیاحت، سیر & حضر

مسافرت کردن :سفر کردن، مسافرت رفتن، سفر رفتن

مسافرخانه : مهمان‌پذیر، مهمانخانه، هتل

مسافر زدن : ۱ مسافر سوار کردن ۲ مسافرگیری کردن

مسافر : ۱ سفرکننده ۲ توریست، جهانگرد، سیاح، مهاجر

مسافهه : ۱ دشنام دهی، ناسزاگویی، فحاشی ۲ دشنام دادن، سقط گفتن، فحش دادن ۳ سفاهت کردن، نادانی کردن ۴ شراب بارگی، شراب‌باره بودن، دائم‌الخمر بودن

مساقات : ۱ آبیاری، آبدهی ۲ غرس نهال ۳ سهم‌بری از درختکاری

مساکن : مسکن‌ها، خانه‌ها، منازل، منزل‌ها

مساکین : بی‌بضاعت‌ها، بیچارگان، بینوایان، تهیدستان، فقیران، فقرا، مسکینان، مسکین‌ها & اغنیا، ثروتمندان

مسالک : ۱ مسلک‌ها، طریقه‌ها، آئین‌ها ۲ راهها ۳ جغرافیا

مسالمت : آرامش، آشتی، آشتی‌خواهی، آشتی‌طلبی، خوش‌رفتاری، سازش، سازگاری، سلامت‌جویی، صلح‌جویی، صلح‌طلبی، ملایمت

مسالمت‌آمیز :صفت آشتی‌جویانه، صلح‌آمیز، صلح‌جویانه، صلح‌طلبانه & قهرآمیز

مسالمت‌جویی : آشتی، آشتی‌خواهی، آشتی‌جویی، آشتی‌طلبی، صلح‌جویی، صلح‌خواهی & جنگ‌جویی

مسامح :صفت اهمالگر، تنبل، سهل‌انگار، کاهل، متهاون، مسامحه گر & ساعی، کوشا

مسامحه : اهمال، تسامح، تساهل، تعلل، تغافل، تکاهل، تهاون، سستی، طفره، غفلت، کاهلی، کوتاهی، مماشات، مماطله & جدیت

مسامحه داشتن : ۱ اهمال کردن، اهمال ورزیدن، کوتاهی کردن، سستی کردن، قصور ورزیدن، کاهلی کردن ۲ آسان گرفتن، سهل انگاشتن ۳ طفره رفتن ۴ به‌تاخیر انداختن

مسامحه شدن :کوتاهی شدن، اهمال شدن، سهل‌انگاری شدن، تغافل شدن

مسامحه کردن : ۱ اهمال کردن، اهمال ورزیدن، کوتاهی کردن، سستی کردن، قصور ورزیدن، کاهلی کردن ۲ آسان گرفتن، سهل انگاشتن ۳ طفره رفتن ۴ به‌تاخیر انداختن

مساوات : ۱ برابری، تساوی، تعادل، همسانی ۲ برابر بودن & نابرابری

مساوات‌طلب :مساوات‌خواه، عدالت‌خواه

مساوی : به‌اندازه، برابر، متساوی، معادل، هم‌تراز و هم‌سان، هم‌سر، هم‌میزان، هم‌وزن، یکسان & نامساوی

مساوی شدن : برابرشدن، هم‌اندازه شدن، یکسان شدن، معادل شدن

مساهرت : ۱ شب‌زنده‌داری، بیتوته، شب‌بیداری ۲ شب را باهم به روز آوردن، شب‌زنده‌داری کردن

مسایل، مسائل : ۱ سوال‌ها، سوالات، مساله‌ها، پرسش‌ها & پاسخ‌ها ۲ مشکل‌ها، دشواری‌ها، گرفتاری‌ها، مشکلات ۳ مطالب، قضایا، مباحث، موضوعات، موضوع‌ها ۴ امور شرعی & اجوبه

مسبب :صفت ۱ باعث، سبب، علت، محرک، موجب، واسطه ۲ وسیله‌ساز

مسبح :تسبیح‌خوان، تسبیح‌گر، تسبیح‌کننده

مسبوق :اسم ۱ آینده، بعدازاین & سابق ۲ آشنا، آگاه، مخبر، مقدم، وارد، واقف

مسبوق شدن : آگاه‌شدن، باخبر شدن، اطلاع یافتن، مطلع گشتن

مسبوق کردن : آگاه کردن، باخبر کردن، مطلع ساختن، اطلاع دادن

مست : ۱ اندوه، حزن، غم ۲ شکایت، شکوائیه، گلایه، گله

مستانه :صفت مست‌وار، مانندمستان، سرخوشانه، سرمستانه

مستاجر : اجاره‌دار، اجاره‌نشین، کرایه‌نشین & موجر

مستاصل : ۱ بیچاره، بی‌نوا، ناتوان، درمانده، وامانده ۲ مجبور ۳ زله، لابد ۴ بدبخت، پریشان‌حال، شوربخت

مستاصل شدن : ۱ درمانده شدن، ناتوان گشتن، بیچاره کردن ۲ بدبخت شدن، پریشان گشتن ۳ نابود شدن

مستاصل کردن : ۱ درمانده کردن، ناتوان کردن، به استیصال کشاندن، عاجز کردن، بیچاره کردن ۲ نابود کردن، ریشه‌کن کردن

مستانس : انس‌گیرنده، خوگر، مانوس‌شونده

مستانس شدن : انس‌گرفتن، خو گرفتن، مانوس شدن

مستبد : استبدادگرا، خودخواه، خودرای، خودسر، خودکامه، دیکتاتورماب، دیکتاتورمنش، زورگو، قلدر، لجوج، مطلق‌العنان، استبدادطلب، یک‌دنده، & دموکرات، دموکرات‌منش، مردم‌گرا

مستبدانه :استبدادگرایانه، خودسرانه، خودکامانه، دیکتاتورمابانه، دیکتاتورمنشانه، لجوجانه & دموکرات‌منشانه

مستبصر : بینا، بینادل

مستبعد : ۱ بعید، دور، دور ازذهن & قریب، نزدیک ۲ دور ازواقعیت، ناممکن

مستتر : ۱ پنهان، پوشیده، مستور، نهان، نهفته ۲ پناهگاه، مخفیگاه & آشکار

مستثنا : ۱ استثنا، جدا ۲ استثناءشده ۳ خارج از شمول حکم ۴ مشخص، ممتاز

مستثنا شدن : استثناشدن، جدا شدن

مستجاب : اجابت‌شده، برآورده، پذیرفته، مقبول، پذیرفته‌شده

مستجاب شدن :برآورده شدن، اجابت شدن، پذیرفته شدن

مستجاب کردن :برآوردن، اجابت کردن، برآورده کردن، پذیرفتن

مستجیب : پذیرنده، اجابت کننده، مستجاب کننده، اجابت گر

مستجیر : پناه‌جو، زنهارخواه & زنهارده

مستحب : پسندیده، نیکو، روا، جایز & واجب، حرام، مکروه، مباح

مستحسن : پسندیده، خوب، ستوده، نغز، نیک، نیکو & قبیح

مستحضر : آگاه، باخبر، خبردار، درجریان، مخبر، مطلع، واقف & بی‌خبر

مستحضر شدن :آگاه شدن، اطلاع یافتن، باخبر شدن، مطلع شدن، واقف شدن & غافل شدن، بی‌خبرماندن

مستحضر کردن :آگاه کردن، اطلاع دادن، خبردار کردن، مطلع ساختن، واقف ساختن & غافل کردن، بی‌خبر گذاشتن

مستحفظ : پاسبان، پاسدار، حارس، دربان، سرایدار، قراول، گارد، محافظ، مراقب، مهیمن، نگهبان

مستحق : ۱ درخور، سزاوار، شایسته، لایق، مستوجب ۲ بی‌نوا، محتاج، فقیر، نیازمند & بی‌نیاز ۳ واجب‌الزکوه

مستحکم : استوار، جزم، حصین، سخت، قایم، محکم & سست

مستحکم شدن :استوار گشتن، پراستحکام شدن، محکم شدن

مستحیل :اسم ۱ استحاله، تغییریافته، دگرگون، مبدل، مستهلک ۲ محال، ناممکن ۳ مکار، حیله‌گر، محیل

مستحیل شدن :استحاله شدن، تبدیل شدن، تغییر یافتن، مبدل‌شدن

مستخدم : ۱ اداری، عضو، کادر، کارمند، مامور ۲ بنده، چاکر، خادم، خدمتکار، غلام، گماشته، نوکر & رئیس، کارفرما

مستخدمه : خادمه، خدمتکار، کلفت & ارباب

مستخرج : استخراج‌شده، بیرون‌آورده‌شده

مستخلص : ۱ خلاص‌شده، رهاشده، آزادشده، نجات‌یافته، نجات‌داده‌شده & گرفتار ۲ آزاد، رها، ول & اسیر

مستخلص شدن : ۱ آزاد شدن، رهایی یافتن، رها شدن ۲ نجات‌یافتن ۳ خلاص شدن

مستدام : پایدار، پاینده، پیوسته، دایم، همیشگی، جاودان، دایمی، مدام & ناپایدار

مستدعی : تقاضامند، خواستار، خواهشمند، متمنی

مستدعی شدن : تقاضا کردن، استدعا کردن، خواهش کردن، خواستارشدن

مستدل : مبرهن، محکم، منطقی، مدلل & نامستدل، غیرمستدل

مستدیر :اسم حلقه، دایره، گرد، مدور & مسطح

مستراح : آبریز، توالت، دستشویی، مبال، مبرز

مسترد : پس‌داده‌شده، برگردانده‌شده، برگشته، استرداد شده

مسترد داشتن : پس‌دادن، برگرداندن، استرداد کردن، رد کردن & پس گرفتن

مستزید : ۱ آزرده، رنجیده، رنجیده‌خاطر ۲ گله‌مند، شاکی ۳ زیاده‌خواه، زیاده‌طلب

مست :اسم ۱ سرخوش، نشئه، نشئه‌ناک، می‌زده، شراب‌زده، ملنگ، کیفور ۲ خمار، خمارین، خمارآلود، خمارآلوده، مخمور ۳ خراب، طافح ۴ مدهوش، لایعقل ۵ بی‌خود، بی‌خویشتن، از خودبی‌خود، مجذوب ۶ بی‌خبر، غافل، غفلت‌زده ۷ هیجان‌زده ۸ مغرور، متکبر ۹

مستشار : ۱ رایزن، مشاور، مشیر ۲ کارشناس (خارجی)

مست شدن : ۱ سرمست‌شدن، سرخوش شدن، نشئه شدن ۲ بی‌خود گشتن، از خودبی‌خود شدن، مجذوب شدن ۳ مدهوش شدن، بی‌هوش شدن ۴ مغرور گشتن، غره شدن ۵ هیجان‌زده شدن

مستشرق : خاورشناس، شرق‌شناس، مشرق‌شناس & مستغرب

مستشعر : ۱ آگاه، مطلع، دانا، اندیشمند ۲ اندیشناک، ترسان، نگران، بیمناک

مستشفا، مستشفی :بیمارستان، درمانگاه، مریض‌خانه، شفاخانه، دارالشفاء & دارالمجانین، دیوانه‌خانه

مستضعف : ۱ ضعیف، محروم & مستکبر ۲ ضعیف‌نگهداشته‌شده ۳ فقیر، تنگدست، بی‌نوا، بی‌بضاعت ۴ ناتوان، درمانده

مستطاب : ۱ پاک، پاکیزه، منزه، طیب ۲ شایسته، درخور

مستطیع : بی‌نیاز، توانگر، ثروتمند، دارا، دولتمند، غنی، مالدار، متعین، متمکن، متمول، متنعم، مستغنی، منعم & نامستطیع

مستظهر : امیدوار، پشتگرم، متکی

مستظهر شدن :دل‌گرم شدن، پشت‌گرم شدن

مستظهر کردن :پشت‌گرم کردن، دل‌گرم کردن

مستعار : ۱ عاریه، عاریتی ۲ قرضی ۳ جعلی، ساختگی ۴ بدلی، عوضی & حقیقی

مستعجل : زودگذر، شتاب‌زده، شتابناک، عجول

مستعد : ۱ زرنگ، باهوش، بااستعداد ۲ آماده، حاضر، مهیا ۳ سازور، سزاوار، قابل، لایق ۴ بارور، حاصل‌خیز & غیرمستعد، نامستعد

مستعد شدن : آماده‌شدن، مهیا گشتن

مستعصم : پناه‌جو، پناه‌خواه، متوسل، ملتجی

مستعفی : استعفاکننده، کناره‌گیرنده، استعفاکرده

مستعفی شدن :کناره‌گیری کردن (ازشغل، مقام)، استعفا دادن

مستعمره : سرزمین‌تحت‌استعمار، استعمارزده، کلنی

مستعمل : ۱ دست‌دوم، فرسوده، کارکرده، کهنه، نیمدار & نو ۲ معمول، رایج، متداول & منسوخ

مستغرب : عجیب، غریب، شگفت & عادی

مستغرب : غرب‌شناس، باخترشناس & شرق‌شناس

مستغرق شدن : ۱ غرق شدن، فرو رفتن ۲ غوطه‌ور شدن ۳ سرگرم شدن ۴ مجذوب شدن

مستغرق : غرق، غرقه، غوطه‌ور، مجذوب

مستغلات : ۱ املاک‌اجاری ۲ زمین‌های غله‌خیز

مستغل : ۱ اجاری، اجاره‌ای، ملک‌اجاری ۲ اجره، غله ۳ غله‌دار ۴ غله‌خیز

مستغنی : ۱ بی‌نیاز، خودکفا ۲ توانگر، ثروتمند، دارا، غنی & محتاج، بی‌نیاز

مستغنی شدن : ۱ بی‌نیاز شدن، خودکفا شدن ۲ ثروتمند شدن، داراشدن، غنی شدن

مستغنی کردن : ۱ بی‌نیاز گردانیدن، خودکفا کردن ۲ غنی ساختن، به مال و مکنت رساندن، ثروتمند کردن

مستفاد شدن :استنباط شدن، دریافت شدن، برگرفته شدن، درک شدن، مفهوم شدن

مستفاد : ۱ مفهوم‌شده، افاده‌شده، دانسته‌شده، استنباط‌شده، برگرفته، حاصل‌شده ۲ سودرسان، فایده‌رسان

مستفرنگ :اسم فرنگی‌ماب، اروپایی‌ماب، غرب‌زده & مستعرب

مستفسر : جستجوگر، جوینده، متجسس، متفحص

مستفید : برخوردار، بهره‌مند، بهره‌ور، بهره‌یاب، متمتع، منتفع

مستفید شدن :برخوردار شدن، بهره‌مند شدن، منتفع گشتن، سودبردن، بهره گرفتن

مستفیض شدن : فیض‌بردن، برخوردار شدن، بهره‌مند شدن

مستفیض : ۱ فیض‌بر، فیض‌برنده، مستفید ۲ برخوردار، بهره‌گیر، بهره‌ور

مستفیض کردن :بهره‌مند کردن، برخوردار کردن، فیض رساندن

مستقبل : آتی، آتیه، آینده & حال، گذشته

مستقر : استوار، برقرار، پابرجا، پایدار، ثابت، جایگزین، استقراریافته، جای‌گیر، ساکن، محکم

مستقر شدن : ۱ استقرار یافتن، قرار گرفتن، جایگزین شدن، ساکن شدن، جا گرفتن ۲ پابرجا شدن، قرارگرفتن

مستقر کردن : ۱ قرار دادن، استقرار دادن، جا دادن ۲ تثبیت کردن، برپا داشتن

مستقل : ۱ آزاد، خودمختار، ناوابسته، خودگردان، خودفرمان، غیروابسته، مختار ۲ جدا ۳ جداگانه، علی‌حده & غیرمستقل، وابسته

مستقلاً : آزادانه، بالاستقلال، خودمختارانه

مستقل شدن : ۱ استقلال یافتن، آزاد شدن، خودگردان شدن ۲ جدا شدن، متکی به خود شدن

مستقیماً : ۱ بلاواسطه، بی‌واسطه، راساً ۲ سرراست & باواسطه

مستقیم :صفت ۱ راست، سرراست، صاف ۲ بی‌واسطه، بلاواسطه، مستقیماً & کج ۳ درست، صحیح ۴ زنده

مستکبر :صفت ۱ استثمارگر، امپریالیست، سرمایه‌دار، طاغوتی ۲ گردن‌کش ۳ متکبر، مغرور & مستضعف ۴ زورگو، قدرت‌طلب ۵ جهان‌خوار

مست کردن : ۱ مست‌شدن، شراب‌زده شدن، سرمست کردن ۲ شیفته کردن، شیدا کردن، بی‌قرار کردن ۳ غفلت‌زده کردن، غافل کردن

مستلزم : ۱ بایسته، شایسته، لازمه ۲ متضمن، مسبب، موجب

مستمر : ادامه‌دار، پیوسته، پیگیر، جاودانه، دایمی، مدام، مداوم، همیشگی & موقت

مستمرمستمر شدن :استمرار یافتن، ادامه داشتن، تداوم یافتن، ادامه‌دار بودن

مستمری‌بگیر : بازنشسته، وظیفه‌بگیر، وظیفه‌خور & شاغل

مستمری : جیره، حقوق، حقوق بازنشستگی، راتب، راتبه، رسم، شهریه، عطیه، ماهیانه، مشاهره، مقرری، مواجب، وظیفه

مستمسک : ۱ آتو، آویزگاه، بهانه، دستاویز، گزک ۲ سند، وسیله

مستمسک قرار دادن: بهانه کردن، دستاویز ساختن، دستاویز قرار دادن

مستمع : ۱ سامع، شنوا، شنونده، نیوشا & متکلم، گوینده ۲ مخاطب & متکلم

مستمندانه : ۱ فقیرانه، مفلسانه ۲ غمگنانه، اندوهناکانه

مستمند : ۱ بدبخت، بیچاره، بی‌نوا، فقیر، تهی‌دست، محتاج، مفلس، نیازمند & دارا، منعم ۲ گله‌مند، شاکی ۳ غمگین، غمناک، اندوهناک

مستنبط : استنباط‌کننده، ادراک‌کننده، دریابنده

مستند : ۱ اصیل، متقن، معتبر، معتمد، وثیق ۲ دلیل، سند & غیرمستند، نامستند ۳ واقعی ۴ منسوب ۵ متکی

مستندسازی : ۱ معتبرسازی، مدلل سازی ۲ فیلم‌سازی(براساس واقعیات عینی)

مستند کردن : ۱ منسوب کردن، نسبت دادن، اسناد دادن ۲ موثق ساختن، مدلل ساختن

مستنطق : بازپرس، بازجو & متهم

مستنکر : ۱ مکروه ۲ زشت، قبیح، ناپسند & مستحسن ۳ ناخوش‌آیند

مستوجب : درخور، زیبنده، سزاوار، شایسته، لایق، مستحق

مستوحش : بیمناک، ترسیده، خوفناک، مرعوب، وحشت‌زده

مستوحش شدن :وحشت‌زده شدن، ترسیدن، هراسناک گشتن

مستودع :صفت ۱ ودیعه‌گیر ۲ امین ۳ ودیع & مودع

مستور : ۱ پنهان، پوشیده، مختفی، مخفی، مستتر، مکتوم، مکنون، ملبس، ناآشکار، ناپدید، ناپیدا، نهفته ۲ محجوب، مقنع ۳ پرده‌نشین، مستوره، پاکدامن، عفیف ۴ نقابدار & پیدا، نامستور

مستور کردن : پنهان کردن، مخفی نگاه داشتن، پوشاندن، مکتوم نگاه‌داشتن

مستوره : پردگی، زن، مخدره، مقنع، ناموس، نهفته‌رو

مستوری : ۱ پوشیدگی ۲ پرده‌نشینی ۳ پاکدامنی، عفت، پارسایی

مستوفا : ۱ تام، تمام، جامع، فراگیر، کامل، مبسوط، وافی ۲ استیفاشده & مجمل

مستوفی : خزانه‌دار، خزانه‌دار کل، محاسب

مستولی : چیره، غالب، فایق، مسلط & مغلوب

مستولی ساختن :مسلط ساختن، استیلا دادن، فایق کردن

مستولی شدن :استیلا یافتن، تسلط یافتن، دست یافتن، چیره‌شدن، فایق آمدن، مسلط شدن

مستوی : ۱ تخت، صاف، مسطح، هموار ۲ راست، مستقیم ۳ برابر، یکسان

مستهجن : بد، رکیک، زشت، قبیح، مبتذل، ناپسند & مستحسن

مستهلک شدن : ۱ نیست شدن، نابود شدن، محو شدن، ازمیان رفتن، هلاک شدن، معدوم شدن ۲ به تدریج دین اداشدن، تادیه شدن (تدریجی قرض) ۳ فرسوده‌شدن ۴ مستحیل شدن

مستهلک کردن : ۱ به تدریج وام پرداختن ۲ نابود کردن، هلاک کردن، از بین بردن

مستهلک :اسم ۱ نیست‌شده، نحوشده، نابود، نابودشده، نابود گردیده، معدوم، ازمیان‌رفته ۲ پرداخت‌تدریجی دین

مستی‌بخش : ۱ سکرآور، مستی‌زا، مستی‌آفرین، نشئه‌زا ۲ مسکر

مستی : بی‌خودی، سرخوشی، سکر، مخموری، نشئه & هوشیاری، صحو

مستی : ۱ غم، اندوه، غصه ۲ شکوه، شکایت، گلایه

مسجد : سجده‌گاه، عبادتگاه، مسکت، مسگت، مصلا، نمازگاه، نمازخانه

مسجدی : ۱ نمازخوان، مسجدرو، اهل مسجد ۲ مربوط به مسجد ۳ زاهد، عبادت‌کار، مومن

مسجع : قافیه‌دار، مقفی، موزون، سجع‌دار

مسجل : تسجیل، حتمی، قطعی، محقق، مدلل، مستند، مسلم، مشخص، معین & پادرهوا، غیرقطعی، غیرمسجل، نامدلل، نامعلوم

مسجل شدن : ۱ قطعی شدن، محرز شدن، حتمی شدن ۲ ثبت‌شدن

مسجل کردن : ۱ قطعی کردن، محرز کردن، حتمی کردن ۲ تسجیل کردن

مسحور : ۱ جادوشده، مجذوب ۲ فریفته، مفتون، شیفته

مسحور شدن : ۱ سحرشدن، جادو شدن ۲ فریفته شدن، مجذوب شدن

مسحور کردن : ۱ جادو کردن، سحر کردن ۲ مجذوب کردن، شیفته کردن، شیفتن

مسخ : ۱ تغییر هیئت، تغییرصورت، دگرگون‌سازی ۲ انتقال روح انسان به‌بدن حیوان

مسخر :صفت ۱ تسخیر، تصرف، فتح ۲ رام، مطیع

مسخر ساختن :تسخیر کردن، به‌تصرف درآوردن، تصرف کردن، مسخر کردن، گشودن، به تسخیر خود درآوردن

مسخر شدن : ۱ تسخیر شدن، به تصرف درآمدن ۲ فرمان‌بردارشدن، مطیع شدن، رام شدن

مسخر کردن : ۱ تسخیر کردن، به‌تصرف درآوردن، تصرف کردن، مسخر ساختن، گشودن، به تسخیر خود درآوردن، مسخر گرداندن، مسخر گردانیدن ۲ تحت انقیادخود درآوردن، مطیع کردن، فرمان‌بردار کردن

مسخرگی : دلقک‌بازی، شوخی، لودگی، مزاح، استهزا، سخریه

مسخره‌آمیز : خنده‌دار، تمسخرآلود، ریشخندآمیز، مضحک & جدی

مسخره : ۱ استهزا، تمسخر، ریش‌خند، زمترا، سخریه، فسوس، لودگی، مزاح ۲ خنده‌دار، شوخی، طنز ۳ هجا، هجو، هزل ۴ دلقک، شوخ، لوده، مزاح، مقلد ۵ مضحکه، ملعبه

مسخره‌بازی : ۱ تمسخر ۲ کار ناشایست، کار بیهوده

مسخره کردن : ۱ استهزا کردن، تمسخر کردن، ریشخند کردن، به‌سخره گرفتن ۲ دست انداختن

مسخ شدن : تغییرشکل‌دادن، زشت شدن، بدشکل شدن

مسدس : ۱ شش‌ضلعی، شش‌گوشه ۲ شش رکنی ۳ شش‌عنصری & مخمس

مسدود : بست، بسته، بند، سد، گرفته، مقفل & مفتوح، باز، گشوده

مسدود کردن : ۱ بستن ۲ بند آوردن ۳ سد کردن & باز کردن

مسرت‌آمیز :سرورانگیز، شادی‌انگیز، مسرت‌انگیز، مسرت‌بخش، نشاط‌آور

مسرت : ابتهاج، بهجت، خوشحالی، خوشی، سرور، شادمانی، شادی، شعف & اندوه، ضراء، غم

مسرت‌انگیز :بهجت‌افزا، سرورانگیز، شادی‌بخش، مسرت‌آمیز، مسرت‌بار، مسرت‌بخش، نشاط‌آور & غم‌انگیز

مسرت‌بخش :سرورانگیز، مسرت‌آمیز، مسرت‌بار، شادی‌بخش، نشاط‌آور، سرورآمیز، نشاطانگیز، شادی‌آور، شادی‌زا، خوشحال‌کننده

مسرت‌زا : شادی‌بخش، نشاط‌آور، سرورآمیز، نشاط‌انگیز، شادی‌آور، شادی‌زا، خوشحال‌کننده

مسرت : ۱ شادی، شعف، شادمانی، سرور، نشاط ۲ شاد شدن، شادمانی کردن، نشاطمند شدن

مسرف : اسراف‌کننده، اسراف‌گر، اسراف‌گرا، اسراف‌کار، بادبه‌دست، متلف، خراج، گشادباز، مبذر، ول‌خرج & مقتصد

مسرور : بانشاط، خرم، خشنود، خندان، خوش، خوشحال، خوشوقت، دلشاد، سرحال، سرخوش، شاد، شادان، شادمان، محظوظ، مشعوف & مغموم

مسرور شدن : شادشدن، بانشاط شدن، شادمان گشتن، مشعوف‌شدن، خوشحال شدن

مسرور کردن : شاد کردن، خوش‌حال کردن، شادمان کردن، مشعوف کردن & مغموم کردن، غمگین ساختن

مسروقه : به‌سرقت‌رفته، دزدیده‌شده، مسروق

مسری : اپیدمی، سرایت‌کننده، واگیر، واگیردار، مسریه & نامسری

مس : ۱ سایش، دستمالی، لمس ۲ لمس کردن، سودن، دست مالیدن ۳ جنون، دیوانگی

مسطح : ۱ پهن، تخت، صاف، مستوی، هاموار، هموار & ناصاف ۲ طراز & نامسطح

مسطح کردن : صاف کردن، هموار کردن، تخت کردن & ناهموار کردن

مسطره : خطکش

مسطور : نبشته مرقومه، مکتوب، مرقوم، مسطوره، نوشته & منقول

مسعود : ۱ خوشبخت، سعادتمند، نیک‌بخت ۲ مبارک، خجسته، میمون، همایون & نامیمون، نامبارک

مسقطالراس : زادگاه، زادبوم، مولد، میهن، وطن

مسقطی : حلوا، حلوای لاری

مسقف : سقف‌دار، سرپوشیده & روباز، بی‌سقف

مسکر :اسم ۱ باده، شراب، عرق، مشروب، می، نبیذ ۲ مستی‌بخش، نشئه‌زا & خماربخش، خمارآلود، خمارزا

مسکن : آرام‌بخش، آرامش‌بخش، تسکین‌ده، تسکین‌دهنده

مسکنت‌آمیز :مسکنت‌بار، فقیرانه، مسکینانه

مسکنت : ۱ افلاس، بیچارگی، مسکینی، درویشی، بی‌چیزی، بی‌نوایی، تنگدستی، تهیدستی، فقر & رفاه، توانگری ۲ عجز، درماندگی، ضعف

مسکنت‌بار :مسکنت‌آمیز، مسکنت‌آلود، توام با فقر، درویشانه، فقیرانه، مسکینانه

مسکن : جا، جایگاه، خانه، ماوا، محل، مقام، مکان، منزل، نشیمن، وثاق

مسکن گرفتن :سکونت گزیدن، اقامت کردن، مقیم شدن، ساکن‌شدن، مسکن کردن، اقامت گزیدن & آواره شدن، دربه‌در گشتن

مسکوت : ۱ خاموش، بی‌صدا، ساکت ۲ موقوف‌گذاشته، سکوت‌شده، متوقف‌شده، رهاشده

مسکوت گذاشتن :رها کردن، به حال خود گذاشتن، موقوف کردن

مسکوت ماندن : رهاشدن، ناتمام ماندن، متوقف ماندن

مسکوک : ۱ پول، سکه ۲ سکه‌زده

مسکون : آباد، قابل سکونت، سکنه‌دار & متروک، ناآباد، بی‌سکنه

مسکونی :صفت ۱ قابل‌سکونت ۲ زیستگاه، محل‌سکونت ۱ & غیرمسکونی ۲ تجاری، ادراری

مسکه : ۱ کره ۲ روغن‌حیوانی‌تازه

مسکین : ۱ بی‌بضاعت، بیچاره، بینوا، خاکسار، تنگدست، درویش، راجل، فقیر، محتاج، مفلس، تهی‌دست، بی‌چیز & توانگر ۲ درمانده، عاجز، ناتوان

مسگر : ظروف مسی‌ساز

مسگری : ۱ شغل‌مسگر ۲ ظروف‌مسی‌سازی ۳ کارگاه مسگر

مسلح : ۱ تفنگدار، تفنگچی، سلاحدار، شمخالچی & غیرمسلح ۲ مجهز

مسلخ : ۱ سلاخ‌خانه، مذبح، کشتارگاه ۲ قتلگاه ۳ رختکن (گرمابه)

مسلسل : ۱ به هم‌پیوسته، پشت‌سرهم، پیاپی، پی‌درپی، زنجیروار، متصل، متوالی & یک‌درمیان ۲ اسلحه، تفنگ‌خودکار، تیربار، سلاح خودکار

مسلط : ۱ چیره، غالب، فایق، قاهر، مستولی ۲ مشرف ۳ صاحب‌اختیار ۴ ماهر & مقهور

مسلط شدن : ۱ چیره‌شدن، غالب شدن، فایق شدن، مستولی شدن، استیلا یافتن، فایق آمدن، سلطه یافتن ۲ اشراف‌یافتن، ماهر شدن ۳ مشرف شدن

مسلط گشتن : ۱ چیره شدن، غالب شدن، فایق شدن، مستولی‌شدن، استیلا یافتن، فایق آمدن، سلطه یافتن ۲ اشراف‌یافتن، ماهر شدن ۳ مشرف شدن

مسلک : ۱ آیین، طریقه، کیش، روش، مذهب، مرام، مشرب، نحله ۲ راه، طریق، نهج، مسیر

مسلماً : البته، بی‌شبهه، به‌یقین، بدون‌شک، بی‌شک، حتما، قطع

مسلمان :صفت حنیف، مومن، مسلم & کافر، مرتد، ملحد، نامسلمان

مسلمانی : ۱ مسلمان بودن ۲ اسلام & کفر

مسلم : اهل قبله، مسلمان، حنیف & کافر

مسلم : ۱ ثابت، حتمی، قطعی، محرز، محقق، مسجل، واضح، یقین ۲ ممکن، امکان‌پذیر ۳ حقیقی، واقعی، راستین

مسلم شدن : قطعی‌شدن، ثابت شدن، محرز شدن، مسجل شدن، محقق شدن

مسلوب : ۱  سلب‌شده، کنده‌شده، گرفته‌شده ۲ ربوده‌شده

مسلول شدن : سل گرفتن، به سل مبتلا شدن

مسلول :صفت مبتلا به سل، سلی

مسمار : میخ، وتد

مسما :اسم ۱  نامیده‌شده، نامگذاری‌شده، مسمی ۲ نوعی‌غذا

مسمن : ۱ پروار، چاق، سمین، فربه ۲ چرب، پرچربی & لاغر

مسموع افتادن : ۱ شنیده شدن، مسموع شدن، به گوش رسیدن ۲ پذیرفته شدن، مورد قبول قرار گرفتن

مسموع : ۱ شنیده، شنیده‌شده ۲ شنیدنی، قابل شنیدن

مسموم : ۱ زهرآلود، زهردار، زهرآگین، زهری، سم‌آلود، سمی ۲ زهرخورده، سم‌خورده ۳ چیزخور ۴ مشوب ۵ زیان‌بار

مسموم شدن : ۱ دچار مسمومیت شدن ۲ آلوده شدن، سمی شدن، زهرآلود شدن

مسموم کردن : ۱ زهرآلود کردن، زهرآگین کردن، سمی کردن ۲ زهر خوراندن

مسمی : ۱ موسوم، نامزد، نامیده ۲ معین

مسن :اسم بزرگ‌سال، پیر، جاافتاده، ریش‌سفید، زال، سال‌خورده، سال‌دیده، سالمند، شیخ، فرتوت، کلان‌سال، کهن‌سال، معمر & برنا، جوان، خردسال

مسند :اسم ۱ اسناددادەشده، نسبت‌داده شده ۲ محمول، محکوم‌به ۳ مجموعه مدون احادیث ۴ & مسندالیه

مسندالیه : نهاد & مسند، گزاره

مسند : ۱ اورنگ، تخت، تکیه‌گاه، سریر، عرش، کرسی ۲ بالش، پشتی، پیشگاه ۳ جاه، مرتبه، مقام ۴ خبر ۵ محکوم‌به، محمول، مسند

مسندنشین :اسم حاکم، حکم‌ران، فرمان‌روا

مسنن : دندان‌پزشک، دندان‌ساز

مسواک : دندان‌شو

مسواک زدن : مسواک کردن

مسوده : ۱ پیش‌نویس، چرک‌نویس ۲ رونوشت، نوشته، تصحیح‌نشده & پاکنوشت، پاکنویس

مسهل : کارکن، مسهله، منجز، منضج

مسی : از جنس مس، مسین & ۱ زرین ۲ سیمین ۳ آهنین، پولادین

مسیحادم : مسیحانفس، مسیح‌دم

مسیحی :صفت ارمنی، پروتستان، عیسوی، کاتولیک، نصارا، نصرانی

مسیحیت : ترسایی، عیسویت، نصرانیت

مسیر : ۱ جاده، راه، معبر ۲ خطسیر ۳ گذر، گذرگاه ۴ مدار

مسیل : آبراه، آبکند، سیل‌زار، سیل گیر، سیل‌ریز

مشئمه : ۱ سمت چپ ۲ گم‌راهی

مشئوم : بدیمن، نامیمون، نامبارک، بدشگون، ناخجسته، شوم، نحس، میشوم، منحوس & مبارک، خوش‌یمن، مبارک، همایون

مشابه :صفت تالی، شبیه، عین، مانند، متشابه، مثل، نظیر، همانند، همسان & متفاوت

مشابهت : ۱ تشابه، شباهت، مانندگی، همانندی، همسانی ۲ مانندهم‌بودن، به یکدیگر شباهت داشتن، شبیه بودن & تفاوت، تمایز

مشابهت داشتن :شبیه بودن، همانند بودن، مانند بودن، همسان‌بودن

مشاجرات : اختلاف‌ها، بگومگوها، جدال‌ها، دعواها، کشمکش‌ها، نزاع‌ها، مشاجره‌ها

مشاجره : ۱ اختلاف، بگومگو، جدال، جدل، جنگ، دعوا، ستیز، ستیزه، ستیزگری، کشمکش، نزاع ۲ ستیزیدن، نزاع کردن & مصالحه

مشاجره کردن : دعوا کردن، نزاع کردن، جر کردن، جدال کردن، ستیزیدن & سازش کردن، مصالحه کردن

مشارالیه : مذکور، مزبور، معزی‌الیه، نامبرده

مشارق : ۱ خاورها، مشرق‌ها & مغارب، باخترها ۲ نواحی شرقی & مغارب

مشارکت : ۱ انبازی، سهم‌بری، شراکت ۲ شرکت کردن، انبازی کردن

مشارکت کردن: ۱ شرکت کردن، سهیم شدن، مشارکت داشتن ۲ همکاری کردن

مشار : مستشار، مشاور، ندیم، رای‌زن

مشاش : انگبین، عسل

مشاطه :صفت ۱ آرایشگر، ماشطه ۲ شانه‌زننده، شانه‌کننده

مشاطه‌گری : آرایشگری

مشاعر : ۱ حواس، شعور ۲ مشعرها

مشاعره : ۱ مسابقه‌شعرخوانی ۲ شعرخوانی

مشاع :اسم شریکی، مشترک، ملک مشترک، تقسیم‌نشده & مفروز

مشاغبه : خصومت، عداوت، دشمنی، ستیزه‌جویی

مشاغل : ۱ شغل‌ها، کارها، کسب‌ها ۲ مشغله‌ها، گرفتاری‌ها، کاروبارها

مشافهه : ۱ گفت‌وگو ۲ رودررو سخن گفتن ۳ رویارویی

مشاق :اسم ۱ مشق‌دهنده، ورزنده، تعلیم‌دهنده ۲ زحمتکش ۳ سختی‌ها، مشقت‌ها

مشاکلت : ۱ مشابه شدن، مانند گردیدن ۲ با یکدیگر موافقت کردن

مشاکل : مشابه، مانند، هم‌شکل

مشام : ۱ بویایی، شامه ۲ بینی ۳ شم

مشاور : ۱ رایزن، مستشار، مشار، مشیر ۲ پیشکار

مشاوره : رایزنی، شور، مشورت، مشاورت

مشاهد : ۱ شهادتگاه‌ها، مقبره‌های شهیدان، مشهدها، زیارتگاه‌ها ۲ تجلی‌گاه، تجلی‌گه ۳ کشف، شهود

مشاهده : ۱ دید، دیدار، رویت، مشاهدت، معاینه، نظارت، نظاره ۲ نظر، نگاه، نگرش ۳ دیدن، نظاره کردن، نگاه کردن، نگریستن

مشاهده شدن : دیده‌شدن، رویت شدن

مشاهده کردن : ۱ دیدن، نگریستن، تماشا کردن ۲ رویت کردن

مشاهرت : ۱ اجرت‌ماهیانه، حقوق، شهریه، مشاهره ۲ اجیر کردن

مشاهره : مشاهرت، حقوق، ماهیانه، شهریه، مقرری (ماهیانه)

مشاهیر : مشهوران، نام‌آوران، ناموران، نامداران

مشایخ : ۱ شیخ‌ها، مشیخه‌ها، شیوخ ۲ علماء، دانشمندان ۳ بزرگان ۴ پیران ۵ مرشدان، پیران طریقت

مشایعت : ۱ بدرقه، تشییع، همراهی ۲ دنباله‌روی ۳ بدرقه کردن، همراهی کردن & استقبال ۴ اطاعت، پیروی

مشایعت کردن : ۱ همراهی کردن، بدرقه کردن ۲ تشییع کردن

مشبع : ۱ پر، مشحون، مملو & تهی، خلاء ۲ سیر ۳ مفصل، مبسوط ۴ بسیار، زیاد، فراوان

مشبک : سوراخ‌سوراخ، شبکه‌ای، متخلخل

مشبه : ۱ ماننده‌شده، شبیه‌شده، ماننده ۲ تشبیه‌شونده & مشبه‌به

مشبهه : ۱ اهل‌تشبیه، تشبیه‌گرا ۲ تشبیه‌کننده

مشتاق : ۱ آرزومند، راغب، شایق، شوقمند، پرشوق، مایل، متمایل & بیزار ۲ عاشق، شیفته

مشتاقانه : آرزومندانه، بااشتیاق، بارغبت، عاشقانه

مشتاق شدن : ۱ آرزومند شدن، راغب شدن، بسیار مایل شدن، شایق شدن ۲ عاشق شدن & بیزار شدن، مشمئزشدن

مشتاق کردن : ۱ آرزومند کردن، راغب کردن، بسیار مایل کردن، شایق کردن ۲ عاشق کردن & بیزار کردن، مشمئز کردن

مشتاقی : آرزومندی، اشتیاق، رقبت، عشق، میل & بیزاری

مشت‌بازی : مشت‌زنی، بوکس

مشتبه : ۱ شبهه‌زا، شبهه‌ناک، خطازا، مشکوک ۲ نامعلوم، پوشیده & معلوم

مشت : ۱ پنجه دست‌گره‌شده ۲ ضربه دست گره‌شده

مشترکمشترک :صفت ۱ مشاع ۲ آبونه ۳ چندمعنا، چندمعنایی

مشتری :اسم ۱ بایع، خریدار ۲ طرفدار ۳ خواهان، خواستار، مایل ۴ ارباب رجوع، ۵ برجیس

مشت‌زن : بوکس‌باز، بوکسور، مشت‌باز

مشت‌زن :

مشتعل : افروخته، شعله‌ور، محترق & خاموش، منطفی

مشتعل شدن : شعله‌ورشدن، برافروختن

مشتق :اسم اشتقاق‌یافته، برگرفته، برآمده، جداگردیده

مشتلق : مژده، مژدگانی

مشتمل : حاوی، شامل، محتوی

مشتن : ۱ مالیدن ۲ مالاندن ۳ خمیر کردن، سرشتن

مشتوک : فیلتر سیگار

مشت‌ومال دادن : ۱ ماساژ دادن، مشت‌مال دادن ۲ تنبیه کردن، گوشمالی دادن

مشت‌ومال : ۱ ماساژ، مشت‌مال ۲ تنبیه، گوشمالی، کتک

مشتهر : بنام، پرآوازه، شهره، مشهور، معروف، نامدار، نام‌آور، نامور & گمنام

مشتهر شدن :پرآوازه شدن، شهره شدن، مشهور شدن، نامورگشتن، نامدار شدن، معروف شدن، به شهرت‌رسیدن، بنام شدن & گمنام شدن

مشتهیات : ۱ خواسته‌ها، آمال، آرزوها ۲ اشتهازاها، اشتهاآورها

مشتی : تعدادی، اندکی، چندتا، عده‌ای

مشتی :صفت ۱ مشهدی ۲ داش، مشدی ۳ جوان‌مرد، راد، لوطی ۴ خوش‌لباس، شیک‌پوش، خوش‌سرووضع، آراسته ۵ دست‌ودل‌باز، گشاده‌دست، ول‌خرج، خراج

مشجر : پردرخت، درخت‌زار، درختکاری شده

مشحون : آکنده، انباشته، پر، سرشار، لبالب، لبریز، مالامال، مشبع، ممتلی، مملو & تهی

مشحون شدن : پرشدن، سرشار شدن، مملو شدن، مالامال شدن، لبریز شدن، انباشته شدن

مشحون کردن : پر کردن، انباشتن، سرشار کردن

مشخص : ۱ آشکار، برجسته، روشن، مبرهن، متمایز، مسجل، معلوم، معین، ممتاز، ممیز، واضح ۲ تشخص‌یافته & نامشخص، نامعلوم

مشخصات : ویژگیها، مشخصه‌ها

مشخصمشخص شدن : ۱ معلوم شدن، آشکار شدن، روشن شدن ۲ شناخته شدن

مشخص کردن : ۱ معلوم کردن، تعیین کردن، معین کردن ۲ تشخیص دادن

مشخصه : ویژگی، خصوصیت، مختصه، وجه ممیزه

مشدد : ۱ تشدیددار ۲ محکم‌شده، استوارشده ۳ شدت‌یافته، تشدیدشده

مشدی :صفت داش‌مشدی، لوطی، مشتی

مشرب : ۱ آیین، کیش، مذهب، مسلک، مکتب، نحله ۲ خلق، خو، ذوق ۳ بینش، شیوه تفکر ۴ آبشخور، منهل

مشربه : ۱ آبخوری، تنگ ۲ پرواره ۳ گیاه‌زار

مشرف‌به‌موت :درحال نزع، محتضر، مردنی

مشرف : ۱ دیده‌ور، مجاور، مسلط، نزدیک ۲ مراقب، مواظب ۳ ناظر، مباشر

مشرف شدن : تشرف‌یافتن، شرف یافتن، سرافراز شدن

مشرف کردن :سرافراز کردن، مفتخر کردن، افتخار دادن

مشرف :صفت ۱ مفتخر، سرافراز ۲ بلندپایه ۳ آستان‌بوسی، شرفیاب

مشرفه : مقدس، مقدسه، شریف

مشرق : ۱ خاور، خاوران، شرق، نیمروز ۲ مطلع ۳ مشرق‌زمین & باختر، مغرب

مشرقی :اسم ۱ شرقی، مشرق‌زمینی، خاوری ۲ خاورمیانه‌ای ۳ آسیایی & غربی، باختری

مشرقین : ۱ خاور و باختر ۲ مشرق و مغرب ۳ عالم

مشرک : ۱ بدکیش، بی‌دین، زندیق، کافر، مرتد، ملحد & مومن ۲ ناموحد & موحد ۲ ثنوی‌مذهب & یگانه‌پرست

مشروب : ۱ آشامیدنی، شربت، نوشابه ۲ عرق، شراب، مسکر & ماکول، خوراکی، خوردنی

مشروب‌خوار :باده‌خوار، شرابخوار، شرابخور، شرابی، مشروب‌خور، میگسار

مشروب‌خور :باده‌نوش، مشروب‌خوار، عرق‌خور

مشروب‌فروشی : بار، بیسترو، رستوران، میخانه، میکده

مشروب کردن : ۱ آبیاری کردن آب دادن ۲ سیراب کردن

مشروحمشروح : جامع، مبسوط، مفصل & موجز، مختصر

مشروط : مقید، منوط، موقوف، وابسته & غیرمشروط

مشروطه‌خواه :صفت مشروطه‌طلب، طرفدار حکومت مشروطه

مشروطه : نظام حکومتی مبتنی‌برقانون اساسی & استبدادی

مشروع : حلال، روا، شرعی، قانونی، مجاز & نامشروع

مشط : ۱ خرک ۲ شانه

مشعبد :صفت چشم‌بند، حقه‌باز، شارلاتان، شعبده‌باز

مشعبدی : ۱ افسونگری ۲ چشم‌بندی، شعبده‌بازی

مشعر : ۱ حاکی، دال، گویای ۲ درک، شعور، فهم ۳ خبردهنده، اشعارکننده

مشعشانه : تابناکانه

مشعشع : ۱ براق، تابان، تابنده، پردرخشش، درخشان، روشن ۲ سایه & تیره، مکدر

مشعل‌دار :اسم ۱ مشعل‌کش، مشعل‌چی ۲ پیشرو، راهنما

مشعل : ۱ فروزه، قندیل ۲ چراغ

مشعل‌کش : مشعل‌دار، مشعل‌چی، مشعله‌دار

مشعله : چراغ، قندیل، سراج، مصباح، مشعل

مشعوف : ۱ خرسند، خرم، خندان، خوشوقت، شاد، شادان، محظوظ، مسرور ۲ دلباخته، شیفته & مغموم

مشعوف شدن : شادمان‌گشتن، مسرور شدن، خوش‌وقت شدن، شاد شدن، خوش‌حال شدن

مشعوف کردن : شاد کردن، خرسند گردانیدن، خوش‌وقت کردن، خوشحال کردن، مسرور کردن

مشغله : ۱ اشتغال، پیشه، حرفه، شغل، فعالیت، کار ۲ دل‌مشغولی، گرفتاری، مشغولیت ۳ سرگرمی ۴ شور، غوغا، هنگامه

مشغول : ۱ سرگرم، گرفتار & آزاد، بیکار ۲ درگیر

مشغول شدن : ۱ سرگرم شدن ۲ درگیر شدن، گرفتار شدن

مشغول کردن : ۱ سرگرم کردن، مشغول داشتن ۲ به کار واداشتن ۳ درگیر کردن، گرفتار کردن

مشغولیت : اشتغال، تفرج، تفریح، تفنن، دل‌مشغولی، سرگرمی، گرفتاری، لعب، مشغله

مشفقانه :صفت دلسوزانه، محبت‌آمیز، مهربانانه & نامهربانانه

مشفق : باشفقت، بامحبت، خیرخواه، دلسوز، شفیق، غمخوار، مهربان، ناصح & نامهربان

مشقات : سختی‌ها، مشقت‌ها، رنج‌ها، دشواری‌ها

مشقت : آزار، بلا، تعب، رنج، زحمت، سختی، عنا، عنت، محنت، مرارت & آسایش، آسودگی، استراحت

مشقت‌بار : پرمشقت، مشقت‌زا، سخت، پررنج، صعب، پرزحمت

مشق : ۱ ریاضت ۲ تمرین، ورزش ۳ تکلیف، درس ۴ رژه، سان

مشق کردن : ۱ تمرین کردن ۲ تکرار کردن ۳ ورزش کردن ۴ تکلیف نوشتن، مشق نوشتن

مشکات : ۱ چراغ، زجاجه، مصباح ۲ چراغدان، معطر

مشک : انبانه، انبان، خیک، راویه

مشک‌بار، مشکبار : ۱ مشک‌فشان، مشک‌افشان، معطر، مشک‌ریز ۲ عطرآگین، مشک‌سا

مشک‌دان، مشکدان : نافه

مشک : سارا، غالیه، نافه

مشکسا : عبیرآمیز، مشک‌آگین، مشک‌آلود، مشک‌بو، مشک‌بیز، معطر

مشک‌فشان : خوشبو، عطرآگین، عطرآمیز، معطر، مشکبار، مشک‌آگین، مشک‌ریز، مشک‌آمیز، مشک‌افشان

مشکل : ابهام‌آمیز، بغرنج، پیچیده، حاد، دشخوار، دشوار، سخت، شاق، صعب، غامض، مبهم، مساله، معقد، مغلق & آسان، ساده، سهل، واضح

مشکل‌پسند : ۱ دیرپسند ۲ سخت‌گیر & آسان‌گیر

مشکل‌ساز :مشکل‌آفرین، مشکل‌زا & تسهیل‌گر آسان‌ساز، تسهیل‌کننده

مشکل شدن : سخت‌شدن، دشوار شدن، پیچیده شدن، بغرنج شدن، غامض شدن، شاق شدن، مغلق شدن، حاد شدن & ساده گشتن، سهل شدن، آسان شدن

مشکل‌گشا :حلال‌مشکلات، کارساز، گره‌گشا & مشکل‌ساز

مشکو : ۱ حرم‌سرا، حرم‌خانه ۲ بتخانه، مشکویه ۳ کوشک، قصر ۴ بالاخانه

مشکوک : ۱ دودل، مردد ۲ شبهه‌زا، شبهه‌ناک، مشتبه ۳ بدگمان، مظنون ۴ شکاک، ظنین

مشکوک شدن : ۱ ظنین شدن، بدگمان شدن ۲ تردید کردن، مرددشدن

مشکی : تار، تیره، سیاه، قره & سفید

مشکین : ۱ مشک‌آلود، معطر ۲ منسوب به مشک ۳ مشکی، سیاه & سفید

مشمئز : بیزار، بی‌میل، ضجور، متنفر & راغب، مایل

مشمئز شدن : بیزارشدن، دل‌زده شده، متنفر گشتن & راغب شدن، شایق شدن، مشتاق گشتن

مشمئز کردن : بیزار ساختن، متنفر کردن، دلزده کردن & شایق کردن

مشمئزکننده : ۱ بیزاری‌زا، تنفرزا ۲ تنفرآمیز، تهوع‌آور

مشمع : موم‌اندود، شمع‌اندود، مومی

مشمول شدن : ۱ دربرگرفتن، شامل شدن ۲ به سن سربازی‌رسیدن، سرباز شدن

مشمول :صفت ۱ شمول، فراگیر ۲ سرباز ۳ سن سربازی

مشنگ :اسم ۱ دزد، راهزن، عیار ۲ ابله، احمق، خل، خنگ

مشوب : ۱ آغشته، آمیخته ۲ آلوده، آشفته

مشوب ساختن : ۱ پریشان کردن، آشفته کردن ۲ آلودن، آلوده کردن ۳ آمیختن ۴ گمراه کردن

مشوب شدن : آشفته‌شدن، پریشان شدن، مشوش شدن

مشوب کردن : ۱ آمیختن، آمیخته کردن ۲ آلوده کردن، آلودن

مشورت : تدبیر، رای، رایزنی، شور، مشاوره

مشورت کردن : رای‌زدن، رایزنی کردن، شور کردن، مشاوره کردن

مشوش : ۱ آسیمه، آشفته، بی‌آرام، پریشان، شوریده، مضطرب، ناراحت، نگران، هراسان ۲ نامرتب & آرام

مشوش شدن :پریشان شدن، آشفته شدن، مضطرب شدن، ناآرام‌شدن

مشوش کردن :آشفته کردن، پریشان کردن، مشوش داشتن، آسیمه کردن، مضطرب ساختن & آرام ساختن

مشوق :صفت محرض، محرک، مروج

مشهد : ۱ شهادتگاه، قتلگاه ۲ مدفن

مشهود : آشکارا، آشکار، بارز، پدیدار، پیدا، جلی، روشن، ظاهر، محسوس، مرئی، معلوم، نمایان، نمودار، واضح، هویدا & ناپیدا، نامشهود

مشهود شدن : آشکارشدن، نمایان گشتن، علنی شدن

مشهور : اسمی، بنام، زبانزد، خنیده نام، پرآوازه، بلند نام، سرشناس، سمر، شهره، شهیر، معروف، نام‌آور، نامدار، نامور، نامی، نبیه & گمنام

مشهور شدن : اسمی‌شدن، سرشناس شدن، شهره شدن، مشتهر شدن، معروف شدن، نام‌آور گشتن، نامدار شدن، نامورشدن، نامی شدن

مشهی : ۱ اشتهاآور، اشتهاانگیز، اشتهازا ۲ شهوت‌انگیز، شهوت‌زا

مشیت : ۱ اراده، خواست، خواهش، عزم، میل ۲ سرنوشت، تقدیر

مشی : ۱ تدبیر، راه، رفتار، روال، روش، سیاست، شیوه، طریقه ۲ رفتن، راه‌رفتن ۳ ره‌نوردی، راه‌پیمایی ۴ مسیر، خطسیر

مشید : ۱ استوار، محکم، قرص ۲ مرتفع ۳ برافراشته

مشیر : رایزن، مستشار، مشاور

مشیمه : بون، پوگان، رحم، زهدان، سکس، بچه‌دان

مصائب، مصایب : ۱ مصیبت‌ها، بلایا، نایبات، رنجها، سختی‌ها ۲ سوگ‌ها، عزاها، ماتم‌ها

مصابرت : ۱ بردباری، تحمل، شکیبایی، صبر ۲ بردباری کردن، تحمل کردن، شکیبایی ورزیدن، صبر کردن & ناشکیبایی

مصاحبت داشتن :مصاحبت کردن، هم‌نشینی کردن، هم‌دم بودن، مراوده داشتن

مصاحبت : صحبت، مراوده، مصاحبه، همدمی، همرازی، همراهی، هم‌زانویی، صحبت، هم‌سخنی، هم‌صحبتی، هم‌نشینی

مصاحب : جلیس، دمخور، دوست، رفیق، صحابه، قرین، محشور، معاشر، مقترن، مقرب، مونس، ندیم، همخوابه، همدم، هم‌صحبت، هم‌نشست، همنشین، یار

مصاحبه : ۱ صحبت، گفتگو ۲ مصاحبت، هم‌صحبتی

مصاحبه کردن : ۱ گفت‌وگو کردن ۲ نظر خواستن، نظرخواهی کردن

مصادره : ضبط اموال، مطالبه، تاوان گیری، اخذ، بازگیری

مصادره کردن :ضبط کردن، گرفتن (دارایی و اموال)، تاوان گرفتن، مطالبه کردن، جریمه گرفتن

مصادف شدن :هم‌زمان شدن، مقارن شدن، برخورد کردن

مصادف : ۱ مقارن، همزمان ۲ روبرو شونده، برخورد کننده

مصادقت : صداقت، محبت، وداد، ولا

مصادیق : مصداق‌ها & مفاهیم

مصارعت : ۱ زورآزمایی، کشتی، کشتی گیری ۲ کشتی گرفتن، مصارعه

مصارف : صرف‌ها، مصرف‌ها، کاربردها

مصاف : ۱ آرزم، جنگ، رزم، غزا، غزوه، نبرد ۲ صف‌آرایی ۳ میدان جنگ، رزمگاه، عرصه نبرد، عرصه، میدان نبرد & آرامش، صلح

مصافات : اخلاص، خلت، خلوص، دوستی خالصانه، دوستی پاک، صداقت

مصافحه : ۱ روبوسی، معانقه ۲ دست دادن، دست یکدیگررا فشردن

مصاف ساختن : ۱ صف‌آرایی کردن ۲ جنگ کردن، کارزار کردن، جنگیدن، رزمیدن، مصاف جستن، مصاف دادن

مصاف کردن : ۱ جنگیدن، محاربه کردن، نبرد کردن ۲ صف‌آرایی کردن

مصالح : ۱ صلاحدید، مصلحت‌ها، منافع ۲ مواد اولیه(ساختمان‌سازی) ۱ & مفاسد، مضار، مضرات

مصالحه : ۱ آشتی، سازش، صلح ۲ آشتی کردن، سازش کردن، صلح کردن & دعوا، مکابره

مصالحه کردن :سازش کردن، توافق کردن، آشتی کردن، صلح کردن

مصالحه‌نامه :صلح‌نامه، سازش‌نامه، قرارداد صلح و سازش

مصاهرت : ۱ دامادی، مصاهره ۲ داماد شدن ۳ داماد اختیار کردن

مصباح : چراغ، سراج، فانوس، مشکات، نبراس

مصب : دلتا، دهانه، ملتقای‌رودخانه بادریا و دریاچه، محل ریزش آب(رودخانه به دریا)

مصحح : ۱ تصحیح‌کننده ۲ غلطگیر ۳ خطایاب، غلطیاب

مصحف : تصحیف‌شده

مصحف : ۱ قرآن ۲ کتاب، نامه ۳ جلد، مجلد

مصداق : ۱ مورد ۲ شاهد، گواه، مثال & مفهوم

مصدر : ۱ اصل، منشا ۲ محل‌صدور ۳ جای بازگشت ۴ گماشته

مصدع : سرخر، مخل، مزاحم، دردسردهنده، زحمت‌افزا

مصدع شدن : زحمت‌دادن، زحمت‌افزا شدن، دردسر دادن، تصدیع‌دادن، مزاحم شدن

مصدوم : آسیب‌دیده، جریح، زخمی، کوفته، صدمه‌دیده، مجروح & سالم

مصدوم شدن : آسیب‌دیدن، صدمه دیدن، مجروح شدن، زخمی شدن

مصراع : ۱ لت، مصرع، نیم‌بیت ۲ یک‌لنگه در

مصرانه : به‌تاکید، موکدمصر

مصر : پافشاری کننده، پررو، سمج، اصرارکننده

مصرح : آشکار، روشن، صریح، مدلل، واضح & غیرمصرح، مبهم

مصر شدن : اصرارورزیدن، پافشاری کردن، سماجت به خرج دادن

مصرع : لت، مصراع، نیم‌بیت

مصرف : استعمال، استفاده، صرف، کاربرد

مصرف‌زدگی :مصرف‌گرایی

مصرف‌زده :مصرف‌گرا

مصرف کردن : ۱ به‌کار بردن، استفاده کردن، صرف کردن ۲ تمام کردن

مصروع :اسم ۱ پری‌زده، جن‌زده، حمله‌ای، دیوانه، دیودیده، دیوزده، صرعی، غشی، مبتلا به صرع ۲ سایه‌زده، سایه‌دار

مصروف داشتن : ۱ اعمال کردن، به کار بردن ۲ صرف کردن، مصروف کردن، خرج کردن ۳ برکنار داشتن، منصرف کردن

مصروف شدن : صرف‌شدن، به کار رفتن، مصروف گردیدن

مصروف : ۱ صرف‌شده، به‌کارفته، مصرف‌شده، به‌مصرف‌رسیده ۲ منصرف

مصطبه : ۱ سکو، تخت، جایگاه ویژه ۲ میکده، میخانه

مصطفی : برگزیده، منتخب

مصطلح :اسم ۱ زبان‌زد ۲ اصطلاح‌شده، تعبیر، واژه & غیرمصطلح

مصطلح شدن : ۱ اصطلاح شدن ۲ زبان‌زد شدن

مصعد : ۱ محل صعود ۲ نردبان

مصفا : ۱ باصفا، پاک، خرم، دلگشا، نزه & دلگیر ۲ بی‌آمیغ، خالص، ناب، زلال & ناخالص، آلوده

مصلح : اصلاحگر، اصلاح کننده، خیراندیش، خیرخواه، صالح، صلاح‌اندیش، نیکوکار & مفسد

مصلحانه :صفت خیراندیشانه، نیکوکارانه، مصلحت‌بینانه، صلاح‌جویانه

مصلحت‌آمیز :قید خیرخواهانه، توام با مصلحت

مصلحت‌اندیش :خیرخواه، خیراندیش، صلاح‌اندیش، مصلحت‌بین، صلاح کار

مصلحت‌اندیشی : ۱ خیراندیشی، خیرخواهی، صلاح‌اندیشی، مصلحت‌بینی، مصلحت‌جویی، مصلحت‌گرایی ۲ چاره‌جویی & مصلحت‌گرایی، مفسده‌جویی

مصلحت‌بین :صلاح‌اندیش، مصلحت‌نگر

مصلحت‌بینی :صلاح‌اندیشی، مصلحت‌نگری

مصلحت جستن :مصلحت خواستن، مصلحت‌جویی کردن، چاره‌اندیشیدن، چاره‌اندیشی کردن، صلاح‌اندیشی کردن

مصلحت‌جو :خیراندیش، خیرخواه، صلاح‌اندیش، مصلحت‌بین، مصلحت‌گرا & مفسده‌جو

مصلحت‌جویی :استصلاح، خیراندیشی، خیرخواهی، مصلحت‌اندیشی & مفسده‌جویی

مصلحت : ۱ خیر، صلاح، صلاح‌جویی، صوابدید ۲ خیراندیشی، خیرخواهی

مصلحت‌دید :صلاحدید، صوابدید

مصلحت دیدن : صلاح‌دانستن، مصلحت دانستن، صواب دانستن، مصلحت‌جویی کردن، چاره اندیشیدن

مصلوب : به‌صلیب‌آویخته‌شده، داررده‌شده، به‌دارآویخته

مصلوب کردن : ۱ به‌دار آویختن، دار زدن ۲ مصلوب کردن

مصلی : ۱ جانماز، نمازگاه ۲ سجده‌گاه، مسجد

مصلی : نمازخوان، نمازکن، نمازگزار

مصمت : ۱ بی‌صدا، صامت، هم‌خوان ۲ خاموش، صامت & مصوت، واکه

مص : مک‌زدن، مکیدن، مک زدنی

مصمم : باعزم، پراستقامت، قاطع & مردد

مصمم شدن :اراده کردن، تصمیم گرفتن، عزم کردن، عزم جزم کردن، مصمم گشتن

مصنف : ۱ تصنیف‌ساز، شاعر ۲ نویسنده

مصنوع : ۱ ساختگی، قلابی، مجعول ۲ ساخته، ساخته‌شده

مصنوعی : ۱ تصنعی، غیرواقعی ۲ جعلی ۳ دروغین، ساختگی & حقیقی، واقعی

مصوب : ۱ تصویب‌شده، به‌تصویب‌رسیده ۲ قبول‌شده، پذیرفته‌شده

مصوب کردن :تصویب کردن، به تصویب رساندن

مصوت : صدادار، واکدار، واکه & هم‌خوان، مصمت

مصور : ۱ تصویردار ۲ نقاشی‌شده، منقوش، به‌تصویردرآمده ۳ تصورشده ۴ مجسم

مصور : صورتگر، صورت‌نگار، نقاش، نقش‌پرداز، نقشگر

مصوری : صورتگری، نقاشی، نقش‌طرازی

مصون : ایمن، بری، حفظشده، درامان، محفوظ، نگاه‌داشته

مصون داشتن : حفظ کردن، نگاه داشتن، ایمن داشتن، نگه‌داری کردن، مصون کردن

مصون‌سازی : ایمن‌سازی

مصون شدن : مصونیت‌یافتن، مصونیت پیدا کردن، ایمن شدن، مصون گشتن

مصون ماندن : درامان‌ماندن، محفوظ ماندن، ایمن بودن

مصونیت : ۱ ایمنی ۲ مصون بودن، محفوظ بودن

مصیب : امانت‌دار، امین، درستکار & امانت‌خوار

مصیبت : ۱ آفت، بلا، حادثه، رزیه، رنج، سختی، فاجعه، گرفتاری، نائبه، نکبت ۲ سوگ، عزا، عزاداری، ماتم & خوشی، عیش

مصیبت‌بار : اندوهبار، فاجعه‌آمیز، فاجعه‌بار

مصیبت‌خوان : ۱ ذاکر، روضه‌خوان ۲ نوحه‌گر، نوحه‌خوان

مصیبت دیدن : ۱ داغ‌دیدن، عزادار بودن، سوگوار بودن ۲ تحمل رنج کردن، مشقت دیدن، سختی دیدن، مصیبت‌کشیدن

مصیبت‌دیده :داغدیده، سوگوار، عزادار، ماتمزده

مصیبت‌زدگی :تعزیت‌داری، عزاداری، داغدیدگی

مصیبت‌زده : داغدار، سوگ‌نشین، سوگوار، ماتمزده

مصیر : ۱ بازگشت، رجعت ۲ عاقبت امر، پایان کار، فرجام کار ۳ باز گشتن ۴ گردیدن، گشتن ۵ رجوع کردن ۶ منتهی شدن ۷ انتقال یافتن

مضاربه : ۱ تجارت و معامله‌اشتراکی با سرمایه یکی‌ازطرفین قرارداد ۲ زدوخورد کردن

مضارع : حال، آینده، زمان‌حال & ماضی

مضار : مضرت‌ها، زیانها، گزندها، ضررها، مضرات & منافع، منفعت‌ها، فواید، بهره‌ها، سودها

مضاعف : دوبرابر، دوچندان، دومقابل

مضاعف شدن : دوبرابرشدن، دوچندان شدن

مضاعف کردن :دوبرابر کردن، دوچندان کردن

مضاف : ۱  افزوده، اضافه، پیوست، زیادشده ۲ نسبت‌داده شده

مضافمضامین : مضمون‌ها، مفادها، درون مایه‌ها

مضایق : ۱ تنگناها، مضیقه‌ها & فراخناها ۲ گذرگاه‌های صعب‌العبور

مضایقه : ۱ خودداری، دریغ، فروگذاری ۲ تنگ گرفتن، خودداری کردن، دریغ ورزیدن، سخت گرفتن

مضایقه کردن : ۱ خودداری کردن، دریغ ورزیدن ۲ سخت‌گرفتن، سخت‌گیری کردن

مضبوط :اسم ۱ بایگانی ۲ ضبطشده ثبت‌شده ۳ ضبط، گردآوری ۳ محکم، استوار ۴ بازداشت، توقیف ۵ صحیح، درست، بی‌غلط ۶ ضابطه‌مند ۷ منظم، مرتب ۸ محفوظ

مضحک : خنده‌دار، کمیک، مسخره، مسخره‌آمیز & غمبار، گریه‌دار

مضحکه : ۱  بذله ۲ مایه‌خنده

مضراب : زخمه، شکافه

مضرات : ۱  زیانها، ضررها، خسران‌ها، مضار ۲ آسیب‌ها، گزندها، صدمات، صدمه‌ها & منافع، فواید

مضرت : ۱ آسیب، زیان، صدمه، گزند، لطمه & منفعت ۲ زیان رسیدن، گزند رسیدن & فایدت

مضرت رساندن : ۱ آسیب رساندن، گزند رساندن، صدمه زدن ۲ ضرر زدن، زیان وارد آوردن

مضر : زیان‌آور، زیان‌بار، زیان‌بخش، زیانمند، ضرربخش & سودمند

مضرس : ۱ دندانه‌دار، دندانه‌دندانه، کنگره‌ای ۲ آزموده، مجرب & صاف

مضروب : ۱ زده، کتک‌خورده ۲ بس‌شمرده، عدد ضرب شده & ضارب، مضروب فیه

مضطرب : آشفته، بی‌آرام، بی‌تاب، بی‌قرار، پریشان‌حال، پریشان‌فکر، دچاراضطراب، دستخوش اضطراب، دلتنگ، دلواپس، سراسیمه، سرگردان، سرگشته، شوریده، غمناک، مشوش، ناآرام، ناراحت، نگران & آرام

مضطربانه :صفت مشوشانه، بااضطراب، دل‌واپسانه

مضطرب شدن :آشفته شدن، پریشان گشتن، مشوش شدن، بی‌قرار گشتن، ناآرام شدن، بی‌تاب گشتن، دلواپس شدن، نگران شدن

مضطرب کردن :آشفته کردن، پریشان کردن، مشوش کردن، بی‌قرار کردن، آشفته‌خاطر کردن، دل‌واپس کردن، بی‌تاب کردن، نگران کردن

مضطر : ۱ پریشان، تنگدست، فقیر، تهی‌دست ۲ بیچاره، درمانده ۳ دژم ۴ ناچار، مجبور، ناگزیر

مضطر شدن : ۱ بیچاره شدن، درمانده گشتن، ناچار گشتن ۲ گرفتار شدن، در تنگنا قرار گرفتن ۳ تهی‌دست‌شدن

مضطر گشتن : ۱ بیچاره شدن، درمانده گشتن، ناچار گشتن ۲ گرفتار شدن، درتنگنا قرارگرفتن ۳ تهی‌دست‌شدن

مضل : گمراه‌کننده، منحرف‌ساز & هادی

مضمار : پهنه، عرصه، میدان

مضمحل : تباه، درهم‌شکسته، سرکوب، متلاشی، منقرض، منکوب، نابود، ناپدید، نیست

مضمحل شدن : ۱ نابود گشتن، نیست شدن، ازمیان رفتن، تباه شدن ۲ متلاشی شدن، منقرض شدن، سرکوب شدن، منکوب گشتن

مضمحل کردن : ۱ نابود کردن، نیست کردن، ازمیان بردن، تباه کردن ۲ متلاشی کردن، منقرض کردن، سرکوب کردن، منکوب کردن

مضمر : پنهان، پوشیده، مستتر، نهان & آشکار، عیان

مضمضه : آب دردهان گردانیدن، با آب دهان را شستن، دهان‌شویی

مضموم : ضمه‌دار

مضمون‌پرداز :مضمون آفرین، مضمون‌ساز

مضمون‌پردازی :مضمون آفرینی، مضمون‌سازی

مضمون : فحوا، محتوا، مدلول، مفاد، درون‌مایه، موضوع کلام، معنای مطلب

مضیف : مهمان‌خانه، مهمان‌سرا

مضیق :صفت ۱ تنگنا، تنگ‌جا ۲ دشوار، سخت، شاق، مشکل

مضیقه : ۱ تعسر، تنگنا، صعوبت، ضیق، عسرت ۲ کار سخت ۳ سخت‌گیری کردن

مضیء : پرتوافکن، تابان، تابناک، درخشنده، درخشان، روشن & تاریک

مطابق : ۱ برحسب، طبق، موافق ۲ برابر، مساوی، معادل ۳ سازگار

مطابقت : برابری، سازگاری، تطابق، مطابقه، موافقت، وفق

مطابقت داشتن : ۱ تطبیق دادن، مقایسه کردن ۲ برابر بودن، یکسان بودن ۳ تطابق داشتن

مطابق کردن : ۱ برابر کردن، مساوی کردن، معادل کردن ۲ تطبیق دادن

مطابقه داشتن :برابر بودن، سازگار بودن، مطابق بودن، یکسان‌بودن

مطابقه : ۱ مطابقت، مقابله، تطبیق‌دهی ۲ برابری، همانندی ۳ اتحاد، اتفاق ۴ متفق شدن، متحد شدن، اتفاق کردن ۵ برابر کردن

مطاع : ۱ اطاعت‌شده & مطیع ۲ فرمان‌روا

مطاف : طوافگاه، محل‌طواف

مطالب : ۱ مطلب‌ها، موضوع‌ها ۲ گفته‌ها، نوشته‌ها ۳ خبرها، گزارش‌ها ۴ قضایا، مسایل ۵ مقاصد، مقصدها، خواسته‌ها

مطالبه : ۱ ادعا، بازجست، بازخواست، تقاضا، طلب ۲ جستن، خواستن، طلب کردن، بازجستن

مطالبه کردن : ۱ طلب کردن ۲ حق‌خواهی کردن، حق خود راخواستن

مطالعات : بررسی‌ها، پژوهش‌ها، تحقیقات، مطالعه‌ها

مطالعه : ۱ خواندن، قرائت ۲ بررسی، پژوهش، تتبع، تحقیق ۳ دراست

مطالعه کردن :خواندن، به‌دقت بررسی کردن، پژوهیدن، تحقیق کردن

مطاوع : ۱ تابع، رام، فرمانبردار، مطیع ۲ سازگار، موافق

مطاوعت : ۱ اطاعت، پذیرش، پیروی، سازگاری، فرمانبری، مطاوعه کردن، مزاح کردن ۲ فرمان بردن، اطاعت کردن

مطاوعت کردن :اطاعت کردن، فرمان بردن & نافرمانی کردن

مطاوی : ۱ حلقه‌ها، شکن‌ها، لابه‌لا ۲ پیچیدگیها، مطوی‌ها ۳ مضامین، مضمون‌ها

مطایبات : مطایبه‌ها، مزاح‌ها، شوخی‌ها، هزل‌ها

مطایبه‌آمیز :خنده‌دار، شوخی، طنزآمیز، هزل‌آمیز

مطایبه : ۱ خوش‌طبعی، شوخی، ظرافت، لودگی، مزاح، هزل ۲ شوخی کردن، مزاح کردن

مطایبه کردن :شوخی کردن، مزاح کردن، لودگی کردن

مطبخ : آشپزخانه، تنورخانه

مطبعه : چاپخانه

مطبعه‌چی : چاپچی، چاپخانه‌دار

مطب : کلینیک، محکمه، دفترپزشک

مطبوخ : ۱ پخته، پخته شده ۲ جوشانده، عصاره، دم کرده

مطبوعات : ۱ جراید، روزنامه‌ها، مجلات ۲ نوشته‌های چاپی

مطبوعاتی :اسم ۱ مربوط به مطبوعات، منسوب به مطبوعات ۲ مطبوعات‌چی ۳ روزنامه‌نویسی

مطبوع : پسندیده، خوب، خوشایند، کش، دلپذیر، دلپسند، دلچسب، دلخواه، زیبا، مرغوب، مفطور، مطلوب، مقبول، ملایم، نیک & نامطبوع

مطران : آرشوک، اسقف، خلیفه، کشیش

مطر : باران، بارش، غیم، مزن

مطرب : خنیاگر، رامشگر، ساززن، مغنی، سرودخوان، شکافه‌زن، مغنی، موسیقی‌دان، نوازنده، نواساز، نواگر

مطربه : خنیاگر، رامشگر، مغنیه، نوازنده

مطربی : خنیاگری، رامشگری، مغنی گری، نوازندگی

مطرح کردن : طرح کردن، به بحث گذاشتن

مطرح : ۱ مورد بحث ۲ موردتوجه ۳ طرح‌شده

مطرد : ۱ زوبین، نیزه ۲ درفش، رایت ۳ دیبا، حریر

مطرز : ۱ نقش‌ونگاردار، گل‌وبوته‌دار، حاشیه‌دار، منقش ۲ مزین

مطرقه : پتک، چکش

مطرود : ۱ رانده، رجیم، عاق، مردود، منفور ۲ متروک ۳ نکوهیده

مطرود شدن : رانده‌شدن، طرد شدن، کنار گذاشته شدن

مطرود کردن : کنارگذاشتن، طرد کردن، راندن

مطعم : رستوران، غذاخوری، قهوه‌خانه، کافه

مطفف : کژترازو، کم‌فروش

مطلا : زراندود، طلاکاری‌شده، مذهب، مطلی & مفضض

مطلب : ۱ خواسته، مراد، مقصود ۲ جریان، سوژه، قضیه، مساله، موضوع، نکته

مطلع : آگاه، اهل، بااطلاع، باخبر، بصیر، خبره، خبیر، دانشمند، مخبر، مسبوق، مستحضر، مشرف، وارد، واقف & ناآگاه

مطلع : ۱ خاستنگاه، برآمدنگاه ۲ جایگاه، طلوع ۳ آغاز کلام، بیت‌اول (شعر، غزل، قصیده) & مقطع

مطلع ساختن : آگاه کردن، اطلاع‌دادن، اعلام کردن، باخبر ساختن، خبر کردن

مطلع شدن : آگاه‌شدن، بااطلاع شدن، باخبر شدن، مستحضر شدن، اطلاع یافتن & بی‌خبر ماندن

مطلق : ۱ آزاد، بی‌قید، رها ۲ تام، تمام، کامل ۳ یکدست، یکسره ۴ خالص ۵ مجرد & مقید

مطلقاً : ۱ تمام

مطلق‌العنان :خودرای، خودسر، خودکامه، مستبد

مطلقه :اسم بی‌شو، بیوه، بی‌همسر، جداشده، طلاق‌گرفته & متاهل

مطلوب : پسندیده، خواسته، خوشایند، موردنظر، دلخواه، محبوب، مرغوب، مساعد، مطبوع، مقبول، مقصود & نامطلوب

مطمئن : آرام، آسوده‌خاطر، ایمن، خاطرجمع، دلگرم، زاهل، قانع، معتمد، موثق، قابل اطمینان، موثوق، واثق & نامطمئن

مطمئنمطمئن شدن :آسوده‌خاطر شدن، خاطرجمع شدن، اطمینان‌یافتن & مشکوک شدن

مطمئن کردن :آسوده خاطر کردن، خاطرجمع کردن، مطمئن ساختن، اطمینان دادن & مشکوک شدن

مطمح : ۱ مقصود، منظور، موردنظر ۲ دیدگاه، فراچشم، نظرگاه

مطمع : ۱ مورد طمع، مورد آز ۲ آرزو، هوس

مطول : طولانی، دراز

مطهرات : پاک‌کننده‌ها، تطهیرکننده‌ها، طاهرکننده‌ها & نجاسات

مطهر : ۱ پاک، پاکیزه، زکی، طاهر، منقح ۲ تطهیرشده، پاک‌شده & ناپاک

مطیب : خوشبوساز، معطرکننده

مطیب : خوش‌بو، عطرآلود، معطر & بدبو

مطیع : تابع، تسلیم، رام، رهوار، سربه‌راه، زیردست، سازگار، فرمان‌بر، فرمان‌بردار، مطاوع، منقاد، وابسته & سرکش، نافرمان

مطیع شدن : منقاد گشتن، سربه‌راه شدن، ، فرمان‌بردار شدن، تابع شدن، تسلیم شدن & سرکش شدن

مطیع کردن : فرمان‌بردار کردن، منقاد کردن

مظالم : ۱ ستم‌ها، بیدادها، بیدادگری‌ها ۲ مظلمه‌ها، مظلمت‌ها، زورستانی‌ها ۳ دادخواهی‌ها ۴ دادگاه، محکمه

مظان : ۱ مظنه‌ها ۲ جای شک‌و گمان

مظاهرت : ۱ امداد، پشت‌گرمی، پشتیبانی، حمایت، کمک، مدد، مساعدت، معاضدت، هواداری، یارمندی، یاری ۲ یاری کردن، پشتیبانی کردن

مظاهر : حمایت‌کننده، حمایتگر، پشتیبان، حامی، هم‌پشت

مظاهر : ۱ مظهرها، جلوه‌ها ۲ سمبل‌ها، نشانه‌ها ۳ نمودها، تجلیات

مظروف : محتوا، محتوای ظرف & ظرف

مظفرانه : پیروزمندانه، ظفرمندانه، فاتحانه

مظفر : پیروز، پیروزمند، ظفرمند، ظفریافته، غالب، فاتح، فیروزمند، کامیاب & مغلوب، مقهور

مظفر شدن : پیروزشدن، غالب شدن، فاتح شدن، فیروزمند شدن & مغلوب گشتن

مظلل : سایه‌دار

مظلم : تار، تاریک، تیره، ظلمانی & روشن

مظلمه : ۱ دادخواهی ۲ ستم، ظلم ۳ زورستانی

مظلومانه :قید ۱ مظلوم‌وار ۲ آرام، ساکت

مظلوم :صفت ستم‌دیده، ستم‌کشیده & جبار، ظالم

مظلوم‌کش :صفت زبون‌گیر، مظلوم‌چزان، مظلوم‌گداز & مظلوم‌نواز

مظلوم‌نما :مظلوم‌نمون

مظلومیت : بی‌گناهی، ستم‌دیدگی، مظلومی & جباریت

مظله : چادر، چتر، خیمه، سایبان

مظنون شدن : ظنین‌شدن، بدگمان شدن

مظنون : ۱ ظنین، بدگمان ۲ متهم، مشکوک، درمظان & مبرا ۳ نامعلوم، نامحقق

مظنه : ۱ ارزش، بها، قیمت، گمانه، نرخ ۲ حدس، گمان ۳ تخمین

مظهر : ۱ تجلی‌گاه، تماشاگاه، تماشاگه، جلوه‌گاه، محل ظهور، منظر ۲ تجلی، نمود ۳ نماد، نشانه

معابد : پرستشگاهها، معبدها، عبادتگاهها

معابر : گذرگاهها، شوارع، راهها، معبرها، گذرها

معاتبه : ۱ تشر، تندی، توپ، سرزنش، عتاب، ملامت، سرکوفت، نکوهش ۲ سرزنش کردن، عتاب کردن، خشم گرفتن

معاد : ۱ آخرت، رستاخیز، رستخیز، عالم آخرت، قیامت ۲ بازگشت، بعث، حشر ۳ باز گشتن، عود کردن

معادشناسی :آخرت‌شناسی، رستاخیزشناسی

معادل :صفت ۱ اندازه، به‌اندازه، برابر، کفو، مساوی، مقابل، هم‌سنگ، هم‌طراز، یکسان & نابرابر ۲ هم‌معنی، مترادف & متضاد

معادله : برابری، تساوی، هم‌وزنی & نابرابری

معادن : کانها، کانسارها، معدنها

معاذ : پناه، پناهگاه، ملاذ

معاذیر : ۱ عذرها، پوزش‌ها ۲ بهانه‌ها، دستاویزها

معارج : ۱ پله‌ها، پلکان‌ها ۲ نردبان‌ها، مصعدها

معارض : حریف، دشمن، رقیب، عدو، مخالف، مدعی، معاند، هماورد & محب، موافق، دوستدار

معارضه : ۱ رویارویی، ستیز، مخالفت، ستیزه، مقابله ۲ ستیزه کردن

معارضه کردن : ۱ ستیز کردن، جنگیدن ۲ مخالفت کردن ۳ مقابله کردن، رویارویی کردن

معارف : ۱ آموزش‌وپرورش، فرهنگ ۲ حکمت‌ها، دانش‌ها، علوم، معرفت‌ها

معارف‌پرور :فرهنگ‌پرور، دانش‌پرور، فرهنگ گستر

معارفه : آشنایی، شناخت، معرفی

معاریف :صفت اشراف، اعیان، بزرگان، رجال، سرشناسان، مشاهیر، نجبا

معاش : ۱ اعاشه، گذران، معیشت، نفقه ۲ زندگانی، زندگی ۳ مزد، حقوق

معاشر : آمیزگار، جلیس، دوست، هم‌سخن، محشور، مصاحب، هم‌صحبت، هم‌نشین، یار

معاشرت : آمیزش، اختلاط، انس، صحبت، حشر، خلط، مجالست، مخالطت، مراوده، همدمی، هم‌نشینی

معاشر شدن : هم‌نشین‌شدن، هم‌صحبت شدن، معاشرت کردن

معاشقه : ۱ تجمش، عشقبازی، عشق‌ورزی، معاشقت، مغازله، ملاعبه، مهرورزی ۲ عشقبازی کردن، مهر ورزیدن

معاشقه کردن :عشقبازی کردن، عشق‌ورزی کردن، مهرورزی کردن

معاصر : ۱ هم‌دوره، هم‌زمان، هم‌عصر ۲ امروزین، امروزه، جدید

معاصی : گناهان، بزه‌ها، ذنوب، جرم‌ها، معصیت‌ها & طاعات، عبادات

معاضد : پشتیبان، پناه، حامی، کمک، معاون، معین، یار، یاور

معاضدت : ۱ دستگیری، کمک، مدد، مساعدت، مظاهرت، معاونت، هم‌دستی، همراهی، یاری، یاوری ۲ کمک کردن، یاری کردن

معاضدت کردن :یاری کردن، کمک کردن، یاری دادن، مساعدت کردن

معاف :اسم بخشوده، صرف‌نظر، عفو

معاف کردن : ۱ بخشودن، عفو کردن، معاف داشتن ۲ برکنارداشتن، معاف داشتن

معافی : بخشودگی، معافیت

معافیت : بخشودگی، معافی

معاقب : ۱ عقاب‌کننده، عذاب‌دهنده، جزادهنده ۲ دنبال‌کننده، درپی‌رونده

مع‌الاسف : بدبختانه، مع‌التاسف، متاسفانه & خوشبختانه

معالج :صفت درمانگر، درمان کننده، علاج کننده، مداوا گر

معالجه‌پذیر :درمان‌پذیر، علاج‌پذیر & علاج‌ناپذیر

معالجه : ۱ تداوی، درمان، شفا، معالجت، علاج، مداوا ۲ درمان کردن، مداوا کردن، علاج کردن

معالجه شدن : شفایافتن، درمان شدن، علاج شدن، بهبود یافتن، مداوا شدن

معالجه کردن : علاج کردن، درمان کردن، مداوا کردن، شفا دادن

معالجه‌ناپذیر :درمان‌ناپذیر، علاج‌ناپذیر، غیرقابل‌درمان & علاج‌پذیر

معالم : نشانه‌ها، علامت‌ها، راه‌نماها

مع‌الوصف : باوجوداین، مع‌هذا

معاملات : ۱ معامله‌ها، دادوستدها، خریدوفروش‌ها، بده‌وبستانها ۲ رفتارها، کردارها، اعمال

معامله : ۱ ابتیاع، تجارت، خریدوفروش، دادوستد، سودا، سوداگری ۲ سروکار، رفتار ۳ مبادله ۵ بده‌وبستان ۶ خریدوفروش کردن، دادوستد کردن ۷ آلت‌تناسلی (مرد)

معامله کردن : ۱ دادوستد کردن، خریدوفروش کردن، سوداگری کردن ۲ رفتار کردن

معامله‌گر : بازرگان، پیشه‌ور، تاجر، سوداگر، کاسب

معامله‌گری : دادوستد، تجارت

معاندت : ۱ دشمنی، ستیز، ستیزه‌جویی، عناد، گردنکشی، مخالفت، معانده ۲ ستیزیدن، عنادورزیدن، ستیزه‌جویی کردن

معاند :اسم ۱ خصم، دشمن، عدو، متخاصم، معارض، منازع ۲ سرکش، لجوج، نافرمان & معاون، معاضد

معانقه : دست‌درگردن یکدگرافکندن، یکدیگر را در آغوش گرفتن، یکدیگررادر آغوش کشیدن

معانی : ۱ معناها، مفاهیم & الفاظ ۲ مقاصد

معاودت : ۱ برگشت، عودت، بازگشت، رجعت، عود، مراجعت ۲ بازگشتن، مراجعت کردن & عزیمت

معاودت دادن :برگرداندن، بازگشت دادن، رجعت دادن، عودت‌دادن

معاوضه : الش، تاخت، تبادل، تبدل، تبدیل، تعویض، تهاتر، مبادله، معاوضت

معاوضه کردن :تعویض کردن، عوض کردن، تاخت زدن، تبدیل کردن

معاون : پیشکار، دستیار، کمک، مباشر، مددکار، ممد، ناظم، نایب، هم‌دست، یار، یاور

معاونت کردن : ۱ شرکت کردن، هم‌دستی کردن ۲ کمک کردن، یاری کردن

معاونت : ۱ نیابت ۲ مددکاری، یاری، کمک ۳ هم‌دستی، شرکت

معاهده بستن : پیمان‌بستن، عهد کردن، قرارداد امضا کردن، معاهده کردن

معاهده : پیمان، عهدنامه، قرارداد، مقاوله

معایب : بدی‌ها، زشتی‌ها، عیبها & محاسن

معاینه : ۱ امتحان، بازبینی، بازدید، بررسی ۲ مشاهده، بررسی (وضع‌بیمار)

معاینه شدن : ۱ بررسی شدن، آزمایش شدن ۲ چک شدن

معایير : ۱ معیارها، ملاک‌ها ۲ عیارها، اندازه‌ها

مع : با، معیت & بدون، بی

معبد : آتشکده، خانقاه، دیر، دیمه، صومعه، عبادتخانه، عبادتگاه، کلیسا، کنیسه، هیکل

معبر : تعبیرگر، خوابگزار، گزارنده

معبر : ۱ خدک، خیابان، راه، عبورگاه، گذر، گذرگاه، محل‌عبور ۲ گدار، گذرگاه رودخانه

معبود : ۱ مورد پرستش & عابد، پرستشگر ۲ خدا، پروردگار

معتاد :صفت ۱ آمخته، اخت، خوگر، خوگیر، مالوف، مانوس ۲ افیونی، تریاکی، وافوری، افیون‌خور

معتاد شدن : ۱ خوگرفتن، انس گرفتن، خوگیر شدن ۲ عادت کردن ۳ افیونی شدن، تریاکی شدن

معتاد کردن : ۱ خودادن، انس دادن، عادت دادن، آمخته کردن ۲ افیونی کردن، تریاکی کردن

معتبر : ۱ ارزشمند، مهم ۲ آبرومند، امین، باآبرو، بااعتبار، باحیثیت ۳ گرانمایه، معتمد ۴ مستند، موثق ۵ عبرت‌گرفته & غیرمعتبر

معتدل : ۱ آرام، ملایم، میانه‌رو، نرم‌خو ۲ معتدله ۳ دارای اعتدال ۴ راست، مستقیم & تندرو ۵ کج، کژ

معتذر : عذرخواه، پوزش‌خواه، عذرآورنده & پوزش‌پذیر، عذرپذیر

معترض :صفت اعتراض‌کننده، اعتراض‌گر، ایرادگیر، خرده‌گیر، مخالف، معارض، منتقد، ناراضی، نارضا، واخواه

معترض شدن :اعتراض کردن، ایراد گرفتن، خرده گرفتن، انتقاد کردن، واخواهی کردن

معترف : خستو، قایل، مقر، اعتراف کننده، اقرارکننده، مذعن

معترف شدن : ۱ اعتراف کردن، اقرار کردن، خستو شدن ۲ اذعان کردن

معتزل :صفت زاویه‌نشین، عزلت‌گزین، گوشه‌گیر، گوشه‌نشین، معتکف

معتقدات : عقاید، عقیده‌ها، باورها، باورمندی‌ها & اعمال

معتقد : ۱ باورمند، عقیده‌مند، باایمان، مومن، موقن ۲ گرونده & بی‌اعتقاد، منکر

معتقد شدن : ۱ باور کردن، مطمئن شدن ۲ اعتقاد آوردن، ایمان‌آوردن، گرویدن & منکر شدن ۳ ارادت پیدا کردن

معتکف :صفت ۱ زاویه‌نشین، عاکف، خلوت‌گزیده، عزلت‌نشین، گوشه‌گیر، گوشه‌نشین، معتزل، مقیم ۲ زاهد، متعبد

معتکف شدن :گوشه‌گیر شدن، عزلت گزیدن، به عزلت نشستن، زاویه‌نشین شدن، مقیم شدن، عاکف شدن، گوشه‌نشین شدن

معتل : ۱  بیمار، مریض ۲ کلمه‌ای که در ساختار آن حروف عله باشد

معتمد : استوار، استوان، امین، بااعتبار، درستکار، موتمن، متکی، محرم، مستند، مطمئن، معتبر، موثق، واثق & غیرمعتمد، ناموثق

معتنابه : بسیار، زیاد، شایان، قابل اعتنا، قابل توجه، گزاف، هنگفت & کم، معدود

معجب : بانخوت، خودبین، خودپسند، خودخواه، خودستا، متکبر & افتاده، متواضع

معجر : روسری، سرانداز، مقصوره، چارقد

معجزآسا :صفت اعجازآمیز، اعجازگونه، معجزه‌آسا، معجزگونه

معجز : ۱ اعجاز، کرامت، معجزه ۲ خارق‌العاده، شگفت‌انگیز

معجز کردن : ۱ معجزه کردن، اعجاز کردن ۲ کار خارق‌العاده انجام‌دادن، شاهکار کردن ۳ معجزه‌گری کردن ۴ معجزنما شدن

معجزه : ۱ اعجاز، معجز ۲ کرامت ۳ استدراج

معجم : ۱ فرهنگ، قاموس، کتاب لغت، واژه‌نامه ۲ حرف نقطه‌دار

معجون :اسم ۱ آمیخته، سرشته ۲ مخلوطی از چند ماده یا دارو، داروی‌تقویتی

معد : ۱ آماده، مهیا ۲ مرتب ۳ شمرده‌شده، حساب‌شده

معدلت‌جویانه :دادگرانه، عادلانه & بیدادگرانه

معدلت : داد، دادگری، دادگستری، عدالت، عدل، منصفت & مظلمه، بیداد

معدلت‌گستر :دادبخش، دادگر، دادور، عادل، عدالت‌گستر، عدل‌پرور، معدلت‌پرور & بیدادگر

معدل : ۱ حدوسط، میانگین & حداکثر، حداقل ۲ تعدیلگر، تعدیل‌کننده

معدن‌چی، معدنچی :معدن‌کار، کارگر معدن، معدن‌کاو

معدن‌شناس : کان‌شناس، متخصص معدن

معدن‌شناسی :کان‌شناسی

معدن : ۱ کانسار، کان ۲ اصل ۳ سرچشمه، منشا

معدود : ۱ اندک، انگشت‌شمار، قلیل، کم & بسیار، کثیر، معتنابه ۲ شمرده‌شده

معدوم : ۱ زایل، فانی، فنا، محو، نابود، نیست، هلاک & هست ۲ نابودگشته & موجود

معدوم شدن : نیست‌شدن، نابود شدن، زوال یافتن، هلاک گشتن، محوشدن

معدوم کردن : ۱ نیست کردن، نابود کردن، از بین بردن ۲ محو کردن، به زوال کشانیدن ۳ هلاک کردن

معده : شکنبه، شکمبه، دستگاه گوارش

معدی : مربوط به معده، گوارشی

مع‌ذالک : بااین‌حال، باوجوداین، مع‌الوصف

معذب : ۱  درعذاب، ناراحت، دررنج ۲ عذاب‌شده، شکنجه‌شده

معذب کردن :عذاب دادن، اذیت کردن، شکنجه کردن

معذرت : اعتذار، پوزش‌خواهی، پوزش، عذر

معذرت خواستن :پوزش خواستن، پوزش طلبیدن، عذرخواهی کردن

معذرت‌خواه :پوزش‌خواه، پوزش‌طلب، عذرخواه & معذرت‌پذیر، پوزش‌پذیر

معذرت‌خواهی :پوزش‌خواهی، پوزش‌طلبی، عذرخواهی

معذور :اسم ۱ پوزش‌خواه ۲ بخشوده، معاف ۳ قاعده، رگل، عادت ماهانه

معذور داشتن : ۱ معاف کردن، معذور کردن ۲ عذر پذیرفتن

معذوریت : بخشودگی، پوزش، معافیت

معرا : ۱ برهنه، عریان، ناپوشیده، معری ۲ بی‌بهره، بی‌نصیب، محروم

معراج : ۱ صعود، عروج ۲ پلکان، نردبان & نزول، هبوط

معرب : واژهٔ دخیل در زبان‌عربی، کلمه بیگانه تازی‌شده، واژه‌عربی شده & مفرس

معرض : روی‌گردان، اعراض‌کننده، اعراضگر

معرض شدن : اعراض کردن، روی‌گردان شدن

معرض : ۱ موضع، جایگاه ۲ صحنه، عرضگاه، نمایشگاه ۳ دسترس

معرفت : ۱ آگاهی، اطلاع، بینش، حکمت، دانش، شناخت، شناسایی، عرفان، عقل، علم، فرهنگ، فضیلت، کمال، وقوف ۲ شناختن، وقوف یافتن

معرف : ۱ شناسا، شناسنده ۲ تعریف‌گر

معرفی شدن : ۱ شناسانده شدن ۲ ارائه شدن، عرضه شدن

معرفی : ۱ شناسایی، معارفه ۲ شناساندن

معرفی کردن : ۱ شناساندن ۲ ارائه کردن، عرضه کردن

معرق : خوی‌آور، عرق‌زا

معرکه : ۱ آوردگاه، رزمگاه، میدان ۲ هنگامه، ازدحام ۳ پیکار، جدال، جنگ ۴ شاهکار، کارشایان ۵ دردسر، گرفتاری، مخمصه ۶ نمایش خیابانی ۷ فوق‌العاده، عالی ۸ شگفت‌انگیز ۹ گرم، پررونق

معرکه راه انداختن : ۲ ازدحام کردن، جاروجنجال راه انداختن

معرکه کردن : ۱ شاهکار کردن، کار شایان کردن ۲ هنگامه کردن

معرکه‌گیر :اسم رسن‌باز، شعبده‌باز، معرکه‌چی، معرکه‌بند، معرکه‌ساز & معرکه‌شکن

معروض داشتن : به‌عرض رسانیدن، گفتن، عرضه کردن، گفتن، عرض کردن

معروض شدن : عرض‌شدن، گفتن، عرضه شدن، گفته شدن

معروض : ۱ عرض‌شده، بیان‌شده، اظهارشده ۲ عرضه شده

معروف :صفت ۱ اسمی، بنام، خنیده نام، خوش‌نام، زبانزد، سرشناس، شناخته، شهره، شهیر، مشهور، نام‌آور، نامدار، نامور، نامی ۲ نیکی، حسنه ۳ دانسته ۱ & گمنام ۲ منکر

معروف شدن : شناخته‌شدن، سرشناس شدن، مشهور گشتن، شهره شدن، به شهرت رسیدن، شهرت یافتن، زبان‌زد گشتن

معروفه : جنده، خودفروش، روسپی، بلایه، زانیه، زناکار، فاحشه، قحبه، لکاته، هرجایی & نجیبه

معروفیت : آوازه، اشتهار، شناختگی، شهرت، صیت، محبوبیت، نامبرداری، ناموری & گمنامی

معز : ارجمند، بزرگوار، عزیز، محترم، معظم، مکرم

معزز : عزتمند، عزیز، گرامی، محترم، مکرم

معزم : ۱ افسونگر، جادوگر، ساحر ۲ مارافسا

معزول : برکنار، خلع، عزل، مخلوع & منصوب، شاغل

معزول شدن : ۱ برکنارشدن، عزل شدن، خلع شدن، کنار گذاشته شدن، معلق شدن & منصوب شدن ۲ دور شدن، جداشدن

معزول کردن : ۱ برکنار کردن، عزل کردن، خلع کردن، از کاربرکنار کردن، کنار گذاشتن، برداشتن & منصوب کردن، گماشتن، برگماشتن ۲ دور کردن، جدا کردن

معسر : تنگ‌دست، تهی‌دست، نیازمند، فقیر، عسرت‌زده & فراخ‌دست

معسر : دشوار، مشکل، پیچیده، سخت & میسر

معشر : انجمن، جماعت، جمعیت، حزب، حلقه، گروه، مجلس

معشوق :اسم ۱ جانان، دلارام، دلبر، دلداده، دل‌ربا، دوست، دوستگان، شاهد، محبوب، محبوبه، نگار، یار ۲ فاسق، رفیقه & عاشق ۳ رفیق & معشوقه

معشوقه‌باز :اسم معشوق‌باز، معشوقه‌پرست، معشوق‌باره

معشوقه :اسم ۱ جانانه، دلبر، دلدار، محبوبه، نگار، یار ۲ رفیقه، فاسق، نشانده ۳ نشمه، نم کرده & عاشق

معصومانه : ۱ معصوم‌وار ۲ بی‌گناهانه

معصوم : ۱ بی‌گناه ۲ پارسا ۳ پاک‌جامه، پاک‌دامن، عفیف ۴ خطاناپذیر & اثیم، گناهکار

معصومه : پاک، بی‌گناه، باعصمت، عصمت‌پرست، پاک‌دامن

معصومیت : ۱ بی‌گناهی، پاکدامنی ۲ عفاف، سادگی، بی‌پیرایگی ۳ مظلومیت

معصیت : ۱ اثم، بزه، تقصیر، جرم، خطا، ذنب، فجور، گناه، منکر ۲ نافرمانی کردن، عصیان ورزیدن، گناه کردن ۳ نافرمانی & ثواب

معصیت‌کار :اسم اثیم، بزهکار، عاصی، گناهکار، مذنب & ثوابکار

معضل : بغرنج، پیچیده، دشوار، سخت، صعب، مساله، مشکل، معقد & سهل، آسان

معطر : بویا، خوشبو، دماغ‌پرور، عاطر، عطرآگین، عطرآمیز، گل‌بو، گل‌بیز، نافه‌بو & بویناک، گندیده، متعفن

معطر کردن :عطرآگین کردن، خوش‌بو ساختن، عطرآلود کردن

معطس : عطسه‌آور، عطسه‌زا

معطل : ۱ بلاتکیف، منتظر ۲ بی‌حاصل، بی‌کار، عاطل، بی‌مصرف، بی‌استفاده ۳ فروهشته، معلق

معطل شدن : ۱ بی‌کار ماندن ۲ منتظر شدن، منتظر ماندن، بی‌بهره ماندن، بی‌حاصل ماندن ۳ معوق ماندن ۴ تاخیر داشتن، تاخیر کردن

معطل کردن : ۱ بلاتکلیف گذاشتن، منتظر گذاشتن ۲ معلق‌گذاشتن ۳ درنگ کردن، تاخیر کردن، دیر کردن ۴ متوقف کردن، تعطیل کردن

معطل گذاشتن : ۱ رها کردن، ول کردن ۲ بلااستفاده گذاشتن ۳ بلاتکلیف گذاشتن

معطل ماندن : ۱ سرگردان ماندن، بلاتکیف شدن ۲ منتظر ماندن، منتظر شدن ۳ تعطیل شدن، متوقف شدن ۴ بی‌استفاده ماندن، بی‌مصرف ماندن ۵ عاطل‌ماندن، بی‌کار ماندن ۶ خالی شدن، متروک شدن ۷ خالی گذاشتن، متروک ماندن

معطلی : ۱ تاخیر، درنگ ۲ انتظار، بلاتکلیفی، عطلت ۳ فروگذاری، وقفه

معطوف : ۱ مورد نظر، موردتوجه ۲ متمایل، متوجه ۳ عطف‌شده، برگشت

معطی : بخشنده، عطاکننده، وهاب

معظم : بزرگ، سترگ، کلان

معظم : گران‌قدر، معز، بزرگوار

معفو : بخشوده، بخشیده

معقد : بغرنج، پیچیده، سخت، صعب، دشوار، غامض، گره‌دار، مبهم، مشکل، معضل، مغلق & ساده

معقولات : مدرکات & محسوسات

معقولانه :صفت عاقلانه، ، بخردانه، خردورزانه & غیرمعقولانه، جاهلانه

معقول : ۱ پسندیده، روا، شایست، مناسب، موجه ۲ عقلایی، منطقی ۳ دانسته، دریافته ۴ سربه‌زیر، فرهیخته، مودب & نامعقول

معکوس : باژگونه، سرنگون، نگونسار، وارون، واژگون

معکوس شدن : واردشدن، وارونه شدن، برعکس شدن

معکوس کردن : وارد کردن، وارونه کردن، برعکس کردن

معلاق : ۱ قلاب، گیره ۲ قناره

معلق : ۱ آونگ، آویخته، آویزان، اندروا، تعلیق‌شده، سرازیر، سرنگون ۲ معطل، معوق ۳ برکنار، بلاتکلیف، پادرهوا، بی‌پایه، غیرثابت، ۴ آونگ‌دار، به‌صورت معلق

معلق شدن : ۱ آویزان شدن، آویخته شدن ۲ به حالت تعلیق درآمدن ۳ موقتبرکنار شدن

معلق کردن : ۱ آویختن، آویزان کردن ۲ برکنار کردن، معزول کردن ۳ تعلیق ۴ به حال تعلیق درآوردن، معطل گذاشتن، معوق گذاشتن

معلق ماندن : ۱ به‌حالت تعلیق درآمدن ۲ پادرهوا ماندن

معلم :اسم آموزنده، آموزگار، اتابک، استاد، پرورش‌دهنده، پرورانننده، دبیر، لله، مدرس، مربی، هادی & دانش‌آموز، شاگرد

معلمی : آموزگاری، مربیگری، تعلیم‌دهی، دبیری، مدرسی & دانش‌آموزی، شاگردی

معلول :اسم ۱ بیمار، دردمند، علیل & تندرست، سالم ۲ اثر، پیامدعلت & علت

معلول شدن : ۱ ناقص‌العضو شدن ۲ علیل شدن، دردمند شدن ۳ بیمار شدن

معلوم : آشکار، آشکارا، پیدا، دانسته، روشن، شناخته، شناخته‌شده، ظاهر، عیان، فاش، محرز، مرئی، مشخص، مشهود، معین، نمایان، واضح، هویدا & مجهول، نامعلوم

معلومات : آگاهی، اطلاعات، بینش، سواد، مایه

معلوم‌الحال :شناخته‌شده، بدنام

معلوم شدن : ۱ آشکارشدن، واضح شدن، محقق شدن، محرز شدن ۲ مبرهن شدن، ثابت شدن ۳ فاش شدن & مستورماندن، نامکشوف ماندن

معلوم کردن : ۱ آشکار کردن، واضح کردن، محقق کردن، محرز کردن ۲ مبرهن کردن، ثابت کردن ۳ فاش کردن & مستور ماندن، نامکشوف ماندن

معما :اسم ۱ چیستان، لغز، مساله ۲ پوشیده، رمز

معمار : استاد، بنا، سازنده، طراح، مهراز، مهندس

معمایی : ۱ رازآلود، رمزآمیز، مرموز ۲ چیستانی ۳ لاینحل

معمر :اسم پیر، جاافتاده، ریش‌سفید، سالخورده، سالمند، فرتوت، کهنسال، مسن & جوان، کم‌سال

معمم : ۱ دستاری، شیخ، آخوند، عمامه‌دار & مکلا ۲ ریش‌سفید، محترم

معمور : ۱ برپا، دایر ۲ آباد، آبادان، پررونق & مخروب، ویران

معمور ساختن : آباد کردن، دایر کردن، آبادان ساختن & خراب کردن، ویران ساختن

معمور شدن : آبادشدن، آبادان شدن & بایر شدن، ویران گشتن، ویرانه شدن

معمور کردن : آباد کردن، آبادان ساختن، عمارت ساختن، معمورگردانیدن، دایر کردن، آبادان ساختن & خراب کردن، ویران ساختن، بایر کردن

معمولا : طبق‌معمول، حسب‌معمول

معمول : ۱ باب، جاری، رایج، معموله، متداول، مد، مرسوم ۲ عادی، متعارف & غیرعادی، نارایج، نامتداول، نامتعارف

معمول داشتن : ۱ انجام دادن، اجرا کردن ۲ متداول ساختن، باب کردن، رایج کردن & از رواج انداختن، نارایج کردن

معمول کردن : ۱ مرسوم کردن، متداول کردن، رواج دادن، باب کردن ۲ اجرا کردن، عملی ساختن

معمولی : ۱ رایج، عادی، متداول، متعارف، مرسوم، مستعمل ۲ پیش‌پاافتاده، عام، مبتذل & خاص، نامتعارف

معنادار : ۱ بامعنی ۲ پرمفهوم ۳ کنایه‌آمیز

معنا : ۱ مراد، معنی، مفهوم، منطوق ۲ باطن، کنه ۳ مطلب، موضوع & صورت، لفظ، مصداق

معنبر : عنبرین، عنبرآمیز

معنویات : اخلاقیات، روحیات & مادیات

معنوی : ۱ باطنی، روحانی، روحی، عرفانی ۲ عارف ۳ معنایی & ظاهری، مادی، صوری ۴ درونی

معنی : ۱ مفهوم، مدلول ۲ مفاد، مضمون، لب ۳ حقیقت، محتوا، باطن ۴ هدف، مقصود، منظور، قصد، نیت ۵ دلیل، سبب، انگیزه ۶ مطلب، موضوع ۷ مورد، باره ۸ نکته

معوج : اریب، خمیده، کج، کژ، مورب، نادرست، ناراست، نامستقیم، ناهموار & راست، مستقیم

معوج شدن : کج شدن، ناراست شدن

معوق : ۱ بازداشته، عقب‌افتاده، عقب‌انداخته، معطل، معوقه، به‌تاخیرافتاده & معین ۲ بلاتکلیف، پادرهوا، معلق

معوق گذاشتن : به‌تاخیر انداختن، عقب انداختن، به تعویق انداختن

معوق ماندن : به‌تاخیر افتادن، عقب افتادن

معوقه : به‌تاخیرافتاده، عقب‌افتاده، معوق‌مانده

معول :صفت ۱ استوار، معتمد ۲ تکیه‌گاه ۳ اعتماد، تکیه

معونت کردن : یاری کردن، کمک نمودن، امداد کردن، مدد رساندن

معونت : یاری، کمک، مدد، امداد

مع‌هذا : باوجوداین، مع‌الوصف، بااین‌همه، مع‌ذلک، لیک

معیار : ۱ اندازه، پیمانه، مقیاس ۲ میزان ۳ ضابطه، ملاک ۴ محک، سنگ‌محک ۵ سند

معیب : ۱ عیبدار، عیب‌ناک، معیوب ۲ ناقص & سالم، صحیح

معیت : با، به همراه، مع، همراهی & بدون، بی

معیر : عیارگر، عیارگیر

معیشت : ۱ زندگانی ۲ ارتزاق، رزق، روزی، گذران، معاش

معیشت کردن : ۱ زندگی کردن، زیستن، زندگانی کردن ۲ ارتزاق کردن، گذران کردن، امرارمعاش کردن

معیل : پراولاد، پرعائله، عائله‌دار، عیالمند، عیالوار & ابتر، بی‌فزند، کم‌عائله

معین : آشکار، روشن، مشخص، معلوم، مقرر، منصوب، نهاده & نامعین

معین : دستیار، مددکار، معاضد، همدست، یار

معین شدن : ۱ تعیین شدن، برقرار شدن ۲ مشخص شدن، معلوم‌شدن، آشکار شدن

معین کردن : ۱ تعیین کردن ۲ مقرر داشتن، قرار دادن

معیوب : آهمند، خراب، عیبناک، فاسد، ناقص & سالم

معیوب شدن : ۱ عیبناک شدن، عیب‌دار شدن ۲ آهمند شدن ۳ ناقص شدن

مغاره : زاغه، شکفت، غار، کهف، مغار

مغازله : تجمش، عشق‌بازی، عشق‌ورزی، معاشقه، ملاعبه، مهرورزی

مغازله کردن :عشق‌بازی کردن، عشق‌ورزی کردن، معاشقه کردن

مغازه : ۱ بوتیک، حجره، دکان، دکه، فروشگاه ۲ مخزن، انبار

مغازه‌دار : دکان‌دار، کاسب

مغازی : ۱ جنگها، نبردها، حربها، کارزارها ۲ میدانهای جنگ، عرصه‌های‌نبرد

مغاک : ۱ چاله، سوراخ، گود، گودال، لان ۲ ورطه

مغالطه‌آمیز :سفسطه‌آمیز، مغلطه‌وار، واهی & منطقی

مغالطه : سفسطه، قیاس فاسد، مغالطت، مغلطه

مغالطه کردن : ۱ مغلطه کردن، سفسطه کردن ۲ به غلط افکندن

مغایرت : اختلاف، تباین، تضاد، تفاوت، تناقض، توفیر، غیریت، مخالفت، منافات، ناسازگاری، ناهمسانی، ناهمگونی & مشابهت، تشابه، همانندی

مغایرت داشتن :اختلاف داشتن، تفاوت داشتن، ناسازگاری‌داشتن، مباینت داشتن

مغایر : خلاف، دیگرگون، ضد، مباین، متفاوت، مخالف، منافی، نامشابه، ناهمگون & مشابه

مغبر : ۱ خاک‌آلود، غبارآلود، گردآلود ۲ تیره، تار

مغبون : ۱ زیان‌دیده، زیان‌کار ۲ غبن‌دار، فریب‌خورده، گول‌خورده & راضی

مغبون شدن : ۱ زیان‌دیدن ۲ غبن داشتن، گول خوردن

مغبون کردن : ۱ زیان زدن، ضرر زدن، زیان‌دیده کردن، خسارت‌دیدن ۲ گول زدن

مغتنم : ۱ ارزشمند، باارزش ۲ بازیافته، غنیمت

مغتنم شمردن :غنیمت شمردن، مغتنم دانستن

مغذی : انرژی‌دار، انرژی‌زا، قوت‌بخش، مقوی & غیر مغذی

مغرب : ۱ بابل ۲ باختر، غرب، غروبگاه ۳ عشا & خراسان، مشرق

مغرب‌زمین : اروپا، آمریکا & مشرق زمین

مغرضانه : ۱ بدخواهانه، غرضمندانه ۲ غرض‌آلود ۳ کینه‌توزانه

مغرض : بدخواه، غرضمند، غرض‌ورز، کینه‌توز، کینه‌ور & بی‌غرض

مغرم : ۱ وامدار، مقروض، مدیون ۲ غرامت‌گیرنده، تاوان‌ستان ۳ گرفتار، شیفته، اسیر محبت

مغرورانه : خودپسندانه، غرورآمیز، متکبرانه & خاشعانه

مغرور : پرادعا، پرمدعا، خودبین، خودپرست، خودپسند، خودخواه، خودستا، غره، فریفته، گران‌سر، گردن‌فراز، متبختر، متفرعن، متکبر، مدمغ، مستکبر & افتاده، فروتن

مغرور شدن : متکبرشدن، متفرعن گشتن، خودستا شدن، خودبین‌شدن، پرمدعا شدن، گران‌سر شدن

مغزتیره : سلیل، مغزحرام، نخاع

مغز : ۱ دماغ ۲ کله، سر، مخ ۳ دانه، هسته ۴ جوهر، اصل، لب & پوست ۵ عقل ۶ فکر ۷ وسط، میان، درون

مغ : ۱ ژرف، عمیق، گود ۲ ژرفا، عمق، گودی

مغشوش : ۱ آشفته، پریشان، درهم، درهم‌برهم، درهم‌ریخته، شوریده، قاطی‌پاطی، مختل ۲ غش‌دار، غشی، ناخالص، ناسره & ۱ منظم ۲ خالص، ناب

مغشوش شدن : ۱ آشفته شدن، پریشان شدن ۲ غش‌دار شدن، غشی شدن

مغضوب شدن : غضب‌شدن، مورد غضب قرار گرفتن

مغضوب : مورد خشم‌قرارگرفته، غضب‌شده

مغفرت : آمرزش، آمرزیدگی، بخشایش، بخشش، غفران

مغفر : خود، کلاه‌خود

مغفور : آمرزیده، بخشوده، مبرور، مرحوم

مغ : ۱ گبر، مجوس ۲ موبد، روحانی زرتشتی، کاتوزی

مغلطه‌باز : سفسطه‌باز، سفسطه‌گر، گمراه‌سا، مغلطه‌کار

مغلطه خوردن : فریب‌خوردن، گول خوردن

مغلطه دادن : نیرنگ‌زدن، فریب دادن، گول زدن

مغلطه : سفسطه، مغالطت، مغالطه

مغلطه کردن :سفسطه کردن، به غلط انداختن

مغلطه‌وار :سفسطه‌آمیز، مغالطه، مغالطه‌آمیز

مغلظ : ۱ استوار، موکد ۲ ستبر ۳ درشت کردن

مغلق : ابهام‌آمیز، پیچیده، دشوار، سخت، صعب، غامض، مبهم، مشکل، معقد & ساده، سهل

مغلوب : ۱ بازنده ۲ بی‌اعتبار، بی‌مقدار، ذلیل، زبون ۳ تارومار، شکست‌خورده، مقهور، منکوب، منهزم ۴ تسلیم، مجاب & فاتح

مغلوب شدن : ۱ شکست خوردن، مقهور شدن، منهزم شدن، منکوب شدن ۲ بازنده شدن، باختن & پیروزشدن ۳ تسلیم شدن، مجاب شدن & غالب‌آمدن، غالب شدن

مغلوب کردن : ۱ شکست دادن، غلبه کردن، پیروز شدن، چیره‌شدن ۲ برنده شدن، بردن ۳ مجاب کردن

مغلوط : اشتباه، پراشتباه، سقیم، غلط، نادرست & صحیح

مغلول : بسته، به‌زنجیرکشیده‌شده، زنجیری

مغموم : اندوه‌زده، اندوهناک، اندوهگین، حزین، غصه‌دار، غم‌زده، غم رسیده، غمکش، غمگین، غمناک، غمنین، گرفته، متاثر، متاسف، محزون، مهموم، ناشاد & خرم، خوش

مغموم ساختن : ۱ غمگین ساختن، غمین کردن ۲ تاب دادن

مغموم شدن : غمگین‌شدن، اندوهناک شدن، حزین شدن، محزون گشتن، اندوهگین شدن & مسرور شدن، شادمان گشتن

مغموم کردن :غمگین کردن، اندوهناک کردن، محزون کردن، اندوهگین کردن، غمین کردن، غم‌زده کردن & مسرور کردن، شادمان کردن

مغناطیس : آهن‌ربا، مگنت

مغنی : آوازخوان، خنیاگر، خواننده، سرودخوان، سرودگو، نغمه‌خوان

مغنیه : رامشگر، سرودخوان، سرودگو، مطربه، نوازنده (زن)

مغیب : نهفته، پنهان، نهان، غیب‌شده

مغیث :صفت فریادرس، یاری‌کننده، یاریگر

مغیلان : ۱ خارشتر ۲ ام‌غیلان، صمغ عربی

مف : آب‌بینی

مفاتیح : کلیدها، مفتاح‌ها & قفل‌ها

مفاجات : ۱ حمله ناگهانی، یورش، مفاجا ۲ ناگهان حمله کردن ۳ ناگاه گرفتن، ناگاه آمدن

مفاخرت کردن :افتخار کردن، نازیدن، بالیدن

مفاخرت : نازیدن، بالیدن، افتخار کردن، مفاخره، فخر فروختن

مفاخر : مفخره‌ها، مایه‌های‌افتخار

مفاد : فحوا، محتوا، مدلول، مضمون، معنا، معنی، مفهوم

مفارقت : انفصال، جدایی، دوری، هجر، فراق، فرقت، مهجوری، هجران، هجرت & وصال

مفارقت کردن :جدا شدن، از هم دور شدن، دوری گزیدن

مفاسد : مفسده‌ها، تباهی‌ها، فسادها، بدی‌ها، مفسدت‌ها

مفاصاحساب : ۱ سندتسویه حساب ۲ تسویه‌حساب، تفریغ محاسبه

مفاصل : مفصل‌ها، بندها

مفاوضت : ۱ هم‌صحبت ۲ صحبت، گفتگو ۳ هم‌بستری، هم‌آغوشی

مفاهیم : مفهوم‌ها، معناها، مدلول‌ها & صور، مصادیق

مفتاح : کلید، مقلاد

مفت باختن : مفت ازدست دادن، به رایگان دادن & مفت به چنگ‌آوردن

مفتح : بازکننده، گشاینده

مفتخر : بالنده، سرافراز، سربلند، مباهی، مفخر، نازنده & مفتضح

مفتخر شدن : مباهی‌شدن، افتخار کسب کردن، سربلند شدن، سرافرازشدن

مفتخوار :اسم انگل، بیکاره، پخته‌خوار، طفیلی، مفتخور

مفتخور، مفت‌خور :صفت انگل، بیکاره، پخته‌خوار، طفیلی، کاسه‌لیس، مفت‌خوار

مفت : ۱ رایگان، مجانی، ناخریده ۲ کم‌ارزش، ارزان ۳ بیهوده، لاطائل، مزخرف & بمزد، گران

مفترض : فرض، لازم، واجب & مستحب

مفترق : پراکنده، متفرق، پخش‌وپلا

مفتری : افترازن، دروغ‌زن، نمام

مفتش : بازپرس، بازجو، جاسوس، کارآگاه، ممیز، منهی

مفتضحانه : افتضاح‌آمیز، رسوایی‌آمیز، توام با رسوایی & آبرومندانه

مفتضح : ۱ بدنام، بی‌آبرو، رسوا، ننگین & آبرومند، خوشنام ۲ زشت، بد

مفتضح شدن : بدنام‌شدن، رسوا شدن، بی‌آبرو شدن

مفتضح کردن : بدنام کردن، رسوا کردن، بی‌آبرو کردن

مفتقر : تهی‌دست، فقیر، مستمند، محتاج، نیازمند، معسر، مفلس، مفلوک، نیازمند & غنی، متنعم

مفتکی : رایگان، مجانی

مفتن : فتنه‌انگیز، فتنه‌جو، مفسد، مفسده‌جو & مصلح

مفتوح : ۱ باز، گشاده، گشوده، واز ۲ فتح‌شده، متصرف‌شده، مسخر ۳ فتحه‌دار & مسدود

مفتوح شدن : ۱ بازشدن، گشوده شدن ۲ فتح شدن، مسخر شدن، به‌تصرف درآمدن

مفتول :اسم ۱ پیچان، تاب‌داده، تابیده، تافته ۲ سیم، میله

مفتون : دلباخته، شیدا، شیفته، عاشق، فریفته، مجذوب

مفتون شدن : شیفته‌شدن، واله گشتن، شیدا شدن، عاشق شدن، فریفته‌شدن، دلباخته گشتن، مجذوب شدن & فتنه‌گشتن

مفتون کردن : شیفته کردن، عاشق کردن، فریفته کردن، شیدا کردن، دلباخته کردن، مجذوب کردن & فتنه کردن

مفتی : ۱ حاکم‌شرع، فتوادهنده، قاضی ۲ رایگان، مجانی ۳ مجاناً، مفتکی

مفخر :اسم ۱ سرافراز، مباهی، مفتخر ۲ نازیدن ۳ مایه‌ناز

مفخم : ارجمند، امجد، بزرگوار، فخیم، گرامی، محترم

مفر : پناهگاه، گریزگاه، مخلص، مهرب

مفرح : ۱ باصفا، شادی‌آور، شادی‌بخش، فرح‌بخش، نشاط‌آور، نشاطانگیز، نزهت‌بخش، نزه ۲ محظوظ & بی‌صفا

مفرد :اسم ۱ بسیط، ساده ۲ تنها، فرد، طاق، واحد، یکتا، یکه & مرکب، جمع ۳ جدا، جداگانه، مستقل ۴ یگانه، ممتاز، یکه‌تاز ۵ تک‌بیت، فرد & رباعی ۶ حروف‌گسسته ۷ منفرد

مفرش : ۱ زیرانداز، فرش ۲ جارختخوابی

مفرط : افراط‌آمیز، بسیار، بی‌نهایت، خیلی، زیاد

مفرغ : آلیاژ مس و قلع، برنز

مفرق : تارک، چکاد، میانه‌سر، هباک

مفروز :اسم ۱ تحدید، تفکیک، جدا، محدود، افرازشده، مفروزه ۲ پراکنده & مشترک، مشاع

مفروز کردن : ۱ جدا کردن، تفکیک کردن ۲ تحدید کردن، تحدیدحدود کردن

مفروش : ۱ فرش‌شده، فرش‌دار ۲ گسترده

مفروض : ۱ فرضی‌پنداشته، تصورشده ۲ فرض‌شده ۳ واجب، واجب‌شده

مفروق : ۱ پراکنده‌شده، جداکرده & مقرون ۲ کاسته، تفریق شده & مفروق‌منه

مفسد : بداصل، بدذات، بدگوهر، شرطلب، عیار، غماز، فسادگر، فتنه‌انگیز، فتنه‌جو، فسادآفرین، مفتن، مفسده‌جو، مفسده‌طلب، واقعه‌طلب & مصلح

مفسده‌آمیز :مفسدت‌آمیز، تباهی‌زا، فسادانگیز، فتنه‌زا

مفسده : افساد، تباهی، فتنه، فساد، مفسدت & صلاح

مفسده‌جو : آشوب‌طلب، بلوایی، فسادگر، آشوبگر، شریر، غوغاطلب، فتنه‌جو، مفتن، شرطلب، هیاهوطلب & مصلح

مفسده‌جویی :آشوب‌طلبی، غوغاطلبی، تبهکاری، فتنه‌انگیزی، فتنه‌گری، فساد، هیاهوطلبی & مصلحت‌اندیشی

مفسر : ۱ تفسیرگر ۲ گزارشگر ۳ مترجم ۴ تفسیرنویس

مفصلاً : باتفصیل، به‌تفصیل، مشروحاً & مختصر

مفصل : باتفصیل، به‌تفصیل، بشرح، طولانی، مبسوط، مشروح & به‌ایجاذ، موجز، مجمل، مختصر

مفصل : بند، پیوندگاه، مفصل‌ها

مفضض : نقره‌کاری & نقره‌اندود، مطلا، مطلی

مفطر :اسم ۱ افطارکننده ۲ روزه‌خورنده ۳ مبطل روزه

مفعول : ۱ کنش‌پذیر & کنشگر، فاعل ۲ امرد، کونی، مابون، مخنث، ملوط & لواطکار

مفقودالاثر :صفت ۱ بی‌نشان، پی‌گم ۲ گم‌گشته، ناپیدا، ناپدید، گم‌شده

مفقود شدن : ۱ گم‌شدن، ناپدید شدن ۲ ازبین رفتن & پیدا شدن

مفقود : ۱ غایب، گم، گمشده، گم‌گشته، ناپیدا، ناپدید & پیدا ۲ هدر

مفقود کردن : ۱ گم کردن، ناپدید کردن & پیدا شدن ۲ ازبین بردن

مفلح : پیروز، رستگار، سعادتمند، ناجح

مفلح شدن : پیروزشدن، فلاح یافتن، رستگار شدن، سعادتمند شدن

مفلس : ۱ بی‌چیز، بی‌نوا، تهی‌دست، درویش، فقیر، گدا، مستمند، مسکین، معسر، ندار ۲ محجور، یک‌لاقبا، ورشکست، ورشکسته & دارا، منعم

مفلس شدن : ۱ بی‌چیزشدن، معسر گشتن، بی‌نوا گشتن، تهی‌دست شدن، فقیر شدن ۲ ورشکست شدن، ورشکسته شدن

مفلس کردن : ۱ بی‌نوا کردن، تهی‌دست کردن، بیچاره کردن، فقیر کردن ۲ ورشکست کردن

مفلسی : افلاس، بی‌نوایی، تنگ‌دستی، تهی‌دستی، عسر، ورشکستگی & تنعم، ثروتمندی

مفلوج : فلج، لش، علیل، افلیج

مفلوج کردن : ۱ فلج کردن ۲ ناتوان کردن، ضعیف کردن

مفلوک : ۱ بدبخت، بیچاره، بی‌چیز، بی‌نوا، تهی‌دست، تیره‌بخت، تیره‌روز، شوریده‌بخت، فلاکت‌زده، فلک‌زده، مفلاک & متنعم ۲ عاجز، ناتوان ۳ ضعیف ۴ فرسوده

مفلوکی : ادبار، بدبختی، بیچارگی، فلاکت‌زدگی، نامرادی

مفنگی : ضعیف، لاغر، مردنی، نزار، مافنگی & سرومروگنده، قبراق

مفوض : تفویض‌شده، واگذارشده

مفوض کردن :واگذار کردن، سپردن، تفویض کردن

مفهوم شدن : درک‌شدن، فهمیدن، حالی شدن، تفهیم شدن

مفهوم :صفت ۱ محتوا، مدلول، معنا، معنی، مفاد ۲ دانسته، فهم‌شده، فهمیده‌شده & منطوق

مفید : سودبخش، سودمند، فایده‌بخش، موثر، نافع، نتیجه‌بخش & زیان‌آور، زیان‌بار، زیان‌بخش، مضر

مقابر : ۱ قبرها، مقبره‌ها، گورها، مزارات، مزارها ۲ قبرستان، گورستان

مقابل : ۱ برابر، مساوی، معادل ۳ پیش، جلو، روبرو، رویارو، نزد ۳ ضد، مخالف، نقیض ۴ قبال ۵ محاذی، موازات & خلف

مقابله‌به‌مثل : ۱ انتقام، تقاص، تلافی ۲ قصاص، معامله‌به‌مثل

مقابله : ۱ تطبیق، سنجش، مقایسه ۲ رویارویی، صف‌آرایی، مواجهه ۳ ضدیت، مخالفت ۴ روبه‌رو شدن ۵ مواجهه‌دادن ۶ مقایسه کردن، تطبیق دادن ۷ ایستادگی، پایداری ۸ تلافی، جبران ۹ برابری، تساوی

مقابله شدن : تطبیق‌داده شدن، مطابقت دادن، مقایسه شدن

مقابله کردن : ۱ روبه‌رو شدن، مواجهه کردن ۲ مبارزه کردن، جنگیدن ۳ برابری کردن، همتا بودن ۴ مقایسه کردن، تطبیق دادن ۵ جبران کردن، تلافی کردن

مقاتل : ۱ جهاد، کشتار، محاربه ۲ جهادگر

مقاتله : جدال، جنگ، کارزار، کشت‌وکشتار & مصالحه

مقادیر : مقدارها، اندازه‌ها

مقاربت : ۱ آرمش، آمیزش، جماع، نزدیکی ۲ آرمیدن، جماع کردن

مقاربت کردن :آمیزش کردن، جماع کردن، نزدیکی کردن، آرمیدن

مقاربتی : آمیزشی، جنسی

مقارنت : مقارنه، ملازمه، همزمانی

مقارن :اسم ۱ حالت‌تقارن، هم‌زمان ۲ پیوسته، متصل ۳ قرین، نزدیک، همدم، یار

مقارن شدن : ۱ هم‌زمان شدن ۲ پیوستن، متصل شدن ۳ قرین‌شدن، همراه گشتن

مقاصد : مقصدها، مقصودها، مرادها، خواسته‌ها، اهداف، هدف‌ها

مقاطع : ۱ مقطع‌ها ۲ برش‌ها

مقاطعه : پیمان، پیمانکاری، کنترات

مقاطعه دادن : کنترات‌دادن، واگذار کردن (کار به پیمان کار)

مقاطعه‌کار : پیمان کار، کنتراتچی، مقاطعه‌چی، مقاطعه‌گر

مقالات : ۱ مقاله‌ها ۲ سخنان، گفتار

مقال : ۱ بحث، سخن، قول، گفتگو ۲ مقاله

مقاله : ۱ نوشته ۲ گفتار، مقال، سخن ۳ فصل، بخش

مقامات : ۱ اولیاء امور ۲ درجات، درجه‌ها، منزلت‌ها ۳ پست‌ها، مناصب، منصب‌ها، شغل‌ها، مشاغل ۴ مراحل، منازل، مقام‌ها ۵ هنرها، کارهای شایان ۶ مقامه‌ها، مجالس، مجلس‌ها

مقام‌پرست :جاه‌طلب، مقام‌دوست، منصب‌خواه، مسندطلب، سندجو

مقام : ۱ پست، درجه، رتبه ۲ جاه، سمت، شان، قدر، مرتبه، مسند، منزلت، منصب، نشیم ۳ اشل، پایه

مقام : ۱ جا، جایگاه، کاشانه، ماوا، محل، مسکن، مکان، منزل، موضع، موطن ۲ آهنگ، پرده، نوا، راه

مقامر : ۱ قمارباز، گنجفه‌باز ۲ شطار

مقام‌طلب : جاه‌طلب، آوازه‌جو، ریاست‌طلب، منصب‌جو، منصب‌خواه

مقام کردن : اقامت کردن، مقیم شدن، سکنا گزیدن، ساکن شدن، ماندن، اقامت گزیدن

مقامه : ۱ مجلس ۲ خطبه ۳ بیان حال ۴ سرگذشت

مقاوله : ۱ معاهده، پروتکل، پیمان، عهدنامه ۲ قرارداد، قولنامه ۳ قول‌وقرار گذاشتن ۴ گفت‌وشنود

مقاوله‌نامه : پروتکل، پیمان‌نامه، عهدنامه، قرارداد، سند

مقاوم : ۱ استوار، بادوام، سخت، پایدار، ثابت ۲ پادار ۳ متمکن ۴ سرسخت & سست، غیرمقاوم

مقاومت : ابرام، استقامت، استواری، ایستادگی، پافشاری، پایداری، توانایی، دوام، طاقت، قدرت، مدافعه، نیرو، یارایی

مقاومت کردن :ایستادگی کردن، پایداری کردن، مدافعه کردن، استقامت ورزیدن، پای‌مردی کردن & تسلیم‌شدن

مقایسه : تشبیه، تطبیق، سنجش، قیاس، مقابله

مقایسه شدن : ۱ مقابله شدن ۲ قیاس شدن، سنجیده شدن

مقایسه کردن : ۱ مقابله کردن ۲ قیاس کردن، سنجیدن

مقبره : آرامگاه، تربت، ضریح، قبر، گورگاه، لحد، مدفن، مزار

مقبل : خوش‌بخت، صاحب‌دولت، اقبالمند، صاحب اقبال

مقبول افتادن :پذیرفته شدن، مقبول آمدن، پذیرش یافتن

مقبول : ۱ پذیرفتنی، پذیرفته، پسند، پسندیده، دل‌پذیر، دل‌پسند، ستوده، قابل قبول، مرضی، مرغوب، مستجاب، مطبوع، مطلوب & ناپسند ۲ جمیل، خوب‌رو، خوشگل، زیبا، صبیح، وجیه & زشت، اکبیری

مقبول شدن : ۱ زیباشدن، خواستنی شدن، دوست‌داشتنی شدن ۲ پذیرفته شدن

مقبولیت : ۱ پذیرش، مرغوبیت ۲ زیبایی ۳ وجاهت

مقتبس : اقتباس‌شده، برگرفته، ماخوذ

مقتدا : پیشوا، رهبر، زعیم، لیدر، مرشد

مقتدر : باقتدار، توانا، زورمند، قادر، قدرتمند، قدر، نیرومند & ناتوان

مقترن : ۱ دوست، رفیق، محشور، مصاحب، مقرب، مونس، همدم، هم‌صحبت، همنشین ۲ نزدیک، پیوسته ۳ همراه ۴ مقارنه

مقترن شدن : قرین‌شدن، همراه شدن

مقتصد : ۱ صرفه‌جو & مسرف ۲ میانه‌رو

مقتضا : ۱ خواست، نیاز، احتیاج ۲ لازم، لازمه ۳ حاجت، ضرورت، لزوم

مقتضیات : ۱ ضروریات ۲ اقتضا کننده‌ها، مناسبت‌ها ۳ حاجات، نیازها

مقتضی دانستن : ۱ سزاوار دانستن، شایسته دانستن ۲ لازم دانستن

مقتضی :اسم ۱ درخور، مناسب، شایسته ۲ حاجت، ضرورت، لزوم ۳ سبب، موجب، علت

مقتل : ۱ قتلگاه ۲ کتاب‌روضه

مقتول : قتیل، کشته، کشته‌شده & قاتل

مقدار : ۱ میزان، وزن ۲ اندازه، مقیاس ۳ تعداد، مبلغ ۴ ارج، ارز، ارزش، قدر، قرب ۵ منزلت، شان، ارزش ۶ چندی، کمیت

مقداری : اندکی، قلیلی، کمی

مقدر : ۱ تقدیر، تقدیرشده، سرنوشت، قسمت ۲ معلوم، مشخص، معین

مقدس : اقدس، باتقوا، پارسا، پاک، دیندار، سبوح، قدوس، متدین، منزه & ناپاک، نامقدس

مقدس‌ماب :مومن‌نما، مقدس‌نما، متظاهر، زاهدریایی

مقدمات : مبادی، درآمد، مدخل & موخرات

مقدماتی : ۱ ابتدایی، اولیه ۲ آغازین & نهایی

مقدم :اسم ۱ ارجح، اولی، برتر، اولویت‌دار، دارای تقدم ۲ پیشگام، پیشاهنگ، پیشرو ۳ پیشوا، رهبر، قاید ۴ پیش، پیشین، سابق، مسبوق & موخر

مقدمت‌الجیش :پیش‌قراول، طلایه‌دار

مقدم داشتن : ۱ ترجیح دادن، رجحان دادن، مقدم شمردن ۲ پیش انداختن، جلو انداختن

مقدم : ۱ گام، قدم، پا ۲ جای‌پا، قدمگاه ۳ وقت آمدن ۴ زمان آمدن

مقدمه : ۱ آغاز، اول، ابتدا ۲ پیش‌گفتار، دیباچه، سرآغاز، فاتحه & موخره ۳ بدو، فاتحه، نخست ۴ پیشانی، جبین، ناصیه ۵ پیشرو لشکر، طلیعه ۶ رویداد، اتفاق، حادثه، جریان، واقعه ۷ مدخل

مقدمه‌چینی : تمهیدمقدمه، زمینه‌سازی

مقدمه‌چینی کردن: تمهیدمقدمه کردن، زمینه‌سازی کردن

مقدور : ۱ امکان‌پذیر، ممکن، میسر، میسور ۲ امرحتمی، تقدیرشده & غیرمقدور

مقر آمدن : اعتراف کردن، اقرار کردن، معترف شدن & انکار کردن

مقراض : قیچی

مقرب :صفت ۱ قرین، محشور، مصاحب ۲ مقترن ۳ ندیم، نزدیک، محرم

مقر : جا، جایگاه، ستاد، قرارگاه، مرکز، مکان، موضع

مقر : خستو، قایل، معترف، اقرارکننده & منکر

مقررات : آیین‌نامه‌ها، دستورالعمل‌ها، ضوابط، قوانین

مقرر داشتن : ۱ معین کردن، تعیین کردن ۲ برقرار کردن، قرارگذاشتن ۳ مقرر فرمودن ۴ امر کردن، دستوردادن، حکم کردن

مقرر شدن : ۱ آشکارشدن، معلوم شدن، مشخص شدن ۲ تعیین شدن، برقرار شدن ۳ قرار گذاشته شدن، قرار گذاشتن

مقرر کردن : ۱ مقرر داشتن، مقرر فرمودن ۲ امر کردن، دستوردادن، حکم کردن ۳ معین کردن، تعیین کردن، برقرار کردن

مقرر گشتن : ۱ مقرر گردیدن، مقرر شدن، مقرر گردانیدن ۲ قرار گذاشتن، قرار گذاشته شدن ۳ آشکار شدن، معلوم شدن

مقرر : معلوم، تعیین‌شده، قرار گذاشته‌شده، برقرارشده

مقرر :اسم واخوان، تقریرگر، تقریرکننده، بیان‌کننده، واگو

مقرری : جیره، حقوق، رسم، عطیه، اجرا، ماهیانه، مستمری، مشاهره، مواجب، وظیفه

مقرعه : ۱ تازیانه ۲ کوپه

مقرنس : ۱ سقف گچ‌بری‌شده، نقش‌ونگار برجسته سقف ۲ کنگره‌دار ۳ قرنیزه‌دار

مقروض :اسم بده کار، قرض‌دار، وام‌دار، وامی & بستان کار، طلب کار

مقروض شدن : وام‌دارشدن، بدهکار شدن، قرض‌دار شدن & بستانکار کردن

مقروض کردن :وام‌دار کردن، بدهکار کردن، قرض‌دار کردن & بستانکار کردن

مقرون‌به‌صرفه :باصرفه، فایده‌دار

مقرون : پیوسته، قرین، نزدیک، همراه & مفروق

مقرون شدن : ۱ نزدیک شدن، قرین شدن ۲ همراه شدن، مقرون گشتن ۳ پیوستن

مقره : ۱ قرقره‌چینی و عایق ۲ حوض کوچک ۳ سبوی کوچک

مقری : ۱ تلاوتگر، خواننده ۲ مربی قرآن

مقسط : باانصاف، دادگر، عادل، منصف & غیر منصف، ناعادل

مقسوم : بخشی، قسمت‌شده، بخش‌شده & مقسوم‌علیه

مقسوم‌علیه :بخش‌یاب & مقسوم

مقصد : ۱ قصد، مراد، منظور، نظر، نیت ۲ مطلوب، خواست ۳ آماج، هدف & مبداء

مقصر : بزه کار، خاطی، خطاکار، تقصیرکار، روسیاه، گناهکار، مجرم، محکوم & بی‌گناه

مقصر شدن : بزه‌کارشدن، گناه‌کار شدن، تقصیر داشتن، تقصیرکارشدن

مقصر کردن : ۱ گناه‌کار شناختن، بزه‌کار قلمداد کردن ۲ مقصردانستن، خطاکار دانستن

مقصود : آرزو، حاجت، خواسته، غایت، غرض، قصد، مراد، مطلوب، منظور، نقشه، هدف

مقصور : منحصر

مقصوره : ۱ چارقد، حجاب، روپوش، روسری، سرانداز، معجر، مقنعه، نقاب ۲ ایوان کوچک، خانه‌کوچک

مقطع : ۱ سیلاب، هجا ۲ بیت‌آخر (غزل، قصیده) ۳ برشگاه، محل قطع ۴ مرحله، برهه & مطلع

مقطوع : ۱ قطع‌شده، بریده ۲ قطعی، معین، ثابت، طی‌شده & غیرمقطوع

مقعد : دبر، سرین، کفل، کون، مخرج، نشستگاه، نشیمن، نشیمنگاه

مقعر : ۱ فرورفته، کاو، گود & محدب ۲ عمق‌دار، عمیق

مقفا : قافیه‌دار، دارای قافیه، مقفی & غیرمقفی

مقفل : بسته، مسدود & مفتوح

مقلاد : کلید، مفتاح & قفل

مقلد :صفت ۱ بذله‌گو، تقلیدگر، دلقک، مسخره ۲ پیرو، تقلیدکننده & مقلد

مقلوب : قلب‌شده، باژگونه، برگردانیده، وارونه‌شده، واژگون

مقنع : قانع کننده، امتناع کننده

مقنع : متحجب، مستور، مستوره، نقابدار

مقنعه : برقع، روسری، مقصوره، نقاب

مقنن : قانونگذار، واضع‌قانون & مجری

مقننه : قانونگزاری & مجریه

مقنی : چاه‌کن، کاریزکار، قناعت‌ساز، کاریزگر

مقوا : جنس کارتن

مقوایی : ۱ از جنس‌مقوا ۲ بی‌اساس، بی‌پایه، غیرواقعی ۳ دروغین، کاذب

مقود : رسن، ریسمان، کمند، لگام، مهار

مقوس : خم، خمیده، قوس‌دار، منحنی & مستقیم، منکسر

مقوله : ۱ باب، زمره، فصل، گفتار، مبحث ۲ باره، راجع

مقوم : ۱ ارزیاب، قیمت‌گذار ۲ تقویم‌نویس

مقوی : ۱ انرژی‌زا، مغذی، تقویت‌کننده، نیروبخش ۲ موید

مقهور : تارومار، شکست‌خورده، مغلوب، منهزم & قاهر، فاتح

مقهور ساختن :شکست دادن، مغلوب کردن، تارومار کردن، سرکوب کردن، منهزم کردن & مقهور شدن

مقهور شدن : شکست‌خوردن، مغلوب شدن، منهزم شدن، تارومار شدن، سرکوب شدن

مقهور کردن :سرکوب کردن، مغلوب کردن، تارومار کردن، شکست دادن، تارومار کردن

مقیاس : ۱ قاعده، معیار، ملاک ۲ اندازه، تعداد، حد، مقدار، میزان ۳ واحد ۴ نمونه ۵ اشل

مقید : ۱ بسته، مشروط، منوط، وابسته ۲ پای‌بست، پای‌بند ۳ دامنگیر، دچار ۴ اسیر، حبس، دربند، گرفتار ۵ علاقه‌مند ۶ مطلق & رها ۷ معتقد ۸ متعهد

مقید ساختن : ۱ پای‌بند کردن، پای‌بست کردن ۲ اسیر کردن، دربند کردن، گرفتار کردن، گرفتار ساختن ۳ مجبور کردن، ملزم ساختن ۴ وابسته کردن ۵ مشروط کردن & مقید شدن، مقید گشتن

مقید شدن : ۱ گرفتار شدن، دربند شدن، درقید ماندن ۲ وابسته شدن ۳ پای‌بند شدن ۴ متعهد شدن

مقید کردن : ۱ پای‌بند کردن، وابسته کردن ۲ متعهد کردن ۳ گرفتار کردن، دربند کردن

مقیم :اسم ۱ باشنده، ساکن، ماندگار، متوطن، معتکف ۲ پیوسته، ثابت، دایم & مهاجر

مقیم شدن : اقامت‌گزیدن، ماندگار شدن، متوطن شدن، ساکن شدن، رحل اقامت افکندن، سکونت گزیدن، سکناگزیدن، رخت افکندن & مهاجرت کردن

مکابدت : ۱ سختی، دشواری، زحمت ۲ دشمنی، معاندت ۳ رنج‌کشیدن، سختی دیدن، زحمت دیدن ۴ ستیز کردن، ستیهیدن

مکابره : ۱ جدل، جروبحث ۲ زور، قهر ۳ ستیزه، معارضه ۴ جنگ کردن، ستیزه کردن، معارضه کردن ۵ خودبزرگ‌نمایی ۶ بزرگ‌منشی

مکاتبات : نوشته‌ها، نامه‌نگاری‌ها، مکاتبه‌ها، مراسلات، مراسله‌ها & محاورات، مکالمات

مکاتب : ۱ مکتب‌ها ۲ مشرب‌ها، نحله‌ها

مکاتبه کردن :نامه‌نگاری کردن، نامه نوشتن، عریضه نوشتن، مکتوب نوشتن، عریضه‌نگاری کردن

مکاتبه : ۱ نامه‌نگاری، نامه‌نویسی، عریضه‌نگاری، مکتوب‌نویسی ۲ نامه‌پرانی & مکالمه، مناظره

مکاتیب : مکتوب‌ها، نوشته‌ها، نامه‌ها، بنشته‌ها، رقعات، منشات، مرقومه‌ها & مجالس

مکارانه : خدعه‌آمیز، مکرآمیز، نیرنگ‌بار & ساده‌لوحانه

مکار : حیله‌باز، حیله‌گر، خدعه‌گر، دغل، دغلکار، ریاکار، شیاد، محتال، محیل، مزور، ناقلا ۲ عشوه‌گر، عیار، فریب‌کار، فریبنده

مکارم : کرم‌ها، محامد، مکرمت‌ها، خوبی‌ها، بزرگواری‌ها، نیکی‌ها & ذمائم

مکاره :اسم ۱ حیله‌گر، قریب‌کار ۲ بازار روز، بازار موسمی

مکاری : چاروادار، خربنده

مکاری : حیله‌بازی، حیله‌گری، شارلاتانی، فریبکاری، محیلی، ناکسی

مکاسب : کسب‌ها، شغل‌ها، پیشه‌ها، حرفه‌ها، مکسب‌ها

مکاشفات : مکاشفه‌ها، کشف‌وشهود

مکاشفه : ۱ دل‌آگاهی ۲ اشراق، الهام، درک، کشف ۳ تفکر

مکافات : ۱ بادافره، عقوبت، جزا، کیفر ۲ پاداش، تلافی، پاداش‌دهی، مزد ۳ گرفتاری، دردسر، وضع دشوار ۴ سختی، زحمت

مکافات داشتن :دردسر داشتن، زحمت داشتن، گرفتار عذاب‌شدن، معذب بودن

مکافات کردن : کیفردادن، عقوبت کردن، مجازات کردن، جزا دادن، عذاب کردن

مکالمات : مکالمه‌ها، گفت‌وگوها، گفت‌وشنودها، محاورات، محاوره‌ها & مکاتبات

مکالمه : تکلم، صحبت، گفتگو، گفت‌وشنود، محاوره & مکاتبه

مکالمه کردن :گفت‌وگو کردن، با هم صحبت کردن، گپ زدن

مکانت : جا، جایگاه، درجه، رتبه، مقام، منزلت

مکان : ۱ جا، جایگاه، حله، ربع، فضا، محل، مسکن، مقام، مقر، موضع ۲ مقام، رتبه، پایه، جاه، منزلت & زمان

مکان‌نما : کرسر

مکانیزه : خودکار، ماشینی

مکانیسم : ۱ سازوکار ۲ نظام ۳ شیوه کار، ساختار

مکانیک : ۱ میکانیک، مکانیستن، تعمیرکار اتومبیل و ماشین ۲ علم‌بررسی نیرو و انرژی و حرکت

مکانیکی : ۱ مربوط به‌مکانیک ۲ تعمیرگاه اتومبیل

مکاوحت : ۱ جدل، جنگ، جروبحث، مخالفت، ستیز، ستیزه، کارزار، محاربه، مجادله، مناقسه ۲ ناسزاگویی ۳ چیرگی، غلبه ۴ چیره شدن، غالب گشتن ۵ جنگ کردن، ستیزه کردن

مکاید : حیله‌ها، کیدها، مکرها، خدعه‌ها

مکتب : ۱ آموزشگاه، دبستان، دبیرستان، کالج، مدرسه ۲ کتاب، مکتب‌خانه ۳ مشرب، نحله

مکتبی : ۱ منسوب ومربوط به مکتب ۲ مکتب‌رو ۳ پای‌بند به‌مکتب، متعهد

مکتسب : اکتسابی، به‌دست‌آمده، کسب‌شده & فطری، جبلی

مکتشف : کاشف، یابنده & مبتدع

مکتوب : خط، دستخط، رقعه، رقیمه، طومار، عریضه، مراسله، مرقومه، مرقوم، منشور، نامه، نوشته، بنشته & منقول، ملفوظ

مکتوب کردن :نوشتن، تحریر کردن، به رشته تحریر درآوردن

مکتوم : پنهان، پوشیده، سر، مجهول، مختفی، مخفی، مستور، مکنون، نهفته & آشکار، مکشوف

مکتوم کردن : پنهان کردن، مخفی نگاه داشتن، نهفتن، مستور داشتن & عیان گشتن، آشکار شدن

مکتوم ماندن : پنهان‌ماندن، پوشیده ماندن & ظاهر شدن، فاش شدن

مکث : آرامش، ایست، تامل، تانی، توقف، ثبات، درنگ، سکته، طمانینه، نرمش، وقار، وقفه

مکثار : بیهوده‌گو، پرحرف، پرگو، حراف، درازگو، وراج & کم‌حرف

مکث کردن : درنگ کردن، توقف کردن

مکدر : ۱ آزرده، آزرده‌خاطر، دلتنگ، دلگیر، رنجیده، غمگین، غمین، مچاله، ملول ۲ تیره، تار، کدر

مک : ۱ درست، تمام، کامل ۲ سرراست ۳ زوبین، نیزه‌کوچک، مطرد

مکدر شدن : ۱ تنگدل شدن، غمین شدن، دل‌گیر شدن، غمگین‌شدن ۲ آزردن، آزرده شدن، ناراحت شدن، آزرده‌خاطر شدن & محفوظ شدن، مشعوف‌شدن

مکدر کردن : ۱ تنگدل کردن، دلگیر کردن، غمین کردن، غمگین کردن ۲ آزردن، آزرده‌خاطر کردن & محفوظ ساختن، مشعوف کردن ۳ تیره کردن، کدر کردن

مکرآمیز : خدعه‌بار، فریب‌آمیز، محیلانه، نیرنگ‌آمیز

مکر : ۱ تزویر، تغابن، چاره، حقه، حیله، فسوس، محال، خدعه، خدیعت، دستان، دغا، شید، غدر، فریب، رنگ، زرق، ناموس، فسون، کید، نارو، نیرنگ ۲ فریفتن، خدعه کردن

مکررمکرر : بازگفته، پیاپی، پی‌درپی، تکراری، مجدد، واگفته

مکرم : ارجمند، بخشنده، بزرگوار، جواد، سخاوتمند، سخی، کریم، محترم، معز

مکرمت : بزرگواری، جوان‌مردی، بزرگی

مکروه : زشت، قبیح، کریه، مذموم، مستنکر، منفور، مهیب، ناپسند، ناخوش، ناخوشایند & مباح

مکسر : خرد، شکسته & سالم

مکشوف : آشکار، برملا، پدیدار، ظاهر، عیان، کشف‌شده، هویدا & ناپدید، ناپیدا، مکتوم، مکنون، نامکشوف، نهفته

مکشوف ساختن :آشکار کردن، نمایان ساختن، پدیدار کردن، عیان کردن

مکشوف شدن : آشکارشدن، فاش شدن، عیان گشتن، ظاهر شدن

مکفی : بس، بسنده، کافی، کفایت کننده، مشبع & غیرمکفی

مکلف شدن : ۱ متعهد شدن، عهده‌دار شدن ۲ مجبور شدن، موظف شدن ۳ به حد تکلیف رسیدن، بالغ‌شدن

مکلف : ۱ عهده‌دار، متعهد، مسئول، واداشته، مجبور، موظف ۲ بالغ

مکمل : تام، کامل، متکامل، متمم & ناقص

مکمن : بزنگاه، پنهانگاه، کمینگاه، مخفی‌گاه، نخیزگاه

مکنت : تمکن، تمول، تنعم، توانگری، خواسته، ثروت، دارایی، مال، هستی & مسکنت

مکنونات : ۱ نهفته‌ها ۲ خیالات، اندیشه‌ها، افکار

مکنون : پنهان، پوشیده، مختفی، مخفی، مستور، مکتوم & آشکار، فاش، مکشوف

مکیدن : مک زدن

مکیف : کیف‌آور، مستی‌بخش، نشاطبخش، نشئه‌زا، نشوه

مکینه : ۱ ماشین ۲ کارخانه

مگر : ۱ به‌جز، به‌استثنا، به‌غیر، جز، غیر، فقط، الا ۲ شاید، فقط ۳ همانا ۴ از قضا

مگس‌پرانی : ۱ بی‌کاری ۲ کسادی بازار

مگس : ۱ پشه ۲ ذباب

ملائکه : فرشتگان، ملک‌ها & شیاطین، شیطان‌ها

ملا : ۱ باسواد، تحصیل کرده، درس‌خوانده، عالم، فاضل ۲ آخوند، روحانی، شیخ ۳ مکتب‌دار & امی، بی‌سواد، عامی

ملابست : ۱ آمیزش، مخالطت ۲ التباس، مشتبه‌سازی ۳ آشنایی

ملاحت : ۱ جاذبه، جذبه، خوشگلی، دلفریبی، شیرین‌رفتاری، لطافت ۲ نمکین بودن، بانمک بودن، ملیح بودن ۳ خوب‌رو بودن، شیرین رفتار بودن

ملاح : ۱ جاشو، دریانورد، کشتی‌بان، ملوان، ناخدا، ناوبان، ناوکار ۲ شناگر، سباح، آب‌ورز

ملاحده : ملحدان، ملحدها، کافران، بی‌دینان، کفار، ایمان‌باختگان، بدکیشان، زندیقان، مشرکان & مومنان

ملاحظه : ۱ بررسی، دید، نظر، نگرش ۲ احتیاط، حزم، دوراندیشی، رعایت، مراعات ۳ اعتنا، امعان، پاس، پروا، توجه، محابا، التفات، مراقبت، عنایت ۴ بررسی کردن، توجه کردن، التفات کردن

ملاحظه شدن : ۱ رویت شدن، مشاهده شدن ۲ مورد بررسی قرارگرفتن

ملاحظه‌کار : باحزم، دوراندیش، عاقبت‌نگر، محتاط & بی‌ملاحظه

ملاحظه‌کاری : باحزم، دوراندیشی، عاقبت‌نگری، احتیاط & بی‌ملاحظگی

ملاحظه کردن : ۱ رویت کردن ۲ بررسی کردن ۳ احتیاط کردن ۴ رعایت کردن، مراعات کردن ۵ اعتنا کردن، پروا کردن & نادیده گرفتن

ملاخور : ۱ حیف‌ومیل ۲ ارزان

ملاخور شدن : ۱ حیف‌ومیل شدن، به یغما رفتن ۲ ارزان شدن

ملاذ : پناه، پناهگاه، ماوا، معاذ، ملجا

ملاز : زبان کوچک

ملازمت کردن :همراهی کردن، ملازمه کردن، دمخور بودن

ملازمت : مقارنه، ملازمه، همراهی

ملازم : ۱ دمخور، همدم، همراه، هم‌نشین ۲ خدمتکار، فراش، گماشته، نوکر ۳ لازمه، ملتزم ۴ متلازم، ملازمه ۵ مراقبت، مواظبت

ملاست : ۱ نرمی، همواری & درشتی، خشونت ۲ نرم شدن

ملا شدن : ۱ باسوادشدن، تحصیل کردن، درس خواندن، تحصیل کردن ۲ فاضل شدن، عالم شدن، سواددار شدن

ملاط : آژند، شفته، مخلوطشن‌وماسه و آهک، ملات

ملاطفت‌آمیز : دلجویانه، لطف‌آمیز، عطوفت‌آمیز، مهربانانه، نوازشگرانه & قهرآمیز، قهرآلود

ملاطفت : دلجویی، عطوفت، لطف، مهربانی، نوازش

ملاطفت نمودن : لطف کردن، ملاطفت کردن، مدارا کردن، مهربانی کردن

ملاعبت : بازی، تجمش، شوخی، عشق‌بازی، لودگی

ملاعبه : ۱ بازی، شوخی، سرگرمی ۲ تجمش، عشق‌بازی، معاشقه، مغازله ۳ لاس، لاسیدن

ملاعنه : ملعونان، لعنت‌شدگان، گجستگان

ملافه : ملاف، شمد، ملحفه

ملاقات : بازدید، برخورد، مقابله، تماس، برخورد، تلاقی، دیدار، رویارویی، سرکشی، لقا

ملاقات کردن : ۱ دیدار کردن، یکدیگر را دیدن، زیارت کردن، دیدن کردن ۲ روبرو شدن

ملاقاتی :صفت بازدیدکننده

ملاقه : قاشق بزرگ، ملعقه، چمچه

ملاک : ارباب، خان، زمین‌دار، فئودال، ملک‌دار & زارع

ملاک : ۱ اصل، مایه ۲ الگو، سند، معیار، مقیاس، مناط

ملال : آزردگی، افسردگی، اندوه، اندوهگینی، بیزاری، حزن، رنج، رنجش، غم، ملالت & انبساط

ملال‌آور : اندوهبار، اندوه‌آور، تاثرآور، رنج‌بار، غم‌انگیز، غم‌افزا، غم‌فزا، ملال‌انگیز، ممل & نشاطانگیز

ملال‌انگیز : تاثرآور، خسته‌کننده، کسالت‌آور، کسالت‌بار، کسالت‌زا، ملال‌آور، ملالت‌بار، ملالت‌انگیز، ممل & شادی‌بخش، نشاطانگیز، نشاطافزا

ملالت : ۱ آزردگی، آزرده‌دلی، افسردگی، اندوه، بیزاری، تکدر، حزن، دل‌آزردگی، دلتنگی، دلگیری، رنجش، ضجرت، سودا، کدورت ۲ بیزار شدن، به‌ستوه آمدن & بهجت، نشاط

ملالت‌آور : خسته‌کننده، ملالت‌انگیز، دلگیر، ملالت‌بار & بهجت‌انگیز، بهجت‌زا، نشاط‌آور

ملالت‌بار : تکدرزا، کسالت‌آور، ملال‌انگیز، ملالت‌انگیز & شادی‌زا، مسرت‌بار

ملامت‌آمیز :سرزنش‌بار، طعن‌آمیز، عتاب‌آمیز، ملامت‌بار، نکوهش‌بار & تحسین‌آمیز

ملامت : ۱ بدگویی، تقبیح، توبیخ، زخم‌زبان، سرزنش، سرکوفت، شماتت، طعنه، عتاب، قدح، لوم، نکوهش ۲ سرزنش کردن & ستایش، تمجید

ملامت‌پسند :سرزنش‌پسند، شماتت‌پسند، نکوهش‌پسند، نکوهش‌خواه

ملامت کردن :سرزنش کردن، نکوهیدن، شماتت کردن، نکوهش کردن، سرکوفت زدن، عتاب کردن & تحسین کردن، ستایش کردن

ملامت‌کنان : ۱ سرزنش کنان، شماتت کنان، عتاب کنان، نکوهش‌کنان ۲ طعنه زنان

ملامتگر : ۱ پرخاشگر، سرزنشگر، لوامه، ملامت‌گو، نکوهش‌گر & ستایشگر ۲ ملامت‌کن، ملامت‌کننده

ملامت‌گو : سرزنشگر، ملامتگر، شماتت‌کننده، نکوهش‌گر

ملاهی : ۱ خوشی، عشرت، عیاشی، لهو ۲ اسباب لهو، آلات لهو، بازیچه‌ها

ملایمت : ارفاق، اعتدال، بردباری، رفق، سازگاری، شکیبایی، صلح‌جویی، لطف، مدارا، مسالمت، مهربانی، نرمی، نعومت & تندی، خشونت

ملایم : ۱ خلیق، سازگار، صلح‌جو، مهربان، معتدل، نرم‌خو & خشن، ناسازگار ۲ آهسته، به‌تانی، کند، یواش & تند، سریع، مطبوع، نوشین ۴ خوشایند & ناخوشایند، نامطبوع

ملایم شدن : ۱ نرم‌خو شدن، مهربان شدن، معتدل شدن، خلیق‌شدن، سازگار شدن ۲ آهسته شدن، کند شدن

ملایم کردن : ۱ مهربان کردن، نرم‌خو کردن، خلیق کردن، سازگار کردن ۲ آهسته کردن، یواش کردن، کند کردن

ملایی : ۱ آخوندی ۲ تحصیل‌کردگی، سواد، سواد‌داری & بی‌سوادی

ملاء : ۱ پری ۲ انجمن، دسته، گروه، محفل، مردم & خلاء

مل : ۱ باده، خمر، شراب، صهبا، می ۲ پرسیاوشان ۳ امرود، گلابی

ملبس : ۱ پوشیده، مستور ۲ مشتبه، خلطشده، درآمیخته

ملبس شدن : لباس‌پوشیدن، پوشیدن

ملبس کردن : لباس‌پوشاندن، پوشاندن

ملبوس : پوشاک، پوشیدنی، جامه، رخت، کسوت، لباس

ملت : ۱ آیین، روش، دین، شریعت، کیش، مذهب ۲ امت، خلق، قوم، مردم & حکومت، دولت

ملتبس : ۱ پوشیده، مکتوم، نهفته، مبهم ۲ مشتبه

ملت‌پرستی : قوم‌گرایی، ملت‌خواهی، ملت‌گرایی، ناسیونالیست

ملتجا : پناهگاه، ملجا، ملاذ، امن گاه

ملتجی : پناه‌جو، پناهنده، زینهاری

ملتجی شدن : پناه‌خواستن، پناه‌جویی کردن، پناه آوردن، پناهنده‌شدن، زینهار خواستن

ملت‌خواهی : ملت‌پرستی، ناسیونالیسم

ملتزم :صفت ۱ ملازم، همراه ۲ متعهد، موظف، عهده‌دار

ملتفت : ۱ آگاه، بااطلاع، باخبر ۲ متوجه، مراقب، مواظب

ملتفت شدن : متوجه‌شدن، توجه کردن، دریافتن، التفات کردن

ملتفت کردن : آگاه کردن، متوجه کردن، توجه دادن، هشیار ساختن

ملتمس : التماس کننده، خواهشگر

ملتمسانه : التماس آمیز، عاجزانه، عجزآمیز

ملتهب : ۱ پرالتهاب، سوزان، سوزنده ۲ شعله‌ور، مشتعل

ملتهب شدن : ۱ ملتهب گشتن، پرالتهاب شدن ۲ داغ شدن، سوزان گشتن ۳ برافروختن، پرلهیب شدن، برآشفتن، آشفته شدن ۴ شعله‌ور شدن، مشتعل گشتن

ملجا : پناهگاه، پناه، حفاظ، مامن، ماوا، ملاذ

ملحد : ۱ بت‌پرست، بدآیین، بددین، بدکیش، بدمذهب، بی‌دیانت، زندیق، کافر، لامذهب، مرتد، مشرک، هندو ۲ ایمان‌باخته ۳ منحرف، شوریده‌راه

ملحفه : ملافه، رواندار

ملحقات : پیوست‌ها، ضمایم، منضمات

ملحق :اسم پیوست، پیوسته، ضمیمه، متصل، منضم، وابسته

ملحق شدن : پیوستن، منضم شدن، متصل شدن & جدا شدن، گسستن

ملحق کردن : ۱ متصل کردن، پیوند دادن ۲ منضم کردن، الحاق کردن، افزودن

ملح : ۱ نمک ۲ ملاحت

ملحوظ داشتن : ۱ لحاظ کردن، منظور کردن، ملاحظه کردن، درنظرگرفتن ۲ دیدن، نگریستن

ملحوظ شدن : ۱ لحاظشدن، منظور شدن، ملاحظه شدن، درنظر گرفتن ۲ دیدن، نگریستن

ملحوظ : ۱ لحاظ، مدنظر، منظور ۲ ملاحظه‌شده، لحاظشده

ملخ : ۱ پروانه ۲ جراد ۳ میگو

ملخص : ۱ چکیده، خلاصه، فشرده، کوتاه، مجمل، مختصر & مطول ۲ پاک، خالص، ناب ۳ سره & ناخالص، ناسره

ملزم : متعهد، متقبل، مجبور، ملتزم، وادار، واداشته

ملس : میخوش، ترش شیرین

ملعبه : ۱ آلت‌دست، بازیچه، ملعب ۲ مسخره، مضحکه

ملعنت : ۱ بدذاتی، شرارت، شیطنت، موذیگری ۲ ملعنه ۳ بیچارگی، بدبختی، شوربختی

ملعون : ۱ عاق، گجسته، لعنتی، لعن‌شده، نفرین‌شده ۲ منفور

ملغا : ۱ ابطال، باطل، لغو ۲ منتفی

ملغا شدن : لغو شدن، باطل شدن، ابطال گردیدن، بی‌اثر شدن & ۱ تایید شدن ۲ باب شدن، متداول شدن

ملغا کردن : لغو کردن، باطل کردن، ابطال کردن، بی‌اثر کردن & ۱ تایید کردن ۲ باب کردن، متداول کردن

ملفوظ : ۱ تلفظشده، اداشده ۲ تلفظپذیر، قابل تلفظ

ملک : پری، جبرئیل، سروش، فرشته

ملکت : ۱ اقلیم، خطه، قلمرو ۲ کشور، مملکت ۳ امارت، پادشاهی، سلطنت

ملک : ۱ ثروت، دارایی، مال ۲ ارض، باغ، تیول، زمین، ضیاع

ملک : ۱ خداوند ۲ امپراطور، امیر، پادشاه، خدیو، خسرو، خلیفه، سلطان، شاهنشاه، شاه، شهریار ۳ صاحب & رعیت

ملک : ۱ خطه، سرزمین، شهر، قلمرو، کشور، ولایت ۲ استیلا، پادشاهی، سلطه، فرمانروایی ۳ احتشام، بزرگی، عظمت ۴ جهان‌ظاهر، عالم سفلی

ملک‌دار : زمین‌دار، فئودال، مالک، ملاک، صاحب ملک

ملک‌زاده، ملکزاده: امیرزاده، شاهزاده & گدازاده

ملکوت : ۱ عالم‌علوی، عالم‌غیب، عالم‌مجردات، لاهوت & ناسوت ۲ عالم فرشتگان ۳ بزرگی، عظمت

ملکوتی : ۱ آسمانی، روحانی، صمدانی، غیبی، قدسی، لاهوتی ۲ الهی، الوهی، ایزدی، ربانی، یزدانی & ناسوتی

ملکوک شدن : ۱ لکه‌دار شدن، آلوده شدن ۲ بدنام شدن ۳ رسوا گشتن، مفتضح شدن

ملکوک کردن : ۱ لکه‌دار کردن، آلوده کردن ۲ بدنام کردن ۳ رسوا کردن، مفتضح کردن

ملکوک : ۱ لکه‌دار ۲ آلوده ۳ بدنام، رسوا، مفتضح

ملکول : کوچکترین جزء جسم، ذره

ملکه : شهبانو، شهربانو & پادشاه

ملکه : ۱ ملک، قدرت ۲ صفت، سجیه & حال

ملکی : پای‌پوش، کفش، گیوه، پاپوش

ملکیت : تصاحب، تملک، مالکیت

ملل : ۱ ملت‌ها، اقوام، قبایل، قبیله‌ها، خلق‌ها، قوم‌ها & نحل، نحله‌ها ۲ ادیان، مذاهب

ملمع : الوان، رنگارنگ

ملموس : بسوده، قابل‌لمس، لمس کردنی & غیرملموس

ملموس شدن : ۱ قابل‌لمس شدن ۲ قابل‌درک شدن، ادراک‌پذیرشدن

ملموس کردن : ۱ قابل‌لمس کردن ۲ قابل‌درک کردن، ادراک‌پذیر کردن

ملنگ : ۱ تردماغ، سرخوش، شاداب، سرمست، شنگول، لول، مست، مخمور ۲ سرحال، بانشاط ۳ درویش، قلندر (هند، افغانستان) ۴ کم‌خرد، نادان

ملوان : ۱ جاشو، دریانورد، کشتیبان، ملاح، ناوبان، ناوکار ۲ شب‌وروز

ملوث : آغشته، آلوده، پلید، کثیف & پاک

ملوث شدن : پلیدگشتن، آلوده شدن & منزه شدن

ملوث کردن :آلودن، آلوده کردن & منزه ساختن

ملودی : نغمه، نوا، آهنگ

ملوس : خوشگل، دلپذیر، دوست‌داشتنی، ظریف، قشنگ، جذاب، ملیح، ملوسک

ملوط : امرد، خنیث، لواطه، مخنث

ملوک‌الطوایفی :خان‌خانی، خان‌سالاری، ارباب‌سالاری، مالک‌سالاری، فئودالی، قبیله‌سالاری، عشیره‌سالاری

ملوکانه : پادشاهانه، خسروانه، شاهانه، شاهوار

ملوک : پادشاهان، شاهان، ملک‌ها & رعایا، رعیت‌ها

ملول : ۱ آزرده، اندوهگین، بیزار، تنگ‌دل، دلتنگ، دل‌مرده، غمگین، غمناک، متاثر، مکدر، نژند، نفور ۲ ولرم & ۱ شاد ۲ داغ، سرد

ملول ساختن : ۱ به‌ستوه‌آوردن، بیزار کردن ۲ افسرده کردن، اندوهگین کردن، غمگین کردن & شادمان کردن

ملول شدن : ۱ به‌ستوه‌آمدن، بیزار شدن، نفور شدن ۲ افسرده شدن، ملال‌زده شدن، دلتنگ شدن، غمگین شدن & شادشدن

ملول کردن : ۱ به‌ستوه‌آوردن، بیزار کردن ۲ افسرده کردن، اندوهگین کردن، غمگین کردن & شادمان کردن

ملول گشتن : ۱ به‌ستوه‌آمدن، بیزار شدن، نفور شدن ۲ افسرده شدن، ملال‌زده شدن، دلتنگ شدن، غمگین شدن & شادشدن

ملون : ۱ الوان، رنگارنگ ۲ ذوبحرین

ملو : هیز

ملهم : الهام‌بخش، الهام کننده

ملهوف : ۱ دادخواه، ستمدیده، مضطر، مظلوم ۲ غمگین، اندوهگین، غمزده، غمین

ملی‌پوش : ورزشکار عضوتیم‌ملی

ملیت : ۱ قومیت ۲ تابعیت ۳ هویت ملی

ملیح : ۱ باملاحت، بانمک، ملیحه، نمکین ۲ گندمگون، گیرا ۳ خوشگل، دل‌ربا، زیبا، قشنگ & زشت، بدگل ۴ خوش‌آیند، دل‌نشین، دوست‌داشتنی

ملی : ۱ مربوط به ملت، عمومی ۲ ملت‌گرا، ملت‌خواه ۳ مردمی & دولتی ۴ خصوصی، غیردولتی & دولتی

ملین : ۱ یبوست‌زدا ۲ نرم‌کننده، آرام‌کننده

ممات : ۱ فوت، مرگ، وفات ۲ لحظه‌مرگ، واقعه & حیات

ممارست : ۱ تکرار، تمرین، ورزش، ورزیدگی ۲ تمرین کردن، ورزش کردن، ورزیدن

ممارست کردن :تکرار کردن، تمرین کردن

مماس : دارای تماس

مماس شدن : ۱ تماس‌یافتن ۲ تلاقی یافتن ۳ ساییده شدن

مماشات : اهمال، تسامح، سازگاری، سازش، مدارا، مسامحه، معاطله، مماطله، نرمی، همراهی

مماشات کردن :مدارا کردن، سازش کردن، نرمی به خرج دادن، سازگاری کردن، مدارا کردن، همراهی کردن & لجاجت ورزیدن

مماطله : ۱ اهمال، تسویف، درنگ، تاخیر، مسامحه، مماطلت، مماشات، سهل‌انگاری، دفع‌الوقت ۲ منع کردن، جلوگیری کردن ۳ دفع الوقت کردن

مماطله کردن : ۱ درنگ کردن، تاخیر کردن، معطل کردن، دفع‌الوقت کردن ۲ اهمال ورزیدن، سهل‌انگاری کردن، مسامحه کردن

ممالک : ۱ مملکت‌ها، کشورها ۲ ایالات، ایالت‌ها ۳ ولایات، ولایت‌ها

ممالیک : ۱ بندگان، غلامان ۲ کنیزان

ممانعت : ۱ بازداشتن ۲ جلوگیری، خودداری، دفع، قدغن، منع & ترغیب

ممانعت شدن : منع‌شدن، بازداشته شدن، جلوگیری شدن

ممانعت کردن :باز داشتن، جلوگیری کردن، منع کردن

ممتاز : ۱ برگزیده، زبده، منتخب، نخبه ۲ سرآمد، برجسته ۳ متمایز، چشمگیر، مشخص ۴ عالی، برتر، خوب ۵ اعلا ۶ نفیس، مرغوب ۷ متشخص، مشهور، مهم ۸ شاخص

ممتاز شدن : برترشدن، برجسته شدن، سرآمد گشتن، متمایز شدن

ممتحن :صفت آزما، آزمایشگر، آزماینده، امتحان‌کننده

ممتد : ۱ امتداددار، دراز ۲ طولانی، طویل ۳ کشیده ۴ وسیع ۵ پیوسته، مدام & منقطع

ممتع : ۱ پر، وافی ۲ پربهره، سودمند، نافع

ممتع شدن : بهره‌مندشدن، برخوردار شدن

ممتلی :آکنده، انباشته، پر، سرشار، مشحون، مملو & تهی، خالی

ممتلی شدن : پر شدن، لبالب شدن، لبریز گشتن، آکنده شدن، مملو شدن

ممتلی کردن : پر کردن، لبالب کردن، لبریز کردن، مملو کردن، آکندن

ممتنع : ۱ محال، ناشدنی، ناممکن ۲ امتناع کننده، خودداری کننده & ممکن

ممد :اسم ۱ معاون، یاری‌دهنده، یاریگر، یاور ۲ کشنده

ممدوح : ۱ ستوده، محمود & مقدوح، ناممدوح ۲ ستایش‌شده، تحسین‌شده & ستایشگر

ممدود : ۱ کشیده ۲ طولانی، دراز ۳ گسترده، وسیع

ممر : ۱ راه، طریق ۲ گذرگاه، معبر، عبورگاه ۳ پل، جسر

ممزوج : آمیخته، درهم، قاطی، مخلوط، مرکب

ممزوج شدن : آمیخته‌شدن، مخلوط شدن، درهم رفتن، قاطی شدن، ترکیب شدن

ممزوج کردن :آمیختن، مخلوط کردن، درهم کردن، قاطی کردن، ترکیب کردن

ممسک : بخیل، تنگ‌چشم، تنگ‌نظر، خسیس، زفت، گرسنه‌چشم، لئیم، نان‌نخور، نظرتنگ & سخی، کریم

ممسکی : بخل، خست، لئامت & سخاوت

ممکن : امکان‌پذیر، شدنی، صورت‌پذیر، محتمل، مقدور، میسر، میسور & ۱ غیرممکن ۲ واجب

ممکن شدن : ۱ میسر شدن، امکان یافتن، مقدور شدن ۲ عملی‌شدن، به حقیقت پیوستن، محقق شدن

ممل : خسته کننده، کسالت‌بار، کسالت‌زا، ملال‌آور، ملال‌انگیز، ملالت‌بار & نشاط‌آور

مملکت : اقلیم، سرزمین، قلمرو، کشور، ولایت

مملو : آکنده، انباشته، پر، سرشار، لبالب، لبریز، مشبع، مشحون، ممتلی & تهی، خالی

مملو شدن : پرشدن، لبریز شدن، لبالب شدن، سرشار شدن، آکنده شدن، ممتلی شدن

مملوک : برده، بنده، زرخرید، عبد، غلام & ارباب، مالک

مملو کردن : پر کردن، لبریز کردن، لبالب کردن، سرشار کردن، آکندن، ممتلی کردن

ممنوع‌الورود : ۱ قاچاق ۲ قرق

ممنوع : غیرمجاز، غیرقانونی، قدغن، ممنوعه، منع‌شده، ناروا، نهی & مجاز

ممنون : سپاسگزار، قدردان، متشکر، منت‌پذیر، نمک‌شناس & کفور

ممنون شدن :سپاسگزار شدن، قدردان بودن، متشکر شدن، سپاس داشتن

مموش : ۱ فکلی ۲ قرتی، بچه‌قرتی ۳ ژیگولو

ممه : ۱ پستان ۲ پستانک

ممهور شدن : مهرشدن

ممهور :اسم مهر، مهرشده

ممیت : میراننده & محیی

ممیز :اسم ۱ ارزیاب، شناسا، مفتش، مقوم ۲ شاخص، مشخص ۳ آگاه، دانا

ممیزی : ارزیابی، بررسی، تحقیق، تفتیش، رسیدگی، سانسور، وارسی

منابر : منبرها

منابع : ۱ منبع‌ها، سرچشمه‌ها ۲ ماخذ، مرجع‌ها

مناجات : ۱ دعا، رازگویی، نیایش ۲ رازونیاز کردن (باخدا) ۳ نجوا کردن ۴ سحر، سحرگاه (در ماه رمضان)

مناجات کردن : ۱ رازونیاز کردن، نجوا کردن، دعا خواندن، نیایش کردن ۲ سحرخوانی کردن، مناجات‌خوانی کردن، مناجاتگری کردن

مناجاتی : مناجاتگر، مناجات‌خوان

منادی : جارچی، منادی‌گر، ندادهنده، نداگر، هاتف

منار : گلدسته، ماذنه، مناره

مناره : گلدسته، ماذنه، منار

منازع :صفت پیکارجو، دشمن، ستیزه‌جو، ستیزه‌گر، عدو، مبارز، محارب، مدعی، معاند

منازعه : تنازع، جدال، جنگ، دعوا، کشمکش، مرافعه، مناقشه، نزاع، منازعت، درگیری، ستیز، ستیزه

منازل : ۱ خانه‌ها، سراها، منزل‌ها ۲ مراحل ۳ اتراقگاه‌ها

مناسبات : روابط، ارتباطات، وابستگی‌ها، پیوندها

مناسبت : ۱ ارتباط، بستگی، تناسب، ربط، سنخیت، موافقت، موقعیت ۲ دلیل، جهت، سبب، انگیزه

مناسب : ۱ درخور، زیبنده، شایسته، قابل، نیکو ۲ بموقع، جور، سازگار، مساعد، موافق ۳ فراخور، معقول ۴ مشابه، همانند ۵ ارزان، رخیص & نامناسب

مناسک : آداب، آیین‌ها، سنن، عبادات، عبادت‌ها، منسک‌ها، مراسم، نیایش‌ها

مناصب : رتبه‌ها، درجه‌ها، منصب‌ها، مقامات

مناصحت : اندرز دادن، پنددادن، نصح، نصیحت کردن

مناصفه : دونیمه کردن، دوبخش کردن، دوقسمت کردن، نصف کردن

مناط : ۱ اساس، بنیان، حجت، سند، ملاک ۲ معیار، مبنا ۳ آویختگی، آویزش، تعلیق

مناطق : منطقه‌ها، نواحی، ناحیه‌ها

مناظر : پرسپکتیو، چشم‌اندازها، منظره‌ها

مناظره : ۱ بحث، جدل، مباحثه، مجادله، مذاکره، مطارحت ۲ مباحثه کردن، مجادله کردن، ستیهیدن

مناظره کردن :مباحثه کردن، مجادله کردن، بحث کردن

مناع : بازدارنده، منع کننده

مناعت : ۱ بزرگ‌منشی، بلندنظری، بزرگواری، بلندهمتی، عزت‌نفس، والاهمتی ۲ بلندنظر بودن ۳ طبع عالی‌داشتن

منافات : اختلاف، تفاوت، تنافر، تضاد، ناهم‌خوانی، تناقض، مغایرت، ناسازگاری

منافات داشتن : ۱ فرق داشتن، اختلاف داشتن، تفاوت داشتن ۲ نقیض بودن، تضاد داشتن، ناهم‌خوانی داشتن، ناسازگار بودن، ناسازگاری داشتن، تضاد داشتن، ناهم‌خوان بودن

منافذ : ۱ منفذها، سوراخ‌ها ۲ محل‌های نفوذ

منافع : فواید، مزایا، مصالح، سودها، منفعت‌ها، فایده‌ها & مضار

منافقانه : ریاکارانه، مزورانه

منافقت : تزویر، دورویی، سالوس، ظاهرنمایی، نفاق

منافق :صفت ۱ دورو، ریاکار، مزور & صادق ۲ غماز ۳ کافر

منافی :اسم تناقض، ضد، مخالف، مغایر، انکارکننده، ناسازگار، ناساز، نافی، نفی‌کننده

مناقب : خصایل، فضایل، محاسن، محامد، محمدت‌ها، منقبت‌ها، نیکی‌ها

مناقشات : مناقشه‌ها، جدال‌ها، مجادله‌ها، ستیزه‌ها، منازعه‌ها

مناقشه : بحث، جدال، جدل، ستیز، ستیزه، ستیزه‌جویی، سختگیری، کشمکش، مجادله، منازعه، نقار

مناقشه کردن : ۱ نزاع کردن، بحث کردن، جدل کردن ۲ ستیز کردن، ستیزه‌جویی کردن، خصومت ورزیدن

مناقصه : ۱ ارزان‌خری ۲ کم کردن، رقابت کردن (درقیمت و فروش)، مناقصت

مناکحت : زناشویی، عروسی، مناکحه، مزاوجت، نکاح، وصلت & بیزاری، جدایی، طلاق

مناکحه : زناشویی، عروسی، مزاوجت، مناکحت، نکاح، وصلت & طلاق

منال : ۱ درآمد، ملک ۲ تمکن، تمول، ثروت، دارایی

منام : ۱ خواب، رویا ۲ خوابگاه

منان : بخشایشگر، بخشنده، منت‌گزار

مناهج : ۱ منهج‌ها، راه‌ها، طریق‌ها، طرق ۲ شیوه‌ها، روش‌ها

مناهی : نهی‌شده‌ها، منکرات

منبر : ۱ تریبون، کرسی ۲ جلسه سخنی‌رانی، مجلس وعظ

منبری : واعظ، خطیب، روضه‌خوان، موعظه‌گر

منبسط : ۱ باز، گسترده، گشاده، گشوده ۲ بشاش، خوشحال، شادان، گشاده‌رو & بسته، منقبض

منبع : اصل، چشمه، سبب، سرچشمه، علت، ماخذ، مبداء، مرجع، منشا

منبعث : ۱ برانگیخته ۲ نشات گرفته، ناشی

منبعث شدن : نشات گرفتن، ناشی شدن(از )

منت : احسان، برتری، سپاس، شکر، فضل، نیکی، لطف

منتج : ۱ برآیند، منتجه ۲ منتهی، منجر

منتج شدن : ۱ نتیجه‌دادن ۲ منجر شدن، منتهی شدن

منتخب : انتخاب‌شده، برگزیده، زبده، صفوت، گزیده، مندوب، نخبه، نقاوه & انتصابی

منت داشتن :سپاس‌گزار بودن، متشکر بودن، ممنون بودن، منت‌پذیر بودن

منتزع : ۱ جدا، سوا، کنده، منفک ۲ مجرد

منتزع شدن : جداشدن، جدا گشتن

منتسب : ۱ خویشاوند، قوم، منسوب، وابسته & منتزع ۲ نسبت‌داده‌شده

منتسب کردن : ۱ نسبت دادن، انتساب دادن ۲ وابسته کردن

منتشا : عصای قلندر، چوب‌دستی درویشان

منتشر :صفت ۱ پراکنده، متفرق ۲ انتشار، پخش، چاپ

منتشر شدن : ۱ انتشار یافتن ۲ پخش شدن، توزیع شدن ۳ پراکنده شدن ۴ چاپ شدن، به چاپ رسیدن ۶ سرایت کردن ۷ گسترده شدن

منتشر کردن : ۱ انتشار دادن ۲ پخش کردن، توزیع کردن ۳ پراکندن ۴ چاپ کردن، به چاپ رساندن ۵ سرایت دادن ۶ گستردن ۷ ترویج کردن، رواج‌دادن

منتصر : پیروز، غالب، فاتح، ناصر & مغلوب، مقهور

منتظر : ۱ امیدوار، انتظارکش، چشم‌به‌راه، گوش‌به‌زنگ ۲ مترصد، مترقب ۳ متوقع، مراقب، نگران

منتظر خدمت :معلق، برکناری (موقت)

منتظر شدن : صبر کردن، انتظار کشیدن، منتظر ماندن، چشم به راه‌بودن

منتظم : آراسته، بسامان، مرتب، منظم & نامنتظم، غیرمنتظم

منتفع : سودبرنده، نفع‌برنده، بهره‌ور، بهره‌مند & متضرر، خسران‌دیده، زیان‌رسیده

منتفی : برطرف، رد، رفع، نفی، نفی‌شده، انجام‌نشدنی

منتفی شدن : ۱ برطرف شدن، از بین رفتن، از میان رفتن ۲ مسکوت ماندن، رها شدن

منتقد :صفت ۱ انتقادکننده، ایرادگیر، ناقد، خرده‌گیر، عیب‌جو، معترض، نکته‌گیر، انتقادگر، انتقادجو ۲ ناقد، نقدنویس

منتقل :صفت ۱ جابه‌جایی، نقل‌مکان ۲ انتقال‌یافته ۳ نقل‌شده، برده‌شده

منتقل کردن : ۱ جابه‌جا کردن، انتقال دادن، نقل‌مکان دادن ۲ بردن ۳ رساندن، ابلاغ کردن & منتقل شدن

منتقم :صفت انتقام‌جو، کینه‌توز، کینه‌خواه، کینه‌جو، کینه‌کش، کینه‌ورز، کینه‌ور & عفو

منت گذاشتن : ۱ منت نهادن، به رخ کشیدن ۲ لطف کردن، محبت کردن، نیکی کردن، احسان کردن & منت‌پذیرفتن

منت نهادن : ۱ منت‌گذاشتن ۲ لطف کردن، محبت کردن ۳ احسان کردن، نیکی کردن

منتهاالیه : آخر، انتها، پایان، ته & آغا

منتها : ۱ اما، لیکن، ولی ۲ آخر، انتها، پایان ۳ درنهایت

منتهی : مختوم، منجر

منثور :اسم ۱ پراکنده، متفرق ۲ نثر ۳ شب‌بو & منظوم

منجح : ۱ کامروا، کامیاب ۲ پیروز، پیروزمند ۳ نجات‌بخش، ناجی، رهایی‌بخش، رهاننده

منجر : کشیده، منتج، منتهی، کشیده‌شده

منجلاب : ۱ باتلاق، لجن‌زار ۲ گرداب، ورده ۳ پارگین، گنداب، وحل ۳ دامگاه، دامگه ۴ گودال

منجلی : آشکار، جلوه‌گر، جلی، عیان & مختفی

منجلی شدن : آشکارشدن، جلوه‌گر شدن، عیان گشتن، منجلی گشتن، متجلی شدن

منجلی کردن : آشکار کردن، جلوه‌گری کردن، آشکار ساختن، عیان کردن، تجلی کردن، ظاهر شدن

منجم : اخترشناس، ستاره‌شناس، گردون‌شناس، نجوم‌دان، اختربین

منجمد شدن : ۱ یخ زدن، یخ بستن ۲ فسردن

منجمد : ۱ یخ‌بسته، یخ‌زده ۲ بسته، جامد، دلمه & مایع ۳ بی‌حرکت

من‌جمله : ازآن‌جمله، ازآن‌میان، ازجمله

منجنیق : فلاخن، قلاب‌سنگ، قلماسنگ

منجی :اسم رهاننده، رهایی‌بخش، ناجی، نجات‌بخش، نجات‌دهنده

منحرف : ۱ بیراهه‌رو، فاسد، خراب، آن‌کاره، پالان‌کج، سست‌قدم، کجرو، گمراه، منحط ۲ انحراف‌دار، قیقاج، متمایل، ناراست ۳ ملحد & مهتدی

منحرف شدن : ۱ فاسد شدن، خراب شدن، منحط شدن، آن‌کاره‌شدن ۲ بیراهه رفتن، گم‌راه شدن ۳ انحراف‌داشتن ۴ دور شدن (از راه راست)

منحرف کردن : به‌بیراهه کشاندن، گمراه کردن، از راه به در بردن

منحصرمنحصر شدن :انحصار یافتن، محدود شدن

منحصر کردن :منحصر ساختن، محدود کردن

منحصر : ۱ مختص، مخصوص، ویژه ۲ انحصاریافته ۳ محدود، محصور

منحط : ۱ انحطاطیافته، پست، غاوی، فرومایه ۲ فاسد، گمراه، منحرف

منحل : ۱ برچیده، تعطیل، متلاشی، منحله & برپا، دایر ۲ بازشده، حل‌شده

منحل شدن : ۱ انحلال‌یافتن، برچیده شدن ۲ گسسته شدن، گسیخته‌شدن ۳ از هم پاشیدن، متلاشی شدن ۴ حل‌شدن، وا شدن

منحنی : ۱ انحنادار، خمیده، قوس‌دار، کج، مقوس ۲ هلال، خمیده & مستقیم

منحوس : بداختر، بدبخت، شوم، مشئوم، نامبارک، نامیمون، نحس، نکبتی & مبارک، همایون

منحول :اسم سخن‌بربسته، شعربربسته، منتسب، انتحالی

من‌حیث‌المجموع : ازهرنظر، به‌طورکلی، جمعاً، روی‌هم‌رفته، کلاً

منخر : سوراخ بینی

من : ۱ خود، خویشتن، خویش ۲ ضمیر ۳ نفس ۴ ضمیر اول‌شخص مفرد ۵ سه کیلو، واحد وزن

من‌درآوردی : ۱ بی‌پایه، بی‌سروته، جعلی، ساختگی، مجعول، نامربوط، بی‌ماخذ ۲ من‌درآری، من عندی

مندرج : ثبت‌شده، درج‌شده، ضبط، نوشته

مندرس : اسقاط، پاره‌پاره، پوسیده، خلق، خلقان، ژنده، فرسوده، کهنه، مرقع & نو

مندرس شدن :فرسوده شدن، ژنده شدن، کهنه شدن، پاره‌پاره‌شدن

مندوب : مستحب & ۱ حرام ۲ واجب ۳ منتخب، برگزیده

مندیل : ۱ دستار، سربند، عصابه، عمامه ۲ دستمال

منزجر : بیزار، دل‌زده، متنفر، نفور

منزجر شدن : بیزارشدن، دل‌زده شدن، متنفر شدن، نفور گشتن

منزجر کردن : بیزار کردن، متنفر کردن، دل‌زده کردن

منزلت داشتن : ۱ ارج داشتن، قرب داشتن، قدر داشتن، حرمت‌داشتن ۲ ارزش داشتن، اهمیت داشتن، اعتبارداشتن ۳ شان داشتن، مرتبت داشتن ۴ مکانت‌داشتن، درجه و پایه داشتن

منزلت : ۱ شان، درجه، رتبه، مقام، مرتبه، مرتبت ۲ حد، محل، پایگاه، جایگاه، پایه ۳ ارزش، اهمیت، اعتبار، ارج، بها ۴ جاه، شان ۵ قدر، قرب، حرمت، آبرو

منزل : ۱ جا، مکان ۲ جایگاه، مقام ۳ بیت، خانه، دار، دولت‌سرا، سامان، سرا، کاشانه، ماوا، مسکن، موطن، نشیمن، وثاق، یورت ۴ مرحله ۵ اهل‌بیت، زن و فرزندان ۶ مقصد، هدف ۷ اقامتگاه ۸ مسافت بین دواتراق ۹ منزلگاه، منزلگه

منزل دادن : جا دادن، سکونت دادن

منزل داشتن : اقامت کردن، سکونت داشتن، ساکن بودن

منزل کردن : اقامت کردن، منزل گرفتن، خانه گرفتن، ماوا گرفتن، سکنا گزیدن

منزوی :صفت خلوت‌نشین، خلوتی، عزلت‌گزین، گوشه‌گیر، گوشه‌نشین، معتزل، معتکف

منزوی شدن : خلوت‌گزیدن، گوشه‌گیر شدن، عزلت گزیدن، تنها شدن، دوری گزیدن، گوشه‌نشین شدن

منزوی کردن : ۱ تنها گذاشتن، گوشه‌نشین کردن ۲ به حاشیه‌راندن، حاشیه‌نشین کردن

منزه : ۱ پاک، پاکیزه، مقدس، مهذب، نظیف ۲ بری، مبرا ۳ پاکدامن ۴ بی‌آلایش & ناپاک، نامنزه

منسجم : انسجام‌یافته، باانسجام، ساختاریافته، پیوسته، سیستماتیک، مدون، نظام‌مند، یکپارچه & غیرمنسجم

منسوبان : ارحام، اقربا، اقوام، خویشان، منسوبین & بیگانگان، غربا

منسوب : ۱ خویش، قوم، متعلق، منتسب، وابسته ۲ مربوط، پیوسته & غریبه

منسوجات : بافته‌ها، پارچه‌ها، بافته‌شده‌ها، بافتنی‌ها

منسوج :اسم بافته، پارچه، نسیج

منسوخ شدن : ۱ ازرواج افتادن، نامتداول گشتن، از بین رفتن & باب شدن، متداول گشتن ۲ لغو شدن، ملغا شدن، باطل شدن ۳ نامعتبر شدن، از اعتبار افتادن

منسوخ کردن : ۱ باطل کردن، ازبین بردن ۲ لغو کردن، ملغا ساختن & باب کردن، متداول ساختن ۳ ازرواج انداختن

منسوخ گشتن : ۱ باطل شدن، ازبین رفتن ۲ لغو شدن، ملغا شدن & باب شدن، متداول شدن ۳ ور افتادن

منسوخ : ۱ نسخ، نسخ‌شده، باطل گردیده، فسخ‌شده ۲ ازبین‌رفته، ورافتاده، نامتداول، نارایج، دمده & رایج، مد

منشات : تحریرات، مراسلات، مکتوبات، نامه‌ها

منشا : ۱ اصل، سرچشمه، مبداء، محل پیدایش، منبع ۲ سبب، باعث، موجب ۳ جای نشوونما

منش : خصلت، خلق، خو، خوی، داب، سجیه، سگال، شخصیت، طبع، طبیعت، عادت

منشعباب : ۱ شاخه‌ها، متفرعات ۲ شعبه‌ها

منشعب : شاخه، شاخه‌شاخه، متفرع

منشعب شدن : ۱ جدا شدن، کناره گرفتن ۲ شاخه شاخه شدن، متفرع گشتن

منشق : ۱ پاره، شکافته ۲ ترکیده، منفجر

منشور :اسم ۱ اجازه، حکم، خط، رقعه، رقیمه، طغرا، طومار، عرضحال، عریضه، فرمان، کاغذ، مراسله، مرقومه، مکتوب، نامه، نبشته، نوشته، ورقه ۲ بلور ۳ چندوجهی ۴ پراکنده، منتشر ۵ زنده‌شده، مبعوث ۶ اصول، نظریات

منشیانه : ۱ به شیوه‌منشیان، ادیبانه، دبیرانه ۲ پرتکلف، متکلفانه

منشی : دبیر، کاتب، کاغذنویس، مترسل، نویسنده

منشی‌گری : دبیری، کتابت، نویسندگی

منصب : ۱ پایگاه، جاه، درجه، قدر، مرتبه، مقام ۲ پیشه، سمت، شغل، کار

منصب‌دار : صاحب‌منصب، دارای مقام

منصرف : پشیمان، برگشته، انصراف‌یافته، صرف‌نظرکرده

منصرف شدن : ۱ ترک کردن، چشم‌پوشی کردن، صرف‌نظر کردن(ازقصد و میل) ۲ انصراف حاصل کردن، برگشتن، عدول کردن

منصرم : بریده، جدا، گسسته، منقطع

منصف : ۱ انصاف‌دار، باانصاف، بامروت ۲ حق‌بین، دادگر، عادل & بی‌انصاف ۳ بی‌نظر ۴ آزرم‌جو

منصفانه : حق‌بینانه، دادگرانه، عادلانه

منصفت : انصاف، دادگری، عدالت، عدل، قسط

منصف : ۱ نیمساز ۲ منصف‌الزاویه ۳ دونیمه‌کننده

منصوب : ۱ تعیین، برگماشته، نصب‌شده، نصب ۲ برپا، قایم، مستقیم

منصوب شدن : گماشته‌شدن، نصب شدن، پست گرفتن

منصوب کردن :برگماشتن، گماشتن، منصب دادن، منصب‌بخشیدن

منصور : پیروز، چیره، غالب، فاتح، فیروز، نصرت‌یافته، فیروزمند، مظفر & مغلوب، مقهور

منصه : ۱ کرسی، تخت ۲ محل‌حضور، جایگاه ۳ جلوه گاه

منضبط : بالانضباط، بانظم، مرتب، منظم

منضج : کارکن، مسهل، منجز

منضمات : لواحق، ضمایم، پیوست‌ها

منضم : پیوست، ضمیمه، ملحق

منضم شدن :ضمیمه شدن، پیوستن، ملحق شدن، متصل شدن

منضم کردن :ضمیمه کردن، متصل کردن

منطبق : ۱ برابر، تطبیق‌یافته، مطابق، موافق، یکسان ۲ برهم‌نهاده، روی‌هم‌قرارگرفته

منطفی : خاموش، فرونشانده & مشتعل

منطفی شدن : خاموش‌شدن، به خاموشی گراییدن

منطق : ۱ سخن، کلام ۲ بینه، عقل ۳ روش‌شناسی، متدولوژی ۴ دلیل، علت

منطقه : بخش، حدود، خطه، محدوده، ناحیه

منطقی :اسم ۱ عقلایی، عقلانی، مدلل، درست، سنجیده، معقول ۲ روش‌شناس، منطق‌دان ۳ جدلی & غیرمنطقی، نامعقول

منطوق : ظاهر کلام، صورت‌سخن & مفهوم

منطوی : ۱ درهم‌پیچیده ۲ درنوردیده ۳ گردآمده

منظر : ۱ تماشاگاه، منظره، چشم‌انداز، دورنما ۲ دید، دیدگاه، نظرگاه ۳ لقا ۴ مقبول، موردپسند

منظره : تماشاگاه، چشم‌انداز، منظر، نظرانداز، نظرگاه، نما

منظم : آراسته، بسامان، پرداخته، باترتیب، مرتب، منتظم & پراکنده، نابسامان، نامنظم

منظور شدن : محسوب‌شدن، لحاظ شدن، درنظر گرفتن، قلمداد شدن، مورد توجه قرار گرفتن، لحاظ شدن، ملحوظگشتن

منظور : ۱ غرض، قصد، مراد، مقصود ۲ غایت، هدف ۳ قلمداد، ملحوظ ۴ مقبول، مورد پسند

منظور کردن :محسوب کردن، لحاظ کردن، درنظر گرفتن، قلمداد کردن، منظور داشتن، مورد توجه قراردادن

منظوم : ۱ آراسته، بسامان، مرتب ۲ کلام موزون، شعر ۳ به‌رشته‌کشیده‌شده & منثور

منظومه : ۱ سیستم، مجموعه سیارات ۲ حکایت منظوم

منع : ۱ بازداشت، تحریم، جلوگیری، قدغن، ممانعت، نفی، نهی ۲ بازداشتن، جلوگیری کردن، ممانعت به‌عمل آوردن

منع شدن : قدغن شدن، نهی شدن، ممانعت شدن، جلوگیری شدن

منعطف شدن :متمایل شدن، برگرداندن

منعطف کردن : ۱ متوجه کردن، معطوف ساختن ۲ تغییر جهت‌دادن، منعطف ساختن

منعطف : ۱ متوجه، متمایل ۲ برگشته، انعطاف‌یافته

منعقد : ۱ برپا، برقرار، دایر ۲ بسته، مجری ۳ دلمه، منجمد

منعقد شدن : ۱ بسته شدن ۲ دلمه شدن ۳ سفت شدن ۴ برگزار شدن، برپا داشتن، تشکیل شدن، ترتیب‌یافتن

منعقد کردن : ۱ بستن ۲ سفت کردن ۳ تنظیم کردن ۴ برپا کردن، برگزار کردن، تشکیل دادن، ترتیب دادن

منع کردن : قدغن کردن، نهی کردن، ممانعت کردن، بازداشتن، جلوگیری کردن، ممنوع کردن

منعکس : ۱ بازتابیده، انعکاس‌یافته ۲ نمایان، پدیدار، نمودار ۳ تابش‌یافته ۴ برگشته، واژگون ۵ ثبت‌شده، درج‌شده

منعکس شدن :انعکاس یافتن، پرتو افکندن، بازتابیدن & منعکس کردن

منعکس کردن : ۱ بازتاب دادن، انعکاس دادن ۲ بازتاباندن

منعم : بخشنده، توانگر، ثروتمند، دارا، غنی & مسکین

منغص : تیره، کدر، مکدر، ناخوش، ناگوار

منغض کردن : ۱ تیره کردن، مکدر ساختن ۲ ناخوش کردن، ناگوار ساختن

منفجر : ترکیده، شکافته، گشوده

منفجر شدن : ۱ ترکیدن ۲ از حال طبیعی خارج شدن (ناگهانی) ۳ اوج گرفتن، شدت یافتن ۴ از هم پاشیدن

منفجر کردن :ترکاندن

منفذ : ۱ ترک، ثقبه، خلل‌وفرج، رخنه، روزن، روزنه، سوراخ، شکاف، مجرا ۲ پنجره

منفرجه :صفت ۱ باز، گشاده & حاده، بسته ۲ جدا ۳ دور

منفردمنفرد : ۱ تک، تنها، جدا، فرد، واحد، یکتا، یکه، یگانه ۲ عزب، مجرد & متاهل ۳ بی‌مانند، بی‌نظیر، وحید، یگانه

منفصل :صفت ۱ جدا، دور، سوا، گسسته، گسیخته، منفک، منقطع & متصل، پیوسته ۲ اخراج، برکنار، عزل

منفصل شدن : برکنارشدن، معزول شدن & منصوب شدن

منفصل کردن : ازکار برکنار کردن، معزول کردن & منصوب کردن

منفعت بردن : سودبردن، نفع کردن، فایده بردن، سود کردن & ضرر کردن، زیان کردن

منفعت : ۱ بهره، سود، فایده، مداخل، نفع ۲ ربا، ربح، کرایه ۳ رجحان، مزیت & مضرت

منفعت‌طلب :سودجو، نفع‌طلب، منفعت‌پرست

منفعت‌طلبی :سودجویی، نفع‌طلبی، منفعت‌پرستی

منفعل : ۱ پشیمان، تائب ۲ بی‌اراده ۳ اثرپذیر، تاثیرپذیر، پذیرا ۴ خجل، شرمسار، شرمنده

منفعل شدن : ۱ شرمنده شدن، شرمسار گشتن، خجل گشتن ۲ تاثیر پذیرفتن

منفق : ۱ انفاق‌ده، انفاق‌گر ۲ نفقه‌دهنده

منفک : ۱ پراکنده، جدا، سوا، منتزع، کنده، منفصل، منقطع ۲ دور، غافل

منفک شدن : جداشدن، سوا شدن، منتزع شدن، منشعب گشتن

منفور : رانده، مردود، مطرود، نفرت‌انگیز & محبوب

منقا : پاک، سترده & ناسترده

منقاد : ۱ تسلیم، رام، رهوار، فرمان‌بردار، مطیع ۲ تابع، وابسته & نافرمان، یاغی، سرکش

منقاد شدن : تسلیم‌شدن، فرمان‌بردار شدن، مطیع شدن & سرکش‌شدن، نافرمان شدن

منقاد کردن : مطیع ساختن، فرمان‌بردار کردن، رام کردن، تسلیم کردن

منقار : چنگ، تک، نول، نوک

منقاش : موچین، موچینه

منقبت : ۱ ثنا، ستایش، فضل، مدح، مدیحه، نعت ۲ تعریف، وصف ۳ هنر، کمال، فضل، کار نیک

منقبض : ۱ انقباض‌یافته، گرفته ۲ جمع‌شده، چروکیده، به‌هم کشیده‌شده، ترنجیده & منبسط

منقح : ۱ اصلاح‌شده، تصحیح‌شده، تهذیب شده ۲ پاک، تمیز، صافی، طاهر، طیب، نظیف

منقرض : ۱ برانداخته، سرنگون، مضمحل ۲ نابود، نابودشده، ازمیان‌رفته

منقرض شدن : ازبین‌رفتن، نابود شدن، انقراض یافتن، مضمحل شدن، برافتادن، برچیده شدن، پایان یافتن، اضمحلال‌یافتن

منقرض کردن :ازبین بردن، برانداختن، نابود کردن، مضمحل کردن، برانداختن، برچیدن، از میان برداشتن

منقسم : تقسیم‌شده، بخش‌بخش، حصه‌حصه

منقسم شدن : تقسیم‌شدن، بخش‌بخش شدن، حصه‌حصه شدن، تکه‌تکه شدن

منقش : پرنقش، مرتسم، منقوش، نقش‌دار، نگارین

منقصت : ۱ عیب، عیبناکی ۲ کمی، کاستی، نقص، نقصان

منقضی : سپری، سرآمده، گذشته

منقضی شدن : سپری‌شدن، گذشتن، به سر رسیدن، پایان یافتن، سرآمدن، انقضا یافتن، خاتمه یافتن & شروع‌شدن

منقطع : ۱ جدا، قطع، گسسته، منفصل، منفک، ناپیوسته & پیوسته، ممتد ۲ بریده، منصرم

منقطع شدن : ۱ گسستن، قطع شدن، گسسته شدن ۲ از بین‌رفتن، پایان یافتن ۳ جدا شدن، دور شدن

منقطع کردن :گسستن، بریدن، قطع کردن

منقل : آتشدان، مجمر، ناردان

منقلب : ۱ انگیخته، دگرگون، شوریده، متحول ۲ واژگون، برگشته ۳ ناراحت، مضطرب، پریشان، آشفته

منقلب شدن : ۱ دگرگون شدن، متحول شدن، حالی‌به‌حالی شدن ۲ واژگون شدن ۳ ناراحت گشتن، آشفته شدن، پریشان شدن، مضطرب شدن

منقلب کردن : ۱ دگرگون کردن، متحول کردن، دگرگون ساختن، حالی‌به‌حالی کردن ۲ واژگون کردن ۳ ناراحت کردن، آشفته کردن، پریشان کردن، مضطرب کردن

منقوش : منقش، نقش‌پذیر، نقش‌دار، نگاشته، نقش‌شده

منقوط : نقطه‌دار، منقوطه & مهمله

منقول : ۱ جابه‌جاکردنی، انتقال‌پذیر، قابل‌حمل & غیرمنقول ۲ بازگو، روایت، نقل ۳ نقل‌شده، روایت‌شده، مروی ۴ نقلی & عقلی، معقول

منکرات : زشتی‌ها، منهیات & حسنات

منکر : اثم، خطا، سیئه، گناه، معصیت، منهی & معروف، زشت، ناپسند

منکر : انکارکننده، تکذیب‌کننده، جاحد، ردکننده & معتقد، مومن

منکر شدن : انکار کردن، رد کردن، تکذیب کردن & اقرار کردن، اعتراف کردن

منکسر : شکسته، ناراست & مستقیم

منکوب : ۱ تارومار، تباه، سرکوب، قلع‌وقمع، کوبیده، مخذول، مضمحل، مغلوب ۲ نکبتی ۳ رنج‌رسیده، مصیبت‌دیده، مشقت‌دیده، سختی‌دیده

منکوب شدن : تارومارشدن، سرکوب شدن، قلع‌وقمع شدن، مضمحل‌شدن، مغلوب شدن & فتح کردن، چیره شدن، فاتح شدن

منکوب کردن :تارومار کردن، سرکوب کردن، قلع‌وقمع کردن، کوبیدن، مضمحل ساختن، مغلوب کردن & منکوب شدن، تارومار شدن

منکوحه : زن، زوجه، عیال، همسر & مطلقه

منکوس : واژگون، وارونه، سروته، معکوس، وارو

منکوکه : آویزه، شرابه، طره

منگ :اسم ۱ بی‌حواس، بی‌هوش، پخمه، پریشان، حواس‌پرت، خرفت، کم‌هوش، سرگشته، گیج ۲ قمار ۳ خمیازه، دهن‌دره

منگ شدن : ۱ گیج‌شدن ۲ بی‌حواس شدن، کم‌حافظه شدن، حواس‌پرت شدن ۳ پخمه شدن، کم‌هوش شدن

منوال : ۱ آیین، راه، روال، روش، روند، سیاق، شیوه، طرز، طریق، نهج، وجه ۲ نورد، دستگاه بافندگی، جولاهه

منورالفکر :روشنفکر، اندیشمند، فرهیخته & تاریک‌اندیش، متحجر

منور : درخشان، رخشنده، روشن، نورانی، نیر & مکدر، بی‌نور

منوط : بسته، مربوط، مشروط، موقوف، موکول، وابسته

منون : تنوین‌دار

منویات : نیات، اهداف، نیت‌ها، مرادها، منوی‌ها & اعمال

منوی : قصد، مراد، نقشه، نیت، هدف

منها : ۱ تفریق، کسر & جمع ۲ به‌جز

منها کردن : ۱ تفریق کردن & جمع کردن ۲ کسر کردن، کاستن ۳ به حساب نیاوردن

منهج : راه، طریق، منهاج، نهج

منهدم : ۱ خراب، مخروب، ویران ۲ محو، نابود، نیست & معمور

منهدم شدن : ۱ خراب شدن، ویران گشتن ۲ نیست شدن، نابودشدن، از بین رفتن

منهدم کردن : ۱ خراب کردن، ویران کردن، تخریب کردن ۲ نابود کردن، از بین بردن

منهزم : تارومار، شکست‌خورده، گریزان، مغلوب، مقهور، منکوب

منهزم شدن : ۱ شکست خوردن، مغلوب شدن، منکوب شدن، تارومار شدن ۲ گریزان شدن، فرار کردن

منهزم کردن : ۱ شکست دادن، مغلوب کردن، درهم کوفتن، درهم‌شکستن ۲ منکوب کردن، تارومار کردن

منهل : آبشخور، مشرب

منهیات : کارهای بد، منکرات، ناشایست‌ها & حسنات، معروفات

منهی :صفت جاسوس، خبرچین، کارآگاه، مفتش

منی : ۱ اسپرم، نطفه ۲ آب‌نشاط ۳ تکبر، خودبینی، غرور ۴ انانیت، خودستایی، لاف، منیت ۵ منم‌منم زدن

منیت : انانیت، خودبینی، خودخواهی، خودستایی، غرور، لاف

منیر : تابناک، درخشان، منور، نورور، نیر ۱ & مستنیر ۲ کدر

منیع : استوار، بلند، رفیع، شامخ، والا

منیع‌الطبع : بلندهمت، کریم، بخشنده

منیف : ۱ برآمده، برافراخته ۲ بلند، مرتفع ۳ دراز

موات : ۱ بایر، بی‌کشت، لم‌یزرع ۲ بی‌جان، مرده

مواجب : ادرار، حقوق، شهریه، مستمری، مشاهره، مقرری، وظیفه

مواجب‌بگیر :اسم ۱ حقوق‌بگیر، مستمری‌بگیر ۲ کارمند ۳ مزدور

مواج : پرموج، زخار، متموج، موجدار، موج‌زن & آرام

مواجه : برابر، روبرو، مصادف، مقابل

مواجه شدن : ۱ روبرو شدن، مقابل گردیدن، رویارو شدن ۲ مواجهه کردن

مواجه کردن :روبه‌رو کردن، مقابل کردن، رویارو کردن، مواجهه دادن

مواجهه : تلاقی، رویارویی

مواجید : وجدها، حالات، کیفیات روحانی

مواخات : ۱ اخوت، برابری، برادری، مواخات ۲ برادری کردن، دوستی کردن

مواد : ۱  ماده‌ها ۲ مخدرها(هروئین‌و )

موارد : موردها، حالات، اوضاع، مناسبت‌ها

مواریث : میراث‌ها، ارث‌ها

موازات : ۱ محاذات، مقابل & تقاطع ۲ روبه‌رو شدن، مقابل شدن

موازنه : ۱ تعادل، تعادل، توازن، همسنگی ۲ سنجش، مقایسه & عدم‌توازن

موازی : ۱ محاذی، هم‌راستا & متقاطع ۲ برابر، معادل، مساوی

مواسات : ۱ روبرو، مقابل ۲ حمایت، کمک، مدد، یاری، یاریگری ۳ یاری کردن

مواشی : چهارپایان، دام‌ها، دواب، ستوران، ماشیه‌ها

مواصلت : ۱ ازدواج، پیوستگی، پیوند، زناشویی، وصلت ۲ ازدواج کردن، زناشویی کردن، وصلت کردن

مواضع : ۱ موضع‌ها، جایگاهها، مکانها ۲ موارد

مواضعه : ۱ قرارداد، نهاد، وضع ۲ قرارومدار، تبانی ۳ سازواری، موافقت ۴ قرارگذاشتن، وضع کردن

مواضعه کردن :قراردادن، نهادن، وضع کردن

مواضیع : موضوع‌ها، موضوعات

مواطات : ۱ توافق، سازش، موافقت ۲ توافق کردن، به‌توافق رسیدن، موافقت کردن

مواطن : موطن‌ها، وطن‌ها، میهن‌ها

مواظبت : ۱ پاسداری، توجه، حراست، محارست، محافظت، مراعات، مراقبت، نگهبانی، نگهداری ۲ پاییدن، نگهبانی کردن، مراقبت کردن

مواظبت کردن :حراست کردن، مراقبت کردن، نگهبانی کردن، پاسداری کردن، پاییدن، حفاظت کردن

مواظب : مترصد، متوجه، محافظ، مراقب، نگهبان

مواعظ : ۱ پندها، اندرزها، نصایح ۲ وعظها، موعظه‌ها

مواعید : ۱ میعادها ۲ وعده‌گاهها ۳ وعده‌ها، قول‌ها

موافقت : ۱ ائتلاف، توافق، رضا، سازش، سازگاری، سازواری، مطابقت، وفاق، وفق، همراهی ۲ هم‌رای شدن، سازوارگشتن & مخالفت

موافقت شدن : ۱ تایید شدن، مورد تایید قرار گرفتن، قبول شدن ۲ تصویب شدن، مصوب شدن، به تصویب‌رسیدن

موافقت کردن : ۱ پذیرفتن، رضا دادن، قبول کردن ۲ هم‌رای شدن، هم‌فکر شدن، همراه شدن، سازگار شدن، سازش کردن

موافقت‌نامه :سازش‌نامه، توافق‌نامه

موافق :قید ۱ جور، سازگار، مساعد، هماهنگ ۲ دل‌پسند، مطلوب، مقبول، دل‌خواه ۳ مناسب، درخور، شایسته، متناسب & نامناسب ۴ دمساز، متفق، متفق‌الرای، هم‌دل، هم‌رای، هم‌عقیده، همساز، هم‌فکر & مخالف ۴ هم‌سو، یک‌جهت ۵ برابر، مطابق، معادل & خلاف

مواقعه : ۱ پیکار، جنگ، حرب، ستیز، غزوه، کارزار ۲ جنگ کردن، پیکار کردن ۳ آمیزش، جماع ۴ جماع کردن، مخالطت کردن، آمیزش کردن

مواقف : موقف‌ها، ایستگاهها، مقام‌ها

مواقیت : میقات‌ها

موالات : ۱ دوستی، پیوستگی، یاری ۲ یاری کردن

موالی : ۱ آقایان، سروران، بزرگان، مولایان ۲ بندگان، تابعان ۳ یاران، دوستان، رفقا

موالید : زادگان، فرزندان، نتایج، مولودها & اموات

موانع : عایق‌ها، مانع‌ها، جلوگیرها، سدها، عوایق، بازدارنده‌ها

مواهب : بخشش‌ها، دهش‌ها، عطایا، موهبت‌ها & مکاسب

موبایل : تلفن همراه

موبد : روحانی، کاتوزی، موبد

مو برداشتن : ۱ ترک‌خوردن، ترک برداشتن ۲ ایجاد شکستگی‌ظریف کردن

موبور : بلوند & موسیاه، گندمگون

موبه‌مو : ۱ دقیق۴ ذره‌ذره

موت : اجل، درگذشت، رحلت، فنا، فوت، مردن، مرگ، ممات، میر، وفات، هلاک، هلاکت & حیات

مو : تاک، رز، درخت انگور

موتوربان : راننده، شوفر

موتور : ۱ خودرو، ماشین ۲ موتورسیکلت ۳ انجین، مکینه، نیروی محرکه

موثق : ۱ امین، بااعتبار، درست، موتمن، محرم، مطمئن، معتبر، معتمد ۲ استوار، محکم & ناموثق

موثوق : مطمئن، معتمد، موثق

موجب : ۱ سبب، علت ۲ طبق ۳ باعث، مسبب

موجب شدن :سبب شدن، انگیزه شدن، باعث شدن، محرک گردیدن، ایجاب کردن

موج‌خیز : آب کوهه

موج : ۱ خیزاب، کوهه‌آب، موجه، چین‌خوردگی سطح آب، تلاطم آب ۲ فرکانس رادیویی

موجد :صفت آفریدگار، پدیدآورنده، خالق، هستی‌بخش، آفریننده

موج‌دار، موجدار :پرموج، متموج، مواج & آرام، صاف

موجر : صاحب، صاحبخانه، مالک & مستاجر، اجاره‌دهنده، کرایه‌دهنده

موجز : خلاصه، کوتاه، مجمل، مختصر & مشروح، مفصل

موج زدن : ۱ مواج‌شدن، پرموج شدن، موجدار شدن ۲ به تلاطم‌درآمدن ۳ سرشار شدن ۴ حرکت پرخروش وانبوه جمعیت

موج‌شکن : سد ساحلی، دیواره ساحلی، دیواره شکننده موج، موج گیر

موجع : دردناک

مو : جعد، زلف، شعر، کاکل، گیس، گیسو

موجود : ۱ حاضر، حی، زنده ۲ هست & غایب

موجودی : ۱ پول، اعتبار ۲ موجودیت

موجه : ۱ پذیرفتنی، توجیه‌پذیر، معقول، منطقی & توجیه‌ناپذیر، ناموجه ۲ معتبر، بااعتبار، صاحب مقام ۳ فهیم، شایسته

موچین : منقاش، موچینه

موحد :اسم توحیدگرا، حنیف، خداشناس، یکتاپرست یک‌گرا، یکتاگرا & بت‌پرست

موحش : ترسناک، سهمناک، مهیب، مهیل، وحشت‌انگیز، وحشتناک، وهمناک، هولناک

مودت‌آمیز :عطوفت‌بار، محبت‌آمیز، مهرآمیز، مهربانانه

مودت : ۱ تولا، دوستی، رفاقت، صمیمیت، عشق، عطوفت، محبت، مهر، مهربانی، ود، وداد، ولا ۲ دوستی کردن

مودع : ودیعه‌گذار & مستودع

موذی : ۱ اذیت‌کننده، عذاب‌دهنده ۲ مضر ۳ آزارنده، بدجنس، حیله‌گر شریر، مردم‌آزار، ناقلا، بدذات، بدطینت، بدسرشت

موذیانه : حیله‌گرانه، محیلانه، بدجنسانه، مزورانه & ساده‌لوحانه

موذیگری : ۱ حیله‌گری، مکاری ۲ ناقلابازی، بدطینتی، بدجنسی ۳ مردم‌آزاری، شرارت & ساده‌لوحی

مورب : اریب، خم، کج، مایل، معوج & راست

مورث : ۱ ارث‌گذار & ارث‌بر، وارث

مورث : ۱ باعث، سبب، موجب، موجد ۲ ارث‌گذار & ارث‌بر، وارث

مورخ : ۱ تاریخ‌نگار، تاریخ‌نویس، تاریخدان، ناقل ۲ تاریخ، مورخه

مورد : ۱ مناسبت، موقع، موقعیت، وضع ۲ مرحله، وهله ۳ زمینه، باب ۴ موضوع، مطلب ۵ محل ورود، مدخل & مخرج، محل خروج

موردنظر : فراچشم، مراد، مطمح، مقصود، منظور، هدف

مور : مورچه نمل، نمله

مورمور : لرز، لرزه، لرزش(خفیف)، رنجموره

موروث : ارثی، موروثی، به‌ارث گذاشته‌شده

موروثی : ارثی، به‌ارث‌رسیده

موریانه : ۱ چوب‌خوار، چوب‌خوارک، چوب‌خواره، ریشمیز، زمین‌سنب، مورچه سفید ۲ زنگار (آهن و پولاد)

موزع : توزیع کننده، پخش کننده، تقسیم کننده، توزیع گر

موزون : ۱ آهنگین، خوش‌آهنگ، خوش‌نوا، هم‌آهنگ، متناسب ۲ سجع ۳ سنجیده، وزن‌شده & ناموزون، ناسنجیده، نسنجیده

موزه : ۱ پای‌افزار، پای‌پوش، کفش، چکمه ۲ نمایشگاه آثار (تاریخی، هنری‌و )

موزه‌دوز : پوتین‌دوز، کفشدوز، لاخه‌دوز

موزیسین : موسیقیدان، نوازنده

موزیک : آهنگ، مارش، مزغان، مزقان، موسیقی، نوا

موستان : تاکستان، موزار، انگورزار، رزستان، باغ انگوری

موسع :اسم ۱ وسیع، فراخ، جادار، گسترده ۲ جای فراخ

موسم : دور، دوره، زمان، عهد، فصل، گاه، موعد، نوبت، هنگام

موس‌موس کردن :چاپلوسی کردن، تملق گفتن، خوشباش گفتن

موس‌موس : ۱ مجیزگویی، تملق، خوش‌باش ۲ خوش‌خدمتی، خوش‌رقصی

موسمی : فصلی، ادواری

موسوم کردن :نامیدن، اسم گذاشتن

موسوم : ۱ نامگذاری‌شده، اسم گذاری‌شده، نام‌نهاده‌شده، نامیده‌شده ۲ نشان کرده‌شده، داغ گذاری‌شده

موسوی : جهودی، کلیمی، یهودی & عیسوی

موسیر : سیرکوهی

موسیقی : خنیا، مزغان، مزقان، موزیک، نوا، نواشناسی

موسیقی‌دان، موسیقیدان :خنیاگر، رامشگر، مطرب، موزیسین، موسیقی‌شناس، نوازنده

موسیقی‌نواز : مزقانچی، مطرب، نوازنده

موشح : ۱ توشیح‌شده ۲ امضاشده، تاییدشده ۳ آراسته، مزین

موشح شدن : امضاءشدن، تایید شدن، توشیح شدن

موشکاف : باریک‌بین، دقیق، نازک‌بین

موشکافی : باریک‌بینی، تدقیق، دقت، نازک‌بینی

موشک : پرتابه

موصوف : ۱ وصف‌شده، توصیف‌شده ۲ ستوده‌شده

موصول : متصل، پیوسته، چسبیده، وصل

موصی : وصیت کننده

موضع : ۱ جا، جایگاه، ماوا، محل، مقام، مقر، مکان، موقعیت، موقف ۲ جبهه ۳ رای، عقیده، نظر

موضوعات : ۱ مباحث، مطالب، مقولات، موضوع‌ها ۲ قضایا ۳ محمولات

موضوع : ۱ سوژه، مبحث ۲ مساله، مشکل، مطلب ۳ محمول ۴ باب، خصوص، فقره ۵ قضیه ۶ نهاده، گذارده ۷ وضع‌شده، قراردادەشده ۸ ساختگی، مصنوع، مجعول، مکذوب ۹ مبتدا & محمول

موطن گرفتن :وطن اختیار کردن

موطن : ۱ مولد، زادگاه ۲ اقامتگاه، مقام، منزل ۳ میهن، وطن

موظف شدن : ۱ ملزم شدن، مکلف شدن، وظیفه‌دار شدن، مسئولیتی به‌عهده گرفتن ۲ وظیفه‌بگیر شدن، مواجب‌دار شدن، کارمند شدن

موظف : ۱ مسئول، مقید، مکلف، وظیفه‌دار ۲ مواجب‌بگیر

موعد : ۱ مهلت، وعده ۲ فصل، موسم، موقع، وقت، هنگام ۳ اجل

موعدی : وعده‌دار، مهلت‌دار

موعظه‌آمیز :پندآمیز

موعظه : اندرز، پند، تذکیر، خطابه، نصیحت، وعظ، موعظت

موعظه کردن : ۱ وعظ کردن، منبر رفتن ۲ نصیحت کردن، اندرزدادن

موعود : وعده‌داده‌شده، وعده‌شده

موفق : پیروز، کامروا، کامکار، کامیاب & ناکام

موفق شدن : توفیق‌یافتن، پیروز شدن، کامیاب شدن

موفقیت : توفیق، بهره‌مندی، پیروزی، توفیق، فیروزمندی، کامروایی، کامیابی، کامکاری & ناکامی

موفور : بابرکت، بسیار، بی‌شمار، فراوان

موقتموقت : زودگذر، غیردائم، گذرا، موقتی، ناپایدار & دایم، دایمی، دیرپا

موقتی : زودگذر، غیردایمی، موقت، ناپایدار & مانا

موقر : آرام، آزموده، باوقار، رزین، سنگین، متین، محترم، وزین & سبک

موقع‌شناس :وقت‌شناس، موقعیت‌شناس، فرصت‌شناس & موقع‌نشناس

موقع : ۱ مدت، موعد، وقت، هنگام ۲ فرصت، موقعیت ۳ محل وقوع

موقعیت : ۱ جایگاه، محل ۲ مناسبت ۳ زمان مناسب، موقع، وضع، وضعیت، وضعیت مناسب

موقف : ۱ ایستگاه، توقفگاه ۲ جایگاه، محل، مسکن، مقام، مکان، موضع ۳ محل وقوف، محل توقف حاجیان در عرفات

موقن : باورمند، مومن، معتقد

موقوف شدن : ۱ متوقف شدن، تعطیل شدن ۲ ممنوع شدن ۳ ترک شدن

موقوف کردن : ۱ متوقف کردن، ممنوع کردن ۲ معلق کردن ۳ وابسته کردن، منوط کردن

موقوف : ۱ مشروط، مقید، منوط، موکول، وابسته ۲ بازداشته، گرفتار، زندانی ۳ تعطیل‌شده، متوقف‌شده ۴ بس، کافی ۵ وقف‌شده، موقوفه

موقوفه :اسم وقف، وقفی

موکب : حشم، سواران، ملتزمین، همراهان، گروه سواران

موکت : کف‌پوش، فرشینه، زیلوی ماشینی

موکل : ۱ کفیل، گماشته، مامور ۲ محافظ، نگهبان

موکول :اسم ۱ تعویق، معوق، منوط، وابسته، مشروط، موقوف ۲ محول، واگذار، سپرده‌شده

موکول شدن : ۱ منوط شدن، وابسته شدن ۲ واگذار شدن، محول‌شدن

موکول کردن : ۱ منوط کردن، وابسته کردن، مشروط کردن ۲ واگذاشتن، واگذاری کردن، محول کردن

مولا : ۱ آقا، ارباب، خواجه، سرور، صاحب، ولی ۲ دوستدار ۳ بنده & عبد

مولد :صفت ۱ تولیدگر، خالق، زایا، زاینده، سازنده ۲ دینام، ژنراتور

مولد : زادگاه، مسقطالراس، موطن، میهن

مولع : ۱ آزمند، آزور، حریص ۲ مشتاق، شایق

مول : ۱ فاسق، معشوق ۲ حرام‌زاده ۳ تاخیر، درنگ، کندی، مولش

مولود :اسم ۱ حاصل، زاده، زاییده، محصول، نتیجه، ولید ۲ تولد، ولادت

مولیدن : درنگ کردن، تاخیر کردن & شتافتن

موم : شمع، مومیا

مومیا : حنوط، مومیایی

مونتاژ : ۱ سوار کردن ۲ نصب کردن قطعات مختلف یک دستگاه (رادیو، تلویزیون، کامپیوتر) ۳ کنار هم چسباندن (فیلم)

مونتاژکار : سوارکننده، قطعه‌بند

موند : وضع، حال، وضعیت، موقعیت

مونس :اسم آشنا، انیس، جلیس، دمخور، دمساز، مصاحب، مقترن، همدم، هم‌راز، همنشین، یار

مونوپل : انحصار، امتیاز

مونوگرافی : تک‌نگاری

مونولوگ : ۱ تک‌گویی ۲ گفتگوی با خود، حدیث‌نفس

موهبت : بخشش، دهش، عطا، عطیه

موهم : ۱ وهم‌زا، گمان‌آفرین ۲ ایهام‌دار

موهن : اهانت‌بار، اهانت‌آمیز، توهین‌آمیز، بی‌ادبانه، زننده، وهن‌آمیز

موهوب : خداداده، عطاشده، هبه، هبه‌شده & مکسوب

موهوم‌پرست:صفت خرافاتی، خیال‌پرست

موهوم : ۱ مجعول، تصوری، جعلی، خرافه، خیالی، ساختگی ۲ وهمی، وهم‌آلود ۳ افسانه‌ای، اساطیری

مویان :قید نالان، گریان، نوحه‌گر، مویه‌گر، مویه‌کنان

موی‌رگ، مویرگ : رگ بسیارنازک، رگ مویین

مویز : ۱ انگور سیاه خشکیده & ۲ کشمش ۲ انگور خشکیده

مویه : تضرع، زاری، گریه، ناله، ندبه، نوحه

مویه‌گر : نوحه‌گر، نالنده، زاری‌کننده

موییدن : ۱ زاری کردن، مویه کردن، نالیدن، ندبه کردن ۲ عزاداری کردن، سوگواری کردن ۳ گریستن

مه‌آلود : پر از مه، پوشیده ازمه، مه‌گرفته

مهابت : ۱ سطوت، شکوه، صلابت، صولت، عظمت، وقار، هیبت ۲ ترس، بیم

مهاجات : ۱ قدح، هجا، هجوگویی، هزل، هزل‌گویی ۲ هجو یکدیگر کردن

مهاجرت : جلای‌وطن، رحلت، کوچ، هجرت & اقامت

مهاجرت کردن : ۱ کوچیدن، کوچ کردن ۲ جلای وطن کردن

مهاجر : رحیل، کوچنده، کوچ کننده، کوچ گر، هجرت کننده، مسافر & مقیمصفت ۱ اشغالگر، حمله‌ور، متهاجم، یورشگر ۲ خشونت‌طلب & مدافع

مهاجمه : تاخت، هجوم، یورش & مدافعه

مهاد : ۱ گاهواره، گهواره، مهد ۲ بستر ۳ زمین پست ۴ درس اصلی، درس‌تخصصی

مهار : ۱ افسار، پالاهنگ، پلاهنگ، خطام، بقه، دهنه، زمام، عنان، لجام، لگام، مقود ۲ کنترل، خطام

مهارت : احاطه، استادی، تبحر، تردستی، ترفند، تسلط، چالاکی، چربدستی، چستی، حذاقت، خبرگی، زبردستی، سررشته، فراست، ماهری، چیره‌دستی، کاردانی

مهار کردن : ۱ مطیع کردن، منقاد ساختن ۲ کنترل کردن، رام ساختن، زیر یوغ خود درآوردن، تحت سلطه خوددرآوردن، در اختیار گرفتن ۳ گرفتار ساختن، بازداشت کردن ۴ بستن ۵ زدن، نصب کردن

مهالک : ۱ مهلکه‌ها، خطرزارها، ورطه‌ها ۲ بیابان‌ها ۳ میدانهای‌جنگ، مصافگاهها

مهام : کارهای سخت، اموردشوار، امور خطیر

مهان : بزرگان، رجال، سران

مهبل : زهدان، بچه‌دان، دهانه‌زهدان، رحم

مه‌پاره : بسیارزیبا، دل‌ربا، ماه‌رخ، زیباروی، مهسا

مه‌پیکر : خوش‌اندام، خوش‌قدوقامت، زیبا

مهتاب : ماهتاب، مهشید، روشنایی‌ماه، قمراء

مهتر : ۱ بزرگ، پیشوا، رئیس، سرور، کلانتر، محتشم، نقیب ۲ تیمارگر اسب، نگهبان اسب & کهتر

مهتری : ۱ آقایی، ریاست، سروری، نقابت ۲ تیمارگری & کهتری

مه‌جبین : پری‌رخسار، پریرو، خوبرو، زهره‌جبین، مه‌رخسار، مه‌لقا، مهوش & بدمنظر

مهجور : جدا، جداافتاده، دور، دورافتاده، متروک، هجران کشیده

مهجوری : جدایی، دوری، فراق، مفارقت، هجران & وصال

مهد : ۱ گاهواره، گهواره، مهاد ۲ کجاوه، محمل ۳ چوبک

مهدوم : خراب، ویران، منهدم

مهذب : ۱ پاک، پاکیزه، پاکیزه‌خو، طاهر، طیب، منزه، نزه، نظیف، نمازی ۲ پیراسته، تربیت‌یافته & ناپاک، نامهذب ۳ بی‌عیب، منسجم

مهرآسا : ۱ خورشیدوار ۲ پرتلالو، تابناک، رخشان

مهرآمیز : دل‌سوزانه، عطوفت‌آمیز، محبت‌آمیز، مودت‌آمیز، مهرآگین، مهربانانه & قهرآمیز

مهر باختن : عاشق شدن، مهر ورزیدن، دوست داشتن، عشق ورزیدن، مهربستن

مهربان : باعاطفه، آزرم‌جو، بامهر، بامحبت، پرعاطفه، حفی، حمیم، خوش‌خو، دلسوز، رحیم، رقیق‌القلب، شفیق، عاطفی‌مزاج، نرم‌دل، عطوف، غمخوار، مشفق، مهرور، مهرپرور، مهرورز، نازک‌دل & جفاپیشه، نامهربان، جور، جفا

مهربانی : تولا، حفاوت، آزرم، خوش‌خلقی، دوستی، شفقت، عاطفه، عطوفت، عنایت، گرم‌سری، لطف، محبت، مرحمت، نوازش، نیکویی & نامهربانی

مهر بریدن : دل کندن، دل برکندن، بی‌علاقه شدن، رشته الفت گسستن

مهرب : ۱ گریزگاه، مفر ۲ پناهگاه

مهرپرور : بامحبت، حفی، مهرانگیز، مشفق، مهرورز، مهربان & جورپیشه

مهر : ۱ تعشق، عاطفه، عشق، عطوفت، لطف، محبت، مودت، مهربانی & جور، قهر، کین ۲ آفتاب، خور، خورشید، شمس، شید، میترا & ماه ۳ مهرماه، میزان

مهر : ۱ توقیع ۲ خاتم ۳ داغ ۴ پردهٔ بکارت ۵ قالب ۶ کیسه زر مهمور ۷ ضبط

مهرساز : خاتم‌ساز، کلیشه‌ساز، گراورساز

مهر : صداق، طابع، طباع، کابین، کاوین، مهریه

مهرگان : ۱ برگ‌ریزان، پاییز، خزان ۲ عیدمهر، میترا، جشن مهرماه & بهار، ربیع

مهرماه : مهر، میزان

مهرورزی : ۱ تجمش، عشق‌بازی، عشق‌ورزی، معاشقه ۲ شفقت، مهربانی & جفاپیشگی، جفا

مهر ورزیدن : دل‌بستن، دوست داشتن، علاقه‌مند شدن، دل‌بسته‌شدن، عاشق شدن

مه‌رو، مهرو : خوبرو، زهره‌جبین، ماهرخ، مه‌جبین، مهرخ، مهسا، مه‌سیما، مه‌لقا، مهوش & زشت‌رو

مهره‌باز : ۱ شطرنج‌باز، نراد ۲ حقه‌باز، کلک، مکار

مهره : ۱ نگین ۲ بازیگر، عامل، عضو

مهریه : صداق، کابین، مهر

مهزوم : مغلوب، شکست‌خورده، هزیمت‌یافته & غالب، پیروز، چیره

مهشید : ماهتاب، مهتاب & آفتاب

مه : قمر، ماه & خور، خورشید

مهلت : اجل، استمهال، امان، تاخیر، اجل، درنگ، ضرب‌الاجل، فرجه، فرصت، مدت، موعد، وعده، وقت

مهلک : حاد، خطرناک، خطیر، قتال، کشنده، وخیم، هالک

مهلکه : ۱ خطر، مخاطره، ورطه ۲ پرتگاه، لغزشگاه

مهمات : ۱ اسلحه، جنگ‌افزار ۲ ملزومات ۳ مهام، امور مهم، کارهای خطیر

مه : ۱ ماغ، مزول، میغ، نزم ۲ بزرگ‌تر & که، کوچکتر

مهمان‌پذیر : ۱ مسافرخانه ۲ هتل

مهمان‌خانه : کاروان‌سرا، مسافرخانه، مهمان‌پذیر، مهمان‌سرا، مهمانکده، هتل

مهمان‌دار، مهماندار :صاحبخانه، میزبان، میهماندار & مهمان

مهمان‌سرا، مهمانسرا :مسافرخانه، مهمانپذیر، مهمان‌خانه، مهمانکده، هتل

مهمان : ضیف، مجلسی، مدعو، میهمان & میزبان

مهمانکده : مسافرخانه، مهمان‌پذیر

مهمان کردن : ۱ دعوت کردن، میهمانی دادن، پذیرایی کردن ۲ پرداخت کردن (هزینه شخص دیگر)

مهمان‌نواز :غریب‌نواز، مهمان‌پرور، مهمان‌دوست، مهمان‌پرست

مهمانی : جشن، سور، ضیافت، میهمانی، ولیمه & میزبانی

مهم : ۱ بااهمیت، بسزا، خطیر، پراهمیت، اصلی، حیاتی، اساسی، جدی، عظیم، عمده، گرانبها & کم‌اهمیت، غیرمهم ۲ برجسته، گرانمایه، معتبر، ممتاز

مهمل : ۱ اراجیف، بی‌اساس، بی‌سروته، بی‌فایده، بیکاره، بی‌معنی، بیهوده، جفنگ، چرت، چرند، حرف پوچ، حرف‌مفت، ژاژ، کشکی، لاطائل، لغو، لیچار، مزخرف، ول، هجو، هرز، هرزه، یاوه ۲ خوار، آسان گرفته، فروگذشته

مهمل‌باف : بیهوده‌گو، هرزه‌درا، یاوه‌سرا، ژاژخا

مهملی : ۱ عطلت، لاقیدی ۲ اهمال

مهموز : همزه‌دار

مهموم : اندوهناک، اندوهگین، اوقات‌تلخ، حزین، غمناک، غمگین، غمین، محزون، مغموم & مشعوف، نشیط، پرنشاط

مهنا : خوش‌گوار، گوارا & ناگوار

مهندس : ۱ فارغ‌التحصیل‌رشته‌های مهندسی ۲ متخصص ماشین‌آلات ودستگاههای الکترونیکی ۳ طراح ماشین‌آلات ودستگاهها و ابزار الکترونیکی ۴ آرشیتکت، معمار

مه‌وش، مهوش : زهره‌جبین، زیبا، ماهرخ، ماهرو، مه‌پیکر، مه‌جبین، مهرخ، مهرو، مهسا، مه‌سیما، مه‌لقا

مهوع : ۱ تهوع‌آور، قی‌آور، قی‌زا ۲ نفرت‌انگیز

مهیا : آماده، تهیه، حاضر، سازمند، فراهم، مستعد، معد، بسیجیده & نامهیا

مهیا شدن : ۱ آماده‌شدن، حاضر شدن، کمر بستن ۲ تهیه شدن

مهیا کردن : ۱ اماده کردن، حاضر کردن، تهیه کردن، ساز کردن

مهیب : بامهابت، باهیبت، ترس‌آور، ترساننده، ترسناک، خوفناک، دهشتناک، رعب‌آور، رعب‌انگیز، زشت، سهمگین، سهمناک، عظیم، مخوف، مکروه، نازیبا، وحشتناک، وهمناک، هایل، هولناک

مهیج : برانگیزاننده، پرشور، شورانگیز، هیجان‌آور، هیجان‌انگیز

مهیل : ترسناک، خوف‌انگیز، سهمناک، هول‌انگیز، مخوف، هولناک

مهیمن : حارس، حافظ، محافظ، مراقب، مستحفظ

مهین : ۱ خوار، زبون ۲ سست، ضعیف ۳ بزرگ‌تر، بزرگ، بزرگترین & کهین

می‌آشام :شراب‌خوار، باده‌نوش، دردی‌آشام، میخوار

میان بستن : ۱ کمربستن ۲ آماده شدن، مهیا شدن

میان‌بند : شال، کمربند

میان : ۱ بین، مرکز، میانه، وسط ۲ کمر ۳ تو، داخل ۴ مابین

میان‌تهی : اجوف، بی‌مغز، پوچ، کاواک

میانجی : ۱ پایمرد، داور، شفیع، میانگیر، واسطه ۲ رابط

میانجی شدن : ۱ واسطه شدن ۲ شفیع شدن

میانجیگری : پایمردی، تعهد، توسط، شفاعت، وساطت، میان گیری، میانه گیری

میانجیگری کردن: وساطت کردن، میانجی شدن، میان گیری کردن، میانه گیری کردن

میان‌خالی : اجوف، پوک، کاواک، میان‌تهی

میان گیر، میانگیر :صفت شفیع، میانجیگر، میانجی، واسطه

میانگین : حدوسط، متوسط، معدل، میانه

میانه‌بالا : ۱ متوسطالقامه ۲ کوتاه‌قامت & بلندبالا

میانه‌رو : معتدل & تندرو، افراطی، دست‌راستی

میانه‌روی : اعتدال، مدارا & تندروی، افراطی گری

میانه : ۱ صمیم، مرکز، میان، وسط ۲ میانگین

می : باده، ساغر، شراب، صهبا، مل، نبیذ، سلاف

می‌پرست : باده‌پیما، باده‌گسار، باده‌نوش، قدح‌نوش، می‌خواره، میگسار، دردنوش، دردی‌کش، می‌خوار

میت :صفت ۱ جسد، میته، نعش & جاندار، حی، زنده ۲ متوفا، مرده، درگذشته

میترائیسم : مهرگرایی، آیین‌مهرپرستی

میترا : خورشید، خور، شمس، مهر & ماه، قمر

میتولوژی : اسطوره‌شناسی

میتینگ : ۱ اجلاس، جلسه، گردهمایی ۴ تظاهرات ۳ ملاقات ۴ تجمع

میثاق : ۱ پیمان، عهد ۲ قول، وعده ۳ قرار، قرارداد

می‌خانه، میخانه : خرابات، خمخانه، شرابخانه، شرابکده، میکده & مسجد

میخ‌کوب، میخکوب :بی‌حرکت، ثابت

میخ : مسمار، وتد

می‌خوار :صفت باده‌پیما، باده‌خوار، باده‌گسار، باده‌نوش، خراباتی، دردی‌کش، شراب‌خوار، عرق‌خور، میخواره، میگسار

می‌خوارگی : باده‌پرستی، باده‌گساری، شرابخواری، میخواری، میگساری

می‌خواره :صفت باده‌خوار، باده‌گسار، دردی‌کش، شرابخوار، شراب‌خور، عرق‌خور، می‌پرست، می‌خوار

می‌خواری : باده‌گساری، شرابخواری، می‌پرستی، میخوارگی

میخوش : ملس

میدان‌دار، میداندار : ۱ میان‌دار ۲ بارفروش

میدان : ۱ زمین مسابقه، زمین‌بازی ۲ ساحت، عرصه ۳ فضا ۴ گستره، محوطه ۵ جولانگاه ۶ صحنه، معرکه ۷ رزمگاه، مصافگاه ۸ زمینه فعالیت

میرآخور : رئیس اصطبل، مهتراصطبل، نگهبان اصطبل

میراب : آب‌پا، آبیار، مقسم آب، نگهبان آب

میراث : ارث، ترکه، پس‌افت، پس‌افکند، ماترک، متروکات، مرده‌ریگ

میراث‌بر : میراث‌خوار، وارث

میراث‌خوار : میراث‌بر، وارث

میرا : فانی، میرنده، هالک & پایا

میربازار : پاسبان، شبگرد، عسس، میرشب

میرغضب : جلاد، دژخیم

میر : ۱ مرگ، موت ۲ امیر ۳ ژنرال، سردار، صاحب‌منصب ۴ پیشوا، رئیس

میرنده : فانی، میرا، هالک & حی، زنده

میزان‌الحراره :ترمومتر، حرارت‌سنج، دماسنج، گرماسنج، هواسنج

میزان : ۱ اندازه، تعداد، حد، قدر، مبلغ، معیار، ملاک، هنجار ۲ ترازو، قپان، مقیاس ۳ مهرماه ۴ کوک، هم‌نوا، هم‌نواسازی

میزبان : صاحب‌خانه، صاحب‌مجلس، مهماندار، میهماندار & مدعو، میهمان

می‌زدگی : خماری، خمارآلودگی، مستی

می‌زده :صفت خمار، سرمست، لول، مخمور، مست، ملنگ، نشئه

میز : ۱ کرسی ۲ ادرار، بول، پیشاب

میسر : ۱ امکان‌پذیر، شدنی، مقدور، ممکن، میسور ۲ آسان، ساده، سهل & غیرممکن، نامیسر

میسر شدن : ممکن‌شدن، امکان‌پذیر شدن، فراهم گشتن

میسر کردن : ممکن ساختن، امکان‌پذیر ساختن، فراهم کردن

میسره : چپ، یسار & میمنه

میسور : مقدور، ممکن، میسر & نامیسور

میسیونر : مبلغ مذهبی، عضوهیئت مذهبی

میشوم : بدقدم، بدیمن، شوم، مشئوم، نامبارک & مسعود

میشی : قهوه‌ای روشن

میعادگاه : پاتوق، میعاد، میقاتگاه، وعده‌گاه

میعاد : ۱ نوید، وعده ۲ رانده‌وو، میعادگاه، وعده‌گاه ۳ میقات، میقاتگاه، میقاتگه ۴ زمان وعده

میعان : ۱ گداختگی، گداز ۲ مذاب ۳ روانی

میغ : ۱ ابر، رباب، سحاب، غمام، غمامه، غیم، مزن ۲ مزول، مه

می‌فروش : خراباتی، خمار، شراب فروش، میخانه‌دار، میخانه‌چی

میقات : ۱ وعده‌گاه ۲ وقت، هنگام

میکده : خرابات، خمخانه، رسومات، شرابخانه، میخانه

میکرب : انگل، جرم، طفیلی، ویروس

میکروسکپ : ذره‌بین، ریزبین & تلسکوپ

می‌گسار، میگسار :صفت باده‌پیما، باده‌گسار، خراباتی، دردی‌کش، شراب‌خوار، قدح‌پیما، قدح‌نوش، مشروب‌خوار، می‌پرست

می‌گساری، میگساری :باده‌پیمایی، باده‌گساری، باده‌نوشی، مشروب‌خواری، شراب‌خواری، قدح‌خواری، نبیدخواری

میگون : باده‌گلگون، سرخ‌رنگ، شراب‌رنگ، شرابی، گلرنگ

میل : آرزو، آهنگ، اشتیاق، التفات، انحراف، تلنگ، تمایل، توجه، حب، خواست، کام، خواست، خواهش، داعیه، رغبت، شهوت، علاقه، عنایت، قصد، گرایش، محبت، مشیت، نیت، هوس، هوی & بیزاری، نفرت

میلاد : ۱ تولد، زایش، ولادت ۲ روز تولد، هنگام ولادت، سالروز ولادت & رحلت، ممات، وفات

میل داشتن : ۱ تمایل‌داشتن، علاقه داشتن ۲ گرایش داشتن ۳ اشتهاداشتن

میل کردن : ۱ تناول کردن، خوردن، آشامیدن، صرف کردن ۲ متمایل‌شدن، گرایش یافتن ۳ تمایل پیدا کردن، علاقه‌مند شدن ۴ رو کردن، روی آوردن

میله : مفتول

میلیاردر : بسیارثروتمند، دارنده یک‌میلیارد

میلیارد : هزارمیلیون

میلیتاریسم : ۱ نظامی گرایی، گرایش سلطه نظامیان، سیاست‌سلطه نظامیان، نظامیگری ۲ ارتش‌سالاری ۳ جنگ‌طلبی

میلیشیا : چریک، هوادار

میلی گرم : یک‌هزارم گرم

میلیمتر : یک‌هزارم متر

میلیونر : ثروتمند، دارنده‌یک‌میلیون

میلیون : هزارهزار

میمنت : خجستگی، فرخندگی، مبارکی، یمن & نحوست

میمنه : جناح‌راست، قلب، مقدمه & میسره

میمون :اسم ۱ باشگون، خجسته، خجسته‌پی، خوش‌شگون، خوش‌قدم، سعد، فرخ، فرخنده، مبارک، مبارک‌پی، مسعود، نیک‌پی، همایون & بدشگون، بدیمن ۲ بوزینه، حمدونه، چز

مینا : ۱ آبگینه، شیشه، جام ۲ جام می ۳ لایه خارجی دندان ۴ ترکیبی ازلاجورد و طلا ۵ آبگینه ۶ لعاب مخصوص ۷ لعاب شیشه‌ای ۸ شیشه شراب

میناکار : میناساز، میناگر

مینایی : ۱ سبز مایل به آبی ۲ از جنس مینا

مین : خمپاره، ماده منفجره (کاشته‌شده درزمین)

مینو : ارم، بهشت، پردیس، جنت، خلد، دارالسلام، رضوان، فردوس، نعیم & جحیم، دوزخ

مینوت : پیش‌نویس، چرک‌نویس & پاک‌نویس

مینیاتور : نقاشی سنتی‌مشرق‌زمین

مینیاتوری : بسیارظریف‌و کوچک

مینیاتوریست : نگارگر، مینیاتورکار

مینیمم : حداقل & ماکزیمم، حداکثر

میوپ : نزدیک‌بین & دوربین، آستیگمات

میوه : ۱ بار، بر، ثمر، فاکهه، محصول ۲ ثمره، حاصل، نتیجه

میوه‌دار : باثمر، بارآور، بارور، مثمر & بی‌ثمر

میهمان‌دار، میهماندار :مهماندار، میزبان & مدعو، میهمان

میهمان : ضیف، مهمان & میزبان

میهمانی : سور، ضیافت، مهمانی & عزا

میهن‌پرست :صفت وطن‌پرست، وطن‌خواه، وطن‌دوست & میهن‌فروش

میهن‌پرستی :وطن‌پرستی & وطن‌فروشی

میهن : زادبوم، زادگاه، مسقطالراس، موطن، مولد، وطن

مواخات : ۱ برادری، دوستی ۲ عقد اخوت و دوستی داشتن

مواخذه : ۱ بازپرسی، بازجویی، بازخواست، پرسش ۲ اعتراض، ایراد ۳ تادیب، تنبیه، توبیخ، عقاب، عقوبت ۴ بازخواست کردن ۵ تنبیه کردن، سیاست کردن

موالف : الفت‌گیرنده، انس‌گیرنده

موالفت : ۱ الفت، انس، خوگیری، سازش، سازگاری، همدلی، موانست ۲ دوستی، همدمی ۳ الفت گرفتن، انس گرفتن، خوگرفتن & ناسازگاری

موانست : ۱ آشنایی، الفت، انس، دمسازی ۲ مانوس شدن، انس گرفتن، دمساز شدن

موبد : ابدی، جاوید، زوال‌ناپذیر، فناناپذیر & زوال‌پذیر

موبد : کاتوزی، مغ، روحانی‌زرتشتی

موتلف : سازوار، متحد، متفق، هم‌پیمان، همراه، هم‌عهد & متخاصم

موتمر : شورا، لجنه، کنفرانس، مجمع

موتمن : امین، درستکار، مورد اطمینان، مورد وثوق، مطمئن، معتمد، موثق & غیرامین، ناموثق

موثر : ۱ اثربخش، اثرگذار، تاثیرگذار، ثمربخش، جایگیر، سودبخش، کارآ، کارگر، گیرا، مثمر، مفید، نافذ، نافع، نتیجه‌بخش ۲ عامل، کاری ۳ دخیل نقش‌پرداز & بی‌اثر

موخر : پسین، تازه، جدید & اقدم، سابق، قبلی، قدیم، مقدم، نخستین

موخره : پایان (کتاب، رساله)، عقب انداخته & مقدمه

مودب : آداب‌دان، باادب، بافرهنگ، خلیق، تربیت‌یافته، فرهیخته، مبادی‌آداب، آداب‌آموخته، متادب & بی‌ادب

مودبانه :فرهیخته‌وار، باادب & غیر مودبانه

مودی : پرداخت‌کننده، تادیه‌کننده

موذن : اذان‌گو & اقامه‌گو

موسس : بانی، بنیانگزار، پایه‌گذار، واضع

موسسه : اداره، بنگاه، بنیاد، دایره، سازمان، نهاد

موکد : اکید، تاکیدشده، شدید

موکدمولف : گردآورنده، تالیف‌کننده & مصنف، نویسنده

مولم : المبار، دردآگین، دردناک، رنج‌آور، غمبار، غم‌انگیز

مومن : باایمان، بادیانت، پارسا، پرهیزگار، دیندار، گرونده، متدین، متقی، متورع، مذهبی، مسلمان، معتقد & کافر

مونث : انثی، ماده، مادینه & مذکر، نرینه

موید : استوارکننده، پشتیبان، تاییدگر

موید : تاییدشده، پیروز، یاری‌شده

نا: ۱ تاب توان رمق قوت، قوه ۲ شهنا، نای، نی ۳ حلقوم ۴ دم، رطوبت

ناآباد: خراب، مخروبه، نامجهز، ویران، ویرانه & آبادان معمور

ناآرام: ۱ بی‌قرار، پریشان، ناراحت ۲ پرآشوب، منقلب ۳ متلاطم & آرام

ناآرامی: آشوب، انقلاب، بحران، تلاطم، تنش & آرامش سکون

ناآزمودگی: بی‌تجربگی، خامی، ناپختگی، ناشیگری & آزمودگی

ناآزموده: بی‌تجربه، بی‌وقوف، تازه‌کار، خام، ناشی، نامجرب & پخته مجرب

ناآسوده: بی‌آرام، بی‌قرار & آسوده

ناآشکار: پوشیده، غیب، مخفی، مستور، ناپیدا، نهان، نهفته & آشکار پیدا

ناآشنا: ۱ بیگانه، غریب، غریبه، غیر، مجهول‌الهویه، ناشناخته، ناشناس، نامانوس ۲ نابلد، ناوارد & آشنا

ناآشنایان: اغیار، بیگانگان، غریبه‌ها، & _ آشنایان

ناآگاه: بی‌اطلاع، بی‌خبر، پرت، غافل، ناوارد، ناواقف، ندانم کار & آگاه خبیر

ناآگاهی: بی‌خبری، بی‌دانشی، غفلت & آگاهی بصیرت

ناآموخته: امی، بی‌سواد، عامی & ملا

ناستوار: بی‌اعتبار، بی‌ثبات، سست، متزلزل، نارسا، نامتمکن، نامحکم، نامعول & استوار

ناستواری: بی‌ثباتی، تزلزل، سستی & استواری

ناامن: ۱ آشفته، پرآشوب، غیرایمن، ناایمن ۲ نامطمئن & امن

ناامنی: آشوب، بی‌ثباتی، بلوا & امنیت

ناامید: آیس‌محروم، دلزده، دلسرد، مایوس، محروم، نومید، وازده & امیدوار متوقع منتظر

ناامیدی: بدبختی، بی‌بهرگی، بی‌نصیبی، حرمان، دلسردی، ناکامی، نامرادی، نومیدی، یاس & امیدواری رجا

نااندیشیده: ناسنجیده، نسنجیده & سنجیده

نااهل: بی‌ادب، بی‌قابلیت، ناباب، ناخلف & اهل

ناب: بی‌آمیغ، بی‌آمیزش، بی‌غش، پاک، خالص، سره، صافی، صاف، صراح، محض، مروق، ویژه & ناسره

ناباب: ۱ بداخلاق، بی‌ادب، فاسد، نااهل، ناخلف ۲ ناجور، ناشایست، نامناسب & ۱ اهل ۲ مناسب

نابارور: سترون، عاقر، عقیم، نازا & بارور

نابالغ: بچه، خردسال، صغیر، نوباوه & بالغ

نابجا: بیجا، بی‌ربط، بی‌مورد، بی‌موقع، نادرست، ناساز، ناصواب، نامربوط، نامناسب & بجا صواب

نابرابر: ناعادلانه، نامساوی & برابر

نابسامان: آشفته، بی‌نظم، پراکنده، پریشان، نامجموع، نامرتب، نامنظم & بسامان مجموع

نابسامانی: آشفتگی، پراکندگی، پریشانی، نامجموع & مجموع

نابغه: پراستعداد، پرنبوغ، ذکی، هوشمند & منگل

نابکار: بدخواه، بدکاره، بدکردار، شریر، فاجر، فاسق & صالح

نابلد: غیرماهر، ناآشنا، ناآزموده، ناشی & بلد

نابود: پایمال، تلف، زایل، محو، مضمحل، معدوم، منهدم، نسخ، نیست، هدر، هلاک، هیچ & هست

نابودی: اضمحلال، امحا، انحطاط، انقراض، انهدام، زوال، فقدان، فنا، محو، نیستی، هلاک & هستی

نابهنجار: بی‌روش، بی‌قاعده، بی‌نظم، نامتناسب، ناهماهنگ & بهنجار

نابهنگام: بی‌موقع، بی‌وقت، غیرمترقبه، غیرمنتظره، ناگاه، نامناسب، ناوقت & بموقع

نابینا: اعمی، بی‌چشم، روشندل، ضریر، کور & بینا

نابینایی: کوری، ضرارت & بینایی

نابیوسیده: بغتتاً، غفلتاً، غیرمترقبه، غیرمترقب، غیرمنتظره، ناگاه، ناگهانی & بیوسیده

ناپارسا: بدنفس، بدنهاد، بی‌تقوا، فاجر، فاسق، منافق، ناپرهیزکار، نامتدین & پارسا

ناپارسایی: بی‌تقوایی، فسق، ناپرهیزگاری، ناخداترس & پارسایی

ناپاک: ۱ بی‌عصمت، بی‌عفت، زناکار، شهوی، نانجیب ۲ آلوده، آلوده، پلشت، پلید، چرکین، کثیف، متنجس، ملوث ۳ بی‌نماز، جنب، محتلم، نجس ۴ حرام & پاک طاهر، طیب، منزه، مهذب، نظیف، نمازی، & پاک

ناپاکی: ۱ بی‌عفتی، پلیدی، فجور، فسق، نانجیبی ۲ آلودگی، غش ۳ چرکینی، دناست ۴ احتلام، جنابت & پاکی

ناپالوده: ناخالص، ناسره & ناب

ناپایدار: ۱ بی‌ثبات، تغییرپذیر، فانی، گذرا، متزلزل، متغیر ۲ مذبذب، هرهری‌مسلک & پایدار

ناپختگی: بی‌تجربگی، خامی، ناشیگری & پختگی

ناپخته: ۱ خام، نامطبوخ ۲ بی‌تجربه، ناشی ۳ کال، نارس & پخته، رسیده

ناپدرام: ۱ افسرده، اندوهگین، بدرام، غمگین ۲ ناپایدار ۳ بدقدم، بدیمن، شوم، ناخجسته ۴ بی‌نظم، نامرتب ۵ ناصاف، ناهموار & پدرام

ناپدید: باطن، پنهان، پوشیده، غیب، گم، مستور، مفقود، مفقودالاثر، ناپیدا، نهان، نهفته & پدید

ناپرهیزگار: غیرمتقی، فاسق، ناپارسا، ناپرهیزکار، ناخداترس & پرهیزگار

ناپسند: بد، رکیک، زشت، سخیف، سوء، قبیح، کریه، مذموم، مذموم، مستهجن، مکروه، ناخوشایند، ناخوشایند، نادلپذیر، ناشایسته، ناگوار، نامحمود، نامستحسن، نامطبوع، نامطبوع، نامطلوب، نامعقول، نامقبول، ناموزون، نکوهیده & مطلوب

ناپسندیده: زشت، مذموم، مکروه، ناپسند، ناصواب، نامستحسن، نامعقول، نامقبول، نکوهیده & پسندیده

ناپیدا: پنهان، غایب، گم، مختفی، مخفی، مستور، مفقودالاثر، مفقود، ناآشکار، ناپدید، نامرئی، نامشهود، نهان، نهفته & پیدا، ظاهر

ناپیوسته: جدا، گسسته، منفصل، منقطع & پیوسته

ناتمام: تمام‌ناشده، غیرکامل، ناقص & کامل

ناتندرست: بیمار، کسل، مریض، ناخوش، ناسالم & تندرست

ناتو: بدجنس، شرور، متقلب، ناجنس، ناسازگار، ناموافق & درست‌کردار

ناتوان: ۱ بی‌حال، بی‌زور، درمانده، رنجور، زبون، سست، ضعیف، عاجز، علیل، کم‌زور، مریض، نحیف، نزار ۲ عنین ۳ فرسوده، قاصر، کاهل، کم‌جثه & توانمند

ناتوانی: ۱ بی‌حالی، درماندگی، رخوت، سستی، ضعف، عجز، کم‌زوری، نازورمندی ۲ عنن & توانمندی

ناجنس: بدجنس، بدکردار، ناباب، ناتو، ناجور & خوش‌جنس

ناجوانمرد: ۱ بدجنس، بدذات ۲ بی‌حمیت، بی‌مروت، دون‌همت ۳ سفله، فرومایه، ناکس ۳ بخیل، لئیم، ممسک & جوانمرد

ناجوانمردانه: نامردانه، سفله‌وار & جوانمردانه

ناجوانمردی: بی‌حمیتی، بی‌مروتی، دون‌همتی، سفلگی، نادرستی، نامردی & جوانمردی

ناجور: آشفته، بی‌تناسب، بی‌قواره، ضد، مخالف، مختلف، ناباب، نابرابر، ناجنس، نادرست، ناسازگار، نامرتب، نامناسب، ناهماهنگ، ناهمتا، ناهمجور، ناهمساز، ناهمسان، ناهمگون، نایکسان & یکسان

ناجی: رهایی‌بخش، منجی، نجات‌بخش، نجات‌دهنده

ناچار: ۱ لابد، لاعلاج، مجبور، مضطر، ملزم، ناگزیر ۲ ضرورتاً، ضرورتاً، کرهاً ۳ بی‌اختیار، بیچاره، عاجز & چاره‌دار

ناچاری: استیصال، اضطراری، بیچارگی، ضرورت، عجز، لابدی، لاعلاجی

ناچیز: اقل، اندک، بی‌ارزش، بی‌قدر، بی‌قابل، بی‌نتیجه، بیهوده، پشیز، جزئی، خفیف، فرومایه، قلیل، کم، محقر، مزجات، ناقابل & بسیار

ناحق: باطل، دروغ، غیرعادلانه، کذب، ناراست، نارول، ناصواب & بحق، حق

ناحمول: بی‌صبر، بی‌طاقت، عجول، نابردبار، ناشکیبا، ناصبور & حمول

ناحیت: اقلیم، بخش، خطه، قلمرو، منطقه، ناحیه

ناحیه: ارض، بخش، خطه، سرحد، سرزمین، شهر، قلمرو، کران، کرانه، کشور، منطقه، ناحیت، نقطه

ناخالص: آمیخته، غش‌دار، ناسره & خالص

ناخجسته: بدیمن، شوم، ناهمایون، نحس & خجسته

ناخدا: ۱ دریانورد، کاپیتان، کشتیبان، ملاح ۲ ناخداباور

ناخدایی: کشتیبانی، ملاحی، ملوانی

ناخرسند: ۱ ناخشنود، ناراضی ۲ نادلخوش، ناشاد، ناشادمان & خرسند

ناخرم: اندوهگین، غمگین، ناخرسند، ناخشنود، ناشاد & خرم

ناخشنود: اندوهگین، ناخرسند، ناخوشدل، ناراضی، نامراد & خشنود

ناخشنودی: کراهت، ناخرسندی، ناخوشدلی، نارضایی، نامرادی & خشنودی

ناخلف: بداخلاق، بدرفتار، بدسرشت، بدنهاد، بی‌ادب، فاسد، نااهل، ناباب & اهل، خلف

ناخن‌خشک: بخیل، خسیس، ممسک، نخور & جواد، کریم

ناخواسته: بی‌اراده، کرهاً، ناخودآگاه، نخواسته، نطلبیده & خواسته

ناخوش: ۱ بداحوال، بستری، بیمار، دردمند، کسل، مریض، ناسالم ۲ زشت ۳ تلخ، منغص، ناگوار ۴ دلگیر، غمگین، گرفته، ملول، ناشاد ۵ مکروه ۶ ناپسند، نامطبوع & خوش

ناخوشایند: تلخ، ثقیل، ناپسند، نادلپذیر، ناگوار، نامطبوع، نامطلوب، ناهماهنگ & خوشایند

ناخوشایندی: کراهت، نادلپذیری، نامطبوعی، نامطلوبی & خوشایندی

ناخوشگوار: بدخوار، بدطعم، بدهضم، دیرهضم، نادلچسب، نامطبوع & خوشگوار

ناخوشی: ۱ بیماری، درد، عارضه، کسالت، مرض، مریضی، نقاهت ۲ ضدیت، کدورت، نقار ۳ تلخی، مرارت، ناگواری ۴ غمگینی، ناخوشدلی، ناشادی ۵ بدمزگی & خوشی، سلامت

نادار: بی‌چیز، بی‌نوا، تنگدست، تهی‌دست، فقیر، مستمند، مفلس، ندار & دارا، غنا

ناداری: افلاس، بی‌نوایی، تنگدستی، تهی‌دستی، عسرت، فقر، نداری & غنا

نادان: ابله، احمق، بی‌اطلاع، بی‌خرد، بی‌دانش، بی‌سواد، بی‌شعور، بی‌عقل، بی‌معرفت، جاهل، دنگ، ساده، سفیه، عامی، غافل، غافل، کالیو، کانا، کم‌عقل، کم‌هوش، کودن، گاوریش، گول، ناشناسا، نفهم & دانا

نادانسته: اشتباهاً، به‌غیرعمد، سهواً، غیرعمداً، ناخواسته & دانسته، عمداً

نادانی: ابلهی، بلاهت، بی‌خبری، بی‌خردی، بی‌دانشی، بی‌عقلی، جهل، حماقت، حمق، سفاهت، کانایی، کم‌عقلی، کودنی، ناآگاهی & دانایی

نادر: بی‌مانند، شاذ، شگفت، طرفه، طریف، عجیب، کمیاب، نایاب، نایافت & وافر

نادرست: ۱ اشتباه، باطل، سقیم، سهو، غلط، غیرصحیح، مغلوط، نابجا، ناصحیح، ناصواب ۲ جلب ۳ خائن، خاطی، دغل، دغلکار، کج‌دست، متقلب ۴ معوج، ناراست ۵ ناشایسته & درست

نادرستی:، تباهی، تقلب، سقم، فساد، کذب ۲ اعوجاج، کژی، ناراستی، ناهمواری & درستی

نادرویش: ۱ ناصوفی ۲ نالوطی

نادره: اعجوبه، بدیع، بی‌مانند، شاذ، شگفت، طرفه، کمیاب، لطیفه

نادره‌فن: شعبده‌باز، مشعبد

نادلپذیر: ناپسند، نادلچسب، نامطبوع، نامطلوب، نامقبول & دلپذیر

نادلپسند: نامطبوع، نامطلوب، نکوهیده & دلپسند

نادلچسب: ناخوشگوار، نادلپذیر، نامطبوع & دلچسب

نادلنشین: ناخوشگوار، نادلپذیر، نادلچسب، نامطبوع & دلنشین

نادم: پشیمان، تائب، توبه‌دار، توبه کار، متاسف

نادیده: ۱ پنهان، غیب ۲ بدیع، طرفه ۳ حریص، لئیم

نادیده کار: بی‌تجربه، تازه کار، مبتدی، نامجرب، نوپیشه، نو کار & مجرب

نار: ۱ آتش، آذر ۲ جهنم، دوزخ ۲ انار، رمان & آب، ماء

ناراحت: آشفته، بدبخت، بدحال، دلگیر، دلواپس، مشوش، مشوش، مضطرب، مضطرب، ناآرام & آرام، راحت

ناراحتی: آزردگی، اضطراب، بیقراری، تشویش، رنجش، سرآسیمگی، عذاب & راحتی

ناراست: ۱ خم، خمیده، کج، کژ، معوج ۲ باطل، ناحق، نادرست، ناصواب ۳ خائن، دغل، دغلکار، منحرف ۴ ناصاف، ناهموار ۵ دروغ، کذب & راست

ناراستگو: دروغگو، کذاب، ناحقگو & راستگو، صدیق

ناراستی: ۱ اعوجاج، کجی، کژی، معوجی ۲ نادرستی، خیانت ۳ بطلان، کذب & راستی، صداقت

ناراضی: رنجیده، ناخرسند، ناخشنود، نارضا & راضی

نارایج: بی‌رونق، شهروا، غیرمعمول، نامتداول & رایج

نارخوک: تریاک، کوکنار

ناردان: آتشدان، مجمر، منقل

نارس: خام، کال، نپخته & پخته، رسا

نارسا: ۱ خام، نارس ۲ قاصر، قصیره، نااستوار ۳ نارسان، ناقص، ناکامل & رسا

نارسانا: عایق & رسانا

نارسایی: عیب، کوتاهی، نقص & کمال

نارسیده: ۱ خام، کال، نارس، نرسیده ۲ بی‌بهره، بی‌نصیب ۳ بچه، خردسال، نوباوه & رسیده، یانع

نارضایتی: سخط، ناخرسندی، ناخشنودی & خشنودی، رضایتمندی

نارکوک: افیون، تریاک، کوکنار، نارخوک

نارو: ۱ متقلب، مکار، نادرست، ناروزن ۲ حقه، حیله، فریب، مکر، ناجوانمردی، نیرنگ ۳ ناراهوار & درستکار

ناروا: ۱ حرام، نامشروع ۲ غیرجایز، ناحق، ناسزا، ناشایسته، ناشایست، نامعقول، ناوجه ۳ بیجا، ناکردنی، نبهره ۴ بد، سوء، ممنوع، نامعقول ۵ بی‌رونق، کاسد & حلال

ناروان: ۱ ایستا، راکد ۲ غیرمعمول، نامتداول ۳ غیرجایز، غیرمجاز، نارول & روان

ناز: ۱ ادا، اطوار، دلال، شیوه، عشوه، غمزه، غنج، قر، کرشمه ۲ جمیل، خواستنی، دلجو، ظریف، قشنگ، محبوب، نازنین ۳ تفاخر، فخر، نازش ۴ دلجویی، ملاطفت، نوازش ۵ آسایش، رفاه، نعمت & نیاز

نازآلود: ۱ عشوه‌گر، نازآفرین، نازان، نازو ۲ نازنین

نازا: حائل، سترون، عاقر، عقیم، نابارور & بارور، زایا

نازان: بالنده، عشوه‌کنان، کرشمه‌کنان، نازآفرین، نازکنان

نازبالش: بالش، پشتی، کوسن

نازپرورده: ۱ ظریف، لطیف، ملوس، نازپرورد، نازدیده، نازنین ۲ حساس، زودرنج & محنت‌کشیده

نازدار: نازآفرین، نازآلو، نازپرورد، نازان، نازو، نازی

نازش: افتخار، تفاخر، تکبر، سرافرازی، فخر، مباهات

نازک: ۱ ظریف، لطیف ۲ دقیق ۳ زودرنج ۴ ترد، شکننده ۵ رقیق، کم‌رنگ ۶ باریک، لاغر ۷ ملوس ۸ نازنین & زمخت

نازک‌اندام: کمرباریک، لاغراندام، لطیف، لطیف‌اندام، نازک‌میان & یغر

نازک‌اندیشی: باریک‌بینی، تدقیق، دقت، موشکافی، موشکافی، نکته‌سنجی

نازک‌بدن: طره، ظریف، لطیف، نازک‌تن

نازک‌بین: باریک‌بین، دقیق، موشکاف، نازک‌اندیش

نازک‌تن: باریک، ظریف، لاغر، لطیف، نازک‌بدن

نازک‌خلق: ۱ آرام، عطوف، مهربان، نازک‌طبع ۲ حساس، زودرنج، نازک‌نارنجی

نازک‌دل: باعاطفه، حساس، رقیق‌القلب، زودرنج، سریع‌التاثیر، سریع‌التاثر، عطوف، مهربان & سنگدل

نازک‌طبعی: حساسیت، زودرنجی، نازک‌دلی، نازک‌مشربی، نازک‌منشی & درشتخو

نازک‌مزاج: حساس، زودرنج، ملایم، نازک‌مشرب، نرم‌خو

نازک‌مزاجی: حساسیت، زودرنجی، نازک‌مشربی، نرم‌خویی

نازک‌میان: کمرباریک، لطیف‌اندام، نازک‌اندام

نازکنان: عشوه‌کنان، غمزه‌کنان، کرشمه‌کنان

نازکی: تردی، شکنندگی، لطافت، نرمی

نازل: ۱ ارزان، کم‌بها، کم‌قیمت ۲ پایین، پست، حقیر & گران

نازنین: دلربا، دوست‌داشتنی، زیبا، ظریف، قشنگ، گرامی، ناز، نازآلود، نازپرورد، نازپرورده

نازو: پرناز، قهرو، نازآلود، نازدار، نازی

نازیبا: ۱ بدگل، زشت، کریه، مهیب ۲ بی‌ظرافت ۳ نامستحسن، نامقبول، نامناسب & برازنده، زیبا

نازیدن: بالیدن، تفاخر، فخرفروختن، نازش

ناژ: صنوبر، ناژو

ناس: ۱ آدم، انسان، انس، بشر، مردم ۲ انفیه

ناساز: ۱ نابجا، ناسنجیده، نامناسب ۲ ناموزون، ناهمگون ۳ آشفته، نامرتب ۴ بدخلق، ناسازگار ۵ بداحوال، بیمار، مریض & بساز، سازگار

ناسازگار: عنید، منافی، ناجور، ناساز، نامانوس، نامتجانس، نامتناسب، نامساعد، ناملایم، ناموافق، ناموزون، ناهنجار، نقیض & سازگار، متجانس

ناسازگاری: ۱ عدم‌تجانس، عدم‌تفاهم، عدم‌سازش، ناسازش، ناسازواری، ناهمگونی ۲ اختلاف، تباین، مغایرت، منافات ۳ دورویی، نفاق & سازگاری

ناسالم: ۱ بیمار، دردمند، رنجور، مریض، ناتندرست، ناخوش ۲ فاسد، ناپاک، نادرست & سالم

ناسپاس: حق‌ناشناس، کفور، ناشکر، نمک‌بحرام، نمک‌نشناس & سپاسگزار

ناسپاسی: حق‌ناشناسی، کفر، کفران، ناشکری، نمک‌بحرامی، نمک‌ناشناسی & حق‌شناسی

ناستوده: ۱ ذمیمه، نکوهیده، ناپسند، نامقبول ۲ پست، حقیر، رذل، فرومایه & ستوده

ناسره: آمیخته، شهرول، غش‌دار، غشی، قلب، ناخالص & سره

ناسزا: ۱ بددهانی، دشنام، سب، سقط، شتم، شنیع، فحش، لعن، ناشایست، هتک ۲ بد، نارول، ناصواب ۳ نافرزام، نکوهیده

ناسزاگو: بدزبان، بدگو، فحاش، نمام

ناسزاگویی: بدگویی، دشنام‌گویی، سب، شتم، فحاشی

ناسزاوار: غیرمستحق، ناحق، نارول، ناشایست، ناشایسته & سزاوار

ناسفته: باکره، بتول، بکر، عذرا & سفته

ناسک: پارسا، زاهد، عابد، متقی

ناسنجیده: ۱ غیرعقلایی، غیرمنطقی، کورکورانه ۲ مهمل، ناساز، نامربوط، نامعقول & سنجیده

ناسودمند: ۱ بی‌ثمر، بی‌حاصل، بی‌فایده، بیهوده ۲ زیان‌بخش ۳ پوچ، لاطائل، مهمل & سودمند

ناسور: جراحت، جرح، زخم

ناسیونالیسم: ملت‌خواهی، ملت‌گرایی، ملیت‌گرایی

ناشاد: اندوهگین، حزین، غمزده، غمگین، گرفته، محزون، مغموم، ناخوشدل، ناکام & شاد

ناشادمانی: اندوه، غصه، غمگینی، کرب، ناخوشدلی & شادمانی

ناشایست: ۱ غیرمعقول، ناسزا، نامعقول ۲ بیجا، نامتناسب، نامربوط، نامناسب، ناوجه ۳ حرام، نارول ۴ فجور، فساد، فسق & شایست

ناشایسته: ۱ ناشایست ۲ بی‌کفایت، ناسزاوار، نالایق، غیرمستحق ۳ ناپسند، نادرست، نارول، نامتناسب، نامعقول، نامقبول، ناهموار & شایسته

ناشتا: ۱ صبحانه‌نخورده، گرسنه ۲ روزه

ناشدنی: محال، ممتنع، ناممکن، نامیسور & شدنی، ممکن

ناشسته: آلوده، چرک، کثیف، نجس & شسته

ناشکر: حق‌ناشناس، کفور، ناسپاس & شاکر

ناشکری: حق‌نشناسی، کفر، کفران، ناسپاسی & سپاسگزار

ناشکیب: بی‌تاب، بی‌تحمل، کم‌طاقت، ناشکیبا، ناصبور & شکیبا، صبور

ناشکیبا: بی‌آرام، بی‌صبر، بی‌قرار، جزوع، عجول، ناشکیب، ناصبور & شکیبا، صبور

ناشکیبایی: ۱ بی‌صبری، بی‌قراری، نابردبار، ناصبوری ۲ تعجیل، عجله & بردباری، صبر

ناشناخته: غریب، گمنام، مجهول، مجهول‌الهویه، ناشناس، نامعلوم & شناخته

ناشناس: بیگانه، ذهول، غریبه، غریب، گمنام، مجهول، ناآشنا، ناشناخته، نکره & آشنا

ناشناسا: ۱ گمنام ۲ مجهول ۳ بی‌اطلاع، نادان & شناسا

ناشنوا: ۱ اصم، کر ۲ حرف‌نشنو، خودسر & شنوا

ناشی: ۱ بی‌تجربه، تازه‌کار، کم‌تجربه، ناآزموده، نامجرب ۲ دراثر، متاثر، منتج & ۱ آزموده

ناشیگری: بی‌تجربگی، تازه‌کاری، خامی، ناآزمودگی، ناپختگی & تبحر

ناصاف:زبر، غیرشفاف، کج، ناراست، نامسطح، ناهموار & مسطح، هموار

ناصبور: بی‌تحمل، بی‌قرار، ناشکیبا، ناشکیب & صبور

ناصبوری: بی‌قراری، ناآرامی، ناشکیبایی، ناشکیبی & صبوری

ناصح: ۱ اندرزگو، پندآموز، نصیحت‌گو، نصیحتگر، واعظ ۲ خیرخواه، دلسوز، عبرت‌آموز، مشفق

ناصحیح: خطا، سقیم، غلط، کذب، نادرست، ناصواب & صحیح

ناصر: غالب، فاتح، مددکار، یار، یاریگر، یاور & مغلوب، مقهور

ناصواب: اشتباه، باطل، دروغ، سهو، کذب، نابجا، ناپسندیده، ناحق، نادرست، ناراست & صواب

ناصیه: ۱ پیشانی، جبهه، جبین، ناصیت ۲ چهره، رخ، رخسار، رو، وجنه

ناطق: ۱ خطیب، سخنران، سخنگو، سخنور، نطاق ۲ گویا، متکلم ۳ جاندار، ذی‌روح ۴ مدرک ۵ آشکار، بین & صامت

ناطقه: تکلم، قوه‌نطق، گویایی

ناطور: باغبان، پالیزبان، دشتبان، دهقان، مزرعه‌بان

ناظر: ۱ کارگزار، مباشر، وکیل ۲ متصدی، مراقب ۳ تماشاچی، تماشاگر، حاضر، شاهد، نظاره‌گر ۴ عاشق

ناظران: حاضران، شاهدان، شهود، نظار & صاحبنظران

ناظم: ۱ معاون ۲ شاعر، شعرباف

ناف: ۱ بطن ۲ نافه ۳ مرکز، وسط

نافذ: ۱ کارگر، کاری، موثر ۲ ثاقب، جاذب، گیرا ۳ روان

نافر: ۱ رمنده ۲ بیزار ۳ فراری، گریزان

نافرجام: ۱ بی‌انتها ۲ بدبخت، بدعاقبت، مشووم

نافرخنده: بدیمن، نامبارک، نامیمون & سعد، فرخنده

نافرزانه: بی‌خرد، جاهل، نابخرد، نادان & فرزانه

نافرمان: تخس، چموش، خلیع، سرکش، طاغی، عاصی، عاق، عصیانگر، گردنکش، متجاسر، یاغی

نافرمانبردار: حرف‌نشنو، سرکش، طاغی، عاصی، گردنکش & فرمانبردار، مطیع

نافرمانی: ۱ تمرد، سرپیچی، سرکشی، طغیان، عصیان، گردنکشی، مخالفت، یاغیگری ۲ اثم، گناه، معصیت & فرمانبرداری

نافرهیختگی: بربریت، بی‌ادبی، بی‌فرهنگی، توحش، گستاخی & فرهیختگی

نافرهیخته: بربر، بی‌ادب، بی‌فرهنگ، گستاخ، وحشی & فرهیخته

نافع: پرسود، پرفایده، پرمنفعت، سودآور، سودبخش، سودمند، موثر، مفید، نتیجه‌بخش & مضر

نافه: مشکدان

نافه‌بو: خوشبو، عطرآگین، عطرآمیز، مشکبو، معطر & بدبو، عفن

ناقابل: ۱ بی‌ارج، بی‌قدر، پشیز، ناچیز ۲ بی‌صلاحیت، بی‌عرضه، بی‌لیاقت، نالایق & ۱ ارزشمند، قابل، ۲ لایق، & عرضه‌مند

ناقد: ۱ منتقد، نقاد، نقدنویس ۲ ایرادگیر، خرده‌گیر، نکته‌گیر

ناقص: ۱ آهمند، عیبناک، معیوب، ویدا ۲ غیرکامل، کم، ناتمام، نارسا & کامل

ناقص‌الخلقه: عقب‌افتاده، معلول، ناقص‌اندام، ناقص‌عضو

ناقص‌العقل: بله، کانا، کم‌خرد، کم‌عقل، کودن

ناقص‌عضو: معلول، ناقص‌اندام، ناقص‌الخلقه & سالم

ناقص‌عقل: ابله، احمق، کانا، کم‌خرد، کم‌عقل، کودن

ناقض: ۱ پیمان‌شکن، عهدگسل ۲ شکننده، نقض‌کننده & وفادار

ناقض‌عهد: بدقول، پیمان‌شکن، عهدشکن، عهدگسل، ناکث & سخت‌پیمان، وفامند

ناقل: ۱ راوی، مورخ، نقال ۲ ساری، منتقل‌کننده ۳ حامل

ناقلا: باهوش، چموش، زرنگ، زیرک، گربز، محیل، مکار، موذی، ناکس

ناقوس: درا، زنگ

ناقه: ۱ اشتر، شتر ۲ نقاهت‌مند

ناکاشته: بایر، نامزروع & کاشته، مزروع

ناکام: دلشکسته، شکست‌خورده، مایوس، محروم، ناامید، ناشاد، نامراد، نومید & کامروا، کامیاب

ناکامروا: درمانده، شکست‌خورده، محروم، نامراد، ناموفق & کامروا، کامیاب

ناکامروایی: حرمان، شکست، ناکامی، ناکامیابی & کامروایی

ناکامکار: کام‌نادیده، محروم، ناکام، ناکامیاب، نامراد، ناموفق & کامکار

ناکامی: حرمان، حسرت، نامرادی، نومیدی، یاس & کامیابی

ناکامیاب: بازنده، شکست‌خورده، محروم، ناکامروا، ناموفق & کامیاب

ناکث: پیمان‌شکن، عهدشکن، عهدگسل، ناقض‌عهد & وفادار

ناکس: بخیل، بی‌غیرت، پست، پست‌فطرت، جبان، حقیر، ذلیل، رذل، سفله، فرومایه، لئیم، ناجوانمرد، ناقلا

ناکسی: بدجنسی، پستی، حقارت، خواری، دنائت، رذالت، طمع، فرومایگی، مکاری، نامردی، نانجیبی

ناگاه: بناگاه، نابهنگام، ناگه، ناگهان

ناگزیر: ۱ لابد، لاعلاج، مجبور، ملزم، مضطر، ناچار ۲ ضرورتاً، ضروریاً، کرهاً، قهراً ۳ محتوم، ضروری، لازم ۳ بی‌اختیار، بیچاره، عاجز

ناگزیری: لابدی، لاعلاجی، ناچاری

ناگسسته: ۱ پیوسته، متصل، ناگسیخته، وصل ۲ پیاپی، متوالی، مداوم & گسسته

ناگشودنی: لاینحل، معمایی & گشودنی

ناگوار: ۱ دلخراش، فجیع ۲ امتلا، بدهضم، ثقیل، دیرهضم ۳ ناپسند، ناخوشایند ۴ تلخ، منغص ۵ دشوار، سخت، کریه & گوارا

ناگویا: اصم، صامت، گنگ، مبهم & ناطق

ناگه: بناگاه، ناگاه، ناگهان

ناگهان: بغتتاً، بناگاه، بی‌خبری، بی‌خبر، غفلتاً، غیرمترقب، فجات، ناگاه، نبهره

ناگهانی: غیرمترقبه، غیرمنتظره، نابیوسیده & بیوسیده

نال: ۱ مزمار، نی ۲ نیشکر ۳ ناله ۴ جو، نهر

نالان: رنجور، زاری‌کنان، گریان، مویه‌کنان، نالنده، ناله‌گر، نعره‌زنان، نوحه‌گر

نالایق: ۱ بی‌صلاحیت، بی‌عرضه، بی‌قابلیت، بی‌کفایت، غیرمستعد، غیرمستحق، نامستعد، ناشایسته، نامناسب ۲ بی‌ارج، کم‌بها & شایسته، لایق، مستعد

نالوطی: بی‌مروت، لامروت، ناجوانمرد، نامرد & لوطی

ناله: ۱ آه، جزع، شیون، فریاد، فغان ۲ تضرع، زاری، گریه، مویه ۳ زوزه، صیحه، ضجه، ندبه، نعره ۴ آوا، نغمه ۵ زخ، ژخ

نالیدن: ۱ زاریدن، زاری کردن، ضجر، مویه کردن، موییدن، ناله کردن ۲ تضرع کردن، شکایت کردن، شکوه کردن، گلایه کردن

نام: ۱ آوازه، اعتبار، شهرت ۲ اسم، عنوان، کنیه، لقب ۳ کلمه & ننگ

نام‌آور: سرشناس، شهیر، مشهور، معروف، نامدار، نامور، نامی & گمنام

نام‌نویسی: ثبت‌نام

نامأذون: غیرمأذون، غیرمجاز، منع & مأذون

نامألوف: ناآشنا، نامانوس، نامعهود & مألوف، معهود

نامانوس: ناآشنا، ناسازگار، نامألوف، نامتجانس، نامجانس، ناهم‌جنس & آشنا، مانوس، مجانس

نامودب: بی‌ادب، بی‌تربیت، گستاخ، نافرهیخته & مودب

نامبارک: بدشگون، بدیمن، شوم، نافرخنده، نامیمون، نحس & مبارک، میمون

نامبارکی: شئامت، ناخجستگی، نحسی، نحوست & خجستگی

نامبردار: بنام، پرآوازه، سرشناس، شهیر، مشهور، معروف، نام‌آور، نامور، نامی & بی‌نام‌ونشان

نامبرده: مذکور، مزبور، یادشده

نامتجانس: ناسازگار، نامانوس، نامتناسب، ناموافق، ناهمگون & متجانس

نامتدین: غیرمتقی، ناپارسا، ناخداباور، هرهری‌مسلک & متدین

نامتمدن: بربر، بی‌فرهنگ، نافرهیخته، وحشی & متمدن

نامتناسب: بیجا، بی‌قواره، نابجا، ناشایسته، نامتجانس، نامناسب، ناهماهنگ & متناسب، هماهنگ

نامتناهی: بی‌انتها، بی‌پایان، بی‌حد، بی‌نهایت، نامحدود & متناهی

نامتواضع: پرافاده، گنده‌دماغ، متکبر، مغرور & افتاده، متواضع

نامثمر: ۱ بی‌بار، بی‌بر، بی‌ثمر ۲ بی‌حاصل، بی‌فایده، بیهوده & مثمر

نامجرب: ۱ بی‌تجربه، بی‌تجربه، ناآزموده، نادیده‌کار، ناشی & آزموده، مجرب

نامجموع: آشفته، پراکنده، پریشان، متفرق، نابسامان & مجموع

نامجو: جاه‌طلب، شهرت‌خواه، شهرت‌طلب، نامخواه

نامجویی: جاه‌طلبی، شهرت‌طلبی، منصب‌خواهی، منصب‌طلبی

نامحدود: بی‌پایان، بی‌حد، بی‌شمار، بی‌مرز، بی‌نهایت، نامتناهی، نامشخص & متناهی، محدود

نامحرم: بیگانه، غریبه، غریب، غماز، ناآشنا & محرم

نامحقق: نامسجل، نامسلم، نامعلوم، نامعین & محقق

نامحکم: بی‌ثبات، سست، شل، نااستوار & استوار، محکم

نامدار: اسمی، بنام، سرشناس، شهره، شهیر، مشهور، معروف، معنون، نام‌آور، نامور & گمنام

نامراد: بیچاره، بی‌نصیب، محروم، ناخشنود، ناکام & کامیاب، مرادمند

نامرادی: حرمان، مفلوکی، ناامیدی، ناکامی‌حرمان، یاس & توفیق، کامیابی

نامرئی: پنهان، غایب، غیب، غیبی، گم، مخفی، ناپدید، ناپیدا، نامشهود، نهان & پیدا

نامربوط: بی‌ربط، بی‌سروته، بی‌مناسبت، بیهوده، چرند، مزخرف، مهمل، نابجا، ناشایست، هجو & بجا، مربوط، مناسب

نامرتب: آشفته، بی‌نظم، پراکنده، شلخته، شوریده، مختل، نابسامان، ناجور، ناساز، نامنظم & آشفته، بسامان، مرتب

نامرد: ۱ بی‌حمیت، دیوث، زن‌بمزد، قرمساق ۲ بی‌حمیت، بی‌غیرت، بی‌مروت ۳ عنین، ناتوان ۴ امرد ۵ ترسو، جبون & مرد

نامردانه: بنامردی، ناجوانمردانه & مردانه

نامردم: ۱ بی‌ادب، پست، پست‌فطرت، دنی، فرومایه، ناکس ۲ حیوان‌صفت، ددمنش، دیوخو

نامردمی: ۱ پست‌فطرتی، پستی، دنائت، فرومایگی، ناکسی ۲ بی‌رحمی، ددمنشی، دیوخویی ۳ ناتوانی

نامردی: ۱ ناجوانمردی ۲ بی‌حمیتی، بی‌غیرتی ۳ عنن، ناتوانی ۴ بزدلی، جبن & مردی، غیرت

نامرضی: ناپسند، ناشایست، نامقبول & مرضی

نامزد: ۱ کاندیدا، کاندید ۲ تعیین، منظور ۳ نام‌برده، نامویه ۴ مسمی

نامزروع: بایر، لم‌یزرع، ناکاشته & کشته، مزروع

نامساعد: ناجور، ناسازگار، ناموافق & مساعد

نامساوی: غیرمساوی، نابرابر، نامعادل، نایکسان & برابر

نامستحسن: زشت، قبیح، ناپسندیده، نازیبا، نامقبول & پسندیده، مستحسن

نامستعد: ۱ بی‌کفایت، ناشایسته، نالایق ۲ نامهیا & ۱ لایق، مستعد، ۲ آماده

نامستقیم: کج، کژ، معوج، ناراست & راست

نامستور: ۱ روسپی، فاحشه، هرجایی ۲ آشکار، فاش ۳ برهنه & ۱ نجیب، ۲ پیدا، ۳، پوشیده

نامسرور: اندوهگین، اندوهناک، حزین، غمزده، مغموم، ناشاد، ناشادمان & مسرور، شاد

نامسطح: گود، ناصاف، ناهموار & صاف

نامسعود: ۱ شوم، نافرخنده، نامیمون، نحس ۲ بدبخت، شوربخت & فرخنده، مسعود

نامسکون: بایر، خراب، خرابه، متروک، هامون‌ویران & آباد، مسکون

نامسلمان: ۱ بی‌دین، کافر ۲ بی‌رحم، سنگدل، نامردم & مسلمان

نامشخص: ۱ مجهول ۲ پادرهوا، نامعلوم، نامعین ۳ نامحدود & مشخص، معین

نامشروح: بی‌شرح‌وتفصیل، خلاصه، کوتاه، مختصر، موجز & مفصل

نامشروع: حرام، غیرشرعی، غیرقانونی، غیرمشروع، نارو & مشروع

نامشهود: پنهان، ناپیدا، نامرئی، نهان، نهفته & بارز، مشهود، هویدا

نامصمم: دودل، متردد، مذبذب، مردد & مصمم

نامطبوع: ناپسند، ناخوشایند، نادلپذیر، نادلپسند، نادلچسب، نادلنشین، نفرت‌انگیز & مطبوع

نامطلوب: ۱ ناپسند، ناخواسته، نامقبول، ناموافق ۲ مطرود & مطلوب

نامطمئن: ۱ دودل، مردد ۲ شبهه‌ناک، مشکوک & مصمم

نامعتبر: ۱ بی‌اساس، بی‌بنیاد، بی‌پایه، موهوم، مهمل ۲ غیرمعتبر، نامعتمد، ناموثق ۳ بی‌ارزش، بی‌اعتبار & معتبر

نامعدود: بی‌حساب، بی‌شمار، بی‌شمر، بی‌قیاس، ناشمرده & معدود

نامعقول: سبکسر، غیرعقلایی، غیرمنطقی، ناپسند، ناپسندیده، نارو، ناشایست، ناشایسته، نامناسب، ناموجه & معقول، مناسب

نامعقولانه: سبکسرانه، غیرعقلایی، غیرمنطقی & معقولانه

نامعلوم: مجهول، نادانسته، ناشناخته، نامحقق، نامشخص & مشخص

نامعول: بی‌پایه، بی‌ثبات، سست، غیرقابل‌اعتماد، نااستوار & قابل‌اعتماد

نامعهود: بی‌سابقه، شاذ، نامانوس، نامالوف & مالوف، معهود

نامفهوم: ۱ پیچیده، گنگ، مبهم ۲ بی‌معنا & روشن، واضح

نامقبول: مردود، ناپسند، ناپسندیده، ناشایسته، نامرضی، نامطلوب، نکوهیده & پسندیده، مقبول

ناملایم: خشن، سخت، ناسازگار، ناموافق & نرم

ناملایمات: دشواری‌ها، سختی‌ها، صعوبت، مشکلات

ناممکن: محال، ممتنع، نامیسور & ممکن

نامناسب: ۱ بیجا، بی‌تناسب، بی‌مورد، نابجا، نابهنگام، ناجور، ناسازگارنامتناسب، نامعقول، ناهمسان، ناهمگون ۲ بی‌کفایت، ناشایست، نالایق & بجا، مناسب

نامنظم: آشفته، بی‌ترتیب، بی‌نظم، پخش، پراکنده، پریشان، شلخته، شوریده، نابسامان، نامرتب & مرتب

ناموافق: بدخلق، مخالف، ناسازگار، نامتجانس، نامطلوب، ناهماهنگ & سازگار، هماهنگ

ناموجه: بی‌جا، توجیه‌ناپذیر، غیرقابل‌قبول، نامعقول، نپذیرفتنی & موجه

نامور: اسمی، بنام، سرشناس، شهره، شهیر، مشهور، معروف، نام‌آور، نامدار، نامی & گمنام

ناموری: اشتهار، شهرت، نامبرداری، نامجویی & گمنامی

ناموزون: ۱ خشن، زمخت، زمخت ۲ ناسازگار، ناهماهنگ ۳ ناپسند ۴ کژدل، ناساز ۵ بی‌آهنگ، بی‌ریتم، بی‌وزن & موزون

ناموس: ۱ پاکدامنی، عصمت، عفت ۲ آبرو، احترام، شرف، عرض، عزت ۳ عیال، مستوره، همسر ۴ خودپسندی، عجب، کبر ۵ احکام، شریعت ۶ قاعده، قانون ۷ ریا، سالوس ۸ آوازه، اشتهار، بانگ، صیت ۹ تزویر، حیله، مکر، ۱۰، فرشته، ملک، ۱۱، جبرئیل، ۱۲، وحی، ۱۳، تدبیر، کیاست

ناموفق: ۱ محروم، ناکام، ناکامیاب، ناکامروا ۲ رفوزه، مردود ۳ شکست‌خورده & کامیاب

نامه: جریده، خط، دستخط، رقعه، رقعه، رقیمه، صحیفه، طومار، عریضه، کاغذ، کتاب، مراسله، مرقومه، مصحف، مکتوب، منشور، نبشته، نوشته

نامه‌آور: برید، پستچی، پیک، قاصد، نامه‌رسان

نامه‌بر: پستچی، پیک، قاصد، نامه‌رسان

نامه‌رسان: پستچی، پیک، چاپار، قاصد، نامه‌بر

نامه‌نگار: دبیر، کاتب، مترسل، منشی، نامه‌نویس

نامه‌نگاری: دبیری، مکاتبه، نامه‌نویسی

نامه‌نویس: عریضه‌نگار، کاتب، کاغذنویس، مترسل

نامه‌نویسی: دبیری، مکاتبه، نامه‌نگاری

نامهربان: جفاپیشه، جفاکار، جورپیشه، سرسنگین، غدار & مهربان

نامهربانی: بی‌محبتی، بی‌مهری، جفا، جور، ستم & مهربانی

نامی: ۱ بنام، سرشناس، شناسا، مشهور، معروف، نامور ۲ رونده، گیاه، نبات & گمنام

نامیمون: بداختر، شوم، ناخجسته، نافرخنده، نحس & میمون

نامیه: رستنی، رونده، گیاه، نامی، نبات & جماد

نان: ۱ خبز، نغن ۲ خوراک، طعام، غذا ۳ رزق، روزی ۴ معیشت

نان‌پز: خباز، شاطر، نانوا

نان‌خور: ۱ اولاد، عیال ۲ وظیفه‌خور

نان‌کوری: ۱ حق‌ناشناسی، ناسپاسی ۲ امساک، خست، لئامت & حق‌شناسی

نان‌نخور: بخیل، خسیس، لئیم، ممسک & جواد، کریم

نانجیب: ۱ بی‌عفت، بی‌ناموس، ناپاک ۲ بداصل، بدنژاد، بی‌پدر ۳ رذل، رذیل، فرومایه & شریف، نجیب

نانجیبی: ۱ بی‌عصمتی، بی‌عفتی، ناپاکی ۲ دنائت، رذالت، فرومایگی، ناکسی & شرافت، نجابت

نانوا: خباز، شاطر، نان‌پز، نان‌فروش

نانوایی: خبازی، نان‌فروشی، نانواخانه

ناو: ۱ اژدرافکن، رزمناو، کشتی‌جنگی ۲ سفینه، غراب، کشتی ۳ آبراهه، جو، ممرآب، نهر ۴ ناودان ۵ شیاره ۶ وادی ۷ ناوه ۸ تلوتلو

ناوارد: ۱ بیجا، پرت ۲ مبتدی، ناشی ۳ بی‌اطلاع، ناآگاه & بلد، وارد

ناوبان: جاشو، کشتیبان، ملاح، ملوان، ناخدا، ناوخدا، ناوران

ناودان: ۱ آب‌ریز، میزاب ۲ جوی، نهر

ناورد: ۱ آرزم، آورد، جنگ، رزم، ستیز، نبرد ۲ جولانگاه، رزمگاه، عرصه، میدان ۳ جولان

ناوک: پیکان، تیر، خدنگ

ناهار: ۱ چاشت، ناهاری ۲ گرسنه، ناتوان

ناهد: ۱ اسد، شیر، ضیغم، هژبر ۲ ناهید ۳ نارپستان

ناهشیار: ۱ بی‌خبر، غافل، ناآگاه ۲ بی‌خودی، بی‌خویشتنی، بی‌هوش & هشیار

ناهمانند: متفاوت، مغایر، ناهمسان، ناهمگون & همانند

ناهماهنگ: ناجور، ناخوشایند، نامتناسب، ناموافق، ناموزون، ناهنجار & متناسب، هماهنگ

ناهماهنگی: بی‌برنامگی، عدم‌تجانس، ناهنجاری & هماهنگی

ناهمایون: بدیمن، شوم، ناخجسته، نامبارک، نامیمون، نحس & همایون

ناهمجور: متفاوت، مغایر، ناجور، ناهمتا، ناهمگن، ناهمگون & همگون

ناهمسان: مختلف، ناجور، نامناسب، ناهمانند، ناهمگون & همانند، همسان

ناهمگون: متفاوت، ناجور، ناساز، نامتجانس، نامناسب، ناهمسان & همانند، همگون

ناهموار: ۱ کج، معوج، ناصاف ۲ بی‌ترتیب، بی‌نظم، درشتناک ۳ پست‌وبلند، پشته، گریوه ۴ خشن، درشت، ستبر، گنده، نخراشیده ۵ ناراست، ناشایسته، نامعقول & هموار

ناهمواری: درشتی، زبری، کجی، نادرستی، ناصافی & همواری

ناهنجار: ۱ ناجور، ناسازگار، نامتناسب، ناهماهنگ ۲ غیرعادی ۳ درشت، زمخت، شنیع & بهنجار

ناهنجاری: ۱ بی‌قاعدگی، ناهماهنگی ۲ خشونت، نافرهیختگی & هماهنگی

ناهویدا: پنهان، مخفی، مستور، ناپدید، ناپدیدار، نامرئی & مرئی

ناهید: زهره، ناهد

نای: ۱، مزمار، نال، نی ۲ سیه‌نای، شهنا، نفیرسورنا ۳ حلق، گلو ۴ جدایی، دوری

نای‌زن: زامر، نای‌نواز، نایی، نی‌زن، نی‌نواز

نایاب: شاذ، قحط، کمیاب، نادر، نایافت & فراوان

نایب: پیشکار، جانشین، خلیفه، دستیار، ستوان، قایم‌مقام، مباشر، معاون، وکیل

نایره: ۱ آتش، حرارت، شرار، شرر، شعله، لهیب ۲ دشمنی

نایکسان: متفاوت، مختلف، ناجور، نامساوی، ناهمگن & یکسان

نبات: ۱ رستنی، گیاه، نامی، نبت ۲ قند

نبا: خبر، گفتار

نبت: رستنی، گیاه، نبات

نبراس: ۱ چراغ، مصباح ۲ اسد، شیر ۳ سرنیزه، سنان ۴ بی‌باک، دلاور، دلیر

نبرد: آرزم، پرخاش، پیکار، جدال، جنگ، حرب، رزم، ستیز، ستیزه، کارزار، مبارزه، محاربه، مصاف، ناورد، وغا & صلح

نبردآزما: پیکارجو، پیکارگر، جنگاور، جنگجو، رزمجو، رزمنده، سلحشور، محارب، نبردپیشه، نبرده

نبرده: جنگاور، جنگجو، جنگی، رزمنده، سلحشور، نبردپیشه

نبش: ۱ پیچ، سوق، سوک، کنج، گوشه ۲ افشاسازی ۳ گورشکافی ۴ استخراج

نبشته: ۱ عریضه، کتیبه، مسطور، منشور، نامه، نوشته ۲ امریه، حکم، فرمان ۳ تقدیر، سرنوشت، محتوم، مقدر

نبض: ۱ تپش، ضربان ۲ جریان، سیر

نبض‌شناس: پزشک، حکیم، طبیب، نبض‌گیر

نبل: ۱ آگاهی، ذکاوت، فضل، هوش ۲ بزرگی، بزرگواری، نجابت

نبوت: ۱ پیامبری، پیغامبری، رسالت ۲ آگاهی‌دادن، خبردادن

نبود: عدم، فنا، نیستی & بود، هستی

نبوغ: استعداد، دها، هوش

نبهره: ۱ قلب، نارایج، ناروا، ناسره ۲ بی‌مقدار، پست، دونمایه، زبون، فرومایه ۳ ناگهان

نبی: پیغمبر، رسول، رسول، فرستاده، مرسل، وخشور، وخشور

نبید: باده، شراب، صهبا، می

نبیدخواری: باده‌گساری، شراب‌خواری، عرق‌خوری، میگساری

نبیذ: باده، شراب، صهبا، می

نبیره: فرزندزاده، نواده

نبیل: ۱ ذکی، زیرک، سخی، شریف، هوشمند، فاضل ۲ بزرگوار، کبیر ۳ شریف، نجیب

نبیه: ۱ آگاه، بزرگوار ۲ زیرک، هوشیار ۳ مشهور، معروف

نپخته: ۱ خام، نارس ۲ بی‌تجربه & پخته

نتاج: ذریه، نژاد، نسل

نترس: بی‌باک، بی‌پروا، دلاور، دلیر، شجاع، متهور & ترسو

نتیجه: ۱ پاداش، عاقبت، عملکرد ۲ اولاد، فرزندزاده، فرزند، مولود، نواده، ولد ۳ بازده‌اثر، برآیند، حاصل، ماحصل، محصول ۴ سرانجام، عاقبت، عقبه ۵ بهره، ثمره، سود، فایده، میوه

نتیجه‌بخش: اثربخش، ثمردار، موثر، مثمر، مفید، نافع & بی‌حاصل

نتیجه‌گیری: استنتاج

نثر: ۱، نوشته ۲ پراکنده & شعر، نظم

نثار: ۱ افشان، افشاندن، پاشیدن ۲ اهدا، تقدیم، هدیه ۳ برخی، فدا، قربان ۴ زرافشان، شاباش

نجابت: اصالت، پاک‌منشی، پاک‌نژادی، شرافت، عصمت، عفاف، عفت، والایی & بی‌عفتی

نجات: ۱ آزادی، استخلاص، خلاصی، خلاص، رستگاری، رهایی‌فراغ ۲ رستن، رهیدن & اسارت، درگیری

نجات‌دهنده: منجی، ناجی، نجات‌بخش

نجاح: ۱ پیروزی ۲ رستگاری، فلاح ۳ حاجت‌روایی، کامیابی، مرادمندی

نجار: درودگر

نجاست: آلودگی، براز، بول، پلیدی، جعل، غایط، فضله، کثافت، گه، مدفوع، نجسی، وژن & طهارت، نظافت

نجبا: اشراف، اعیان، نجیب‌زادگان

نجد: پشتواره، تپه، تل، توده، دشت، فلات

نجدت: ۱ سختی، شدت، قوت ۲ دلاوری، دلیری، شجاعت، مردانگی ۳ پیکار، جنگ، رزم، کارزار ۴ بیم، ترس

نجس: آلوده، آلوده، بی‌نمازی، پلشت، پلید، چرک، چرکین، رجس، شوخ، غیرطاهر، مردار، ناپاک & طاهر

نجسی: آلودگی، پلیدی، نجاست & پاکی

نجم: اختر، ستاره، سها، کوکب، نجمه

نجمه: اختر، ستاره، سها، کوکب، نجم

نجوا: پچ‌پچ، ترنم، درگوشی، زمزمه & فریاد

نجوم: ۱ اخترشناسی، ستاره‌شناسی ۲ تنجیم

نجوم‌دان: اخترشناس، ستاره‌شناس، کیهان‌شناس، گردون‌شناس، منجم

نجومی: ۱ اخترشناس، منجم، نجوم‌دان ۲ سرسام‌آور، هنگفت

نجیب: ۱ اصیل، پاکزاد، پدردار، شرافتمند، شریف، نژاده، والاتبار، والاگهر ۲ باعفاف، پاکدامن، عفیف & نانجیب

نجیب‌زاده: بزرگزاده، والاتبار، والانژاد

نچ: خیر، لا، نه، نی & بله، ها

نحر: ۱ شترکشی، قربانی ۲ گلو

نحس: بد، بدیمن، شوم، مشووم، منحوس، ناخجسته، نافرخنده، نامبارک، نامیمون & میمون، نیک‌اختر

نحسی: بدیمنی، شئامت، ناخجستگی، نحوست، نکبت & میمنت

نحله: آیین، دین، کیش، مذهب، مسلک، مشرب

نحو: ۱ دستور، گرامر ۲ اسلوب، جور، روال، روش، سیاق، شق، شیوه، طریق، طور، گونه، نمط، نهج

نحوست: بدیمنی، بدیمنی، شئامت، شومی، نامبارکی، نحسی، نکبت & خوش‌یمنی، میمنت

نحوه: روال، روش، سیاق، شیوه، متد، منوال، نهج

نحیف: باریک‌اندام، ضعیف، لاغر، ناتوان، نزار & قوی

نخ: بند، تار، رشته، ریسمان

نخاع: حرام‌مغز، مغزتیره، مغزحرام

نخاله: ۱ بقایا، پس‌مانده ۲ بدخلق، بی‌ادب، خشن ۳ بدجنس، حقه‌باز، ناتو، ناقلا

نخبگان: اعیان، برگزیدگان، خبرگان، زبدگان

نخبه: برگزیده، گزیده، لب، منتخب

نخجیر: ۱ شکار، صید ۲ بزکوهی

نخجیرزن: شکارافکن، شکارچی، صیاد، نخجیربان، نخجیرزن، نخجیرساز، نخجیرگر، نخجیرگیر

نخراشیده: ۱ بی‌ادب، خشن ۲ ناصاف، ناهموار

نخست: ۱ درآغاز، درابتدا، دربدوامر ۲ آغاز، ابتدا، اول، بدو، شروع، مقدمه، یکم & بعد، پس‌ازآن، سپس، ۲ آخر، پایان

نخست‌وزیر: دستور، رئیس‌الوزرا، صدراعظم، وزیراعظم

نخست‌وزیری: رئیس‌الوزرایی، صدارت، صدراعظمی

نخستین: آغازین، اولین، یکم، یکمین & آخرین

نخل: خرمابن، درخت‌خرما، فسیل، مغ، نخیل

نخل‌زار: خرماستان، نخلستان

نخلستان: خرماستان، نخل‌زار

نخوت: افاده، تکبر، خودبزرگ‌بینی، خودبینی، خودپرستی، خودپسندی، خودخواهی، عجب، غرور، کبر & خشوع

نخوت‌آمیز: تکبرآمیز، خودخواهانه، کبرآمیز، متکبرانه، نخوت‌آلود

نخور: خسیس، لئیم، ممسک & مسرف

نخیل: خرمابن، فسیل، مغ، نخل

ندا: آواز، آوا، بانگ، جار، صدا، صلا، صوت

ندار: ۱ بیچاره، بی‌چیز، بی‌نوا، تنگدست، تهیدست، فقیر، گدا، مفلس، مفلس ۲ بی‌آلایش، صادق، صاف، یکرنگ & دارا

نداری: افلاس، تنگدستی، عسرت، فاقه، فقر & دارایی، غنا

نداف: پنبه‌زن، حلاج

ندافی: پنبه‌زنی، حلاجی

ندامت: انفعال، پشیمانی، تاسف، لهف، ندم

نداوت: ۱ تازگی، تری، طراوت ۲ زه، نم

ندبه: تضرع، زاری، ضجه، فزع، گریه، لابه، مویه، ناله

ندرت: کمی، کمیابی، نایابی & وفور

ندم: انفعال، پشیمانی، ندامت

ندوه: انجمن، جمع، جمعیت، حزب، دسته، فرقه، گروه، لجنه

ندیدبدید: تازه‌به‌دوران‌رسیده، نودولت، نوکیسه

ندیم: دمساز، قرین، محشور، مشار، مصاحب، مقرب، همدم، همراه، هم‌صحبت، همنشین

ندیمه: مصاحب، ملازم، همراه، همنشین

نذر: شرط، عهد، قربانی، نیاز

نر: فحل، مذکر، مرد، نرینه & ماده

نرخ: ارج، ارزش، بها، قیمت، مظنه

نرخ‌گزاری: تسعیر، قیمت‌گزاری، نرخ‌بندی

نردبان: پلکان، مرقات، نردبام

نرسیده: خام، کال، نارس

نرک: ۱ نازا، نروک، نر ۲ خشن، زمخت ۳ بی‌بر، بی‌ثمر

نرگس: عبهر، نرجس

نرگسه: پروین، ثریا

نرم: ۱ رقیق، سست، سلس، شل، لین ۲ آرام، آهسته ۳ صاف، صیقلی، هموار ۴ پودر ۵ خلیق، ملایم ۱ & استوار، جامد، سفت، محکم، ۲ تند، ۳ زبر، زمخت، ناصاف، ۴ تندخو

نرم‌بروت: ساده، سبزخط، نوجوان

نرم‌خو: پاکیزه‌خو، خوش‌اخلاق، خوشخو، خوشخو، شفیق، معتدل، معتدل، ملایم، مهربان، نیک‌خوی & تندخو

نرم‌خویی: مرافقت، ملایمت، ملایم‌طبعی، نازک‌مزاجی & تندخویی

نرم‌دلی: ترحم، دلسوزی، عطوفت، مهربانی

نرم‌شانه: ۱ هیز ۲ دستی، رام، مطیع، نرم‌گردن

نرم‌نرم: آهسته‌آهسته، کم‌کم، یواش‌یواش

نرم‌نرمک: آرام‌آرام، آهسته، بتدریج

نرمال: طبیعی، عادی، معمولی

نرمش: ۱ تانی، مکث ۲ انعطاف ۳ ورزش

نرموک: نرماده، نرولاس

نرمی: ۱ لینت ۲ سستی ۳ صافی ۴ رفق، مهربانی، نرم‌خویی & سختی

نری: ذکر، رجولیت

نرینه: مذکر، نر & زن، ماده، مادینه، مونث

نزار: بیجان، ضعیف، فگار، کم‌زور، لاغر، مردنی، منهوک، ناتوان، نحیف & قوی

نزاع: آشوب، اختلاف، پرخاش، تنازع، جدال، دعوا، زدوخورد، ستیزه، کشمکش، مجادله، مرافعه، مشاجره، معارضه، منازعه & صلح

نزاکت: ۱ آداب‌دانی، ادب، تربیت ۲ ظرافت، لطافت، نازکی

نزد: برابر، پیش، پیش، جلو، حضور، درحضور، روبرو، زی، عند، مقابل، نزدیک

نزدیکان: اقارب، اقوام، خویشان، وابستگان

نزدیک: ۱ پهلو، جنب، حوالی، کنار، هم‌جوار ۲ حدود، قریب، قریب‌الوقوع، مقارن ۳ پیش، نزد ۴ خویش، خویشاوند، قوم، مقرب ۵ محرم، مشرف، مقارن & دور

نزدیکی: ۱ بستگی، قرابت، قرب، ولا ۲ مجاورت، همسایگی ۳ جماع، مجامعت، وطی & بیگانگی، دوری

نزع: احتضار، جان‌کندن، جدایی، رحلت

نزول: ۱ سقوط، فرود، هبوط ۲ تنزیل، ربا، ربح، سود، فرع، مرابحه ۳ افت، کاهش ۴ دخول، ورود & ۱ صعود، ۲ افزایش

نزول‌خور: تنزیل‌خور، رباخوار، سودخور

نزولخوار: رباخوار، سودخوار، نزولخور

نزه: پاک، پاکیزه، خرم، خوش، سرسبز، مصفا، مفرح، مهذب، نزیه

نزهت: ۱ خرمی، سرسبزی، طراوت ۲ پاکی، پاکیزگی ۳ شادی، نشاط ۲ تفریح، خوشگذرانی، سیر، گردش، گشت ۳ پاکدامنی، عفاف

نژاد: اصل، تبار، دودمان، ذریه، عرق، گوهر، نتاج، نسب، نسل

نژاده: اصیل، بزرگ‌زاده، گوهری، نجیب، نجیب‌زاده & بداصل

نژند: ۱ افسرده، پژمان، پژمرده ۲ آزرده، حزین، غمگین، غمین، ملول ۲ خشمناک، غضبناک

نژنداختر: بدبخت، بدطالع، بیچاره، مفلوک & بلنداختر

نژندی: ۱ افسردگی، پژمردگی ۲ آزردگی، حزن، رنجیدگی، ملالت ۳ سرگشتگی، فروماندگی ۴ خشم، غضب

نسا: اناث، بانو، خانم، زن، همسر & رجل، مرد

نساج: بافنده، جولاه، جولاهه

نساجی: بافندگی، جولاهی

نسب: ۱ اصل، اولاد، تبار، تخمه، دودمان، دوده، گوهر، نژاد، نژاده ۲ خویشاوندی، قرابت

نسب‌نامه: تبارنامه، شجره‌نامه

نسبت: ۱ انتساب، خویشاوندی، خویشی، قرابت ۲ تناسب، رابطه ۳ اتصال، ارتباط، پیوستگی

نستوه: خستگی‌ناپذیر، ستیهنده، مبارز، مقاوم

نسج: ۱ بافت ۲ بافتن ۳ بافته، منسوج

نسخ: ۱ ابطال، اقاله، زوال، محو، منسوخ، نابود، نقض ۲ خطنسخ

نسخه: ۱ تجویز، دستور ۲ رونوشت، کپی ۳ تیراژ

نسخه‌برداری: استنساخ، رونویسی، کپیه‌برداری

نسق: ۱ انتظام، ترتیب، تنسیق، نظم ۲ وضع ۳ تنبیه

نسق‌دهی: تنسیق، سازماندهی، سیاستگزاری

نسک: ۱ پرهیزگاری، تقوا، زهد ۲ پرستش، عبادت ۳ تطهیر

نسل: ۱ آل، تبار، تیره، دودمان، ذریه، سلاله، فرزند، نژاد ۲ ریشه ۳ دوره، عصر

نسمه: ۱ دم، نفس ۲ بنده، عبد ۳ روان، روح ۴ انسان

نسناس: آدم‌نما، دیوسار، دیوسان، غول، گوریل

نسنجیده: غیرمنطقی، غیرمعقول، کورکورانه، نالندیشیده، ناسنجیده & سنجیده، معقول

نسوان: بانوان، زنان، همسران & رجال

نسیان: ذهول، فراموشی & یاد

نسیب: ۱ خویشاوند، قریب ۲ شایسته، مناسب ۳ اصیل، شعرلطیف، نسب‌دار

نسیم: باد، بوی‌خوش، صبا، نفس، وزش

نسیه: استقراض، غیرنقدی، قرضی، قرض، نسیئه، وام & نقد

نشاط: انبساط، خرمی، خوشی، شادمانی، شادی، شعف، طرب، عشرت، عیش، نزهت & ناشادی

نشاط‌آور: سرورانگیز، شادی‌بخش، شورانگیز، طرب‌انگیز، فرحناک، مسرت‌آمیز، مسرت‌بخش، نشاطافزا، نشاطانگیز & ملال‌آور

نشاطانگیز: شادی‌بخش، شورانگیز، شوق‌آمیز، طرب‌انگیز، طربناک، فرح‌بخش، نزهت‌بخش & ملال‌انگیز

نشا کردن: غرس کردن، کاشتن، نشاندن

نشان: ۱ آرم، امارت، رمز، علامت، مدال، نشانه، نشانی ۲ آیه، اثر، رد، رگه ۳ انگ، تمغا، داغ، نقش ۴ آماج، تیر، هدف ۵ سراغ

نشان‌دادن: ارائه کردن، نمایاندن، نمایش‌دادن، نمودن

نشاندن: ۱ قراردادن، مقیم کردن، نهادن ۲ غرس کردن، کاشتن ۳ افراشتن ۴ خاموش کردن، دفع کردن، فرونشاندن ۵ نشانیدن & کندن

نشانه: آماج، آیه، اثر، داغ، رگه، علامت، مارک، نشان، هدف

نشانه‌گیری: آماج، قراول، نشانه‌روی، هدف‌گیری

نشانی: ۱ آدرس، نشان ۲ اثر ۳ یادگار

نشئه: تلذذ، سرخوشی، سکر، کیف، کیفور، لذت، مستی، نشوت

نشئه‌زا: سکرآور، مستی‌بخش، مستی‌زا، مکیف

نشت: ۱ تراویدن، تراوش، ترشح، چکه، نشر ۲ برملا، بروز، درز کردن، شایع

نشتر: آدر، نیش، نیشتر

نشخوار: کاغ

نشدنی: غیرممکن، محال، ناشدنی & ممکن

نشر: ۱ پراکندن، سرایت ۲ پخش، توزیع ۳ انتشار، چاپ، طبع ۴ اشاعه، ترویج، شیوع

نشریه: جریده، روزنامه، سالنامه، فصلنامه، گاهنامه، ماهنامه، مجله

نشست: ۱ اجلاس، انجمن، جلسه، جلوس، گردهمایی، مجلس، مجمع ۲ فرونشینی

نشست‌وبرخاست: مجالست، مراوده، مصاحبت، همنشینی

نشستگاه: ته، دبر، مقعد

نشستن: ۱ جلوس، قعود ۲ اقامت کردن، سکناگزیدن، مقیم‌شدن، منزل کردن

نشمه: رفیقه، روسپی، مترس، معشوقه

نشو: ۱ بالیدن، بزرگ‌شدن ۲ روییدن ۳ رشد، رویش، نمو

نشوت: ۱ سکر، لذت، مستی، نشئه، نشوه ۲ آگاهی، اطلاع

نشور: ۱ احیا ۲ آخرالزمان، آخرت، رستاخیز، قیامت

نشیب: سرازیری، شیب & فراز

نشید: آواز، آهنگ، ترانه، تصنیف، سرود، نغمه

نشیط: بانشاط، خرم، خوشدل، خوشحال، شاد، شادمان، مسرور، مشعوف & ناشاد

نشیم: آشیانه، لانه، مقام، نشیمن

نشیمن: آشیانه، جایگاه، مسکن، منزل

نشیمنگاه: ۱ سرین ۲ آشیانه

نص: حکم‌صریح، کلام‌روشن، متن

نصاب: اصل، حد، مرجع

نصارا: ترسا، عیسوی، مسیحی، نصرانی

نصب: ۱ برپایی ۲ انتصاب، برگماری، گمارش، منصوب & عزل

نصب‌العین: آرمان، شعار، هدف

نصح: اندرزدادن، تذکره، تذکیر، مناصحت، نصیحت کردن، وعظ کردن

نصر: عون، کمک، مدد، نصرت، یاری

نصرانی: ترسا، عیسوی، مسیحی، ناصری

نصرانیت: ترسایی، عیسویت، مسیحیت

نصرت: ۱ پیروزی، ظفر، غلبه، فتح ۲ کمک، مدد، یاری & هزیمت

نصف: شقه، نصفه، نیم، نیمه، یک‌دوم

نصفت: انصاف، داد، عدل، مروت، معدلت & بیداد

نصفه: نصف، نیم، نیمه

نصیب: ۱ بهره، بهر، حصه، روزی، سهم، قسمت، نصیبه، نوال ۲ اقبال، بخت، تقدیر، سرنوشت، طالع ۳ قرعه، نشان، نصیبه

نصیبه: بهر، سهم، قسمت، نصیب

نصیحت: اندرز، پند، تذکیر، توصیه، سفارش، موعظه، وصیت، وعظ

نصیحت‌آموز: پندآموز، پندده، عبرت‌آموز، ناصح

نصیحت‌پذیر: اندرزپذیر، پندپذیر، پندگیر، پندنیوش، &

نصیحت‌شنو: پندپذیر، پندشنو، پندگیر، پندنیوش، نصیحت‌نیوش

نصیحت کردن: اندرزدادن، پنددادن، نصح

نصیحت‌گو: اندرزگو، پندآموز، ناصح، نصیحتگر، واعظ

نصیحت‌نیوش: پندپذیر، پندشنو، نصیحت‌شنو & نصیحت‌ناپذیر

نصیحتگر: پندآموز، پندده، ناصح، نصیحت‌آموز، نصیحت‌گو

نصیر: مددکار، یار، یاریگر، یاور

نضارت: تازگی، خرمی، شادابی، طراوت، نضرت

نضج: پختگی، رسیدگی، رونق، قوام

نضرت: تازگی، خرمی، شادابی، نضارت

نطاق: خطیب، زبان‌آور، سخن‌پرداز، سخنران، سخنگو، سخنور، ناطق

نطع: ادیم، بساط، سفره، سماط

نطفه: اسپرم، اسپرماتوزوئید، تخم، تخمه، منی

نطق: ۱ بیان، سخنوری، سخنرانی، سخنگویی، سخن، کلام، گفتار، گفت ۲ تکلم، گویایی & عجمت، گنگی

نظارت: ۱ بازرسی، بررسی، سرپرستی، مباشرت، مراقبت ۲ تماشا، نظر، نگرش

نظاره: تماشا، دید، نظر، نگاه، نگرش

نظاره‌گر: بیننده، تماشاچی، تماشاگر، شاهد

نظافت: پاک‌سازی، پاکی، پاکیزگی، تمیزی، تنظیف، طهارت & کثافت

نظام: ۱ انتظام، انضباط، دیسیپلین ۲ آراستگی، ترتیب، روش، سامان، نظم ۳ ارتش، سربازی ۴ رژیم

نظام‌نامه: آیین‌نامه، اساسنامه

نظامی: ارتشی، سپاهی، سرباز، قشونی، لشکری

نظر: ۱ تماشا، چشم، دیدن، دید، عنایت، مشاهده، نظاره، نگاه، نگرش ۲ زعم، عقیده ۳ رای، نقشه ۴ جنبه، حیث، لحاظ، منظر ۵ اندیشه، تفکر ۶ دیدگاه، نظریه

نظراً: تخمیناً، تقریباً، تقریبی، حدساً، حدسی، نظری

نظرانداز: چشم‌انداز، دیدگاه، منظر، منظره

نظربند: تعویذ، جادو، جادوگر، چشم‌بند، ساحر، شعبده‌باز

نظرتنگ: بخیل، تنگ‌نظر، دون‌همت، ممسک & نظربلند

نظرتنگی: امساک، بخل، تنگ‌نظری، حسادت، کوته‌نظری

نظرخواهی: رفراندم، همه‌پرسی

نظر کردن: دیدن، رویت، نگاه کردن

نظرگاه: تماشاگاه، تماشاگه، مطمح، منظر، منظره

نظری: ۱ تئوری، تئوریک ۲ فرضی & عملی

نظریه: ۱ تئوری، فرضیه ۲ حدس، رای، عقیده، فکر

نظریه‌پرداز: تئوریسین، فرضیه‌پرداز، فرضیه‌ساز & عملگر

نظم: ۱ آراستگی، آراستگی، انتظام، انضباط، ترتیب، تنظیم، سازماندهی، سامان، قاعده، قانون، نسق، نظام ۲ شعر & نثر

نظمیه: شهربانی، کلانتری، کمیساریا، کمیسری

نظیر: تا، تالی، شبیه، شبه، عدیل، قبیل، قرینه، قرین، کفو، مانند، مثل، مشابه، هم‌طراز، همال، همانند، همتا

نظیف: پاکیزه، پاک، تمیز، شسته، شسته‌رفته، طاهر، منزه، منقح، مهذب، نقی & کثیف

نعت: خصلت، صفت، لقب، مدح، مدیح، منقبت، وصف

نعره: بانگ، خروش، زوزه، غریو، فریاد

نعش: ۱ جسد، کالبد ۲ لاش، لاشه ۳ تابوت

نعش‌کش: آمبولانس، مرده‌کش

نعلین: پای‌افزار، کفش

نعم: ۱ آری، بله، بلی، لبیک ۲ تنعمات، عطایا، نعمت‌ها، هدایا & لا، نه

نعمت: ۱ ثروت، حشم، دارایی، مال‌ومنال، مال ۲ تنعم ۳ برکت، خیر، وفور ۴ احسان، بخشش، عطا & نقمت

نعوظ: شق

نعومت: ملایمت، نرمی & خشونت

نعیم: ۱ خوشگذرانی، خوشی، شادکامی ۲ ارم، بهشت، پردیس، جنان، جنت، خلد، فردوس، مینو ۳ دارایی، مال ۴ رفاه، لذت، نعمت نغز:پاکیزه، خوب، خوش، دلکش، شیرین، مستحسن

نغزنغزک: اندک‌اندک، کم‌کم

نغل: ۱ محتال ۲ بداصل، حرام‌زاده، زنازاده & اصیل

نغمه: آوا، آواز، آهنگ، پرده، ترانه، ترنم، سرود، نشید، نوا

نغمه‌سرا: خنیاگر، خواننده، نغمه‌پرداز، نغمه‌خوان، نغمه‌زن، نغمه‌ساز، نغمه‌طراز، نغمه‌کش، نغمه‌گو

نغمه‌سرایی: آوازخوانی، سرودخوانی، نغمه‌پردازی، نغمه‌سازی

نغول: ۱ ژرف، عمیق، گود، نغل ۲ راه‌طولانی ۳ سرآمد، قابل

نغیل: حرام‌زاده، زنازاده، ولدالزنا & حلال‌زاده

نفاث: ۱ دمنده ۲ جادوگر، ساحر

نفاذ: تاثیر، قدرت، نفوذ

نفار: دوری، رمیدگی، فرار، گریز

نفاست: ارزشمندی، گرانمایگی، مرغوبیت

نفاق: اختلاف، تفرقه، دشمنی، دورویی، ریا، سالوس، شقاق، عناد، منافقت، ناسازگاری & وفاق

نفتکش: تانکر

نفث: ۱ القا کردن ۲ تف کردن

نفح: دمیدن، وزش، وزیدن

نفحه: ۱ دم، نفس، وزش ۲ دمش ۳ باد ۴ بو

**نفخ:** ۱ دم، نفس ۲ باد، ریح ۳ آماس، آماه، انتفاخ، بادکردگی، برآمدگی، پف، تورم، ورم

**نفخه:** باد، نسیم

**نفر:** ۱ آدم، تن، شخص، فرد ۲ تعداد

**نفرت:** اشمئزاز، اکراه، انزجار، بیزاری، بی‌میلی، تنافر، تنفر، رمیدگی، کراهت، کینه، نقار & عشق

**نفرت‌انگیز:** ۱ تنفرآمیز، تنفرآور، تنفرزا، منفور، نفرت‌بار، نفرت‌زا ۲ بد، زشت، کریه، نامطبوع

**نفرت‌بار:** کریه، نفرت‌آمیز، نفرت‌انگیز، نفرت‌زا

**نفرین:** فریه، لعن، لعنت & آفرین

**نفس:** ۱ خود، خویش، ذات ۲ تن، جسد، کالبد ۳ وجود ۴ نفسانیات

**نفس:** ۱ آن، لحظه، لمحه ۲ آه، نسمت، نسمه ۳ تنفس، دم

**نفس‌تنگی:** آسم، ضیق‌النفس

**نفس‌کشی:** انتحار، قتل‌نفس

**نفس‌کشیدن:** استنشاق، تنفس، دم‌برآوردن

**نفس‌گیر:** ۱ گرفته ۲ خسته‌کننده ۳ سخت، شاق، مشکل

**نفسانی:** ۱ شهوانی ۲ روانی، نفسانیات

**نفع:** بهره، ربح، سود، صرف، صرفه، فایده، منفعت & خسارت، زیان، ضرر

نفع‌جویی: سودپرستی، منفعت‌خواه، نفع‌طلبی

نفع‌طلب: سودپرست، سودجو، نفع‌پرست

نفع‌طلبی: سودپرستی، نفع‌جویی، نفع‌طلبی

نفقه: ۱ خرج، گذران، مخارج، معاش، هزینه ۲ انفاق

نفله: ۱ تباه، تلف، نابود، نیست ۲ ضعیف، مردنی

نفوذ: ۱ رخنه، رسوخ، سرایت ۲ تاثیر، نفاذ ۳ اعتبار، توانایی، قدرت

نفور: ۱ بیزار، رمنده، فراری، گریزان، متنفر ۲ نفرت‌انگیز

نفوس: ۱ اهالی، جمعیت، سکنه ۲ اشخاص، مردم ۳ ازدحام ۴ حدس، فال، فرض

نفهم: احمق، بی‌خرد، بی‌شعور، بی‌عقل، بی‌عقل، نادان، نادان، یابو & فهیم

نفی: ۱ انکار، باطل، بطلان، رد، نسخ ۲ منع، نهی ۳ تبعید، طرد & اثبات

نفی‌بلد: اخراج، تبعید

نفیر: ۱ بوق، صور، کرنا ۲ آواز، فریاد

نفیس: ۱ ارزشمند، پربها، ثمین، قیمتی، گرانبها، گرانقیمت ۲ اعلا، عالی، لوکس، ممتاز ۳ آنتیک، عتیقه

نق: غر، غرغر، غرولند، لندش، نق‌نق

نقاب: ۱ برقع، پیچه، حجاب، روبنده، روبند، غاشیه، مقصوره، مقنعه ۲ ماسک

نقابت: آقایی، خواجگی، ریاست، سروری

نقابدار: ۱ ماسکدار ۲ پوشیده‌روی، محجوب، مستور

نقاد: ۱ صراف ۲ منتقد

نقادی: ایرادگیری، تنقید، خرده‌بینی، خرده‌گیری

نقار: جدال، رنجش، ستیزه، عداوت، عناد، قهر، کدورت، کینه، مناقشه، ناخوشی، نفرت

نقاره: دهل، طبل، کوس

نقاره‌چی: نقاره‌زن، نوبت‌زن، نوبتی

نقاره‌زن: دهل‌زن، نقاره‌چی، نوبت‌زن

نقاش: ۱ چهره‌نگار، رسام، صورتگر، صورت‌نگار، مصور، نقشبند ۲ رنگ‌زن

نقاشخانه: کارگاه‌نقاشی، نگارخانه، نگارستان

نقاشی: صورتگری، مصوری، نگارگری

نقاضت: ۱ دشمنی، ضدیت، عناد، مخالفت ۲ خلاف‌گویی

نقاط: ۱ مناطق، نواحی ۲ امکنه، جاها، مکان‌ها ۳ نقطه‌ها

نقال: ۱ حکایتگر، داستانسرا، قصه‌گو ۲ ناقل

نقاوت: ۱ پاکیزگی، خلوص، نیکویی ۲ برگزیده، گزیده، منتخب، نقاوه

نقاهت: بیمارخیزی، کسالت، ناخوشی، نقهی

نقب: تونل، دالان، دهلیز، راهرو، سوراخ

نقد: ۱ تشخیص، تمییز ۲ ارزش، بها ۳ پول، سرمایه، سکه، نقدینه، زروسیم & نسیه

نقداً: ۱ بلافاصله، فوراً، فی‌الحال ۲ اکنون، الان، اینک، حالا ۳ به‌نقد & قرضی

نقدینه: پول، تنخواه، زروسیم، سرمایه، نقد، وجه

نقر: ۱ کندن ۲ سوراخ کردن ۳ نواختن ۴ کوبش، کوفتن ۵ کنده‌کاری

نقرس: التهاب‌مفصل، دردپا

نقره: ۱ سیم، فضه، لجین ۲ خالص، ناب، ناسره

نقره‌گون: سپیدرنگ، سپیدفام، سپیدگونه، نقره‌فام

نقش: ۱ پرتره، پیکره، ترسیم، تصویر، تمثال، شکل، شمایل، صورت، طرح، عکس، نگار، نگاره ۲ اثر، رد، نشان ۳ رل، کار، وظیفه

نقش‌بند: رسام، مصور، نقاش، نقش‌ساز، نقشگر، نقشگزار

نقش‌پذیر: ۱ اثرپذیر، متاثر ۲ منقوش

نقش‌پرداز: ۱ رسام، مصور، نقاش ۲ دخیل

نقش‌دار: پرنقش، منقش، منقوش

نقش‌طرازی: مصوری، نقاشی، نقشگری

نقشه: ۱ اطلس، الگو، پروژه، طرح، نمودار ۲ خیال، رای، عزم، قصد، مقصود، منوی، نظر، نیت ۳ دسیسه ۴ زمینه

نقشه‌ریزی: ۱ طرح‌ریزی، نقشه‌کشی ۲ برنامه‌ریزی

نقشه‌کش: رسام، طراح

نقشه‌کشی: ۱ رسامی، رسم، طراحی ۲ برنامه‌ریزی ۳ توطئه‌چینی، دسیسه

نقص: خرابی، خرده، شایبه، صدمه، عیب، کاستی، کاهش، کمبود، کمی، نارسایی، نقصان

نقصان: ۱ قلت، کاستی، کاهش، کسری، کمی ۲ شایبه، منقصت، نقص، نقیصه & افزایش، کمال

نقض: ابطال، اقاله، انهدام، بطلان، حذف، رد، شکستن، عهدشکنی، فسخ، لغو، نسخ، نکول، ویرانی & ابرام

نقض‌عهد: پیمان‌شکنی، تخلف، خلف‌وعده، عهدشکنی، عهدگسلی، نبذ

نقطه: ۱ نشانه ۲ جا، محل، مکان، ناحیه ۳ کانون، مرکز ۳ نکته

نقطه‌اتکا: تکیه‌گاه، گرانیگاه، مرکزثقل

نقطه‌دار: منقوط & غیرمنقوط

نقل: ۱ شیرینی ۲ گزک، مزه ۳ چاشنی

نقل: ۱ انتقال، جابجایی، حمل ۲ حکایت، داستان، قصه ۳ بازگویی، گزارش ۴ ترجمان، ترجمه، تعبیر، تفسیر ۵ بیان، روایت ۶ بازگو، بازگویی، ذکر

نقل‌مکان: جابجایی، سفر، عزیمت، کوچ

نقلی: ۱ تنگ، کوچک ۲ جالب، ظریف

نقمات: انتقام‌جویی‌ها، خونخواهی‌ها، کینه‌جویی‌ها

نقمت: ۱ سرزنش، عتاب، معاتبه ۲ عذاب، عقوبت، کینه‌کشی

نقی: برگزیده، پاک، پاکیزه، ناب، نظیف

نقیب: پیشوا، رئیس، سرپرست، سرور، عمید، قاید، مهتر

نقیصه: ۱ کاستی، کمی ۲ علت، عیب، نقص، نقصان

نقیض: خلاف، ضد، عکس، مخالف، مقابل، ناسازگار، نامانند & مانند

نکاح: ازدواج، پیوند، تزویج، زناشویی، عروسی، وصلت & طلاق

نکاح‌موقت: صیغه & نکاح‌دائم

نکال: آزار، اذیت، شکنجه، عقوبت

نکبت: ادبار، بدبختی، تنگی، تیره‌بختی، تیره‌روزی، خواری، ذلت، رنج، سیه‌روزی، ضراء، فلاکت، مصیبت، نحوست، وبال & سعادت

نکبت‌آلود: فلاکت‌بار، مفلوکانه، منحوس، نکبت‌بار

نکبت‌بار: ۱ فلاکت‌آمیز، مفلوکانه، منحوس، نکبت‌آلود ۲ پرمشقت، رنجبار

نکته: ۱ مساله، مضمون، مطلب ۲ دقیقه، لطیفه ۳ رمز، سر

نکته‌بین: باریک‌بین، دقیق، نکته‌دان، نکته‌سنج

نکته‌بینی: باریک‌بینی، دقت، نکته‌گیری

نکته‌دان: باهوش، ظریف، نکته‌سنج، نکته‌سنج

نکته‌سنج: باریک‌بین، خوش‌طبع، دقیق، ظریف، ظریف‌طبع، نکته‌پرداز، نکته‌دان، نکته‌گیر

نکته‌سنجی: باریک‌بینی، نکته‌پردازی، نکته‌دان

نکته‌گیر: خرده‌گیر، منتقد، ناقد، نقاد، نکته‌سنج

نکته‌گیری: اعتراض، انتقاد، خرده‌گیری، خرده‌گیری، نقد

نکره: ۱ ناشناس ۲ نتراشیده، نخراشیده ۳ بی‌ادب، رکیک

نکس: ۱ سرنگونی، واژگونی ۲ بازگشت، رجعت، عود

نکو: خوب، مساعد، مناسب، نیک، نیکو & بد

نکورو: جمیل، خوب‌رو، خوش‌سیما، خوشگل، زیبا، صبیح، قشنگ & زشت‌رو

نکول: استنکاف، اعراض، انکار، تخطی، خودداری، رد، نقض، واخواهی & قبول

نکوهش: بدگویی، توبیخ، زخم‌زبان، سرزنش، سرکوفت، شماتت، قدح، مذمت، ملامت & ستایش

نکوهیده: بد، ذمیمه، زشت، مذموم، مطرود، مکروه، ناپسندیده، نادلپسند، ناستوده، نامقبول & ستوده

نکهت: بو، بوی‌دهان، رایحه، شمیم، عطر

نگار: ۱ بت، دلبر، دلداده، صنم، محبوب، معشوق، ول، یار ۲ تصویر، تندیس، طرح، نقاشی، نقش

نگارخانه: بتخانه، نقش‌خانه، نگارستان

نگارستان: آتلیه، صورتخانه، نقاشخانه، نگارخانه

نگارش: ۱ تحریر، کتابت ۲ نگاشتن، نوشتن ۳ ثبت ۴ تالیف

نگارگر: صورتگر، طراح، مصور، نقاش

نگارگری: ترسیم، صورتگری، طراحی، نقاشی

نگارنده: ۱ راقم، کاتب، نویسنده ۲ رسام، مصور، نقاش، نگارگر

نگاره: ۱ شکل، نقش ۲ طرح ۳ تمثیل

نگارین: ۱ مزین، منقش، منقوش، نقش‌دار ۲ دلبر، محبوب، معشوق

نگاشتن: تحریر، ترقیم، کتابت، نگارش، نوشتن & خواندن

نگاه: تماشا، توجه، دید، دیدار، رویت، عنایت، مشاهده، نظاره، نظر، نگرش

نگاه کردن: تماشا کردن، دیدن، رمق، مشاهده کردن، نظاره کردن، نظر کردن، نگریستن

نگاهبان: ۱ کشیک، مراقب، نگهبان ۲ حارس، حافظ ۳ گماشته

نگاهبانی: پاس، حراست، حفاظت، مراقبت، نگهبانی

نگاهدار: پاسبان، حارس، محافظ، مراقب

نگاهداری: حراست، محافظت، مراقبت، مواظبت، نگهداری

نگران: ۱ آشفته، پریشان، دلواپس، مشوش، مضطرب ۲ چشم‌براه، منتظر ۳ تماشاگر، ناظر

نگرانی: ۱ اضطراب، بیم، تشویش، دلواپسی، دلهره ۲ انتظار، چشمداشت

نگرش: ۱ تماشا، دید، نظاره، نظر، نگاه ۲ اعتنا، التفات، توجه، رعایت، ملاحظه

نگریستن: تماشا کردن، دیدن، مشاهده کردن، نظاره کردن، نظر کردن، نگاه کردن

نگون: ۱ سرازیر، سرنگون، نگونسار، وارو، واژگون ۲ برگشته، خم، خمیده & راست، شق

نگون‌بخت: بداقبال، بدبخت، شوربخت، فلکزده & خوش‌اقبال، خوشبخت

نگون‌بختی: بداقبالی، بدبختی، شقاوت، شوربختی & خوشبختی

نگونسار: ۱ سرنگون، معکوس، نگون، نگونسر، وارو، واژگون ۲ کج، کژ، معوج & راست

نگونسر: سرنگون، نگونسار، واژگون

نگهبان: ۱ پاسبان، پاسدار، حارس، داروغه، هارون ۲ پاینده، حافظ، محافظ، مراقب، مستحفظ، نگاهدارنده ۳ دیده‌بان، دیده‌ور، قراول، کشیک، گشتی، نگاهبان ۴ پشتیبان، حامی، طرفدار ۵ دربان، سرایدار

نگهبانی: پاسبانی، پاسداری‌دیده‌بانی، حراست، حمایت، محارست، محافظت، مراقبت، مواظبت

نگهداری: ۱ حفاظت، حفظ، صیانت ۲ پاسداری، حراست، محارست، محافظت، وقایت ۲ توجه، مراقبت، مواظبت ۵ بازداری، ضبط، کف ۵ پرستاری، سرپرستی

نگین: ۱ خاتم، مهر ۲ انگشتری

نم: آغار، تر، تری، خیس، شبنم، مرطوب، نداوت، نمدار، نمناک & خشک

نم کرده: رفیقه، مترس، معشوقه، نشمه

نم‌نم: اندک‌اندک، خرده‌خرده، ریزریز، نم‌نمک

نما: ۱ ظاهر، نمود ۲ شاخص ۳ جبهه، منظره ۴ رویش، نمو ۵ توان، قوه

نماد: تمثیل، رمز، سمبل، نمودار

نماز: دعا، صلات، فریضه، نیایش

نمازخوان: مصلی، نمازباره، نمازکن، نمازگر، نمازگزار، نمازی

نمازگاه: سجده‌گاه، مسجد، مصلی، نمازخانه

نمازگزار: ماموم، مصلی، نمازخوان، نمازکن، نمازگر، نمازی

نمام: بدگو، خبرچین، سخن‌چین، غماز، مفتری، ناسزاگو، واشی، واشیه، همام

نمامی: بدگویی، تضریب، تهمت، خبربری، دوبهمزنی، سخن‌چینی، سعایت

نمایان: آشکار، باهر، پدید، پدیدار، پیدا، جلوه‌گر، ظاهر، علنی، متجلی، محسوس، مشهود، معلوم، نمودار، واضح، هویدا & مخفی، ناپیدا

نمایش: ۱ ارائه، عرضه، نمود ۲ تئاتر، تعزیه‌گردانی، شبیه ۳ بروز، جلوه، خودنمایی

نمایندگی: ۱ آژانس، شعبه ۲ وکالت ۳ کارگزاری

نماینده: ۱ عامل، قایم‌مقام، کارگزار، مباشر ۲ وکیل ۳ شاخص، نمودار

نمدار: رطوبت‌دار، مرطوب، نمسار، نمناک، نمور

نمدمال: نمدگر

نمره: ۱ شماره ۲ رقم، شمار، عدد

نمسار: نمدار، نمناک، نمور & خشک

نمط: اسلوب، جور، جور، روال، روش، سیاق، شق، شیوه، طرز، طریقه، گونه، نحو، وجه

نمک‌بحرام: حق‌نشناس، خائن، خیانت‌پیشه، کفور، ناسپاس، نمک‌نشناس & حق‌شناس، نمک‌شناس

نمک‌بحرامی: حق‌نشناسی، کفران، ناسپاسی & حق‌شناسی

نمک‌سود: نمکدار، نمک‌زده، نمکین

نمک‌شناس: حق‌شناس، سپاسدار، سپاسگزار، شاکر، قدردان، قدرشناس، ممنون & ناسپاس، نمک‌نشناس

نمک‌ناشناسی: حق‌نشناسی، کفران، ناسپاسی، نمک‌بحرامی & حق‌شناسی

نمک‌نشناس: حق‌ناشناس، ناسپاس، نمک‌بحرام & حق‌شناس، سپاسگزار

نمکدار: پرنمک، شور، نمک‌زده، نمک‌سود، نمکی، نمکین & بی‌نمک

نمکزار: ۱ نمکسار، نمکستان، نمک‌لاخ، نمک‌لان ۲ شوره‌زار، کویر، لم‌یزرع

نمکی: شور، نمکدار، نمک‌سود، نمکین & بی‌نمک

نمکین: ۱ بانمک، شور، نمکدار ۲ تودل‌برو، ملیح

نمگین: مرطوب، نمدار، نمسار، نمناک، نموک

نمل: مور، مورچه

نمناک: تر، مرطوب، نم، نم‌دار، نمسار

نمو: ۱ رشد، رویش، نشو، نما ۲ بالش

نمود: بروز، پدیده، جلا، جلوه، رونق، علامت، مظهر، نمایش

نمودار: ۱ جدول، دیاگرام، طرح، منحنی، نقشه، نمونه ۲ آشکار، پدیدار، پیدا، ظاهر، مشهود، نمایان، هویدا ۳ سند، شاهد، علامت، نماد، نماینده

نمودن: ۱ ارائه، عرضه کردن، نشان‌دادن، نمایاندن، نمایش‌دادن ۲ آشکار کردن، برملا کردن، فاش کردن ۳ انجام‌دادن، کردن

نمور: مرطوب، نمدار، نمسار، نمگین

نمون: ۱ رمز، سمبل، نماد ۲ مانند، مثل

نمونه: ۱ الگو، سرمشق، مدل ۲ اسوه ۳ انموذج، شبیه، مانند، مثل، همانند ۴ قیاس، نمودار

ننر: ۱ بی‌مزه، لوس ۲ بی‌ادب، بی‌تربیت & مودب

ننگ: بدنامی، بی‌آبرویی، خفت، رسوایی، روسیاهی، سرشکستگی، عار، فضاحت & افتخار، نام

ننگ‌آور: بدنام، رسوا، روسیاه، شرم‌آور، مفتضح & افتخارآفرین

ننگین: بدنام، رسوا، روسیاه، زشت، شرم‌آور، فضاحت‌بار، فضیح، قبیح، مفتضح

ننو: گهواره، مهاد، مهد

ننه: ۱ بی‌بی، جده، مادربزرگ ۲ مادر، مامان، والده ۳ خدمتکار، مستخدمه

نو: ابتکاری، بدیع، بکر، تازه، جدید، طرفه، طری، طریف، مدرن، نوین & قدیم، کهنه

نوا: ۱ آواز، آوا ۲ ناله ۳ پرده، مقام ۴ آذوقه، خوراک، غذا

نوآموز: ۱ مبتدی، نوچه، نوزخمه ۲ دانش‌آموز، شاگرد

نوآور: ۱ مبتکر، مبدع، مخترع ۲ متجدد، نوآفرین

نوآوری: ابتکار، ابداع، اختراع، بدعت، نوآفرینی

نوا: ۱ آوا، آواز، آهنگ، آهنگ، ترنم، دستان، دستگاه، سرود، لحن، مقام، ملودی، موسیقی، نغمه ۲ ثروت، دارایی، مال، هستی ۳ آذوقه، برگ، توشه، خوراک، گذران، معیشت ۴ نواده، نوه ۵ رهن، گروگان، گرو ۲ اسباب، سوروسات

نواحی: اطراف، اکناف، حدود، حوزه، خطه، کرانه‌ها

نواخت: ۱ زدن، ضربت ۲ تفقد، دلجویی، ملاطفت، نوازش ۳ سرایش، سرودن ۴ احسان، بر، نکویی، نیکی ۵ انعام، بخشش، کرم

نواختن: ۱ دلجویی کردن، ملاطفت کردن، موردتفقدقراردادن، نوازش کردن ۲ به‌نوادرآوردن، ساززدن ۳ زدن

نواده: فرزندزاده، نبیره، نتیجه، نواسه، نوه

نوار: ۱ کاست ۲ باند، روبان ۳ رشته

نوازش: تفقد، دلجویی، شفقت، مرحمت، ملاطفت، مهربانی، نواخت

نوازنده: خنیاگر، رامشگر، ساززن، مطرب، مغنیه، موسیقی‌نواز، موسیقیدان

نواساز: آهنگ‌ساز، تصنیف‌ساز، خنیاگر، رامشگر، مطرب، نوازنده

نواشناسی: موزیک، موسیقی

نواگر: خنیاگر، رامشگر، ساززن، مطرب، مغنی

نوال: بهره، دهش، عطا، نصیب

نواله: روزی، طعمه، لقمه، وظیفه

نواله‌خور: روزی‌خوار، وظیفه‌خور

نوان: ۱ ضعیف، لاغر، ناتوان، نحیف ۲ خمیده، گوژ ۳ نالان ۴ لرزان

نوایب: آلام، شداید، مشقات، مصایب

نوبالغ: مراهق، نوجوان

نوباوگی: بچگی، صباوت، طفولیت، کودکی، نوجوانی

نوباوه: اندک‌سال، بچه، خردسال، صغیر، طفل، کم‌سال، کم‌سن، کودک، نابالغ، نارسیده، نوبر، نوجوان

نوبت: ۱ پاس، دور، دوره، فصل، موسم، هنگام ۲ تناوب، سیر، گردش ۳ بار، دفعه، نوبه، وهله ۳ اقبال، دولت ۴ فرصت، مجال ۵ نقاره

نوبت‌زن: نقاره‌چی، نوبتی

نوبر: ۱ تازه‌رسیده، نوباوه، نورس ۲ طرفه

نوبنیاد: تازه‌بنیاد، جدیدالاحداث، جدیدالتاسیس، نوبنیان، نوپا & قدیم‌الاحداث

نوبه: ۱ نوبت ۲ تب، مالاریا

نوپا: ۱ نوخاسته، نوخیز، نوزاد ۲ نوچه ۳ نوبنیاد

نوپرداز: تازه‌گو

نوپردازی: ابداع، تازه‌گویی

نوپرست: متجدد، نوگرا & کهنه‌پرست، کهنه‌گرا، مرتجع

نوجوان: برنا، جوان، شاب، طفل، کودک، نوبالغ، نوخاسته، نورسته & پیر

نوجوانی: برنایی، شباب، طفولیت، کودکی، نوباوگی، نوخاستگی & پیری

نوچه: پادو، تازه‌کار، زیردست، شاگرد، نوآموز، نوپا، نوخاسته، نوزخمه، نوکار

نوحه: تعزیه، رثا، سوگ‌سرود، فغان، مرثیه، مصیبت، مویه & سرود

نوحه‌خوانی: سوگ‌سرایی، سوگواری، مرثیه، نوحه‌سرایی، نوحه‌گری

نوخاستگی: نوباوگی، نوجوانی، نوخیزی

نوخاسته: طفل، نوباوه، نوجوان، نوخیز، نوشکفته

نوخط: برنا، ساده، طفل، نوجوان

نودولت: تازه‌به‌دوران‌رسیده، نوکیسه

نور: ۱ پرتو، تابش، تلألو، روشنایی، سو، ضیاء، فروغ ۲ شعاع & تاریکی، ظلمت

نورافشان: پرتوافکن، فروغ‌بخش، نوربخش، نورپاش، نورگستر

نورافکن: ۱ پروژکتور ۲ پرتوافکن، نورافشان

نورانی: افروزنده، تابناک، درخشان، روشن، فروزان، منور & تاریک، ظلمانی

نورپاش: پرتوافکن، نورافشان، نوربخش، نورگستر

نورچشم: دردانه، عزیز، فرزند، نوردیده

نورد: ۱ تاب، چین ۲ پیچنده، لاپیچ ۳ اندوخته، ذخیره ۴ جنگ، رزم، کلنجار، ناورد، نبرد

نوردار: روشن، منور، منیر، نورانی & مستنیر

نوردیده: عزیز، فرزند، نورچشم

نورس: نوبر، نوشکفته، نوظهور

نورسته: ۱ نوخاسته، نوشکفته، نونهال ۲ جوان، نوجوان

نوره: آهک‌زرنیخ، واجبی

نوساز: تازه‌ساز، جدیدالبناء، نوساخت، نوساخته & قدیمی‌ساز

نوسازی: بازسازی، تعمیر، مرمت

نوسان: ۱ ارتعاش، اهتزاز، تکان، جنبش، لرزش ۲ تغییر ۳ افت‌وخیز

نوش: ۱ آشامیدن، گساردن ۲ گوارا، مهنا ۳ شهد ۴ انوشه، جاوید، جاویدان ۵ پادزهر، تریاق & نیش

نوش کردن: آشامیدن، گساردن، نوشیدن

نوشابه: ۱ آشامیدنی، شربت، نوشیدنی ۲ شراب، مشروب

نوشت‌افزار: قلم‌وکاغذ، لوازم‌التحریر

نوشتن: تحریر، ترقیم، رقم‌زدن، کتابت، نگاشتن & خواندن

نوشته: اثر، خط، دستخط، رقعه، رقیمه، عریضه، کاغذ، کتیبه، مراسله، مرقوم، مرقومه، مسطور، مکتوب، مندرج، منشور، نامه، نبشته & گفته

نوشخند: تبسم، شکرخند، لبخند & نیشخند

نوشخوار: ۱ شادخوار، نوشگوار ۲ خوش‌خوراک، خوش‌غذا

نوشدارو: پازهر، پادزهر، تریاق، تریاک، فادزهر، مرهم & زهر

نوشکفته: تازه‌شکفته، نوخاسته، نودمیده، نورس، نورسته، نورسیده & پژمرده

نوشه: ۱ گوارا، نوش ۲ پایا، پایدار، جاوید، جاودان ۳ خرم، خوشحال، شاد ۴ خوشبخت

نوشیدن: آشامیدن، خوردن، درکشیدن، گساردن، نوش کردن

نوشیدنی: آشامیدنی، شربت، نوشابه

نوشین: شیرین، گوارا، ملایم

نوظهور: ۱ بدیع، تازه، نو ۲ نوآمده، نورس

نوع: ۱ سنخ، صنف، قسم، گونه ۲ جنس، جور، رقم، روش، سیاق، طرز، قبیل، قسم، قماش ۳ تیره، گونه

نوع‌پروری: احسان، نوع‌پرستی، نوع‌دوستی

نوفه: ۱ پارازیت، خش‌خش ۲ سروصدا

نوکار: تازه‌کار، کارآموز، مبتدی، نوپیشه، نوچه & آزموده، کهنه‌کار

نوک: ۱ نیش ۲ منقار، نول ۳ راءس، سر، فرق، قله ۴ انتها، بن، بیخ، ته، ته، تی

نوکر: پادو، پیشخدمت، چاکر، خادم، خدمتکار، خدمتگزار، عبد، غلام، گماشته، مستخدم، هندو & ارباب، کنیز

نوکیسه: تازه‌بدوران‌رسیده، ندیدبدید، نودولت

نوگرا: تجددگرا، روشنفکر، متجدد، مدرن، مدرنیست، منورالفکر & کهنه‌گرا، مرتجع

نوگل: ۱ شکوفه، غنچه ۲ نوجوان

نوم: چرت، خفتن، خواب، رویا & بیداری، یقظه

نومید: دلسرد، مایوس، نالمید، ناکام، وازده & امیدوار

نومیدی: حرمان، دلسردی، نالمیدی، ناکامی، یاس & امیدواری

نوند: ۱ پیک، خبرآور، قاصد ۲ تندپا، تندرو، جلد & کند

نوه: فرزندزاده، نبیره، نواده

نوی: بداعت، تازگی، تجدید، جدت، طرفگی & کهنگی

نوید: بشارت، خبرخوش، مژده

نویدبخش: بشارت‌ده، بشارت‌رسان، بشیر، مبشر، مژده‌رسان، نویدگر

نویسندگی: کتابت، منشیگری

نویسنده: ۱ ادیب، مصنف ۲ دبیر، راقم، کاتب، محرر، منشی، نگارنده، وراق & خواننده

نویسه: حرف

نوین: تازه، جدید، مدرن، نو & قدیم

نه: خیر، لا، نی & آری، بلی

نهاد: ۱ اداره، بنیاد، سازمان، موسسه ۲ اساس، پایه ۳ آفرینش، خلقت، فطرت ۴ طینت، جبلت، جوهره، خمیره ۵ باطن، درون، ذات، ضمیر ۶ سرشت، طبع، طبیعت، عریکه، غریزه، مزاج ۷ سجیه، سیرت، منش ۸ رسم، سنت ۹ وضع، هیئت ۱۰، ترتیب، قرار، قرارداد، مواضعه، ۱۱ ادا، پرداخت، تادیه، گزارش

نهار: ۱ روز، یوم ۲ ناشتا ۳ تن‌گدازی، گدازش، لاغری ۴ کاهش & لیل

نهادن: ۱ قراردادن، گذاشتن، نصب کردن ۲ مقرر کردن، مواضعه کردن، وضع کردن، وضع ۳ قرارگذاشتن، قرادادبستن، معاهده‌بستن ۴ تعیین کردن، معین کردن ۵ ادا کردن، پرداختن & برداشتن

نهال: ۱ درختچه، درخت، شجر، گیاه ۲ بستر، تشک‌نهالی ۳ شکار، کنین

نهالی: بستر، تشک، رختخواب، فراش، نهال، نهالین & رواندار

نهامی: ۱ آهنگر، حداد، نهامین ۲ درودگر، نجار

نهان: باطن، پنهان، پوشیده، خفا، خفی، غیب، قایم، کتم، مختفی، مخفی، مضمر، ناآشکار، نامرئی، نهفته & آشکار، آشکارا، ظاهر، هویدا

نهان کردن: اختفا، استتار، پنهان کردن، پوشاندن، پوشیدن، مخفی کردن، نهفتن & آشکار ساختن

نهانگاه: بزنگاه، کمینگاه، مخفی‌گاه، مکمن، نخیزگاه

نهانی: پنهانی، خفی، درخفا، زیرجلکی، محرمانه، مخفیانه & آشکارا

نهایت: آخر، اختتام، انتها، پایان، خاتمه، ختام، عاقبت، غایت، فرجام & بدایت

نهایی: آخرین، پایانی، غایی، واپسین & آغازین

نهب: ایلخانی، تاراج، تالان، چپاول، چپو، حمله، غارت، غنیمت، یغما

نهج: اسلوب، جور، حالت، راه، روال، رویه، طرز، طور، گونه، مسلک، منوال، نحو، وضع

نهر: ۱ جدول، جویبار، جوی ۲ جیحون، رود

نهضت: اغتشاش، انقلاب، جنبش، حرکت، خیزش، شورش، غائله، قیام

نهفتن: اختفا، پنهان کردن، پوشاندن، پوشیدن، مخفی کردن، نهان کردن & افشا، فاش کردن

نهفته: پنهان، پوشیده، راز، مختفی، مخفی، مخفی، مستتر، مستور، مکتوم، ناآشکار، ناپدید، ناپیدا، نهان & آشکار، بارز، پیدا، ظاهر، مرئی، مشهود، هویدا

نهار: ۱ بسیار، بی‌حد، بی‌شمار، بی‌مر، بی‌نهایت، زیاد، فراوان، کثیر، وافر ۲ براستی، حقیقتاً، کاملاً، واقعا ۳ مدام، همواره، همیشه

نهمت: ۱ احتیاج، حاجت، نیاز ۲ آرزو ۳ اهتمام، سعی، کوشش، همت

نهنگ: تمساح، وال

نهوض: ۱ رحلت، عزیمت، کوچ ۲ جنبش، حرکت، نهضت

نهی: ۱ بازداشت، جلوگیری، منع ۲ بازداشتن، نهی کردن & امر

نهیب: ۱ بانگ، داد، فریاد، نعره ۲ بیم، ترس، وحشت، هراس ۳ سطوت، عظمت، هیبت

نی: ۱ شهنا ۲ قلم ۳ کبر ۴ خیر، نه

نی‌زن: زامر، زمار، نای‌زن، نای‌نواز، نایی، نی‌نواز

نی‌نواز: زامر، زمار، نای‌زن، نای‌نواز، نایی، نی‌زن

نیا: پدربزرگ، جد، سلف، نیاکان، نیاک

نیابت: جانشینی، قائم‌مقامی، معاونت، نایبی، وکالت

نیاز: ۱ احتیاج، اقتضا، تلنگ، تمنا، حاجت، دربایست، درخواست، ضرورت، لزوم، نذر، وسن ۲ نذری ۳ تحفه ۴ اظهارعشق & ۴ ناز

نیازمند: تهی‌دست، حاجتمند، درویش، عایل، گدا، محتاج، مستمند، مسکین، مفتقر & بی‌نیاز، غنی

نیازمندی: احتیاج، افلاس، بینوایی، حاجت، دربایست، فاقه، فقر & بی‌نیازی، غنا

نیاکان: آباء، اجداد، اسلاف، پدران، نیا، نیاگان & اخلاف

نیاک: جد، سلف، نیا

نیام: پوشش، غلاف

نیایش: آفرین، پرستش، دعا، سبحه، طاعت، عبادت، عبودیت، مناجات، نماز، ورد

نیت: آهنگ، اندیشه، باطن، ضمیر، عزم، عزیمت، غرض، فکر، قصد، مراد، مقصد، میل، نقشه

نیر: تابناک، تابنده، روشن، روشنی‌بخش، منور، منیر، نورانی

نیران: جهنم، دوزخ، سقر، نار، هاویه & بهشت

نیرنج: ۱ حقه، فسون، کلک، مکر، نیرنگ ۲ افسون، جادو، سحر

نیرنگ: افسون، تزویر، تغابن، حقه، حقه، حیله، خدعه، دستان، دغا، ریو، شید، شیله‌پیله، طلسم، فریب، فریب، فسون، فسوس، گول، مکر

نیرنگ‌باز: جادوگر، حقه‌باز، حیله‌گر، شارلاتان، شعبده‌باز، فریبنده، محتال، مکار

نیرو: توان، توانایی، زور، طاقت، قدرت، قوا، قوت، قوه، کارمایه، مقاومت، یارا

نیروبخش: انرژی‌زا، مقوی، نیروزا

نیرومند: باقوت، بانیرو، پرزور، پرزور، پرقوت، توانا، زورمند، قوی، قوی، قوی‌جثه، مقتدر & ضعیف

نیز: ایضاً، باز، هم، همان، همچنین

نیزار: بیشه، بیشه‌زار، نیستان

نیزه: خنجر، دشنه، رمح، زوبین، شمشیر

نیست: تلف، زایل، قلع‌وقمع، محو، مضمحل، معدوم، منهدم، نابود، نیستی، هلاک

نیستان: بیشه‌زار، غابه، نیزار

نیستی: اضمحلال، تباهی، زوال، عدم، فقر، فنا، لاوجود، مرگ، نابودی، نبود، نیست، هلاکت & هستی

نیش: ۱ نشتر، نیشتر ۲ زخم ۳ نوک & نوش

نیش‌وکنایه: زخم‌زبان، سرزنش، طعنه

نیشتر: نشتر، نیش

نیشدار: اهانت‌آمیز، تند، زننده، کنایه‌آمیز، گزنده

نیک: ۱ خوب، نکو، نیکو، هژیر ۲ خوش، مطبوع ۳ پسندیده، ستوده، مستحسن ۴ زیبا، ظریف ۵ تمام، کامل ۶ بسیار، خیلی، زیاد، سخت & بد، ناپسند

نیکا: حبذا، خنکا، خوشا & وای، بد

نیک‌اختر: بختیار، خوش‌اقبال، خوش‌شانس، خوش‌طالع، سعید، نیکبخت & بداقبال، سیه‌روز

نیک‌اندیش: خیراندیش، خیرخواه، مصلح، نیک‌سگال، نیک‌فطرت & بداندیش، بدسگال

نیک‌بخت: بختیار، خوش‌اقبال، خوشبخت، دولتمند، سعادتمند، نیک‌اختر & بداختر، بدبخت

نیک‌پی: خوش‌قدم، خوش‌یمن، مبارک‌پی، میمون & بدقدم

نیک‌خصلت: خوش‌خلق، خوشخو، نیک‌خصال، نیک‌خلق، نیک‌سیرت & بدخصلت

نیک‌خلق: خوش‌اخلاق، خوش‌خلق، خوشخو، فرشته‌خو، نیک‌خصلت، نیک‌سیرت، نیکوخصال & بدخلق

نیکخو: باعاطفه، خوش‌خلق، خوشخو، مهربان، نرم‌خو، نیک‌خلق، نیک‌سیرت & بدخو

نیکخواه: خوش‌فطرت، خیراندیش، مصلح، نیک‌دل، نیک‌سرشت، نیک‌سگال، نیک‌فطرت، نیک‌نفس & بدخواه

نیکخویی: خوش‌اخلاقی، خوش‌خلقی، خوشخویی، مهربانی & بداخمی، بدخلقی، بدخیمی، ترشرویی، ترشرویی، تندخویی، درشتخویی، زشت‌خویی، عبوسی

نیک‌سرشت: خوب‌سرشت، خوش‌ذات، خوش‌طینت، خوش‌نیت، نیک‌خواه، نیک‌نهاد، نیکوسرشت & بداصل، بدذات، بدطینت، بدنهاد

نیک‌فال: اقبالدار، اقبالمند، خوش‌شانس، خوش‌طالع & بداقبال، بی‌طالع

نیک‌فرجام: خوش‌عاقبت، خوش‌فرجام، عاقبت‌بخیر & برعاقبت، بدفرجام

نیک‌محضر: خوش‌صحبت، خوش‌معاشرت، نیکومحضر & بدمعاشرت

نیک‌منظر: جمیل، خوبرو، خوشکل، زیبا، شکیل، صبیح، ماهرخ، مهسا & بدمنظر

نیک‌نهاد: خوش‌فطرت، نیک‌سرشت، نیک‌سیرت، نیکوسرشت، نیکونهاد & بدنهاد

نیکبخت: خوش‌اقبال، خوشبخت، سعادتمند، سعید، کامیاب، نیک‌اختر، همایون & بدبخت

نیکبختی: بختیاری، خوشبختی، سعادت، فلاح & بدبختی

نیکچهر: پریچهر، خوش‌سیما، خوشگل، دلارا، زیبا، قشنگ، ماهرو، مقبول، مه‌جبین، مهوش

نیکخو: خوش‌اخلاق، خوش‌خلق، خوشخو، نیکوخصال & بدخو

نیکخواه: خوش‌باطن، خیراندیش، خیرخواه، نیک‌نفس، نیکوسرشت & بدخواه

نیکخواهی: احسان، خیراندیشی، نیک‌منش & بدخواهی

نیکخویی: خوش‌اخلاقی، خوشخویی، نیک‌نفس & بدخویی

نیکروز: خوشبخت، رستگار، سعادتمند، سعید & سیه‌روز

نیکنام: خوشنام & بدنام

نیکو: آراسته، بدیع، پاکیزه، پسندیده، جمیل، حسنه، خوب، خوب، خوش، زیبا، شایسته، لعبت، مستحسن، نکو، نیک، نیکوروی، هژیر

نیکوبیان: خوش‌بیان، خوش‌صحبت، نیکوسخن & بدسخن

نیکوحال: ۱ تندرست، سالم ۲ خوشحال، خوشوقت & بدحال

نیکورو: جمیل، خوبرو، زیبا، قشنگ، نکورو & زشت

نیکوسرشت: خوش‌باطن، نیکخواه، نیک‌سرشت، نیکونهاد & بدسرشت

نیکوکار: بخشنده، خیر، درستکار، صالح، کریم، محسن، نکوکردار، نیک‌کنش، نیکوکردار & بدکردار

نیکوکاری: احسان، بخشش، کرم، نکوکرداری، نیک‌کنشی & بدکرداری

نیکوکردار: خوش‌رفتار، روش، نیک، نیک‌رفتار، نیکوکار & بدکردار

نیکوگفتار: خوش‌بیان، خوش‌سخن، خوش‌کلام، خوش‌گفتار & بدگفتار

نیکومحضر: خوش‌سخن، خوش‌گفتار، خوش‌معاشرت، نیکوگفتار & ناخوش‌محضر

نیکونهاد: خوش‌ذات، خوش‌فطرت، خوش‌قلب، نیک‌خلق، نیک‌سیرت، نیک‌فطرت، نیکوخصال & بدنهاد

نیکونهادی: خوش‌ذاتی، خوش‌قلبی، نیک‌سرشتی، نیک‌فطرتی، نیک‌نفس & بدنهاد

نیکویی: ۱ احسان، خوبی، خوبی، نکویی، نیکی ۲ جمال، زیبایی & بدی

نیکی: احسان، خوبی، خیر، نکویی، نیکویی & بدی

نیل: ۱ تحصیل، حصول، دستیابی، رسیدن، کسب ۲ بخشش، دهش، عطیه

نیل‌فام: کبود، نیلگون، نیلی‌رنگ، نیلی

نیلگون: آبی، ارزق، اغبر، کبود، کبود، نیلی، نیل‌فام

نیم: ۱ نصفه، نصف، نیمه ۲ میان، وسط

نیم‌گرم: ولرم & سرد، داغ

نیمدار: کارکرده، مستعمل & نو

نیمروز: ۱ ظهر ۲ خاور، مشرق & ۱ پسین، ۲ باختر

نیمه: ۱ شقه، نصف، نصفه، نیم، نیمه، یک‌دوم ۲ نیمچه

نیو: پهلوان، دلیر، شجاع، قهرمان، گرد، یل

نیوشا: ۱ سروش ۲ مستمع ۳ حرف‌شنو، سامع، شنوا

نیوشنده: سامع، شنونده، مستمع، نیوشا

نیوه: افغان، زاری، لابه، ناله

وا: ۱ باز ۲ جدا، سوا ۳ شکفته ۴ آش ۵ با & بسته

وااسفا: افسوس، دریغ، واحسرتا، واویلا، هیهات

وابستگان: اتباع، اقربا، اقوام، خویشاوندان، متعلقان، نزدیکان، & بیگانگان

وابستگی: ارتباط، انس، بستگی، پیوستگی، تعلق، تعلق‌خاطر، رابطه، علاقه، علقه

وابسته: ۱ خویش، خویشاوند، قریب، قوم، متعلق، منسوب ۲ غیرمستقل ۳ بسته، متوقف، مربوط، مشروط، منوط، موقوف ۴ تابع، مطیع، منقاد ۵ پابند، طفیلی، متصل، مرتبط، ملحق ۶ اتاشه، & مستقل

واپس: ۱ استرداد، اعاده، بازپس، رد، عودت، معاودت ۲ بعداز، دنبال

واپسگرا: ارتجاعی، سنت‌گرا، قهقرایی، محافظه‌کار، مرتجع، & پیشرو، پیشتاز

واپسگرایی: ارتجاع، تحجر، & نوگرایی

واپسین: آخر، آخرین، بازپسین، بازپسین، فرجام، متاخر، نهایی، & آغازین

وات: ۱ کلمه، واژه ۲ سخن ۳ پوستین

واتگر: ۱ سخن‌سرا، سخنگو، سخنور ۲ داستانسرا، قصه‌سرا، قصه‌گو ۳ پوستین‌دوز، فراء

واثق: پایدار، ثابت، محکم، مطمئن، معتمد، & نامطمئن

واج: ۱ سخن، کلام، گفتار ۲ حرف، صوت ۳ حیران، سرگردان، گیج، متحیر

واجب: ۱ بایسته، دربایست، ضرور، ضروری، فرض، لازم ۲ درخور، سزاوار، شایسته & غیرواجب، مستحب

واجبی: ۱ مشاهره، مقرری، وظیفه ۲ آهک‌وزرنیخ، نوره

واجگاه: مخرج

واجد: ۱ حائز، دارا، دارنده ۲ توانگر، غنی، منعم ۳ پیچک، عشقه

واجستن: بازبینی، تفحص، جستجو کردن، واجویی، یافتن

واحد: تنها، فرد، فرید، مفرد، مقیاس، منفرد، منفرد، وحید، یکتا، یکه، یگانه

واحسرتا: افسوس، دریغ، دریغا، وااسفا

واحه: آبادی

واخوانی: دوباره‌خوانی، مطابقه، مقابله

واخواهی: ۱ اعتراض، پرخاش ۲ رد، نکول

واخورده: ۱ حیران، سرگشته، متحیر، هاج‌وواج ۲ دلزده، سرخورده، مایوس، نومید ۳ شکست‌خورده، مغلوب، & امیدوار

وادار: ۱ الزام، مجبور، ملزم ۲ تحریص، تحریک، تشویق

واداشته: ۱ مجبور، مکلف، ملزم، ناچار، ناگزیر ۲ برانگیخته

واده: ۱ اصل، مبنا ۲ پایه، پی، شالوده

وادی: ۱ بادیه، بیابان، صحرا، کویر، هامون ۲ عرصه، میدان ۳ رود، مسیل، نهر، & آبادی، شهر

وار: ۱ سان، شبه، گون، وش ۲ گز، یارد ۳ عادت ۴ آیین، راه، رسم، روش ۵ دوره، موسم، نوبت

وارث: ارث‌بر، بازمانده، جانشین، خلف، قایم‌مقام، میراث‌خوار، & مورث

وارد: ۱ رسیده، واصل ۲ پذیرفته ۳ آشنا، آگاه، اهل، باخبر، بلد، کارشناس، متبحر، مسبوق، مطلع، واقف ۴ داخل ۵ بمورد، & ناوارد

وارستگی: ۱ آزادی، رهایی ۲ آزادگی، آزادمنشی، اصالت، حریت، رهایی ۳ افتادگی، خشوع، خضوع، فروتنی، & وابستگی

وارسته: ۱ آزاد، رسته، رها ۲ پارسا، زاهد، متقی ۳ آزاد، آزاده، حر، سبکبار، & وابسته

وارسی: بررسی، پی‌جویی، تحقیق، تفتیش، تفحص، جستجو، رسیدگی، غور، فحص، کاوش، ممیزی

وارفته: ۱ بی‌حال، سست، شل ۲ حیرتزده، متعجب، هاج‌وواج ۳ له، متلاشی

وارو: ۱ برعکس، پشت، سرازیر، سرنگون، عقب، وارونه ۲ آژخ، زگیل

وارون: ۱ سرنگون، معکوس، وارونه، واژگونه، واژگون ۲ برعکس، مخالف

وارونه: باژگونه، باژگونه، برعکس، دمر، سرازیر، سروته، ضد، عکس، وارو، وارون

واریته: تنوع، گوناگونی

واز: باز، گشاده، گشوده، مفتوح، وا & بسته

وازده: ۱ دلزده، دلسرد، مایوس، واخورده ۲ مردود، مطرود، منفور، & امیدوار

واژگون: پرت، چپه، سرازیر، سرنگون، معکوس، منقلب، نگون، نگونسار، وارون

واژگونه: ۱ باژگونه، برعکس، سرنگون، عکس، قلب، مقلوب، وارون، واژگون ۲ بخت‌برگشته، مفلوک ۳ شوم، منحوس، نامیمون، نحس

واژه: کلمه، لغت، لفظ

واژه‌نامه: فرهنگ، قاموس، لغت‌نامه

واستدن: استرداد، بازگیری، & دادن

واسطه: ۱ خواهشگر، شفیع، میانجی ۲ دلال، رابط ۳ محرک، مسبب ۴ سبب، علت

واسع: پهناور، جادار، فراخ، فضادار، گشاد، وسیع & ضیق

واصل: ۱ رسیدن، رسیده، وارد ۲ مقرب

واضح: ۱ آشکارا، آشکار، بدیهی، پیدا، روشن، ظاهر، علنی، مبرهن، مسلم، مشخص، معلوم، نمایان، نمایان، هویدا ۲ شمرده‌شمرده، شمرده ۳ آسان، سهل ۴ بارز، بدیهی، بین، جلی، خوانا، رسا، روشن، صریح، فاش، قطعی، گویا & غیرواضح، گنگ، ناگویا

واضع: بانی، پایه‌گذار، شارع، موسس، موجد

واعظ: اندرزگو، خطیب، محدث، مذکر، ناصح، نصیحت‌گو

وافر: بسیار، بی‌حد، خیلی، زیاد، عدیده، فراوان، کثیر، متعدد & کم، نادر

وافوری: افیونی، تریاکی، عملی، معتاد، وافورکش

وافی: ۱ بس، بسنده، فراوان، کافی، مستوفا، مشبع، مکفی ۲ باکفایت، سزاوار، لایق ۳ باوفا

واقع: ۱ حقیقت، درست، راست، صحیح، محقق ۲ حادث

واقع‌بینی: حقیقت‌جویی، رآلیسم، واقع‌گرایی، واقع‌نگری

واقعاً: بدرستی، حقیقتاً، کاملاً، نـهمار

واقعه: ۱ اتفاق، پیشامد، حادثه، رویداد، سانحه، سانحه، عارضه، قضیه، ماجرا ۲ پیکار، جنگ، رزم، کارزار، نبرد ۳ خواب، رویا، نوم ۴ فوت، مرگ، موت ۵ رستاخیز، قیامت ۶ حال، حسب‌حال، وضع ۷ واقعات

واقعه‌طلب: ۱ شرطلب، فتنه‌جو، فتنه‌انگیز، ماجراجو، مفسد ۲ جنگجو ۳ دعوایی

واقعی: ۱ حقیقی ۲ صحیح ۳ مستند، & غیرواقعی

واقعیت: حقیقت، صحت، ماهیت، واقع

واقف: ۱ آگاه، باخبر، بیدار، خبیر، شناسا، عارف، مخبر، مسبوق، مستحضر، مطلع، وارد ۲ بانی، وقف‌کننده & بی‌خبر

واکدار: باصدا، صدادار، مصوت، & بی‌واک

وا کردن: افتتاح، باز کردن، تاسیس، گشودن & بستن، مسدود کردن

واکسیناسیون: آبله‌کوبی، تزریق، تلقیح، زرق، مایه‌کوبی

واکنش: اثر، بازتاب، تعامل، عکس‌العمل & عمل، کنش

واکه: باصدا، مصوت، واکدار، & هم‌خوان

واگذار: ترک، تسلیم، تفویض، رها، صرفنظر، ول

واگذاری: انتقال، تحویل، ترک، تسلیم، تفویض، رهایی، سپردن، وقف

واگشایی: افتتاح، بازگشایی، & تعطیل

واگشت: بازگشت، رجعت، مراجعت، & عزیمت

واگو: بازگو، تکرار، روایت، نقل

واگویی: بازگویی، تکرار، نقل

واگیر: آلوده‌ساز، ساری، مسری

واگیری: آلوده‌سازی، انتشار، سرایت

وال: ۱ بال، جناح ۲ بالن، نهنگ ۳ حریر ۴ والا

والا: ۱، بلند، رفیع، ، شامخ، ، عالی، متعالی، مرتفع، ، منیع، ، ورنه، ۲، بلندپایه، بلندمرتبه، بلندمقام، عالی‌قدر، ۳، جلیل، ، گرامی، ۴، شایسته، شریف، ، نجیب، ۵، ، رئیس، سرور، ، صدر ۶ برتر، ، فایق & فرومایه

والاتبار: شریف‌نسب، گهری، نجیب‌زاده، نجیب، والانسب، والاگهر، والانژاد

والاجاه: بلندمرتبه، عالی‌رتبه، والاشان، والامقام

والاشان: والاجاه، والامقام، بلندمرتبه، والامرتبه‌عالی‌رتبه

والاگوهر: شریف‌نسب، نجیب‌زاده، نژاده، والاگهر، والانژاد،

والاگهر: بزرگوار، شریف، شریف‌نسب، نجیب، نژاده، والاتبار، والاگهر، والانژاد & بدگهر

والامقام: ارجمند، بزرگ‌قدر، بلندپایه، بلندمرتبه، عالی‌قدر، عالی‌مقام، والاجاه، & دونپایه

والانژاد: حسیب، شریف‌النسب، شریف‌نسب، نجیب‌زاده، نسیب، والاتبار، والاگهر

والانسب: حسیب، شریف‌نسب، نجیب‌زاده، نسیب، والاگهر، والاتبار

والانه: جراحت، ریش، زخم

والاهمت: بلندطبع، بلندنظر، بلندهمت، & کم‌همت

والایی: بزرگی، رفعت، شرافت، عزت، نجابت

والد: اب، ابوی، بابا، پدر & مادر، والده

والده: ام، ام، مامان، مادر، ننه & پدر، والد

والس: رقص، وشت

واله: بی‌آرام، حیران، دلباخته، دیوانه، سرگردان، شیدا، شیفته، عاشق، متحیر، متحیر، مجذوب

والی: ۱ حاکم، فرماندار ۲ استاندار

وام: ۱ استقراض، بدهی، دین، قرض، قرضه، نسیه ۲ رنگ، لون & طلب

وام‌خواهی: استقراض، قرض، وام‌ستانی، & وام‌دهی

وام‌دار: ۱ بدهکار، غارم، قرض‌دار، مدیون، مقروض ۲ بستانکار، رهین، طلبکار، متشکر، مرهون & طلبکار

واماندگی: خستگی، درماندگی، عقب‌ماندگی، فرسودگی

وامانده: ازپاافتاده، خسته، درمانده، کوفته، لنگ، مستاصل

واهخواه: بستانکار، داین، طلبکار، & بدهکار

وامق: دلداده، شیدا، شیفته، عاشق، فریفته، مفتون

وامی: بدهکار، مدیون، مقروض، وامدار & بستانکار، طلبکار

وانگهی: ازاین گذشته، بعلاوه، وانگه

وانمود: تجاهل، تظاهر، جلوه، خودنمایی

واویلا: افسوس، دریغا، وااسفا، واحسرتا، هیهات

واه: ۱ آوخ، افسوس، وای ۲ شگفتا، عجب، عجبا

واهب: بخشنده، سخاوتمند، سخاوت‌پیشه، سخی، عطاپیشه، کریم، معطی، وهاب

واهمه: اضطراب، باک، بیم، ترس، تشویش، خوف، رعب، محابا، وحشت، هراس

واهی: بی‌اساس، بیهوده، پوچ، خیالی، سست، ضعیف، فرضی، موهوم، & حقیقی، واقعی

وای: آخ، آوخ، آه، افسوس، دردا، فریادا

وایه: آرزو، امید، حاجت، مراد

وبال: بدبختی، بدفرجامی، تقصیر، سختی، عذاب، نکبت، ورز

وتر: ۱ پی، تار، تیر، رگ، زه ۲ طاق، قوس، کمان

وثاق: ۱ اقامتگاه، خانه، ماوا، مسکن، منزل ۲ اردوگاه، خرگاه، خیمه ۳ بند، ریسمان، زنجیر

وثاقت: ۱ استحکام، استواری، ثبات ۲ اعتماد، وثوق

وثوب: برجستن، جستن، حمله کردن

وثوق: اطمینان، اعتقاد، اعتماد، ثقه، خاطرجمعی

وثیق: ۱ استوار، محکم ۲ استوار، مستند، مطمئن، موثق

وثیقه: تضمین، رهن، رهینه، ضمانت، گروی

وجا: بیم، ترس، خوف، وجل، هراس & رجا

وجاهت: ۱ جمال، حسن، خوشگلی، زیبایی، صباحت، قشنگی، مقبولی ۲ پذیرش‌عام، مقبولیت، & زشتی

وجب: بدست، شبر

وجد: انبساط، ذوق، سرور، شعف، شور، شوق، شیفتگی، فرح

وجدان: ۱ درون، ضمیر ۲ شعور ۳ تدین

وجوب: بایستگی، ضرورت، لزوم

وجود: ۱ بود، هستی ۲ نفس، هویت ۳ عرضه، کارآیی، لیاقت & عدم، فنا، نابودی، نیستی، نیست

وجوه: ۱ صور ۲ اقسام ۳ پول، مبالغ ۴ سطوح

وجه: ۱ چهره، رخ، رخسار، روی، صورت ۲ جور، روش، شکل، طریق، طریقه، طور، منوال، نمط، وضع ۳ بودجه، پول، دینار، سرمایه، مبلغ، نقدینه ۴ جانب، سمت، سو، طرف ۵ حالت ۶ دلیل، سبب، علت

وجهه: ۱ آبرو، اعتبار، حیثیت، خوشنامی ۲ مقصد

وجیع: المبار، دردانگیز، دردناک، رنج‌آور، مولم & نشاطانگیز

وجین: پازش

وجیه: ۱ جمیل، خوشگل، زیبارو، زیبا، صبیح، قشنگ ۲ رئیس، سرکرده، مهتر ۳ معتبر، مقبول، موردتوجه، وجیه‌الملّه، & زشت

وحدت: ۱ یگانگی ۲ توحید، یکتایی ۳ اتحاد، اتفاق، همبستگی & پراکندگی، کثرت

وحش: جانور، حیوان، دد & آدمی، انس

وحشت: بیم، پروا، ترس، ترور، توهم، خوف، دهشت، رعب، رم، واهمه، وهم، هراس، هول

وحشت‌افزا: ترس‌آور، خوفناک، دهشت‌آور، دهشتزا، موحش، وحشتناک، وهمناک

وحشت‌انگیز: خوفناک، دهشتناک، مخوف، مدهش، موحش، وحشتناک

وحشتزا: ترس‌آور، خوفناک، دهشت‌آور، دهشت‌بار، دهشتزا، دهشتناک، مخوف، مدهش، موحش، وحشت‌آمیز، وحشت‌انگیز، وحشت‌بار

وحشت‌زده: بیمناک، ترسناک، ترسیده، خوفناک، متوحش، هراسان، هراسناک، هراسیده

وحشت کردن: بیمناک‌شدن، ترسیدن، هراسناک‌شدن، هراسیدن

وحشتناک: بیمناک، ترس‌آور، ترسناک، ترسناک، خوف‌انگیز، خوفناک، دهشتناک، رعب‌آور، رعب‌انگیز، سهمناک، مخوف، مدهش، موحش، مهیب، مهیب، وحشت‌انگیز، وهمناک، هراس‌انگیز، هولناک، هولناک

وحشی: ۱ دد، درنده، سبع ۲ بربر، بی‌فرهنگ، رمنده، سرکش، غیرمتمدن، نافرهیخته & اهلی

وحشیگری: بربریت، توحش، ددمنشی، درنده‌خویی، سبعیت & تمدن

وحل: گل، گل‌ولای، لجن

وحی: الهام، پیام‌غیبی

وحید: بی‌همتا، تک، تنها، فرد، فرید، مجرد، منفرد، واحد، یکتا، یگانه

وخشور: پیامبر، پیغمبر، رسول، نبی

وخشوری: پیامبری، پیغمبری، پیمبری، رسالت، نبوت

وخیم: بحرانی، بغرنج، پیچیده، خطرناک، خطیر، درام، دشوار، سخت، مخاطره‌آمیز، مهلک، وبیل

ود: ۱ دوستی، محبت، محب ۲ بد & ۱ عداوت، ۲ خوب

وداد: دوستی، صمیمیت، عشق، محبت، مودت، ولا & عناد

وداع: بدرود، بدرودگویی، تودیع، خداحافظی & استقبال، پیشواز

وداع‌گفتن: بدرود، ترک کردن، خداحافظی & استقبال

ودود: بامحبت، دوستدار، مهربان & عنود

ودیعه: امانت، سپرده، ودیعت

ور: ۱ جانب، سو، طرف ۲ بر، ضلع ۳ ساحل، کنار

ور: حرف، سخن، صحبت، گپ

ورا: ۱ پس، پشت، خلف، عقب ۲ آنسو، بالا، فرا

وراج: بیهوده‌گو، پرچانه، پرچانه، پرحرف، پرگو، حراف، روده‌دراز، مکثار، هرزه‌چانه، هرزه‌درا، یاوه‌گو & کم‌حرف

وراجی: پرچانگی، پرگویی، حرافی، روده‌درازی، هرزه‌درایی & پرحرفی

ورانداز: بازدید، بررسی، تخمین، ملاحظه، نگاه‌اجمالی

ورج: ارج، ارزش، شان، قدر، مرتبه

ورجاوند: ارجمند، ارزشمند، برازنده، فرهمند، محترم، گرامی، & بی‌مقدار

ورد: ۱ دعا، ذکر، عزیمت، نیایش ۲ تب ۳ نوبت

ورد: زهر، سوری، گل، گل‌سرخ

وردست: دستیار، شاگرد، معاون، یاور

ورز: ۱ عمل، کار ۲ پیشه، حرفه، شغل ۳ حاصل ۴ زراعت، کشت

ورزش: ۱ بازی، نرمش ۲ تمرین، مشق، ممارست ۳ اسب‌سواری، بسکتبال، پرش، پیاده‌روی، دو، شنا، فوتبال، کشتی، والیبال، هندبال

ورزشکار: بازیکن، بسکتبالیست، تنیس‌باز، دونده، شناگر، فوتبالیست، کشتی‌گیر، والیبالیست، ورزشدوست، وزنه‌بردار

ورزشگاه: استادیوم، باشگاه، زورخانه

ورزکار: حارث، دهقان، زارع، کشاورز، کشتگر

ورزیدگی: ۱ آزمودگی، پختگی، تبحر، خبرگی، کارکشتگی، مهارت ۲ توان، قدرت

ورزیده: ۱ آزموده، خبره، کاردان، کارکشته، ماهر، متبحر ۲ قوی & تازه‌کار

ورشکست: خانه‌خراب، مالباخته، مفلس، ورشکسته

ورشکستگی: افلاس، خانه‌خرابی

ورشکسته: خانه‌خراب، مالباخته، محجور، مفلس

ورطه: پرتگاه، غرقاب، گرداب، لجنزار، لجه، مغاک، مهلکه

ورع: اتقا، پارسایی، پاکدامنی، پرهیز، پرهیزگاری، تقوا، زهد & ناپارسایی

ورق: برگ، صحیفه، صفحه، لا، ورقه

ورقه: ۱ صفحه‌برگه، ورق ۲ پشیزه، پوست، پوسته، قشر، لایه ۳ رقعه، عریضه، مکتوب، منشور

ورقه‌ورقه: پشیزه‌پشیزه، پوسته‌پوسته، لایه‌لایه

ورک: سرین، کفل

ورم: آماس، آماه، باد، برآمدگی، پف، پیله، تورم، دمل، نفخ

ورم‌دار: برآمده، پف‌کرده، متورم

ورنه: والا، وگرنه

ورود: دخول، رسید، مدخل، وصول

ورودی: در، دروازه، مدخل & خروجی

ورید: سیاهرگ، عرق، & سرخرگ، شریان

وزارت: حکومت، صدارت

وزر: ۱ بزه، گناه، معصیت ۲ ثقل، سنگینی، گرانی ۳ نکبت، وبال

وزش: نسیم، نفحه، وزیدن

وزغ: غوک، قورباغه

وزغه: کلپاسو، کلپاسه، مارمولک

وزن: ۱ اندازه، ثقل، سنگینی، مقدار ۲ ریتم، سجع، ضرب

وزیدن: دمیدن، نفح، وزش

وزیر: ۱ دستور، صاحبدیوان ۲ فرزین

وزین: ۱ پروزن، ثقیل، سنگین، گران، گران‌سنگ ۲ باوقار، رزین، سنجیده، گرانقدر، موقر، مهم، & سبک

وژن: قذرات، کثافت، نجاست

وساده: ۱ بستر، خوابگاه ۲ بالش، متکا ۳ مسند

وساطت: توسط، خواهشگری، دخالت، شفاعت، مداخله، میانجیگری

وسایط: ذرایع، وسایل، وسیله‌ها

وسایل: ابزار، ادوات، اسباب، جهاز، سامان، لوازم، وسایط

وسخ: چرک، ریم، شوخ، قذرات

وسط: ۱ بین، حاق، مابین، میان، میانه ۲ مرکز ۳ قلب ۴ بحبوحه

وسع: ۱ استطاعت، تمول، دارایی، نوانگری ۲ تاب، توان، توانایی، طاقت، قوت، نا ۳ اقتدار، قدرت ۴ گنجایش

وسعت: ۱ سعه، ظرفیت، فراخنا، فراخی، فراخی، گسترش، گشادگی، گشادی، گنجایش ۲ بسط، توسعه & تنگی، ضیق

وسنی: هم‌شو، هوو

وسواس: تردید، دودل، دودلی، شبهه، شک، قلق، مالیخولیا، وسوسه، هاجس

وسواسی: دودل، مالیخولیایی، مردد، نامصمم

وسوسه: اغوا، انگیزش، بداندیشی، تحریص، تحریک، تلقین، وسواس

وسوسه‌گر: اغواگر، محرک، وسوسه‌انگیز

وسیع: ۱ پهن، جادار، عریض، فراخ، فضادار، گشاد، گشاده، واسع ۲ گسترده، ممتد ۳ مبسوط & تنگ

وسیله: ۱ باعث، سبب، علت، محرک ۲ دست‌آویز ۳ آلت، ابزار، اسباب ۴ تدبیر، چاره، طریقه

وسیله‌ساز: چاره‌ساز، چاره‌گر، سبب‌ساز & سبب‌سوز

وسیم: ۱ پریچهر، پریرخ، خوبرو، خوشگل، زیبارو، زیبا، قشنگ، مهرخ، مه‌لقا ۲ چشم‌نواز، خوش‌منظر & بدلقا

وشی: سرخ، قرمز، گلگون

وصال: پیوند، دیدار، وصل، وصلت & فراق

وصایت: ۱ سرپرستی، قیمومت، کفالت، ولایت ۲ سفارش، وصیت

وصف: ۱ تبیین، تشریح، تعریف، توصیف، شرح ۲ ستایش، مدح

وصل: ۱ اتصال، الحاق، پیوند، ربط، متصل ۲ وصال، وصلت & فصل، هجر

وصلت: ازدواج، تزویج، زفاف، زناشویی، عروسی، مزاوجت، نکاح، وصال، & جدایی

وصله: پاره، پینه

وصمت: ۱ آهو، تباهی، عیب، نقص ۲ عار، ننگ

وصول: حصول، دریافت، رسیدن، رسید، نیل، ورود & پرداخت

وصی: ۱ سرپرست، قیم، کفیل، وکیل، ولی ۲ سفارشگر، ناصح

وصیت: اندرز، سفارش، نصیحت

وصیت‌کننده: موصی، وصیت‌گر

وصید: آستان، آستانه

وضع: ۱ اسلوب، راه، روش، شیوه، طرز، طریقه، نهج ۲ حالت، حال، شکل، موقعیت ۳ هیئت ۴ گذاشتن، نهادن ۵ جنبه، چگونگی، کیفیت، وجه ۶ ایجاد، تاسیس، تشکیل، خلقت، قرار، نهاد

وضع‌حمل: زایمان

وضعیت: چگونگی، حالت، کیفیت، موقع، موقعیت

وضو: تطهیر، دست‌نماز، غسل

وضوح: آشکارایی، ایضاح، روشنی، صراحت، هویدایی & ابهام

وضیع: ۱ بی‌ریا، ساده، صاف‌وصادق ۲ پست، دون، فرومایه، ناکس & شریف

وطن: اقامتگاه، زادگاه، مسقط‌الراس، موطن، میهن

وطن‌پرست: میهن‌پرست، میهن‌پرست، وطندوست & وطن‌فروش

وطن‌فروش: خائن، میهن‌فروش، & میهن‌پرست

وطواط: خفاش، شب‌پره، شبکور

وطی: جماع، مجامعت، مجامعه

وظیفه: ۱ تکلیف، فریضه ۲ خدمت، رسالت، ماموریت، مسولیت ۳ شغل، عمل، کار ۴ نقش ۵ ادرار، حقوق، رستاد، شهریه، گذران، ماهیانه، مستمری، معاش، مقرری، مواجب

وظیفه‌خوار: مستمری‌بگیر، نواله‌خوار، وظیفه‌خور

وظیفه‌خور: ۱ جیره‌خوار، روزی‌دار، طعمه‌خوار، نان‌خور، نواله‌خور، وظیفه‌خوار ۲ بازنشسته، متقاعد، مستمری‌بگیر

وظیفه‌دان: مسئول، وظیفه‌شناس & وظیفه‌نشناس

وظیفه‌شناس: جدی، مسئول، وظیفه‌دان & وظیفه‌نشناس

وعا: ۱ رگ ۲ آوند، ظرف

وعده: ۱ بشارت، مژده، نوید ۲ بشارت، مژده، نوید ۲ پیمان، عهد، قرار، قول، میثاق ۲ دعوت، میعاد ۳ موعد، مهلت ۴ بار، دفعه، مرتبه & وعید

وعده‌گاه: پاتوق، قرار، میعاد

وعظ: ۱ اندرز، پند، توصیه، موعظه، نصیحت ۲ تذکیر، خطابه، خطبه

وعید: ۱ قول، مژده ۲ تخویف، ترعیب، تهدید

وغا: آرزم، پیکار، جنگ، رزم، کارزار، نبرد

وغب: ۱ پست، دون، فرومایه، ناکس ۲ احمق، گول ۳ ضعیف، نحیف، نزار

وفا: ایفای‌عهد، پیمان‌پایی، دوستی، صمیمیت & جفا

وفات: درگذشت، رحلت، فوت، مردن، مرگ، ممات، موت & حیات

وفادار: باوفا، صدوق، وفاخواه، وفامند & بی‌وفا

وفاق: ارتباط، تناسب، توافق، ربط، سازواری، موافقت، هم‌آهنگی، همراهی، یکدلی، یکسانی & نفاق

وفق: ۱ انطباق، تطبیق، مطابق، مطابقت ۲، توافق، سازش، موافقت

وفور: ۱ بسیاری، تکثر، زیادی، فراوانی، کثرت ۲، خیروبرکت، نعمت & کمبود

وقاحت: بی‌حیایی، بی‌شرمی، پررویی، جسارت، دریدگی & کم‌رویی

وقاد: تیزخاطر، روشن‌ضمیر، نقدگر

وقار: ابهت، ثبات، رزانت، سکینه، سنگینی، طمانینه، متانت، مکث، مهابت، وقر، هنگ، هیبت، هیمنه & سبکی

وقایت: پاسداری، حفاظت، حفظ، نگاهداشت، نگهداری

وقایع: اتفاقات، حوادث، سوانح، عوارض

وقت: ۱ فرصت، مجال، مهلت ۲ زمان، گاه، موقع، میقات، هنگام ۳ دوره، روزگار، عصر، فصل، موسم ۴ آن، حین، دم، ساعت، لحظه، لمحه ۵ مدت، موعد

وقر: رزانت، سنگینی، متانت، مهابت، وقار & جلفی، سبکی

وقع: ۱ اعتنا، التفات، توجه، رعایت ۲ مهابت

وقعت: جدال، جنگ، ستیز، کارزار، نبرد، وقعه

وقف: ۱ موقوفه، واگذاری ۲ اهدا، بخشش، نذر، هبه ۳ اقامت، توقف ۴ ایست، مکث، وقفه ۵ اختصاص‌دادن، منحصر کردن

وقفه: ایست، بند، تعطیل، توقف، درنگ، رکود، سکته، سکون، فترت، فرصت، متارکه، مکث & پویایی

وقوع: ۱ اتفاق، حدوث، رخداد، رویداد ۲ بروز، پیدایش، ظهور

وقوف: آگاهی، احاطه، ادراک، اطلاع، بصیرت، بینش، علم، معرفت & ناآگاهی

وقیح: بی‌ادب، بی‌چشم‌ورو، بی‌حیا، بی‌شرم، پررو، دریده، شوخ، گستاخ، هتاک & کم‌رو، محجوب

وکالت: جانشینی، قیمومت، کفالت، ماموریت، نمایندگی، نیابت، وصایت، ولایت

وکیل: ۱ نماینده ۲ پیشکار، کارگزار، مباشر، ناظر ۳ قایم‌مقام، گماشته، مامور، ناظر، نایب، وصی ۴ قیم، ولی ۵ قانون‌دان، مدافع ۶ سرجوخه

وگرنه: والا، ورنه

ول: ۱، ترک، رها، متروک، مرخص، مستخلص، واگذار ۲ عاطل، مهمل ۳ سست، شل ۴ آزاد ۵ بی‌ادب، بی‌تربیت، بیکاره، ولگرد، ولنگار، ولو، ویلان، هرزه ۶ محبوب، نگار، یار

ولا: ۱، تولی، دوستی، رفاقت، مصادقت، مصادقه ۲ مودت، نزدیکی، وداد

ولادت: تولد، زایش، زاییدن، مولود، میلاد، ولاد & مرگ

ولایت: ۱ ارشدیت، امارت، حکومت، رهبریت، رهبری، مرشدی، وصایت، وکالت ۲ خطه، سرزمین، شهر، مدینه، مملکت بلد

ولایتی: ۱ بومزاد، بومی، محلی ۲ اهلی ۳ شهری & غیربومی

ولخرج: بادبدست، خراج، خراج، گشاده‌باز، مبذر، متلف، مسرف & خسیس

ولخرجی: اتلاف، اسراف، تبذیر، تفریط، گشاده‌بازی & خست

ولد: ابن، پس، پور، زاده، فرزند، نتیجه & دختر

ولدالزنا: تخم‌حرام، حرامزاده، زنازاده، مادربخطا & حلال‌زاده

ولرم: نیم گرم & داغ، سرد

ولع: آز، آزمندی، اشتیاق، حرص، شره، طمع، طمعکاری، میل، هوی & بی‌میلی

ولگرد: بی‌سروپا، بیکار، بیکاره، ولو، هرزه‌گرد، هرزه، هرزه‌پا

ولنگار: بدردنخور، بی‌بندوبار، بی‌تربیت، سهل‌انگار، شلخته، ولو، ویلان، هرزه

ولو: ۱ بیکاره، رها، سرگردان، ول، ولگرد، ولنگار ۲ پاشیده، پراکنده، متلاشی

ولو: اگرچه، حتی، هرچند

ولوله: آشوب، جوش‌وخروش، جیغ‌وداد، دادوبیداد، سروصدا، غریو، غوغا، فریاد، همهمه، هنگامه، هیاهو & سکوت

ولی: ۱ سرپرست، قیم، کفیل، وصی ۲ مرشد ۳ دوست

ولید: بنده، زاده، کودک، مولود

ولیک: اما، ولی، ولیکن

ولیمه: سور، ضیافت، عروسی، عیش، مهمانی

ونگ: ۱ تهیدست، سایل، گدا، مفلس ۲ تهی، خالی ۳ زشت، کریه ۴ بانگ، زاری، صدا، گریه

وول: تکان، جنبش، حرکت & سکون

وهاب: بخشایشگر، بخشنده، سخی، گشاده‌دست، معطی، واهب & بخیل

وهاج: ۱ درخشنده، شفاف، فروزان، فروزنده ۲ داغ، سوزان

وهله: بار، دفعه، لحظه، مرتبه، مرحله، مورد، نوبت

وهم: ۱ ظن، گمان ۲ پندار، پنداشت، تصور، خیال، فرض ۳ فکر ۴ اوهام، تخیل، توهم ۵ بیم، ترس، خوف، رعب، وحشت، هراس & یقین

وهم‌انگیز: ترسناک، توهم‌انگیز، مخوف، وهمناک، هراس‌آور، هولناک

وهمناک: ترسناک، خوف‌آمیز، خوفناک، رعب‌انگیز، سهمگین، سهمناک، مخوف، مدهش، موحش، مهیب، وحشت‌افزا، وحشتناک، وهم‌انگیز، هراس‌انگیز، هولناک، هولناک

وهمی: تخیلی، خیالی، موهوم & حقیقی، واقعی

وهن: ۱ اهانت، تحقیر، توهین، سرشکستگی ۲ ارتخا، بیحالی، رخوت، سستی، ضعف، فتور

وهن‌آمیز: اهانت‌بار، تحقیرآمیز، توهین‌آمیز

ویار: آرمه، تاس، تلواسه، میل‌مفرط، واسه، وحم، هوس

ویر: ۱ فریاد، ناله ۲ ادراک، استنباط، درک، فهم، هوش ۳ به‌خاطرسپاری، حافظه، یادگیری ۳ میل، ویار، هوس

ویران: بایر، خراب، خرابه، فروریخته، مخروب، مخروبه، منهدم، ناآباد، ویرانه & آباد

ویران‌ساز: تخریب‌گر، مخرب، ویرانگر & آبادساز، آبادگر

ویران‌سازی: ۱ انهدام، تخریب، ویرانگری، هدم ۲ افساد & آبادسازی

ویرانگر: ۱ مخرب، ویران‌ساز، هادم ۲ مفسد & آبادگر

ویرانه: بایر، بیغوله، خرابه، طلل، مخروبه، ناآباد، ویران & آباد، معمور

ویرانی: انهدام، تخریب، خرابی، هدم & آبادانی، عمارت

ویروس: میکرب

ویزا: روادید

ویزیت: بازدید، دیدار، دیدن، عیادت، ملاقات

ویژگی: خصوصیت، مختصه، وجه‌ممیز

ویژه: ۱ اختصاصی، خاص، خاصه، خصوصی، مختص، مخصوص ۲ بی‌آمیغ، پاک، خالص، سره، ناب & عام، غیرخصوصی

ویلا: بشکم، خانه‌ییلاقی

**ویلان:** آواره، بی‌تربیت، سرگردان، گمراه، گمگشته، متحیر، ول، ولنگار، هرزه

**هاتف:** سروش، منادی

**هاتک:** افشاگر، پرده‌در، هتاک & ساتر

**هاج:** بهت‌زده، حیران، دبنگ، سرگردان، سرگشته، گیج، مبهوت، متحیر، هامی

**هاج‌وواج:** بهت‌زده، حیران، سرگشته، مبهوت، متحیر

**هادی:** ۱ پیر، دلیل، راهبر، راهنما، رهبر، مرشد، معلم ۲ رسانا & عایق

**هار:** ۱ دمان، دیوانه، غضبناک، متغیر ۲ سرمست، مغرور ۳ گزنده، پاچه‌گیر ۴ گردن‌بند، مروارید ۵ گردن ۶ گوشت‌فاسد ۷ سرگین، فضولات

**هارون:** ۱ نقیب، نگهبان ۲ پاطر، پیک، قاصد

**هاژ:** ۱ درمانده، عاجز ۲ حیران، سرگشته، متحیر

**هاضمه:** گوارش، گوارنده، هضم

**هال:** ۱ آرام ۲ آرامش، سکون ۳ شکیب، صبر، قرار ۴ راهرو، سرسرا

**هالک:** فانی، قاتل، کشنده، مهلک & باقی

**هالو:** خوش‌باور، زودباور، ساده‌دل، ساده‌لوح، گول‌خور

**هاله:** ۱ چنبرماه، خرمن، خرمن‌ماه، شادورد، شایورد ۲ بدجنس، بدذات، شریر ۳ عدل، لنگه

هامش: حاشیه، مرز & متن

هاموار: مستوی، مسطح، هموار & ناهموار

هامون: ۱ بادیه، بایر، بیابان، قاع، لم‌یزرع، نامسکون، وادی ۲ بر، خشکی ۳، جلگه، دشت ۴ مسطح، هموار ۵ کره‌زمین & گردون

هامه: ۱ حشره ۲ خزنده ۳ تارک، چکاد، سر، فرق‌سر، کاسه‌سر، هباک ۴ رئیس، سرکرده ۵ جماعت، جمعیت، گروه، مردم ۶ اسب، باره

هامی: حیران، حیرت‌زده، سرگردان، سرگشته، متحیر

هاویه: ۱ جهنم، درک، دوزخ، سقر ۲ دره، مغاک، ورطه

هایل: ترسناک، مخوف، موحش، مهیب، هایب، هراس‌انگیز

هبا: تباه، ضایع، نابود

هبت: بخشش، بذل، دهش، عطا، هبه

هبوط: سقوط، فرود، نزول & صعود

هبه: انعام، بخشش، بذل، دهش، عطیه، وقف، هبت، هدیه

هتک: ۱ پرده‌دری ۲ رسواسازی، مفتضح‌سازی ۳ افتضاح، رسوایی ۴ بی‌عفتی، بی‌ناموسی، ۵، استخفاف، بی‌احترامی، بی‌حرمتی

هتاک: بددهان، پرده‌در، دریده، رسواگر، فحاش، فضاح، وقیح، هاتک

هتک: ۱ پرده‌دری ۲ رسواسازی، مفتضح‌سازی ۳ افتضاح، رسوایی ۴ بی‌عفتی، بی‌ناموسی ۵ استخفاف، بی‌احترامی، بی‌حرمتی

هتک‌حرمت: اهانت، توهین، حرمت‌شکنی، ، رده & توقیر

هتل: مسافرخانه، مهمانخانه، مهمانسرا

هجا: ۱ سیلاب، مقطع ۲ بدگویی، تمسخر، ذم، قدح، نکوهش، هجو، هزل

هجابندی: تقطیع

هجر: جدایی، دوری، فراق، مفارقت، هجران & وصل

هجران: جدایی، دوری، فراق، فرقت، مفارقت، مهجوری، هجر & وصال

هجرت: ۱ ترک‌بلد، ترک‌وطن، سفر، کوچ، مفارقت، مهاجرت ۲ رحلت

هجمه: تاخت، هجوم، یورش

هجو: ۱ سخریه، مسخره، هجا، هجویه، هزل ۲ بیهوده، پوچ، مبتذل، مزخرف، مهمل ۳ نامربوط

هجوگویی: ذم‌سرایی، مهاجات، هجا، هجویه‌سرایی

هجوم: تاخت، تاخت‌وتاز، تعرض، تک، تهاجم، حمله، مهاجمه، یورش

هجویه: هجا، هجو، هجونامه & مدح، مدحیه

هچل: ۱ دردسر، گرفتاری، مخمصه، ناراحتی ۲ بور، خجل، دماغ‌سوخته، شرمسار

هدایت: ارشاد، دلالت، راهنمونی، راهنمایی، هدی & اضلال

هدر: اتلاف، ازدست‌رفته، باطل، بیهوده، پایمال، تباه، تضییع، تلف، ساقط، ضایع، عبث، گم، مفقود، نابود

هدف: ۱ آماج، تیرخور، نشان، نشانه ۲ غایت، غرض، قصد، مقصد، مقصود، منظور ۳ آرمان، مرام، منوی، نصب‌العین

هدم: انهدام، خرابی، نابودی، ویرانی & آبادی

هدهد: پوپک، شانه‌بسر

هدی: ۱ دیم کاری، دیم ۲ گوسفندقربانی

هدیه: ۱ ارمغان، انعام، پیشکش، تحفه، تعارف، خلعت، رهاورد، سوغات، نثار، هبه ۲ شیربها

هذیان: اوهام، بیهوده، پراکنده‌گویی، پرت‌وپلا، پریشان‌گویی، چرت‌وپرت، سرسام، غاب، یاوه

هذیان‌آمیز: سرسام‌آور، هذیان‌آلود، هذیانی

هر: تمام، کل، همه

هرآینگی: ضرورت، لابد

هرآینه: بلاشک، حتماً، قطعاً

هراس: بیم، پروا، ترس، جبن، خوف، دهشت، رعب، سهم، واهمه، وحشت، وهم، هول، هیبت

هراس‌انگیز: خوف‌انگیز، خوفناک، دهشتناک، رعب‌انگیز، مخوف، مدهش، وحشتناک، وهمناک، هول‌انگیز، هولناک

هراسان: بیمناک، ترسان، ترسنده، دستپاچه، سراسیمه، متوحش، مرعوب، مشوش، وحشت‌زده، هایل، هراسناک

هراساندن: ارعاب، به‌وحشت‌انداختن، تخویف، ترساندن، ترعیب، متوحش کردن

هراسناک: بیمناک، خوفناک، سهمگین، سهمناک، متوحش، مرعوب، مهیل، وحشت‌زده، وهمناک، هراسان، هولناک، هولناک

هراسیدن: ترسیدن، متوحش‌شدن، مرعوب‌شدن، وحشت کردن

هراسیده: بیمناک، ترسیده، متوحش، مرعوب، مرعوب، وحشت‌زده

هراش: ۱ دلهره ۲ استفراغ، شکوفه، قی

هراش‌هراش: پاره‌پاره، چاک‌چاک

هرب: ۱ فرار، گریز ۲ گریختن

هرت: بی‌نظمی، هرج‌ومرج

هرتی‌پرتی: اغتشاش، بی‌نظمی، هرج‌ومرج، هردمبیل

هرج‌ومرج: آشوب، آنارشی، اختلال، اغتشاش، بلبشو، بی‌نظمی، فتنه‌وفساد، هرتی‌پرتی

هرجایی: بی‌عصمت، جلب، روسپی، فاحشه، قحبه، لکاته، معروفه، نامستور

هرچند: اگرچه، ولو

هردری: ۱ بی‌اساس، بی‌پایه، بی‌ربط ۲ بی‌ثباتی ۳ هرجایی

هردم‌خیالی: بی‌ثباتی، دمدمی‌مزاجی، متلون‌المزاجی

هردمبیل: بی‌ترتیب، بی‌قاعده، بی‌نظم & مرتب

هرروز: روزانه، یومیه & شبانه، هرشب

هرروزه: پیوسته، روزمره، مدام

هرز: ۱ باطل، بی‌حاصل، بیهوده، ضایع، عبث، لافی، مهمل، یاوه ۲ ضایع، هدر

هرزگی: الواطی، بیهودگی، عیاشی، فسق‌وفجور، لاابالیگری، لعب، لودگی، لهو

هرزه: ۱ الواط، بی‌سروپا، سلیطه، عیاش، فاجر، فاسد، فاسق، لاابالی، لات، لوده، ول، ولگرد، ویلان ۲ بی‌حاصل، بی‌فایده، بیهوده، عبث، مهمل

هرزه‌پا: ول، ولگرد، ولو، هرزه‌گرد

هرزه‌چانه: پرحرف، پرگو، وراج & کم‌حرف

هرزه‌خا: بیهوده‌گو، ژاژخا، هرزه‌درا

هرزه‌درا: بیهوده‌گو، ترفندباف، ژاژاخا، لاف‌زن، مهمل‌باف، وراج، هرزه‌درا، هرزه‌خا، هرزه‌گو، یاوه‌گو، هرزه‌لاف

هرزه‌درایی: بیهوده‌گویی، ژاژاخایی، لاف، مهمل‌بافی، هرزه‌خایی، هرزه‌لایی، یاوه‌گویی

هرزه‌کار: ۱ احمق ۲ فاسد ۳ هردمبیل

هرزه‌گرد: ولگرد، ولو

هرزه‌گو: بیهوده‌درا، بیهوده‌گو، پراکنده‌گو، هرزه‌درا، هرزه‌لاف، هرزه‌لاف

هرزه‌لاف: بیهوده‌گو، ژاژخا، لاف‌زن، لاف‌گو، هرزه‌درا، هرزه‌گو

هرزه‌لای: بیهوده‌گو، لاف‌زن، هرزه‌گو

هرفت: بسیار، سخت، شدید

هرگز: ابداً، اساساً، اصلاً، به‌هیچ‌وجه، حاشا، مباد، مبادا، معاذاله، هیچگاه، هیچوقت

هرم: تاب، تابش، حرارت، دمه

هرماس: ۱ ابلیس، اهریمن، شیطان، ۲ اسد، شیر

هزار: ۱ الف ۲ بلبل، عندلیب، هزاردستان

هزار: بلبل، عندلیب، هزاردستان

هزارآوا: بلبل، عندلیب، هزاردستان

هزاردستان: بلبل، زندخوان، عندلیب، هزار، هزارآوا

هزال: بذله‌گو، شوخ، لطیفه‌پرداز، لطیفه‌گو، لوده، هزل‌گو & جدی

هزل: بذله‌گویی، جوک، شوخی، طیبت، ظرافت، لاغ، لافی، لطیفه، لودگی، مزاح، مسخرگی، مسخره، مطایبه، هجا، هجو، هجو

هزیمت: تارومارى، شکست، عقب‌نشینی، فرار، گریز، هزم

هزینه: ۱ خرج، خرجی، ، مخارج ۲ صرف، مصرف ۳ انفاق، ، نفقه ۴ خزانه، خزینه، ، & دخل

هژبر: اسد، حیدر، شیر، ضیغم

هژیر: ۱ پسندیده، خوب، ستوده، نیک، نیکو ۲ خوبرو، زیبا، ۳ جلد، چابک، فرز

هست‌ونیست: اموال، دارایی، مال‌ومنال، مایملک

هسته: بذر، تخم، خستو، دانه، مغز

هستی: ۱ بود، زندگی، کاینات، وجود ۲ ثروت، دولت، مال، مکنت، نوا، & نیستی

هشتن: ۱ قراردادن، گذاشتن، نهادن ۲ ترک کردن، رها کردن

هشتی: دالان، دهلیز، رواق، صحن

هشدار: آژیر، آگهی، اخطار

هشیار: ۱ باهوش، عاقل، هوشمند ۲ بیدار، زرنگ، متوجه، & غافل

هشیاری: احتیاط، حزم، ذکاوت، زیرکی، فراست، فرزانگی، فطانت، هوشمندی، & غفلت

هضم: تحلیل، گوارش، هاضمه

هلا: الا، ای، ایا

هلاک: ۱ زوال، فنا، ، نابودی ۲ قتل، مرگ، ، موت، هلاکت، ۳ معدوم، نابود، نیست

هلاکت: تباهی، عنت، مرگ، نابودی، نیستی، هلاک

هلال: ۱ ماه‌نو، نوماه ۲ نیم‌دایره

هلالوش: آشوب، غوغا، فتنه

هلالوش‌جو: آشوبگر، غوغاطلب، ماجراجو، ماجراطلب

هلاهل: زهر، سم، شرنگ، شوکران

هلفدونی: اسارتگاه، بازداشتگاه، بند، بندی‌خانه، توقیفگاه، حبس، حبس، دوستاق، دوستاق‌خانه، زندان، سجن، سلول، سیاه‌چال، محبس

هلکوپتر: چرخبال

هلهله: جنجال، سروصدا، هیاهو

هم: بازهم، باز، حتی، نیز، همچنین

هم: ۱ آهنگ، قصد، مقصود، منظور ۲ اندوه، دلمشغولی، غم

همارِه: دایم، علی‌الاتصال، علی‌الدوام، مدام، همارِه، همواره

هم‌آغوش: ضجیع، مترس، هم‌بستر، هم‌خوابه، هم‌خواب

هم‌آغوشی: مجامعت، نزدیکی، هم‌بستری

همال: ۱ قرین، مانند، مثل، نظیر، همتا ۲ انباز، شریک ۳ زن، همسر

همام: سخن‌چین، غماز، نمام

همان: نیز، هم

همان‌دم: بلافاصله، دردم، فوراً

همانا: بدون‌شک، بی‌شک، ظاهراً، قطعاً

همانند: بسان، شبیه، کفو، مانند، متشابه، مثابه، مثل، مشابه، نظیر، نمونه، همتا، همسان

همانندە: شبیه، مانند، مثل

همانندی: تشابه، شباهت، مانندگی، مشابهت، مشابهت، همسانی

هم‌آواز: ۱ متفق‌القول، هم‌سخن ۲ هم‌آهنگ، هم‌صدا، هم‌نوا

هماور: ۱ حریف، رقیب ۲ معارض، هماورد، هم‌زور، هم‌نبرد

هماورد: حریف، رقیب، معارض، هماور، هم‌زور

هماهنگ: سازگار، متحد، متناسب، موافق، هماواز، همخوان، همساز، هم‌صدا

هم‌آهنگی: تناسب، تجانس، سازگاری، توافق، ، موافقت، ، وفاق، هم‌دلی، همسازی، هم‌سویی، هم‌نوایی

همایون: بختیار، خجسته، خوش‌یمن، سعادتمند، سعید، مبارک، مسعود، میمون، نیکبخت، هماگون

همایون‌گاه: پایتخت، دارالخلافه، دارالملک

هم‌آیین: هم‌دین، هم‌کیش، هم‌مذهب

هم‌ارز: برابر، مساوی، هم‌طراز، یکسان

هم‌اکنون: الان، الساعه، اینک، عجالتاً، & بعداً

همباز: انباز، حصه‌دار، سهیم، شریک

همبازی: ۱ یا ۲ هم‌سال، هم‌سن

هم‌بخش: انباز، حصه‌دار، شریک، شریک‌المال

هم‌بستر: مترس، هم‌آغوش، همخوابه، هم‌خواب

هم‌بستری: جماع، خفت‌وخیز، مجامعت، همخوابگی

همبستگی: ائتلاف، اتحاد، اتفاق، وحدت، یگانگی

هم‌پا: ۱ محاذی، موازی ۲ هم‌دوش، همراه، هم‌سفر، هم‌گام

هم‌پیشه: هم‌حرفه، هم‌شغل، هم‌قطار، همکار

هم‌پیمان: موتلف، متحد، متفق، هم‌عهد

همت: ۱ فتوت، والامنشی ۲ آهنگ، تصمیم، عزم ۳ اراده، خواست ۴ سعی، کوشش

همتا: برابر، عدیل، قرین، کفو، مانند، مثل، نظیر، همال، همانند

همتایی: برابری، تساوی، همانندی

هم‌ترازو: برابر، مساوی، هم‌سنگ، هم‌میزان

هم‌جنس‌سازی: تجنیس

هم‌جوار: مجاور، نزدیک، هم‌دیوار، همسایه، هم‌مرز

هم‌چشم: حریف، رقیب

هم‌چشمی: رقابت، مسابقه

همچنین: ایضاً، این‌چنین، باز، چنین، نیز، هم

هم‌حرفه: هم‌پیشه، هم‌شغل، همکار

هم‌خانه: جفت، زن، زوجه، همسر

هم‌خوراک: هم‌سفره، هم‌کاسه

همخوابگی: جماع، مجامعت، هم‌بستری، همخوابی

همخوابه: مترس، مصاحب، نشمه، هم‌بستر

همخوان: ۱ صامت ۲ هماهنگ

هم‌داستان: متفق‌الرای، ، متفق‌القول، همراه، هم‌رای، هم‌صدا

هم‌درجه: هم‌رتبه، هم‌شان، هم‌طراز

همدردی: تسلیت

همدست: شریک، متفق، معاون، معین، همراه

همدستان: ایادی

همدستی: اتحاد، اتفاق، تعاون، دستگیری، سازش، شراکت، کمک، مصاحبت، ، معاضدت، معاونت، ، همراهی، ، یاری

همدل: متحد، موافق، هم‌راءی، یکرنگ

همدلی: اتحاد، اتفاق، سازواری، وفاق، همراهی، هم‌فکری، یکرنگی، یگانگی & نفاق

همدم: انیس، جلیس، دلارام، دمساز، رفیق، مالوف، مصاحب، مقترن، ملازم، مونس، ندیم، هم‌زبان، هم‌صحبت، همنشین، یار

همدمی: تولا، دوستی، رفاقت، مجالست، مصاحبت، معاشرت، هم‌صحبتی، هم‌نشینی، هم‌نفسی

هم‌دوره: ۱ معاصر، هم‌زمان، هم‌عصر ۲ هم‌درس، هم‌کلاس

هم‌دوش: همپالکی، همراه، هم‌عنان، همگام

همدیگر: باهم، تواءم، تواءمان

هم‌دیوار: مجاور، هم‌جوار، همسایه

همراز: رازدار، سرپوش، سرنگهدار، محرم

همراه: ۱ دوست، رفیق، موتلف، متحد، متفق، ملازم، ندیم، ندیمه، همقدم، همگام، یار ۲ پابه‌پا

همراهان: ملتزمین، موکب

همراهی: کمک، مساعدت، معاضدت، یاری

هم‌رای: موافق، هم‌داستان، هم‌دل، هم‌عقیده، هم‌فکر

هم‌رتبگی: همسری، همسنگی، هم‌شانی

هم‌رتبه: برابر، هم‌درجه، هم‌شان، هم‌طراز، هم‌مرتبه

همرس: متقارب، همگرا، یک‌جهت

همرنگ: هم‌صبغه، همگون، هم‌لون

همریش: باجناق

همزاد: تواءمان، هم‌سال، هم‌سن

هم‌زبان:، متفق‌القول، ، همدم، هم‌سخن، هم کلام

هم‌زمان: مصادف، معاصر، مقارن، هم‌دوره،

همزمانی: تقارن، مقارنت

هم‌زور: هماورد، هم‌قوه

همساز: متفق، موافق، هماهنگ، همدل، هم‌نوا

هم‌سال: همزاد، هم‌سن

همسان: برابر، شبیه، متحدالشکل، متشابه، مساوی، مشابه، همانند، یکسان، & مختلف

همسانی: تشابه، شباهت، مساوات، مشابهت، همانندی، & ناهمسانی

همسایگی: جوار، مجاورت، نزدیکی

همسایه: جار، مجاور، هم‌جوار، همساده

هم‌سخن: کلیم، متفق‌القول، هم‌آواز، هم‌زبان، هم‌صحبت، یک‌زبان

هم‌سخنی: همدمی، هم‌زبانی، هم‌کلامی

همسر: ۱ برابر، مساوی، همال، همدوش، همرتبه، هم‌سنگ ۲ بانو، جفت، حرم، زن، زوجه، عیال ۳ زوج، شوهر، مرد

هم‌سفره: هم‌خوراک، هم‌کاسه، هم‌نمک

هم‌سن: همزاد، هم‌سال

هم‌سنگ: برابر، معادل، همسر، یکسان

هم‌سنگی: تعادل، موازنه، هم‌ارزی، هم‌وزنی

هم‌شان: هم‌درجه، هم‌رتبه، هم‌طراز

هم‌شغل: هم‌پیشه، هم‌قطار، همکار

هم‌شو: وسنی، هوو

همشیره: آباجی، باجی، خواهر، دده، شاباجی

هم‌صحبت: جلیس، مصاحب، معاشر، مقترن، ندیم، هم‌داستان، همدم، همراز، هم‌سخن، هم کلام، هم گفت، همنشین، یار

هم‌صحبتی: مصاحبت، معاشرت، همدمی

هم‌صدا: هماهنگ، هم‌داستان، هم‌نوا

هم‌طراز: معادل، نظیر، هم‌ارز، هم‌درجه، هم‌رتبه، ، هم‌سطح، ، هم‌شان

هم‌عصر: معاصر، هم‌دوره، هم‌زمان

هم‌عقیده: هم‌رای، هم‌فکر، هم‌مرام، هم‌مشرب

هم‌عنان: هم‌دوش، همراه، هم‌قدم

هم‌عهد: موتلف، متحد، متفق، هم‌پیمان

هم‌فکر: هم‌رای، هم‌عقیده، هم‌مرام، هم‌مشرب

هم‌قدم: همراه، هم‌عنان، همگام

هم‌قطار: هم‌پیشه، هم‌شغل، همکار

هم‌قول: متفق‌الرأی، متفق‌القول، هم‌پیمان

همکار: دستیار، شریک، هم‌پیشه، هم‌حرفه، همدست، هم‌شغل، هم‌قطار

همکاری: ۱ معاضدت، همراهی، همیاری ۲ دستیار، شراکت، هم‌پیشگی، همدستی، هم‌شغلی، هم‌قطاری

هم‌کاسه: هم‌خوراک، هم‌سفره، هم‌غذا

هم‌کفو: برابر، همتا، هم‌شان، & نابرابر

هم‌کلام: هم‌زبان، هم‌سخن، هم‌صحبت، هم‌گفت

هم‌کیش: هم‌آیین، هم‌دین، هم‌مذهب

هم‌گام: همدوش، همراه، همقدم

همگان: جمیع، عامه، عام، عموم، قاطبه، همگی، همه

همگانی: جهانگیر، عالمگیر، عام، عمومی، عمیم، کلی، کلی، همگی

همگرا: متقارب، همرس، & ناهمگرا

همگرایی: تقارب، هم‌سویی، & ناهمگرایی

هم‌گفت: هم‌سخن، هم‌صحبت، هم‌کلام

همگنان: رفقا، همقطاران، همکاران

همگون: هماهنگ، هم‌لون، یکسان

همگونی: تجانس

همگی: تمام، همگنان، همه

هم‌لون: همرنگ، همگون

هم‌مرز: مجاور، هم‌جوار، همسایه

هم‌مسلک: هم‌عقیده، هم‌فکر، هم‌مرام، هم‌مشرب، هم‌مشرب

هم‌مشرب: هم‌عقیده، هم‌فکر، هم‌مرام، هم‌مسلک، هم‌مکتب

هم‌مصلحت: متحد، متفق

هم‌نام: آداش، هم‌اسم

هم‌نشست: جلیس، مصاحب، معاشر، همنشین

همنشین: جلیس، دوست، رفیق، صحابه، قرین، محشور، مصاحب، مصاحب، معاشر، مقترن، ملازم، مونس، ندیم، همدم، هم‌صحبت، همقران، همکلام، یار

هم‌نشینی: حشر، خلط، صحبت، مجالست، مصاحبت، معاشرت، همدمی

هم‌نفس: انیس، رفیق، معاشر، همدم، یار

هم‌نفسی: رفاقت، معاشرت، همدمی، یاری

هموار: پیوسته، تسطیح، صاف، طراز، مستوی، مستوی، مسطح، نرم، یکسان & ناصاف

همواره: پیوسته، دایم، دایماً، دمبدم، علی‌الاتصال، لاینقطع، مدام، همیشگی، همیشه & هرگز

هم‌وزن: مساوی، هم‌ترازو، همسنگ، هم‌میزان

هموژن: متحدالشکل، مشابه، یکسان، یکنواخت

همه: تمام، جمع، جمعاً، جملگی، جمله، جمهور، جمیع، عام، عامه، عموم، عموماً، کل، کلاً، مجموع، هر، همگان، همگی، یکسر

همه‌پرسی: رفراندم، نظرخواهی

همهمه: الم‌شنگه، جنجال، سروصدا، غلغله، غوغا، ولوله، هنگامه، هیاهو

همیاری: تعاضد، تعاون، همراهی

همیان: بدره، صره، کیسه

همیشگی: ۱ دایمی، علی‌الدوام، مداوم ۲ استمرار، تداوم

همیشه: پیوسته، دایم، دایماً، علی‌الدوام، علی‌الاتصال، لاینقطع، مدام، مستمرا، هماره، همواره & ابداً، هرگز

هنجار: ۱ رفتار، روال، روش، سیره ۲ ضابطه، قاعده، قانون، معیار ۳ سبک، سیاق، شیوه ۴ جاده، راه، طریق

هندو: ۱ ملحد ۲ غلام، نوکر ۳ هندی ۴ برهمایی & ترک

هنر: صناعت، صنعت، فن

هنرپرداز: باهنر، هنرمند، هنرور

هنرپیشه: آرتیست، بازیگر، ستاره، مقلد، هنرمند

هنرمند: آرتیست، بازیگر، ستاره، هنرپیشه، هنرور

هنرور: هنرپرداز، هنرمند، هنرورز & بی‌هنر

هنگ: ۱ سپاه، فوک، لشکر ۲ رزانت، سنگینی، وقار ۳ توان، زور، قدرت، نیرو

هنگام: اثنا، خلال، دم، دوره، زمان، ساعت، فصل، مدت، موسم، موعد، موقع، میقات، نوبت، وقت

هنگامه: ازدحام، الم‌شنگه، بلوا، پیکار، جنجال، سروصدا، شورش، غوغا، فتنه، گیرودار، معرکه، ولوله، همهمه، هیاهو

هنگفت: بسیار، درشت، زیاد، سرسام‌آور، فوق‌العاده & اندک

هوا: ۱ آتمسفر، اقلیم، جو ۲ شهوت، هوس، هوی ۳ میل، ولع ۴ دم ۵ آسمان، فضا

هواپرست: بوالهوس، شهوت‌پرست، عیاش، هوسباز، هوسران

هواپرستی: بوالهوسی، چلچلی، شهوت‌پرستی، شهوتی، هوسرانی

هواپیما: بالن، جت، چرخبال، طیاره، هلکوپتر، هوانورد

هواخواه: ۱ آرزومند، پابند، سینه‌چاک، محب، مشتاق ۲ پیرو، تابع، حامی، طرفدار، مرید، هوادار

هواخواهی: ۱ پیروی، تبعیت، جانبداری، حمایت، طرفداری ۲ آرزومندی، اشتیاق

هواخوری: پیک‌نیک، تفرج، تفریح، گردش، گشت

هوادار: پارتی، پیرو، جانبدار، حامی، طرفدار، محب، هواخواه & مخالف

هواداری: آرزومندی، جانبداری، حمایت، طرفداری، طرف‌گیری، علاقه‌مندی، هواخواهی & مخالفت

هواسنج: حرارت‌سنج، دماسنج، میزان‌الحراره

هوان: خفت، خواری، ذلت، سبکی

هوایی: ۱ آسمانی، سماوی، فلکی ۲ هوازی ۳ دل‌کنده ۴ عاشق ۵ بیهوده، چرند، لغو، مهمل & زمینی

هوچی: جنجالی، حراف، شلوغ، قالتاق، ناتو

هودج: تخت‌روان، عماره، کجاوه، محمل

هوده: ۱ حق، درستی، راستی ۲ کجاوه، محمل، هودج ۳ بهره، سود، فایده & ۱ ناحق، ۳، بیهوده

هور: آفتاب، خور، خورشید، ستاره، شمس، مهر & قمر، ماه

هوس: ۱ شهوت، میل، هوی ۲ اشتیاق، تمایل، خواهش، رغبت، سودا، شوق، مطمع، میل

هوس‌آلود: شهوت‌آلود، شهوت‌آلوده، شهوت‌آمیز، شهوتناک، هوسناک

هوس‌انگیز: شهوت‌انگیز، شهوتبار، شهوتناک، هوس‌آلود، هوس‌آمیز، هوسبار، هوسناک

هوسباز: بوالهوس، حشری، شهوت‌پرست، عیاش، هوس‌پیشه، هوسران، هوی‌پرست

هوسران: بوالهوس، حشری، شهوتران، عیاش، هوسباز

هوسرانی: بوالهوسی، شهوت‌پرستی، شهوترانی، عیاشی، هوسبازی، هوی‌پرستی

هوش: ۱ خرد، عقل ۲ درایت، فراست، فهم، کیاست ۳ ادراک، شعور ۴ جان، روح ۵ بیداری، زیرکی ۶ استعداد ۷ مرگ، موت

هوشمند: باهوش، باهوش، بخرد، تیزفهم، تیزهوش، خردمند، زیرک، عاقل، فرزانه، نابغه، هشیار & بی‌هوش

هوشمندانه: داهیانه، زیرکانه، عاقلانه، مدبرانه، هوشمندانه & جاهلانه، نابخردانه

هوشمندی: ادراک، بخردی، خردمندی، دها، ذکاوت، زیرکی، فراست، فقاهت، هوشیاری & بی‌خردی، نابخردی

هوشیار: آگاه، بافراست، باهوش، باهوش، بخرد، بیدار، بیداردل، تندذهن، تیزطبع، تیزهوش، خردمند، دوراندیش، زیرک، عاقل، فهیم، متفطن، متنبه، ناخفته، نبیه، هوشمند & غافل

هوشیارانه: داهیانه، زیرکانه، عاقلانه، مدبرانه، هوشمندانه & بی‌خردانه، جاهلانه

هوشیاری: آگاهی، بصیرت، بیدارمغزی، بیداری، تیزفهمی، ذکاوت، زیرکی، زیرکی، صحو، فطانت، کیاست & غفلت

هول: ۱ اعراض، بیم، پروا، ترس، خوف، دهشت، رعب، وحشت، هراس ۲ شتاب، شتابزدگی، عجله

هول‌انگیز: دهشتناک، دهشت‌انگیز، دهشت‌زا، دهشت‌افزا، مدهش، موحش، مهیب، وحشتناک، وحشتزا، هایل، هراس‌انگیز، هول‌آور، هولناک

هولناک: بیمناک، ترس‌آور، ترسناک، ترسناک، خوف‌انگیز، خوفناک، دهشتناک، رعب‌آور، رعب‌انگیز، سهمناک، فجیع، مخوف، مخوف، موحش، مهیب، وحشتناک، وهمناک، هراس‌انگیز، هولناک

هون: ۱ خواری، ذلت ۲ سختی، مشقت ۳ رسوایی، فضیحت، ننگ

هوو: وسنی، هم‌شو

هوی: ۱ آرزو، خواهش، شهوت، میل، هوس ۲ عشق

هوی‌پرست: شهوت‌پرست، شهوتران، عیاش، هوسباز، هوسران

هویت: ۱ ماهیت ۲ وجود، هستی ۳ تشخص

هویج: زردک، گزر

هویدا: آشکار، آشکارا، بدیهی، پدید، پدیدار، پیدا، جلی، ظاهر، مبرهن، محسوس، مرئی، مشهود، معلوم، نمایان، نمودار، نمودار، واضح & پنهان، پوشیده

هویدایی: آشکارایی، وضوح

هیاهو: الم‌شنگه، جنجال، خروش، داد، غریو، غلغله، غوغا، فریاد، ولوله، هلهله، همهمه، هنگامه

هیات: ۱ پیکر، ریخت، شکل، قیافه، هیئت ۲ عرض

هیئت: ۱ حالت، نهاد، وضع ۲ ریخت، شکل، صورت، ظاهر، قیافه ۳ نشان

هیئت‌دولت: کابینه

هیبت: ۱ آسا، سطوت، صلابت، صولت، مهابت، وقار، هیمنه ۲ بیم، ترس، خوف، رعب، هراس ۳ شکوه، عظمت، کبریا

هیجا: ۱ آرزم، جنگ، رزم، ستیز، نبرد ۲ هیاهوی‌نبرد

هیجان: اضطراب، تلاطم، شور، غضب، غلیان & آرامش

هیجان‌آور: شورانگیز، مهیج، هیجان‌انگیز، هیجانزا

هیجان‌انگیز: شورانگیز، مهیج، هیجان‌آور

هیچ: ابداً، اصلاً، بهیچوجه، بیهوده، پوچ، تهی، خالی، صفر، نابود

هیچکاره: بیکاره، بی‌هنر، تنبل، کاهل، ناکاره & همه‌کاره

هیچگاه: ابداً، اصلا، هرگز، هیچوقت & همواره، همیشه

هیچوقت: ابداً، اصلا، هرگز، هیچگاه & همواره، همیشه

هیربد: ۱ آموزگار، آموزنده، استاد، معلم ۲ داور ۳ پیشوا، موبد، موبدموبدان

هیز: امرد، پشت‌پایی، کونی، مخنث، مفعول، ملو، نرم‌شانه

هیزم: چوب‌خشک، حطب، هیمه

هیکل: ۱ اندام، بالا، بدنه، پیکر، تن، تنه، جثه، ریخت، شکل، قامت، قد ۲ بتخانه، بت ۳ معبد

هیمنه: سطوت، وقار، هیبت

هیمه: چوب‌خشک، حطب، هیزم

هیولا: عظیم‌الجثه، غول، غول‌آسا، غول‌پیکر

هیهات: آوخ، افسوس، ای‌دریغ، دریغ، دریغا، واسفا، واویلا

یا: ۱ الا، ای، ایا، هان، های ۲ اگر ۳ خواه

یائس: ۱ یائسه، بی‌حیض ۲ عقیم ۳ مایوس، ناامید، نومید

یابس: خشک، قابض، یبوست‌آور

یابو: ۱ اسب‌بارکش، استر، یابو ۲ نفهم

یاخته: ۱ سلول ۲ آخته ۳ آموخته، پرورده

یاد: ۱ ذکر، یادآوری، یادکرد ۲ حافظه ۳ آموزش، تعلیم ۴ خاطره ۵ اندیشه، خاطر، فکر ۶ یادبود، & فراموشی

یادآور: خاطرنشان، متذکر

یادآوری: تذکار، تذکر، خاطرنشان، ، یاد، یادکرد

یادبود: خاطره، یادگار، یادمان، یادواره

یادشده: مذکور، مزبور، نامبرده

یادکرد: تذکر، تذکیر، یاد، یادآوری

یادگار: ۱ یادبود، یادمان ۲ خاطره، یادواره

یادگیری: ۱ آموزش، تعلم ۲ آموزشی ۳ تعلیم

یار: ۱ جانانه، جانان، دلبر، دلداده، دلدار، محبوبه، محبوب، معشوق، نگار، ول ۲ حبیب، خلیل، دوست، رفیق، صدیق، محب ۳ صحابه، مصاحب، معاشر، همدم، همراه، هم‌صحبت، همنشین ۴ پشتیبان، حامی،

دستگیر، دستیار، دوستدار، طرفدار، کمک، مددکار، معاضد، معاون، معین، ناصر، نصیر، یاور ۵ هم‌بازی، هم‌تیمی & اغیار، دشمن

یارا: استطاعت، تاب، تحمل، توان، طاقت، فرصت، قدرت، قوه، مجال، مقاومت، نیرو

یارانه: ۱ سوبسید ۲ دوست‌وار، دوست‌وارانه & خصمانه، دشمنانه

یارو: ۱ حضرت، طرف، فلانی، مکیم ۲ یاردانقلی

یاره: ۱ سینه‌ریز، طوق، گردن‌بند ۲ دست‌برنجن ۳ باج، خراج ۴ تاب، تحمل، مقاومت، یارا

یاری: ۱ اعانت، امداد، حمایت، خلط، دستگیری، رفاقت، عون، غوث، کمک، مدد، مساعدت، مظاهرت، معاضدت، معاونت، هم‌دستی، همراهی، یاوری ۲ دوستی، مصادقت

یاری‌جویی: استعانت، استمداد، کمک‌خواهی، کمک‌طلبی، مددخواهی

یاریگر: پشتیبان، حامی، ظهیر، مددکار، معاضد، ناصر

یاسا: ۱ قانون ۲ سزا، سیاست، قصاص، کیفر

یاسر: ۱ چپ، یسار ۲ قمار، میسر ۳ قمارباز، مقمر، ، یسیر

یاسمن: سمن، یاسمین

یاغ: سرکش، طاغی، گردنکش، نافرمان، یاغی & رام، مطیع

یاغی: سرکش، شورشی، طغیانگر، عصیانگر، گردنکش، متجاسر، متمرد، نافرمان & رام، مطیع

یاغیگری: تجاسر، تمرد، سرکشی، طغیان، عصیان، گردنکشی، نافرمانی & اطاعت، فرمانبری

یافتن: ۱ پیدا کردن، جستن، کشف ۲ درک کردن، فهمیدن & گم کردن

یال: ۱ گردن ۲ زور، قدرت، قوه

یاور: ۱ پشتیبان، حامی، دستگیر، دستیار، ظهیر، کمک، مددکار، معاون، معاضد، معین، ناصر، نجده، نصیر، یار ۲ سرگرد

یاوری: تایید، عون، کمک، مدد، معاضدت، نصرت، همرایی، یاری

یاوه: اراجیف، بی‌معنی، بیهوده، پوچ، ترهات، جفنگ، چرت، چرند، حرف‌مفت، ژاژ، ژاژ، عبث، لاطائل، لغو، لیچار، مزخرف، مهمل، هذیان، هرز، یافه

یاوه‌درا: بیهوده‌گو، ژاژاخا، هرزه‌خا، یاوه‌سرا

یاوه‌سرا: بیهوده‌گو، ژاژخا، لیچارباف، مهمل‌باف، یاوه‌درا

یاوه‌گو: پراکنده‌گو، فضول، وراج، هرزه‌درا

یاس: بی‌مرادی، حرمان، دلسردی، دلشکستگی، ، سرخوردگی، ناامیدی، ناکامی، نامرادی، نومیدی & امید

یاس‌آمیز: نومیدانه، یاس‌آلود & امیدوارانه

یبس: خشک & لین

یبوست: خشکی، قبض & لینت

یبوست‌آور: یابس، یبوست‌زا & ملین

یتیم: ۱ بی‌پدر، پدرمرده ۲ بی‌مانند، بی‌نظیر

یتیم‌خانه: پرورشگاه، دارالایتام

یحتمل: احتمالاً، شاید، محتملاً & محققاً

یخ: ۱ بارد، یخ‌بندان ۲ بی‌لطف، بی‌مزه، خنک، لوس

یخ‌زدگی: انجماد، تجمد، یخ‌بندان

یخ‌زده: بسته، ، منجمد، یخ‌بسته

یخبندان: برودت، سرما، یخ‌زدگی

یخه: جیب، گریبان، یقه

ید: ۱، دست ۲ سلطه، قدرت، نفوذ ۳ ارتباط، رابطه

یدکی: اضافی، زاپاس، یدک

یراق: ۱ چفت، قفل ۲ اسباب، اسلحه، سازوبرگ، فراویز

یرغو: استنطاق، بازپرسی، سیاست

یزدان: آفریدگار، الله، ایزد، پروردگار، جان‌آفرین، خدا، رب & شیطان

یزدانی: الهی، ایزدی، ربانی، صمدانی & شیطانی

یزک: پیش‌قراول، دیده‌بان، دیده‌ور، قراول

یسار: ۱ چپ، میسره، یاسر ۲ استطاعت، تمول، توانگری ۳ شوم، نامیمون & یمین

یسر: ۱ آسانی، سهولت، یسیر ۲ توانگری & عسر

یغما: تاراج، تالان، چپاول، غارت، غنیمت، نهب

یغماگر: تاراجگر، چپاولگر، چپوچی، غارتگر

یقظه: ۱ بیداری ۲ شب‌زنده‌داری، شبگیری & نوم

یقه: جیب، گریبان، یخه

یقین: ۱ اطلاع، اطمینان، اعتقاد، ایقان، باور، بصیرت ۲ بی‌شبهه، بی‌گمان، حتمی، قطع، مسلم

یقیناً: البته، بالقطع، بدرستی، براستی، بی‌تردید، بی‌شبهه، بی‌گمان، قطعاً، محققاً، مسلماً، مطمئناً

یقینی: ۱ حتمی، قطعی، محقق، مسلم ۲ اعتقادی، باوری

یکتا: ۱ تنها، فرد، مفرد، منفرد، واحد، وحید، یگانه ۲ بی‌مانند، بی‌نظیر، بی‌همال، بی‌همتا ۳ یک‌دانه، یک‌عدد

یکتاپرست: حنیف، خداپرست، موحد & بت‌پرست

یک‌ثلث: سه‌یک

یکجا: روی‌هم‌رفته، کلاً، مجموعاً، یک‌کاسه

یک‌جانبه: یک‌جهته، یکراهه، یکسویه، یک‌طرفه & چندجانبه

**یک‌جهت:** هم‌آهنگ، همرس، یک‌سو

**یکدل:** بی‌ریا، صمیمی، متفق، متفق‌القول، مخلص